



۶۹

۶۹

بسم الله الرحمن الرحيم و اوم بالشير ولا بالشر

District Library
TONK (Tunkhwa) کتاب الآداب

۳۸ حدیث

طیسی گفته ادب اسمی است که واقع می شود بر هر ریاضت محمود که مشقت می کشد و روی انسان در کسب خنثیانی
از فضایل و اصل ترکیب وی متضمن منی جمع کردن و خواندن کسی را به پیروی است و ادب که به منی جمع کردن
مردم بر طعام و خواندن ایشان است برای آن از اینجا است و طبعی را که ساخته شود برای دعوت و عرویس ماده گویند
ادب به منی اول که مذکور شد نیز متضمن جمع کردن و خواندن مجاز است و در صراح گفته که ادب به منی فرهنگ و مابعد است
حد هر چیزی و سیوطی گفته ادب استمال آنچه محمود است از قول و فعل و گفته که بعضی گفته اند ادب احد بمکارم اخلاق
و بعضی گفته اند ایستادن بر حسنات و بعضی گفته اند تعظیم هر که فوق است و وفق یا هر که دین است و در مجمع البحار
گفته که ادب حسن اخلاق است و بی آنست که عاصر است از اخلاق و اعمال قد بر باب السلام سلام اسم
است از تسلیم به منی سلامت و بر اوست از تقابض و عیوب و اسم است از اسماء الهی تعالی و بعضی گفته اند که تسلیم نیز
مشق از اسم سلام است از جهت سلامت از عیب و نقص و منی السلام عیب این است که اسم تعالی مطلع است
بر حال تو پس غافل مباش یا اسم خدا تعالی بر نسبت یعنی تو در حفظ و نگهداری آدنی چنانچه اسم معک اکثر بر آید که منی
سلام عیب این است که تو در سلامتی از من و مرا نیز سلامت داد از خود مشق از سلام که به منی مصالحه است یعنی
ایمن باش از من و ایمن داد مرا در شریعت این در آید ای اسلام بر ای نیز مسلم از کار بیو و تعرض نکند گویا
اعلام است باسلام پس از آن مستمر شد این شریعت الفصل الاول ۱۲ و عن ابی هريرة قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله آدم علی صورته پیدا کرد خدا ای تعالی آدم را بر صورتش اخلاف کرده اند
در معنی این حدیث پس بعضی آنرا تویل کنند و گویند که این از احادیث ضعیف است پس از تویل آن اسمک

کنند و مشهور در تاویل او آنست که صورت یعنی صفت است چنانکه گویند صورت مسند این است و صورت حال این چنین است یعنی پیدا کرد پروردگار تعالی آدم را بر صفت خود و موصوف گردانید و را بر صفاتی که بر تو صفات کریمه آید پس گردانید او را حی عالم قادر مرید متکلم سمیع بصیر یا صفت برای تشریف است چنانکه روح الهییت الهی یعنی پیدا کرد بر صورت جمیل لطیف مشتمل بر اسرار و کثافت که بقدرت کامله از زود خویش بخشد و ایجاد نمود و بعضی گویند که ضمیر راجع بآدم است یعنی پیدا کرد آدم را از ابتدای عالم بمشروع سوتی الخلق بطول شصت ذراع نه چنانکه آدمیان و او که اول نطفه باشند پس از آن مضطرب پس از آن چنین بعد از آن صبی پس از آن مرد و نام بر صورت خاصه او که نسخه جامع است از تمام مخلوقات بطریق مخلوقی نیست که مثالی از آن در صورت وی نباشد و لهذا او را عالم صغیر خوانند و تواند که برین تقدیر بر صورت یعنی صفت باشد یعنی پیدا کرد بر صفت خاص مخصوص گاهی موصوف بعلم و گاهی به جهل و وقتی بمحضیت و زمانی با جتنایا صورت بمعنی اروشان است که مسبو و ملائکه شد و ملائک حیوانات و مسخر کائنات آمد و بعضی گویند که ضمیر راجع به برادر یا عالم است که در حدیث آمده که چون نزدیکی از شمار او را در خود را باید که بر روی وی نهد و در او آیتی دیگر آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که بر روی غلامی میزدند فرمود بر روی من بیا که خدا این غلامی پیدا کرد آدم را بر صورت وی یعنی بر صورت وی مکرر و معظم باشد گویا که گفته که این مغضوب از اولاد آدم و بر صورت او است پس از زدن بر روی که اشرف اجزاست و اکثر حواس در دست اجتناب باید کرد و این بار و دو وجه را تضعیف و تزیین کرده اند تا آنکه در حدیث دیگر آمده خلق الله علی صورۃ الرحمن و جواب داده اند که این حدیث نزد محمد ثانی نامحکم شده و الله اعلم و نایب میکند وجه ثانی را این قول که طول الله ستون ذراع و از زی قامت آدم شصت و ست بود و ذراع بکنر ذال از طرف حرقن تا طرف انگشت میانه و مرفق بکمر میر و فتح فو بمکس بند ذراع دو یازده که آنی القاموس پس این بیان پیدا کردن آدم است بر صورتش یعنی پیدا کرد او را برین صورت و باین طول و بر تقدیر رجوع ضمیر بانه تعالی بیان صفت دیگری نمود مر آدم را اما اگر ضمیر راجع باخ باشد چندان مربوط نمی افتد مگر مجرد بیان واقع فافهم و تخصیص بیان طول بذکر از جهت بودن او دست غیر متناهی میان آدمیان بخلاف سایر صفات و مقدر عرض بقیاس آن مجمل معلوم می گردد فلما خلقه پس فرنگی که پیدا کرد خدای تعالی آدم را قال اذهب فسلم علی اولئک المنقر خطاب کرد الله تعالی مر آدم را و گفت برو پس سلام کن بر آنجماعت بعد از آن برای بیان جماعه مشارا لیم گفت و هم نفر من الملائکه جلوس و آنها که او را بر نفس نزد آنها سلام کردن بر آنها فرمود جماعه از فرشتگان بودند و نه مژده و نفر و نفر گفت و فرمود از سه ماده اما و و شجایز نامین مراد است و فرشتگان که نشسته بودند همین مقدر او بود و دنیا مطلق جماعت مراد است اگر چه زیاد و برین باشند و الله اعلم فاحتمع مائت و یونک پس بشنو چیز را بشنو که چه نوع تخیه یعنی سلام می کنند ایشان را یعنی جواب سلام تو می گویند در اکثر نسخ اصول یسیر و نک است بجا و مهمه مقهوره و نشدید یا و منجمود از تحیت و در بعضی یسیر و نک بکسر جیم و سکون تخانیه و ضمیر باز جواب و تخیه در اصل مشتق است از حیات به معنی احیاء بتخیه حیا که الله میگوید یعنی زنده و باقی و او را ترا

کتاب الادب خدای تعالی و به منی سلام و ملک و بقا نیز آید و در التحیات سه هم این معانی مراد یا ب السلام
و آنرا اندکانها تحیتک و تحیتک فرمود پس بدستی این کلمه که از ملائکه بشنوی سلام تو و سلام اولاد دست و ذریه متشقی
از در است به منی نشر و بر آگند کردن جمع ذاری و مود چو را که در گویند هم از اینجا است قل هب پس رفت آدم بحکم
حق تعالی بران جماعه از ملائکه سلام کردن فقال پس گفت آدم السلام علیکم فقالوا پس گفتند فرشتگان در
جواب سلام وی السلام علیک ورحمة الله قال گفت آنحضرت یار ادوی فزاد و رحمة الله پس زیاده کردند
فرشتگان آدم را یعنی در جواب سلام آدم لفظ و رحمة الله را و این ادب جواب و فضیلت آنست که اگر یکی گوید
السلام علیک در جواب گویند و علیک السلام و رحمة الله و اگر در سلام در رحمة الله نیز گفته شود و جواب او گویند رحمة الله و برکات
و در بعضی روایات زیاده و منفرد نیز آمده ازین حدیث معلوم شده که در جواب سلام و السلام علیک درست است
چنانکه و علیک السلام و در هر دو عبارت هیچ تفاوت نیست قال گفت آنحضرت بعد از بیان خلق آدم شصت
ذراع فکل من داخل الجنة علی صورة ادم و طولک متون ذراعا پس هر که می در آید بهشت را بر صورت آدم
باشد طالت آن در از می قامت و می شصت گز باشد باین باندی قامت و حسن و جمال که آدم داشت در بهشت و در آید
آماره و زخیان بر آفتاب و قطع صور باشد چنانکه و ندان یکی مقدار کوی باشد فلم یزل الخلق بنقص بعل و حتی الآن پس همیشه
خلق یعنی آدمیان کوتاه شوند بعد از آدم تا اکنون که این مقدار رسیده اند و در عبارت تقدیم و تأخیر است یعنی آدم شصت گز
قامت داشت بعد از وی آدمیان روی بکونای نهادند باز چون در بهشت در آیند همچنان قامت بانه کردند که آدم داشت متفق علیه
۲۲۰ وعن عبد الله بن عمرو ان رجلا سال رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایت است از عبد الله بن عمرو
بن العاص که مردی پرسید از آن حضرت ای السلام خیر کدام خصلت و آداب از خصال و آداب سلمانی
بتر و فاضل تر است قال فرمود تطعم الطعام و تقرب الی السلام و ان یند توطئام و او گفتن تو سلام را علی من عرفت
و من لم تعرف بر آتش نادر بماند اشد است یجوز و تواضع که اصل صفات حمیده و حمده خصایل اند که واجبست رعایت
آنها در معامات خان و طیبی گفته تخصیص این دو صفت بمناسبت حال تمایل است و لهذا اسناد کردی بی با حفظ خطاب
انتهی یعنی گویا در سائل میلی باشد این دو صفت در ریاضت و بروی رعایت و اهتمام بوجود آثار اینها لازم ریاضت
و دلیل بر نبوجه آنکه در احادیث دیگر صفات دیگر از افضل خصایل اسلام داشت مثل کراه و نماز در شب چون
مردم و در خواب باشند یا احسان و اکرام همسایه و مهمان و امثال آن نسبت بر کس هر چه که اتم و بد بر همان
ترغیب و تحریص فرمود و تقوی بنضم تا مشق از اقرا یعنی خواندن است و بفتح تا از قرات نیز خواند و اند و معنی
اغنی ظاهر تر است و با وجود آن ضم صحیح تر و فصیح تر است اما منی اقرا که منی خواندن سلام است خصائی دارد
و تو جبهش آنست که چون سلام کند و باعث سلام میگردد مسلم علیه و ابر و سلام گویا بخواند او را سلام را و بعضی
گویند که اگر سلام بزبان قلم باشد اقرا مناسب است زیرا که بخواند سلام مکتوب الیه را و الاقرات مناسب
و ازین حدیث معلوم گردید که سلام از حقوق اسلام است نه حق عیبت و آشنائی و هم چنین عبادت دانند آن

[illegible]

کتاب الآداب است یعنی چون دو کس ملاقات کنند نام آنست اما اگر داور کرد و درید باب السلام
یکی بر دیگری ای سلام رد داد است به حال نوا و غیر باشد یا کبر قلیل بود یا کثیر و عن انس قال ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم مر علی غلمان فسلم علیهم متفق علیہ انس می گوید که آنحضرت که نشست بر جماعه خردان پس سلام کرد بر ایشان
و این غایت نوا و شوق است از آنحضرت بر اهل عالم صلی الله علیه و سلم و جراه عن الحسن بن علی بن ابراهیم بن ابراهیم
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تبدوا الیهود و لا الذناری بالسلام ابداً که نهاده بود و او نهاده بودی را سلام
یعنی اول شمار ایشان سلام نماند اما اگر ایشان اول سلام کنند جواب سلام ایشان برود چنانکه ایشان کرده اند بنامیده و گفته اند که
در جواب ایشان زیاده بر علیک یا علیکم بنیاد گفت و گفته اند که در جواب سلام کنان باید گفت یا اک الله و بعضی از علما آمده اند
سلام بر یهود و نصاری بحجت ضرورت یا بحجت تجویز کرده اند و هم چنین است حکم متبذعان و فاسقان و اذ القیتم احداهم فی
طریق و چون ملاقات کنید شبکی از یهود و نصاری را در راهی فاضطروه الی اذیقہ پس مضطرب و بیچاره گردانید و در آن سوی
مکانی که تنگ تر است از راه یعنی غایب کنید چنانکه یکوشود و تنگ گردد راه بروی برای اظهار عزت و شوکت اسلام بود
بعینی و اثنی نوشته که مراد بمضطر گردانیدن امر کردن است باینکه شود و سیاه را در آب که در راه اسلام و عن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلم علیکم الیهود چون سلام می کنند بر شما یهود و فائده ایست
احد هم السلام علیک فقل و علیک پس نمی گوید یکی از ایشان مگر السلام علیک یعنی یای سلام سلام می گوید که
یعنی مرگ است و این از جهت باطن و عادات این امتیاز است به مسلمانان پس آنحضرت بطریق خطاب عام
می فرماید که در جواب او تو نیز و علیک گوئید اما آن چه گفته است بوی راجع گردد و دیگر و علیک اسلام متفق علیه و بعضی
مضمون است این حدیث ۱۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا سلم علیکم اهل الکتاب
فقولوا و علیکم متفق علیه و لیکن در حدیث اول فعل و علیک بصیغه افراد است و در اینجا فقولوا و علیکم بصیغه
جمع است مانند آنکه در روایات و علیک یا علیکم بواحد و بی و او هر دو آمده و در کلام مولف بود است و روایت
موطا علیک است بدون و او هم چنین روایت دارد فعلی علیک بلا و او پس بمعنی علما گفته اند مختار آنست
که بی و او گویند تا مشارکت در آنچه گفته اند لازم نیاید و بعضی گفته که باکی نیست بمشارکت چه موت مشترک
است میان همه و بعضی گفته اند که او در اینجا برای مشارکت نیست بلکه برای استیفاء است مراد آنست
که و علیکم ما تستحقونه و صواب آنست که هر دو و در جایز است از جهت وقوع روایت هر دو ۱۱ و عن حایشه
رضی الله عنهما قالت استاذن رهط من الیهود علی النبی صلی الله علیه و سلم روایت است از عایشه
که اذن طلبیدند برای و دون و آمدن گردی از یهود و بر آنحضرت فقولوا پس گفته السلام علیکم و کو با قصد
آن استیفاء و ایراد صیبر جمع برای آن بود که این دعای بد بود و مرا اهل بیت و آنحضرت دایره نشانی دل کرد اگر چه
صیبر جمع در مقام سلام برای واحد می باشد این قصد نیز می آید چنانکه معلوم گردد و قلت پس عایشه می گوید که گفتن من
برای رداعن و غایران دل علیکم السلام و اللعنة باینکه بر شما باد مرگ و لعنت لعنت را زیاده کرد برای ذکر و تمسید

کتاب الآداب و غضب بر یهود در قرآن مجید و مواضع متده آمده فقال بس گفت باب السلام
 آنحضرت یا عایشه! ای رفیق ای عایشه! خداوند تعالی در قرآن است بسم الله الرحمن الرحيم دوست من واری را
 و لطفت را در همه کارهای من و رفیق من عایشه! و فی القاصص الرقیق اللطیف قلت عایشه می گوید گفتیم من
 آنحضرت را اولم تسمع ما قالوا آیات نشیدی توبه بخیر گفتند ایشان یعنی و علم برگ کردند بر توبه جای آنست که با اینها
 دوستی کنم و سخت گویم و ایشان بودند و نامه قال گفت آن حضرت یا عایشه! قلت تحقیق گفتیم و عایشه گفت یعنی
 بر شما باد سلام یا بر شما باد بیزاری که شما سخی آید از سلامت و نزیس و فی روایة علیکم و لم یذكر الوالو و در روایتی عیلم آمده و در
 کرد و او را در حدیث سابق و جواب آن تحقیق کرده شد متفق علیهم و فی روایة للبخاری و در روایت مر جاری و این چنین
 آمده که قالت كنت عایشة ان اليهود اتوا النبي بدعوى که بود آمدند بنی یمنبر را صلی الله علیه و سلم فقالوا
بس گفتند السلام علیکم بضمیر و احد فقال گفت آنحضرت و در جواب ایشان و علیکم فقالت عایشة السلام
 علیکم و لعنکم الله و غضب علیکم فقال رسول الله بس گفت بنی یمنبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مر عایشه را
 مهلا بایست و آهسته باش یا عایشه! علیک بالرفق بر توبه با نرمی کردن و تملط نمودن و ایاک و العنقر و القشیش
 او در داد خود از درستی و سخت گفتن و تندی و بخود از حد کردن و در سخن و بد گفتن و فحش بر بر سخت
 باشد قبح آن از گناهان و مراد اینجاست که زیادت قبح و قول است قالت گفت عایشه اولم تسمع ما قالوا
 آیات نشیدی توبه گفتند ایشان قال گفت آنحضرت اولم تسمع ما قلت آیات نشیدی توبه می من چه گفتیم و در حد
 علیهم و در مردم بر ایشان و جواب ایشان گفتند بدانچه گفتند ایشان و کردند از دعای بدافیه استجاب لی فیمهم بس
 استجابت کرده می شود مراد قبول که دمی شود دعای من و وحی ایشان و لا یستجاب لهم فی دعا استجابت کرده
 نمی شود مراد ایشان از وحی من و فی روایة لمسلم و در روایتی مر مسلم را این چنین آمده که قال گفت آنحضرت
لا تكونی فلاحشة مباحش ای عایشه! و رشت گوی و تبار کنده از حد و بد گوئی فان الله لا یحب الفحش و الفحش
زیرا که خدا ای تعالی دوست نمی دارد فحش را که بی تکلف سر بر زدن و فحش را که بر خود و در افش و بد گوئی بنه او
 و حسن اسلامه بن زید ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مر به مجلس فیدنا خلاط من المسلمین و المشرکین
 هذیل الاونان و اليهود اسامه بن زید و فی امه عنهما و ایت می کند که آنحضرت که نشست به مجلسی که دومی مردم
 بودند فحش از هر جنس مسلمانان و مشرکان بت پرست و یهود و مسلم علیهم السلام داد برین مجموع فحش از مردم
 بفرموده سلام بر مسلمانان و از نه بی سلام شد که اگر جماعه در هم نشسته باشند بعضی مسیحی سلام و بعضی غیر مسیحی چنانکه کاخران
 و مبدعان سلام کنند بران جماعه به نیت سلام بر مستحقان آن و گفته اند که مخیر است که السلام علیکم گوید و مسلمانان را مراد
 دارد یا گوید السلام علی من اتبع الهدی و هم چنین باید در نامه توشه بن باهل کتاب مستحق علیه اگر گویند که قول وی جده
 الا و ان اکرمکم بکم بیان مشرکان افتاد صحیح است اما یهود و از جمله مشرکان نیستند بس و در سخت وی داخل بنا شد و بیان کردند
 مشرکین بنان واقع نشود جواب مراد بر مشرکان نوازند که کاخران باشند چنانکه در کرمه ان الله لا یغفر ان یشرك به گفته اند یا تو را

کتاب الزاد و می و ایله و حضرت بر الخیر کنی با سید بر جیده الدین و مشرکان را بیان باب السلام
 بعد از آن از جهت آن کرد که مشرکان عرب اندست پرست و مشرک در عبادت بوده اند و ما و شیعیان ابی سید
 السمری عن النبی صلی الله علیه و سلم قال ایکم و آلکم من الطوائف پر میزید اند نشستن و در راه ماحرقت بنم
 و در افتد لوا سس گفته یا رسول الله یلعن من سجد لغير الله یست عار از محس نامی مادر را و چاره و چه امی
 یعنی ای مادر می باید نشست فقیهات و حکایت می گویم مادر مجلس قیل فرمود آنحضرت فاذا ایستم الا
 السلس پس چون ابامی آرید از همه گذار و نمیکند مگر مجلس را بفتح و مکن اقبال الکرمانی و کذلک فی شرح
 ابن المکثبه بنی نشستن و در سجده میر جمال ال یمن حدث بکسریم تصحیح کرده اند یعنی اگر باز نمی آید از نشستن در
 راه و الیه می نشیند فاعطوا الطريق حق پس بدید راه را می وی قیلوا و مساحق الطريق گفته چه چیز است
 می طریق یا رسول الله قال زیاده حق الطريق غش البصر می طریق یعنی می نشستن و در طریق پوشیدن چشم است
 از نظر آنکه آن رسول می و کجند الاذی و و دیگر برین و یکسو اندن آنچه ایذا کند و بر می مذکذ مذکذ از سبک و جوار
 دیدی در جرح السلام و باز دادن جواب سلام مردم غایب و سلام گفته نه سلام زیرا که صفت آنست که مانی سلام
 کند بر فاعلم که نشستن و الامر بالمعروف والنهی عن المنکر دیگر امر کردن مردم را بمعروف و نهی به مشروع
 که شناخته شده است و در شرع حسن نوی و باز داشت آن از مسکن یعنی نام مشروع که شناخته شده است و در شرع
 حسن فی متفق علیه از عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و سلم فی هذه القصة و رواه حضرت از ابی هریرة و از آنحضرت
 و عن قسمة که میگوید از نشستن و در راه و اینج کرد و آنها امتحان نشد پس فرمود اگر شما باز نمی آید از آن بدید طریق
 را می وی و میان گیر می و در آخر فرمود و ارشاد السید و دیگر می طریق را و نبودن است مردم را که نمیداند
 که بجا می رود و رواه ابی هریرة و حقیق حدیث الجذری بعد از حدیث ابی سید خدی و کذا
 هم چنین که ذکر کرده و در عن حمیر بنی السعد عن النبی صلی الله علیه و سلم فی هذه القصة و از امیر المومنین عمر
 و بنی امیه که از آنحضرت در همین قسمة مذکور و همچنین آمده است که قال گفت آنحضرت و قتیشر الماروف
 و فریاد می کردن مثل مومنین و اگر فریاد می کنند و حضرت می خورد و بر حال خود و قیام و الفصال و را و نبودن گمراه را و شد
 سبیل غامض است از راه نمودن گمراه را و راه ایستاد و حقیق حدیث ابی هریرة و کذا و ابی هریرة که بر ایستاد و در حدیث
 حدیث ابی هریرة و همچنین که ذکر کرده و هم و لم یجد معانی الصحیحین یعنی یا هم مر این و حدیث را و در صحیحین و علاوه بر صحیح
 در فصل اول ذکر کرد و الفصل الثاني و من مای رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للمسلم
 علی المسلم ست و المعروف مستأثر من مسلمان تسلیس خصلت و شش می است تبسم و متردن به معروف و مسلم علیه
 اذا التقیه و یبیه اذا عاه و یبسته اذا عطن و یعوده تقایم رض و یبغ جنازة اذا مات ان شئ من این است که
 سلام کند بر وی چون ملاقات کند او را و اجابت کند او را چون بخواند بر خطبام و بر حمک آنکه گوید چون عیله مذکور بر سره چون
 می و مکر و در بی جنازه آورد و چون بمیرد و چون در بی جنازه و قن بعد از نماز جنازه است گویانماز جنازه نیز مذکور است

الفصل الثاني
 السلام

کتاب الآداب یا گوئیم نماز فرض است یا التوبه باید کرد اگر چه بر سبیل کفایت است . یا با السلام
مقصود این بیان سنن و آداب است که زیادت و رعایت حقوق مسلم و عیب له ما یحب لنفسه دوست
دارد و مراسم را چنانی که دوست می دارد در خود از خرد دنیا و آخرت رواه الترمذی و الدارمی و عن عمران
بن حصین این رجال جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال روایت است از عمران بن حصین صحابی مشهور که
مردی آمد نزد آنحضرت پس گفت السلام علیکم فرد علیه پس ردگر در وی سلام وی را جواب سلام او گفت
همان نیز او گفته یعنی گفت و علیکم اسلام ثم جلس . ستر نشست آن مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و سلم عشر یعنی ثابته و نوشته شد مرا این مرد را ده حسنه بخرای سلامی که کرد باکم من جاء بالחסنة فله
عشر امثالها ثم جاء الخو فقال پیغمبر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله زیادت و رحمة الله فرد علیه
پس آنحضرت جواب سلام او گفت بحسن افظ فی مجلس پس نشست آن مرد فقال عشرون پس گفت آنحضرت ثابت
شده مرا ده است حسنه زیادت کردن و رحمة الله که آن نیز حسنه است زاید بر اصل سلام پس بروی نیز ده حسنه دیگر باشد
نم جاء الخو فقال پیغمبر آمد مردی دیگر پس گفت السلام علیکم ورحمة الله و بركاته فرد علیه فقال ثلثون
پس گفت آنحضرت مرا این مرد را سی حسنه است زیادت و بركاته رواه الترمذی و ابوداود این کلام در نقل مسلم بود اما اگر
مسلم السلام حیکم گوید مسلم علیه و جواب وی و رحمة الله زیاده کند یا مسلم السلام علیکم و رحمة الله گفت و مسلم علیه و بركاته
زیاده کرد و این نیز حسن حکم خواهد بود و در مضاعفه اجروم چنین حکم و مغفرت است که حدیث آئینه بیاید از عن معاذ بن انس
عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بمحناه یعنی روایت کرد معاذ بن انس جنی صحابی که معه و دانست و او را هر صحران
آنحضرت حدیث به معنی حدیث مذکور اگر چه در لفظ مختلف اند و زاد و زیاده کرد و مذاذیک مرتبه دیگر که ثم اتی الخو فقال
السلام علیکم ورحمة الله و بركاته و مغفرت زیادت و مغفرت فقال اربعون پس گفت آنحضرت ثابت شده مرا ده
بطل حسنه در مقابل چهار حسنه که یکی اصل سلام است و سه دیگر رحمة الله و بركاته و مغفرت و قال و گفت آنحضرت در بیان
مضاعفه ثواب و ترغیب بر تحصیل آن شد که انکون الغضایل هم چنین میباشد فضایل و کثرت مضاعفت آن یعنی هر که را
عمل بیشتر فضیلت وی بیشتر و مراد آن نیست و الله اعلم که اگر بر مغفرت چیزی به سرزاید فضیلت آن بیشتر است
زیرا که زیاده بر آن و دست نیانده است رواه ابوداود و فایده گفته اند که افضل سلام آنست که گوید السلام
علیکم و رحمة الله و بركاته و ضمیر جمع گوید اگر چه مسلم علیه یکی باشد و تجب نیز ضمیر جمع گوید و عیدکم یا او و ادنی سلام السلام
علیکم است اگر السلام علیکم یا سلام عیدکم گوید نیز کافی است اما جواب ادنی وی و علیکم السلام و علیکم السلام
است و اگر و ادخ من کند کنایه نیست و اتفاق کرده اند بر آنکه اگر در جواب عیدکم گوید جواب نشود و اگر و علیکم گوید
در نیجاده و وجه است کذا قالوا و عن ابي امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اولی الناس بالله بدستی
که قریب تر و مخصوص ترین مردم به جناب حق عز و علی من بداء بالسلام کسی است که ابتدا کند سلام و پیشی نماید و بر آن
و مرا و مانند که ملاقات کرده اند و در ای یک دیگر چه درین صورت جواب اند و حق سلام اما اگر یکی نشسته باشد و دیگری بر سر

کتاب الآداب هر وی داد کرد و سلام کردن حق داد و نه است بر ناعه پس اگر داد و سبقت باب السلام
 نماید و ابتدا اسلام کند اولی باشد چه ادای حق لازم بر ذمه خود کرد و اگر قاعد ابتدا کند فضیلت او راست و رواه احمد
 و الترمذی و ابوداود و قبل است از عمر بن الخطاب رضی الله عنه که هر چه بر موجب خلوص محبت و صفای مودت برادر
 مسلمان است یکی ابتدا اسلام نزد ملاقات دیگر خواندن بنامی که دوست دارد آنرا سیوم بجای دادن چون در آید و مجلس
 ۷۰۰ و عن جریر بن النبی صلی الله علیه و سلم مر علی لبوة و ایت است از جریر بن عبد الله بنی که صوفی
 میشود است خوش روی و خوش خوی که آنحضرت کدشت بر جماعه از زمان فسلم علیه السلام کرد آن حضرت
 برای شان رواه احمد گفته اند که این مخصوص است بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از جهت امن از وقوع در
 فتنه اما عروسی را نشاید کرد و مکرده است که سلام کند مرد بر زن یا زن بر مرد یا زن بر مرد یا زن بر مرد یا زن بر مرد
 ۷۰۱ و عن علی بن ابی طالب قال یجوز من الجماعة اذا مروا ان یسلم احد هم کنت علی رضی الله عنه کفایت می کند
 از جماعه چون بگذرد که سلام کند یکی از آنها و یجری عن المجلوس ان یرد احد هم و کفایت میکند از نشسته گان
 که جواب سلام گوید یکی از ایشان و حکم ملاقی نیز چنین خواهد بود حاصل آنکه سبقت سلام و فریست
 جواب آن بر سبیل کفایت است اگر از جماعه یکی سلام کند یا یکی جواب گوید از همه ساقط گردد و
 اما اگر هر یکی کند افضل باشد رواه البیهقی فی شعب الایمان مرفوعه و ایت گردان حدیث و ا
 بیهقی بطریق رفع یعنی قول آنحضرت است صلی الله علیه و سلم نه قول علی رضی الله عنه و روی ابو داود
 و قال در دایت کرد ابو داود و کنت رخصه الحسن بن علی رفع کرده احسن بن علی و هو شیخ ابوداود و احسن بن
 علی شیخ ابو داود است حاصل آنکه بیهقی این حدیث را مرفوع آورده و ابوداود از طریق حسن بن علی که یکی از
 شیوخ است مرفوع روایت کرده و از طریق دیگر موقوف ۷۰۲ و عن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال لیس منامن تشبه یغیر فانیست از ماکسی که مشابہ سازد خود را بنبر یا پس از ان بیان
 کرد تشبیه بنبر را زنی کرد از ان بقول خود لا تشبهوا بالیهود و لا بالنصارى تشبیه نکنید به یهود و نصاری فان تسلیم
 الیهود الاشارة بالاصابع زیرا که سلام کردن به ایشان تشریف است بانکشان و تسلیم النصارى
 الاشارة بالاکف و سلام کردن نصاری ایشان تشریف است بکنهای دست رواه الترمذی و قال اسنادہ ضعیف
 ۷۰۳ و عن شریة عن النبی صلی الله علیه و سلم قال اذا التقی احدکم اخاه فلیسلم علیه فرمود آنحضرت چون پیش
 آید یکی از شما برادر خود را باید که سلام کند بروی فان حالت بینهم شجرة او جدار او و حجر ثم لقیه فلیسلم علیه پس
 اگر حایل گردد میان دو کس بعد از آنکه سلام بر یکدیگر کرده اند در خن یا دیواری یا سنگی یا ستر پیش آید یکی از ان
 دو مرد دیگر را باید که سلام کند بروی و درین ملاقات نیز یعنی باین مقدار منازعت و مفاصلت سلام مستحب
 بود چه عای زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حرث و خریص بر انتخاب سلام در عایت اعن او رواه ابوداود
 ۷۰۴ و عن قتادة تابعی مشهور است حافظ اعمی که هر چه شنید یادداشت قال قال النبی صلی الله علیه و سلم کنت

کتاب الآداب كنت آنحضرت صلى الله عليه وسلم اذا دخلتم بيته فسلموا على اهله چون باب السلام

در آید خانه را پس سلام کنید بر اهل خانه و از آن جهت فرمود عمو الهی سلام و چون بیرون آید و بیعت نگیرد نزد اهل خانه سلام

و از بی بی چون سلام کردید و رفت بیرون آمدن گویا که دو بیعت نهاده و خبر در برکت آنرا از و ایشان و باز میگردد آنرا

و در آخرت چنانچه کسی و وقتی نزد کسی نهاده باشد و طبعی گفته مار جوع کنید ایشان و باز برگردید و بیعت خود را چنانچه

در این گرفته میشود در این تناول است سلام است و معاودت مره بعد از آنکه انتهی در واه البیهرقی فی شعب الایمان

مرسله ۱۰۰ و عن انس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا بني اذا دخلت على اهلك فسلم اى بر سرک من چون

و رآی مرا اهل دعیا خود بر سر سلام کن بر ایشان یکون بركة عليك وعلى اهل بيتك میباشد سلام سبب

و بوی برکت و زیادت در خیرات بر تو و بر اهل خانه تو رواه الترمذی و آمده است که چون در خانه در آید سلام کند بر

اهل خانه و اگر کسی در خانه نباشد بگوید السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين تا بر ملائکه که آنجا باشند سلام برسد

و عن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم السلام قبل الكلام یعنی اول باید که سلام کند بعد از آن کلام

پیش از سلام انداختن کلام کردن خوب نیست رواه الترمذی و قال هذا حديث متكرر ۱۲ و عن عمران بن حصين

قال كنا في الجاهلية نقرول كفت بویم مادر ایام جاهلیت که میگفتیم و دعا میکردیم باین لفظ و رنجیت انعم الله بك عینما

انعم انما از نوام است یعنی بزی و ناز کی و نیگونی و این عبارت محمل و ذهنی است یکی آنکه با معنی سببیت باشد یعنی

ناز و روشن گردانند از تنهایی بسبب تو چشم را یعنی چشم و دستان ترا که کنایت از طیب عیش و رفاهیت حال

منقلب است که بگام و دستان باشد و ایشان بدین وی خوش شوند و بگد آنکه حرف باز آید بوی یعنی تازه و

خرم و روشن گردانند از تنهایی یعنی بدین آنچه دوست میداری و بخوانی از محبوبات و مرادات و انعم صباحا

و تر باز و خوش باش از صبح یعنی خوش باد صبح تو یا خوش باش تو در وقت صبح این نیز کنایت از

طیب عیش و فراغ وقت است و تخصیص بوقت صبح بدانجست است که اغلب آنچه واقع میشود از غارت و مکاره

در وقت صبح می افتد و لفظ انعم در اول بانظ ماضی است و در ثانی بانظ امر از انعام فلما کان الاسلام نهینما عن ذلك

پس بمره که بیدار شد اسلام نمی کرده شدیم ما از آن کلمات رواه ابو داود و دیگران که هر قوم را نیت ما بود و نسبت ما بود

و غطای خود مثل همین ده کلمه که ذکر کرده اند در عرب بود و در عجم می گفتند ذی هزار سال و این است که گفته شده

است در معنی التتمیات لله یعنی تحیات و تعظیبات هر ثابت است مراد از او خبر و می مستثنی آن نه و لهذا هر که و نه

التتمیات تا شمل کرده و در ۱۳ و عن غالب قال انما الجلوس بیداب الحسن البصري غلب بن قطان بصری نسائی

گفت ثمة است احمد گفت ثمة ثمة است تا بگوید و می گفت صدوق صالح است و دایت کرده است از حسن

بصری و سعید بن جبیر و روایت کرده است از ذی شنبه و غروی گفت که ما هر آینه نشسته بودیم بر دامن بصری

اند جاء رجل فقال ناگهان آمد مردی پس گفت حدثنی ابي عن جدي حديثك که مرا پدر من از جد من

گفت حدثني ابي ان رسول الله فرستاد مرا پدر من بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال پس

کتاب الآداب گفت پدر من آله فاقه له السلام یا شری حضرت بس بخوانان او را سلام قال باب السلام
گفت حد من فاقته پس آدم من آنحضرت را نقلت ای یقر تک السلام پس گفتیم یا آنحضرت پدر من میخواند ترا سلام را
فقال پس گفت آنحضرت جلیک و علی ابیک السلام بر تو در بد تو سلام رواه ابوداود از نجاشی میگوید که سنت آنست
که چون یکی سلام دیگری را ببرد جواب سلام بر آنکه میرساند سلام و بر آنکه از جانب وی میرساند باید گفت یا بن عمارت که
یک و علی فلان السلام و عن ابن العلاء الحضرمی و ابن العلاء بن الحضرمی نسخ اینی ختمت و افغ شده در بعضی
نسخ اینی چنین که نوشته شده و در بعضی و عن ابی العلاء الحضرمی ان العلاء الحضرمی و در بعضی عن ابن العلاء الحضرمی
ان العلاء الحضرمی و در تقریب گفته است علام بن الحضرمی حلیف بنی امیه بود صحابی بزرگ عامل گردید بر بزرگترین
آنحضرت را و ابی بارو عمر را و ابن العلاء بن الحضرمی میگوید است از طبقه ثانی و گمان می برم که نام او عبداست
که کان بود علام بن حضرمی حامل رسول الله صلی الله علیه و اله و سالم و کان اذا کتب الیه و بود چون می نوشت نامه
بجانب آنحضرت بداهه بنفشه امی گردید از خود هم چنین می نوشت من العلاء بن الحضرمی الی رسول الله
صلی الله علیه و اله و سلم السلام علیکم و رحمة الله و ابرداود آن حضرت نیز هم چنین می نوشت من
محمد و رسول الله الی فلان پس از آن سلام می نوشت بروی به خصوص اگر مسلمان بودی و الا علی التمیم می نوشت
سلام علی من اتبع الهدی چنانچه هر نقل نوشت و آوردن این حدیث درین باب باعتبار بودن اوست مقدمه سلام
چنانچه تصویر کردیم و هم چنین سه حدیث دیگر که متصل این آورد در احوال کتابت باعتبار تعلی آنست بسلام
که گاهی کتابت نیز کرده می شود و هم چنین است عادت مولف رحمه الله علیه که در آخر فصل احادیث وارد در آنچه
مستأن و مناسب بمقام است ۱۵ و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و اله و سلم قال اذا کتب احدکم کتابا فلیتوبه
چون بنویسد یکی از شما نامه را پس باید که خاک افشاند بروی یا مر او آنست که بر خاک اندازد او را قافله انبیاء
زیرا که این تریب پیروزی آورده و بر آورنده تر است مراجعت را و این بخاصیت است که خبر عالم شامع بآن محیط
نماید شده و خبر نبوت آنرا نتوان دانست و بعضی از ادبای معرفت در توجیه معنی ثانی گفته اند که انداختن نامه بر خاک
برای استعاضه است از نظر اعتقاد و اعتماد بر حق عز و علاست در ایصال آن بمقصد و بعضی گفته اند مراد به تریب
میالنه است در تواضع کردن و خاکساری نمودن در خطاب به مکتوب الیه و برین وجه ضمیر فلیتوبه و اجمع با حد کم باشد و احتمال
دارد که بکتابت نیز باشد و هر دو معنی اول متین است که بکتاب است و دو معنی اول مناسب تر است باینست در صراح
گفته اتراب و تریب خاک آلوده کردن و خاک بر انداختن بر چرخ و در بعضی روایات آمده اتراب و الکتاب فانه انبیاء الامم را
و در قاموس گفته اتراب و تریب و بخت بروی تراب و در نهام که اتراب خاک بر چرخ بر نامه رواه الترمذی و قال هذا احادیث
متنکر ۱۶ و عن زید بن ثابت قال دخلت علی الهیبتی گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه و اله و بین یده کتاب
و نزد آنحضرت کتابی نهفته بود و قد جعلته یقول پس شنیدم آنحضرت را میگوید بآن کتاب وضع القلم علی اذنک نه
قلم را بر گوش خود در دایمی علی اذنیک بآن نهفته فانه اذکر لآمال زیرا که نهادن قلم بر گوش او و نهاده است مراقبت

کتاب الآداب کار را یعنی انشاء عبارت را برای بیان مقاصد و مطالب و این بحایت باب السلام

است که سر آنرا شارح داند و غیبی گفته که قلم حکم زبان دارد چنانکه گفته اند القم احد اللسانین و زبان ترجمان دل است
و نهادن زبان بر گوش که محل استماع است موجب قرب بقلب است تا بشر و آنچه اراده میکند از عبادات و فواید
کلام و این کلام تخیلی است و نکته ایست نویانه که بیان مناسبت میکند و الله اعلم و راه الترمذی رقال هذا حدیث غریب
وفی اسناد ضعیف و حدیث غریب در اصطلاح مستور آنست که از یکی یکی آمده باشد و این منافات ندارد بصحت چنانکه در
فخس مدایم شده و لهذا بگفت و فی اسناد ضعیف و نزد بعضی غریب یعنی سازا است که روایت است بر خلاف ۱۷ و عنه
قال امیرنی رسول الله صم از زید بن ثابت آمده که امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ان اتعلم السریا لئلا یاموخن
لنت سر بانی که زمان تو دیت است و بود آنرا میدانتند و می نوشتند و فی روایتی ان اتعلم کتاب یهود و در
روایتی آمده است که زید بن ثابت گفت آنحضرت امر کرد مرا تا موخن خط و کتابت یهود و قال گفت آنحضرت انی ما لمن
یهود علی کتاب من ایمن یستم از یهود بر کتاب یعنی میترسم که اگر بفزایم یهودی را که بنویسد از جانب من نامه بسوی
یهود کم و بیش بنویسد و میترسم نامه اگر از جانب یهود بیاید بمن و آنرا یهودی بخواند زیادت و نقصان کند
قال زید بن ثابت فما مر بی نصف شهر حتی تعلمت پس نگذاشت بر من نیم ماهی تا آنکه آموختم من زبان یهود
و خط ایستار افکنان اذا کتب الی یهود کتبت پس بود آن حضرت با بود نشان و حال برین وجه که چون می نوشت
نامه بجانب یهود من می نوشتم و اذا کتبوا الیه قرات له کتابهم و چون می نوشتند یهود بجانب آن حضرت من میخواندم برای
آن حضرت نامه ایستار و راه الترمذی ۱۸ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و اله و ما قال اذا انتہی
احدکم الی مجلس فلیسلم چون بیاید و برسد یکی از شما به مجلسی باید که سلام کند فان بد المدا ان یجلس فلیجلس پس
اگر قرار گیرد در ای او خوش آید او را که بنشیند باید که بنشیند ثم اذا قام فلیسلم پس هر وقتی که برخیزد و برود
باید که سلام کند یعنی در هر دو حال و در آمدن در مجلس و بر آمدن از آن سلام کردن سنت است فلیست الا ولی باحق
من الاخرة زیرا که نیست تسلیم ادلی یا مرة اولی سر و او تر و لایق تر از تسلیم اخیره یا مرة اخره و هم چنانکه سلام
در هر مرتبت سنت است و اب سلام نیز واجب باشد و راه الترمذی و ابوداود ۱۹ و عنه ان رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال لاخیر فی جلوس فی الطرقات الا لمن هدی السبیل و رد التحیة و غرض التبرع نیست نیکی و در
نشستن و ایستادن با کسی را که بنماید راه را و جواب گوید سلام را و پوشه از بدن منی تا نظر را و اعان علی التمولقة
و باری دهد بر جموع که بتبع حامی ۲۰ یا بحرانی که بران یاء کند از دواب مثل شتر و خر و دهنم حاجتی باد یعنی بادی و هدیه
برداشتن بار بر بار گیر و راه فی شرح السنة و ذکر حدیث ابی جری فی باب فضل الصدقة و ذکر کرده شده حدیث
الی جری یعنی جیم و فتح را و تشدید با که در وی ذکر سلام است و باب صدقة المصل الثالث ۲۱ و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم لا یخلق الله ادم و تنفع قیه الروح هرگاه که بید اگر خدا می آید آدم را و
دیو در وی روح را عطا عطا شد ز آدم فقال پس گفتم آدم الحمد لله فحمد الله باذنه پس حمد گفتم آدم خدا را

کتاب الآداب خدا را باذن الهی تعالی حمد و تسبیح نمود و گفت به توفیق یا ب السلام
 و تسبیح دی گفت زیرا که حمد و تسبیح امری است عظیم آسان نگردد و اگر به تسبیح دی فقال له ربه پس گفت مراد را
 پروردگار را و این حمد لله و چون بیاموخت پروردگار تعالی آدم را ادب عظیمه خواست که بیاموزد و ادب سلام
 پس گفت یا آدم اذهب الی اولئک الملائکة ای آدم مرد بسوی این فرشتگان الی ملائمتهم جلوس
 یعنی بسوی جماعه عظیم از ایشان که نشسته بودند پس این قول پروردگار تعالی باشد برای بیان ملائکه مشاهد الیه و احتمال
 دارد که قول حضرت پیغمبر باشد صلی الله علیه و آله و سلم برای بیان آنکه قول دی سبحانه اولئک الملائکة اشادات باین
 جماعه از ملائکه بود و ملائکة اشرف قوم و در مقام مقدمان ایشان باشند که رجوع همه بقول آنها بود و قبل پس بگو السلام
 علیکم پس گفت آدم بملائکه السلام علیکم و در بعضی نسخ صریح آمده که قبایل اسلام علیکم قالوا گفتند
 در شرکان علیک السلام و رحمة الله و ثم رجع پس باز آمد آدم الی ربه بسوی پروردگار خود یعنی به مکانی که
 کلام کرده بود و بادی پروردگار تعالی فقال پس گفت پروردگار تعالی ان هذہ نسیبتک و نسیبة بنیک بینهم
 بدو سبب که این کلمات در شش سلام نیست و سلام بسو ان توفیان یکبار یکبار فقال له الله پس گفت مرادم
 را خدا ی تعالی و یلناه و مقبول خندان و مرد دوست و می تعالی بسته شده بودند چنانکه کسی دست بسته چرخ میزدی
 بنان میداد و اختصار ایتها داشت اختیار کن هر کدام ازین دو دست را که میخواهی یعنی هر چه داری ازین دو دست فقال
 پس گفت آدم اختیرت یمین و بی اختیار کردم من دست راست پروردگار خود را و کلتایید ی یمین مبارکه
 و مرد دست پروردگار من را بسته و مبارکه این کلام آدم است و یا حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پوشیده
 نماید که اطلاق به پروردگار تعالی از مشابهات است و باز این که مرد دست او یمین است مشابه دیگر و قوم را در شرح
 این قول معنی و تاویلات است اول آنکه ثابت دوحی تعالی بدو صفت است نیکو جاده و این عبارت کنایت است
 از نفی بد جاده یعنی اگر بد جاده می بود یمین و شمال میبود و در آخر کلام اشارت کرد که مراد او جو و خرد ویرکت است که
 لازم بد یمین و ماده استحقاق است گمانی آنکه شمال ناقص می باشد و رقت و بطش پس بودن مرد دست یمین کنایه است
 از نفی نقصان از صفات وی تعالی و تقدس و بیان کرد که صفات وی کامل اند ثالث آنکه مراد آدم شکر است بر
 تمام نعمتهای پروردگار و بیان آنکه که هر چه از جناب وی رسیده فضل و نعمت است چه لطیف و چه قهر زیرا که چون
 گفت اختیرت یمین و بی تو تم گشت به ترجیح صفات لطیفه بر قهریه پس بقول خود که گفت و کلتایید ی یمین
 مبارکه دفع این تو تم کرد و از اختیار نفس خود برآمد و این آنکه مقصود وصف بار تعالی است بنایت جو و کرم و احسان
 و تفصیل زیرا که هر چه میگوید هر کسی را که علی الاطلاق نافع است کلتایید یمین و مر کسی را که ضرر میکند مطلقاً میگوید
 نجیب او بشمال افتاد و آنرا که نفع کند و ضرر میگوید فلان یمین دارد و نه شمال خاسر آنکه بدو اطلاق میکنند بر
 قدرت و نعمت پس بر تقدیر اراده قدرت عبادت است از خلق هدای و ایلان و ضلال و کفر و بر تقدیر اراده
 نعمت عبادت است از منج و الطاف بر اهل هدایت و قهر و شدت بر اهل ضلال و همه عدل و حکمت است زیرا که

کتاب الآداب وی عزیز و غالب است ^{و الله اعلم} و در علم و حکیم است میدان ^{و الله اعلم} باب الاسلام
چیزی را که اطلاع نیست بران عیبر او را چنانکه در آیت گریه فرموده یضل من یشاء ویهدی من یشاء و هو العزيز الحكيم
و هم بسطها بستر کشاد پروردگار تعالی دست راست را فاذا فیهم ادم و ذریته پس ناگاه در دست راست آدم و اولاد
از دست فقال پس گفت آدم ای رب ما هؤلاء ای پروردگار من چه بفرزند چه کسی اند اینها که در دست تو اند فقال
هو لام ذریته گفت پروردگار تعالی اینها ذریه تو اند فاذا کنی انسان مکتوب عمر و بین هینیه پس ناگاه مرا آدمی
نوشته شده است دست عمری میان دو چشم وی فاذا فیهم رجل اضواء هم پس ناگاه میان این آدمیان مردی
است روشن ترین ایشان او من اضواء هم یا از جمله روشن ترین مردم شک و ادوی است یعنی دو میان ایشان
جماع بودند روشن ترین از دیگران و این یکم از جمله ایشان بود فقال یارب من هذا گفت آدم ای پروردگار من کیست
این مرد فقال هذا ابنك داود گفت پروردگار این پسر توست که داود نام داد درین تقدیر اشکال ندارد و اما در وایت
اولی که افاده میکند که این مرد روشن ترین همه مردم بود و اشکال است که این مستلزم افضلیت داد است بر
سایر انبیاء جواب ازین سخن آنست که حق سبحانه ظاهر گردانید و داد بر آدم علیه السلام نوعی از امتیاز و ظهور
و تودایت مباحث شود بر سوال از حال وی و مرتب گردید بران آنچه مرتب گشت از قصه عمر و وجود نیست مراد
با صوبت زیادت و در جمیع صفات کمال پس شاید که در صورت داد نوعی از ضوئ و انیت و دان عالم باشد یا درین عالم
بیز که بوی ممتاز باشد از بقیه بر یک از انبیاء مخصوص اند بصفی و ممتاز بود جسمی و لازم نمی آید ازین فصل بر سایر
انبیاء و نیز لازم نیست که مباحث بر سوال از حال داد در ویت او ممتاز از کل بود بلکه تواند که نظر بر وی اولاً اتفاق افتاده
و مباحث بر سوال گشته باشد و این معنی از لفظ حدیث بطریق که در اول کتاب و در باب ایمان بقدر و روایت کرده منهوم
میکرد و زیرا که لفظ در اینجا نیست که گردانید خدا تعالی میان دو چشم هر آدمی از انجماء در خشدنی از نور پس دید
مرد را از ایشان و خوش آمد او را در خشدن میان دو چشم آن فافهم و قد کتبت له عمر اربعین سنة و گفت حق سبحانه
که بر تحقیق نوشتم مراد او را عمر چهل سال و در بعضی نسخ عمره اربعین سنة آمد فقال یارب زد فی عمره گفت آدم ای
پروردگار من زیادت کن در عمر وی چیزی قال گفت پروردگار تعالی ذلك الذي کتبت له آن همانست که نوشته ام مراد او
از عمر دیگر نمیشود قال گفت آدم ای رب فانی قد جعلت له من عمری ستین سنة ای پروردگار من پس من تحقیق
گردانیدم مراد او را از عمر خود و شصت سال قال گفت پروردگار آن تو دانی و مطلوب تو که بمحشیدی از عمر
خود شصت سال یعنی اختیار تراست اگر بخشی چه مانع است قال گفت آنحضرت ثم سکن الجنة بستر ساکن شد آدم
بهشت را ما شاء الله آنقدر که خدا خواسته بود ثم اهبط منها بستر بایان انداخته شد آدم از بهشت و کان آدم یعمل لنفسه و
بود آدم که می شمرد برای خود یعنی شصت سال عمر خود را تا رسید به نهمه و چهل سال فاتا پس آمد آدم را ملک الموت فقال له ادم
قد جعلت پس گفت ملک الموت را آدم که تحقیق شتایی کردی قد کتبت لی الف سنة تحقیق نوشته شده است مرا عمر
هنر از سال قال گفت ملک الموت بلی آری نوشته شده برای تو عمر هزار سال و لکنک جعلت لابنک داود ستین سنة

کتاب الآداب و لیکن تو بخشیدی مرتبه خود را در دست او نهادی است از عمر خود و شصت باب السلام

سال فقیه پس انکار کرد آدم یعنی باین قول که گفت قد عجلت قد کتب لی الف سنة و این قول صادق است
و در ضمن این انکار است نه تصریح که گوید من نه بخشیده ام او را از عمر خود و خبری چه صد و خبر کذب قصه او صریحا از
انیا دوست نباشد پس در حکم معارضه باشد که مثل آن از بعضی انبیا صد و یافته یا گویم که این جمعه و انکار بطریق نیان بود
فقیهات در بسته پس انکار کرد ذریه وی یعنی جمعه و انکار و طبیعت آدم میان از انجا نشست که اول از آدم صادر
شد اگر چه از وی بطریق تعریف و نیان بود از ایشان عمر یا و حمدا صد و رمی یا بد و نسی و نیان کرد آدم نمی از قربان
شجره و چنانکه خبر دادی تمامی از وی فنیسی و لم یجد له عذما ففنیست ذریه پس نیان کردند ذریه او و نیان در
طبیعت ایشان از انجا نشست و احتمال دارد که نیان در همین قصه مراد باشد چنانکه اشارت کردیم که این قصه
جمعه بطریق نیان بود فاقهم قال گفت آنحضرت فمن یومئذ امر بالکتاب و الشهود پس از آن روز که واقع شد از آدم بخود
و نیان واقع شد امر نوشتن معاملات و گواهان تا نیان و خود که در کفر و نفاق و اله التورمیدی و عن اسماء بنت یزید صحابه انصار و
است قالت گفت اسماء و علی بن ابی طالب که نشست بر ما یعنی بر جمعه از زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی نسوة
و حالی که نشسته بودیم مادر میان جمعه از زمان فسلم علیه السلام کرد آنحضرت بر ما یعنی بر جمعه از زمان رواه ابو
داود و ابن ماجه و الدارمی و ابن مخصوص با آنحضرت است چنانکه در فصل ثانی بروایت احمد از جریر که نشست
عن الطغیل بن ابی بن کعب کینت او ابو بطن است تابعی عزیر الحدیث است و حدیث او در چهار تئین است و توثیق
کرده است او را ابن سعد و روایت می کند از پدر خود از عمر و ابن عمر و بعضی گفته اند که ولادت او در زمان سعادت نشان
آنحضرت بود و آنکه کان یا تاتی ابن عمر و روایت میکنند که وی می آمد نزد ابن عمر فیفله و معه الی السوق پس میرفت در وقت
بازار با ابن عمر بسوی بازار قال گفت طفیل فاذا عد و ثا حوالی السوق پس چون میرفتیم ما وقت با داد و می گشتیم گرد
بازار لم یمر میگذشت عبد الله بن عمر علی سقاها برایع متاع کمینه فروشی سقط بخریک متاع نهرو و روی و فرد شده آنرا
سقاط و سقطی گویند و لا علی صاحب بیعه و نمیگذشت بر هیچ بیع کننده و بیعه را بیع با و کسر آن هر دو خوانده اند و لا مسکین و نه
بر هیچ مسکینی و لا علی احد و نه بر هیچ یکی الا سلام علیه که آنکه سلام می کرد این عمر بروی گفت کاتب حروف ما محله همچنین
مشاهده کرد این فقیر از سید احمد مدنی که از اکابر مدینه مظهره بود و از اولاد سید سمه و وی صاحب تاریخ مدینه و عادت شرفای که
مدرسه چون در موسم حج می آیند همین است که هر دو طرف همین و یسار سلام می کنند بر اهل سوق و میگویند که عادت خود کار
چون روز جمعه برای نمازی بر آید هم این چنین است و الله اعلم فقال الطغیل ففیث عبد الله بن عمر یوما گفت
طفیل پس آمد نزد عبد الله بن عمر و روزی فاذا ستنبعتنی الی السوق پس همراه خود برد مرا بجانب بازار فقلت لمد ما تصنع
فی السوق پس گفتم من این عمر را چکار خواهی کرد تو در بازار که میروی و انت لا تتقف علی البیع و تو نمی ایستی بر
فروختن و لا تسال عن السلع و نمی پرسی از متاع که می فروشند و لا تسوم بها و خریداری نمی کنی متاع را و لا تجلس
فی بیات السوق و نمی نشینی در نشتر و بی بازار فاجلس لنا ههنا فنتحدث پس به نشین با ما همین جا حرف

کتاب الادب و حکایت کنیم باینکه یزد قاضی محمد بن ابوالحسن بن علی پس کنت مرا عبدا لله باب السلام
بن عمر یا ابا بطن ای خداوند شکم قال گفت دادی و کان الطقیل ذابطن و بود طفیل شکر دار یعنی شکم
بر رک انما نفل ومن اجل السلام می رویم مایع یازادگر به جت سلام کردن بر مردم صلوات علی من لقیناه سلام
می کنیم بر کسی که پیش می آید اورا در بعضی نسخ لیتنا یعنی بر کسی که پیش آید ما را رواه مالک و البیهقی فی شعب
الايمان ۴۰۷ عن جابر قال اتى رجل النبی گفت جابر آمد مردی پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم فقال لغلمان
فی حیاطی علق کت آن مرد فلان کس را و نام شخصی برد در یوستان من خدتی است فتح عین و رخت خرما و اما
بهر خوشه خرما و انه قد ادانی مکان علقه و گفت آنم و به تحقیق ایز کرده است مراد جو دغذق آن فلان که
به نزدیک وی وقت دی وقت در بستان می آید فارسل النبی پس فرستاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یعنی بسوی
وی کسی را ان بعنی علقه که به فروش بدست من در خان خود را قال لا گفت نمی فروشم قال فهب لی گفت
آنحضرت اگر نمی فروشی پس برخش مرا ظاهر اینجاست باشد که از فروختن داده داشته باشند یا فروختن را بدست آنحضرت
عیب میدانند باشند و به بخشیدن راضی شوند بلا وجود آن قال لا گفت نمی بخشم باز تر غیب کرد آنحضرت و او بعد ثواب
آخرت قال گفت فبعته بعلى فى الجنة پس تصدیق کن بوده خدتی که ترا در بهشت باشد فقال لا پس گفت این
خبر من نمی کنم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت آن حضرت صلوات الله علیه ما را بیت الذي هو باخل منك
بدم کسی را که او بخیل تراست از تو الا اللّٰهی ببخل بالسلام گر آنکی که بخل میکند سلام کردی بخیل تراست از
که ماند که ثواب بخیل بدست نمی آرد گفته اند که فرمودن آنحضرت مراد بطریق شفاعت بود نه به سبیل امر
الاحلاف ام چون می کرد و آن شخص سلمان بود دلیل قول آن حضرت بعلى فى الجنة و باوجود حالی از سختی دل دور نشی
مع بود رواه احمد و البیهقی فی شعب الايمان ۴۰۸ و عن عبد الله عن النبی صلی الله علیه وسلم قال البادی
بالسلام یومى من الکجر و عبد الله بن مسعود از آنحضرت روایت میکنند که فرمود ابتدا بکنده سلام بفرستد راست از گنبد
رواه البیهقی فی شعب الايمان ۴۰۹ و باید سلام سنت است و جواب سلام فرض و اگر بر قومی درآمد سلام کردند و صاحب
سنت بر ایشان جواب سلام او داد اگر در همین مجلس بار دوم آمد سلام کرد واجب نکرد و جواب و لیکن مستحب
شد و سلام و جواب باید که بصیغه جمع باشد اگر چه مخاطب یکی بود تا ملائیکه که با او نمیزد داخل باشند فقیه ابو جعفر از
نسبی علما از اصحاب ابی یوسف نقل کرده که چون یازادمی درآمد نمی گفت که السلام علیکم بلکه میگفت سلام
علیکم نکته آخر این رسید از وی گفت تسلیم نجیده است و اجابت نجیده بحکم نص قرآن فرض و چون ایشان جواب
نهاد امر بمحروث و واجب گردد اما سلام الله علیکم دعا است تسلیم نیست اگر جواب ندانند برایشان چیزی
زمن نباید و بر من امر بمحروث لازم نگردد و از این جهت سلام الله علیکم اختیار کردم اگر بر شخصی سلام کرد که نمی
شناخت پس کا فر ظاہر شد استمرار او کند سلام او گوید که باز که قسم سلام خود را از تو بقصد تحقیر وی و بر تالی قرآن
لا بناید گفت تا از قرأت خود را باز ندارد و اگر گفت بعضی گفته اند واجب گرد جواب سلام و بعضی گفته اند جواب

کتاب الآداب جواب او بدست میسرین تو میسرین است باب الاستیذان دار و دیار و وی التماس نه نماید و در وقت خطبه جواب نگوید با اتفاق و در وقت اذان و اقامت و مذاکره عالم
 بمن حکم دارد اگر قاری جواب گفت قرآن را از سر گیرد و اسب سازه گوید و در حدیث آمده است که یکی جامه سرخ
 پوشیده آمد و بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم سلام کرد جواب وی بداد و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر کس
 که در وقت سلام بنامش دعا میشتول و ملابس باشد و سخی جواب نبود و هر که شطرنج می بازی و نیز همین حکم دارد
 و در روایتی آمده که سلام گوید تا ماسن قدر اذان از آن لعب باز دارد و بدک مشغول سازد و اگر بقصد ذکر و تادیب مجبور بود
 لا باس به است. بعضی از علما گفته اند که معنی السلام علیکم آنست که الله تعالی مطلع است بر حال شما که در دعا عید یاد و معصیت
 پس این وعظ است و فاسق بوعظ اولی و اجزی بود و الله اعلم و اگر بحمام در آید قومی را که برهنه اند سلام نگوید
باب الاستیذان استیذان طلب اذن نمودن و اذن به معنی علم آید چنانکه گویند اذن بالشی علم به و نیز به معنی اباحت
 آید چنانکه گویند اذن له فی الشیء اباحت له کذا فی القاموس و هر دو معنی اینجا درست آید که برادر خانه کسی بایستد و
 استیذان کند میگوید که بداند که کسی در خانه هست یا نه و از وی و ستود وی طالب که و آید و استیذان مستحب است
 و قرآن مجید بدان ناطق و سنت آنست که جمیع کلمات میان سلام و استیذان و صحیح تقدیم سلام است بر استیذان
 چنانکه در احادیث واقع شده الفصل الاول ۴۰ عن ابی سعید الخدری قال قال انا ابو موسی قال ان عمر ارسل الی
 ان التیه ابو سعید خدیجی گفت که آمد مادر ابو موسی اشجری گفت که امیر المومنین عمر کس فرستاد بجانب من
 تا بیایم او و افاقیت بایده فسلمت ثلاثا پس آمد من بر روی سلام کردم سه بار بقتدا استیذان فلم یرد علی
 پس جواب سلام من نگفت و اذن نداد فرجعت پس بر کشته آمدم فقال پس گفت عمر بعد از آن بطریق زجر و اعتراض
 ما معک ان تاتینا به جریح کر و ترا از آمدن تو ما را فقلت انی اقییت فسلمت علی بابک ثلاثا پس گفتم که من آمدم پس
 سلام کردم اینها بر درت سه بار فلم ترد و اعلی پس جواب سلام من نگفید شما یعنی تو و اصحاب تو فرجعت پس باز
 برگشتم و قد قال لی رسول الله و به تحقیق گفته است مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا استاذن احدکم ثلاثا چون
 طالب اذن کرد یکی از شما سه بار فلم یؤذن له پس اذن داده نشد مراد را فلیرجع پسر باید که او باز برگردد یعنی حد
 استیذان و ایستادن بر در همین قدر است فقال عمر اقم علیه البیعة پس گفت عمر بر پا کن گواه بر صحت این
 حدیث که تو دعوی میکنی که آنرا آنحضرت شنیده ام و یکی دیگر را پیدا کن که او نیز شنیده باشد این حدیث را پس ابو سعید
 گفت که ابو موسی نزد من آمد و این قصه با من در میان آورد و گفت ابو سعید خدیجی که گفت پس ابو موسی تو نیز شنیده این
 حدیث را از آنحضرت یا با من نزد غیر و گواهی بده قال ابو سعید گفت ابو سعید فقامت معه پس ایستادم من بانی موسی
 فلما هبت الی عمر پس بر رفتم من بسوی عمر فشهدت له پس گواهی دادم الی موسی را و گفتم راست میگویی می هم چنین
 فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه و این گواه طلبیدن احتیاطی بود از عمر رضی الله عنه تا مردم
 جرات ننهند و در ابطاعت خلفا و امرایان نه نمایند و الا بخود احد مقبول است با اتفاق خصوصاً از اشغال ابو موسی

کتاب الآداب اشهری از ابی جابر محمد بن جابر بن عبد الله بن مسعود قال باب الاستئذان

قال لي النبي كنت ابن مسعود مرا كنت بنهر صلي الله عليه وسلم اذ بك علي ان ترفع الحجاب نشان
اذن يوبراي در آمدن تو بر من اينست که بر ميدهاري تو برده را که بر در خانه گذاشته اند و خانه اي آنحضرت را پرده ها بود
از جيره وان تسمع سواي دانست که مي شنوي سواي مراد سوا و بکسر سين جمله نهاني گفتن سخن يعني پرده بر ميدهاري و
مي بيني که من با کسی نهان سخن مي گفتم هم مي در آئي زياده برين مراد از آن حاجت نيست و مراد نهاني گفتن سخن مبالغه است
يعني اگرچه نهاني با اهل خصوص سخن مي گفتم يا هم مي در آئي به جاي آشکارا حاصل آنست که هرگاه و بجز مراد را خانه
مي شناسي مي در آئي ديگر حاجت استئذان نيست يعني آنها تا آنکه منع کنم ترا از در آمدن و اين غايت عنايت
است که آنحضرت باین مسود داشت و کمال قرب و محرميت اوست در جناب نبوت گوياد از جمله اهل خانه است
برگاه که مي خواهي در آيد و ظاهر است که اين در غير وقت حضور و نساخاوه بود و خصوصاً بعد از نزول آيت حجاب رواه
مسلم ۳۰۰ و عن جابر قال اقيت النبي صلى الله عليه وسلم في دين كان علي ابي جابر كنت آدم آنحضرت را
در قضيه دين يا بسبب تقرب ديني که بود بر پدر من و قضيه دين چنان است که پدر جابر که عبد الله انصاري است رضي الله عنه
در غزو احد شهيد شده بود و ديني بر ذمه خود گذاشته بود و ايمان آورده و اسلک گرفته بود و ديني به حضرت بنمبره جنت
استمده او استعانت آمده تا از ايشان طلب تخفيفي کند و بجز آنحضرت در مال وي که نمر بود بر کنه او بود و آمد خني که
بعد از وفاي دين هم چنان که بود باقي ماند و چيزي از آن کم نشد دين قضيه مي گويد که بر دو آنحضرت آدم قد ققت
الباب پس بگويم در افعال پس گفت آن حضرت من ذا ليست اين که دومي که بد فقلت انا پس گفتم من سم فقال
پس گفت آن حضرت انا انا كانه كرهها متفق عليه گويان که آن حضرت اين گفته را از جابر ناخوش داشت و سب
کرامت اين گفته از جابر آن گفته اند که وي از الله ابهام نمي کند و افاده تعيين و تشخيص نمي نمايد پس يا هستي نام يا کيست
يا لقب خویش ذکر کردی که افاده تعيين و تشخيص کند اگرچه گاهی به جهت شناخت او از افاده تعيين نيز مي کند اما آن
حضرت نگارده داشت و بر جابر انکار کرد از براي تعليم ادب او و نگار او را در قول آنحضرت براي ناگيد است و بحسب
حرف انکار هم از اين نگار است و عمل که انکار از جهت ترک استئذان بسلام بوده باشد که سبب آن است
و بعضي از مفسرين گويند که نگارده است که گفته انا بر زبان آدمي رد و که بشي از هستي و انانيت است اما اين سخن
علي عموم صحيح نيست بلکه در صورتی است که بر وجه نامر و نفسانيت و انانيت بود و الا وقوع آن در عادت بسيار واقع
ست چنانکه گذشت که آن حضرت صلي الله عليه وآله وسلم فرمود کيست که امر و زعايات مريض کرده باشد
ابو بکر صديق رض گفت انا باز فرمود کيست که امر و ز روز و او بر خاسته باشد هم دي رضي الله عنه گفت انا لا اوث
بانه از صحابه در مقام تفاخر و اظهار فضل نيز واقع شده به جهت عرض صحيح و زدين ۴۰ و عن ابي هريرة قال دخلت
مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو هريره گفت دو آدم با آن حضرت يعني در خانه فوجدنا لينا في قدح
پس يافت آن حضرت شير و در قدح فقال ابا هريره الحق باهل الصفة پس گفت آن حضرت اي

پس نخوان و بیاد ایشان را بسوی من قانیتهم و در حقهم پس آدم ایشان را خواند و ایشان را قائلوا
 پس مردی آوردند ایشان بسوی آن حضرت فاستاذنوا پس اسیدان نمودند فاذن لهم پس اذن داد آن حضرت
 ایشان را بدین در خانه فدخلوا پس در آمدند و همه بمحضره آن حضرت بنشیند و در سیر شدند چنانکه در حدیث
 مذکور است رواه الجعفاری ثبی گفته که از اینها معلوم می شود که خواندن کسی را و طلبیدن اسیدان را ساقط نمیکند و اندک
 آنکه زمان قریب باشد و این بر تقدیری است که رسول همراه بود اگر همراه است حاجت اسیدان نیست چنانکه
 در فصل ثانی معلوم گردد و شاید که ابو هریره که اهل صفه را خوانده همراه ایشان نیاید **الفصل الثاني** * ۳۰ * عن کله
 بن حنبل بنقولات برادر صفوان بن اسبه از مادر آن صفوان بن امیه صفوان بن امیه فرشی است اسلام
 آورد و بعد فتح مکه و بود او از مولفه القلوب داد آن حضرت او را از منانم چربای بسیار پس گفت صفوان گواهی
 میدهم که مسامحت نمی کند باین عطا که نفس بنمبر پس مسلمان شد و گذشته شد بداد اسیدین خات روز در مشرکان قریش
 بحث بلهین کلامی گوید که صفوان فرساده دست من شیر و جدایه ففتح جیم و کسر آن و بدال مهمله و تحمینه بعد الف آه و بره
 شش ماه یا هفت ماه رسیده چنانکه جدی از من یعنی بزغال و در حراح گفته که جدایه با لفتح و اکسر آه و بره و ضغاییس
 جمع ضغوس و آن خیال خود که نرم و پشمن باشد و آن حضرت او را دست میداشت فی الحراح و ضغوس
 بنمضاد و عن یحیی بن سنین **مهمله خیال و با و رنگ الی الی** بسوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم و النبی
 صلی الله علیه و سلم با علا الوادی و آن حضرت در جانب اعلا می کرد که آنرا امتلا گویند قال گفت کلامه
 فدخلت علیه و لم اسلم و لم استاذن پس یکایک در آمدن من بر آن حضرت نسلا کردم و نه اسیدان نمودم
 فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بهجت نقیم سلام و اسیدان از جمع باز گرد و در و فقل
 پس گاهو السلام علیکم ادخل آیا در آیم رواه الترمذی و ابوداود و ۲۰ * و عن ابی هریره ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال اذا دعی احدکم چون خوانده شود یکی از شما یعنی کس بطلب وی فرستاده شود
 فجاء مع الرسول پس بیاید همراه آن کسی که فرستاده شده و بطلب وی فان ذلك له اذن پس آن آمدن
 همراه فرستاده شده اذن است و حاجت باسیدان نیست رواه ابوداود و فی روایة له قال آمده است
 در روایتی مرا بود او را که گفت آن حضرت صلی الله علیه و سلم رسول الرجل الی الرجل اذنه فرساده
 شده مردی بسوی مردی اذن است به همین معنی که معلوم شد * ۳۱ * و عن عبد الله بن بسر صحابی است و بدرو
 مادر و برادر و خواهرهای اندک آن حضرت به منزل ایشان آمد و طعام خورد و عاگرد قال کان رسول الله صلی
 الله علیه و سلم اذا اتی باب قوم چون می آمد آن حضرت بر در قومی لم یستقبل الباب من تلقاء وجهه پیش
 نمی آمد و در برابر روی خود و لکن من رکبه الا یمن او الا یسر و لیکن پیش می آمد از کرانه در راست

كتاب الآداب باب المصافحة عن علي بن ابي طالب باب الآداب
 وذلك ان الذي لم يكن يؤخذ عليه ستور وان ازجت آن بود که سر او را خازنه بود و در آن روز بر آنها بر و
 رواه ابو داود و ذکر حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که قال علیه الصلوة والسلام السلام
 علیکم ورحمة الله فی باب الضیافة * الفصل الثالث * عن عطاء بن یسار ان رجلا سال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم روایت است از عطاء بن یسار که از مشایخ تابعین و مولی سیمونه رضی الله عنه است که مردی
 پرسید آنحضرت را فقال پس گفت آن مرد استاذن علی امی آیا طلب اذن کنم از برای در آمدن بر ملا و
 خود فقال پس گفت آن حضرت نعم آری بکن فقال الرجل انی محیا فی البیت پس گفت آن مرد که من
 با و می باشم در یک خانه پس استید آن چه کنم گویا آن مرد خیال کرد که استید آن یزید باشد که گاه گاهی می در آید
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها استید آن بکن بروی اگر چه مادامی در
 یک خانه چه اگر استید آن مخصوص به یزید نیست فقال الرجل پس باز گفت آن مرد انی محیا مع خادم ماد و خادم و شب
 در در خدمت او می باشم پس اگر گاه یزید بر وقت که خواهم بگذریم و موقوف بر استید آن باشم خدمت وی که کند
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم استاذن علیها انتخب ان ترأها عریانة استید آن
 بکن برای آمدن بروی آیا دوست می داری که بینی او را برهنه و اگر فرضا بناگاه بروی در آئی شاید که برهنه باشد
 قال لا گفت آن مرد دوست ندارم که بینم او را برهنه قال گفت آنحضرت پس اگر دوست نمی داری که او را
 برهنه بینی فاستاذن علیها پس استید آن بکن بروی رواه مالك من سلا و است که این حدیث را مالک
 بطریق ارسال زیرا که عطاء بن یسار تابعی است * و عن علی بن رضی الله عنه قال گفت امیرالمومنین علی کان لی
 من رسول الله بود مرا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مدخل باللیل و مدخل بالنهار و در آمدن بشب
 و در آمدن بر روز فکنت اذا دخلت باللیل پس بود من چون می در آمدم بشب فتخفج لی تنجیح می کرد آنحضرت
 برای اذن من پس معلوم شد که علامت اذن بشب تنجیح بود و در روایتی آمده است که بودم که چون میدو آمدم
 بشب پس اگر تنجیح می کرد و باز بر می گشتم پس تنجیح علامت عدم اذن شد ظاهر او را هر وقت بقرینه حال علامت
 اختلاف می پذیرفت و البته اعلم کذا قالوا این را از برای آن گفتم که احتمال دارد درین نیز تنجیح لی را به منع حمل
 کند اما ظاهر در آنست که برای اذن باشد فافهم رواه النسائی * و عن جابر بن النبی صلی الله علیه و
 سلم قال لا تأذنوا لمن لم یبدا بالسلام اذن نه کنید برای در آمدن هر کسی را که ابتدا نکرد به سلام رواه
 البیهقی فی شعب الایمان * باب المصافحة والمعانقة * المصافحة و التصافح دست یکدیگر را گرفتن
 و تصافح در اصل معنی عرض یعنی پنهان است صفح وجه و صفح سیف عرض آنرا گویند و در مصافحه گفت یکی بعرض گفت دیگری
 می رسد و تصافح باب تحمائی در زا گویند کذا فی الصراح و مصافحه سنت است بر ملاقات و باید که هر دو دست بود
 و آنکه بعضی مردم مصافحه بعد از نماز میکنند یا بعد از نماز جمع کنند بجزی نیست و بدعت است از جهت تخصیص وقت

کتاب الآداب اما نسبت منافی است یعنی نه با حق و نه با باطل است باب الحوائض

و بوجهی دیگر بدعت و بازن جوان منافی حرام است و باینکه زن که مشبهه نبود لباس به است و روایت کرده اند که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در غایت خود بجایز که شیر آنها خود دود مصافحه میکرد و این زیر رضی الله عنها دو کعبه عجزی را برای بیمار دای خود بیکرامی گرفت که باینها می آورد و زیری کرد و سر او پیش می جست و اگر هم چنین مردی پیر باشد که از فتنه شهوت این را بشمارد و منافی با زن جوان و دست است و مصافحه با مرد خوش شکل درست نباشد و بهر که فتنه کردن حرام است مساس کردن او نیز حرام بلکه حرمت مساس سخت تر از نظر است که آنی مطالب المؤمنین و در صلوات و مسجود می گفته که چون سلام گوید دست باید دادن که دست دادن سنت است و لیکن گفت برکت باید نهادن و سر انگشتان نباید گرفتن که به عنت و اما معائنه اگر خوف فتنه نباشد مشروع است خصوصاً نزد قدم از سفر چنانکه در حدیث جعفر بن ابی طالب بیاید و از آن حنیفه و محمد رحمتها الله که ایت بوسیدن دست و دهان و چشم و معائنه آمده است و ایشان می گویند که از معائنه نمی کرده اند چنانکه در فصل اول از حدیث انس بیاید و آنچه روایت کرده اند پیش از این است و از شیخ ابو منصور ماری می گویند که این حدیث نقل کرده شده است که آنچه بروی شهوت بود کرده است و آنچه بر وجه و کرامت باشد مشروع و گفته اند که خلاف در جای است که برهنه تن باشد اما تمیص وجه لباس به است باجماع و هو الصحیح کذا فی الکافی و بوسه دادن دست عالم مشروع و جایز است و بعضی گفته اند منسوب است و آنکه بعد از مصافحه دست خود را بپوشند چیزی نیست و فعل جاها نیست و کرده است و زمین بوس کردن نزد امرای علما و مشایخ حرام است و فاعل و ماضی بدان هر دو آنتم اند کذا فی الکافی و فیه ابو جعفر گفته که هر که زمین بوس کند نزد سلطان و امیر و یا بدهد کند اگر بر وجه تبحر کند کافر نگردد و لیکن آنتم و مرنگب بگوید باشد و اگر نه نیست عبادت کند کافر گردد و دم چنین اگر اصلانیت مستحضر گردد کافر شود و نزد اکثر علما و زمین بوس کردن سبک تر است از حصار و یا چنین بر زمین نهادن کذا فی الظهریه و اگر بر دست عالم یا سلطان بوسه دهد از جهت علم و عدالت و اعزاز دین لباس به است و آنکه رجعت عرض و نیادی کند بگوید که است اشد کراهت و اگر یکی از عالم یا از اهل التماس بامی بوس او کند باید که احابت نکند و نگذارد که بپوشد و در فتنه گفته که لا باس به است و در بعضی احادیث بوسیدن بعضی از صحابه بامی آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده چنانکه در فصل ثانی از حدیث و فقه عده القیاس بیاید و در بوس کردن اطفال و خست است اگر چه ولد غیر می باشد و بوسه دادن بر دهان طفل سنت است و گفته اند که بوسه بویج به است یکی بوسه نمودت است و آن بوسه والدین است مرد را بر دهنش بوسه هر حمیت است و آن بوسه ولد است مرد را بر دهنش بوسه شهوت و آن بوسه زوج است مرد را بر دهنش بوسه و آن بوسه بویج است و آن بوسه مسکانه است و بگوید که بوسه بر دست بوسه بخور امر است برادر را بر جبهه و نیز بعضی بوسه دادن مردان یکدیگر را بر دست و روی کرده است و نزد بعضی بوسه دادن ولد صغیر را واجب است و مروی است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بوسه میداد بر فاطمه زهرا را و می فرمود که می یا بکر از وی بویج بوسه و چون قدمی آورد آن حضرت اول بر فاطمه

کتاب الآداب در آنکه هر چه از کتب معتبره در این عالم و صالح حال و نیک نیت
 عن قتادة قال قلت لانس اكانت المصافحة في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم فتاده كفت از
 انس برسيدم آباؤهم ومصابيحهم في اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم قال كنت انس نعم آدمي به مصافحه وصحابه رضي الله
 عنهم رواه البخاري ۲۰ وعن ابي هريرة قال قيل لانس انك كنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اهل البيت
 علي حسن بن علي راضى الله عنه وعنده الاقرع بن حابس وبود زاذان حضرت اقرع بن حابس كه صحابي است
 قدوم آدود بر آن حضرت و در فتح كه از قدني تميم و شريعت بود و در جاهليت و اسلام فقال الاقرع بن كفت اقرع ان
 لي عشرة من الولد رستي كمراده بن انداز فرزند ان ما قبلت منهم احد ايس نكره ام يبيع بكي و از ایشان فقطر اليه
 رسول الله پس نيك بنگر است بسوي اقرع بن منبهر خدا صلى الله عليه وسلم ثم قال بسر كفت ان حضرت من
 لا يرحم لا يرحم کسی كه مهرباني و شفقت نوزد با خلق خدا يا بر اولاد و حمت كره نشود يعني رحمت كند بادي تعالى بروي
 و ذكر اين حديث و دين باب بخت مناسب تبين است مرصقاته و امتفق عليه و سند كرزو و باشد كه ذكر كنيم
 حديث ابي هريرة كروي من كانه است اثم لكع كراي امام حسن فرموده في باب و باب مناقب اهل
 بيت النبي صلى الله عليه وسلم وعليهم اجمعين انشا الله تعالى و ذكر و ذكر كه ده شد حديث ام هاني كه
 در صحيح و دين فصل ذكر كرده است في باب الامان و باب امان دادن كفر كه بان مناسب و موافق تر است
 الفصل الثاني ۱۳ عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلمين يلتقيان
 ليست ابيح و دو مسلمان كه پيش آيند يكدگر فيتصافعا فتان پس ممانه كند الاغفر لهما قبل ان يتفرقا
 گر آنكه آمرزيد شود مرايشان ايشان از آنكه جدا شوند از يكدگر رواه احمد و الترمذي و ابن ماجة و في
 روايه ابي داود و در روايت ابن داود آمده كه قال كفت ان حضرت اذا التقى المسلمان فتصافعا من ملاقات
 كند دو مسلمان پس مصافحه كند و حمد الله و حمد گويد خدا را و استغفرا و آمرزش خواهند از خدا غفر لهما آمرزيد
 شود مرايشان ۲۱ و عن انس قال قال رسول الله الرجل منا يلقي اخاه او صليقه مردی از ان حضرت پرسيد
 يا رسول الله مردی از مسلمانان پيش مي آيد برادر خود را يعني مسلمان را يا پيش مي آيد و دست خود را چاك كند
 ايتحنني له آباد و تا كند سر و دست براي آن برادر و دست خود قال لا كفت كند و التماس ابل گردايدن سر و دست
 است كه انفي بعض الحوامي و طيبي از محبي السنة نقل كرده كه انحنای ظهر كرده است از جنت و در حديث صحيح و در نهي
 اذان اگر چه از بسياری از آنها كه منسوب بعلم و صلاح اند آزماي كند اما اعتبار و اعتماد بدان توان گردد و در مطالب
 المؤمنین از شيخ ابو منصور نقل كرده كه كفت اگر بوسه ده يكي پيش يكي زمين را يا پشت دو تا كند يا سر گون گرداند كا فر
 نگرد و بلكه آثم است زیرا كه مقصود تعظيم است نه عبادت انتهي و بعضی از مشايخ در مخرج ازان تامل و تشديد بسيار
 كرده اند و كفته كند الا نيتناء ان يكون كفر او الله اعلم قال باز كفت آن مرد آنحضرت را صلى الله عليه وسلم اقبلت منه
 يقبله آيا پس ممانه كند و بوس زند برادر و دست را قال لا فرموده كند باین حديث است لال كرده کسی كه كرده

کتاب الآداب و اشتمالست معانته و انوار مجیدین و انوار مجیدین و انوار مجیدین باب المصافحه
که دیم و بعضی گفته اند که اگر در آنست که بر سهیل متقی در تعلیم بود و جایز آنکه نزد تودیع و قدوم سفر باشد یا به جهت طول عهد
ملاقات یا غلبه و شدت حب فی الله بود و اگر تبصیل کند و این را نکند بلکه دست و جبهه را کند و تبصیل بد عالم و زاهد یا مردی
کبیر السن جایز است و قلنا مر قال: افیما عدل بیک و یصافحه گفت آن مرد: آیا پیش بگیر دوست او را و مصافحه
کند قال نعم فرمود آری دست بگیر و مسامحه کند رواه الترمذی و عن ابی امامه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
قال تمام عیادة المؤمن ان یضع احدکم یدیه علی جبهته او علی یدیه فرمود تمام در کمال پرستش بهاء این است که
به نند یکی از شما دست خود را بر پیشانی بیمار یا بر دست وی قیسانه کیف هو پس بهر سهیل پیکره است وی و آه ام
تحمیاتکم بیکم المصافحه و تمام در کمال سلام می شما که میان یکدیگر میکنید مصافحه است یعنی چون سلام کنید مصافحه نیز کنید
تا سلام تمام شود و کامل کرد رواه احمد و الترمذی وضعه ۴۰ و عن عائشه رضی الله عنها قالت قد علمت من
الامم لیسعة عایشه گفت که قدوم آورد زید بن حارثه که مرتب و مقبول درگاه نبوت بود و در اویل او را استیای آن حضرت بمید
مبایغته و رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بیتی و آن حضرت در خانه من بود فأتاه فقصر الباب پس آمد زید آن حضرت
و این بگوید در اقامت الیه پس بایستاد و رفت بجانب وی رسول صلی الله علیه و سلم عرض یا فابرهنه یعنی یا
آنکه بر واپسیدان مقید گرد و یسر ثوبه و در حالی که میبایست آنحضرت جامه خود را که ردو باشد از شدت فرح و غایت شوق و عایشه
میگوید و الله ما رأیته عرض یا فابرهنه و لا بعد و بعد اسو کند مذموم من آن حضرت را برهنه در چنین حال که باستقلال کسی
باین قدر شوق بر آید و قول عایشه که گفت آن حضرت در خانه من بود مقصود بیان واقع است یا مبانی است در
بیان مقصود که این چنین خوشحال شد که از خلوت و خانه من باین شبانی بر آمد فاعتنقه و قبله پس معانته کرد و آنحضرت زید
بن حارثه را و بوس کرد و او را این حدیث و آنچه بن حدیث: جعفر بن ابی طالب که بیاید دلیل است بر جواز معانته و تقبیل
و مختار من است که معانته و تقبیل و قدوم از سفر جایز است بی کراهت رواه الترمذی و عن ایوب بن یسیر
بنضم موده و فتح مجده و سکون تخانیه و وی بطبری است و بعضی گفته اند مجبول است من رجل من عشرة اند قال
قلت لابی ذر وایت است از ایوب سب از مردی که از عشره بود و شفقات که گفت آن مرد گفت مرا بی ذر را رضی الله عنه
هل کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یصافحکم اذا لقیتموه آیا بود آنحضرت که مصافحه می کرد شما را چون ملاقات
میکرد و شما آنحضرت را قال گفت ابوذر ما لقیته قط الا صافحتی ملاقات کردم من آنحضرت را هیچ گاه آنکه مصافحه
کرد مرا و بعث الی ذات یوم و کس فرستاد سویی من روزی و لم اکن فی اهلی و نبودم من در میان اهل خانه خود و حامی
رفته بودم فلما جئت أخرت پس هرگاه که خانه آمدم خبر داده شدم که کس آنحضرت بطالب تو آمده بود فاتیته
وهو علی سریر پس آمد من آنحضرت را و حال آنکه آن حضرت نشسته بود بر تخت قال الترمذی پس معانته کرد مرا
فکان تلك اجد و اجد پس بود آن معانته جید تر و سره تر از معانته های مردم یا از مصافحه که آن حضرت میکرد و با فاضله
و ابرار ذوق و راحت و تکرار اجد و برای ناکید و تکرار است و از اینجا معلوم گردد که معانته در غیر حال قدوم از سفر نیز

كتاب الآداب آمد از برای آنکه هر کس را که میسر شود از این کتاب استفاده
 بکند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم يوم جئتكم عکرمه که گفت آنحضرت در روز آمدن من آنحضرت و ابرای
 بیست اسلام و حجاب بالراکب المهاجر سوار می که بخت آورد و در حب مکان فراخ و اگر بدو این دعاست بخوش آمدن
 و خوشحال رسیدن و سیوطی در جمیع الجوامع از مصعب بن عبد الله آورد که چون آن حضرت عکرمه بن ابی جهل و ادید بایستاد
 و بجانب او رفت و اعناق کرد و فرمود مرحبا بالراکب المهاجر و عکرمه بن ابی جهل شکر الهادیت بود بآن حضرت
 چنانکه پدرش و فادس مشهور بود و بکر بخت و زرق و بهوست یمن پس رفت بسوی وی زن و بی ام یکم بنت
 الحارث که برادر زاده ابی جهل بود و آورد او را نزد آن حضرت و اسلام آورد و بگوید شما اسلام داد و طلب استغفار کرد و از
 آن حضرت از آنچه گذشته بود مراد امیاقب و فضایل است و ذکر اعیان حدیث درین باب با اعتبار مناسب تر جیب
 است مرصافیه در او را واه المتروک مدی ۷۹ و عن اسید بن حضیر رجل من الانصار را از اسید بن حضیر بنسبتش تصغیر
 در هر دو اسم کردی است از انصار فاضل کبر الشان از نقباء انصار حاضر شد عقبه را و بدو داد و شایه دیگر را و برادر وی
 داد آنحضرت میان او و میان زید بن حارثه قال گفت راوی بیضا هو یحدث القوم در انشای آنکه وی بیضا اسید
 سخن می کرد با قوم و کان فیه مزاج بود و اسید عادت مزاج بکسر میم لانه کردن و مزاج بنسبت میم نیز آمده بینا یضحکوم
 در انشای آنکه می خندانید اسید قوم را بمزاج قطع الله النبی من سبخی زود بخلاص او را و سبخر صلی الله علیه وسلم
 فی خاصرته بعد در کمر وی بخوبی چون وی مزاج می کرد وی خندانید قوم را آنحضرت نیز با وی ازین عالم ادای کرد و خوش
 خلقی نموده و از جمیع معلوم شد که مزاج کردن اگر در وی مکرر و شرعی نباشد بشدن آن مباح است و انبساط
 با وضیع از شیم اشراف است و چون آنحضرت چوب را در کمر خلاصه فقال پس گفت آنرا و اصبر لی قصاص و مرا یعنی
 قاصد کردن مرا بر خود و تا قصاص بگیرم از تو و بخلاص چوب را در خاصره تو چنانکه تو من کردی اصبار و اصطبار قصاص
 کردن قال گفت آنحضرت اصطبار قصاص بگیر از من و بخلاص چوب را در خاصره من قال ان عليك قمیصا و لیس
 علي قمیص گفت آنرا که بر تن تو پیراهن است و نبود بر تن من و پیراهن اگر من بپیراهن بخلاصم در قصاص بر ابروی
 نمیشود و رفع النبی پس برداشت پیر صلی الله علیه وسلم و کشف کرد بدن شریف را عن قمیصه از پیراهن
 خود و فاحتفند پس در کنار گرفت آنرا و آن حضرت را و جعل یقبل کشفه و پس کردن گرفت آنرا و پیراهن
 آنحضرت را قال انما اردت هذا یا رسول الله گفت آنرا و من خواسته بودم از طلب قصاص بگیر من را که
 بدن شریف را و پس کنم مع دل عشاق حیدر باشد و رواه ابوداود و انکه لفظ حدیث بران وجهی که در مصابیح
 مذکور است و شرح کرده شد اقتضای آن کند که آن مرد مزاج کننده و قصاص طلبنده همین اسید بن حضیر باشد
 در جل من الانصار که واقع شده مجرور باشد و بیان اسید بن حضیر بود و لفظ جامع الاصول این چنین است
 عن اسید بن حضیر قال ان رجلا من الانصار کان فیه مزاج فبینما هو یحدث القوم یضحکهم قطع الله النبی
 الحدیث و این دلالت کند که آن مردی دیگر است که اسید بن حضیر از حال وی روایت میکند و عیسی عبادت

عبدالله بن حسن و ابو جریه کرده موافق آن مساجد و در بعضی مساجد نیز بوده و در خروج کلام از ظاهر باب المصافحه و باعث برادر کتاب نگاشت آن است که اسید بن خنیز از عظماء صحابه و نقباء انصار است وجود این معنی از وی مستبعد میدانند و الله اعلم ^{۸۹} و عن الشعبي ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلقى جعفر بن ابي طالب شبی که از تابعین است روایت میکنند که آنحضرت پیش آمد جعفر بن ابی طالب را فالتزمه و قبل ما بین عینییه پس معانقه کرد او را و بوسه داد میان دو چشم وی و الله اعلم این همان قصه قدوم اوست از حبشه چنانکه در حدیث آئینده مذکور است یا دیگر است رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان میر سلاوی بعض نسخ المصابیح و فی شرح السنه عن البیاضی متصلا بیاضی فتح موحده و خفته مسافه تخنیمه و احجام صاد منسوب است به بیاضه بن عامر و این حدیث متعطل است یعنی مرسل نیست زیرا که وی صحابی است و در جامع الاصول گفته که بیاضی که مطلق مذکور گردد بی قسمیه عبد الله بن حابر بیاضی انصاری است و از این منزه آورده که گفته بیاضی آنکس است که روایت کرده از وی ابو حازم التمار و حدیث او مالک و در موطا در جریزات در صله اخراج کرده و گفته اند که نام او عبد الله بن جابر است و الله اعلم ^{۹۰} و عن جعفر ابن ابی طالب فی قصه رجوعه من ارض الحبشه روایت از جعفر بن ابی طالب در قصه بازگشتن او از بخت حبشه آمده که قال گفتم فخر جناحتی اتینا الصلینه پس یردن آمدیم ما از حبشه تا آنکه آمدیم مدینه فطلقانی رسول الله پس پیش آمد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فاعتنقنی پس معانقه کرد مرا ثم قال بستر گفتم آنحضرت میاوری انا بفتح خیبر افروح در نمی یابم منی که فتح خیبر خوشحال شوم ام بقدم جعفر یا بیا ز آمدن جعفر از حبشه و وافق ذلك ففتح خیبر و موافق افتاده بود آمدن جعفر فتح خیبر را این کلام را وی است که در بیان معنی حدیث گفته رواه فی شرح السنه سمعته و در وفادار و فایاخبار دارالمصطفی آورده که سفیان عن عینیة که شیخ امامت فنی است بزمالک در آمد مالک و کرد و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت به تحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو و معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم جعفر بن ابی طالب را و تقبیل کرد و داد و در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص به جعفر است سفیان که سبب لایک عام است و یکم با جعفر یکی است اگر از صالحان باشیم اذن میدی که در محاسن تو حدیث کنیم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان موق حدیث کرد و سفیان که داشت و مالک سکوت کرد و ^{۱۰۰} و عن زارع و کان فی وفد عبد القیس روایت از زارع بر وزن اسم قاعل از زارعت دیو وی و در ایلیان عبد القیس قال گفتم لواقده منا الصلینه هرگاه که قدم آوریم ما مدینه فیمعلننا تنباده من روا حلتا پس شتابی می کردیم و از دور می شتافتیم و فرد می آمدیم و می افتادیم از مرکبهای خود و فتنه قبل ید رسول الله پس بوسه میدادیم و دست مبارک پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و رجله و پای شریف او را از نجا تجویز پای بیض معلوم شد چنانچه سابقه اثباتش بدان کردیم رواه ابو داود و در حدیث آمده که ده شش است

که چون دفعه بعد ایستاد آمد به پیشگاه آن بزرگوار و در پیشگاه او ایستاد و بپوشید و به سجده
 و مردی که سردار قوم بود و اشیاء نام داشت اول منزل خود فرود آمد و غسل باز برد و در و جاره کشید و پوشید و به سجده
 شریف و در آنجا که ایستاد پس به ناتی و تقار و خشوع و خضوع و انکسار به مجلس شریف آمد و بسجده ملازمت رسید
 آنحضرت مردی شاکر و این ادب را از وی رسیده و فرمود در تود و خلعت است که حق تعالی آنرا دست می دارد
 حاتم و تقار و ۱۱۰ و عن عایشة رضی الله تعالی عنهما قالت ما رأیت احدا کان اشد عیاشة من یدم ابیج یکی را
 مانده تر متناوهد یا و در دست ویدی و دل است فتح سین مهمله و سکون سیم راه و در و شس یگو ویدی سیم بر وزن
 سمت سیرت یک چنانکه در خطبه ماثوره آمده است خیر الیوم یدی هدی محمد و دل فتح دال مهمله و تشدید لام
 نیز برین وزن نزدیک است در معنی یدی و برود و اسکیه و تقار و بیت منظر و شبیل اند کذا فی الصراح و ازین
 بیان معلوم شد که هر سه نزدیک هم اند در معنی تو و پستی گفت سمت اسناد است خضوع و خشوع و تواضع
 ویدی به سکنه و تقار و دل حسن خلق و حسن حدیث و آنکه گفت وقتی روایت شد یثا و کلاما حدیث و کلام نیز
 قریب بلکه مخدند در معنی بگر آنکه مراد یکی کنی دارند و از دیگری طریق و روشنی کنی کردن و با الحجاب عایشه
 میگوید یدم ابیج یکی را مشابه تر در بین امور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من فاطمة از فاطمه رضی الله
 عنها بعد از آن قریب محل و مکان فاطمه را از آن حضرت و میل و محبت بیکدیگر را که اثر و نشان مشابهت
 و همانست است بیان کرد و گفت کائنات بود فاطمه آنحضرت علیها السلام چون می در آمد بر آن حضرت قام الیهما
 می ایستاد و میرفت و میل میکرد و آن حضرت رسولی می فاخته بیدها پس بیکدیگر گفت آنحضرت دست فاطمه را
 فقیلهها پس بوس میکرد و در او اجلسها فی مجلسه و می نشاند آنحضرت فاطمه را در جای نشست خود یعنی جای
 خود را بر ای وی میکند است و او را می نشاند و کان اذا عمل علیها قامت الیه فاحلت بید و فقیلهها
 و اجلسه فی مجلسها و بعد از آن حضرت چون می در آمد بر فاطمه می ایستاد و میرفت و میل می کرد رسولی آنحضرت پس
 بیکدیگر دست آنحضرت را پس بوس می کرد و می نشاند آنحضرت و در مجلس نشست خود را و او را بر او
 ۱۲۰ و عن البراء قال دخلت مع ابی بکر اول ما قدم الی مدینه گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است
 در آمدیم با ابوبکر رضی الله عنه یعنی خانه و منزل او را و او را بید ای قدم آوردن وی مدینه را فاذا عایشة ابنته
 مشطیحة مانگاه دیدم عایشه و غریب بود رضی الله عنها بر پهلوان افتاده است قد اصابها حسی و در حالی که تحقیق رسیده
 است عایشه را تب فاتها ها ابو بکر پس آمد عایشه را ابو بکر فقال کیف انت یا بنیة پس گفت ابو بکر عایشه را
 بگوید تو ای دختر گم من و قیل خد ها دیوس کرد و خساره عایشه را رواه ابو داود ۱۳ و عن عایشة ان النبی
 صلی الله علیه و سلم اتی بصبی فقیله و ابنت از عایشه رضی الله عنها آورده شد نزد آن حضرت گوئی پس بوس کرد
 آنحضرت او را فقال له انهم مبهلة آگاه ماست بدستی که ایشان حامل و باعث غل اند چه آدمی را چون فرزند آن
 شد بد و از ذائق و صرف مال بر غیر ایشان بخل می درز و بلکه بر ایشان نیز تا ایشان مملاک نشود و محتاج نگردد

مجبنة و باعث بر جبن و غلبت آن ميشود مرد آزاد و حر باشد و حرمي نسبي و محرم مبردا
 باب القیام
 گفته شود و ایشان یکس مانند و مبغلة و مجبنة هر دو پنج سیم و سکون باشد نیم و چون مذمت کرد از عین جنت
 بوجهی دیگر شایسته کرد و فرمود و انهم لمن ربحان الله و بد رستی که اولاً به تحقیق از رزق و نعمت خدا اند که بفضل
 خود نجشیده و عطا نموده است مثبتی از روح بفتح یعنی انباش که رزق موجب آنست قوله تعالی فروح و ربحان و رحمة
 و رزق یا مراد ربحان است که از شمولیات است که بوس کرده میشو و ویوی برده میشود از ان رواه فی شرح السنقة
 الفصل الثالث ۳۰۳ عن یعلی روایت است از یعلی بن امیه یا یعلی بن مره مراد صحابی اند که ام یکی از عین و
 مراد است و ظاهر اول است و اسم اعلم قال ان حلفاء حسیناً رضی الله عنهم استبقا و یدرسیدند الی رسول
 الله بجانب یمن بر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قضاة الید پس جمع کرد و فرام آورد دایه ایشان را بسوی خو
 و قال ان الولد مبغلة مجبنة گفته اند که مقصود ایشان بیان محبت و شفقت و مدح است بخلاف ماسبی که مرا
 مذمت و کراهت رواه احمد ۳۲۳ و عن عطاء الخراسانی ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال روايت است
 از عطاء خراسانی که از مشایخ تابعین و ثقات ایشان است بن ابی مسلم بلخی خراسانی است ماکن شد شام و
 ولادت وی سه خنسن و وفات در خمس و نیش و مایه روایت میکند از وی ماک و او را عی و شنبه روایت میکند
 وی از صحابه بطریق ارسال تصافوا و مصافح کنید ید هب الغل تا برود کینه یا بیر و کینه را وقتها دو او بدیه فرست
 یکدیگر تصافوا و تصافو است و اید یکدیگر را و اید اکر دو دوشنی یکدیگر و تله هب الشکفاء تا برود و دشمنی
 یا بر دوشمنی را رواه مالک ۳۳۳ و عن البراء بن عازب قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من
 صلی اربعاً قبل الهاجرة کما یکنه اربعاً رکعت رایش از نیم روز فکنا نما صلاه فی لیلة القدر پس گو
 که ارد آن رکعات را در شب قدر و المسلمان اذا تصافحوا و دوشمنان چون مصافح کنند لم یبق بینهما ذنب الا سقط با
 نمیند میان ایشان هیچ گناهی بگر آنکه ماقطعی گردد و وی اند ظاهر حدیث عموم ذنب است و آنکه مصافح سبب سقوط جمیع
 گناهان است و طبی گفته که مراد از ذنب همان کینه و دشمنی است چنانکه از حدیث سابق معلوم شد که مصافح
 سبب ذناب آنها است و در قول طبی نظر است چرا که مصافح غالباً و میان احباب می باشد خصوصاً در میان صحابه کرام رض
 الله تعالی عنهم که رحماء بینهم نص قاطع است و دشمنان ایشان آری اگر در ضمن باتی ذنوب در بعضی مواکب
 و دشمنی نیز قطع شود و جی و او دانه اعلم و رواه المیهقی فی شعب الایمان ۲۱ باب القیام ۲۱ مر
 قیام است بر ای دخیل مجلس چنانچه تعداد این زمان است و بیان آنکه این شیوه در زمان نبوت بوده است
 یا نه و به تحقیق دعوی کرده اند بعضی از علما که قیام بر ای دخیل است و احتجاج کرده اند بحدیث قوموا الی سید
 چنانکه بایده جواب آن نیز مذکور کرد و بعضی بر آنند که مرده است و بدعت و منتهی غی است چنانکه ثابت شد
 است و حدیث انس از کراهت آن حضرت صلی الله علیه و سلم قیام صحابه را در شبی الله عنهم و در حدیث
 ابی امامه آمده که آن حضرت فرمود بر نه بخیزد چنانکه اعاجم بر می خیزد و فرمود این عادت اعاجم است و کلام در

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در شرح زیاد و برین واقع شد و در این باب حدیثی است که در کتاب القیام
قال لما نزلت چون فرود آمدند بنو قریظه که قید بود از دود آن حضرت بعد از فتح خندق بست پنج روز
ایشان را محترم داشت پس فرود آمدند از حصار علی حکم سطل بر کاه سید بن معاذ که سید اوس بود و ایشان
خانهای اوس بودند گمان بردند که مگر وی رعایت حال ایشان خواهد کرد پس چون فرود آمدند با عین عهد که هر چه سید بن
معاذ بر ما حکم کند اختیار دادیم بحث رسول الله کس فرستاد بنی مضر خدا صلی الله علیه و سلم الیه سیدی سید بن معاذ و طلبید
او را تا بیاید و در بنو قریظه حکم کند و کان قریباً منه و بود و سید بن معاذ نزد یک از آن حضرت و وی زخم خورده
بود بر اکلی در خرو و خندق و خون از زخم وی روان بود و چون آن حضرت او را طلب داشت خون بایستاد
فجاء علی حماره پس آمد معاذ نزد مت آن حضرت خر سوار قلما دنا من المسجد پس چون نزدیک شد از مسجد متبادر
از مسجد سید شریف است که در مدینه است و این معنی درست نمی آید زیرا که آن حضرت نزل در بنی قریظه
داشت که ایشان را محصر کرده بود و آن چند میل از مدینه دور است مگر مرادیه مسجد خای دادند که آن حضرت
و مدت اقامت آنجا نمی گذارد پس مرادیه مسجد محصل است و شاید که در آن مدت بنای مسجدی هم کرده باشند
و مسجدی که الآن دهان بقیع شریف منی است در آن موضع باشد بر هر تقدیر چون سید بن معاذ نزدیک بمنزل
شریف آمد قال رسول الله گفت بنی مضر خدا صلی الله علیه و سلم للانصار مرگروه انصار و اغانی آنست که مراد
بدان قبیل اوس باشد که سید ایشان بود قومه الی سیدکم بر خرید و بایستید و بروید بجانب مهنر خود متحقق
علیه و مضی الحدیث بطوله فی باب حکم الاسراء و کذا شد حدیث ابی سعید خدری و در نزولی بنی قریظه بر حکم
سید بن معاذ با و از وی خود و در باب حکم ایسران و تمام قصه آن و آنچه متعلق است بدان آنجا شرح کرده شده است
و باین حدیث احتیاج کرده اند بسیاری از علماء اگر ام ایلی فضیل یقیام و بعضی گفته اند که مراد باین قیام تعظیم
و تکریم نیست که برای داخل مجلس متعارف و معاشرت است و از آن نبی واقع شده و فرموده که آن از دلکلمات
احاجم است و نزد آن حضرت تا آخر عهد زندگانی کرده بود و بیسی گوید که اگر این قیام مراد بودی قومه المسجد حکم
گفتی نه الی سیدکم بلکه مراد قیام بنا و است و در رفتن سیدی وی از برای اعانت و فرود آوردن از مرکب و
حرکت کردن تا موجب سیلان دم از جراحت نگردد و گفتیم من و بعد از توفیق که احتمال دارد که حکمت در مراعات
توفیر و اگر ام سید درین مقام و امریه تعظیم و تکریم او در میانمای آن باشد که او را برای حکم کردن طلبید و بودند پس
اعلائی شان او درین مقام اولی و انست باشد تا باعث گردد بر اطاعت و قبول حکم وی و انست اعلم و انچو را بیت کرده
شده از قیام آن حضرت صلی الله علیه و سلم مرکب من ایلی جعل و امر و قدوم وی بر حضرت وی و روایت کرده شد
از حدی بن حاتم که گفت ورنیام بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم هرگز بکار آنکه می ایستاد برای من یا می جنبید از
مکان خود صحیح نیست احتیاج بدان از جهت ضعف این روایات و اگر ثابت شود و محمول است بر رخصت
و در مقامی که تقاضا که حال و کاره از و معا و قریش بود و عدی سید بنی طی بود پس دید تا ایستاد ایشان را بر اسلام

اسلام مناسب مقام یاد یافت از جانب آنها صلوات الله علیه و استخراش بر طایب اکرام از حضرت باب القیام
 وی چنانکه مقتضای حسب ریاست است کذا اقبال الطیبی پوشیده ماند که قیام آنحضرت مرناطه و او قیام دی
 یعنی آنکه عنهما آنحضرت را با بقا معلوم شد و نادیل بآن که آن قیام محبت و اقبال بود و تعظیم و احوال
 خالی از بعدی نیست ^{المحیی} از محیی السنه نقل کرده که اجماع کرده اند جماعی بر علمایین حدیث بر اکرام اهل
 فضل از علم یا صلوات یا شرف بقیام و امام محیی السنه شیخ الدین نووی رحمه الله علیه گفته که این قیام مر اهل فضل
 و اوقات قدوم آوردن ایشان مستحب است و احادیث درین باب در دو دیافه و در غنی از ان هر یک از خری
 صحیح شده و در مطالب المؤمنین از قبیل نقل کرده که کرده نیست قیام جالس از برای کسی که در آمده است
 بروی محبت تعظیم و قیام کرده و بینه نیست بلکه کرده محبت قیام است از کسی که قیام کرده شده است برای وی
 و اگر وی محبت قیام ندارد قیام برای وی کرده نبود قیامی بخواص بلکه گفته که قیام سنی عنه در حق کسی است که تشنه
 باشد و این سنده باشند پیش وی مردم تاشش وی چنانکه در حدیث بیاید و قیام و تعظیم برای اهل دنیا و حیات
 دنیای انسان و امید شدید و آورده کرده است و رعایت کراهت * ۳ * و عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
 و آله وسلم قال لا یقیم الرجل الرجل من مجلسه فزمو و باید که ایستاده نماند و بر نخیزد از مرد دیگر از جای
 نشست وی ثم یجلس فیه ستر بشنید و در جای وی و لیکن تفصیلا و توسعا و لیکن فراخ کند جای
 و او جای دهد کسی را که در آید تا حاجت به بر خیزد و در بعضی نسخ و لیکن یقول تفصیلا یعنی بگوید
 مرد و آید فراخ کند جای را و جای دهد اما در اکثر نسخ صحیح لفظ یقول نیست متفق علیه * ۳ * و عن
 ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال من قام من مجلسه ثم رجع الیه فهو احق به
 کسی که بر خیزد از جای خود و ستر باز آید بسوی جای خود و پس وی سستی نرود ستر او را تر است بآنجا که در جای
 خود بنشیند و اگر دیگری آید و نشسته باشد اگر بر خیزد و دست است و گفته اند که این بر تقدیر نیست که بقصد
 باز آمدن بر غایت باشد چنانکه برای وضو یا اندک کاری ضروری بر خیزد و باز آید اما اگر از مجلس برخاست
 و کاری در و در وقت و باز آید جای او نماند و حق او نیست رواه مسلم * الفصل الشافی * ۷ * عن ابن
 قال لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله ثم یبع شخصی محبوب تر از صحابه از پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم و كانوا اذا راوه لم یقوموا و بودند ایشان که چون میدیدند آنحضرت را بر نمی خاستند و نمی
 ایستادند چنانکه سوزد است و تعظیم لهما یطعمون من کبر اهیته الذلک از حجت آنحضرت است ایشان
 از ناخوش داشتن آنحضرت آنرا یعنی ایستادن را رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح و طیب
 گفته که این کراهت از حجت کمال محبت و در سوخ مودت و صفای باطن و تالیف قلوب بود که موجب
 رفع تکلف و وحشت و وجود و التواضع و یگانگی است پس حاصل آن آید که قیام و ترک قیام بحسب احوال
 و احوال و اشخاص مختلف گردد و از اینجا است که گاهی کرده اند و گاهی نه و این وجه حاصل میگردد و تطبیق و توفیق

قیام و تعظیم برای اهل دنیا و حیات است

الفصل الشافی

باب القیام
میان ادب و قول او لم یکن یحیی احدی من الخلق الا بالحق استقامت بآنکه محبت مسندم تنظیم
و زیست و اطال است با وجود آن چون آنحضرت کرده می داشت آنرا بر منی عاقلند بهجت ثواب رضا و اطاعت
و از نیو معلوم کرد که اطاعت فوق الادب و بردنی که غیبی رفت پس محبت و کمال آن باعث بر عدم قیام آمد
گو یا کاندوا اذا راو لم یقوموا بیان نموده و تیسر کلام سابق است فافهم رواه الترمذی و قال هذا احدی
حسن صحیح ۲۰۰ و عن معاویه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من سره ان یتمثل
له الرجال قیاما کسی که خوشحال می گرداند او و داندست پیش ایستادن و بر جای خاستن مردم او را
و قول وی قیام معند است برای آنکه یا جمع فایم است فلیتنبؤ مقصد من الفار پس باید که بگیرد و ساخته
کنه جای نشست خود را از آتش و وزج و از بنجام معلوم میشود که کرده و منی غرض و دست داشتن بر با ایستادن
مردم است بدست بطریق تعلیم و بگردن و پنج بر من و بر بود کرده باشد رواه الترمذی و ابوداود ۳۰۰ و حسن
ابی امامه قال خرچ رسول الله ابوامامه گفت بیرون آمدن بنمرد صلی الله علیه و سلم متکیا علی
عصا بیکه کند بر چوبی قفصا له پس بر خاستیم با و با ایستادیم برای آنحضرت فقال پس فرمود که لا تقوموا کما
یقوم الا حاجم بر نه خیزد و نه ایستد چنانکه بر می خیزد و می ایستد اهل غم نشیبه در اصل ایستادن باشد یا
بر کینیت خاص که چون عظمی از عظمای ایشان بر ایشان در آید بمجروح دیدن وی بر خیزد و اضطراب کند و پیش
آیند و برای تعلیم وی بر با ایستاد و باشد چنانکه تلخیصی بآن کرده بقول خود یعظم بعضها بعضا تعلیم میکنند بعضی از
ایشان که اساعزند بعضی دیگر را که عظماء و اکابرند و بر من توجیه اصل قیام ممنوع نباشد چنانکه و در بعضی احادیث
آمده بلکه آنچه بطریق تعلیم و تحیر باشد رواه ابوداود ۳۰۰ و حسن سعید بن ابی الحسن تابعی نقل است برادر
حسن بصری و ابوالحسن نام پدر ایشانست وفات یافت پیش از برادر خود یک سال سه تربع و مایه
روایت می کند از ابن عباس و ابومیره و روایت می کند از وی برادر وی و قتاده و حوایشان قال
جاءنا ابو بکره فی شهادة گفت آمده اند ابو بکره قس بن حارث ثقفی بضم نون که از مشایخ صحابه است از برای
ادای شهادت و رقصه که گوا بود و مقام له و جل من مجلسه پس بایستاد برای تعلیم وی مردی از خای که نشسته
بود آنمرد نادوی در آنجا بنشیند فابن ابی ان یجلس فیه پس اباء و ابوبکره از نشستن در آنجا و قال ان التیمی و گفت که
بنمبر صلی الله علیه و سلم نهی عن ذامع کرده ازین که بایستد کسی بنشیند و دیگر برادر جای خود بنشیند آن کس در آنجا
ظاهر عبادت این است که ممنوع این مجموع باشد و اگر اشارت بمجروح قیام دارند نیز صورتی دارد و بانی مترفع بر آن
است چون آن منی غرض نشستن را و را بنامزد کرده است فافهم و دیگر گفت و لای التیمی صلی الله علیه و سلم
ان یمسح الرجل یدیه بشوب من لم یکسه دینی کرد آنحضرت از پاک کردن مرد دست خود را که آلوده باشد بطعام و حر آن
بجای کسی که پوشیده و نداده است آن کس را آن جامه و این دست به از طعام مثلاً یا بر یکا نه پاک نکنه اما
اگر غلام یا فرزند یا خادم او باشد که این جامه بوی آلوده است میتوان پاک کرد رواه ابوداود ۳۰۰ و حسن

ابی الدرداء قال کان رسول الله یومئذ یسجد علی ذی النورین باب الجالوس
 و جلوساً حوله دی نشستم مگر دوی فقام پس ایستاد از مجلس دی خواست که درون خانه رود فانما الرجوع
 پس میخواست که باز آید به مجلس نزع نعل می کشید نعل خود را و می گذاشت آنرا همین جا که نشسته بود و دوی
 بر نه بد و ن میرفت او بعضی مایکون علیه یامی کند داشت بعضی چیز را که بروی بود مثل ردا که بر بدن مبارک
 دوی بودی و جر آن غیفر فذلک اصحابه پس می شناختند باین نشان باز آمدن آنحضرت و ابیه مجلس
 اصحاب او میدانستند که باز خواهند آمد فیشبهون پس بر جای خود می ماند و متفرق نمی گشتند رواه ابوداود
 ۴۶۸ و عن عبد الله بن عمرو عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یسل الرجل ان یفرق
 بین اثنتین روایت از عبد الله بن عمر گفت روایت مر پیچ مردی را که تفریق کند و جدا می آید و فاصد مگرد
 میان دو کس که یکدیگر آنها را قراحت و محبت دارند و بهم نشسته اند الا باذنهم اگر باذن و رضای ایشان
 اگر رضای و علاقه میان آن دو کس معلوم است نشسته و اگر معلوم است که نیست به نشسته و اگر مبهم
 و نامعلوم است احتیاط در آن است که نشسته رواه الترمذی و ابوداود ۴۷۸ و عن عمرو بن شعیب
 عن ابيه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا تجلس بین رجلین الا باذنهما مشین
 میان دو مرد و اگر باذن ایشان رواه ابوداود ۴۷۸ الفصل الثالث ۲۲ عن ابی هریره قال کان
 رسول الله صلی الله علیه وسلم یجلس بمعانی المسجد و یحدث ثوبا یو آنحضرت کمی نشست با او و مسجد و سخن میکرد
 یا ما فذا قام قمعا قیما پس چون می ایستاد از مجلس می ایستادیم ما ایستاده می ماندیم حتی نواز
 قد دخل بعض بیوت ازواجه تا آنکه می دیدیم که به تحقیق در آمد بعضی خانهای زنان خود در ۴۸۱ و عن واثله
 بن الخطاب فرشی صدوی است از قوم عمر بن الخطاب مراد صحبت است ساکن شد دمشق را و ابی
 که ذات آنحضرت یک حدیث را که همین حدیث است قال دخل رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
 و هو فی المسجد فاحمد و آمد مردی نزد آن حضرت و آنحضرت در مسجد نشسته بود و تفریح از حزن رسول الله
 صلی الله علیه وسلم سر جنبید و بگوشه برای آن مرد و آنحضرت از جای خود و فقال الرجل پس گفت
 آن مرد یا رسول الله ان فی المكان معقده رسی که در جافراخی است حاجت بخندن تو از مکان
 شریف نیست فقال النبی صلی الله علیه وسلم پس گفت آنحضرت ان للمسلم لیقارب رسی که
 مرسلان را حق است اذا راه اعوه چون به بند آن مسلمان را برادر او که مسلمان دیگر است ان یتزحزح له
 که بخندد برای وی این برادر یعنی قطع نظر از تنگی و فراخی حای بخندد و بگوید که ای مسلمان و استانی
 است از اوها روایت کرد این حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۲۳ باب الجالوس والنوم والمشی ۲۴ ذکر
 این سه چیز باین ترتیب موافق است بحدیث زیرا که آدمی نشسته است برای طعام و جر آن پس از آن
 خوابی و دوی بر می خیزد و مشی می کند به مسجد و جر آن مثلا و جلوس و نوم و مشی معنی است بعضی فراق می کنند که نموند

پس آن مردی چند نفر دیر در زمین ناز و ریاست و بر بنیان باد و آله جلاجل و باب الجلوس
 که می گویند از نجاست متقی علیه از بنجام معلوم شد که تبر و افشار و خراسان و سر بر افراختن و در قنار مذموم
 است و عاقبت وی زخیم اعادنا الله من ذلك و در قنار را بر ده قسم نهاده اند و هر یکی را در زبان عرب نامی
 جداست و در شرح آنرا ذکر کرده ایم اکل و افضل الزمانه چون است بفتح با و سکون و او که آنست با حرکت
 تمام و سرعت اندک و در ده مرد گانه و دهم گانه چون چوبی خشک و در ده نخت و سبکداری و از عاچ و اضطراب
 و این هر دو نوع مذموم و مستقیم و دلیل است بر ذیول و مرد و دی و بر سبک سری و بی حقانی و در قرآن مجید چون
 و استایش کرده و بندگان خاص خود را بدان وصف نمود و چنانکه در عباد الرحمن اللّٰهین یمشون علی
 الارض هونا یعنی راه میرودند بآدم ذکر انبادهای بی تعلیم و تکبر و بی مردکی و فسر و کی و تفصیل آن در بیان روش
 آن سرور علی اله علیه و آله و سلم در بیان شمایل شریف معلوم گردد و انشا الله تعالی **الفصل الثانی ۱۷۰** و عن
 جابر بن حمزة صحابی است مانند پدرش کبیر و ادایو عبد الله خوانم زاده سید بن ابی وقاص ام او خاله بنت
 ابی وقاص قال رايت النبی صلی الله علیه و سلم متکیا علی و سادة علی یساره و یدم آنحضرت
 را نیکه زدن نشسته بر بالین که نهاده بود بر جانب دست چپ وی و او التزمه می از بنجام معلوم شد که
 نیکه زدن و ساد و شستن سنت است و آمده است که آنحضرت نهاده بود دست می داشت و فرموده
 است که اگر کسی و ساد و دهد و نباید کرد و چنانکه در ماده طیب فرموده است **۲۰** و عن ابی سعید الخدری
 قال کان رسول الله یوہ سبعمبر خدا صلی الله علیه و سلم اذا جلس فی المسجد احتبلی یمیده چون می نشست
 در مسجد احتبامیکر دهد و دست شریف خود و معنی احتبام معلوم شد و رواه رزین **۳۰** و عن قتیلہ بفتح قاف
 و سکون نخبانیه بعد مشرومه بفتح میم و سکون خا و معجم و النهارات رسول الله از قیلہ خبریه تمییزه و اینست
 که وی دید سبعمبر خدا صلی الله علیه و سلم فی المسجد وهو قاعد القرفصاء در مسجد و حال آنکه آنحضرت نشسته
 بود بر وضع قرفصاء بفتح قاف و سکون و او ضم ف و فتح آن و صا و مسما مد و و مقصوره بود و آمده و بعضی گفته اند بر تقدیر
 قصر بکسر قاف و خا آمده و و قاف موس مثله القاف و الفاء گفته توحی است از جلوس و آنچنانست که بنشیند بر
 هر دو سرین و چپانده را نهاد ایشکم و احتبام کند بر دو دست یا بنشیند نیکه زده بر دو زانو و چپانده را نهاد ایشکم
 و در آر و کنهای هر دو دست در بغل دست راست و در بغل چپ و در بغل راست و این نشستن
 با دیر نشینان عرب است و غربا و مشغولان و نثار کیان که در دل نگر می و اندیشه و خیالی داشته باشند نیز با عن
 وضع نشسته یا آنحضرت در چه مقام بود که این چنین نشسته بود پس قیلہ میگوید که دیدم آنحضرت را در مسجد
 با عن وضع نشسته قالت گفت قیلہ فلما رايت رسول الله پس هرگاه که دیدم سبعمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم با عن وضع نشسته المتشیع که در غایت فروتنی و انکسار و ذوق و حضور بود از عدالت من الفرق لرزائده
 شد م فرقی فتح ناد و از ترس و هیبت یعنی لرزه بر اندام من افتاد و حالتی دست و ادا که از خود در فتم رواه

[illegible]

در بیان این امر

صحابه گفتند: خدا را چه که جامه او را کسی بعد از روی چو نه بپوشد و بپوشد؟ باب الحجاب
در خبر و در وجه الاحجاب میگوید که نهادن آن بوسیله آنحضرت بود و آن از خصایص آنحضرت است مثل آنکه
علیه و آله و سلم در صحیح آنست که صحابه بعد از آنکه نه خشیت در قبر نهاده بنا کرده بودند قطیفه را بر آرد و نداده و اعلم
حاصل آنکه راوی نشان می دهد که فرارش وی صلی الله علیه از جنس آن جامه بود که در قبر نهاده و ظاهر آن بود
که بجای یوضع و وضع گوید بر لفظ ماضی بگویم آنکه این روایت در حال نهادن آنحضرت در قبر کرده شد و الله اعلم
و کان المسجد خفین و در وقت خواب رفتن مسجد نیز و در میانه کوی یعنی سر بجانب مسجد حیکه دو لاجرم
چون روی بجانب قبله بود و در میانه کوی بجانب مسجد که دو زبان و صحنی که مسجد شریف بحجره منیفه واقع شد که
حجره بجانب دست چپ مسجد است و در بعضی حواشی نوشته که مراد به مسجد مسجد مصطفی است یعنی جای نماز گزاردن
از حجره سر را بجانب وی می کرد و نیز در یک بوی می نخت به جهت استیناس بآن مکان و سهولت قیام برای
نماز شب و الله اعلم و رواه ابوداود و ۷۰۰ و عن ابی هریرة قال رای رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم رجلا یسجد علی بطیفة وید آنحضرت مر در اختیارید و بر شکم خود دفعتا پس گفت آنحضرت
ان هذی ضیعة این است خفین است که لا یحبها الله و دست نهیدار و آنرا خدای تعالی رواه القزاملی
و گفته اند که خفین بر چهار قسم است اول خفین بر فناء این خفین اهل عبرت است که در ملکوت آسمان
و اجرام سیارات نظر غیرت می افکنند و بر قدرت و حکمت کردگار تعالی و تقدس استدلال میکنند دیگر بر روی
و است و این خفین اهل عبادت است که باین وضع معنی و مستند قیام شب می باشند برای نماز و طاعت
مولی عز و علا سیوم خفین بر روی و این خفین اهل اسرار است که بدان استیناس می نمایند بر هضم
طعام و راحت و آرام غیبت چنانکه خفین بر روی و این خفین اهل غیبت است که سینه و روی واکه
اشرف اعضاء افضیل اجزای بدن اند بر خاک بدست و نگویند و در غیر طاعت و سجود و باری تعالی
۸۰ و عن یعیش بن طخفة بن قیس الیقاری عن ابیه و کان من اصحاب البقیة قال ینش
بفتح تخاتیه اولی و کسر عین مهمل و سکون تخاتیه ثانی و شین معجم روایت می کند از پدر خود که گفته است بکسر ط
و سکون خای حجه و بعضی گفته اند طهینه و بعضی طعنه بنین بدل خاد و پدر او را این بصفه که گفت پدر روی
بیمه انا مضطجع من الحجر علی بطیة و استلای آنگه من خفید ادم از دو و سر بر شکم خود و محرم بشم سین
و سکون خای مهتمین و فتح و سکون و به فتحین شیش و نیز آنچه یوست است بفقوم و درمی از اعلا ی بطن یعنی
بسبب و روی که در سینه و اشته بر روی افتاده بود و بر شکم خفید و اذا رجل یسجد کنی بر جلوه ناگاه
مردی می بیند مرا بهانی خود و فقال پس گفت آن مرد که می بینید این هذی ضیعة بیفضها الله عن نوع
خفین خفین است که دشمن سید از وندای تعالی آنرا مبطله و در کراهت وی درین حدیث بیشتر است
از حدیث سابق که فرمود لا یحبها الله یا آنجام محبت نیز کنایت از بغض است فظطرت فاذا هو رسول الله

پس نگاه کرد و ناگهانی چشمش بر زمین افتاد و فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم باید مرا به خبر داد است صلی الله علیه و آله باب الجمل
 و سلم رواه ابوداود و ابن ماجه و ترمذی که ضرورت هیچ اعراف مخدور خواهد بود پس بر قندیر علم بان ضرورت
 اگر دافع باشد هیچ برای بیان و احتیاط در کتاب آن خواهد بود و امام اعظم ۹۶ هـ و عن علی بن شیبان قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من یات علی ظهیر بیت کسی که شب کند و اند یغی خواب کند
 بر پشت خانه لیس علیه حجاب که نیست بر پشت دی پرده که مانع آید از افتادن چنانکه بر یا همانا هر طرف
 دیواری ساند تا پرده شود و از سقوط مانع آید و فی روایة حجاب در روایتی که پنچین آمده ظهور بیت لیس علیه
 حجاب هیچ خبر مکرر تا آنچه منع کرده شود و بی چنانچه دیوار و مانند آن فرود بر که خواب کند بر پشت این پنچین خانه قفل
 بر ثلث منه المذمة پس تحقیق مری شد از دی و ده و عهدی که حق سبحانه برای حفظ و کلاوت و نگاهبانی دی است
 چه وی تنالی بکرم و امانت خود برای خط بندگان خویش عهد کرده و ملایکه و اسباب دیگر برای این کار آورده
 است و چون این شخص بدست خود نفس را در تنگانه انداخته و در جای خفته که بحکم عادت سبب هلاک وی گردد
 آن عهد محافظت وی ساقط و منقطع گشت یا آنکه چون خود را در معرض هلاک افکند عصمت از نفس خود
 از ازاله کرده و در حکم شخصی شد که خون او بهر راست دوزخ عصمت ندارد که بحکم آن دم وی مضمون می گردد و قافهم
 رواه ابوداود و فی معالم السنن للخطابی حسی و معالم سنن که نام کتابی است مرخالی و ابی حجاب حسی و افغ
 شده بهر حال و فتح آن در ادب بر میزد و چه برده است اما مکرر بهی خرد تشبیه کرده پروده که بر پشت بام کشیده
 باشند بقفل و خرد و استعاره کرده لفظ میثیه را برای مثبه چنانکه عقل مانع است از کارهای ناشایسته که دن هم چنین
 پرده مانع است از سقوط و بر زمین افتادن و اما بفتح حسی بهی منی ناجیه و جانب است و اجماعی و اجماعی و جانب آنرا
 گویند و پرده و ناحیه و جانب بام می گردد این لفظ بهر سه وجه درین حدیث روایت کرده اند اما حدیث لایق موبد روایت
 حجاب است چنانکه گشت ۱۰ و عن جابر قال نهی رسول الله صلی الله علیه و سلم ان ینام الی جل علی سطح لیس
 بهتجور علیه شی کرد آنحضرت از خواب کردن مرد بر بامی که سنگ بدست کرده خسته است بروی یعنی پرده
 و ویرانی بران نه کشیده اند رواه الترمذی ۱۱ و عن حذیقة قال مردی است از حذیفه بن الیمان که گفت
 ملعون علی لمان همد لغت کرده شده است بر زبان محمد صلی الله علیه و سلم من قتل وسط الحلقة کسی که
 نشیند و میان حلقه و ابوداود و یعنی این حدیث آنست که جماعه حلقه کرده نشسته اند یکی بیاید و بای
 بر گردنهای ایشان بزنند و بگذارد و در میان حلقه نشیند و آنجا که رسیده و جای خالی یافت نه نشیند چنانکه او میب
 است یا این است که در میان حلقه نشیند و لا بد پشت بجانب بعضی خواهد کرد و بعضی از اهل مجلس محجوب و پوشیده
 خواهند شد و از بعضی متاخری و متضرر خواهند شد بدان که ایذای مردم بی موجب شرعی باعث لغت و مذمت است
 و آنکه بعضی از شراح گفته اند که چون اهل حلقه متاخری و متضرر شوند لغت و مذمت خواهند کرد و اعداوت مامون
 علی لمان محمد آبی است از آن چه منی دی آنست که در نفس الامر مامون و مذموم است و بعضی گفته اند که

که مراد بقاعد در میان حالت شخصی است
 نذر دو در میان حالتی نشیند و مردم را می خندان و ایشان او را مستزهی می گیرند و می خندند و الله اعلم ۱۲۵ و عن
 ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر المجلوس او سجدتین من مجلسها
 و نبت سجدتین من آنهما یعنی در جای باید مجلس ساخت که فراخ بود و جای مردم تنگ مگرداند و
 نکشند و راه ابوداود ۱۳۵ و عن جابر بن سمره قال جاء رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد آنحضرت
 یعنی بیرون آمد از خانه و اصحابه جلوس و صحابه وی نشسته بودند یعنی متفرق جدا جدا عطفه بسته و مجلس گرد
 فقال پس چون دید آنحضرت ایشان را برین طریق نشسته بطریق تعجب و کراهت گفت ما لی اراکم عزیزین
 چیست مرا که می بینم شما را متفرق نشسته و در یک مجلس جمع شده عین جمع عزت است بخفته زای معنی
 جماعت مکرده داشت آنحضرت تفرق را که موجب وحشت و بیگانگی و دوری است و مرغیب فرمود بر
 اتفاق که نشان یگانگی و اتحاد و اجتماع است روایه ابوداود ۱۴۵ و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله
 علیه وسلم قال اذا کان احدکم فی الفقی چون باشد یکی از شما نشسته در سایه فقلص عنه الظل پس بر آید
 از وی سایه و گویند فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل پس نشست باره از وی در آفتاب و باره
 در سایه فلیقم پس باید که برخیزد از آنجا و راه ابوداود روایت کرد این حدیث را ابوداود این چنین
 و در وی امر بر بر جستن از جای مذکور و او را رفته و حکمت آنرا بیان نکرد و فی شرح السنه عنه و در شرح
 سنه از ابی هریره حکمت نیز بیان کرده و این چنین روایت کرده قال گفت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم اذا کان احدکم فی الفقی فقلص عنه الظل فلیقم فانه مجلس الشیطان زیرا که آن
 جای که باره در سایه است و باره در آفتاب جای نشست شیطان است و کلام ابوداود معمر موقوف فاما
 روایت کرد و است این حدیث را چنانکه در شرح السنه کرده معمر موقوف بر ابی هریره و رفع آنحضرت
 معمر موقوفی کرده صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه ابوداود کرده لیکن این موقوف و حکم مرفوع است زیرا که
 حکم خطابی و آنچه با جهنم و در قبایس توان یافت بی سماع از حضرت نبوی ممکن نبود و کما تقرر فی موضعه لا یجوز
 که بطریق دیگر مرفوع آید و پوشیده ماند که قول وی فصار بعضه فی الشمس و بعضه فی الظل دلالت دارد که
 مجلس شیطان و مخصوص این مکان است که برین پنج باشد اما اگر تمام در آفتاب باشد نه این چنین
 است نعم آن نیز به جهت التواء نفس در تعب و مشقت ممنوع و مکرده خواهد بود نه از جهت بودن او مجلس
 شیطان و اگر فرضا آفتاب بر سرمان باشد و وی میتوان نشست اما در آنجا که بعض در آفتاب است و بعض
 در سایه میتوان نشست حکم این حدیث پس آنچه معنی گفته اند که اضافت این مکان به شیطان از جهت
 آنست که او باعث و راضی است بدان ناله مسکمان مشقت و محنت برسد چیزی نیست بلکه این از اسبابی
 است که کشتن آن مخصوص بجانب نبوت است و چاره در اینجا جز تسلیم نیست و صحابه و غیر ایشان را بدو

که آن را نه دانه اعظم و نه دانه اوسط و نه دانه صغیر و نه دانه ریز و نه دانه
 قتر بسم گفته که صحیح است هر دو کمر سب است قاله الدارقطنی نام او مالک بن دینار است و حاضر شد بر واحد
 و او نام مشاهیر او و خواهر من مات من البدایین انه سمع رسول الله صلى الله عليه و آله يقول روایت
 می کند که وی شنید آنحضرت را گوی گفت سخنان و امر دینی می کرد و بر دم و هو و خارج بن المسید و حال آنکه
 آنحضرت میزدن بود از سجد فاختلط الرجال مع النساء فی الطريق پس بهم آید شد مردان
 بازماند و راه فقال للنساء استأخرن پس گفت آنحضرت مرزبان را بر سر در وید و راه از مردان و یکسو شوید
 فانه ليس لكن زیرا که غیر سه شمار ای زمان ان تحقیق الطريق که در میان راه وید تحقیق فتح یاد کون قاف
 ثابته صیغه جمع مونث مخاطبه از طاق به معنی وسط علیکن بصافات الطريق بر شما باد که بروید در طرف و کراهه و احاطه کراهه
 حاقنا الواوی و دکرانه وادی فكانت المرأة تلتصق بالجدله پس چون حکم کرد آنحضرت بزنان که از میان
 راه جدا کنند و بر کراهه و دکرانه و دزن چون که دکرانه می رفت می پسید بد و ارحتی ان توبیها یتعلق بالجدله
 بآنکه جامه آن زن می آویخت بد و از جهت کمال مبالغه در لصوق برای استمال امر رسول الله صلى الله
 علیه و آله و سلم رواه ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان ۱۶۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 نهی ان یمشی یعنی الرجل بین المرأتین نهی کرد آنحضرت از راه رفتن مرد میان دو زن ظاهر عبارت بین
 المرأتین آنست که مرد را باید که در میان دو زن نگذرد اما آنکه با ایشان در راه بگذرد آن بخار دیگر است و ظاهر عبارت
 برین تفهیم آنست که گفته شود ان یمشی مع النساء آن نیز نزد خوت فیه معنی عذرا بود اما مقصود اینجاست از
 که شدن میان دو زن است که این باختلاط و اجتماع نزدیک تر و از حیاد مروت و دورتر است و شاید که در اینجا
 حکمتی دیگر باشد موقوف به علم نبوت و اسم اعظم رواه ابو داود ۱۷۰ و عن جابر بن سمرة قال کنا اذا اتینا النبی
 گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم جلس احدنا حیث یشتری می نشست یکی از ماها اینجا
 که میرسید از مجلس و منتفی می شد حرکت او یعنی قصد بالاروی نمیکرد و رواه ابو داود ذکر حدیث ثابته بن عجلان
 فی باب التقیام ذکر کرده شد و حدیث که عبد الله بن عمر روایت کرده که اول آن دو حدیث لایستل الرجل ان
 یفترق و دوم لایستل بین رجلین است و در مصابیح بگردید این باب این بر دو حدیث را در فصل ثانی از باب
 التقیام نیز آورده و این عجیب است اگر گفته شود که حدیث ثانی از ان دو حدیث از عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده
 است جوابش آنست که این حدیث نیز مستثنی بعبد الله بن عمر و است زیرا که عمرو بن شعيب بن محمد بن عبد الله بن
 عمرو بن عاص است و سنن کریم علی و ابی هريرة و زو و باشد که ذکر کنیم دو حدیث ابراهیم بن عیسی و ابی
 هريرة که در مصابیح درین باب آورده فی باب اسماء النبی صلی الله علیه و سلم و صفاته انشاء الله تعالی
 از جهت اختصار آنها کثرت پس ذکر آنها در شمایل شریف وی اولی و انساب باشد **الفصل الثالث**
 ۲۰۰ عن عمرو بن الشریک فتح شین مجله و کسر و اثقی طایفی معده و است در اصل طایف و بعضی در حجاز گفته

تابعی گفته است شنیدم از پدر خود و از ابن عباس و غیره که حضرت شریک مدینه
 رسول الله گفته است بمن بشهر خدا صلی الله علیه و آله وسلم وانا جالس هکذا اذ قال آنگاه من شنیده ام
 هم چنین گوی نمایم بعد از آن بیان کرده است نشستن خود را بقول خود و قد وضعت یدی الی الیسوی و حال
 آنکه تحقیق نهادم من دست چپ خود را خلف ظهری پس پشت خود را تکمات علی الیقه یدی و بیکه کرده ام
 برگشت باره که در پنج نوازش است فی الصراح الیقه سرین دینه و ایضا گوشت بن انگشت بزرگ
 و قال پس گفتم آنحضرت اتقعد قعدة المغمضوب علیهم آیامی نشینی بر پشت نشستن آن کسانی
 که غضب کرده است بر ایشان طبعی گفته که مراد مغمضوب علیهم بودند و لیکن در ذکر ایشان باین
 عنوان و وفایده است یکی تنبیه بر آنکه این قعدة از جنس چیزی است که دشمن دارد و آنم احیای تعالی دیگر آنکه
 چون سلمان شتم علیه است باید که تشبیه کند آنکس را که غضب کرده خدا ای تعالی و لعنت کرده بر ایشان
 الهی و غضب و لعنت و قرآن دارد و است بر یهود مراد باین غضب الله علیه و لعنه که در قرآن مجید واقع
 است ایشانند و در فای الکتاب از مغمضوب علیهم ایشان مرادند و رواه ابو داود ۲۰۰ و عن ابی ذر
 قال مر بی النبی صلی الله علیه و آله وسلم وانا مضطجع علی بطمی ایوز غفاری گفتم که نشستن آنحضرت
 بر من و حال آنکه من خفته بودم بر شکم فر کفشی بر چله پس زدا آنحضرت مرا پای خود و قال و گفتم یا جندب
 انما هی ضجة اهل الفارای جذب نیست بر من پشت خفیدن مگر خفیدن و در خیابان چنانکه در حدیث
 پیش بن طحفة غنای کز نشستن و جذب نام ابو ذر است رضی الله عنه رواه ابن ماجه باب العطاس ۳۳۱
 عطاس مصدر است عطسه زدن عطس عطاسا و التثاؤب مصدر و تشاوب است و اهم ثوبا بهضم ثا
 فتح و او در فترتی دگسی که عارض می گرد و بلی اختیار دهی کشاده می شود و فارسی خمیازه و فائده نیز گویند و وی
 هموز است نه یوا و کرمانی گفته که بهمه است بر قول اصح و بعضی یوا و گفته اند از مشرب نقل کرده اند که همزه بعد
 الف و واد غلط است الفصل الاول ۶۰ حسن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال ان الله یحب العطاس و یکره التثاؤب و یخاف ان تعالی و دوست میدارد عطسه زدن را و بکرده می دارد و خمیازه
 را ازیرا که عطسه سبب نخت و مانع و صفای قوای او را کیست پس باعث و سپین می شود صاحبش را بر طاعت
 و حضور قلب مع الله و تشاوب ناشی می گردد و از اینها و قتل نفس و که در دست حواس و هودت خدمت و کسالت و
 سوء فهم است و مانع است آدمی را از نشیاط و طاعت پس شبیهان بآن خوشی که در او راضی باشد و ازین جهت
 آنرا از شبیهان گفته نسبت بوی کرده پس معلوم شد که محبت و کراهت حق تعالی میر عطاس و تشاوب را باعتبار
 ثمر و نتیجه آنهاست که نشیاط و طاعت و کسالت در آنست فایذا عطس احدکم و حمد الله پس چون عطسه
 زند یکی از شما و شاگرد مر خدا را بقول خود و الحمد لله و اگر رب العالمین زیاده کند بهتر بود اگر الحمد لله
 علی کل حال گوید فاضل باشد کند اقال الطیبی و نکست در تحمید بعد از عطسه آنست که عطسه علامت صحت

دماغ و قوت مزاج است زیرا که مزاج پس اگر دماغ باب العباس
صحت و قوت دارد از مزاج می کند و دفع می کند و قول نمی کند و چون ضعیف بود قوت بر سر آن ندارد و غلبه نمی آید
که دفع آن کند پس می فرماید که چون غلبه دهد و جمه گوید کان حقاً علی کل مسلم سمعه باشد حق و واجب بر هر مسلمان
که بشود و حمد و بر آن یقول له که گوید مرعاطس را یرحمک الله رحمت کند ترا خدای تعالی یا یرحمکم الله و این
عبادت دلالت کند بر آنکه جواب عاظم بر جمیع الله فرض است بر هر مسلمان زیرا که فرمود کان حقاً علی کل مسلم
اما علم را درین اختانات است و صحیح از مذاهب حنفی آنست که واجب است علی الکفایه اگر یکی از حاضران گوید از الله
ساقط گردد و در دواتی مستحب است و صاحب سرفرازی عاظم گوید که ظاهر انا و بش صحیح آنست که جواب عاظم فرض
است بر هر کسی و جواب یکی بخیزی نیست از دیگران و این قول جماعتی از اکابر علماست و مذاهب شافعی آنست که
سنت است علی الکفایه یکی افضل آنست که هر یکی گوید و در مذاهب مالک اختلاف است که واجب است یا سنت
و اتفاق بر آنکه جواب یا سنت آن بر تقدیر سبب که عاظم جمه گوید و حاضر نشود و اگر نه جمه گوید مستحبی جواب نبود و اگر گوید ولیکن
آهسته بگوید چنانکه کسی نشود نیز جواب لازم نگردد و دفاعاً بالتشاوب فانهما هومن الشیطان اما خبری از پس نیست آن
مگر از شیطان فاذا تشاوب احدکم پس چون بیاید خیمه یکی از شما را فلیرده ما استطاع پس باید که باز گرداند او بگذارد
که بیاید تا آنکه تواند و اگر نتواند دست بردارد پس بپوشد و باید که پشت دست چپ بپوشد یا لب زیرین بدندان گردد
فان احدکم اذا تشاوب پس بدوستی که یکی از شما چون خیمه میزند و می کشاید و انرا ضحك منه
الشیطان می خندد ازین فعل شیطان رواه البیاضی و فی روایة لمسلم و در دواتی مسلم را یرحمکم الله
آمده فان احدکم زیرا که یکی از شما اذا قال ها چون گوید یا چنانکه بعضی در وقت خیمه می گوید و بعضی آه آه
می گوید ضحك الشیطان منه هم خند شیطان از آن ۲۶ و منه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اذا عطس احدکم فلیقل وسم از ای هر چه است که گفت گفت آنحضرت چون عطسه زند یکی از
شما باید که بگوید الحمد لله و لیقل له اخوه او صاحبه و باید که گوید مراد را برادر او یعنی مسلمان یا یار او شک
راوی است که اخوه گفت یا صاحبه یرحمک الله فاذا قال له پس چون گفت برادر وی مراد را
یرحمک الله فلیقل پس باید که گوید عاظم یهد یکم الله و یصلح بآنکم را را است نماید شما خدای تعالی
و یک گرداند و لها می شمارد یا احوال شمار خطاب جمع باعتبار غالب است و غالب آنست که جماعه حاضر می باشند
یا برای تعظیم و احترام مخاطب است یا مراد تمام است مرحوم محمد اند صلی الله علیه و سلم رواه البیاضی و عن
انسان قال عطس رجلان عند النبی عطسه زدند و مرد و مرد نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فشمیت
احدهما و لم یشمیت الاخر تسمیت کرد آنحضرت یکی از آن دو مرد را و ششمیت نکرد دیگر را فقال الرجل
پس گفت آنمرد که آنحضرت او را تسمیت کرد یا رسول الله شمت هذا و لم تسمتني تسمیت کردی این را
و تسمیت نکردی مرا قال ان هذا احمد الله گفت آنحضرت این مرد چه گفت خدا را پس مستحبی تسمیت نمودم

ولهم فحمد الله وحده نكفتي تو خدا را پس مستحی تسبیح او است تسمیت بعد از باب العطاس
 حمد است و این زجر و تشدید است بر ترک حمد متفق علیه بدانکه تسمیت جواب عطاس است به یرحمک
 الله و تسبیح عمر و مہملہ هر دو روایت است و بحجہ اعلا و اقصی است و مستحبی است از شہادت کہ منی شاد شدن
 دشمنان و حاسدان است بدین بابت بر کسی و معنی تسمیت دعا کردن است بدو داشتن خدای تعالی او را از
 شہادت اعدا و از انحراف ثبات ایشان کرد و گویا کہ چون عطسه زد و وصحت یافت از شہادت اعدا خلاص شد
 بنا بر بودن صیغہ تفعیل برای دفع و از ال کذا اقبیل و بعضی گویند کہ شواست منی تو ایم واه یعنی پایہای
 چہا و پایان آمدہ گویا این دعا است بہ ثبات قدم بر طاعت و عافیت و اما تسمیت بسین مہملہ از سمت
 است کہ بمعنی طریق و ہست اہل خبر است پس گویا دعا است بکار و انیدن حق تعالی او را بسمت حسن
 و ہیئت یک زیرا کہ ہیئت عطاس قبحی گرد و در منظر و در نہایہ گفتہ تسمیت بہ معنی دعا است چنانکہ در حدیث
 اکل آمدہ سہواست و سمت و انہاء کہید در طعام و تسمیہ کنید چون فارغ شوید از آن دعا کنید صاحب
 طعام را او التسمیت الداء کذا فی مجمع البحار ۴۰۰ و عن ابی موسی قال سمعت رسول الله صلی
 الله علیہ وسلم یقول اذا عطس احدکم فحمد الله تسمتوا چون عطسه زند یک از شہاس حمد بگوید خدا را پس
 جواب عطسه او دہد بہ یرحمک الله وان لم یحمد الله فلا تسمتوا و اگر حمد بگوید ہر خدا را جواب نہ دہد او را
 رواہ مسلم و اگر عطاس در مجلس حاضر نباشد و از پس دیوادی عطسه زند نیز همین حکم دارد و اگر حمد
 گفت تسمیت باید کرد و الا لا و منقول است کہ شنیدہ آنحضرت از مردی کہ از گوشہ مسجد عطسه زد و حمد
 را در نشیند و گفت یرحمک الله ان گفت حمدات الله و کلمہ اند کہ اگر عطاس حمد بگوید باید کہ حاضران بجمع
 حمد گویند از برای تذکیر و یاد دادن او و تنبیہ بر غفلت وی تا حمد گوید و بعضی از علما گفتہ اند کہ بگوید برای زجر
 و توجہ او وی گویند کہ از آن حضرت این چنین روایت نیامدہ و اگر تذکیر است بہ وی و فیضیلت و اشتی
 آنحضرت ادلی بودی فعل آن کذا فی حق السہادۃ ۴۰۰ و عن سلمہ ابن الاکوع انه سمع المنذی
 مرویست از سلمہ کہ وی شنید پیغمبر را صلی الله علیہ وآلہ وسلم و عطس رجل عنده و عطسه زد مردی
 نزد آنحضرت فقال له پس گفت آنحضرت مر آن مرد را یرحمک الله ثم عطس اخری پسر عطسه
 زد آن مرد را و دیگر با عطسه دیگر فقال پس گفت آنحضرت الرجل من کوم این مرد کوم داد و
 و مستحی تسمیت نیست زیرا کہ مریض است و مریض را اگر بہ صحت و دعای غایت باید کرد اما دعای کہ بجهت
 عطاس مستحی است آن دیگر است و مخصوص حالت صحت است رواہ مسلم و اینجا معلوم شد کہ تسمیت
 عطاس یکبار است و اگر بار دوم متصل آن عطسه زد مستحی تسمیت نیست زیرا کہ مر کوم است و فی روایۃ
 للترمذی انه قال له فی الشا لثۃ انه من کوم و در روایت ترمذی آمدہ کہ آنحضرت و دیگر
 تسمیت آن مرد کرد و در کثرت سیوم تسمیت نکرد و گفت کہ وی مر کوم است و در حدیث دیگر از ابو داود

در نزدیکی باید ناسه کرت باید شصت شود در روز و اگر خواهد که در آن وقت
 و عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا تشابه احدکم بوجن
 خمیازه کند یکی از شما فلیمسک بیده علی فیه پس باید که به بند نگاه دارد دست خود را بر دهن خود و فان
 الشیطان یدخل زیر اگر شیرین می در آید و دهن وی چون کشاده دارد و اسم مسلم الفصل
 الثانی ۴۵ و عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا عطس غطی وجهه
 به و آن جنرت چون عطسه میزد وی پوشیده روی مبارک خود را بیده او ثوبه دست خود یا جامه خود چون وقت
 عطسه گیری در هیئت روی حادث می شود بدست یا جامه آبرامی پوشیده و نیز گاهی بعضی رطوبات از دهان و بینی
 جدا میگردد و از برای صون اندام و جامه حاضران اذان تعلیم این ادب فرمود و غرض بهما صوته و دست
 میگرد و عطسه آوردن خود را این نیز از حسن ادب است و گاهی شدت صوت بناگهان سبب از عجز و نوحش
 حاضران میگردد و گفته اند که مستحب است عاقلان اگر آواز خود را بفرستد دست کند و تحمید و ایمنه گوید تا مردم
 بشنوند و ادبای حق تشبیه نمایند که انبی مطالب السو میمن و رواه الترمذی و ابوداود و قال الترمذی
 هذا احد یث حسن صحیح ۴۶ و عن ابی ایوب ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
 اذا عطس احدکم چون عطسه زند یکن از شما فلیقل الحمد لله علی کل حال و لیقل الذی یرد علیه
 و باید که بگوید کسی که جواب می گوید او را یرحمه الله و تشبیه را در و نام کرد و موافق روایان که با هم گفتن
 عاقلان تحمید است بر حاضران و لیقل هو باید که بگوید او یعنی عاقلان بعد از بر حکمت الله گفتن مردم یهد یکم
 الله ویصلح بالکم رواه الترمذی و الدارمی ۴۷ و عن ابی موسی قال کان الیهود یتشاطسون
 عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم ایو موسی اشعری گفت بودند بودند که عطسه میزدند میان یکدیگر
 و بزرگانی می زدند نزد آنحضرت یو چون ان یقول لهم یا مهد آله بگوید آنحضرت مرا ایشان را یو حکم الله
 باد و بکنز و طنینان چون یقین داشتند فوت آنحضرت را و اگر زور روی بناد و اسب بگردا خود و نوع اثر و برکت
 از حضرت وی می بگذر و ندانند چندان بودند آنست و آنحضرت نیز هجت ناقابلت ایشان وجود نزول رحمت
 را بر ایشان یو حکم الله نمی گفت فیه قول پس می گفت و در و تشبیه ایشان یهد یکم الله ویصلح
 بالکم کافرا بودند است و اصلاح مال و عاقلان کرد و چنانکه در و سلام ایشان نیز هذا انکم الله
 آمده است رواه الترمذی و ابوداود و عن هلال بن یساف فتح یا عسر آن و بعضی اسات
 یکصد همره بجای یا گفته اند ابو الحسن انکونی الاشجعی مابنی است و در یافته علی ابن ابی طالب رضی را
 علی گفته او شده است و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده است مات سنه سبع و سبعین و مایه قال
 گفت بنال من بسات کتبا مع سالم بن عیینک یو دیم تا با سالم بن عیینک که از اصحاب عهده است فقطس
 رجل من القوم عطسه نزد مروی از مردان که همراه وی بودند فقال بنی گفت آن مرد عاقلان السلام علیه یکم

فقال له سالم بن كنفرة ما أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يكون الرجل باب الطاس
وإذا فنى نفسه بس كوا أن مردان من سخن سالم كه علي امك كفت اندو گن شد يا شمس بن شد و در قس خود و جلد برد
معنى آمد است ولى نفسه كفت يعنى ظاهر كرد و آخر آنرا دم در دل خود نگاه داشت حزن را و فرود و غمب را
فقال بن كنفرة ما لم اقل الا ما قال النبي اكاد باش من نكتم مكرانجه كفت بن كنفرة صلى الله عليه وآله
وسلم اذا عطين رجل عند النبي وقتي كعطيه زد مروى نزد بن كنفرة صلى الله عليه وآله وسلم فقال بن كنفرة
أمر و السلام عليكم گمان بر كرد و بجای التحيه و السلام عليكم مى توان كفت فقال النبي بن كنفرة
صلى الله عليه وآله وسلم عليك وعلى امك و فرود اذا عطين احدكم فليقل چون عطيه زند يكى از شما پس
باید كه بگويد التمد لله رب العالمين وليقل له من يزد عليه دبايد كه بگويد كسى كه روى كند بروى و جواب
ميكويد او را اين حمدك الله وليقل و بايد كه باز بگويد عاقل و در برابر آنكس يفتخر الله لى و لكم بجای يهدى يكم
الله و يصلح بالكم كه در روايت ديكر آمده رواه الترمذى و ابوداود يعنى و غلبه در عاقل اين
از كاد داد عجمه و سلام گفتن بر حاضران در اين مقام جبرى نيست و از اين جا معلوم كرده شد
كه چون عاقل لفظى ديكر بگويد خير الحمد لله سخنى تشبیه نكرده و لا بد چون آن مرد سلام كفت آن
حضرت جواب سلام او كفت اما آنكه علي امك فرمود گفته اند كه در اين گفته و روايت است يكى آنكه
سلام در اين محل بى موقع است چنانكه كسى در وقت اراده سلام بسلام بر مادر نو كند دوم آنكه تذكره
اوست بآنكه اين ادب آيين است و كسانى كه تربيت از مردان نيافته باشند و در كنار مادر آداب زمانه كسب
كرده و بزرگفته اند كه تشبيه است بر حماقت او به جهت مرايت عيانت مادر او در و پس مقرر شد بعد مادر او را
سلامت از آفات و در بعضى شروح تقدير عليك و علي امك اين چنين كه عليك الوليد و علي امك يعنى
و اى بر تو كه ادب بيا موحى و و اى بر مادر تو كه ترا ادب بيا موحى و تربيت خوب نكرده و اى بر عالم و عمن
عبيد بن رفاعه صحابى مهاجرى است و در كاشف گفته كه مراد از صحبت است و در حديث عن النبي صلى
الله عليه وآله وسلم قال شمت العاطس ثلثا تشبیه كنى عاقل و اسه كرت قما زاد پس از ان هر چه
زيادت كرد از عطسه بر سه كرت فان شمت فشمته و ان شمت فلا پس اجتناب و اى اگر بخوانى تشبیه كنى او را
و اگر مى خوانى يكى آن حقى كه بر تو يزد و از تشبیه خواه بر سهيل و جوب ناست و اسحباب زياده بر سه كرت نيست باقى
و عاى سليمان است او كه در دن باقى نيست رواه ابوداود و الترمذى و قال هذا اخذت بغيره * و عمن
ابى هريرة قال و از ان هر چه و نیز موافق اين روايت آمده كه كفت شمت احاك ثلثا تشبیه كنى او را و در
سه كرت فان زاد و در بعضى نسخ قما زاد فهو زكاه رواه ابوداود و قال و كفت و اى از ان هر چه كه سيم
مهرى باشد چنانكه از سن او و او بجا مى كند لا اعلمه بنى دانم او بر بره را الا انه رفع الحديث الى النبي
بكره اين صفت كه دوى دفع كرد و حديث را بسوى بن كنفرة صلى الله عليه وآله وسلم يعنى اين حديث مرفوع است موقوف

روایه الترمذی یتمناشدون الشرح فی شرحه
 و اشعار و ضحک بران و انحصار بر جسم و درین کمال خالق و تألیف قلوب بود از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 الفصل الثاني ۱۰۱. وعن عبد الله بن البخاري بن جزء بن جهم وسكون زاو و آخرهمه صحابي است
 زبیدی نسبت بزید که یکی از پدران او بود و بود آخر کسی که نافی ماند بمصر از صحابه مات سنه ست و تمانین بمصر قال
 ما رايت احدا اكثر تبسما من رسول الله صلي الله عليه وسلم گفت زید من هیچ یکی را از یار او ترازدوی
 تبسم با در تبسم از آنحضرت رواه الترمذی الفصل الثالث ۱۰۲. عن قتادة قال سئل کنت پرسیده
 شد این عمر هل کان اصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم يضعمون آباء و ذیادان آنحضرت که خنده
 میکردند یعنی میان یکدیگر چنانکه یاران می خندیدند قال نعم گفت ابن عمر آری احببنا می خندیدند و الا یمان
 فی قلوبهم و حال آنکه بودند ایمان و دلها می ایشان اعظم من الجبل بزرگتر از کوه یعنی آنچنان نمی خندیدند
 که اهل خفالت می خندند دل را بمیراند و خللی در نود ایمان را دید و قال بلال بن سعد تابعی و اعظم مرقی اشعری
 و مشقی قاضی ثم و شب و روز هزار رکعت نماز میگذازد و در محل و مرتبه او در شام مانند خن بصری بود و در
 بصره و دابخت می کند از پدر خود و سمع بن تمیم و از جابر و معوی و در و ابست میبندد از وی او را جی و سجد بن زید و
 عثمان بن مسلم و جزای ایشان توفی احد مائة و عشرين ادرکتهم و در یافتن من ایشان را یعنی اصحاب رسول
 الله را و شد و دن بین الاغراض سید و دیدند میان پدر انداخته و یضحك بعضهم الى بعض و خنده می کردند
 و میرفتند و میل میکردند بعضی از ایشان بسوی بعضی فاذا اکان الليل و چون می شد شب كانوا رهبا نایبو دند
 و ارب و ترسند و در اغلب از دنیا و معتزل از اهل و خیال مشغول بعبادت یا دجو دادای حقوق و رهبان جمع
 و ارب چنانکه در کبان جمع و اکب و در بفتح و اضم آن و سکون ما و فتعین ترسیدن از ما ب صبح و در ارب
 یاد ساری ترسایان و لا رهبانیه فی الاسلام که واقع شده است مراد بدان ترک لحم پوشیدن بلاس و خسی کردن
 و زنجیرها و در گردن انداختن و ریاضتهای نافذ کرده کردن است و مراد اینجار یا عنت و مشقت و عبادت است
 رواه فی شرح اللعنة ۳۰۰. باب الاسامی ۳۰۱. جمع اسم و مراد بیان احکام نامهاست که چه نام نباید نهاد و نباید نهاد و بچه
 نام باید نهاد و نباید نهاد و کدام نام نیک است و کدام بد. الفصل الاول ۱۰۳. وعن انس قال کان
 العبي صلي الله عليه وآله وسلم في السوق کنت انس یو و آنحضرت در بازار دورد و را بتی فی البقیع
 نام جایی است که مقبره زید و در آنجا است فقال رجل پس گفت مردی یا ابا القاسم هذا کرم و خواهد مردی
 را که کنت ادا و اقامت بود و قال قلت الیه العبی پس بر کشته تار بست بجانب وی پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم فقال پس گفت آنرا و انما دعوت هذا اخوانم و ذانکر دم من مکر این را اشارت
 به شنجسی کرد که آنجا حاضر بود و اقامت کنت داشت فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس
 ناخوش آمد حضرت ویرانین منی و کنت سمو ابا صمی نام زید بنام من که نجاست و لا تکنوا بکنیتی و کنت

باب الاساسی
نهید بکنیت من که ابو القاسم بن محمد بن اسماعیل بن ابی حمزه الثمالی
حلیه و آلہ وسلم قال سموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی فانی انما جعلت قاسما زیرا که بدستی من گردانیده شده ام
و نامیده شده ام قاسم یعنی کنیت کرده شده ام با ابو القاسم زیرا که اقسام بینکم نسبت می کنم میان شما از
جانب حق و آنچه حق کرده شده است بسوی من و فرستاده شده بر من از عالم و عمل و میرسانم هر یکی را آنچه نصیب اوست و منتهی
است مرا از ادوی که هر کس را و در جای که در مرتبه اوست از فضل و شرف و مساوات میدهم بواب و درجات آخرت
مرتبتیان را و انداز میگم ببقاب و درجات عاصیان را و این صفت در هیچ کس جز من و جو دنداد و هیچ کس و درین
صفت شریک من نبود پس کنیت کردن او باین کنیت درست نباشد متفق علیه ازین دو حدیث معلوم
شد که کسی را محمد نام کردن جایز باشد اما ابو القاسم خواندن درست نبود خواه نام محمد باشد تا اسم و کنیت آنحضرت
بارد و روی جمع کرد و یا غیر محمد باشد تا همین کنیت محمد باشد و این قول از امام شافعی منقول است و تنک الو
باعن حدیث است و علامه ادرین مسئله احوال است یکی این قول است که مذکور شد قول دوم آنکه
روایت است که جمع کننده میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و سلم چنانکه یکی را ابو القاسم محمد خوانند اما اگر
تنها ابو القاسم گویند یا کی نیست و معنی حدیث مذکور نزد ایشان همین است که جمع کننده فائز از محیط نقل
کردند که این قول امام محمد شیبانی است رحمه الله علیه و قول سوم آنکه جمع نیز درست است ازین قول
را با امام مالک نسبت کنند و ایشان گویند که احادیث منع منسوخ اند و جمعی گویند که منع در زمان شریف آنحضرت بود
صلی الله علیه و سلم و بعد از وی درست است و دلیل ایشان حدیث امیر المومنین علی است رضی الله عنه که از ان
حضرت التماس نمود که اگر مرا فرزندی زاید بعد از تو یا رسول الله بر وی نام و کنیت تو نهیم و آنحضرت تجویز کرد و محمد
بن الحنفیه که بعد از آنحضرت را امیر المومنین و را ابو القاسم محمد نام کرد و جمعی که بر قول ایشان اعماد نیست
گویند که تسمیه با اسم نیز جایز نیست چنانکه بکنیت و قول صحاب ازین مقالات آن است که تسمیه با نام شریف
وی جایز باینکه مستحب است و تنکی و بکنیت وی اگر چند بعد از زمان شریف باشد ممنوع و منع از ان و دان زمان
قوی تر و سخت تر بود و هم چنین جمع کردن میان نام و کنیت آنحضرت ممنوع بطریق اولی و آنکه علی مرتضی کرد
مخصوص بود بوی رضی الله عنه و خیر او جایز بود چنانکه از سیاق حدیث ظاهر می گردد و سیوطی در جمع الجوامع از این
جمله آورده که دافع شد میان طلحه و علی رضی الله عنهما کلامی و گفت طلحه بنی که تو نام کردی بس بر خود و اما اسم پیغمبر
و کنیت کردی و او را بکنیت وی صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه نهی کرد آنحضرت از جمع کردن و دان فرمود
علی کساح کسی است که جزات کند بر خدا و رسول وی و طالبید جماعه اصحاب را از قریش تا حاضر آمدند و گواهی
دادند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رخصت کرد مرغان را رضی الله عنه که جمع کنند در ان و حرام
گردانیده بر سائر امت جز وی که ذکر و لایل این احوال به تفصیل و تطبیق میان احادیث و شرح ذکر کردیم
این جایز قدس است و ابدا عامر ۳۵ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

یوم القيمة عند الله اجمع اسماء فحش آن روز قیامت نزد خدای تعالی دور و ایسی اخراج الاسماء یعنی خواندن
وزشت ترین نامها در جل یحیی نام مردی است که نام کرده می شود و در بعضی نسخ بجای یحیی نام کرده خوانده و در
ملك الاملاك باو شاه باو شاه ان و به نازسی شاهنشاه رواه البخاري وفي رواية له مسلم قال اغيظ رجل
على الله يوم القيمة واثبته به خشم آورنده ترین مردم و خبیث ترین ایشان بر خدای تعالی روز قیامت در جل یحیی

اطلاع بر آن نداشته اند که نکر و شیخ ابن حجر عسقلانی رحمه الله فرمود است که من بر نام او باب الاسلامی
 قال لا کنتم آنحضرت زین العابدین می نامیدند و این نام را نام می نهادند و این نام را نام می نهادند و این نام را نام می نهادند
 است مشفق از انداز که به معنی نیکو است و کلام است یا نحو یف و گفته اند در حقیقت نام او فقیه نهاده چنانکه قول حق سبحانه
 لیتفقهم فی الدین ولیندروا قلوبهم منبر است بدان متفق علیه و این ابی حمزه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یقولن احدکم باید که گوید یکی از شما مهو که خود را عبدا می نامد من و کثیر که
 من کلکم عبید الله همه مردان شماندگان خداوند و کل نساءکم اساء الله و همه زنان شما کثیران خداوند زیرا که
 در عبادت غایت تزلزل و نهایت خدای است سختی نیست آنرا اگر آن کس که در غایت عزت
 و کبریا است و آن نیست که پروردگار و بزرگوار و اکبر باشد و لیکن لیقل و لیکن باید که گوید غلامی و جاریتی
 فتاوی و فتاوی به غلام به معنی کوچک و جار به معنی دخترک است و فقی مرد جوان و فقیات زن جوان و در اطلاق
 غلام و جار به معنی شفقت و مهربانی است و فقی و فقیات از جهت آن گویند که داده و غلام هر چند پیر باشد یا ایشان
 معاملة جو انان می کنند و حرمت پیری نگاه ندارند و تواند که به بخت فوت و جلالت ایشان و در خدمت گامی
 گویند و بالجمله این الفاظ بر معانی یک اطلاق می یابد پس می فرماید اطلاق اینها بهتر از اطلاق عده می دانستی است
 و گفته اند که منع و نهی از اطلاق الفاظ عبده و امه بر تقدیری است که بر وجه تطاول و تحقیر و نه بر باشد و الا اطلاق
 عبده و امه در قرآن و احادیث آمده و هم چنانکه مالکان را فرمود بزرگوار داشت زبان از بعضی الفاظ ناشایسته
 مهوگان و این فرمود که لا یقل العبد و گوید مهو که با یک خود را در بی زیراک اگر چه رب به معنی مربی و تربیت
 کننده است و لیکن بویست علی الاطلاق صفت خاص حضرت پروردگار تعالی است پس اطلاق آن بر آدمی
 موتم است تراک است و این نیز اگر بطریق تعظیم بود و الا اطلاق آن آمده است و لیکن لیقل سیدی چه
 سیادت و ریاست و فضیلت ثابت است مراکب را نسبت به مهو که و لهذا از واج را نیز سید گویند
 و فی روایة لیقل سیدی و مولای در عن روایت مولای نیز زیاده کرده و ولایت و نصرت نیز ثابت
 است مالک را نسبت به مهو که و فی روایة لا یقل العبد لیسیده مولای و در روایتی آمده که گوید مهو که
 رسید و مالک خود را مولای قان مولیکم الله زیرا که مولای حقیق شماست تعالی است نعم المولی و نعم النصیر
 رواه مسلم ۱۲۰ و تحفه عن النبی وسم از ابی هریره است از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قال
 لا تقولوا الکرم گویند انگو را زیاده است انگو در کرم بسکون را فان الکرم قلب المؤمن زیرا که کرم
 دل مؤمن است رواه مسلم و در روایتی قال الکرم الرجل المسلم و فی روایتی له عن وایل بن حجر و در
 روایتی بر مسلم را از وایل بن حجر این چنین آمده که لا تقولوا الکرم گویند کرم و لیکن قولوا العنب و الجملة
 و کان گویند عنب یعنی شجره عنب و گویند جملة لفتح جاء و بهاء و سکون باینز آمده نام درخت انگو را است
 و فی بطریق مجاز انگو را نیز گویند یعنی انگو در درخت و می نامهای دیگر دارد و آن نامها بخوانید انگو کرم

نویسند بدانکه عرب غیب و درخت غیب را کرم می خوانند بدست کرم و ابلاغ آنکه ترس غم که باب الاسامی
از آن حاصل شود و مورث سخاوت و کرم است پس نمی کرده شد از آن چه وصف بخری که اصل ام الجبایت
است بکرم و بر کرم مناسبت نباشد تا ذریه مدح محرمات و تنبیح نفوس و ترغیب ددان نکرد و فرمود که
این مام بنومین دلی وی که معدن انوار علم و تقوی و منبع انوار و مدار است مناسب است
و نیز کرم شامل جمیع خیرات و مکارم است و گفته اند که چون وصف کردی یکی را بکرم انبیاست کردی
او و انما یخیرات و بعضی گفته اند که مقصود از حدیث حقیقت نهی از تسمیه غیب بکرم نیست بلکه نهی از
تخصیص این اسم است بوسی و مراد تنبیذ و تخریص است مومنان را بر آنکه قلوب را استغنی دارند بمکارم
اخلاق و مجامد صناعات و راضی نشوند بآنکه این نوع از دو جهان مستحکم و موسوم باشند باسم کرم و ایشان مزار او
ند بدان گو یا فرمود غیب را چه کرم می خوانند و این اسم را مخصوص باو میدادید شمار باید که صاحب این اسم و مصنف
با این صفت باشند و این است حاصل آنکه از مخموری گفته که مقصود از این حدیث تقریر و تاکید قول حق عز و جل است
که آن اگر حکم عفو الله اتقیکم بطریق انیق و مسدک لطیف با آنکه مومن متقی مستطیل و مستحکم تر است باسم مشق
از کرم که کرم است و کرم و کرم هر دو مصدق است از کرم بکرم و وصف می کنند بدان بر سیل بیابان بر مثال و جل
عدل قال اهل اللغه رجل کرم و امرؤ کرم و در جلان کرم و نسوة کرم به فتح الراء و اسکناءها معنی کرم کذا قال
الطیبی نقل عن معنی السفته ۱۳۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تسموا
العذب الکرم نام نهید اگر در کرم از نجاسات کرم کرد که کرم نام غیب نیز آید چنانکه شجر غیب و در شرح حدیث
سابق اشارت بدان کردیم و لا تقولوا یا اخیبة الدهر و ما یؤیدای خسران و در گذار و ایستادن دهر را بد
گویند و ما یؤیدای نه کنند و شکایت از وی نه نمایند و او را موثر و مصروف احوال ندانند فان الله هو الدهر زیرا که خدای
تعالی است مصروف و متوال احوال یعنی آنچه شما از روزگاری داید و نسبت فلانک و زمانه می کنید و حقیقت از خدا است
و ناعل حجتی اوست و رواه البخاری ۱۴۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یسب
احدکم الدهر فان الله هو الدهر باید که دشنام بماند یکی از شما و زگار و ازیرا که خدا است تعالی شاه مصروف دهر
رواه مسلم شرح این حدیث در اول کتاب در باب ایمان گذشته است ۱۵۰ و عن عائشة رضی الله عنها
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یقولن احدکم باید که گوید یکی از شما در وقت غیاب
و شورش دل از فی خبیث نفسی بنم پاید شد و بدست نفس من ولیکن لیقل و لیکن باید که گوید لقسست نفسی
بکسر قاف نه نشان و شورش کرد نفس من لقسست نفسی و خبیث نفسی هر دو عبارت در زبان عرب بیک معنی
واقع می شوند که غیاب و شورش دل است ولیکن آنحضرت کرده داشت که خبیث نفسی گویند بسبب قبح
این عبارات و از جهت آنکه از نسبت مومن خبیث را به نفس خود و متفق علیه و ذکر کرد شد حدیث ابی
هریره که اولش این عبارت است یؤذنی ابن آدم فی داب الایمان صاحب مسیح این حدیث را در معنی باب

باب ذکر کرده و متنه ای را در آنرا در باب ایمان مناسب گردانید **الفصل الثاني** باب الاسلامی

۳۰ عن تریح بن هانی عن ابيه انه لما وفد الي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع قومه شرح بن هاني ولدت او در زمان سمات نشان آنحضرت است و کنیت کرد آنحضرت پدرش را یحیی که اکبر او را دی بود که عمر عابد است و از جماعه اصحاب علی است رضی الله عنه روایت می کند از پدرش که بانی است که چون پدرش قدم آورد و پیش آنحضرت با قوم خود جمع هم بکنونه شدند آنحضرت قوم او را که کنیت می کند او را یابی الحکم بن نفعین قد عاه رسول الله پس خواند او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقال پس گفت ان الله هو الحکم عنده است حکم نه غیر او والیه الحکم بسوی او راجع و منتفی است حکم نه بسوی غیر او و فلم تکنی ابا الحکم پس چرا کنیت کرده می شوی تو بانی الحکم و چرا راضی هستی تو بآن زیرا که حکم حاکمی را گویند که چون حکم کند کرده نشود حکم او این صفت غائب جناب عزت ادست و لایق نیست بغیر وی تعالی کذا قال الطیثی قال گفت بانی و را اعتداده از کنیت کردن قوم او را بانی الحکم ان قومی اذا اختلفوا فی شیء اتوا بی بدستی که قوم من وقتی که اختلاف می کنند در چیزی می آیند مرا فتکمت بینهم پس حکم می کنم میان ایشان فرضی کلا القریقین بحکمی پس راضی می شوند بمرور کرده بحکم من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما احسن هذا چه عجب خوب است این حال و شان که تو داری و این جواب از بانی مطابق و در برابر نبوده آنحضرت چون حصر کرد صفت حکمت را در حضرت عزت تعالی و قدس باز این اعتذار چیست که مرا قوم من حکم می سازند غالباً مقصودش این است که بلی کنیت کردن بانی الحکم مرا لایق نیست و لیکن چه کار کنم که قوم من مرا درین مرتبه نشاندند پس رد کرد آنحضرت بروی به لطف و نرمی و فرمود اصل این حال تو نیکو است و لیکن با وجود آن کنیت بانی الحکم خوب نیست پس ازان خواست که کنیتی بر ای وی نه بند پس فرمود فمالک من الولد پس چیست مر ترا از اولاد قال لی گفت مرا اولاد متعدد است شریع و مسلم و عبد الله قال فمن اکبره فرمود پس کیست کلامترین اولاد قال قلت شریع گفت کلامترین اولاد من شریع است قال فانت ایو شریع گفت پس کنیت تو ایو شریع است و بعضی گفته اند که مادر ما حسن نافیة است یعنی کنیت نهادن بانی الحکم با وجود این حال نیک نیست و توجیه اهل ظاهراست رواه ابو داود و النسائی ۲۵ و عن مسروق قال لقیته عمر رضی الله عنه فقال من انت مسروق که از مشاهیر تابعین است می گوید ملاقات کردم امیر المؤمنین عمر را پس گفت عمر کیستی تو قلت مسروق بن الاعدی عن کنتم من مسروق پس احد عم قال عمر سمعت رسول الله گفت عمر ششم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يقول که می گفت الاعدی شیطان ابدع نام شیطان است و بدع در لغت دو گوش و دو دست و لب بریدن و در قاموس می گوید الاعدی شیطان و والد مسروق النابی الکبیر و غیره عمر بن الخطاب و سماه عبد الله بن النبی رواه ابو داود و این ماجه ۳۰ و عن ابي الدرداء قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله

[illegible]

الذين آمنوا بآيات الله ورسوله
قال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا سلمك حيث نام يقال احرم
كف نام من احرم است قال كنت آنحضرت بل استاذرة بضم داي وسكون رايك نام يوزر عا است
چون احرم مشي احرم است يو وبعني قطع ودرين دوخت ناخوش داشت آنحضرت و تغيير داد آنرا دوزر نام
هاد که از زراعت و مستر يو چو در خرد برکت است رواه ابو داود و قال و كفت ابو داود و غير النبي تغيير
داد به مير حلي الله عليه وآله وسلم اسم الخاص نام عاص را که مخفف عاصي است و دلالت دارد بر عريان
و عدم الماعت و انبیا و شمار مومن الطاعت و انبیا و است و عزیز و تغيير داد نام عزيزه که دال بر عزت و عظمة است
و داب بندهگان ذل و خضوع و فروتنی است و عتلة و تغيير داد نام عتلة را بهفتات که آلت آهنين است
که سري دارد و مانند سر بر وي ديوار دارد ايسه کنه و اصل عتل بهنجين جذب عتيف يسه کشيدن چيز را بر سختی و
این مشر است بغلظت و شدت و درشتی و صفت مومن نرمی و آسانی و واضع است و شيطان و تغيير داد نام
شيطان را ديس ظاهر است و الحكم و تغيير داد نام حکم را که دال است بر حکومت و حکم نيست بگر الله تعالى را
و غراب و تغيير داد نام غراب را که بايد نرمين طيور است می افتد بر جيف و قاذورات و سبني است از معنی بهير
و دودی و حباب و تغيير داد نام حباب را که نام شيطان است و به معنی مادي نيز آيد و فی الصراح حباب بالضم دارد و يو
و نام مروی و شهاب و تغيير داد نام شهاب را که به معنی شعله نار ماطع است و رجم کرده می شوند يوی شياطين و قال
و كفت ابو داود و تركت اسمائهم للاختصار ذكرناهم اسماهای این احاديث را که در آن تغيير اين اسما و دود
يافته و مذکور شده از جهت اختصار يا عدم اتمام بآن زیرا که از احکام شرعيه نيست که موقوف باشد چيزی از اعمال
و افعال بر آن وليکن آن اسما اباست ذکر کرد که اين اسمای مذکوره را تغيير داده آنها را نهاد و الله و عين اليه
مسعود الانصاري قال لابي عبد الله او قال ابو عبد الله لاني مسعود شك دارد راوی در روايت اين
حديث که ابو مسعود و انصاري مرا ابو عبد الله را كفت يا ابو عبد الله مرا لي مسعود و انصاري را كفت ابو مسعود
انصاري مشهور است احوال او دود مواضع متعدده نوشته شده است و اما ابو عبد الله كفت او حذيفه بن
اليمان است چنانکه در آخر حديث بگويد ما سمعت النبي يرمي شنيدي قوم يمينه خدا را صلى الله عليه وآله
و سلم يقول في زعموا که می كفت و زعموا يعني دوح و شان اين لفظ و معنی می که نسبت زعم می كند بمردم و ميگویند
زعموا که او زعم فغان كذا و زعم بضم زاي و فتح آن قريب است از تقی غن كذا في النهاية و في الصراح زعم كفتن
از باب نصر بن عمر كفته که زعم قيل می صحبت و اعتماد و در قاموس كفته زعم بضم زاي و فتح ذكر آن قول و اطلاق می يابد بر حق
و باطل و صدق و كذب و اگر در چيزی كفته شود که در آن شك است پس صحابی از صحابی ديگر پرسيد که آنحضرت و
زعموا چي كفت قال سمعت رسول الله كفت شنيدم پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم يقول که می كفت بضم
مطية الرجل بد مرکب مراد است يعني زعموا تشبيه كرد لفظي را که متكلم در مقدمه كلام می آید و تا برسد بدان

به عرضی که داد و بزرگب که بران سوار
میرزاید که ز محمود مرکی و نکو امید و مقدمه کلام است یعنی کلامی گویند که مست و دما و دی بر زخم و گمان باشد نه بر خرم و یقین
چون زخم در حدیثی و کلامی گویند که سندی و وثوقی ندارد بلکه مجرد حکایتی است که بر سبیل غش و حسابان بر زبان آمده
پس باید که در روایت و حکایت احتیاط و تمیز نهایی و وثوق و یقین روایت نه کنند و نه در مثل آمده
از حواشی طبع الکذب یعنی دیگر آنکه
بیت زخم و گمان بمردم کند و گویند زخم فلان که اگر آنکه
یقین دارد
باین طریق برای این مصیبت درست باشد نسبت زخم و کذب یکی چنانکه محمد ثانی و اسحاق ابی شان کنند
رواه ابوداود و ابی یوسف و ابی داود و قال و گفت ان ایا عبد الله حلیقة ابو عبد الله که
نیز گویند نسبت حلیقه بن ایمان است که از کبار صحابه و صاحب سر رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم
و عن حلیقة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا کفتم آنحضرت که نگویید
و اما شاء الله و شاء فلان آنچه خدا خواهد و خواهد فلان زیرا که این مساوی و قرین ساختن است مساوی حق را با دلی و در
ارادت و مشیت و این قول اما شاء الله ثم شاء فلان یعنی اگر نخواهد بناچار بگوید و بدیگری بجزیر حق
تعالی نسبت مشیت کنید این چنین بگویند آنچه خواهد خدا بعد از وی خواهد فلان تا تأخر و تبعیت مشیت غیر از مشیت
وی تعالی مفهوم کرد و رواه احمد و ابوداود و فی روایة منقطعاً و در روایتی آمده که منقطع است و سندی
متصل به قال گفت آنحضرت لا تقولوا ما شاء الله و شاء محمد بگویند آنچه خواهد خدا و آنچه خواهد محمد و قولوا ما شاء الله
و حله و بگویند آنچه خواهد حق سبحانه و تعالی شرکت دیگری و در اینجا عایت بندگی و تواضع و توحید است زیرا که
آنحضرت در غیر خود اسناد مشیت اگر چه بطریق تأخر و تبعیت باشد تجویز کرد اما دلی خود بآن نیز دلی
نشد بلکه امر کرد با سناد مشیت پروردگار تعالی تنهایی تو هم شرکت و رواه فی شرح السنة ۱۰۳ و عنه عن
النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقولوا اللهم افق سید و هم از حدیقه است از آنحضرت که گفت
بگوئید منافق و اسید و ظاهر آن است که کافر و فاسق و غیر بیز و حکم وی باشد و لکن تخصیص کرد منافق و ابداً که
زیرا که چون کفر وی مسود و مکتوم است مدح و ثناء در حق وی مختل است پس نمی گوید که منافق را اسید و
مولی بگویند قانه ان یک سید ازیرا که وی اگر باشد سید و ممتز مر شمار افتد اسخطکم ربکم پس به تحقیق ناواض
ساخته بر دوگان خود را رواه ابوداود و سنی این حدیث را بحد و ج توحید کرده اند یکی آنکه سید خود اندن منافق
و او اثبات سیادت مراد را گویند یا اعتراض کردن بوجوب اطاعت و انقیاد وی است و این موجب سخط
پروردگار تعالی است و دیگر آن که بگویند منافق را سید زیرا که اگر بگویند ناراض می سازد به جت این گفتن پروردگار
و او را بدین اسید گفتن است او را سید کند اقال الطیبی و فیه تکلف و خفاء و در بعضی مواضع نوشته
که مراد آن است که اگر است وی سید یعنی در دنیا و صاحب مال و جاه و خدم و حشم ناراضی ساختن خدا را از آن

آنچه در تفسیر است و طبیی گفته اظهار بیان
 در تفسیر است و همه این عبادات منتهی به بند و رسی و شکر و لغت و انانی و زیر کی و شاعر به منی و انانیت و بر ک
 و در اصطلاح کلام موزون منسی که قایل قصد موزونیت آن کرده باشد پس آنچه در قرآن و حدیث
 موزون واقع شده شمرند و زیر آنکه وزن در اینجا قصدی نیست یعنی که منظوم و مقصود نیست و الا آنچه در قرآن
 واقع شده بی قصد و اختیار نخواهد بود الفصل الاول * ۱۲ * عن ابن عمر قال قال قدم رجلان من المشرق
کنت ابن عمر قدوم آوردند و مرد از جانب مشرق فخطبنا پس تکلم کردند و سخن در روی یکدیگر گفتند
خلاف سخن در روی گفتن فی المصاح و منه خطب الشطیب علی المؤمنین فحبب الناس لیما نهما پس شگفت
داشتند مردم بیان و فصاحت ایشان را و آن دو مرد یکی را حصین بن بدر نام است که لقب وی زبرقان
 است بکسر زای و سکون بای موحده و کسر و او بقات و زبرقان است جامه را سرخ یا زرد و زبرقان
 به معنی باد و سبک ریش نیز آید و حصین بن بدر از زبرقان لقب کردند بحسب حسن و جمال وی یا سبکی ریش
 وی یا به جهت آنکه عمامه زرد بر سر داشت یا بحسب آنکه حله زرد پوشیده و در مجلس و آمد و بود و عمر و بن
 انتم بفتح هاء و سکون های و فتح تاء فو قانیه و انتم و ندان پیشین شکسته را گویند پس این دو مرد از مشرق
 زمین آمدند و تقوی و تفاخر نمودند اول زبرقان بیان فضایل خود کرد و او فصاحت و بلاغت داد پس
 از آن عمر و بن انتم به سخن در آمد و به کلام بیان جواب او گفت و ردایل او را بیان کرد و زبرقان گفت یا رسول
 الله وی فضایل مرا بده اند و خلاصه آنچه گفت اعتقاد دارد و دو حسد باعث اوست که این چنین می گوید پس
 عمر و بمبالغه در ذم زبرقان بیشتر از نخست کرد و در احیاء العلوم آورده که عمر و در ذم مدح زبرقان کرده بود
 و در دیگر آمد و ذم وی کرد آنحضرت فرمود این چیست که در ذم مدح وی کردی و امر و ذم می کنی گفت
 و در ذم اول است گفته بودم و امر و زینر و روغ نمی گویم و در ذم اول دمی را ضعیف ساخت مرا پس گفتم نیکی ها
 که دیدم در وی و امر و در غضب آورد مرا پس گفتم بدیهه که دیدم در وی و فقال رسول الله پس گفت
 یا نبی خذ اصلي الله علیه و آله وسلم ان من البیان لیسر ای بعضی بیانها دشوار است که کلام سحر
 دارد و تغییر حال و صرف قلوب و مایل گردد و اینها باطل چنانکه تحریر و لغت نیز به معنی صرف و تغییر آید
 زیرا که وی می گرداند مرد را از حالی بحالی و تغییر میدهد عادت و حال او را هم چنین بیان و بمبالغه در سخن و تصحیح
 و کلام و تکلف در تحسین آن و تشدق لسان و توان کلام و صرف از حق بیاطل تا بدان استمالت قلوب
 نایند و مقبول گردانند اگر چه در نفس الامر باطل و ناحق بود و ظاهر سیاق قصه چنانچه نقل کرده شد در آن است
 که این کلام خمرت ذم است مر بیان و مبالغه را و بعضی گویند که این مدح بیان است و ترغیب مر تحسین
 و بحسب کلام و آراستن سخن و ادای مقصود بر وجه انتم و اکل و صواب آن است که متن حدیث بر وجهی که موهف
 آورده محتمل هر دو وجه است و حاصلش آنکه بیان بمبالغه سحر است در استمالت قلوب و عجز از بیان بمنزل دمی

و این نوع محمود است از هر دو جهت که در حدیث باب البیان و الشعر
ذکر آمده است که الشعر کلام حسنه حسن و قبحه قبیح و الله اعلم رواه البخاری ۲۶ و حسن ابی بن
کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من الشعر حکمة بعضی از شعرهاست که متضمن علم و
حکمت است فی الصراح حکمت دانش و حقیقت هر چیزی حکیم دانود است کار و استوار دهد او مذکرات احکام بکسر
نظم و استوار کردن کار را است و کلام استوار شدن و باز دانستن سببها را از سببهاست و حکمت متضمن کلام و سخن
کردن از بدی کسی و او این حدیث دلالت کند بر آنکه مراد از ان من البیان الشعر ایدج بیان است چنانکه
این جامد بعضی از اشعار که متضمن علم و حکمت و موعظه و نصیحت باشد می کند و هر دو کلام در یک حدیث
قرین یکدیگر نیزند که در شده اند چنانکه در آخر فصل ثانی بیاید و بعضی گفته اند که این هر دو فقره رواست بر کسی که
کمان می برد که بیان خطبات محمود است و شرح به الله حال مذموم پس فرمودند این چنین است بعضی بیان مذموم
است مشابه شعر و بعضی شعر محمود متضمن حکمت رواه البخاری ۲۷ و حسن ابن مسعود قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هلك المتنطعون هلاک کشتن یا هلاک شوند تنقی و غلو و تصحیح و مبالغه
کنندگان در سخن قالها ثلاثا گفت آنحضرت این کلمه را سه بار و نطق بکسر نون و فتح ط و کون آن غاه اعلی
از کلام که در وی بلند و پست است و حرف تا و ط و دال را حروف نطقه گویند که مخرج آنها آن موضع از کلام
است و نطق سخن در کلام گفتن و مراد اینجا تشدق لسان و تکلف در سخن و مقید شدن بعبادت آدمائی
و الفاظ پرستی بطریق دیبا و تصحیح و خوش آمد مردم و آوردن ایشان بی رعایت معنی و ملاحظه حق
و رعایت نفس الامر و طبعی گفته مراد غلو کنندگان و افتادگان اند در سخنان لا باطل و بیهوده رواه مصابم ۴۰ و حسن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اصدق کلمة قالها الشاعر راست تر سخنی که گفته است
او را کسی از جنس شیخرا که سخنان نادر است در کلام ایشان بسیار می باشد کلمة لبید سخن لبید است که صحابی است و در
جاهلیت و اسلام عزیز و شریف بوده است و صد و پنجاه و هفت سال عمر داشت آن کلمه اینست که الاکل شعی
ما خلا الله باطل و انا و آگاه باش ای سابع بشنو و بدان که هر چیز ناموسی حق است جل و علا باطل و فانی و ناک
و منحل و نیست است متفق علیه در این سخن موافق کلام مجید است که کل من علیها فان و کل شیء هالك
الاوجهه و آخرین سخن در بعضی روایات ترمذی این آیات است بیت و کل نعیم لامع الیه ذایل
و هر نعمت و نیادی البته زوال پذیرد و نیست شونده است سوی جنه القرد و من ان نعیمها مگر بهشت برین
بدرستی درستی که نهیمت بهشت سببقی و ان الموت لابد نازل باقی پاینده است و به تحقیق موت بر آدمی
زاد فرد آید است صدق صادق ان الموت لابد نازل و و حسن عمرو بن الشریک عن ابیه
عمرو بن الشریک تابعی ابو الولید نقی طایفی مندد است در اهل طایف تابعی تلمذ ذکر کرده است او را ابن حبان
در مناقب و پدر او شریک بن فتح شبنم بگفته از صحابه است قال گفت شریک وقت رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم بر ما حارث بن عقیب آنحضرت را بنی هاشم و بنی مکنه را بنی نضیر و بنی کنانه را بنی النضر
شعر امیه بن ابی الصلت شنی آیا هست ما تو یعنی یاد داری از شعر های امیه بن ابی الصلت چیزی قلت نعم گفتم
آری بدو دارم بخری از شعر های وی فقال گفتم آنحضرت هیه بر گوی و بخوان و امیه اصغر را به است بدل کردند
همراه ابها وی نیز گویند بید فدا و آخر و منی الله امر کردن بود و زیادت سخن یا گاری و فی الصراح امیه دیگر گری نداشتند
بیتا بر خواندم آنحضرت را بنی از بیت های امیه فقال هیه پس فرمود آنحضرت دیگر بخوان تم انشد قد بیتما بستر
خواندم آنحضرت را بیت دیگر فقال هیه پس گفتم آنحضرت دیگر بخوان حتی انشدته مایه بیت ما آما که
خواندم او را حدیث از شعر امیه ظاهر آنست که هر بار آنحضرت طلب زیادت می کرد و وی می خواند و از اینجا معلوم شد که
مشغولین شعر که منظم علم و حکمت باشد سنت است اگر چه قلیل آن کافرا یا فاسق باشد و و الله مسلم مد اکامه این
امیه بن ابی الصلت مردی بود از ثقیف که دو عهد جاهلیت از اهل کتاب دین و ملت آموخته بود و تقبلی کرد
و دین می ورزید و ایمان به بحث در و تکیاست داشت و اشعار شنی بر حکمت و موعظت می گفت و آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در میان وی فرموده آ من شعرة و کفر قلبه یعنی ایمان آورد و شر او و کز و زید دل او و در وایتی
آ من لسانه و کفر قلبه و وی احرص بود بر سیدن و و انفسن چیز و صفت به تعبیر آخر زمان از اهل کتب
و گمان داشت که پیغمبر زمان مگر وی خواهد شد و چون مشید که از قریش خواهد بود و صفات آنحضرت را
به تفصیل و آنست بر کشت و راه حسد و عناد و نفرت و گفت شاید که ایمان آورم بکسی که تا از ثقیف است
و این جوی و در کتاب الوفا باخبار المصطفی گفته که چون علامات نبوت آنحضرت را می شنید آرزوی بردگاشی
در یابم او را خدمت کنم و نصرت دهم و چون نور نبوت آنحضرت ظهور کرد بر کشت و بر اشتهاوت رفت و تعوذ
ب الله من الشقاوة و وی اول کسی است که بر مر نامها یا سه لك اللهم نوشت و آموخته قریش از وی این کلمه
را و نوشتند آنرا و جاهلیت و این را قصه ایست که در شرح آنرا نقل کرده ایم و الله اعلم * ۶ و عن جندب
ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان فی بعض المشاهد بود آنحضرت و بعضی غزوات که جاهلی تهود
بمعنی حضور یا جاهلی شهادت اندر او غزوه آمد است چنانکه طیبی گفته و قد فیه بیت بر وزن سمعت اصبعه و حال
آما که خون آلوده شد انگشت وی صاحب سقر السعاد می گوید در بعضی غزوات انگشت پهای مبارکش را سنگ
دوید و خون روان شد فقال پس خطاب با انگشت کرد و گفت آنحضرت هل انت الا اصبع دهیت آماستی تو مگر
انگشتی که خون آلوده شد و فی سبیل الله ما لقیته و و راه خدا است بخری که دیدی و همیشه آمدی آنرا یعنی
ضایع نیست و آنرا حرا می است و این آلتین است از آنحضرت است و او را نجه نرسد از جراحت و کاست و و راه
خدا و بر نی گویند که مانایه است یعنی این جراحت و خون آلودگی سبیل است و چیزی ندید و و راه خدا اند شدت و
محنت مستحق علیه و ریخا شکل آلوده اند که این شعر است و وی صلی الله علیه و آله و سلم منزه است از آن
و منصور نیست صد در آن از حضرت وی جواب گفته اند که شعر آنست که ذیل قصه موزونیت آن کرده باشد

بنام که نامش شده و حد و این حد است که در نزد او مودت خوانند و آنحضرت بطریق تمثیل و استاذ خوانند بطریق انشا
این بیت از عهده من روانه است که در نزد او مودت خوانند و آنحضرت بطریق تمثیل و استاذ خوانند بطریق انشا
کنند آنکه السید وطنی و این بر تقدیری صحیح است که نش و سحر از آنحضرت اگر چه از غیر بود و دست باشد و گفته اند که آمدن
شمر بر زبان شریف وی درست نبود اگر چه از غیر نیز باشد و این سخن محل نظر است چنانکه از خواندن وی صلی
الله علیه و سلم شمر لبید و غیر آنرا نماند و در بعضی گویند که باین از باب و جزا است و این را داخل شمر نمیدارند
و عیبی گفته که هر که بطریق مذکور است ناگهی شعری گوید آنرا شاعر گویند و مراد بقول حضرت سیدنا و ما صلوات الله علیه و آله و سلم است
که وی شاعر نیست و این سخن منقول و فیه است چه مراد بقول وی سیدنا و ما صلوات الله علیه و آله و سلم است که از وی شعر
نمی آمد و صورت نمی بند و قطعا و الله اعلم ۷۰۷ و عن البراء قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یوم
فریطة الحسان بن ثابت بر این عاذ که از مشایخ صحابه است او می گوید که گفت آنحضرت در واقعه بنی قریظ که بعد
از غزو خندق بود چنانکه در باب قبام گذشت مرحسان بن ثابت را و حسان بن ثابت بن منذر بن حرام انصاری
مدنی از قول شمر و اعلام و جاهلیت است و این هر چهار تن صد و بیست سال عمر یافتند و حسان شصت سال و ده
جاهلیت گذراند و شصت سال در اسلام اهلبه المشرکین بجز کن کافران را و منی و بجز شمر دن است چنانکه در وقت
هجرت و تبی گویند و غالب آمده در شمر دن عیب و در قاموس گفته بجز و هجاء و شنام کردن بر زبان شمر فی الصراح بجا نماند
خلاف المدح پس آنحضرت امر فرمود و حسان را بجز کفار و فرمود و فان جبرئیل معک پس بدستی که جبرئیل
علیه السلام یا است و ایداد و اعانت تومی کند و القاد و الهام معانی و مناصح و کان رسول الله و بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول الحسان می گفت مرحسان را اوجب غنی جواب ده از جانب
من کافران را که بجز می کنند و ناسر امیکویند مراد می فرمود و آنحضرت اللهم اید روح القدس خداوند
تائید کن وقت ده حسان را به جبرئیل و جبرئیل را روح گویند زیرا که می آید وی بر پیغمبر ان بآنچه سبب حیات
قلوب و زندگانی ابد است که علم و شریعت باشد و قدس به معنی مقدس است که ذات پاک الله است و
اعانت روح بوی به جت شریعت و اکرام است چنانکه در روح الله گفته اند یا قدس صفت روح
است که اضافت بدان کرده اند از جت شدت مرزوم و اختصاص چنانکه حاتم جو در جل صد و هشتاد و هشتاد
علیه ۸۰۷ و عن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت
آنحضرت به شمر ای خود اهو و قریشا بجز کینه کنار قریش را فانه اشد علیهم پس بدستی که بجز سخت تر
است بر ایشان من رشق النبل از انداختن تیر را رشق بفتح را و سکون سین معجمه انداختن تیر و خر آن نبل
بفتح نون و سکون موحده تیر را و الله اعلم از اینجا معلوم می شود که بجز کردن کافران را و دشمنان دین را و اید کردن
ایشان را امری مرغوب است و لیکن گفته اند که باید که ایشان را بجز گفته بعد از بجز کردن ایشان سالار و ابد
نمانند نماند بجز و در بجز سالاران ۸۰۹ و عن عائشة قالت سمعت رسول الله و سم از عائشه است که گفت شنیدم پیغمبر خدا را

[illegible]

پس آن می آیند و پیدای شود کتاب الترمذی باب فی بیان باب بیان و الشرح
پس بدین میگویند مردم را و ذمی کنند ایشان را باطل و دروغ و ظالمی کنند فصاحت و بلاغت را و آرد مردم را در
دام و هر چه و بنده حاصل کند چیزی از دنیا و شهوات نفوس خود و کما تا کل البقرة بالسفتها چنانکه می خورد گاو آن
بزرگمانی بود و تخم نمی کند و چریدن شش میان تر خشک و شیرین و نانج هم چنین این گروه از مردم که زبان را
و سیاه با کل و نریب خود ساخته تخم نمی کند میان حق و باطل و حلال و حرام رواه احمد و حسن عبد الله بن عمران
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله يفضن البليغ من الرجال خدای تعالی دشمن مبداء و
سبأ می کند و ادر کلام و نکف نمایند و از مردان الذي يتخلل بلسانه آنکه تشدق میباید او در کلام و
و تخم می کند زبان و او می پیچد آنرا که يتخلل البقرة بلسانها چنانکه می پیچند و فرو می برد خشک را گاو آن
زبان خود و اصل قتل در آمدن در میان چری و باین معنی میگویند خال که در میان دندانهای در آید نشیبه کرد
گر داند زبان را در دندان و حال نکام و نکف در فصاحت بگردانیدن گاو و زبانش را در هنگام چریدن و با قریب
بقره است و استعمال او بنا فیل است و اکثری نامستعمل گرد و رواه الترمذی و ابودود و قال
الترمذی هذا حديث غريب و حسن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هر روز لیل
اسری می گذشتم آن شب که برده شد مرا بمحراج بقوم یقرض شفا هم بگویی که بریده می شود لهای ایشان
یمقار یض من النار بمقر اض اذ انش فقلت س گفتم یا جبرئیل من هؤلاء که استند این جماعه قال
گفت جبرئیل هؤلاء خطباء امتك این جماعه خطیبان امت تو اند الذين يقولون ما لا یقولون آن کسان که می گویند
چیزی را که خود نمی کنند یعنی مردم را بکارهای نیک می خوانند و خود نمی کنند بدان است که خود نمی کنند اما گفتن بدی
ندارد اگر چند خود نکند و لهذا او را مرعوف فعل شرط نیست اما اگر مانند بهتر است و بی آن تأثیر ندارد
رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب و حسن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
علیه و آله وسلم من تعلم صرف الکلام کسی که بیاموزد صرف کلام را و صرف کلام و صرف حدیث تحسین
و تزئین است و زیادت کردن و روی نه بر تو را جست بعد اخلت زیاد فحاطت کذب و تحویل آن از
جای بجای به جهت تبلیس و غیظ و لید انسمیه کرده بیان را با سحر که در لغت به معنی صرف است و در قاموس
گفته که آن منقول از صرف و دائم است که عبارت از فصل و زیادت آن بر بعض است و در بعضی
حواشی نوشته که صرف کلام ایراد است بر وجهی و غلبه لیسی به قلوب الرجال تا ابر کر داند و بنده کند
صرف کلام و لهای مردان را و القاس شک و اوی است که قلوب الرجال گفته یا قلوب الناس
لم یقبل الله منه يوم القيمة قبول نماید خدای تعالی از وی و زیادت صرفا و لا عدل صرف را
و نه عدل را مراد بهر توبه و بعدل فدیة داشته اند یا صرف نافله و بعدل فریضه یا بکس رواه ابودود
۲۰۰ و عن عمرو بن العاص انه قال یوما و اینست از عمرو بن العاص که وی گفت روزی

و در این مقام رجل فافتقر استعول و خان الفصل الثالث باب اليمين واليمين
 عموم سر گفت عمر و بن النعمان لوقعت في قولك انك تريد ان يكون في يدك من
 خود لكان غير الله بر آئینه می بود بهتر مراد او قصد به معنی استقامت طریق و ضد افراط و بد چنانکه اقتضا می نمود
 الله سبحانه و تعالی علیه و آله و سلم يقول می گفت لقد رايت تحتين ديدم و دانستم او امرت يا كنت
 آنحضرت تحقیق امر کرده شده ام ان افتوز فی القول که سبکی و کمی کنم در سخن فان الجواز هو خير پس بد رستی
 که سبکی و کمی در سخن بهتر است جواز فی الصراح روا شدن و گذشتن از جای و رای و آب دادن و سبک کردن
 نماز و سخن بجهان گذشتن و راه ابوداود ۹۶۹ و عن حذیر بن عبد الله بن یزید عن ابيه عن جده
 اهلنی صحاب مشهور است و عبد الله بن جریه از مشاییر تابعین و ثقات ایشان است قاضی مرد برادر مطایبان
 هن بریده و گفته اند که سنانها صحیح تر از عبد الله است و حذیر بن عبد الله مردی روایت دارد از پدر و از جد
 و روایت کرده ابو داود از وی این یک حدیث قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول
 گفت شنیدم آنحضرت را می گفت ان من اليمين سحر ابد رستی که بعضی از بیان سحر است و شرح
 آن گذاشت و ان من اللطم جمل و بد رستی که بعضی از علم جمل است عیسی این را در معنی از بنیاه نقل کرده
 یعنی آنکه مراد آنست که تمام گند علومی را که احتیاج نیست بدان مثل نجوم و علوم فلاسفه و مانند آن و بگذارد
 علومی را که محتاج الیها است از قرآن و سنت و جاهلی شود بد آن و حاصل این بوجیه بد آن راجع گرد و که
 بعضی از علما است که معتقدیم جمل معلوم دیگر است باین اعتبار آنها را جمل گفت دوم آنکه مراد آنست که
 بعلم خود عمل بکنند چه هر که علم دارد و عمل نداند و گویند جاهل است و ممکن است که مراد آن باشد که یکی ادعای علم
 می کند و بر علم خود عالم است اما در نفس الامر و تحقیق حال جاهل است این علم وی علم نیست بلکه جمل است
 و نیز علو کردن در معرفت ذات و صفات حق که جانب افراط عنفت علم است بظاهر علم است و به حقیقت
 جمل و توقع علم و این باب از محالات است و نیز اعتراف بجمل و نادانی در بعضی مواضع علم است بآنکه
 آنرا توان دانست پس این فرد علم است و حال آنکه جمل است پس متناقض آمد که بعضی علم جمل است
 فافهم و ان من الشعر حکما و در روایتی حکما یعنی کلام مانع مانع از جمل و سلفه و حکم به معنی علم و فقه و قضا بعدل
 آید و در روایتی لیس حکما آمده و آن نیز یعنی حکم است که انانی نهایت و حاصل آنکه حکم و حکمت یک معنی است
 پس در روایتی حکمت واقع شده و آنرا بر معنی حکم حمل توان کرد و در روایتی حکم واقع شده و آنرا به معنی
 کانت توان گفت و ان من القول عیال یعنی عیال است و مال است بر قابل یا مال است
 بر سبب اگر جاهل است بسبب آن که نمی فهمد و اگر عالم است به جهت آنکه میداند یا ثقیل بر کسی که نمی خواهد
 و تراشودم چنین تفسیر کرده اند این عبارت را در راه ابوداود ۹۶۹ و عن حذیر بن عبد الله بن یزید
 عایشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یضع لسانه بین ثابتي منبر افي المسجد یو و آنحضرت

که بپادشاه رسالت می کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین صفح
و بناحق عن رسول الله و حالی که مناجات می کرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین صفح
راوست یعنی بدانت و مناجات می کرد از جانب آنحضرت و بقول رسول الله می گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم ان الله تعالی یؤید حسن بروج القدس خدای تعالی نماید و تقویت می کند حسن از این برکت بمانا فح
اوصاف عن رسول الله بادم که غنمت میکند یا مناجات می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این نیز شک راوی
است و در وایتی که در اولین صفا است اینجا صفا است و در وایتی که اینجا است صفا غایتش در ذکر
بی تربیت و انچه رواه البشاری ۵۲۵ و عن انس قال کان للنبی صلی الله علیه و آله وسلم حادیه و
آنحضرت را حادی یعنی حاد گویند و حد از حدن شمر برود و آواز که انی الصراح و حد انسی از غناست که
مباح است بافتاق و بیهم کس را از علما در وی خلافی نیست عادتست مرعوب را که چون شران ماند و شوند
خوش آوازی کنند و حدی گویند و شران گرم شوند و مستی کنند و تیر و دزد یقال له انی شیشه گفته می شود و نام برود و بشود
آن حادی را انی شیشه بخت همزه و سکون نون و فتح جیم و شین مجر آخرش تایی قافیه و کان حسن الصوت بود
انچه خوش آواز فقال له البی بیس گفت مراد از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روید که آهسته را ان
شران ایا انی شیشه لا تکرر القوانیر کنی شیشه را قواریر جمع قارور و بمعنی شیشه قال قتاده گفت قتاده
و بیان مراد از قواریر یعنی ضعف النساء میجوید آنحضرت از قواریر زبان ضعیف را بهجت و قتی و ضعیفی که
در ایشان است متفق علیه و این را دو معنی گفته اند یکی آنکه ضعف و قتی که در بدن زبان است و غیر
دفع شران و منحنی جنبش موجب تعب و مشقت است دوم آنکه مراد ضعف و نرمی قلب و سستی عریضت
و سرعت تاثیر است یعنی مباد از مشیدن سر و دیگری در باطن ایشان پیدا شود و خواطر را بجای بد برد
که سر و بنجایت خود مرا من نفس را بجنباند و طبیعت را در جنبش آورد و دسادس را راه ده و ازین جهت
فیل بن جیاض فرمود که الفنا رقیمة الزنا یعنی سر و دافسون زنا است اگر چه احتمال در از واج مظهره
ضعیف باشد اما دسادس خاطر طبعی است که در اختیار نبود و بر اجد و احتیاط رفتن اولی کذا قالوا و در حقیقت
افعال و اقوال آنحضرت از برای تعلیم و تلقین است است اگر شراح این معنی را ترجیح کرده اند اگر چه معنی
اول ظاهرتر است از لفظ و اسم اعظم ۳۰ و عن عائشة رضی الله عنها قالت ذکر عفو رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم الشعر عایشه گفت که ذکر کرده شد نزد آنحضرت شعر و پرسیده شد که نیک است باید فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس گفت آنحضرت هو کلام فحسبه حسن و قد یستحب قبیح شعر کلام است نیک
و نیک است و بدوی بد یعنی آنچه زیاده ای است در شعر وزن و قافیه است و آن خود داخل و حرمت دیگر است
ندارد و در این معنی و مضمون است اگر نیک است نیک و اگر بد است بد و این کلام فصل است که در رفع
اختلاف درین باب می کند رواه الدارقطنی روایت کرد و این حدیث را دارقطنی بسند مرفوع

ما حضرت ورواه الشافعي عن عمر
 ابن الخطاب كذا يعني كبر است بطريق اسال ه ه وعن ابي سعيد الخدري يينا نحن نسير مع رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم بالخرج گفت ابي سعيد در انتاي آنكه ما سيري كنيم ما حضرت بمرح فتح عين محمد
 و سكون را نام موضع است در طريق كه اذ عرض شاعر ينشد ناگاه بيداشد شاعري كه شمر مي خواند فقل رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم پس گفت بنمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم غل والشيطان بگرديد اين شيطان را اواسكو
 الشيطان يا اسكو افرمود بجاي خدا مني نگاه داريد ونگذاريد كه برود لان يمتلي حرف رجل قيتا هر آينه پر شدن
 شك مروي بزر داب خيول كه من ان يمتلي شعرا بتر است مر آن مرد را از پر شدن به شهر رواه مسلم چون
 ديد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم او را كه شمر مي خواند و بي ياك و بي محابا ميرو و الفتاى بجانب سلمان
 نهي كند دانست كه مولى است به شعر و ممتلى است بدان و بي حيا و بي ادب است پس خواند او را با اسم
 شيطان كه دود از ساق قرب و مردود درگاه رحمت است و مذمت كرد شعر را كه بدان مغرور و سبيل است
 ه ه وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الغنا ينجب التفاق في القلب
 سر و گفتن و شنيدن ميرد بانه تفاق را در دل كما ينجب الماء الزرع چنانچه ميرد بانه آب ر راعت را
 رواه البيهقي في شعب الايمان و در روايت ديلى از انس باين لفظ آمده كه ان الغناء والميلو ينجبتان
 التفاق في القلب كما ينجب الماء العشب والذى نقس محمد يبداه ان القرآن والذكر ينجبتان
 الايمان في القلب كما ينجب الماء العشب عشب بضم عين و سكون شين كيا تر را كويند ه ه وعن
 نافع قال كنت مع ابن عمر في طريق كفت نافع بودم من با ابن عمر در اى فسمع من سارا پس شنيد
 ابن عمر آواز ناي را فوضع اصبعيه في اذنيه پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و ناء عن
 الطريق الى الجباب الاخر و در رفتن ابن عمر از راه ديگري بغير قصد احراز و اجتناب ثم قال لي پستر
 كفت مرا بعتل بعد از آنكه در رفتن ابن عمر با آن آواز يا نافع هل تسمع شيئا اى نافع آيا مي شنوي
 بخبري را از ان آواز قلت لا كفتم نهي ش نوم فرغ اصبعيه من اذنيه بمس برداشت هر دو انگشت
 خود را از دو گوش خود قال كفت مع رسول الله كفت ابن عمر بودم من باي بنمبر خدا صلى الله عليه وآله
 وسلم فسمع صوت يراع پس شنيد آنحضرت آواز ناي را فضع مثل ما صنعت پس كرد آنحضرت صلى
 الله عليه وآله وسلم مانند آنچه كردم من يعني بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود و در رفتن از راه
 بجانب ديگر اى آخر قال نافع و كنت اذ ذاك صغيرا و بودم من و در ان وقت خود و يعني اذان جت مرا منع
 كرد از شنيدن آن كه من خرد بودم و تكليف شرعي بر من نبود تا كسي نگويد كه كه اهت تشرهبي بود نه تخرهبي
 و اجتناب ابن عمر از كمال تقوي و دواعي نافع را اين اذان منع ميكرد و كلام دين مقام و راز است و در مجاهي
 ديگر هم بطريق فقها و محدثين و هم بر طريق مشايخ طريقت سخن كرده ايم محدثين ميگويند كه اين حديث در خبر نم غنا

صحت است و در این باب است و فقهها درین باب تشدید بلخ دارد و الله اعلم این قدر بس است
رواه احمد و ابوداود باب حفظ اللسان والغيبة والشفقة ۱۹۰ و در نگاه است زبان را آنچه نباید
گفت خصوصاً غیبت و دشنام کسی که نباید ادرا غیبت و دشنام کرد و غیبت کسر عین اسم است اغتیب
بمعنی مکش کسی را غایبانه و فی الفصل الاول ۱۹۰ عن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم من یضمن لی کس ک ضامن شود برای من و عهد کند و لازم گیرد بر خود و ما بین
مخافت و نگه داشتن هر چیزی که میان الحقیق است بفتح لام و کون جا و جمل و واسطه آن که جای
و بدن دندان و دیش است و مراد یخیزی که میان آنهاست زبان و دانست و نگه داشت آنرا از سخن
لایسته است و آنچه مقنی به کفر و تعصیت کرد و و از اکل حرام و شرب آن و ما بین و جلیه و نگه داشت
چیزی که میان هر دو پای، مراد بد آن فرج است و نگه داشتن آن از تعصیت انضمن له الجنة ضامن
و منتهی شوم برای وی بهشت را از این ضامن است به حقیقت از پروردگار است حل شده چنانکه بفضل خود ضامن
ارزاق عباد شده است و بعد از آنکه بخیرای اعمال و ثواب آن کرده و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایب
است رواه البخاری ۲۰۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان العبد لیتکلم بدهنی که نه هر آنچه سخن میرکند یا الکلمة من رضوان الله به سخن که صادر است از عقل
و نهی حق یا برای طلب رضای حق یا گناه که و دوی رضای حق است لا یلقی لها ابلاً نمی راند از و حاضر نمی
کرد اندر آن کلمه را دل خود را دمی اندیشد که عاقبت آن چیست و باکی ندارد از گفتن آن و آن
می پندارد آن را از رفع الله بهادر جات باند می گرداند اسم تعالی بسبب آن کلمه و در حمای بزرگ
بیاد و ان العبد لیتکلم بالکلمة من سخط الله لا یلقی لها ابلاً و هم چنین بده تکلم می کند به کلمه که و دوی
نه رضای حق است باک ندارد از گفتن آن و سهل می انگارد آن را و یهو بیها فی جهنم فرو می افتد
بند بسبب آن کلمه و در دوزخ یعنی زبان را نگاه باید داشت و فعل آنرا آسان نباید از نکاست یک کلمه که
از زبان بر آید اگر چه آدمی آنرا آسان نهد و در سهل انگارد اگر کلمه حق است بسبب رفع درجات در بهشت
شود و اگر باطل است موجب انحطاط درجات و دوزخ گردد و رواه البخاری و این حدیث را باین لفظ
بخاری و فی رواية له ما در روایتی دیگر مرخادی و سلم را باین لفظ آمده که یهو بیها فی النار ابد ما
بین المشرق والمغرب می افتد بهر سبب آن کلمه و در آتش و دوزخ افتادگی در و در آن ذکر مسافت
میان مبداء و منتهای او مثل مسافت مابین مشرق و مغرب است ۳۰ و عن عبد الله بن مسعود قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سباب المسلم فسوق و دشنام کردن مسلمان فسق است و قتل کفر
و کشتن مسلمان کفر است فی المصباح سباب کسر سین و دشنام کردن و فسق و فسوق در لغت بر آمدن و طبع

از پوست و در شرع بر آمدن بنده از فرمان قتل کس و دمال با شمشیر شمس باب حفظ اللسان والخبث والشت
 کردن و این تغایر و تشدید است در همی از قتل مسلمان و مقصود نفی اسلام کامل است چنانکه حدیث
 المسلم من سلم المسلمون من ید و لسانه بر آن ولایت دارد و یا مراد قتل است از جت اسلام یا باستان
 و استباحث آن و بیشک کشتن مسلمان از جت اسلام وی و حلال و سماح و انتن آن کفر است متفق علیه
 ۵۵۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایما رجل قال لا حیه کافر هر مردی بگوید
 مر برادر مسلمان را کافر بی تاویل و شبهه فقد بایها احد هما پس تخمین رجوع کرد باین کلمه و التزام کرد و متنهای
 آنرا یکی ازین دو کس یعنی گوینده این کلمه یا کسی که گفته شد مراد او ازیرا که اگر راست گفته است خود آن کس
 کافر است و اگر دروغ گفته و آن کس کافر نیست این کس کافر میشود زیرا که چون مومن را کافر خواند ایمانرا
 کفر دانست و دین اسلام را باطل اعتقاد کرد متفق علیه ۵۵۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم لا یبری رجل رجلا بالفسوق و شنام بنده مردی را بفسق و لایرمیه یا الکفر
 و دشنام بنده مردی را به کفر الا اذ قد ت علیه مگر آنکه رجوع کند این کلمه که دشنام داد بدان فسق
 باشد یا کفر بر مرد دشنام دهند آن لم یکن صاحبیه کذا لک اگر نباشد یار او که دشنام داده شده است او را
 هم چنین که اد گفته است یعنی فاسق نیست و کافر نیست یعنی اگر یکی دیگر را که فاسق نیست فاسق گفت خود فاسق
 شد و اگر کافر گفت و او کافر نیست خود کافر گشت و او الهی بشاری ۵۶۰ و عند قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم من دعا رجلا بالکفر کسی که خواند مردی را به کفر یعنی کافر گفت او قال عدو
 الله یا گفت دشمن خدا که این نیز و حکم کافر است و ایس کذا لک و حال آنکه آنمرد نیست کافر و دشمن خدا
 نخواهد این چنین الا حا و علیه مگر آنکه رجوع کند کفر یا عدوت بر وی یعنی خود کافر گردد و دشمن خدا باشد حارب
 تمام از جور به منی باز گشتن متفق علیه ظاهر این احادیث دلالت دارد که هر که بی تاویل و بی دلیل یکی را
 کافر گوید کافر کرده است و به جت آنکه وی اسلام را کفر خواند و در اینجا کلام است که طیبی ذکر کرده و ما نیز در شرح
 آنرا آورده ایم ۵۷۰ و عن انس و ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال المستبأن
 آن دو شخص که یکدیگر را دشنام دهند ما قال لا فعلی الباهی گناه آنچه گویند و دشنام کنند بر آن کس است
 که نخست دشنام کرده است و گناه دشنامی که شخص دوم کرده است هم بر او اول است که ظلم کرده و
 دوم مظلوم است و آن باعث شده این را بر دشنام ما لم یجتل المظلوم ما دام که اعدا و تجاوز نکرده اند
 مظلوم را اگر دشنام از حد گذراند مظلوم نمی ماند و برین تقدیر بر دشنام که زیادت کرده گناه آن هم بر اوست
 و رواه مسلم ۵۸۰ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا ینبغی لصديق
 ان یکون لعنا فایده نسزد در صدیق را که باشد بسیار اغت کنده رواه مسلم صدیق بکسر صاد و تشدید دال
 صیده مسالنه است به منی کثیرا المصدق چنانکه غیب یک یعنی خنده بسیار کننده و نسبت خاموشی نماید و زنده و در اصلاح

مرد که در دواخ می گوید و کذب و کوشش میکند دروغ گفتن را حتی یکتب عند الله کذا یا تا آنکه نوشته می شود نام او نزد خدا دروغ گوینی این بر غیاس و قرینه صدق معلوم شد متفق علیه و فی روایتی لمسلم و در روایتی مرسم را باین نظر آمده قال ان الصدق دروان البریه ی الی الجنة زیرا که صدق یکی است و یکی میرساند بسوی بهشت و ان الکذب فیوروان العیوریه ی الی النار و بانی الفاظ حدیث موافق روایت اول است و عن ام کلثوم رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ام کلثوم بنت عتمه بن ابی معیط گفت که آنحضرت فرمود و لیس الکذاب اللدی یصلح بین الناس نیست دروغ گو آن کسی که اصلاح میکند میان مردم و یقول خیرا و میگوید سخنان نیک را که باعث صلاح حال و دفع نزاع می گردد اگر چه دروغ نیز باشد و یکی از مواضع که دروغ گفتن در آن رواست اصلاح ذات البین است یعنی صلح دادن و دور کردن نزاع و عداوت که میان دو کس است و یکی دیگر از آن مواضع که دروغ گفتن در آن جایز است نگاه داشت بر خون و مال کسی است که بنا می میرد و دروغ گفتن بازن بقصد اصلاح وارضای وی نیز جایز داشته چنانکه گوید ترا دوست میدارم هر چند نه ارد و یعنی خیر او آنگاه میرساند سخنان خوب را بیکدیگر این داخل نامی و سخن چینی نیست سخن چینی که مذموم و منہی است آنست که به قصد شر و فساد کند اما اگر به نیت خیر و صلاح کند محمود است اهل لغت فرقی نهاده اند درین معنی فتح یا سکون نون و تخفیف میم بر وزن ضرب و یعنی به ضم یا فتح نون و تشدید میم اول در نقل سخن به قصد خیر و صلاح استعمال یا مدوم و در شر و فساد فی الصراح نموده سخن رساندن بوجه اصلاح و نیکی و تمجید سخن و ستاینده بدی و سخن چینی کردن متفق علیه ۱۵ و عن المقداد بن الاسود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا رايتم الهملا احین چون برینید مدح گویندگان را یعنی در حالت مدح و مراد بمدح کسی است که مدح گفتن مردم را عادت و حرفت و سبب میشت خود ساخته بلی تمیز میان حق و باطل و مستحق و غیر مستحق و این مذموم و مکروه است زیرا که بلی مداحات کذب از جانب مآوج و عجب بمدح نبود فاحش و افی و جوههم الشراب پس بریندازید در رویهای ایشان خاک حشاش ثری و زنا معنی خاک و خشی بر وزن می بر می دست که بردارد از خاک و در حیر آن نیز استعمال یابد و مراد باذن حقن خاک در روی او حرمان است یعنی چیزی ندید و محروم باز گردانید یا اندک چیزی دادن که مشابه است بخاک در قلت و خفایت و بعضی علماء از ابر غایب حمل کرده و آورده اند که منفاد که راوی این حدیث است قبضه خاکی برگرفت و در حضور امیرالمؤمنین عثمان در روی مآوج انداخت رواه مسلم ۱۶ و عن ابی بکره قال اثني رجل علی رجل عند النبی صلی الله علیه و آله وسلم روایت است از ابی بکره که صحابی مشهور است که گفت ثنا کرده ام روی مردی نزد آنحضرت فقال پس گفت آنحضرت و یا لك فطعت عنق اخيك و ای بر تو بریدی کردن

برادر خود را فلان اسم بار فرمود آنحضرت این کلمه را در میان مردم پراکند و حفظ اللسان والغبیت
 و هلاک جسمانی است استعمال کرد و در هلاک روحانی که مدح را از بحسب و غرور پیدا آید آن هلاک دنیاست و این
 دوس و گاهی منفی هلاک دنیاست و چنانکه از شدت بدن مدح منفرود کرد و یکی را ملاک کند و او را نیز هلاک کند
 بقصاص آن و امثال این بعد از آن در رعایت صرفه و اعتدال و مدح فرمود من کان منکم ماحدا لا محاله و کسی
 که هست از شما مدح گویند و می خواهد کسی را مدح کند البته فلیقل احسب فلانا پس باید که ماوید گمان می برم فلان
 را چنین و الله حسبه و خدای تعالی دانا است به خفیت حال وی و شروی و حساب کند و جزا دهد و او است
 بر کردار وی آن کان یزیر انه کذلک اگر هست ماوچ که گمان می برد که وی به چنان است یعنی هم چنانکه مدح
 کرده است او را در بری بضم یا دفع را به معنی یغنی و لا یزکی علی الله احد او نسیاید و حکم کند بر خدا بخرم و تعیین
 هیچ یکی را که وی چنین است یعنی احتیاط کند در ستایش و بگوید که گمان دارم که وی چنین است و الله
 اعلم و مجرم بگوید که البته چنین است تا کلمه بر علم الهی نکرده باشد مستحق علیه ۱۷۰ * و عن ابی هریرة ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از ابی هریرة که آنحضرت فرمود اقلدزون
 ما الغیبة آیامی و انید که غیبت چیست فی الصراح در آیه بالکسر و انسن دریت به ای علمت به و لا ادوی
 لا اعلم قالو الله و رسوله اعلم گفتند صحابه خدا و رسول خدا دانایتر است فقال گفت آنحضرت ذکرک
 احکامک بما یکو غیبت یاد کردن تست برادر خود را یعنی سمان را به چیزی و صفتی که ناخوش و اذوقیل
 گفته شد با آنحضرت افزایت آیام پس خبر ده مارا آن کان فی احی اگر باشد در برادر من یعنی در آن شخص
 که او را به بدی یاد کرده ام ما قول آنچه می گویم او را یعنی اگر راست گفته ام و این صفت بد در وی هست اگر
 او را ناخوش آید آیا این نیز غیبت است قال گفت آنحضرت ان کان فییه ما تقول فقد اغتیبته اگر
 هست در آن شخص چیزی که میگوئی تو از بدی پس تحقیق غیبت کرده ترا و او را ان لم یکن فییه ما تقول فقد بهتته
 و اگر نیست در وی آنچه میگوئی پس به تحقیق بهتان کرده او را و دروغ بر بسته بر وی یعنی غیبت همین است
 که عیب کسی را امر استی بگوئی اما اگر نه راست میگوئی آن خود افترا و بهتان است و آن گناهی دیگر است
 رواه مسلم و فی روایة و در روایتی دیگر از مسلم باین لفظ آمده اذ اقلت لا خیک ما فییه فقد اغتیبته و
 اذ اقلت ما لیس فییه فقد بهتته معنی این همان است که گفته شد بلکه غیبت گناهی است و رعایت قبح و
 شناعة و بیشتر بن گناهان است در کثرت و شیوع میان مردم و کم کسی باشد که از وی سلامت ماند و آن
 یاد کردن بود کسی را بآنچه ناخوش آید او را خواه عیبی باشد در بدن وی یا در عقل وی یا در دین وی یا در دنیا وی
 یا در خلق و مال و ولد و اولاد و زوج و خادم وی یا جامه و رفتار و کتار و بیست و نشست و برخاست و حرکت و
 سکنت وی یا نار و دوی و ترس و دوی و تند خوئی و سخن گوئی و خاموشی و خبر آن از آنچه متعلق است بوی و خواه
 ذکر به لفظ بود یا کنایت یا حر و اشارت به چشم و ابر و سر و دست و مانند آن و با الحمد لله بر هر گوئی مفهوم گردد

در خط دوم و مال سلمانی که بناحق میسر است بحسن الایمان و تقوی که در کتاب و ده باب حفظ اللسان و العیة
 در روح گوئی را بنی لدفی بعض الجنة بنا کرده شود برای وی در حوالی بهشت و در بعضی نسخ تراویح و نماز و غیره و یار کرد
 شهر و من ترك المراء و هو محقق کسی که بکذا و دجال و نراع و حصومت و سبزه و اوجال آنکه حی بحسب
 اوست به جنت کسرتنس و تواضع تانس ظهور فضل و شرف وی ترفع بکبر و طینان کند و این و غیر امر دینی
 بود که به سکوت و دان خللی و در دین نرا به از امام شافعی منقول است که فرمود و جنت و مناظره بکر دم من
 هرگز مگر که دوست داشتم که حی به نسبت خیم من ظاهر کرد و در حمة الله علیه یعنی لدفی وسط الجنة بنا کرده
 شود برای وی در میان بهشت و من حسن خلقه و کسی که نیک گرداند اخلاق خود را و نهد سبب اخلاق کند
 و این شامل جمیع حمایه و کمالات است و بیشتر اطلاق وی و معرفت و در لیب جانب و در کشاده بیشانی و حسن
 معاشرت آمد بنی لدفی اعلاها بنا کرده شود برای وی و دبالا و جای بنده از بهشت رواه الترمذی و
 قال هذا حدیث حسن و کذا افنی شرح الاستدراک و این حدیث را ترمذی در جامع خود و گفت این
 حدیث حسن است و هم چنین گفت بنوی در شرح استه و فی المصابیح قال غریب و در مصابیح گفت
 این حدیث غریب است و خرابت و حسن بمعنی مشهور منافات دارند و ترمذی نیز در جای منفه و حکم به جمع این
 دو صفت میکند و توجیه آن مشهور است چنانکه در مقدمه گذشته ۲۵ و عین ابی هریره قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اتدرون ما اکثر ما یدخل الناس الجنة آیا می بینید چراست بیشتر
 آنچه در آدم مردم را در بهشت و سبب رف و درجات و کمالات که در وی یا گوئیم اجتماع این دو صفت
 موجب است بحکم الهی دخول جنت را و تفرص اینها دخول نام را یا مراد از آمدن است یا سابقان از پیشتران
 و صدیقان و الادواصل دخول جنت بعد از حصول ایمان چیزی دیگر از اعمال و اخلاق شرط نیست تقوی الله
 و حسن الخلق تقوی خداست و خوش خلقی شک نیست که تقوی شامل است ایمان جمیع مأمورات و باز
 آمدن از به منیبات را و تحسین خلق نیز در آن داخل است پس ذکر آن بعد از وی تخصیص است بعد تمهید
 بمر آنکه مراد از تقوی اعمال ظاهر دارند و از حسن خلق اخلاق باطن و ظبی گفته که تقوی است و تست عین معاملة با
 خالق و حسن خلق است به حسن معاملة با خلق و قید اکثریت به جنت آنست که شاید بعضی بی اجتماع این دو
 صفت نیز در آیند بفضل الهی و شفاعت حضرت و سالت پناهی و نیل درجات نیز نمایند اتدرون ما اکثر
 ما یدخل الناس النار آیا می بینید چراست بیشتر آنچه می در آدم مردم را در آتش و درخ الاجوفان و در پر واک
 میان عالی الفم و الفرج یکی دان که زبان نیز داخل آن است و اقل و در اکل و شرب حرام و گفتن بیوده و لا طایل
 از کلام بآنست دیگر فرج مرد و زن که اغلب دا قوی شهوات که عقل را بناوب سازد با و است ظاهر سیاق کلام آن بود
 که گوید معصية الله و سوء الخلق در برابر تقوی الله و حسن الخلق و لیکن اشارت کرد با قوی اسباب معاصی و بکفایت
 آن در سببیت دخول نار و بمعنی اکثریت اینجا ظاهر است قافهم رواه الترمذی و این مساجه ۲۵ و عین و لال

[illegible]

الأعضاء كلها تكفر باللسان پس بدو تسبیح الله عز وجل باب حفظ اللسان والذیبت
 و تبعیت می کند زبان را و نیز یعنی انحاء و خضوع کردن آدمی آید مرغی خود را و وقتی که می خواهد که تعظیم کند او را
 که آنی التماس فتقول پس می گوید اعضا همه مر زبان را اتق الله فیما تنرس از خدا و پر هیز کن او را و در
 حق ما برای ما فائزین بک زیرا که ما را بسته بود ایم فان استقامت استقامت ما پس اگر راست می ایست
 تو راست می ایستیم ما و ان اعوججت اعوججتنا و اگر کج می شوی تو کج میشویم ما و اه الترمذی اگر گویند
 که اصل و مدار دل است اگر وی صالح است همه اعضا صالح و اگر فاسد همه ایشان فاسد چنانکه در حدیث
 آمده است که ان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله و اذا فسدت فسد الجسد كله و ابش
 آنگاه زبان ترجمان دل و خبانه دوست پس حکم وی حکم دل باشد گویا آنچه دل می اندیشد زبان آرای فرماید
 و اعضا بد آن کار میکنند ۹۰ و عن علی بن الحسین رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و
 آله وسلم من حسن اسلام المرء تركه الا یعنیه ان علامات حسن و کمال ایمان مردی که در دن دوست بجزیر که
 عنایت و اهتمام بد آن ندارد و در عرض و ادب بآن تعلق نکرده و شان او نیست که اهتمام کند بدان و مستغفل گردد
 به تحصیل آن یعنی ضرورت ندارد و وضع او در آن نیست لایعنی که بیگونی بدین معنی است و آنچه باید که آدمی اهتمام
 و عنایت داشته باشد بد آن چیزی است که متعلق است بضرورت حیات و معاش و سلامت و نجات
 و می در معاد اما آنچه متعلق است به معاش مثل طعامی که بپزی بخشد و آبی که تشنگی برد و جامه که تنه و دست
 کند و زنی که سبب حفت فرج گردد و مانند آن از آنچه دفع حاجت کننده مانند ذواستماع و استسار و فضول
 اقوال و افعال و سایر حرکات و سکنات و آنچه متعلق به معاد اسلام و ایمان و احسان است چنانچه در حدیث
 جریر و کتاب ایمان که است رواه مالک و احمد و رواه ابن ماجه عن ابی هريرة و الترمذی
 و البیهقی فی شعب الایمان عنهما یعنی ابن حدیث را مالک و احمد از امام علی بن الحسین روایت کرده و ابن ماجه
 از ابوهریره که در ترمذی و بیهقی از برادر آورده ۱۰۰ و عن انس رضی الله عنه قال توفي رجل من
 الصحابة و فات یامت مردی از اصحاب فقال رجل ابشروا الجنة پس گفت مردی بعد از مردن وی
 شادمان باشد بد آمدن بهشت یعنی برکت صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله پس
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اولاد تو ای آبی گوئی این سخن را و بشارت میدی او را و نمیدانی
 حقیقت حال را قلعله تکلم فیما لا یعنیه پس شاید که وی تکلم کرده باشد در چیزی که ضرورت نداشته و حاجت
 نبوده او بشل بما لا ینقصه یا نجیای کرده بهیچری که دادن آن نقصان نمی آورد و او چنانکه تعلیم علم و دادن
 زکات که نقصانی در علم و مال نمی آرد بلکه سبب افزودن میکند و یعنی بچ خرم کردی بد آمدن او بهشت را شاید
 که سخنی را یعنی گفته باشد و نجیای و رزیده و به موالی و حساب آن در مانده و اگر فدا گشته و هستی و آمدن بهشت
 نشده باشد رواه الترمذی ۱۰۱ و عن سفیان بن عبد الله التقفی صحابی است مع د و در اهل طایف

باب حفظ اللسان والخبثات

و درستی که آمده در این کتاب است که رسول الله ما اخوف ما تخاف علي چیست مخوف تر من چیزی که می ترسی تو بر من شر آنرا قال گفت سفیان فاخذ بلسان نفسه پس گرفت آنحضرت و در ساینده دست و از زبان شریف خود وقال هذا و گفت این است چیزی که بیشتر می ترسم آنرا بر تو نگفتم که آن زبان است بلکه زبان گرفت و اشارت بدان کرد زیرا که اشارت به محسوس اظهار است و در مقصود از زبان شریف خود گرفت نه زبان سایل زیرا که زبان سایل و اگر فتن تکلفی داشت و سبوح است و نیز آن او که داخل است در مقصود و اشارت است بآنکه حقیقت مطلق زبان این است و این حکم عام است مگر آنچه به حفظ عصمت الهی محفوظ و معصوم شده باشد و اگر زبان سایل می گرفت احتمال اختصاص حکم بوی داشت رواه الترمذی و صححه ردایت کرد این حدیث را ازندی و گفت صحیح است این حدیث ۱۲۰ و عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا كذب العبد جون ودوخ مأكود بدنه تبعاعه الملك سيلادور میر و اذان بنده فرشته یک کرد و من فتن ما جاء به از پراگندگی بوی ناخوش را آنچه آورده است آن بنده آنرا از دودوخ گفتن من بوی ناخوش کنه افی الصراح و در قاموس گفته من ضد فوج و فوج است فایح شد مشک یعنی پراگنده شد بوی او رواه الترمذی ۱۳۰ و عن سفیان بن اسید الحضرمی. لفتح همره و کسر سین بر قول اکثر و ضم همره و فتح سین نیز آمده و اسد نیز گفته اند صحابی شامی است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول کبریت علیا نقان تحدث اخاك حدیثا بزرگ نارسائی است که گاوئی برادر خود را سخنی که هولک به مصلوق آن برادر مرزا بآن سخن راست گوا اعتقاد کند و اعتقاد و وثوق بر است گوئی تو کرده و انت به کاذب و تودران سخن دودوخ گوینده و دودوخ گفتن همیشه بدنام است و درین صورت بدتر و نامزتر است رواه ابوداود ۱۴۰ و عن حماد رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من كان ذا وجهين في الدنيا کسی که هست خداوند در دومی و دنیا که با هر طایفه نفاق می ورزد و چنان می نماید که از ایشان است كان له يوم القيمة لسانان من نازمی باشد مرا و را روز قیامت دوزبان از آتش رواه الدارمی ۱۵۰ و عن ابون مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ایس السومن بالطعان نیست مومن طعنه کننده و در آبروی مردم و لا باللعان نیست دعا کننده بر مومن بر بدی و بر اندن و در کردن حق تعالی او را از نیکی و رحمت و لا الفاحش نیست سخت گوینده و از حد گذرنده و بدی و در قاموس گفته فاحش سخت بخیل و در صراح گفته نقش بیموده گفتن و لا البدی نیست بی حیا و بیهوده گویند فاحش بدی. لفتح باد کسر دال معجم و تشدید یا و همز نیز آمده رواه الترمذی و البیهقی فی شعب الايمان و فی اخري له و در دایت دیگر آمده مر بیقی و لا الفاحش البدی و صف کرد و فاحش را بدی یعنی نیست مومن فحش گویند بمیان و قال الترمذی هذا حدیث غریب ۱۶۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يكون المؤمن لعا نانی باشد مومن سبار لغت کننده

کننده و عادت کننده بدان و نشاید ادراک از ایشان بکنند کسی که در این باب حفظ اللسان و الثبیت
باین اثر آمده لاینبشی للمؤمن ان يكون لسانا شایده و سر و مرموس را که باشد لسان رواه الترمذی
۱۷۰ عن سمرة بن جندب قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تلعنوا بلعنة الله دعا کنید مردم بدوی
از رستند ایچنه مایه نمتند ابر تو ولا بغضب الله و دعا کنید یکی بغضبند او مایه خشم خدا بدوی ولا یجهنم
دعا کنید بد آن در دوزخ و گویند در دوزخ باد جای او فی روایة ولا بالنار و در روایتی، جای ولا یجهنم افند
ولا بالنار آمده و معنی یکی است رواه الترمذی و ابوداود ۱۸۰ و عن ابی درداء قال سمعت رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول گفت ابو الداء و رضی الله عنه شنیدم آنحضرت را که می گفت
ان العبد اذا لعن شیئاً بدستی که نه چون نمت کند چیزی را آدمی باشد یا غیر آدمی صعدت اللعنة
الی السماء بر میرود افت صوی آسمان فتطلق ابواب السماء و نهایی پس بسته می شود و بای آسمان
نزدوی ثم تهبط الی الارض بر سر فرو می آید صوی زمین تا پایان رود فتطلق ابوابها و نهایی پس
بسته می شود و بای زمین نزدوی و ازین جا معلوم می شود که زمین را نیز دراست چنانکه آسمان را ثم تاعده
و عینا و شهلا بترسید و راه بجانب راست و چپ فاذا لم تجد مساعاً پس چون نمی یابد نمت حامی و فن
و در آن شدن را رجعت الی المذی لعن بازی گرد و صوی کسی که نمت کرده شده است او را فان كان
للك اهلا پس اگر هست آنکس مر قبول کردن نمت را اهل می رسد ادرا و الا رجعت الی قائلها و اگر
نه آنکس اهل و قابل نمت است بازی گرد و صوی گویند، نمت که نمت فرستاده است یعنی چون نمت
فرستاده شد بر کسی هم از اول متوجه بوی نمی گردد بلکه می خواهد بدرد و چون بد در قن نیابد متوجه گردد
بآن کس و اگر دی مستحی آن نبود بار گرد و بر آن که فرستاده است پس تا یقین نشود که آنکس مستحی نمت
است نمت نباید فرستاد و آن خبر بخشد و مع متیقن نگردد رواه ابوداود ۱۹۰ و عن ابن عباس
ان رجلاً نازحه الوبیع ذاء و رایت است از ابن عباس که مروی کشید یا و چار او را فلحنها پس نمت
گرد آن مرد یا و اگر بچ جامه او را کشید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تلعنوا فانها
مأمورة لنمت کن با در ازیرا که وی مامور است بوزیدن و او را فرستاده اند از برای حکمتها و مصلحتها تنگ آمدن از آن
و کرده پنداشتن آنرا ممانی و اوج عیوب و استقامت است و هم چنین است ادب در نزول حوادث و در دور و
احکام ادب باید که در باطن و ظاهر دل و زبان و اضنی و ساکت باشد و اگر به دل بحکم ضعف بشریت تبری و او یابد
باید که زبان نگاه دارد و انه من لعن شیئاً لیس له باهل بد رستی که شان ایست کسی که نمت کند چیزی را که نیست آن
چیز لعن را اهل و مستحی رجعت اللعنة علیه بر میگردد و نمت بر نمت کننده رواه الترمذی و ابوداود
۲۰۰ عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا یبلغنی برغ و جرم هر دور و ایست
یعنی باید که زسانه را احدی من اصحابی هیچ یکی از یاران من عن احد شیئاً را هیچ یکی چیزی را از جنس تقصیرات

در نفس این دو صفت از مومن است که در این آیه بیان است بالب حفظ اللسان والفیه
و اطهر آنست که مراد نبی ازین دو صفت است یعنی نشاید که سلطان متصرف باین دو صفت باشد و آن
احمد و البیهرقی فی شعب الایمان عن سعد بن ابی وقاص ۳۰ و عن صفوان بن سلیم انه قيل للرسول
الله صلى الله عليه وسلم ايكون المؤمن جباناً فعنه ان كنهه جليل الله است از اهل مدینه است و از
انبياء بنده گان صالح بود امام و قدوده که استقامت کرده شود بدگر دی گویند تا چهل سال بهما و نهاده و در وقت مرگ خسته
جان داد و در جبهه او از کثرت سجود سوراخ شده بود و قانع بود که جایزهای سلطان را قبول نمی کرد و میگوید که وی
قائل بود بقدوه و الله اعلم و است میگوید از ابن عمر و جده الله بن جعفر و انس بن مالک و از جماع تابعین و روایت
میگوید از وی مالک و ابن عیینه و مات عند اثنین و ما یقفی ههنا السقاج روایت میگوید که گفته شد مرا آنحضرت
و اگر آری باشد سلطان بدول و ترسند قال نعم گفت آدمی می باشد و تواند که بعضی سلطان بدول و ترسند و باشند
و چنین منافات بایمان ندارد و فقیر له پس گفته شد مرا آنحضرت و اایکون المؤمن بشیلاً آیای باشد سلطان
نخبل قال نعم اینجا نیز فرموده باشد و تواند فقیر له اایکون المؤمن کذا آری باشد سلطان دروغ گو قال لا
فرموده سلطان و دروغ گو نباشد به صدق و حمایت ایمان صافی که ب است که در نفس الامر باطل و ناجی
است و این نیز محمول بر یکی از تألیفات سابقین خواهد بود و در آیه و در کذاب که حینه مبطله است آیای
است بآن که اگر احیاناً حکم بشریت در بعضی مواد که خالی از اخلاص فاسده و بیوید باشد وقوع باید و در نباشد
رواه مالك و البیهرقی فی شعب الایمان مرحلا ۴۰ و عن ابن مسعود قال ان الشیطان لیتمثل فی
صورة الرجل ابن مسعود گفت رضی الله عنه که شیطان بر آئینه تمثیل می کند وی در آید در صورت مردی
فیما فی القوم پس می آید مردان و افتخار هم با کذب من الکذب پس خرمید و ایشان را به خری از
خرهای دروغ فیه مقرون پس جدای شود قوم فیه قول الرجل منهم پس می گوید مردی از ایشان سمعت
رجلاً عرفاً جهل شبنه م مروی را که می شناسم روی او را یعنی اگر بدینم بشناسم او را و اولاد وی ما الله
و نمی دانم نام او چیست یحیی بن یحیی می رسانند مرا این خبر و رواه مسلم ظاهر از حفظ حدیث آنست که مراد شیطان
جن است و ازین جامع موم شود که شیطان را قدرت بر کذب و انحراف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم داده اند
اگر مراد حدیث نبوی باشد اما بر تمثیل بصورت شریف و بی قدرت ندارد و میان این دو فرق بسیار
است فانهم و تواند و الله اعلم که مراد شیطان نفس بود که در صورت مردی صالح متجسم می بر آید و با آنکه مقصود
از حدیث تنبیہ است بر احیاء و خری و سماع حدیث و معرفت احوال و توفیق بصدق وی تا آنکه هر چه بشود
و از هر که بشود و نقل کنند و بدانکه مولف این حدیث را باین طریق بیان کرده و اما چون این حکمی است که اشیاء
بر این بی سماع از آنحضرت ممکن نیست در حکم مرفوع است کما تقریر فی موضعه ۴۰ و عن عمران بن حطان
بکسر خا و تشدید طاء من انین کینست او را و شهاب است تابعی ثقه بصری است و گویند که وی خادبی بود که مدح این

ابن طحتمی کرد و ابوداود گفت در اهل انجیل و انجیلیان در این جهان اوراد و ثنات ذکر کرده روایت می کند از
خارج خود و قناده گفته وی متهم نیست در حدیث و این جهان اوراد و ثنات ذکر کرده روایت می کند از
عمر و ابی موسی و ابی ذر و روایت میکند از وی قناده و محارب بن و ثابته و جمعی روایت کرده اند بر او را بخاری
و ابوداود و نسائی قال گفت ایت ایا ذر فوجله فی المسجد آدم ابا ذر را بس یا فتم او را در مسجد
معتبیا بکساء اسود و حله سترگای کهنه به گیم سیاه تنهانشسته فقلت یا ابا ذر ما هذه الوحده پس گفت
یا ابا ذر چیست این تنها نشستن چرا با اصحاب نه نشینی و افاده و استقاده کنی فقال پس گفت ابودر سمعت رسول الله
شیدم یمنم خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول بکف الوحده خیر من جلوس السوء تنها نشستن
بتر است از نشستن با هم نشستن بد و الجلوس الصالح خیر من الوحده و نشستن با دشمنین نیک بتر است
از تنها نشستن یعنی چون درین وقت کسی از یاران خاص که اعتقاد بر نیکی و صلاح ادبانه حاضر نیست تنها
نشسته ام در وقت دیگر با ایشان نیز نمی نشینم و ابودر در غنی المعتمد حشمتی و ذرقی از جانب بنی امیه
و در زمان امیر المومنین عثمان نیز دست داد و دو منزل را برین مدینه به سافتی ساخته تنها می کرد و ایند
همان جا از عالم دور که نیست چنانکه در اخبار آمده است و اسلا الخیر خیر من السکوت و سخن کردن و الفتای
سخنان نیک بر طلبه علم بتر است از خاموش بودن و السکوت خیر من املاء الشر و خاموش بودن بتر
است از الفتای سخنان بد ۶۹ و عن عمران بن حصین ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
مقام الرجل بالصوت غرود گاهی باشد که منزلت و مرتبه مرز و دزدان خاموشی افضل من عبادۃ ستین سنة فاضطر
و زیاده تر آید از عبادت شصت سال زیرا که سکوتی که در وی جولان کند کرده و عبادت خنایق الهیه و کونیا
مستغرق گردد و لیلیه و ناییه در بحر ذکر خفی و مستور گردد و نور ذات و صفات الهی اگر چه ساعتی لطیف باشد بتر است
از عبادت و عبادت چراغ که در تفرقه و بی حضور وی بگذرد و دل بیاد خدا جمع نبود اگر چه سالها بسیار باشد ۷۰ و عن
ابی ذر قال دخلت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابودر در آمدم بر آن حضرت فقلت کبر
الحديث بطوله پس ذکر کرد حدیث را با دوازی وی یعنی حدیثی در از ذکر کرد که اینجمله گویند نیست الهی ان
قال آگاه گفت قلت گفتم یا رسول الله او صیغی اندر زکن مرا قال اوصیک بتقوی الله گفت اندر زمینم ترا
یتقوی خدا فانه ازین لامر که کله زیرا که تقوای خدا آید ایش دهند تر است همه کاره ترا قلت زده فی گفتم زیاده
کن مرا اندر از زیادت اینساح و بیان است بذکر بعضی احوال به تفصیل و الا الله و احاطه بحال تقوی مندرج
است قال فرمود آنحضرت عليك بتلاوة القرآن و توباء تلاوت قرآن و ذکر الله عزوجل و یاد کردن خدا عزوجل
تمامه افعال نیز که نیست تقرب الی الله کند و اخل ذکر است اگر برین منی حمل کنند ذکر را ذکر بعه از تلاوت برای تمجید
بعد از تحفیس است و در حدیث آمده که افضل الذکر لا اله الا الله اگر این مراد را در انداز قیل ذکر جز بر بعه از
کل است به جهت زیادت فضل و شرف فانه زیرا که ذکر خدا ذکر ملک فی السماء سبب ذکر کردن است

مرزاد آسمان که ملائکه یاد کنند هر که او را یاد کند آیت فاذکر فی وحدیث من ذکر فی دلیل آنست و بر هر تقدیر
 است بر دو دو و نه تنی که یاد میکنند هر که او را یاد کند آیت فاذکر فی وحدیث من ذکر فی دلیل آنست و بر هر تقدیر
 دوستی تنیه و این است بآنکه ملاوت قرآن باید که از سر حضور و تکرار باشد و نور لک فی الارض و ذکر خدا
 روشنا نیست مرزاد در زمین یعنی دین عالم ستمانی که سبب ظهور نور معرفت و تقوی و اتمه او به است است
 قلت زدنی کفتم زیاده کن مراد صیت قال فرمود آنحضرت علیه بطول الصمت بر تو یاد بخاموشی و راز و سکوت
 بسیار که مستقر در به فکر و ذکر آلاء الهی است فانه زیرا که در راز خاموشی مطردة للشیطان سبب راندن
 است مرشید طرا که از راه زبان می در آید و در جاهای می آید و نیز در حدیث آمده است که چون ذکر
 می کند بحدود ادا پس می افند شیطان و پنهان می گردد و عون لک علی امر دینک و یاری دهند است مرزاد بر کار
 دین تو که سلاست سید ار و از آفات لسان و موجب حصول علوم و مهارت و توفیق قلب بود ذکر خفی می گرد و قلت
 زدنی کفتم زیاده کن قال فرمود ایاک و کثرة الصلوة و در دار خود را از بسیاری خنده فانه یمیت القلب
 زیرا که خنده بسیاری میراند دل را به جت طریقان غفلت و قساوت قلب و انطفاء نور علم و معرفت که حیات
 قلب در آنست و یذهب بنور الوجه دمی بر در و شنائی روی را که جهالت از لسان نور باطن و ظهور سبلای عباد صمت
 و لای چون دل بمیرد و وی بی نور گردد و چه نور است و تازگی حسد بجا نیست حسنا و معنی قلت زدنی کفتم زیاده کن مراد
 قال قل السق و انکان مراد با آنچه حق است و اگر چه مانع و مانعش آید غلبه را با نفس ترا قلت زدنی قال لا تفسد
 فی اللوم لا یم کفتم زیاده کن فرمود متوسل در اظهار دین خدا تأیید تقویت دمی فلامت بهیج فلامت کفتم را هر چه گوید
 می کفتم باشد تو در کار خدا باشی بیت «کار جامی عشق جوان است و هر سوغا می میکند انگار او او هم چنان در کار خویش»
 قلت زدنی قال لا یجوزک عن الناس باید که مانع آید ترا از دیدن و گفتن عیب مردم ما تعلم من نفسك چیزی
 که میدانی از عیب های نفس خود یعنی امر معروف و نهی منکر بکن اما عیب مردم مجوی و غیبت ایشان بکن
 و خود را در باطن از همه حوا و ناقص داین بیت «غافل اند این خلق از خود دای پسر» لاجرم گویند عیب یکدگر
 ۸۰ و عن انس عن رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم قال زوات می کند انس از آنحضرت که
 گفت آنحضرت مرا ای ذر ایایا ابا ذر الا اذ لك علی عسلتین ای اما ذر اما راه نمایم ترا بر دو خصیلت هما
 اخف علی الطاهر که آن دو خصیلت سبکترند بر پست و آسان تر است اتصاف به آن تشبیه و تمثیل کرد
 تکلیف شرعی را که بر داست آن بر قوت بشری و در گزانی مشابهت است که بقوت پست توان برداشت
 و اثقل فی الامیزان و لکن با وجود سبک یاری کران تر اند و در میزان که مایه های اعمال را به آن بسنجند
 قال گفت ابو ذر قلت یلی کفتم بانی را و شما را بران دو خصیلت که این دو صفت دادند قال طول الصمت
 و حسن الشاق فرمود آن دو خصیلت در اند خاموشی و سبکی خوئی است سبکی و آسانی این دو صفت
 بدان جت است که خاموشی بی دین موتی نداده و مشتقی نمی طلبد بلکه در زبان جنبانیدن و سخن تر متب

و این مشقت فایز و باطنی است و تشنگی بیکدیگر نیست هیچ زبانی در میان ایشان
است که در وی نرمی و آسانی و سکونت است بخلاف سخت خوئی و ورشنی و بدال و نزاع که سر اسر محنت
و مشقت است بعد از آن و مدح ابن دو وصلت و جرالت و آب و حسن عاقبت ابن با فرموده و الله الذي
نفسى يبدل : سوگند بخداى كه بتاى ذات من دوست دارد و دوست ما اصل السلايق به مثلها نكردند
ذاتان مانند اين دو خصلت يعنى پيچ كاري بر ازين دو كار نيست * ۹۰ * وعن عائشة قالت مر النبي صلى
الله عليه وآله وسلم بابي بكر وهو يلصق بعض رقيقه كه كنت أنحضرت بابي بكر ورضي الله عنه و حال
آنكه دوى يعنى ايو بكرك لمت مېكاند و دست نام ميده بعضى از مملوكان خود را فالتمس اليه پس بر پشت
ميكريست آنحضرت بجانب ايدنار فقال پس فرمود آنحضرت احابنين و صديقين آيايده كنت كنندگان
و صد يقان را يعنى كسانى را كه جامع اين دو صفت باشند مقصود آنكه صديقيت و اعانيت جمع نمى شود
و چنانچه بما حديث كه كنت كه لا ينبغي لصديق ان يكون له اناء على فيه و منى سر و صديق را كه كنت كننده
باشد كسى را و در تا كيد اين كلام فرمود كلا و رب الكعبة هرگز نباشد اين كه صديقيت و اعانيت جمع شود و سوگند
بر و رو كرد كه پس شرمند شد ابو بكر و رضى الله عنه از اين سخن و پشيمان گشت از فعل خود فا حقيق ابو بكر
يومئذ بعض رقيقه پس آزاد کرد و ابو بكر و دان روز بعضى از مملوكان خود را اثم جاء الى النبي . ستر
آمد ابو بكر بجانب بنهر صلى الله عليه وآله وسلم فقال لا اعود پس توبه كرد و گفت هرگز باز مردم
كر دامن كا كه كنت كردن است روي الجميع الا حاديت الخمسة روايت كر ديخى اين پنج
حديث را كه از حديث عمران بن حصان است نمايند حديث فى شعب الایمان * ۱۰۰ * وعن اسلم قال
ان عمر دخل يومنا علي ابى بكر و الصديق رضي الله عنهما اسلام مولى عمر بن الخطاب ك تابعى مخفوم است
ما ت سنة ثمانين و قيل بعد سنة ستين وهو ابن اربع عشرة و ما يتسنه گفت كه عمر در آمد روزى بر ابى بكر
صديق و رضى الله عنه و هو يجلس لسانه حال آنكه ابو بكر مى كشيد زبان خود را و او مى خواست كه بيرون آر د زبان را
از دهان مقصود اظهار جز و نهراست بران فقال عمر مه پس گفت عمر بابو بكر و رضى الله عنهما كان اعم فعل و
كنس زبانك اغفر الله لك يا مردوخد انرا فقال پس گفت ابو بكر ان هذا الموردين الموارد بد و رضى
كه اين يعنى زمان و در آمد و رجائى در آمدن پدر و او مالك * ۱۰۱ * وعن عبادة بن الصامت ان
النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اضربوا الى ستان انفسكم ضامن و متعهد شويد براى من محافظت
شستر ميز را ز ذاتهاى خود و ضمن لكم الجنة ضامن و متعهد شوم من مر شما ايست را اصل قوا اذا احدنتم
راست گوئيد چون سخني گوئيد و خبر دهيد و ادعوا اذا اولعتكم و سر برديد چون وعده كنيد و اذا اتهمتم و امانت
گذاوريد چون اسبن گرفته شويد و اعتماد کرده شويد بر امانت و احفظوا افروجهكم و نگاهداريد عورت هاى خود را و خود را
آنها پوشيدن آن واجب باشد از اندام مرد و زن و مرا و اينجا عود غرضه است كه اندام نهاني است و غضرا

ایضا در کتب و روایات آمده است که هر کس که بگوید یا ایها الذی یستغفر
 اید یکم و باز دایم دستهای خود را از ضرب و بطش و تناول آنچه حرام و مکروه است ۱۲۰ و عن عبد
 الرحمن بن غنم قال سمعت رجلا یقول یا ایها الذی یستغفر یا ایها الذی یستغفر یا ایها الذی یستغفر
 و اسلام آورد و در عهد آنحضرت دیندار آنحضرت را ملازم گرفت صحبت مابین جبل و اندران باز که فرستادند
 مآذ را ایمن تا آنکه رفت مآذ از عالم و بخادی گفت که او را صحبت است و قول اول صحیح تر است
 افقه شام بود و اگر فقههای آنجا تمیز اویند روایت می کند از قدمای صحابه و بود مراد و اجالات قد و رضی الله عنه
 و اسماء بنت یزید ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از عده که حسن بن غنم
 و از اسماء بنت یزید بن السکن صحابه انصاریه است از ذوات عقل و دین که آنحضرت گفت خیار عباد الله
 الذین اذا رقی ذکر الله بنک ترین بندگان خدا آنانند که چون دیده شوند یا یاد کرده شودند ای تعالی یعنی ایشان
 در تقوی و اختصاص بجناب کبریای حق برتر رسیده اند که آثار و انوار آن بر وجوه و صفای احوال و اطوار
 ایشان چنان لایح است که چون چشم بر جمال ایشان می افتد خدا را یاد می دهد از جت ظهور سیاهی عبادت
 و صلاح بروی ایشان و بعضی گفته اند که معنی این است که دیدن ایشان بمنابۀ ذکر خداست چنانکه گفته اند نظر
 بروی عالم عبادت است و گاهی باشد که نظر کردن بروی صالحی بود ایمان چنان و در باطن شخص در آید که دل را
 و دوش گرداند و حدیث آمده است که النظر الی وجه علی عبادۀ داعین حدیث مصدق منی اول نیز
 می افتد آورده اند که چون وی رضی الله عنه در کم الله وجهه از خانه بیرون آمدی مردم را که نظر بر وجه کریم وی
 افتاد می گفتند می لا اله الا الله ما اشرف هذا الفتی یعنی لا اله الا الله ما اشرف هذا الفتی لا اله الا الله
 ما اعلم هذا الفتی لا اله الا الله ما اشجع هذا الفتی پس دیدن وی رضی الله عنه حامل و باعث می شد
 بر ذکر کلمه توحید و از وی کاسب حروف و در بازار که در عظمه سر فرو داشتند غافل نفس می کند شست ناگاه سر بر آورده
 و نظر بر وی مروی است و بن اختیار یکبار از زبان بر آید که لا اله الا الله وحده لا شریک له اله الملك
 وله الحمد و هو علی کل شیء قدير غالب آنست که وقوع این حال مصدق این حدیث بود و شوار
 عباد الله المشاؤون بالتمیمة و بدترین بندگان خدا و بندگان اند به مجامع ستم جنین و بر بدترینها که بر چیده اند
 از پیش مردم بقتله شر و فساد المفسد قون بین الاحیة جدائی نکنند بگن میان دوستان به سخن چینی و غمازی
 الباغون البز آء العنت طلب کنند گان پاکان از عیب و فساد و مشقت و فساد و هلاک و بزه و زنا ای حنت
 برای مجموع این معانی آید یعنی جماعه را که پاک و منزله اند از گناه و فساد و عیب ستم میگردانند بگناه و فساد و عیب
 و در مشقت و هلاکت می افکنند و اوها احمد و البیهقی روایت کرده اند این دو حدیث را امام احمد و
 بیهقی فی شعب الایمان ۱۳۰ و عن ابن عباس ان رجلا من صلیب صلوٰۃ الظہر او العصر روایت
 است از ابن عباس رضی الله عنهما که در مدینه آمد و نماز ظهر را یا عصر را شب را وی است و کانا

وكان صائمين وهو مدآن دو مرد روز و شب حفظ اللسان والغيبة
 وآله وسلم پس هرگاه که ادا کرد آن حضرت نماز و اقال گفت بآن دو مرد و اعیل و اوضوه کما و صلوه تکما
 بازگردانید شما وضوی خود را و نماز خود را که بی وضو واقع شده است و امضیافنی صوم کما و کند رید در روز خود
 یعنی تمام کنید و افطار نکنید و اقصیاء یوماً آخر و قضا کنید این روز را و روز دیگر یعنی این روز شما فاسد شده
 است و واجب است قصای آن و لیکن با وجود این بهرین روز باشد و افطار نکنید و روز دیگر قضا کنید احتیاطاً
 فقلاً لم پس گفتند چرا اعاد کنیم وضو و نماز و او قضا کنیم روز را یا رسول الله قال اشتبہتم فلاناً فرمود شما
 غیبت کردید فلان شخص را و غیبت شکسته وضو است و ناقص صوم گفته اند که این حدیث بر سبیل تمایز و
 تشدید واقع است و الا در غیر هر یک غیبت ناقض وضو و صوم نباشد و در احیاء العلوم گفته که غیبت مفسد صوم
 بآنست به مذہب سفیان ثوری به جهت عمل بظاهر حدیث و امام احمد فرمود در حتمه الله علیه که اگر روزی غیبت بشکند
 که ام یکی را از ما دور ست می ماند و روزی ازین چاه معلوم شد که شکسته وضو نباشد و از آنکه فرمود که وضو امضیافنی
 صومکم استنباسی بعد مفسد صوم حقیقی می توان یافت اگر چه صوم فاسد و باطل کشتی تنی در وی صودت
 گذاشتی اگر چه در روز و رمضان حایض چون در میان روز و چون بیند بر روز می باشد به جهت حرمت و رمضان
 اگر چه روزی فاسد است قطعاً بر هر قدر معلوم شد که تباحث و شاعت غیبت بچهره حد است و احتیاط و
 فتوی ذان است که بعد از وقوع غیبت تجدید وضو باید کرد بلکه گفته اند که اگر خنده کند یا سخن لا یعنی بگوید و
 بسیار گوید وضو کردن مستحب است از برای از الظمی که طاری شده از آن روز و در اورد باید که از غیبت
 احرار و احراس نماید و بامه التوفیق ۱۴۰ و بمن ابی سعید و جابر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم الغیبة اشل من الزنا غیبت کردن به بعضی وجه سخت تر از زنا کردن است قالو چون
 این سخن سخت و دشوار آمد بر صحابه گفتند یا رسول الله و کیف الغیبة اشل من الزنا و پاکونه و چه وجه غیبت
 سخت تر از زنا باشد قال گفت آن حضرت در بیان وجه اشده است ان الرجل لیزنی فیتوب به و سنی که مرد
 بهر آنکه زنا می کند پس توبه و رجوع میکند از آن فیتوب الله علیه پس رجوع میکند به رحمت الله تعالی بروی
 و فی روایة و در روایتی باین لفظ آمده فیتوب فی شفر الله ملک پس توبه می کند آن مرد پس می آمرزد خدای تعالی مر
 او را زیرا که زنا می کرده است و ان صاحب الغیبة و بد رستی که صاحب غیبت لا یشفر له آمرزیده نمی شود مر
 او را حتی یشفر له صاحبه تا آنکه بیاورد و به بخشش مراد او یا را که غیبت کرده شده است مر او را حتی او است
 و فی روایة انس و در روایت انس آمده است قال گفت آن حضرت صاحب الزنا فیتوب زنا کند توبه می کند
 و صاحب الغیبة ایس له توبه و غیبت کند نیست مر او را توبه بهمان معنی که در روایت ادلی معلوم شد یا بآن معنی
 که صاحب زنا می توبد و می گزرد پس توبه می کند و صاحب غیبت پاکند او بد آن و آسان میداند آنرا
 تا زدیگ است که استخفاف و استخفاف کند و در روزی که کفر افتد نفوذ با الله من ذلك و فی البیہقی الاحادیث

ابو بکر خلد مشایخ را بگریز و چرخه آراست
 ثابت شود و در بعض روایات سه خیمه صریح نیز آمده متفق علیه الفصل الثانی ۵۵ هـ حسن امی جعیفه
 بنیم جیم و فتح حاد مهند سکون تخانیه و بنام او ابوبکر بن عبد الله از صفار اصحاب آنحضرت است نزد کوف
 را دینا کرد آنجا سرای را و امیرالمومنین علی رض او را عامل ساخت بر بست المال و حاضر شد با وی در مشایخ
 او را غایت بگو فسنه اربع و سبعین قال گفت و ابیت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
 و سلم ایضا سفید رنگ بصری آینه قند شایخ به تحقیق پیر شده یعنی دو موبهای مباد که وی پیری پیدا نموده و پیری
 وی به چست موی سفید و در سر و لحنه چهار که رسیده بود چنانکه در جای خود معلوم شده است و کان الحسن بن
 علی رضی الله عنهما پیشه و بود حسن بن علی که مشابعت میداد است آنحضرت را این سخن را برای اثبات صحبت
 خود با آنحضرت گفت زیرا که وی از صفار صحابه است و در وقت رحلت آنحضرت حنیف بود بر بنه باو غ نرسیده
 پس میگوید ابو جحیفه که دیدم آنحضرت را این صفت و امیر لغا بثلثة عشر قلو صا و حکیم کرد آنحضرت برای
 جماعه ما پس بزرده قلو ص لفتح قافیه ضم لام ناقه جو ان فل هبنا لنبضها پس رفتیم ما تا قبض کنیم آن نافعها را
 فالتنا موتیه پس آمد ما را خبر وفات آنحضرت فلم يعطوا شيئا پس ندانند ما را چیزی فلما قام ابو بکر پس چون
 ایستاد با عرض گفت ابو بکر ما قام بمضى خطب باشد یعنی خطبه خواند ابو بکر قال گفت من کما انت له عن رسول الله
 کسی که هست مرا و از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثی و عده یعنی آنحضرت بوی و عده انبای کرده
 قلیبی پس باید که باید آن کس نزد من فقمت الیه پس ایستادم و رفتم من بجوی ابو بکر فاجهرته پس خبر
 دادیم او را که آنحضرت حکیم کرده بود و برای ما بزرده قلو ص فامو لنباهها پس فرمود ابو بکر رضی الله تعالی عنه برای ما
 بداد آن بزرده ناقه رواه المترومانی ۲۹ و حسن عبد الله بن ابی الجهم صا و در نسخ مشکات به تقدیم خا و صا
 مفتوح بر سین ساکنه و افع شده و هم چنین در نسخ صحاح و گفته اند که این سه و خطا است که از صاحب مصحح واقع
 شده و مولف کتاب تقلید آن کرده و صواب ابی الجهم صا به تقدیم سیم بر سین است چنانکه در کتب اسما و الحال
 است و عبد الله بن ابی الجهم صا بی است و عده او در بعضی است ساکن شده بکه و امر او را حدیث
 است در انتظار آنحضرت را و در آن وقت و عده قال بایعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 بهایعت خرید و فروخت کردن است و واقع اینجا خرید نیست می گوید خریدم از آنحضرت چیزی را قبل ان یبعث
 پیش از آنکه مبعوث گردد و بقیة له بقیة و باقی ماند مرا آنحضرت را بر من بقیة از من بیع فوعد ته ان البته
 بهای فی مکانه پس و عده کردم آنحضرت را که بیارم او را آن بقیة من را در جای آنحضرت که آنجا نشسته
 بود و در جای بیع که در اینجا واقع شده ففسیت پس فراموش کردم این و عده را فقلت بعت ثلث پس یاد
 آوردم پس از سه شب و دقیم و بروم من را نزد آنحضرت فاذا هو فی مکانه پس ناگاه دیدم که آنحضرت
 در همان جا نشسته است فقال پس فرمود و لقد شفقت علی به تحقیق انداختی تو مرا در مشقت انا هرفنا

باب الثالث انتظارك من محرم
باب الخلاف وعهده

نیز در بیان تو در این باب و نکت کشی روایه ابوداود و ۳۰۳ و عن زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا وعد الرجل اخاه چون وعده کند مرد برادر خود را و من نیتته ان یفی له و از جمله نیت ادا این است که بسر برد و راست گرداند و عده را برای آن برادر و سلم یف پس سر بر دو لم یفی للبیعاد و نباید در وقت عده و یا مکان وعده فلاثم علیه بس نیت هیچ گناوری روایه ابوداود و الترمذی از نجاشی می شود که اگر نیت وفای وعده دارد اگر چه وفای نیت نمی کرد و بعضی گفته اند که خلافت وعده بی مانع حرام است و مراد در حدیث بنزاع است و طبعی گفته که اتفاق دارند که هر که وعده کرد کسی را بآنچه نمی خواهد باشد باید که وفا کند بآن اما آنکه وفای وعده واجب است یا مستحب در اینجا اختلاف است جمهور علماء ابو حنیفه و شافعی بر آنند که مستحب است و عدم وفا مکروه است بخت کراهت اما اشم نداد و جماعه بر آنند که واجب است و عمر بن عبد البریز از ایشان است و عبد الله بن مسعود و مترون میساخت وعده را با نیت الله و اذا تخمرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز آمده که فرمود عسی اما وعده کردن و خلافت آنرا در دل نیت کردن از علامات نفاق است باتفاق و طایفه می گویند که برون او از علامات نفاق بر تقدیر است که وعده کند به نیت عدم وفا ۳۰۴ و عن عبد الله بن عامر اولاد عهد شمس ابن عبد مناف است عبد الله بن عامر بن کریم بن حبيب بن عبد شمس بن عبد مناف قال دعیتنی اسی یوما و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قاعد فی بیتنا خواند مرا ناد و من روزی و آنحضرت نشسته بود در خانه ما فقالت هاهنا گفت مادر من آگاه باش تعالی بیا اعطیک بدتم ترا و اعطک بنی یانیز و دایت است فقال لهما رسول الله پس گفت مادر مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما اردت ان تعطیه به سکون یا صیغه واده فطایفه اعطاش تعطین یعنی چه می خواستی که بدی او را آنحضرت مهید که گفتن آن زن مراد بر سر ایاید بدتم ترا بر ای بایس خاطر پرس است چنانکه اطفال را در وقت گریه مثلاً بهزل و دروغ می گویند بای ترسانند که بدان منی مراد نمیدادند بقصد اعتراض بر آن زن پرسید چه می خواستی که بدی او را پس آن زن بی تکلف با تکلف قالت گفتم اردت ان اعطیه تمر گفت می خواستم که بدتم او را آخر می خست فقال لهما رسول الله پس گفت مراد را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اما آگاه باش انک لو لم تعطیه شیاً بدرستی که تو ای زن اگر نمیدادی آن پرس را چیزی کتبت علیک کذلک نوشت می شد بر تو و دروغی که به فتح کاف و کسر ذال و باسر کاف و سکون ذال و بلخ کاف و سکون ذال هر سه در جایز است و آنکه فرمود اگر نمیدادی او را چیزی و ظاهر آن می نماید که گوید اگر نمی دادی او را تمر نظر بظاهر اطلاق قول آن بیاید هم ترا زیرا که قول وی می خواهم بدتم او را تمر مجرد تکلف و محض عده است از سوال آنحضرت که فرمود چه می خواستی که بدی او را ظاهر آنست که قصه آن زن تسلی بر سر و بایس خاطر اوست بنی ارا داده اند چیزی چنانکه عادت است که اطفال را می گویند فافهم روایه ابوداود

ابو داود والبيهقي في شعب الایمان عن انس قال قال رسول الله باب المزاح
 صلى الله عليه وآله وسلم قال من وعد رجلا کسی که وعده کرد مرد را فلم يأت احدهما الى وقت
 الصلوة پس نیامد یکی اذان دو مرد و وقت نماز و ذهب الذي جاء لي صلى وقت آن مرد که اول آمد بجای
 نماز بکند ارد فلا اثم عليه پس نیست گناه بر آن مرد که رفت نماز بکند ارد و ازین صورتش این است
 که دو مرد بیکدیگر وعده کردند که در فلان موضع مثلاً برودیم و جمع شویم پس یکی اذان پیشتر رفت منتظر آمدن
 دیگری تا در آمدن وقت نماز نشست و آن دیگر تا این وقت نیامد اگر آن مرد که آمد بود منتظر او نشسته بود
 ازین انتظار مرد و برای نماز برخاسته بود و خلاف وعده نکرد و باشد و آثم نکرد و زبراکه رفتن برای نماز عذر می باشد
 است برای وی و اگر پیش از در آمدن وقت نماز برخیزد و بروی خود بپوشد و وقت باشد و خلاف وعده کرده
 و اگر مانعی دیگر ضروری پیش آمده این دیگر است و بی وجه و مانع رفتن برای نماز نیز خداست فافهم
 * باب المزاح * بکسر سیم سلاویه کردن و بضم میمه مطالبه و فی الصراح مزاح لاغ کردن و در قاموس المزاح الدعابة
 و الدعابة بضم الدال اللعب * الفصل الاول * ۱۰ عن انس قال ان كان النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم ليخاطب الطفا به رسي که بود آنحضرت که محاللات و آمیزش در مصاحبت می کرد ما را یعنی اهل بیت ما را بهجت
 زیادت الثبات و عینانی که آنحضرت با ایشان داشت و احمال و ارد که ضمیر برای صحابه باشد حتی بقول لاغ
 لمي صغير تا آنکه می گفت بطریق مزاح بر او می را که مرا بود خرد یا ابا حمير ما فعل الصغير یا ابا حمير چه شد غیر
 تیر قسم بون و فتح غنن بجه و سکون بای تخانیه نام ظاهر نیست مثل کجش کمان له تغییر یلعب به فمات بود بر او
 خرد مرا کجش که بازی می کرد بآن پس مرد این کجش و این بر او خرد انس کجش و دوست
 نزد آنحضرت چنانچه خردان می آیند می آمد نگاه کجش بر او دیگر نگاه که نزد آنحضرت می آمد حضرت بادی
 الثبات می فرمودند و بطریق مزاح می گفتند یا ابا حمير چه شد آن کجش و این گیت هم برای وی نهاد موافق
 سجع غیر مستفحق علیه و این حدیث دلالت می کند بر جواز بازی کردن کودکان به کجش اگر عذاب نکنند
 * الفصل الثاني * ۸۹ عن ابي هريرة قال قال ابو داود رسول الله انك قد اعيننا به رسي که تو ملاجبت
 و بازی می کنی ما را ادعای بالضم مزاح کردن چون دیدند صحابه آنحضرت را که مزاح می کند با ایشان انظر بئنا و
 مقام و عظمت شان وی منبیه داشتند آنرا اگر چه منبش حکمت بود و از تالیف قلوب اصحاب و تسخیر
 طبع قال گفت آنحضرت انی لا اقول الا حقا به رسي که من نمی گویم مگر راست یعنی درین مزاح کردن چیزی
 نمی گویم که در حقیقت خلاف واقع باشد اگر چه در صورت خلاف واقع نماید و در بادی التفرغ کسی به حقیقت فهم
 معنی آن نزد معنی آنرا خلاف واقع خیال کند و نباید در جواز عدم جواز مزاح همین است که اگر متضمن دروغ نباشد جایز
 باشد با وجود آن مد است بر آن نباید کرد که مستقط مباحث و قرار است و مزاح آنحضرت صلی الله علیه و سلم ازین قبیل بود
 چنانکه از حدیث آید ظاهر گردد * ۹۰ عن انس ان رجلا استعمل رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم

الفصل الثالث

باب المزاح

الفصل الاول

الفصل الثاني

و اینست از انس که مردی را که در آن وقت در آنجا بود دیدم که در آنجا
 بود و امری عطا کند که بر آن سوار شود فقال پس گفت آنحضرت انی حاملک علی ولد ناقه من سواد
 گنده ام زیرا بر یخ ناله یعنی یخ ناله عطا می کند نه آنرا بر آن سوار نمی کرد که یخ ناله عطا می کند
 که سواد را نشاید و در مقام عرف شکر که از این ناله بگویند بلکه ابل گویند بجه آن را گویند که خر و باشد و قابل
 سواد سی بود مزاج در اینجا است فقال پس گفت آن مرد ما اصنع بولد الناقة حکار میکنم من یخ ناله را نیز
 می خورم که بر آن سوار شوم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هل تلد الابل
 الا النوق و آیا میزاید شتر از این ناله یعنی هر شتر که هست یخ ناله است جای عجب و استبعاد چیست
 و راه الترمذی و ابوداود ۳۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال له یا ذی الاذنین
 و هم از انس روایت که آنحضرت گفت مرا و اسی صاحب دو گوش و هر که هست صاحب دو گوش
 است و لیکن ادای سخن بظاهر چنان نماید که گویا اسنادی خاص غریب بوی کرده که دیگران ندانند و درین
 مزاج و ملاحت و حسن انباط است و بعضی گفته اند که این مدح است از آن حضرت صائم را انس را به حسن
 استماع و حفظ و نظر با تنبیه است مراد از این یعنی هر که را پروردگار تعالی دو گوشش داد باید که چنین باشد
 و راه ابوداود و الترمذی ۴۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لامرأة عجوز انه
 لا تدخل الجنة عجوز و هم از انس است که آنحضرت گفت بطریق مزاج مره بر زنی را چون دبی الهاس دعا
 کرد و آن آنحضرت بد آمدن بهشت دینی آید بهشت را هیچ بر زنی فقال پس گفت آن زن بطریق تخیر و تخیر
 و مالهین و چه نه مردان را که نمی آیند در بهشت و کانت تقر القرآن و بود آن زن قرآن خوان فقال لها
 پس گفت آنحضرت مر آن زن را اما تقرئين القرآن آیانی خوانی قرآن را و امیدانی که گفته است حق تعالی
 و دوی انا انشاءناهن انشاء بد رستی که باید اگر و هم زمان بهشت و آید اگر دنی فحطناهن ابکارا
 پس که داند ایم ایش را بر ابکار یعنی بر زنان را بر کرمی برا بگزید و در بهشت می برند پس در بهشت آمد که پیر
 زمان به صفت پیر زنی در بهشت نمی در آید و او را دایت کرد این حدیث و اباین لفظ که ذکر کردیم و زین
 و فی شرح السنة بلفظ الصایح و روایت کرده شرح السنة بلفظی که در مصابیح مذکور است و آن
 این است آنحضرت فرمود که در دینی آید بهشت و پیر زمان پس و دوی که داند و بر صفت آن زن در حالتی
 که گریه میکند پس فرمود آنحضرت خبر دهید او را که در دینی آید بهشت و او حالتی که به صفت پیر زنی است زیرا که
 خدا آینه ای فرمود است انا انشاءناهن انشاء فحطناهن ابکارا و عنه ان رجلا من اهل البادية
 و هم از انس است که مردی از بادیه تشنه کان اسمہ بود نام دبی زاهر برای بن حوام بجایی
 و در آنجا رسید و کان یهدی للنبی صلی الله علیه و آله وسلم من البادية بود که پیری آورد و بر آنی آنحضرت
 از بادیه پیری که از آن جاسقوان آورد و مناسب حال او بود و مثل نره و خیار و ریاحین و جز آن از نباتات

فقد روى رسول الله صلى الله عليه وسلم باب المزاج
انما ساعى كذا شهر ميتان بد مثل جامه وند ومانند آن جواز بالتح والكمز دخت عروسن و ساندروميت اذا
اراد ان يخرج چون مى خواست آن مرد كه ميرون رود از نزد آن حضرت و دواع كه فقال النبي صلى الله عليه وسلم
بشتر نفع صلى الله عليه وآله وسلم در شان دى ان زاهر اباديتن بايد رستى كه زاهر و سائى ماست و ساكن و در
باديه مائى آه و براى ما آنچه را باده توان آورد و در بعضى نسخ ياد يند بادن با و بادهى مستقيم در باده و اين سخن اخبر است
كه انى شرح است مابل و لكن حاضر و و ما شريان اديم كه سيد بيم ادر آنچه محتاج اليه او است از آنچه از شهر
توان داد و كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يبعه و يست يبعه است زاهر را و كان
دعينا و باده زاهر و زاهر بدروى كه به مسترد بيم بدال مهند زشت و دوى و ماست زشت و دوى فاقى النبي صلى
الله عليه وآله وسلم يوم ما پس آمد آنحضرت دوزى يعنى در بازار و هو يبيع متاعه و زاهرى فروخت متاع
خود را فاحتضنه من علقه پس در كناه گرفت آنحضرت او را از پس دوى و هو لا يضره و حال آنكه
نمى بند زاهر آنحضرت را و نمى شناسد فقال ارسلى من هذا پس گفت زاهر بگذارد مرا كه است اين چنانكه
عادت است كه مى گویند كوياناه ابو المعالى درين محل فرموده اند و آدمى از پس بازى چشم پوشيدى مرا
اى زاهر و مست در بيم دست بگذايى و فالتفت بر كشته نكرست زاهر فعرف النبي صلى الله عليه وسلم را
صلى الله عليه وآله وسلم فجعل لا يبالو ما الزق ظهره بضد را النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين عرفه
پس و را يناد زاهر كه تقصير نميكند و باز نمى آيد از ج پاندين پشت خود را بسينه بسايدك آنحضرت صدم
هنگامى كه شناخت آنحضرت را و جعل النبي صلى الله عليه وآله وسلم يقول من يشتري هذا العبد
و در ايسناد آنحضرت كه مى گويد به طريق مزاج كه است كه بخرد اين بده را فقال پس گفت زاهر
يا رسول الله اذا و الله نيل في كاسه اكون بخدا سوگند مى يابى مرا سماع ناز و ان كه كسى بخرد فقال
النبي صلى الله عليه وآله وسلم لكن عبد الله لست بكايد ليكن نمى تو نزد خدا متاع ناز و ان
زواه فى شرح السنة ٥٦٠ و عن عوف بن مالك الاشجعي صحابى است اول مشاهير اخيرا است و بادهى
رايت اسبح روز فتح ساكن شد شام را و وفات يافت و دوى سده ثابت و سبعمين قال ائيت رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم في غزوة تبوك و هو في قبة من آدمم گفت آدمم آنحضرت را در غزوة تبوك و آنحضرت و در خيمه
بود و از حرم فصلمت پس سلام كردم فرمود علي بن جوايت سلام گفت فقال اذ دخلت آنحضرت در آيى در و ان
خيمه و خيمه بيار خرويد و فقلت اكلى پس كنتم بطريق مزاج آيا نام بدن من در آيد يا تمام بدن خود را در آدمم يا
رسول الله قال فرمود آنحضرت كلك در آيد تمام بدن تو يا در تمام بدن خود را و لفظ كلى و كلك بر رفع و نصب
بر و در جاي است فدخلت پس در آدمم و درون خيمه قال گفت عثمان بن ابي العاص ثكة كه يكى از رادبان اين
حديث است در بيان مراد از قول عوف اكلى يا رسول الله و بيان مزاج و صياصطت در دوى انما قال

[illegible]

(25)

میان خود باین صفات بزرگوار...
 آری ازینها سوال می کنیم قال فضیلا رکنم فی البهاهلیة خیاری کم فی الاسلام فرمود پس اگر ازین
 معانی و ازین صفات می پرسید بداند که بهترین شاد و جاهلیت بهترین شامد و اسلام یعنی آنها که در جاهلیت بزرگتر
 و رئیس تر و بسند و تری بودند هم آنها بزرگتر و عزیز تر اند در اسلام اذ افقوا و انتم فانت و کسر آن چون
 فقیه شوند و اما شوند بشرایع و احکام دین یعنی در وجه ذات ایشان معانی و صفات بود که بدان هموار و سبب
 بود و در جاهلیت بهمان صفات در اسلام نیز سرغزد و مکرر شدند غایت آنکه در جاهلیت باوث کفر و ظلمت محبت
 و عمل باوث و مسلم بودند و بهوا و شهوت نفس مکرر قمار اگون بطهارت ایمان و نودا میت طاعت و علم مطهر
 و سرور شدند و متقاد و متادح می گشتند و ازین متور ظاهر شد که مراد معنادن ایمان ذوات و اشخاص و جاهل اند
 چنانکه در روایت دیگر فرمود الناس معنادن کما معادن الذهب والفضة خیاری هم فی البهاهلیة خیاری هم
 فی الاسلام یعنی آدمیان در حکم کانهای طلا و نقره اند بهترین ایشان در جاهلیت بهترین ایشان در
 اسلام اند یعنی هر کس در وجه ذات خود ممتاز است چنانکه طلا و نقره هم که از کان می بر آید خاک آلوده
 و کثیف است بعد از آن که که اخته شد صاف و تنی گشت هم چنین این جوهر ذات ایشان کثیف و آلوده
 بود و بوی دباغت ایمانی پاک و خالص گشت متفق علیه ۰۲۹ و عن ابن عمر قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وآله وسلم الکرم ابن الکرم ابن الکرم یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن
 ابراهیم رواه البخاری ترجمه اش از حدیث سابق ظاهر شد سخنی که دست اینجا نیست که لفظ ابن چون در میان
 دو نام افتد الف بر سر وی نویسد و این دو فقره دوم و دست است اما در فقره نخستین نه این چنین است زیرا که
 کرم نام کسی نیست و هم چنین در حدیث سابق و با وجود آن همه جایی الف نوشته اند این فرشته که از شادان مصابیح
 است گفته که صواب آنست که بالف نویسد قد بر ۰۳۰ و عن البراء بن عازب قال فی یوم حنین
 کان ابو سحیان بن الحارث گفت بر او بن عازب که در جنگ حنین بنم جا و فتح نون که بعد از فتح که داغ
 شده بود ابو سحیان بن حارث بن عبدالمطلب که ابن عم مصطفی بود صلی الله علیه وآله وسلم و اندلیران
 و جو انمردان عرب بود در صلی الله علیه وآله اهل ابعنان یظنقد که قریه ای سده جابو استبر او را یعنی بغلة رسول الله
 یعنی استبر بهر خدا اصلی الله علیه وآله وسلم که بران سوار بود و آنحضرت نیز و استبر را از میر اند تا حمله کند بر
 لشکر مشرکان فلما غشیه المشرکون نزل پس چون که پوشیده شد و کرد و در آنحضرت را مشرکان فرو دادند از استبر
 و در اینجا دلیل است بر کمال شجاعت و جلالت آنحضرت که در چنان مرکز که قبایل عرب از سوازن و غطفان و غیر هم
 همه جمع شده بودند و صورت هر نمونی باشد که اسلام را یافته بود و حمله می کرد و چون نگذاشته پراوده شد و بر لشکر
 اندازد و شکست داد و جعل یقول در ایستاد آنحضرت که منی اند این و جز را انا الذی لا کذب من منی غیرم
 نیست هیچ دروغی درین انا ابن عبدالمطلب من مشهور و ممتاز است و در شجاعت و شهامت و عزت

قال گفت راوی حدیث بسیار ثنی من انشأ من یحکم الله فی خلقه
 آدمیان درین روز سخت نزد قوی نزد شجاع تر از حضرت وی صلوات الله علیه و آله وسلم متفق علیه موافقت این حدیث را
 و در باب مناجات آورده و درین آردون تمییز بعضی از محدثان کرد و تو بر پستی گوید که محدثان در آوردن
 این حدیث در باب مناجات آنحضرت بر اوصواب نرفته اند و حمل کردن این قول بر مناجات حطاست و
 آنحضرت از فخر کردن مبرا است چنانکه فرمود انما ید ولد آدم ولا فخر و وی سلی الله علیه و سلم نمی بیند
 مردم را از افتخار بآبای خود چون کند پس صواب آنست که این را در سبیل تعریف و دانانیدن ذات شریف
 خود مردم را گفته و توضیح این سخن این است که بعضی از اهل کتاب و کاهان مردم را پیش از ظهور و غیبت
 شریف می خبر میدادند بشهر و امر می و نشانهای نبوت می که این چنین پیغمبری از اولاد عبدالمطلب پیدا
 خواهد شد پس آنحضرت خبر می دهد که من همان پیغمبر از اولاد عبدالمطلب ام که نشان میده ادم بطی و من و جابرس
 آنست که مناجات گفته بر رسم جاوید بطریق سید و بر یاد تعصب و تمایز نیست بود و مذموم نیست بلکه بقصد شکرانه
 نعمت حق و اظهار فضل وی تعالی بکم و اما بعد ریک فعلیست محمود و مایه است و نیز مناجات و در
 میا از ت و عرب کناد بقصد اظهار شجاعت و مهابت جابر است و تمارف است و درین چنانکه بکبر و خیلاد و
 حرب جابر است و در غیر آن حر ام ۴۰۰ و عن انس قال جاء رجل الى النبی گفت انس آمد مردی بسوی
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال یا عبیر البهریة پس گفت آن مرد مرا آنحضرت ۱۱۱ ای بهترین خلق فقال
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ذاک ابراهیم آن یعنی عبیر البهریة ابراهیم است
 و این صفت خاوند است که بر درگاه تعالی او را در دنیا آخرت برگزید و بر زبان جمیع امم حمد و تحمید و او را مسلم
 اینجا اشکال می آید که با حدیث صحیح ثابت شده که آنحضرت افضل خلق و سید انبیاست پس ابراهیم خیر البریه چون
 باشد جو اش بر سر وجه گفته اند یکی آنکه آنحضرت این را بطریق توأصح و قهر فرمود از جهت رعایت حق و ایت
 چنانکه شخصی که حق است به تعظیم و تقبیح دیگر بر او خود مقدم دارد و تعظیم کند دیگر آنکه این را پیش از آن
 فرمود که وحی کرده شد که وی سید ولد آدم و افضل خلق است یا مراد آنست که ابراهیم خیر البریه در عصر خود است
 ولیکن عنایت بر مطلق آورده و از برای منالته فافهم ۳۰۰ و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم لا تطرونی فی کما اطرت الفصاری این پیغمبر مدح بگوید مرا و از حد و رنگ دید و دروغ
 بگوید در آن چنانکه از حد و رنگ نرفته و دروغ گفته نماند و در مدح عیسی بن مریم که الله و این الله گفته اطرا از حد
 در که نشن و در مدح و دروغ گفته و در آن فافهم انما ید ولد آدم من یحکم الله فی خلقه و رسول الله
 پس بگوید مرابیه خدا و رسول او و بندگان مقام خاص و صفت مخصوص آنحضرت است که بنده حقیتی است
 و از همه اتم و اکمل است و درین صفت و کمال مدح و بیان علو مقام آنحضرت در اسناد این صفت است
 و اطرا و منالته مدح آنحضرت را و در هر وصف کمالی که اثبات کند و بزرگانی که مدح گویند از مدحه او قاصر است الا اثبات

باب المغاخره والغصبيه
 است او است که دست نیاید بر او است و بر او است که دست نیاید بر او است
 و بر او است که دست نیاید بر او است و بر او است که دست نیاید بر او است
 گشت زیرا که او را چنانچه است هیچ کس جز خدا نشاید چنانکه خدا او را کس نشاخت صلی الله علیه و آله و سلم
 متفق علیه ۹۰ و عن عیاض بن حماد العجاشی: رضم بریم و بچیم و شنی میخوردیم نسبت بمجامع بن و ارم صحابی
 است بعد و در بصریین روایت کرده است از وی حسن: عصری و خمر وی و او دوست قدیمی آنحضرت
 بود و روایت کرده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال ان الله تعالی اوحی الی آنحضرت فرمود که خدای تعالی وحی فرستاد و منوی من ان تو واضعوا که
 تواضع کنند و فروتنی نمایند حتی لا یفتخرو احد علی احد ما آنکه فخر نکنند و بکبر نه نمایند هیچ یکی بر هیچ یکی و لا یفشی
 احد علی احد و ستم و فردنی نماید یکی بر هیچ یکی در بنیاد دلیل است بر آنکه فخر و سبهاست که بر طریق بگردیم بود و حرام
 است رواه مسلم ۹۱ الفصل الثاني ۹۰ عن ابي هريرة عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال
 لیعتقن اقوام یفتخرون بابائهم الذین ساءوا بعد ان یبذلوا آئینهم بائعهم ای که افتخار می کنند به پدر و مادر خود که
 مرده اند انما هم فحم من جهنم یعنی تنهید و در ان ایشان بگرا گشت از و وزخ که در آتش وی سوخته و سیاه
 شده اند مثل انگشت و در و داین و در مشرکان است که یقین و در و وزخ اند و اگر غیر ایشان اعتبار کنند
 نیز محمل است زیرا که موت علی الایمان معلوم نیست پس چه جای افتخار است اولیکون اهلون
 حلی الله یا باشد خواهد نزد خدای عز و جل یعنی اگر باز نیاید از افتخار باشد نزد خدا خواهد تر من السجیل از
 جعل نعم جیم و فتح عین کرم سیاه مشهور که در پایدی می باشد الذی ید هداه الخیر با نفهی غایب و می حسابند پایدی
 را به بینی خود و حر و نعم خادق نیز آمده و سکون را در آخر امره پایدی تشبیه کرد آنحضرت صلی الله علیه و سلم افتخار
 بدان کنند گانه که در جاهلیت مرده اند بحمل و تشبیه کرد بدان ایشانرا که مرده اند به پایدی و افتخار کردن
 ایشانرا به پدران بنی ثعلبه بن دحس پایدن جعل پایدی را و لنعم ما قال الشاعر شمر و دوش دیدم که ابلهی
 سگفت پدر من وزیر خان بود است با و جودی که نیست معلوم خود و گفتم که آنچنان بود است و اینچنان
 دیده که گاه خورده است کین بهند قدیم نان بود است و فرمود آنحضرت برای منع کردن از فخر و بکبر
 ان الله اذهب عنکم همة الجاهلیة و فخرها بالایاء عبید بن جریج و کسر آن و کسر بای موحده
 شده و تشبیه یار تختا بنه مقنونه تحت یعنی خدای تعالی و در و از شما بکبر و نخوت و فخر جاهلیت را از شما
 مؤمن تقی او فاجر شقی نیست آدمی مگر مؤمن متقی یا گناه کار بد بخت یعنی آدمی ازین دو صفت خالی نیست
 که مؤمن متقی است یا فاجر شقی است و بر هر تقدیر تفاخر به پدران و بکبر از وی لایق نه اگر متقی است و می
 عزیز است فخر به پدران به حاجت و به لایق بحال او است و اگر فاجر است ذلیل است نزد خدای چه جای
 بکبر کردن است الفاس کلهم بنو آدم مردم همه پسران آدم اند و آدم من تراب و آدم از خاک است

یاست گفت انطلقت فني وفدا بني عامر والي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رفتم و در جماعه برسولي
 فرستاده نهنگان قبياء بن عامر بسويي آنحضرت فقلنا انت سيدنا پس گفتتم تو بهتر و بهتر مائی فقال پس
 گفت آنحضرت المسيد هو الله سید یعنی آنکه مالک تمام امور خلق و ناحیه عالمه و در مسیت قدرت اوست
 نه است ز جز نبی گفته اند که آنجا که آنحضرت بران جماعه اندوخت آن بود که ایشان خطاب که وند آنحضرت
 و نه بدی که با مراد و ساهی تو م و خدای کنیدی و بایستی که خطاب به نبی و رسول می که وند که اعلیٰ مراتب
 بشری است نه از جهت ثابت حاصل بهیاد است اوست و چه صوره است دارد این دوی سید اولاد آدم است
 فقلنا پس چون افکار کرد آنحضرت و قول ما انت سید ناگفتیم و افضلنا و افضلنا و افضلنا و افضلنا و افضلنا و افضلنا
 مراد از فضايل آنکه کم و علم و نبوت و امثال آن و اعظمها طول و بزرگترین مائی و بطول و شح طافرونی نکردن و
 غالب آمدن و در تفصل و قدرت و عبادت و غیا و صفت فقال چون این را بشنید گفت آن حضرت
 قولوا قولکم او بعض قولکم بگوئید این سخن را یا این هم نگوئید و بهایزه نگوئید در مدح من بخری که لایق بجا
 تمای باشد نه بخناق یعنی تا این حد که ادعای توان گفت بلکه آنکه ازین کمتر گوئید و احتیاط و زید و براه بهایزه و اطرا
 نر وید بهتر است و لا یستجیر بکم الشیطان و باید که وکیل خود را بگردشمار اشیرطان که هر چه خواهد می ملاحتنه بطریق
 و کالت از وی بگوئید و جری و فتح جیم و کسر را و تشدید یاد کین را گویند که جاری بخرای جوکل خود است
 و لا یستجیر بکم را بهر هیکان یا نیز خوانده اند از جرات یعنی باید که ویردنی پاک نگر و اند شمار اشیرطان
 ناکوئید هر چه خواهد رواه ابو داود و در بعضی نسخ آمده نیز که است فوق بود او و تواند که مراد به بعض قول و افضلنا
 باشد چه عظمت بکم الکبر و یادائی و العظمة از اداری مخصوص و نگاه حضرت باری است جزا ستم و عظم سلطان و بطبی گفته
 که معنی قولوا قولکم آنست که بگوئید مثل سخن این دین و ملت خود و خطاب کنید مراد به نبوت و رسالت
 چنانکه بنی تمای در کتاب مجید گفته یا ایها النبی یا ایها الرسول اما یوشیه نماند که این معنی بقول وی او
 بعض قولکم مناسب و مایم نیست و لا یستجیر بکم نیز و معنی اول ناظر است ۳۰ و عن الحسن بن
 صهره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و انت از حسن یعنی از سمر بن جندب که صحابی
 است ساکن بصره گفت گفت آنحضرت التسب المال والکرم التقوی تسبیح مال است و کرم تقوی

نی فرماید که حسب و فضیلت نزد مردم بمن مال است که مرد بی مال نزد عامی قدر و نوازه است و کرم نام
 جمیع صفات نیز در مقابل تمامه فضایل است اما نزد خداوند تعالی اصل و حمده کرم تقوی است و بی تقوی هیچ
 فضیلت اعتبار ندارد و چنانکه فرموده می نمایان آن اگر بکم عند الله اتقکم رواه الترمذی و ابن ماجه ۴۰۰
 و عن ابی کعب قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من تعزى بعزاه المجاهلیة کسبها
 استیسا که به حسب جاهلیت یعنی سازد و بداند آن یا بر دو طریق است ایشان در رسوم جاهلیت از شتم
 و لکن مردم فاعضوه بهن ایست پس گزاید و در و انش اندازید یعنی بگوئید او را که بگردد و در وین بیندازد
 بن بدش را این مبرج فوج که نامش توان بر دو بر فرج مرد و زن نیز اطلاق کنند و لا تکنوا دیکانیت بگوئید
 بلکه صریح مرید نام عیوب و قبیاح را با نام فرج داد این غایت تشدید و تقبیح است تا مفاخرت نکند و شتم
 و لکن و ذکر قبیاح و شایع مردم نکند و آردی ایشان نیز در رواه فی شرح السنة ۴۰۰ و عن عبد الرحمن
 بن ابی عقیبه عن ابی عقیبه و کان مولی من اهل فارس و یو داو عقیبه موی بغض از انصار و در اصل از اهل
 فارس بود و عادت چنان بود که اهل عجم که ایمان می آوردند و هجرت می نمودند در فلان توایت و حمایت قبیله
 از اصحاب مهاجرین و انصار آمد و پناه می گرفتند و نظام اختیار نمودند و در اینک و بدیدات ایشان میدادند و این را
 مولی موالات گویند و یک قسم موی عنایت است بمعنی غلام آزاد کرده شده و ابو عقیبه صحابی بود و عقیبه الرحمن
 بن ابی عقیبه تابعی ثقه و درایت میکند از پدرش قال گفت ابو عقیبه شهادت مع رسول الله حاضر شدم با بنی مضر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم احد ا جنگ احد را فضربت رجلا من المشرکین پس زدم به تیر یا نیزه یا شمشیر
 و اسمم مرید را از مشرکان فقلت خدا هامنی پس گفتم بگر این خمره را از جانب من و این کلمه
 ایست که دایم این در وقت زدن غنیمت میگویند و انا للسلام الفارسی و منم غلامی جو انک فارسی ام یعنی
 دایم تحت زنده و انا لله و انا الیه راجعون پس باز نکریدست آنحضرت بسوی من فقال پس گفت هلا قلت چرا نماندی
 خدا هامنی و انا للسلام الانصاری یعنی اگر ذرین مقام نسبت بانصاری میکردی که دایم این و مباد ذان
 دین دیدی دهان رسول رب العالمین اند و بیک موی القوم منم تو از ایشان بهتر بودی نه بخوش که کافران
 و آنش برسان اند رواه ابوداود ۴۹۹ و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 قال من نصر قومه علی غیر الحق گفت آنحضرت کسی که یاری دهد قوم خود را بر ناحی فهو کما لبعین
 الذی ردی پس وی مانند شتری است که فرو انداده در چاه و هلاک شده فی الصحاح ردی انداختن
 در چاه و فرو انداختن از کوه مردی شده و نیز گفته موی بقصر هلاک و هلاک شدن و پیونزع بلد نهب پس آن
 شتر کشید و میشو و بدم او معلوم است که شتر از چاه بدم کشیدن نه بر آید رواه ابوداود بدانکه ظاهر لفظ حدیث
 اینست که ناصر قوم را تشبیه کرده به شتر افتاده در چاه که کشید و میشو و بدم و تو جهش آنست که طیبی گفته که هر که

نماز که بانه کرد اند نفس خود را بباری دادن قوم خود بر من پس کسی باب النفاق و العصبية
 مانند شری است که در چاه افتاده و هلاک گشته دور محنت اتم و ایلا افتاده هلاک شده قدرت بر برد آوردن
 او نماده و در بعضی حواشی نوشته که مشبه بشر قوم است و مشبه بدم ناصر ایشان پس چنانکه کشیدن شتر
 بدم سیر نیست و خلاص نمی کند او را از مملکت هم چنین این ناصر خلاص نمی کند ایشانرا از چاه هلاک که افتاده
 مذکور وی ۷۰ و عن واثلة بن الاسقع بن سین نموده و قاتل بحال است ایمان آورد و در وقت خروجه
 بود که از اصحاب صفه است قال قلت یا رسول الله ما العصبية عصیت که مذموم است و از آن نمی
 میبکنی چیست قال گفت آنحضرت ان تعین قومك علی الظلم عصیت مذموم یاری دادن تست قوم
 خود را بر ظلم رواه ابوداود از شما معلوم شد که حمایت و رعایت قوم اگر بر حق بود محمود است چنانکه در حدیث
 آئید و فرمود ۸۰ و عن مرقاة بن مالک بن جعشم بن جهم و سکون بن وضم شین محمد اسلام آورد و در فتح مکه دوی
 آنکسی است که فرستاده بود و او را قریش در و بنال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت ناباکرد و بیارد
 او را چون آنحضرت رسید پایهای اسب او در زمین فرود رفت و آنحضرت و جا کرد و از زمین برآمد پس بر
 گشت قال خطبنا رسول الله گفت خطبه کردیدار ای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال خیرکم الله اذفع
 عن عشیرتہ پس قوم و بهترین شما کسی است که مدافعت کند از قوم و اقارب خود و ظلم و تعدی
 مردم را می اصرار مدافعت دارد و اگر کردن کسی را دور کردن بدی را از کسی مالم یا ثم ما دام که
 گناه کار شود و سبب این مدافعت دور ظلم نیفتد اگر گفته شود که وی دفع ظلم می کند و دفع ظلم چون افتد
 جایش آنکه اگر دفع ظلم بحرف زبانی قادر بود و زدن بدست و او را زدن حاصل شود کشتن جایز نباشد
 و اگر از گفته آنحضرت بر قدم حاجت زیادت گفته ظلم و تعدی بود رواه ابوداود ۹۶ و عن جابر بن مطعم
 صحابی است قری بنوفی از اولاد بنوفی بن عبید منافق سید عظیم و فود اسلام آورد و پیش از فتح آن رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ایس منامن دعا الی عصبية نیست از ما کسی که بخواند مردم را یا غائب
 عصیت یعنی باعث شود مردم را تا عصیت کنند و ایس منامن قاتل عصبية نیست از ما کسی که جنک کند
 به جت عصیت و ایس منامن مات علی عصبية و نیست از ما کسی که بمیرد بر عصیت بر هر تقدیر عصیت که
 بر باطل بود و بطریق ظلم باشد مذموم و سبی است رواه ابوداود ۱۰۰ و عن ابی الدرداء عن النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم قال حبلک الشیء یعنی ویضم محبت داشتن تو به چیز را که او میبازداند و گرمی گرداند یعنی
 از محبوب اگر بدین یک نماید و اگر بد شود یک داند چنانکه گفته اند و عین الرضا من کل عیب کلمیلة یا مراد
 آنست که محبت که و گرمی گرداند محب را از غیر محبوب که جز جمال وی نه بیند و جز جمال وی نشود و
 آوردن حدیث در باب ذم عصیت و لالت دارد در آنکه مورد آن دیماست کسی است که تعجب
 می در زو برای کسی حمایت می کند او را در قضیه که مادی می افتد و حق نه بیند و نشود و الله اعلم رواه ابوداود

ابوك ودين روايت منسوب است بسم الله الرحمن الرحيم بعد از آن فرمودم اباك بستر احسان كن پدر خود را اتم ادراك انداك بستر احسان كن قريب تر خود را قريب تر خود را يعني بعد از ماد و پدر و در نويستان ديگر ترتيب قرب مقبر است هر كه قريب تر مقدم تر و احسان مستحق تر متعلق عليه و باين حديث بعضي استدلال كرده اند كه ماد و راسه جند احسان است از آنچه پدر و مادر است و گفته اند كه اين به جهت باربر داري حمل و مستقيم زائيدن و محبت شير دادن و در كتب قديمه ذكر است كه حي والده خنيزه تر است از حي والده ويكي و احسان كردن بوي و احب تر و موكد تر است و اگر جمع ميان مراعات حي پدر و منزه افتد چنانكه هر يك مراعات حي ديگري متناذي گردد و آنچه واجب و تعظيم و احترام است حي والده و احوال و در دو خدمت و انعام حي والده و از حقوق والدهين است كه بالايستان تواضع و تهنيت و در دو خدمت كند تا آنكه راضى شوند و در آنچه مباح است اطاعت ايشان نمايد و بلى ادبى نكند و بگيرد بيش بايد اگر چه مستر ك باشد و آواز خود بر آواز ايشان باند نكند و ايشان را بنام ايشان نخواند و در هر چه گادى از ايشان بيشى نه نمايد و در امر معروف و نهى منكر نرمى كند و يكبار بگويد اگر قبول نكند سكوت و زود عا و استغفار مستقول گردد و اين اوب ما و است از قرآن مجيد در موعظه ابراهيم خليل الله عليه السلام پدرش را

و عهده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم دوم از اين روايت است كه گفت گفت آنحضرت رضم انغه رضم انغه رضم انغه كفايت است از خواصي و دعاءم بطح ناك و اصل معنى افط بجاك يوسه باو ديني وى هامين طور مبهم اين كلمه داسه بار فرمود قيل من يا رسول الله پرسيد شد كيست يا رسول الله كه در حي وى اين كلمه مى فرمائي و دعائى مى كنى قال من ادرك والد يه عمدا الكبر كسى كه در بايد پدر و مادر خود را نزد پيري احد هما و كلاهما يكي از آن دو را با پدر در اتم لم يلد اخل الجنة پسر و دينايد آناكس بهشت را يعني خدمت ايشان نكند و ايشان را از خود راضى نگرداند كه سبب در آمدن بهشت است و در بعضي احاديث در باب رمضان نيز واقع شده كه هر كه در يابد رمضان را و به بهشت نر آيد يعنى در روى طاعتى و عبادتى نكند كه سبب در آمدن بهشت گردد و رواه مسلم ۳۰ و عن اسماء بنت ابى بكر قالت قلت لعلى امي و هي مشركه اسماء بنت ابى بكر گفت رضى الله عنها قدم آوردم مادر من ر من دعاء آنكه وى مشرك بود فى عهد قرين اين قدم آوردن وى در وقتى بود كه آنحضرت را ما قرين عهد و مصاحبه بود كه با ايشان قتل نكند و آن در حد يبه بود چنانكه مشهور است فقلت پس گفتم يا رسول الله ان امي قدامت على ما در من ر من آمده و هي راضية و را كثر روايات بيا موده است يعنى رغبته و ميل كنده است در اسلام يا اعراض كنده از آن در رغبته اگر بگامه نفي مستعمل گردد چنانكه رغبته فيه معنى وى ميل و خواهش كردن بود و اگر بكن آيد چنانكه گويند رغبته غنه مراد اعراض و اجتناب بود و ايجاب و دوستى محتمل است بلكه معنى اعراض مناسب تر است و عواقي است روايت ديگر كه آمده وى را غمه بميم به معنى كاره و ملاحظه و بعضي پدر و روايت را غم و

در خود را یک سنی فرودار ^{بنا به البر و الصلة} ^{در مال من}
در اغیر یعنی ذلیل و محتاج از جهت فقری که دارد و پس برسد اسما را از آن حضرت که مادر من باین حال آمده
اذا صلیها بنا به حریت دادم پس عید و احسان و یکی کنم او را قال گفت آنحضرت نعم صلیها آری یکی بکن
مادری میتنی علیه از دنیا معلوم کرد که مادر و پدر را که کافر هم باشند یکی و احسان بایشان باید کرد و به من
بناس حکم بر آنراست حی قرابت عینی با وجود مخالفت دینی مرغی باید داشت و عن عمر بن
الغاص قال سعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ان آل ابی فلان هم چنین آمده است
و در روایت دیگر اند که آنحضرت صریح نام فلان را ذکر فرموده و ادوی بکنایت آورده و همراه روایت از
تصریح باسم خودم دانست و بر آن مفسد مترتب می شود و در نسخ اصول بعد از انی بیاض گذاشته و نام نوشته
اند بعات مذکور و گفته اند که مراد باین فلان این است و بعضی گفته اند که ابی سفیان با حکم بن الغاص است
و این مناسب تر است عمر بن الغاص که دومی این حدیث است تو است که لای و ابی آنحضرت و صلاح
و از ایشان صریحا ذکر کند و عیب قوم خود را ظاهر سازد و الله اعلم بهر تقدیر آنحضرت فرمود که اولاد ابی فلان
لیسوا لی با و لیاء تسند مرا محبوبان و دوستان و متوکلان از من النبا و لی الله و صالح المؤمنین نیست
و ای دوست من مگر خدا و صالحان از مؤمنان پس مراد از صالح خاص صلیا است نه یکی مخصوص و بعضی
گفته اند که ابوبکر و عمر مرادند و بعضی گفته اند که علی و رضی الله عنهم اجمعین و لکن لهم رحم ابلاها بیلا لها
و لیکن مرایشان و یعنی آل ابی فلان را نسبت در حم و قرابت است به من تری کنم آن را تبری آن یعنی
به چیزی میدهم بایشان که بدان کفایت خرد دخی ایشان شود یعنی چون تری و تری سبب اتصال ایشان است
و حشکی و سختی موجب انحراف است بل و اگر به معنی تری آمده است است بنام می کنند برای صلوات رحم پس
به معنی حشکی برای قطع آن و بعضی بنا بر آن گفته اند قطیعت را تشبیه بر اوت کرده و صلوات بر آب که حرارت
قطیعت بد آن سرد میگردد و ببالا نکشند فسخ آن خوانند و الله اعلم و بعضی تری در معنی آنچه تر کرده شود
بدان جای چنانکه آب و شیر و کمر جمع جمل نیز دانسته اند متفق علیه و عن النبی قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله حرم علیکم حقوق الامهات له این تعالی حرام گردانید بر شما بخاندن
مادران و به شخص مادران بزرگتر به جهت قوت و علیه حقوق ایشان است چنانکه با تمام معلوم شد یا به جهت صفت
قابوب ایشان که مانند یک چرخه بجهت میگویند یا به جهت تقصیر و نهادن اولاد در حقوق یا به جهت آنکه ظاهر است و
مادران بودند و انداد و حدیث اسناد ذکر کرد که از هم نگاه اند به جهت وقوع تقرب در ذکر آنها و و اد
النبات و حرام کرد و ایند بر شما نداده گور کردن دختران که در جاهلیت میکردند از جهت ترس فقر و عار و منع
و هسات و حرام کرد و ایند بر شما بخاندن کردن که انی نمودن را و منع به لفظ باطنی است و به لفظ بیرونی نیز روایت
کرده اند که عبارت از جل و امساک است و هات به معنی آت که امر است از اینا یعنی به عبادت از طاعت و

سوال است و گفته اند که مراد از مسج ^{در کتب} باب المبرور و اللمعة
 آنند چنانکه نیست از احوال مردم و بعضی گفته اند بلکه منع از جمیع حقوق و اجداد و اموال و افعال
 و احوال و اطلاق دلیل و تکلیف مردم بآنچه واجب یا مستحب بر ایشان از حقوق و رعایت الصفات و اعتدال
 در آن و کبر و کم قیل و قال و کرده و داشتند خدا را شهادت اقبل و قال را که به تشدید را از جنت مبالغه و
 تخفیف نبرده است و قیل و قال فتح لام بر طریق حکایت از فعل مجهول و معلوم و مقصود معنی است از آنچه
 مردم بیا یکدیگر نمیشنیدند و حکایات از احوال ذکر کنند و گویند گفته شد چنین گفت فلان چنین گفت یعنی از قیل و قال بر
 تقدیری است که نه برای بحث و نه تحقیق امری باشد و الا چیزی که حقیقت آن معلوم نبود و برای تحقیق
 آن از افواه مردم نقل کنند حرام بود و بعضی گفته اند که مراد بقیل و قال بسیار کوفی و کثرت کلام
 است که دل را پیراند و قیادت آورد و قیاس را ضایع گرداند و کثرة السؤال و کرده و داشتند برای شما کثرت
 سوال را این را چند معنی گفته اند یکی بسیار باز پرس از احوال مردم و تجسس و شنیدنش از آن دوم کثرت
 سوال در علم برای امتحان و اظهار فضیلت و خصوصیت و جدال و در آن موعوم بسیار پرسیدن از حضرت
 رسول صلی الله علیه و آله و سلم که سبب گفت و نادی و باعث تحقیق و تشدید در احکام است چنانکه
 در قرآن مجید فرمود لا تسالوا عن اشیاء الالهیه و بعضی بسیار سوال نمودن و که ائی کردن مراد داشته اند
 و این وجه پدید است بر جهت آنکه قید کثرت در اینجا مفید نیست بلکه سوال کردن بر ضرورت حرام است
مطلقا قلیل باشد یا کثیر و نیز ثبات باطلاق خود این معنی و امثال است پس ذکر او موجب نکراه بود و واضحه
الامال و کرده و داشتند ضایع گردانیدن مال را که مراد بدان اسراف و اتقاق و در خیر طاعت می است
 چنانکه یکی تمام یا بعضی مال خود را بیکدیگر و اهل حقوق او محتاج باشند یا مال و در آب اندازد یا در آتش
 سوزد یا فاسد بقی بدهد که در اضرار خیرات می صرف کند و تفصیل کلام و درین مقام آنست که صرف مال اگر واجب
 و مند و مست و در اینجا ضاعت و اسراف گنجايش ندارد و اگر حرام و مکروه بودی شبهه ضاعت و اسراف
 مست و استنباد را اینجا است که در ظاهر مباح میباشد اما اگر نیک در روزه قبايح و مضایقه در ظاهر و باطن از اجای
 پیدا کرد و چنانکه در صرف و در نیامی و در دور از بی حاجت و ترغیب و ترهیب آنها که در وسعت و فحش نیز احتیاج
 بدان بود و اسراف و اتقاق و توسع در لباس شایب یا عجمه و اطعمه عیشیه که بده میجو و از حد اعتدال از برای مجر و خط
 نفس و تفاخر بی رعایت بناتیب فقر او محتاجان چنانکه عادت اهل اسراف و اترات است اگر چه بحکم ظاهر
 شرع حرام باشد اما موجب فساد قلب و غلظت طبع است و هم چنین آذ استن و ادانی و ظروف و سیوف
 و اسلحه و طلاآت و جوایز و امثال آن و بی باکی و بی قیدی و روح و شراب و نخل غن قاحش و اجال ممتد و
 مانند آن همه داخل ضاعت و اسراف است مستحق علیه و ۹ و عن عبد الله بن عمرو و قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم من الکبیر یشتی الرجل والدیه از جمله کفایان گیر است و شام

دادن مردید و مادۀ خود را قال نعم گفت آنحضرت آوی دشنام میدهد مردید و مادۀ خود را زیرا که
 آبادش نام میدهد مردید و مادۀ خود را قال نعم گفت آنحضرت آوی دشنام میدهد آن مردید را و بسبب آمدن سبب
 و سبب ایال الرجال فی سبب ایامه دشنام می دهد مردی را پس دشنام میدهد آن مردید را و بسبب آمدن سبب
 آمد و دشنام میدهد مادۀ خود را پس دشنام می دهد مادۀ خود را و بسبب آمدن سبب
 شد گویا خود دشنام داد و دشنام دادن پدر و مادۀ هر چه که باشد گناه کبیره است زیرا که داخل حقوق است
 شرحه که مادۀ خویش دوست داری و دشنام کن مادۀ من متعلق علیه داری تا ما بمشرد که هر که سبب
 و واسطه نفس و فساد گردد نیز فاسق است و داخل است در و زور آن ۱۰۷۰ و عین ابن عمر قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان من ابر البر صلة الرجل اهل و دایه بر رستی که
 از نیک ترین نیکی ها احسان کردن مرد است اهل محبت پدرش را بعد از آن یولی بعد از مردن یا
 غایب شدن پدر یولی بضم یا و فتح و او کسر لازم میشود از تولیت به معنی پشت دادن و رفتن یعنی محبت
 پدر مرگش را گویند گویا سبب قرابت با پدر است و دوم دوست صله می لازم و این صله دوی گویا نیکی
 کردن پدر است و چون ظاهر الغیب نگاہ داشت غایت نیکی کرده رواه مسلم ۱۰۸۰ و عین ابن قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم من احب ان يبسط له في رزقه سيكة و دست دارد که فزاحی کرده شود مرد او در رزق
 دوی و پستأ له فی اثره و تاخیر کرده شود و اجل دوی دور از گردانیده شود عمر دوی اثر در اصل به معنی نشان پای
 است و در رفتن بر زمین و این فرع حیات است و هر که مرد نشان پای دوی بر روی زمین نماند پس اثر میگوید
 و مدت عمر را دوی نمایند دوی فرماید هر که خواهد رزق و فراخ شود و عمرش دراز گردد و قلیل صل رحمه پس
 باید که صله کند و رحم خود را احسان نیکی در حق ایشان بجای آورد متعلق علیه مراد فزاحی رزق و دورازی
 عمر و جو و برکت و طیب عیش و زیادت توفیق و صفای حال و نورانیت قلب است مادۀ ازای عمره بقای
 نام نیک است و در جهان چنانکه ذکر لفظ اثر ممتد است بدان یا ذریت صالح که بعد از دوی دعا کنند و بعد از دوی
 نام نیک ویراننده و اندک بقای او لا ذلالت مالی است مرد مرده را و به حقیقت حق سبحانه و تعالی صله
 او حام را سبب فراخی رزق و دورازی عمر ساخته و دوی تعالی را به جز را سبب پیدا کرده هر گرامی خواهد که
 و زتش را فراخ گرداند و عمرش را داند از سازد او را توفیق ادای حقوق می بخشد و گفته اند که این محو و اثبات
 نسبت بخلق است چنانکه در لוח محفوظه است اندک عمرش شصت سال است و اگر صله و رحم کند چهل
 سال بر آن افزون بود و دانست به علم حق تعالی تغییر و تبدل نباشد و چون شارع چنین خرد داده ایمان بدان باید
 آورد و دیگر مناقشه چیست نشان سناعات این است که بشیدن امثال این خردست نعمانی که فرمود اند بر نند
 و حقیقت حال بوی سبحانه و تعالی نباشد آنکه بحث کنند و چون و چرا افتند ۱۰۹ و عین ابی هریر و
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خلق الله الخلق پیدا کرد و الله تعالی جنس را پدید کرد

کرد محو قات و داد عالم از لی خود بر آن دینی که در دینش است و خود بر آن باب البر و الصلة
 و چه باشد فلما مرغ معه پس چون از زنی فارغ شد یعنی قصا که دو انعام نمود و تحت فراغ بعد از اشتغال
 بکاری باشد و آن بر خدای تعالی متمنی است زیرا که او را کاری از گاری دیگر شغل و مانع نکرده و چنانکه در
 دعای مانده آمده است سبحان من لا يشغلني شأن عن شأن. قامت الرحم فاخذت بحقوي الرحمن بيا سعاد
 و رحم من بگرفت هر دو حق خدای مهربان را و در تخصیص اسم و حسن بذکر از احادیث آمده معلوم گردد و حق
 فتح عامه و سکون قاف و در اصل بجای بسن از او را گویند و چون در بسن از او و طرف وی بهم بسته
 می شود تشبیه کرد و گفت بحق وی یعنی بد و طرف معقه از او و بر از او نیز اطلاق گفته و بر و در گار تعالی از آن منزله
 است و در و در این کلام بر طرز زبان عرب است و عادت مردم است که چون یکی بد دیگری پناه آورد دست
 بد امن و بی زحمت یا طرف از او وی بگیرد و گاهی که کار سخت باشد و اصرار دارد و کار بود و بهالنه و تاکید منقول و
 افتد دست بد و خود از زدن نا کار بر کسی که بوی می گیرد تنگ افتد و البته پرسد که مقصود چیست و چه میخواهی استماره
 کرد این عبادت را برای پناه حسن و رحم بخیرت و رحمان از طبیعت بعد از ان این عبارت مثل شد و درین
 معنی بی آنکه معنی خود و در قن آن منقول و بر و چنانکه گویند یا ایه و بیو طنان هر دو دست وی فراخ است یعنی
 تنگی و جو او است هر چند کسی باشد که در اول طاقت دست نداشته باشد یا دستهای او بریده باشد یا محال بود
 و جو دست مراد از چنانکه پروردگار تعالی و تقدس و این طرز سخن در زبان عرب بسیار افتد و قرآن و احادیث
 بر طرز زبان عرب واقع شده و این اصلی عظیم است از برای تأویل متشابهاات قرآن و حدیث بی اد تکاب
 و تکلفات و در حم معنی است از معنای و ذاتی نیست که بپایسته و پناه گیرد ایستادن و در قن و پناه حسن از بر
 سبل تشبیه و تمثیل است گویا رحم شخصی است که بایستاد و او امن بگریایی عزت و عظمت حق سبحانه را
 بگیرد و پناه جست فقال مع پس گفت پروردگار تعالی چه می گوئی و چه میخواهی و چیست باعث بر پناه حسن
 تو باین درگاه مع یعنی بازمان و کن بامای استغفایم است که الف وی را به بدل کردند و قالت گفت
 رحم بخیرت عزت هذا مقام العايل بك من القطيعة این جای ایستادن پناه گیرنده به نسبت از
 طبیعت و چون بزدن یعنی همگام و در حضرت نوال استاذ ام و دست بد امن عزت و عظمت تو زده ام
 پناه میجویم تو از آنکه کسی قطع کند مرا و صله و پیوند مرا را رعایت نکند و قطع رحم به نماید قال گفت
 پروردگار تعالی برای اعبادت نفس و قول مطلب و بی الاقرضین آیاراضی نیستی تو ان اصل
 من و صلك که پیوند کنیم من یکی که پیوند کند تو و انعام و احسان کنم با وی و اقطع من قطعك و به بر من
 از کسی که بر دانه تو باز گیرم انعام و احسان خود را از وی و قالت گفت رحم بلی یا رب و ارضی
 شد ای پروردگار من قال فل انك گفت پروردگار تعالی پس این وعد من بآئو ثابت و محقق است
 در تراست این که است متفق علیه ۱۰۰ و عده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

الرحم شنبه من الرحمن و...
است بانی کرده شده و گرفته شده است از نظر رحمان چنانکه در حدیث دیگر تصریح آمده که پدید آورنده رحم و
و است متناقض کردم او را نامی از نام خود که رحمن است که اقال الطبی و احبال دارد و برادر و لفظ معنی باشد
یعنی قرابت رحم که واجب است رعایت آن شایسته است از رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت رحمت
النسب و سکنه الحکم و کما و یجهای و رحمت در هم رسیده و برادر است که رحم از آثار رحمت رحمت
است و مشک و متصل بدان فقال الله من وصلک و صلته کنه است الهیاتی خطاب بر هم که ده هر که
پیوند کند بتو رعایت کند حی ترا پیوند کنم با دی و رحمت که او از من قطعه قطعته و هر که قطع کند ترا قطع
کنم او را رواه البخاری ۱۱۰ و عن عیسه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
الرحم معلق بالعرض رحم آخره شده است برش و بهتر است بان مکان رفیع عظیم تقوی میگوید
و رحم بطریق خرد و عام و صلحی و صلحه الله و من قطعی قطعه الله هر که وصل کند برادر وصل کند او را بعدا و هر که
قطع کند مرا قطع کند او را خداست متفق علیه ۱۲۰ و عن جبریل مطعم قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم لا یلد علی الخیلة قاطع رحم ورناید بهشت ما امراد سابقان و مقربان قطع کننده
و رحم متفق علیه ۱۳ و عن ابن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس الواصل
بالمکافی نیست وصل کننده رحم بر وجه گمان مکافات گفته و بنا براینجا نه آنها بوسی احسان میکنند
دی نمی کند ولیکن الواصل الذی ولیکن و اصل کامل آنست که اذا قطعت رحمه و صلها چون قطع کرده
شود و رحم وی و رعایت کرده نشود حی قرابت وی وصل کند و رحم او رعایت حی وی کند جو انقدر آنست که حی خود
را از کسی نظاره و حی دیگران اداناید و قطعت را نیز نمیشد بخواند و اندر ای تکثیر و مهاله رواه البخاری
۱۴ و عن ابی هریره ان رجلا قال روایت است از ابی هریره که مروی گفت یا رسول الله ان لی
قربة اصالحهم مرا قربانان و خویشانند که پیوندی کنم ایشان را و یقطعون لی و می برند ایشان قرابت را
بر ای من و احین الیه و یسیئون الی و یکی میفرستم من بسوی ایشان و بدی می فرستد ایشان
بسوی من و احلم عنهم و یجهلون علی و حلمی و دزم و درمی گذرم من از ایشان و جهل می کنند و خشم
میگیرند ایشان بر من فقال لی من کنت كما قلت پس گفت آنحضرت بخدا سوگند اگر راستی تو چنانکه
میگوئی فیکانما تسفهم الملّ پس گویایی اندازی و ردی ایشان و می خورانی ایشان خاکستر گرم را
یعنی چون شکریه نیکویی نمیی کند حرام است عطای تو بر ایشان و یکم آتش دارد و دشمنی های ایشان نشیب
کردائی را که لاحی میشود ایشان را از خودن آن خاکستر گرم و ملّ لتخیم خاکستر گرم و بعضی گفته اند که نه یا خشان
کردن بر ایشان مساوی محقر میکردانی ایشان را و پیشتر نفوس ایشان مانند آن کسی که در روان می اندازد
خاکستر گرم را و می خورد آنرا و بعضی گویند که احسان تو ایشان را مانند خاکستر گرم است کمی سوزد و بهلاک

بیگردد اند ایشان را بعضی گفته اند که می خردند و در آن بیستی و بیست و شش کرم باب البر والصله

ولا یرال ملک من الله ظمیر علیهم و همیشه است با نواز خدا میمن و ناعمر و داغ شر و اید ای استان
بر ایشان نهادت علی ذلک مادام که ثابت و مستقیم باشی بران صفت روانه مسلم فی الفصل الثانی ۱۳
عن ثویان مولى آنحضرت بود مرتب درگاه و خادم گویگاه و در سفر و حضر و خدمت می بود و قل قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یرد القدر الا الله عاء باقر نمی گرداند تقدیر الهی را اگر دعا و توبه و فتح دال
و به سکون نرآید اندازد کرد خدای بر بنده چیزی از حکم دلیله تقدیر به معنی شبی که در وی تقدیر احکام سیال نبویست
و بعضی به معنی قدر و عزت آن بنزد دارند و در دگر و ن دعا و دایره و این در دگر تعالی است و عار را
سبب رد و این نیز تقدیر است یعنی دمی تعالی تقدیر کرده که بنده دعا خواهد کرد و این بلا دعا می او دفع خواهد شد
و جمیع اسباب عالم بود و قصاص و قد را الهی بمن حکم دارد چنانکه او به طبع مرشدان و اعمال بندگان مردود
آید بنیست و در زخ را بعضی گفته اند که اداست بنده دعا را آسان می گرداند و در وقت و قصاص او خوش
می گرداند آنرا بر دل وی یعنی چون دعا کرد و دید که تقدیر باز نمی گردد و اضی می گردد و تن در سبب به بدن بس
آسان و سبک می گردد بر دل وی بار آن بخلاف آنکه یکایک در آید و ناگهان نازل گردد پس گویا کرد
کرد و دعا آنرا که اقل الطبی و در دل این مسکین چنین می افتد که تواند که مقصود بجا آید در تاثیر دعا و مدح
او باشد یعنی بهر چه قصاص و در دگر و اگر چیزی بودی که در کردی و عا بودی چنانکه مثل این در ما و
چشم زخ و حدیث آمده اگر چیزی بودی که سبقت کردی بر قدر چشم زخ بودی و الله اعلم و لا یزید
فی الغمر الا الجور و زیادت نمی کند و عمر آدمی که یکی کردن بوالهین و اقا به همین معنی که در دعا
مرقد را از تزیه کرده شد و توجیهات دیگر در حدیث انس و در فصل اول گذشت و ان الرجل لیحرم الرزق
یا لملک یصیب و بدستی که مرد را آئینه محروم گردانیده می شود از رزقی که ویرانده اند بسبب شومی کنایه
که در می یابد مراد از او این مسأله اینها اشکال می آید که بسا کسان که عاصی و فاسق و کافر اند و اواب رزق
بر ایشان مقبوح است بیشتر از آنکه مؤمنان و مطیعان و است پس بعضی تاویل می کنند که مراد از رزق
آخرت است که ثواب است و یشک گناه کردن سبب نقصان و حرمان از نعمت و اگر مراد از رزق دنیا
دارند که مال و صحیح و کامرانی است جواب آنست که مراد حرمان از حصول رضا و طیب عیش و فراغ
قلب و حضور وقت و طمأنی رزق از که درت و غمت است چنانکه متعین و مطیعان و است و در
قرآن مجید می فرماید من همل صالسا من ذکر او انشی و هو مومن فلنعمیه حیوة طیمة بخلاف اهل فسق
و فجور که در وقت ایشان که درت و غمت و تعب که نانی از هم دنیا و حرص و تقاوت قلب و خوف نقصان
و فوات آن حاصل است چنانکه فرموده من اعرض عن ذکره فان له معیشة ضعفا و اگر مومن است
از فقر سوء عاقبت و محبت و حشری و که در وقت در طمأنی و وقت و طیب عیش و می راه می یابد و بعضی گفته اند

که این حدیث خمیس است باب الجبر والصله
 است نه از که دوت گناه پاک گردانید به بهشت در آورد و در دنیا به فقر و بلا گرفتار و ذنوب ایشان نمود و پاک و صاف
 با خیرت برود و بعضی را از فرزندان بلاستند که داند و توفیق نوبه بخشه حاصل آنکه مومن چون گناه کرد اگر لطف خنی از
 پروردگار تعالی شامل حال اوست بقره بمرض نهیص ذنوب وی می نماید و آنرا که غناست و لطف بحال وی از زانی
 ندارد و ادراک بچنان بگمانان او بگذاشت و دیگر دانسته و آج بحال وی بکار و نفوذ بالله من ذلك و عین
عایشه رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم دخلت الجنة وراهم بهشت را
فسمعت فيها قرابة بس شیدم و وی آورده اند من قرآن را فقلت من هذا بس پرسیدم کیست
 این که قرآن می خواند قالوا حارث بن النعمان جواب دادند این قرآن خوانده حارث بن النعمان است
 که از فضلی صحابه بود و پدر و اجداد خندق را حاضر شده و صاحب آن قول است که آنحضرت صلی الله علیه و
 آله و سلم از وی پرسید کیف أصبحت بس گفتم أصبحت مومنا الحدیث بس گویا بخاطر صحابه رسیده
 باشد که وی بجه عمل این فضل یافت که آنحضرت در بهشت قراه آورده اند بس آنحضرت برای بیان
 سبب دریافت وی این قضیات را فرمود كذلكم البر كذا لكم البر هم چنین است قضیات و نواب یکی
 که دن یو الدین این را در مار که فرمود و فرمود و کان ابو الناس بامه دیو وی یکی گفته ترین مردم بماد
خو و رواه فی شرح السنة و البیہقی فی شعب الایمان و فی دایته و در دایت بیہقی است قال گفتم
آنحضرت هت فرایتی فی الجنة خواب کردم پس دیدم خود را در بهشت این عبارت در دایت بیہقی
 بدل بجای دخلت الجنة و رواه شرح السنة که است و عین عبد الله بن عمرو و قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم رضی الله ب فی الوالد حشو وی پروردگار تعالی در حشو وی پرورد
 است پدر ذکر کرد دعا لبادران مقام که این حدیث در دنیا فیه تعویب ذکر پدر بود و حکم مادر نیز همین است
 بطریق اولی از جهت زیادت حق وی چنانکه معنوم شد و بعضی گویند که والد اینجا به معنی شخصی زاینده است
 و آنکه نسبت بلا ذت دارد و صبیغه فاعل گاهی برای نسبت می آید چنانکه نامر و لابن عمر فروش و بن فروش
 را گویند بس مادر و اینرا مل باشد و ظاهر این را بعد از ابن عمر و بن العاص گفت پدر و دگاد که پدر او شکایت
 از وی نزد آنحضرت می آورد که ریاضت بسیار می کشید و تمام شب بیدار می بود و دایم دوزخ میداشت
 چنانکه در حدیث آمده است و ابن عبد الله بن عمرو و بعد از وی که عمر و بن العاص است که وزیر معاویه بود
 و در بعضی از ایشان نبود و سخط الله ب فی سخط الوالد و ما حشو وی پروردگار و دنا حشو وی پرورد
و سخط و ضم بین و سکون خادهم آن و فنهین گراست و ضد دعا که انی التاموس و رواه الترمذی و عین
ابی الدرداء ان رجلا قال از ابو الدرداء آمده است که مردی آمد و راه بس گفت آنرا ان لی امراة
 و ان امی تمام نمی بطلاق از منی مر از منی است و مادر من امر میکند مرا بطلاق دادن وی یعنی چه کار که طلاق بدیم او را

اور ایا وجود اگر طلاق انقضی میباجاست فقال له پس گفت آن مرد از انجا که آمد آمد سمعت
 رسول الله شیدم بنی بصره را اهلای الله علیه وآله وسلم يقول می گفت الموالد اوسط ابواب الجنة
 پدر بتر و فاضلترین و در نای بهشت است یعنی سبب در آمدن بهشت نگاهداشتن و ضایع کردن است پس
 هر که خواهد که در آید بهشت را ازین درگاه باید که دشمنی و اینه نگاه دارد و ظاهر است که مادر نیز امین
 کرم خواهد داشت فان شئت فقل علی الباب ارضیع بعض اختیار و دوستی است اگر می خواهی نگاهداشت
 کن برین دو باب ضایع کن یعنی اگر طلاق دادی دشمنی و اینه نگاهداشتنی و اگر نه ضایع کردی و از دست
 دادی آزاد و درین حدیث اگر از والد شخص زاید مراد دارند آنکه نسبت ولادت دارد و مناسب تر است
 رواه القرمطی و ابن ماجه ۴۰۰ و عن بهز بن حکیم عن ابيه عن جده قال بهز بن حکیم از پدرش
 روایت میکند پدرش از جد ک نام دی معادیه بن حیدر است فتح مهاد و مکنون بخانه پدر و اهل همراه گفت جد
 وی که قلت گفتم یا رسول الله من ایوکر اینکی کنم بگما حسان نامیم غنیمت قال گفتم آنحضرت امك
 مادر خود را اینکی کن و وی احسان نماید قلت ثم من گفتم بستر کن اینکی کنم قال امك گفت آنحضرت
 در بین بار نیز مادر خود را اینکی کن قلت ثم من گفتم بستر کن اینکی کنم قال امك گفت آنحضرت بستر کن
 مادر خود را اما نه زرتبه امر کرد و اینکی کرد و من مادر قلت ثم من گفتم بستر کن اینکی کنم قال ابك گفت و در مرتبه چهارم
 پدر خود را اینکی کن ثم الاقرب فالاقرب بستر کنی کن آنرا که نزدیکتر است به او پدر و چنانچه برادر و خواهر
 پس آنرا که بعد از وی نزدیکتر است چنانکه اعمام و احوال بهمن ترتیب اولاد اعمام و اولاد احوال و مضمون
 این حدیث همان حدیثی است که در اول باب از این بربره که نیست رواه القرمطی و ابوداود ۴۰۰ و عن
 عبد الرحمن بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول قال الله تبارک و تعالی
 عبد الرحمن بن عوف رضی الله عنه گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت که گفت خدا ای تبارک و تعالی
 انا الله و انا الرحمن منم خدا و منم منصف بصفیت رحمت خلقت الرحمه پیدا کردم رحم را و شققت لها من
 اسمی و شکافتم و مگر قسم مر رحم را نامی از نام خود که همان است و در بعضی نسخ شققتها آمده فمن وصلها وصلته پس
 هر که پیوند کند رحم را و رعایت کند حی و بر ایو نکند من و بر او من قطعها بقتله و هر که بگسلاند رحم را و رعایت حی
 وی نه نماید بگسلانم او را و بت به معنی قطع است و البته که در سخن برای تاکید و مبالغه گویند معنی قطع است یعنی
 با انقطع و البحر نم این را بکنم و از هر چه بخر کردن اوست قطع کنم و از ان بر م و بگسلانم رواه ابوداود ۴۰۰ و عن
 عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است و پدر او نیز صحابی است حاضر شد حدیث را را خیر را و مشاهد را که
 بعد از دست و همیشه بود و در مدینه تا وقت وفات آنحضرت بعد از ان انتقال کرد و کوفه و وی آخر کسی است
 که مرد کوفه از صحابه سه سده و ثمانین و قبل است و ثمانین قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم يقول
 لا تنزل الرحمه علی قوم فرو و نمی آید رحمت خاص الهی بر قومی که فیهم قاطع رحم در میان ایشان ششمی

است بر خدا رحم و رحمت ناکند کسی از آنکه می کند و مساعدت می کند آن باب الجود والصلوة
شخص را بر آن دانگر نمی نمایند و منع نمی کنند او را از آن و بعضی گویند مراد بر رحمت باران است که بشوی
این رحمت باز داشته میت و از ایشان رواه البیہقی فی شعب الایمان ۸۰۶ و عن ابی بکر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما من ذنب احری ان یعتیل الله لصاحبه نیست هیچ گناهی نزد او تر
تا آنکه شتاب کند ندای تعالی مرگند و آن کند العقوبة فی الدنيا عذاب و دنیا مع ما یدخله فی
الاحرة یا آنچه نگاه میدارد او را از عذاب و آخرت من البقی و قطیعة الرحم از بر آمدن از اطاعت امام
عادل و بریدن پوند رحم یعنی برین دو بکند هم در دنیا عقوبت می کند و هم در آخرت عذاب خواهد بود چون اثر
این دو مصیبت در دنیا هم هست از هرج و مرج در عالم و کینه و عداوت در قلوب عتوت اینها در دنیا نیز
مقبل گشت و اگر چه بعضی گمانان دیگر نیز باین صفت باشند اما این دو گناه بدتر و شنیع ترند رواه الترمذی و ابو
داود ۹۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یدخل الجنة منان
در نمی آید در بهشت منت نهاده بعد از عطا دشوار کننده و بر روی آورنده آنچه داده است چه جای ایذا کننده
بدان چه منت نهادن و ایذا کردن بحکم کریمه ولا تبطلوا صدقاتکم یا المن و الاذی ابطال کند صدقه را و اما
که مراد آن است که در آمدن در بهشت که به جت صدقه و عطا متوقع بود به جت بطلان صدقه واقع گردد و
یا بشوی این شنیعه اذ آن سعادت محروم می گردد و مراد در آمدن با سبقتان و سقر بان است و الا
در آمدن بهشت هر مومن را امر جو است ولا عاق و هم چنین و دنیا به و بهشت آزاد کننده و ادا کین و اقربا را
بی جت شرحی کند اقیل و احتمال دارد که عاق را مخصوص بآزار کننده و الدین دادیم چنانچه متعادین
است و قاطع صدقه و رحم را در میان داخل دادیم یعنی منت نهاده بر خویشان و نزدیکان بآنچه
احسان می کند بایشان و بعضی گویند که منان از من است یعنی قطع یعنی قطع کننده و رحم و لا مل من غیر
و در نمی آید بهشت را دادیم خورد و شراب را و عادت کنند بدان رواه النسائی و الدارمی ۱۰۰ و عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تعلموا من انسا بکم یا موزید از نسبهایی خود
ما تصلون به ارحامکم آن قدر که پیوند کنید بدان رحمهای خود را یعنی آباد اجداد و امهات و جدات و اولاد
ایشان را از ذکر و اثاث بشناسید و نامهای ایشان را و در پند تأوی الارحام را که بابش این صله نباید نمود
بدانند که دانستن آن ضروری و نافع است فان صلة الرحم محبة فی الیهل زیرا که پیوند کردن و نیکی
نمودن بر رحم جای وجود محبت و محل دوستی است و در خویشان و متعانتان و محبة را بکسر خاوند اندر و زین
مظنة بکسر ط مشرقه فی المال لفتح بهم و سکون مثله از ثروت بمعنی کثرت مال یعنی صدقه و رحم سبب کثرت و
برکت است و مال چنانکه متبقا گشت که سبب فراخی در رزق است منسأة فی الاثر لفتح بهم و سکون نون
و فتح همزه یعنی سبب تاخیر و در اجل و در از سی عمر است رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۱۰ و عن ابن

عسوان رجلا اتى النبي مردی آمد پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم فقال باب البور والصلوة
 گفت آن مرد یا رسول الله انی اصبت ذنباً عظيماً من رسيده ام گناهی بزرگ را افهل لي من توبتي پس
 آیا هست مرا عملی که سبب توبه در بوع الهی تعالی گردد بر من بر حمت و آمرزیده شود آن گناه قال هل لك
 من ام فرمود آنحضرت آیا هست ترا مادری از مادران یعنی مادر یا جد و قایل لا گفت آن مرد نیست مرا
 مادری قال گفت آنحضرت وهل لك من عالة آیا هست ترا خاله از خاله قال نعم گفت آری خاله است
 قایل فیه ها گفت آنحضرت پس نیکی کن با وی تا آمرزیده شود آن گناه تو این جا معلوم می شود که صلوة رحم
 سبب کفایت گناهان شود اگر چه کبیره باشد یا آنحضرت آنرا در خصوص این مرد بوی معلوم کرد و نیز معلوم شد که خاله
 حکم دارد در رواه الترمذی ۱۲۰۰ و عن ابی اسید بن مسعود رضى الله عنه قال روایت است از ابی
 اسید ساعی که گفت بینا نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در اشای آنکه ما نزد پیغمبر خدا بودیم
 صلی الله علیه و آله وسلم اذ جاء رجل من بنی سلمة ناگه آمد آنحضرت را مردی از بنی سلمه که سمر لام
 نام بطنی است از قبایل انصاء و گفته اند که سلمه که سمر لام در عرب حیر این بطن از انصاء نیست و سلمه بفتح
 لام بسیار است فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله هل بقي من بوي ابوي شيء آیا باقی مانده است از
 نیکی پدر و مادر من چیزی یعنی در زندگی پدر و مادر من هر چه توانستم کردم آیا باقی مانده است از بر ایشان
 چیزی اینها به بعد موتهما که بکنم آنرا پس از مردن والدین یعنی پس از موت والدین هم بر ایشان
 صورت دارد و قال نعم فرمود آنحضرت آری باقی مانده است از بر بعد موت والدین الصلوة علیهما
 و الاستغفار لهما و حمت فرستادن بر ایشان و دعا کردن و آمرزش خواستن از حق تعالی بر ایشان را
 و انفاذ عهد هما من بعد هما و روان کردن عهد و وصیت ایشان بعد از وفات ایشان و صلوة الرحم
 التي لا توصل الا بهما و صلوة رحم که کرده نمی شود دیگر بسبب محبت خالص ایشان و حق ایشان و طلب
 رضای ایشان که رضای حق منوط است بدان به جهت عرضی و غایتی دیگر که طلب قریب و منزلت یا
 و ببله مال و جاه نزد ایشان باشد چنانکه بطاعت برده و دگر تعالی خالصا برای طلب رضای وی باید کرد
 نه برای عرضی و عونی و اکرام صلوة یقهما و مرزگ داشتن دوستان و والدین را و احسان کردن بآنها چنانکه
 در فصل اول در حدیث این عمر که شست رواه ابوداود و ابن ماجه ۱۳۰۰ و عن ابی الطفیل نام او
 عامر بن دانه است آخر صحابه و در موت و بود وی رضی الله عنه از تابعان امیر المومنین علی رضی الله عنه قال
 روایت النبي گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و سلم یقسم لهما بجعرافة بخشش می کرد و کوشی را در
 موضعی که نام وی جمرانه است که سمر جیم و عن و تشدید اموضعی مشهور است بر یک مر خاله از یک و آن حضرت
 بعد از فتح چنین شازده را در آنجا بود و قسمت اجزای آنرا نمود و اذ قبلت امرأه حتی دانت الی النبي
 ناگاه پیشش آمد زنی تا آنکه نزدیک شد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فبسط لهما رداءه پس

انت جلد رجم احسن کلمات کتاب است

[illegible]

فریادی گنده دی مانند از کرسی بزد بکشد و پایی من گویا در شربت آن قوم خن فتنه باب البر والصله
 مادر پدر و مقه م پدر من اولاد یار ابر بود این مرد قند هم سبک و مادر پدر و ادب منی گویند شاید که مقه او سرت
 و من بخردان داده بودی تالی و فریاد ایشان برای زیارتی بود قلم بزل ذلك دابی و دایم بس بود خواب
 کردن و ایستادن و فریاد کردن کد من ایشان یعنی پدر و مادر خواب می کردند و خردان فریادی کردند و من
 ایستاده بودم حتی طالع الحیوانا که بر آمد فراین مرد این حکایت از حال خود کرد و روی بخدا آورد و گفت
 خداوند افان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک پس اگر هستی تو که مبدائی که من کرده ام این گاه
 به بخش طلب رضای تو فاخرج لنا فرجة نری منها السماء پس کتابرای کشادگی که بنسیم از ان کشادگی آسانرا
 فاخرج از باب لیسر و از افغان هر دو خوانده اند و فرجه نیز بضم فاد فتح آن آمد و فقرج الله لهم حتی یرون السماء
 پس کشاد خدای تعالی برای این قوم تا آنکه چنان شد که می باشد آسانرا و فرج به نشدید را و به تخفیف
 آن نیز آمد و در بعضی روایات بر روی نون آمده و چون مرد نخستین حکایت خود تمام کرد و از تنگی کشادگی
 یافت قال الثانی گفت مرد دوم برای بیان کرد و ادبیک کردی کرده بود اللهم انه کانت لی دیت
 هم احبها خداوند به دسی که بود و مراد خرج که دوست می داشتیم و در انکاشد ما یحب الرجال النساء
 و دسی مثل ستمترین و دسیهای مردان مرزبان را فطلبت الیها نفسا پس طلب نمودم به سوی دسی
 تنفس و در اینجی میل کردم به سوی دسی و فرستادم کس راه سوی دسی یافت حتی آتیها بائة دینار
 پس سرکش کرد دسی از مطاوعت من تا آنکه یازم او را و بدیم صد دینار فسمعت حتی جمعت بائة دینار
 پس کسب و کار کردم تا آنکه بهرست بیدم صد دینار وافی الله اح منی و دیدن دشمنی کردن و کسب و کار
 کردن فلقیتهایها پس پیش آوردیم او را آن صد دینار را فلما قعدت بین و جلیهها پس هرگاه که ششتم
 میان دایهای آن زن برای جناح قنالت یا عبد الله اتق الله گفت آزن ای بنده خدا بر بزرگن و بزرگس
 از خدا و لا تفتح الخاتم و کتابها است و ای کتابت از از الی کلمات کرد و فقلت عنیهای پس رسیدیم از
 خدا و در ایستادم از وی اللهم فان کنت تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهک خداوند پس اگر می دانی
 تو که من کردم آنرا برای طلب رضای تو فاخرج لنا فرجة لیا منها پس کشادده مادر ازین صخره فخرج لهم فرجة بس
 بکشد و خدای تعالی برای ایشان کشادگی و فرج به تخفیف و او تشدید آن نیز آمد و قال الاخر و گفت
 مرد دیگر از ان سه مرد اللهم انی کنت استاجرت اجیرا خداوند این بزرگدوی که قدم مزدوری را بغرق
 آرزو به تمامه شای و فرقی بفتح فاد سکون را و فرج آن پیمان که سیر و رطل و بعضی گویند باز و رطل و دوی باشد
 و فرج را انکرا و صوب است نزد اهل لغت و نزد مجتهدین به سکون اکثر است و قاضی عیاض گفته روایت شیوخ
 ما با صکان و فتح هر دو است و الفح اکثر و در صراح گفته فرقی سکون و حرکت پیمان اهل مدینه و آن شزده
 در ظاهر است و در بعضی همزه و ضم را تشدید نداشتی و تخفیف آن و ضم هر دو به تشدید و تخفیف و ضم اول و

سکون ثانی در زلی فمره و نیز نمون بحای را نیز آمد نام دانه مشهور فی الصراح باب البر والصله
از زریخ فلما قضی عملک من چون تمام کرد آن مرد کار خود را قال اعطنی حقی گفتم بدو مرا حق فرست
علیه حقه پس پیش آورد و در وی حق را در افتد که در غیب عند پس بکذاشت حق خود را و اعراض
کرد از آن فلم ازل از عهد پس بیشتر زحمت می کرد من و او اگر شالی بود تا آنکه حاصل بسیار آورد و حتی جمعیت
مند بقر و ادرایها اما آنکه بهم آورد من از حاصل زراعت گاو و چرانده آن گاو و آن را در دین روایت ذکر بقر
و دوا می کرد و با عباد اکثر و اغلب و در روایت دیگر آمده که حاصل بسیار گردانیدم اجرت و بر اند آنکه بسیار شده اموال
از شیر و گاو و گوسفند و غلام فبیاه نمی پس آمد مرا آن ابر فقال پس گفتم اتق الله ولا تطعنی بر سر خدا را
و غلام کن مرا و اعطنی حقی بدو مرا حق مرا فقلت اذهب الی ذلک البقر و راعیها پس گفتم بر و بسوی آن گاو و
چرانندگان آن حق نت فقال اتق الله ولا تعز آبی پس گفتم ترس عدا و استرا و سخت کن به من
فقلت الی لا اضره لك پس گفتم بدرستی من استرا می کنم بقر فخذ ذلک البقر و راعیها پس بگم آن گاو و
را و چرانندگان آن را فخذ فانا طلق و بها پس گرفت این مال و متاع و پس برد آن همه اشیاء را فان كنت
تعلم انی فعلت ذلک ابتغاء وجهك فافرج ما بقی پس اگر میدانی خداوند که من کرده ام آنرا برای طلب
و رضای تو پس بگشا آنچه باقی مانده ازین شک ففرج الله عنهم پس کشاد خدای تعالی آن سنگ را از ایشان
دور نماد از آن سخت متعق علیه و ازین حدیث معلوم شد استخوان بود مثل اصالح اعمال و در حال شدت و
کرب زیرا که مولی تعالی از ایشان قبول کرد و اجابت نمود و آنحضرت این را از این قوم و در معرض شاد و کرم
فضایل خبر داد و اگر استخوان باشد جز خود و متیقن است ایمان دانست که این معالجه بر ظاهر شریعت و مقتضای
ایمان است که بموجب صدق و عدل پروردگار تعالی و وثوق به ان اجر عمل و ایمی طلب و معالجه می نماید اما آنکه
مستغرق است در بحر حقیقت و مشاهده می کند شمول قدرت و فعل و توفیق الهی را فانی است از وجود و روایت
عمل خود و خیرای آن او را که محال استاد فعل بذات خود و استحقاق خیرای دوست و می همه از حق
می داند و خود را در میان نمی بیند عمل توفیق دوست و جرات بفضل او تعالی شانه و عظم برانده و نیز معلوم میشود
مباله در فضل نفع برداریدن و ایمان ایشان بر اهل دود و اخراج و تماشای از تکلیف و مشقت ایشان
و قصر وقت بر راحت و آسایش و نیز معلوم می شود که بیدار کردن کسی را که در خواب است کرده
و خصوصاً در محل ادب و تعظیم اگر برای نماز و زوفاات فرض معلوم می شود که راحت خواب الذ و اعطیب
است از تناول طعام و معلوم می شود فضل عفت و پارسائی و باز داشتن نفس از محرمات خصوصاً نزد
قدرت و عدم مانع و غلبه نفس و حواس و شیوای خصوصاً در شهوت فرج که بختان وی غالب تر در سرکش
وین شهوات است بر عقل و مشکل ترین حالات است بر مرد و نیز معلوم می شود که تصرف در مال غیر بی اذن
و بی جایز است اگر اجازت کند بعد از آن چنانکه مذکور است که تصرف فصولی جایز است و موقوف

است بر اجازت مالک و بعد از اجازت وی نماند کرد و معاوم می شود که عن عهد و ادای باب البر و الصلوة
امانت و بیاحت در معاملات امری فاضل و موصل است بترتیب و اگر است نزد حق و معاوم میشود که دعای
مزد بعد از وقوع بلا مستجاب و سبب دفع بلا و کشاد از تنگی محنت و ابتلاست و معاوم می شود که کرامات
او لیاحق است چنانکه مذکور است و جماعت است رضوان الله علیهم اجمعین ۲۰۰ و عن معاویه
بن جاحمه ان جاء الی النبی صلی الله علیه و آله و سلم جائمه بن عباس بن مرداس سلمی که از
صحابه بود و بر وی معاویه نیز از صحابه است نزد آنحضرت آمد فقال پس گفت یا رسول الله اردت ان اغزو
خوادم که برادر و هموقد جئت استیشرک و تحقیق آمد امام که مشاورت کنم ترا و چون فرمائی فقال هل لك من ام
پس نمود آنحضرت آیا است ترا و وی قال نعم گفت آری هست قال فالزها فمرد پس لازم گیر او را و وی بایش
فان الجمعة عند رجلها زیرا که بیست نزد های ماه و است یعنی در پای مادر بایش که موجب در آمدن بیست است
و این عبادت کنایت است از خضوع و ذلل که امر کرده اند آن اولاد نسبت بوالدین پس در پای بودن بیست
ولد است بیست است رواد احمد و النعمانی و البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن ابن عمر قال
كانت قصی امراه ابن عمری گوید بود در عقده نکاح من زنی و کان عمر یکرهها و بود عمر رضی الله عنه که
ناخوش میشد است آن زن را فقال ای طلقها پس گفت مرا عمر طلاق داد آن زن را فایست پس سر باز
زد من از امثال این امر و طلاق ندادم زن را فاتی عمر رسول الله پس آمد عمر بیستمره از اصلی الله
علیه و آله و سلم فدک ذلک له پس ذکر کرد عمر آن واقع را مرا آنحضرت و اتفاق ای رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم طلقها پس گفت مرا آنحضرت طلاق بداد آن زن را رواه الترمذی و ابو
داود ۴۰۰ و عن ابی اسامه ان رجلا قال رواست از ابوامامه باهانی که صحابی مشهور است که مردی
گفت یا رسول الله ما حق الوالدین علی ولدهما بیست حق مادر و پدر بر فرزند ایشان قال گفت
آنحضرت هما جنتک و نارک مادر و پدر بیست و دوزخ تواند یعنی حق ایشان یکی کردن است یا ایشان
و مادر بخاندن ایشان را زیرا که یکی کردن با ایشان سبب در آمدن بیست و در بخاندن ایشان موجب در آمدن دوزخ
است رواه ابن ماجه ۵۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان العبد لیه ویت
والداه از احد هما بدوستی که بد و مرا آئینه بینه بد و مادر و وی هر دو یکی از ان دو را نه لهما عاق و حال
آنکه به تحقیق آن بد و مرا اثم را بخانده و حقوق و دوزخ است و ایشان مادر و وی را قه اند از وی از عالم فلائزال
بد هولها و یستغفر لهما پس همیشه دعا میکند آن بد و مرید و مادر او آمرزش می خواهد از خدا مرا اثم را
حتی یکتبه الله باز آنکه می نویسد او را خدا ای تعالی یکی کند با ایشان یعنی دعا و استغفار و نزد ان عمر
والدین را بعد از مردن ایشان آن فایده دارد که اگر مادر و وی را قه بایست بد هم حق تعالی ایشان را از غنی
بیکر داند از وی و نام و برادر و دیوان یکی کند گان به پدر و مادر و در ضایعیدگان از ایشان می نویسد

و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من باب البر والصلة
اصبح مطيعا لله في والدك كمن اصبح مطيعا لله في والدك و طاعته كمن اصبح مطيعا لله في والدك
و هو خود بجای آورده است حی ایشان را اصبح له بابان مفتوحان من الجنة تا ماد که در طاعتی که
ثابت است برای او در در کشاده از بهشت فان کان واحدا فواحد پس اگر باشد یکی از مادر و پدر
پس مفتوح بکدام است در بعضی نسخ واحد است و من اصبح عاصيا لله في والدیه اصبح
له بابان مفتوحان من النار وان کان واحدا فواحد کسی که با ماد که در طاعتی که پیغمبرانی گفته
است مرخص از ادرجی مادر و پدر و ماد که برای او در در کشاده از آتش و درخ و اگر هست یکی از
مادر و پدر پس مفتوح یک در است و از این معلوم شود که طاعت و معصیت والدین چون بفرموده حق
است در حقیقت طاعت و معصیت اوست تنهایی و الله سر قال رجل وان ظلمنا و گنست مردی از حاضران
و اگر چه ظلم هم گفته مادر و پدر فرزند را قال فرمود آنحضرت وان ظلمنا و ان ظلمنا و ان ظلمنا و ان ظلمنا
که در فرمود از برای ناگفته و مبالغه و مراد عظم در امور دنیا و دین است نه دینیه و طاعت والدین اگر مخالف
وین باشد و از این دو و ۶۰ و عنده ان رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم قال و من روايت از ابن
جاسس است و فی انه عنهما که آنحضرت فرمود ما من ولد یارینظر الی والدیه نظرة رحمة نیست
یعنی فرزندی نیکی کند با والدین که نگاه کند بسوی ایشان نگاه کردن بر وجه رحمت و محبت الاکتب الله
له بكل نظرة حجة مبرورة که آنکه بنویسد مراد از این تنهایی و در برابر نگاه کردن حجتی مقبول افتاد و در
کتاب حج که ثبت است که جزای حج مبرور نیست مگر بهشت و معنی حج مبرور نیز همانا معلوم شد و ثانی آن مقبول
است قالوا بان آنحضرت نظر کردن با والدین و این چنین جزای ذکر کرد و حجاجه بطریق استغفار و استغفار و استغفار
گفته و ان نظر کل یوم مائة مرة و اگر چه نگاه کند هر روز عید بار قال نعم گفت آری و اگر چه نظر کند
هر روز صد بار و از برای رفع و برداشتن و ایشان فرمود الله اکبر و اطیب حد ابرو و پاک تر است
از آنچه در گمان شماست که گوشت نمی شود بهر نظر و له حج مبرور و ۸۰ و عن ابی بکر قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم کل الذی یغفر الله مائة ما شاء من کنان می آمر زود خدای تعالی
از این کنان هر چه می خواهد الا حقوق الوالدین که در دنیا بدن عاود و پدر فانه یجوز لصاحبه ان یسکن
بدست که الله تعالی شهادت میکند عتوبت را امر صاحب حقوق را فی الحیوة قبل الیמות هم در
زندگانی همیشه از مردن با آنچه کند و در آخرت از عتوبت و طاعت تشدید و تغلیظ است بر حقوق
۹۰ و عن سعید بن العاص نام دو کس است پرسیده نامه که این سعید و اسید این العاص و اسید بن سبب
نست که است یکی اکبر و آن سعید بن العاص این اسید بن سعید شمس بن عبد مناف است قدیم الاسام
اسلام آورده بعد از آن که سعید بن ابی هریرة از آن سعید بن ابی هریرة و دشمنان گفته و دو طاعتی مسلمین

بن سید بن العباس بن ابراهیم و در وقت وفات آنحضرت هشت ساله بود و دید آن باب الشفقة والرحمة
 حضرت را در وایت کرد از وی و این حدیث اوست یا رب ایت پدر گلان او قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم حق کبیر الاخوه علی صغیرهم ادب و رحمت بزرگ از میان برادران برادر
 خرد ایشان حق الوالد علی ولد کم چو حق پدر است بر فرزند و روی البیهقی الاحادیث الخمسة
 فی شعب الایمان روایت کرده است این پنج حدیث را از حدیث انس تا حدیث سید بن العباس در
 شعب الایمان باب الشفقة والرحمة علی الخلق... فی الاصرار شفقت مهربانی شفق که تک اشفاق
 تر سید بن بر کسی یا چیزی از مهربانی بر وی صانع عالمی بقال اشفق علیه فهو مشفق و شفیق علیه و به معنی تر سید بن
 از کسی قال اشفق منای خاف استی و طیبی گفته اشفاق به معنی خوف است و شفقت و شفیق اسم است از ان
 و بمعنی غایت مخلصه خوف نیز آمده زیرا که مشفق بترسد که بگریزی به مشفق چایه ترسد و رحمت بخندون و مهربانی
 کردن در رحمت که کتب و در جمیع ربابا سکون حاصل آن نیز به معنی رحمت آید در رحم نیز مان معنی است بقال
 رحمه و در رحمت علیه و در جوت نیز مشفق از رحمت است از برای مبالغه چنانچه در جوت از دلب و جوت از
 چهره و همان در جیم از اسماء الهی اند از برای مبالغه و در رحمت و بکار از نیز برای مبالغه است چنانچه گویند چایه
 مبد و مبالغه و در همان اند و اقوی است به معنی مینصت بر چیزی که فوق آن مقصود نباشد و لهذا مخصوص است
 به بار شغالی و بر غیر او اطلاع توان کرد و در جیم بر غیر وی سبانه نیز اطلاع توان کرد و کریمه قلی ادعو الله او ادعوا
 الرحمن دلیل این تمخیص است * الفصل الاول * ۲۱ * و عن جریون بن عید الله تعالی مشهور
 حسن الصور و اسیرت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرحم الله من لا
 یرحم النعمان رحمت می کند خدا تعالی بر رحمت خاص گاهل خود کسی را که رحمت نمی کند او او میا را متفق علیه
 ۲۰ * و عن عایشة رضی الله عنها قالت جاء اعرابی الی النبی آد بادیه نشینی که اکثر خاک و درشت
 خوی باشند بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و دید چنانچه آن را که بوس می کند خرد از او فقال پس گفت
 اتقلبون الصبیان فما اتقلبهم آبا بوس می کنید شما خردانرا پس ما خود بوس نمی کنیم ایشان فقال النبی پس گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم او املاک لك ان نزع الله من قلبك الرحمة آیا مالک می شوم من نهادن رحمت
 را در دل تو اگر باشد الله تعالی از دل تو رحمت را یعنی چون وی تعالی در دل تو رحمت و شفقت نه نهادن
 نتوانم نهاد مقصود از جود تو بیخ است بر برحمتی و اشدات ناکه در و لها رحمت نهاده و آفریده می است اگر وی نیافرید و نهاده
 دیگری نتواند نهاد و این معنی بر تقدیر کسر امر آن است و در اکثر روایات بطح همراه آمده و معنی آن چنان شود که
 من مالک هستم دفع و از آن کشیدن حق رحمت را از دل تو یعنی چون وی تعالی رحمت را از دل تو کشید من آنرا دفع نتوانم
 کرد و از آن نمود و مال معنی هر دو روایت یکی است تفاوت و در توجیه اعراب است متفق علیه... و عنها قالت
 و هم از عایشه روایت است که گفت جاء تنی امرأة و معها بنتان لها نسالتني آدمرا زنی و بان زن و دو دختر بود

باب الشفقة والرحمة علی الخلق

الفصل الاول

مراد اسوال می کرد آن زن وی خواست بخری از من فلم تجد غندي غير ثمرة باب الشفقة والرحمة
 واحدة پس یافت آن زن نزد من خریاک خرما فاعطيتها اياها پس دادم آن زن را آن ثمرة واقسمتها
 بين ابنتيهما پس گفت که دختر مادر و دختر خود آن زن و بهر یک نیمه از آن داد و لم تا کل
 منها خود بخورد چیزی از آن ثم قامت فخرت پس برخواست آن زن و بردن رفت از آنجا فلما دخل النبي
 پس در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فعد ثقتہ پس گفتم این فعل آن زن را با حضرت فقال پس گفت
 در بیان فضیلت نیکی کردن بدختران من ایستای کسی که مبتلا گردانید شود و از نایشش کرده شود من هله
 البنات بشی از جنس این دختران به چیزی یعنی یکی یا دو یا بیشتر و عیادت ایستاد بجهت آنست که وجود
 بنات در عورت و عادت کرده و گران می باشد فاحسن الیهن پس نیکی کند به سوی ایشان کن له سترا
 من النار باشند این دختران و نیکی کردن بایشان مرا آنکس را پرده از آتش و زخ و جان و مانع از درد آمدن
 آن و اختلاف کرده اند علامه آن که مراد ابتلا و آسختن بخرد و وجود دختران است یا آنچه صادر شود از ایشان
 از محبت و ایذا صبر کردن بر آن و ظاهر ادل است و نیز مراد از احسان قد و واجب است از ثنقه یا زیاد بر آن
 و ظاهر ثانی است و شرط احسان آن است که موافق شرع باشد و مستمر و دائم گردد و تاجد شدن ایشان به تزویج یا بموت
 متفق علیه . . . و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و هلم من حال جاريتین
 کسی که غم خورای کند و دختر را و ایستادگی نماید ثقت و قوت و کسوت رسانیدن ایشان را حتی قبل فغانا آنکه برسد
 آن دو و خرد بلوغ جاء يوم القيمة می آید آنکس در روز قیامت انا و هو و کمال او در حالی که من و وی
 بهم باشیم هم چنین و ضم اصابعه و فرام آورد و آنحضرت برای بیان معنی همکذا و کیفیت بهم بودن آنکس
 و آنحضرت انگشتان خود را و مراد و انگشت است که سبابه و وسطی است یعنی هم چنانکه این دو انگشت را بهم
 پیوسته می بینید من و آنکس که عیال داری و دختر کند و روز قیامت هم چنین باشیم مراد مقام است و
 مصاحبت در جنت است یا در محشر و مواطن دیگر و اسم اعظم و بدانکه در حدیث دیگر فرموده است بر اینگونه
 شده ام من و روز قیامت همچو این دو انگشت و احتمال گفته اند یکی آنکه بیان معنی اتصال و مقارنت دیگر
 تقارب و تقارب منقذ ارتقاء و وسطی بر سبابه اما درین حدیث بیان این دو احتمال کرده اند و ظاهر در اینجا
 اراده ضم و مقارنت و پیوستن است و اگر تقارب و تنایب در در آمدن بهشت مراد دارند نیز صورتی
 دارند و بر هر تقدیر مراد ساله و تا که فضل عیال داری دختران است و اسم اعظم رواه مسلم . . . و عن
 ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الساعي على الارملة سعي ناپسند در تحصیل
 مونس ارمله و انفاق کننده بر ایشان و ارمله بفتح همزه و سیم زن بی شوهر خواه تزویج کرده باشد پیش ازین
 به شوهری یا نه و بعضی گفته زن که مفارقت کرده از وی شوهر بموت یا بطلاق کذا اقال الطییبی و در قاموس
 گفته مرد اهل و زن ارمله به معنی محتاج و سقیم و جمع اراطل و ارمله در صراح گفته اهل مرد بی زن و ارمله

زن بی شوهر اهل یوگان و دودیشان و محتاجان و اصل اشتقاق این نظر از دل است . باب الشفقة والرحمة
 یعنی فقر و فقرن نوشته از دست بی باران شدن سال و مراد دود و دود بشت زن بی مراد است نه سکین بفریه ذکر
 و المسکین می فرماید که سعی نمایند و گوشتش کنند و در تحصیل موت بسو و مسکینان کما الساعی فی سبیل الله
 مانند سعی کنند و اشتقاق کنند و در راه خدا است که عزادج است و احصیه قالی ظاهر از حفظ مصابیح و مشکوٰۃ
 آنست که این قول اهل بهره است که گفت گمان می برم آن حضرت را بهیابی الله علیه و آله وسلم که گفت
 کما لقایم لا یفتقر بضم نا و کما لصایم لا یفطر سعی کنند و برابر به و مسکین مانند شب خراست برای نماز که
 سستی نمی کند و فتوری واقع نمی شود و شب خیزی او مانند دوزخ و او است که هرگز آن فطار نمی کند و همیشه
 روزه میدارد و در بعضی حواشی نوشته که این قول یعنی و احصیه قال الخ قول عید الله بن مسلمه قنبری است که
 شیخ غازی و سلم است و دودی این حدیث است از امام ماک که گفت گمان می برم ماک را که گفت
 کما لقایم لا یفتقر و کما لصایم لا یفطر فتل بر متفق علیه ۶ و عن سهل بن سعد صحابی مشهور است
 ساعی که قید است از انصار آخر من مات من الصائبة بالمدينة * قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 انا و کافل الیتیم له و لغیر من و کسی که متکفل امر یتیم است و مردی او است خود آن یتیم از آن او
 باشد و از اقربای او که غم خواری وی بر و بکم صلح و رحم و اجیت چنانکه پسر پسر که پدرش مرد و باشد یا پسر
 برادرش و مانند آن باز آن خیر وی باشد از مردوم اجانب بر هر قدر ثواب کفالت یتیم و تربیت وی
 آن قدر است که بفرماید من و کافل یتیم فی الجنة هکذا اتفاق و در مصاحف و در بشت این چنین و اشار
 بالمسیابة والوسطی و فرج بینهما شیئا داشت کرد آن حضرت برای بیان کیفیت مقارنت با نکست سببه
 و انکست میان و کشادگی کرد میان این مرد و انکست اندکی و رواه البیاضی و از بن معلوم شود که مراد
 مقارنت در بشت است و غم اصابع که در حدیث انبی واقع شده پاشی از قریح است یا بکار نواصب غم
 خواری و خزان بیشتر از کفالت یتیم بود و مقارنت در اول قریح از ثانی و در اول و در جمیع مواضع و در ثانی
 مخصوص بخت که آخر مواضع و مرجع و میبرد و است و الله اعلم * و عن النعمان بن بشیر صحابی انصاری
 است اول من ولد فی الانصار بعد الهجرة * قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم توی
 المؤمنین فی تراحمهم می بینی و می یابی تو ای مخاطب حال مسلمانان را در رحم کردن یعنی از ایشان بر بعضی
 باخوت ایانی و وجودی دیگر و تو ادهم و در رعایت احوال بعلاقة محبت و وصله موت که یکدیگر دارند مثل زارت
 کردن یکدیگر و به یکدیگر فرستادن و تعاطفهم و در مهربانی و اعانت کردن یکدیگر به جنت و مناه و حال ضعف
 و ناتوانی و مسکنت و امثال آن که مثل الیحد تم و حال تن است اذا اشتکی عضو او چون شکایت کند جسد یک
 اندام را یعنی بیمار کرد و یک اندام وی شکایت و شکوی به معنی بگه کردن و به معنی بیماری نیز آید و عضو و اکثر
 روایات بنصب آمده و در بعضی بر رفع نیز خوانده اند و عضو بالنسب و اکثر اندام اعضا جماعت کذا فی الصراح

قداعی له سایر السبل میخواند یکدیگر را به جهت آن عضواتی از اجزای جسم و موافقت باب الشفقة والرحمة
 می کند اعضا یک دیگر و بنا لم یمنع من اجای یکدیگر را و ازین با اتفاق گفته بر کاری با السهل و الصی به براری
 و تب و درین معنی گفته است و بیت و بنی آدم اخصای یکدیگرند که در آفرینش زیاده گویند و عضو می بدرد
 آورده و زکار و دیگر مخصوصا را نماند قرار و متفق علیه ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 المؤمن کرجل واحد مجموع سیلانیان همه در حکم یکدیگر و یک شخص اند ان اشتکی عینه اگر شکایت می کند آن مرد
 در چشم خود را اشتکی کله شکایت می کند همه بدن خود را و ان اشتکی راسه اشتکی کله دیگر شکایت می کند
 در دماغ خود را شکایت میکند تمام بدن خود را و انظر عینه و راسه و کله منصب و رفع هر دو آمده و در اسلام ۹۰
 و عن ابی موسی عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال المؤمن للمؤمن کالبینان سلمان مسلمانان
 و دیگر مانند بنا است یعنی مجموع سیلانیان حکم یک بنا دارند و درین معنی که پیشد بعضه بعضا سخت می گرداند و حکم
 می دارد و بعضی اجزای بنا بعضی اجزای دیگر را هم چنین سیلانیان نیز باید که در قنوت و تأیید یکدیگر باشند
 ثم شیک بین اصابعه پیتر و آورد آنحضرت انگشتان یک دست خود را در انگشتان دست دیگر از
 برای تمییز اتصال و اشتباک سیلانیان یکدیگر در تعاون و اید و بعضی مرتضی را و این همه در آنچه حرام
 و مکروه باشد و موجب اثم نگردد و متفق علیه ۱۰ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه کان اذا ناداه
 السائل او صاحب الحاجة قال وسم از ابی موسی آمده که روایت میکند آنحضرت که یو و چون می آمد
 او را سائل یا نداء حاجت می گفت اشفعو اشفاعت کنید و درخواست کنید فلتؤجر و انا حاصل گرد و برای شما
 اجر شفاعت فلتؤجر و بصیغه مجهول بکسر لام و سکون آن و یقضي الله علی لسان رسول ما شاء و حکم میکند
 خدا ای تعالی بر زبان پیغمبر خود و هر چه میخواهد یعنی شما شفاعت می کرده باشید تا اجر آن حاصل کنید خواه شفاعت
 شما قبول افتد یا نه که آن تقدیر الهی و حکم است و از ملا جله آنکه شاید شفاعت شما قبول نمیشد ترک آن نکنید
 و ثواب آنرا از دست ندهید و باید دانست که شفاعت و در حد و بعد از رسیدن با امام جایز نبود و پیش از
 رسیدن یومی جایز و در تحریر جایز است مطلقا و این همه بر تقدیری که مشفوع فیه مودی و شریر باشد متفق
 علیه ۱۱ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انصر اخاك ظالما او مظلوما یا ری
 ده و انزلت کن بر او و مسلمان را ظالم باشد یا مظلوم فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله انصره مظلوما
 یا ری میباید هم او را و حالی که مظلوم است و کیفیت این معلوم است فکیف انصره ظالما پس چگونه
 یا ری و هم او را و حالتی که ظالم است کیفیت این معلوم نمی شود قال گفت آنحضرت فمنعه من الظلم کیفیت
 یا ری و اذن ظالم آن است که مخ می کنی و باز میدادنی او را از ظلم فذلك نصرک ایا به پس آن باز
 و اذن نوی داد از ظلم انصرت دادن تست او را یعنی بر مشیران و نفس که باعث انباده او را بر ظلم متفق
 علیه ۱۲ و عن ابن عمر ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال انصر اخاك او المسلم

از طبع الخیر تصریح آمد و خبر آخرت نجات از عذاب آتش و دوزخ و فوز بد درجات باب الشفقة والرحمة
 بدست است از آنچه از لوازم ایمان و عمل صالح است و خبر دنیا مسایب و متاع و اهل و اولاد از آنچه وسیله
 و واسطه خبر آخرت کرد و این را برای خود میخواهد و دوست میدهد و در باید که همه مسلمانان را خواهد دوست
 دارد و نخواهد مسلمانان باشد اما آنکه کسی بحکم تسوّل شیطان و شر و نفس و ذلت سر برت و فساد باطن برای
 خود از مال و جاه و دنیا که باعث ظلم و فساد و وبال و زنگار گردد و دوستی خواهد و دوست دارد چرا برای مسلمان دیگر خواهد
 و دوست دارد این را باید که برای خود بخواهد و دوست بداند و بامردی است که حصول مال و جاه برای
 وی سبب وصول ثواب آخرت و قرب مولی تعالی نمیکرد و چنانکه مال برای حج و مواسات فقر الکاری می آید و
 بها باعث عدالت و امر بمعروف و نهی منکر میگردد و دیگری که مال او را باعث فسق و طغیان و ظلم
 و عجز میشود و سرخواستن مال و جاه و دوست داشتن آن برای وی دوست نباشد زیرا که دینی وی خری نیست
 و با آنچه ضعیفی و ضعیفی که نفس آدمی را در بهجت خوت لحوق مقیت و ذلت دارد چون همه بر طریق خیر صلاح
 و دین داری و انصاف و اعتدال باشد آن خوت مرتفع گردد و دوستی خواهد که همه جامع خیر دنیا و آخرت باشد و
 و مساوی باشند و حصول این حالت اگر فهم آن یک در دوزخ و انصاف و زهد سمیرا است انشاء الله
 تعالی و منه التوفیق قاهره ۱۰۵۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم والله
 لا یومن بالله لا یومن بالله لا یومن بالله فرمودند ایمان نیاید و کامل نشود ایمان شخص قیل من
 بر سیده شد کیست که ایمان نیاید و گرامی بگوئی یا رسول الله قال فرمود اللّٰه لا یامن ایا من شخص قیل من
 ایمن باشد همسایه او بدیهی او را متفق علیه ۱۰۶۰ و عن عائشة و ابن عمر عن النبی صلی الله علیه
 و آله و سلمه قال ما زال جبرئیل یوصی بیا لیا فی فرمود آیت حضرت جبرئیل اند و از میگرد اگر امر کنم
 امت را بنگاه داشتن همسایه با همسایان گردان بر وی و دفع ضرر و اید از وی حتی ظفنت الله سیورته تا
 گمان بر دم که به تحقیق جبرئیل نزدیک است که وارث میگردد و اند همسایه ها را از یکدیگر دومی می آید و بدان فافهم
 و اگر فرضاً تو را بدست از آن حضرت مراد دارد جل برود این قول پیش از دومی بعد از آنست ایضا باشد چنانکه
 ثابت شد که انحن معاشرا لا نبیاء الا نوث و لا نورث متفق علیه ۱۰۸۰ و عن عبد الله بن مسعود
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا کنتم ثلاثا فلا یتما حی اثنان دون الاخر چون باشد
 شما سه کس در صحبت پس پنهان سخن نگوئید و کس یک تن نگردد و اگر بی ثواب اندن شخص دیگر که سیدیم است
 حتی یختلطوا بالناس تا آنکه بیامیزد مردم بعد از سخن مردم و کثرت اجتماع اگر این سخن کنند یکی ندارد پس اگر
 چهار کس صاحب باشند و دو کس یکبار سخن پنهان کنند باشد من اجل آن یحذر نه متفق علیه این مع
 از پنهان سخن کردن دو کس نزد صاحب سه کس از جهت آنکه یکی که از اندن ازین فعل است آن دیگر
 را یحذر لئلا یسکون جادضم زای و لضم یا و کسر زای هر دو صحیح است چون نه و اخرون اند و هکس کرد و را

ادرا و باعث حزن و دوی جزو آید و یکی تو هم آنکه شاید ای میزد و باشد در باب الشفقة و الرحمة
 و بزرگ و بداندیشی آنمزد و دم نازی از اختصاص یکی با لغات دیگریم نه دیگری و در ده اول و در جای که
 محل این تو هم نباشد و درست باشد تا آنکه بعضی برین دقت اند که این نیز نمی و در صورتی که مرد
 ثالث ایمن نباشد بر نفس خود اندازد و در میان عمارت با یکی اندازد و در وجه ثانی باید که مطلقا درست باشد
 اما این مختل میشود باختلاف اشخاص و احوال تناسلی هر کس و در حال بود و نبود و تقویم بود و گاهی ده
 زیاده بر سه نیز باعث حزن و وحشت میگردد و از بیسی معلوم میشود که تناسلی است به خصوص ثالث بدون یکی از
 ایشان نگذاشتن وی نزد مالک و شافی و چهار علم در سفر و حضر حرام است و نصحت و سب و استیذان
 عایشه و رضی الله عنها که روزی از و اج مطهر جمع بودند نزد آن حضرت صلی الله علیه و سلم تاگاه آمد فاطمه و بنی
 الله عندها چون دید که آنحضرت فاطمه را مرخصی گفت و پنهانی سخن کرد و با وی و در بنیاد دلیل است که پنهانی سخن
 کردن بایکی در جماعت و در جای که محل نیست و شک نباشد در سنت و هم چنین تناسلی باشد و اکثر ۱۹۰ سخن
 قمیم الدار سی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الدین النصیحة ثلاثا دین نصیحت است
 و تخیر است و دین سه بار فرمود این کلمه را و نصیحت و ذاصل خلوص است تا صبح می گویند غسل ظالم را
 و هر چه خالص شد آنرا تا صبح نماند و مراد ازین و در عرف ادا داده خرافه که آنرا خلوص طوبی و محبت است قلنا
 لمن گفتیم ما جماعه صحابه و بر سر بدیم از آنحضرت که این نصیحت و خلوص و ادا ده و بزرگ دین را و بزرگ صیاحت و دین
 مر که است و برای که باید کرد قال فرمود آنحضرت لله مر خدا را عز و جل و کتاب او را که قرآن مجید
 است و از رسول او را که ذات پاک صراطی است صلی الله علیه و آله و سلم و جایز است که مراد
 بکتاب و رسول چنین باشد تا شامل تمام کتب منزل در سل کرد و صلوات الله علیهم اجمعین و لا یموت المسلمین
 و مراد ازین مسلمانان را که مراد و علمانند و حاکمهم دعای مسلمانان را که براهل الاسلام اند غیر ابراهیم
 و اده مسلم اما نصیحت مرا الله تعالی و ایمان آوردن بوجدانیت وی تعالی و صفات وی و احوال وی
 در عبادت وی و نصیحت مر کتاب الله را اعتقاد و آنکه متبرک است از نزد وی و کل که دان یا چه
 در دست از او امر و ابی و تلاوت و تعلیم وی و نصیحت مر رسول الله را رسیدن حق وی در آنچه او
 فرموده و اطاعت وی و محبت وی و شتابان وی و احیاء سنت وی صلی الله علیه و سلم و این
 فصاح را جمع بیند اند که نصیحت نفس خود می کند بدین و نصیحت مر آنکه المسلمین و اطاعت امر او و معذرت
 و تنبیه ایشان نزد صفات و عدم خروج بر ایشان اگر چه هر چه کنند و اتباع علما و آنچه موافق حق گویند و روایت
 کند و نصیحت مر الله مسلمانان را و ادا و روایت ایشان بفضایل دین و دنیا و دفع ضرر و طاعت نفع مر ایشان را
 و این حدیث از جوامع الکلم است که با تمام دین بر او است و تمام علوم او پس و آخرین مندرج است
 در وی و تفصیل اجمال آن مستفید و نمودنی از آن در رساله حدیث نوشته شده است و الله اعلم و عین

مگر آنکه تهم بر کند و بکار دزدای تعالی برای وی نزد کلان سالی وی کسی را اگر امانی دارد و او را باب الشفقة والرحمة
و گفته اند که دوین کلام استادت است و بشمارت است بر سیدن جوان گرامی گفته بهر راه سن پیری رواه
الترمذی و عنه ابن موی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من اجلال الله
تعالی بدوستی که از جهله اجلال و تعظیم الله تعالی است با مثال امر وی اکرام ذی الشیبة المسلم گرامی
داشتن پیری را که مسلمان است و حامل المقر آن و گرامی داشتن بر دارند قرآن را یعنی آنکه قرآن خواندن
بید اندوخته حافظ باشد یا نه غیر الغالی فیهِ و لا الجافی عنه حامل قرآن که از حد و غلو که رند نیست در آن
و نه در رشود از آن قید کرد و اکرام حامل قرآن را به و قید یکی آنکه غالی نباشد در آن و دیگر آنکه حافی نباشد از آن بلکه
متوسط الحال بود و بر طریقه متوسط و اقتصاد و اعتدال بود و چنانکه عادت شریف بود رعایت بهر اقتصاد و
امر بدان در عبادات اما غالی و ران طبعی گفته آنکه بذل مجبوری و در قراءت قرآن و تجوید حروف در آن کند
بی فکر و تدبر در معانی آن یا غالی آنکه مشتاقی کند در خواندن قرآن چنانکه در حدیث عبد الله بن عمر آمده
که هر که در کم از سه روز ختم قرآن کند چنانست که گویا خواند قرآن را و حافی آنکه ترک کند قراءت قرآن را و مشتغل
بکار و دبدان و فریب باین است که گفته شود غالی آنکه همیشه مشغول بتلاوت باشد و بتعلم فقه و ذکر و غیره عبادات
دیگر اصلاً نپردازد و غالی آنکه دایم بغیر قرآن مشغول بود و تلاوت نکند و در بعضی حاشی گفته غالی متجاوز از حد و
نجات کننده در وی تحریف لفظ و تاویل معانی یا طعن و حافی متجاوز از حدی محرض از تلاوت آن و عمل بدان و اکرام
السلطان المقسط و از جهله اجلال و تعظیم خدا تعالی گرامی داشتن با و شاه عادل است رواه ابو داود و البیهقی فی
صحیح الایمان و عنه ابن موی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خیر بیت فی المسلمین
بیت فیهِ یتیم یحسن الیه بشرین خانها و در مسلمانان خانه ایست که در وی یتیمی است که نیکی کرده می شود و بسوی او شرف
و بیت فی المسلمین بیت فیهِ یتیم یسأله الیه و بشرین خانها و در مسلمانان خانه ایست که در وی یتیمی است که بدی
کرده می شود و بسوی او و این اگر ده می شود او را امانی و اگر نه بیت نادیب و تعظیم زنده داخل احسان است نه
اساءت رواه ابن ماجه و عنه ابن موی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من مسح
رأس یتیم سبکاً بکفه زاند دست را بر سر یتیمی بطریق شذوخت و ناطف لم یمسح الله روحه که نه اند
و سبب زانکه برای خدا و طالب رضای وی تعالی و این شرط است در هر عمل و چون در بنجابه جنت اختلاط و
محتاجت بطریق عادت نیز وقوع دارد قید کردند بدان که آنکه به کل شعرة تور علیها یله حسنات باشد هر آن
کس را بمقابله هر موی که می گذرد بر آن موی دست وی نیکی می و نیز پنج فو قایده و ضم بهم است و بنظر حقانیه
و کس نیز آمده و برین تهم بر معنی آن باشد که هر موی که بگذرد از آنکس بر آن موی دست خود را و من احسن الی
یتیم او یتیم هفت و دو کسی که نیکی کند بسوی دشمنی یتیم یا پسر وی بنیم کرد و دادست و در کفالت و عهده تربیت
او سبب لطیف و شفقت و نادیب و تعظیم و بزوجه و تزویج و حفظ مال آنها اگر باشد کنت انا و هو فی الجنة

کها تین با شتم من دادم مقارن و مقارب در بهشت همچو این دو انگشت که سیاه
دو مطی است و قرن بین اصبعیه دیوست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از برای تحقیق و تبیین
مقارنت و تشبیه میان این دو انگشت خود رواه احمد و الترمذی و قال هذا احادیث غریب و ۸۰ و عن
ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من آذى بیتیما الی طعامه و شرابه اوجب الله له الجنة البتة
کسیکه جای ده بیتی دایه سوی خود را که خود آب خود واجب گرداند مرا در الله تعالی بهشت داده بخشد بهر گندی
را که کرده است الا ان یعمل ذنباً لا یغفر له الا ان یکفّر بکفایه یا که اگر آمرزیده نشود و آن کفر است و من عال ثلث
بنات و کسی که عیال داری و نهمه و غم خواری کند سه و خرد او کفایت کند هشت ایستاد او مثلین من الاجوات
یا عیال داری کند آنها را که مانند سه و خرد او که سه و خرد او باشد فادیه و در حدیث پس او را آید و ایستاد او
و مهربانی کند ایشان را احتی فی حدیث من الله تعالی تا آنکه بی یازد گرداند الله تعالی ایشان را باو و تزوج و
تول او جب الله له الجنة واجب گرداند خواری تنالی مرا آنکس را بهشت فقال رجل پس گفت مردی
یا رسول الله او اثنتین یا عیال داری کند دو و خرد او و او را بیست و فرما که بنم خواری دو و نیز این
نواب مرتب کرد و قال ابو اثنتین پس لطافت کرد و آنحضرت اقامت ایشان را و موافقت کرد
با ایشان و فرمود با غم خواری کند دو و خرد او و احتی لوقالوا موافقت آنحضرت مرا ایشان را اما آن
مرتبه بود که اگر اقامت این ترتیب این نواب بر غم خواری کند خرد یا یک خواهری گردند و می گفتند او واحد
یا غم خواری کند یکی و المال او واحد را آئینه موافقت می کرد و قبول می نمود آنحضرت و می گفت با غم خواری
کند یکی را و آن بر نوبت می نمود که میگوید احکام مفوض است آنحضرت بهر چه خواهد که دیگر که خواهد کرد
خواهد مخصوص نماید ظاهر است و بر قول دیگر که عدم تقویض است میگوید که بعد از اقامت ایشان و می شد با چرخ موافق
مقصود ایشان است و اشمال و اشباه این در احادیث بسیار است بحدیث از ابن فرمود بهر ترتیب ذکر و نواب جنت
یا بر ترتیب دیگر که در آن مقام پیدا شد و باشد و الله اعلم و من اذهب الله کرمه فذهب الله الجنة و کسیکه بهر
الله تعالی هر دو کرده او را و در بعضی نسخ بکرمه و واجب گردید برای او بهشت و در بعضی نسخ او جب الله له الجنة
واجب گرداند خدا تعالی برای وی بهشت را قیل گفته شد پرسید و شد از آن حضرت یا رسول الله ما کرمه است
چه چیزند و و کرمه وی قال عینة فرمود و هر دو چشم او و رفا مونس گفته که کرمه تو یعنی تو و هر جاده شریف مثل
کوش و دست و الکریمتان العینان رواه فی شرح السنة و ۹۰ و عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لان یؤدب الرجل ولده فحین له من ان یتصدق بصاع من آئینه ان یؤدب کردن
مرکز بدو و اینتر است مرد از تصدق کردن و می به پناه از غده رواه الترمذی و قال هذا حدیث
غریب و ناصح الراوی لیس عدد اصحاب الحدیث یا القوی روایت کرد این حدیث را از نزد می و گفت
این حدیث غریب است و گفت ناصح که یکی از راویان این حدیث است نیست نزد محمد بن قوی و در حدیث

و در حفظ ضبط که اعتماد بر وی توان کرد و وثوق نمود پس این حدیث ضعیف باشد ۱۰۰ و حسن باب الشفقة والرحمة
ایوب بن موسی عن ابیه عن جده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ما نحل والد ولد من نحل
افضل من ادب حسن ایوب بن موسی بن شدق بن عمر بن سعید بن النخاس بن امیه قزیشی یکی از رفقا است
روایت میکند از عطا و کحول و روایت میکند از وی شیخ روایت کرد از پدر و از جد که گفت آنحضرت عطا کرد و آنچه پدری
فرزند خود را هیچ عطا کرد و پدر از او بیک که آن پسر بن عطا است غل نعم علیه و اولی من بعد نحل و نحل و نحل
رواه الترمذی و البیهقی فی شعبی الا یمان قال الترمذی و گفت بر منی هذا اهدی من هذا فی حدیث
مرسل این حدیث نزد من مرسل است و بیان این و شرح کرده شده است ۱۰۰ و عن حوف بن مالک
الا شجعی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما امر امة عطاء النحل من ورنی که
مسباه و متبر شده است رنگ رخساره و بی از جت و جو و مشقت و رنج و ترک زینت و عدم ترف و تنعم
و تربیت او و بعد از ذوات زوج و بیغ و نظم بین مهمه و تگون قاسیای که سزخی زدمی فرماید من و این زن
باین صفت متقارن یکدیگریم کما تین یوم القیمه هم چو این و و انکشت روز قیامت و او بی یزید بن ا
تزییع الی الوسطی و النبی و ا شایسته که در زینت و رنج نعم زاینی که یکن از او بیان این حدیث است
از برای بیان ثابتن نسوی انکشت میان و سباه خود امر امة است من زوجهایان اعراضا عن النحل است یعنی
زنی است بیوه که جدا شده است از شوهر خود و بیهوش و ایتم و کسریا و مشقه و زن بیوه ذات منصب و جمال
خداوند جاه و جمال از اینجا معلوم شد که سنای رنگ رخساره و بی خلقی نیست بلکه بسبب رنج و مشقت که
در پرورش او دادی بنید چنانکه فرمود حیث کفها علی یتامها یا بار او شده است و بنده که ده است نفس خود را
بر یتیمان خود و شوهر دیگر ندارد و مشغول شده به تربیت اطفال حتی با نوا و ما تواتر آنگاه جدا شدند آن
اطفال از ان زن به او غ مشغول و مستقر شدند بقوت و عقل و رشد و رگاد و نیاز خود و فرزند تا کلان نشده است
مترصل و مانع است به او و پدر خود چون کلان شدند با مردند و طفلی از اینجا معلوم شود که اگر زمان
بیوه شوهر دیگر نکند و صبر کند و صلاح و رزق و زینت ترک دهند و پرورش یتیمان مشغول باشند
فضل عظیم دارد و او را بود ۱۰۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم من كانت له انثی کسی که باشد مراد او و قری فلم یادها پس و فن نکند آن دختر را
زند چنانکه در جاهلیت به چوت عار و فقری کردند و لم یبرهنها و لم یوثر و لده علیها و انکست نکند او را و ایشاد
نکند و برنگزید فرزند خود را بر وی یعنی الله کور او و ی تعبیر ولد کرد به پسران و چون ولد برسد و دختر
بر او طلاق می کنند و مراد اینجا پسر است پس و تخصیص کرد از این پسر الله الخله الله الخیة در آرد و او را
خدا ای تعالی بشت را ظاهر عبادت آن بود که بجای اشی بخت گوید و بجای و لده ابنه و لیکن در ذکر لفظ انثی تحقیر
اوست و در و لده تعظیم گویا فرزند نزد ایشان همان پسر است و دختر داخل فرزند ان نیست و او را ابو

داود بن ابراهیم و عن الحسن بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من اغتصب باب المشقة والرحمة
 عینده ان یجوز المسلم کسیرک غیبت کرد و شود نزد وی برادر سلمان و هو یقلد علی بنصره و یقال لکمه آنکس قاور
 است بریاری و اودن آن برادر بدفع غیبت و عار از وی و منع غیبت اگر از آن فتنه پس یاری داود منع کرد
 بنصره الله فی الدنیا و الاخره یاری دهد او را حق تعالی و اعلمت کید و دنیا و آخرت فان لم یمنعه و هو
 یقلد علی بنصره پس اگر یاری بدهد او وی قاور است بریاری از آن وی امر که الله به فی الدنیا و الاخره
 و دنیا و دینا الله تعالی و مواظبه و اتقوا کسیر از وی بسبب یاری نفاق برادر سلمان را از دنیا و آخرت انکار
 قدر است بر منجذ است نه ناسیه غنود است پس آن طمأنینه که از غیبت بگذرد اگر آن هم نمی تواند بدل انکار کردن لازم است
 رواه فی شرح السنه علیه و عن السناء بنعت یزید بن یحیی بن النضر بن جلیله از ذوات عقل و دین قال قلت
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من ذبح عن لحم اخیه یا لم یغیبه کسی که دهن کند و باز دهن از گوشت
 برادر خود و یا یار گوشت برادر یعنی خوردن آن کثرت است از غیبت و در قرآن مجید دو شان غیبت و
 انکاری فرماید ایحب احدکم ان یتاکل لحم اخیه میتا یا دوت است اسم از یکی از شما خوردن گوشت برادر خود را
 مرد و تشبیه کرد غیبت کردن را بخوردن گوشت میت چون عرض اودی بر دو آبروی او میریزد و گویا ذوات او را
 ملاک می کند گوشت او را بخورد و بر ای میا لعمه فرمود گوشت برادر زمرده در بین قنبر منعیت بمعنی غیبت است
 یفح عن یعنی غایبانه و یا لم یغیبه متعلق است بذب و احتمال دارد که با لم یغیبه متعلق بلعم اخیه باشد بقیه بر اکل
 لحم اخیه و منعیت بمعنی غیبت کسیر عن یعنی باز دارد از خوردن گوشت برادر که آن خوردن گوشت بسبب
 غیبت است و قال هر دو بمعنی یکی است که منع کردن و باز داشتن مردم است از غیبت یکدیگر یعنی هر که باز
 دارد مردم را از غیبت کان حقا علی الله ان یعقبه من العار باشد ثابت و واجب بر خدا از روی تفصیل آزاد
 کردن آنکس را از آتش و وزخ رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۵۰ و عن ابی الدرداء قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما من مسلم یرد عن عرض اخیه نیست هیچ مسلمان که رد
 کند باز دار و عیب و منتقصت را از آبروی برادر خود یعنی منع کند از غیبت الاکان حقا علی الله ان
 یرد عنه ناز جهنم یوم القیمة مگر آنکه ثابت کرد و بدو خدا کرد و کند باز دار و از وی آتش و وزخ را
 رد و ثابت ثم تلا هذه الایة پس فرمود انداخت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای استشهد
 بر قول وی کان حقا علی الله ان یرد عنه ناز جهنم این آیت را و کان حقا علینا نصر المؤمنین و
 است ثابت و واجب بر یاری دادن مومنان را رواه فی شرح السنه ۱۶۰ و عن جابر بن النبی صلی
 الله علیه و آله وسلم قال ما من امرء مسلم یخلل امرء مسلما نیست هیچ مردی مسلمان که نخلل
 کرد اند یعنی یاری بدهد مرد مسلمان را و منع کند از غیبت وی فی موضع یفتنه فیهم حرمتی که کرده
 شود و برده شود و در انجا حرمت او و مبالغه کرده شود و دشنام وی و دریده شود و در عزت وی و منتقص

فيه من عروضة وكم كرهه ودر آن جایگاه چیزی از آب روی وی الاخذ له الله ما كان له باب الشفقة والرحمة
 فذلک وانداننگس را الله تعالی فی موطن یستبد فیہ نصرته در جایگاهی که دوست میدارد و آنجا آن مردیاری
 دادن خدای تعالی را اگر آغایم آخرت باشد و دنیا را نیز شایسته است و ما من امر مسلم ینصر مسلماً فی
 موضع یدتلفن فیہ من عروضة وینتھک فیہ من حرمة الانصرة الله فی موطن یستبد فیہ نصرته و نیست هیچ
 مرد مسلمانی که یاری دهد به مسلمانی را در جایی که کم کرده میشود از آب روی وی بگرفته می شود و روی از حرمت وی که آنکه
 یاری دهد او را الله تعالی در جایگاه دوست میدارد و در آن جایگاه یاری دادن او را ابوداود ۱۷۶ و عن حقیقة
 بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من رای حوراً کسی که ببیند شی قیچ را یا عیسی را و در مسلمانی
 و خورت جزیرا گویند که شرم دارد و بگوید که آدمی ظهور آنرا دوست دارد که پوشیده ماند و اعنای که واجبست
 ستر او از زن و مرد و مراد اینجا منی اول داشته اند و فی المراح خودت اندام شرم مردم و هر چه از نمودن و دیدن آن شرم
 آید میزداید هر که ببیند عیب ویدی گمنی و افستوها پس پوشیده آنرا و بر مردم جداکنند گمان گمن احییی مودودة باشد
 آنکس به چو کبک زنده گرداند دخترتری را که دفن کرده شده است زنده در زمین چنانکه در جایدایت میکردند و بیرون
 آورد آن مدفون را از قبر نمیرد رواه احمد و الترمذی و صححه و در تشبیه سرخورت با حیا مودودة آن
 گفته اند که هر که دریده شود پیر روی و کشف کرده شود عیوب وی از شرم و خجالت چنان شود که گویا مرد دوست
 دارد که کاش مرده بودی اما عیب وی ظاهر نشدی و چون پوشیده شد عیب وی گویا زنده گردانیده شد پس
 پوشیدن عیب وی بمنزله زنده گردانیدن شد چنانکه مودودة که در صد مردن بود بر آوردن از قبر زنده
 گردانید شد و طبیی گفته که وجه تشبیه ارتکاب امر عظیم است یعنی چنانکه احیای مودودة امری عظیم است
 سر عیب مردم نیز امری عظیم است تشبیه و اداین را بیان ماباعث شود مردم را بر سر عیوب و عورات مردم
 بشوق بیل این ثواب عظیم اما پوشیده نمایند که این وجه تشبیه با حیا مودودة مخصوصاً همانند امور عظیمه و عالم
 بسیار است از میان آن تشبیه باین غریب نادر و ادقا و اول الا دل اقرب و انسب و الله اعلم
 ۱۸۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان احکم من آة اخیه بدستی
 یکی از شما آئینه بر او خود است فان رای به اذی پس اگر ببیند یکی از شما در بر او خود عیبی و مکر وی
 فلیطعنه پس باید که دور کند آن اذی را از وی و مشغول گردد باصلاح حال وی بهر وجه که تواند به تنبیه
 و اعلام و زجر و نصیحت چنانکه شرط است رواه الترمذی و است کرد این حدیث را ترمذی و ضحقه و
 نسبت بضعف کرد آنرا یعنی روایت حدیث باین لفظ ضعیف است و فی رواية له و لا بی داود المؤمن من آة
 المؤمن من آئینه مسلمان آئینه مسلمان دیگر است یعنی میناید او را عیب او را و اعلام و تنبیه میکند بر آن چنانکه آئینه که هر چه
 در شخص را می است اگر چه اندک چیزی باشد و ای نماید یعنی مسلمان مطلع میکند بر عیوب خود با اعلام مسلمان
 دیگر چنانکه مطلع می گردد بر زشتی روی خود منظر در آئینه رویم فرموده حسن الله سره صوفیه همیشه بخیرند ما دام

که گادش میبرد باشند از احوال بیکدیگر و چون متفق شوند هلاک شوند و از برای ثبوت باب الشفقة والرحمة
 و تأیید این معنی فرمود المؤمن اخ المؤمنان برادر مسلمان است یعنی ماضی و معاضد او است و یکف عنه ضیقته باز
 میدارد و دفع میکند از وی چیزی که در وی ضرر و غیایع و هلاک او است و میخطوطه من و زاده حفظ میکند و نگاه
 میدارد و پس او و غایبانه او غیبت نمی کند او را اگر کسی غیبت کند منع میکند و سکوت نمی درزد بلکه حفظ
 میکند تمام حقوق او را در نفس و مال و عرض و بعضی معنی حدیث المؤمن مرآة المؤمنین گویند که مسلمان چون
 در مسلمان دیگر عیب و نقصان بیند باید که بداند که این عیب و نقصان او است که در آئینه وی می نماید و از
 خود داند و متنبه گردد و به نفس خود رجوع نماید و در مقام اذاکه آن اصلاح حال خود شود این معنی صحیح و دقیق
 است و لیکن سواق حدیث موافق آن نیست گمراهی ۱۹۰ و عن معاذ بن انس قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم من حمى مؤمنا من منافق کسی که حفظ کند نگاه دارد مسلمان را از
 شر منافق که غیبت میکند او را یا ظلم میکند بر وی و ظاهر معنی اول است و عنوان منافق و ال است بران چه
 غیبت گری کار منافقان است در خمر و غیبت یگان نه باشند و نیز قول ادبعت الله ملكا يحصى لحمد يوم
 القيمة من نار جهنم را بگیرد خدای تعالی فرستد تا که نگاه دارد گوشت او را یعنی جسد او را و از قیامت
 از آتش و درخ مناسب معنی غیبت است که چون حفظ و حمایت کرد از غیبت که در حکم اکل لحم است حمایت کرد
 حق سبحانه و تعالی از آتش و درخ و من زنى مسلما بشی و یزید به شیعه و هر که دشنام کند مسلمان را به چیزی و در
 حایکه بخوابد آن جز عیب او را حبسه الله هلی جس جهنم محبوس و موقوف دارد او را خدا تعالی برپل و درخ حتی
 خروج مما قال تا آنکه بیرون آید از آن چیزی که گفته است بر اضی کردن خصم یا به تنه و گناه رواه
 ابوداود ۲۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خير الاصحاب عند الله خير
 هم لصاحبه بهترين ياران نزد خدا بهترين ايستان است بيا و خود دادا گفته از حق او را و خير البخيران
 عند الله خيرهم لبيارة و بهترين همسايها نزد خدا بهترين ايستان است همسايه خود را رواه الترمذي
 و الدارمي و قال الترمذي هذا حديث حسن غريب ۲۱۰ و عن ابن مسعود قال قال رجل للنبي
 صلى الله عليه وآله وسلم يا رسول الله كيف لي ان اعلم اذا احسنت واذا اسأت گفتم مردی مرا آنحضرت را
 چگونه حاصل شود مرا اعلم چگونه کاری خود و بدکاری خود یعنی چگونه دانم که من نیکم یا بد فقال النبي پس
 گفتم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اذا سمعت جيراك تقولون قد احسنت فقد احسنت چون بشوی
 همسایه های خود را که می گویند به تحقیق نیک کردی تو پس به تحقیق بدان که نیک کردی و اذا سمعتهم يقولون
 قد اسأت فقد اسأت و چون بشوی همسایه ها را که میگویند به تحقیق بد کردی تو پس بدان که بد کردی یعنی
 نیکای و بدی تو بگو ای دادن همسایه ها معلوم گردد و رواه ابن مسعود و پوشیده ماند که این در حق همسایه ها خواهد بود
 که مردم ما انصاف و راست گو باشند و از غلبه دوستی و دشمنی محلا و مسرا چنانکه مثل این در حدیث انتم

[illegible]

ان بکرم و تقصیل اخلاق کرد و برادران و فرمود و ان الله تعالی يعطى الدنيا
 لمن يشاء ومن لا يحب بدستی که خدا تعالی میدهد و دنیا را که مراد برادران اینها است کسی را که دوست میدارد و کسی
 را که دوست ندارد از او که فرمایا من لمطیع یا عاص ولا يعطى الدين الا من يحب و نمیدهد دین را که اخلاق نیک است
 بلکه کسی را که دوست دارد و باز برای تاکید و تقوی حکیم ثانی فرمود فمَنْ عطا الله الدين فقد احببه پس کسی که بدهد
 دین را خدا تعالی دین را پس به تحقیق دوست داشته است و در اینجا برای تاکید این معنی که دین اخلاق نیکو است گفت
 و الله الذي يعطى الدين لا يعطى عبدا حتى يسلم قلبه و لسانه بخداوندی که دین را میدهد پس گمان نشود و نه تا آنکه مسلمان شود و مطیع
 گردد و قال و زبان او اسلام ثابت ظهور اوست از عتاید باطله و اسلام انسان باز داشتن از مالا یعنی کذا اقال
 لا طبعی و ظاهر آنست که چهارده از تصدیق و اقرار است بلکه گنایت از تصویب ظاهر و باطن و تخصیص قنوت
 و ستان از اجتناب بودن آنها از اسلام و ایمان و لایق من حقی ایمان جاریه بود و ثقیه و ایمان کامل نیارود
 باشد تا آنکه ایمن گردد و نه بدینا و بدینا و این نیز از اخلاق است و تخصیص به جت بودن اوست حمده
 و در مقامات خلق و ذکر ایمان اینجا برای گمان نبالنه است گویا که حقیقت ایمان که تصدیق قلبی است موقوف
 نیست بر عمل و چون اصل معنی ایمان اینست که دل ازین نخبه است از گنبد مناسب ذکر او با این
 که در اینین است یا از او این و این اعظم ۶۰ و عن ابی هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال المؤمن مائة الف مكان الفيت ومحبت است به در اجتماع مومنین و اسلام بر الفیت است
 و عن سیدنا محمد بن عبد الله بن عباس قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما الف بين قلوبكم و منيت
 بها و بر حبيب بن وهب بن ابي عمير قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ما الف بين قلوبكم و منيت
 بها و الف بين قلوبهم الا لله و لا خير فيمن لا يالف ولا يؤلف و منيت بها و کسی که الفیت نمی کند و
 محبت ندارد و سیدنا و الفیت کرده نمی شود و محبت داشته نمی شود و او را یعنی مسلمانان دوست ندارد و او را
 ایمان چون به الفیت و محبت است مومن الف و ما لوف و محب و محبوب میباشد و واهما را است
 که و این در حدیث را اجماع و الله يعطى في شعب الایمان ۶۰ و عن انس قال قال رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم من قضی لا احد من امشي حاجة किसी که بخاک و مرایی از امت مرا حاجتی و کاری
 فی الفراح تضارب و حاجت روا کردن هر یک از اینها و بهیچانده حاجتی که یکی خواسته باشد و اگر داند را بقضای
 این حاجت فقید سر نمی پس به تحقیق باشد و این مراد از این سر نمی فقید سر الله و کسی که مسرور را گرداند مراد این
 به تحقیق راضی گردد و این خدا را و من سر الله و کسی که راضی گرداند حاجتی بیکان الله الله الحجة و راد
 او را ندای تعالی در نیست ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اغتسل بماء
 و من از این است گفت گفت آنحضرت کسی که فریاد و بی گنبد او را بگنبدی را کتب الله له ثلث و سبعین مشقة
 بنویسد برای دی خدا تعالی بفاد و نه آمرزش و اخلاص فیها صلاح آجره کلمه یکی از ان بفاد و نه آمرزش آمرزشی

جهاد کردند از جهت ذات عاقل طلب ما گویند انکه کفری معرّفه است واجب یعنی برای معرفت باب الحب فی الله
 خدا یعنی من الله نیز من اجل الله گفته اند یعنی از برای خدا و رضای او و من نیز یعنی علت است چنانکه تروی
 اعیانهم تعلیف من الله مع و گفته اند که در فی الله مبالغه بیشتر است که محبت را مظهر و ذات الله
 ساخته شد و برین تقدیر مثال برود و عبارت یکی آمد و خالی از نگاراری نه و بعضی گفته اند که معنی حب حق الله محبت منزه مر خدا و
 و معنی حب من الله محبت خدا مرید و ادایه یعنی از لفظ حب من الله ظاهر تر است اما حدیث باب درین معنی کثیر واقع شده
 مگر حدیث دوم از فصل اول و در نسخ و الجفّض سه بعد از الحجب فی الله نیز نوشته اند اما خط زده و در نسخی های دیگر موجود
 نیست و احادیث درین باب بسیار مذکور شده و ظاهر از ک او و نسخ به حدیث فتم اوست از حب فی الله باعتبار
 مقامات و الله اعلم **الفصل الاول** * **عن عائشة رضي الله عنها قالت قال رسول الله**
صلي الله عليه وآله وسلم الارواح جنود مجنونة و ارواح پيش از انکه متعلق بايدان جنس بشکند بايد
 که یکجا جمع شوند پس از ان آنها را متوق ساخته و با بدن فرستاده و متعلق بايدان و اينها ايتلاف پس
 آنها که شناسا بودند از آنها عاقله مناسبت و تشابه کت در صفات الفکرت گرفته و آشنا شده بعد از انکه متعلق به
 بدن و متعلق بايدان و تشابه و آنها که شناسا بودند و مناسبت مختلف شده و دیگران که شناسا بودند چنانکه کسی
 انیس و محبوب خود را کم کرده باشد و باز یابد و این تفاوت و تشابه را بدینسان الهی است بی آنکه بدینسان
 باشد و هم در ان موطن میان خود آشنائی دیگرانگی یکدیگر داشته و از اینجاست که یکگان به یکگان آشنا و محبوب و
 قابل باشد و بدینسان و اگر به جهت بعضی عوارض و اسباب قضیه بر فلاح این اتفاق افتد و او برود
 آخر مال و مرجع بآن گردد که اصل است و او را بخاری و روحه مسلم عن ابی هریرة روایت کرد
 این حدیث را از عایشه بخاری روایت کرد و آنرا مسلم از ابی هریرة و چون هر یکی از شیخین روایت از
 صحابی دیگر کرد و این حدیث را متفق علیه گفت چه متفق علیه و از اصطلاح محدثین بر تقدیر می باشد که هر دو از یک صحابی
 روایت گفته چنانکه در مقدمه معلوم شد و ازین حدیث معلوم شود که ارواح اعراض نیستند مخلوقند پیش از
 اجساد و لیکن لازم نیاید از ان که ارواح خود و در حدیث واقع شده که پیدا کرده شد از ارواح پیش از
 اجساد و بدینسان نعم لازم آید که قول بخان آنها بعد از تمام بدن و تصوفه آن باطل باشد مگر آنکه مراد بخلق
 آنها قبل البدن بصفت مذکور و تقدیر آنها باشد هم چنین و این تاویل مخالف صریح حدیث است و الله اعلم
 * **عن ابی هریرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم** ان الله
 اذا احب عبداً ابدى له من روحه و دوستان میداد و بدنه را از بدنه گان خود و از غنی میکرد و از وی و اراده خیر
 و به ایت و توفیق میکند مراد او را القای رحمت بروی و عاقله و عقل می خواند جبرئیل را فقال انی احب
 فلاناً فاحبه پس میگویی حضرت رب العزت جل جلاله تحقیق من و دوست میداد و آن فلان بنده را پس دوستدار
 نواد را قال فیه جبرئیل گفت آنحضرت پس دوست میداد و آن بنده را جبرئیل به شاد و باو استغفار و محبت

لقمانی و منی ثم ینادی فی السماء یسرنده می کند چریل بر آسمانی آواز آسمان برای منی ... باب الشیبه فی الله
 شرا یمین فرشته کن فیقول ان الله یحب فلا فاحبه یسرنده می گوید چریل بر شترگان خدا یعنی تقابلی
 و دست نمی داند و فلا بنده و پس و دست دارد شما و اقصیه اهل السماء پس دوست منم و بنده آن
 بنده و آسمانیان که فرشته کن باشند ثم یوضع له القبول فی الارض یسرنده می شود و هر آن بنده و قبول
 و محبت و در لمانی زمینان که در دم اند بلکه جن و انس و اذا ابغض عبد اد عاجز ثقیل فیقول انی ابغض
 فلا فابغضه و چون دشمن می داند و الله تعالی بنده را و نادان می می کرد از و تنی و از او شر و خلاست و خدا را
 و عقاب می کند او را بنده چریل را پس میگوید تحقیق من دشمن میدارم فلا بنده و پس دشمن و او تو
 او را قال فیبغضه جبرئیل گفت آنحضرت پس دشمن می داند و از چریل بدیم و نورین و کراهت لقمانی او
 ثم ینادی فی اهل السماء ان الله یبغض فلا فابغضوه یسرنده می گوید چریل بر فرمان آسمانی و آسمان
 که خدا می تعالی دشمن بنده از فلا بنده و پس دشمن و از شما و اقال گفت آنحضرت فیبغضوه پس
 دشمن بنده از آسمانیان آن بنده را ثم یوضع له القبول فی الارض یسرنده می شود و هر آن بنده و دشمنی
 و در لمانی زمینان و واه مسلم و بخاری نیز روایت کرده است آخر ظاهر موهبت بران مبالغه نشده که از قبل
 ۳۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یقول یوم القيمة این المصحابون
 یجلائی و هم از این هر چه روایت است که گفت گفت آنحضرت بد رستی که خدای می گوید روز قیامت
 کجا اند و دست و ازندگان یک و یک سبب بر یکی من و نه جت حطنت من الیوم اظلمهم فی ظلی امروز جای
 و هم ایستاده و بنایه خود و یوم لا ظل الا ظلی و در و ذی که نیست سایه بخسایه من مراد از سایه خدای تعالی
 یا سایه عرش است چنانکه صریح و بعضی احادیث آمده و اضافت بوسی تعالی برای تشریف و تعلیم است
 یا مراد از سایه حق کف و شروه حمت او است چنانکه السلطان ظل الله آمده و یا سایه عبادت از رحمت
 و نعمت چنانکه کوبه عیش طلیل یعنی زندگان خوش رواد مسلم ۳۰ و عنه من النبوی و هم از این هر چه است
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان رجلا زار اعماله فی قریة اعری که مروی قصد زیارت که در او را که مراد او
 بود و ده دیگر فارصد الله له فی مد و جته ملکاً پس منتظر بر نشاند خدای تعالی برای او و دایمی که
 می گذشت فرشته را مد رجه للفتح میم و او جبر را قال این تو یکه رسید آن فرشته از این نزد و کجای خواهی
 که بروی قال ارید اعمالی فی هذه القریة گفت آن مرد می خواهم که باین و بروی تا ملاقات کنم بر او می
 را که مراست و این و قال هل لك علیه من نعمة تو بها گفت فرشته آیا هست مرا ترا بروی حق نعمتی
 که مالک شوی و استیفا کنی آنرا یعنی برای طلب خدای نعمتی که او داده بروی و بعضی گفته اند که مراد آن
 است که آیا هست ترا نعمتی بروی که داده آنرا دایمی خواهی که ترتیب و تمام کنی آن نعمت را و اصلاح
 کنی آنرا و معنی اول مناسب تر است بمقام زیرا که غالب آنست که آدمی بقصد استیفای عوض و خدای

نعمت خداوند و دوستی ثانی مناسب تر است به مفهوم تربیت و گویا که تربیت بر مبنای باب التوبه فی الله
 نیز آمده قال لا کنت آنرد در جواب فرشته غنی دوم برای تربیت نعمت غیوانی احببت فی الله نیست مرا
 داغی زیارت مگر محبت داشتن من او را بوجه انبه و طلب رضای او تعالی قال فانی رسول الله الیک بان
 الله قد احبک کما احبته فیه گفت فرشته پس بدستی من فرستاده خدا پسر سوی تو بخیر دهم ترا که خدای تعالی
 دوست داشت ترا چنانکه دوست داشتی ترا و را برای خدا را در راه مسلم و و عن ابن مسعود قال
 جاء رجل الی النبی گفت عبد الله بن مسعود آمد مردی به سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال
 یسئلک آنرد یارسول الله کیف تقول فی رجل ینزل الی کوفی و یکنونه علم یکنی و در مردی که احب قوما
 ولم یلحق بهم دوست داشته است گروهی را و ندیده و در نیافته است ایشانرا از رسیدن و صحبت نداشته
 ایشان را محفل کرده بآنچه ایشان محل کرده الله فقال الموع مع من احب یسئل فرمود آنحضرت مردی که کسی
 را نیست که دوست داشته است ایشانرا یعنی مقبر دوستی است اگر چه در نیافته و ندیده و کار نداده اگر چه
 محبت کامل که اعتبار را شاید همان است که منباعت و موافقت کند اما اصل آنجا است و اجماعاً دوست
 محبت و اتحاد است این بشارت است نزد دوستان و صلح و عاوا و اتحاد و ایثار اگر احب است که فردا
 و در نزد ایشان بر خیزد و ایشان باشد انشاء الله تعالی متفق علیه ۶۰ و عن انس ان رجلاً قال
 روایت است از انس که مردی گفت یا رسول الله متی المساهقه کی می آید قیامت قال گفت آنحضرت
 و یلک و ای بر تو و ما اعددت لها چه آماده کرده از عمل صالح برای قیامت یعنی این را چه می بینی که
 قیامت کی خواهد شد عملی بکن و کاری بساز قیامت هر وقت که شود ظاهراً آنحضرت را این سوال وی
 خوش نیامد و گمان برد که از روی نیت و استیجاب می پرسد یا از خویش و اعتقاد قال گفت آنرد ما اعددت
 لها آماده کرده ام و کاری ساخته ام برای قیامت الا انی احب الله و رسوله که این است که دوست
 می دارم خدا و رسول خدا را چون آنحضرت این کلمه را می شنید از وی و می شنید که در آن روزی خوب و اعتقاد
 می گوید قال فرمود انت مع من احببت و با کسی خواهی بود که دوست میداری او را چون خدا را دوست
 می داری و در آخر رحمت و عزت دی خواهی بود چون رسول خدا را دوست داری نیز از مقام قربت
 و عنایت وی بهره و در باشی اگر چه مقام او بلند تر و عزیز تر است که کسی بآنجا نرسد اما نور محبت و سعادت وی بر
 مجانب و تابعان وی خواهد یافت و محبت و قربت وی مشرب خواهد ساخت قال انس فیارایت المسلمین
 فر حواشی بعد الاسلام فر هم بهم گفت این چون فرمود آنحضرت این کلمه را و بشارت داد باین
 نعمت عظمی ندیدم سلفانرا اگر خوشحال شیده باشند به هیچ چیزی بعد از خوش حالی با اسلام که داشته اند آنچه
 خوش حالی ایشان باین کلمه که فرمود آنحضرت اصل ایمان و اسلام است و این بشارت نیز متفرع بر دو
 اثر و نیز او سنت متفق علیه ۶۰ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و مسلم مثل الیلبی و الصالح و السوء کما مل اللمسک و نافع الکثیر و سالم و حال . باب الحب فی الله
 هم نشین یک و بد مثل حال بر دارندہ مشک است که با خود دارد و درم کنند ، کبر است بکبر گانه
 و سکون با و تخانیه دسه آهنگری و مشک که بآن بد منده و جمع وی اکیا ز است بیا و اما کور بود نام
 کوره آهنگر ان است که از کل بنا کند و جمع وی اکو او بود و کبر ان جمع بر دو آید و در بنایه گفته کبر
 تمام همان کور است که از کل بنا کرد و شد و فرق قول بعضی است فحما مثل اللمسک اما ان یجعل یک پس
 بر دارندہ مشک . با آنکه نمیدانند ترا اذان مشک وی بخشد بل عوض الاخذ اویجای مهد و ذال معجم الاعلا و خذ و ضم
 حاء مهد و سکون ذال معجم فام علیه که از قنبت غنبت بکی نرسد و اما ان قنبتا ع مند با آنکه سنجری مشک
 را از وی چنانکه در صحبت خدمتی میکنند و از مضارب و برابر آن خدمت فیض می برند و اما ان قنبتا ع
 و یحاطی ع یا آنکه نیبایی اذان مشک بوی خوش یعنی اگر مشک بفرسد بوی خود برسد و از زمین مضارب
 اگر بفرسند و نعمتی به شخص نرسد همین سس است که ساعتی در صحبت او خوشحال میشود و قارغ می نشینی
 و نافع الکثیر اما ان یسرق ثیابک و در دهنده کبر یا آنکه میوز و حامهای ترا و اما ان قنبتا ع و یحاطی ع یا
 آنکه می بانی از وی بوی در ادم خیز مضارب بد یا ضرر میکند و متابع میکند وقت را وی بر و سر می آید او میوز
 لباس قوی را و اگر این نباشد ل ذوقی و د حال و نا خوشی وقت نقد است متفق علیه * الفصل الثانی *

* و عن معاذ بن جبل قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ما ذین جبل
 که از عظمی عباد است گفت نشنیدم آنحضرت را که می گفت قال الله تعالی و جیت من جنتی المتحابون فی
 گفت هر دو و اگر تعالی ثابت و واجب شد و دینی من مرد دوست دارندگان بیکدیگر و اسب من و دوستی
 من و المتحابین فی دهم نشیندگان به جنت من و ذکر و تنای من و المتزاورین فی زیارت کنندگان
 بیکدیگر را برای من و رضای من و المتباذلین فی و بیکدیگر بگزین مال کنندگان به جنت من و طبع و ثواب
 من بی شوب سمع و دیار و اء مالک و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی آمد که قال گفت آنحضرت
 يقول الله تعالی میگوید خدا تعالی المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور و دوست دارندگان بیکدیگر را
 به جنت عظمی و جلال من مرا ایشان را ببرد است از نور یعنی روز قیامت یعطیهم النبیون و الشهداء
 در مشک می برند ایشانرا پیغمبران و شهیدان اینها اشکال می آید که چون رد اما شد که انبیا افضل الناس
 اند علی الاطلاق و شهیدان که جان و مال خود را در راه خدا بذل نمودند با آن فضل عظیم که ایشانرا حاصل است
 در مشک برند برین جماعت که این عمل باین آسانی نگردد و مشک جز به رضول بر قاضل نبرود و این آنگاه میگویند
 که مراد از غطر اینها است و ثنائ و ثنائست نه حقیقت معنی او که طلب مثل آنچه ایشانرا داده یعنی انبیا و شهیدان
 بر ایشان شاگرد و مقام ایشانرا استحسان نمایند جواب دیگر آنکه کلام منی بر فرض و نقد بر اینست یعنی اگر
 انبیا و شهیدان را بر کسی غطر بودی بر ایشان بودی و میشود و جواب آنست که تواند که در مفضول صفتی باشد

باشد که در فاضل باشد با وجود تضایل و کمالات که در جنب آن عفت منضول محو است . باب السب فی الله
چنانچه یکی از انعام خوش روی با چندین صفتها و هنرها دارد و یکی دیگر غلام پرخرویی و او که شیرینک است که آنرا
نیزی خواهد که او را باشد بسبب غایت شوق و حرص بر احراز تضایل و مرغیات حی یا آنکه انبیاء صلوات الله علیهم
بغیر سبب فی الله دارند و در اتم و اکمل فائزیم بعضی گویند که این حالت در مختار باشد همش از دانه پست و خور نیمه
آن و نیل درجات قرب الهی تعالی و در حدیث آمده یابد که صفت ایمان اینست که ایشان از انونی و حرنی یعنی تشویشی
و تردیدی ندارند و ایمن و فارغ البال باشند و مردم و دیگر اگر خدای نفس بود دنیا را آرد و است و اهتمام حال ایشان
باشد پوشیده و مانند که اشکالند که در دنیا با صحتی داد و داد و شهادت چنان است چه درجه قتل محبت الهی
باشد که کمتر از شهادت نبوی بلکه بیشتر از آن باشد و الله اعلم فقه بر ۲۶۰ و عن رسول الله علیه و آله قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من عباده لا یأمنون الا بالله و لا یأمنون الا بالرسول و لا یأمنون الا بالجنة و لا یأمنون الا بالنار
بندگان خدا آید میانه که نیستند ایشان پیغمبر و نه شهادت و لا یأمنون الا بالجنة و لا یأمنون الا بالنار
ایشان را پیغمبران و شهادت را در قیامت بکنانم من الله سبب مرتبه ایشان که نزد خدا دارند خالرا
صاحب گنند یار رسول الله تخرن فاسن هم خبر کن تو با ما را یکستند ایشان قال هم قوم قتا بوا بر روح الله ایشان
فرمی اند که دوست و استند یکدیگر را چه جنت روح خدا جسم و ادراصل یعنی آنچه زنده شود پوی بدن و مراد پوی
که نجا قرآن دارند و قرآن مجیدی فرماید و کذلک اوحینا الیک روحنا امرنا چنانکه حیات ابدان بر روح
است حیات قلوب بر قرآن باشد و در قاموس گفته قرآن را یکی از معانی روح داشته و دوست داشتن
به حمت قرآن یا آن معنی است که حمت جامعه و باعه محبت ایشان قرآن است یعنی دین اسلام یا آن معنی که
قرآن باعث آراست بمولات مومنین و تا بسبب یکدیگر و بعضی هر از روح وحی دارند که آن نیز از معانی
روح است و این نیز و یک معنی اول است و بعضی مراد از روح الله محبت دارند چه محبت بنر سبب
حیات و نشاط و نازکی و لهاست چنانکه محبوب و اگویند است روحی و در بعضی نسخ روح بفتح نیز تصحیح
کرده اند که به معنی رحمت آید فروح و در بیان ای رحمت و رزق که انی الصالح و قال جمیع معانی یکی
است یعنی دوست داشتن برای خدا علی شیخ و ارحام بینهم و در حالی که قاصد ایشان واضح
و معنی است بر غیر قرآنیهای رحم که میان ایشان باشد و لا اموال یتعاطون نهاده معنی است بر ما لهای که داد
و ستندی گفته آنرا ایمان یکدیگر قوا الله ان وجوه ففهم لغو و پس بخدا سوگند که رویهای ایشان منور است
بلکه عین نور است مباله و انهم لعلی نور و بدوستی که ایشان بر نور دارند یعنی بر منبرها از نور اند چنانکه در حدیث سابق
گذشت یا مستوی . میکن بر نورند متصور بیان اهدت و جلالت و رفعت شان و مکان ایشان است لا یضاقون
اذا احزن الناس نمی ترسند وقتی که ترسند مردم و لا یحزنون اذا احزن الناس و اند و همگین نمیشوند وقتی که
اند و همگین شوند مردم و قوله هذه الاية و انما انحضرت برای استنها و اثبات ولایت خدا را ایشان

را و ثنی خوف و خرن را از ایشان این آیت را که إلا أن أولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون رواه ذایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ابو داود و رواه فی شرح
 السنه و عن ابی مالک و روایت کرد او را محمّد بن اسلمه در شرح السنه از ابی مالک اشجری بلفظ
المصاحف یعنی که در مصاحف مذکور است مع زواید از یابدهای دیگر چنانکه در مصاحف است و کذا فی
 شعب الایمان و هم چنین روایت کرده بسقی بلفظ مصاحف باز یاد فی زاد و شعب الایمان ۳۰ و عن ابن
 عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یبی ذرگفت آنحضرت مرا بی ذر غفاری
 را یا با ذرای هر ی الا یمان او ثقی ای ابو ذر که ام یکی از عروایان حکم است عروه بضم عین جمله
 و سکون و امیر بر تمک نمود و چونک در زده شود بوی مثل خرده اجمال که ببارسم میشود بوی و عروه کوزه
 که در سمه وی باشد استعاده کرده شد برای آنچه تمک کرده شود بوی و درین از ارکان ایمان و صفات
 آن میفرماید ای ابو ذر می دانی که که ام رکن ایمان و صفت وی حکم تر است تا تمک کرده شود بوی و زنجرات
 آخرت و ثواب آن قال گفت ابو ذر الله و رسوله اعلم خدا و رسول خدا و انما تر است این کلمه عادت صحابه بود که چون
 آنحضرت چیزی از ایشان می پرسید ایشان حواله بعلوم خدا و رسول خدا میکرد و نادبا و اعتناء قال گفت آنحضرت
الموالاة فی الله و دوستی و پیوستگی کردن با هم از جهت خدا و المحب فی الله و البعض فی الله و دوست داشتن
 کسی را از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا و رواه الیهیقه فی شعب الایمان ۳۰ و عن ابی هریره
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا اقام المسلم اخاه چون عبادت می کند مسلمان مسلمان
 دیگر را و زاره یا زار نمی کند و بدین وی می آید قال الله تعالی میگوید خدای تعالی طیب خوش شد زندگانی
 تو در دنیا و آخرت و طاب ممشاک و خوش است رفتن تو که اینجا آمدی و بهر کام که زدی ثوابی بدست آوردی
 و تبوات من الجنة منزلا و گرفتاری از بهشت منزلی را و این هر سه قرینه احتمال و عاقل و ادب یعنی خوش طبع
 زندگانی تو خوش باد و رفتن تو دیگر رفتن تو از بهشت منزل رواه الترمذی و قال هذا اجلیت غریب
 ۲۰ و عن البیهقی ام بن معمر یکر ب صحابی است نزول کرد حصص داد همه دو است و را اهل شام من
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال اذا احب الرجل اخاه چون دوست دارد مردی مسلمان را فلیحبه
 انه یحبه پس باید که بخر کند آن مرد آن مسلمان را که وی دوست میداد و از برای این باعث
 استماله قلب و اجلباب القوت و محبت است و چون داند که وی دوست میداد و حقوق محبت رعایت
 کند و در دعا و نصیحت وی باشد رواه ابو داود و الترمذی ۴۰ و عن انس قال مر رجل بالنبی گفت
 انس که شست مردی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و عنده فاس و نزد آنحضرت مردمان بودند فقال
 رجل ممن عند انی لا احب هذا الله پس گفت مردی از آنکسان که نزد آنحضرت بودند بدستی که من
 دوست دارم این مرد را که که شست از جهت خدا فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله

و سلم اعلمته ایا دانایند این فرود را که تو دوست می داری او را قال لا گفت باب الحب فی الله
 ندانایند و ام قالی فرمود قیم الله فاعلمه بر خرد بر و بسوی او پس بدانان او را فقام الله فاعلمه پس بر خاست و
 رفت بسوی او پس بدانایند او را که من دوست میدارم ترا قالی پس گفت آمد و دعای او احبك الذي احببتني الله
 و سید او ترا آنکسی که دوست داشتی تو مرا از برای وی یعنی الله تعالی و باید که چون یکی دیگری گوید انی احبك در جواب
 وی گوید احبك الله قالی گفت انس که راوی این حدیث است ثم رجع پسترباز آمد این کس فسأله
النبی پس پرسید او را پیغمبر جلی الله علیه و آله و سلم که چه گفت آمد و در جواب تو فاجیره بما قال
پس جرداد آن حضرت را بآنچه گفت آن مرد و جواب وی فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم انت
مع من احببت تو با کسی خواهی بود که دوست میداری او را و لك ما احتسبت و مرزا است حر او اجر آنچه
 نیتی کردی برای خدا و محبت داشتن وی بلکه در هر عمل و معنی احتساب ثواب چشم داشتن از خدا عز
 و جل و حسبه بکسر حاد هکون سین اسم است از وی و اصل افظا از حساب است به معنی شمردن گویا که این
فعل و اینست نیت ثواب و حساب می در آورد و نظرا حداد و اعتبار بر آن می کار و زوایا البیهقی فی شعب
 الایمان و فی روایة الترمذی و در روایت ترمذی باین لفظ آورده که المع مع من احب و الله ما اکتسب
مرد کسی است که دوست میدارد او را و او را اجر آنچه کسب کرده به نیت ثواب و عن ابی
سعید انه سمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم يقول ابو سعید خدی از آن حضرت شنیده که می فرمود
لا تصاحب الا مؤمنا یاری کن و صحبت مدار مکرم مسلمان را یعنی کافر و یا مسلمان صالح را نه فاسق را و موبد
 این معنی است قرینه او که فرمود ولا یاکل طعامک الا لثقی و باید که خود و طعام ترا که مروی بر پیغمبر است یعنی
 طعام تو باید که از درج عال باشد تا قابل خوردن متقیان شود و باید که متقیان را بخوردانی نه خیر ایشان را
 منع کرد از مصاحبت و سوکات کنه و فجار تا بسبب الفت و محبت نه کردند و از بر مصاحبت ایشان
 صفات ذمیه میرایت نه کند و گفته اند که باین شرط و طعام دعوتی است نه طعام حاجت زیرا که
 حق سبحانه و تعالی تا که در جماعه که طعام می دهند میکن و یتیم را و اسیرا و ایشان کافران
 یوده اند پس برای دفع حاجت طعام بر کافرتوان داد و زوایا الترمذی و ابو داود و الدارمی
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجرء علی دین خلیله مرد
بر دین و دینت خود است یعنی هر که دوست دارد و کسی را البته بر مذہب دینست و نی باشد فلیمنظر
احدکم من یخالل پس باید که نظیر و پیوسته کند یکی از شما که اگر دوست بیدارد و زوایا احمد و الترمذی
و ابو داود و البیهقی فی شعب الایمان و قال الترمذی شد احد یث حسن غریب و قال الترمذی
استناد صحیح مقصود موافق ازین تطویل مباینه و در کسی است که تو هم کرده که این حدیث موضوع
است و عاقل سراج الدین قزوینی مرادی است که بر صاحب مناسیح اند کرده و گفته که این حدیث موضوع

است و شیخ ابن حجر عسقلانی بر روی و ذکر کرده و گفته که نزدی این حدیث را نجسین باب الحب فی الله
 نمود و عالم تصحیح کرده است که اقبال السیر علی ۹۰۰ و عن یزید بن یحیاه یصح یون و بین مطبوعه محالی
 است حاضر شد حین را با مشرکان به اذان اسلام آورد و نزدی گفته که شباخته نشد است هر او را سمع
 از آن حضرت و صاحب جامع الاصول او را در صحابه ذکر کرده و ابو طایم گفته یحیی بن ابی است و محبت ندارد
 و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و ابنه اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا
 آخی الرجل الرجل چون بر او دیگر در روی هر دی دیگر را و دوست دارد او را فلیس له من
 آیه و اسم آیه باید که برسد او را از نام دی و نام پدری و من شود باید که برسد که از کدام قبیله و
 که ام مردم است قاله اوصل للمودة زیرا که بدوستی این برسدن نام دی و پدر و قبیله و خویشان
 دی پسندیده تر است مرحمت و مودت را رواه الترمذی ۶۰۰ الفصل الثالث و عن ابی
 ذر قال عرج علیه رسول الله یردن آمد بر ما بنبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود اقل دون
 ای الاحمال احب الی الله تعالی آیا درمی یابید که که ام عمل از اعمال فایزتر است نزد خدا ای تعالی
 قال قایل الصلوة و الزکوة گفت گوینده از جهاد صحابه که حاضر بودند نماز و زکوة محبوب تر من اعمال اند
 نزد خدا اقبال قایل الجهاد و گفت گوینده دیگر کار را در کردن دعا خیران محبوب تر است قال النبی گفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ان احب الاعمال الی الله تعالی الحب فی الله و البغض فی الله
 بدوستی که محبوب تر من اعمال به سوی خدا و دوستی از جنت خدا و دشمنی از جنت خدا است اینجا اشکال
 می آید که چون روا باشد که حب فی الله و بغض فی الله محبوب تر از صلوة و زکوة و جاد باشد و حال آنکه اینها
 افضل اعمال اند علی الاطلاق جوادش آنکه هر که محبت یوچا اید و او را دوست خواهید داشت و با او پیا
 و صالحان از پیندگان خدا و اولاد او را با جمیع و اطاعت خواهد کرد و ایشان را دوستی و دشمنی و دوستی از برای خدا
 دشمن خواهد داشت و دشمنان دین را دشمن خواهد نمود و در جهاد و قتال ایشان پس در نیگاه طاعات
 از نماز و زکوة و جاد و بخیر آن دو آمده و نیز می بداند که محبت گویا فرمود اصل و بدی و اعمال و طاعات نصب
 به و بغض نه است و بعضی گویند که از احبیت انحصار نیست لازم بیاید که نماز و زکوة و جاد افضل اعمال
 باشد اما حب به و بغض نه محبوب تر باشد فانهم رواه احمد و روی ابو داود الفصل الاخیرو
 امام احمد تمام این حدیث را که مذکور شد روایت کرده و روایت کرده و او در همین فصل اخر را یعنی ان احب
 الاعمال الخ و سوال جواب که اول مذکور شد روایت کرده و عن ابی اسامة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم ما احب عبد الله الا احرم و به دوستی نه است هیچ شده و دیگر را از برای خدا
 بزرگتر از دوست داشتن برود و گاه خود را بزرگتر از چنان به جنت وی تعالی و دوست داشت گویا
 او را دوست داشت کمال تر و تمام تر چه کمال و دوستی آن است که به متغایان محبوب تر است که رواه

رواه احمد ۳۰۰ و عن اسماء بنت يزيد انها سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله باب الحبيب في الله
وعلم يقول روایت است از اسماء بنت زید بن سکن که صحابی مشهور است که وی شنید آنحضرت را که میفرمود
الا اني لكم بخياركم اياها اعلام فانهم شمارا که بهترین شما چه کسی است قالوا اگتند صحابه بلی یا رسول الله اعلام کن مادر که بهتر
ما چه کسی است قال فرمود بخیارکم الذین اذا رزقوا ذكروا الله بهترین شما کسانی اند که چون رزق شوند یاد کرده
شود دیدن ایشان را از رحمت ظهور و تواتر طاعت و در سنای ایشان وضوح شود ایند قرب حق و در احوال
و وجود استقامت در افعال ایشان و لایذ محبت داشته شود ایشان را با این محبت که همه را جمع به محبت
الهی اند پس محبت با ایشان محبت فی الله و نحوه الله باشد روایه ابن ماجه و عنه و عن ابی هریره
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو ان عبد بن آدم با فی الله عز وجل واحد فی
المشرق و آخر فی المغرب اگر باشد این که در دست داشته باشد یکبار و یکی در مشرق و
دیگری در مغرب لجمع الله بینهما یوم القیمة جمع کند خدای تعالی میان این هر دو بند و روز
قیامت یقولی گوید اسم تعالی هذا الذی کففت نجبه فی این بند آن کسی است که بودی تو که دوست
می داشتی او را از جنت من ۵۰۰ و عن ابی ذرین یخرج با و کسر ز ابی نام او لقیط است یخرج لام صحابی
مشهور است معناه و در اهل طایف روایت است از وی انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
و سلم که گفتم مرا و را آنحضرت الا انک علی ملاک هذا الامر ایا ما را می ترای چه چیزهای که قابل و بر پا
می شود بان کار دین ملاک چیزی بگریم آنچه بر پا است آن چیز بودی چنانکه قابل ملاک جسد است الذی
تصیب به عمر الدنیا و الآخرة آن چیزهایی که میریزی بسبب آن چیزهایی و پیدا آخرت دایس از ان بیان
کرد ملاک امر را بقول خود علیک بها لیس اهل الذکر بر تو باد شستن به محاسن های اهل ذکر یعنی برای
ذکر و اذا عملت فحسبک لسانک میا استطعت بل کن الله و چون تنها نشینی پس بچنان زبان خود را چند آنکه
توانی بد کن خدا یعنی در جماعت و تنهایی ذاکر باش و احب فی الله و ابغض فی الله و دوست دار هر که را
دوست داری برای خدا و دشمن نوادر هر که را دشمن داری خدا یا با درین اهل شعرت ان الرجل
اذا اخرج من بيته زایر آخا های ابا درین آید ایستد آنی که مرده چون بیرون آید از خانه خود بقصد زیارت
بر او و سلمان شیعته سبعون الفه ملک و دینی میریزند او را و افتاد و از قرشیه شبایت دینی رسیدن کسی
را کلهم یصلون علیه همه آن فرشتگان دعا بر حمت می فرستند بروی و استغفار می کنند او را و یقولون
ربنا انه وصل فیک فصله و یکوبند فرشتگان انی پروردگار ما بدستی این شخص پیوند کرد و محبت داشت
انبرای تو پس پیوند کن او را بر حمت و مغفرت خویش فان استطعت ان تعمل جسدک فی ذلک پس اگر
میتوانی که نگار و در آری تن خود را در زیارت بر او و سلمان فافعل پس بکن آنرا تا طاعت داری پندل
مجموع کن و در ان ۶۰ و عن ابی هریره قال کنت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال رسول الله صلى

الله علیه وسلم گفت ایوهیره بودم با آنحضرت پس گفت آنحضرت ان فی الجنة لجملا باب ما یضیی عنه
 بر سبب که در بهشت سوهناست من یا قوت از یا قوت و عمد بضم عین و یم جمع عمو و فتح عین علیها غرف من
 زو جلد بران سونه غرفهاست از زمره و غرت بضم عین و فتح زامع غر و بضم عین معنی منزل و فتح لها ابواب
 مفتیحه مر آن غرها را در است گشاده داشته شد تصحیحی که فی الکوکب الداری در این میشود و می رود خشر
 آن غرت و ابواب چنانچه روشن می شود و می رود خشر و سار و روشن فقلا لو ایس کفتم صحابه یا رسول الله
 من یسکنها کر میانه و دان غرها قال فرمود الامتثال بون فی الله و الامتثال سون فی الله و الامتثال قون
 فی الله می باشد و دان غرها دست و ارادگان یکبار و ابرای خدا دم نشیندگان برای خدا ملاقات
 کنندگان برای خدا روی الیه فی الاحادیث الثلاثة روایت کرد بهیچ این سه حدیث وافی شعب
 الایمان ۲۵۰ * باب ما یضیی عنه من التهاجر و التقاطع و اتباع العورات * فی ۱۰ اصرار بها ج
 بر بیان فی التماسوس بها جران بتقاطعان و اجره بها جرافتح و اجره انا با کسر و چون معنی بها جرافتح است قول وی
 و التقاطع بیان و نسبت بر بها جری بود و میراد ترک ملاقات و سلام بر او در مسلمانان است و بریدن پیوند صحبت
 و اخوت اسلام زیاد بر سه روز و آن مطابق منسوخ و منهی عنه نبوده و این را گفت مابین عین التهاجر و التقاطع
 و عورات جمع عورت است و متابعا که شست که اخوت آنچه شرم دارد و دیگر و پندار آدمی ظهور آنرا و
 و دست دارد که پوشیده ماند از عیب و نقصان که در دست و اشیاء عورت و دلی آنها رفتن و عیبهای مردم
 چیدن و چون این نیز نسبی از تقاطع و باعث بر آن است باز و او را و یک باب آورد ۲۵۰ * الفصل الاول
عن ابی ایوب الاصراری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یجل لرجل ان
یتهاجر اخاه حال نیست مرد و ترک دادن برادر مسلمان را و بریدن رابطه اخوت از وی مادام که وی
بر من شریعه بانی است فوق ثلثة ایام زیاد بر سه روز و ازین قیه مفهوم میکرد و که قاسم روز حرام
نیست چون در طبیعت آدمی غصب و بد خلقی و حیثیت و تعصب و اشغال آن صحن است این قدر مهلت
و اشته شد و غالب آنست که در مدت سه روز زایل شو و یا کمتر کرد و بیه اذان کیفیت بران بیان کرد و قبول
خود یلتقیان جمع شوند بیک دیگر و پیش آیند و به سینه یکدیگر را افیغوض هلا و یعرض هلا پس روی گرداند
این بجانبی و روی گرداند این بجانبی دیگر یعنی جانب یکدیگر بکنند و از یکدیگر دوری بگردانند و خیرهما اللذی یدل ا
بالسلام و بهترین این دو کس کسی است که پیشتر گوید سلام را و رفع کرد دست نماید اشارتست بآنکه بران
ذایل میکرد و سلام و این مقدار کفایت داد و ازین خود و کمتر نباید تا حی مسلمان از دست نزد و متحقق علیه
و مراد آنست که باعث بر بران تقصیر و حقوق اخوت و صحبت و محبت باشد چنانکه از غیبت و ترک نصیحت
کو فتنی بخاطر راه یافته باشد اما نزد تقصیر و انوردین و ملت بران اهل مو او بدعت دایمی باید تا وقت ظهور
نوبه و رجوع بجای و سبوطی و حاشیه و طاز از این عهد البر نقل کرده که گفت که هر که برسد از بیابانه و پیوند یکی

فدودین خود را یا حضرت و یا صلاح وقت خود را جایز است او را بجا نیت حسن و اب یا نیتی عند
دودی کردن از وی بر وجه جمیل یعنی از غیر وقوع در غیبت و عیب گوئی و کینه و حد او است استی و در
اجاء السلام از جماع سلف از صحابه و غیر هم نقل آن کرده که بعضی از ایشان بخران یکدیگر کرده بابت عسر
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سه کس که خلف از غزو تبوک کرده بودند به جت ترس را و
یا فتن شقاق بآل ایشان یا پناه در صحابه را و زمان و خویشان ایشان را امر بخران ایشان کرده و آنحضرت
تا یکماه زمان خود را بخران نموده و عایشه با این زبیر رضی الله عنهم بدین بخران کرده و امام احمد حنبل از صحبت
خارج شد محاسبی به جت تصنیف کرد و او در علم کلام قطع صحبت کرده اما باید که نیت در آن صادق باشد
و بنعوض رضائی بنو ۲۰۰ و ۲۰۰ عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا اکرم
والظن دور و ادیه نفس خود را از کمان بد ظن اکذب الحدیث زیرا که گمان پرور و غترین سخنها است
چون بر کسی گمان می برد و حکم میکند بر او که چنین است و چون وی در واقع چنین نیست این حکم وی و دروغ
باشد و مراد بدیه حدیث نفیس است و آن با اهلای شیطان است و گویا اکذب خواندن آن باین جت
است یا مبالغه است در آن و در قرآن مجید آمده ان بعض الظن اثم و مراد به آن گمان بد است و گفته اند
گمان بد که نمی آید از وی نیست که استقرا بر وجهی نماید بد آن نه آنچه خطور کند و در دل و بعضی گفته اند که
موجب اثم است چون تکلم کند بد آن و بر زبان آورد آن را بر هر تقدیر و کیلی بد است یا شد بر آن یا بد و دلیل
اکرم متعارف باشد اما آنچه بحکم دلیل و قرینه واضح گمان بر دیدن یا خود فکر و ذوق لا یحسوا و لا یحسوا و
تجسس نکنید و تجسس نه باینکه اول باینکه مهمه و ثانی بحکم یا العکس و فرقی میان تجسس و تجسس بوجه کرده اند
و در قاموس در فعل جیم گفته تجسس اخبار مثل تجسس و جاسوس و تجسس مشتق از آنست
ضمنا صبر شر و در فصل حاگفته جاسوس به معنی جاسوس یا آن مخصوص است بخبر گیری و بحکم در شر استی و بعضی
گفته اند که به جیم معرفت خبر بطریق و مخفی و بجا تطالب آن جاسوس چنانکه در دیده شنیدن و در دیده دیدن و بعضی
گفته که بحکم تنبیس از غورات و جاسوسان آن و بعضی گفته به جیم طلب خبر به ای دیگر ای و بجا برای نفس خود
و طبی گفته که اول تجسس عیو بس فر دم و بواسطه امور ایشان به نفس خود یا به باد نیت خبر و ثانی به تجسس
خود و وجهی بر تقدیر تطالب خبر و بر آن باشد که شاید بعد از اطلاع بر خبر حسدی پیدا شود و باطنی جاوید گردد
و لا تناسوا و تجسس بکنید یکدیگر و تجسس به معنی جیم چیزی را بزیاده یا به استن تادیگری در افتد و در
اصل بر این سخن جید را گویند و بعضی گویند که تجسس در حدیث به معنی بر غلامیدن بعضی مر بعضی را بر شر
و خصوصت و لا تناسوا و ادب خودی بکنید یکدیگر را و جسد تمیزی ز دال نیت غیر عالم یا از وی آنکه نیت
او بمن رسد که انی القاموس و لا یتبا غصوا و دشمنی بکنید یکدیگر یعنی احرار از انبیا بعد و شقان و
الاحیاء و بعضی قبری است که بنده را در آن اختیاری نبوده و بعضی گفته اند که مراد بنی از باغض نمی از اختلاف

و او را آزار است بدین جهت زیرا که اندام در زمین و بر کشتن از راه است بسبب بعضی باب مایه می عده
 و عادات است و لا تلهوا و لا یستکبروا و یستکبروا یکدیگر و عیبی گفته که مراد از این تقاطع است زیرا که هر یکی از
 ستمناظرین پشت می دهد دیگر را یعنی آغراض می کند و او این حقوق اسلام را که نوا عباد الله اخوانا و باشید
 همه بندگان خدا برادران یکدیگر یعنی چون نامه شما بندگان یک سوی اید همه در عین ویت برابر باشد و باید که یک برادر
 قاصد و بعضی و ذابرا بکند اید و فی روایة و لا تنافسوا گفته اند که تنافس به معنی قاصد یا قریب بآن است و احتمال
 دارد که معنی تنافس میل و رغبت باشد بدینا چنانکه در حدیث آمده که می ترسم بر شما که فراخ کرده شود بر شما و یا پس
 تنافس کند در آن یعنی رغبت نماید و نفاست قتی شیء ای رغبت فیه و متفق علیه ۳۰ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم یفتح ابواب الجنة یوم الاثین و یوم الیسین کشاده می شود در دینی بهشت
 روز دوشنبه و پنجشنبه یعنی گویند که این کنایات است از کثرت عذران و در گذشتن از جرم خلق و اعطاء
 ثواب و رفع درجات و صواب آن است که محمول بر ظاهر است چه حمل در خصوص بر غلوه او واجبست تا دام
 که دلیل صاف از آن نباشد و فتح باب علامت صفتح باشد فیغفر لکل عبد لا یشرك بالله شیء پس آمرزیده
 می شود در هر بنده که شریک نمی گرداند بنده ای جز می داد مراد شرک در باب عدم عذران کفر میباید اند پس نمی ماند
 تا آمرزیده هیچ مردی الا رجل کانت بیته و بین اخیه شحنة مگر مردی که دست میان او و میان مسلمانان دشمنی و کینه
 فیقال انظر و اهلین حتی یضطحا پس گفته میشود طایفه و اهل بیت و بنده این نمرود را که بیک و یکار دشمنی و کینه
 دارند تا آنکه صفتح کنند به یکدیگر انظر و الفتح امر و کسر طاء از باب افعال بمعنی افعال رواه مسلم ۳۰ و عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم تعرض اهل الناس فی کل جمعة مرتبین عرض کرده میشود
 کل دینی مردم بر پیر و و گاه تعالی یا بر فرشته که موکل است بر جمع صحیف احوال و در هر هفته و و بار بعد چون آخر
 ایام هفته است و هفته بوسی تمام می گردد و اطلاق کردند بر هفته یوم الاثین و یوم الیسین روز دوشنبه و
 روز پنجشنبه فیغفر لکل عبد مؤمن پس آمرزیده می شود بر هر بنده مسلمان را الا عبد اذ بین اخیه
 شحنة اما بگریز که میان او و میان برادر دینی دشمنی است فیقال انظر کواهلک ین حتی یغیا بک ابرید ایشانرا
 تا آنکه تشويع گفته و باز آیند از دشمنی رواه مسلم ۳۰ و عنه و حسن ام کلثوم بن عقبه بن ابی معیط صحابه
 است اسلام آوردند که و بفرست کرد و ذکر کرده شده است و در ابی که زوجی و چون بمدینه آمد تزوج کرد
 و در اعمد الرحمن بن عوف و بعد از وفات عبد الرحمن تزوج کرد و در عمر بن العاص چند ماه در تحت او
 بود و پس مرد و پدر او عقبه بن نفیل و سکون فاف بن ابی مبرط نصر بمکه و فتح عین و سکون و تخانیه بن عمرو بن
 امیه بن عبد شمس از منکران مشهور است که کشته شده بود و قال سمعت رسول الله گفت ام کلثوم
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یقول می گفت ایس آنکذا ابیست و و رخ کوا اگر چه
 در رخ می گوید الذي یصلح بین الناس آن کس که اصلاح می کند میان مردم و یقول عیبرا و یعنی عیبرا

عمر ادری گوید سخنان بکت را بهر ساند سخنان بکت را بهر ساند سخنان بکت را بهر ساند
 واقع است متفق علیه و زاد و روایت کرده است مسلم این حدیث را که قاتل گفت ام کثوم
 ولم اسمعه و نشنیدم بن ادر اتعذنی العقیبی خواه ام کثوم از ضمیر اسمی و بنبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 بر عصب فی شئی مما یقول الفاس کذب گفت شنیدم آن سخن را که از حضرت گفت و از آن و در هیچ
 چیزی از آنچه می گوید مردم که آن جز در دو موضع است الا فی ثلث یکم در حدیث بکت و در حدیث بکت و در حدیث بکت
 سخنان گوید که جلالت از آن ظاهر گردد و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 خلاف واقع باشد و الاصلاح بین الفاس و دوم صلح و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 اصلاح و اتفاق کرد و ذکر کرده است و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 البیضا و وجه او سفید گردان شده بود و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 ایستاد و ایستاد گردان شده بود و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 فی باب الوسوسة و دیاب و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 عن اسماء بنت یزید قالت قال رسول الله کذب استیحا که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 لا یجوز الکذب الا فی ثلاث حلال نیست در دو موضع گفتن مگر در سه جای مجاز نیست مگر آنکه کذب کذب
 الزجل امر از آن یکی در دو موضع گفتن مگر در سه جای مجاز نیست مگر آنکه کذب کذب
 مراد از آن یکی در دو موضع گفتن مگر در سه جای مجاز نیست مگر آنکه کذب کذب
 این حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 و نزاع موجب تهاجر و تقاطع کرده و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 علیه و آله و سلم قال لا یتصل لمسلم ان یخرج مسلما فوق ثلاثه یعنی بنامد و نمی یابند مگر مسلمانان که با هم ران کنند
 مسلمانان از ترک و به صحبت و سلام او را بالای سه روز فدا القیه سلم علیه ثلاثه مرآت پس چون به پیش رویش
 آید او را سلام دهد بروی سه بار کل ذلك لا یزید علیه و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید
 او را بخشد بقاء یا ثمة پس به تحقیق باز گشت آنکه جواب سلام نه گفت به گناه هجران یا بکناه و خود یا بکناه مسلمان
 سلام داند یعنی سلام داند از گناه هجران بیرون آمد و گناه بر گردن آن ماند که جواب سلام نداد بکناه گناه مسلمان
 سلام داند نیز بر گردن او شد که جواب سلام او را و او را بود او ده و سه و عین ای هزیزه ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یتصل لمسلم ان یخرج مسلما فوق ثلاثه مرآت پس مسلمانان را که ترک
 دهد او را خود را بالای سه روز فین هجره فوق ثلاثه مرآت فمات دخل النار پس کسیکه هجران کند بالای سه روز
 پس ببرد و در آید آتش و در حدیثی است که آن حدیث را گوید و در حدیثی است که آن حدیث را گوید

آتش در آمد پس چون زند داشت هم در آتش است رواه احمد و ابوداود و غیره. و اینها ما اینجایی آمده
و عن ابی خراش السامی خراش با سر خا و عجمه و سلمی بنه سوس و فتح لام محققه و بعضی گفته اند سلمی است
یسلمی نام ارجیز است و دال مبین بر وزن حفر صحابی است و دانسته که ده است از وی ابوداود و ترمذی یک حدیث
در مهران سبع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول شیدا آنحضرت را که می گفت من هیچ آن خدا و ستمه فهو
کسک دمه کسیکه مهران کند بر او خود را کمال پس این مهران کردن گویا خوان او را بخن است در ترتب اتم
شاید امانه مثل او است و جمیع وجه زیرا که نقل اکبر که با بر است بعد از شرک متصوفا مبالغه و مذکبه است در
منع از مهران چون مهران در مدت سال کامل از مجرای عادت بیرون است و باعث هدایت آلا و خاطر
گویا به منع این او خصمه و غم کشتن است رواه ابوداود و عین ابی هریره قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم لا یصل المؤمن ان یرجع مؤمنا فوق ثلث ترجمه این که نیست فتنان صورت به نلتد پس
اگر بگردد بر مومن سه روز قلیلقه پس باید که براند و پیش آید وی آن مومن را که مهران کرده است او را
فایسلم علیه پس باید که سلام دهد بر وی فان رحم علیه السلام پس اگر دکر دکر وی سلام بداد و او جواب
سلام او را فقط ایستد کافیا ایچ پس تحقیق شریک شد بداند و او را جواب و حدیث و ترک مهران و
قیمت یافته اول باید این سلام و ترک مهران و ثانی بخواب سلام و قبول آن و آن ثم بود علیه و اگر رو کرد
بر وی سلام داد و جواب سلام وی نداد فقط باید بالا نشین تحقیق رجوع کرد و باز گشت بگناه و در بعضی
نسخ نامه چنانکه معاویه شد و عرج المسلمین من الهجرة و بیرون آمد سلام دهند از مهران و گناه آن همه یاد گناه بر
گردن آن دیگر افاد رواه ابوداود و عین ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم الا یرحمکم با فضل من درجه الصیام و الصدقة و الصلوة گفت آنحضرت آیا خردم من شمارا
بتهی که فاضل تر است درجه او از درجه روزه و صدقه و نماز که نافله باشد قال گفت او در داد قلنا گفتیم
ما جماعه صحابه بطی بخرد ماه ابان عمل که فاضلتر است از درجه این عبادات مذکوره قال اصلاح ذات البین
گفت نیک گردانیدن احوالیکه در میان یکدیگر است چنانکه بغض و عداوت و جناب و جدل مثلاً میان جماعه
افتاد و فساد را بداند است آنها را ببدل با نفقت و محبت و صلح ساختن و از فساد اصلاح آرد و اصلاح
ذات البین این منی و او و ذات البین نام آن احوال است که در میان مردم افتاد است و اصلاح آنها
نیک گردانیدن آنها و تبدیل آنها از فساد و اصلاح و فساد ذات البین هی الخالفة و ف و احوالی که ذات
البین است حاله است حلق موسی سردن و حلقه موسی سترنده و مراد اینها ملامک کردن و از بیخ بر کردن است
یعنی فساد ذات البین خصلتی است ملامک کننده دین و از بیخ بر کننده و ثواب است چنانکه استر
موسی را از بیخ بر می کند و دین تر غیب و تحریص است بر اصلاح و دفع فساد و تفریر است از خلاص آن
رواه ابوداود و الترمذی و قال هذا حدیث صحیح و عین الزبیر قال قال رسول الله صلی الله

علیه و آله وسلم دایم بایکم ذاب الاعم من قبلكم گفت زمین العوام که از عیث و باب ما ینقی عنه
میزد است که گفت آنحضرت آمده است بسوی شما سهرایت کرده و میثاق دو پیمان را می بیند که پیش
از شما بوده اند فی الصراح دایم نرم و رقت و کل ما شئ عی الارض و ایتة و ایامی او و اجماعت آن و در روز
پاداری که ام است الحسد و البغضاء بدخواهی و دشمنی می الحاقا لقی این نضاد و خالق است این چنین
گفته طریقی و ضمیر هشی را جع به نضاد اشته و گفته زیرا که نضاد سخت تر است تا بر دی و در خن کربی دین اگر چه شیخ
حسین است استی و اگر هر یک از حسد و بغضاء دارند بنا و بل کل و اجد قسین الخصلتین نیز ضرورتی دارد و
بعد از آن در بیان مراد از حالت فرمود لا اقول تخلق الشیخی کونم که نضادی بنزد سوس را و لکن تخلق
الدین و الیکس می شود دین و ایمان را و از شیخ بر می کند آنرا رواه احمد و الترمذی ۸۶ و عن ابی
هریره عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایاکم و الحسد و در و در بدخواهی و از حسد فلان
الحسد یا کل الحسینات زیرا که حسد می خورد و میزد و یکی با کما تا کل الیها را الحطب چنانچه می خورد و میسوزد
آتش بنزد و از راه ابوداود باین حدیث نمیکرد و اند میگرداند و در خط است یعنی از کتاب
جمعیست باطل میگرداند عمل صالح را و بد خط میسوزد یکی را و از بد و اهل سنت و جماعت است چنین نیست
بلکه نیکها میبرد و بهار از چنانکه فرمود آن الحسینات ین هین السیئات و جواب از تمکین ایشان در بیان
حدیث آنست که برادر خود را در دین و بر دین حسد حسینات را آن است که حسد باعث میگرداند و چنانچه را بر
امانات مالی و اهلک نفس و ملک حرمت محسودا که بفعل نباید عزم آن دارد و البته در ملک حرمت بر غیبت خود البی
موجود است پس روز قیامت حسینات او را به محسود میدهد و در عوض به ظالم که بر گردان او است چنانکه
و حدیث آمده است که مفسس از است من کسی است که روز قیامت با نماز و زکوة و صیام و قیام یابد
و با وجود آن یکی را دشنام داده و زده و دیگر را مال خود داده و خون ریخته آن همه حسینات او را بآنها که بر آنها
ظلم کرده اند معنی حبط اعمال اینست نه فح و افهای آن از دیوان اعمال او و اگر امروز آنها را محو و فانی
کرده باشند فردا آن مرد بیکه ام عمل آید و حدیث ناطق است بآمدن او با اعمال روز قیامت و جواب دیگر
آنکه حسینات مضاعف می گردد و با ستم و عید و صلاح وی پس چون از کتاب خطایا کند از مضاعف محروم
ماند ۹۹ و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایاکم و سوء ذات الیمین فانها الحاققة
و در و در بدخواهی ذات الیمین پس بدوستی که او حالت است حصر برای میبالت است رواه
الترمذی ۱۰۰ و عن ابی صرمة بکرم عناد و کون ذاصحابی انصاری بدری عراذلی تغیر میگرد و در
جاهلیست بر دین ابراهیم حرم نآید آنحضرت مدینه را پس اسلام آورد و وی و در آن وقت شیخ کبری و در وایت
کرده است از وی ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من ضا وضارا لله به هر که
گرند رساند یکی نه بهمت شرعی گرند رساند خدای تعالی بوی فی الصراح ضرر گرند رساندن خلاف نفع مضارة

کذلک خبر کردند و من شاقی بنشدید قاتل شایق الله علیه و کسی که خلافت را از شما می کند . و باب ما یستوی جنبه
 بر کسی به موجب خلاف و عداوت کند خدا تعالی بر وی شاقی الصراح شد باقی شقایق زناخت و او شهرناکی و احسن
 اشتقاق مشتاق از شق است بکسر شین یعنی جانب و هر یکی از شقا ایستمن و مستد زعین و دبانی است از دیکوی و شقی
 گفته که مشتاق از مشتق نیز تو ان داشت باین که تکوینت کند صاحب خود را یا آنچه نه در طاقت اوست انتهی و این
 معنی نیز و یکنواست بلکه شایق و الا مشتاق به معنی خلاف و عداوت می فانی آید چنانکه و من یشتاق الله و رسول الله و من
 یشتاق الرسول من بعد ما تبیین له الهدی و بنابرین معنی فرقی کرده اند میان مضار و مشتاق در بعضی حواشی
 باین که ضرر و مشقت مستقار باین اند و در بعضی یکسان ضرر و استتمال کرده میشود و در انلاف بال و مشقت در
 رسانیدن اذیت به بدن مثل تکوینت عمل شاق و رواه ابن ماجه و الترمذی و قال هذا احد یمن
 غریب ۱۱۰ و عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ملعون من ضارب مؤمرا او مکیرا به رانده شده و در انداخته شده است از درگاه قرب و رحمت الهی کسیکه
 گزند زسد مسلمانی را یا که کند بوسی فی الصراح که حیاء و بد سگالیدن و فریضن رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب ۱۲۰ و عن ابن عمر قال صعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المنبر بالآ
 بر آمد آنحضرت منبر را فنادی بصوت و شیخ پس آواز داد و خود را آباد از بلند فقام پس گفت
 یا معشر من اسلم بلسانته ای گروه اسلام آیدگان بزمان خود و لم یقض الا یمان الی قلبه و نرسیده
 است ایمان تادل ایشان لا قوفا و الا المسلمین اید انکبده سلمانرا و لا تعیر و هم و سر زش نکند ایمت انرا
 و لا تعجروا عور اثم و زردید در پهنی غیب های ایشان و طلب نکند آنرا فی الصراح تتبع ذر طاب پخزی
 بر فن در بی آن خانه من یتبع حورقة لعینه المسلم بس بدستی کسی که تیج کند عجب برادر مسلمانرا
 تتبع الله حورقة تیج کند خدا تعالی غیب او را و من یتبع الله عورقه یقضه و کسی که تیج کند خدا می تنالی
 عیبهای او را و سوا کرد اند او را چه هیچ چیز بر وی مخفی نبود و لو فی جوف رجله اگر چه باشد آنکس پنهان
 در میان رخت و جامی بود و باش و منزل خود رواه الترمذی ۱۳ و عن سعید بن زید عن ابی صلی
 الله علیه و آله و سلم ان من اربی الربوا و ایست از سعید بن زید که از عمره مبتدیه است از آنحضرت
 بدستی از باترین ربان را بدو امنت فرونی و زیادت است و در شرع زیادت می گرفتن و دوام و پیچ پس می فرماید افزون
 ترین دانا الاستطالة فی عرض المسلم بغیر حق در از کردن زبان و و افتادن و آبروی مسلمان بغیبت کردن
 و دشنام دادن و ترغ و تکر نمودن و خیر پنداشتن بناهی و بی مصلحت شرعی و در قاموس گفته استطلاست
 در لغت استداد و ارتفاع و تفضل و در صراح گفته استطلاست تکر کردن و در از شدن چون در استطلاست
 عرض گرفتن است زیاده بر آنچه استحقاق دارد و بیشتر از آنچه رخصت است تشبیه داد آنرا بر با که
 زیادت بر حق می گیرد و این را را با گفت زیرا که عرض مسلمان عزیز و شریف را ز مال اداست پس ضرر

پس ضرر و نسیان در گرفتن آن اکثر واد فرماتند و قید کردی عرضی زیرا که در بعضی احوال باب مایه‌ی هفت
 مباح است چنانکه صاحب حی مرآتکس را که حی می‌نمی دهد گوید یا عالم یا ناسا به و اجر ح کند ازین باب
 است جرح و دایت که مذهبین روایت را برای مصالحت حفظ دین کند و سابقا معلوم شد که غیبت مباح است
 در بعضی محال این نیز ازین باب است روایت ابوداود و البیهقی فی شعب الایمان ۱۰۴ و عن انس قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لما عرج بی ربی ابراهیم که بالا برد مرا پروردگار من یعنی چون
 به معراج رفتم مردی بنجوم لهم اظهروا من فحاش که ششم بقوی که مرا ایشان را است ناخنان از من
 نخواستن و جوهرهم وصل و در هم می خراشند و ویهای خود را در آغوش می‌داشتن بمحبتین خراشیدن
 فقلت من هؤلاء پس گفتم کیستند این قوم یا جبرئیل قال هؤلاء الدین یا کلون لحوم الفحاش
 و یقعون فی اعراضهم گفت جبرئیل این جماعه اند که می‌خورند گوشتهای مردم را یعنی غیبت میکنند و دشنام
 میدهند بدان آبروی مردم میریزند و وجه تعییر از غیبت با کل لحوم سابقا در باب الحسبت معلوم شده است و چون
 آبروی مردم را می‌تختند بدان شرح شد حی سجده تعالی و ویهای و سپینهای ایشان را هم بدست ایشان قبیح و
 خراشیده ساخت روایت ابوداود ۱۰۴ و عن المستور عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم من اکل برجل مسلم
 اكلة مستور و ضمیم و سکون بین جمله دفع فو قایه و سکون واد و کسر این شده است بدین دال صحابی است مدد و
 در اهل کوفه و ساکن شد مهر او در وقت وفات آنحضرت پس کی بود و دایت می‌کند کسیکه بخورد و بسبب مردی
 یعنی بوسیله غیبت کردن او لقمه و اكلة بصم همراه و سکون کف یعنی لقمه و اگر بنفش همراه باشد یعنی بکباب خوردن بود
 چنانکه یکی بود که ایدعت عداوت غیبت و منقذت مسلمان را خوش دارد و شخصی نزدی برود و خوش آمد او گوید
 و آن مسلمان را غیبت کند و باین وسیله بر ای خودگانی پیدا کند و وجه دینی بهرساند فان الله یطعمه مثلها من جهنم
 پس بدستی که حی تعالی بخورد اند آن غیبت گودانشل آن اگاه از آتش دوزخ و من کسی نبود با هر جلی مسلم
 و کسی که بوشاند نفس خود را طام بسبب مردی بهمان معنی که در اکل معاوم شد و این بر تقدیری که کسی بر صیغه معاوم
 باشد چنانکه قرینین او که اکل و قام است و اما اگر بر صیغه مجهول بخوانند چنانچه در نسخ صحیح واقع است و منی کسوة
 نیز موافق آنست زیرا که کسوة به معنی جامه پوشیدن است و او را بوشاندن نفس و تکلف است معنی
 آن شود کسی که بوشانیده شود و او را بسبب مردی جامه فان الله یکسوه مثله من جهنم پس بدستی که خدای تعالی
 می پوشاند او را مانند آن جامه از آتش دوزخ و من قام بر جلی و کسی که بایستد بسبب مردی مقام سمعه و
 ریاء در مقام شتوانیدن و نمودن مخاند و محاسن را یعنی نامردم به مید و بشنوند سمعه و چیزی که تعلق بحاسه
 سمع دارد و ریاء و آنجه بحاسه بشنود و پس می فرماید هر که بسبب مردی در مقام سمعه و ریاء بایستد فان الله یقوم
 له مقام سمعه و ریاء و هم القیمة بدستیکه خدای تعالی می ایستد برای او و مقام سمعه و ریاء و زیامت و این عداوت
 را و معنی گفته اند یکی آنکه کسی که صاحب و تقوی و زهد در دنیا ظاهر کند به حمت بک مردمی صاحب مال و جاه تا وی نشود

دید بیند و معتقد گردد و مال و جاه خود را بر وی صرف کند بایستد خدای تعالی برای سوا باب مایه‌های عده
 کردن او یعنی اراده کند فضیلت او را ایستاده کند او را در مقام سمه و ریاضت بفرماید ملائکه را تا نزد او
 دهند که مردی مرایی بود و برای ظنی گامی کرد و بعد از آن عذاب کند او را عذاب مراییان و معنی دیگر آنکه کسی
 ایستاده کند مردی را در مقام سمه و ریاضت او را اصلاح و تقوی تعریف کند و بزرگ عبادت شهرت دهد
 و این را وسیله تحصیل حطام دنیا و حصول اغراض نفسانی خود گرداند چنانچه خادمان و دوستان می‌کنند و ایشان را
 از حبایل و مسمایه خودی گردانند و ز قیامت خدای تعالی او را در مقام فضیلت و سوائی ایستاده کند و خدا
 او را دهنده فرشتگان که این دروغ گو است که مردی را بدو غوغا و شهرت و او تا اغراض نفس خود از این حاصل
 کند بعد از آن عذاب کند او را عذاب و دروغ گوین رواه ابوداود ۱۶۰۰ و عن ابی هریره قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حسن الظن من حسن العباد و الحسن یک بر دن بر مسلمانان و اعتقاد
 خیر و صلاح کردن بر ایشان از جمله عبادات حسنه است یابانی است از حسن عبادت یعنی هر که معتقد دیگران را
 است بر مردم گمان یک می‌برد و بد گمان خرد گاه بنود و بیست به گمان باشد همیشه زشت گاه به نام خود خواند
 اند و در رواه ابوداود ۱۶۰۰ و عن عایشه رضی الله عنها قالت اعمل بعیر لصفیة یمار شه
 تبری که مرصیه را بود و عبد زینب فضل ظهور حال آنکه نزد زینب زیادتی سواد می‌بود یعنی شتری داشت زیاد بر
 حاجت خود ظاهر بمنشی پشت است و بمنشی مرکب نیز آید فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لزینب پس
 گفت آنحضرت مر زینب را اعطیها بعیرا بده صفیة و اشریکه زیادت بر حاجت تو باشد فقالت پس گفتمت زینب
 بطریق استفهام از گامی انا اعطی تلك الیه و دیک من بدم شتر آن بود و به داضیه رضی الله عنها دختر بنی اخطب
 بود و بی بود و لیکن از اولاد مادر و ن علیه السلام بود و در غزو خیبر بدست افتاد بود پس آنحضرت او را آزاد کرده و
 حبال نکاح خود آورده و بعضی از ازواج مطهره را با وی سوء مزاجی بود و عایشه رضی الله عنها از آنها بود و آنحضرت
 تمایست و رعایت می‌نیکد و روزی او را عایشه بود و به خواند و سقط گفت و بی به شکایت پیش آنحضرت آمد
 فرمود با وی که پاک که من پیغمبر زاده‌ام تو دختر ابوبکر رضی الله عنه و چون زینب بی‌ی در شتی کرد و قضا
 رسول الله پس خشم آورد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر زینب فرمود هاذا الحجۃ و الاحرم و بعض
 صفر پس مجبور باخت آنحضرت زینب را تمام ماه ذی الحجه و محرم و نهاره از ماه صفر رواه ابوداود و ذکر
 و ذکر کرده شد حدیث معاذ بن انس که اول این اقتضا است من جمعی مؤمنانی باب الشفقت و الرحمة الفصل
 الثالث و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رای عیسی بن مریم
 رجلا یسرق دید عیسی علیه السلام مردی را که وزدی سبکند فقال له پس گفت مرا در عیسی علیه السلام
 سرقت وزدی کردی تو قال کلا گفت وزدی نکردم من والذی لا اله الا هو سوگند آن کسی که نیست
 مبعوضی نمی‌گردی فقال عیسی آمنت بالله و کذبت نفسی ایمان آورد و من بعد او دروغ گو ختم من

خود را یعنی تصدیق کردم ترا و سوگند تو بر کشتن از آنچه گمان مردم و تکذیب کردم باب الحذر و التانیة
 نفس خود را از اینجا معلوم شود که اگر کسی سوگند خود را بر چند خلاف آن نماید باید علم خود را استقامت ساخت
 و بموجب او عمل کرد از جهت تعظیم نام حق رواه مسلم ۳۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و سلم کاد الفقر ان یکون کفر انما یکسب است فقر که متبای امروی بنجر بکنز کرد و بر اگر فقر باعث میکند و
 انسان را بر ارتکاب مجرم و معاصی بقصد اذاله فقر و خروج از شداید آن و چون نهایت شدت و محنت کشد
 شاید که بر ارتکاب کفر نیز باعث گردد ولی وجود فقر غلبه محبت و نیابا و حصول قه و کفایت اذان با غلبه
 بر ارتکاب کفر گشته چنانکه بعضی از اشتیاقی روزگاری شنوم که که نشسته در قریب این زمان علیه السلام ما یستحقون
 شدت و محنت بطریق اولی که بر آن آرد و نیز غلبه فقر گاهی باعث بر سخط و اعتراض پروردگار گردد و از او ایراد رضا و ایمان
 بیرون آرد و نهود بالله من ذلك و چنانکه فقر بکنز کشد غلبه غنا بشود و طغیان در معاصی آرد و البته اتوسط کفایت
 اقص از غنا و فقر است و خیر الامور و ساطها و کثاد الحسد ان یغلب القدر و ذک است که حسد
 غلبه کند تقدیر الهی را یعنی اگر بالخرضی صریحی بودی که غلبه کردی قدر خدا حسد بودی چنانکه در تاویل حدیث
 لورکان شی سابق القدر و کتاب غدا لک فی کذا شت ۳۰۰ و عن جابر عن رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم قال من اعتذر الی اخیه فلم یعذر و کسیکه معذرتی را بخواهی کنی به سوی برادر خود
 پس معذرت بخواهد داد و آن برادر یعنی انکار معذرتی کند و گوید عذر نداری دروغ میگوید اولم یقبل
 عذره یا قبول ندارد و عذر او را گوید اگر چه عذر داری اما قبول ندارم گمان علیه مثل خطیئة صاحب
 یکس باشد بر آن برادر گناه مانند گناه خداوند کس یفخ میم و سکون کاف خراج و عشر ماکس و ده بخت
 کبرند که انی اصرح و اهما البیهقی و ایت کر این دو حدیث را بیهقی فی شعب الایمان
 و قال و گفت المکاس بنشدید کانت العشار بنشدید شین عشر کبرند یعنی آنکه غلبه کند موافق شرع نکند و
 کس گنای عظیم است و در حدیث آمده که لا یدخل الجنة صاحب مکس و در قاموس مکس به معنی
 نقص و ظلم نیز گفته و در مجمع البحار نقل از بیهقی کرده که گمن نقصان و مکس از حال آنکه نقصان کند از حقوق
 مسکین و نرسد آنرا به تمام و کمال باب الحذر و التانی فی الایمور در نخستین و کبر و سکون
 بر زمین و اخراج کردن و حذر و لطف و کسر ذال مرد میدان و تالی و توفیق و مثبت و رنگ کردن و بکار و دشمنی
 نکردن و در آن دامنا بر وزن فاعل اسم است از وی بخشی در رنگ یعنی آدمی را باید که از شر مردم و آفات و زکار
 دورین و دنیا پر حذر باشد و در کار خود حازم و ستمتظ و دانت یازد و بیدار بود و در خواص امور و بنگر آن
 باشد و در کار دشمنانی نکند و حذر و وقار کار فرماید و در بعضی کارهای خیر کشتن و در آن فرموده اند
الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یلزم
 المؤمن من حذر و اجل مرتین کرید از شود مسلمان از یک سوراخ و دوبار کدخ کردن مارد کردم و حجر

باب الحذر و التانی فی الایمور
 الفصل الاول

بتقدیم جیم مغموه بر حاجی ک که سو راج باد و سکر دم و اسمایل آن بر عکس حجر باب الحدیث و الثانی
 بتقدیم حاد بر جیم که معنی حیره است می فرماید که شان مومن ضا حجب خرم موصوف بر عایت حق و حمایت دین
 آن است که از عاده منور که دشمن دین است نکند و در غضب و انتقام نه از دست ندهد و هر بار حاکم و تقاضا فل
 نور زود فریب خود دو اگر دو گاه دنیا فریب و دغا خور و سهل است اما دو گاه دین نباید کرد و این تعلیم
 قاعده عظیم است که باعث رعایت و حمایت دین و ملت است و سب و دوا این حدیث و در اینجا آنست که ابو
 عریه الفتح بنی مهاد و زای شاعری بود از شرای کفار که مسلمانان را با خودی کرد و اشرار و اشتیای قوم خود را
 بر ایند و امانت ایشان خریض می نمود و در غرزه پدید اسیر افتاد پس عهد بست که با دیگر که داین مشایع
 نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را باین عهد و وثیقه رعا فرمود چون بقوم خود رفت
 باز بهادیه شقاوت افتاد و به خریض و با که می کرد مشغول شد با دیگر در غرزه آمد بدست افتاد و امان خواست
 و عهد کرد پس آنحضرت صلعم به قتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدو خواست عفو می برخاستند پس آن
 حضرت فرمود لا تملک المؤمن من المؤمن متفق علیه ۹۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا شئ عبد القیس و ابی است می کند ابن عباس که آنحضرت فرمود
 مرا شئ را که رئیس و قاید و فد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیله ایست آورده اند که چون وفد
 عبد القیس بدین آنحضرت خود را از شران بر زمین زدند و بملانست شریف برادرت نمودند و
 اضطرابها کردند و ادشوق و محبت دو کرد و او اند آنحضرت ایشان را تقریر فرمود و هیچ گفت اما شئ که
 نام وی مدد من عاید است در رئیس و منور ایشان بود و بمنزل فرد آمد و اسباب و مرا حل قوم کرد و آورد
 دست پس خصلی تازه بر آورد و بهترین جامه های که داشت پوشید و آهسته به عجمین و قاعه مسجد شریف
 آورد و گانه نماز بگذارد و عا کرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمد آنحضرت را این وضع
 و طریق وی خوش آمد و فرمود ان فیک لتصلتین بحبها الله و رسوله بدو سینه در تو بر آید و و خصات است
 که دوست می داد آن دو حمایت و احد او رسول بود آن دو خصات که ام است السلام والایة آهنگی
 و بر و باری فد قار و ثبت و عجمین و اما بروزن ضاة از مانی است چنانچه معلوم شد و و السلام آورده
 اند که آنحضرت چون او را بوجو و این دو صفت خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت با سب و تخلق
 من است یا آفریده خداست و رجبت من فرمود آفریده خداست و رجبت تو گفت شکر مر خدا را اگر آفریده مرا
 دو صفتی که دوست میداد آن دو صفت را خدا و رسول (یعنی اگر کسیب و نجات من متعلق بودی احتمال زوال
 و تفر و اشتی اما چون جبات من بران است امید است که دایم دینی ماند ۹۰ الفصل الثانی عین
 رسول بن سعد الساعدي صحابی مشهور آخر من مات بالمدينة من الصحابة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 قال الا ناة من الله و العجالة فتح عین و جیم من الشیطان و رنگی در کارها از خداست و مرضی او است و شتابی

و شتایی از شیرینان است و مراد و ظاهر است که در تخیل شهرت باشد چنانچه در آن مجید باب الحذر و التانی
فرمود و یسارعون فی الخیرات و قال هذا الحدیث ضرب وقد تکلم بعض اهل الحدیث فی عبد
المجید بن عباس الرازی من قبل حفظه فرمودی گفته که این حدیث غریب است و تحقیق سخن کرده اند بعضی از
ندان در عهد المجید بن عباس که را دی این حدیث است از جهت باور آنست و منی یعنی حافظه خوب نداشته
۲۸ و حسن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا حلیم الاذ و عشرة نیست طیم
کامل اگر چه سلم عربی او بود که خداوند لغزش یعنی آنکه در ذات و تعینیت افتاده باشد و خفا و خلل و رکاز از
وی وجود آمده و نجات کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبها و خطای او را پویشند و زلات
او را عفو نمایند چون محبت سر و عضو و متوایمانت اند مردم نیز عفو او اید کرد و عفو و عفو و عفو و بعضی گفته اند
که طیم حاصل نمی شود مگر با آنکه از تکلم می کنند اسوده او بی لنت و شها و حاکمان و ان و می و باید و می شناسد مواضع
خطا و غل که در آن شتایی کرده و در این صریق و در پس اجتناب می کند از آن و طیم می ورزد و دان و این
نوجیه یعنی تجربه می کشد و حاصلش آن می شود که نیست طیم مگر صاحب تجربه صحیح چنانکه در قریه اذ فرمود
و لا حکیم الاذ و تجربه نیست کام کامل مگر صاحب تجربه و حکمت و انش حقیقت هر چیزی حکیم دانای راست
دست و ارگاد و اصل معنی حکمت محکم کردن و آید و اجزی و اصلاح او از غل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل
شد او را معرفت آید و دانست فتح آنها و شناخت بهما کج و مفاسد آنها و حاصل شد او را حکمت و آه
احمد و الترمذی و قال هذا الحدیث حسن غریب ۳۰ و عن انس ان رجلا قال للنبی صلی الله
علیه و آله و سلم او صنی مروی گفتم مرا آنحضرت را اندر زکن مرا فقال پس فرمود آنحضرت
هذا لا یروا للتدبیر بیکر کار و آید بایان کار نکره سنن فان وایت فی هاقبته خیر افامضه پس اگر به بینی و بهایان
او یکی را پس بگذرد آن کار و او تمام کن و ان عفت غیا فامضه و اگر برتری و گمان برتری گمراهی و او را ان
گاد پس نگاه از خود را از کردن آن کار و مگذارد آن را و فی شرح السنة و عن مصعب بن سعد عن ابیه
روایت از مصعب بن سعد بن ابی وقاص قرشی زهری مدنی ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثانی از اهل
مدینه و گفته است که است سن الحدیث و ذکر کرد و ابن حبان و کتاب ثقات روایت میکنند از پدرش و علی
و طایه و ابن عمر زول کرده اند و توفی سنة ثلث و مائة قال الاعمش گفتم عیش که را دی این حدیث است
از سعد لا اعلمه الا عن النبی نمیدانم این حدیث را اگر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت
روایت کرده اند و قال التؤدة نعم و نفع همه و کون آن نانی و زرات مشتق از وید باهاسکی رفتن می فرماید تانی و توقف
فی کل شی غیر و الله بهر است الا فی عمل الاخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن جریقی بنلاف
امور و بناوی از بعضی ساعت می آید که در طهارت خانه بشاکر دوخ و گفت بیامیرا این از بر من برکش و
بنالای و گفت صبر کن تا از بنابر آئی بعد از آن بکش و بدو گفت بالفعل خاطری روی به نموده و نیستی دست

بنقدیم جیم منسوب بر حامی س که مورخ باد و در کرم و در میان آن در نکاس حجر باب السد و الثانی
 بنقدیم جیم حایر جیم که منی حجر است می نماید که شان مو من ضامب خرم مو صوب بر عایت حی و حمایت دهن
 آن است که از عاده منرد که دشمن دهن است نیکزد و غضب و انتقام نه از دست نه در بار حکم و تقاضا
 نور و در فریب خود دو اگر دو گاه و بنا فریب و در غا خود و سهل است اما دو کار دهن نباید کرد و این کتابیم
 قائده عظیم است که باعث رعایت و حمایت دهن و ملت است و سبب و در و این حدیث در ایضا آنست که ابو
 عره یحیی میماه و زای شاعری بود از شجری کناره که سبب ما را باج می کرد و اثر اردو اشتیای قوم خود را
 بر ایند او امانت ایشان قریض می نمود و در غرض و سیر افتاد پس عهد بست که بار دیگر که داین شایع
 نکرد و پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را باین عهد و وثیقت رفا فرمود چون بقوم خود رفت
 باز بهادیه شقاوت افتاد و به قریض و با که می کرد مشتول شد بار دیگر در غرض و آید بدست افتاد باز امان خواست
 و عهد کرد پس آنحضرت صلعم به قتل وی امر فرمود و بعضی مردم بدخواست عفو وی برخاستند پس آن
 حضرت فرمود لا تلامع المؤمن من الحديث متفق علیه ۳۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما ان
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا شیء عبد القیس رواست می کند ابن عباس که آنحضرت فرمود
 مرا شیخ را که رئیس و قاید و فد عبد القیس بود و عبد القیس نام قبیله ایست آورده اند که چون وفد
 عبد القیس بدیدن آنحضرت خود را از شران بر زمین زدند و بملازمت شریف سعادت نمودند و
 انحرط ایها کردند و ادشوق و محبت دو که دادند آنحضرت ایشان را تقریر فرمود و هیچ گفت اما شیخ که
 نام وی سزد من غایه است و رئیس و منور و ار ایشان بود بمنزل فرد آمد و اسباب و مراحل قوم کرد آورد
 دست پس غسل تازه بر آورد و بهترین جامهای که داشت پوشید و آهسته به تمکین و وفاده سجد شریف
 نور آمد و دو گانه نماز کند و دعا کرد پس در حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در آمد آنحضرت را این وضع
 و طریق وی خوش آمد و فرمود ان فیک لخصلتین احدهما الله و رسوله و دیگری در تو هر آینه دو خصالت است
 که دوست می دارد آن دو خصالت واحد او رسول الله و آن دو خصالت که ام است الحکم و الاناة آهسان
 و بر و باری و قار و وثبت و حکمین و امانه بر وزن ثناء از مانی است چنانچه معاوم شد و او اسلام آورده
 اند که آنحضرت چون او را بوجو داین دو صفت خبر داد وی گفت یا رسول الله این دو صفت یکسب و تخلق
 من است یا آفریده خداست و رحمت من فرمود آفریده خداست و رحمت تو گفت شکر خدا را اگر آفریده مرا
 و وصفی که دوست میدارد آن دو صفت را خدا و رسول ادبیه اگر یکسب و تخلق من متعلق بودی احتمال زوال
 و تفر و داشتی اما چون جیات من بران است امید است که دایم و باقی ماند ۹۰ الفصل الثانی * عن
 سیریل بن سعد الساعدي صحابی مشهور از من مات یا لمدینه من الصحابة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 قال الاناة من الله و الحيلة لفتح عن جیم من الشیطان و رنگی در کار ما از خداست و مرضی او است و شتاب

الفصل الثانی

و شنائی از شیرینان است و مراد و مطلوب است مگر در آنچه در شهر نیز باشد چنانچه در آن مجید باب الحمد و التانی
فرمود ویسار عون فی الشیخوات رواه الترمذی و قال هذا احدیث ضریب و قد تکلم بعض اهل الحدیث فی عبد
الجهیم بن عباس الرازی من قبل حفظه ترمذی گفته که این حدیث غریب است و تحقیق سخن کرده اند بعضی از
محدثان در عهد الجهم بن عباس که راوی این حدیث است از جهت ماورد آنست و بنی یثیع حافظه خوب نداشته
است ۲۵ و حسن ابی سعید رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا حلیم الا ذ و عثرة نیست عظیم
کامل اگر چه علم عربی او بزرگوارند و لغزش یثیع آنکه در ذات و تمیزیت افتاده باشد و خط و خلل و رگاز از
وی وجود آمده و نجات کشیده و بسبب آن دوست دارد که مردم عیبها و خطای او را پویشند و زلات
او را عفو نمایند چون محبت سرد عفو و دستاویز است از مردم نیز عفو او اید کرد و خشم و عفو و در بند و بعضی گفته اند
که علم حاصل نمی شود مگر بآنکه از تکالیف می گذرد او بی بیند لغزشها و خطایها در آن وی و بیاید و می شناسد مواضع
خطا و غل که در آن شنائی کرده و در وی صریح نموده پس اجتناب می کند از آن و علم می ورزد و در آن دایره
توجیه بمعنی تجربه می کشد و حاصلش آن می شود که نیست عظیم مگر صاحب تجربه صحیح چنانکه در قریه او فرمود
ولا حکیم الا ذ و عثرة و نیست حکم کامل مگر صاحب تجربه و عاقل و انش حقیقت هر چیزی حکیم دانای راست
دستوار گارد و اصل معنی حکمت محکم کردن بچیز و اصلاح او از غل و تجربه شناختن کارها پس هر که حاصل
شد او را معرفت آید و دانست غل آنها را و شناخت بهما کج و معاصی آنها را حاصل شد او را حکمت و آراء
احمد و الترمذی و قال هذا احدیث حسن غریب ۳۰ و عن انس ان رجلا قال للنبی صلی الله
علیه و آله و سلم او صنی مروی گفت مرا آنحضرت را اندر زکن مرا فقال پس فرمود آنحضرت
هذا لا یسر بالتدبیر بیکر کار را بپایان کار نرسد سنن فان وایت فی ما قیمته خیر او امضه پس اگر به بینی و بهایان
او بیکر را پس بگذرد آن کار را و تمام کن و ان عفت غیا فامعک و اگر تبری و گمان ببری گمراهی داد و آن
کار پس نگاهار خود را از کردن آن کار و بگذارد آن را و آراء فی شرح السنة و عن مصعب بن سعد عن ابیه
روایت از مصعب بن سعد بن ابی وقاص قرشی زهری دنی ذکر کرده است او را ابن سعد در طبقه ثانیة از اهل
مدینه و گفته است ثمة است سنن الحدیث و ذکر کرد و ابن حبان و کتاب ثقات روایت میکند از پدرش و بنی
و عامه و ابن عمر زول کرده اند و توفی سنة ثلث و مائة قال الامش گفت اعشش که راوی این حدیث است
از سعد لا اعلمه الا عن النبی نمیدانم این حدیث را اگر از پیغمبر صلی الله علیه و سلم یعنی پدرش از آنحضرت
روایت کرده از خود قال التؤدة تضم ما فتح لهره و کون آن نانی و زرات مشق از وید باهاسکی و قس می فرماید تالی و توقف
فی کل شیء خیر در همه چیز بهتر است الا فی عمل الاخرة مگر در کار آخرت از جهت بودن آن جریبیین بخلاف
امور دنیاوی از بعضی ساعت می آید که در طهارت خانه بشاگرد و گفت بیامیرا این از بر من بر بکش و
بنفاتی ده گفت صبر کن تا از بنجار آئی بعد از آن بکش و بده گفت بالفعل خاطر می روی به نموده دینی دست

و او است می ترسم که تا بر آمدن از اینجا از دست نرود ۶۰ و عن عبد الله بن باب الحار و الثقانی
 من حسن بن خنيس ميم و سکون را و کسر جيم صحابی است بصری و طيبت او در بصرين است و روايت
 کرده است از وی قتاده و عاصم احوال ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال روايت می کند عبد الله که
 آنحضرت گفت السمت الحسن راه دروش نیکو و التودة تانز و آب نیکو و الاقتصاد دمیانه روی و توسط دور
 طرفین از افراط و تفريط در بیشتر و در هر چیز جزء من اربع و عشرون جزء من النبوة یک حراست از دست
 و چهار خزانة یعنی خصلاتی از خصال انبیا است صلوات الله و علیهم اجمعین و یقین حد و موکول است به علم
 شروع و خبر نبوت آنرا به تحقیق در توان یافت و مثل این معنی در کتاب روایت که فرمود در ویامی صحابی
 جزوی است از چهل و شش جزء نبوت که شده است رواه الترمذی ۶۱ و عن ابن عباس ان النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الهدى الصالح بنحو ما و سکون دال سبیرت و طریقت نیک
 و السمات الصالح به فتح سین و سکون میم راه و در شش نیکو و چون در مفهوم پستی و سمت صلاح مقبر
 است پس توصیف صلاح به جهت تاکید و یا تجرید است و الاقتصاد دمیانه روی جزء من خمس و عشرون
 جزء من النبوة درین حدیث یک خبر از دست و پنج جزو آمده و در حدیث سابق از دست و چهار جزو تواند
 که این تفاوت میان عدوین از دهم و خطا و ادبی آمده باشد باید جهت مرئی و بگرداند علم و رواه ایود او
 ۶۲ و عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا حدث الرجل بالحديث
 چون گفت مردی سخنی را اثم التفت بستر غایب شد و بعضی گفته اند مراد بالتفات نگرانی خاطر است بآن
 سخن و نگرستن به چپ و راست چنانکه در وقت گفتن سخنی که اخفاء آن مطلوب است به چپ و راست
 نگرند تا کسی مطلع نگردد و بوجه دیگر که در مجلس سخنی گفت و حکایتی کرد و فیهی امانت پس آن حکایت امانت
 است نزد اهل مجلس که شنیده اند پس ایشان را باید که در آن خیانت نه کنند و آنرا افشاء نمایند و رواه الترمذی
 و ابوداود ۶۳ و عن ابی هريرة ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لا بی الهيشم فتح
 با سکون بخانه و فتح مثله بن التيهان بفتح فوقانیة و کسر تخانیة مشدود نام صحابی است که آنحضرت با او یک
 صدیق و عمر فاروق گرسنه بنه آوردند و همان شد و وی خدمتی کرد که موجب رضای آنحضرت صلوات الله علیه
 پس فرمود مرا لی الهيشم را هل لك خادم آیا هست ترا خدمتگاری فقال لا گفت نه فقال پس فرمود آن
 حضرت فاذا اتانا سبی فأتنا پس چون بیاید ما را بدهی پس بیا نزد ما ترا خادمی بدیم فأتني النبي صلى
 الله عليه وآله وسلم براسین پس آورد و شد نزد آنحضرت و دیند فأتناه پس آمد نزد آنحضرت بموجب
 و عد آنحضرت ابوا الهيشم فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم اختار منهما بر کزین
 ازین دو بنده را هر که ام را که خواهی فقال پس گفت ابوا الهيشم یا نبی الله اختار لی ای پیغمبر خدا تو بر کزین برای
 من هر که ام را که خواهی فقال النبي پس گفت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ان المستشرا مؤتمن

بد رستی که آن کس که گناهش کرده شود بوی باید که امین باشد و در هر چه مصاحبت باب الحذر و التانی
 و بهبود استبشیر باشد همان کند همان گوید و خیانت نورز و مقصود آنست که چون تو با خیار ما گذاشته و مشورت
 با کرده ما همان بنده شو و ایم که بهتر باشد پس اشارت یکی از آن دو بنده کرد و فرمود خذ هذا فانی رایته
ووصلی بکیر این بنده را زیرا که بد رستی دیده ام من او را که نماز می کند و و اختصاص به معر و مادی طالب
اند و زکن از خود بوی نیکی و احسان را و بعضی گفته اند که استیضاه معنی قبول و صیبت است یعنی وصیت
می کنم ترا بوی احسان را و قبول کن وصیت مرا و بعضی گفته اند که استیضاه معنی ایضا است و معنی طالب که مفهوم
بافت منزلت و نیست در حدیث دیگر آمده است که چون ابوالکیریم آمد و بن خود گفت این بنده است که
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن داده و نیکی و احسان را و رخصتی وصیت کرده است فن گفت بجای
آوردن این وصیت شکل است نیکی و احسان همین است که او را آزاد کنی رواه الترمذی ۹۰۰ و عن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ارجالس بالاسانة مجاسها بامان است بهمان معنی که معلوم
شد که چون سخنی که در مجلس از کسی بشنوند نقل نمایند و سخنی چینی نه نمایند الا ثلثه مجالس مگر سه مجالس و سه سخن که در
مجلسی که بشنوند و اجسید کرد و نقل و رسانیدن آن غیر سهگانه هم حرام یکی ریختن خون حرام او فرج حرام دوم نرج زنی
که حرام باشد یعنی زنا کردن او اقطاع مال بشیر حقیق سیوم پناه از مال کسی چه اگر دن بروی حرام یعنی مال کسی گرفتن
بظلم پس اگر بشنود از یکی که گفت میکنم فلان مرد را یا زنا میکنم فلان زن را یا میگیرم مال فلانکس را باید که این سخنان
بآنجا که برساند تا هر حدیثی که خود را زکوة دارد رواه ابو داود و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید که اولش این
کلمه است ان اعظم الامانة فی باب المباشرة فی الفصل الاول و در باب مباشرت از کتاب نکاح
در فصل اول یعنی این حدیث در مصابح مکرر مذکور شده یکبار در باب مباشرت در صحاح ذکر کرده و بار
دیگر در بن باب که باب النکاح و تانی است و در حسان آورده و ما در همان باب مباشرت بحال خود گذاریم
و در باب الحذر و التانی ذکر نموده ایم به جهت تکرار و صواب ذکر او در صحاح است و ما که در نسخهای مصابح
که نزد مولف بودند رحمه الله علیه مکرر مذکور است و لیکن در نسخهای که ما دیده ایم از بهر صایح در باب النکاح
و التانی مذکور نیست و در باب المباشرة است فقط غایب است از آن جهت که اگر انداخته اند و الله اعلم
و فی الفصل الثالث ۱۰۰ عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم لما خلق الله
العقل چون پیدا کرد و انبیاء عقل را قال له گفت مر عقل را قم بایست فقام پس بایستاد ثم قال له
پس برگشت مر عقل را ادب پرست و فاد بر پس پست داد ثم قال له اقبل پست برگشت خدای تعالی عقل
را روی بمن آر فاقبل پس روی آورد و بجای ثم قال له پس برگشت مر عقل را اقبل نشین فقعده
پس به نشست ثم قال له پست برگشت پروردگار تعالی مر عقل را ما خلقت خلقا هو خیر منك پیدا کرد و ما
در هیچ مخلوقی را که او بهتر است از تو و لا افضیل منك و نه فاضلتر و نه فاضلتر از تو در کمال و لا احسن منك و نه

خوبتر و جمیل تر از تو فخریت در حد ذات او هست و فضیلت قیاس بنیر و حسن بود صفات باب الحد و الثانی
و انما لك اعداء و لك اعطى به جت تو میگیرم به جت تو میدهم یعنی هر که انتمی میدهم بواسطه تو میدهم که خدمتی کرد و
مستحق انعام شد و از هر که آن داده را باز میگیرم بسبب تو باز میگیرم که تقصیری نمود و مستحق عتاب و عتاب تو است و لك اعرف
و بتوشناخته میبوم و لك اعانت به جت تو خشم میگیرم و لك الثواب و عليك العقاب و بسبب تست ثواب و بر
تست عتاب حاصل آنکه در ادب و خطاب و عتاب و ثواب و عقاب در دنیا و آخرت بر عقل است و قد تكلم فيه
بعض العلماء و تحقیق سخن کرده اند در صحبت این حدیث بعض علما و میگویند این حدیث موضوع است بیان این
سخن به تفصیل و در شرح کرده اند است و الله اعلم و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
و سلم ان الرجل ليكون من اهل الصلوة والصوم والزكاة والسنن والمحسن به رستی که بروی
میباشد از اهل نماز و روزه و زکوة و حج و عمره حتی ذکر سهام الخیر کلها تا آنکه ذکر کرد آنحضرت انما و
حصص نیکی را همه یعنی کلمات و منظمات آنرا ذکر کرد و با اکثر و حکم کل داشت و ما یجزی يوم القيمة الا
بقدر عقله و جز او داده نمیشود آن مرد روز قیامت بگر بر اندازد عقل او مراد بعقل اینها معرفت اشیا و دریافت
صلاح و فساد و بد و نیک و تمیز میان خیر و شر و اخرا از و اتر اسس از خواص و آفات نفس و انداد و وصول بمقام
قرب و وصول بحی و عقل معا که در کلام بعضی واقع شده این است و در اینجا است اختلاف علما و بحث ایشان
در تفاضل عقل و علم که گویند علم افضل است یا عقل و اگر علم را هم بر معنی تمیز و دریافت حمل کنند که اثر
عقل باین معنی است خلافتی و در میان نمی ماند و باین معنی علم و عقل افضل باشد از عمل و عبادت و گفته اند یک
و گفت ازین عالم عاقل فاضل آید از هر آید و گفت از دیگری و عن ابی ذر قال قال لی رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم يا ابا ذر لا عقل کا لحد بیوای ابو ذر است اینچ عقل مثل تدبیر به معنی بر عواقب
امور تدبیرستن و مصالح و مفاسد آنرا و دریافتن و فی الاصل اح تدبیر بایان گاه تدبیرستن و مراد بعقل اینها مطلق علم
و ادراک است و لا و درع کما لکف و درع پر هیز گاه می است و تقوی هم باین معنی بعضی متو درع را بالاتر از متقی
دارند و گویند تقوی پر هیز از محرمات و تو درع از مکروهات و شبهات نیز و صواب آنست که هر دو یک
معنی اند و در کلام قوم هم چنین واقع شده پس میفرماید نیست و درع کامل مانند کف طیبی درین عبارات اشکال
آورده که و درع بمعنی کف از محارم است پس لا و درع مثل الکف چه معنی دارد و جواب داده که مراد بکف
در اینجا از ایستادن از سگامان یا باز داشتن زبان از لایعنه است چون مفاسد این به بشر حصر کرد و درع
را در وی مبالغه و ممکن است که گفته شود که و درع و تقوی اگر چه در لغت به معنی کف و اجتناب اند اما در
عرفت شرع شامل اند مرا متثال را و اجتناب را اما و اگر به معنی اجتناب باشد از ترک امتثال او امر نیز
اجتناب باید کرد و باین وجه شامل هر دو باشد و بالجمله و درع و تقوی بر فرموده و حق است امتثال و اجتناب پس
و درع را و جزو باشد امتثال او امر و اجتناب نوایی و گفته اند که رعایت جانب اجتناب اهم و اقدم باید

[illegible]

و در شر تزلزل تکلف نرمناید و الله اعلم روى البيهقي الاخاديت الاربعة باب الرِّفْقِ وَالْحَيَاءِ
 و ایت کردی یعنی این چهار حدیث را فی شعب الایمان باب الرِّفْقِ وَالْحَيَاءِ وَحَسَنِ الْخُلُقِ و رفق
 بکسر ز می ضد عفت. ضم ا رفاق نرمی کردن و سود داشتن کسی را که آنی الصراح و در نهایت گفته رفق لطیف و لین
 جانب و طیب نقل کرده که رفق لطیف و گاری کردن باسان نرم و جویا بند شرم داشتن آن حالتی است
 که عارض میشود آدمی را از ترس عیب و ذم و جیا محم و اقباض نفس است از آن کتاب آنچه بیج است
 در شرع و حسن خلق در حدیث گذشته معنی آن معلوم شد ۸۰ الفصل الاول عن عائشة رضی
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الله رفيق ذو ايتام خداوند رفق است و ایتام را
 کند و است به بندگان خود و خوانند و است بایشان آسانی نه و شواری و تکلیف نمی کند یا فحاشا که خداوند
 و در وسیع ایشان نمود و عیب الرِّفْقِ دوست میدارد و رفق و آسانی را از بندگان تا بیک و دیگر رفق کند
 و لطف نماید و در کارهای خود از طلب رزق و غیر آسانی کند و سخت نگذارد بعد از آن اسادت کردن با اختیار
 طریق رفق و در طلب رزق و تحصیل مطالب و ترعیب کردن از آن فرمود و يعطى على الرِّفْقِ ما لا يعطى غلبى
 العنف و میدهد بندگان را بر رفق خری که نمی دید بر عفت و ما لا يعطى على ما لا يعطى غلبى
 بر هر چه جز رفق است از اسباب نخست ترجیح داد و رفق را بر عفت که ضد اوست و ثانیاً اثبات کرد که
 عفت چه باشد بلکه رفق واجب است بر تمام اسباب تحصیل مقصود واجب است بر مراجم را از هر چه جز
 اوست و اگر گویند که آن اسباب اگر از باب رفق اندر حجامت کنجایشند و اگر از قبیل عفت اند هم
 از کلام اول ترجیح رفق بر عفت معلوم شده نماید این کلام چیست گوئیم که این تا کید کلام سابق است
 و تفاوت در عبارات است و مقصود آنست که آدمی تا باید که طلب تأرب و مقاصد خود از رزق و غیره
 بطریق رفق و نرمی نماید که دهنده عفت است و چون رفق محبوب و مرضی اوست بیشتر خواهد داد و از آنچه بر
 عفت و انماک در جانش است اسباب ده فافهم و واه معلوم و فی زوایة له و در دایره مرسم را آمد که
قال لعائشة صلیک بالرفق وایاک والعنف گفت آنحضرت مرا عفت را بر تو دادی عفت که نرمی کنی
 و در در خود و از ورستی و الفتش و از حد ادب در گذشتن و رستن آن الرِّفْقِ لا یکون فی شیء الا زانه
 بدوستی که نرمی یافته نشود و در چیزی مگر آنکه بیاورد آن چیز او نیک سازد و لا یمنع من شیء الا شاه و کشید
 نشود رفق از چیزی مگر آنکه عیب ناک کند آن بخرزا و رشت گرداند ۲۰ وعن جزییر بن العقیبی صلى الله عليه
وآله وسلم قال من یسوم الرفق یحرم العین کسی که عفو و مکرر کند و آینه شود از رفق محروم گردانند
 شود از نیکی رواه مسلم ۳۳ وعن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من اعطى رجلاً
من الانصار روایت است از ابن عمر که آن حضرت گذشت بر مردی از انصار و هو یعظ اخاه فی الحیاء
 و آن مرد بنده ابرار و در خود را در باب حیاء وضع می کرد از کثرت آن و عتاب میکرد و میترسانید بران و در بعضی

و اياتى بجای بخط پانست آمد. فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم دعه فان السبياء باب الرقى والسبياء
 من الايمان فربما يكون له اذ او اذ ايرى ان جيا سبعة اذ ايمان است هر چند باشد بهتر است آنکه باید که در محل خود باشد
 که از کتاب سمانى است مستفق عليه و عن عمران بن حصين قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 السبياء لا ياتى الا بشيئين جبانى او دگر يکى را و فى رواية السبياء عيو كله خيا نكو است اما اقتسام و مستفق عليه انما
 اشکامى آمد که خيا گاهى محل می گردد و بعض حقوق چنانکه امر معروف و نهى منکر کردن و بخر آن جواب داده اند خيا نى که
 اغلال بجای آورد به حقیقت خيا نیست شرفا بلکه آن عجز دهن است که از جهات تقاض است و اگر آنرا اجاب نام کنند بجا خواهند
 بود و حقیقت جيا شرفا آن است که باعث شود بر ترک قبیح کذا اقالوا صواب است که معنی جيا تقاض نفس است
 از از کتاب اربع طبع و شرفا اما آنچه محمود و محمد اوج است و در شرح آنست که از قبیح شرعى باشد حرام باشد و با
 ترک اولی پس اظهار جواب آنست که این کلمه که السبياء عيو کله خصوص است بدان که موافق از صابى
 جی باشد و اگر بر مبالغه نقل کند نیز ضرورت دارد و باینکه اگر چه خیرت جفتی در یک قسم جيا است اما چون در مطلق
 ما نیست جيا خیر است گویانده اش خیر است باید که کمتر آن نیز باین جانب آنگاه فافهم و عن ابى
 مسعود قال ذر بعضی نسخ ابن سنیو و وضو ابى مسعود و است که انصافى است قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم ان هذا دار لعن الناس من كلام العیوة الا ولى بد رسی که از جمله آنچه در مافیه
 اند مردم از کلام انبیای سابق و از ساج و حى ایشان است و باقی آمده است حکم وی و صحیح و بدیل و تغییر بدان
 را و نیافه این کلام است اذا لم تستحي فاصنع ما شئت چون شرم نداری پس بکن هر چه بخواهی رواه البخاری
 معنی این حدیث بچند وجه تفسیر کرده اند اول آنکه اینجی معنی امر و طلب مرا و نیست بلکه این بخر است و مقصود
 آنست که مانع از ارتکاب قبیح جيا نیست و چون جيا نداری می گوی هر چه بخواهی و دوم آنکه صبیغ امر برای
 نیز بد است چنانکه اعملوا ما شئتم باینکه هر چه می خواهید آخر خیرای کرده و خود خواهید یافت بیوم آنکه این قاعده و میرانی
 برای کردن فعل بود یعنی و فعلی که شبهه باشد و نفسی از شاد و در کردن و نا کردن آن نوع نظر کن اگر چه آنست
 که در ظهور و شرم نداری بکن و اگر می بینی که حیا عارض می شود بکن که البته در دوی که ایتی و قباحی هست
 که اگر فعل صحیح و حق طرح بودی محل بودی و این نسبت بكتاب ما ییم منوار بنوار تقوی معرا از عوارض بشریت
 است و چهارم آنکه این دو جای فرمود که فعلی است از جنس طاعات و ظهور آن محل بدخلیت زیاده و ثروت تصنیع
 است و از جهت آن ترک می گردد شرم داد که بکنید شمس می فرماید که شرم از خدا و رسول خدا باید داشت و چون
 این فعل را بکنید نیست که در دوی شرم از خدا و رسول خدا باید داشت به جهت خاطر خلق ترک توان داد و اگر دایمی
 مدامی باید دفع آن باید کرد و توبه و استغفار نمود و همچنین که عمل به جنت خلق مذموم است ترک عمل باین
 جنت نیز همین حکم دارد و فافهم و عن النواصی بن سمعان بن اوس بن قتیبة و تشدید داد و سمعان بن قتیبة
 بن و کسر آن حاصل است کلاب و بعضی گویند انصافى مسکونست بکر و شام را آدمی گویند که وی برادر آن زن

گایه است که ترویج کرد و در آن حضرت و توفیق کردی از آن حضرت پس بگذاشت ادراک باب الرفق والحياء
 قال سالت رسول الله گفت پرسیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن المؤمن واللاثم الا ان یکی دوزخ
 فقال ليس فرمود المؤمن حسن الخلق یعنی محمد و اقسام بر خوش خوئی است واللاثم ما احاك في صدرك
 و هو حب و غمی است که تاثیر کند و گارد کند و آورد و دوسه نمود و آدم نگیرد و الطمینان نه پذیرد و بد آن دل
 و حاصل نشود و اشباح صدر اما این در حق کسی است که شرح کرده و اسی تنالی شایه حمد را در ابرای اسلام
 و محنی و منور ساخته دل اور ابو رقیوی و همین است مراد از استقامتی قلب که در جای دیگر فرموده است و استفت
 قلبك و این در جای که نفسی از سازع و درین باب نبود و اقوال علماء در آنجا مختلف باشد و علامت دیگر برای
 معرفت ائم آن است که فرمود و ذکر است آن يطاع عليه الناس و ما خوش و اداری که و انعت شود
 بر آن عمل مردم چنانچه تقرر کردیم و رواه محلم ۷۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم ان من احبكم الى احسنكم اخلاقا بدستی که از همه محبوبترین شما بسوی من یکترین
 شما اند از روی اخلاق رواه البخاری ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان
 من عیارکم احسنکم اخلاقا مضمون این مضمون حدیث اول است فرق آنست که غیرت در ذات ایشان
 است که نسبت آن محبوبتر شده اند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متفق علیه ۱۲۰ الفصل الثاني
 عن عائشة قالت قال العیسی صلی الله علیه وآله وسلم من اعطی حظه من الرفق کسی که داده شد
 اورا نصیب وی از نرمی و لطفت اعطی حظه من غیر الدنیا و الاخرة داده شد اورا نصیب وی از
 نیکی دنیا و آخرت و من حرم حظه من الرفق حرم حظه من غیر الدنیا و الاخرة و کسی که محروم گردانیده
 شد از نصیب وی از رفق محروم گردانیده شد از نصیب وی از نیکی دنیا و آخرت رواه فی شوح السنة
 ۱۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الحیاء من الایمان
 و الایمان فی الجنة ثم و اشین از فعل فیج از ایمان است و ایمان یعنی اهل ایمان در بهشت اند و البلاء
 کفج موحده دید بخش تا آفت بد و بیهوده گفتن من البقاء از بدی است و جفا کفج فیرض بر وجهه و البقاء فی النار
 و اهل جفا و آتش اند رواه احمد و الترمذی ۳۰ و عن رجل من مزینة روایت است از مروی
 که از دیار مزینة است بضم میم و فتح ز او سکون با قال گفت آن مرد قالوا گفته صحابه یا رسول الله ما خیر
 ما اعطی الا انسان حبیبترین چیزی که داده شد آدمی را از صفات قال الخلق الحسن فرمود بهترین
 چیزی که داده شد آدمی را خوی نیکو است رواه البیهقی فی شعب الایمان روایت کرد این حدیث را بهقی
 در شعب الایمان از مروی از مزینة و نام او نبرد و فی شرح السنة عن اسامة بن شریک روایت کرد
 می است و شرح است از اسامة بن شریک نقلی که صحابی است نزد دل کرد و گفته داد و میدهد و است در
 ایشان حدیث وی در ایشان است و در اندک الغایه نمی معرفت الصیبه نیز از اسامة روایت کرده و عن

[illegible]

و اتبع المسیئة التمسعة تمسها و مانع کردن بدی را یکی را و در پی
بدی یکی کن یعنی اگر بدی از تو واقع شود در پی آن یکی بنزد کن یا پاک کند آن یکی نفس بدی را و عاقل
الناس بخلق حسن و معاد کن مردم را بخوبی خوش بخت کند نویسنده در زیاده و کمالات احمد و الترمذی
والکادری گفته اند که آدمی را باید که از محو آلودگیات بمنازعت حسنات نماید و هر بدی را که بدی یکی که
از جنس اوست مکافات کند چنانکه سماع ملاهی را و صحبت اهل انحراف را مستخرج القرآن و مجتنب ذکر و شرب
خمر را بمصدق کردن مشروبات حلال گناهات نماید و بکسر و تواضع و بخل را بختلافی که علی هذا التقیاس
کذا قال الطیبی ۸۹۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
الا أخبرکم بمن یحرم علی النار و بمن یحرم النار علیه آیا خبرند کم شمارا که کیست که حرام است و بدی
بر آتش و دوزخ و کیست که آتش و دوزخ بر وی حرام است علی کل هین. لکن قریب سهل حرام است
آتش بر هر آریب آریب و دوزخ بر هر یک بمر و مبطط و منشی نرم و خور و هین و لکن بکسر یا ممشد و دوزخ
سکون آن هر دو جایز است چنانچه است و میت در سوطان ایستاده و نیکند هر دو شق ذکر که حرام
بودن شخص بر آتش و حرام بودن آتش بر شخص چون طل هر دو عبادت یکی است یعنی دور بودن
از آتش و دور آمدن در آن و در جواب اقتصاد بر شق آخر که قریب است و معاد ف در لسان بتر
همین است که گویند آتش دوزخ بر بدی حرام است روا و احمد و الترمذی و قال هذا حدیث
حسن غریب ۸۹۰ و عن ابی هریره عن الانبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المؤمن غر کریم
و العاقر خبیث لثیم و در بعضی روایات و المعافق خبیث لثیم و غر کریم مرد قریب خود و دنی الصراح
بالکسر کار نا آریب و خبیث بالفتح و الکسر مرد فریبده و کریم معنی حدیث چنانچه در نهاییه تقریر کرده آنست که
مومن از بهت افتاد و نمی قریب می خورد و از هر که نفوذ آورده و دنی یا بدکار و شر مردم را و نقیضش و کادش
نمی کند از آن و این نه از بهت جل و نادانی است بلکه از بهت کرم و بزرگ منشی و علم و حسن خلق اوست
و بعضی این چنین تقریر کنند که چون سلیم القلب و ساده لوح است و ببرد گمان بیک دارد و غریب بواطن
امور نکند و در دغل های سینه مردم مبالغ نکند هر چه پیش او بگوید قبول کند و غریب خود و چون اهتمام
داشتن مال و می بامر آخرت و اصلاح نفس خود است کار معاشش دنیا را سهل انگار و اهتمام به آن
نکند و در آن قریب خود و ولیکن در کار آخرت میثقه و در عقل معاد کامل است و ما وجود آن شبیه کردی سلی
الله علیه و آله و سلم بقول خود لا یلدغ المؤمن من نحره و احد مرتین بر آن که بناید که همیشه قریب خود و غافل
باشد و طریقه محرم از دست دهد و سابقا که شست که این شامل است امر و نیارد آخرت را و بعضی گفته اند
که مخصوص است بامر آخرت اما سابقا همیشه خدای و مراد سنی کننده در اسناد و مجادعت و کمر و مفتش
و قنای است و اصلا مسامحه نه کند و غریب خود و از نفس خود دیدن را غنی نباشد و اگر احیاناً قریب خود و

بعلم و اختیار او خواهد بود و بدان واضی نخواهد شد رواه احمد و الترمذی و ابوداود باب الفرق و الحیاء
 ۱۰۰۰ و عن مكحول قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مكحول شمی که ناز کبار تابعین است
 گفت که آن حضرت فرمود المؤمنون هم المؤمنون لیقولن مسلمانان آدمیده و نرم و طبع منقادند کما لیمیل الانف للفتح
 همزه فی نه و کسریون هم وزن گفت و بند و مرده بر وزن صاحب بنبر آمده و ادلی اصح و الفصح است کذا فی التماموسس
 یعنی همچو ستیری که در بینی نویی چهار از چوب انداخته اند و غنی التراح انف و در دهنه شدن بینی شتر از چوب نهاد
 و این شتر نرم و منقاد می باشد چنانکه آن قید انداخته و اگر کشیده شود می بندد کردن خود او ان اینج غلیظ خضرة
 استغناخ و اگر نشاند شود بر سبکی می شنید سم بر سنگ مراد آن است که موتمن و دعایت اشیاء است و امر
 و نوای الهی و او متخل اوست در آن مشقت و احتمال دارد که مراد انبیاء و مذلل مومنان باشد مر یک
 دیگر را لی عن و تبر و این نیز در حقیقت اطاعت امر الهی است تعالی رواه الترمذی و سلا ۱۱۶ و عن
 ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال المسلم الذي يظالم الناس ويصبر علي اذا هم
 بهماني که آسیرش می کند با مردم و صبر بکنید بر ایدانی ایشان افضل من الذي لا يظالمهم ولا يصبر
 علي اذا هم زیاد تر است در اجر و ثواب از مسلمان که آسیرش نمی کند بایشان و صبر نمی کند بر ایدانی ایشان
 رواه الترمذی و ابن سائمه ازین حدیث معلوم کرد که صحبت افضل است از عزلت و در شان عزلت نیز
 احادیث و آثار آمده که ناظر در افتین است اوست از نخب و تحقیق درین باب تفصیل و اعتبارات و جمیع تمست
 و آن در کتاب احیاء العلوم و یکمبای سعادت مذکور است و در آداب الصالحین که ترجمه و جمع معاملات اجیاست
 نیز آورده ایم ۱۲۰ و عن سهل بن معاذ عن ابيه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من كظم غيظا
 کسیکه فروخ و دخشم را و هو یقلل علي ان ینفله و حال آنکه وی قادر است بر کینه را بیدن دخشم و ردا
 کردن آن و عا لله علي رؤس السلاقی يوم الغیمة بخواند و ایدای تعالی و حضور زیاده روز قیامت حتی یخبره
 فی ای الحور شاء تا آنکه مخیر می گرداند و اختیار میدهد بهت و می در هر چه خواهد رواه الترمذی و ابوداود
 داود و قال الترمذی هذا حدیث غریب و فی رواية لابی داود عن سويل بن وهب عن رجل
 من ابناء اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن ابيه و در روایتی مرابی داود و از سویل بن
 وهب از مردی که از پسران اصحاب بود و ایت می کند از پدرش این چنین آمده که قال که گفت آن حضرت
 ملاه الله قلبه امنا و ایما ناپر کند خدای تعالی دل آن کس را که فروخ و دخشم را با من و ایمان و مسلمانان
 و ذکر و ذکر کرده شد حدیث سویل بن وهب که اولش اینست من ترك لبس بوب جمال فی کتاب اللباس
 و سویل بن وهب بصم سین و فتح و او دسکون تخانیه ذکر نکرد و است او را در جامع الاصول و در کاشف گفته که
 وی شنی مجهول است غرابین عجمان را ۱۰۰ الفصل الثالث عشر عن زید بن طلحة تابعی است
 روایت کرده است از وی سلمه بن صفوان الزرینی میروند آورده است حدیث او را ما یک در موطا در

حیات و پدر او علی بن رکن بنضم را و تحفه کاتب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان لكل دین خلقا هر دینی را خلقی و عقی است که غالب و عجمه است و دینی و خلق الاسلام الحیاء و حقی که غالب است در دین اسلام حیات است چون حیات عقی است که مانع است از او تکالیف قیام و منای و مذکبت وی اتم و اکمل است در آن و دین محمدی اتم و اکمل ادیان است لاجرم دین و حیات درین دین اغلب و اتم باشد و رواه مالک مرسل است که دابین حدیث را بابک از زید بن علی که تابعی است بطریق اوسال و رواه ابن ماجة و البیهقی فی شعب الایمان عن انس و ابن عباس پس مرسل باشد مایه
 مسند باشد ۲۰۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الحیاء و الایمان قرناء جمیعاً فرمود حیات و ایمان هر دو بهم پیوسته اند و لازم یکدیگرند فاذا رفع احد هما رفع الاخر پس چون برداشته شود از تنخصی یکی ازین دو برداشته شود دیگری قرناء جمع قرین و لفظ جمع دلیل است بر آنکه اقل جمع ایشان است و در بعضی نسخ قرناء بصیبه تشبیه با لفظ ماضی مجهول آمده و فی روایة ابن عباس فاذا سلب احد هما اتبعه الاخر پس چون روده شود یکی از آن دو برود و دیگری می کند او را در فتن دیگری یعنی آن نیز میرود و رواة البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن معاذ قال کان آخر ما وصانی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما ذین جبل یعنی اسه عجمی گوید آخر آنچه اندرز کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی در وقت و راح من بقضای یسن و ضعف و جلی فی الغر و قتی که نهادم پاهای خود را در رکاب خرد بفتح مجمه و سکون و راجع برای رکاب چوبین که بر بالان شتر نهند و استعمل بر این است که در اسب رکاب گویند و در شتر غر و این فرستادن معاذ رض بقضای من تقضیه عظمی است آنحضرت او را و صایا کرد و او را اسوار کرد و پیاده بمشایعت او رفت فرمود یا معاذ شاید که توانی زنی ما را و پس از وی رحلت فرمود و آخر وصیتی که بوی کرد آن این بود که قل کنْتَ یا معاذ احسن خلقک للناس نیک گردان خوی خود را برای تربیت مردم سیو علی گشت مراد بناس در اینجا کسی است که سختی حسرت و رفق است و اهل کفر و حصیان و ظالمان ازین و ابره خارج اند و بایشان امر به غایط و تشدید و لاق شده پوشیده نمایند که تغایط و تشدید با اهل طغیان داخل حسرتی است که تربیت و تزیب ایشان و دانست و سلامت و وفایست حال دیگران بآن می شود و سبوطی گویم او بحس خلق اینبار فی و بسامه داشت و رواه مالک ۴۰ و عن مالک بلغه ان رسول الله وایت است از مالک که رسیده است او را که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال فرمود بعثت لا تمم حسن الاخلاق بر اینچنین است و فرستاده شده ام من برای آنکه به تمام بیان کنم و به کمال رسانم حسن اخلاق را و در بعضی روایات لا تمم مکارم الاخلاق بعضی بزیادت بعد از نقصان و بعضی به جمع بعد از تفرق و چون امر رسالت بوی ختم شد و دایره نبوت تمام گشت دیگر کمائی مترقب نمایند و فرستادن پیغمبر دیگر حاجت نیست و الا به کسی که حفظ شریعت می نماید و آن علامه است اندک که حکم انبیایی امر ائیل دادند که تابعان شریعت موسی و حافظان احکام

خلقا کمال ترین مسلمانان در ایران یک تیرین ایشانند از وی خلق روایه ایود آورد باب الغضب والکبر
 والداری ۹۹ و هجده ان رجلا شتم ابابکر و هم از ابی بکر از ابی است که مردی دشنام کرد و ابابکر صدق
 در من ایستاده و او البی صلی الله علیه و آله وسلم جالس یقعیب و یتبسم و عان آنکه آنحضرت نشسته است
 در حالی که شفتی نماید ازین کار و تبسم می کند فلما اکثر رد علیه پس امر می که بساز کرد آن مرد و دشنام داد و
 و ابابکر داند ابوبکر دشنام را بروی یعنی وی نیز دشنام داد و او را فغضب البی پس خشم گرفت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و قام و برخواست آنحضرت فلیقه ابوبکر پس در رسید و دریافت
 آنحضرت را ابوبکر و قال و گشت یا رسول الله کان یشتمنی و انت جالس بود آن مرد که دشنام می کرد مرا
 و حال آنکه تو نشسته فلما ردت علیه بعض قوله غضبت و قمت و هر دو باز کرد و اندام من بر وی پاره را
 از گفته وی خشم گرفتی و برخاستی قال فرمود آنحضرت کان معك ظلم یزید علیه و دانا تو در شیشه که باز
 می کرد این دشنام را از طرف تو بروی منا که مراد بر در فرشته دشنام را دعای بد باشد بروی و الله اعلم فلما ردت
 علیه پس چون بار کرد ایندی و بروی دشنام را وقع الشیطان افتاد و فرود آمد شیطان ثم قال بسبر
 فرمود آنحضرت یا ابابکر قلت کلن حق سر خصمت است که هر سه حق است ما من عبد ظلم بمظلمة نیست
 هیچ نه که ستم کرده شده باشد ستمی مظلمه بکسر لام ستم کردن و فتح نیز آمده و بعضی بضم لام نیز تزل کرده اند فیغضی عنها
 الله عز وجل پس چشم پوشید آن نده از ان و تعافل و در زوایا برای خدا و طلب رضا و میثاق اخضا فی الصراح
 چشم فرو خور اما ین الا احوال الله به انصره مگر آنکه قوی و محکم گرداند الله تعالی بسبب این مظلمه یا بسبب
 این نعل و خصمت که اخضا است یا سی و اودن او را یعنی بازی دهد او ایادی دادنی قوی و مافتح رجل یاب
 عطیة و کث مردمی و در دیش و ایله بهر یخواه بآن علیه حلة احسان و نخستش با بر خیزان و سکنیان
 الا زاد بها کثرة مگر آنکه افزون کند خدای تعالی بآن عطیه بسیاری مال و برکت و او مافتح رجل یاب
 مسئله نیز ید بها کثرة الا زاد الله بها قلة و کث مردمی در سوال و کد بائی و اگر میخواهد بآن بسیاری
 مال مگر آنکه زیاده می کند خدای تعالی بآن مسئله کمی دارد و او احمد ۱۰۰ و عن عائشة قالت قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یرید الله باهل بیت رفتن الا تنقصیم ثم خواهد الله تعالی باهل خانه زنی را مگر آنکه
 سودی کند رفتن ایشان را و لا تنقصیم ایاه الا ضرهم و محروم گرداند ایشان را از زنی مگر آنکه زیان کند حرمان از
 رفتن ایشان روایه البیهرقی فی شعب الایمان ۹۹ باب الغضب والکبر و یغضب بنحوین خشم گرفتن و حقیقت
 غضب حالتی و صفی است که موجب حرکت نفس است بجانب خارج بقصد انتقام و دفع کمره و زیراک
 روح حیوانی میل میکند در حالت غضب بجانب منفوس علیه تا انتقام کشد از وی و دفع کند کمره و در انین
 جست سرخی کرد و روی و آس می کند و گه گاه در حالت فرح و سرور نیز میل جانب خارج کند تا پیش
 آید محبوب را و از انزاد از انراط غضب و فرح بیم هلاک بود و بر آمدن روح به تمام بجانب بیرون و در غم و

خوف روح بجانب درون و دوز و دخی رومی و ذیول بدن ازین جهت بوده در بخار نیز خوف باب الغضب و الکبر
هلاک بود بد آمدن روح بجانب درون و سرد شدن آن مطلقا ضد غضب علم است و علم عبادت است اذا را سیده
بودن نفس چنانکه او را غضب زد و از جانده آرد و زدا صابت کرد و مضطرب نگردد و اندک اقیل گفتم من تکه
نزد وصول محبوب نیز اضطراب نیاید چنانچه در حدیث اشجع عبید القیس آمده که چون نزد ویدن آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اضطراب نکرد چنانکه قوم او کردند آنحضرت او را احاطه و وقار ثبات فرمود و غضب مذموم است
اگر بر حق نبود و بر فرموده شرع نبود و اگر برای حق بود محبوب و است و مقصود از زیادت از آن غضب مطلق
نیست بلکه که دافعن دوی موافق حق و غضب سبب نظام بدن و بقای حیات است بازاله مضار و موزیات و
لذا چون در نباتات قوت غضبه نهاده اند هر کس قادر است بر اهلک آن بخلاف حیوانات و علمت بالکفر
الهی در حیوانات آفات پیدا کرد که بدان دفع موفی کند چنانکه شاخه و دندان و در آدمی اگر چه در ذات
وی این چنین پیری خلق کرده و لیکن او را عقلی و تدبیری و آموخت که بدان از هر جنس آلات که لایق
و مناسب حال باشند بسازد و دفع ضرر موفیات از آن کند و اما کبر منشای او عجیب است که نیک دیدن نفس
خود و عیب دانستن صفات او نیست و چون آنرا اظهار کند و بدان بر مردم نه هم در غلو و بدو الا انبیا و حو
و تسلیهم آن استماع آرد و سر کنشی بود بکمر داسه ببار بود و بکمر داسه ببار بود و بکمر داسه ببار بود
ذات وی آن صفات و کمالات که ادعای کند نباشد و به تکلف و تشبیح از نفس اظهار نماید و کرد و دفع آن فضایل
که بدان قیدم و ترفع بود و مودود مذموم نباشد و مقابل تضرع تواضع است و تواضع توسط است میان کبر و
ضعت کبر آن بود که دخی فوق آنچه دارد بنماید وضعت آنکه از مقام خود تشرل کند و آنچه استحقاق آن دارد دم
ترک کند و تواضع قیام بر طریقه توسط و اعتدال است و مشایخ صوفیه قدس الله ارحمهم که چون ضمت
بکبر و در نفس غالب دیدند پیش چنانچه ان بها لغه در نفی و از آنکه مودد که ضمت را و جای تواضع نهادند
تافس بمقام تواضع بایستد اما کمال توسط و اعتدال است و جمیع احوال ۱۰۷ الفصل الاول و عن
ابی هریره ان رجلا قال للنبی ص و ایست از ابو هریره که مردی گفت مر بهنبر و اصلی الله علیه و آله
و سلم و گفته اند که آن مرد را بود و او را دخی و دخی او صنی اند و زکن مر اقال لا تغضب فرمود آنحضرت
در جواب آن مرد خشم کبر فرد ذلک لیس الا پس باز کرد و ایند آن مرد قول را که ادعای است قال لا تغضبا
گفت آنحضرت چشم گمراخته بر باد که آن مرد و حیث طلبید جوایشش همس فرمود که چشم گمراخته با که در آن
مرد از ضمت غضب پیری بود که تا از آن نمی کرد و او انچه بنی بود دعوات شریف وی میان الله علیه و آله و سلم
که موافق حال هر سالی جواب میداد و در هر یک را به مناسب حال دی علاج میفرمود و یا آنکه بهر بلای و فساد
که آدمی را میرسد از فرط نهوت و استیلاهی غضب است و شیو و نسبت و غضب که سوز میآید و
و تخمیر نمی از غضب که در جهت ابد و ابدیم و توجیه اول ظاهر از اینست و اء الشارح ۱۰۸ و عنه

الفصل الاول

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليس الشد يد بالصرجة باب الغضب والكبر
 بضم صاد و مهملة وفتح وا کسی که بید از دردم را بر زمین وینند از دایج کس او را فی الصراح صرع انگندن
 مصادع باسم کشتی گرفتن پس می فرماید سخت و قوی و بهایوان نه آنکس است که مردم را بر زمین اندازد
 انما الشد يد من يملك نفسه عند الغضب سخت و قوی به حقیقت آنکس است که مانک باشد نفس خود را نزد
 غضب که سخت ترین دشمنان قوی ترین خصمان است و بید از دردم را بر زمین خودی و غالب آمد بروی
 * مروی نزور باز و دانی نه زور گفت * با تقس اگر بر آئی و انم که است ظری * متفق علیه * و عن
 حارثة بن وهب صحابی است گذشت ذکر او در فصل ثانی از باب رفتن و حیا قل قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم الا اخبركم باهل الجنة آيا خردم شمار ایاهل بهشت یعنی بگویم که بهشتیان
 که ام اند کل ضعیف متضعف بفتح عین هر ضعیف که ضعیف و خیر می پند اندازد امر و دم و بکبر بنماید بروی به جهت
 فقر و شکستگی و بعضی بکسر عین نیز خوانده اند و تفسیر کرده اند او را بخل ذلیل غرم دل لئو اقسام علی الله
 لایزه اگر سوگند خورد بر خدا است گویند داند و تعالی او را با سوگند او را انجا بخند و جبهه کرده اند یکی
 آنکه اگر سوگند خورد بطبع اسید کرم الهی و اعتماد بر لطف او که راست گوید که دوی تعالی او را است
 میگرداند و قبول میکند طمع در جای او را دیگر آنکه اگر سوال کند از پروردگار خود چیزی را و سوگند دهد
 بروی تعالی که بدهد او را مسئول و می دانی بر آرد حاجت او را دیگر آنکه اگر سوگند خورد که حق تعالی فلان کار
 میکند یا نمی کند راست گویند داند او را تعالی و هم چنان می کند که دوی سوگند خورده بود و چون خرد او که
 بهشتیان کیانند و صفات ایشان را بیان کرد و خواست آنحضرت که بیان صفات و ویژگیان را نیز کند و فرمود
 الا اخبركم باهل النار كل عدل جواظ مستكبر عقل بضم عین مهملة و تا و فو فایه و تشدید لام مروی
 در سنت و سنت گوی خصوصیت کند و باطل و جواظ بفتح جیم و تشدید دال و خیل جمع کنند و مال و بعضی گفته اند
 خراسند و در رفتار و بیان متنی مستکبر نزد یک به تفسیر او است متفق علیه و فی روایه لمسلم کل
 جواظ ذنیم مستکبر زینم حرام را و که و در او نسبت بقومی می سپارند و در واقع از ایشان است
 چنانکه در قرآن مجید این دو صفت یعنی عقل و زینم در شان ولید بن مغیرة واقع شده است * و عن
 ابن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا يدخل النار احد ذرعی آید آتش و دروخ
 را بطریق تأیید هیچ یکی که فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان در دل و منی مقدار خردل دانه از
 ایمان باشد و لا یدخل الجنة احد فی قلبه مثقال حبة من خردل من کبر و در نمی آید بهشت
 را لعاس بقتان هیچ یکی که در دل و منی مقدار دانه از خردل است از کبر داین صل است در بیان صبر رواه
 مسلم * و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از این مسو داشت که گفت آنحضرت
 لا یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال ذرة من کبر و در نمی آید بهشت را کسی که در دل او مقدار ذره

زده از کبر مراد از زده مودبه خرد است یا کرد که از روزین و در شمع باب الغضب و الکبر
 آفتاب بیرون آید فقال رجل ان الرجل يحب ان يكون ثوبه حسنا و ثقله حسنا پس گفت
 مروی از حاضران که مرد دوست می دارد که باشد جامه وی نیک و پایی پوش وی نیک چون و چه این مرد که
 عادت متکبران است که جامه های شمس و لباسهای فاخر بگارد بر اند خیال کرد که مطابق آن از کبر است قال
 گفت آنحضرت ان الله جميل يحب الجمال بد رسی که خدا ایتعالی صاحب جمال است و دوست میدارد و جمال
 را و اخلاق جمیل مرعی سجانه به معنی حسن الفعال کامل الاوصاف است و بعضی گفته به معنی آراسته و جمال
 بخشنده و بعضی گفته جمیل به معنی جلیل است یعنی بزرگ و بعضی گفته مالک بود و بهجت و حسن و جمال است و بعضی
 گفته نیکوکار است به بندگان الکبر بطر الحق کبر باطل کمر داندین حق است که توحید و عبادت است و سرکشی
 کردن بچی و دفع کردن و قبول نداشتن آنرا و غمط الیماض و محتر و داشتن و افانت کردن آدمیان را و اوافه مسلم
 ۹۹ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تلثه لا یکلمهم الله یوم
 القیمه سه کس اند که سخنی نمیکند خدا ایتعالی بایشان روز قیامت و لا ینزلهن من السماء و ثانیه گوید بایشان و فی
 روایه و در روایتی این زیاده نیز آمده است که ولا ینظر الیهن و نظر نمی کند بسوی ایشان و لهم عذاب
الیم و مرایشانرا است عذاب و روناک این سه کنایه است از بی رضائی و غضب الهی بایشان
 زیرا که هر که از کس ناراضی و شمشادگ بود نگاه بجانب وی نمکند و سخن با وی نگوید و شامرویی نمکند و او را
 عذاب کند و آن سه کس که حال ایشان روز قیامت اینست چه کسانند شیخ زان بکی پیری زنا کننده که
 با وجود پیری که وقت توبه و حیا و تقصمان شصت است این شصت از وی بوجود می آید این و دلیل است
 بر غایت بی حیائی و چرکت طبیعت و موجب غایت سخط الهی و برضائی او و ملک کذاب و جوم بادشاه و دروغ گوینده
 و دروغ گفتن از به نام شاه است و از بادشاه که مدد از اتظام ملک و مصالح و مهمام خلق بر قول و حکم او است
 نامر از تر و بنزد و دروغ که میگویند اغلب برای دفع غرر و جلب نفع بود و بادشاه خود قادر است بر آن بی دروغ
 گفتن پس قبح موی فایده تر باشد و مماثل مستحکم و در پیش نگیر نمایند کبر از نامه مد نماز از فقیر که از اسباب
 آن که مال و جاه است عادی بد نماز و دلیل است بر خبث باطن و لوم طبعی کبر زشت و از که ایان زشت
 تر و ز سر و دیرت و آنکه جامه فر و بعضی از عائل خدا اند خیال مراد دادند که از قبول صدقه و زکوة و تواضع
 و ملایمت مردم که باعث دفع حاجت خیال و رفاهیت حال است کبر میکنند و خیال را متضرر و مملاک میکرداند
 نفعت و استیجاب از سوال و سر حال به جت توکل بر مولی تعالی دیگر است و کبر و بی اندامی و قبول ناکردن
 احسان از مردم به جت آن با وجود احتیاج و اضطرار دیگر رواه مسلم ۷۰ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول الله تعالی می گوید خدای تعالی الکبر یاء ردائی و العظمه ازاری کبریا
 چادر من و عظمت از ار من است این مثل است که حضرت جی سجانه زده برای توحید و نفوذ و بخت

کبریا و عظمت یعنی این دو صفت خاصه ذات من است که هیچ کس
 را بمال شرکت در آن و اتصاف بدان درست نیست چنانکه خود و کرم و مهربانی صفات من اند و خلق
 را نیز از آن تنبیه هست و جایز است دعت ایشان بدان بطریق مجاز الا این دو صفت که بطریق مجاز
 نیز و صفت غیر من بدان درست نباشد بمثابه دو جامه که کسی پوشیده باشد پوشیدن دیگر می آنرا ممکن نبود
 و کبریا و عظمت در لغت هر دو یک معنی آید که بزرگی و بزرگ شدن است و ظاهر در این ناظر در فرق است
 میان این دو که یکی را بر و انشیه کرده و دیگر را بازار پس معنی گفته اند که کبریا صفت ذاتی است و عظمت
 صفت اضافی حق تعالی کبریا و متکبر است و ذات خود خواهد و دیگری داند یا نداند اما عظمت حیاد است
 بمانند دانستن غیر و استغلام خلق است مراد او دلا بد آنچه صفت ذاتی باشد اعلی و ارفع باشد از صفت اضافی
 در دایره اعلی و ارفع است از بازار پس باین ملاحظه تشبیه کرده شد کبریا را بر دایره عظمت را بازار و در
 شرح زیاده برین بنبر چیزی گفته شده است و الله اعلم بالحقه میفرماید که کبریا و عظمت دو صفت خاصه من اند
 ذین نازحی واحد امدهما پس کسی که نزاع کند و مشاء کت جوید من و دیگری ازین دو صفت ادخله
 الداری در آرم آنگاه داد و آتش و ذبح و فیه روایه و در دواتی بجای ادعاه النار قل فیه فی النار
 آید یعنی می اندازم او را در آتش و درین عبادت استهانت و استخفاف است چنانکه سنک و کلخوخ
 را بنید از ذبی مبالات و اعشاء رواه مسلم * * * الفصل الثانی * * * عن سلمة بن الاکوع صحابی مشهور
 آدمی از دلا و دان بود که یکبار بر فوجهای زد و پیاده بر سواران می تاخت قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لا یزال الرجل یذهب بنفقه همیشه هست مرد که میرد نفس خود را یعنی از جای می و مرتبه می که در دست
 بجای بماند و در جهه دفع بکسر و ترفع و مرا فقت و موافقت میکند با نفس و میرود با وی بر جانب که میرود و باز نمیدارد
 نفس را از طینان و کبر حتی یکتب فی الجبارین ما آنکه نوشته می شود آن مرد در میان جباران و متکبران و ثبت
 کرده میشود نام وی در نامه ایشان فیه صیده ما اصابعهم پس میرسد آن مرد و چیزی که بر سر جباران را از آفات و بلاها
 در دنیا و آخرت رواه الترمذی * * * وعن عمر و بن شعیب عن ابيه عن جد * * * عن رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم قال حشر المتکبرون امثال الذر يوم القيامة بر اینگونه می شوند کبر کنندگان
 در اند می شوند و گرد آورده می شوند به سوی محشر مانند مورچه های خرد و در قیامت فی صور الرجال در
 صورت مردان یعنی صورت ایشان همچو صورت مردم باشد و وجه همچو چشمه مورچه ها یغشاهم الذل من کل مکان
 می آید می پوشد ایشان را خواری از هر جا در سو و در معنی این حدیث اختلاف کرده اند بعضی بر آنند که این
 کنایت است از خواری بودن ایشان در محشر و پایمال کشتن در زیر پایهای مردم چنانکه حال مورچه ها
 است بدلیل آنکه بحث و اعاده اجساد با خرای اصلی خواهد بود که در دنیا داشتند و صورت مورچه و وجه دی
 کنایتش آن ندارد و لکن گفت فی صور الرجال تا معلوم شود که بر صورت آدمیان خواهند نمود به بر صورت

مورد چاه و یثام الذل نیز تریده آن است که مراد منی خود می است **باب الغضب والكبر**
 و سیاق حدیث نیز ناظر و دانست که اقل و صواب آنست که حدیث محمول بر ظاهر است و مراد محذور
 بودن متکبران است بر صورتی که چنانچه حقیقت و لیکن در صورت مردان باشند و پروردگار تعالی قادر است
 که اجزای اصلی را که آنها محصور خواهند شد و زنده شود و باین صورت سازد و خود را گرداند یساقون
 الی سجن فی جهنم یسعی بولس را نه می شوند به سوی زندانی که در دوزخ است نایبده می شود آن زندان را
 بولس فتح موده و سکون و او و فتح لام و زور قاموس بضم با گفته مشق از باس به منفی تجبر و نایبده می و ابلیس
 نیز ازین جا است قتل و هم قار الا نیاز بر می رود و در می گیرد ایشان را آتش دوزخ که آتش آنها
 است یعنی نسبت او با آنهاست دیگر به نسبت آتش است با جزای دیگر که می سوزد آنها را اینها جمع نادر است و
 اصل آنست که جمع می انوار آید زیرا که داوی است و لیکن و او را باید دل گرداننا الباس به جمع نور نیاید و یساقون
 من عصاة اهل النار و نوشتنیه میشود ایشان را از آنچه سیلان میکنند از دوزخیان از زرد آب
 و دریم خون طایفه الشیاطان این بیان معنی عصاة اهل نادر است و تحقیق این لفظ در باب الوعید علی شرب
 الخمر که شست ازین صفات گاهی چنان بضم و آید که ایشان بر ایست وجه آدمیان باشند و مراد چاه و با وجو
 آن دلیل نمیشود و بر وجه مراد چاه باشند و زنده شوند به سوی زندان و نوشتنیه میشود از عصاة و حقیقت آنست
 که هر چه در آدمی و در بنیه و وجه معروف از ادراک و احوال و صفات مودع است و وجه مراد چاه به نفع و نذر و اشاعره
 بنیه و ترکیب شرط نیست در حصول مزاج انسانی و در جزای تجری ممکن است حصول مزاج و تقاض روح انسانی
 چه حای بنیه و وجه مراد چاه و خداوند تعالی بر هر چیز قادر است **رواه الترمذی ۳۰۰ و عن عطیة بن عروة**
السعدي قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الغضب من الشیطان بد رسی که خشم
کردن که برای خدا باشد از شیطان است و ناشی از اغواهی اوست مراد می را او میرایت می در وی و ان
الشیطان خلق من النار و بد رسی که شیطان پیدا کرده شده است از آتش و انما تطفئ النار بالماء
و کشته و سر و کرده نمی شود آتش گر بآب فاذا اغضب احدکم فلیتوضأ پس چون در خشم آید یکی از شما
 باید که وضو سازد و طبعی گفته مراد آنست که چون غضب از شیطان است پناه بخوابید و روی بد کرد و عبادت
 آرد و با وجو آن استعمال آب مرد با صیبت کشنده آتش خشم است و تجربه مر آن شاید است و اگر آب
 مرد بخورد و نیز آن حاجت آرد و **رواه ابو داود و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه و**
آله وسلم قال اذا غضب احدکم و هو قائم فلیجلس چون خشم آرد یکی از شما و حال آنکه وی ایستاده
 است پس باید که بنشیند فان ذهب منه الغضب پس اگر برود خشم به نشستن بهتر و الا فلیضطجع و اگر
 نرسد نشستن پس باید که بر پهلو افتد طبعی گفت چنانکه درین امر آنست که تا در خشم حرکتی بوجو و بیاید که از آن
 پشیمانی خود زیرا که مضطجع و در تراست و در حرکت از قاع و قاع و در تراست از قائم و ظاهر آن است

که در تیر حالت برین پنج که موجب سکون و آرام است تأثیری است و در دفع بیجان باب الفضب والکبر
 غضب و ثوران آن رواه احمد و الترمذی و عن اسماء بنت حمیس قالت سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم یقول یثس العبد عبد تخیل واختال به بنده ایست بنده که برخود زعمی کرده و خود
 را بنیک خیال کرده و بکبر نموده و بخود بنارید و مختال مرد متکبر و اگویند خیلای بضم خا و فتح یا تکبر کردن و برخود زعم
 نهادن و نسی الکثیر المتعال و فراموش کرد خداوند بزرگ باشد قدر را و خود جل که بر همه غالب و مستغنی است
 بقدرت کامله خود و یثس العبد عبد تعجب و اعتدلی به بنده ایست بنده که تکبر کرده و بر مردم چر و قهر کرده و در ظلم و
 فساد از حد در گذشت و نسی العباد الاعلی و فراموش کرد خداوند جبار و مساکر قهار را که بلند تر است
 و در قدرت و عزت از همه یثس العبد عبد سهی و لهی به بنده ایست بنده که فراموش کرد کار دین را و مشغول
 شد بلامایع و لهو و لعب کرد و نسی المقابر و البلاء و فراموش کرد سقر باز و کسکی و بوسیدگی بدن و آلوده خاک
 یثس العبد عبد عتی و طغی به بنده ایست بنده که از حد در گذشت و تکبر و تعظیم نمود و سر کشی کرد و سر در بر تیره
 ایثار و اطاعت در نیار و نسی المجتاه و المنتهی و فراموش کرد آغاز حال خود را که از هر چیز جدا
 کرده شده است و چگونه عاجز و ناتوان بود و انجام کار خود را که چنان شدنی و چنان دیدنی است و آخر او چیست یثس العبد
 عبد یختل الدنیا بالدنیا به بنده ایست بنده که فریب نمی دهد دنیا را بدین یعنی طاعت و عبادت خود را با اهل
 دنیا می نماید نماید نماید است آید و دنیا را با این مکر و فریب بدست می آورد و در حقیقت فریب میدهد به اهل دنیا را
 تا از دنیای ایشان چیزی بدست آرد و ختل خداع و فریب و ان یثس العبد عبد یختل الدنیا
 بالشبهات بدین است بنده که فریب میدهد به دین را بشبهات یعنی در حرام می افتد بشبه و تاویل می کند آن را
 تا با این حیله و فریب خود را بدین دار نماید یعنی فریب میدهد به اهل دین و آدمی نماید ایشان را تا او را از اهل دین
 بشمارند و او را تکاب نمی کند حرام بین را تا بیرون نیارند او را مردم از دین هر یکا مشبهات را میکنند تا مشبه
 کرد و اندر ایشان مردم خود را و حکم کنند بدین و بی بسر گویند بدین و فریب میدهد به یثس العبد عبد طمع
 یثس العبد عبد طمع ایست بنده که طمع دارد و آدمی از حق و حرص می کشد او را بدین باب دنیا و می برد و هر سو که میخواهد
 یثس العبد عبد هو یضل به بنده ایست بنده که موامی نفس گمراهی گرداند او را آدمی برد و از راه دین
 یثس العبد عبد رغب بضم را و سکون معجمه یثس به بنده ایست بنده که رغبت در دنیا و شره و حرص در
 تحصیل آن و طول اهل و طلب کثرت خود را میکند او را آدمی ریزد و آدمی دین او را رواه الترمذی و البیهقی
 فی شعب الایمان و قالوا و گفت ترمذی و بیهقی لیس اعتداه بالقوی نیست اسناد این حدیث قوی
 و قال الترمذی ایضا هذا حدیث غریب ۷۰ الفصل الثالث عشر عن ابن عمر قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ما تجرع عبد افضل عند الله فردنیر دنیا و ثبات میدهد و در تکلف هیچ بنده فاضل تر نزد
 خدا من جرعه غلیظ یکظمها از جرعه شبنمی که فردنیر و باز داشت آنرا ابتغاء وجه الله از جهت طلب ذات

ذات خدای و رضای او جز به رضای یک آتش آب و شراب و خمر و غیره خشم نه باب الغضب والمکبر
 پنهان از عجز و کظم فرو خودن خشم و در اصل پر کردن شک و بستن دامن آن بستن در وجوی و در وزن
 و خبر آن رواه احمد ۳۳۶ و عن ابن عباس فی قوله تعالى و مروی است از ابن عباس در تفسیر
 حی سبانه اذفع بالیتی هی احسن اول این آیت کریمه این است ولا تستوی الحسنة ولا السيئة بر ابر ذیبت
 نیکی و بدی در جزا عاقبت اذفع بالیتی هی احسن دفع کن بآنچه وی بهتر است که نیکی باشد بدی را
 که پیشش آید تر ایضا اگر یکی بگوید کند تو نیکی کن بادی اگر مروی احسن الی من اس یا مراد آنست که از
 میان نیکی با آنچه بکتر و بهتر است از آن و درین معنی بیانته بیشتر است و بظاهر لفظ موافق تر و ابن عباس
 در تفسیر این کریمه قال قلت المصبر عند الغضب صبر و شکبائی کردن نزد خشم و الحفو عند الالساء
 و عفو کردن نزد بدی کردن یعنی مراد دفع بدی به نیکی آنست که چون خشم آید صبر کنند و اگر از یکی بدی بینند
 و رکنند فاذا اذعلوا عصمهم الله پس چون به کتند مردم صبر و عفو نگاهدارد خدای تعالی ایشان را از آفات
 نفس و طاق و خضخ لهم عذوبهم و فروتنی کند مرایشان را دشمن ایشان کانه ولی حمیم و تفسیر حمیم مکرر
 بقول خود قریب خداوند قرابت و این تفسیر آخر آیت است که فرموده است فاذا الذی یبیک و یبینه
 هد او کانه ولی حمیم رواه البخاری تعلیقا ۳۳۳ و عن یزید بن یزید و سکون نام برای بن حکیم
 عن ابيه عن جده عن دوی معاویه بن حیدر است یزید بن یزید و سکون تخانیه و دال ۳۳۳ و درین اسناد اختلافی
 است و حی آنست که صحیح است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الغضب لیفقد
 الايمان كما یفقد المصبر المعسل خشم کردن فتن تباه می گرداند ایمان را چنانکه تباه می گرداند صبر شمشیر را صبر یزید
 صادق و کسب با وجه سکون نیز آمده در ضرورت شمر شمره و درخت قنح است ۳۳۴ و عن عمرو رضی الله عنه
 قال وهو علی البقیع امیر المؤمنین عمر گفت و حال آنکه وی بر منبر بود و خطبه میخواند یا ایها الناس تواضعوا
 انی مردمان تواضع کنید و فروتنی نمائید فانی سمعت رسول الله زبیر اکرم من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول یرکفت من تواضع لله رفعة الله کسی که تواضع کند بامر دم از برای خدا و طاعت
 رضای او بر دارد و او را باند گرداند خدای تعالی مرتبه او را رفوقی بنفسه صغیر پس آنکس و در نفس
 خود و در چشم خود خیر و خداست بجهت دیدن خود را به چشم کم و فی اعین الناس عظیم و در چشمان
 مردم بزرگ است از جهت باند کردن و این در حق تعالی مرتبه او را و من تکبر و وضعه الله و کسی که تکبر کند
 فرو بندد امر به او را دست گرداند قدر او را رفوقی فی اعین الناس صغیر پس آنکس و در چشمان
 مردم خرد و خیر است و فی نفسه کبیر و در نفس خود و چشم خود بزرگ است حقی لهو اهون علیهم
 من کلب او خنزیر یا آنکه بهر آنکه وی خود را تر و سبکتر است بر مردم از یک و خوک یعنی متکبر اگر چه خود
 را بزرگ میداند و بزرگ می نماید و لیکن نزد خدا و خیر است و پیش مردم نیز خوار میگردد و متواضع اگر چه

چه در آخر میباید خیر می نماید زوجه الحتم است و نزد مردم نیز ختم میگردد باب الغضب والكبر
 ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال موسى انا ابره
كنت موسى بن عمران يا رب من اعز عبادك عتلك ابي برود و گارس کیست عزیز تر دار چند ترین بندگان
 تو نزد تو قال گفت برود و گارس تنای دجواب موسی من اذا قد غفر عزیز ترین بندگان من نزد من کسی است که
 چون قنوت یا بد یا مرزد و در کندی که بر وی ظلم کرده و بجا نیند ۱۰۱ و عن انس ان رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من خزن لسانه من الله عودته کسی که نگاه دارد زبان
 خود را از عیب و نقصان مردم پیوسته خدای تعالی جیب و نقصان او را و من كف غضبه كف الله عنه
 هلاک یوم القیمة و هر کسی که یازد او و فروخه و خشم خود را باز دارد الله تعالی از او آکس خدای خود را که
 سختی آن شده به جت کنایان روز قیامت و من اعتدل الی الله قبل الله عذره و کسی که عذر خود را می
 کند بسوی خدای تعالی به پذیرد خدای تعالی او را * خداوند بخشنده و دس بگیرد هر کس خطایش و پوزش
 پذیرد ۱۰۲ و عن ابی هریره ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ثلث منجیات و ثلث
مهلكات سه خصلت و سه گاری دهنده است از عذاب و سه خصالت هلاک کننده است او را و آخرت
 قاما له منجیات ففتقوي الله فی السر و العلانیة اما خصائلی نجات و هلاکی از آن بریز گادی کردن
 است عذای را در نهان و آشکارا یعنی در حضور و غیبت غافل یا در باطن و ظاهر و القول بالحق فی الرضا و
 السخط و دهم گفتن بر راستی در حالت خشودی و ناخشودی یعنی اگر از کسی راضی باشد جز راستی و آنچه نجان که در
 وی در واقع است بگوید و اگر ناهاضی گردد نیز ضرر است گوید مثلا از فاسقی و ظالمی به جت آنکه از وی نفی می بیند
 و راضی است از وی و در ادب و شایان و خلاف واقع بگوید و اگر از صالحی و نیکو گادی بر نه بدست و نیکویش
 نماند و در هر دو حال بر طریقه استقامت ثابت و متکین باشد و القصد فی الغنا و الفقر سوم توسط و میان روی
 و در توانگری و در ویشی و در هر دو حالت از بهر بر و تشبیه محبت باشد یا مراد توسط در اختیار غنا و فقر است چنانکه
 گفته اند که کفایت در میشت افضل است از غنا و فقر و اما المهلكات و اما خصائلی هلاک کننده فقهوی متبع
 پس نیزه اند اول هوای نفس که پی روی کرده شده است از این تابع هوای نفس بودن هر چه فرماید آن کردن
 و هر سو که خواند آن سو رفتن ایمان کامل آنست که سوای نفس تابع فرمان حق باشد و آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم از
نزد حق تعالی آورده و شیع مطاع دوم بخل و حرص اطاعت کرده شده یعنی طبیعت آدمی خالی از بخل و حرص نیست
اما یکی باشد که اطاعت و فرمان برداری آن کند و سر از خط فرمان آن نتواند بر آورد و زبون نفس و طبیعت
بود در آن و احتیاج الامر به نفسه سیوم موجب بودن مرد به نفس خود یعنی خود را نیک داند و صفات خود را
 خوش دارد که از اعجاب کبرزاید و از کبر بگیرد و آید و هی اشده و این خصالت عجب سخت تر و بدترین
 خصائلی مذکوره است و در وی نزاع و شرک حسن است با جناب کبر یا ای حق جل و علا روی البیهرقه

الاحاديث الخمسة في شعب الایمان * باب الظلم * ۱۴ * ظلم و در عرف نسبت وضع الشيء . باب الظلم
في غير مسئلة نهادن چیزی را در غیر محل و موضع وی که مخصوص است بوی و این بجز خاتمه شده است
برای آن و این گانه جامعه است شامل هر چیزی را که از حد خود تجاوز کند و بران وجه که باید واقع شود بزیادت
یا به نقصان یا بی وقت و بی جای واقع شود و وجود و تعدی نیز باین معنی و در شرع هم باین معنی است غایتش محل شرعی
و در شرعی مراد خواهد بود فی الصراح ظلم ستم کردن و این نیز به همین معنی است که مذکور شد ستم و در حق خدا یا
حق خلق یا حق نفس و متعاضات در افهام ستم در حق خلق اند که بر باب دیگر زود گفته و ستم نماید و بناحق و در
نفس و مال و عرض یکدیگر تصرف کنند * ۱۵ * الفصل الاول * عن ابن عمر ان النبي صلى الله عليه
وآله وسلم قال الظلم ظلمات يوم القيامة ظلم کردن سبب ظلمت است و در قیامت یعنی ظلم را
در آن روز تاریکی از هر جانب در گرفته باشد و از آن انوار که مومنان را نصیب بود که نور هم بسعی بین
آیند بهم و بناحقان هم غم خوردیم باشد یا مراد به ظلمات شده باشد و عقوبات باشد که در عرصات قیامت و در رکات و در رخ
بدان گرفتار آید و ظلمات به معنی شده باشد و عقوبات باشد که در عرصات آمده است چنانکه در کبریه قل من ينجيكم
من ظلمات البر والبحر گفته اند ای شد آید هما متفق علیه ۲۰ و عن ابي موسى قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ان الله ليحلي العالم بدري حتى يهرأئبه حياي تعالى مهات می دهد ظلم را و در از
می گرداند عمر او را و املاء مهات و ادن و زمان و روزگار در از کند آشنی و در از رسن که آشنی سنو در ا
حتی اندا اخله لم يخلته نألكه و قی که به گیر و ظلم را بعد اب گذارد و خلاص نه گرداند و تواند گریخت
ظلم از حد است و می توانی ثم قیو ا بستر خواند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم موافق این معنی این آیت
و اما آخره و كذلك اخلد لك اذا اخلد القوي و هی ظالمة الایة و هم چنین است گرفتن پروردگار تو چون
بگیرد بعد از آن تر بهار یعنی اهل خربهار اگر ظالم اند متفق علیه ۳۰ و عن ابن عمر ان النبي صلى الله
عليه وآله وسلم لما مر بالجور و ایت است از این هم که آنحضرت چون گذشت بجز بکسر حاء مملو و
جبر ساکن نام زمین شود است قوم صالح علیه السلام که در وقت و فن بفرود شوک عبور بران اتفاق
افتاد قال فرمود آنحضرت اصحاب الاند خلوا مساكن الذين ظلموا انفسهم الا ان تكونوا باکین
و دنیا بد جای سکونت آن کسانی را که ظلم کردند بر ذاتهای خود یعنی گروهی که زیدند و کند سب گردند به غیر خود را
گر آنکه باشید شما گریه کنند گان یعنی عبرت گیرند و احوال آن جماعه را یاد آورند که موجب گریه است و نگذرد
از اینجابه مود و غفلت آن یصیبکم ما اصابهم از جت ترس آنکه جهاد ابرسد شما را آنچه رسیده بود ایشان را
زیرا که از امثال این مواضع به غفلت که نشن و از ان مهت نگر فن علامت قنات و قلب و دم خشوع است
و آن محل و مظهر و نوع مذاب است بانه رسیده و عبرت گیرید که جهاد از شما بر مثل قل ایشان بود و آید و بجزای
آن برسید ثم قفع به تشدید نون راسه و اسرع المسیر بستر پوشید آنحضرت نه فرمود ابره دیلمان و شبانی کرد و در سیر

[illegible]

رواه مسلم ۶۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتؤذن الحقوق باب الظلم
 الى اهلها يوم القيمة برآئته اذا كرهه يشود حتما بسوى اهل حقوق روز قيامت حتى يقاد للشاة السجلاء
 بفتح جيم وسكون لام وحاء مهملة تا آنكه قصاص گرفته میشود مگر کوفته تا شاخ و از ران من الشاة المقرناة از کوفته
 شاخ دارد یعنی عدالت در آخر روز نایاب نیست که ادا کردن حقوق آدمیان به باشند از حیوانات که داخل دایره
 تکلیف نیست قصاص گرفته میشود و گفته اند که این قصاص مقامه است نه قصاص تکلیف که گرفته میشود
 رواه مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث جا بر که ادش اینست اتقوا الظلم فی باب الاتفاق در
 باب اتفاق ۲ * الفصل الثاني من حدیثه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 لا تكونوا امة نبشید امة بکسر ايماء و فتح بهم شمش و ده و عین مهملة مروی تابع مردم و در ای خبر ثابت بر
 دای خود و تا برای مبالغه است در زمان امة نکو بندونی الصراح امة با کفر مرد و هر جائی و مراد امة اینجا نیست که
 فرمود تقولون ان احسن الناس احسنا وان ظلموا ظلمنا و دعانی که میگویند اگر نیکی کنند مردم با ما نیکی
 می کنیم ما ایشان را اگر ستم می کنند ما ستم می کنیم ما ایشان را ولكن و طعنوا انفسکم ولیکن قراء دهید نفسهای
 خود را و اصل تو طین و طین ساختن و فی الصراح تو طین نفس بر چیزی دل نهادن یعنی دل نهید و قراء دهید
 نفسهای خود را که ان احسن الناس اگر نیکی کنند مردم ان تستنوا بر نیکی کردن با ایشان و ان اساءوا
 فلا تظلموا و اگر بدی کنند مردم پس ظلم نکنید بر ایشان یعنی احسان کنید چه ترک ظلم و اساءات احسان
 است کل اقال الطیبی و یختل که مراد آن باشد که اگر نیکی کند نیکی کنید و اگر ایشان بدی کنند شما در برابر
 آن تجاوز از حد نکنید و مکافات کنید بر حد اعتدال چنانکه مشروع است یا عفو کنید و بمکافات مستقیم نشوید یا
 احسان کنید اول مرتبه محو امسلمانان است و دوم مقام خواص و سیوم درجه اخص خواص و خضرت
 بشیخ علی شقی در بعضی مسائل خود فرموده اند که معیار شناخت محبت دنیا و آخرت این چهار چیز است
 آنرا که غالب و منفرط است محبت دنیا ای مردم کندی تقریب و بی سابقه معامله و آنرا که نه باین و نه
 است ابتدا ایذا می کسی نکند و اگر کسی او را ایذا کند مکافات کند بر وجه شرعی بی تجاوز از حد و آنکه محبت
 آخرت قوی داد و محبت دنیا ضعیف عفو کند از هر که ایذا کند و ظلم نماید و بر آنکه محبت آخرت قوی تر است
 احسان کند در برابر ظلم و این و درجه مرتبان و صدیقان است روز قیامت رواه الترمذی ۲۰ و عن
 معاویة انه کتب الی هایشه معاویه بعایشه صدیقه نوشت که ان اکتبی الی کتابا یا تو صمیمی فیه ولا تکثری
 بنوس برای من مکتوبی را که اندر ز کنی مراد ان مکتوب و زیادتی کن یعنی در از می کن و مختصر بنویس
 و کتبت پس نوشت عایشه این کلمات را سلام علیک اما بعد فانی سمعت رسول الله من شیزم یمنبر
 خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت من التمس رضی الله بسخط الناس کفاه الله مؤنة
 الناس کسی که طلب کند خشنوی خدا را ببا خشنوی مردم کفایت کند او را خدا ای تعالی بار دگرانی مردم

یعنی اگر گاری کند که رضای حق و دانست و خلق بهوای نفس خود از ان مازاضی بابه الظلم
 باشد حق تعالی را غنی کرد و خلق را بتر بران آورد که می خواهد و از ایشان مشتقی و بخشی بی نرسد
 ومن التمس رضي الناس بسخط الله وكله الله الي الناس والسلام عليك و هم که طالب کند خوشنودی
 مردم را به ما خوشنودی خدا بکنند و او را خدای تنالی و کارهای او را بسوی خلق و نصرت ندهد و دفع نکند شر
 ایشان از دوی یعنی اصل و ضای خداست اگر این شد خلق هم را غنی و مصلح شوند و اگر آن نیست نه آن
 شود نه این رواه الترمذی و در روایات آورد که عقیل ابن ابی طالب رضی الله عنه بنزد امیرالمومنین علی بن
 ابی طالب آمد و شکایت از فقر و فاقه خود کرد و امیرالمومنین بطریق خشم و امر بنجیری فرمود بر دید و نگاههای
 مردم را به شکیند و خانههای مردم را دید و بر چو بیاید بر دایه دید و بخوید عقیل گفت این چون روا باشد
 فرمود پس من چکار کنم اگر نزد من چیزی بیاید به شما که عقیل خشم کرد و بر خاست و بر معاویه رشت
 معاویه قدر او را بشناخت و اگر آرام کرد و آمدن او را نزد دوی از نزد علی غنیمت دانست و احسانها کرد
 و صلها داد پس روزی عقیل گفت چه باشد که اگر بر منبر بر آئی و احسان و سواست مرا که بگویم که دایم
 بیان نمائی تا مردم نیز بدانند که من چه کرده ام عقیل بر خاست و بنهر آمد و گفت ایها الناس علی رضای خدا
 جست و خوشنودی دوی خواست و ما را از خود نازاضی و ما خوشنود کرد و این معاویه رضای ما و خوشنودی
 ما را مقدم داشت بر رضای حق تنالی و ما را خوشنود ساخت و خدا را ما خوشنود معاویه گفت یا عقیل این چه
 سخن است و چه شکرانه نعمت است که تو کنستی گفت دیگر چه کار کنم آنچه بیان واقع بود که دم پس بر خاست
 و نزد علی آمد و در خواست و این مکتوب عایشه نیز ایمائی دارد بدان که در آنجا چیزی افزین حال بود و الله اعلم
 ۵۶ القبل الثالث عن ابن مسعود قال لما نزلت گفت ابن مسعود و چون این آیت فرو آمد
 الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم آن کسانی که ایمان آوردند و خلط نکردند ایمان خود را به هیچ وجه
 فافهم و آخر آیت این است که اولئك لهم الامن وهم معتدون و اینشان را امن است و ایشان را ده
 راست باینکه گانه صحابه چون ظلم را بر خاست و معصیت جمل کردند شق ذلك سخت و دشوار آمد این معنی علی
 اصحاب رسول الله بر یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قالوا انكنته یا رسول الله ایما ظلم
 ففسد که ام بکی از ماست که ظلم نکرده نفس خود را و تجاوز از حد نکرده و گناهی از دوی بیجو ندیده و قتال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لیس ذاك انما هو الشرك پس فرمود آنحضرت نیست مراد بظلم آنچه شما نمیدید
 اید از معصیت نیست مراد از ظلم اینجا که شرک پس از ان تأید آورد و بر اراده شرک از ظلم و فرمود الم
 تصموا قول لقمان لابنه آیه شریفه اید شما قول لقمان را در پند دادن مر بر سر خود را یا بنی لا تشرك بالله
 ان الشرك لظلم عظیم ای سر که من شرک بگردان یزیرا بخدا بدستی و دابستی که شرک بظلمی است
 بزرگ و دوی این آیت نیز ظلم بقتضیه انصراف مطلق بکامل محمول بر ظلم است چون آنحضرت نفس بر این کرد

لا بد مراد اله تعالیٰ همین باشد اگر گویند خلط ایمان بشرک چه صودت دارد و شرک ضد ایمان باب الظلم
 است نعم خلط و فرج معصیت بایمان متصور است و صحابه از سبب باین وادی رفتند که از ظلم معصیت فهمیده اند
 جواب این آنکه خلط ایمان بشرک واقع چنانکه مشرکان که ایمان نداشتند و بت پرستی میکردند و بآن زاد و عبادت
 شرکاء حتی میباشند شرک در وجود و خالقیت و عبادت میباشند و اینها مراد شرک در عبادت است و نص قرآن
 بدان ناظر است در جایی که می فرماید و ما یقین من اکثرهم با اله الا وهم مشرکون ایمان نمی آردند بیشترین
 ایشان گمراهی که ایشان مشرکانه بمراد ایمان آوردن بزبان است و شرک نگاه داشتن و دل چنانکه حال
 منافقان است که خلط کرده اند ایمان ظاهر را بشرک باطن و فی روایة و در روایتی باین لفظ آمده که ایس هر کما
 ظنون و نیست مراد از آیت ظلم چنانکه شما گمان می برید مراد شرک است و خلط او بایمان اما هر کما قال لقمان
 لا یمنه ذیت آن مگر چنانکه گفت لقمان مرید خود را متفق علیه ۰۲۰ و عن ابی اسامة ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال من شرب الناس منزلة يوم القيمة از بدترین مرام از روی مرتبه روزه
 قیامت هبل اذهب آخر الله بد نیل اغیور و بنده ایست که برد آخرت خود را و بر باد داد و سبب دینی غیر خود
 یعنی دنیا برای دیگر حاصل کرد و بسبب آن ظلم بر مردم کرد چنانکه مال و اخوان ظلم کند و احتمال دارد که معنی
 آن باشد که دنیا داری را به جست و یا تنظیم کرد و اطاعت نمود و بسبب آن در زی با خرت بر دور نفس
 خود و ظلم کرد و معنی اول ظاهر تر بلکه ضعیف است فافهم و او این ماجة ۰۳۰ و عن عائشة قالت افعال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الد و او بن ثلثة و او دین جمع دیوان کسر دال و فتح نیز آمده
 کنانی که نوشته میشود در وی نامهای لشکریان و مواجب ایشان و ادل کسبیه دیوان ساخت امیر المؤمنین
 عمر بود و ماده لفظ برای قرب و جمع است و دیوان نیز ازین جهت گویند که مجتمع است در وی صحت و قرائط
 دیوان دیوان بدل از داد است و اصل وی دودان است و لهذا جمع دواوین آمد و الا دواوین یودی کنانی
 الصحاح پس می فرماید و یواهناسه است و مراد بآن اینجا صحایف اعمال است دیوان لا یثقر الله کی
 صحیفه ایست که نمی آید و خدای تعالیٰ چیزی را که در دست و آن کدام است الا شرک بالله صحیفه که
 در وی شرک کرد و این چیز را بنده است یقول الله عز وجل ان الله لا یغفر ان یشرک به می گویند عز
 وجل که خدای تعالیٰ نمی آمرزد بشرک را و دیوان لا یشرک که الله تعالیٰ دوم صحیفه ایست که مثل نمیکند او را و آنرا
 خدای تعالیٰ و البته مکرر می کند بدان و آن که ام است ظلم العباد فیما بینهم حتی یقتضی بعضهم من بعض
 ظلم بندگان و در میان مکرر تا آنکه قصاص بستاند بحکم الهی بعضی از ایشان را از بعضی و اگر دانی کرد اند ایشان را
 از یکدیگر آن نیز که اوست چنانچه و احادیث آمده و دیوان لا یعبد الله به سوم صحیفه ایست که پاک ندارد
 من سبانه بآن اگر خواهد بختضای آن حکم کند و اگر نخواهد نکند آن چیست ظلم العباد فیما بینهم و بین الله
 ظلم بندگان است میان خود و میان خدای یعنی تقصیر در حقوق الهی پس آن مکرر و مننوس

است بارادت الهی ان شاء الله به دان شام تجاوزه هفت اگر خواه عذاب کند بند را باب الامر بالمعروف
 بران عمل و اگر خواه بگذرد از سر آن و عذاب نکند پس معلوم شد که در حقوق العباد البته مواظبه است و در حقوق الله
 شرک منقوض و نوداتی در مشیت حق است و عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اياك ودعوة المظلوم و دورا و دورا و دعا مظلوم فانما يسال الله حقه زیرا که وی نمی طلبد از خدا اگر
 حق خود را و ان الله لا يمنع ذا حق حقه و بدستی که خدای تعالی منع نمی کند هیچ خداوند حق را از حق وی
 و اگر یکی از حق خود بگذرد آن ایشاد است و آنرا درجه عظیم است و عن اوس بن شرحبيل بنهم شین
 بنهم و فتح را و سکون نماز مهله و کسر موحده مراد صحبت است حدیث او نزد اهل ثم است و شرحبیل
 ابن اوس دیگر است او نیز صحابی است نزدل کرد حمص را و اوی این حدیث اوس بن شرحبیل که الهی
 الاصابه الله سمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول من مشى مع ظالم ليقويه کسی که بروما
 ظالم و موافقت و اعانت کند او را تا قوت و اعانت کند او را و هو يعلم انه ظالم و حال آنکه آنکس
 می داند که وی ظالم است فقد خرج من الاسلام پس به تحقیق بیرون آمد آنکس از مقتضای اسلام
و عن ابی هريره انه سمع رجلا يقول ان الظالم لا يضر الانفسه از ابی هریره آمده است که
 وی شنید مردی را که می گوید ظالم زیان نمی کند بگر نفس خود و این زیان وی بدیگری سرایت نمی کند
 فعال ابوهریره بلی و الله پس گفت ابوهریره آری بنده اسوگند زیان نمیکند ظالم غیر خود و از آدمیان و
 حیوانات حتی البیاری لتخوف في و كره هاهنا لا يظلم الظالم تا آنکه جباری بضم حاء مهمله و تخفيف موحده که نام
 ظایری معروف است بر آئینه می میرد و آشیانه خود از لایحی به جهت ظلم ظالم منزل بنهم ما و سکون رای
 یعنی بازمی دارد و خدای تعالی باران را بشومی گناه ظالم می میراند بسبب آن جانوران و آن شخص به جباری به جهت
 آنست که آن جانور دور و نزدیکترین جانوران است بطالب آب روان تا آنکه دیده اند که از حوصله وی جبه
 انخضرا بر آمده که خبر در بصره نمی باشد و مسافت میان وی و بصره چند روز دارد است و آشیانه او را دیده اند
 که در جای است که مسافت و میان آن و جای آب چند روزه راه است و از آنجا آب خود می آید پس
 مردن او دلیل است بر قحط و اساک باران و ما نا که مراد آن مرد که گفت ظالم زیان نمیکند بگر نفس خود را
 آن بود که اگر چه بظاهر ظالم زیان معلوم می کند اما در حقیقت زیان خود می کند و مظلوم را زیانی نیست که خدای
 خود خواهد یافت و انتقام خود خواهد کشید ابوهریره آنرا بقرینه که در آن مقام دوی داده باشد و عموم حمل
 کرده این افاده که غالب آنست که این قول ابی هریره منضمون حدیثی باشد که از آنحضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم شنید و یا از آنجا استنباط کرده که باز داشتن باران بشومی ظلم و دود و یا فته است و از وی لازم
 می آید زیان رسیدن بجزایمات روی البیهقی الاحادیث الاربعه فی شتت الایمان باب الامر
 بالمعروف و معروف از معرفت است بمعنی شناختن یعنی آنچه شناخته شده است در مخرج و شرح بدان

بدان داد و شده است مثل مرد آشنا که به کسی او را می شناسد و مقابل او میزد
است. فتح کاتب به معنی شناخته نشده و شروع دارد نشده و در وی چنانچه مرد نا آشنا که کسی او را نمی شناسد و فی
الاصح آنکه با کسی اوسط با شناسایی ضد معرفت و عجب از موافق که عنوان باب الامر بالمعروف والنهي
عن المنکر نداشت با وجودی که آنها هم از یکدیگر در مواضع گفته از کتاب سنت و بعضی احادیث
که درین باب مذکور اند مریح اند و درین از منکر چنانچه در امر معروف و ملاحظه است لازم نکات است فافهم
دیگر آنکه امر معروف و نهی منکر واجب است باجماع است و کتاب و سنت بدان مطلق است بآن مراتب
که در حدیث آمده و باید و هر که ادای واجب کرد و مخاطب قبول نکرد واجب از او روی ساقط شده بعد از آن
چیزی بر وی لازم نیست و گفته اند که فرضیت آن بطریق کفایت است و هر که ممکن است بر آن و نکند
آنست که ای فرض عن نیز کرد چنانکه منکر در جائی است که یکی و ایدان علم است و غیر او کسی نمیداند
و بهرین سبب فرض باشد بر غیر او و در وجوب امر معروف شرط نیست که امر خود نیز فاعل باشد و بی آن نیز
در سنت است زیرا که امر کردن نفس خود واجب است و امر کردن غیر واجب دیگر اگر یک واجب
فوت شود ترک واجب دیگر جایز نباشد و آنکه واقع شده که لم تقولون ما لا تفعلون بر تقدیر نسیم
که در دکان در امر معروف و نهی منکر باشد مراد از جرم و منع از آنکه در آن است نه از گفتن اما شک نیست
که اگر خودی که بهتر است چه امر از کسی که خود متمثل نیست تأثیری بآنچه و امر معروف و نهی منکر مخصوص
باین ولایت نیست و امر و ای نیز در آن شرطیه و احادیثی است که رسد که امر و نهی گفته اند از دین و کشیدن
و امر و ای شرط است و انکار و متفق علیه است اما در مختلف فیه انکار توان کرد و خصوصاً بر مذاهب
کسی که گوید هر چند واجب است و امر معروف باید که بطریق رفیع و بلاغت بود و برای خدا بود
برای نفس تا تأثیر کند بر آن ثواب مترتب کرد و گفته اند که نسبت در ملا فیه است و بانه التوقین
* الفصل الاول * عن ابي سعيد الخدري عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
من رأى منكراً فليغيره بيده و هر که بیند از شما ناشی و روی را بپوشاید که تغییر دهد او را باز دارد مردم
را از کردن آن بدست خود یعنی بزدن و کشیدن و شکن و برنجتن و برسم کردن اگر تواند تغییر داد بدست
فان لم يستطع فليمتن بهن اگر تواند تغییر داد بدست پس باید که تغییر دهد بزبان خود و بهنج و دوشنی و دشنام
فان لم يستطع فليقلبه پس اگر تواند تغییر داد بزبان و بدست پس باید که تغییر دهد بدلیل بکراهت و شورش
ول و غم بر تغییر آن بدست و بزبان بر تقدیر و دعاوت و عجب است فاعل آن نه مجرد نگاه و بی رضائی
و ذلك اضعف الايمان و آن تغییر بدل تنهاست برین ثمرات ایمان و مقتضیات انجیل و است رواه
مسلم * ۲ * وعن النعمان بن بشير قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مثل المؤمن
في حله و داله عال و مثال او مان گفته یعنی سستی و نرمی گفته و در حد و شریعت که خدا نهاد و وضع نموده است

و الواقع فيها آنکه افتاده است در حد و حد یعنی از تکاب میکند معاصی باب الا مرفعا لمعرف
را و دانست آن بود که سگاری بیند و نیرند و نهی نماند با وجود و نه دست بر آن بر دست شرم یابی حسنی وین با جانب
داری کسی و رشوت گرفتن و در لغت داهنت و ندادات بیک معنی آمده است اما در شرح و خصی و ددادات
آمده و مذموم نیست بلکه در بعضی مواضع مستحسن است و فرق میان ددادات و داهنت چنان گفته که ددادات
آنچه بر دست خط دین و نگاه است از تشویش وقت و دفع ظلم عالمان بشانند و داهنت آنچه برای خط نفس و طلب
و بنا و جلب منفعت از مردم و بی باکی در دین بکنند پس میفرماید که مثال و حال بدین در حد و حد واقع در حال حد و
مثال قوم اعمیه و سفینه مثال و حال قومی است که شستند و کشتی و فرمودند و اخذ تا هر جا که قرع بنام کس
بر آمد به نشت چنانکه عادت شرکاست قضا و بعضی فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها پس کشتند
بعضی در جای پست از کشتی و کشید بعضی در جای بلند از وی و کان الذی فی اسفلها پس بود آن کسی
که در پایان کشتی است یمر بالماء علی الدین فی اعلاها می کشید بآب بر آنکان که در بالای
کشتی نشسته اند قفا ذوابه پس آزادی کشیدند بالانشیان بدان یعنی آن که از پایان به بالای آمد و آب
می برد و وقت آب بردن بر ایشان می کشید و بعضی گفته اند که مراد بآب بول و غایط است که در پایان
می گرد و بالای آوردند و دریا بند از دور آوردن برای ایشان می کشید و ایند کشیدن درین صورت
ظاهر تر است فاعل فاصا فجعل ينقر اسفل السفينة پس گرفت آنکس که در پایان کشتی است
و میکشد ببالانشینان بآب داند ای کشیدند ایشان از آن تبری دادند و این گرفت پایان کشتی
و انا آب گیر دیا بول و غایط اند از دازان راه فالتوا پس آمدند آن جماعت او و اقلوا و اما لك پس گفتند
آنجماع چه شده است مراد چه کار میکنی کمی گاو می کشی و ا قال تا ذیتم بی و لا یدلی من الماء گفت
ایدا کشیدن شما سبب بالا آمدن من و کشتن من بر شما آب و چاه نیست مراد از آب گرفتن یا از بول انداختن
این مقدمه ازین قصه بنا بر حرف و عادت و بیان واقع و تقریب کافتن کشتی است و مقصود در بیان
حال و مثال داهنت این است که فرمود فان اخذ و اعلى یدیه پس اگر بگیرند آن قوم بالانشین
دست آن مرد پایان را که کشتی می شگافت و باز دادند او را ازین کار انچه و نجاوا انفسهم و سبکداری
میدهند او را و انجو از ماب افعال است و بنحو از ماب تفعل و سبکداری میدهند ذاتی خود را از
خرق و هلاک و ان ترکوه هلكوه و اهلكوا انفسهم و اگر بگذراند او را تا بگذرد و کشتی را هلاک میکرد داند
او را و هلاک می کرد داند خود را هم چنین اگر منع گفته فاسق را از نسق و باز دارند او را از ان خلاص
میکرد داند او را و در ان عذاب خدا اگر بگذراند هلاک میکرد داند او را و در او فرد می آید بر همه ایشان
عذاب رواه البخاری و عن اسماء بن زيد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
لنجا بالرجل يوم القيامة و دره میشود و در ویران قیامت فیملقی فی النار پس را نذاخه میشود و در

آنش و وزخ قتل لقا قتابه فی النار پس بیرون می آید سرعت می افتد باب الامر بالمعروف
 و ددای او در آتش اندلاق بیرون آمدن سرعت چنانکه ششیر از نیام ناکشید بیرون افتد و اقبال جمع
 قتب بکسر معنی بدو و فیما کطن الحمار بر حد پس آس میگذرد و ددای خود را یعنی میگرد و کردوی
 و پایال میکند و دد را بهیچ آس کردن خرخر اس آورد و آبای خود و قبیله جمع اهل النار علیه پس
 که می آید و وزخیان که امر او می دو آتش افتاده اند بروی فیقولون ای فلان ما شاک بس میگویند
 ای فلان چه کار میکنی تو ایس کنت قاتلنا بالمعروف و تنها ناعن المعکر آیا بنود تو که امر میکردی ما را
 بمعروف و نهی می کردی از منکر قال کنت امرکم بالمعروف و لا آتیته گفت بودم من که امر می کردم
 شما بمعروف و خود نمی کردم آنرا و آنها کم عن المعکر و آتیته و نهی میکردم من شما را از منکر
 و خود می کردم آنرا متعلق علیه از نیام معلوم شود که دیگر آنرا امر و نهی کردن و خود بدان عمل نمودن
 موجب عذاب است و سابقا معلوم شد که این بهجت عمل نمودن است نه بهجت امر و نهی کردن که اگر
 این را هم نکند سخن ترسید و آنرا برک دو واجب ۱۱ الفصل الثانی و عن حدیقه ان النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم قال و الذی یفعلی بیدار دایت است از حدیقه رضی که گفت آنحضرت
 میگوید بخدا ای که بتوای ذات من و دوست قدرت است لتامرین بنا بالمعروف و لتنهون عن المعکر
 یا رب آتیته امر می کنید شما بمعروف و نهی می کنید از منکر او لیوشکن الله ان یبعث علیکم هذا یا من عطف
 یا من دیگ است که خدای تعالی می فرستد بر ما غذایی و از نزد خود یعنی یکی ازین دو چیز واقع است یا امر
 به معروف و نهی از منکر از شما یا عذاب فرستادن بر شما از خدا یعنی اگر معروف و نهی منکر نمی کنید عذاب
 می فرستد خدای تعالی بر شما ثم لتدعوه و لا یستجاب لکم بسترهای آئینه و غای می گوید و می خواهد که خدای را او
 قبول کرده نمی شود و عامر شمار یعنی خدا بهاد و پاداشی دیگر بدعا احتمال دفع دادند اما غذایی که بر ترک امر معروف
 و نهی منکر نازل می گردد و احتمال دفع نداده و عذر ان مستجاب نبود و او اله التورمندی ۱۲ و عن
 العرس ضم مهمله و سکون و او بین مهمله و عجز و فتح عن مهمله و کسر سیم و سکون تخانیه صافی کند می
 برادر وادی بن حمیر و دایت کرده است از می برادر زاده میادی بن هدی بن حمیر و زده میادی بن حمیر
 و غیر ایشان عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا عملت الخطیئة فی الارض چون کرده شود
 گناه در زمین من شهد ها فکرها کما کن غاب عنها ما که حاضر بود و آنرا پس ناخوش دارد آنرا باشد
 بهیچ کسی که غایب است از ان یعنی بر تقدیر عدم قدرت بر تغییر بدست و زبان یا که ایت دل از نیام بعضی
 تغییر است مطلقا و من غاب عنها فراضیها کما کن غاب عنها و اما که غایب بود از ان پس خوش دارد آنرا
 باشد بهیچ کسی که حاضر است آنرا یعنی حقیقت حضور و غیبت بدل است نه من چون چیزی را مکرر ده و ناخوش
 دارد و بدل به حقیقت از ان غایب است اگر چه بظاهر حاضر است و چون بدل از ان راضی و بدان خوش

بوده معنی حاضر است اگر چه بصورت غایب است رواه ابو داود و عن باب الامر بالمعروف
ابی بکر الصديق رضي الله عنه دایت است از ابی بکر صدیق که قال گفت یا ایها الناس انکم تقرؤن
هذه الآية ای مردمان بدوستی شماي خوانید این آیت را که یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من
ضل اذا احتل یتم ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما با دذاتیهای شما زبان نمی کند شما را کسی که گمراه
شد نفسی که شما را در است یافته اید یعنی این آیت را می خوانید و اگر بر غموم و اطلاق حمل می کنید و آن
هم در وجوب امر معروف و نهی منکر می فهمید این چنین نیست قال حضرت رسول الله زیرا که من شنیدم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت ان الناس اذا رآوهم قلم یغیروا مردمان
چون به بینند ناشد روحی را پس تنبیه اند و نهی نه کنند از ان یوشک ان یعمهم الله بعقاب و یک است
که در گیر و همه ایشان را خدا ای تنالی بعباد خود پس چون بر ترک نهی منکر و عید دار و شده باشد ترک آن
چگونه صورت جو از داشته باشد پس این آیت عام و مطلق نیست بلکه مخصوص و مقید باشد بآنکه مردم آنرا
نشنوند و دذایشان ناثر نه کند و هر کس برای خود معجب و مغرور باشد چنانکه حال مردم در آخر زمان باشد
در آحاد آمده است که این آیت را نزد این مسعود و رضی الله عنه خوانده فرمود این زمان ما و شما زمان این
آیت نیست زیرا که در وی می شنوند و قبول می کنند و لیکن در آخر زمانی نیاید که امر کنند و مردم نشنوند
این آیت از آمدن ایشان بخرمید و در حدیث ابی ثعلبه نیز میاید و بعضی مفسران گفته اند که مراد بآنها
و این آیت انکار و نهی منکر است و بجزین معنی این حدیث تفسیر آیت میشود و مراد بضر و عموم خداست
و مراد بانفکم مسلمانان اند یعنی لازم گیرید بر خود اصلاح بکنید بکار از زبان نمی کند شما را ضلالت و معصیت چون بر
به ایت باشد منع و نهی از ان می کرده باشید و رواه ابن ماجه و الترمذی و عن روایت کرد این حدیث را ابن
ماجر و ترمذی و تفسیر کرد آنرا ترمذی و فی رواية ای د او و در روایت ابی واد و باین حفظ آمده اذ اردوا الظالم
قلم یأخذوا علی یل و چون به بینند مردم کسی را که ظلم میکند پس بگیرند و دست او را اوشک ان یعمهم الله بعقاب
نزدیک است که در گیر و همه ایشان را خدا ای تنالی بعباد خود و در روایت دیگر مراد ابی داود
را این چنین آمده ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست هیچ قومی که عمل کرده شود و د میسان ایشان
بگناهان ثم یقلرون علی ان یغیروا ثم لا یغیروا و استر قدرت داشته باشند آن قوم بر تنبیر دادن بستر
تغیرند و اند آری یعنی بدست و زبان الا یوشک ان یعمهم الله بعقاب و فی آخری لیه و در روایت دیگر مراد ابی
داود و آمده که ما من قوم یعمل فیهم بالمعاصی هم اکثر من یعمله و حال آنکه آن قوم بیشترند از ان
کسانی که نمی کنند گناهان را این نیز در معنی قدرت است بر غالب آنست که آنها که بیشترند قدرت دارند بر
کمتر و اصل مدار بر قدرت است کمتر یا بیشتر و عن جریر و لقیح جیم و کسر ر ابن عبد الله قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما من رجل یتکون فی قوم یعمل فیهم بالمعاصی نیست

نیست هیچ مردی که می باشد در قوی که می کند آن مرد در ایشان گناهان یقیناً درون باب الامر بالمعروف
 علی ان یغیر و اعلیه قدمت دارند آن قوم بر تغییر دادن و غلبه آوردن بر آن مرد و لا یغیرون و تغیر نمیدهند
 الا صایهم الله بعد عقاب اگر آنکه برساند الله تعالی آن قوم را از جنت تغییرند اولی ایشان یا از جانب آن مرد به جنت
 هم تغییرند یا از پیش خود عذاب را قبل از آن یقیناً پیش از آنکه بچرخند یعنی در دنیا از نجا معاف میشوند و که بر ترک
 دادن امر معروف و نهی سکر عذاب و در دنیا هم برسد و عذاب آخرت باقی است بخلاف گناهان دیگر که عقاب بر
 آنها در دنیا لازم نیست رواه ابو داود و ابن ماجه و عن ابی ثعلبه فی قوله تعالی علیکم انفسکم لا یضرکم
 من ضل اذا اهلتم بهم مردی است از ابی ثعلبه خشنی که صحابی مشهور است در تفسیر این آیت کریمه
 فقال بس گفت ایما والله لقد سالت رسول الله آگاه باشید خدا سو کند مرا آئینه تحقیق من پرسیده ام از بن
 آیت پیغمبر خدا و اصلی الله علیه و سلم که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر معروف و نهی سکر را فقال بس گفت آنحضرت
 یهل اثم و ابالمعروف و تهاووا عن المعصیه که نگذارید از آنکه امر کنید بمعروف و نهی کنید از آنکه حتی اذاریت شحاً مطاعاً
 تا آنکه چون به پیش تو می مخاطب صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده می شود و هو می
 مستمعاً و به پیشی مواد شهوت نفس را که متابعت آن نموده می شود و بود نیا هو ثرة به پیشی و بنار که اختیار
 کرده می شود بر آخرت و احتجاج کل فی رأی هر آینه ده پیشی خوش داشتن و نیک برداشتن بر صاحب
 دای و مذمبی دای و مذمب خود را در جوع نه طمان نمودن و مفتی نفس خویش بدون و رایت امر الابد الک صله
 و به پیشی امر می را که بجا و جدائی نیست ترا از آن امر یعنی امری که میل می کند بدان موای نفس تو از صفات
 ذمیه که اگر میان مردم ده آئی و در ایشان باقی بی اختیار بکلم طمع در آن بیفتی که اقال الی بی و در بعضی
 حوائشی نوشته که معنی آنست که مراد از لایسکوت و اعراض است از جنت عجز و ناتوانی از نهی سکر و این
 معنی موافق است با آنچه در نسخ واقع شده و لا ید لك معصیه بیانی تخنیه بعضی لاقده کاب علیه یا مراد آن باشد
 که به پیشی کاری ضروری که احتیاج است تر ابدان دچار نیست از آن اگر امر و بهی کنی آن امر ضروری فوت
 کرد و فطیک نفسک پس برین قنایر لازم گیر ذات خود را در نگذار خود را از مباحی و دج امر العوام
 و بگذارد کار عامه بخی و او ترخص کن بایشان و گوشه گیر از ایشان فان و راه کم ایام الصبر زیرا که
 بدوستی و در پیشش شود و آخر زمان روز نیست که در آن صبر باید کرد و اندامی این ایام بعد از غنای و اشدین
 پیدا شده تا امر و ز فانا لله وانا الیه راجعون فمن صبر فیهن کان کمن قبض علی الحجر پس کسی که صبر
 روز و در آن ایام که در دست می گیرد و نگاه می دارد و انکار را لمعاصل فیهن اجر خمسين و جلا یعملون
 مثل عمله مر تل کنند راه شریعت و احکام دین و در آن روز تا خرد نجا مرد است که عمل می کنند تا عمل او
 از آنها که مبتلا نیستند بیدگویی و نیستند در آن ایام قالوا گفته صحابه یا رسول الله اجر خمسين منهم
 مران عامل را اجر نجا مرد است که از ایشان باشند قال فرمود اجر خمسين منکم اجر نجا مرد است

رواه الترمذی و این بساجه ازین حدیث فضل آخر است لازم آید بر صحابه و برین واجب الامر و بالمعروف
 صحت و ازین حدیث دگویند که فضل جزئی منافی فضل کلی نیست و شیخ ابو عمرو من حد امیر صاحب کتاب
 استنباط که از مشایخ محدثین است درین مسئله سخن کرده و گفته که ممکن است که بعد از صحابه کسی پیدا شود که در مرتبه
 بعضی از ایشان باشد یا فوق و با حدیث که این معنی از آنها نفی میگرد و حجت آورده و نختار جمهور علما خلاف آنست و
 خلاف وی در آن صحابه است که ایمان آوردند و بطن خود و وقت و زیاده برین صحبت نداشتند و آن اصحاب که
 صحبت مدید بخدمت و بی داشته و شب و روز در خدمت بودند و آنرا در صحبت اند و خیه و با وجود آن شریف
 صحبت در تمامه صحابه باقی است و درین قضیلت هیچ کس را با ایشان مشارکت نه و در وقت انقباض گفته که
 یک نفر که بر جمال مصطفی صلی الله علیه و سلم افتد چیزی گشاید و گادی بر آید که دیگر از ابا ربیع است حاصل نگردد
 و الله اعلم ۴۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال فیما روی لول الله ایستاد در میان ما پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و سلم خطیباً بعد العصر و طال که خطبه خوانند و است آنحضرت بعد از نماز دیگر فلم یلع شیاً
 یكون الی یوم القیمة الا ذکر پس مکنز است چیزی را از قواعد مهمات دین که دفع میشود تا قیامت مگر آنکه ذکر کرد
 آنرا یا این مبالغه است مگر در این اکثر و بکم کل حفظه من حفظه و نسیمه من لسیه یا ذکر گفت و نگاه است
 آنرا کسی که نگاه داشت و فراموشی کرد و آنرا کسی که فراموشی کرد و بعضی بسیار بود و بعضی یاد داشتند و بعضی
 فراموش کردند و کان فیما قال و بود آنچه گفت آنحضرت و در آن خطبه این کلمات ان الدنیا حلوة مضمرة
 بدو سنی که دنیا شیرین است که در مذاق طبیعت طعم آن شیرین و لذیذ آید و بزرگ است که در چشم
 اهل ظاهر صورت آن زیاده و زنازه نماید و بعضی گفته اند که هر چه چیزی نرم را خضر آگویند به جنت تشبیه
 به خضر اوت یعنی بزم با و در سرعت زوال و کم پایدگی و درین جا بیان مکرر عذاری دنیا است که
 مزوم و ابلیسات و شہوات گاذیه و حسن و جمال موه خود و بفریب و فناپذیر و در سیر برد و ان الله مستخلفکم فیها
 و بدو سنی که خدای جلنده گیرنده است شمار در دنیا و درین اشیاء نیست که اموال و اشیای شما از ان خدا
 است و مالک اوست و شما خلفاء و گامی ادبید و در تصرف با گرداننده است شمار اخلاقی آنکس که پیش
 از شما بود اند و در همین و داد است شمار آنچه در دست آنها بود و فناظر کیف تعملون پس نظر کنند و
 بیننده است که چگونه عمل می کنید و چه و چه تصرف می کنید و اموال ما چگونه عبرت می گیرید باحوال کند مشرکان
 و تصرف می کنید و اموال ایشان الا فانقوا الدنیا و اتقوا الفساق و آگاهانید پس بر اینر کنید
 مکرر و عذر و بیار و بر اینر بد زنازه و رغبت و شہوت است شمار و ذکر ان لکل غادر لواء یوم القیمة
 بقدر غدر رفته فی الدنیا ذکر کرد آن حضرت و در آن خطبه این را که مرا هر غدر کننده و ادا که عهد شکنی کند
 و بعدی که بسته است و فانه نماید و اکثر استمال اوده خروج و غلب و عهد شکنی با امام عصر و سلطان و ف
 آید علمی است روز قیامت بر اندازد عذروی در دنیا یعنی هر چند خدا و او بیشتر و بزرگتر و ای او بلند تر و نمایان

نرماناخته شود بدان و آمده است که در قیامت هر دانی محی و باطل را عظمی و بانه الا بنو البعری
 باشد که بدان شناخته شود لا عذر را کبر من عذر را معیر العامة و نیست هیچ عذر و بزرگتر از حد امیر عامه بر
 امام عمرو مراد و امیر عامه متنبی است که مستولی شده بر امور مسلمانان و بلاد ایشان و عام مردم او را
 امیر ساخته و مضافت و مضافت نمود و می مشاوری خاص و اهل حل و عقد از علماء اعیان عمر یغز زلواؤه
 عندک استه غایب و بشود و لای او زود بر او از برای امانت و نصیحت وی خرز بپسین معمر دزای
 خلافت و است بکسر مراد سکون مهله حلقه و بر قال گفت آن حضرت بعد از آن خطبه و لا یمنعن احد ا
 منکم هیبة الناس ان یقول یحیی اذا علمه و باید که بازند از هیچ یکی شمار از بزرگی و ترس مردم
 از گفتن حق چون بدانند حق را بپسین باید که در کلمه الحق گفتن ترس و ملاحظه کسی نکند اگر خوف بملاک نبود
 و اگر آنجا نبر کند عزم نیست و فی رواية و در روایتی جای آن یقول یحیی اذا علمه اینچنین آمده آن رای
 منکر آن یغز و بپسین باید که منع نکند احدی را از ایت هر دم چون به بند نامشروعی و از تیسر دادن آن قبکی
 ابو سعید پس بگفت ای سید خدی که را وی حدیث است و قال و گفت قد را اینجا فمعتنا
 هیبة الناس ان ننتکلم فیهم به تحقیق و دیدیم ما نیکه را پس باز داشتند باز از ترس مردم از تکلم کردن
 در آن دوی رضی الله عنه تا زمان امارت بنی امیه و غلبه ایشان باقی بود و در دایره که برید شتی بر بدیده
 مطهر اشک فرساید و بکس خرمیت آن باند و مطهر و کرد موجود و دو و نمختنهای شدید کشیده و وفات وی رضی
 الله عنه و در سیه اربع و سیبعین و عمر وی هشتاد و چهار سال ثم قال پسین گفت آن حضرت در خطبه
 الا ان بنی آدم خلقوا علی طبقات شتی آگاه باشید که فرزندان آدم پیدا کرده شده اند بر گروهها و جماعتهای
 مختلفه و اقسام مراتب متفاوتة فی الصراح طبق بر معنی کرده هر دم و ماخ فمعتهم من یولد مؤمن و یحیی
 مؤمن و یموت مؤمن بعضی از مردم کسی است که زائیده میشود مسلمان و میزند مسلمان و می میرد مسلمان
 و منهم من یولد کافر و یموت کافر او بعضی از مردم کسی است که زائیده میشود و کافر و میزند کافر
 یعنی در جماعت کافران یا بسیار بقر و میزند کافر و می میرد کافر و منهم من یولد مؤمن و یحیی
 مؤمن و یموت کافر و بعضی از ایشان کسی است که زائیده میشود مسلمان و میزند مؤمن و می میرد کافر
 و منهم من یولد کافر و یموت مؤمن و دیگری زائیده میشود کافر و میزند کافر و می میرد مسلمان
 اقسام باختمان عقلی دیگر هم است و لیکن مقصود اصحابی اینجایان صویرت بر ایمان و کفر است قافتم و قال
 و گفت ابو سعید و ذکر الغضب و یاد کرد آن حضرت اقسام غضب را در دوی و در نکی پس
 فرمود فمعتهم من یكون مریح الغضب مریح الغضب پس بعضی از مردم کسی است که می باشد زود
 غضب و زود باز گشتن از آن یعنی باندک چیزی زود به خشم می آید اما زود از آن بازی گردد و قاجانیه
 بالاخری پس یکی ازین دو خصلت که زود و در غضب آمدن و زود بر گشتن از آن است متقابل است

بدیگری اگر چه زود به خشم در آمدن قبح مذموم است اما زود برگشتن از آن حسن باب الامر بالمعروف
 و محمود است حسن این مکافات تیج آن می کند این شخص نه مستحق مدح است علی الاطلاق نه مستحق ذم این من
 است و منهم من یطعی الغضب بطی القی و بعضی از ایشان کسی است که دیر غضب و دیر باز گشتن
 اذان است یعنی زود به خشم نمی آید و خشم او دیر می ماند فاحد یهما با لا عری ای نهی از یکی از دو خصمت
 مقابل است بدیگری اگر چه دیر به خشم آمدن محمود است اما دیر برگشتن از آن مذموم این نیز من است
 و خیار کم من یطعی الغضب سریع القی و بهترین شما کسانی اند که دیر به غضب آیند و زود برمی گردند
 و شرار کم من یطعی الغضب بطی القی و بدترین شما کسانی اند که زود به خشم آیند و دیر از آن بر
 سر دارند قال گفت آنحضرت اتقوا الغضب فانه جمر علی قلب این آدم هرگز نگذرد خشم کردن را زیرا
 که وی آتش است اگر وخته بر وی فرزند آدم به جت اشتعال روح حیوانی و شدت حرارت وی که من
 آندل است و از انجا سرایت می کند بدن الا ترون الی انتفاخ اود اجه آسانی بناید به سوی آماسیدن و پرماد
 شدن در گهای کردن وی و حمور و عینیه و سرخی چشمان وی که اثر حرارت و انبساط بخارات غیره است
 و آن سبب انتفاخ می گردد فمن احسن بشی من ذلك فلیضطجع و لیطلب بالارض من کسی که در باید و خود
 چیزی از غضب پس باید که بر پهلو بخوابد و باید که به چسبیدن زمین فی الاصراح لیرد بالفم بر خصم من بر صحن سابقا
 در باب غضب گفته شد که چون ایستاده باشد بنشیند و چون نشسته باشد بنحسبند و وجه آن نیز معلوم شد و شک
 نیست که اضططیع او غل است و در آن قال گفت ابو سعید و ذکر الدین دیاد کرد آنحضرت احوال و اقسام و ام
 دوام و ادوام خواه را فقال پس گفت منکم من یطعی سبی القضاء و بعضی از شما کسی است که باشد
 نیک ادا کننده مردین را و اذاکان له افش فی الطلب و چون باشد دین مرا و را بر کسی درستی کند و در
 طلبیدن آن پس این شخص و ادای دین نیک است و در طلب دین بد فاحد یهما با لا عری پس یکی
 ازین دو خصمت مقابل است بدیگری و منهم من یطعی سبی القضاء و بعضی از ایشان کسی است که
 می باشد بد ادا کننده دین را و ان کان له اچمل فی الطلب و اگر باشد دین مرا و را بر کسی نیکی و آسانی می کند
 در طلب پس در ادای دین بد است و در طلب نیک فاحد یهما با لا عری و خیار کم من اذاکان علیه
 الدین احسن القضاء و اذاکان له اچمل فی الطلب و بهترین شما کسانی اند که چون باشد بر ایشان دین
 ادا کنند آسانی آنرا و چون باشد بر ایشان را بر کسی دین نیکی گفته و در طلبیدن و شرار کم من اذاکان علیه
 الدین اساء القضاء و ان کان له اچمل فی الطلب و بدترین شما کسانی اند که چون باشد بر ایشان دین بد
 کنند ادای آن را و اگر باشد بر ایشان را بر کسی دین درستی کند و در طلب آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در خطبه این نصیحت فرمود حتی اذا كانت الشمس علی رؤس النخیل و اطراف الحیطان تا وقتی که شد
 آفتاب بر سرهای درختان خرماد که انهای دیوارهای یعنی آخرهای روز شد فقال پس گفت آنحضرت اما

انه لم يبق من الدنيا آكله با شهيد كه باقى نماند است از دنيا فيما مضى منها . باب الامر بالمعروف
 نسبت بزمانى كه گذشته است از اين الا كما بقى من يومكم هذا فيما مضى منه مگر چنانچه باقى نماند
 است از اين روز شما نسبت بآنچه گذشته است از اين رواه الترمذى ۵۷۶ وعن البخارى . للشيخ با موصوفه
 وسكون غايه بجمعه وفتح فاء مثله نام او سعد بن فردزبانى كوفى است روايت مى كند عن رجل من اصحاب النبى
 از مردى از ياران پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لن يهلك الناس
 حتى يعطروا من النهم هر كس كه هلاك نشود مردم تا آنكه بسيار نشود گناهان و عجب هاى ايشان از ذنباى
 ايشان بحدود و انهم را وسكون عجب و كسر ذال بجمعه از آنكه در قى البصر اخذ از بسيار با عجب و گناه بشود
 فى القاموس اخذ فلان اى گرفت و فوج و عيوب و حقيقت كلمه آن است كه اخذ به معنى سلب حد و از آنكه
 تا آن باشد چون كسى را گناه و عجب بپايد شود در عقوبت كردن حق تعالى او را وضع و نهى كردن مردم او را
 از منكرات جاى حد نماند كسى را به جت كثر توب و عيوب سلب و از آنكه حد نبود و نيز اخذ به معنى
 صاحب حد ركنش آيد و اين معنى نيز در نهاده دوستى آيد يعنى هلاك نشود مردم تا از جراى دفع نسبت مصيبت
 بخود و از اين معنى خود را بپايد و اخذ به معنى اخذ و اخذ به معنى اخذ و اخذ به معنى اخذ و اخذ به معنى اخذ
 بفتح عين به معنى عذبه و داشت و معنى اين چنين باشد كه هلاك نشود مردم تا آنكه عذبه و از آنكه ملامت كردن
 و نهى كند گناه را از عذابهاى خود يعنى ملامت كردن ايشان عذبه و در جواب باشد و ملامت كردن به جت
 كثر توب و حاصل معنى بر هر سه كثر توبه آن شد كه هلاك مردم بر توبه بر او زكاتب و توب و منكر است
 كه بد آن محل رجز و نهى ازان شود تا نهم رواه ابو داود ۸۶۸ وعن علي بن حدى الكندي بمر كات
 منسوب بكنده است كه نام قبيله است از من تابعى ثقة ناسك فقيه ابد رادى بن عجير از صحابه است روايت
 ميكنند از پدرش و هم خود و عرس بن عجير روايت ميكنند از زوى ابوب و حجاز خراسانى قال گفت مى حد ثنا مولى
 لما حديث كذا و ما و امولى كه بود ما را الله سمع جدى يقول كذا وى شنيد پدرم از كنانى كه مى گفت سمعت رسول
 الله شنبه م يسميهم الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول كذا وى گفت ان الله تعالى لا يعذب العامة
 بعين الخاصة خداى تعالى عذاب نمى كند اكثر قوم را بپنجه ايشان يعنى اگر بعضى از قوم گناهى كنند
 بجم و لا يزدوا زده و زراعه وى ديگر از عذاب نمى كند حتى يوروا المنكر بين ظهر ايهم تا آنكه به پيتر عامه
 نامشروعى را بيان خود كه بعضى كرده و هم قادر و على ان يذكروه و حال آنكه ايشان مى توانند كه انكار كنند
 و توبه دهند آنرا فلا يذكروه بس الكاره كنند و توبه دهند آنرا فاذا فعلوا ذلك عذب الله العامة و الخاصة
 بر هر چون بكنند عامه آنرا يعنى سكوت و داند است را عذاب كند خداى تعالى خاصه را و عامه را خاصه را به جت
 از ذلك مصيبت عامه را به جت حد امكان وضع رواه فى شرح السنة ۹۶۶ وعن عبد الله بن مسعود و قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما وقعت بنو اسرائيل فى المعاصى نهتتهم علماء و هم

هر نامی که افادند بنی اسرائیل در محرمیت با ما و اینست ایشان را و انشدند آن ایشان
 فلم یستقر ارس با زیاده فیما یسومهم فی محرمیتهم پس نشنیدند و انشدند آن با ایشان در محرمیت با من
 ایشان و آکلوا دم و شاربوا دم و در با ایشان و نوشیدند با ایشان یعنی نه ایت بنیاد کردند و با هم اختلاط
 نمودند و آکلوا دم به نمره ممد و ده از با سبب مفاصله و در بعضی نسخ و کلام آمده بود و بنامی نمره و این نیز لغتی
 است و لیکن نافذ است و شایع آگوست است فصر ب الله قلوب بعضهم ببعض پس شرط کرد و خدا استانی
 و بهم آید صحت و نامی بعضی از ایشان و این بعضی قلعه هم علی لسان و آلود و عیسی بن مریم پس
 لغت کرد بنی اسرائیل را بر زبان و آلود و عیسی بن مریم ذلک بما عیوا و کالوا یستبدون آن لغت
 کردند بسبب حبس کردن و تجاوز کردن ایشان و آلود و در آخر آیت می فرماید نوکالوا لا یستاهون
 من منکر فعله الایة قال گفت این مستور و فیلان رسول الله پس بدست پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و سلم و کان متکذبا و یو و نگه زده یعنی نگه داشته و نه نشست از برای اتمام و اظهار بعد فقال پس
 گفت لا یعنی نجات نمی یابند از عذاب و اللی لغتی دید و نگه اسو گفت خجبتی یا طرو و هم اطرانا بر پیچید
 ایشان بر پیچیدن و نگه زده دستهای ایشان را و خم کنند و دو تا کنند یعنی نسخ بکنند و نه کنند از معاصی و اطرده
 اصل بعضی سخن ساختن و مایل گردانیدن است اطرات القوس یعنی درها گردان آفراده بکسر همزه و خبر خرابان
 و حلقه هم است و خبر و نگه و ماهر به اطاع کند چیز بر او و الترمذی و آلود و در وفی و روایت و در وایت ابی
 و او این چنین آمده که قال گفت آنحضرت کلا چنین نیست که شما گمان بپذیرید یعنی نجات یافتن از عذاب
 یابد است و الله لستامون یا لعروف و تنهون من الله کنه اسو گند نه آینه امر می کنند به میزدن و نه
 می کنند از سگ و لستادن علی یدنی الطالم و بیکریزد هر دو و مست فایم را و لستادن علی المسی اطرا
 و بر پیچید و دو تا می کنند و از ابروی بر پیچید فی و لتقص نه علی الحق قصرا و موقوف و محبوب من می و آید
 او را بر می موقوف داشتن این گامی کنند او لیضربن الله بقلوب بعضهم علی بعض یا میزدند خدای تعالی
 و لهای بعضی از شمار بر بعضی و غلط می کند آنها را بیکدیگر ثم لیلعنکم كما لعنهم پس ستر نه آینه لغت می کند شما
 را اچنانکه لغت نکرد و بنی اسرائیل را یعنی یکی ازین دو چیز واقع است قطعا یا امر موقوف و نه می کند کردن
 یا غلط کردن خدای تعالی و لها را بیکدیگر و لغت کردن آنها را و لعن انفس ان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم قال زایت لیلته اسری بی و جلا تقوض شفا هم بمقادیر من ناز فرمود دیدم در شب
 انه بعضی مردان را که برزیده و بشود لهای ایشان بمزاحمه از آتش قلت من هؤلاء گفتم چه کسانی این جماعه یا جبرئیل
 قال گفت جبرئیل هؤلاء عطاء من امته ان شال خطیان اند از است تو یا مرون الناس بالبر
 و یستاهون انفسهم امر می کردند مردم را به نیکی و فرمود می کردند ذراتی خود را یعنی خود را عمل نمیکردند و مردم را
 امر می کردند بعمل رواه فی شرح المعتمه و البیهقی فی شعب الایمان و فی روایت و در وایت

و علم لعنتان مغبون غیرا کثیر من الناس و نعمت اند که زبان زده اند و ان دو نعمت کتاب الرقاق
 بسیاری از مردم که قدر آنها را نمی شناسند و مفت از دست میدهند و در معالجه آنها از نفس فریب بخورند
 چنانکه در معالجه بیج و شر اکنی فریب بخور و دستا و مفت از دست میدهند و زبان زده می شود آن دو
 نعمت که امام است الصحة و الفراغ صحت بدن از امراض و خلل و خلل و شوشات قدر این دو
 نعمت را نمی شناسند و گاهی نمی کنند و فرصت را غنیمت نمی شمارند آن زمان که بیمار نبوده و متوسل و قوت و
 مزاج است اختیار گرفتار آیند قدر آنها را بدانند چنانکه گفته اند که المصحة اذا فقدت عرفت راحة البخاري ۲۰ و عن
 المستورد بن شداد صحاب است ما کن معرود و وقت وفات آنحضرت خردید و ولیکی جماع داد و قال صحت
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول والله ما الدنيا في الاخرة فرود بخور و گویند نیست دنیا در جنب آخرت
 الا مثل ما جعل ۴ حدکم اصبعه في اليم گم ماند آنچه می اندازد یکی از شما انگشت خود را در دریا قلم نظر هم
 قیوج پس باید که ببندد بچ بازمی گردد یعنی چه قدر از آب بادی می آید از دریا چیزی نمی آید بخور و غوری
 یا قطره این مقدار است دنیا در کثرت و خفایت نسبت با آخرت و این نیز تمثیل است از برای تبیین
 مردم و الا محتسای را با غیر محتسای نسبتی نبود قطره که از دریا بر آید و چون کثرت و خفایت نسبتی بدیاد آید و
 و دنیا با آخرت این قدر نمی نهد در ذوات مسلم ۳۰ و عن جابر ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 من بجلى اسك ميت که نسبت آنحضرت نیز غایب بود و کوشش یابی گوش مردم سبب ازین رو کنند کوشش غالباً مرده افتاده
 بود و از گندیدن گوشهای او جدا شده و در غایت بود و لا بریده شدن گوش یابی گوش بودن به جت زحمت چند ان
 دخل در مضمود نذر و بار بگر با عباد قبح نیست و خفایت صوبت قال گفت آنحضرت از برای اظهار خفایت
 شئیه او ایکم یحسان هل الله و در هم که ام یکی از شما دوست می دارد که این بر غایت صیت مراد و باشد
 بدل بگر در هم یعنی کسی از شما هست که این را بیک در هم بخرد فقالتوا پس گفتند صحابه ما محجب ان لنا هل ا
 بشی دوست نمی داریم ما که باشد ما را این بر غایت چیزی یعنی این را هیچ مبتخریم و در هم چه باشد قال گفت
 آنحضرت فوالله للدينيا اهن علي الله من هل اعلیکم بس تخذ انو گند باز آید دنیا خواهد تراست نزد خدا ایتعالی
 ازین بر غایت و شمار و اء معلوم ۴۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 الدنيا بين المؤمن و بينا بمناء زندان است مرسلان را که محبت و شدت نمی بیند و دان یا تنگ است
 قضای دنیا سکونت در ان بر روی و همیشه می خواهد که از دینی بر آید و در قضای ملکوت جولان کند و جنة
 الکافر و بمنز که بهشت است هر کافر را که به لذات و شهوات دنیوی مشغول است و نمی خواهد از دینی که
 بر آید و بعضی گویند مراد آنست که دنیا همچو زندان است مرموس و ایه نسبت آنچه آمده کرده شده است برای
 از از ثواب و در آخرت و همچو بهشت است هر کافر را در جنب آنچه ساخته کرده شده است برای او از عذاب
 یعنی مرموس هر چند در دنیا ناز و نعمت بیند و نوز کم است و در آخرت بهتر ازین خواهد یافت و کافر هر چند محبت

[illegible]

و اگر در ملک و می باشد و کسی آن مقیم و گرفتار نباشد نه موم بود آن اعطی رضی صفت باب الحرقانی
 و نشان عیو ویت از و جانم این است که اگر داده شود و ز و جامه خست و در گرد و آن لم و عطا سبط و اگر داده
 نشود و خاست و کرد یعنی همیشه طبع وی در مال موم و حرص بدی و هیچ آنست اگر بدیند راضی گردود و اگر
 ندهند راضی باشد کذا قال الطینی و ممکن است که مراد از آن داده شدن حق تعالی و رضا و تحفظ از وی باشد
 باز کرده و عده بدی کند و نیز باید تعش و انعکس هلاک باد و کونسا باد و ذلیل و خوار باد و این چنین کس و اذا شک و چون
 ظاهر فایده شود و بدیانی او فلا انعکس پس اگر آرد و ده شده و بنا و حاد از وی قشش خاد از پای بر آوردن
 اشتغالش کذا لک یعنی چون بشدت و محبت گرفتار آید هیچ کس ند و موش او کند و چون خار از بدی
 بر آوردن اولی مرتبه اعانت و امداد است نفی کرد آن را پس باقی آن بطریق اولی منفی و معفو خواهد بود و آنکه
 با و حمل این کلام بر دو طریقه متابعت شراح و فیم و الا اگر حمل بر اخبار از قبح حال انکساحت و شناسخت
 و خبیث و حسادت ایشان و در دنیا و آخرت کمتر نیز طایفه است کمالا بخفی و چون بیان کرد و قبح خان گرفتار آن
 دنیا و حرص و طمع را خواست که در مقابل آن ذکر طالبان دین و تارکان دنیا نیز کند که بجهاد و در اخلاص و جل
 و زهد در دنیا و ریاست آن مشغول اند و در چشم اهل دنیا ظاهر بر سران خود می نمایند پس فرمود طویلی لعید اخل بعینان
 فرسلفی سمیل الله خوش و خوشی با او میزد و را که گرفته ایشانده است جاو است خود را از برای خداداد را خدا
 اشعت را سه ز ویده و خوشی است مرفعی مقبوره قلبه ساد کرد و آلوده شده است با بهای او ان کان فی
 البحر امة کان فی البحر امة اگر باشد در با سمانی لشکر یعنی او داده مقبوره لشکر که او ند می باشد و در
 با سمانی کامل و در و ان کان فی الحیاقة کان فی الحیاقة و اگر باشد و سابقه می که او ند او را داده سابقه باشد
 و در سابقه و ترمو خیر و جیشتر مقابل و قد به یعنی وی تابع و فرمان بر و از سمانان است هر چه میفرماید کند و هر جا
 که داده ند می باشد و نگیری و آن سیمه ادی که او ان استاقین لم یوفون له اگر طلب و در آمدن بر مردم که داده آید
 و در مجلس ایشان به نشسته اذن کرده نمی شود و او ادی که او اند که او اند و ان شفع لم یشفع
 و اگر شفاعت کند و دخی کسی و او نخواسته کند گناه او را قبول کرده نشود و شفاعت وی از رحمت
 خواهد بود قدر بودن وی و چشم مردم ز و راه البخاری ۸۹ و عن ابی سعید الخدری ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان مما احاط علیکم من بعدی بر ربی که از ان بجز آنکه میترسم
 بر شما از حالت خود از علم ما بفتح علیکم من ذمرة المذنب و زیستما چیزی نیست که گشته و ده می شود بر
 شما از نازکی و دخی و بنا و ز نیست و می بقا لدر اجل پس گفت مردی یارب رسول الله انی اذیتک بالشر بیا لشر
 آیامی آرد و بجز شر و اینجه قبول نیست و انوال خبر است پس چون وسیله و سبب تیر و تیرک شایع کرد و
 ففکت پس سکوت کرد آنحضرت حتی ظهنا انه یبزل علیه تا آنکه گمان بردیم که دخی فرود آورده و در شود
 بر وی قال گفت ای سید که دخی این حدیث است فبیح عنه الرخصاء بسن ما لید آنحضرت از

زوی مبارک خود غرق در آید ای شهنشاه دل دخی در حصا بضم را د فتح حار مهمله کتاب الوقای
 وضاد مجرّمه و در اصل حرقی است که درین شب آید و قال ابن الصائل و فرمود کجا است آن مرد
 سوال گفته و کانه حملا و گویا که آنحضرت مسود آن سایل را درین سوال فقال پس فرمود
 انه لا یاقی الشیور بالشرید رستی که شان ایست که نمی آید و خبر شد را یعنی ذوق اگر چه بسیار باشد
 از جمله خبر است و شرعاً ضعیف نمیشود بلکه بنارض شدن غل و اصراحت و تجاوز از حد اعتدال مثل ریح که نمیرود و باید
 مگر آنکه خبر است و در حد ذات خود و هلاک و ضرر از جهت افراط و اکل است چنانکه بیان کرد و بقول خود
 و ان مساویات الربیع ما یقتل حبطا و بدوستی از جنس آنچه می در یابد بهار از گیاه یخزی است که می کند
 و آب را از روی هلاک و جبرط جای میدهد و ششین هلاک شدن دایه بر بسیار جردین به جهت خونی جردم کردن شکم
 و فی الصراح جبرط بالخریک شکم بر آمدن مستور را از خوردن و در بعضی روایات خطا نیز آمده بخار مجرّم یعنی
 اضطراب و جبرط دست و پای زدن مستور و خوردن و در روایت اول اصح و اقرب و انساب است او یلم
 باز و یک می کرد و هلاک یعنی اگر نمیرد و هلاک نشود و نزدیک می رسد هلاک الحام فرود آمدن و نزدیک شدن
 چنانچه الحام شب و الحام بطلع الاکلة الشخصی که دایه که خورد و خضر است بفتح خا کسر ضا و گیاه سبز و دایه
 انا و دایه آن باین صفت که اکملت حتی امتدت محاصر قاهها خود دایه آنکه کشیده گشت به جهت نفع کردن شکم هر دو
 حتی گاه او استقبلت عین الشمس پیش آمد و روی آورد و چشمه آفتاب را یعنی متقابل آفتاب است و
 و این عادت دایه است که چون از پدر و منشی شکمش نفع کند و آفتاب بایستد و چون گرم شود شکم نرم
 گردد و آنچه درون شکم است بزور آنچه چنانکه فرمود و قشطت و بابت پس بیرون آنکه آنچه در شکم
 است نرم و در قیق دیول کرد و یعنی خلاص شد از امتفاح و منط پس آنکه و شمر و گاد فیل که نرم بر آید
 ثم عادت فاکلت سرباز گشت بجرا گاه پس بخورد و یعنی می خورد و دید بعضی می کند و بیرون می آنکه و باز
 می خورد و این تمثیل حال کسی است که در بعضی اوقات افراط میکند و از حد تجاوز مینماید و بر هلاک مشرف
 میگردد و از جهت عاید شهوت و شره که مرکوز است در طبیعت آدمی زاده لیکن زود و از آن رجوع می کند و دایم
 بر معصیت نمی ایستد و بر و شنائی آفتاب بدایت روی آورده توبه و خداست می آورد و به تطهیر و تزکیه حاج
 نفس خود می کند و قسم اول که گشت ما یقتل حبطا اشارت است بحال آنکه در معصیت و شهوت
 اصرار نمود و هلاک گشت و توفیق توبه و رجوع و استغفار نیافت و قیاس این دو قسم
 مذکور قسم دیگر نیز معادیم کرد و که یکی باشد که اصلا دست به معصیت نزود و گرفتار شهوت نفس نه گشت
 و در دنیا نماند و اول عالم است و ثانی مقصود و ثالث سابق یکی اصلا دست بدنیان ندارد و دیگری آلودگی
 بشهوت یکی دیگر هم آلوده از دنیا گرفت توفیق با الله من ذلک پس اشارت کرد و بتفاوت احوال آدمیان
 و در تحت مال و صفت آن و فرمود و ان هل المال خضر و غلوه و بهرین این مال دنیا سزد و دایه

و تازه و نرم در لیکن است که بدیدن و چشم زباید و شیرین و دهنه و خوش طعم است که کردن کتاب الرقاق
آن در اول لذت افزاید و در اول است خضر و جلوه ای نایز آمده بی نایا عباد لفظ مال و بنا با عباد و بیاض من اخذه بحقه
و وضعه فی حقه فمعم المعون له و پس کسی که بکیر مال را بجای آن و بنهد آنرا در حق وی پس بجای یاری دهند
است آجال و من اخذ ایضاً حقه و کسی که بگیرد او را بفرج وی کان کالمی یا کل ولا یشبع منی باشد هم جو کسی که
بخورد و بپوشی کرد و میگویند شهید علیه يوم القيمة می باشد و بی یا مال وی گوید برادر وی را و در قیامت
متفق علیه ۹۹ و عن عمرو بن عوف قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوالله لا الذقر
اخشی علیکم گفت عمر بن الخطاب که خطاب بنی امیه است حاضر شد بداد او ساکن شد بدید و گفت آنحضرت با خطاب
نزد او بگو که قدر از منی بزم بر شما و لکن اخشی علیکم ان تبسط علیکم اللذایا و لیکن بیشتر سم بر شما که فراح کرده
شود بر شما و بنا که احاطت علی من کان قبلکم چنانکه فراح کرده شد و بنا بر آن گناهی که پیش از شما بود و الله فیتنافسوها
کما لدایموها پس از غبت کنید شما در دنیا چنانکه در غبت کرد و دزد و وی آنکس که به پیش از شما بود و دزد
و تمام حکم که اهلکته و اهلک کند و بنا که اچنانکه هلاک کرد و ایشان را دوستی تر پس از بیط و بنا
که موجب رغبت و بنا که کرد و یا که فاری جری و دلیج جمع و او را در او نیست که موجب هلاک و در آخرت
است یا وقوع او را در اوج و خلافت که بفرست بر تان کشد متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی هریرة ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال اللهم اجعل رزق آل محمد اقوی باعه و یزید لکم و ان یزید لکم و ان یزید لکم
قوت بتم قات و سکون و او و فی روایة کثیرا داده و ابی جانی تو که گفتات آباء متعلق طایفه بد آنکه قوت آنچه
از گاه او و بدن و اقامه بدن پوی بود از طعام و شراب و بعضی گفته اند آنچه سده شش می کنند و القایات نماید از رزق
و کفایت سطح کاف آنچه باز داد و او را سواد و بی نیاز کرد و اندازان که از ابی القاسم خوش او تنی و الصراح گفتات و لیس
اند از او مانه و روز گذارد و بعضی گفتات و اقبوت فخر کرد و او برین تقدیر و ادایت نشان و سقیر و ادایت او و بی
که روز و باید و آنست که گفتات مختلف می کرد و بنا خلافت و اشخاص او از عان و او را ملن و کفی آنست که فاعلیت
بتفصیل طعام بگردان چنانکه دوسه روز و زیاده بر آن گزینند و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید
و دوسه بار او را و او یکی عیان لیمه می است و کلین یا کثیر و دیگر می عیان اند و او را دوسه روز و عین و عین و عین و عین
و بر من اندک و جزی کفایت کند و دوسه روز و زیاده بر آن گزینند و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید
آن بود که بدان قوت بر غایت شود از حرکات و ادبی قوت نگردد و دوسه روز و زیاده بر آن گزینند و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید
و او را طلب زیادت است و نکند و بر مشقه از قوت و کفایت کفایت کند و او را دوسه روز و زیاده بر آن گزینند و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید و او را بداند که با بید
گفتات افضل از شکر از فقر و غنا و اگر کثرت مال و غنا سبب طمأنین و اطمینان کرد و او با غایت زیادت
بخرات و سبب طمأنین شود و آن قویات و یکز است و فرا و مال تمام است و تا با غایت چنانکه معنی اصل آل آنست
و اگر اهل و عیان را او را اندر نام در آخر ایشان بدالت و قیاسش بشارت کرد و ۱۱۰ و عن حمید الله

بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد افلح من اتمم تحقيق ربه بخاري كتاب الرقاق
 وظهر به تمهيد و بياست کسی که بسمان شد یا سبیم کرد و قضا و قدر الهی را و رزق کما فاد رزق داد و شد و در این
 انداز و وقوعه الله و ما افاده و قانع گردانید و در اندامی تعالی به چربی که داده است او و ما رزق و در ایضی
 که داند به قسمت و و اعلم ۱۰۱۲ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 يقول العبد مالي مالي ي كوي بذه مالي بين مالي من يعني انفق مالي كنه بالكميت مالي و كغيره كنه به نسبت آن
 و خطای كنه و در آن مال مالي من مال مالي ثلثه زير اكه آنچه مراد و است از مال و بی سه چرا حيت ما اكلنا فافني
 طعمای که خود و پیش پسری گردانید آنرا اولیس قابل یا جامه که پوشید و كنه گردانید آنرا ادا عطي فافني
 به بخشش گردید بکسی پس جمع کرد و ذخیره ها و برای خود ذخیره ها اشارت کرد و در اینجا كنه جمع مالی و در حقیقت آنست
 که به بخشند و تصدیق كنه بر قرا نا ذخیره کرد و ثواب آن برای روز حاجت و در قیامت و ما و في ذلك فهو
 ذاهب و غیر چه فریاد می خیزد است و دنده است از دست وی و تار که للباس و گذارد است آنرا
 برای مردم رواه مسلم ۱۰۱۳ و عن انس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يتبع الهيت ثلثة
 دوي غير و است داد میرسد بوی و تغلق میبکند و میباید وی به جز قیوم جامع ایشان پس باز میگردد و غیر و بیعتی
 معه و احد و برای ایامه بادی یک چیز يتبعه اهله و صالته و عمله در پی میرود و اهل الهی او و اهل او قیوم جمع اهله
 و صالته پس باز میگردد اهل و مال وی و بیعتی عمله و برای میباید همراه وی و میرود بادی که در او استحق علیه و م و عن
 جيل الدين مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ايك مال و ارثه احب اليه من ماله كنه آن حضرت با صواب
 که تمام یکی از شما است که مال و ارث وی محبوب تر است نزد وی از مال خود یعنی كنه است که دوست دارد و او را
 مال میباید و و ارث او را مال یا میرد قایل و گفته صحابه یا رسول الله یا ما احب الالباه احب اليه من مالي و ارثه
 نیست از این هیچ یکی كنه آنکه بپا و در مال تر خود پس داد و است تم است از برون مال مراد و ارثش را قال
 فلان ماله كنه آن حضرت بدهنی پس مال وی که نفع می كند او را اما قبله هم جزی است که پیش فرستاده
 اینست آنرا از تصدق کرده است بر فقرا و مال و ارثه ما انور و مالی و ارثه است آنچه پس كنه را شده
 است پس اگر دوست میدارد که او را مال یا شده باید که تصدیق كنه و پیش فرستد و پس بگذارد و چون
 پیش نمی فرستد و پس می كند او را معلوم می گردد که مال و ارث داد و است تر میباید از مال خود مراد آنست
 که بخش می كند و حق ادائیگی نماید و اگر بند از تصدیق و وصیت برای فقرا که اکثرش ثلث است برای و ربه
 بگذارد و افضل است چنانکه در حدیث آمده است اگر از زبان خود و یا تو بگوید که اری بهتر است که بگوید ائی
 پیش مردم دست فراز کند و و ابی البخاری ۱۰۱۵ و عن مطرف بن عوف عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير عن ابي بصير
 تابعی است و یکی از اعلام است است و ذکر کرده است او را این سید و در طبقه ثانی از اهل بصیر و كنه
 که قه بود و اهل فضل و ورع و ادب و و است می كند از پدرش که حیدر است پس اشخبخیر پاکر ایشان و ظاهر آنکه

است در کبابنا بین از کوفین کبر الحج والیاوت دگو بند که دی رجم کرد و بزهار ادر کتاب الرقاق
 با هایت و ادایت می کند که قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو جل و هو یقظه
 گفت آنحضرت مردی را در آن حال که آنحضرت پندی کرد آن مرد را اغتقم غمما قبل خمس غنیمت
 شما پنج جز را پیش از پنج جز غنیمت در اصل مالی که از جنات کافران بدست افتد و به معنی یافتن مقصود
 بی مشقت نیز آید و اتمام غنیمت شمردن شبها قبل هر يك غنیمت شمار جوانی را پیش از پیری
 و بهر مفتح بود و پیری سخت و با هر را بهر و صحتك قبل سقمك و غنیمت شمارند و سنی را پیش از پیری که
 تعدد سنی نعمتی عظیم است بعد از ایمان و سقم بفتح بین وقایع و نعم و سکون نیز آید و غناك قبل فقرك
 و غنیمت شمار نوکری را پیش از فقر و غناك قبل شقلك و غنیمت شمار فراغ وقت را از شواغل و
 مشغولات پیش از مشغول شدن و مثلا کشن بان و حیاتك قبل موتك و غنیمت شمار زندگی را پیش
 از موت یعنی پیری و پیری و فقر و شغل و موت آمدنی و رسیدنی اند تا رسیدن اند وقت را غنیمت
 دان رواه الترمذی مرسل * و عن ابی هریر عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما
 یحظر احدکم الاضیی مطغیا انتظار نمی برد و نمی خواهد یکی از شما اگر نوکری را که طاغی و عاصی گرداند و از خدمت
 امر نهی بیرون اندازد و است او فقرا معنی با انتظار نمی برد مگر فقرتی را که فراموش گردانید است طاعت
 حق را اگر فکاری و کمر سستی و برهنگی و تردد کفایت و طاعت قوت او و ضامه فساد ایا پیاور که تباها گردانیده
 است بدن را از جهت سختی آن یا بدین راه جهت گسل که عارض می گردد و بسبب آن او و ما معند ایا پیزی
 سخت را که خرف و بی عقل گردانده است خود را و افتاده معنی نکام بکذب نیز آمده و وقوع در کذب لازم
 از خرافت است فی المصراع فذ یضربین دروغ و سست را می از پیری افتاد و دروغ گفتن و خرافت شدن
 او موقتا میسر ایا مرگ را که زود و ناگهانی آید و هلاک کننده است که فرصت توبه و قدرت بران نماند فی المصراع
 اجماز خسته را کشتن چهره اسب سخت دوزخ او والد جال یا انتظار نمی برد مگر و جال را که در آخر زمان بیاید
 و از راه بر دوفته گردد فالد جال شر غایب ینتظر پس و جال بد غایبی است که انتظار برده میشود و از آن
 و حاضر گردد و در آخر زمان او الساعة یا انتظار نمی برد مگر قیامت را و الساعة ادهی و امر و قیامت سخت
 ترین حوادث و ناخ ترین آفات است حاصل معنی حدیث آنکه میفرماید که آدمی که فرصت و فراغ را غنیمت نمی
 شمرد و گویا حق آفات را در گذارد و اوقات را انتظار می برد یعنی در حالت فقر که آبش و سلامت حال را غنیمت
 نمیداند و بر فقر میبزمی کند مگر غنا بنخواهد که طغیان آورد و از راه بر دویم چنین در حالت غنا که شکر نمیگوید
 و نسبت خدا را نمی شناسد و عبادت حق نمی کند مگر فقر بنخواهد که از اتمه عبادات و نجات فراموشی آرد و
 هم چنین است سنی قراین رواه الترمذی و المنائی * و عنه ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم قال الا ان الدنیا ملعونة ملعون ما فیها الا ما شرب به رسی که دنیا دانه شده است

از دود که در دست رانده شد است هر چیزی که در دنیا است الا ذکر الله و مبادی و الا که کتاب البر قاتی
 مگر ذکر خدا و چیزی که دوست میدارد وی تعالی آن جز از طاعت و قربات یا چیزی که قریب و
 مشابه است آن جز ذکر را از ذکر انبیا و اولیاء و صلوات اعلیٰ علیهم اجمعین یا چیزی که مانع است ذکر را و از
 لوازم و منتهیات دوست از اتباع او امر و نواهی الهی عزاسمه و اولاد و اول از دلی است بر معنی
 محبت و در دینی از دلی بر معنی قرب و در ثالث از موالیت بر معنی تبعیت و این بر تقدیری است
 که مراد ذکر ذکر اسم الهی باشد عزاسمه چنانکه متبادر است اما اگر مراد بدین هر عمل خیر بود که
 به نسبت قرب و توبه کننده پس طاعت و عبادات باین معنی همه داخل ذکر باشند و مراد بلاء و الاله اسباب
 و آفات باید دانست که متولی امر ذکر و منین بر انداز کثافات میشت و ضروریات دیگر و ذکر قول وی که فرمود
 و عالم او معلوم از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد دیگر آنکه قول وی الا ذکر الله و عالم او معلوم بر نصب
 و رفع هر دو درایت است اگر چه بر وفق قاعده بر نصب ظاهر است و در آخر او شرح بیان کرده ایم و در تقدیر
 نصب یا ذکر و نیز درایت است رواه الترمذی و ابن ماجه ۷۸۶ و عن سهل بن سعد قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة اگر چه بودی بود دنیا که برابر
 باشد نزد خدا باز وی بشه را یعنی اگر دنیا را نزد خدا تعالی برابر باز وی بشه دهد بودی ما بقی کافرا متهاشربة
 نمی نوشانید هیچ کافری را از دنیا یک آب خودونی و در نسخ مصابح شریفة ماه زیاده رواه احمد و الترمذی و ابن
ماجه ۸۹۶ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تتخذوا الضیعة تترغبوا
فی الدنیا نیکر بد ضیعت را مناسب رغبت در دنیا نکرد و ضیعت بفتح صاد و ضکون باصاعت و نجات
 و بعضی تفسیر کرده اند آنرا به ساقین و فرعه و تفریه زیرا که در اخذ آن حرص بر طلب زیادت پیدا شود و رواه
الترمذی و البیهقی فی شعب الایمان و این دو حدیث کسی است که تلبس با سباب ادر مانع از شهود
 مسبب آید از ادای حقوق باز و اکر نه این چنین بود و منتهی بود و این هر دو معنی را کریمه رجال لا تلهیهم
 تجارة ولا بیع عن ذکر الله تحتل است مردانی که باز نمیدار و ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا یعنی بی
 و تجارتی ندارد تا مانع آید یا در آن از ذکر باز نمیدار و این معنی آخر را قول وی سبحانه تعالی و اقام
 الصلوة و ایتاء الزکوة مناسب نمی آید بیت کثرت مال و جاه است و زرع و تجارت است و چون دل با خدا
 بست فارغ شنبی فافهم ۹۶ و عن ابی موسی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 من احب دنیا اضرب آخرته کسی که دوست می دارد دنیای خود را ازین می رسد آخرت خود را
 و من احب آخرته اضرب دنیا و کسی که دوست میدارد آخرت خود را ازین میسر می رسد دنیا و زیرا که
 چون یکی دنیا را دوست دارد بسیار کند ذکر او و منهک و متوغل گردد و در تحصیل او پس از برای
 اشتغال بگذارد آخرت کی مترفع گردد و هم چنین حکم فائز و اما بیهقی علی ما یقنی پس چون دوستی دنیا

و آخرت بیکدیگر جمع نمی کرد و برگزیده و اختیار کننده برزرا که باقی است یعنی آخرت بر جزئی که کتاب الرقاق
 قائل است که آن دنیا است رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان و عن ابی هریرة عن النبی صلی الله
 علیه و آله وسلم قال لعن عبد الله نیارو لعن عبد الله و هم لعنت کرده شده است یا لعنت کرده شده
 بادند و دنیا و بنده و در هم یعنی هر که گرفتار محبت اینها است و بسبب آن از بندگی خدا دور افتاده و لعن
 و اذنی و دور کردن از نیکی و رحمت است رواه البیهقی و عن کعب بن مالک عن ابیه این چنین
 است و در نسخ مشکلات و صواب آنست که عن ابیه نباشد زیرا که پدر کعب که مالک است بشرکت
 اسلام مشرف نشده است و در جامع ترمذی این چنین آمده عن ابن کعب بن مالک عن ابیه و در بعضی نسخ
 مشکوٰۃ نیز این چنین واقع شده پس این حدیث از کعب بن مالک باشد و کعب بن مالک صحابی مشهور است
 یکی از ان مدنی که غلبت کرد از غزوہ تبوک و مراد از سیران اند عبد الله و عجم المرجمین که روایت میکنند
 از وی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما ذیجان جاییان از غلافی ففهم بافسد لها
 نیست و در گنگ کرانیه که فرستاده شده اند و در کوسین ان ثبأ کنند و در کوسین از امن حوض المزمع علی النبال و
 الشرف الی یمنه از آمدن و بای و جاد ثبأ کرده اند و درین ابواب و رواه الترمذی و ابی هریرة عن عیاض بن یحیی
 خاضع و تشدید موصوفه اولی صلی است طایف بنی زهر اسلام آورد پیش از دخول آنحضرت و انوار قم را
 مذاب کرده شده از جهت اسلام و جبر کرد و حاضر شده بود و او مشاهدی که بعد از دست مرتد بکوفه و نیاز که آورد
 بروی علی بن ابی طالب رض عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ما انفق مؤمنان لدقة
 الا اجر فیها گفت آنحضرت خرج کرد و هیچ مسکنی از بیخ خرجی در مصارف نیست خود گمرا که آنکه اجر و ثواب
 داد و شود و ان لا نفقته فی هذا التراب مگر خرج او در بن خاک یعنی بنا کردن خانه که در وی اجری و ثوابی نبود
 و این در غیر صورت ضرورت و احتیاج و بنای بقاع نیز خواهد بود و الا بنای خانه او از ضروریات است اگر
 بر قدر و احتیاج باشد هم چنین بنای بقاع از مساجد در مطا و مانند آن که بنا آن شخص و مستحب است رواه
 الترمذی و ابن ماجه ۱۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم النفقة کلها
 فی سبیل الله الا البناء خرج کردن همه در راه است یعنی ثوابی دارد اگر به نیت قرب کند
 مگر خرج کردن و در بناء حمارات فلا خیر فیها پس نیست نیکی و ثواب در وی و رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب ۱۳۱ و عن ابن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خرج بوما و نحن معه و هم از انس
 است که آنحضرت بیرون آمد و روی و با جماع اصحاب بادی و دیم فزانی قبة مشرفة پس وید آن
 حضرت قبة بلند که یکی از انصار بنا کرده بود و قبة یعنی خانه و در آن گنبد و بنی الصراح قبة بنا کرده و در بر خیمه
 نیز اطلاق یابد فقال انس گفت آنحضرت بطریق انکار و تحقیر میا هند و چه جز استم این قبة یعنی او را که بنا
 کرده است قالوا هذه لقفلان رجل من الانصار کتفاه عجا این قبة مرفلا نکس راست که مروی از انصار است

فدكت و حملها في لثمة بس خاموش ماند آنحضرت و خبری نگفت و لیکن برداشت کتاب الرقاق
و پوشید این حکایت را از طریق کراهت و غضب در باطن خود حتی لیما جاء صاحبها آنکه چون آمد صاحب قبه
فسلم علیه قی الناس بس سلام گفت بر آنحضرت و مردم قاعرض صه بس روی کرد ایند آنحضرت از روی
صنع ذلك مزارا کرد آنحضرت این فعل را چند بار یعنی آن مرد سلام می کرد و آنحضرت روی می کرد ایند
از روی وجوب سلام روی نمی داد حتی هرف الرجل القضب فيه و الا عراض عنه تا آنکه شناخت آن
مرد خشم داد و آنحضرت روی مبادک کرد ایندن از روی فشکی ذلك الي اصحابه بس شکایت کرد
آنمرد و آنرا از اصحاب آنحضرت که مختص بودند بمصاحبت و می است وی وقال والله الي لا نكر رسول الله
دگفت آن مرد بگذاشتن با آشنای بنیم نوح و به غیر خدا اصنافی است علیه و آله و سلم یعنی از خشم و کراهت
می بنیم از حضرت وی که باز نگذارد به بودم سبب چیست و به قصه است قالوا اخرج قراي قبلك گفتند قومه
آن است که بیرون آمد آنحضرت و بید قبه را زد و بگذاشت آنرا فرجع الرجل الي قبه بس
برگشت آنمرد و روی قبه را زد و بعد از آن سواها بالارض بس و بران کرد قبه را تا آنکه بر او ساخت
آنرا اینر من فخرج رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم فلم يرها بس بیرون آمد آنحضرت
و روی بس مذ به آن قبه قال گفت ما فعلت القبة به انه آن قبه قالوا شكى اليها صاحبها عراضك
صه گفتند صحابه شکایت کرد و روی صاحب قبه روی کرد ایندن تر از روی و به سبب که سبب آن چیست
فاخبرنا به بس خبر دادیم او را به حقیقت حال فهمد به بس و بران کرد روی آن قبه را فقال بس گفت
آنحضرت و به سبب که به بگذاشتن آن عمارت و خشم کرد فن بران امان كل بناء و بال علي صاحبه
آگاه باشید به به سبب چه است در آخرت به صاحبش الا ما لا يعنى الاما لا بد منه مگر خبری که
نبست جاده از ان ضروری است و راه ابو داود و عن ابي هاشم بن عتبة بنضم عین و سکون
مشاه و بموده فرشی شکمی اختلاف کرده اند و نام روی بهی شبه گفته و بعضی هشیم حال مناویه بن ابی سفیان
برادر هند بنت عتبة استام آورد و در فتح و وفات یافت و خلافت عثمان فاضل و صالح بود و ایت
کرد از وی ابوهریره و غیر وی قال عهدنا الي رسول الله گفت عهد کرد بسوی من یعنی وصیت کرد مرا به پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم قال انما يكفيك من جمع المال خادم و مركب في هبيل الله فرمودند است
ترا از جمع کردن مال يك خدمت گاه و يك مركب و راه خدا که بران سوار شوی و هاد کنی یعنی اگر خبری
نگاه داری این دو چیز است زیاده بران اختیار کن یا صرف کن نگاه دار و وی احمد و الترمذی و القسای
و ابن ماجة وفي بعض نسخ المصابيع عن ابي هاشم بن عتبة واقع شده بالبدال بدل التام بر وزن
عتبه و هو تصحيف و این تحریف عتبه است و خطا و تغییر است در صورت خطی او که بار ابدال ساخته و از بعضی
دو آه واقع شده ۱۹۰ و عن عثمان رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ليس

لیکن لایق آدم حق فی سوی هذه الخصال نیست هر آدمی را در استحقاق در غیر این چند کتاب الرقاق
 بهر دو حسانت کرده نمیشود و در آخرت بران از جنت احتیاج و افتقار در نزد گاهی بدان حیثیت یکسکه خانه که سکونت
 تواند کرد و در وی بر تخت و کفایت و ثوب یواری به عورت و چهار که بنوشد بدان عورت خود را و جلف العجز
 بکمر جیم و سکون هم نان سبزه خشک نان تخم ریش و پنجه جیم نیز روایت کرده اند جمع جافه به معنی نان پاره خشک
 که بدان دفع کر سبکی کند و الماء آب که بدان قایب نشکلی به نشانند و رواه الترمذی ۱۷۹ و عن
 سهل بن سعد صحابی انصاری است امر من مات من المصیابة فی المذیبة قال جاء رجل فقال گفت
 آدم مروی پس گفت یا رسول الله لقی هلی عمل اذا انما علمت ذاه منای مرا بر گادی که چون بکنم آن
 کاره ایا معنی الله واحببني المناس و دوست دارم خدا را و دوست دارم مرا آدم بیان قال گفت
 آنحضرت در بیان آن عمل که در خود است اذ هدی فی الدنیا بحبک الله نرفت کن و میخواه دنیا را در نخت
 کن در وی قادر هست داد و در خدا را تعالی فی الصراح زهد ناخو الهی غلات و رغبت و از هدیما عندا المناس
 بحبک المناس و رغبت کن در آنچه نزد مردم است تا دوست دارم ترا مردم رواه الترمذی ۱۸۰ و عن
 ابن مسعود ان رسول الله روایت است از عید ابی بن مسعود و که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 تمام علی حصیر و آب کرده بود یا فقام و قد اثر فی جسده پس بر خاست و تحقیق تأثیر کرده بود و درین
 سنار که او نقش گرفته به آن فقال پس گفت این مسعود یا رسول الله لیا امرنا ان نبسط لك ونعمل اکر
 می فرمودی ما که با گسترانیم برای تو فرشتهای نرم و بسیاریم برای تو جو و شمع و آسایش بهتر و خوش تر
 بودی از خواب کردن تو برین حصیر و نشست فقال ما لکي وللدنیا بحس فرمود آنحضرت چگادی کنم دنیا
 را و ما افنا و الدنیا الا کما کتبنا و نستم من ما دنیا اگر غایت نموادی که استیظلت تحت شجرة سایه هست
 ز به درختی و هم سواره بساد ثم راج و ترکها پشتر رفت و گفته است آن درخت را و تخصیص سوار
 به جنت قلت مدت مکث و سرعت و تاب است چه معلوم است که بر پشت استب چند توان ایستاد و
 نیز درین اشارت است یا بعد منقبذ و ایتام بقطع مسافت آن و عدم تعلی و الثبات به چیزی دیگر که مانع
 آمد از آن رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۱۹۰ و عن ابی امامة عن النبی صلی الله علیه
 و آله وسلم قال فرمود و اغبط اولیائی عذبی رشک برده شد ترین و دستان من نرم و من لمومن خقیف العاذ
 سسانی است سبک بار پشت و حاذیة تخفیف ذال معجز پشت مرکب و خقیف الجاذ قليل المال و
 العیال کذا فی القاموس و قال فی الصراج قليل الجاذ ای خقیف الظهر و خط من الصلوة خداوند
 نصیب عظیم از نماز از گذاردن آن و حضور و دوان و چون شواغل و تعلقات اهل و مال کمتر دارد و لاجرم کمتر
 العباد و در آنرا حضور و اهدا بود و در ایشان که ترک دنیا و قطع تعلقات کمتر برای آن کنند که نماز و عبادت
 مولی تعالی بحضور و تواتر کند و چنانکه فرمود اخفین عبادة و هو یک کر و دو به تمام و کمال کرد این مومن

بر ستمش پروردگار خود را و اطاعت کرد پروردگار را. کتاب التوفیق
 پنهان در خلوت چون گارد نیاند از بیرون نمی رود و با مردم اختلاط نمی کند و هم در خلوت بیجا دست
 موی نهائی مستعمل است و بکان غلامضافی الفاس لا یشار الیه بالاصابع دست آن مومن
 که نام در مردم اشارت کرده نمیشود و صوبی او بانگش تان یعنی مشهور و انگشت نهائی خلق نیست و کان
 رزقه کفا فافصح علی ذلك دوست روزی او بقره را میخواست و پس صبر و قناعت کرد و بر آن ثم بقدم پیدا
 پست رفت کرد آنحضرت بانگش تان دوست مبارک خود چنانکه در اسم نقد گفته یکی بعد از دیگری و برداشتی
 ظاهر و اندکی بعد از دیگری نیز نقد گویند و گفته اند که مراد از دوزن مرانگش تان است بر یکدیگر بقصد تعجب و
 تلیل فقال بسن گفت آنحضرت عجبت میباید شتاب کرده شد مرگ وی و زود ویرود شد ازین عالم زود
 بر رفته و آشوب بخوار قدس با مراد آن است که اینچنین کس زود و آسان جان میدهد بر دست قلت تعلق
 بدینا و غلبه شوق آخرت و بعضی گفته که مراد قلت مونس مرگ و تخمیر ذلک یعنی او است چنانکه مونس میبست او
 و وجبات نیز کم بوده قلت هو اکید کم اند زبان گیره گفته بر مرگ وی قبل ترائف کم است میراث فری که
 که است چون رزق و نبی بر قدر کفایت بود آنچه از پس وی مانده باشد چو این در و او احمد و الترمذی
 و ابن ماجه و وعده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض علی ربی لیجعل
 لی بطحاء مکه ذهباً عرض کرد و ظاهر و پندار است بر من پروردگار من بگوید که در این بطحی و مکه
 و اطحا و بطحا و اطح جای روان شدن آب فراخ که در وی سبکدیزهای باد بکشد و مراد بطلای که در این
 بطحی و مکه پر کردن آن وادی است بطلای که در این سبکدیزهای باد بکشد و مراد بطلای که در این
 روایت دیگر آمده که کوی مکه را طلا سازد و بگوید که در این بطحی و مکه را طلا سازد و بگوید که در این
 لا یارب یس گفتم غمی خواهم ای پروردگار من که از برای من بطحی و مکه را طلا سازی و لیکن اشع یوما
 و اجوع یوما لیکن بمرغورم یکم و زو یکم نه می مانم روز دیگر قیاد اجبت تضرعت الیک و ذکر تک پس
 یون کر سنا نم زاری و نیاز مندی کنم بسوی تو دیار کنم ترا ذکر تو گیرم و اذ اشبهت حمد تک و شکر تک
 و چون بمرغورم ستایش تو کنم و سپاس گویم ترا یعنی من فزایند و درم روزی بمرغورم و نهی کر سنا با شتم تا
 قضیلت مقام صر و شکر مرود و در یابم و این تعلیم و تنبیه است است را بر اختیار فزود قناعت و دلیل است
 بر آنکه فزاد فضل است از غنای او احمد و الترمذی ۲۱۰ و عن حمید الله بن مسعود بکسریم و
 سکون حاد فح صا و مملکتین صحابی است بعد از ده اهل مدینه و بعد بیست وی و در ایشانست قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم من اصابکم من امهات من یزید کسی که هیچ کرد از شما و طای که از من است
 ده بر ب خود و سر ب لفتح سین و کثیر ذی و سکون و ابر و در دایت آمده در روایت که هر اقوی است لفتح
 یعنی طریق و وجه و سینه و بکسر طریق و طال و قلب و نفس و این معنی به سبب مقام است حاصل آنکه هر که

صحیح بر حاشیه ایمن و فارغ بال و بی شویشتن و سرب و شستن به معنی خانه و دوزیر . کتاب ابو حنیفه
از من مثل خانه های خوش نیز آمده و اگر روایت آن صحیح باشد این معنی نیز مناسب است یعنی در خانه که مثل
سورخ موش در ویداست افتاده از آفات زمانه این است معافی فی جسدنا و عافیت کرد و شد
و قدرستی داده شد در بدن خودش و عفا قوت و مسموم و زود است قوت بگردانید و عافیت له اله دنیا
پس گویند که کرده شده و جمع کرده شد برای او دنیا بجز آفت ها بجز انبیا و اطراف خود یعنی گویند دنیا بجز
زود است و خدا بجز جمع حد و بر معنی جانب و طرف مثل عفو و عضا بجز و جسم و در جمله هر دو و اله العز مای
و قال هذا حدیث غیر یس ۲۲۰ و عن المقدام بن معدی کله صاحبی است نزول کرد و حضرت
و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ما ملا ادمی و عام شرا من بطن بر کرد
آدمی آدمی را بدتر از شکم یعنی شکم بدتر من آدمی است که در شکم او آدمی را بدتر از شکم او آدمی را بدتر از شکم او
بر می خیزد که توان گفت بحسب این ادمی اکل کلات یقین صلیه پس است آدمی را بدتر از شکم او آدمی را بدتر از شکم او
و بر یاد دارند استخوان است و ارفاقان بجان لا محاله پس اگر هست آدمی که البته چه میکند شکم را
و قیامت نمی کند باطنی قوت فیلت طعام و ثلث شرب و ثلث اقمه پس باید که به جمع سازد شکم را یک حصه
جای طعام و یک حصه جای آب و یک حصه برای دم زدن تا نفس تنگ نشود و هلاک نگردد و و اله العز مای
و این ماجه ۲۳۹ و عن ابن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سمع رجلا یتحشاء آتخفرت
شیر مردی را که آروغ میزد به بدن او و حش آب بر کات نشه خیم و در آروغ فیکال اقصر الخ امره ان شهادک
پس گفت آنحضرت باز ای از آروغ خود مقصود نمی آید بجز خوردن است که باعث آروغ زدن کرد و
این افرمود فان اطول الناس جوهایوم القیمه اطول لهم شهیافی اله دنیا را که در از زمین مردم از روی
که سبکی روز قیامت و از زمین ایشان است از روی سبکی روز دنیا یعنی هر که در دنیا سبکتر و از آخرت
که بر تر و و اله العز مای ۲۴۰ و عن کعب بن عیاض بکسر و تخفیف اخذ به وضاد
تجده صحابی سعد و دو شامین روایت کرده از زنی جابر بن عبد الله قال سمعت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم یقول ان لكل امه فتنه بدستی که مرگ است و اقمه و امتحان و آزمایش از جانب حق است
و فتنه امتی اموال و آزمایش است این مال است یعنی ایشا را حق غنی بگرداند و اموال می دهد تا بیاورد
که بر حد استقامت می ماند یا نه و و اله العز مای ۲۵۰ و عن انس عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم
قال یساع یابن آدم یوم القیمه کانه بدج آورده میشود آدمی را روز قیامت که با بر او ایست و در ضعف
و حنارت و بدج او را در پیش مثل خود از او را در مغرور و ذال عجمه مقو حین جبر و در آخر بجز بر و جمعه بدجان
بکسر فیوقوف بین یلی الله پس اسناد کرده می شود پیش خدا ای تعالی فیه قول له پس ایستاده می رود و جل
اعطیتک و عو لک و انعمت علیک این همه بشارت بزرگ است که ایستاده می رود و در امتی اعطیتک و او را ترا یعنی اموال

و استیفاء و تکلیف یعنی دادم ترا خادم و داده و عظام فی الصراح تحویل دادن و نمک
 کرد ایندن بجزی و اینقال نحوه الشی اعطاء ایاه و فی القاموس الشول معرکه آنچه داد ترا اند ای تنائی از نعمتها
 و عظامان و دمان و جز آن از خواشی و انعمت علیک و انعام کردم بر تو این شامل است همه را پس می گوید من سبانه
 بنده را که این نعمتها بجز دادم فیما صنعت بخص بر گاه کردی و چگونه شکر آن که از دلی قیقول رب جمعه پس
 میگوید ای پروردگار من حج کردم مال را و ثمره و افزون گردانیدم آنرا بسودا گری و باز در گانی تنبیه نامی
 کردن مال را افزون ساختن آن و ترکته اکثر ما کان و که اشترام آن مال را و در دنیا بیشتر از آنچه می باشد فار جعنی
 آنکه به کلاه پس باز کرد آن و بفرست ترا و در دنیا بیاوم ترا آن مال را الله قیقول پس میگوید چو در دگاه
 از دلی مافله متبها مرا آنچه پیشش فرستاده و در خیانت خود را مال آن مال نهاد و در دنیا قاید ندارد و نمکی
 باشد باز فرستادن قیقول پس می گوید آدنی رب جمعه و ثمره و ترکته اکثر ما کان فار جعنی آنکه به کلاه
 پس چون بجزی پیشش فرستاده است شرمند می شود و جوابی مطابق سوال نمی یابد همان کلمه و اباز می گوید
 چنانکه عادت گناه کاران و صیو ناست که خدا هیچ بند اندر پریشان باشند فاذا هب لم یقدم عیو پس ظاهر می شود که وی
 بیهوش است که پیشش فرستاده است بیکی و او بجزی معنی مال کمتر نیز نباید قیضی به الی الثانی پس که زانید و بنسود
 و حکم کرده می شود و او را بسوی آتش و فروخ داده التوسلی و وضعفه روایت کرد این حدیث را نزدی و نسبت
 در صفت کرده زیرا که در اسناد و ضعیفی است ۴۶۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم ان اول ما یسأل العبد يوم القيمة من الله تعالی به رستی که ا دل بر سیده شدن بنده و روز قیامت
 ۱۲ ر نعمت ان یقال له ایست که گفته می شود مرا و را الم نصح جسمک آیا دوست نگه و ایندم من ترا و تر وک
 من الماء البارد و سیراب نگه و ایندم ترا از آب سرد و زیر که آب سرد و در نزد رستی نعمتی عظیم است یکی
 از بزرگان ما میگوید خود گفت ای پسر من در کوه بخواب و آب را زیر که آب سرد و ببردن می آید شکر را از دانه
 و ن از دانه خود و یاد دادم که چون آب سرد می خورد از خودی رخت و زمانی می بایست آجال خود
 بپایند و چون بجای خود می آمد می گفت سبحان الله این چیست و چه جوهر است و بجزی از عالم ذوق
 و توحیدی گفت که بگویم رحمه الله علیه و رواه الترمذی ۲۷۰ و عن ابن مسعود عن النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم قال لا تزول قدمی ابد يوم القيمة و در نبر و پاهای آدمی روز قیامت یعنی ایستاده
 می و از دانه و یاد دادم که او می حتی یسأل من خمس تا آنکه بر سیده می شود از پنج حالت عن حمزه فیما
 اتخذه بر سیده می شود از حمزه می که در چه کار بر برد و عن شبابه فیما ابلاه و بر سیده می شود از جو الی دلی
 که خود پنج چیز گفته کرد و ایند آنرا گویا جو الی بنامی خواست کرده و گفته که می کرد و عن بناله من این یکشنبه
 و بر سیده می شود از زمان دلی که از کجا کرد آورد و بهم رب بند و فیما انفق در در چه بر صرف کرد و ماذا عمل
 فیما علم و بر سیده می شود که بر کار کرد و بجزی که دانست یعنی به علمی که خواند عمل کرد یا رواه الترمذی و قال

وقال هذا حديث غريب ۳۱۰ * الفصل الثالث * عن أبي ذر ان رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم قال له دأيت است اراي ذر انك لمت بخير من احمر
 ولا اودونسي بنمرة از عجم نه از عرب عجم را احرر گویند باعتبار آنکه سرخی و سپیدی غالب است بر رنگ
 ایشان و عرب را اسود خوانند باعتبار عجمی و سیاهی بر ایشان فرمود تو از هیچ کس بنمره هیچ و
 الا ان تفضل به تقوی که آنکه زیاده آئی بر آن کس به برهیز گاه می یعنی فضیلت حقیقی بر تقوی است و عمل
 صالح و نسب بی تقوی و عمل صالح سبب فضیلت نبود و چنانکه فرمودی سبحانه ان اکرمکم عند الله اتقیکم و او احمد
 ۳۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما زهد عبدا في الدنيا الا اتيته الله الحكمة في قلبه
 بی رغبتی نگردد و هیچ بنده در دنیا ترک نداد آخر آنکه در دین خدا ای تعالی دانش خایق اشبار آوردن دینی و انطق
 بهما لسانه و گویا که دایره حکمت زبان او را و بصره عیب الدنیا داده و او را و او بیا کرد و انید و او را چنانچه
 باید بین الیقین عیب دینار او در دینار که به عاقبت او کرد و دینار او را که بختیله و سبب آخر دفع
 توان کرد و علاج نمود اگر چه در اول عیب دینار او در دینار او را که سبب است که ز به اختیار کرده
 و لیکن به معنا و نوادیت که از ز به در دل پیدا آید حقیقت حال چنانکه باید کاشوف کرد و او را در اول کار شوی
 و مزجی از ان داشته باشد در آخر مطلق از ان پاک و برابر آید چنانکه فرمود و اخرجه مذهبها لیسما الی
 دار السلام و بیرون آورد او را از تعالی از دنیا سلامت بسوی دار السلام یعنی بهشت نوح است
 بآنکه حقیقت سلامت به تمام و کمال در دار آخرت است و در بهشت درویشی و ابر سیدند که به حال دایره
 گشت بخیر سلامت است ان شاء الله اگر در بهشت در آیم و او الیه یقی فی شعب الایمان ۳۳ و عنه
 ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قد افلح من اخلص الله قلبه للإيمان تحقيق و سرکاری
 یافت کسی که ساد و بی آمیزش گردانید خدا ای تعالی دل او را برای ایمان یعنی ایمانی عطا کرد و خالص از
 آمیزش فانی و جعل قلبه صلیما و گردانید دل او را سالم از جمیع ذلیم و آفات و خالی از ذکر ماسوائی خود
 و لسانه صادق و دایره زبان او را است گو و نفس مطهنة و گردانید نفس او را رام و مطیع فرمان حق
 و خلیفته مستقیمه و گردانید خلقت و طبیعت او را است بی میل و ذنب بجانب باطل و افراط و تفریط و کج
 رفتاری و جعل اذنه معتمة و گردانید گوش او را شنوا که سخن حق بشنود و عیینه ناظره و گردانید چشم
 او را بینا که آیات صنع پروردگار را بیند فاما الاذن فقمع اما گوش به بهت و سنان او گله حق را بدل
 مشابعت بفتح دارد و جمع بفتح قات و کسر آن و سکون میز و بفتح قات و کسر میم آنچه نهاده میشود در دامن ظرف
 در بنجه می شود و دوی روغن و شراب و مانند آن می افتد و ظرف هم چنین می در آید سخن حق از راه گوش بدل
 و اما العین فمقر الیایم و عی القلب اما چشم پس قرار دهند و نابت دارند و است هر چه می را که نگاه میدارد و
 دل آنچه می را و عا و میگرد و یا و عا می گردانند آن چرخ دل را در می آید و در ان و نظر باین دو معنی

الكتاب و ارفع و منسوب خوانده اند و حاصل آنکه از راه چشم نیز و دل به جز
می در آید و قرار می یابد و ثابت می ماند و در آن چنانکه از راه گوش بعد از آن حاصل گردد و حکم و ابیان گردد بقول خود
و قد افلح من جعل قلبه و اعياده تحقيق و سنجاری یافت کسی که گردانید خدای تعالی دل او را بنا کرد و این
اول خود را داعی یعنی مآقظ و نگارنده می خواند و او احمد و البیهقی فی شعب الایمان ۴۰ و عن عقبه بن عامر
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اذا رايت الله عز وجل يطوي العبد من الله فيما على معاصيه
و ما يحب چون بدینی خدای تعالی را که می دید بنده را از و نیاید و چون گناهان او یاد و بدل گناهان او که می کند
آیه دوست می دارد و بنده قاننا هو اعتد راج پس نیست آن داون مگر استدر ارج و کبر الهی تعالی
شانه و استدر ارج در لغت باید پیاید بر دن کسی را و استدر ارج می تعالی بنده و آنست که هرگاه برصیت کند
بنده بدید او را نمی نو نماز و بگذارد او را و در نهایت دیدن بنده گمان بر د که این لطفی است از پروردگار تعالی
و رخصی وی پس توبه و استغفار از محصیت نکند و میزد که در و نا گمان بگیرد او را بعد از این بکایات پس گویا
در جبره او را می برد بجانب عذاب ثم لا رسول الله يستمر خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و یسلم این آیت
را که در معنی استدر ارج در دو باقه است قلنا نسوا ما ذکر و ابه پس هرگاه که فراموش کردند کاران بخیر را
که تذکیر کرده شد ندان بر جز فقهنا علیهم ابواب کلشی کشادیم بر ایشان و راهی بهر جز را از نعمتهای
دنیا حتی اذ افر حوا یا او تو انا آنکه چون خوشحال شدند به بخری که داده شدند از نعم اهلنا هم بقتله گرفتیم
ایشان را بکایات فاذا هم میسلون پس ناگاه ایشان متحیر و نا امید اند و ابلاس معنی تخیر دنا امید می
آید استحقاق ایام پس از دست روا احمد ۴۰ و عن ابی امامه ان رجلا من اهل البصرة اهل صفه
جمعه بود و از فقر و غریبی صحابه که در مسجد مسجد می بودند و صحنه مسجد سوختی بود و از مسجد شریف که میخاست بود یعنی
سایه دار سقف پوشیده و اصل آن مسجد می بود که در آن هنگام که قبله بیت المقدس بود و آنرا ساخته بودند و چون
قبله جهت کعبه شد آن موضع را هم بر آن حالت که آتشید و این جمعه در آن جاسا کن می بودند متعده او هفتاد و هشتاد
تن و گاهی کمتر می شدند و گاهی بیشتر و ایشانرا منزل بود و در مال و در در مقام زهد و توکل نشسته و بر با صفت
و می بود و ذکر و تلاوت قرآن و حفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بوده و اقتباس انوار
می نمودند و ایشانرا اصیاف آتش میخواندند اصیای صحابه بدست ایشان میگردانید و وقت می رسانیدند و بمناسبت
خود و نهانی می بردند و چندی در حوزه عنایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بودند از خانه آنحضرت طعام
می خوردند و گاهی باعث ظهور و مجرزه آنحضرت در نکایر طعام می کشیدند چنانکه یکت گامه شمشیر به کفایت می کرد و
احادیث درین باب بسیار است و آنحضرت نامور بود که ایشانرا نشین و با ایشان باشد پس
بار بار بحضور شریف خود ایشان را مشرف می ساخت و می گفت که من یای از شما ام و مشاوت منبدا و ایشانرا
کرد و آخرت شما من باشد و با من بدینست و در آید و ابو هریره از ایشان است و نیست و هلا خوش باشان کان

محبوب جان را به روی ایشان و همگیان ضرری است و اسناد و انساب طائفة صوفیه درین کتاب الرقاق
 طریق از ایشان است اگر چه ایشان از صوفیه نگفت است اما به معنی موافق است رضی الله عنهم
 احمیں پس ابو امامه را ایست که مروی از اهل صوفیه و توفی و ترک دنیا را مرد که داشت یک دنیا که از جای
 به رسید و دو از بس وی مانده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتبه این دنیا را دخی
 ایست بر جبهه و پشت و پهلوئی حال وی نمیکش است به معنی قول وی سجده فتکوی بهیجا بهیهم و جنو بهیهم
ظهروهم قال گفت ابو امامه ثم توفی آخر سر مردی دیگر از اهل صوفیه فتک دینا رین پس گذاشت دنیا را
 فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتبه این دنیا را دخی اگر چه در
 کرد آوردن و نگاه داشتن یکم یار و دو یار برای وقت حاجت و در شرع گناهی نیست بلکه اگر گنهی بنهند
 بعد از آدای زکوة ممنوع نباشد ممنوع گنهی است که از ان حق زکوة او نماند و لیکن ایشان اهل زهد و نادرکان
 دنیا که همه را که اشبه دارنده چشم پوشیده و صحبت فقرا کردند و در فقر و توکل نشسته اند و متفرد و لوح
 و دخول در درگاه قرب مولی ثنائی کشیده اند دیگر است گویا این نشاید و یونینج رکذ به و عوی فقر و تجربه است
 و بعد از او ای کتبت مروی از اصحاب صفه و در کتبت مروی از اصحاب مریضه از اصحاب صفه بودن که موسوم
 باسم فقر و زهد و در صحبت ایشان نشستن و عوی حال ایشان کردن بیانی صحیح در رسم و دنیا را نیست اگر چه کار می
 دیگران ایشان است و او احمد و الیهقی فی شعب الایمان ۶۱۰ و یعن بجایه الیه دخل علی عاله ابی
 هاشم بن عتبة و احوال وی در فصل ثانی که شت یعوده معاویه بر حال خود که ابی هاشم بن عتبة است و
 آمد تا عبادت کند وی را فیک ای ابو هاشم پس بگریست ابی هاشم و اضطراب نمود فقال پس گفت معاویه
 ما یبکیک یا خبال چه خبر در کبره آور و ترالی حال من او جمع یشتیزک آیا و روی در قلی و اضطراب دارد
 تر او ساند و الخ شین معجمه و سکون همزه ذای در آخر و اصل بی معنی جای در شت که سبک بسیار
 داد آید و به معنی قلی و اضطراب بیشتر آید یشتیز بهم یا سکون بین و کسر همزه از اشارت به معنی اطلاق یعنی
 در قلی و اضطراب انداختن هم حرص علی الدنیا یا در قلی و اضطراب وارد حرص بر دنیا و زیاده مال
 در آن خود هیچ یکی نیست هر میر است خواه آنچه میخواهی قال کلا گفت ابی هاشم چنین نیست که تو گفتی نه
 در دوزخ نه حرصی و لکن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عهد الیه یا عهد الیهم اخذ به و لیکن
 قلی و اضطراب من از آنست که آنحضرت عهد کرده بود و بیوی بایعنه وصیت کرد ما را بایعنه اصحاب را که
 نکذ فیه من و عمل نکرد و ممان نصیحت حسن آذای عبارت این مریضه که در این صفت جماعت آورد و گفت
 که وصیت کرد پیغمبر را و مخصوص بهمین و توبه باخت و عمل نکردن و قبول وصیت نمودن را مخصوص
 خود کرد و ایند و دیگر کسی نیست نکرد قال گفت معاویه ما ذلک و چرا جزا است آن عهد و وصیت کرد پیغمبر کرد
 قال گفت ابی هاشم منعه یقول شنیدم آنحضرت را که میبانت انما یکمیک فی جمع الیه مال خادم

و مرکب فی جیل الله نیست بر این نیست که بسند کی میگردند ترا از جمع و فراغ آوردن کتاب الرقاق
 مال یک خادم و یک مرکب که بدان در راه خدا جهاد کی و الهی از اینی قد جمعت بدستی من لی یا هم خود را که به
 تحقیق جمع کرده ام یعنی انواع و اقسام اموال و اشیای را و او احمد و القرمطی و النضائی و این
 ما حجة ۷۶ و عن ام الدرداء قالت قلت لابی الدرداء ام الدرداء که زوجه ابوالدرداء از فضیلتی
 صحابیات بود گفت که کتم ابوالدرداء مالک لا تطلب کما یطلب فلان چه شده است ترا که چیزی نمی طلبی
 و سوال نمی کنی یعنی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یا از یاران خود و او ایستاد و چنانکه طلب
 می کند فلان و فلان فقال انی محدث رسول الله پس گفت ابوالدرداء از آن جهت طلب و سوال نمی
 کنم که من شنبه ام و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت ان اما مکم عقبة
 کؤودا بد رستی که پیش شما عقبة سخت است که دشوار است بر آمدن بر آن و عقبة تلخ است و قاف
 جای بر آمد باند در که در راه اینها عقبات آخرت از موت و قبر و حشر و احوال قیامت که بجزوهای
 المشغولون نمی تواند گذشت از آن عقبة که آن باریان قاصد ان اتخلف لتلك العقبة پس دست می
 دارم که بر سبک شوم برای آمدن آن راه سخت و دور و در ۸۰۰ و عن انس رضی الله عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هل من احد یبشی علی الهاء الا ابتلت قد ما
 آیا هست هیچ یکی که برود و بگذرد بر آب که آنکه نرنگد و دایه های او قاتلو کنند لایا رسول الله هیچ کسی
 نیست که بر آب رود و نرنگد و دایه های او قاتل گفت آنحضرت كذلك صاحب الدنيا لا یحلم من
 الذنوب ثم چنین دنیا دار سلامت نمی ماند از گناهان الله هر که در دنیا افتاد و خطا از وی سر برزد و اوها
 روایت کرد این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۹۶ و عن جابر بن نفیر مراد ام بر لوطه نصیر
 ادل یجیم دیا و ثانی بنون و قاتلانی منحصر است در یافتن زمان حیات آنحضرت را و اسلام آوردن
 خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه توفی منه خمس و مبعین و قیل منه ثمانین مرسل قال قال رسول صلی
 الله علیه و آله و سلم گفت گفت آنحضرت ما اوحی الی ان اجمع المال و حی فرستاده نشده سوی من
 که جمع کنم و فراغ آورم مال را و اکنون من التاجرین دیشم از یار زلفان و سوداگران که مال جمع کنند
 بر آن میفزایند و ان اوحی الی ان هیچ بحد ربك و كن من الساجدين و اعبد ربك حتی یا تیک الیقین
 و لیکن وحی کرده شده است به سوی من که دارم اوقات دایه تسبیح و تحمید و عبادت خصوصاً نماز مشغول
 و مستغرق دارم و تا آخر اوقات حرمه ان مشغول باشم و بگرم فرصت و مجال اشتغال به عبادت و سجده و شرا
 و کارهای دنیا بجا باشد مگر آنکه به حکم ضرورت حیات و یا بقدر احتیاج بدان روی آورم و کار کنم و آن نیز چون
 مقرر در حدیث و اقامت حی عبودیت و ذکر و شهود و بویت است عن عبادت روات فی شرح
 السنة و ابونعیم فی الحلیة عن ابی سلم ۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه

عليه وآله وسلم من طلب الدنيا حلالا کسی که طلب کند دنیا و اموال و اسباب کتاب الرقاق
 آنرا بر وجه حلال استعفافا عن المسئلة از جهت طلب با و سائل و باز داشتن نفس از حرام و سوال کردن
 از مردم و معیاض علی اهل و از جهت کسب و کار کردن بر اهل و عیال خود و قطعاً علی اجازه و از برای مهربان کردن
 بر اهل و نحو ذلك فی اليوم القيمة و وجهه مثل القمر ليلة البدر پیش می آید خدای تعالی داد و زیادت و حال
 آنکه روی او مانده است و از شب چارده و من طلب الدنيا حلالا لا یکن اثر امها خیر امر او ایستاد کسی که طلب کند
 دنیا بر وجه حلال و در حالی که طلب زیادتی بکنند است و مال و نازند است بر مردم مال و زیاده و نمانده
 بر مردم مال خود را یعنی اگر تصدق میکند و می بخشد بر وجه زیاده این را از جهت آن گفته ام که زیاده عبادت
 و بر خرد و دزد و غیر آن پس در نفس مال مخالفت و دزدی مرا و لقی الله تعالی و هو علیه غضبان
 ملاقات میکند خدا را و حال آنکه در تنهایی بروی چشمناک است عزیز من و طلب مال حلال بقصد مکاره
 و مخالفت و مراعات این حال است و در طلب مال حرام به حال خود ببرد و راه البیهقی فی شعب الایمان
 و ابو نعیم فی الحلیة ۱۱۰ و عن سهل بن سعد ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
 ان هذا الخیر جزا این لتلك الخیر این مقایح فرمود آنحضرت این جزای اینهاست کثیر خرینهاست
 که مر آن خرینها را بگوید است عبادت از خود و خر و دهنده آن که خرینها را بکشد و بگوید خرینها را بگوید
 جعله الله مفتاحا للخیر پس خوشی و خوشی با دهنده را که گردانیده است خدا تعالی او را بگوید خرینها را بگوید
 یکی و خوشش مال مطلقا للشر و بستانکی باب شروخی و ویل لعبد جعله الله مفتاحا للشر مطلقا للخیر
 و مال با دهنده را که گردانیده است او را خدا تعالی بگوید شر و بستانکی باب شروخی باب
 حر و راه ابن ماجه ۱۲ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اذا لم یبارک للعبد فی ماله چون برکت داد و نهد و نهد و او را مال می بدهد فی السماء و الطین می گرداند
 آن مال را در آب و کل یعنی در بنا و عمارت همان منی که گذشت ۱۳ و عن ابن عمر ان النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم قال اتقوا الحرام فی البیضان بریز کنید اتفاق مال حرام را در بنا افتاده اسامی
 الخراب زیرا که اتفاق مال حرام در بنا افتاد و این خرابی دین است یا خرابی عمارت است
 و از بن جامع فهم می گردد که اگر از مال حلال طرف بکشد موجب خرابی بود و بعضی گویند که معنی این عبادت این
 است که بریز کنید از تکایب حرام را که در بنا کردن لازم می آید و برین معنی حرام همان بنیان است و معنی
 گدازنی مثل آنکه گویند و برین حالت در و در این است و حال آنکه طقه عن دور طل آهن است نه آنکه طرف
 آهن است و مراد از خراب خراب و بن است و در آنجا که خراب بنیان باشد یعنی بنا کردن انسان
 و بنا در خرابی است که آخر خراب شدنی است چنانکه در حدیث آمده است لدا للتموت و ادبوا للشراب
 کذا فی بعض الشروح اگر مراد از حدیث آن دارد که بریز کنید از ارتکاب حرام و معصیت در بنیان یعنی

بنای چهارات برای آن نمید که در اینجا بنشیند و نفس کند و ببالد آن صحبت کتاب الرقای
 و اید و هر بنای که در وی نفس کند آخر خراب گردد و نیز صورت دارد و آنرا علم رواه عباد و ایت کرد
 این دو حدیث را البیهقی فی شعب الایمان ۱۰۸ و عن عایشة رضی الله عنهما عن رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم قال الدنیا دار من لادار لعل دنیا سرای کسی است که نیست سر امر او و چون دنیا
 قانی شدنی است و اقامت دخوا و دوزخ و گنای خوش و بدی ممکن نیست پس هر که دنیا را خانه خود گرفت که یا نیست او
 را خانه و هم چنین قول او و حال من لا مال له و دنیا مال کسی است که نیست مراد او مال یعنی مقصود او زمال اتفاق
 اوست در خیرات و مرصیات الهی و چون در شهوات و لذات دنیا وی صرف کند ضایع است و از حکم
 مایست و در وقت پس که یا مال نیست و در بعضی حواشی نوشته که مراد آنست که او دنیا را داد نتوان گفت مال
 او را مال توان خواند از جهت نداد خدمات آن و مرجع این نیزه منی اول است و تواند که مراد آن باشد که دنیا
 خانه کسی است که نیست او را خانه در آخرت و مال کسی است که نیست او را خانه و دل و آخرت یعنی هر که
 دنیا را خانه گرداند و مسکن و مطمئن گشت بدان و مال آن اند و خفت بگمان بقا و طو و چنانکه فرمود آن الدین
لا یرجون لقاءنا و ضوا بالحمیوة الدنیا و اطعوا فوا بها و فرمود الله سبحانه ان ماله اخلاصه و در آخرت
 خانه بنامند و غنای نبود و ولها یرجع من لا عقل له و از برای دنیا و بقا و تمتع و در آن جمع می کند مال کسی که نیست
 عقل مراد و ایلام لها زاید است یعنی جمع می کند دنیا را کسب که عقل ندارد و رواه احمد و البیهقی فی شعب الایمان
 ۱۰۸ و عن حذیفة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی عطیته حذیفة می گوید که شنیدم
 آنحضرت را که می گفت و در خطبه خود الخمر جماع الاثم شراب خود را جمع گناهان است یعنی همه گناهان در
 وی جمع است و از وی بوجد و آید و از وی زاید و لهذا رواه امام الحجا بیث خوانند و فی الاصرار جماع الاهی
 یا ناسر جمع جزئی و یقال الخمر جماع الاثم و النساء جماع ایل الشیطان و زمان اسباب و آلات شکار
 شیطان اند و حایل جمع حلاله و زین کثابت یعنی بر صید آید یعنی آنچه بوسی شکار کند یعنی دایم و حبب الله نیا را
 کل خطیئة و محبت دنیا سر هر گناه است چرا که تاب معاصی و خطورات و شهوات است که کتبه محبت دنیا کند
 و محبت آخرت موجب از کتاب معصیت شود و قالی گفت حذیفة و سمعته یقول و شنیدم آنحضرت را که
 می گفت آخر و السماء حیث اخر من الله پس و زاید زمان را آنجا که پس انداخته است یا ازین جهت
 که پس انداخته است ایشان را خدا نی توانی و ذکر و شهادت و جماعت و تفهیل و در بیت رواه زین و در وی
 البیهقی فی صفه فی شعب الایمان عن الحسن بن علی بن حماد حدیث را چنانکه مذکور شد و زین و رواه
 کرد و بیهقی از جمله این حدیث و در شعب الایمان از حسن بن علی بن حماد حدیث را چنانکه مذکور شد و زین و رواه
 ۱۰۸ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اخوف ما انخوف علی امتی بدر سبک و شترین آنچه
 ترسیده شود از وی از آنچه می ترسم من بر است خود و دیگر است الهوی و طول الامل و مای نفس و و از وی امید و

و یسنی قاما الیوم فیصله من الحق اما وی یسنی پس باز میزد از وحی و اما طول کتاب الرقاق
الامیل فیسی الاخره و اما درازی امید زین پس فراموش میگردد و اند آخرت را و هذه الدنيا من تحلة ذاهبة
و این دنیا کوچ کننده و رفته است و هذه الاخره من تحلة قادمة این آخرت کوچ کننده آمده است یعنی
و بعد از آن میبرد و دور میگذرد و آخرت و بعد از آن میآید و دنیا فانی و دنیا گذشت آن روز و در مفهوم دیگر و در آخر
آخرت بجای خود باقی میماند و دنیا بد آن میبرد و تمام آخرت یکنگار و در تمام دیگر و در جای آنکه آخرت نیز از آن میبرد
موی آید و دنیا از آن سود آن سود میبرد و تمام در میان راه تمام کرد و و لکل واحد منهما بنون و هر یکی از
و دنیا آخرت را پس از آن یعنی تابع و محکوم فانی است و ان لا تکتونوا من بنی الدنیا فاعملوا پس
اگر میخواهید که نباشید از این دنیا پس از آن وی به کنید آنرا یعنی کار بکنید که از پسری دنیا بآید و تابع و
طالب و محکوم آن نباشید فانتکم الیوم فی دار العمل زیرا که شما امروز در دنیا هستید که خانه عمل و جای کار
کردن است و لا حساب و حسابی نیست در دنیا بر عمل و انتم غدا فی دار الاخرة و لا عمل و شما
فردا در دار آخرت که عمل نیست و دردی بزرگ جای حساب است و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۱۷۶ و عن
علی رضی الله عنه قال ان تحلت الدنيا ملوینة کوچ کرده است و دنیا در حالی که پشت و پشته است بارای
رفته است به معنی ذاهبه که در حدیث سابق مذکور است و ان تحلت الاخرة مقبلة و کوچ کرده است آخرت
در حالی که روی آورده است به و لکل واحد منهما بنون و این دنیا و الاخرة و لا تکتونوا من این ابناء
الدنیا و هر یک از این بنون اند پس باشد از اینها آخرت و باشد از اینها و یا فان الیوم صلی و لا حساب
زیرا که امروز یعنی در دنیا عمل است و نیست حساب و غدا حساب و لا عمل و فردا حساب است و نیست
عمل و رواه البخاری فی ترجمه یابن روایت کرده است بخاری این حدیث را از علی رضی الله عنه در عنوان کتابی
موقوف بر علی و از حدیث جابر میآید که اصل آن مرفوع است و مضمون این مضمون است ۱۸۵ و عن
هم و ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم عطف یومار و ایست از عمر و بن العباس که آنحضرت علیه
خاند روزی فقال فی عطیته بس گشت در عطیه خود الا ان الدنیا عرض حاضر دانا و آگاه باشید
بدستی که دنیا مانع است غیر ثابت حاضر طبیی گفته که عرض چیزی است که ثبات ندارد فی الامراج مال و دنیا یا کل
منه البر و العاجز منور و از وی بگو کار و بد کرد و او یعنی مومن و کافر فاصق و بطیع همه از ذوق دنیا نصیبی
دارند الا وان الاخرة اجل صادق و انا و آگاه باشید بدستی که آخرت طاعت است مبین موعود صادق
یعنی متحقق و ثابت و بعضی فیها ملک قادر و حکم میکند در آخرت بر هر کس با و شاه توانا الا وان الخیر کله
احد اقیه فی الجنة و انا و آگاه باشید بدستی که خیر و خوبی همه بنام یکجای اطراف و انواع خود در
بهشت است الا وان الشر کله احد اقیه فی النار و انا و آگاه باشید بدستی که بدی و زشتی
همه بانواع خود در دوزخ است الا فاعملوا و انتم من الله علی حدیث آگاه باشید پس عمل کنید

و حال آنکه شما از عذاب و حساب خدا بر بیم اید یا محمل کنید و ترسان باشید که قبول کتاب الرقاق
 آمده بانه واعلموا انکم معرضون علی اعمالکم و بدانید که شما عرض کرده میشوید بر عملهای خود عبادت
 محمول بر قالب است یعنی عملهای شما عرض کرده میشود بر شما یا معنی این است که شما عرض کرده میشوید
 بر حضرت پروردگار تعالی چنانکه عملهای شماست فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یراه و من یعمل مثقال
 ذرة شر ایره پس هر که عمل میکند مثقال ذره نیکی می بیند جزای آنرا و هر که عمل می کند مثقال ذره بدی می بیند
 جزای آنرا و ایه الشافعی ۱۹۰ و عن شداد قال سمعت رسول الله شداد بن اوس که صحابی میشود
 است گفت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یقول سیکفایت ایها الناس ان الدنیا عرض حاضر
 یا کل منها البر و العجا و ان الاخرة وعد صادق بحکم فیها ملک عادل قادر یحق فیها الحق و یبطل
 الباطل ثابت میدارد آن پادشاه دادگر قادر حق را و نابود می گرداند باطل را اکنون تو امن ابناء الاخرة
 و لا تکنونوا امن ابناء الدنیا باشید از ابناء آخرت و نباشید از ابناء دنیا فان کل ام یجبها لله هازیرا که هر
 ماورپروی می کند او را فرزند او پس هر که فرزند آخرت باشد بروی آخرت خواهد کرد و موافق آن عمل
 خواهد نمود و هر که فرزند دنیا باشد پس روی او خواهد نمود و گاه برای او خواهد کرد ۲۰۰ و عن ابی الدرداء قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما طلعت الشمس الا و یجب شیها ملکان ینادیان برمی آید آفتاب
 مگر آنکه بر دو بهایوی وی دو فرشته اند که ندانی کنند یسمعان الخلائق می شنوایند آفریدار را یعنی می شنوند آن
 ند را آفریدار غیر الثقلین خرجن و انس به جهت ابتلا و ابتداء تناق اگر چه مذابا و میان می کشد و میگوید یا ایها
 الناس ای آدمیان هلموا الی ربکم بیایید بسوی پروردگار خود و بدانید که ماقبل و کفایت خیر ماکثر و الهی
 روزنی که کم باشد و کفایت کند بهتر است از روزنی که بسیار باشد و باز دارد از عبادت خدا اگر گویند این مذابا
 برای شبیه آدمیان است و چون نشنوند آنرا چگونه می شنوند چو ابش آنکه کفایت می کند و درین اخبار پیغمبر
 صلی الله علیه و آله وسلم روایات است که در این روایت را ابو نعیم فی الحلیة ۲۱۰ و عن ابی هریرة
 یبلغ به و روایت است از ابو هریره که میرسد باین حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و رفع میکند بسوی
 آنحضرت قال گفت ایو هریره اذ اقامت المیت چون می میرد آدمی قالت الملائكة ما قدم میگویند فرشتگان
 چه چیز پیش فرستاد آن میت از اعمال خیر و قال بنو آدم ما خلف وی گویند فرزندان آدم چه چیز پس گذاشت
 از مال یعنی نظر ملائکه بر عمل است و نظر آدمیان بر مال و رواه البیهقی فی شعب الایمان ۲۲۰ و عن مالک
 ان لقمان قال لابنه روایت است از مالک که لقمان یکم گفت هر سر خود را در موخه یابمی ای سر که
 من ان الناس قد تناول علیهم ما یوعدون بدستی که آدمیان به تحقیق و از افتاد بر ایشان بدست
 چیزی که داده کرده اند و هم الی الاخرة سراهایند هیون و ایشان یعنی مردم به سوی آخرت
 تیزی روند و انک و بدستی که تو ای سر که من قد امتد بروت الدنیا به تحقیق پشت داده و دیار امتد گفت

گفت ازان باز که پیدا شده و زانده شده و استقبلت الاخرة در ای آوردن آخرت کتاب المرقا
 و این رذائل که پیدا شده چون متوجه سوی آخرتی گویا دنیا را گذاشته و آن دارا تصیر الیهما
 و بدستی که سرای دجای که بسری کنی و میروی به سوی آن اقرب الیک من دار تخرج منها نزدیک
 تر است به سوی نواز سرای دجای که بیرون می آئی ازان چه هر که از جای بر آید مردم و هر قدم
 از وی دوری افتد و هر چه متوجه است بجانب آن نزدیک می آید سافنی و در میان است که مردم
 و هر روز آنرا قطع می کند و از وی نزدیک تری گردد و روزی باشد که آن مسافت به تمام مستحق گردد و بدان
 بر سه رواه زین ۳۰ و عن عبد الله بن عمرو قال قيل لرسول الله گفت جده ابن عمر و که گفته
 شد و پرسید و شد مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای الفاس افضل که ام یکی از آدمیان بهتر
 است قال گفت آنحضرت در جواب ایشان کل مضموم القلب صدوق اللسان بهترین آدمیان هر
 مضموم دل و راست گویان است قالوا گفته صحابه صدوق اللسان نعرفه راست گویان می شناسم
 معنی آنرا که چیست آنکه هرگز دروغ نگوید و زبانش جز بر راست نبرد و در مضموم القلب پس چیست
معنی مضموم القلب قال فرمود و هو التقی الفقی دل پاک و خالص دل چنانکه فرمود لا اثم علیه ولا
 بغی ولا غل ولا حسد نیست هیچ گناه و بزه بر وی و نه ستم کردن و از حد و رکد شق و نه غش و نه
 حسد و اصل معنی تخم بخا و تخم و فتن خاک و خاشاک است از زمین و جاء تخم البیت و اختمه جاد و داد
 خانه را و خما به تخم خاک و دیر و او گویند تواند که صحابه اصل معنی مضموم در لغت نشناخته باشند زیرا که آنحضرت
 گاهی لغتی می گفت که صحابه با وجود کمال معرفت زبان عرب و فصاحت و بلاغت که داشتند نمی فهمیدند
 و معنی آنرا نمی دانستند چنانکه در جم الرطس گفته اند یا معنی لغت را دانستند اما اصاحت ادبیه قاب و تبین مراد
 ازان و دریافت پس آن حضرت بیان کرد و این احتمال ظاهر تر است و الله اعلم و اذ ابن مالک و
البیهقی فی شعب الایمان ۴۰ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اربع اذا کن فیک
 چهار خصامت اند که چون یافته شوند و در تو ای مغایب فلا علیک ما فاتک الدنیا باک نیست بر تو و ضرر نیست
 ترا از فوت شدن و نابود شدن و نیاز چون اصول نعم آخر وی حاصل شد و نفس بد آن کمال ریاضت و نورانی شد
 مادم حصول ثواب آخرت و نعمهای بهشت بهم رسیده از فوات نعم دنیا وی و شهوات و لذات آن چه
 نعم بلکه اگر باشد خللی و حششی در کار خانه جمیعت و حضور و کثافتی و غلغله بر جمال لطافت و نور و عارض خواهد
 شد و مانا که فرمودن آنحضرت این را از برای تسلیه و تشفیة قلب سالکان است که ایشانرا گاهی بحکم
 بشریت و طبیعت انسانی بجانب دنیا می افتد آن چهار خصامت کدام است حفظ امانة اول نگاه داشت
 امانت و حقوق بروردن و نگاه داشتن عباد و حی نفس و صلاح حدیث دوم راستی در سخن و حسن خلیقه سیوم نیک طبیعتی
 و درست فطرتی چنانکه سعادتمند معنی و غیلتنه مستقیمه گذشت و جمعة نئی طامعة چهارم پادشاهی در لقمه

بایجاب حرام و کفایت بقدر ما یحتاج و عدم انکار و راکل و وایه احمد و البیهقی فی شعب کتاب الرقاق
 الایمان ۵۰۰ و عن مالک قال بلغنی انه قيل للعنن الحکیم روایت است از امام مالک رضی که گفت
 رسید است مرا که گفته شد مرتان عیم را ما بلغ بك ما نری یعنی الفضل چه خبره رسانیده است ترا این مرتبه
 را که ی بنم ترا و این مرتبه از فضل قال گفت لتمان و رسانیده است مرا این مرتبه صلحی البطل و است
 گفتاری و اداء الامانة و ادای امانت و در حقوق و توك جالا یعنی و که اشن کادی که نمی خواند مرا یعنی
 ضروری من نیست و مراد از این فایده نه و از اینجا گفته اند که حکمت راست گفتاری و نیکی کرداری است
 و وایه فی المو طار وایت کرد و مالک این حکایت را در موطا فایده لتمان خواند و ایوب بن یسیر است علیه
 السلام و بقولی این خالدهی بود و اختلاف است میان علما که پیغمبر بود یا نه و صحیح آنست که دینی حکم دوی بود و آورد
 اند که دوی برادر پیغمبر است که در و آمد نمود و از ابن عباس بنقول است که لتمان پیغمبر بود و پادشاه نبود
 مذهب سنی بود که گو سفیدی چراندن تعالی او را برگزید و حکمت و نفوت و عقل و ادب و در کتاب خود که وی کرد
 ۲۶۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تفتيحي الاحمال می آیند غمهای بندگان
 در حضرت خداوند متعال نا محبت شوند برای ایشان و شفاعت کنند ایستاد و آمدن اعمال پارسه
 پروردگار تعالی است ایشان را و در صور حسنه بحمیده چنانکه از بعضی احادیث و آثار مفهوم می گردد بناقد است
 الهی ثابت است بر آوردن اعراض و محکمات ختن ایشان یا کنایت است از اعتبار و استخفا و وجود
 احمل و انصاف بنده بدان فتیحه الصلوة پس حاضر می آید باز فیقول یا رب انا الصلوة پس می گوید نماز
 ای پروردگار من منم نماز آمده ام بدگاه لطف تو یا شفاعت کنم بنده را با اعتماد قبولی و آبرویی که در درگاه تو
 دارم که مرا بسندون دین خود خواندی و در مقام عزت و قرب نشاندی و فرمودی ان الصلوة تنهی
 عن الفشاء والمنكر و در دینامی و نانی تسبی و فخر بودم امر و نه بر اسید بهیو ارم که مانع از خب
 و عقاب تو آیم فیقول پس بگوید پروردگار تعالی انك علی خیر بد رستی که تو ای نماز پر خیر و صلاح و نور و فلاحی
 داین تو گفت و نهمل است در قبول شفاعت و ی با لطف و رحمت و احسن مقال یعنی ترا فصلی و شرافتی
 هست و بجای خودی اما شفاعت کار نبی و جنتی دیگر است که اصل و میبای تو و احو است نسبت و جامع
 جمیع صفات خیر است یعنی اسلام چنانکه بیاید و اینجا که است که ایستاد و در مقام شفاعت مستحق آن
 ذاتی است جامع کمالات مشابه جناب صمدیت و رجا نیست چنانکه ذات پاک معجرفی صلی الله علیه و آله
 و سلم که مظهر تمام اسما و صفات الهی است عزت نه که هیچ پیغمبری فتح براب آن نتواند کرد و الا وی و هم چنین
 در اعمال عملی که جامع جمیع صفات خیر و کمال است چنانکه در آخر حدیث مشهور روح گرد و فتیحه الصلوة
 پس می آید صدقه یعنی زکوة فیقول یا رب انا الصلوة پس می گوید ای پروردگار من منم صدقه
 می کنم این بنده را و مرا به لطف تو و بنواختی و در شان من الصلوة تظفی غضب الارب فرمودی فیقول

پس می گوید پروردگار تعالی صده را چنانکه نماز را گفت انك على خير ثم نجبي الصيام كتاب الرقاق
 فيقول يا رب انا الصيام بسرب ياء و زه پس بگوید يارب منم روزه که مرا مخصوص بجزای خاص که جزو کسی آزا
 نداند ساختی و هر که مراد یافت و حرمت من نگاه داشت مغفور گردوی و وعده بدو آمدن بهشت نمودی فبقول
پس پروردگار تعالی صوم را نیز بگوید انك على خير ثم نجبي الاعمال جلي ذ لك بسرب می آید بسرب
اعمال برین و چه که مذکور شد بقول الله عز وجل انك على خير يعني موقوف می دارد الله تعالی قبول شفاعت
بر عل و اهل ایمان می کند در اجابت و درخواست ایشان با لطف و جود ثم نجبي الاسلام بسرب می آید اسلام
که جامع اعمال خیر و مورد او احکام است فبقول پس میگوید اسلام يا عرب انت السلام وانا الاسلام
پس در دگر ایام پاک تو سلام است یعنی اسلام و منزه از جمیع نقایص و آفات و سلامت بخشندگان از جمیع
بشاید و مخافات و ستم اسلام اگر خاضع و خاشع و مطیع امر و منقاد حکم تو ام و فرمودی ان الدين عند الله
الاسلام و اسلام بعد از جا بهیست و بی حسن ادای کبر و در باب شفاعت داخل و اتم انیت که ابتدا
به تعلیم و تماشای الهی نمود چنانکه حضرت مصطفی اولی ثانی خاص پروردگار بگذرید بعد از ان فتح باب شفاعت
نماید و حضرت می و استجانه باسم سلام خواند و بید و بطیج آمد ازین جهت شفاعت وی قبول افتاد و احتمال
دارد که با سلام بهفت رضا و تسلیم و ترک اختیار که اعلا مقامات اهل قرب و اصطفا است بر او دارند
چنانکه از صاحب مقام خلت جرمی و به اذ قال بلوریه اسلم قال اسلمت لرب العالمین بر هر تندی بر فبقول
الله تعالی انك على خير چنانکه دیگر اعمال را گفت تا هم از اول ترجیح و تظلم بر اقران لازم نیاید و آنها
از درگاه رحمت و قبول با آمینه و منة و نگر و بچه همه چه جز و و چه کل غریق در بای رحمت و مشمول لطف
و احسان انیز بعد از ان ترجیح کرد او را و پیش از است داد به قبول شفاعت وی و فرمود بك اليوم
يا عدل و بك اعطی به رحمت تو انبر و زمو اند می گنم من گان ها و و بیای تو می دهم ایشانرا خواه هر چه می خواهی
قال الله تعالی فی کتابه و من یبتغ غیر الاسلام وینافلن یقبل منه و هر که طلب کند جزوین اسلام و بنی
را بس هرگز قبول کرده نه شود آن دین از آنکس و هو فی الاخر من الظاهرین و آن کس در آخرت
از زبان کاران است ۰۲۷۰ و عن عائشة قالت کما انما یحضر فیہ تماثیل طیر و و ما یر و و که در وی
تصویرهای پرندگان بود فقالت رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و پیام یا عایشة حوا لیه
نمود این پرده را و در کن از میان فلانی اذ از ایستاد کردت ال دنیا ز پر که من چون می بینم این را یاد
مبارک منافع و یار که مقبوح و مذموم است نزد پروردگار من تعالی و تقدیر من عزیز من چون یاد و یاد دیدن
آنچه یاد و از ان موجب تشویش دل و مکه بر صفائی و قیمت مرقبان است قیاس باید بکزد و نفس و یاد که چه
حال خواهد بود ۰۲۸۰ و عن ابی ایوب الانصاری قال جاء رجل الی النبی آمد مردی بسوی پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و پیام فقالت عذابی و او جز گفت آن مرد را که حضرت پند و در او کوتاه کن یعنی به جز و تشویر

جامع به فقال پس گشت آنحضرت اذا قمت الى صلاتك فصل صلوة مودع چون کتاب الرقاق
 بکنده ای نماز پس بکنده ای نماز شخصی که وداع کند و ترک دهند است ماسوی اعمه و از خلق و نس
 و اقبال کن بجانب حق باخلاص و توکل و تودنام ممکن است که مراد تودیع حیات باشد یعنی گویا که این
 آخر نماز است و این وقت آخر اوقات عمر تو چنانکه در وصایای مشایخ آمده که طالب و باید که در نماز
 خود چنان تسبیح کند که این آخر نماز است چون چنین و اند لا بد بندوق و حضور و غیبه می خواهد که او را
 و لا تکلم بکلام یغیر ربه غل او گویا سخن که محتاج کردی بنزد خواصی از ان فرد امر ادا غنّه او بمخاطب
 پروردگار است فردای قیامت یا مطلق است شامل سخن گفتن با ران و دوستان و سایر مسلمانان یعنی
 سخن بگو که از ان پشیمان شوی و محتاج با غنّه از کردی و اجمع الایاس صافی ایده الناس و کرد آرد ای
 خود را و عزم میمکن کن بر نایمیدی از چیزی که در دست آدمیان است و قطع طمع از ایشان ۲۶۰ و عن
 معاذ بن جبل قال اما بشفه رسول الله انکامی که فرستاد معاذ را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 الی الیمن بصوی بمن بهد فضاخرج منه رسول الله یرون آمد بمنشیت وی پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم یوصیه و در حالی که اندر می گشت آنحضرت در اوصاف و اکب و معاذ سوار بود و رسول
 الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیشی تحت و احلقه پیاده می رفت زیر شتر سوار می معاذ
 در بنجا کمال عنایت و ابراهیم است از آنحضرت بشان معاذ و تبیه است که اگر امام برای بعضی حکام خود
 عنایت کند و احترام فرماید اولی و انب است برمان و شاذ احکام وی فلما فرغ پس هرگاه که فارغ گشت
 آنحضرت از وصیت قال گفت یا معاذ انک عسی ان لا تلقانی بعد عامی هلا بدستی که تو نزد یکست
 که ده بیایی مرا بعد از سال عمر من که این است و لعنک ان تهرمسجیدی هلا و قبری دشت که تو بگذری
 باین مسجد من و قبر من فبکی معاذ پس بگریست معاذ جشعا لفرار رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم از جهت جرح و اند و فراق آنحضرت جشع فنتحین جرح کردن بر فراق مجرب کل اقال الطیبی و فی
 الصراح جشع غالب آمدن حرص و سخت آرزو منته شدن ثم التفت فاقبل بوجهه لحو المدة و پس برگشته
 نگرید و روی آورد آنحضرت بجانب مدینه منوره فقال ان اولی الناس بی المتقون و فرمود قریب
 ترین مردم بمن بر اینر گار اند من کما نوا و حیث کما نوا هر کسان که باشند و هر جا که باشند گویا این وصیت و
 تسلیه است بر معاذ و اگر باید تقوی و وزی و بر فراق مانم خودی چون از مستقیان باشی بصودت اگر چه
 جدا باشی بمعنی باائی و شبی گفته که این تسلی است بر معاذ را بعد از خردادن او در ابر حلت خود یعنی چون باز
 آئی بدیده ائمه کن بمنصل ترین و قریب ترین مردم من که بنقیانند و گفته اند که این کنایت است از ابو بکر
 صدیق رضی الله عنه که بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم او ضیفه شود چنانکه در حدیث جبرین مضمّن آمده که زنی آمد در
 نماز است آنحضرت در کلام کرد و امری فرمود باز آی وقت دیگر آن زن گفت اگر بیایم در اینام یا رسول الله

و رسول الله چنانکه گویا این کتب از موت شریف آنحضرت گردید صلی الله علیه و آله و سلم باب فضل الفقراء
 فرمود اگر بیایی و مرا بیایی نزد ای که بیانش است بخلافت می گردونی انداخته بعد از خود نشستی و در روی آوردن
 آنحضرت بجانب من نه این سخن فرمودن تأییدی و استنباطی است یا بمعنی و آلا اگر مقصود تو صیه و تسلیم
 معاذ بودی و روی من نه این سخن برای چیست تا فهم روی الاحادیث الاربعة احمد روایت کرد این چهار
 حدیث را از حدیث اعلیٰ بر روی حدیث امام احمد رحمه الله علیه ۳۰۹ و عن ابن مسعود قال تلا
 رسول الله خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را که فون یزد الله ان یمده یشرح صدره للاسلام
 پس هر که می خواهد الله تعالی که راه نماید او را و بشناسد به طریق حق و او توفیق دهد برای ایمان کشاد
 می گرداند سینه او را از برای در آمدن سخنانی و ایمان می آورد و بی توقت و تردد و می بردگی سینه او را و این
 کتب است از قابل گردانیدن نفس مرقول حق و او میگردون آن برای حلول و جای گرفتن ایمان و روی مصفی
 از کدورت سخنانی و طاعت موافق و تخمیر صدر و بانشراح و انفساخ از جت بودن اوست محل قلب که منبع انوار و قابل
 انوار است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الفود اذا دخل الصدر انفسخ
 بدستی که چون نود در آید سینه را می کشاید سینه را فقیل یا رسول الله هل لتلك من علم یعرف به آیا هست مر آن
 حالت را نشانی در ظاهر که شناخته شود بآن نشان قال نعم فرمود آنحضرت آری آنرا علامت است التعجافی
 من دار الفرو و در یون از دنیا که محل فریب و کد و جداع است و شیطان بسبب آن مردم را
 فریب دهد و جداع کند و الانابة الی دار الخلود و رجوع کردن و بازگشتن بسوی آخرت که جای ایشی است
 و الاستعداد للموت قبل نزول و آمدگی کردن برای موت پیش از فرود آمدن وی یعنی چنانی کردن
 که بعد از موت بکار آید و سود کند ۳۱۰ و عن ابی هریر و ابی خلاد بن خالد معجمه و ترمذی و لام صحابی است
 و گفته اند که نام وی عبد الرحمن است این چنین است در اصحاب و در استیجاب گفته که مردی است از
 اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بخاری او را در کئی مجرده ذکر کرده ان و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال اذا رايتهم العبد یعطی زهدا فی الدنیا و قلبه منطقی چون به بیند بنده را که او را می شود او را بی زحمتی
 در دنیا و کم سخنی و خاموشی فاقتر بواسته پس نزدیکی جوید از ان بنده فانه یلقى الحکمة بتشد بدقات
 زیرا که تعلیم کرده می شود و داده می شود آن بنده را کثرت که عبادت است از نیک گردازی و راست
 گفتاری و رواها البیهقی فی شعب الایمان ۳۴۰ باب فضل الفقراء و ساکان من عیش الیهی صلی
 الله علیه و آله و سلم باب وریان قیامات قرا و بیان آنچه بود از زندگانی حضرت پیغمبر صلی الله علیه
 و آله و سلم بر طریقه فقر و کسافت بدانکه علما را اختلاف است که فقیر صابر فاضل است یا غنی است که بعضی گویند
 که غنی است که قاضی است که از دست او خیرات و قربات بیشتر آید و در حدیث نیز در شان اغنیاء آمده
 که آنحضرت فرمود ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء بنا که سابقا در باب ذکر بعد الصلوة که شد و اکثر

باب فضل الفقراء و ساکان من عیش الیهی صلی الله علیه و آله و سلم

بر آنکه فقیر افضل که جان شریف آنحضرت بر آن بود و آن حدیث باب همه دلایل و بانه افضل الفقراء
آنند و حق آنست که اختلاف در ما نیست فقر و غنا است بمثلثا و وجه محتات است و در حق مخصوص شخص
گاهی صلاح کار در غنا بود و گاهی در فقر چنانکه در حدیث آمده که چون پروردگار تعالی دایه بنده اطع بود و هر چه
صلاح حال وی و در آن باشد بدیه خواهد فقر یا غنا خواهد صحت یا مرض و کذا لك في جميع الصفات المتضادة
والله اعلم از حضرت فوٹ الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر دقنی الله عنه منقول است که از حضرت
هی بر سید که فقیر صابر قاضی شاکر فرمود فقیر است که از هر دو بهتر و درین کلام اشارت است
بفضل فقر یعنی فقر نعمتی است که بر آن شکر باید گفت نه بایستی که بر آن صبر باید کرد شیخ عالم عادت ولی
مقدمی عبد الوهاب متقی از شیخ خود نقل می کرد که تا اقرارسانی بر افضلیات فقر از مانگ نیست دست
ارادت از مانگ گرفت و گفت بگوئید الفقراء افضل من الثغناء کنتهم الفقراء افضل من الثغناء بعد از آن
دست گرفت و مرید ساخت بعد از آن بد آنکه بعضی در فقیر و مسکین فرقی نهاده اند که فقیر آنکه مالک نصیب
نبود و مسکین آنکه هیچ چیز نداشته باشد و بعضی بعکس آن گفته و مراد به فقر اینست که فقر او مسکین است و
احادیث که در باب مذکور گردید بعضی به لفظ فقر آمده و بعضی به عنوان مسکین * ۱۴ * الفصل الاول عن
ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رب اشعث اغبر مد فوج بالابواب با
ذولیده موی گرد آورده شده از دروازه است غایت خمارت و چون از در آمدن مد فوج و
مطر و باشد از حضور و در و در محافل و مجالس بطریق اولی ممنوع خواهد بود و ابو القاسم علی الله لایه
اگر سوگند خورد و برخدا ابر آئینه راست گوئی گرداند وی تعالی او را در سوگند یعنی اگر چیزی از خدا
و خواهد و سوگند دهد بروی تعالی که البته به کند و بد بدی کند و میداد و آنچه وی می خواهد و در دنی کند
و عای او را راست گوئی گرداند او را و بعضی گویند معنی این آنست که اگر وی سوگند خورد بخدا و تعالی
می کند این فعل را یا سوگند خورد که نمی کند راست گوئی گرداند الله تعالی او را و درین سوگند وی کند آن فعل را
یا نمیکند و اگر بر نفسی آن فعل سوگند خورده نمیکند و این معنی ظاهر تر است و موافق است حدیث انس
بن النضر لا والله لا نکسر ثنیهما چنانکه در باب الدیة گذشت و رواه مسلم و عن حصیب بن سعد وی
سید سعد بن ابی وقاص است تابعی ثقة است کمن الحدیث این حدیث او را در کتاب الثقات آورده
روایت می کند از پدرش و از علی و طلحه و ابن عمر و غیر هم مات سنه ثلث و مایه قال رای سعدان لله
فضلا علی من ذونه گفت دانست و گمان بر دسمد که او را فضل است بر کسی که فرود او است از
صفای مسلمانان و فقر ای ایشان چون سید را دقنی الله عنه فضایل بود از شجاعت و کرم و سخاوت گمان
برد که نفع وی در اسلام بضررت و اعانت مسلمانان بیشتر است از دیگران که نه باین صفت اند فقال
رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم از برای دفع حجب و کبر وی هل تفصرون

و ترزقون الا بضعة فكم آبا نفرت واده نمیشود شابر و ثمنان وین وقت بر کرده میشود باب فضل الفقراء
شمار از رزق مبارک نذر اوضاعنا که در میان شما اند و واه البخاری ۳۰۳ و عن اسامة بن زید قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم قدمت على باب الجنة فقلت يا نضر بن عبد الله بن مسعود فكم كان عامة من
دخلها المساكين پس بودند بیشتر از آنها که در آمدند بهشت را سبکیان و اصحاب الجند مجوسون و خداوندان
بخت و دولت و عظمت از او باب مال و منصب جیس کرده شده و موقوف داشته اند در عرصات از برای
حساب غیران اصحاب الفار لیکن کافران قلنا ما ربهم الي الفان تحقیق حکیم کرده شده است ایشان را
در انده شده اند بسوی آتش یعنی ثمنان و در قسم اند مجوس و غیر مجوس و مال همه ایشان به بهشت
است و کافران یک قلم بدوزخ روند و قدمت على باب الفار فاذا عامة من دخلها السماء و استاوم
بر در دوزخ پس ناگاه اکثر از آنها که در آمده اند زمان اند متفق علیه ۳۰۴ و عن ابن عباس قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اطلعت في الجنة مطاع شدم دیگر رسم و تامل کردم در بهشت
فرایت اکثر اهله الفقراء پس دیدم بیشتر اهل آنرا فقر او اطلعت في الفار فرایت اکثر اهله
السماء مطاع شدم دیگر رسم در آتش دوزخ پس دیدم بیشتر اهل آنرا زمان متفق علیه ۳۰۵ و عن عبد الله بن
عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فقرا الفها جرين يسبقون الاغنياء يوم
القيامة الى الجنة فقرای مهاجرین پیش دستی می کنند نو نگار از او و قیامت بسوی بهشت باز تعیین عریفا
به چل سال خریف نام زمان مشهور است مقابل ریح کنایت کرده شده بدان از سال زیرا که وی در سال
یکبار بود و انداء سال نزد عرب از خریف اعتبار کنند و واه مسلم ظاهر حدیث تخصیص این حکم است بفقراء
مهاجرین و ظاهر و آنست که مراد از اغنیای مهاجرین باشند و قیده این در حدیث ابی هریرة که در اول
فصل ثانی بیاید معلوم گردد ۳۰۶ و عن سهل بن سعد قال قلت سهل بن سعد سألني انصارى عابى مشهور
است هر رجل علي رسول الله كنه شت مردی بر پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فقال لرجل
جملة ما كنس پس گفت آنحضرت مردی را که نزد وی نشسته بود ما را يك في هذا حبست رای تو و چراگان
داری در حق این مرد کی گذرد فقال پس گفت این مرد که آنحضرت حال آن مرد گزند را از وی
بر سجد رجل بين اشراف الناس وی مردی است از بزرگان و نو نگاران آدمیان هذا والله حرق
این مرد و سوگند برادر است بآنکه آن عطف ان ینکح اگر خواستگار وی کند زنی را نکاح کرده شود
پان زن و ان شفع ان يشفع و سر و اداست اگر در خواست کند گناه یکی را قبول کرده شود و در خواست
وی قتالی گفت سهل بن سعد که رادی حدیث است فسکت رسول الله پس خاموش ماند پیغمبر خدا
صلى الله عليه وآله وسلم ثم مر رجل پس سر گذشت مردی دیگر فقال له پس گفت آنحضرت
مرهان مرد را که نزد وی نشسته بود ما را يك في هذا حبست رای تو و چراگان می بری در حق این مرد فقال پس گفت

یا رسول الله هذا رجل من فقراء المسلمين این مردی است از فزای مسلمانان باب فضل المقهور
 هذا احري ان لا ينكح این مرد هر نادارتر است بآنکه اگر خواستگار وی کند نکاح کرده نشود و آن شفع آن
 لا يشفع و اگر شفاعت کند قبول کرده نشود شفاعت وی و آن قال لا یسمع لقوله و اگر بگوید سخنی گوش
 نهاده نشود و سخن او را قبول کرده نشود آن سخن از وی و در تحقیر این مرد چیزی افزود و بسیار نمود که در تعظیم مرد
 اول نکر دزیرا که خوارت و نفس مردم در نفوس نبی ذبح بحسب ضیق و همت که در طبیعت ایشان نهاده اند
 بیشتر از آن است که عظمت و کمال ایشان و ذیابان و در تحقیر و ذم مردم بیشتر میکرد و از آنکه در تعظیم
 و مدح ایشان فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هذا اخیر این مرد که تو او را به خشم خوارت
 کم دیدی و تحقیر وی کردی بهتر است من ملاء الارض مثل هذا از پرسی زمین مانند این مرد که تو او را
 ستودیدی و تعظیم نمودی یعنی اگر نام مردی زمین از امثال این مرد ستوده نزد تو پر کرد و آن یک مرد نیکو بده
 در گمان تو بهتر و زیاده تر آید از آن در مرتبه و فضیلت و لم ار مثل الرجال قماوتا اذ امانی حد الف و واحد
 منفق علیه ۷۰ و عن هایشه قالت ما شمع آل محمد من خبز الشعیر يومین متتابعین سر نشدند
 اهل بیت آنحضرت از آن جو دور و زبانی حق قبیض رسول الله تا آنکه رفت از عالم پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم و این کربنکی ایشان اختیار بود و بزرگ و نیاد و آن وقاعت بتوت
 لا يموت و ایثار فقر و مساکین و ترجیح حاجات مردم بر حاجت نفس خود متفق علیه ۸۰ و عن سعید المقبری
 ضم با و فتح آن دگای مکر نیز آید منسوب به پیغمبر به منی موضع بود سکونت میکرد وی و پدرش در مقبره کعبه
 وی ابو سعید است و پدرش ابو سعید یکسان و وی و پدرش هر دو تابعی اند مردم را و وی اختلاف است
 بعضی گفته اند صدوق است بعضی گفته لا باس به بعضی گفته نه است و واقعی گفته که در کبر سن و عقل وی اختلافی
 و اختلافی واقع شده هر چه از وی پیش از اختلاف گرفته اند حجت است روایت می کند از پدرش و از
 ابو هریره و عایشه روایت کرده اند از وی ایست و مالک و انحر عن ایبی هریره انه من يقوم بین
 ایدیه شاة مصلیة روایت میکند سعید از ابو هریره به رستی که ابو هریره که شست بقوی که پیش ایشان گو سپیدی
 بود بریان فلان عوا فابی ان یا کل پس خواندند آن قوم ابو هریره را بطعام پس ابان آورد و ابو هریره از خود و آن
 آن طعام و قال دگت در اعتذار از ناخود و آن خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الدنیا
 بیرون آمد آنحضرت از دنیا و لم یسمع من خبز الشعیر و سر نشد از آن جو و چون حال آنحضرت این چنین بود
 خود در آن بریان مادر اگران و ناخوش می آید و واه البشاری ۹۰ و عن انس رضی الله عنه انه مشی الی
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم بخبز الشعیر و هالکة سخیة روایت است از انس که وی بر نزد
 آنحضرت نان جو و دانه بایه که اخته و تفریافته را آنکه با هر همراه جربش که آنی العراج و سخیة بفتح سین و کسر نون
 بنام نیمه دهن متغیر شده و فاسد کشته و لقن رهن النبی صلی الله علیه و آله و سلم این نیز قول انس

انسان است که گفت و به تحقیق که از نهاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در عالم اولاد فضل الفقراء
 با آنکه بقتل و رمی کرد و او را در مدینه هفت یهودی نزد و بودی و اخل منه شعیر الا هله و کرم از ان
 یودی باره و بر ای اهل و عیال خود و لکن به عتبه یقول راوی انس میگوید که شنیدم انس را که می گفت
 یا انس میگوید که شنیدم آنحضرت را که میفرمود دنیا الهی عتبه آل محمد شیب نکر و نزد اهل بیت محمد صلی الله علیه و سلم
 صاع بر و لا صاع جنب پیمان گذرم نه پیمان و آنها دیگر از دانه های غله یعنی هرگز شیب نگاهداشته برای فردا
 و آن عتبه تسع (صوة و طل آنکه به تحقیق نزد آنحضرت نه زن بود و با وجود آن چیزی ذخیره نمی کرد و راه البخاری این
 جا اشکالی آمده که در صحیح نیست که آن حضرت برای تمام خود قوت یکجا داده و او ذخیره نموده
 جواب میگوید که این نهادن ذخیره و احوال حال که قریب حال ایشان غالب بود و بعد از آن که وسعتی را
 با بخت قوت یکسال ایشان بخدا دادی و بعضی گویند که لفظ آن فهم نیست که دو کلام می آید که آل فلان می گویند
 و مراد فلان فلان می دادند پس ذخیره نکردن خنب حال مخصوص آنحضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم
 که برای نفس شریف خود نمی کرد و اگر برای نسا و ذخیره کردی شایستگی آن ندارد و ده و عین جود قال
 در خات علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاذا هو مضطجع عمر گفت رضی الله عنه و آدم بر آنحضرت
 نگاه آنحضرت بر سر او افتاد و استفتای در مال حصین بر روی پای او از یک خنجر یا شمشیر می افتاد و این
 بود یا بر سر او نگاه انداخته بودند یا بر زمین افتاده بود و از بعضی چهار تن این چنین مقوم می کردند که همان
 سر بر او بخیزد و قتل یافته بود و چنانکه چار یا چهار ابرویشان می یافتند و مال بر زمین و او کسر آن بر معنی هر عول به سنی
 پادشاه شده و در قاموس رضم را گفته ایس بیند و بیند و فاش در حالی که نبود در میان بدن بنادک آنحضرت در میان رمال
 جیگر فراشی او کند و قلل اثر البر مال بپیچیده به تحقیق تأثیر کرده بود نقش حصیر در پهلوی مبارک و می متکیا علی
 و مبادی من آدم که زده بر بالین از جرم که جشوها ایضا آنگاه آن پوست خرمای و یعنی ساد بر کرده شده
 باینکه بکمر لام و سون یا چنانکه اغنیا به پنهانند آن بر کنند فرا پوست خرمای که در فرم ساخته پر کنند قللت
 عمری می گوید که یار رسول الله ادع الله دعا کن خدا را فلیوسع علی امتلک تا فراخ کرد اند خدا تعالی اوراق را
 بر امت تو چون دید عمر رضی الله عنه که آنحضرت فقر اختیار کرده و خود را باین حال می دارد و نظر کرد در حال
 ضعیفای است که تاب فقر نه دارد و طاقت نیاورد نگاه بر ایشان و سوار بکرو و منها سبب حال ضعیف ایشان این
 دید که تو سینه و نگاه ایشان گفته غیبی گفت که مقصود عمر طاعت تو سید و کار آنحضرت است و لیکن از جلالت
 شان وی صلی الله علیه و آله و سلم تنو است که برای وی ازین و بنای دینه خبیثه ثابت نماید چنانکه در وایت
 دیگر آمده که عمر آنحضرت را دید در خانه ناریک بگرم بر حصیری افتاده و در گوشتهای خانه نگاه کرد و جرم
 باز دید و بنگاه و ظرفت گفته افتاد و بگریست و چو می گری ای بصر خطاب بگویی گفت یا رسول الله ترا
 می بینم که رسول خدائی باین حال افتاده و بگریست و کسری در نماز و نیت الکذیث اما منی اول مناسبت تر

است بقول و بی که گفت. فان فارسی و المروم قد وضع علیهم فارسی و در و هم که نام باب فضل الفقراء
 قوم کبری و فقیر است یا تحقیق فرماید که داند است بر ایشان و هم لا یغفلون الله و حال آنکه ایشان
 پرستش می کنند خدا را حق تعالی پس فرمود و آنحضرت او فی هذا انما یطالب الی طالب می کنی
 تو ستم و در فرمود و تمام را در دنیا و درین معنای تو ای پسر خطاب این از ای دیگر است که عمره از حق تعالی باشد و به مثل
 خطاب که در دین است بدو شواله که چنانچه چنانچه چنانچه و در حق تعالی بود از غیر آخرت چنانکه این
 جا نیست بود و نه و تواند که با این خطاب چنانچه در کلام لایق بود و یقینی از لک قوم هجعت لهم طیبات فیه
 الحیوة الدنیا و الباقی فیه قدس و در و هم که در حق تعالی است و در حق تعالی است و در حق تعالی است
 ایشان در زنگانی دنیا یعنی در آخرت و غیره و در حق تعالی است و در حق تعالی است و در حق تعالی است
 تكون لهم الدنیا و الباقی الاخرة و آیات حق تعالی چنانچه که باشد بر ایشان و در دنیا و در آخرت متحقق علیه
 و ابو عن ابی هریره قال لقد رأیت سبعین من اصحاب الصفیة ابو هریره می گوید که به تحقیق دیدم
 و شاهد فرمود از اصحاب صفیة را اما منهم رجل علیه راحة نیست از ایشان مردی که مروی چادر بی باشد
 که آنرا بالائی جامه نو بگوشیده باشد و بر او شالین از دیکه بگوشیده باشد اما از او باز ادبی که
 تر بسته و بر بدن پیچیده او اما کما به با کتبی که در بر انداخته قدر بطوافی اعناقهم که به تحقیق بر بسته بودند و در
 که در نهایی خود و فتنها ما یبلغ نصف الساقین پس بعضی از آن اراد ما و کیم با چیزی بود که میرسید نیمه هر دو ساق را
 و منها ما یبلغ الی اکعبین و بعضی از آن میرشد بر دو شالینک را فیه جمعه بیند پس گردنی آرد و از او ایاکم
 و از دیکه و در بعضی اوضاع نشستن که او را آن تری عورت از جفت ناخوش داشت آنکه دیده شود اندام
 شرمگاه را در او و البخاری ۱۲۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نظر احد
 کم الی من فضل علیه فی المال و الخلق چون نظر کند یکی از شما بسوی کسی که زیادت دارد شده است
 آن کس را بر روی و در مال و صورت ظاهر بدین آکس سستی و در شکر حق و غیره بر حال دی روی دید فلیعظ
 الی من هو اسفل منه پس باید که نظر کند بسوی کسی که آکس نیست نزد کمتر از و مست تا شکر گوید و
 فرسند کرد و از مولی منم متحقق علیه و فی روایة لمسلم و در روایتی از مسلم این چنین آمده است که
 قال گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انظر و الی من هو اسفل منکم نظر کنید بسوی آنکس
 که آن کس را پائین تر است و در مرتبه از شما و لا تنظر و الی من هو فوقکم و نظر نه کنید بسوی آنکس که
 آن کس را بالائی شما نیست و در مرتبه فهو اجل و پس این نظر کردن بسوی پائین و نظر نکردن بسوی بالا
 بر او اثر است شمار آن لا تزد و انعمه الله علیکم تا خود و شما ندید نیست خدا را که فایز است بر شما
 قاعد آنست که در دنیا نظر نماید و در دین باقی بماند چنانچه در فیصله مذکور بیاید ۱۳ الفصل الثانی
 و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینزل الجنة فی الجنة قبل

الاغنياء بخمسة عشر عام نصف يوم في الدنيا فقير ان بهشت را پیش از تو انگر ان باب فضل الفقراء
 میانه سال که نیمه و است از روزی که نزد پروردگار شدت و آن بر امت است رواه الترمذی
 و این حدیث فقر و اغنیاء بر ملاخ واقع شده و تقیید بهماجران نیافته چنانکه در فضل اول از حدیث عبده الله بن عمر آمده
 و این وجه مرفوع گرد و اشکال بآنها در میان این دو حدیث تضاد نیست زیرا که از حدیث سابق معلوم شد که تقدم
 فقر ابرار علیهم السلام بر مال است و از این حدیث میانه سال چون اغنیاء بهماجران از فضل و اکابر صحابه اند باید که بعضی
 از ایشان قاضی شده اند و اگر این عاصی است مخصوص به قرائت تقدم بر ایشان کمتر باشد بخلاف غیر
 بهماجران و بعضی گفته اند که تقدم بر چهل سال فقر است که در ایشان میلی و رغبتی بدینا باشد و باز صدرا
 فقر را است و الله اعلم ۵۶۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اللهم احییهم بهکینا
 و اتمی مسکینا و احشرفی فی زمره المساکین خداوند از زنده و ابراسکین و بمران براسکین و برانگیز مراد کرده
 سکینان فقالت عایشة لیمس بر سید عایشه بر ای چه طلبی این را یا رسول الله و سبب آن چیست
 قال کف آتخبرت و در جواب عایشه انهم یدخلون الجنة قبل اغنیاء ثم یاربیعین خریفاً زیرا که
 ایشان یعنی فقر و مساکین می رود آیند بهشت را پیش از اغنیاء چهل سال از دنیا این تو هم میسود که بقرقر
 پیش از اغنیاء بهشت و آیند اگر چه ستمبران باشند با مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجروح
 اغنیاء و فضل و شرف فقر است و طلب تقدم خود را مستحب را بهماجران تا فرقی بر تقدیر غنا از انبیای که فقر را
 ایند خت تا فرخه و از فقر ای غیر انبیاء فهم بعد از ان و صفت بگردد عایشه را بر عایت حال فقر و سخت ایشان
 و فقر و یا عایشه لا تفری المسکین ای غایب که در ان سکین را چیزی نداد و احسان و مسامحه کسی او را و لکن
 بشقی قمره اگر چه به نمره کمتر باشد یعنی باید که خری یا عایشه احیی المساکین و قریبهم ای عایشه و دوست
 دار همه سکینان را و از دیکر کرد این بخود آنرا که بر تو آید سوال فان الله یقرک يوم القيمة زیرا که خدا ای
 تعالی نزد دیکری که و اند ترا خود و روزیاست یعنی چون دوست داری بوسکینان را و از دیکر کردانی بخود
 استازا و دوست دارد ترا خدا تعالی و نزد دیکر کرد و اند ترا خود و رواه روایت کرد و این حدیث را بهماجران چنانچه مذکور
 شد الترمذی و البیهقی فی شعب الايمان و زوی و روایت کرد و این مایه من الی طویل الی قوله فی
 ذم المساکین تا قول و فی زمره المساکین و سوال و جواب علیهم السلام و روایت این ماجه نیست
 و و علی ابی الدرداء عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ایقوانی فی ضیقکم کما کف آتخبرت آنحضرت
 طلب کنید مرا و ضعیفان و فقیران خود را و در غایت حقوق و نگاه داشته خاطر که من بایشان هم جان بدهم و
 من در بعضی اوقات یعنی اگر ما را جویند آنجای بایند چنانکه در حدیث قدسی آمده که من از دیکر است و لایم یا طلب
 کنید و ضایعی ما را و در ضایعی ایشان و قال هر دو یعنی یکی است فاینا تر ز قون او تصور و وضعفاکم زیرا که
 رائق و ادنی شود شما یا دای داده نمی شوید مگر بر کت ضعیفا که در میان شما اند پس شما سید حقان نیست

[illegible]

از آب مراد بیماری است که آب اور از زبان داد و چنانکه مستحق شهادت رواه احمد باب فضل الفقراء
 و الترمذي ۹۸۰ و عن محمود بن لبید بن لاجع لام و کسر بانه فی انصاه ی انسهلی و لاوت او و زمان شریف
 آنحضرت یو بخاری گفته که مراد او صحت است و ذکر کرده است او اسلم و در طبقه ثانیة از تابعین و ابن عبد البر گفته
 سوا بن قول بخاری است و اثبات کرده است مراد او محبت آن المجهی صلی الله علیه و آله و سلم قال انفتان
 یکره هه ما بن آدم و در خصالت و در چیز است که ناخوش دارد و آنها را آدمی یکره الموت یکی از ان دو
 چیز مردن است که ناخوش دارد و آنها را اگر چه به فقه و بلائی مبتلا گردد و الموت محبت للمؤمن من العفة و حال
 آنکه موت بهتر است مرسلانرا از فتنه که گرفتاری به کفر و بیهوشیت و اگر چه جباران است برادر کتاب
 نامشروع و عات و مانند آن از کبر و مات دین زندگی برای کن خوب است که طاعت کند و بر قدم استقامت
 ثابت نماید و ایمان به سلامت بریندلی سلامت ایمان فتنه کی به کار آید و در صورت اگر چه اول
 بر قرار خود باشد اما بر زبان گذراندن چیزی که لایق و مناسب دین نیست نیز فتنه است نعم اگر فتنه و ابتلائی
 بویا باشد و شدت و محنت نفس بود و سبب کفایت ذیوب و فرج و درجات است و مرکب خواستن به جنت
 این درست نبود و یکره قلة المال خصالت دوم کپی مال و فقری است که آنرا نیز حکم نفس و طبیعت
 آدمی ناخوش دارد و قلة المال اقل للمحتاج و کپی مان کمتر است در حساب را یعنی بهتر است مرسلانرا
 و باید که خوشتر باشد نزد وی زیرا که وی کمتر است برای حساب آخرت و شدت و محنت که به جنت آن
 برسد سهل است عزیز من اینها همه فرع ایمان است بلکه ایمان به گفته شارع و درست داده و یقین داند
 که آنچه وی فرموده صحت است و اگر قتل سلیم دارد و تجربه صافی در دنیا نیز دید که کثرت مال و محنت
 گر فکاری در ذلت و خواری و در کردار و ذل و فتن آن و نگاه داشتن و شمل بدان که می کشد از محنت فقر کم
 نیست و محرومی و بی تعلقی و عزت و غلو است که در ترک آن و قناعت با کمات و با محتاج است از لکای نفس
 و صفای اوست رواه احمد ۹۰ و عن عبد الله بن مسعود بنهم سیم و فتح غین عجمه و تشدید قاصحانی
 مشهور است از اصحاب شجره با کن شد بمدرسه بعد از ان قول کرد بصره و حدیث شنید از وی حسن بصری
 و ابن الجالبه قال جاء رجل الى الجبلی گفت مردی بحضرت پیغمبر آمد صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی
 احبك پس گفت آنمرد آنحضرت را بدوستی من و دوستی می دارم ترا قال انظر ما تقول گفت
 آنحضرت آنمرد را بشک که چه می گوئی و تا مل کن که این دعوی تو که می کنی پس عظیم است و ایستادن و درین
 مقام دشوار است فقال و الله انی لا احبك پس گفت آنمرد درین مرتبه به شوق تو ناکید تر گفت بخدا
 سوگند بدوستی و دوستی بهر آئینه دوست می دارم ترا اثلث مر ات به که گفت این سخن را احتمال دارد که
 سه کرات با کرات اولی باشد که گفت انی احبك چنانچه ظاهر است و احتمال دارد که بعد از فرمودن آنحضرت
 انظر ما تقول سه بار دیگر گفته باشد و الله انی لا احبك قال ان کنیت صادقاً گفت آنحضرت اگر راستی بخواهی مرد

درین دعوی صادق قاعدی فقر تَجْفَا فَا بَس آماده کن برای قریب کسوتان تجنّات باکر باب فضل الفقراء
 نادر کن جسم سلاجی که پوشند بر اسبان نزد جناب ناز زحم دشمن در امان باشند چنانکه زرد مر سوار را که آنی
 الحوائی و در قافوس گفته تجنّات باکر آلت حرب که پوشد آنرا اسپ و آدمی مانگد ابد داد و در جنگ و این
 کثابت از سر است که از آفت فقر نگاه دارد و هلاک نکر داند و در دوطه خرع و سخط نیندازد الفقراء سرع الی
 من یحبّنی هر آئینه خزان ثواب تر است و زود رسد و تر است بسوی کسی که دوست میدارد و در امان
 السیل الی مقصود از ثواب رسیدن سبیل آنجائی که نهایت رسیدن وی بآیناست سبیل آب بسیار
 رد آن شونده یعنی دوست و امانه مرا البته محنت فقر نمیرسد و در حقیقت دولت و سعادت اوست امان
 صاب است و راه انوار علی و قال هذا حدیث غریب و ازینجا معلوم شد که دعوی محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و سلم بی اختیار فقر و سبک طریق آن نادر است و دروغ است و به حقیقت اتباع و موافقت لازم محبت است
 و محبت بی متابعت محبوب در صحت نه شرعاً ان المحب لمن یحب مطیع و لیکن این نشان هتک محبت و کمال
 اوست و نهایت محبت آنکه آب باطن و امثال و قلب به حسن و استخوان ذات و صفات محبوب و خوبی
 و شکی و شبایل اوست که او را از همه خوب می بیند و خوب میداند و خوب می اندیشد اما در مرتبه عمل و اتباع
 ناقص و نازل است چنانکه ایمان بی عمل و اگر متقرون با اتباع کرد و اعلی و اکمل بود اللهم ارزقنا ولا
 تملنوه فانما یحب الله و رسوله حبّ آتست ۱۰۰ * و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم لقد اُخفت بضم همزة و کسر خاء صیغه تمکلم اذا خافت به معنی ترسانیدن یعنی به تحقیق ترسانیده
 شده ام من فی الله از جنت اظهار دین خدا و دعوت خلق بدان و ما یخاف احد و حال آنکه ترسانیده
 نمی شد هیچ یکی با من و بودم من تنها در آغاز کار دین و اظهار آن و هیچ یکی با من نبود و لقد اودیت
 فی الله و هر آئینه به تحقیق ایذا کرده شد و در بناید شده ام در دین و ما یؤذی احد و ایذا کرده
 نشد هیچ یکی با من بهمان معنی که در ما یخاف احد گفته شد که انقال الطیسی و این معنی صحیح است و لیکن
 ظاهر آنست که معنی آن باشد که ترسانیده شده ام من در دین و ترسانیده نشد هیچ یکی ازینها چنانچه
 من ترسانیده شده ام و ایذا کرده شده ام در دین و ایذا کرده نشد هیچ یکی چون من چنانکه در حدیث
 دیگر آمده ما اودی لی مثل ما اودیت زیرا که ایذا نازی بر اندازد قدر و مرتبه مرد است چون
 قدر و مرتبه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از همه عالی تر و صدق و خانیست و بی باهر تر و حوص و خواش
 و بی بر ایمان و اتمد ای است بیشتر از همه است ایذا ای او هر چه گفته عظیم و نازی و بی ازان بیشتر
 باشد بعد از ان بیان شد فقر که اشد و اسی و اصعب من است بقصد اشد و تعلیم است بیان فرموده
 بتول جو و لقد اتت علی ثلثون من بین لیلۃ و یوم و نه تخفیف می آمد و می که شست بر من می شب روز
 سنو الی و مالی و لبلاّل و حال آنکه نیست و نبود مرا و مر بلاّل را اطلاع یا کله ذو کیله و در دنی که بخورد و دیگر

داری یعنی حیوانی یعنی از هیچ جنس از آنچه میخ حیوان آنرا بخورد نیز نبود و به جایی باب فضل الفقراء
 آدمی الاشیء یوارید باطلال که چری قیل خیر کمی پوشید و پنهان می کرد آنرا بنعل بلال معلوم است که
 در بنعل آدمی پرمی کند باز آنچنانکه در بنعل نیز میرد آن شود و بیرون نه نماید رواه الترمذی و حدیث کرد این حدیث
 را ترمذی و قال گفت ترمذی و معنی هذا الحدیث حین خرج الذبی و مراد و مصدق این حدیث در هر گاهی
 بود که بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حار یا من مکة که بخند از کینه و معه بلال و بود با آن
 حضرت بلال آنجا که کان مع بلالی من الطعام نبود با بلال از جنس خود دینی ما بمثل تحت آبطه الا
 آن قدر که بر می داشتند در بنعل خود را از آنچه گفت که مادی بلال بود معلوم شد که این قصه در ابرت از که
 ایندین بنوار غالبه و ان در کلام است که چون ابوطالب وفات کرد و بعد از وی سه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات
 یافت و این سال را عام الحزن گویند ابتدا و اذیت گناه و مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال
 و سم از بیوت پیاده از که بطایف رفت و زید بن حارثه مادی بود پس از اهل قایف مساعدتی ندید و موافقتی
 نیافت و نایمان و بخردان خود را اعزاء کردند تا آنحضرت را ایذا نمودند و پاشنه های مبارک او را سنگها زدند
 و نعلین او را خون آلوده ساختند و خون از زخمهای سنگ آنحضرت بر زمین می افتاد و هر دو بال و دمی او را گرفته بر
 می خراشیدند و خون سیرفت و چون میرفت باز سنگ بر می زدند و خنده می کردند و زید بن حارثه خود را پسر
 آنحضرت می ساخت تا سر دی تمام بشکست و مجروح شد پس پروردگار تعالی ابروی فرستاد و تا او را تسلیه
 کرد پس جبرئیل آمد و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا و آنچه کردند بر تو و ملک جبل را و احکم کرد که اگر
 فرمائی این قوم را هلاک کنم و هر دو کوه اخشین را که در میان آن آبادان است در انجم زخم و ایشان را
 در میان آن بیهوش گردانم فرمود امید دارم که از اصلا بایستان کسی بر آید که پروردگار هر ابو جده ایست
 برسد و در آخر این حدیث قصه ایست که در کتب میسرند که است و در شرح سزا السنات نیز از ان چری ذکر
 کرد ایمان ما در کتب ذکر بلال درین قصه مذکوریم آنکه مذکور است زید بن حارثه است و الله اعلم و عن
 ابی طلحه قال شکونا الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الجوع ابو طلحه از صابری که از مشاهیر صحابه
 است و شوهر مادر انس است گفت شکایت کردیم مابوسی آنحضرت که سنگی را افروختند ما عن بطوننا
 عن حجر حین پس برداشتم و کشادیم از شکم های خود و سنگ مبارک یعنی هر کدام سنگی از بینه خود کشاد
 و بنمود فرقع رسول الله پس برداشت و کشاد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عن بطنه عن حجرین
 از بینه خود و دو سنگ و سنگ بر سینه زد و اگر سنگی از ان بر بند که شربت صاب کند و بر استادن و راه
 رفتن بخت بخشد از آنکه شکم در دوه کمر نچسبد رواه الترمذی و قال هذا الحدیث غریب ۱۲۰ و عن
 ابی هریره انه اصابعهم جوع و ایت است از ابو هریره که رسید قرائی صحابه را اگر سنگی فاعطاهم رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم تمره تمره پس و ادا آنحضرت ایشان را خرمای خرمای یعنی هر یک خرمائی داد یعنی

فترد نخلی و رقی بر ایشان بجای رسیده بود که گاهی یک خرما اکتشای کردند و رواه
 الترمذی . ۱۳۰ و عن عمرو بن شعيب عن ابي عبد الله عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال كنت
 اكرم من جبلتين من كائنات في الدنيا وخصمت اند که هر کس که باشد آن دو خصمت در آن کس مجتبه الله
 شاکر اعیان را بنویسد آنکس را خدای تعالی شکر گوید و خبر کند و من نظرفی دیند الی من هو فوقه کسی که نظر
 کند در دین خود بسوی کسی که بالای اوست یعنی کافر و قوی تر است از وی در دین فاققتی بد پس
 اقامه کند بسوی و متابعت کند او را و صبر کند بر مشاق عبادت و محاببت و بر حمل کتاب و سنت و نظرفی
 دنیا الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دنیا بسوی خود بسوی کسی که فردا دوست و کمتر در محتاج تر است
 از وی در دنیا فحمد الله علی ما فضله الله علیه پس سبایش کند مر خدا را بابر فضیلت و اذن خدای تعالی
 او را آنکس را شکر گوید بر آن کتب الله بنویسد الله تعالی او را شاکر بهجت نظر ثانی بیاورد بهجت نظر
 اول و من نظرفی دیند الی من هو دونه و کسی که نظر کند در دین خود بسوی کسی که آنکس فردا دوست یعنی
 پس صبر کند بر طاعت و محاببت و نظرفی دنیا الی من هو فوقه و نظر کند در دنیا بسوی خود بسوی کسی که
 آن کس فوق اوست فاستغ علی ما فاتته من بعد از خود و بر چیزی که فوت شد او را از دنیا لم یحکمه
 الله شاکر است و بسود او را خدای تعالی شکر بهجت اندوه او بر فوات دنیا و اوصای او بهجت صبر
 نکردن او بر طاعت و رواه الترمذی و ذکر حدیث ابی سعید و ذکر کرده شد حدیث ابی سعید خدی که
 در وی این کلمه است یا بشر و یا معشر صعبا لیک الهما جری فی باب بعد فضایل القرآن و در بابی
 می عنوان بعد از کتاب فضایل القرآن . ۱۰۱ الفصل الثالث عشر عن ابي عبد الله الرحمن الرحيم
 یضمین نام او عبد الله بن زید مطری است تابعی شد است روایت می کند از ابو ایوب انصار می و ابو ذر
 و عبد الله بن عمرو بن العاص و غیر ایشان مات بافریقه سنه مائه قال سمعت عبد الله بن عمرو کنت شیدا
 عبد الله بن عمرو بن العاص را که می گفت چیزی که بعد ازین تفسیر آن بیاید و ساله رجل و حان آنکه به تحقیق
 بر سید او از روی این سوال را که قال گفت آن مرد السعفی من فقهاء المهاجرین آیا بنیستیم ما از فقیران
 مهاجران که الله تعالی ذکر کرده است ایشان را این عنوان و مدح کرده برای ایشان و بشارت داده رسول
 وی به بقیست ایشان در دخول جنت فقال له پس گفت مرا و را عبد الله ابن عمرو و الک امرأ
 تناوی الیهما آیا مرده ازل است که بجای می گیری و میروی بسوی او و می باشی با او قال نعم گفت آری مرا
 زنی هست که حای می گیرم بسوی او قال گفت عبد الله بن عمرو و الک مسکن تسکنند آیا مرا بجای می باشی هست
 که می باشی در وی قال گفت آن مرد نعم هست مرا مسکن قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الاغنیاء
 تو از بندگان این حکم حرفت قال فان لی عاذا ما کنت آن مرد چون شنید عبد الله بن عمرو را که بگوید و
 مسکن او را از اغنیاء پس گفت مرا خدمت گاری نیز است قال گفت عبد الله بن عمرو فانت من الملوك

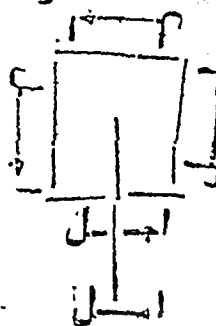
الملوك پس نواز بادشاهانی و در حکم ایشان قال عبد الرحمن ابن حنبل است باب فصل الفقراء
 در نسخ مشکات و صواب ابو عبد الرحمن است که راوی حدیث است چنانکه در صحیح مسلم آمده غالباً از
 ابو الزکام نسخ افتاد و نسخها بمران روشش نوشته شد و جاء ثلثة نفر الي عبد الله بن عمر و انا
 عهده و آمدند سه کس بنسوی عبد الله بن عمر و من زدوی بودم فقالوا پس گفتند یا ابا محمد کیست عبد الله
 بن عمر است و الله ما نقل و علی شقی نه اسوگند توانا نیستیم ما بر چیزی لا نفعه و لا دانه و لا متاع نه بر
 خرج و نه بر باد و نه بر جنس دیگر از اموال منقوه و اظهار فقر و احتیاج و طبع و سوال بود فقال لهم ما شئتم
 پس گفت عبد الله بن عمر در این چهار راه خواستید شما شئتم و جعتم الیها اگر می خواهید بازمی آید شما
 بنسوی ما فاما عطینا کم پس میدم شمار اما یسر الله لکم چیزی که آسان گرداند طایفه ای از برای شما یعنی
 درین وقت چیزی نزد ما حاضر نیست و ان شئتم ذکرنا امرکم للمسلطان و اگر می خواهید ذکر کنم قصه شمارا
 برای بادشاه که در ان وقت معاویه بود و ان شئتم صبر قم و اگر میخواهید صبری کنید فانی سمعت رسول الله
 زیرا که من شنیدم ام از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت ان فقراء المهاجرین
 یسبقون الاغنیاء يوم القيمة الی الجنة اربعین خوینداد رستی که فقیران مهاجران پیشی میکنند
 توانم از اروز قیامت سوی بهشت بجهل ملل قالوا گفته آنجا ما فانا نصبر لا نسال شیئا پس ما صبر
 می کنیم سوال نمی کنیم چیزی را رواه مسلم ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و قال بینما انما قلنا فی المسجد
 در انشای آنکه من نشسته ام در مسجد و حلقة من فقراء المهاجرین قعود و حال آنکه جماعه از فقیران مهاجران
 حلقه بسید نشسته اند اذ دخل النبی ما گاه و در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقلع الیهم
 پس نشست آنحضرت بایل بجانب ایشان یعنی نشست در میان ایشان فقامت الیهم پس ایستادم
 من و رفتم به سوی ایشان فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پیشو فقراء المهاجرین
 باید که بشارت داده شوند فقیران مهاجران بها یسر و جوهم به چیزی که خوش حال گرداند ایشان پس
 مرا دبوچا و ذوات باشد و تواند که محمول بر ظاهر باشد و تخفیف بود برای آن بود که از خوشحالی در وی
 ظاهر می گردد و خوشی را که بشارت گویند هم ازین وجه است که اثر آن در بشارت پیدا آید فانه یدخلون
 الجنة قبل الاغنیاء یا ریعین عاماً زیرا که بشارت یعنی فقیران می در آید بهشت را و پیش از توانکاران
 به چهل سال قال گفت عبد الله بن عمر و فلقد رايت الوانهم اسفرت پس نه اسوگند ما رأینهم به تحقیق
 دیدم رنگهای فتر را که روشش و تابان شد شنیدن این بشارت قال عبد الله بن عمر و حتی تمعیت
 ان اکون معهم یعنی ذوق آوردم در این حال و تاثیر کرد در من تا آنکه آردم که باشم من با ایشان
 او و منهم یا از ایشان شرف راوی است و تواند که برای توبه باشد یعنی با ایشان باشم و در هر صحبت مجلس
 ایشان باشم تا انوار و اسرار بکاتب صحبت ایشان بیند و زم اگر چه فقیر باشم یا فقیر شوم و از ایشان

بانتم دانه اعلام رواه الدارمی ۲۰۰ و عن ابی ذر قال امرنی خلیلی بسمیع کلمات الوداد باب فضل الفقراء
 کرد مرا دوست جانی من یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بهفت خصلت امرنی بحب المساکین والدنومهم
 اول امر کرد مرا بدوستی مسکینان و نزدیک شدن ازایشان و امرنی ان انظر الی من هو دونی ولا انظر الی من
 هو فوقی دوم امر کرد مرا که نظر کنم بسوی کسی که آن کس فرود من است و نظر نکنم بسوی کسی که آنکس بالا من
 است یعنی در دنیا و امرنی ان اصل الرحم وان ادبرت سیوم امر کرد مرا که عمل کنم رحم و او بپوشد کنم بان اگر چه پشت و
 و قطع کند رحم یعنی صاحب رحم و امرنی ان لا اصل احد الا شیئا جاد امر کرد مرا که سوال نکنم و نظر نکنم از هیچ یکی چیزی
 را و امرنی ان اقول بالحق وان کان مرا یختم امر کرد مرا که بگویم حق و امر کنم بدان را که چه باشد ناخ و ناخوش
 آید و امرنی ان لا اعاف فی الله لومة لائم ششم امر کرد مرا که شرسم در دین خدا و در امر معروف و نهی منکر
 ملامت کردن هیچ ملامت کننده را و امرنی ان اکثر من قول لا حول ولا قوة الا بالله فانتم امر کرد
 مرا که بسیار گویم این کلام را که مضمون وی نفی است از حرکت و خیار و بر کشن از محضیت و قوت
 و قدرت و طاعت گمراه داده توفیق الهی و اصلاح است آید بر اختیار و توانا از ان در جنب قدرت
 حق و متبایح شاذ لیه را قدس الله سرادیم و نصبت است بظالمین بیکار این کلام و گفته اند که پنج چیز مرد
 و معین تر از ان برای توفیق عمل نیست فانه من کنز تحت العرش پس بد رستی که این هفت خصلت
 از کجی است که حضرت رب العزت راست زیر عرش که فیوض و برکات از ان نازل و اصل میگردد
 و ۱۶۰ احمد ۲۰۰ و عن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یعجبه من
 الدنيا ثلثة بدو آنحضرت که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز الطعام و النساء و الطیب خوردنی و زنان
 و بوی خوش فاصاب اثنين ولم یصب واحدا پس یافت آنحضرت و و چیز را دریافت یک چیز را
 اصاب النساء و الطیب یافت زنان را و بوی خوش را استینا کرد و ذوق و حظ از ان و لم یصب الطعام
 و یافت خوردنی را چنانکه استینا کند لذت آنرا و استکثار کند از ان با اختیار فقر و تنگی معیشت تا کاست
 الهی و مصلحت وی در ان چه باشد و لابد در هر چه اختیار کرد حق عزوجل و علا حبیب خود را ملحق باجمع و مصلحتی
 عظیم خواهد بود و رواه احمد ۲۰۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حبیب
 الی الطیب و النساء و جعلت قرعة عینی فی الصلوة دوست گردانید شد بسوی من بوی خوش و زنان
 و گردانید شد شادی و خوشدلی من در نماز یعنی ذوق و شهو و و راحت و سرور که در نماز حاصل وقت من گردد
 که در هیچ وقت و هیچ عبادت نبود و لهذا فرمودی ارحم الیایا بلال یعنی راحت بخش ما را ای بلال بنهار یعنی از ان
 گونا نماز کنیم و از تعب و مشغولی گدازی و دیگر خلاص شویم و بمناجات حق بپوشدیم و قرع یا مشتی است از قرع فتح
 قاف یعنی قرار و ثبات چه دید و بنظره محبوب قرار یابد و بدیداد آدم بگیرد بسوی دیگر نگر و در نظر بر غیر محبوب
 بر ایشان و بر جانب نگر ان بود و یا مشتی است از قرع یعنی شمشیر و دلت وی در مشاهد

محبوب بود و گری و محزونش وی عدم بدین احوال و لذت را فرمایند باب فضل الفقراء
 رواه احمد و الترمذی و زاد و زیادت کرده است ابن الجوزی بعد قوله حبیب الی ابن لفظ را که من الدنیا
 این روایت چنین کرده حبیب الی من الدنیا الطیب الحدیث بدانکه لفظ حدیث چنانکه اتفاق کرده اند بر آن آیه
 اینست که در کتاب مذکور شد و روایت کرد آنرا عمرانی و ابن جریر و مجموع و خطیب و نسائی و ابن عدی و کامل
 و حاکم و مسند و ک نیز آورده و گفته که صحیح است بر شرط مسلم اما بدین لفظ و جماعت و در روایت نسائی نیز
 و دیگر لفظ من الدنیا آمده اما آنچه مشهور است بر زبانهای مردم از زیاده لفظ ثانی و در هیچ کتابی از کتب
 احادیث یافت نشد و با وجود و تنقیح و تحقیقش مگر در دو موضع از احیاء العلوم و در تفسیر آل عمران از کلمات
کذا قال البخاری و شیخ ابن حجر و عسقلانی در تخریج را فنی گفته که یا فیم لفظ ثانی و از دو هیچ طریق از طرق حدیث
 و شیخ ذی الدین عراقی در امامی خود گفته که این لفظ در هیچ کتاب حدیث نیست انتهی پس معلوم شد که دو
 حدیث چنانکه در کتاب مذکور است اصلاً اشکالی نیست و اگر یکی ازین دو لفظ من الدنیا و ثلث نباشد نیز
 تا شکل مذکور و اگر این هر دو باشد اشکال دارد و زیرا که صلوة از دنیا نیست و جواب میدهد که مراد از دنیا
 حیات این عالم است یعنی دین عالم مراد چرخش آمدن و از آن دو امور عظیمه و پیویه است و پیوم از اجود
 دین و بعضی گویند که چون آنحضرت و دیگران دنیا را که در طول شد از ذکر امور دنیای پس مدولی کرد و با مردنی
 و اشارت کرد و بآنکه خوش داشتن طیب و ناسا بر دین است که مانع و شغل آید از ذکر حق و دنیا جاست
 و بی بلکه اینها و حتی آنحضرت ممد و معاون بودند بر حاجت و عبادت و بی توانند که آن احوال و دنیا و
 که ذکر کرده است اسب باشد چنانکه در حدیث دیگر بر روایت نسائی از ابن مسعود که بنمود و هرگز و
 آنحضرت صلی الله علیه و آله بعد از نماز از اسب با طعام چنانکه از حدیث عایشه معلوم شد و الله اعلم
 و بگوید آنکه منی قرۃ العین فی الصلوة چنانکه شراح حدیث ذکر کرده اند آنست که مذکور شد و از زبان عامه
 مردم این دیار شایعه می شود و در بعضی رسائل مشایخ نیز نوشته اند که مراد از قرۃ العین فی الصلوة
 مخاطبه زهر است سلام الله علیها و نماز و این منی بر تقدیر عدم ذکر و جماعت محمل لفظ هست اما هیچ یکی از
 شراح حدیث آنرا نگفته و این احتمال را دارند و ۶۷ و ع معاذ بن جبل رضی الله عنه ان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم لما بعث به الی الیمن قال روایت از معاذ بن جبل که چون فرستاد آنحضرت
معاذ بن اوس یمن بمنزله گفت ایاک و المتعمم و در و از تنم و تر و استراحت و تن آسانی
فان عباد الله یسوا بالمتعممین زیرا که بنده گان خاص خدا را که عبادت وی میکنند تنم کنند گان
 رواه احمد و ۷۰ و ع صلی الله علیه و آله قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من رضی من
الله یا یسیر من الرزق کسی که راضی و خرسند گردد از خدا باندگی از رزق رضی الله عنه بالقلیل
 من العمل راضی گردد و خدا ای تمامی از وی باندگی از عمل ۷۵ و ع ابن عباس رضی الله عنهما

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من جاع أو احتاج فكتفه الناس كسبي باب الأمل والحرص
 که گرسنه شود یا محتاج باشد پس بپوشند از مردم و نگویند که من گرسنه ام تا طعمای بد دهند و محتاجم تا چیزی
 بد بخشند کان حقاً علی الله عز وجل ان یوزقه رزقاً حقه من حلال باشد لازم و ثابت بر فضل خدا که ناساند
 او را روزی بکمال از وجه حلال رواهما البیهقی روایت کرد این مرد و حدیث را بیهقی فی شعب الایمان
 ۹۹۰ و عن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله یحب عبده
 المؤمن الفقیر المستعفف ابوالعیال بدستی که خدا بی تقوی دوست میدارد بنده خود را که مسلمان است
 و این صفات دارد که فقیر است و پارسا یعنی بازدارنده است نفس خود را از حرام و موانع بگردان از
 مردم و صاحب عیال رواه ابن ماجه ۱۰۰۰ و عن زید بن اسلم قال استسقی یوماً عمر زید بن اسلم
 که مولی عمر بن الخطاب و از اکابر علمای ما بین است گفت آب خوردن طلبید روزی عمر رضی الله عنه فقیه
 بماء قل شرب بعسل پس آورده شد آبی که به تخمین آسخته شده است پسند فقال انه طیب پس گفت عمر
 که این آب آسخته به عسل پاک و حلال است و خوش آیند گواست مرا البکی اسمع الله عز وجل لیکن نمی خورم
 من آنرا زیرا که من می شنوم خدا را عز وجل تعی علی قوم شهواتهم عیب کرده بر قومی شهوات و خواهش های
 نفس ایشان را در سرزنش کرده ایشانرا ابرار و شهرت داده بدان فقال پس گفت وی عز وجل در
 کتاب مجید اذ هیتم طیباً تکم فی حیو تکم الدنیا و استمتعتم بها و ید و استنفا کردید شما شهوات و نعمتهای
 خود را در زندگانی خود که بستر و فرد و تراست یعنی زندگانی این عالم فانی و بهره مند شدید بدان فاختلاف آن نکردن
 حسماً تقابلت لها پس فرمود عمر رضی الله عنه که می ترسم من که باشد عمل های بیک ماکه زود داده شد ثواب
 آن را در دین عالم یعنی اگر من این آب بخورم و لذت گیرم و شرم کنم می ترسم که این ثواب عملهای
 ما باشد که در دین و بنیاد او بنیام کرده باشد چنانکه کافران و پاداش عملهای نیک را در دنیا دهند و دور
 آخرت نصیبی نباشد فلم یشرب به پس خورد و عمر رضی الله عنه آن آب آسخته به شهید را زود روزین ۱۱۰ و عن
 ابن عمر قال ما اشفعنا من تمویس بنه شایم ما یعنی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خرم
 به جنت فرد احتیاج حتی فتحنا خیمین ما آنکه کشادیم و یار خیمه را که خرد و آنجا پاد بود قافیم رواه البیاضی
 ۱۶ باب الأمل والحرص ۱۰۰ امل فتح بهم امید داشتن تا میسر کند لك كذا فی الصراح و در قاموس بر امل به سعی
 و جا گفته و لیکن ظاهر آنست که مقید باید کرد با امید و درازی حیات نه امید که مقابل یاس است و در مشاقق
 الانوار گفته که امل فتح میم خدیش کردن آدمی نفس خود را بد آنچه در یابد امود دنیا را در سر راه فردی آن و
 حرص که در بر آن و این معنی نزدیک تر است بموارد استمال آن و ایند اطلول امل و اندموم دارند و حرص
 فرط شده و ادوات کند اقال الطیبی و شره از دنی الصراح شره از ناک شدن به جزئی ۷۰ الفصل الاول
 عن عبد الله قال عطا العقی صلی الله علیه و آله و سلم خطا من بها عبه الله ابن مسعود و گفت کشید

باب الامل والعرض



کشید آنحضرت شکل مربع واکه چهار خط بوی احاطه کرده و خط خطافی الوسط خارجا
معه و کشید خطی در میان این شکل مربع که بیرون بر آید و است از ان شکل
و خط خطا صغارا الی هذا الذي في الوسط و کشید خطهای خرد متوجه و روی
آورده بسوی آن خطی که در میان است و در جابجه الذي في الوسط از جانب وی
که در میان است زیرا که یکجانب این خط در میان است و یکجانب وی بیرون و نه
فقال هذا الانسان پس گفت آنحضرت هذا یعنی این خط وسط که در میان شکل مربع

واقع است مثال آدمی است و هذا الاجله محیط بعد از این یعنی خط مربع اهل او است که محیط است بآدمی و هذا
الذي هو خارج اجله و این جانب که بیرون رفته است اهل او است که در ازا است و هذا الخط الصغار
الاعراض و این خطهای خرد اعراض است و لفتح ههنا یعنی آفات و عاقلات مثل امراض و حوادث مباحه که
عارض شوند و بالا که گفته و از هر جانب متوجه و روی آورده اند بآدمی و کما تفتح و متصل اند بوی فان الخط
هذا انهم هذا پس اگر خطا نکرد که نسبت این عرض و این حادثه متعین گردید و رسید آدمی بر اعراض دیگر و حادثه
و دیگران اعطاء هذا انهم هذا اگر خطا نکرد که نسبت این حادثه نیز رسید حادثه دیگر حاصل آنکه آدمی امیدهای
دور و دور اندازد و گمان نمی برد که می رسد بآن امیدها چنانکه اجل قریب تر است بوی از اهل و باز و او امیدها
نا رسید و جان می دهد و در بر فتنه و در مایه پذیرد ای بسا آرزو که خاک شده و زوایه البخاری ۲۰۲ و عن انس
نقال خطا النبي صلى الله عليه وآله و سلم حظوظا کشید آنحضرت چند خط را فقال هذا اجله و هذا الاجله
پس فرمود این خط اهل آدمی است و این خط اجل او است فبینما هو كذلك اذا جاء الخط الاقرب پس
و در آشنای آنکه آدمی هم چنین است و امید وین اندیشه است ناگاه رسید او را خط اجل که نزدیکتر است یعنی آدمی
می خواهد که به خط اجل که دور تر است برسد ناگاه اجل در رسید باطل نماند رسید و در که در زوایه البخاری و درین
حدیث در اجمال سه خط ذکر کرد و در تفصیل دو خط آورد و ذکر خلوط دیگر که در حدیث اول اعتبار نموده بود
حدیث کرد و اظہر آن است که کلی این حدیث مضمون حدیث ابی سعید است که در فصل ثانی
پیاید ۱۳۹ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يهرم بن آدم و يشب فيه اثنان
پیر و ضعیف می گردد آدمی و جوان و قوی می گردد و در وی و وجه العرض علی المال و العرض علی العجز
و حرص بر کثرت مال و حرص بر درازی عمر و هر چند پیر گردد این دو صفت آدمی شکسته دست مگردد زیرا که
آدمی مجبور است بر حسب شہوات و شہوات بی مال و عمر بدست نباید و سبب قوی شدن اینها بصفت مدد
بنات آن بود که از شہوات مانده شده و قوت غلبه که قوت شہویه را از بون دارد و ضعیف شده و دفع آن تواند کرد
نجمای خوی بد محکم شده و قوت بر کردن آن کم شده و متفق علیه ۲۰۴ و عن ابی هریرة عن النبي صلى الله
عليه وآله و سلم قال لا يزال قلب الكبير شابا فی اذنین همیشه دل پیر در آرزوی وی چنانست در دو چیز

في حب الدنيا وطول الامل ودر دوستی دنیا و درازی امید متفق علیه ۵۵۰ و عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اعذر الله الى امره كذا كنت خدای تعالی جای خود را زاله کرد
 خدا را از مردی که آخر اجله پس افکند و مهلت داد اجل او را حتی بلغه ستین مئة ما آنکه زسانید او را
 بمرصفت ملل یعنی این همه عمر بخشید و فرصت داد و تو بهر که دوا عتد آنرا نمود دیگر چه جای خود ماند جوان گوید چون میر
 شوم توبه کنم بر چاکوید و بعضی گویند که معنی عبارت اینست که ثابت و واجب کرد ایند بر دینی که عذر خواهی کند و
 توبه و استغفار نماید و در آن تصریح نماید زواده البخاری ۵۶۰ و عن ابن عباس عن النبي صلى الله
 عليه وآله وسلم قال لو كان لادن آدم وادیان من مال لا بتقى ثا لثا اگر باشد مر آدمی را
 و در دوزخ ازال هر آینه طلب می کند بوم را و بر نمی شود شکم دی از حرص و لا یجلاء جوف ابن آدم
 الا التراب و بر نمی کند شکم آدمی را اگر خاک یعنی ناله گور نزد حرص از دی نمی رود و این حکم بر غالب است
 و یعقوب الله علی من قابله و جوع بر حمت می کند اله تعالی بر هر که می خواهد بنویس از اله این و ذیله و تندیب
 نفس از ان یا معنی آن باشد که قبول می کند توبه از حرص مذموم از هر که می خواهد زیرا که توبه از خصیت مقبول
 است از عمل ظاهر و باطن متفق علیه ۵۷۰ و عن ابن عمر قال اخذ رسول الله كرفس بسمبر هذا صلى الله
 عليه وآله وسلم و دست زد به بعض جملی بعض تن من یعنی بعضوی از اعضای من مثل دست و دوشش
 چنانکه عادت است در سخن گفتن و نصیحت کردن و چون خصوص حضور را فراموش کرد و بگل گفت و در بعضی
 روایات آمده که گرفت مر دودش مر افقال پس گفت کن فی الدنيا كالكف غر یب باش در دنیا چنانکه گویا
 شهر غریبی او عیان و سیل یارده که می مبالند درین بر شتر است چه غریب گاهی دوزخی چند اقامت نیز کند و
 مشغول گردد اما آنکه بر سر را است می کند و دل به چیزی نه بندد و عد نفسك من اهل القیود و شما خود را از
 مردگان که در قبر آسوده و از همه که نشسته اند و تشبه بکن با ایشان و هم در زندگی در حکم مرده باش رواده البخاری و شرح
 این سخن بر علی ظلمد بدانکه حقیقت موت چیست انقطاع تصرف روح الزبدن و کسسته شدن پیوندی از ان و بیرون آمدن
 بدن از آلت پیوند او مر روح را در روح بیوت بدن منعده و نایه و نکر و بلکه متغیری کرد و حال او چنانکه سلب کرده
 می شود از وی چشم و گوش و زبان و دست و پاد تا همه اعضا و حواس و جدا کرده میشود از وی اهل و اولاد و اقارب
 و آشت نمایان و دوستان و دور کرده می شوند خیل و حشم و داه و غلام و دو اب و در اکب و زمین و نهر او هر چه
 از متاع و اسباب و آلات دنیا است پس تشبه بر مردگان و در آمدن در حکم ایشان آن بود که مرتضی کرد و بقطع علایق بدنی
 مهمما ممکن پس قطع کند تصرف روح از جوارح در او نکاب محرکات و کمر و مات و بداند که هر چه در دست
 تصرف اوست از دنیا از ان او نیست بلکه اله از ان مولی تعالی است و علامت او آنست که بقدر ان آن اند و ما بگین
 نکر و در پیوند ان آن سرور نشود و هم چنین منقطع گردد از اهل و عیال و اقارب و معارف و بسبب ایشان در
 حرام و مکرم و نیفتد پس هر که باین صفات مرتضی شود مشابه گردد بر مردگان و داخل باشد در حکم ایشان

و در تشبه ایشان با مردگان

بستر و عایت کند شتر و ط و آ و اب و دیگر که بدان مشایخ بمر دگان و در گوشت خنکان گردد باب الامل و الحرص یکی از آنجه نویسد است و آن بر آمدن است از هر مطلوب جز آنکه چنانکه بموت و زهد است و آن بر آمدن است از دنیا و محبت آن و از شهوات و لذات آن چنانکه بموت و توکل است و آن بر آمدن است از قید اسباب چنانکه بموت و قناعت است و آن بر آمدن است از شهوات نفسانه چنانکه بموت و توجه الی الله و روی گردانیدن از مایه سوای او چنانکه بموت نفس باقی نماند هیچ مطلوب و محبوب و مقصود و جز آنکه ای عزوجل و صبر است و آن بیرون آمدن است از خلوط نفس بجاهت بی محابته و وضاحت و آن بیرون آمدن از خشونتی نفس و در آمدن در خشونتی حق تعالی و تسلیم احکام از لیه و تقویض تلمه او و به بدیر و اختیار موالی سبحانه بی مبادعت و اغراض چنانکه بموت و ذکر است و آن بیرون آمدن است از ذکر ماسوای مولی سبحانه چنانکه بموت و مراقبه است و آن بیرون آمدن است از هر لذت و وقت چنانکه بموت این صفات و این حالات چون حاصل گردد و مشابه مردگان گردد و در دشت اصاب قبول دانه این است معنی قول آنحضرت و عد نفوسك من اهل القبور موتوا قبل ان تموتوا نیز این معنی دارد و موت اختیار می این باشد که اذکر الشیخ عبد الوهاب الحنفی فی رساله فضل التوبه ۶ الفصل الثاني * عن عبد الله بن عمر قال مر بنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوما وانا واماوي لطيف شيئا عبد الله بن عمر رضي الله عنهما گفت که که نشست آنحضرت بر ما روزی و حال آنکه من و مادر من کل اند و در مبارک دیم پیخری را یعنی بکل اصلاح میکردیم و می یاد یاری فقال پس گفت آنحضرت ماهد اجبت ان و چکاری کنید یا عبد الله قلت گفتیم من شیء نضاحه یخری است یعنی دیواری است که اصلاح می کنیم و است مینا زیم آنرا اقال فرمود آنحضرت الا من اسرع من ذلك کا دشنا بتر است ازین یعنی بیرون آمدن از دنیا و که نشن از ان مشتاب تر و زودتر است از دیر بایندن در ان که به جت آن مشغول شوی و خانه را اصلاح کنی رواه احمد و الترمذی و قال هذا احادیث غریب ۲۰ و عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يهرق الماء يود آنحضرت که بر بخت آب را یعنی بول میکرد و قیتیمم بالترا بپس نیم میکرد و بجا که پیش از آنکه وضو سازد فاقول پس می گفتم من یا رسول الله ان الماء منك قريب در سن که آب از تو نزدیک است یعنی آن قدر دور نیست که بآن نیم توان کرد و يقول می گفت آنحضرت ما یلای علی لا یلقه چه در یا باند مرا یعنی چه دانم شاید که نسیم من آب را یعنی حردا نه کند فرصت بنایم که وضو کنیم باری بالفعل یکسوع طهارتی خود حاصل کرد و با شتم عادت شریف چنان بودی که بعد از نقض وضو و دینیم کردی پیش از آنکه وضو سازد برای مبادعت به تحصیل نوعی از طهارت و این نیم آن نیم نیست که به جت فقد ان آب به کتبه و بدان نماز که از اند رواه فی شرح السنة و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء ۳ و عن انس رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال فرمید و هذا ابن آدم است و این اجل اوست یعنی نزدیک است بوی و وضع یدیه

عمل قضا و نهاد آنحضرت از برای تصویر و تمثيل قرب موت را بآدمی دست خود را بر باب الامل و المحرص
 نزد نفسای خود یعنی مرگ و رفتنای آدمی است و قریب بوسی فی المصراع قفا پس سر تم بسطا پس برکت و
 و در از که آنحضرت دست را در و داشت از یثما از برای نمودن در از برای امل فقال و ثم امله و آنجا است یعنی بجای
 دور امل و امید او یعنی اجل نزدیک آمد دامل و در و ده است رواه الترمذی ۴۴۰ و عن ابی سعید الخدری ان
 النبی صلی الله علیه و سلم غرر جود ابین بیده آنحضرت بخلا بید چو لی را پیش خود و آخر الی جنبه و بخلا بید چو لی نزد
 دیگر بهای آن چوب اول و آخر ا بعل منه و بخلا بید چو لی دیگر را در و تر از چوب اول فقال پس گفت آنحضرت
 اقل دون ما هک آید آدمی بایز و بی و ابید که چیست مثال این سه چوب فقالوا الله و رسوله اعلم قال فرمود هکذا
 الانسان و هکذا الاجل این چوب اول که من خلا بیدم مثال آدمی است و این چوب دیگر که خلا بیدم مثال
 مرگ است که متصل است بآدمی از راه قال ابو سعید خدری می گوید که کن میبرم آنحضرت را که فرمود
 و هکذا الامل و این چوب سیم که خلا بیدم امل آدمی است که دور و در از و تر و ده است فی تعاطی الامل پس در
 میگرد و خوش میکند آدمی امل را و می خواهد که برسد بآن دور یا بد آنرا فلیحقه الاجل دون الامل پس ناچار و یافت
 و در رسید او را مرگ بلی آنکه برسد امل را رواه فی شرح السنة ۵۰۰ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه و
 آله و سلم قال فرمود آنحضرت کمز امتی من ستین سنة الی سبعین عمر است من اکثر از شصت سال است تا هفتاد یعنی
 غالب این است و گاهی دومی که در و چنانکه در حدیث آید فرموده است رواه الترمذی و قال هکذا حدیث ضریب
 ۴۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اعمار امتی ما بین المستین الی المعین
 اکثر عمر های امت من میان شصت سال است تا هفتاد و اقل هم من یجوز ذلک و کمتر کسی است از
 امت من کسی که بگذرد از هفتاد رواه الترمذی و این ماجة و ذکر و ذکر کرده شد حدیث عبد الله بن الشیخ
 بکمر شین معجم و خاء بحمده شده و یا و تواتر است که قی باب عیادة المریض در باب پریشانی نمودن بیمار
 ۳۳ الفصل الثالث عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم
 قال اول صلاح هذه الامة اليقين والزهيد نخس من ثلثي اين امت يقين است برزاقیت حی وضاعت
 وی تمای از ذاق را در و بلی و خبی در دنیا چون یقین برزاقیت حی حاصل شد بخل نخواهد کرد چه بخل به جنت
 بلی یقینی بوصول رزق است می گوید که اگر مال صرف کنیم و از دست و دم دیگر از بجا خورم و چون زهد کرد
 طول امل و امید بقادر دنیا نخواهد ماند ازین جنت فرمود که و اولی فسادها البخل و الامل و نخس بین فساد
 است بخیلی در زمین و در صرف و اذ ذاق مال در دنیا داشتن امل و بقادر دنیا است که نصیر یقین برزاقیت حی و زهد
 در دنیا است رواه البیهقی فی شعب الایمان بدانکه مشج اجل اکرم عارف با سه عبد الوهاب متقی رحمه
 الله علیه و آله و سلم فی تصویل الیقین فرموده است اعتقاد چون بد خرم رسد و مستند
 به دلیل و برهان بود که اثبات حی کند آنرا در اصلاح حکما و متکلمین یقین گویند اما نزد صوفیه تا تصدیق غایبه

غلبه و استیلا بر دل نباید بجیشتی که متصرف و حاکم باشد بر دل تا به چیزهای
 که موافق باشد غرض کند و از چیزهای که متنافی و مخالف باشد اجرو مانع گردد آنرا یقین بگویند مثلاً هر کس را جزئی
 بر دل موت حاصل است اما آنکه ذکر موت بر دل وی غلبه و استیلا دارد و مستحکم و متصرف است و بر
 استعداد موت بفعل طاعات و ترک معاصی باعث صاحب یقین است و یقین در چهار موضع باید که اگر چه مجموع
 آنچه خبر داده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدان جزئی و موضع یقین است اما اصول آن چهار
 چیز است که سالک را از یقین کردن در آن چاره نیست اول توحید بداند که هر چه واقع میشود و بقدرت حق واقع
 میشود و دوم توکل و استوار داشتن ضمانت خدا ای تعالی در رسیدن و رزق سیوم یقین کردن در جرای اعمال
 از ثواب و عقاب چهارم یقین کردن در اطلاع خدا ای تعالی بر احوال بنده و در همه حال پس فایده یقین و توحید
 عدم التیات است بصورتی مخلوقات و فایده یقین و رسیدن رزق اجمال است و طالب وی یا ترک تا سقف
 بر فوت آن و فایده یقین در جرای اعمال اقدام نمودن است بر طاعت و دور بودن از معصیت و فایده یقین
 در اطلاع خدا ای تعالی آنست که بهالیه کنی در اصلاح ظاهر و باطن انتهی محصل کلام الشیخ و مراد در حدیث
 یقین برزاقیت حق و توکل بر دوست چنانچه گفتیم بقرینه مقابل آن که بخل است و یقین کردن برزاقیت حق و بلوغ
 رزق و استوار داشتن ضمانت خدا این تعالی را منزلی است از منازل و از وی چاره نیست مرسل و او حق را
 و فراغ عبادت موقوف بر آن است قال الشیخ الامام قطب و قته ابو الحسن الشاذلی اکثر حجت
 الخلق عن الحق اثنان هم الرزق و خوف الخلق و هم الرزق اشد الحجابین ۲۰ و عن سفیان
 الثوری قال لیس الزهد فی الدنیا بل یس الغلیظ و الخشن و اکل الخشب سفیان و وی رحمه الله
 علیه گفت نیست زهد در دنیا و دینی رغبتی در آن بهوشیدن جامه سبزه خوردن خوردن غلظت خشن بی مراد و نان
 بی نا خوردن شب هیچ جسم و کس و شین معجزه پیا و موده خوردن غلظت و خشن و قبل طعام بی نا خوردن و انما الزهد
 فی الدنیا قصر الامل و نیست حقیقت زهد در دنیا که کوتاهی امل رواه فی شرح السنة ۳ و عن
 زید بن الحسین قال سمعت مالکاً و سئل ای شیء الزهد فی الدنیا ردین حسین که یکی از باران
 امام مالک است گفت شترم مالک را داد و حالی که بر سیده شده از وی که چیست زهد در دنیا قال گفت در جواب
 این سوال طیب الکسب و قصر الامل حقیقت معنی زهد پاک و حلال بودن کسب رزق است که آنرا از وجه
 حلال پیدا کند و کوتاهی بودن امل است رواه البیهقی فی شعب الایمان باب استیجاب المال و العمر للطاعة
 استیجاب بیکو شمردن و فی السراج مال خواسته اموال جماعت و اشتقاق مال از میل است و آدمی
 بالبع به ان مائل است و عمرها لفتح و الفهم زندگانی و زیستن و بضمین نیز آمده و اگر در مقام قسم واقع شود
 فتح افسح بود ۱ الفصل الاول ۲ عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت ان الله یحب العبد التقی الفقی الخفی خدا ای تعالی دوست

حی داد و بده داد که این سه صفت دارد تقی پر هیز گاد خنی تو نگردد . باب استجباب المال والعمو
 مال یا بدل آوردن این حدیث و باب استجباب مال دلالت دارد که مراد غنای مال است
 خنی پنهان یعنی گوشه گیرنده از خلق برای عبادت چون بخل احتیاجی و نیازی ندارد از خلق گوشه گرفته
 بعبادت مشغول است و خنی بجای همه نبرد و است کرده اند به معنی فربان و نیکی کننده بخلق و این معنی
 به غنا موافق تر است و در بعضی نسخ مصابیح بعد از التقی التقی نیز آمده به معنی پاک و زکیف و راه مسلم و
 ذکر ذکر کرده شد حدیث این عمر که او شش این است لا حسد الا فی اثبتین فی باب فضایل القرآن
 الفصل الثانی * عن ابی بکر ان رجلا قال روایت است از ابی بکر که صحابی مشهور
 است از اهل طایفه و احوال وی در مواضع مذکور شده که مردی گفت یا رسول الله ای الناس خیر
 که ام یکی از مردان بهتر است قال گفت آنحضرت من طال عمره و حسن عمله بهترین مردم کسی است
 که دراز است زندگانی او و نیکو است کردار او قال گفت آن مرد فای الناس شری پس کدام یکی از آدمیان
 بدتر است قال گفت آنحضرت من طال عمره و ساء عمله بدترین آدمیان کسی است که دراز است
 عمر او و بد است عمل او ظاهر اعتبار غالب راست و اگر عمل نیک و بد هر دو برابر باشند بوجی خیر او بود و بوجی
 شر او بود آنکه تحقیق این ماده نادر است فافهم و راه احمد و الترمذی و الدارمی * و عن حمید بن
 خالد کینت او ابو جده سلمی است صحابی مهاجری سکونت کرد که در آن ان النبی صلی الله علیه و
 آله و سلم آخی بین رجلین روایت میکند که آنحضرت بر اودی و آدمیان و مردان و صحابه خود چنانکه
 منقول است که یکبار میان دو کس از مهاجران عقد اخوت بست و بار دیگر در میان مهاجرین و انصار
 قتل احد بمافی سبیل الله پس کشته شد یکی از آن دو مرد و در راه خدا شهید شد ثم مات الاخر بعد از پسر مرد
 مرد دیگر از آن دو مرد بعد از وی یجمعه او و نحوهایک هفت یا نه آن فصلوا علیه پس نماز که از و صحابه برین
 مرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ما قلتم به کفید و هر خواندید و نماز که مردی که از وید و چه
 دعا کردید او اقلوا دعونا الله ان یغفر له و رحمه ګنند دعا کردیم خدا را که بیا مرز او را و رحمت کند او را و یلحقه بصاحبه
 و برساند او را ایاروی که شهید رفت در مرتبه و مقام فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فاین صلواته بعد صلواته پس اگر این مرد که پسر مرد برابر باشد و در بیان با و خود که بیشتر از وی رفت
 پس چه شد و کجا رفت ثواب نماز این مرد که بعد از وی گذارد و عمله بعد عمله و کجا شد ثواب دیگر گاههای این
 مرد که بعد از وی کرد او قال صیامه بعد صیامه و اوی شک دارد که و عماره بعد عماره گفت یا گفت و صیامه بعد
 صیامه یعنی کجا شد ثواب روزی که بعد از وی داشت لما بینهم ما بعدهما بین السماء و الارض تحقیق تفاوت
 و درجه که میان این مرد است و در بهشت و در قرب الهی تعالی دور تر و بیشتر است از تفاوت مسافتی که میان
 آسمان و زمین است رواه ابوداود و النسائی اینجا اشکال می آید که چگونه فاضل و راجع آید عمل این مرد

پسین که در یک جرحه کرد بر شهادت آن مرد که پیشتر زنت و بیاورد آنکه در بر شهادت باب استعجاب الحال و الحصر
 که در راه خدا و اظهار دین حق یافت بالاتر است خصوصاً در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که زمان مساوی
 دین و دین و قاضی الخوان و دین است جواب می گویند که این مرد نیز مرابط بود و راه خدا و دین شهادت داشت پس
 خرد داده شد بر نیست او و نیز می گویند که آنحضرت می دانست که عمل این مرد بی شهادت مساوی عمل آن شهید است
 به جهت غریبه اخلاص و عقل و معرفت با ربانی عملی که بعد از وی کرد پس نه به شهید فاضلتر و راجح تر است بر
 غیر شهید علی الاطلاق بسماعمر شهید که فاضلتر بود از شهید و دلیل برین سخن حال صدیق اکبر است و ضعیف الله عنه
 نسبت بشهید اصحابی که قالوا و عن ابی کبشه فتح کاف و سکون موحده الا لاماری فتح هیره و سکون نون
 نام ادره و بن سعد و نضی گفته اند سید بن عمر و بعضی عامر بن سعد زول کر و شام را و بود قدوم وی آنرا با عمر بن
 الخطاب انه سمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روایت میکنند که شنید آنحضرت را که می گفت
ثلاث اقسام علیهم السلام است و سه عالم که سوگند می خورم بر آنها که می اند و احدی تکم حدیثی می خوانم
 بر شهادت و اقا حفظه پس یاد گیرید و نگاه دارید آن حدیث را افاما الذی اقسام علیهم پس آن سه چیز که
سوگند می خورم بر حقیقت آنها نیست فالله ما نقص مال عبد من حلقه پس بد و سبکشان اینست که کم نشد مال
 هیچ بنده از جنت تصدق کردن بر فقر از تصدق اگر چه در صورت نقصان است و لیکن چون موجب خیر و
 برکت است و در دنیا و دین موجب حصول ثواب در آخرت و در معنی زیادت است نه نقصان و لا ظلم عبد مظلمه
صبر صلیها و ستم کردن نه بد و هیچ ستم کردن دشمنی و کوفته نشدن از وی مالی بماند که صبر کند و آن بنده بران ستم
 الا زاده الله بها عزاً اگر آنکه زیاده کرد آن بنده در اخذ ای تعالی بآن مظلمه عزت مظلمه بفتح میم و کسر لام و فتح
 نیز آمده مصدر بمعنی ظلم کردن و نام مالی که بظلم گیرند نیز آمده و لا فتح عبد باج مسئله نکات و هیچ بنده در سوال
 کردن از مردم لا فتح الله علیه باب فقر اگر آنکه گشاده خدای تعالی بر وی در فقر او اما الذی احدی تکم فاحفظوه
 و اما آن حدیثی که گفته می خوانم بر شمس یاد گیرید آنرا اینست که می گویم فقرا پس گفت آنحضرت و بیان آن
 حدیث اذما الدنيا لاربعة فقر نیست و نیاگر برای چهار کس و سحر است احوال دنیا دین چهار مرتبه عبد
 رزقه الله ما لا و علما اول بنده که داد و در اخذ ای تعالی مال و وادانش که بدان طریق صرف و کیفیت انفاق مال
 و در مضاربت خیر و وجه بر شمس فقه و یتقی فیه به پس این بنده تقوی می کند درین مال پروردگار خود را
 و از تکیاب نمیکند و در دخل و خرج آن حرام و نامرضیات حق را و یصل رحمه و پیوند میکند و نیکی و احسان می نماید
 خویشان خود را و یعمل لله فیه بمسئله و گاردی کند برای خدا و دین مال بجای مال یعنی خونی که متعلق است بآن مثل
 زکوة و کنارات و غیانت و صدقات یا بجای خدا که فرموده است صرف مال را در ابواب آن فهدا
 بافضل المنازل پس این بنده در فاضل ترین مراتب و منازل است و عبد رزقه الله علماء و مبنده
 ایست که داده است او را خدای تعالی علم به حسن انفاق و صرف مال در وجه خیرات و سبرات و حصول ثواب

بران و لم یزقه مالا و نداده است او را خدای تعالی مال فهو صادق باب استحباب المال والعمر
 و لکنیه پس این بده به مقتضای علمی که داده صادق و صالح است نیست وی و دوست دارد و آرزو میکند
 وجود مال را یقول لوان لی مالا لعلیت بعمل فلان می گوید آن بده اگر می بود مرا مالی هر آینه عمل می کردم مثل
 فلان که تقوی می کند پروردگار در مال وصله و رحم می کند و صرف میکند مال را در حقوق فلان هر دو سوا پس
 مرد و ثواب این هر دو بده برابر است اگر چه از بده اول بوجود مالی اتفاق با فضل می آید و از دوم نه اما مقتضای
 نیست صادق که داده اجر آن می یابد و بعد رزقه الله مالا و لم یزقه علیا سیوم بده نیست که داده است او را
 خدا تعالی مالی و نداده است او را علمی که بدان تقوی و در دوستی مال در حقوق باید فهو یختطف فی ماله بغير علم
 پس این بده به خط و خط می کند و مال خود و دست و پا میزند بی علم و دانش و تا بل و نیز در طریق خود شمر
 و صرف می کند آنرا در غیر حق چنانکه فرمود لا یتقی فیہ زهد و لا یصل فیہ رحمه و لا یعمل فیہ بحق شومی
 نمی کند و مال پروردگار خود را وصله نمی کند رحم خود را و عمل نمی کند و روی نمی فعل ایا حیت الممازل
 پس این بده و بده ترین جاه است و بعد لم یزقه الله مالا و لا علما و حرام بده نیست که نداده است
 او را خدای تعالی مال و نه علم نیز میان وجود خود شمر فهو یقول لوان لی مالا لعلیت فیہ بعمل فلان پس وی
 می گوید اگر می بود مرا مالی هر آینه عمل می کردم و روی عمل فلانی که اسراف و اتراف می کند فهو نیست پس
 این است نیست وی و وزرها سوا و بار گناه ایشان که بر عهد اند بر پشت خود آنرا برابر است و واه
 الترمذی و قال هذا احدیث حسن صحیح اینجانب بر منی عزم باید حمل کرد و آدمی بر عزم محضیت
 ما خود است و منی عزم آن است که بد است بران و هیچ مانعی از جانب او نیست مگر عدم قدرت
 و نارسیدن بدان و اگر قدرت یابد و برسد بی توقف می کند مثلا اگر یکی عزم بر زنا دارد و آثم است و
 ما خود است بران اگر چه عزم زنا نیست اما گناهی هست بسر خود و نقص کلام آنست که اول و سواس
 شکیان که در دل افتد بی کسب و قتل آنرا اجس خوانند و بر اجس مواخذة نبود و چون در خاطر بنشیند و در
 باطن جولان کند و بگذرد آنرا خاطر خوانند و خاطر نیز از امت مرحومه محمد صلی الله علیه و آله و سلم مرفوع و منقول
 است و مواخذة بران نه و این از خصایص این است است که از درگاه رحمت خاص پروردگار تعالی بدان
 مخصوص شده اند بعد از ان هم است که قصد دینت فعل داد و در حسنات به مجرد قصد دینت حسنة کامل
 می نویسند و در سیئات نه بعد از ان عزم است چنانکه تصویر نموده آمد و در وی مواخذة است بر وجهی که
 مذکور شد هم و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تعالی
 اذا اراد لعبد خیرا استعمله فرمود آنحضرت که الله تعالی چون خواهد به بندگی را بکارد می دارد و او را
 فقیل و کیف یستعمله پس گفته شد و بر سیده شد از ان حضرت که چگونه بکارد می دارد الله تعالی او را
 یا رسول الله قال یوفقه لعل صالح قبل الموت فرمود تو فتن می دهد او را برای عمل صالح پیش از

از مردن از دنیا قضایات حیات لازم آید که در وی گامی توان کرد و راه
 التزمندی و معنی شداد بن اوس برادرزاده حسن بن ثابت است و او پدر او را صحبت
 است نزد کربیت المقدس را و معنی و است در شامین قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم الکبیر من دان نفسه زیرک و فرزان و توانا کسی است که مطیع و فرمان بردار و ذبون
 گرداند نفس خود را و عملی لما بعد الموت و کار کند برای ثواب و جزا که بعد از موت باید و العاجز
 من اتبع نفسه هواها و احق و نادان و ناتوان کسی است که پیرو کرداند نفس خود را و اسوای نفس را یعنی
 هر چه نفس خواهد از تحرات و شهوات بد و او را و با نفس بس نیاید و دوست شهوت عاجز بود و اسوای
 نفس گردد و و تقوی علی الله و با وجود آنکه مصیبت می و در دو برخالت فرمان می میرد و عمل خیر نمی کند
 و توبه و استغفار نمی نماید آرزو و خواهش دارد بر خدا که را اضی کرد و به بخشد و در بهشت در آرد و راه
 التزمندی و این ماجة شیخ ابن عباد شاذلی رحمه الله علیه در شرح حکم میگوید که علماء با همه گفته اند و جاء
 کاذب که منبر در گرد و صاحب آن بدان و باز ماند از عمل و دلیبر گرداند او را بر گناهان به حقیقت و جان نیست
 بلکه آرزو و فریب شیطانست معروف کرخی و ضی الله عنه گفت طلب بهشت بی عمل گناهی است از گناهان
 و امید شفاعت بی سبب و علاقه قوی است از فریب و امید داشتن و حمت از کسی که فرمان برداری
 نکند و در احسن و جهالت است و حسن بصری گوید که قوی را باز داشت آرزوهای آمرزش تا بیرون رفتن از
 دنیا و حال آنکه نیست ایشانرا حنه می گوید یکی از ایشان نیک دارم که ترا بر پروردگار خود که آمرزنده است
 و روغ می گوید اگر نیک یو وی گمان وی به پروردگار نیک کردی عمل را و می یافت و در با شیدای بندگان
 خدا این آرزوهای باطل که اینها و ادبیای احمقان است که انداده اند و وی بخدا سوگندند خداوند تعالی هیچ بنده
 و آرزوهای آخرت در دنیا و به آخرت و عمر بن منصور یکی از یاران خود نوشت که تو اهل داری به و از می عمر
 خود و آرزو داری بر خدا بکار خود داشته ای که آیین مروی کوبی اعاذنا الله منه * * * الفصل الثالث * * * حسن
 رجل من اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کنا فی مجلس فطلع علينا رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم مرویت از مردی از اصحاب آنحضرت که گفت بودیم مادر مجاس پس برآمد آنحضرت
 و طلوع کرد بر ما و علی را سه اثر ماه و بود بر سر مبارک آنحضرت اثر آب یعنی غسل تازه آورد و دور و تقی
 و نازگی بر جمال پاکمال خود افزوده و قلنا پس گفتیم یا یا رسول الله نوالک طیب النفس می بینیم مادر آنحضرت حال
 خوشدل قال اجل فرمود آدمی هم چنین است که شامیگوید قال گفت راوی ثم خاض القوم فی ذکر
 الغنی استرد را دادند قوم و در ذکر تو نکر می که نیک است باید فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و سلم لا یأس بالغنی لمن اتقی الله عز وجل یا من است باک تو انگری مر کسی را که تقوی کند خدای را
 عز وجل به مرتبه غنی شاکر باشد است و الصیحة لمن اتقی عین من الغنی و تدرستی بهتر است مر کسی را که تقوی

روز دوازدهم گری و طیب النفس من العقیق و خوش شدن و خوشحالی از جمله نعمتها باب استیجاب المال
 است که شکر آن واجبست و سوال کرده خواهد شد بعد از روی و در قیامت چنانکه در قرآن مجید میسر ما ید ثم لتعلمن
 یومئذ عن العقیق رواه احمد ۲۰ و عن سفیان الثوری قال کان المال فیما مضی یحکوه سیمان ثوری گفت
 بود مال در زمان پیشین که مرده داشته می شد زیرا که زهد و قناعت در دنیا شمار اهل این روزگار بود و قوت لایموت این
 سن و نزد دو توبه باو که دایم برسد و از ایشان آزادی دیده و خواری کشیده نمی شد فاما الیوم فهو ترس المؤمن اما
 امر و درین روزگار که ما یم چون با غنیه زهد و قناعت نیست افتاده و احتیاجا غالب آمده و برای تحصیل قوت
 توبه و نزد دو در دنیا خواری باید کشید مال پسر سیمان است که بسبب آن از آن در سیدان سهام حوادث و
 بلا یاداران است و کسبش است بدان از توبه باو که دایم او قال و گفت سفیان ثوری لولا هذه الدنيا لیموت
 لعمری الله بنا هو لاء الجلوک اگر نمی بود این دنیا ما هر آینه نمیدل می بست حقه ما را این دنیا داده ان و جواب
 میداشند و نمیدل با هر دفعه میر خرقه که بدان دست و روی پاک کند کفایت است از این مال و خواری داشتن
 و قال و گفت سفیان من کان فی دنیا شی من هذه فلیصالحه کسی که باشد در دست و روی چیزی از این مالها من
 باید که صلاح کند و ترتیب دهد و زیاده گرداند آنرا فانه زمان آن احتیاج زیر که این زمانی است اگر محتاج شود
 کسی کان اول من یبدل دینه باشد آنکس اول کسی که بدل کند و از دست دهد و در او قال و گفت سفیان
 الحلال لا یستعمل السرف مال حلال اندارد و بر نمیدارد افراط و اسراف را یعنی نمی باید در مال حلال
 اسراف کرد و باید آن را نگاه داشت و با احتیاط خرج کرد و با چندان گاو باقی ماند و قوام بین کرد و ما را دانست
 که مال حلال کم می باشد و آن قدر نمی باشد که در روی اسراف توان کرد و رواه فی شرح السنة ۳۰ و عن
 ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یغادی منادی یوم القیمة آواز می دهد
 آواز دهنده روز قیامت یعنی فرشته که خدا می امر می کند او را بدان این ایفاء العقیقین کی اند پس از آن
 شصت سال یعنی آنها که عمر ایشان در دنیا به شصت سال رسیده و این سبب بنال عمر میدهند
 چنانکه می گویند مات وهو این ثمانین یا تسعین وهو العمر الذی قال الله تبارک و تعالی و این شصت
 سال عمری است که گفته است خدا می امر می ورشان او این آیت را اولم نعمرکم ما یتذکر قیمة من
 قل کی آیا عمر ندادیم شمارا عمری که پند پذیر گرد و در آن عمر کسی که پند پذیر تواند شد و چنانکه حکم القیام و آمد
 شمارا پیغمبر ترساننده و خبر رساننده از شما معلوم گردد که تا پیغمبر نباید و جزر مانند بحر و عقل بسنده نیست و مواخذه نه
 رواه البیهقی فی شعب الایمان ۴۰ و عن عبد الله بن شداد معروود است در طبقه ثانیة از کبار تابعین و
 ثقات ایشان شنید از عمر و علی و معاذ و ابن عباس و از پدر خود و از حاکم خود که میمونه است ام المؤمنین و روایت
 کرده اند وی شعبی و منصور و حکم و غیر ایشان قال ان لکرام من بنی حذرة ثلاثة اتوا لابی بصری که چندی از
 قبایله بنی حذرة که مدتی بودند آمدند پیغمبر و اصحابی الله علیه و آله و سلم فاسلموا پیش مسلمان شدند قال رسول الله

گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من یکفیفینهم کیست که کفایت کند باب استحباب المال
 مرا موت ایشان را یعنی غم خودی و سامان حال ایشان کند تا مرا حاجت نباشد به جز داری ایشان قال طلحة انا کفیت
 طلحه من کفایت می کنم موت ایشان را فکانوا احلوا پس بودند این سه تن نزد طلحه فبعث النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم بعثا پس فرستاد آنحضرت شکر را بجائی فخرج فیه احد هم پس بیرون آمد و من شکر یکی ازین سه تن
 فاستشهد پس شهید گردانیده شد آن یکی ثم بعث بعثا پس فرستاد شکر دیگر را آنحضرت فخرج فیه الاخر
 پس بیرون آمد و من شکر مردی دیگر از این سه نفر فاستشهد پس شهید گردانیده شد ثلث من مات الثالث
 علی فر اشد پس مرد و سهوم بر سر خود قال قال گفت عید الله بن شد که گفت طلحه فر ایت هو لاه
 الثالثة فی الجنة پس دیدم یعنی در خواب این سه تن را در بهشت و رایت المیت علی فر اشد اما هم
 و دیدم آن مرد زنده بر فراش را پیش ایشان مقدم و متابعت ایشان را لذلک احتشهد آخر ایلیه و دیدم
 آنرا که شهید گردانیده شد آخر که نزدیک نمیرود بوی و تمییز است بوی و اولیوم یلیه و دیدم نخستین
 این سه کس را یعنی آنکه نخست شهید شده بود که نزدیک میزد و باین شهید آخر و عقب تر از همه فک خلنی
 فی ذلک پس در آمد و باطن من تبسب و انگار دیدن این سه کس باین ترتیب یعنی بایستی که شهید
 اول سابق و مقدم بر همه بودی و با هر دو شهید دیگر نه و آنکه بر فراش مرده عقب تر از ایشان فک کرت
 للبی صلی الله علیه و آله وسلم ذلک پس ذکر کردم آنحضرت را این خواب قابل فرمود آنحضرت
 و ما انکرت من ذلک و چه جز را انکار کردی تو ازین قضیه یعنی دیدن تو آن مرده بر فراش را پیشتر و مقدم
 تر از همه و هم چنین دیدن شهید آخر پیشتر از شهید اول محل انکار نیست هم چنین سپانید زیرا که لیس اجل
 افضل عند الله من مؤمن یعمر فی الاسلام نیست هیچ یکی فاضلتر از دای تمای از پستان که دوازده
 شود عمر وی در مسافرتی لتسبیحه و تکبیر و تهلیل از جهت عبادت کردن او مرده او را به هیچ و تکبیر و تهلیل
 و چون شهید آخر در از شد عمر وی از شهید اول بیشک اجر وی و فضل وی زیاده بر باشد از وی و
 هم چنین آنکه بر فراش مرده علی وی از هر دو شهید پیشتر و تاویل و توجیه این همان است که در فصل ثانی
 از حدیث عبد بن خالد گذشت و عن محمد بن ابی حمیرة و کان من اصحاب رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم روایت است از محمد بن حمیرة لفتح عین و کسر میم و کون تخانیه و بود وی از
 اصحاب آنحضرت این را از برای این میگوید که صحبت وی با حضرت مشهور نیست قال ابن عبد البر و غیر علی
 وجهه گفت آنحضرت که بزرگوارندگان اگر بقیه مردی خود من یوم ولد الی ابن یهوت من ملا از روی که زانیده
 شده است تا آنکه ببرد سخت پیر فی طاعة الله و طاعت فرمان مرداری خدا یعنی فرض کرده شود که از ولادت
 تا وقت میری در سبزه و نواز بر روی افتاده باشد یا مرد بعد از بلوغ بمرتبه تکلیف باشد لحقوة فی ذلک الیوم
 بر آنکه کم می شمارد این افتادن خود را در طاعت و عبادت و در آن روز یعنی روز قیامت و لو دانه رد الی

المدنیة المأیة دوست میدارد که باز گردانیده شود بسوی دنیا کی شاید داد باب التوکل والصبر
 من الاجر والثواب نازیده شود از مردود باداشت علی بس هر چند عمر زیاد باشد تا موجب زیادت
 عمل گردد و بهتر و دوست تر بود و او هم احمد ۱۷۰ باب التوکل والصبر و کل و درخت گذاشتن گاو را
 یکی و بازداشتن دو گاو را فتح و کسر اسم است ازان و توکل اظهار عجز خود و اعتماد بر غیر کردن و زکاتان بضم اسم
 ازان و در شرع عبادت است از باز گذاشتن بنده کار خود را بخت ادر آمدن از نه بر نفس و جبری از حول و قوت خود و
 توکل در همه کارها رود و بیشتر استمال وی و کار در رزق بود و حقیقت معنی توکل نقد و اعتماد است بر ضمانت حق
 عزوجل از ازان بندگان را در ترک اسباب و کسب شرط آن نیست بلکه باید نظر ازان ساقط بود و چه توکل کار دل است
 چون بقیه ضمانت حق حاصل شد توکل در دست آمد تعطیل جو ارج شرط نیست و کار و کسب بآن منافات ندارد
 و در ایشان که ترک اسباب بکنند از برای تحقیق مقام توکل و ریاضت نفس کنند تا نظر ازان ساقط گردد و بقیه حاصل
 آید بآن که وجود اسباب در وصول رزق شرط نیست و بعضی تفهیم کرده اند توکل را به بیرون آمدن از کسب و
 و اسباب به جهت وثوق بر اذیت پروردگار تعالی و این ابتدای حال توکل است یا مراد بیرون آمدن است از تنای
 دل بدان و منتهی به مباشرت اسباب مانع از توکل نیاید و یقین آورد در مباشرت اسباب و ترک آن بر
 یکمال بود و مستلزمی اگر درخت نرماند و بطریق خرق عادت و ریاضت بیاید آید بقیه وی بقدرت صانع
 تعالی در بین صورت و در صورت و درخت خردا که بعد از آن لایم فرادان بطریق جوی عادت باری آمد و یک
 باشد بلکه مشابه صانع کمال قدرت او در صورت اسباب و ترتیب مبیات بران بیشتر است و در صورت
 بی سببی همان یک فعل است و بس و اینجا چند بین افعال متیقن و احکام محکم است که در اینجا نیست و در
 ترک اسباب تعطیل خلق الهی است عزتانه و صبر در گفت به معنی حبس و منع و بازداشتن نفس از
 چیزی که آنرا بفار می کشد یا قیام کند و در شرع غالب آوردن و اجیه حق بر باجه نفس نزد معارضه شیخ نجم الدین
 کبری قدس سره فرموده صبر بیرون آمدن از حظوظ نفس بجا به و نبات بر بازداشتن نفس از مالوفات و
 مجوبات و می و در جواب گفته افضل اقسام صبر صبر کردن است بر خدا بر صدق تو بود و دام مراقبه
 و قطع مواد خواطر و فرموده که صبر فرض باشد و نقل فرض چنانکه صبر کردن بر آدای فرایض و ترک
 محرمات و از جهل صبر که نقل است صبر کردن است بر قدر شده اید آن و صبر کردن نزد صمد اولی و گنهان مصایب
 و ترک شکایت و اخسای احوال و کرامات و اقسام صبر فرض و نقل بسیار است و بما کس که بر تمام
 اقسام صبر بنوازد استناد و مجال صبر در نوم مراقبه و عایت تو بود و فی خاطر بر وی تنگ آید انتهی و صبر نیز
 با وجود کثرت اقسام در استمال مخصوص بود و صبر بر بلا یا مصایب دیگر و نبات چنانکه شکر در رزق و
 در سبایل این فقیر رساله است در بیان صبر و ذکر اقسام آن کسمی بتوفیق الاصحاب یا لصبر فی جمیع
 البواب که در اینجا بیان معنی صبر و ذکر مواد و محال آن به تفصیل کرده اند الفصل الاول عن

عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدخل الجنة باب التوكل والصبر
من امتی سبعون الفاضل حسابی در آمدن بهشت را از است من هفتاد هزار کس که بی حساب هم الدین
آن در آیندگان بهشت را بی حساب آن کسانی اند که لا یستعرقون ولا یتطیرون استخوان نمی کنند و
شکون بد نمیکشند و علی ربهم یتوکلون و بر پروردگار خود توکل دارند مستحق علیه ظاهر آنست و الله اعلم که
مراد است بر تری جاهلیت است که از کتاب دست معایوم نشده و سواد آزار آفرین ننشوده و ایمنی نیست
در آن از وقوع و شرک برترید قول او لا یتطیرون چه مقرر است که نظیر از عادات جاهلیت است
و منعی غده و اجتناب از عادات جاهلیت بر عابد مسلمانان لازم است و با وجود آن در وی فحیلت است و
بر وی جزائی جزئیل مرتب ساخته که در آمدن بهشت است بی حساب زیرا که اکثر مسلمانان مبتلا و گرفتار
اند باسباب اگر چه از جاهلیت بود و این نیز از در جات توکل است و بالاتر از آن ترک استرقا و سباجات
و تدبیرات است مطلقا که از برای تحقیق مقام توکل کنند و متعارف اند توکل این معنی مفهوم می گردد و
لهم التمسیر که ده اند توکل را به ترک کسب و اسباب به جهت وقوع بر اذیت حی چنانکه که نیست و این
مرتبه خواص است و موصوفان و ایشان را این فحیلت و جزا که در این حدیث مذکور است حاصل است
باز یادتی للذین احسنوا التمسیر و زیاده سیوس مرتبه مستغنیان و متبریانست که اسباب بالکلیه از نظر شود
ایشان ساقط و وجود عدم آن بر آورده است و ایشان را در مباشرت اسباب وجودیت و استمال با هر
ادوی است و باین حیثیت علم عزیمت گیر و این مرتبه اخص خواص است از انبیاء و اولیاء که از خود فانی و باقی
ند اند و نهایت مرتبه توکل و حقیقت آن اینست و خبری ایشان فوق همه است و تحمیل مقام این است که
اسباب بر سه قسم اند یقینی و ظنی و دوی یقینی مثل برداشتن لقمه و نیازدن و می بداند و حاکمین و فرد درون آنرا
و مباشرت این قسم از اسباب سنانی توکل نبود بلکه ترک آن حمل و سنده و بموجب اثم است و ظنی اسبابی
که جاری شد و سنت الهی و تقدیر وی در حق عموم خالق مثل کسب قوت و تدبیر در آن و مباشرت و مداوات
مادویه طبیه که حاصل شد و ظنی نفع آن و مثل اخراسی نفس و احتیاط از بهرزی که غالب است و دوی همایک
چنانچه خواب در جائی که عدوت استیم و دوی و چه در سبیل و غیر مثلا و این قسم گاهی ساقط می گردد از نظر
اهل توکل و یقین به مشاهد قوت حق و تقدیر وی و یقین بآنکه یک ذره بی اذن پروردگار نبخشد و هیچ چیزی
خالق و تقدیر وی واقع نشود و اما اسباب دوی واجب است ترک آن و ستانی است مباشرت او هر
توکل را همچو اخراسی از مسکنی که سبل و نیر در و هر که نمی آید و بجز و توهم آمدن ناگهان از آنکه پس افسوسهای
جاهلیست و نظیر و مانند آن از آنچه شارع غنی آن کرده از این قسم است و ترک تدبیرات و مباشرت عادی از
قسم آن فافهم ۲۰ و عنه قال خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما فقال دسم از این حساب
است که گفت بیرون آمد آن خبرت روزی پس گشت عرضت علی الانیم ظاهر کرده شد و نمود و نمود و نمود

استدلال برین گفت و بچنان یاد و خواب یا اخبار است از نمودن آن در روز قیامت باب التوکل والصبر
و تیسر ما فی بدایت تحقیق وقوع است فجعل یسر الذبی ومعه الرجل پس در ایستاد که میکند و پیغمبری و حال آنکه
با او است یک مرد و الذبی ومعه الرجلان دی که در پیغمبری و حال آنکه با او است و مرد و الذبی ومعه الرجلان کذر و
پیغمبری دیگر با او است که دی و الذبی و لیس معه احد دی که در پیغمبری و نیست با دی هیچ یکی از جهت عدم
مناجبت کسی مراد از فرایت سواد اکثر اشد الاتفاق پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است و باز کرده است کرانه
آسمان و اقر جوت آن یکون امتی پس چون بسیار بود این گروه اسد داشتیم که است من باشد فقیل هذا موعی
فی قومه پس گفته شد که این موی پیغمبر است در امت خود ثم قیل لی انظر پس سر گفته شد مرا بنگر فرایت
مواد اکثر اشد الاتفاق پس دیدم سیاهی بسیار را که بسته است افق را فقیل لی انظر پس گفته شد مرا
بگر هکذا و هکذا ام چنین و هم چنین یعنی بمن و شمال فرایت سواد اکثر اشد الاتفاق پس دیدم دیگر سیاهی
بسیار را که بسته است افق را فقیل هو لاء امه که پس گفته شد که ایشان اند است تو وضع هو لاء سبعون الفا
قبل امهم و با ایشان هفتاد هزار کسی که پیش ایشان است یعنی در این آن سواد کثیر ما هم از ایشان چنانکه
روایت بخاری و لالت دار و بران و انه اعلم یدخلون الجنة بغیر حساب می در آید بهشت و ابی حنبل
هم الذین لا یتطهرون ایشان آنکسانی اند که شون بد نمی گیرند و لا یسترقون و افسون نمی کنند یا فسونهای
جانیست و لا یکتون و داغ نمی سوزند و داغ نکردن نیز از اسباب و مایه است و در احادیث هم از آن
آیه و نز و ضرورت اگر بکار اطباء حاذقین می شود و خصی نیز هست اما فخر آنست که کرده و حرام است و کلام
این درین باب در شرح مرقا لیسما ویت مشیج است از آنجا باید جست و علی ربه یقول کلون و بر پروردگار
خود توکل می کنند و بهشت با حساب و مایه نیزند فقام عکاشة بن مجنون بکمر میزد و سکون حادث صا و بهشتین
پس با سنا و عکاشه که از مشایخ صحابه است بنضم علی و تشدید کاف و تخفیف آن و تشدید اکثر است
حاضر شد و را دیدمشایدی را که بعد از دست و شکست شمشیر وی روزید و پس داد آنحضرت او را چوبی
یا شاخ خرما شک دادی است پس گفت و دوست و بی شمشیر و وی اول کسی است که بهشت
رضوان بر او شد و شارش داد او را آنحضرت به بهشت و وی از فضای صحابه بود و وفات یافت در خلافت
صدیق در سن دوت و عمر وی چهل و پنج سال بود و دایت کرده است از وی ابوهریره و ابن عباس
و خواهر ادم قیس بنت محض فقال ادع الله ان یجعلنی منهم پس گفت عکاشه مرا آنحضرت داد عا
کن خدا را که بگرداند مرا از ایشان یعنی از متوکلان که در آید بهشت و ابی حنبل قال اللهم اجعله
منهم گفت آنحضرت خداوند را بگردان عکاشه را از ایشان ثم قام رجل آخر ستر با سنا و مروی دیگر
فقال ادع الله ان یجعلنی منهم پس گفت آنرا مرا آنحضرت را بخوان خدا را که بگرداند مرا از ایشان قال
سبکک بها عکاشة گفت آنحضرت پیشی که در این و موت و مسات عکاشه گویا از آن کرده شد آنحضرت

و او دان بخلص مکر بدعا کردن یک کس را و چون عکاشه را دعا کرد کنجایش دعا در حق باب التوکل و الصبر
 دیگر نماند یا این مرد اهل آن مرتبه مستحق آن منزلت نبود و ما در آن تصریح نفرمود که تو اهل آن نیستی و جواب
 داد بکلام مشترک و بیان کرد که سبب در تخصیص عکاشه سبقت نوی بود با آنها پس دعا و گفته اند که مرد دوم از
 منافقان بود از آن جنت ادا دعا نکرد و با وجود آن خس خلق کار فرمود و جواب داد بکلام مجمل و بعضی گفته اند که تحتصر
 عکاشه بدعا بوجی نفعی بود و این قول صواب تر است زیرا که در روایتی آمده است که مرد دوم سینه من عباد بود که از
 خاص اصحاب و مشاییر ایشان است و الله اعلم متفق علیه و درین حدیث دلالت است بر مسأله رحمت و
 مسأله بت به خیرات و طالب دعا از صاحبان عن صریح قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم عجبا
لا امر المؤمن ان امره كله له غير روايت از صریح و می که از فقره اصحاب و کبرای ایشان و قدیم الاسلام بود
 و مناقب او بسیار است گفت گفت آنحضرت شگفت مرشان سلمان را که همه شان او را وایک
 است و ليس ذلك لاحد الا للمؤمن و نیست این شان مرا هیچ یکی را اگر مرشان کامل را آن اصابت
مراده شکر اگر برسد او را حالت خوش شکر میگوید فکان خیر الیه پس باشد شکر گفتن بهتر او را و آن
اصابت خیر او را که برسد او را حالت بد خبری و زود فکان خیر الیه پس باشد صبر کردن بهتر او را
 و بمقام خبر و شکر هر دو عالی است و اجر و ثواب بر آن مرتب و آدمی ازین دو حالت خالی نیست پس بر
 حال بهتر است رواه مسلم عن ابي هريره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
المؤمن القوي خير و احب الى الله من المؤمن الضعيف سلمان قوی در ایمان و اعتقاد خدا و توکل و ثقه
 بروی تعالی و عزیمت بر امور خیر و جهاد در راه خدا یا قوی در صبر کردن بر همتش بنی مردم و تحمل ایندانی ایشان
 در نصیحت و تعلیم خیر بهتر است از مسلمان ضعیف درین صفات و فی کل خیر و در هر مسلمان قوی یا ضعیف نمی
 است و هیچ مسلمان از صفات نیک خالی نباشد و اصل ایمان اکل صفات خیر است احرص علی ما ینفعک
 احرص و طلب زیادت کن بر چیزی که سود کند ترا و استعن بالله ولا تعجز و باری جوی و تو فین بطلب از خدا
 و عاجز نباش از طلب و استعانت و آن اصابك شی فلا تقل و اگر برسد ترا چیزی از مصایب و بمر و مات
 پس گوی این سخن را که لو انی فعلت کذا اکان کذا اگر من میکردم چنین می شد چنین و لکن قتل قد را الله
 و ما شاء فعل و ایس بگوئند بر کز و خدا و هر چه میخواهد خدای تعالی میکند فان ابوت تفتح علی الشیطان زیرا که تو
 بجهت پشیمانی خود در بر چیزی و بنار خدای تعالی نیست قول وقت بنش کوبیدی گشاید کار شیطان را
 می در آرد و در دل و سینه او را باند است و معارضه کند و آنکه در بعضی احادیث از قول آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم واقع شده و چنانکه در حج فرمود لو انی استقبلت من امری ما استقبلت بروت نه باین معنی است فدیمر
 رواه مسلم الفصل الثانی عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه قال سمعت رسول الله گفت
 امیرا المؤمنین عمر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول که میبانت لواکم یتوکلون علی الله

حق تیرکله اگر ثابت شود که شما توکل میکنید بر خدا چنانکه باید توکل کرد و روز قیامت کمالات رزق الطیور باب التوکل والصبر
بر آئینه روزی میدهد شمار چنانکه روزی میدهد برنده و از او حق توکل آنست که یقین صادق داشته باشد بضامیت حق تعالی
وزق را پیش از دست و شبیه و طبعی گفته که حق توکل آنست که بدانند که نیست قاعلی مگر الله و با وجود آن سعی کند و طلب بر
و به جمیل یعنی حرص و افراط و تنبذ گفته که امام غزالی وح گفته که هر که گمان برد که منی توکل ترک کسب و
و افتادن است بر زمین مثل جامه انداخته شود بر زمین جاهاست و اما هر قشیری گفته که محل توکل طلب
است و حرکت و ظاهر پس صافی توکل نباشد بعد از تحقیق و توفیق بعد از عز و جل و بعد از تشبیه کرد بطیر که در طلب
رزق می بر آید بی اعتماد بر طلب خود و طول و وقت خود چنانکه فرمود تغذ و اخماصا با کسر خای معجز و صادق
می بر آید طیور و بلند ادگر سینه را غر شکم و تروح بطان نا کسر موطه و باز بیکر دند با شبانه خود سیر کلان شکم رواه
الترمذی و ابن ماجه ۲۰۰ و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایها
الناس لیس من شی یقربکم الی الجنة و یباعدکم من النار ای آدمیان نه سحر هیچ چیزی که نزدیک
گرداند شمار ایسی بهشت و دور وادار از آتش و دوزخ الا قل امرتکم به کما به تحقیق امر کردم شمار ای
بآن جز و لیس شی یقربکم من النار و یباعدکم من الجنة و نیست چیزی که نزدیک گرداند شمار از آتش
و دوزخ و دور گرداند از بهشت الا قل تهیتکم عن کما به تحقیق تهی کرده ام شمار از آن و ان الروح
الامین و بدستی که روح امین و فی روایت دور واری بجای و ان الروح الامین و ان روح
اللقط من آدم و مراد بهر و عبادت جبرئیل است علیه السلام روح یعنی جان آدمی و روحی و جبرئیل و بی آمده
و مراد اینجا جبرئیل است و در وصف او با معنی بهجت الهی است علم و وحی را و اضافت ذی
بقدرش بضم قاف و سکون دال و ضم آن به معنی ظمیر بهجت کمال طهارت است از نفس ناسوت میفرماید
که جبرئیل نقی روحی و میدور دلسن کنایت از روحی خفی ان نفسا لیس قهوت که هیچ ذاتی البته نمیرد
حتی تستکمل و زقها تا آنکه بنام و کمال نستاند روزی خود را و هر چه برای او نهاده اند البته برای او رسیدنی
است الا فاتقوا الله و اما آنگاه باشد پس چون چنین است که آنچه روزی نهاده اند رسیدنی است
بر پیغمبر گاهی گفته خدای را و ااجملو فی الطلب و ینکون کینیه و اعمد ال و و زید و افراط نهاید و در حسن روزی
تأیر و به شروع و موافق حق افند و لا یتعلمکم انتبطاء الرزق ان تطلبوه بمعاصی الله بر نداد و با حب
نشو و شمار او بر بنداشتن رزق بر طلب کردن او بکنایان خدایین چون رزق ویر شد اضطرار سببه نماید و حاصل
نکند آنرا بجز حرام و مکروه و به حقیقت رزق هرگز در نزد و هر چه رسد و هرگاه که رسد رزق همان است و نقد بر
هم چنان بود و به محبت زیاد و رسد و همان رسد که مقدر است و حاصل اضطرار بجز محبت نبود و روزی که
بر سر حرام رسد و پس طلب رزق به محبت نکند فانه لایزال ملک ما عند الله الا بطاقتی زیرا که در پناه
نشو و چیزی که نزد خدا است از رزق حلال که بطاعت می یعنی دوام و استقامت و زید بر طاعت

طاعت که بر هر رسی است از ذوق میرسد اگر چه معصیت حاصل گیرد حرام گردد باب التوکل والصبر
 و اجماع کرده اند اگر طاعت بنم رساید حلال شود و مدح رجوع کند و در خواشی نوشته که مراد ما عند الله بهشت
 است رواه فی شرح السنة و البیهقی فی شعب الایمان الا انه لم یلک لیکن بهشتی ذکر نکرد این عبارت
 و انه وان روح القدس الی آخره یا مراد آنست که بهشتی ذکر نکرد و ان روح القدس را بجای و ان روح الامین
 چنانکه در روایت شرح السنة است فافهم ^{۳۳۰} و عن ابی ذر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال
 الزهادة فی الدنیا لیست بتحریم الحلال زهد کردن در دنیا نیست بحد ترک لذات و شهوات آن
 که در معنی حرام گردانیدن حلال است که منہی عنه است بقول وی سبحانه لا تعزوا طیبات ما اهل الله
 لکم ولا باضاعة المال و نه ترک مال و اشیای آن که در معنی ضایع گردانیدن مال است و آن نیز ممنوع
 است و لکن الزهادة فی الدنیا ان لا تكون بما فی یدک او ثقی و لیکن کمال زهد در دنیا و تمامی ادب این است
 که نباشی بآنچه در دست نیست از مال اعتقاد کنده تر بما فی یدک الله به جزئی که نزد خدای تعالی است که معنی
 توکل و توفیق بر مذاقیت می است و ان تكون ثواب الصیبة اذا انت اصعبت بها و زیادت در دنیا آنست که باشد
 ثواب معصیت وقتی که تو رسیده شوی و مبتلا گردی شوی بآن معصیت باقی داشته شود برای تو یعنی منع
 کرده شود و تا آخر کرده شود و ترسانده شود آن معصیت برای تو رواه الترمذی و ابن ماجه و قال
 الترمذی هذا حدیث غریب و عمر بن و اقل المرأوی محکوم الحدیث بدانکه زهد عبارت است
 از بی رغبتی در دنیا و بیرون آمدن از مناج دنیا و شهوات آن از مال و جاه پس اثناء است کرد آنحضرت صلی
 الله علیه و آله و سلم که مقام زهد بجز دین نام نگردد و نام تمام صبر و توکل بدست نیاید و رخت در آخرت بجای رسد
 که در دو مصایب دلا در دنیا محبوب گردد و بامید ثواب آخرت و مرغوب تر گردد از دین آن و هر که را این
 معنی حاصل شد زاهد است و الاخریم حلال و اضاعت مال یشیت ^{۳۳۱} و عن ابن عباس قال کنت
 خلف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما ابن عباس گفت رضی الله عنهما که بودم من و ذیف
 آنحضرت روزی فقال بس گفتم وی صلی الله علیه و آله و سلم یا غلام احفظ الله یحفظک ای کو دگر
 نگاهدار و رعایت کن حق خدا را و طالب رضای او شو نگاهدار و خدای تعالی ترا از جمیع آفات در دنیا و آخرت
 احفظ الله تعالی و تهاونک نگاهدار خدای تعالی را و در مراتب او باش بیای او را پیش روی خود حاضر و مقابل
 تو نمیزد و اعانت و اذا سألت الله و چون سوال کنی و چیزی خواهی سوال کنی و نخواه از خدا و اذا
 استعنت فاستعن بالله و چون یاری جوئی پس یاری بخواه از خدا و اعلم ان الامة لو اجتمعت علی ان
 یدفعوک بشی و بد الله تمام است و کرده آدمیان اگر جمع گردند و اتفاق نمایند بر سود و شاییدن ترا باندگ
 یرزى لم ینفعوک الا بشی قد کتبه الله لک ینفع تو اند و مانند ترا اگر چه چیزی که نوشته است و تقدیر کرده
 است آن بجز از خدای تعالی برای تو و لو اجتمعوا علی ان یضروک بشی لم یضروک الا بشی قد کتبه

الله عليك و اگر اتفاق کند امت بر این و سائیدن مرا بجزی زبان خواند و سائید گمراهی التوکل والصبر
 بجزی که تحقیق نوشته است آنرا خداوند بر تو رفعت الاقلام و نهفت الصحف و داشته شد قلم نداشت که کرده شد
 نامها کنایه است از تمام شدن قدر و فارغ کشش از نوشتن آن و راه احمد و الترمذی و در بعضی روایات
 بعد از تبهله تبهله این زیاده تعریف الی الله فی الرضاء یعرفک فی الهدی شناسی کن
 و شکر که آری و توجه کن بصوتی خدا در حالت فراخ و آسانی بطاعت و حق نعمت شناسی بشناسد و جرای
 آن و در ترازد سخی و در آرد حاجت های ترا فان استطعت ان تعمل لله بالرضاء فی الیقین فافعل پس
 اگر میتوانی که گاهی کنی برای خدا بر اضی شدن در یقین پس بکن آنرا که کاری عظیم است فان لم تستطع
 فان فی الصبر علی ما تکره عظیم اکثیر البس اگر توانی کاری کرد و شکر نعمت بدنام که آرد پس بدستی که
 در صبر کردن بر بلائی و محنتی و کمر و سی که بر تو رسد بیکی و فضل و نواب بسیار است یعنی اصل شکر که آری
 حق است به همه طایفه از جنت شمول نعم و اللطاف طی و حق و اگر این باشد از صبر خود جدا نیست و این فصلی
 دارد و اعلم ان المصبر مع الصبر و الفرج مع التکره و بدایه یاری دادن حق شده و با صبر و شکیبایی کردن
 بنده است بر طاعت به از محنت و کساد کار با محنت و اندوه است یعنی بعد از این پس شکیبایی گشادگی است
 است و بعد از آن ده راحت و شادی و آن مع العسر یسر و بدستی که بعد از هر سختی آسانی است
 و لن یغلب عسر یسرین و هر که غالب نیاید یک سختی باد و آسانی یعنی اگر آدمی یک سختی ببرد و آسانی بیاید
 یکی در دنیا ببرد و آخرت چنانکه مسلمانان تعب و محنت کشیدند در دنیا به فقر و شدت پس آسانی دیدند
 در دنیا فتح و نصرت و در آخرت خواهند دید نعمت و راحت بنشینم بهشت و دیدار مولی این همه الفاظ در حدیث
 دیگر آمده که در مسیح و مشکوئین آورده **و عن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله**
و علم کنت سعد بن ابی وقاص که گفت آنحضرت من سعاده ابن آدم رضاه بما قضی الله که بدستی
عبادت و نیکی آدمی و راضی بودن است بجزی که فشانمود و بقیه بر فرموده است الله تعالی برای وی
و من شقاوة ابن آدم تکره استخاره الله و بدستی آدمی در که اشتن اوست طلب جرات خدای تعالی یعنی
آدمی باید که همیشه طلب بخر کند از خدای تعالی و چون فرمود که آدمی باید که راضی باشد بهر حال تو هم این شد که گویند از
مترصیت و نامرضیات نیز راضی باشد و فرمود همیشه باید که آدمی از پروردگار تعالی طالب بجزود و جرد باشد و ابرار
بجزو مرضیات برود و از شر نامرضیات نگاه دارد و حقیقت آنست که رضا بقضای الهی و فعل وی واجب است
اگر چه که فناء و محبت بود و بی راضی خود است که مقتضی است به قصد تحقیق این و در علم کلام است
و من شقاوة ابن آدم سخطه بما قضی الله له و از شقاوت آدمی است بی رضای و کراهت او به جزی که
قضا شده بر کرد و است خدای تعالی مر آدمی را از بلا و ممانیت رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث
غریب * ۹۰ الفصل الثالث * ۹۱ عن جابر بن عبد الله عن ابي عبد الله علیه و آله وسلم قبل فجد روایت

است از جابر که دینی خرا کرد و همراه آنحضرت به جانب بقیع نون و سکون جیم باب التوکل والصبور نام دباری که آنرا آنها گویند و هر چه بالا است از نهامه نازمین عراق خد نام دارد و در اصل بقیع بمعنی زمین بلند است فلما قفل رسول الله پس هرگاه مراجعت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قفل متعه مراجعت کرد جابر آنحضرت و قفل باز آمدن از سفر بوش و قافله را که قافله گویند باین معنی گویند تفاوت یعنی رود و بسلاست باز آید فادركتهم القائلة فی والدکثیر العضا پس در بابت و بود و رسید ایشانرا نیز و زمی و وادی که بسیار بود درختان درودی و غنایه بکسر عین جمع غنمه به معنی درخت خا و درود و مجمع الجواهر غنایه درختان میمان قفل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و تفرق الناس يستظلون بالشجر و منزق شدند مردم در آن حالتی که سایه می طلبیدند درختان یعنی هر که ام زیر درخت رفت و قیام کرد و قفل رسول الله پس فرود آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تحت شجرة زیر درخت بلند که نام او سمره است و فی الصراح سمره صحیحین و ضم میم و رخت طبع فعلق بهما سیفه پس پیاد بخت آن حضرت بآن درخت شمشیر خود را و نمه عافیه و خواب کردیم بایک خواب فاذا رسول الله پس ناگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آمدید عولایا می خواند نادودی طلبید نزد خود پس در فتنه باز دوی و اذ اهداه اعزابی و ناگاه نزد آنحضرت اعرابی حاضر است فقال ان هذا اختبر طاهلی سیفی و انا نائم پس گفت آن حضرت این اعرابی کشید بر من شمشیر را و حال آنکه من خواب می نمودم فاستیقظت و هو فی ید و صلتا پس بدار شدم و حال آنکه آن شمشیر در دست او است برانده و سالت بالفتح صاد و ضم آن شمشیر آینه قال من یستعک منی گفت اعرابی که منج میبند و نگاه میدارد و ترا از من فقلت الله پس گفتم نگاه میدارد مرا خدا ای تنالی ثلثا به باد گفت این کلمه را و لم یعاقبه نه اب نارد آنحضرت آن اعرابی را و جلس و نشست استوفی علیه و فی رواية ابی بکر الاسمعیل فی صححه و در روایت ابی بکر اسمعیل که در صحیح خود آورده اینچنین آمده که فقال من یستعک منی پس گفت آن اعرابی که منج می کند ترا از من قال الله گفت آنحضرت منع میبندم از تو اسم فسطح السیف من ید پس افتاد شمشیر از دست اعرابی فاحذر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم السیف پس گرفت آنحضرت شمشیر را فقال پس گفت من یستعک منی که منج می کند ترا از من فقال کن جوی آخذا پس گفت اعرابی مرا آنحضرت را باش بهتر بگردان یعنی بگردان و بگردان بگردان فقال تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله پس گفت آنحضرت آیا گواهی میدهمی که نیست هیچ معبودی بجای من و من فرستادم و خدا ام یعنی مسلمان میشوی قال لا گفت اعرابی مسلمان نمی شوم و لکنی اعاهدک ان لا اقابلک و لیکن من عهدی کنم ترا که کشش نه کنم ترا و جذب ناتم بانو و لا اكون مع قوم تقابلونک و نه بانم با قومی که قتال میکنند با تو فخلی حبیل پس را کرد آنحضرت اعرابی را فاتی اصحابه پس آمد اعرابی بپا و ان خود را فخلی جثکم من عند خیر الناس پس گفت بپا و ان خود آمد و ام شمار از نزد بنی نضیر و اذ بیان هکذا فی کتاب

التمهیدی هم چنین است در کتاب جمیدی و فی الریاض و هم چنین است در کتاب باب التوکل والصبر
 ریاض السالکین تصنیف امام شیخ الدین نوری * ۳۲ و عن ابی ذر ان رسول الله صلی الله علیه
 وآله وسلم قال انی لاعلم آیه لواء العاص بها لکفهم آنحضرت فرمود من دانم آنی را از قرآن که اگر بکند
 دلیل کند و نکند مردم بدان آیت را آینه بس است ایشان از جمیع اعمال او را آن آیت او شس
 اینست و من یتقی الله یجعل له مخرجاً و رزقاً و یخرج به من تحت رداءه و الله اعلم
 آدم و خلاص شدن از بهر تنگی و اندوه و محنت در دنیا و آخرت و یزید من حیث لا یحسب و روزی رساند
 او را از آنجا که گمان نه از دینش بی درج و تب و تر و در راه احمد و ابن ماجه و الدارمی * ۳۰ و عن ابن مسعود
 قال اقرا فی رسول الله کت عبد الله بن مسعود و انما یزید من الله علیه و آله و سلم این آیت را
 اینچنین انی انا الرزاق ذو القوة المتین و این قرأت شایسته در قول حق سبحانه ان الله هو الرزاق
 ذو القوة المتین و رواه ابوداؤد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح * ۳۰ و عن انس قال کان
 اخوان علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انس گفت بودند دو برادر در عهد آنحضرت
 فکان احدهما یأتی بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم پس بود یکی از آن دو برادر که می آمد نزد آنحضرت
 چون مجرب بود و سبید اکثر نموده منت میرسید و الاخر یحترف و برادر دیگر حرف می می کرد و شکای المعترف اخاه
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس شکایت کرد آن برادر حرف می می کرد و شکایت برادر خود را یعنی سوت
 او بر من افتاده و مرا غمخوار می آید باید که و فقال لعلک ترونی به پس گفت آنحضرت در نسیب و صبر دادن
 می بر تحمل سوت او باید که تو رزق داده میشوی برکت او و بسبب غمخواری و اتفاقی که بر می می کنی و
 این حدیث دلالت دارد بر آنکه اتفاق بر خوراد تحمل سوت ایشان خصوصاً بر ذی ارطام سبب او را در رزق
 و برکت دار آنست و رواه الترمذی و قال هذا حدیث صحیح غریب * ۳۰ و عن عمرو بن العاص قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قلب ابن آدم بکل واحد شعبه بدستی که دل آدمی را در هر دانی شافی
 و قطعه است گنایست از شعب و تفرق هموم و خواطر و می در اسباب رزق و تحصیل آن فمن اتبع
 قلبه الشعب کلها یس کسی که تابع گرداند دل خود را آن شعبها الله یعنی در پی آن هموم و خواطر برود و در
 نرفد افتد لم یبال الله بای و ادا هلكه باک نه انداخته ای تعالی که در کدام وادی هلاک گرداند او را
 در فتن ادا زمین عالم در کدام مشغله اتفاق گردد و در چه حال موت او برسد و من توکل علی الله کفاه الشعب
 و کسی که توکل کند و اعتماد کند بر خدا بسیار و کار خود را بوی تعالی گنایست کند الله تعالی او را همه شعبها و تفرقها
 و عاقبت و موتهای گوناگون او را رواه ابن ماجه * ۳۶ و عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال قال ربکم عزوجل آنحضرت فرمود که گفت پروردگار شما لو ان عبیدی اطاعونی اگر بندگان من
 فرمان برداری کردند می مرا لایقیتهم العطر بالمیل بر آینه می نوشانید مرا ایشان را بدان داد و شب یعنی

یعنی فرستادم در شب برای ایشان باران تا از آن آب بخورند و تخمیس شب بهجت باب التوکل والصبور
 آنست که غالب باران در شب افتد و مانع برآید و اطلعت عليهم الشمس بالنهار و طالع می گرداندم برای ایشان
 آفتاب را و در روز قلم اسمعظم صوت الرعد و نمی شنوایم ایشان را آواز خردن ابرو اکنایست از اسن و
 سلامت خالص که در وی اصلاحیم آفت و هلاک نباشد و راه احمد و عیبه قال دخل رجل علی اهلته گفت
 ابوهریره ذرک فری بر اهل و عیال خود فلما رای با یهم من الحاجة خرج الی البیر یسوی چون دید آن مرد
 آنچه با اهل وی بود از فرزند و حاجت بیرون آمد بسوی صحرا تا بهم دست برای ایشان چیزی از قوت فلما رات
 امراته قامت الی الرحنی پس چون دید زن وی که وی بیرون رفت ایستاد و رفت بسوی آسیا
 فوضعتها پس نهاد آسیا را پیش خود و نهاد یک سنگ آسیا بر دیگری بایستد آنکه مرد وی که بیرون رفته
 است چیزی بیارود بساند و مانعی برزد و الی التور فسیرت به و ایستاد از زن بسوی تو پس گرم کرد و آخر
 بمانید و در سحر باقرن شور تسبیح را بخوانید ان ثم قالت اللهم ارزقنا پس تر گفت زن و دعا کرد که خداوند از وی
 و ما را افشورت فاذا الحیفة قد امتلأت پس زنا کرد آن زن بن ناکه گاه بزرگ که زیر آسیا نهاد و بود
 پر شده بار و قال گفت را وی و ذهبت الی التور فوجدته ممتلیا و رفت بسوی تو پس یافت
 از اهرش و بهمان یعنی این آورد و خود بخورد و مان شد و به تو پیوست ما آورد و رجفت بحال خود و بد و نا نهاد و رتور
 از شب پیدا شد قال گفت ابوهریره فرجع الرولج پس باز آمد شوهر چون این حال را دید قال گفت اصبت
 بعد ی شیاً یا تیر بعد از رفتن من چیزی از خوب که آتش کرد و بد و مان بچید قالت امر آنند نعم من زینا
 گفت زن آری یافتیم اما از خلی و بر مجری عادت بلکه از پروردگار از غیبت و قام الی الوحی و بایستاد
 و بر رفت آن مرد بسوی آسیا و برداشت آسیا را که زن نهاد و بود فلک کوزلک للقبی صلی الله علیه و
 آله وسلم پس ذکر کردند قصه آن مرد برای آنحضرت فقال اما الله لو لم یرفعها لم نزل تدور
 الی یوم القیمة آگاه باشد بدستگاهشان اینست که اگر بر نمی داشت آنند آسیا را دادیم میکشت و
 آدمی انداخت تا در قیامت داین به از برکت صبر و توکل بود و معلوم شد که وقوع این قصه در زمان
 برکت نشان بر در انبیا بود و صلی الله علیه و آله و سلم که از آثار و احوال ذات بحر آیات وی صلی الله علیه و
 آله و سلم پر تواند اخذ و قالب که است بعضی اصحاب وی ظهور یافته نه قصه است از قصص اعم سابقه
 رواه احمد و عن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرزق
 لیطلب العبد کما یطلبه اجله به و سنی که رزق هر آنیمی به به بند را چنانکه می جوید وی را اهل وی یعنی
 و سپیدن نبرد و یقینی است و چنانکه حاجت نیست که کسی مرگ را بخورد و حاصل کند البته میرسد هم چنین
 و رزق را حاجت نیست که بخورند آنچه شکر است البته میرسد بخورند یا بخورند و اگر گویند رزق بحسب غیره حسن
 بزمه قد است یعنی توکل بر خدا بایست کرد و یقین دشمن نیست وی تنالی رزق را و اثنی داشت و اخطراب نارد

اگر غایب بود و جمعی کذب بر ای اقامت رسم عبودیت یا وثوق بضمانت نیز در سنت
است عیت * پس توکل کن بخیران پا دوست * رزق تو بر تو نوح عایش تراست رواه ابو نعیم فی الحلیة
۹۰ و عن ابن مسعود قال کان فی انظر الی رسول الله ابن مسعود گفت گویا که من می نگرم بجانب پیغمبر
خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکنی لبیاسن الانبیاء که حکایت می کند حال پیغمبری از پیغمبران را و باز
می ناید صورت آنرا صبر به قومه فاده زنده آن پیغمبر را قوم وی پس خون آلوده کردند او را اما بکسر
نمرا خون آلوده کردند و هو یسحق الدم عن وجهه حال آنکه پیغمبر میری در زد و پناک می کند خون را از
روی خود و یقول اللهم اغفر لقومی و اذن ابیایم رقوم مرا فانهم لا یعلمون زیرا که ایشان نمی دانند حقیقت
حال مراد دین ادا می است بالکمال و در خواست علم و معرفت از درگاه حق سبحانه برای قوم نا حقیقت حال
بشناسند و ایمان یابند شیخ ابن حجر عسقلانی می گوید که واقف نشدم بر تعیین این پیغمبر که در نام وی که کیست
و چیست و احتمال دارد که نوح پیغمبر باشد انتهى و در اخبار آمده است که نوح علیه السلام را قوم وی چندان
میرند که خون آلوده می شد و در نهایت زمین افتاده می بود باز بر می خاست و در جوت می کرد و بعضی گفته اند که مراد
از این پیغمبر ذات شریف خود را داشت در صورت ابهام و اجمال و انموده این سخن اظهر است و این کلام
از آنحضرت در روز آخر می است و الله اعلم بمحقق علیه * باب الریاء و السبعة * ریا مشق از دین است
فی الصراح و یاکسر و المذخیر شستن دایه یکی ذوق نمودن و در عن المعلم گفته ریا طلب منزلت نزد مردم بعبادت من
و یا مخصوص لعل ظاهر باشد آنچه از قسم عبادت بود و ریا در انجا که در دنیا که کثرت مال و اتباع و حفظ اشخاص
و حسن رمی و اگر باشد از دایه بکسر و افتخار خواهد بود و ریا آنچه مقصود وی طلب جاه و منزلت بود و چنانکه
مشایخ برای نمودن مریدان و استمالت قلوب و ترغیب ایشان براقه و اتباع گفته بزر و حقیقت ریا باشد
اگر چه در صورت آن بود و این معنی گفته اند ریا الصدیقین خیر من اخلاص المریدین باید دانست که ریا آن
بود که در ذات شخصی گمائی بود و بیکم واقع و آخر ابرودم بنهید و دوست دارد که بر مردم ظاهر گردد و دخلی آنرا
بداند و اما آنکه ناپو و در انجا که آن که ب و نفاق بودند ریا بر قیاس آنکه گفته اند غیبت آن بود که کسی که در واقع
در شخصی بود بگوید و اگر نبود آن خود را قمراد بتان باشد و ریا را انقسام بود و فاحش تر و قبیح تر من انقسام
وی آن باشد که در وی قطعا از ادعای ثواب و قصد عبادت مولی تعالی بود بلکه محض از برای نمودن خلق
و طلب منزلت نزد ایشان بود و این در نهایت محض و مقت الهی است و عمل در وی باطل است تا
آنکه بعضی گفته اند که موجب ابراء و مذمه نیز بود و واجب کرد و قنایسم دیگر آنکه هر دو بود و واجب ریا غالب
و این نیز در حکم اول است و اگر آنکه هر دو را در برابر بود و ظاهر آنست که بود و زیان و دین قسم برابر
باشد و لیکن اطو است و آثار دارد و در عهد و دم قبول است و اما آنکه واجب و غالب در ان نیست ثواب و
اراده وجه الهی تعالی باشد ظاهر و دوی نقصانست بطلان یا ثواب و عقاب هر دو باشد بر اندازد نیست و نیز فرق

گردد اندر آنکه قصد ریاء و ابتداء ای عمل بود یا در انشای آن عارض شود یا بعد از عمل باب الریاء و الحیة
 لایحی گردد نخستین شیخ تراست پس اذان دوم و سوم کمتر است و یوحه دوی آنچه که شته باطل نکند و وزیر فرق
 است در آنکه قصد ریاء و عزیمت آن معصم باشد یا خطر و پیش نبود و خلاصی از ریاء غایت دشواری است و وجه
 حقیقت اخلاص مستمر تا گفته اند که اگر ستایش خود را از کسی بشود و بدان شاد گردد و علامت وجود ریاء است
 و اگر در خلوت کاری میکند و خیال ریاء در خاطر دارد و آن نیز ریاء است اغاذا الله منها و اینجا حالتی دیگر است
 و آن فرح و سرور است بفصل خدا و رحمت و حسن الطیف و یوفیق وی تعالی و تهنه مس پیوستن گناهان
 و آشکارا دلباختگی یا بقصد اظهار دین و طاعت نادیده آن اکتفا کند پیروی نماید و این محمود است و
 داخل ابواب ریاء چنانکه احادیث و درین باب بیاید و مسئله غامض است و تقیلهی دارد و در کتب فقه
 تعرض بآن کرده اند و تحقیق این مسئله از کلام قوم باید جست خصوصاً در کتاب اجیاء العلوم و آنچه مذکور
 شد متنبس از آنجا است و معنی بضم سین و سکون بیستم اکثر ریاء مذکور گرد و گویند که ظنان این کار برای
 ریاء و سببی کند یعنی تا به مردم بکشوند و یا بکجه سمد و اینجا متعلق بحالت جمع بود و ریاء بحال بصره ۴۰۰

الفصل الاول * عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله لا ينظر الى صوركم و
 اموالکم خدا ی تعالی نمی بیند نظر رحمت و عنایت بجانب صورتهای ظاهر شما که حالی است از سرتنهای رزید و اما نهایی
 شما که عادی است از خیرات مقبوله و لیکن یفظر الی قلوبکم و اعمالکم و لیکن نظر میکند بسوی دلها ی شما که محل
 تقوی است و کردارهای شما که تقرب می نمایند بدان بدو و وی تعالی و در بعضی کتب انجمن نقل می کنند که
 ان الله لا ينظر الى صورکم و اعمالکم و لیکن یفظر الی قلوبکم و انما تکم رواه مسلم * و عده قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الله تعالی انا اغنی الشریکاء عن الشریک و سم از ابی هریره
 است که گفت گفت آنحضرت که پروردگار عالم جل جلاله سیر نماید من بی نیازترین شریکانم از شرک یعنی شرکا که در
 عالم می باشند محتاج اند بشرکت و راضی اند بدان تا هر یک را نصیبی و دخلی و ران چیز باشد که شریک اند
 بخلات من که خلاق علی الاطلاق بی نیازم از آنکه بشرکت و جهادت راضی باشم تا آنکه خالص و تنه برای من نه کند
 و تسمیه وی سبانه شریک باعتبار گردانیدن بندگان است مرا و در شریک پس از ان بیان کرد بی نیازی
 و بی رضائی خود را از شرک و فرمود من عمل لا اشترک فیه معی غیري کسی که بکند عبادتی را که شریک
 گرداند و ان عبادت با من دیگری را فرکته و شرکته می که آدم آنکس را با شرک وی و فی روایه در
 دواتی بجای ترکه و شرک که این چنین آمده که فانما منه یوی پس من از آنکس نیز ارم هو للذی عمله آنکس یا عمل
 آن کس برای آنکسی است که کرده است عمل را برای آنکس رواه مسلم و ظاهر این حدیث آنست که مزج ریاء
 و دخل وی نیز مفوت ثواب است و لیکن گفته اند که این دو دو قسم از ریاء خواهد بود که نیست ثواب در وی قطعیاً
 نبود یا قصد ریاء غالب باشد و تواند بود که مقصود مبالغه باشد و در وجه و منع از مدحایت ریاء الله اعلم * و عن

چون بقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سجع کسی که مشهور باب الرها والسبعة
 گرداند نفس خود را در قصد شهرت کند میان مردم یا کسی بشنوا مردم را احوال و فضایل خود صبیح به معنی مشهور
 کرد و این و گمانی خود کردن و نشر کردن ذکر آید و به معنی اسلاح یعنی شنوایان نیز آید کنانی التماس صبح الله به
 مشهور گرداند خداوندی عیب های او را و دوسو کند او را و از قیامت چنانکه فید يوم القيمة صریح و حدیث جناب
 در اول فصل ثالث بیاید و من یزانی فی الله بدو کسی که عمل کند بر یا خیر او را خداوندی تعالی خیر او را بیان یعنی گوید
 چرا او در از کسی طالب دارد که عمل برای وی کردنی و بعضی گفته اند مراد آنست که ظاهر گرداند عملهای زشت
 او را که پنهان میداد و فیضیت می کند و دوسو اگر داند او را از دظن و در بنایا آشکارا می گرداند نیست فاسد و عرض
 باطل او را و ظاهر میگردد و مردم که عمل وی برای خدا بود و بعضی گفته اند که مراد آنست که کسی که بشنوا عمل
 خود را و نماید آنرا مردم را بشنوا و نماید خداوندی تعالی ثواب او را آنکه به آنرا بوی ماحسرت خود
 بر آن یا مراد آنست که کسی بشنوا و نماید عمل خود را بشنوا و نماید حق تعالی آنرا مردم و ثواب وی همین
 باشد در دنیا و مردم گرد و از ثواب آخرت محقق علیه و عن ابی ذر قال قیل لرسول الله گفت ابوذر
 که گفته شد مر سبغ خدا اصلی الله علیه وآله وسلم از این الرجل آیا بینی و میانه انی مردی را که یعمل العمل
 من الخیر می کند کاری را از حسن جزو یعمله الناس علیه و شنایش می کنند او را مردم بر آن کار حکم این
 چیست و فی روایتی دیگر و ابی بعد از یعمله الناس علیه این عبارت نیز آید که ویسجه الناس علیه و دوست
 می و اند مردم او را بر آن کار قال فرمود آنحضرت قلک عاجل بشری المؤمن آن سبغش کردن مردم
 دوست داشتن ایشان او را و و بذات دادن سلطان است یعنی پیش از آنکه در آخرت ثواب
 آن عمل یابد و دنیا ثواب آن بامت از شنایش و دوستی مردم و این کویا شارت دادن است او را
 ثواب آخرت و این از زیانیست زیرا که قصد وی ثواب آخرت بود حق تعالی بفضل خود بزرگ دنیا
 ثواب داد و او را مسلم و الفصل الثانی * عن ابی سعید بن ابی فضاله عن ابی سعید عبادی عاری این چنین
 است در مسند احمد و جامع الاصول و استیعاب و در بعضی نسخ مصابیح و مشرکات ابی سعید آمد و عن رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال فرمود اذا صبح الله الناس يوم القيمة و قتی که قرايم آورده ای تعالی
 آدمیان را از روز قیامت لیوم لا یریب فیهم و روزی را که شک نیست و آدمیان وی نادای مباد آواز
 امید به فرشته آواز دهند و من کلان اشرك فی عمل عمله الله احدی که بود که شرک می گرداند در عمل
 وی که نکرد آن را برای خدا کسی را یعنی برای کسی کرد و دنیا فلیطلب ثوابه من عند غیر الله پس باید که
 طلب کند ثواب عمل خود را از نزد غیر خدا که شرک است که و امید او را فان الله اغنی الشراکاء عن الشرك
 زیرا که خداوندی تعالی بی نیازترین شرکهاکان است از شرک است و رواه احمد و عن عبد الله بن عمرو انه
 سمع رسول الله و ابیست از عبد الله بن عمرو که وی شنید پیغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يقول

* الفصل الثانی *

يقولی گفت من سح الناس بعمله کسی که بشنود هر دم را عمل خود را بشنود کرد اند باب الریاء الحمیة
 خود را از ایشان بطل خود و سح الله به اسمع خلقه بشنود کرد اند خدا ای تعالی او را بر ستمهای خلق خود و حق و
 وصغر و خیر و خرد کرد اند او را در دنیا و آخرت اسمع حج اسمع بصریم جمع جمع مثل الکلب و الکلب ذوات البیهقی
 فی شعب الایمان ۳۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال من کانت له طلبة
 الاخرة کسی که باشد بخت وی طلب ثواب آخرت جعل الله غداه فی قلبه کرد اند خدا تعالی تو را بختی دنی
 نیازی او را در دل وی یعنی نیاز کرد اند او را از خلق که نیاز دارند ایشان و بیدار آن مال و جاه از
 ایشان بهم رساند و جمع له شمله و فرا هم آورد وی تعالی مراد از ایشان و بیدار ایشان و بیدار کردن او را
 به تبه اسباب میبشت او و شمل فتح بین محمد و سکون میم میم به معنی پریشانی آید و هم به معنی جمعیت آید
 و مراد این جامع پریشانی است و انتہ الدنیا و هی را غمة و بیدار او را دنیا و حال آنکه دنیا خود دینی
 قد است زد وی یعنی طلب و سعی و محنت و خواری اسباب و خواج میبشت او بدست آید و من کانت
 لیته طلب الدنیا کسی که باشد بخت و قصد وی طلب دنیا جعل الله الفقر بین عیفته کرد اند خدا ای تعالی فقر را
 حاضر پیش و چشم وی و شقت علیه امر و مفرق دیر ایشان کرد اند بر وی کار او را و لا یاتیه منها الا
 ما کتب له و باید او را از دنیا که آنچه نوشته و تقدیر کرد است وی تعالی مراد از یعنی در طلب آخرت و عمل
 کردن برای آن جمعیت حاضر است و بآسانی رسیدن رزق و در طلب دنیا پریشانی و سرگردانی و رزق
 خود همان است که تقدیر است و واء الثرمذی و واء احمد و الدارمی عن ابان عن زید بن ثابت و
 ابان فتح امره و تخفیف موحه نامی است بر امیر المومنین عثمان و وایت داد از پدر خود و از صحابه دیگر
 و قات یانت و در من اشام بن عبد المکک و حاضر شد حرب جل و ابان غایبه بود و احوال ابرص اضم و ای شد
 مدینه داد ابام عبد المکک در رسید او را قالج ۴۰ و عن ابی هریره قال قلت ابو هریره گفت گفتم
 یا رسول الله بینا انافی بیتی فی مصلاي و انسانی آنکه من در خانه خودم و در جای نماز که اردن خود یعنی در نماز
 بودم اذ دخل علی رجل ناگا در آمد بر من مردی فاصحبتی الحال التي راني علیها پس خوش آمد
 مرا حالی که دید آن مرد مرا بر آن حال که نماز که اردن است یعنی این خوش آمدن از رویا باشد یا فقال رسول
 الله پس گفت بنمیزد اصلی الله علیه و آله وسلم یرحمک الله و حمت کند ترا خدا ای تعالی یا با هریره
 لك اجر ان اجر الصبر و اجر العلانية مر تر است و اجر جهنمی که در نماز و اجر آشکارا که در آن
 ظاهر و شغالی ابو هریره در دیدن او را بر آن حال از جنت آن بود که تا آن مرد میبند و اتباع وی کند و وی نیز
 باین حال متعجب کرد و باید جنت آنکه حکم من من سنة حصنة فله اجر و اجر من عمل بها او را اجر عاقل بدان
 حاصل کرد و در ممکن است که خوش شغالی ابی هریره بدیدن آن مرد او را و نماز جنت شکرانه آن باشد که باری در
 مسلمانان عبادت و توفیق مومنون و معلوم گشت و از جمله اقامت کند کان نماز که اقوی او کان اسلام است

شد و بسیاری بر این شاه نزد این نبی است به معنی سر و عارضه و آه التزم می و قال باب الربا و السبعة
 هذا احد اثبت غريب و هو و جند قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يخرج في اخر الزمان
 رجال يعقلون الدنيا بالدين يرون في آيها و آخر زمان مردانی که فریب میهند و یارایانهای دین یعنی
 دینار ابل آخرت طلبند و مردمان را از آن فریبند خیل فرشتگان من ضربت ضربت یلبسون للناس جلود الضان
 می پوشند برای مردم پوست میش را بر تن ایشان از جهت اظهار عری و تعلق و تواضع در روی مردم الصفتهم احلي
 من السكر و قلوبهم قلوب الزيايب و باهای ایشان شیرین تر است از شکر در سخنان شیرین و نرم و
 دوست دارند که با آنها ایستند و باهای ایشان همچو و باهای کرگان است و در سختی و دشمنی کردن با مردم بگوید الله میگوید
 هذا ای تعالی ای یفترون آیامیات و اذن و کدایش من ایشان را میفرود میبندد و فریب می خورند ام علی
 یفترون بلکه آباء من جرات و لیری می نمایند قبی حلفت بس خود سوگند میخورم لا تعین علی اولئك امرأه
 می فرستم بر آن مردان منیم ناشی از فواید ایشان یا از جانب آدمیانی که این مردان آنها را می فرستند فتنة
 تدع الحليم فيهم عیران بلاد آشوب را که میگذارد و مرد عاقل آگاه را در ایشان تحیر و میرت میبرد و آه التزم می
 ۶۹ و عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم قال این خبر روایت می کند از آن حضرت
 که فرمودان الله تبارك و تعالی قال مدد کسی که خدا ای تبارك و تعالی گفت لقد علقبت علقا به تحقیق پیدا کرده
 ام غلقی را که السفتهم احلي من السكر و باهای ایشان شیرین تر است از شکر و قلوبهم امر من العار
 و باهای ایشان تلخ تر از صبر تلخ صابو کسر با سر و دخت تلخ مشهور قبی حلفت لا تعینهم بس خود سوگند
 میبرایند تقدیر کنم و فرستم ایشانرا فتنة تدع الحليم فيهم چیران فتنة که بگذارد در ایشان مرد عاقل را
 میخرا تا بجای مهلهت بر کردن کاری را و هیچ آنکه پیش آید بکاری که نیاید قبی یفترون ام علی یفترون
 بس من فریب می خورند یا بر من جرات و لیری می کنند و آه التزم می و قال هذا احد اثبت غريب
 ۷۰ و عن ابی هريرة قال قال النبي صلى الله عليه وآله و سلم ان لكل شیء شر فیه و هستی که بر هر چیزی
 و اثره است بکثر شین و تشدید را داد و آخر حرص و نشاط در چیزی و شره اشباب ای نشاط و شره و فتنة و
 در آخر شدت حرص که انی التمام حسن و الصراح و فراوانهاک است و لكل شره فتنة
 و در هر شره و اقرب است بفتح قادن کون ناسیتی و انکسار و مراد تفریط و تقصیر است یعنی در هر چیزی
 از اعمال غایبه و اطلاق باطنه و طریقت است افراط و تفریط و هر دو مذموم و موجب نقصان است و کمبود
 و کمال توسط و اقتصاد است چنانچه در محل خود تحقیق یافته است و بطریق توسط اشوات کرد و قول خود
 قان صاحبها سدد و قارب بس که صاحب شره ساد که طریق مد او و صواب کند و نزدیک و دود و
 نیفتد از طریق توسط و اقتصاد و نیفتد در جانب افراط و تفریط قارب چو بس امید دارد و فوز و قلاح ادر او ان
 اشیر الیه یا لا صاحب و اگر اثبات کرده شود بسوی صاحب شره یا نکشتان یعنی مشهور و ممتاز کرد

در میان مردم فلا تعد و پس نشمارید و از این اهل فوذ و کلاخ و در قول باب الریا والسمعة
 او ظاهر بود و لا تعد و اثبات است با بهام عاقبت و بعد علم سابقه یعنی ظاهر امیدوار باید بود که هر که سبک
 طریق بود و صواب می کند و از راه راست و در نمی آید محمود و الباقیه در سترگار است و اگر نه چنین است
 و بنسب و ف و انگشت نمانده و او را و ظاهر از اهل فلاح و عاقبت کار هر دو بهم است تا خاتمت هر
 چه بود و بیت و حکم مستوری و مستی و بر خاسته است که کسی ندانست که آخر چه حالت گذرد و اما امید است
 که هر که اتو فین عاقبت داده و بر او راست برده اند و بختش نیز خیر خواهد بود و نیز عاقبت رحمت الهی جادی
 است که کار از آخر بجانب نیکی می کشد و توبه می بخشد اما بگو کار از ابراهیم که ترمی آر و تسال الله العافیة

روا الترمذی و قال هذا احدیث غریب ۸۰۰ و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و مرود
 یحسب امری بن الشران یشار الیه بالاصابع فی دین او دنیا پس است مرود از بدی که انگشت ناکرده شود و در
 دین یا در دنیا اما مشهور و انگشت ناشنیدن و دنیا و ظاهر است که مثل آنست و سبب بیرون افتادن از طریق
 امن و سلامت است و باید در دین زیرا که آن نیز مبنی و وقوع و دیش بیکه و باید و ریاست و امامت و نشانه
 و اعتقاد مردم و تعظیم ایشان و شهادت خیمه تناسیه و مگاید نفس و غوایل بشیرانست و کمتر کسی بود که فحاش
 باید از ان و سلامت مانده و ان مگر سترمان و صدیقان چنانکه گفته اند که آخر ما شریح من راس الصلح یقین حب
 المصباح پس قبول و کم نانی بر حال بهر حال و بیسلامت و حفظ حال نزدیک تر الا من عصمه الله مگر کسی که معصوم
 و محفوظ دارد و او را خدا ای تعالی از بیجا معلوم شد که این در حق کسی که محبت ریاست و جاه و قبول و لایمی مردم
 و امن گیر حال او است اما آنکه محفوظ و محض است مستثنی است از ان و فرمود رب الغت در کلام خود
 و حکایت کرد از حال خواص به گان خود و جعلنا للمتقین اماما و قتل است که حسن بصری را گفته و رحمه الله علیه
 که توانگشت نمانده و در مردم و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این چنین می فرماید فرمود مراد آنحضرت مبدع
 و در دین و فاسق و دنیا است یعنی آنکه و دنیا غنی و مشهور کرد و دنیا و دینش و بجزوینتند و در دین بر طریقه سنت
 و اتباع باشد و در داخل این گاه نیست و با سید التوفیق و راء البیهقی فی شعب الایمان ۱۱۰ الفصل

الثالث عن ابی تمیمه قال شهدت صفوان و اصحابه ابو تمیمه من ماله بصری که از آنجا بعین است گفت حاضر
 شد صفوان و یاران او و جند بن یوهم و ابو ذر غفاری رض که نام وی جندب است و صیت می کرد
 ایشانرا یعنی صفوان و اصحاب او را صفوان بن امیه و صفوان بن عسال و صفوان بن الموعظ همه صحابه اند
 نا اینها مراد یکست فقرا و اهل سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیاً پس گفته صفوان و
 اصحاب وی جندب را آید شده از آنحضرت جزی قال سمعت رسول الله گفت جندب ششم پنجم خدا را صلی
 الله علیه و آله و سلم یقول می گفت من سمع الله یوم القیمة کسی که مشهور کرد و اندو و او را در دنیا مسا
 کردند و او را خدا ای تعالی روز قیامت و من شاق دکنی که در مشقت اند مردم و او را کایف اند ایشانرا بآنخ فوق

ظانت ایشانست و طبعی عام تر مراد داشته باشد نفس خود و غیر خود و نه انداختن نفس خود در باب الریاء و السمعة
مستند و فوق طانت که از حد تجاوز کند و موجب غل و ضرر گردد نیز منسوخ است و بعضی گویند که مراد وقوع در شقی
و جایی است از طبعی و در طرف غلات و نزاع افتادن است باز ایشان بر مرقم بر خرای می آید است که شقی الله علیه
یوم القيمة در مشقت و شدت و سخت اندازد از حد ای تمای اود از دوز قیامت شقی علیه در مشقت انداخت
اود از در بعضی روایات شاق الله علیه نیز آمده قالوا لکنهم صفوا ان داحضاب وی جذب ما اوصفا اندرزکن مارا
فقال پس گفت جذب اول ما یفتن من الانسان بطنه اول و چیزی که قاسمه و گزیده می گردد از آدمی و میرسد
اود را آتش و دوزخ شکر دوست یعنی نخست چیزی که سبب دخول و درآمدن دوزخ و کشیدن
به آب آدمی گردد آدمی را خوردن حرام است فمن استطاع ان لا یاکل الا طیباً فلیفعل پس کسی که
تواند که نخورد مگر حلال را باید که بکند این کار را تا از آتش و دوزخ نجات یابد و من استطاع ان لا یسول فلیفعل
و این السیفه و کسی که تواند که حایل و مانع نگردد و میان وی و بهشت ملائکه کف من دم احراقه فلیفعل مقه او بری
کف دست خونی که ریخته است آنرا باید که بکشد آنرا خون بنیاض و نجس مانع می گردد از درآمدن بهشت اگر چه
مقدار یک کف دست بود چه جای زیاده بر آن و از عقل دود است که از تکاب این چنین کار خیر و حسین کند
که مانع آید از ان چنان امر عظیم شریف که در آمدن بهشت است رواه البخاری ۲۰ و عن مبرور الخطاب
رضی الله عنه انه خرج یوما الی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فوجد معاذ بن جبل قاعدا
عند قبر النبی صلی الله علیه و آله و سلم یبکی امیر المؤمنین عمر و دهی بر سینه آنحضرت در آمد و یافت
معاذ بن جبل را که نشسته بود نزد قبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که گریه می کند معاذ فقال پس
گفت عمر معاذ را ما یبکیک چه چیز و گریه آورده ترا فقال یبکی فی شیء معته من رسول الله پس گفت
معاذ در گریه آورده مرا یاد کردن پیچری که شنیده ام آنرا از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان یصور الیاء شربک شربک را گری گفت اندکی
از دما موجب شرک است چه جای آنکه بسپارد باشد و من عادی الله ولیا و کسی که دشمن دارد و دوستی
از دوستان خدا را فقد بارز الله به امتا ربه پس تحقیق بیرون آمدن از اینک و هر که با خدا بجنگد بر آید البته
مخدول و ضرر دم گردد و مبارزت میان صفت بیرون شدن بجنگ ان الله یحب الابرار الا تهیاء الاخفاء
بد رستیکه خدا ای تعالی دوست میدارد و نیکوکاران پر پیروزگان این پوشیده حالان را المذین اذا شاؤوا لم یعتقدوا
آن کسانی که چون غایب باشند باز پرس کرده نشود احوال ایشان و اذا حضر و الم یلعوا و چون حاضر
باشند خوانده نشوند و طلبیده نشوند بمهری و مجلسی که ساخته شود و لم یقر بوا و اگر خوانده نشوند نزدیک گردانیده
نشوند و برت نشانیده نشوند قلوبهم مصابیح الهدی و الهای ایشان چراغهای هدایت است که بنور آن
رواه است یا نه می شود بخرجون من کل فجور مظلوم بیرون می آید از هر زمین تاریک اشارت است

است نیز یکی و آن یکی و خرابی سبب کن و منازل ایشان که پختی نه اند که چراغی افروزمند باب الریاء و السیعة
و تفاوت دهند درین حدیث شبیه است که اگر مردم عالم و صالح و متقی را با خراب خراب باشد از اینست و لایس و خیر
آن بازی نباید خورد و در ترک تعظیم و احترام ایشان در تقصیر و اضی نباید شد کسی چه و اند که در باطن ایشان جلالت
هست و خاکساران جهان را بختکارت منکر و نوچه دانی که درین گرد سواد می باشد و نیز اشارت است بآنکه
بزرگتر و غمناکی و بی اعتباری و بی ثبات نیست تا قوی و نورانیت باطن نباشد رواها ابن ماجه و البیهقی
فی شعب الایمان ۳۳۰ و عین ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان
العبد اذا صلی فی العلانية فاحسن به و چون نماز کند او در آشکارا پس خوب که او در و صلی فی السر
فاحسن و بگذارد و در نهانی پس خوب که او در و صلی فی العلانية فاحسن رواها ابن ماجه ۳۳۰ و عین
در استی که در یاد در عبادت نمی کند رواها ابن ماجه ۳۳۰ و عین معاذ بن جبل ان النبی صلی الله
علیه و آله و سلم قال یكون فی آخر الزمان اقوام اخوان العلانية اهل السر و اولیة
المنافین جبل که آنحضرت فرمود می باشد در آخر زمان گروهی که آشکارا با او دران و دوست مانند
و پنهان یگانه و دشمن فقیل بر سر گفته شد یا رسول الله و کیف یكون ذلك و چگونه می باشد و چه سبب
می باشد این حال قال ذلك بر غیبه بعضهم الی بعض و ربه به بعضهم من بعض فرمود این حال سبب رغبت
که آن بعضی از ایشان است به بعضی و ترسیدن و کراهت داشتن بعضی از بعضی یعنی با عرض و یا و می
چون عرض داشته باشد رغبت نماید و اظهار دوستی کند و اگر عرضی در میان بود یگانه باشد و بر سر قدم
حصول عرض دشمن شوند ۳۳۰ و عین شد ادین اوس قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان من
یمنع من الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول من صلی یزانی فقد اشرك کسی که نماز کند او در بیابان
بر تحقیق شرک کرده اند غیر خدا و آنچه عز و جل و من صام یزانی فقد اشرك و کسی که روزه دارد و بر بیابان
بر تحقیق شرک کرده اند غیر خدا و آنچه عز و جل و من تصدق یزانی فقد اشرك و هم چنین کسی که تصدق کند
بر یا بر تحقیق شرک آورده یعنی هر یکی که بر یا کند شرک است غایت آنکه شرک جلی است و خفی شرک
آنکه در است بر سر آنی که بر ای غیر خدا عمل می کند بزرگتر بر سر می کند لیکن پنهانی چنانکه گفته
اند کل ما صدك عن الله فهو صمك و اهلها احمد و ابی کر و ابن هر و حدیث را امام احمد ۶۱۶ و عنه
آنکه یکی و نیز روایت است از شد ادین اوس که می گفت فقیل له ما یبکیک پس گفته شد مرا در آنچه
چیز در گریه آورده ام قال شیء سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول گفت در گریه آورده
مرا چیزی که شنیدم از آنحضرت که می گفت فلن کرته فابکائی پس بناد آوردم آنرا پس در گریه آوردم
سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت اتشوف علی امتی الشریک
و الشهوة الخفیة بسیاری بر من امت خود شرک و شهوت پنهانی را قال قلت گفت شد و من اوس گفت من

یا رسول الله اشرك امته من بعدك آیا شرک می آرند است تو بعد از تو باب الرداء والسمعة
 قال نعم گفت آنحضرت آری شرک می آرند اما آن شرک که استمادت است که آن را شرک جلی میخوانند
 اما انهم لا یعبدون شمساً ولا قمر ولا حیضاً ولا ولداً و ثلثاً آگاه باش بدستی که ایشان نمی پرستند آنجا
 داده مادر ادنی سناک داده است دیگر را از هر چه که باشد و لکن یرواؤن باجمالهم و لیکن زیای کنند
 بهایهای خود چون عزت و قیمت عمل صالح میان این است بسیار است و عیالهای ایشان بزرگ و بسیار
 و از بنای بیگفت مروی که مرانی را نیز حس نعل و عزت آن ظاهر شده است اما چه فایده که آنرا عزت حیات
 عزت می نماید و از جنت جاودمال آنرا ببرد و نماید و در دام شرک خفی گرفتار آید و این به حقیقت شرک و
 بت پرستی است فوالشهوة الخفیة ان یصبح احد هم صائماً و شهوت نهان ایست که مثلاً صبح کند
یکی از ایشان زوزه و او را فتعرض له شهوة من شهواته پس عارض شود و بیدار شود و مراودا شهوتی از
شهوتهای او مثل شهوت طعام یا شراب یا جماع فتوق صومه پس ترک دهد و بت کند و زوزه بخورد و این شهوت
این شهوت را خفی خوانند از جنت آنکه نهان بود در باطن او گویا در وقت میت زوزه و نفس خود نهان داشت اگر
شهوتی عارض شود و زوزه کشد و طبعی گفته که خفی خوانند او به جنت آن است که هلاک و مروی معنی است یا به جنت
مشاگت و مناسبت شرک که انجامد کور است چه مراد بدان شرک خفی است رواه احمد و البیهقی فی شعب
الایمان ۷۰ و عن ابی حمید قال خرج علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نحن نقتل اکر
المسیح الدجال گفت ابوسعید بیرون آمد آنحضرت و رسید بر ما و ما اگر می کردیم مسیح و جال را دقتیم و ابتدای
او را فقال پس فرمود آنحضرت الا اعبرکم بما هو اعرف علیکم فقلت من المصیح الدجال آیا خبر ندیم
شما را به چیزی دجلایی که ترسیده شده تر است بر شما نزد من از فته و جال فقلت ابلی پس گفتیم بآبلی جزو ما را
بدان جز یا رسول الله قال الشرک الخفی فرمود آن جز شرک نهانی است ان یقوم الرجل فیصلي
و آن شرک خفی ایست که مثلاً بر می خیزد و بر سر نمازی که او و فیز یک صلواته پس زیاده می کند و در از
می گرداند و نافه خود را در حد و خضوع و خشوع لمایری من نظر رجل از جنت آنکه می بیند نظر کردن فرود را
بسوی او پس زیای کند و می نماید او را که من چند بن و این چنین نمازی کنم و ترسیده و ترسیده و در این
حان از دجال به جنت آنست که ابتلا باین بسیار است و در یافتن آن صعب و اجتناب از آن دشوار و نفس
به قباحست آن نمی فرسند و ابتلای دجال یک وقتی خواهد بود و اذات که نب دی لایح و کراهت آن باتی
است و نفس از وی متنفر و قبح او مشایه باین مباله است و نشد بد و تبیع حال دیا کبید و در دوزخ است آن نادر
که در چشم مردم که ادنی در از و داده ابن ماجه ۸۰ و عن محمود بن لبید اختلاف است در صحبت
دوی ولادت او در زمان سبادت نشان آنحضرت و روایت دی از صحابه است و بخاری بر آنست که او را
صحبت است و صحیح تر این قول است ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت میکنند که آنحضرت

گفت ان اخوف ما اعاف عليكم الشرك الاصفى من دسني كه خوف نرين جزی كه خوف دارم باب الربا والسفوة
از ان بر شما شرک کوچک است قالوا گفته صحابه یا رسول الله وما الشرك الاصفى و چه چر است شرک کوچک
قال الربا فرمود شرک کوچک و با است که کوچک تر است از شرک به سنی بت پرستی و دو مذهب و اعتقاد کردن
است اگر چه آن جلوی دقوی است دین خفی و ضعیف و رواه احمد و زاد الیه یحیی و زیاده آورده است
بعضی فی شعب الایمان ابن جبارت را یقول الله لهم یکوید خدا ای تمای مرا یکندگان و ایوم یبیا زی
العباده باعمالهم در روزی که جز امید به خدا تمای یکندگان را بکر دارای ایشان اذ جیوا الی اللین کنتم
قرآن فی الدنیا بروید بسوی آنکسانی که بود شما که دریا یکدیگر دید ایشان در دنیا قانظروا هل تجدون
عددا هم جزاء پس بنگرید آبایی باید نزد ایشان جزای را از خیرا بایستی را شک را دسی است که جزاء
گفته یا خرافه مرده ۹۹۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو
ان رجلا عمل عملا سیئرا لا باب لهما انکر ثابت شود که مردی عمل کرد دهن و ادر مخد که نسبت در مرا آفرمانا کسی
از راه آن در آید خرد سنگ بزرگ را گوید مانا که مراد این جاغرا است یا مبالغه فرموده که اگر نر خدا کسی
در دن سگی در دزد که آزاد نمی باشد و لا کثرة و لا دیاری که آزاد و زنی و سوداخی است که کسی تواند از انجا
دید و سلع شد که بخ کات و ضم آن و تشدید و او دود آخر نار و زن که در دیو او باشد و بعضی گفته اند که اگر نافه
باشد بضم آید و غیر نافه بفتح و نیز اگر بنا بود و زن خرد و تنگ و اگر بی نابا باشد بزرگ و کشاد و درین حدیث
چون روایت با و ضم است مراد و زن خرد و نافه نخواهد بود و مناسب مقام نیز هم چنین است که لا یخفی و حاصل
آنکه می فرماید که هر چند کسی عمل پوشیده و در خلوت کند چنانکه هیچ کس بر ان اطلاع نداشته باشد خروج صله
الی الناس کاینها ما کان بیرون می آید و ظاهر می گردد که در داری بسوی مردم هر چه باشد یعنی حاجت
با کما نیست فایر کند از ثواب محروم گردد و حق تمای کردار تنگ را البته آشکارای کرد اند اگر از روی اخلاص
برای خدا است اگر تنگت و سی تمای اقتضا کند صلاح بنده و ان باشد یا مبنی است که خدا مخلص باید که
احتیاط و مبالغه کند در انهای عمل و کسب اخلاص زیرا که عمل فایر است مع میگرد و از انجا که بنده را خبر و اخذ
در ان بود ۹۹۰ و عن عثمان بن عفان رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
من کانت له سریره صالحة او سیئه کسی که باشد را در ان فغان یا خصمانی نهانی تنگ یا بد اظهار الله منها ردایم
یعنی به آشکارای گرداند خدا ای تمای از ان سریرت علامت را که شناخته می شود و آنکس آن علامت
مراد بر و علامت است که بدان جزی شناخته میشود و چنانکه مرد بر دانا شناخته می شود که از اعیان است کذا
قالوا ۹۹۱ و عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال انما اخاف
علی هذه الامة کل منافق نمی ترسم من برین است مگر شرار منافقی را که یتکلم بالحق و یعمل بالجور سخن
می کند با علم و حکمت و موافقت و نصیحت و کار می کند بجهل و نادانستی و سفاهت یعنی میگوید بر یا نمودن مردم و خود کار

نمی گند این صفت منافقان است پس می فرماید از دو دین چنین شخص و ازین صفت
 براست خودی نرم که این چنین مردی در امت پیدا شود و این صفت در ایشان زیاد روی البیهقی الاحادیث
 الثلاثة و درایت گردیده قی این بر حدیث و اقی شعب الایمان عن المهاجر بن حبیب ظاهر آنست که میباید است
 و لیکن ما ذکر او درین کتب بنا قیم و الله اعلم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال الله تعالی انی
 لست کل کلام المحکم اتقبل گفت بر در دگر تعالی من نسیم که هر کلام حکیم را قبول کنم یعنی هر چه گوید در محل
 قول الله و لکنی اتقبل همه و هو و لیکن من قبول می کنم قصد نیست و محبت او را که بچه چرخ دارد و فان کان
 همه و هو انی طاعتی پس اگر باشد نیست و محبت و بی در طاعت و فرمان برداری من جعلت صوته حلالا
 لی و وقار ای کرد انم خاموشی او را ستایش مر ذات احدس خود را و بزرگی و جاه و ان لم یتکلم و اگر چه سخن
 نگذرد یعنی اگر نیست طاعت من و محبت آن داد خاموشی او هم محمود و ای طعم و وقار است و گویا در عین
 خاموشی خود و شای من می گوید و اگر نیست و محبت او در طاعت است سخن او اگر چه در علم و حکمت باشد ضایع
 است که بر وی و بیاد نمودن و شنوایدن خلق می گوید و رواه الدارمی و باب الحياء و الشوف و کما حلتی
 است که عارض می کرد و انسا را و بگامد کرد و یاد از و بقصر آب چشم باریدن و نیایی زکف کردن و در گریه
 و بزدن کربس بیاد آوردن و حاضر کرد و این چنین که در گریه آورد و بگامد و بگریه آوردن کسی را در جنت
 فرسیدن و اخافت و تحریف ترسایدن و خوف حائلی است که عارض می گردد و مراد از اینجا گریه و ترس از خدا است
 آخرت و عقاب مولی است تعالی شاء ۷۹ الفصل الاول عن ابی هریرة قال قال ابو القاسم صلی
 الله علیه وسلم و اللی نفسی بیده سوگند بآن ذاتی که بقای ذات من در دست قدرت اوست لیتعلمون
 ما اعلم اگر بدانید شما آنچه میدانم من از احوال قیامت و اسوال آن و حقیقت مبادی و معاد و صفات قهریه جلالت
 باری تعالی که مورت خوف و خشیت و بیهت است و آنچه عارض میشود غم و محنت بزدل من از غایت حال شما
 لبیکیتم کثیر و لضعفکم قلیلا هر آینه می گردید بسیار و می خندید اندک و ترجیح می کنید جانب خوف را بر رجاء
 و این تمییز و تمیز است امت را بر کثرت بگاد و استحضار آنچه مورت غم و اندوه و گریه بود از خوف و خشیت
 و استحضار عظمت و جلال حق و اجتناب از کثرت ضحاک و راحت که داد جاهلان و غافلان است اگر چه خدا
 در احث نیرنی الحماه بامید حنف و منفرت و رحمت وی کنیزش و در رواه البخاری ۸۲۰ و عن ام الطلاء
 الانصاریة صحابیه است از بیانات و حدیث وی نزد اهل مدینه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم گنت گفت آنحضرت و الله لا ادری و الله لا ادری که در فرمودند سوگند در نمی یابم من بجه سوگند
 در نمی یابم من و ان رسول الله و حال آنکه من پیغمبر خدا یم مای غفل بی و لا حکم که چه کردی شود پس نه
 در می یابم که چه کردی شود و رواه البخاری ظاهر این حدیث آنست که غایت مبهم است و هیچ کس نمیداند
 که آخر چه خواهد شد و چه کار خواهد کرد و این در باب انبیاء و صل خصوصاً در حق سید المرسلین صلوات الله و

الله و خلاصه عليه و عليهم سنی است بدلائل قطعی که دلالت دارد بر جرم و یقین بر حسن باب البكاء و الشرف
 عاقبت ایشان و در این حدیث و موت عثمان بن مظعون بود رضی الله عنه که از گمراهی جرمین بود اول کسی که بعد
 از حضرت بعد از آن مهاجرین فوت کرد و او بود آنحضرت بعد از موت بر جبین وی بوسه زد و اشک ریخت و او را
 در بقیع مخصوص شریف خود دفن کرد و عنایات بسیار کرد زنی در آنجا حاضر بود گفت «یا بادر ما بهشت ای ابن مظعون
 که عاقبت تو به خیر است» انس آنحضرت آن زن را بر زمین سخن تو میخورد و این حدیث فرمود و در حقیقت مضمون
 آن از جر و منع است بطریق سالیه بر سوأوب و در حضرت فوت و حکم بر غیب و جرم به آن خلاصه آن گنایت
 است از عدم تصریح بعلم غیب نادبا و حقیقت کلام مراد نه با مراد هم در بیانت احوال عاقبت است چه در دنیا
 چه در آخرت به تفصیل چه علم باحوال غیب به تفصیل خبر در دیگر تعالی را نباشد اگر به محلا معلوم است که عاقبت
 انبیا علیهم السلام به خیر است و بعضی گفته اند که مراد هم در بیانت و در امور دنیا و دین است نه از خود به مراد آنست
 که انبیا هم که بموت خواهم مرد باقتل دینی و انهم که نازل خواهند شد بر شما خدا اب و نیکال چنانکه بر اسم سابقه نازل
 شده یا نه و بعضی گفته اند که مراد در دفع مک و وقت اوست و این معانی نه موافق ساق حدیث است و حق آنست
 که در دین قول پیش از نزول قول حق سبحانه است لیستمر لك الله ما تقدم من ذنبك و ما تاخر و اول
 ایهای بود در عاقبت و بعد از نزول این آیت یقین شد که عاقبت بخیر است كُلُّ اَقِيل و الله اعلم و عن
 جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عرضت على النار عرض کرد شد بر من و نمود شد
 مرا آتش و دوزخ در شب سمر اج با در دقت دیگر در خواست باید اری فرایمت فیها امراة من بنی اسرائیل
 پس دیدم در آتش زنی را از قوم بنی اسرائیل تعلل فی هوة لها هاب کرده می شود از جت کره که مر آن
 زن را بود و بطعها فلم تطعمها بسته داشت آن زن کره را پس تورا بد او را پیری و لم تلک عها تا کل
 من عشا من الارض و نگذاشت و سر نه اذ آن زن آن کره را که بخورد از حشرات زمین و خشتاش با کمر
 خار بچرخد و شن بچرخد آنچه سوزاند و از جهنم با بر روی زمین و از پرند با در کات ماله حشرات زمین و کنه شکان
 مانند آن که انی القاسوس و نودی گفته که فنج خاشهراست از کمر و ضم و اعجام شین اصوب است از
 اهل دی یعنی موام و پرند های ضیف حتی ماتت جو عا نا آنکه مر د آن کره از کمر و دی و رایت هم و بین
 هاسر الشراعی و دیدم عمر و بن عامر خراچی را یسیر قصید فی الناری کشید و دمای خود را در آتش و دوزخ قصب
 بضم قاف و سکون صاد و جمله دو کان و کان اول من سیب السوا تب و بد و عمر و بن عامر خراچی نخستین کسی که
 آزاد کرد و آنها را اسوا تب جمع سائبه است ناکه که در دو کذا شده می شد و جا بلیست به حث مذ را جبر آن و از علوت
 جا بلیست بود که چون ناکه ده شکم میزاید ماده ماد و باق و م می آورد و یکی از سفر و در از بابه می شد از مرض آزاد
 می کردند ناکه را در دمای کردند ادر او را نمی شد نه بران و منع نمی کردند او را از آب و گیاه از هر جا که میخورد
 دینی و و سبیدند آنرا و این فعل را عبادت و موجب تقرب با عنان می دانستند و اول کسی که این فعل

کرد و این رسم نهادن نمود و نیز گفته اند که نخستین کسی که بر سبش بیان رسم نهاد و باب البکاء و الحزن
 آنرا موجب تقرب گردانید وی بود و در بعضی روایات عمر بن الخطاب آمده ظاهر امر و یکی است عامر
 دوست و غمی نام بد یا بکس گاهی نسبت به پدر کرده اند و گاهی به کلا اقیل و او را مسلم در زمانی گفته که ازین
 حدیث معلوم گردد که بعضی از آدمیان امروز در روز پنجشنبه و در روز شنبه و در روزی اختی و ممکن است که
 گفته شود کشف کرده شد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم احوال آینده و در وقتیاست و بمناسبت ساختن شنبه و
 صلی الله علیه و آله و سلم و اسم اعظم و عن زینب بنت جحش ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم دخل علیها یوسا و ایتست از زینب که آنحضرت در آمد بر وی روزی فزعها زینبناک یقول
 در حالی که میگوید آنحضرت لا اله الا الله و یل للعرب من شرقها اقرب و ای مرعوب را از شری که غریق
 نزدیک رسیده است گفته اند مراد آن شرقها و قتلهاست که در عرب واقع شده و اول آن قتل عثمان
 بن عفان است و ضی الله غم و بعد از آن دایم و ستم شده تا الان و بعضی گویند که مراد حصول قوح و اموال
 و تاذع و تانس و در امانت گذاشتن این جعفر فتح الیوم من ددم و باجوج و باجوج مثل هذا
 کشاده شد امروز از سب باجوج و باجوج و در خنده شده و روی مقدمه این و حلق با صعبه الا بهام و التي تلیها
 و حلقه بست آنحضرت از برای تمثیل و تصویر مقدمه و خنده نموده و انگشت خود یکی انگشت میزد و انگشتی که متصل
 است آنرا که سب باشد یعنی تا امروز خنده در آن واقع نشده بود و امروز خنده مقدمه از حلقه این بود و انگشت
 کشا و شده و کشاده شدن و خنده از علامات قرب قیامتست و وقوع قتلها و عرب نیز از آثار و علامات قرب
 دوست و بعضی گفته اند که این اشارتست خروج از اک جنگیزه که بر آمده و هلاک گردانده و غمی را و واقع شد
 بر دست ایشان به بعد از غیر آن از بلا آنچه واقع شده و اسم اعظم قائلت گفت زینب فقلت پس گفتیم من
 یا رسول الله افتهلك آیا بس هلاک کرده میشود و فیتنا الصالحون و حال آنکه در میان ما موجود باشند
 صالحان آیا بروت و جود ایشان مانع نمی آید از وقوع بلا و فتنه قال نعم گفت آنحضرت آری هلاک کرده
 میشود شما با وجود بودن مردم صالح و در میان شما ذاکثر الخیث و فیه بسیار شود نفس و فجور یعنی اگر چه
 مردم صالح باشند اما غلبه اکثر نسیق و فجور سبب آن گردد و خبث بضم خا سکون بالاست و در بعضی
 نسخ بتعین نیز تصریح کرده اند متفق علیه و عن ابی عامر ادابی مالک الاشعری شک و تردد
 گرداناری و در دایت این حدیث که از ابی عامر اشعری است که عم ابو موسی اشعری است و از کبار صحابه
 است شهید شده و زحیف با از ابی مالک اشعری است که ادرا اشعری نیز که نزد صحابه مشهور است و شک
 و تردد در صحابی موجب طعن در حدیث نگردد چون صحابه همه عدل و ثقه اند از هر که باشد صحیح خواهد بود و قال قلت
 ابو عامر یا ابی مالک سمعت رسول الله شیدا م یخبر هذا اصلی الله علیه و آله و سلم یقول ی گفت لیکن من
 من امتی اقوام یستحلون بهر آنچه خواهند بود و از است من که آنها که حلال می گردانند حتی از کتاب بی کینه

و است نهال میکنند چنانکه امر حلال دانگند الخنزیر و بچه دزدی شده و الحزیر و الخنزیر باب البکاء و الخوف
 و المعازف در قاسوس گفته خرجه مستنوی است و در مجمع البحار گفته که خرد در زمان قدیم از بزم دایر بزم
 باقی می شد و این صباح است و صلابه و تابین آنرا پوشیده اند پس نمی از جنت تشبیه بجم بود و این می باشد
 اهل ستم داران باشد اما الآن آنچه بنمود است از خزان خود حرام است زیرا که نام از ابریشم است و
 این حدیث محمول بر آن است و این نوع در زمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود پس
 این حدیث بهجت از بحار تنبیه از سمرات باشد و درین وجه عطف حریر بر وی از باب تمیز بود از تنبیه
 خواه بود و سازات برای به معنی ملاهی است مثل خود و پیوند و مانند آن جمع غرت یا غرفت بکسر هم و سکون هم
 و غرت و غریف در اصل به معنی آواز جن است و جرعه که شنید می شود و بادیه تابش و به معنی آواز باد نیز
 آمد که آنی القاموس و بعد از آن که خرد ادوی صلی الله علیه و آله و سلم بود و اقوام در است که استخوان
 معاصی کتد خرد ادوی و اقوام دیگر که مسح سایل گفته و باد و ذروت و نیست و در قضای حاجت محتاجان توقفت
 و تا خیر نماند و بدان معنی هلاک و مسح شود و فرمود و لیکن این اقوام الی جنب علم و بهر اینکه فرود آید کرده با
 و بهایوی که بماند یعنی باشد منزل و مقام ایشان در جانی مشهور نمایان که که ابان و محتاجان همه بپذیرن آن
 بماند و حاجات خود را طلب نمایند یروح علیهم بعارحه لهم شایان گاه می آید برایشان مویشی ایشان که
 بجاگرفته و سیر شکم و شیر می آید و آنها را چراغده آنها یا تبههم رجل لحاجته می آید ایشان را مردی
 از جنت حاجت یعنی سالی می آید که از شیر مویشی محفوظ شود و فیقول ارجع البعاضد ابیس میگویند بقصه
 و سوال وی بر کرد و باز آئی بسوی ما خردا فی بیتهم الله پس میز سنده خدای تعالی برایشان حداب شایب
 و یضع العلم وی نه می اندازد و که دایر بعضی از ایشان تا هلاک می شوند و دست میگرد و در ذر که چنانکه بانی
 نام از ایشان اندری و یصبح آخرین قرد و و خنا زیر الی یوم القیمة و مسح می کند الله تعالی بعضی از ایشان
 را و دیگر داند بصورت بوز و خاک تا در قیامت وی مانند برین صورت و ایم یا بانی می ماند این حداب بر اقوامی
 که این عمل کند تا در قیامت رواه البخاری و فی بعض نسخ المصابیح و در بعضی نسخهای مصابیح بجای الخنزیر
 الحزیر یا المملکتین یعنی بجای مملکت و واقع شده و معنی هر یک را و تخفیف از فرج زن است که مراد بدان زمانا
 است و هو تصحیف و این واقع شدن الحزیر بهما تنصحیف است و خنا کردن در صورت خلی است که
 از بعضی روایت واقع شده و انما هو بالحاء و الزای المعجمین نیست این نظر مگر الخرنج و تخمیه از زای
 به معنی جاده معروف که مذکور شد نص علیه الحمیدی و ابن الاثیر فی هذا الحدیث تخرج کرد و برین معنی حمیدی
 و ابن اثیر درین حدیث مؤلف تأیید کرد تصحیف را بقول حمیدی و ابن اثیر برای و کسی که گمان برده که
 صحیح الحزیر است بهما تنصحیف است و اشارت کرد بقول خود فی هذا الحدیث که الحزیر
 بهما تنصحیف و حدیث دیگر است که ابوداؤد و غیر وی روایت کرده اند چنانکه طبری آن حدیث را آورده و درین

حدیث که بخاری روایت کرده. همچنین است امام شیخ ابن حجر قزوینی که در اکثر روایات باب البكاء والخوف بخاری نه می‌باشد و برین تقدیر هر دو روایت صحیح باشد و الله اعلم و فی کتاب الحمید بنی عن البشاری روایت شده است در کتاب حمیدی از بخاری و کذا فی شرحه للخطابی و هم چنین روایت شده در شرح بخاری که مر خطابی و است از روح علیهم سارحة لهم بناء و قانیه در روح و سارحة برغ فاعل روح و این قریبه است بر آنکه یاد و سارحة که در روایت ادلی واقع شده زاید است چنانکه در وجه اول و در تفسیر معنی حدیث است اشادت بدان کردیم و هم چنین درین دو کتاب بیا قیهم لحاجة واقع شده بی ذکر رجل یا قنیه می‌باشد بر رجل ۴۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا نزل الله بقوم عذابا چون بفرستند عذابی تعالی بر کوهی عذاب را اصاب العلل ابعث من کان قیهم میرسد آن عذاب بر کوهی باشد و میان ایشان از صالح و طالح این چنین جاری شده است عادت الهی عزوجل در بعضی کنایان و در بعضی اوقات گاهی لغام می‌دهد و صالح را از میان طالحان ثم یقتوا اهل اعمالهم پس بر آنکس می‌شوند این گروه بر جاهلای ایشان یعنی اگر چه در دنیا عذاب شامل می‌شود و لیکن در آخرت هر یکی مثل خود جزا داده می‌شود و نیز کرده می‌شود میان بگو گاران و بد گاران متفق علیه ۷۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یبعث کل عبد اهل مات علیه بر آنکس می‌شود و هر چه در دنیا است بر آن حال و صفت که مرده است بر آن از ایمان و کفر و طاعت و معصیت و ذکر و غفلت پس متفرق می‌شود تا آخر چه حالت گذرد از دنیا گفته اند بهیت حکم مسووری و سستی همه بر خاتمه است کس ندانست که آخر چه حالت گذرد و لیکن بعضی از عارفان گفته اند که چون یکی را ملکه یاد داشت و حضور حاصل شد و چون هر ذکر و دل قرار یافته است اگر به جهت تنگی وقت فوت و غلبه و جمع و بی ثباتی دل اخلاص و تنویری در استحضار آن راه باید ضروری نداده و بعد از منازعت روح از بدن آن حال خود جدا نمود بلکه ذکر باید بهر شیوه حاصل کرد و باید التوفیق و راه مسلم ۹۰ و الفصل الثانی عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما رایت مثل النار نام هار یها بد و ام من النار آتش و دوزخ در شدت و سوزن که خواب کرده است که بزند از وی یعنی اگر یکی از مشرکین قوی می‌گردد خواب نمی‌کند و غفلت را بخود راه نمیده می‌گریزد و جهان و چند آنکه می‌تواند اگر آتش دوزخ که باین شدت و شناعة و بی است و مردم در که بختن از وی غفلت می‌ورزند و بد نمی‌شوند و اگر می‌گریزد در آن عین که بختن خواب می‌کند و غافل می‌شوند و که بختن از آتش دوزخ برک معاصی و التزام طاعات باشد و لا مثل الجنة نام طالبها دندیده ام مانند بهشت و در بهجت و سرور که خواب کرده است طلب کننده وی یعنی اگر کسی طالب محبوبی و راه حق می‌باشد غافل نمی‌گردد و از آن دستنی و نه این نمی‌ورزد و در طلب وی دیند و در و ریانت وی چند آنکه می‌سیر گردد بگریختن این همه خوبی و راحت که در دست آدمی و در طلب وی نمی‌شاید و آزاد نمی‌یابد و دشمنان بر بهشت و در یافتن آن بآن چیز باشد

بید که بخت از دوزخ بدان بود و اله العزملی ۳۹ و عن ابی ذر قال قال رسول الله ﷺ وانه البکاء والخوف
 صلى الله عليه وآله وسلم انی اری ما لا ترون مدین کمن می بینم چیزی را که نمی بیند شما آنرا از آفات راحت
 و آیات صنع الهی و صفات قهریه وی سبحانه و اسبح بالالتسعون و می شنویم چیزی را که نمی شنوید شما از اخبار
 و السراد اخرا ل آخرت و اسوال قیامت و شدت عذاب دوزخ اظلم السماء آواز گردید و بید آسمان
 و حق لها ان قاطار و جنب و سر آواز کرده شد است مراد را که آواز کند و بناله و اظلم آواز مافوق و
 زمین و نالیدن شتر که از قتب گرانی بار و آواز نالیدن آسمان چنانچه سواق حدیث و در آن ناظر است از
 کثرت و از وحام ملائکه و قتل ایشان باشد چنانکه مرکبی در زیر بار سوار نمی آید آواز کند و گفته اند که
 مقصود بیان کثرت ملائکه و کمات از آنست اگر چه درین جا آوازی و ناله بشناید و ممکن است که ناله وی از
 خوف و خشیت پروردگار تعالی باشد و هرگاه که آسمان با آنکه جداست و محل ملائکه مقتدر است از زمین
 و بی تعالی بناله آدمی که طانی دارد و آوازه بگفتار است سر او در است که بناله و بگوید و معنی این صاحب خبر
 است بمقصود که لا بختی و اللی نفسی بیده ما فیها موضع اربعة اصابع و بفراسو کنه نیست در آسمان
 جای چهار انگشت الا فمک و اضع جبهه ما جلد الله لک انک فرشته نهاده است سر خود را در حالی که سیده
 کند است سر خود را در جایافت و خاشع است بشاه کبریا و جلال حق و الله لو تعلمون ما اعلم بذا سو کند
 اگر بداند چیزی که می دانم من لضعفکم قلیلا و لیکبکم کثیرا از آینه می خندید شما کم و میگردید شما بسیار و ما تملک ذم
 بالسماء علی الفرات و خوش نمی باید بزبان بر بساطهای آکنده و لخرجتم الی الصعدات تجارون
 الی الله و هر آینه بیرون می آید بسوی صحرا در حالی که ناله و فریاد و زاری کنندگان آید بدگاه خدا چنانکه
 شان مردمان و اندو از دکان و از غم تنگ آیدگان است که از خانه بیرون روند و سر بفرانند تا گری از
 دل بکشاید و نفسی نواند است که در صعد است جمع صعد یعنی کسب است به معنی روی زمین چنانکه
 طریقات و طرق و طریق و قال ابو ذر و گفت ابو ذر بعد از روایت این حدیث بطریق نالم و تخمیر یا لمیعی
 گفت شجرة تعضدا ای کاشن بودی من درختی که بریده میشود یعنی تا آلوده بگناهان بر آنکسخته نشدی چنانکه درخت
 را بریده درخت این چنین من نیز بودی و مثل این آلودهای در و ناک از کبار صحابه آمده است یکی گفت
 کاشی من گوسفندی بودی که او را می کشید و می خورد و دیگری گفت ای کاشش جانوری بریده بودی
 هر جا خواست نشست و هر جا خواست رفت نکبشی بروی نه و این جماعه اند که بشادت یافته اند از جناب
 رسالت بر بهشت و عاقبت ایشان محمود است دیگر از آنجا بگوید اگر چه بعد از مخبر صادق حق است اما خوف
 لا اله الا کمری شکرت و اله احمد و العزملی و این ماجه ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم من عاف اذ لک کسی که بفرستد از کسی میگردد و میراند از اول شب تا بر آنکه
 خدمت در آخر شب میبازد و من اذ لک بلغ الممیزل و کسی که میگردد از اول شب میرسد منزل و اول لاج

بسكون دال در اول شب رفتن و تشدید دال در آخر شب رفتن باب البكاء والخوف
 و در حدیث به معنی اول است الا ان سلعة الله غالية آگاه باشید که گاهی که ای که آن قیمت است
 جز بهای تبیخ بدست توان آورد آن وادان جان و مال است الا ان سلعة الله الجدة آگاه
 باشید که گاهی که عبادت از بهشت است و رواه الترمذی و عن ابن عباس عن النبي صلى الله
 عليه وآله وسلم قال يقول الله كنت آنحضرت میگوید خدا جل ذکرة یعنی روز قیامت نرسیده
 که موکل اندر دوزخ اخراج و من النار من ذکرني يوم ما يرون آید از آتش کسی را که یاد کرده
 است مراد وی در استمال و طاعت و خافني في مقام و کسی را که ترسیده است از من در جاهلی
 یعنی از ارتکاب بیعت در دنیا باشد و گفت که هر که بکارد از دوی اخلاص خدا را یاد کرده و در بگوشت از
 خدا بوی ترسیده آخر از خدا بوی دوزخ او را بمانست و اگر خواهد و تمای در دوزخ ندر آورد هم از اول
 به بهشت فرستد یغفر لمن يشاء و يعذب من يشاء و یقتل الله ما يشاء و يحکم ما يريد کارد
 لا یحال عما یفعل و هم یحالون شان او سبحانه و رواه الترمذی و البیهقی فی کتاب البعث و النشور
 و عن عائشة رضی الله عنها قالت سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن هذه الآية
 گفت عایشه صدقه رض بر سیدم آنحضرت را از معنی این آیت که و اللذین یؤثرون ما اتوا و قلوبهم وجلة
 پروردگار تعالی مدح بندگان خاص خودی کند که آن کسانی که سید هر چه بزرگتری دهند یعنی تصدق میکنند بر فقرا و دلبهادران
 ترسان و لرزان است از آنکه بسوی پروردگار باز میگردند سوال حایت در دنیا نیست که گفت اهم الذین
 یشریون النشور و یصرفون آایاتشان آنانند که شراب میخورند و دوزی میکنند زیرا که ترسیدن از خدا ب
 گناه گناه گدازان و بدکاران است قال گفت آنحضرت لا ینال من الصدیق به ای و خرد صدیق اینها آن جماعه اند
 که شراب خورند و دوزی کنند و کارهای بد کنند و لکنهم الذین و لیکن اینها آن کسانی اند که یصومون روز صیام دارند
 و یصلون و نماز میکنند و یصدقون و زکوٰۃ میدهند و هم یشافون ان لا یقبل منهم و ایشان می ترسند
 که قبول کرده نشود و از ایشان بدلیل آنکه در آخر آیت فرموده اولئك یسارعون فی الشرع و فرموده
 است و هم لها سارعون آنجماعه که شتاب می کنند و گرمی بنمایند و رنگی دارند و رواه الترمذی و ابن ماجه
 بدانکه ذین آیت و ذوات است قرات مشهور که قرات قراء سبعة است یوتون بضم یا نقل مصارع
 از یاد آید و ابدا همزه قبل ماضی از دست و اینابه معنی اعطاست چنانکه معنی آن تقریر کرده شد قرات دوم
 شاذ است یوتون ما تو استحق از ایشان به معنی کار کردن و شعی آن باشد که آنکس که می گوید آنچه میکند
 و دلبهادران ترسان است و سوال عایشه باین قرات انشبت است اما در نسخ مصابیح هم بر افظ
 قرات اول واقع است و ظاهر اینست که بر افظ قرات ثانی باشد فافهم و عن ابی بن کعب قال کان
 النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا ذهب ثلثا اللیل قام یؤدو آنحضرت چون میرفت چهار دانگ شب

برای خاست برای نماز شب فقال پس گفت یا ایها الناس ای مردمان باب البکاء والشوق
اذکر والله اذکر والله اذکر والله سه ماری فرمود باد کنید خدا را یاد کنید خدا را یاد کنید خدا را ارجاءات الراجقة آمد
نقشه اولی که قیامت بدان قائم شود همه می میبرند و رجعت در رفت حبیدن و جنبانیدن و سخت اضطراب کردن
در بعضی معنی زلزله آید تتبعها الرادفة و می میبرند و رجعت در رفت حبیدن و جنبانیدن و سخت اضطراب کردن
قبور خرض یاد دادن قیامت است تا باعث شود بر محل و ذکر حق سجاده و دردی ایامی است بآنکه خواب
و غن حکم موت داد که اثر نقشه اولی است و بیدار شدن حکم بعث داد که مراد از نقشه ثانیه است و این هر دو
نشان قیامت و یاد دهند است ازان وی گفت آنحضرت که رجاء الموت بما فیہ جاء الموت بما فیہ آمد موت
یا احوالی که درین موت است یعنی چیزیکه در جن موت و بعد از وی شدن است رواه الترمذی ۷۵۰ و عن
ابی سعید قال عرج الدبی ابو سعید خدری گفت بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لصلوة
برای که آردن نمازی قرای الناس کانهم یکتشرون پس دید مردم را گویا که خنده می کنند و کثرت شین معجز
دندان سفید کردن در خنده قال گفت آنحضرت اما انکم لو اکثرتم ذکرها ذم اللذات آگاه باشید که شما
اگر بسیار کنید ذکر قطع کننده لذتها و ذم بذال بمعنی از هم بمعنی قطع و روایت هم چنین است و در بعضی
نقشه ثانی که ماه می نویسد از هم بمعنی شستن بنا و سیوطی گفته که سهیلی تصریح کرده است که روایت
بذال بمعنی است پس فرمود که اگر شما ذکر ما ذم لذات را بسیار کنید لشغلکم مما اری هر آینه باز دارد
شماره از آنچه می بینم یعنی خنده کردن و خوشحال شدن الموت بیان ما ذم لذات است فاکثر و اذکرها ذم الذات الموت
پس بسیار کنید ذکر ما ذم لذات را که موت است فانه لم یات علی القبر يوم پس بد رستی که نباید بر کور
هیچ روزی الا تکلم مگر آنکه سخن گفت بزبان حال فیقول پس می گوید انا بیئت الخربت من خانه عزیم فی الصرح
خربت بضم دوری از جای خود و انا بیئت الوحلة و من خانه تنهایم و انا بیئت التواب و من خانه خاکم و انا بیئت
الد و د و من خانه که مهام و اذ اذ دفن العبد المؤمن و چون در گور کرده می شود بنده مؤمن مطیع قال له القبر
می گوید مر آن بنده مؤمن را گویا چنانچه همان عزیز را گویند و حبا و اهلا آمدی جای فراخ و جای خود را اما ان کننت
لا حب من یمشی علی ظهري الی آگاه باش تحقیق بودی تو محبوب تر از من از هر که میرفت بر پشت من فاذا
ولیتک پس چون والی و حاکم گردانیده شد من بر تو ولیتک به تشدید بر صیغه مجهول از تو بیت است
در صیغه ماضی از ولایت نیز روایت است یعنی چون والی شد من بر تو الیوم امروز و صورت الی و از کشتی
نوبسوی من فستوی صنعی بک پس نزدیک است که یقینی نویکی کردن مرابطه قال گفت آنحضرت فیتسع له
مکنا بصره پس فراخی می شود و گویا مر آن بنده را آدمی در آید در نظری متعده در آزی بینائی آن بنده یعنی نا آجا
که کار می کند و یفتح له باب الی الجنة و کشاده می شود مر آن بنده را در وی بسوی بهشت و اذ دفن العبد
الغاجر و الکافر و چون دفن کرده می شود بنده فاسق یا کافر قال له القبر ما گویا در او را چنانچه همان ناخونده نا آسانا

گویند لا مرحبا ولا اهلا اما ان كنت لا بعض من يمشى على ظهري الي آگاه باش باب اليكاه والخوف
 تحقيق يدوي تود شمن تر بسوی من از هر کس که میرود بر پشت من فاذا وليتك اليوم پس چون دالی کرد اندر شدم
 بر تو امروز وصرت الی و باز گشتی تو بسوی من فستقری ضیعی لك پس نزدیک است که به بینی نوید کردن مراد تو قال گفت
 آنحضرت فیلتقم علیه پس حج می کرد و بهم می آید قریب روی حق تعالی مختلف اضلاع ما آنکه نخاماف می شوند استخوانهای
 بهاری دی یعنی دمی آید بعضی از آن در بعضی قال گفت ابو سعید وقال رسول الله و اشارت کرد به پنهان
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای نمودن صورت اختلاف اضلاع با ضایعه یا گنگسان خود فادخل بعضها
 فی جوف بعض پس در آورده بعضی انگشتان را در درون بعضی قال گفت آنحضرت و یقیض له یبعون تدمیما
 و گامشته می شوند مر آن بده فاجربا کافر دانه افتاد از دهان و احلبه لهما نفع فی الارض اگر یکی از آنها دم کند
 در زمین ما اثبت شیئا از ویاند زمین چیر از ابا بقیه انک لیا تا آنکه بایده است دنیا فی غیره پس می کنند آن
 ماران آن بند را و دهنش بین مهره بدن آن پیشین گردیدن و بیخند شده و می خراشند و می کنند پوست او را
 حتی یغشی به الی الحساب تا آنکه رسانیده می شود آن بده را بسوی حساب یعنی تار و زیامت قال گفت
 ابو سعید وقال رسول الله گفت پنهان خدا صلی الله علیه و آله و سلم انما القبر روضة من ریاض الجنة
 نیست که در هر مرغزاری از مرقداری نیست او حق و من حق النار یا گوی است از گوی های آتش دوزخ
 و در بعضی روایات من حق النیران نیز آمده رواه الترمذی ۸۸۶ و عن ابی جحیفه صحابی خداست
 در زمان آنحضرت خرد بود و لیکن سماع در و است و او و احوال وی در موضع دیگر نوشته شده است قال
 قالوا کانت گفته صحابه یا رسول الله قد شئت تحقیق پیر شدی تو قال گفت آنحضرت شیبتهنی هود در بعضی نسخ
 سوره بود و اخواتها پیر گردانیده مرا سوره مود و مانند آن از سوره های دیگر که در حدیث آید مذکور شوند و گفته
 اند که مرا و از سوره بود آیت فاستقم کما امرت و من تاب معك است زیرا که استقامت بر طریق مستقیم
 الی سبیل بجانب افراط و تفریط و اعتدالت و اعمال ظاهر و باطن بنایت و شوار است و نظریه حقیقت عروض
 شبیه مرا آنحضرت را ازین خطاب بجهت و من تاب معك است و الاوجه شریف دی مظهر کمال استقامت
 و اعتدال است و شوازی به معنی داد و دهان نسبت کار دآن را بسوره شوری با وجود آنکه در آن سوره
 نیز به خطاب فاستقم کما امرت مخاطب است ولیکن بی ذکر و من تاب معك پس شیب به جهت اهتمام
 بامر است و عمر حصول حقیقت استقامت را ایشان دانند از جهت ذات شریف خودش برین معنی حمل باید
 کرد که سوره های دیگر را که در حدیث آید با سوره مود مذکور اند رواه الترمذی ۹۹۶ و عن ابن عباس
 قال قال ابو بکر گفت ابن عباس که گفت ابو بکر یا رسول الله قد شئت به تحقیق پیر شدی تو قال گفت
 آنحضرت شیبتهنی هود و الواقعه و المرسلات و عم یتساء لون و اذا الشمس کورت زیرا که درین
 سوره ها احوال آخرت و عذاب آنش و وعید های سخت مذکور شده رواه الترمذی و ذکر و ذکر کرده شد

کرد شد طیت الی بریرہ کہ ادلس است لایح النار فی کتاب الجهاد باب البکاء والشوق
 الفصل الثالث * عن انس قال انکم لتعملون اعمالا بدرسنی که شما هر آینه نمی کنید عملها را که
 می آید فی اعینکم من الشجر آن عملها باریک تر است و چشم های شما از موسی یعنی بدین فکر و اسباب
 نظر و در آن عملها نمی نماید و گمان می برد که آن عملها باریک است و در حقیقت نه چنین است یا مراد آنست که آن
 عملها را صغیر و خفیه بنماید و از آن کتاب آن پاک نمیدارد که گفته است علی بن محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بودیم تا که می شدیم آن عملها را در زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم من السوءات یعنی المهلكات یعنی از خشن
 عملهای که سبب هلاکت شوند مرقان آنرا در حکم کباب باشد و او البخاری و عن غایثه رضی
 الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رواه ابی است از غایثه که آن حضرت گفت یا غایثه
 ایایک و سقر است الذنوب ای غایثه دور دار خود را از گناهان که آثار اظهر و صغیر باشد است می شود فان
 لها من الله طالب باز اگر مر آن گناهان را از عاصی خدا طالب است یعنی سبانه طلب کنده و سوال
 کنده است از آن اعمال مثل این ترکیب درین مثنوی در زمان حربه بسیار آید چنانکه گویند و اینست من زید
 احد اودیم از زید شبیری را یعنی زید را که دینم شیر را دیدیم و احتمال شد از او که معنی آن باشد که ناله از
 جانب حق تعالی طالب و سائل اند و او ابن مساحه والد ارمی و التبیه فی فی شعب الایمان و عن
 ابی هرده بن ابی موسی قال قال لی عبد الله ابن عمر ابی برزوه بن ابی موسی اشعری که از کبار تابعین
 است گفت که گفت مرا عبد الله بن عمر رضی الله عنهما اجمعین هل تدرون ما قال ابی لایک آید میانی و
 دوری بانی که چه گفت پدر من مرید ترا قال قلت لا گفت ای برزوه گفتم نمیدانم قال فان ابی قال لایک
 گفت این عمر و سس بدرسنی که پدر من گفت مرید ترا یا با موسی هل تعرفک ان املا منافع رسول الله
 آیا خوشحال نیکی و اندر این اسلام آوردن یا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هیچو تمامه
 و بمرت کردن ما با آن حضرت و جهاد نامه و کارزار کردن ما با کافران همراه آن حضرت و عملها کله معه و عملهای
 ما که کردیم با آن حضرت بود لکن ثابت و باقی ماند برای ما و ان کل عمل عملنا بعده و این که هر عملی که کردیم
 بعد از آن حضرت نچون نامه کفایار اسما و اسباحت بایم و خلاص شویم از آن برادر صبر یعنی نفع از آن
 بار شد و نه ضرر آن بر ما افتد و نه موجب ثواب گردد و نه سبب عقاب یعنی اگر موجب ثواب نبود و باری عات
 عقاب بر نکرد و ول نعم من قال بیست طاعت ناقص ما موجب عفو ان شود و در انیم که مد دعوت
 عصیان شود یعنی اگر آن عملهای که درین تربیت و تودائیت صحبت دی صلی الله علیه و آله و سلم کردیم
 و گمان قبول بدان و اودیم باقی ماند برای ما و ان عملهای که بعد از آن حضرت کردیم معادل و مد خول
 می دانم اگر هر سر بگذرد و غنیمت است فقال ابوک لابی بیس گفت پدر تو مرید ترا لا و الله قد جاهلنا
 بعد رسول الله نه چنین است بخدا سوگند به تحقیق جهاد کردیم ما بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

[illegible]

بیرون آید از دوزخ چشم او را بشمارد و آن کان مثل رأس الذیاب اگر باشد اشک بابت تغییر الناحی
 مانند سر کس در صغر و قلت من خشية الله از ترس خدا اثم یصیب شیئا من حر وجهه بشمارد آن اشک
 چهری را از ظاهر دوی یعنی اشک از چشم برآمد بر روی افتد و حر بنهم حار مهله آنچه ظاهر است از دوی و
 مقابل است از دوی و حراله از وسط آنرا گویند الا حرمه الله علی العار مگر آنکه حرام می گرداند آن بند در اخدای
 تعالی بر آتش و دوزخ و راه این مایه باب تغییر الناحی تغییر از حالی بگای شدن و مراد تغییر حال مردم است
 از آنچه در زمان نبوت بود از استقامت بر طریق دین و انترام احکام سنت و اتباع حق و زهد و در دنیا و فرود
 نشدن بزخات آن از مال و منال و عدم و چشم و نبات بر اعمال مرغید و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و نورانیت
 قلب و صفای باطن و غرض امداد این احوال در آخر زمان ۳ الفصل الاول و عن ابن عمر قال
 قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انما الناحی كالابل المائنة و در و اینی کامل مایه می فرماید بنسبت
 آدمیان مگر مانند شتر عهد که لا یتکاد تجد فیها راحلة نزدیک نیستی که یابی نوای فحاشب در آن عهد شریک
 داده و در راحله شتری را گویند که توانا باشد بر سفر کردن و بار برداشتن و مایه ای میانهاست و منی آنست
 که آدمیان بسیارند و بر گردن دگر و پیوسته و که دارند که قابل صحبت باشند و حق صحبت یار آمد و معاون باشند
 بر خیر بیان ایشان کمترند بعضی گویند که مراد آدمیان آخر زمان اند که بعد از قرون مکه که ایجاد است اند پیدا آیند
 و حق آنست که حاجت باین قید نیست احتمال دارد که سلمان کامل که در آن زمان باشند کم باشند اگر چه
 نسبت به ابد خود و ایجاد باشند و با آنچه مردم بیک در جمیع صفات پسندیده و موصوف و دانه زمانها کم بود
 اند و در آخر زمان کمترند و فضیلت و خیریت آن سه قرن نسبت بآنها که بعد از ایشان آمد باقی است باعتبار
 کثرت و قلت متفق علیه و و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتتبعن
 حدن ثم سین و فتح بر دوزخ است من قبلکم بر آینه پیروی کنید شطریتها و عادهای کسانی را که پیش از
 شما بوده اند مراد بدع و اسوا است در دین که پیدا کردند و تغییر و تبدیل احکامی که حکم کرده بودند بآن پیغمبران ایشان
 شبرایشان را و ذوالعابد را و غیره و ذراع شبر بشمارد ذراع عبارت است از موافقت و مطابقت و شبر بکر از سر انگشت
 نوامر انگشت کوچک اشبار و ذراع بکر از سر انگشت میان تا بند باز و در صراح گفته شریک بدست
 و ذراع دش دست مراد آنکه متابعت که مشرکان میکرد بر جمیع وجه و در کارها حتی لو اعلوا اجتر ضب
 تبعتموهم آنکه اگر داند آنها سوراخ سوراخ از نام جا و دی میشود است پس پیروی میکند شما ایشان را
 می در آید آن سوراخ را قیل گفته شد یعنی صحابه رسیدند یا رسول الله الیه و انصار ی ایشان که
 پیش از ما بوده اند متابعت میکنیم ما ایشان را و انصار ی اند و از من قبلکم ایشان را و داشته قال فمن
 گفت آنحضرت اگر آنها بودند و نصاری نیستند و مرا و داشته ام ایشان را پس گفتند آنها که مراد
 داشته ام یعنی ظاهر است که مراد بود و نصاری اند متفق علیه و ۳ و عن مراد من الانامی

بکسر سیم و سکون را صحابی است از اصحاب شجره معد و دوز کوفتین مراد است
 یک حدیث است که روایت کرد بخاری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يذهب الصالحون
 الاول فالاول مير و ندم مردم بیکو کار نخستین بعد از نخستین یعنی یکی بعد از دیگری و هر که ام را نخستین
 خواند زیرا که چون نخستین رفت آنکه بعد از دست نخستین شد نسبت بیانی و تبقی حقاله کحفا لة
 الشعير والتهو و بیانی می آید بدان و بنا بر کاران و در کار آید کاران مانند سبزه جو یا خرما و خاک که در غم جامعها و قار
 روی و بنا به از هر چیزی که بکار نیاید و خاک را با شیشه نبر باین معنی آید و آرد از داله نیز گویند و در حراج گفته خال بهضم
 س و ص نه و چیزی و خال به با سیم پوست جو و کرخ و خرما می کوفند و بکار و و سبزه و صفت این جماع که باقی
 می ماند مانند خال این است که لا ینالهم الله بآلة ناکند از روایت اند ای تعالی یک و اشنی
 یعنی قدری و اغباری نمی نهد ایشان از راه البخاری * الفصل الثاني * عن ابن عمر قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذ امثت امتي المظيطاء و قتی که راه رود است من خرا مان
 بطریق بکسر و میله و بضم میم و فتح طاء و مد و دو مقصور و خرا میدان و دست اندازان و قتی و مظاہر کشیدن ابر و
 در خساره از بکسر و میله و در قابوس و صحاح و در نسخ مصابح و نسخ صحیح مشکات و حواشی و شرح آن
 یک است میان دو طایفه ای دیگر بعد از طایفه دوم نیست و در مجمع البحار گفته و در بعضی حواشی کتاب نیز
 نوشته اند که بز و بعضی بحدت یا بعد از طایفه نبر و دایت است و اذین جامعهم کرده و که با بیات یا بعد از طایفه
 نایه هم است بلکه راجع است و الله اعلم و عدل معهم ابناء الملوك ابناء فارس و البروم و حدیث نمایند
 و چاکری کنند ایشان را یعنی است مراد از فارس و روم یعنی ولایت با و شهر باغی گفته و اولاد فارس و روم را
 بعد گفته و حدیث فرماید و ملوک و امرای آنها آمده چاکر شوند و حدیث گفته سلطان الله شرارها علی خیارها
 بر کار و حدیث تعالی بدان است را بر بندگان ایشان رسم چنین واقع شد که خرداد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 چون فتح بلاد فارس و روم کردند و ایشان را استیلا نمودند و دولت قومی شد بر کاشتن حدیث تعالی کشندگان
 عثمان را بر روی رضی الله عنه و بر کاشتن بنی امیه را بر بنی هاشم و کردند آنچه کردند و او را الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب * و عن حذیفة ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تقوم الساعة حتی
 تقتلوا ما مکم گفت آنحضرت که بر بانی شود قیامت تا آنکه نمی کشید شما را مخرج در اکتلت و ابا سیافکم
 و میر نیز بیکدیگر را به شمشیر می خود اجلا و مجله و و بخاله به شمشیر زدن بیکدیگر و او نیز دنیا که شرارکم و تا آنکه
 و اشد و مالک و حضرت می شوند و بانی شمارد کاران شما یعنی مالک و سلسلانت هست فی امان آید کار و بار
 ضابطه در قبضه افتد از بدان و فاسقان افتد و او الترمذی و رحمه الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم لا تقوم الساعة حتی یکون الفاس بالکذا یا بر بانی شود قیامت تا آنکه می کشند هر چند ترین
 مردم بدینا کثرت مال و طیب حبش و انما ذک حکم لکع بن لکع یعنی لیم و اجن ابن احسن که اصالتی ندارد

نداد و سرت نیکونه و کعب بنم لام و قح کات لیم و احمق و بنده و آنکه روش حرف زدن نداد و باب تغییر الناس
 به متی گوید که خرد نیر آید و رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة ۴۰۰ و عن محمد بن کعب القرظی قال
 حدثنی من سمع علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال محمد قرظی نعم قات و فتح و اوکاد و بحمد که از قنات تابعین
 است و فی مرد صالح عالم بتر آن بودید و از یزدان تربط گفت حدیث کرد مرا کسی که شنید امیر المؤمنین
 علی را که گفت انما الجحش مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المعجد بدستی که با هر آئینه نشسته
 بودیم با آنحضرت در مسجد فاطم علیها السلام و اوقت شد و در آمد بر ما مصعب بن عمیر و ما علیه الا بر داله
 و در حالتی که نیست بروی مگر چادری که مراد را بود و در و بنیم با جامه خط واد معروف که انی القاموس مرقومه
 جفر و پوند کرده شده آن بر رویه پوستن یاده فلما راه رسول الله پس هرگاه که دید او را پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم بکسی که کرد للمذنی کان فیهم من النعمة از جنت یاد کردن حالی که بود مصعب و در آن
 حال از نعم و ترخیصش ازین درگاه و اللّٰهی هو فید الیوم و از جنت دیدن حالی که وی در دست امر و
 از فقر و بخل و سبوتی و رجوع الجوامع از عمر رضی الله عنه روایت میکنند که مصعب بن حمیر رضی الله عنه دوزی
 بر آنحضرت آمد پوست گوسفند بکمر خود بسته پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نگاه کنید بسوی این
 شخص که روش نکر داند است الله تعالی دل او را در تحقیق دیدم من مادر و پند او را که می خور این غذا را
 خوشترین طعام دادیم بروی جنت جامه که بدیشت در هم خرید و بودند آنرا پس رسانید او را محبت
 خدا و رسول خدا این حال که می بیند و مصعب بن حمیر رضی الله عنه فرشی است از اجاله مصحابه و فضایل ایشان
 و بود در جاهات منتهم ترین مردم و طعام و لباس و چون سلطان شده همه را که داشت و زهد و زهد و دوی
 رضی الله عنه از شهدای احد است و بود وی رضی الله عنه در وقت شهادت چهل ساله یا بالای آن ثم قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کیف یحکم اذا اعدا احدکم فی حلة پس فرمود پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم چگونه باشد حال شهادتی که باید ادا کند یکی از شما در جنت جامه و راح فی حلة و شبانگاه کند در جنت
 جامه دیگر یعنی اول روز سر نوپایی پوشد و در آخر روز سر نوپایی دیگر و وضعت بین یلایه صحفة و رفعت صحفة
 انخوری و نهاده شود پیش روی کاسه کلانی از طعام و بر دشته شود کاسه دیگر و ستر تم بیو تکم کما تستقر الکعبة
 و پوشید بلباسها خنای خود را چنانکه پوشیده می شود و کعبه کنایت است از تنم و زودا سر ات و لباس و
 طعام و سکن فقالوا پس گفتند بگفتی صحابه یا رسول الله فاجاب یومئذ خیر مع الیوم مادران روز که این
 داشته باشند بهتر باشیم ازین حال که امروز و ازیم زیرا که تفرغ للعبادة و تحقیق الموتة فارغ باشیم از
 کسب عیشت و زود و زوق بر اسی عبادت و کفایت و کار که ازین گزوه شویم بار و کرانی اهل و عیال را
 قال لا گفت آنحضرت این چنین نیست که در آن روز بهتر باشید انتم الیوم خیر منکم یومئذ شما امروز بهترید
 از آن که در آن روز باشید زیرا که امروز مشغولید بکار و قریبید بخواب قدس وی و در آن روز مشغول شوید

بادون می رود و از قید از حضرت موسی و این حدیث دلیل است بر فضیلت فقر باب تفسیر الناس
 بر خاندان آل الترمذی و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یاتی علی الناس زمان
 می آید بر مردم روزگاری که الصابون فیهم علی حدیث ثابت مابعد و زمان را روز برادرین خود و نگاه دارند و آرد
 استنانات نمودن و ثبات بودن بر آن کالتقایض علی التیجور مابعد نگاه دارند است انکار سوزان را در دست یعنی
 چنانکه نگاه داشتن انکار صبر کردن بر آن دشوار است کم چنین نگاه داشتن ذیلت و ثبات و دستنم بودن در آخر زمان
 مشکلی اذجت ظهور نفس و غلبه نفسی و قلت عبادون و عبادن بر آن رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 استناد ۹۹۱ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا کان ابراءکم غیبا رکم و فیکم باشند
 ابرار شما بیکان شما و اغنیاءکم معصاءکم و بامشند و انکاران شما بخندان شما و امورکم شوروی بیدکم و باشند کار
 و بار شما بشترک و مشورت کرده شده میان شما یعنی مسلمانان بیکدیگر و ای باشند و بسفین باشند بیکدیگر و
 هر که امروا اسبند او برای بود و مخالفت بیکدیگر نوزاد فظیور الارض خیر لکم من بطنها سن پست زمین و
 ظاهر وی بهتر است مرشاد از شکم زمین و باطن وی یعنی حیات شما بهتر از موات است و اذا کان ابراءکم
 شورارکم و وقتی که باشند ابرار شما بدان شما و اغنیاءکم معصاءکم و بامشند و انکاران شما بخندان شما و امورکم شوروی
 انسا انکم و باشند کار و بار شما مفوض برای زمان شما ظاهر عبارت آنست که گفته شود و باشند امر شما محال میان شما
 چنانکه مقابل شوروی است کویا اختلاف و تنازع انکار از راه متابعت زبان و دقت بر گفته ایشان می باشد
 فبطن الارض خیر لکم من ظاهرها پس در زمین زمین بهتر است بر شما را از ظاهر وی یعنی مراد از زمین
 دوران وقت رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۹۹۰ و عن ثوبان قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم یوشک الایم ان تداعی علیکم نزیات اید استهایه کرده ای کفر و ضلالت
 که جمع گردانند و بخوانند بعضی از ایشان بعضی را برای استقامت و کسر شوکت شما که اید الی الاکله الی قصه ترا
 چنانکه جمع میشوند طعام خوردگان و می خوانند بعضی ایشان بعضی را بسوی کاسه طعام که می خوردند از آن و بی مانع
 و بیهوده که می آیند و می خوانند هم چنین ساین اعم کرده می آیند بر شما و ملاک می کنند ذات شما و خلالت می کنند
 اموال شما و درین اشارت نماند که شما و پیشین ایشان مثل طعام اید که فرو و میبرند آنرا و ملاک
 می کنند فقال قائل پس گفت گویند از صحابه و من قلنا نحن یومئذ و این اگر آمدن ایشان بر ملاجهت
 کمی است که ما بر اینم در آن روز قال گفت آنحضرت این از جهت کمی نیست که شما و ازید بیل الایم یومئذ
 کثیر بلکه شما و آن روز بسیارید و لکم عشاء کثفاء السبیل بلکه شما مثل کتب اید که بر روی سبیل می آید
 یا مثل حسن و خاشاک و بزرگ و خنابید که مروج نکت بالانی سبیل می باشد و غنای بضم غین معجز و مخفیفته
 و تشدید وی گفت و بر گهای کینه در خبان که بر روی سبیل و دند یعنی قوتی و شجاعتی باشد شمار اولین عن الله
 من صدور عدوکم السهلاء بکمکم و بر آینه می کشند خدا استعالی از سینههای دشمنان شما نیست و بزرگی و

ترس از شما و ليقظن في قلوبكم الوهن و هر آنکه می اندازد در دلها می شناسد بابت در لواحق
ضیف و سستی را قال قائل گفت گویند یا رسول الله و ما الوهن چیست سبب افتادن سستی و
دلها می نماند حب الدنيا و کراهیت الموت فرمود سبب افتادن سستی و ثروتنی و سستی و دنیا و ناخوش
داشتن مرگ یعنی چون زندگی آسوار اوست دارد و مرگ ناخوش بود و گاه زاری و بویاید کرد و جلالت نمود و زوایا
ابوداؤد و البیهقی فی دلائل النبوة و الفصل الثالث و عین ابن عباس قال ما ظهر الغلول
فی قوم الا لالقی الله فی قلوبهم الرعب و الخوف و خیانت کردن در غیبت و در میان قبیله اگر آنکه بیدار
خداوندی تعالی و در کهای آن قوم ترس و افشای الزنا فی قوم الا کثیر فیهم الموت و بزرگوار گشته و بزرگوار
در قومی که آنکه بسیار کرد و در ایشان موت و لا نقص قوم الکمال و العیزان و کم بخت قومی ترازد و را
و پناه را یعنی خیانت کنند و در کین و در آن الا قطع عنهم الرزق بزرگوار گشته و بزرگوار ایشان بزرگوار
وزن و لا حکم قوم بغیر حق الا فشی فیهم الدم و بکم نه کند قومی باقی که آنکه قاش کرد و میان ایشان خونریزی
ولا حق قوم بالعهد الا ساط علیهم العود و در عهد شکنی بماند قومی بزرگوار گشته و بزرگوار ایشان و دشمن
خونریزی و نماند قومی فواقیه نه و فی الصراح خر ترنم خیار فریبند و فی القیام و فی المختار الخلد و الخلد یعه
و اما الملك و باب و لواحق و نعمات باب سابق و الفصل الاول و عین عیاض بن حماد
العجاشعی بر وزن قمار حیوان معروف و عیاض بکسر نهاده و آخر ضاده و بجهت قبیله مجاشعی نعمت میسر نسبت به جامع بین
دوام سخنانی است بعد و در بصرین و دومی دوست آنحضرت بود و قدیمی بماند و در حالت کفر و نه فرستاد و نزد
آنحضرت پس قبول نکرد و چون سلمان شد قبول کرد و روایت کرد و از وی مسلم کتاب حدیث که این حدیث
است ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ذات يوم فی خطبته روایت کرد و داشتند که گفت
آنحضرت روزی در خطبه خود و الا ان ربی امرنی ان اعلیکم ما جعلکم آگاه باشید که پروردگار من امر کرد مرا
که تعلیم کنم شما را چیزی که نمیدانید شما آنرا بعد از آن بیان کرد و آنچه نامود شده تعلیم آن بقول خود و ما صلحی
یومنی هذا از آنچه تعلیم کرد مرا بر و و گاه تعالی درین روز که من در آنم این کلام است که فرمود و تعالی کل مال تعدیه
بعد اخلاص بهائی که عطا کردم آنرا بنده ازندگان را و چه شرعی حلال است که هیچ کس آنرا از پیش خود
حرام نتواند ساخت چنانچه در جاهلیت شر از امر خود و حرام می ساختند چنانچه در ایمان یعنی سوا نیست
در اول باب البکاء و الخوف که داشت و انی خلقت عبادی حنفاء کلهم دیگر آنست که گفت و می بماند
که من پیدا کردم بندگان خود را بابل از باطل می و از کفر باسلام یعنی مستغنی من بول حی و طاعت را باسلام نیست
بفطره که آنده است بفطره اسلام کل مولود یولد علی فطرة الاسلام نه سلمان با کفیل یا زید
عبد اسلام است که در سابق قالوا بلی انه اقرار بر رویست پروردگار تعالی کرد و اگر چه بعد از آن شرک
ورزید و اختلاف نمود و در حقار جمع ضیف بر وزن کزیم صحیح الکمیل باسلام ثابت بر آن و حنیف نزد عرب کسی که

بر دین ابراهیم علیه السلام بود و اصل حقیقت اینست که انی القاموس و انهم بابت ذر لواحی
 اتهم الشیاطین و بدستی که ایشان یعنیندگان من آمدند ایشانرا شبانه که لشکر ایامس اند و احتمال دارد
 که شامل شیاطین انس نیز باشد چنانکه آمده است فابوا و یهود اند و یحضر الله فاجتالهم هن ذیهم پس بر گردانیدند
 ایشانرا شیاطین و دور انداختند از دین ایشان و حرمت علیههم ما اخلت لهم و حرام کردانیدند شیاطین بر ایشان
 چیزی که حلال است و حرام برای ایشان من یعنی گمراه ساختند تا حرام کردانیدند حلال را بر نفس خود و امورتهم
 و امر کردند شیاطین دنگان مرا آن یثرب کواهی که شرک است کردانند پس ما لیم انزل به سلطانا چیزی که
 نرسد ناده ایم بآن جبر جحش و برهان که بآن غالب آید مراد بآن آمد که آنها را می پرستند و دلیل و حجتی بر
 استحقاق آن عبادت ندارد سلطان منند است و منی عهد و منازعت و حجت و برهان چون قهر و غیره بر دل
 و اند سلطان نایبند و هم چنین شمس بادش و سلطان و ان الله نظر الی اهل الارض و دیگر است که ندای
 تعالی نظر کرد سوی اهل زمین فبقتهم عربهم و صیغهم پس و شمس داشت ایشانرا یعنی اهل زمین
 عرب را و هم را الا بقایا من اهل الکتاب که جماعه از اهل کتاب را که باقی و ثابت ماندند بر دین و ایمان
 بموی و عیسی و غیره و تبدیل نکردند دین و کتاب خود را و قال گفت پروردگار من انما بعثک لایضاه
 ایم را به یثرب برای که بر دای آنکه امتحان و آرزایش کنم ترا و بدانم که برساندی بخلق آنچه حکم کردم بدان از دین و
 شریعت بانه و ابتلی بک و آرزایش کنم خالق و اوست که قبول کردند آنچه برساندی بایشان یا حقیقت آری پس و ایمان نسبت
 پروردگار تعالی محال است که آنست بر من حمل است مراد ظهور آن و علم بدانست و انزلت علیک کتابا یا فرستاده
 ایم بر تو کتابی را که لا یفسد لک لیس فی شریعتی و محو نمی کردانند آیه یعنی محفوظ و مصون است از زوال
 و نسخ یعنی ناقض نیست و در دلها محفوظ است و احکام او باقی و دائم و مستمر است تقریر اینها و یقظان
 می خوانی و آن کتاب را در جواب و یدار می یعنی محفوظ است و در دل خود و در جمیع احوال و کما است که کمال حفظ
 و ضبط آن و حصول قرائت سهولت و آسانی و ان الله امونی ان احرقی فربما و حدای تعالی امر کرد و مرا که
 بسوزم قریش را یعنی هلاک گردانم چنانکه نابود شوند و اثری از ایشان نماند فقلت رب اذن یشلفوا
 براسی پس گفت ای پروردگار من اکنون که در مقام ابلاغ و ادالاک ایشان شوم می شکند مرا فقل هو
 بجزه پس می که اندید مرا متدانی یعنی هم چنین می شکند و پست می کنند که در گت مانی می شود و مطمح
 و مانع فتح ما و شانه سر شکستن و هر چه میان کاداک باشد از مانت فتح و فتح و فتح را نشیر شدخ کرد و اند
 پسین و خار و تخمین و شدخ یعنی شکستن و پست کردن چیزی که نرم و در باشد به چیزی که خشک و سخت بود
 چنانچه سبزه و مثل از درخت می افتد و در زیر پای پست می کرد و مقصود آنکه من با ایشان چگونگی می آیم و بر
 ایشان غالب می شوم که لشکر من کم است و ایشان بسیار قال استخیرهم کما اخرجوک گفت پروردگار
 تعالی بیرون آید ایشانرا از جای وطن ایشان و بر ایشان گردان ایشانرا چنانکه بیرون آوردند ایشانرا

و اغزوهم فغزواك اهل انخراب و دانی از اغزی بغری یعنی غزادگان را که با ایشان با جاد و رلواحق
میامی کردیم اسباب غزاد و بمان آن می گنیم یعنی قوت می بخشیم و غالب می گردانیم برابر ایشان
و اندق فستحق علیك و اتفاق کن و خرج کن بر لشکر بیان خود اموال را و اگر نداری با اتفاق می گنیم و بهم
می رسانیم آنرا برای تو و باعث جیشاد و فرست بر ایشان شد کرد اقیبعت خمسة مثله پس می فرستیم باج مقدار
آنچه لشکر غنیم است چنانکه در روز بد پنج هزار فرشته را بعدد لشکر اسلام فرستادند و قاتل پس اطاعتك
من عصاك و قال کن امرا کسانی که اطاعت و فرمان برداری کرده اند برادر ایمان آورد و ده بنو ماکسانی
که سرکشی کرده اند ترادگ فرمود و او مسلم ۲۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت ابن عباس گفت چون
نازل شد این آیت و اذ دعوتك الاقرین و برسان قبیله و بناو خود را که نزدیک ترند بنوا سبیر
مر بصد الغبی مالا برآمدی صبر صلی الله علیه و آله و سلم العفا کو صفاد که نزدیک خانه که است
فجعل ینادی سر آوردادن گرفت آن حضرت یا بنی فهر یا بنی هدی لبطون قویش مر بطنهای
قربش را و بطن شکم و کرده های کمر را قبیله قریش قبیله است و در ایشان نفرین کنایه است و بیان
ادب و نیت و انفاذ است و تحقیق این الفاظ در جای دیگر کرده اند و است و فهر بکمر فاد سگون یا دور
و در آخر حتی اجتماع آیت که جمع شد از ایشان یعنی بطون قریش فقال پس گفت آنحضرت ابرا یعکم
خبر دهم مرا و جوابت بگوید انرا خبر تکم ان خیلیا بالواد می آید خبر دهم من شمارا که اسبان یعنی سواران
و لشکر بیان و رواقی هستند که گردان وادی است که تو بدان یعنی حلیکم می خوانند که غارت آورده
بر شما آنکه تم صدق آیت باشد شما تصدیق کنید و راست گردانده و باور دارند و مراد من خبر قالوا نعم گفته آری
یا ابراهیم و ابریم زیرا که می آید علیك الاصل قانیازمودیم مایه تو مگر راستی را قال گفت آنحضرت قانی
ناید و انکم بین یلدی هدی ای شداید پس اگر باور داید بنویسید که من خبر می دهم و متبرسانم شمارا ای مشر
دایر و آمدن اهل بیعت یعنی اگر ایمان نمی آید من تفرودی آید بر شما ابی نخت فقال ابو لهب تبأ
لك سائر المیوم پس گفت ابو لهب که عم آنحضرت بود و آنحضرت را که هلاک و زیان بادر تراد و نام روز انب
و سبیل خبر اینکه که سودی هلاک کرد و و با بر و به اصل به معنی قبیله است و منی جمیع میر سبیل کرد و الهل اجمعنا
و یا ابراهیم این سخن نادره و نادرست جمع کردی یا بنی بطون قریش را فخریت پس فرود آمد این مورد قبیله یل ابراهیم
الهل هلاک یاز و زیان کرد و دوست ابراهیم و قبیله هلاک و زیان کرد و هلاک شد با نفس به کسانخی که بر رسول خدا
کرد صلی الله علیه و آله و سلم و مراد هلاک و زیان کردی ذات اوست و دستیاران را برای آن در میان آورد
که چون آنحضرت انداز کرد ابو لهب سبکی تر و است یا بر آنحضرت بنوازد و بعضی گفته اند که مراد به و
دست و یاز آخرت اوست که در هر دو جهان هلاک و زیان گاه شد متحقق علیه و فی روایة نادیه و در روایتی
ابن جنس گفته است که مذاکر و آنحضرت و فرمود یا بنی عبد مناف ای پسران عبد مناف پدر

[illegible]

و گویند که کریمه ان الله يفتقر الذنوب جميعا در شان این است اما در دو احادیث یا بادر لوالهی
 و در حدیث کتاب کبریا و تنزیب وی منافات بین داده در برابر که مغزرت غیر شرک در مشیت حی است عموما
 خصوصاً لازم نیست که البته واقع گردد اگر واقع گردد لازم نیست که برادر خود وقوع یابد بد که بعضی منتهی باشد و بعضی
 مقهور یفعل الله ما يشاء و بحکم مایور بد و با آنکه این است مخصوص است بمزید رحمت و عنایت باری تعالی
 که اقتضای نیابت و غفور و مغزرت ایشان می کند و همه در مشیت اوست تعالی و واجب نیست بر وی چیزی
 لیکن دقایق حدیث خبر صادق مراد است در او ابو ابراهیم و عن ابی عیبه و معاذ بن جبل عن رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو عبید بن الجراح که از عشره مبشره است و معاذ بن جبل که از عظمای صحابه
 است روایت می کند از آنحضرت که گفت ان هذا الامور اربعة و رحمة فرمود آنحضرت که امر دین
 دامت پدید آمدن نوبت در رحمت و در بعضی نسخ یا بادر لوالهی و معنی ظهور یعنی ظهور دین زمان نزول
 وحی و رحمت و نورانیت بود ثم و يكون خلافة و رحمة ستمی باشد خلافت و رحمت و آن مقتضای زمان
 خفای باشد بن که خلافت و نیابت آنحضرت کار دین و دانات انتظام و التیام داشت ثم يكون ملكا
 عضو ضابط ترمی باشد ملک و پادشاهی که تداکبات است از وقوع ظلم و بعد از بر خلق خدا و غرض که بدین
 و خصوص لفتح عن صنفه مباهله است و در بعضی روایات ثم ملوك و خصوص ضم عن جمع بکسر عین یعنی
 خبیث و شریر یعنی بادشاهان جائز بود آیند ثم کائن حیرة و عتوا و فساد ارضی پس بر شونده است
 این کار بکسر و قهر و از خود بر کنه شدن و پس از پناهی در زمین و در نسخ مشکات لفظ حیرة فتح جمع و با تصحیح
 کرده شده است و در مجمع البحار از شرح شفا است که آن را آورده است یعنی کبر و از قاطع پس بکسر چشم نیز معلوم
 می گردد و در این مناسب تر است بقول یستحلون العزیر و العزیر و العزیر و العزیر و این
 جماعه آخره و می گویند چنانکه طلال و الکنه جامهای آفرینی را در فرج عالم زمان را و انواع شرابها را این زقون
 علی ذلك و بعضی زقون داده میشوند با وجود این کار و یاری داده می شوند و در کارهای انصرت داده میشوند
 بر کفار و مخالفان ایشان و بملاک کرده نمی شوند اگر چه سخن آنرا شده اند بهجت آنچه به نیت کرده
 است از بر و در کار تعالی مر این امت را از مغزرت و رحمت و شاید که حی تعالی را در آن حکمتی باشد از ضبط
 امور خالقی و انتظام آن و از تأیید بعضی احکام دین و بوجوب ایشان اگر چه در حد ذات خود ناسن و فاجره حتی
 یلقوا الله انما ملاقات می کنند و همیشه می آیند خدای تعالی را در روز جزا و وا الیه هی فی شعب الایمان
 و عن ما یشته رضی الله عنهما قال مع رسول الله گفت عایشه شهادت می بخشد که در پی رسول الله علیه
 و آله و سلم بقول می گفت ان اول ما یکفاه و بستی که نخستین چیزی که سرگون کرده می شود
 و اگر داند می شود و اکفاه سرگون کردن آوند تا بریزد آنچه در و است از آب یا شراب و موکفه
 می گویند کسی را که بر روی افتد و سرگون کرد و حال زبانه بختی الروای گفت زبانه بختی که راوی

راوی این حدیث است گفتند اد ابو عبد الله دمشقی خراجی است روایت می کند از وی احمد و بامد و لواحق
 و ادی ثقه است مات سنة سبع و مائین یعنی الاسلام یعنی سرنگون کرده می شود در اسلام و گفته می شود از لفظ راوی
 ساقط شده که با یکفاه الا فاه چنانکه سرنگون کرده می شود آذنه نابریز آنچه در دست از آب یعنی انحراف این
 نیز لفظ راوی است که بیان مرادی کند یعنی اول با یکفاه فی الاسلام که ام است خمر است این تقریر
 شارحان است در نسب بر این حدیث و اینجانبو جهی دیگر است ظاهر از آنچه ایشان گفته اند و شرح آنرا
 بیان کرده ایم حاصل آنکه اول چیزی که از نکاب کرده می شود از حرمت و ساقط گردانیده می شود از احکام
 اسلام نزد تیر احوال مردم در آخر زمان حکم خمر است که می نوشند آنرا و ایالات می کنند در غلبه وی
 چنانکه گفت و قیل فکیف و گفته شد پس چگونه از نکاب کرده می شود خمر را و تیر داده می شود حکم آنرا یا رسول
 الله و قلبین الله فیها مابین و حال آنکه تحقیق بیان کرده است خدا می تعالی در خمر آنچه بیان کرده است یعنی
 حرمت او را باشد و اعظم و هو بیان کرده بانی واضحین قال گفت آنحضرت حیاه می کنند و قابل می نمایند و خوردن
 آن باین طریق که یسویها بغیر اعمها قیست حملونها نام می برند آنرا نامی دیگر بخمر چنانکه نبیند و سلب
 داند آن و در واقع آن خمر است و باین بهانه می خود می سازی سازند آنرا از برنج و عسل و غیر آن و میگویند که خمر
 نام آب انگور است که مستی آورد و این نه از آنکه است پس خمر نباشد و داند که هر چه سکر است حرام
 است و خمر است یا حکم خمر را در دو راه الدارمی * الفصل الثالث * عن العثمان بن بشیر عن
 حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لثمان بن بشیر صلی الزماری اول مولودی که در خانه
 انصاء آمد بعد از هجرت روایت می کند از حذیفة که صحابی عظیم القدر است صاحب سر رسول الله گفت حذیفة گفت
 آنحضرت تكون الذبوة فیکم می باشد و باقی می ماند و دج و نبوت و نوروی در میان شما ما شاء الله ان تكون مادام
 کمی خواهی خدای تعالی بود آنرا ثم یرفعها الله تعالی بستر بر میدارد خدای تعالی نبوت را به برداشتن نبی ثم
 تكون خلافة علی منهاج المهدی ما شاء الله ان تكون بستر می باشد خلافتی بر طریقه نبوت و روش آن مادام
 کمی خواهی خدای تعالی بود آنرا و کساده ثم یرفعها الله تعالی بستر بر میدارد و خلافت را نیز ثم تكون
 ملکاها خیا بستر می باشد امارت و حکومت ملکی گردند و فتكون ما شاء الله ان يكون پس باقی می ماند آن ملک
 مادام کمی خواهی خدای تعالی که باشد ثم یرفعها الله تعالی بستر بر میدارد و آنرا خدای تعالی از ظالم ثم تكون
 ملکاها خیر بستر می باشد ملکی خدای بزرگتر و غلبه و غو فتكون ما شاء الله تعالی ان يكون پس می باشد و باقی می ماند
 مادام کمی خواهی خدای تعالی که باشد ثم یرفعها الله تعالی بستر بر میدارد و آنرا خدای تعالی ثم يكون خلافة علی
 منهاج المهدی بستر می باشد خلافتی بر روش نبوت و گفته اند که برادر باین خلافت زمان مهدی است رضی الله عنه
 بستر خاموشی گفت آنحضرت قال حنیب گفت حبیب بن سالم که یکی از روایات این حدیث است
 و سولی ثمان بن بشیر و کاتب است روایت می کند از وی فتاوه و غیر وی فلما قام پس منظمی که برخاست

و تأثیر کردن فتنه در دل هست مثل حسپیدن حسیرون تأثیر کردن او در بهیوی خواب گفته بران کتاب الفتن
و این نانی للفتح عن و ذال معنی و معنی وی استنمازه کردن و پناه جستن بخداست از شر فتنه چنانکه در اشعار کلام به
از ذکر کفر و تمسیت گویند فتوح ذی الله بهیایا معاذ الله ما کث به فتح عن باهمال و ابرار و دنگ و عرض فتنه است
بر دل مرده به آخری و بر روایت اولی بر رفع و نصب هر دو آمده و بر نانی و بر ناکث به نصب فقط و در شرح وجه
دیگر نیز در کشف این عبارت مذکور شده است و مراد به فتنها اعتقادات فاسده است یا غصه از ان شامل
شبهات نسائیه نیز فای قلب اثر بهایس هر دلی که مخلوط شد به محبت فتنه در اسخ شد در ان و در آمد رنگ
آن در وی چنانچه در آید رنگ و در جامه و اثر اب در خوردن جامه رنگ را در خود را ندین آن در ان گویا
که می نوشد آنرا و قول وی سبانه و اثر بو افي قلوبهم العجل ازین بابت نکتت فیه نکته سود آه خلاصه
میشود در ان دل نیکه سیاه دکنه به معنی اثر آید که از خلایقین چوبی و مانند آن در زمین حاصل کرد و معنی نقطه نیز آید و به معنی
نقطه در چیزی که مخالف رنگ او بود و نیز مستعمل کرد و وای قلب افکر ها در دلی که منکر شد فتنه را و استماع
آورده و از قول آن و منائر نمانست بدان نکتت فیه نکته بیضاء خلاصه می شود در ان دل نیکه تمسید حتی یصبر
علی قلبین تا آنکه می گردد انسان باعتبار عروض فتنه و تأثیر و عدم تأثیر وی در دل وی بامی گردد و لهما باعتبار
آن بر و در نوع و بصیر را پیا و تا هر دو خوانده اند بر تقدیر یا تفهیم راجع بانسان که مفهوم میگرد و از سیاق کلام
و بر فتنه بر نانی راجع بتأویب که مذکور است به تصریح و نیز بر رفع و نصب هر دو آمده ابیض مثل المصفا نوع اول
سفید مانند سبک سفید که متأثر نمی گردد به چیزی هم چنین این دل که تأثیر نمی کند در وی فتنه اصلا و تشبیه
نه تنها در سفید می است بلکه صلابت و قوت و سختی نیز ملحوظ است و لا تضرة فتنه و زیان نمی کند این نوع
دل را هیچ فتنه مادامت السموات و الارض تا آنکه باقی است آسمان و زمین یعنی همیشه و الا خراسود
و دل دیگر بیه است که تأثیر کرده فتنه در وی مر بادا بضم میم و سکون و او تشدید دال تیره و خاکستر
رنگ و بد قیاسیم خاکستر کون ابد او خاکستر کون شدن و در روایتی بر بادا بهمه کسوده بعد از بایر آمده
و در آن در شرح ذکر کرده ایم کالکوز و تشبیه این دل هم چو کوزه است و از گون شده که هر چه در دست
از آب بیرون افتاده هم چنین این دل از نور ایمان و معرفت خالی گشته و سیاه شده و نجی بضم میم و فتح جیم
پیش از خار سخته کسوده شده به معنی مایل و سخی آید لا یعرف معروفا نمی شناسد این دل کار بیک و مشر و ع
و اولای دیگر مذکور او منکر نمیکرد و کار بد و ناشد و ع را الا اما اثر ببن هواه مگر چیزی را که نوشانیده شده
و خط کرده شده است آن دل و ذکر فتنه محبت آن گردانیده شد از سوای نفس او موت قلب عبارت ازین
حالت است اعاذنا الله من ذلك و رواه مسلم ۳۰ و عنه قال حدثنا رسول الله صلى الله علیه و آله
و سلم حدثین هم از حدیث روایت است که گفت حدیث کرد ما را آنحضرت و حدیث روایت احمد هما
و انا انتظر الاخر ویدم من یکی از ان و حدیث را اینگونه وقوع یافت آنچه خبر داده بود آنحضرت و من اثر غار

می برم حدیث دیگر را که مستحق وی نیز وقوع یابد که حدیث ثانی الامانة نزلت فی جلد و کتاب الفتن
 قلوب الرجال حدیث کرد ما را آنحضرت که امانت فرو داده است و در اصل دل های مردان جزو شمع جبره دیگر
 آن و کنون ذال مجله اصل هر چیزی در امانت یا معنی مشهود است که خیانت نکردن است و در حق مردم
 یا مراد نامه نگار است که نگه دارد که در گریه انا عرضنا الامانة علی السموات الالهة و اصل
 همه ایمان است چنانکه اشادت کرد و در آخر حدیث و ما فی قلبه من خردل من ایمان و امانت هم که مذکور شد و بتول
 وی و لا یکناد احد یهودی الامانة بنزله می برانست می فرماید که حق سبحانه ایمان و امانت در دین دل های مومنان
 پیدا کرده و اثبات نموده است ثم علموا من القرآن پس دانسته اند از قرآن مجید که فرستاده ثم علموا من السنة
 بستر دانسته از سنت رسول که بیان فرموده یعنی خالق و ابد است و اراده آن از حق جل و علا سابق است
 بر ازال کتاب و ارسال و سل هر که سابقه عنایت و هدایت وی تعالی ثابت شده از کتاب و سنت بهره
 مند و منتفع گشته و بنزدین لفظ تعظیم شان و اعلا ی و تبه ایمان و امانت است که با وجود ازال و اثبات آن
 در قلوب بکتاب و سنت نیز آورده و موکد ساخته است این حدیث اول است که حریفه آنرا در صحابه
 رسول و در حمزه و خضرو و علی صلی الله علیه و آله و سلم آن را دیده و مشاهده نموده و حدیث دیگر در بیان برداشتن
 و کم شدن امانت که بعد از زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم راه یافته و واقع شده چنانکه گفت و حدیث ثانی
 دفعها حدیث کرد ما را آنحضرت از برداشتن امانت و نقصان پذیرفتن آن قال گفتم آنحضرت در بیان
 نقصان امانت ینام الرجل النومة خواب می کند مرد خواب کردنی یعنی غافل می گردد و از آنکه آیات و تنبیح
 سنت و این مقابل آنست که فرمود ثم علموا من الکتاب و السنة و فتقبض الامانة من قلبه پس قبض
 کرده می شود و گرفته می شود و امانت از دل مرد یعنی بعضی از انوار و ثمرات آن روی مکی می نهد و نقصان
 می پذیرد و فی ظل اثرها پس بیکر در اثر امانت و اثر شیء آنچه باقی ماند از علامت و تبه آن مثل اثر الوکعت
 مانند اثر وکت و لیل و او و سکون کاف در آخرنا جمع و کده و آن اثر چیزی مثل نقد بر خلاف رنگ آن چیز
 چنانکه نقطه سیاه و سفید و بعضی گفته اند که نقطه سفید که در سیاهی چشم پیدا آید یعنی به جهت طریان غفلت
 و از کتاب معصیت نور امانت کم شود چون آگاه شود و از حال دل خود و نقصان ناپدید چهره مقدار نقطه از آن اثر می
 باقی نماند ثم ینام النومة بستر خواب میکند خوابی دیگر و غافل گردد و بار دیگر فتقبض الامانة پس گرفته
 میشود و نقصان کرده شود و در ذی دیگر از امانت که باقی مانده بود و ببقی اثرها مثل اثر العجل پس چون
 نگاه کند باقی بماند اثر آن مانند اثر عجل بفتح هم و سکون جیم سخت شدن پوست دست از کارد کردن و در صراح
 گفته مجل شوخ پس دست از کارد بعد از آن بیان اثر مجل می کند بقول خود که حمود حر جتد علی و جلتک
 مانده انگاری که مجر دانی و بنظر طانی آنرا بر پای خود ای مخاطب فقط پس آیه گفته آن موضع از بای که آنرا و ابدان
 بایمال کرد و فقره معتبر پس می بینی تو آن موضع را که آیه کرده بماند منبر بنهم جیم و سکون نون و فتح تا دیگر با

کسر با اسم فاعل از خبر به معنی ارتضاع و بلند می و خبر مشتق از وصیت و لیس قیه شیخ و حال کتاب القدر
 آنکه نیست و دان آبله که بلند می نماید چیزی که بگوید آید هم چنین این مرد که امانت از دل وی برگرفته شده صالح
 و کار آمدنی می نماید و در باطن وی صلاحی و چیزی که بکار آید نمایان تر بر معلوم شده که دکت و جمل مثال بقیه امانت
 است که در دل می ماند اما برین تقریر و ادوی کرد که اثر جمل سخت تر و بیشتر است از اثر دکت و مناسب
 سوق آن است که بقای اثر دکت نماند کمتر نماید از کثرت ادوی جواب میدهد که چون جمل اثر می بخشد لا تأخیر
 خجسته است قلیل و خیر باشد از اثر دکت و این جواب حالی از ضعفی نیست و بعضی شراح اثر دکت و جمل را
 مثال زوال امانت داشته یعنی اول مثل دکت از آن زایل میگردد و دوباره دیگر مانند جمل بیشتر از مرتبه اول
 دور می شود زیرا که درین مرتبه قبض کرده شده از آنچه باقی ماند و بعد از قبض در مرتبه اول فافهم و یصحیح العاص
 قبا یعون و صحیح می کند مردم در حالی که مباحثت و معاشرت می کنند بایکدیگر و لایکاد احد یو هی الامانة و نزدیک
 نیست هیچ یکی که ادا کند امانت را و حقوق تکلیف شریعت را و خیانت نمود و دوری مردم فیقال یسن
 گفته میشود بقصد تقابل و بیان مذمت و بدو امانت و اهل آن آن فی بی فلان و جلا امینا به رستی که در فلان
 قیام با وجود کثرت مردم و ادوی بکاردی استغنی و فی کذا است و یقال للرجل و گفته می شود و سر مرد را و ستوده
 می شود صفاتی که در عفت مردم آنرا داخل فضایل و کمالات میدانند ما اهل قلعه چه عجب عاقل و دانا سعه و بکار
 و بار دنیا و معیشت و ما اظرفه و چه عجب ذریک است و می گویند خوش زبان است و ما ابله و چه عجب
 چست و جالاک است و بی باین صفات می نمایند مرد را و ما فی قلبه مثقال حبه من خردل من ایمان و حال
 آنکه نیست در دل آن مرد که او را می ستایند مقدمه از دانه خردل از ایمان و صفات حمیده که نایب آفت و از بجا
 معلوم کرد که اصل کار ایمان و صلاح است باقی بماند و بهر راست اگر چه مردم اهل دنیا آنرا خوب دانند
 و بدانستند و غیرستایش به تقوی و قوت ایمان است و رزقنا الله و تعفی علیه و و عنه قال کان
 الغامی یعالون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الخیر و هم الذین یفهم است که گفت بودند
 مردم که می پرسیدند آنحضرت را از نیکی و کثرت اسأله عن الشر و بدین من که می پرسیدم او را از بدی
 مشافهه آن یار دکنی از جهت ترس این که در پاید مرا آن بدی و پرسید من از آفت آن چه دفع نمود و عاقل
 است و اقدام است از جلب نفع و مانا که مراد از شرفین و وقایع داشته که دافع شوند و مردم دقش کرد و در میان
 ایشان از نزاع و جدال اگر چه موافق حق باشد و الامنیات و در شرح معین است و سوالی از آن مخصوص
 بوی و رضی الله عنه بود چنانکه سیاقی حدیث بر آن دلالت دارد و قال گفت حدیثه قلت گفتیم یا رسول الله انا کما
 فی جاهلیة و شر بد رستی که بودیم بایش ازین و رجاهایت و بدی فجاءنا الله بهذا الخیر پس آورد
 ما را خدا ای تعالی بوجو و شریف تو این نیکی را که دین اسلام است و استقامت بر عمل به مقتضای آن
 فهل بعد هذا الخیر من شر پس آیا چه باشد و دست متوقف بعد ازین نیکی از شر و ظلم و فساد و احتمال امر بدی قابل

نعم گفت آنحضرت آری است و خواهد شد بعد ازین خبر شرفقت و هل بعد ذلک الشر کتاب الحق
 من خیر گفتند و آیا است بعد از آن شر که بعد از خبر حادث شود چیزی ازین که بد و باز آمدین و اوج باید و برنج
 استقامت رود و قال نعم گفت آنحضرت آری است بعد از آن شر خبری و فیه سخن و دین خبر که بعد
 از شر بیاید و وی و کذا و فی است و حق و یحیی بر منی و خان آید یعنی چیزی باشد مروج بشر و الهای
 مردم بآن صدق و خلوص که در اذابل بود باشد و اعتقادات صحیح و اعمال صالح و عدل ملوک که در قرن
 اول بود باشد و بدیداد بدعتا حادث که در دیدان بایگان و اهل بدعت یا اهل سنت مروج و مخلوط شوند
 قلت و ما دعه گفتیم من و چیست آنچه او را در اذخان خبر گفتی قال قوم فرمود و خان که گفتیم کتابت است از دج و
 قومی یعتقون بغیر سنتی داد و روش گیرند بغیر راه و روش من و یهلون بغیر هدایی و سیرت
 سازند جز سیرت من تعرف منهم و تنکرمی ستاسی از ایشان کار و بادین دادنی ستاسی یعنی معرفت و
 منکر و مشروع و نامشروع هر دو در ایشان جمع است یا متراج و اختلاط خبر و شر که مراد دلال قول او است
 نعم و فیه سخن و قول وی و یعتقون بغیر سنتی نیز مراد همین است و گفته اند که مراد بخیر بعد از شر ایام عمر
 بن عبدالمعز است و مراد بالذین تعرف منهم و تنکرمی امرائی که بعد از وی آمدند و در میان ایشان
 کبشی بود که دعوت می کرد به بدعت چنانچه خوارج و بغی گفته اند که احتمال داد که شر زمان قتل امیرالمومنین
 عثمان باشد و خیر بعد از وی زمان امیرالمومنین علی رضی الله عنهم و سخن و شر بعد از وی زمان جماعه که لعنت
 میکردند وی دادنی الله عنه بر بنیاد الله اعلم چنانکه گفت قلت و هل بعد ذلک الخیر من شر گفتیم و آیا
 است بعد از آن خبر شر می دیگر قال نعم دعاه علی ابواب جهنم گفت آری خوانندگان باشند مردم را
 بر دوی و دوزخ استاده من اجابهم الیه کسی که پاسخ دهد و فرمان بر دانی کند ایشان را و بر دوی
 و دوزخ قله فیه می اندازند ایشان را و در دوزخ قلت گفتیم یا رسول الله صدمه لغا و صفت کن ایشان را
 برای ما یعنی بگو که چه گستاخ ایشان و چه صفات دارند تا بشناسیم ایشان را قال هم من جلد قنار فرمود ایشان
 از ایناد و جنس مایا از افرهای مایا از اهل دین و ملت ماند و جلد و شمی ظاهر آنرا بگویند و در اصل به منی پرده تن که
 آنرا پوست خوانند و یتکلمون بالصنعة و سخن می کنند بزبان ما که لغت عربی است یا نلکم می کنند بقرآن و
 حدیث و مواظب حکم و نیست و ذلک ایشان خبر قلت فما تا منی ان اد و کتبی ذلک گفتیم پس چه میفرمائی
 مراد چه کار کنیم اگر دو یابد مرا آن وقت که این گروه در آن وقت باشند قال تلزم جماعة المسلمين و
 امامهم فرمود لازم بگیر می باشی جماعت مسلمانان را که بر حکم کتاب و سنت باشند و امام
 ایشان را قلت فان لم تکن لهم جماعة ولا امام گفتیم پس اگر نباشد مرسلان از جماعتی و نه امامی برین
 نقد بر چکار کنیم قال فاعتزل تلك الطرق کلها فرمود پس یک سوش از همان گروهها و لوان بعض یا جمل شجرة
 اگر چه باشد اعتزال با آنرا می بخور خن و پناه حسن بدان در پیشه و بیابان و تحمل شداید و مشاق و خائیدن گناه

و چوب و قناعت کردن بدان گیاه و صراحتی بدو که الموت نا آنگاه در یابد و بر خد ترا کتاب الفتن
 مرک و انفس علی ذلک و حال آنکه با شی و بر حال اعتزال متفق علیه و فی روایة لمسلم و آمده است
 در روایتی مرسل از ابن جبرین که قال گفت آنحضرت بیکون بعدی ائمة خواهد بود پس از من ایمان و
 پشوا ایمان یعنی با دشمنان که لا یقتدون بهدای که را انمی یابند و نمی روند بر او راست که من دارم و لا یقتنون
 بهستی و طریقه و روش نمی گیرند بر روش و طریقه من و سیقوم فیه رجال و خواهند استند در آن زمان مردانی
 که قلوبهم قلوب الشیاطین که دلهای ایشان و لبهای دیوان است فی جثمان انفس و در تن آدمی
 یعنی صورت ظاهر ایشان صورت آدمی است و سیرت باطن ایشان سیرت شیطان جثمان دشمن بهم و سکون
 مثله قال حدیثه قلت کیف اصنع گفت خدینه کنتم بکار کنم و بگو زبانم یا رسول الله ان ادوکت ذلک
 اگر در یابم آن وقت را قال تسمع و تطیع الامیر فرمود می شنوی و فرمان برداری میکنی کسی را که
 امیر است و حاکم است بر شما و ان ضرب ظمرك و اخذ مالک اگر چاره شود پشت نود که نشود مال تو
 یعنی غنم کرده شود در نفس تو و مال تو بازند امیر پشت ترا بگیرد مال ترا غریب را اخذ بانظ مجول و معلوم هر دو
 روایت است یعنی خروج نمی کنی و نشد بر نمی آگیری در دین و ملت صبری کنی و اگر تکلیف باشد و حق نمی کنی
 و اگر اگر ادا کنند آن دیگر است آنجا بر اخذ بغیرت باقی است فاصح و اطع پس بشود اطاعت و
 انشاء کس این ناکند است و در هم خروج و نشد آگیری ۰۰۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم بادروا بالاهمال فتناکفط الليل المظلم بشاید پیش کنبد بهایمانی بیک فتنها
 را که مانند یارهای شب تاریک اند که معلوم نمی توان کرد سبب آزادی اینست بخلاصی از آن یعنی پیش از آنکه
 اینچنین فتنها نازل گردد و پیش آمد کارهای بیک کنبد که در آن وقت میسر نخواهند و از دست نخواهد آمد
 و در محنت و بلائی دینی گرفتار خواهند شد و حال مردم در آن وقت این چنین خواهد بود که یصبح الرجل
 مؤمنا و یسی کافرا لای صبحی کند مرد مسلمان و شامی کند کافر و یصبح مؤمنا و یصبح کافرا لای شامی کند
 مسلمان و صبح می کند کافر به جنت بلاد امتحان و آفتان از اهل دوزخگاه و ابواب دول که اختلاطی کند با ایشان
 و گردنار میکرد و مجاجات می ور آید و میان ایشان منافقان حاجت را پس تابع می کرد و ایشان را و
 مضطر میکرد و جموع افتت ایشان در انودی که از دین اسلام است و دوا است که معنی آن باشد که صبح می کند
 با ایمان از جنت تحریم خون و مال برادر مسلمان و شامی کند کافر بسبب غلبه آن باین معنی مراد فتن جنگها و فتنها
 باشد و معنی اول مناسب بقول دینی که فرمود یبیع دینه بعرض من الدنیا می فروشند دین را باین خود را بمناسی
 قابل از دنیا و از اسلام ۰۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستكون فتن نزدیک
 است که پیدا گردد و فتنها که القاعد فیها خیر من القائم نشیند و در آن فتنها که یک مرتبه دور تر است از
 استند او حضور و در آن بهتر است از استند او که نزدیک تر است از استند او و القاعد فیها خیر من

الماشی و ایستاد و در آن قتها بهتر از دوزخ است بسوی وی و الماشی فیها عیون من کتاب الفتن
 الساعی و در دوزخ و در آن قتها بهتر از دوزخ و شتاب روزه است من تشریف لها تشریف کسی که بنگرد
 مر آن قتها را و طلب کند آنرا و نزدیک کرد بدان می نگرد آن قتها و می جوید آن را یعنی استتران و نزاع و قرب
 آن موجب وقوع در آن و رسیدن بدان است پس خلاصی و نجات از مر آن نیست مگر در دوزخی از آن
 فمن وجد ملجاء او معاذا پس کسی که یابد جای پناهی و ملجاء و معاذ و نجات یک معنی آمده و باین جهت اگر
 ادبرای شک را دوی باشد بر نشاید بار اسی نماند بود چنانکه این دو کلمه هم چنین معادله می گرد و فلیعلیه
 پس باید که بنا گیرد بدان نجات یابد از شر آن متبع علیه و فی رواية لمسلم قال یكون فتنة گفت
 آنحضرت می باشد فتنه که القائم فیها عیون من الیقظان خواب است کشته و در آن که بخزند از دوزخ و فتنی شود
 اخبار آنرا بهتر است از بیدار و الیقظان فیها عیون من القائم فیدر آن که در دوزخی افتاد باین فتنه است
 بهتر است از ایستاده و القائم فیها عیون من الساعی و ایستاده دوزخی بهتر است از سعی کننده مراد پس
 اینجا معنی شنی است که مفنی است سعی و فی السراح السعی و دیدن و شتاب کردن و کسب و کار کردن
 پس در اینجا این معنی نیز مراد باشد فمن وجد ملجاء او معاذا فلیستعلیه و مؤمن ابی بکر قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انها متکون فتن من زنتی که قصه این است که نزدیک است
 که پیدا کرد و فتنها بسیار الاثم تكون فتنة الاثم تكون فتنة آگاه باش پس بستر بانه می شود و درین قتها یک
 فتنه عظیم تر از فتنه دیگر القاعد عیون من الماشی فیها و الماشی فیها عیون من الساعی الیه الا فاذا وقعت
 آگاه باش پس چون واضح شود آن فتنه فمن كان له ابل فلیخلق یا بله پس کسی که باشد مراد را شتران
 که میخزند در او و بیا پس باید که لاجی گردد و پیوندد و بستران خود و من كان له غنم فلیخلق بغنمه و کسی
 که هست مراد او گوسفند آن باید که لاجی گردد و بگوید گوسفند آن خود و من كانت له ارض فلیخلق بارضه و کسی که
 هست مراد از مینی و قریه دور از مکان فتنه پس باید که لاجی گردد و بر مین خود یعنی بگریزد از فتنه در تنهایی بسازد
 و بکار نفس خود مشغول گردد و فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ازایت من لم یکن له ابل ولا غنم
 ولا ارض خیره مارا که کسی که نباشد مراد شتران و نه گوسفند آن و نه مینی که لاجی گردد و بدان و تنها سر خود گیرد
 به کار کند قال یعمل الی سبیقه گفت قصد کند بسوی شمشیر خود فیلق علی حلقه الحیوس بگوید بر تیزی شمشیر
 بسوی یعنی بماند شمشیر را تا به بند و بر روی خود در کارزار اثم لینج ان استطاع النجاء بستر شتابی کند و زود بدو و
 اگر میتواند شتابی کردن را بداند آنکه باین حدیث و مانند این حدیث احتجاج کرده است کسی که قایل است بآنکه
 قتال جایز نیست در فتنه بیچ حال می گوید که چون دو فریق از مسلمانان میان یکدیگر قتال کنند واجب است
 اجترار کردن از آن و یک سو شدن و گوشه گرفتن و بجانب هیچ یکی ازین دو فریق نیفتادن و مذمت ابی بکر
 که صحابی مشهور است و بعضی صحابه دیگر همین است و این هم میگوید که قتال نماید کرد البته او اما اگر کسی

کسی قتال کند دفع آن لازم است و جمود صحابه و تابعین بر آنکه واجب است نصرت و اعانت کتاب الفتن
 نمی قتال کردن با باغی و اگر نه چنین گفته فایز کرد و فساد و قتل کند اهل بی و دلیل برین ذهب قول جی سبانه
 و ان طائفتان من المؤمنين اقتتلوا الآية کناظرین است که چون قتال کند دو طایفه از مسلمانان اصلاح باید کرد
 میان ایشان و اگر بنی کند یکی ازین دو طایفه بر دیگری قتال باید کرد با طایفه باغی نه با باز کرد و مناسب جی چون
 بیان کرد آنحضرت حکم فتنه را فرمود اللهم هل بلغت خداوند آیت رسانیدم من حکم ترا بر بندگان تو فلشاه بار
 گفت این کلمه فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله ازایت آن اکثر هست خبر ده مرا که اگر او دیر
 کرده شوم من حتی ینطلق لی الی احد الصلین یا آنکه برده شود مرا بسوی یکی از دو صفت قتال فتنه یعنی
 رجل بعینه پس بزد مرا مردی بشمار خود او یجی بهم یا باید بفری فیه قتلش پس بکشد مرا قال گفت
 آنحضرت ینوہ یا ثمه و انک و یکون من اصحاب النار بر میگردد آن مرد که کشت ترا با کناه خود و گناه تو و
 می باشد از دوزخیان این عبادت داد و معنی گفته اند یکی آنکه بر میگردد بکناه خود که با افضل کرده و ترا کشته
 و گناه تو که دوزخ دقت بر تو داری کشتی و گناه آن بر نومی نشست آن نیز بر سر او می بندد و حق بست گناه او را
 منضاعت میبازد به جنت زحم و تیغ دوم آنکه بر میگردد بکناه خود که با بقا داشت از بغض و عداوت
 مسلمانان که سبب قتل تو شد و گناه کشتن تو که صادر شده از وی الآن رواه مسلم ۸۰۰ و عن ابی
 سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوشک ان یتکون عیبر مال الیهم من ذیک است
 که باشد بهترین مال مسلمان غنم یتبع بها شعث الیهم ان کو سفند آن که بپیردی می کند و میجوید بد آن گوشتنه این
 تر کو بهار و مواقع المطر و جای افتادن باران را یعنی گو سفندی چند داشته باشد و کو بهار و او داد بهار را
 که در آن ماه آن می افتد میجوید تا در آن جا باشد و گو سفند آن را آنجا بپرازد و قوت خود را بد آن بسازد و بفر بدین
 من الفتن میگردد و این مسلمان بدین خود را زندها و گوشه میگیرد و با مردم اختلاط نمند و در فتنه نافتد و او البخاری
 ۱۰۰ و عن ابی حنبله بن زید قال اشرف النبی ماله بر آید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم علی اطم من
 اطام البدینة بر حسنی از حسنیهای مدینه و اطم بنمین به معنی قصر باند و هر حصن که بکنا بنا کرده باشند و در
 حوالی مدینه مظهر قلعهها و حصنها بود که بود و قمبر ایشان در آنجا ساکن می بودند پس اسامه بن زید می گوید که
 روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر یکی ازین حصنها آمده بود فقال پس گفت آنحضرت هل ترون
 ما اری آیای میزد شما جزیرا که می بینم من قالوا لا کشفه نمی بینم قال فانی لاری الفتن فرمود پس بدستی
 من بر آینه می بینم فتنه را که آن فیهما تقع خلال بیوتکم می افتد و در فرجای خانههای شما وقوع المطرانه افان و باران
 متعلق علیه ۱۰۰ و عن ابی هریر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هلكة امتی هلاک
 امت من صلی یدلی غلته من قریش بر دودست کودکان و جوانان و نوسالان است از قریش هلاک فتنه
 هلاک و غنم بکمر غنم و سکون لام جمع غلام یعنی جوانان که آنی القاسوسنی و فی الصراح علام کودک و اصل

و گفته شده هر دو در آتش و زنج انداخته و خود ظاهر است که بنای خون ریخت و اما گفته کتاب الفتن
 شده به جت آنکه وی نیز نمی خواست که به کشته و حریص و عازم بود بر آن و آدمی بخرم نصیبت مانده است و این حکم
 بر تهم بر جل و عدم غیر نیست اما اگر بدعت استنباه خلاد را جهاد و غری صواب باشد اگر چه در واقع نه صواب بود
 این چنین نه خواهد بود و ابیه اعلم و ابیه اعلم ۱۳۴ و عن معقل بن یساف عن یساف بن یساف
 یساف بن یساف و تخفیف بین مهمل صحابی است از اهل بیعت شمره ها کن شد و میبرد و بوی مسوب است نه مقتل که در
 بعد است قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم العباد في الهرج كحجرة الى ثواب عبادت
 کردن و در گوشت خود خنیدن و در زمان هر چه نوحه ثواب با بخت کردن بسوی من است چنانکه آن شخص که
 از راه گردید اسلام بجزت نمود و بشرت صحبت آنحضرت مشرب شد هم چنین این شخص نیز از ظلمت
 قنیه و ناسوروی گردانیده عبادت مولی تعالی مشغول گشته و در ابر و نور اینست و در آمد پس گویا بجزت کرد
 و ابیه اعلم ۱۳۵ و عن الزبير بن صدقي قال اتيت انا بن مالك زبير بن عدي که تابعی است و شنیده
 است از انس و روایت می کند از وی ثوری ثقیفه است گفت که ما آمدیم نزد انس بن مالک فشکونا اليه
 پس شکایت کردیم مابوسی و بنی مایلقی من الحجاج آنچه میدیدیم و پیش می آمد ما را از حجاج ظالم فقال
 اصبروا و انس گفت انس صبر کنید و تحمل نایید بر ظلم و ایدای او فانه لا ياتي عليكم زمان پس بد رستی
 نمی آید بر شما هیچ زمانی الا ائله بعد از او منتهی که آنکه زمانی که بعد از وی بیاید نه است از زمان که ششم
 پس چه مید آید شاید که بعد از این ظالم تر از حجاج پیدا شود و فاسد تر و بدتر از زمان وی بعد آید پس صبر
 کنید حتي تلقوا اربكم تا آنکه ملاقات کنید و پیش آید پرور و کار خود را و در حضرت وی و بد و در آخرت
 سمعته من انبيكم شنیده ام من این حدیث را از پیغمبر شما صلی الله علیه و آله و سلم رواه البخاری و درین
 حدیث اشکال آورده اند که زمان عمر بن عبد العزیز بعد از زمان حجاج است و با وجود آن بدتر از آن نیست
 بلکه بهتر از آن و از زمانهای دیگر که گذشته بودند و جواب داده اند که قوی آنحضرت این را و خبر دادن بدان
 باعتبار اکثر و اغلب است و مقصود صبر و تسبی دادن است مرا اینست را و نباید و ترغیب بر تحمل اید و جلاء
 مردم و اضطراب ناکردن و جرح و فرغ نمودن و ابیه اعلم ۱۳۶ الفصل الثاني ۱۳۷ بحسن جدیغة قال والله ما
 ادري انسي اصحابي ام تناسوا و گفت حدیثی که من گویند که در نمی یابم من که آیا فراموش کردند یا دانستن یا فراموشی
 می نمایند یعنی فراموش نکرده اند و لیکن نکات می کنند و خود را فراموش کاری نمایند و الله ما ترك رسول
 الله نذر اسوگند گنداشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من قبائل فتنه هیچ کشته نموده را ندید و گفته
 و بر پا داشته آنرا مثل عالمی که احداث بدعتی کند که سبب ضلالت گردد و مردم را بدان و بخت نماید یا
 امیری که باعث بر مجادیه و مقاتله شود و خود کشیدن چاره و از پیش چنانکه سوق را ندان از بسیر الیحدان
 لنقض الدنيا ما سیری شدن دنیا ببلوغ من معه ثلث مائة فصاعدا صفت قاید فتنه اینست که میرسد که کسان را که

با او نیز تسبیح اومی کند و در سبزه را در زیاده از ان الاقدامیه له اباسمه گمر تحقیق کتاب الفتن
 ذکر کرد و در آنحضرت برای ما بنام وی و اسم ایه و اسم قبیلته و نام پدر او و نام قبیله او و قبیله عد و سبزه
 ظاهر برای آن کرد که اجتماع این قدر از مردم باعث بر وجود منسده و لحوق ضرر به مشغری کرد و اما اگر
 کمتر ازین باشند اعتبارند و در اندک علم و و ابوداود ۲۶۰ و عن ثوبان قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم انما اخاف علی امتی الائمة المظلمین ثوبان که مولی آنحضرت و خادم درگاه و حاضر
 دیگرگاه بود گفت گفت آنحضرت غیبتی من بر امت خود گرامیران و بادشاهان را که گمراه کننده اند دیگران را
 بگرامی خود زیرا که ضرر گرامی ایشان بیشتر و بدتر است از گرامی دیگران و اذا وضع السیف فی
 امتی لم یرفع عنهم الی یوم القیمة و چون نهاده شود شمشیر در امت من و اوج شود قتل برداشته نشود
 تا روز قیامت و مرصع و قتل این خبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و ابوداود و الترمذی
 از ان باقی است تا روز قیامت خبر مخبر صادق تا روز قیامت باقی خواهد ماند و ابوداود و الترمذی
 ۳۰ و عن سفینه که مولی رسول الله و صاحب گرامی است در کت و احوال او در مواضع نوشته شده است
 قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت الخلافة
 ثلاثون سنة خلافت کامله مرصع که موافق سنت و اتباع طریق حق باشد می سال است ثم تكون ملکاً عضواً
 پستری گردد و خلافت بعد از سی سال ملک و پادشاهی گزیده که مردم از گزند ستم ایشان ایمن نباشند
 و در امدالت و دین پروری چنانکه باید روان نگردد و اگر چه الطلاق این اسم بجهاد و یعنی آنکه خلف که شتران
 اند و در سنت اما حقیقت خلافت که آنحضرت بدان اشارت کرده مخصوص می سال است که خلافت خلفای
 اربعه بدان بود و اگر ایشان را امیر المومنین گویند و در نباشد که آمر و حاکم اند بر مسلمانان و در احکام ظاهر
 ثم یقول سفینه پس بر می گوید سفینه برای حساب می سال که به خلفای اربعه تمام می گردد و اما خلافت اربعه
 بکثر سنتین ضرب کن و نگاهد اربعه ب خلافت ابی بکر را دوازده سال و خلافت عمر عشره و مدت خلافت عمر اده
 سال و عثمان اثني عشره و مدت خلافت عثمان را دوازده سال و علی ستة و مدت خلافت علی را شش
 سال و واه احمد و الترمذی و ابوداود این حساب تقریبی است یعنی بر حدت کسوف و الا خلافت
 ابوبکر چنانکه در جامع الاصول و غیره مذکور است و دوازده سال و چهار ماه است و خلافت عمر دوازده سال و شش ماه
 است و خلافت عثمان دوازده سال و چهار ماه است و خلافت علی چهار سال و نه ماه و باین حساب خلافت
 خلفای اربعه بیست و نه سال و نه روز و بیست ماه تمام می شود و پنج ماه از سی سال باقی ماند که با نام المسلمین حسن
 بن علی تمام میگردد پس وی نیز از خلفا باشد و در بعضی کتب خلافت ابی بکر و دوازده سال و نه ماه و نه روز
 آمده و خلافت عمر دوازده سال و شش ماه و پنج روز و خلافت عثمان دوازده سال و چهار ماه و نه روز و خلافت
 علی چهار سال و نه ماه و باین حساب هر حسن را شش ماه و سه شنبه ماند و ابیه اعلم و عن حذیفه قال قلت

[illegible]

در زبد و ایمان آورد بوی بطمع دنیا و محبت حیات و در آمد و دستام لطین و غایت وی کتابه العتق
 ثابت شد بار کنایه ای و فرود آورد شد احد و ثواب وی قال قلت ثم ماذا گفتند نه گفتیم سستری خواهد شد قال
 ثم ينتج الامر فلان کعب حتی يقوم الساعة سترزایانید وی شود اسپ که پس سواد وی نمیدهد تا آنکه برهانشود
 قیامت بهنج. و بیشتر بگول است از رخ داشته اند از اشباح گفته اند که نج بر معنی تولد است یعنی زایانیدن و خدمت
 و تدبیر زاییدن او کردن چنانکه داید و انسان می کند و تحقیق معنی این نظر در مواضع دیگر از شرح کرده شده است
 و اشباح به معنی رسیدن وقت ولادت و مهر نسیم و سکون نامه معنی کرده اند و مهر بتاوده ویر کعب به صم یاد کسر
 کات و رسیدن وقت سواد وی دادن یعنی قابل سواد وی شدن و مراد زمان نزول صبی علیه السلام است چه
 از ان وقت تا روز قیامت بر اسپان سواد وی واقع نشود و به جهت عدم وجود کنایه و احیاج عرب و
 قال یا مراد آنست که بعد از آمدن و جال زمان نمک گردد و قیامت نزدیک رسد مقتدر زمان زاییده
 شدن اسپ یا رسیدن وقت سواد وی بران و این معنی موافق است با حدیث دیگر که درین باب در دو
 باب آمده و فی روایه قال و در روایتی این چنین آمده که گفت هذا لله علی دین صلی خواهد بود و بیان مردم آن
 زمان و ظاهر آنکه وقت و دین و باطن و جماعه علی اقلاده و اجتهاد خواهد بود با که اینها قلت گفتیم یا رسول
 الله الله الله علی الدین ما هی به نه بردن که فرمودی چیست و چه معنی داد و قال لا ترجع قلوب اقوام
 علی الدین کانت علیه بار هم نمی آید و همای قویها بران حال و صفت که بود و لها بران صفت و صاف و پاک
 نمی گردد چنانکه پیش ازین بود و در زمان سابق اسلام یا چنانکه پیش از عرض که ورت بود قلت بعد
 هذا الشیخ شرا آباء الدین بر گزید و بشرونه و مختلف و صلیح ما شاق شری دیگر خواهد بود و قال فتنة
 عیاء صیاء گفت بعد از ان فتنة خواهد بود و کورد که بعضی مردم در ان فتنة تجوب خواهند بود و از دین حق و
 کمزور خواهند گشت از شنیدن آن و اسناد کوری و گری بنشیند نماز است و در حقیقت صفت آدمیان
 است که در ان زمان فتنة باشند علیها و عاف علی ابواب النار در ان فتنة و در زمان الطلوع بران
 خواهد گشت بسوی آتش و در ان اسناد بر ابواب آن فان مت یا حذیفة وانت هاض علی جلال پس
 اگر به میری نوای خدینه حال آنکه لازم گیرنده باشی اصل درخت را خیر لك من ان تتبع احدا منهم بهتر است
 فرزا از پیروی کردن تو یکی از ایشان را رواه ابو داود و عن ابی ذر قال كنت ردیفا خلف
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوما علی حمار و ایت است اذا بود که گفت بودم من سوار
 در پس آنحضرت و روزی بر خری فلما اجاوزنا بیوت المدینة پس بهرگاه که که اشتیم خانهای مدینه را
 قال گفتم آنحضرت کیف یک یا باذر که زخمی بود تو و در حال خواهد بود و ترا می ایماز اذا کان بالمدینة
 جوع و قتی که باشد در مدینه که سبکی گفت تقوم عن فراشک ولا تبلیح مسجدک بر می خیزی از جا و خواب
 خود نمیتوان رسید به خود و احتیاج به جهادك الجوع تا آنکه در مشقت می اندازد و اگر سبکی می بر جنت صفت

که سنگی چنان شوی که جز به شقت نام به مسجد توانی رسید قال قلت گفت ابوذر گفت الله کتاب القدر
 رسول الله اعلم هذا رسول خدا انا را است بدان یعنی من نمی دانم که چه کنم هر چه فرمائی آن کنم قال تعطف یا باذر فرمود
 عفت و پارسائی کن و باز در نفس خود از حرام و از سوال کردن از مردم و صبر کن بر سختی که سنگی ثم قال
 بستر گفت آنحضرت کیف بك یا باذر اذا كان بالملء یمة موت چگونه می باشی تو ای باذر وقتی که واقع
 شود و در مدینه مرک یعنی مردم بسیار بمیرند تا این حد کثرت که یبلغ البیت العبد می رسد خانه بنده و این عبارت را
 پنجاه و هفت بار گفته اند یکی آنکه مراد به بیت قبر است یعنی میرسد بهای موضع قبر قیمت علامه را از بس که مردم
 بسیاری بر مدینه جای قبر مردم تنگ می گردد و بجائی میرسد که جای یک قبر قیمت علامه بدست می آید و بیکر آنکه میرسد
 اجرت کندن قبر قیمت بنده به جت آنکه چون مردم بسیار بمیرند کسی پیدا نمی شود که گوید کند تا اجرت او و مقداره
 قیمت بنده بدهند و بیکر آنکه مراد به بیت منی اصلی است که خانه است و مراد آنست که به جت کثرت موت از
 مردم خانه خالی می گردد و زمین را از آن می شود و بجائی که خانه قیمت بنده فروخته می شود و آنچه غالب و متعارف
 است آن است که بهای خانه بیشتر از قیمت بنده می باشد و بیکر آنکه بانی و زنده انبی باشد و خانه بیکر یک بنده
 که غم خدای تمام اهل خانه او میکند و نوبت و رفته احوال ایشان بوسی میرسد و ترنسب و تفرع قول وی
 که فرمود حتی انه یباع القبر بالعیل تا آنکه فروخته می شود موضع قبر به بنده و قیمت وی بر منی اول ظاهر
 است و بر منی ثانی بالاخره آنکه از بیع قبر استیجار حاضر مراد دادند و بر منی ثالث اصلا صحیح نمی افتد و مناسبت
 ندارد و بر منی رابع می توان گفت که چون مردم مردند و مال بکند امشند چراک بنده اگر برای خریدن موضع
 قبر یا اجرت حاضر اصحاب افتد همان بنده را در خریدن موضع قبر و دادن اجرة خوصرت خواهند کرد پس واقع
 می شود فروختن موضع قبر به بنده و گرفتن بنده و اجرت پس ظاهر شد که ادبی و انطب حمل بر منی اول است بلکه
 متین است حمل بر آن و الله اعلم قال قلت گفت ابوذر گفت الله و رسول الله اعلم نمیدانم که چه کنم قال
 گفت آنحضرت صبر یا باذر صبر کن و بزور و تکلیف خود را بر صبر داری ای باذر و بگویند بیرون خدا را بنده
 و در بعضی نسخ تغییر بینه مضارع آمده قال کیف بك یا باذر باز گفت آنحضرت چگونه می باشی تو ای باذر اذا
 كان بالملء یمة قتل تغیر الله ما احجار الزیت وقتی که باشد و در مدینه کشش کمی پوشد و بالا میرود
 و دومی گیر و خونها و غشی را که نام او احجار الزیت است و آن موضعی است در عربی مدینه که سنگهاست
 سیاه که با کلاک کرده شده اند و در غن زیت و این احجار است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از واقعه
 حربه و آن اشنع و فاجع و افحش قبیح است زبان و گوش منکم و سماع تحمل گفتن و شنیدن آن مذکور و وقوع آن
 در زمان شهادت نشان بزرگوار است که بعد از واقع قتل امام حسین لشکر می آید و مدینه مطهره فرستاده
 آنک حرمت آن بنده که در مسجد شریف بنوی علی الله علیه و آله و سلم کرده و از صحابه و تابعین جماعه کثیره را قبل رسانیده
 باشد ناعت می و بیکر که توان گفت و در تاریخ مدینه ذکر آن کرده شده است از آنجا باید جست و بعد از

خراب شدن مدینه همین لشکر را بیکه فرستاد و هم درین سال آن شقی به از الوارفت قال کتاب الفتن
 قلت كنت ایزد كنتم الله ورسوله اعلم قال قاتني من ائت منه كنت آنحضرت سبیل آنست که می آئی
 تو کسی را اگر نواز دی یعنی اهل و اقارب خود را در خانه خودی شینی یا رجوع بامام خود و کسی که از توابع ادبلی می کنی و این
 معنی ظاهر و مناسب تر است بقول ابو ذر که قال قلت والیمن السلاح ویهو شم و در آن وقت سلاح را داد و به
 کم با آن قوم دنان قال كنت آنحضرت شارکت بالمقوم اذا اناز شدی آن قوم را اکنون یعنی سلاح که پوشیده می
 جنگ کردی همچو ایشان می در مبارزت قبه و اذات آن قلت وکیف اصنع کفتم پس چگونه کنم و چرا کنم
 یا رسول الله قال فرمود ان عشیبت ان یبهرک شعاع السیف اگر میر می کرد و شش کرد و دوزخ کند ترا
 تا من شمشیر یعنی خواهی کسی بر تو شمشیر بر اندازد تا بکشد فالق نا حیه ثوبك علی وجهك من یید از طرف
 جامه خود را بردوی خود یعنی روی خود را پوش و تعال کن و تسلیم دی شوم تا بکشد لیجوز باذک و اذمه
 تا باز کرد و در جوج کند وی بکشد و دگناه خود معنی این عبادت در فصل اول در حدیث ابی بکره معلوم شد
 و این ناکند و میانه است در معنی کرون در قتل و خونریزی و الا معلوم شده است و در شرح که دفع
 خصم که با حق بخون دیزی آید واجب است و واه ابو ذر و دیکه دفع و افعه حرم در سن ثلث و ستین
 است و موت ابی ذر سه آتین و ثلثین در آخر خلافت عثمان رضی الله عنه و ابو ذر و افعه حرم را در بیافیه پس
 گو یار آنحضرت دفع این واقعه و مدینه کشت گردید بی تبیین وقت آن پس خبر داد آنحضرت بوقوع آن
 ایاذ را و وصیت کرد به میر و تثبیت در آن دفعش و احتمال در بیافیه او آنرا و اما دفع و موت و مدینه احتمال دارد که
 واقع شده و ابو ذر آنرا و نافر باشد چنانکه در عام الرما و غیر آن با حال آنها بهمین قیاس باشد و الله اعلم بالصواب
 حمدا لله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم قال عبد الله بن عمر و یرویه که آنحضرت مرا گفت
 کیف بک اذا البقیة فی حثالة من المغاسم بحال باشد ترا وقتی که اتی داشت نه شوی بود و مروی که خبر نیست
 در ایشان و فی المراح حثاله بالغم پوست جو کرخ و کبیره و سبوسه و فی القماموس قشاره و چیزی که بر
 نیست و در آن و روی از این چیز است عود و هم و اما نا تهیم مختلط شد و فاسد گشته غریبه های ایشان و اما قماموس
 ایشان و بر آمده اند از دایره و فاسد قیامت و مرث بر او جیم بر صفت ماضی معلوم است از باب فرج و
 و بعضی نسخ بلفظ مجهول نیز نوشته اند آن نیز درست و مرث متبذ می نیز آمده چنانکه مرث الجرمین و فی
 القماموس مرث الجرمین و فاکر و آنرا و اختلطوا و احتمالات کرد و ایشان میان خود و در افتادند و یکدیگر فکاه و اکتفا
 پس کشته اینچنین و شبک بین اصابعه و در آورد آنحضرت انگشتان خود را در یکدیگر از برای تمثیل
 و تصویر در افتادن میان یکدیگر نزاع و خلاف و گاهی این تشبیه بر این تصویر اجتماع و ابتلافت نیز
 آید چنانکه و باب نسبت خمس غنایم و بیان اتفاق و التیام میان بنی هاشم دینی المطلب نموده و اصل معنی
 تشبیه آینه خن و در آوردن جزا در یکدیگر و این در هر دو صورت پیدا است قال گفت عبد الله بن عمر

بن عمر و فهم قاصد فیما یسیر بر جزا امری کنی مراد چمی فرمائی قال علیک بما تعرف و دع کتاب الدین
 مانتقد لازم کبر بر خود عقل و آنچه ششانی که در دین است و مشروع است و بگذاردانی بفری که نمی شناسی بودن
 او را در دین و علیک بخاصه نفسك و لازم کبر خاصه نفس خود را و ایاک و هوامهم و دور او خود را و
 عوام مردم یعنی خود باش و برای خود کاری کن و در خیال مردم بیفت و در بنجاه خصی و در ترک امر معروف و نهی
 منکر کرد و این نزد غلبه اشرار و اتباع نفس و مواد انادات فتنه و فساد عدم معاد است اختیار درست است چنانکه
 در باب خود گذشت و فی روایة و در روایتی این چنین آمده الزیم بیک لازم کبر خانه خود را و پیوسته در خانه خود
 باش و بیرون میان ضرورت و املاک علیک لسانک و محکم کن و به بند بر خود زبان خود را و در آنچه زبان باشد زبان
 گشاد املاک را بفتح امر بر صیغه امر از املاک نصیحت کرده اند و طبعی باین منی که گفته شد آنرا تفسیر کرده
 در کج الحار گفته که وی امر است از ملای منی مالک شود نگاهدار زبان را از آنچه بفریست و روی اتهمی و
 خرد او را بجا که گفته اند تکلم نماند که بخیر و تفسیر کرده اند یکی آنکه در وی اثم نبود پس مباح را نیز شامل
 باشد دیگر آنکه در وی ثواب بود پس مباح داخل بود و خلفا ماتعرف و دع مانتقد و علیک بامر عاصه
 نفسك و دع امر العامة مضمونش همان است که در روایت اول است و اختلاف نیست مگر در
 بعضی مرادات و ذوات الترمذی و صحه بدانکه آنحضرت رخصت کرده اند بن عمر و در اجتماع با مردم
 و به ظاهر امر که او را نه مذیب و اصلاح نفس خود خاصه و عدم تعرض و کاوش احوال عامه و امر کرده بینه
 را به بیرون آمدن از میان مردم و محرابان و الزام حرکت بکلیت و ارشاد کرده اند که امر را بآنچه لایق
 اوست و صلاح او را دان است و میر است حصول آن از وی چنانکه مرشدان که مظهر اسم الحکم اند بکنند
 و حقیقت حال آنست که عبد الله بن عمر و منی الله غده در جوانی بنیاد متعصب بود و دنیا نگری افکار
 نکردی و شب فحشی و بزن میل نکردی پس بدوی عمر و بنی الناس او را نزد آن حضرت آورده و از شدت
 ریاضت و مجاهد که میکرد باز آورد و در بنام سر روز و قیام ثبات یاسد سلیل امر فرمود و بنگاه داشت و رضای
 پدر و بیت گرد پس بحکم ضرورت وی در ایام فتنه بزرگوار که وزیر معاویه بود مختار بودی و حق و حجت آنحضرت
 را بجا آوردی و چنانکه حکم فرمود و بولاد مشغولی بودی بار اباشان می گفتند که تو از ما می چرا و ایمان
 مانمی باشی گفتی من در خبر با شما شریکم و در شر نه در باطن با اهل بیت و ابرو نمودت محکم داشتی آورده اند
 که روزی امام حسین را دید و بگذشت و به صحبت شریعت دی جرات توانست که در گفتند چرا نزد وی رفتی
 و با وی نشست گفتی من شرمند و ابش انم که از ایشان و با ایشان توانم بود و عن ابی موسی عن
النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال ان یمن یدی العامة فتحا کقطع اللیل المظلم گفت آنحضرت که
 پیش از آمدن قیامت قتها پیدا خواهد شد مانند بارانی شب سیاه و یصبح الرجل فیها مؤمنا و یومی کافرا
 صبح می کند مرد در آن قتها مؤمن و شام میگردد کافر و یصبح کافرا و شام میگردد مؤمن و صبح می کند کافر

القاعد فيها خير من القائم شسته در آن قتها بهتر است از ایستاده و الماشی فیها کتاب الدین
 خیر من الساعی و رنده و روی بهتر است از دنده و شرح این عبادات در فصل اول در حدیث
 ابی هریرة است فکسر و افیها قسمیکم پس بشکنید در آن قتها گانهای خود را و قطعوا فیها اوتارکم
 و برید در آن قتها زبانیهای خود را و اضر و واسی و ککم بالحجارة و بریند شمشیرهای خود را بسنگها
 ناکند که در یابش کند فان دخل علی احد منکم پس اگر در آمده شود یعنی در آمد کسی بزرگی از شما فلیکن
 کخیرا یعنی آدم پس باید که باشد وی بخیرترین دو سر آدم که باطل است در وقتی که قبایم شد برای کشتن قاتل
 مراد از ادفت کمن در از کند نیست و ملت خود را بسوی تو من غی غام که نو باز کردی بکند خود را و او
 ابو داود و فی رواية له و در و ابی مرابی و او را ذکر الی قوله ذکر کرده شده است حدیث تا قول
 وی خیر من الساعی و روی فکسر و افیها آخر نیست و درین روایت بعد از خیر من الساعی این عبادات
 است که ثم قالو سر گفتند می به فما قام فآپس چه سبزهائی داد چه کنیم در آن قتها قال گفت آنحضرت
 کونوا احلاس بیوتکم باشد شما فرستهای خانههای خود و هیچ جان و بد حلس مانگر کلیم سطر طلس بخنن شده
 احلاس جماعت احلاس الیهیوت کلیهها که زیر فرستهای فخر افکند و فی رواية الترمذی ان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم قال فی القعدة و در روایت ترمذی این چنین آمده است که گفت آنحضرت
 و ربای نشه کسر و افیها قسمیکم و قطعوا فیها اوتارکم و الزموا فیها الاجواف بیوتکم بشکنید در قتها گانهای
 خود را و پاره کنید در وی زبانیهای خود را و لازم گیرید در وی خانههای خود را و کونوا کما بن آدم و باشد مانند
 پسر آدم یعنی بایل که گشت ادا و قاتل و قال و گفت ترمذی هذا حدیث صحیح غریب ۸۰ و حسن
 ام مالک البزویجة فتح موحده و سکون ماسنوب است به هرین امر التیسس حجازیه است و مراد از صحبت است
 در روایت کرده اند از وی طایس و کول که از اکابر تابعین اذ قالت ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فعدة
 فقر بها ذکر کرد آنحضرت فته را پس نزدیک که دایر فته را یعنی بنزد او که وقوع آن قریب است و طین گفته یعنی
 وصف کرد او را وصف پانچ و بار که وصف کند چیز را و کسی وصف پانچ و ذکر کند صفات و احوال آنرا بمبالمه
 قریب می گرداند آنرا نزدیکی یعنی در ذهن وی یاد و خارج نیز زیرا که چون بسیار و بدین در آمد و بدین شد و او را در
 حاج نیز سبیل می کرد و قلت گفتم یا رسول الله من خیر الناس فیها کیست بهترین مردم در زمان خود و آن فته
 قال رجل فی ماشیتة گفت بهترین مردم در آن زمان مردی است که می باشد در نوای خود و میخراشد آنها را و بدی
 حقها و بعد از به ادای می کشد را که زکوة و صدقه است و پرشش میکند بر او و دگر خود را و رجل اخذ بر این
 فرمود و مردی دیگر که گرفته است بر اسب خود را یعنی بر آتشده و خبان او را گرفته است و است لیثیف العاد
 و لیثیفونندی ترساند و شمنان دینی را یعنی کافران را و می ترساند ایشان و در این فته و قتال مسلمانان که فته
 جنگ کافران بود است و هر حدیثی از سر حدیثی اسلام که گرفته بافران که دشمنان دین اند و جنگ

ی باشد رواه الترمذی ۹۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ستكون فتنة تستنظف العرب نزديكست که پیدا شود فتنه که در گزند عرب را و برسد شر آن همه ایشان است تفاوت تمام که قرن جزیرا قتلها فی النار کشته شدگان آن فتنه در آتش و دوزخ اند اللسان فیها اشل من وقع السیف و را که کردن زبان و از آن فتنه بغیبت و دشنام ایشان سخت تر است از و افتادن شمشیر و در صراح گفته که وقع بالسکون نیز کردن گارد و شمشیر بنیان زیر اگر ببرد و غلظت مسلمانان خصوصاً که صفای اگر در آن میان باشند و غیبت و دشنام مسلمانان باشد حرام است چنانکه آمده است الغیبة اشل من الزفا یا مراد است که زبان و را از کردن بدشنام و غیبت آنها فتنه می آرد و بالاتر از فتنه شمشیر که قتل است که به اگر آنها میرسد یکشد چنانکه اتحاد بان رومی کشند و هب و عادت می کنند و سب و طعنی گفته که نقل اخبار نزد ائمه جو و زبان کشادن بر ایشان ناشی میگردد و از آن نسب و جلای وطن و مفاسد خطبه بیشتر از آنچه از مباشرت فتنه حادثی گردد و چون ببرد و غلظت مسلمان باشد حکم بود آنهاد و آتش دوزخ بر سبیل زجر و تظلم و تو بیخ خواهد بود رواه الترمذی و ابن ماجه ۱۰۰ و عن ابی هریرة ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال ستكون فتنة صماء بكماء عیما نزدیک است که پیدا گردد فتنه که در کک و کور یعنی شنیدن و حق گفتن و حق دیدن و در وی صورت نه بد و من اشرف لهما کسی که بنگر دآز و مریع گردد و بران و نزدیک گردد و آن است شرف که بنگر و در نزدیک گردد و فتنه مر آنکس را و اشارت اللسان فیها کوقوع السیف و الطاع و نگارستن زبان یعنی کشادن دوزخ کردن آن و در وی مانده وقوع شمشیر است و اطلاق اشارت و لسان بطریق مشاکله است رواه ابو داود ۱۱۰ و عن عبد الله بن عمر قال کنا قعودا عند النبی عبد الله بن عمر گفت بودیم نشستیم نزد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فلما کبر الفتن پس ذکر کرد و آنحضرت فتنها را بنا کثرت فی ذکرهای بسیار می و در ازانی کرد و در ذکر فتنها حتی ذکر فتنه الاخلاص ما آنکه ذکر کرد و آنحضرت فتنه اخلاص را و در وجه تسمیه فتنه الاخلاص یا نه چست و دواخ و در ازانی بدت وی باشد چه چایس چنانکه گذشته فرشی است که آنرا از بر فرشتهای نفیس می آکنند و وی دفته آن بر زمین همیشه افتاده میباشد و بر داشته نمی شود یا آنکه تشبیه کرد آن فتنه را با چایس و در پیای او روانست یاد و مراد این که در خانه می کسند و در آنجا افتاده می باشد گویا اشارت است باینکه بیعت و عزت در آن فتنه فقال قائل پس گفت گویند که حاضر بود و ما فتنه الاخلاص و چیست فتنه اخلاص و چه حال دارد و کیست آن چیست قال فرموده می هر ب و حروب آن فتنه اخلاص که سخن است و پیرایشان شدن و عازت کردن مال مردم است هر ب و حروب هر دو را الفح را ترجیح کرد و این دید آنچه کنیم شرح کرده ثم فتنه السراة و خفاها بستر فتنه سرا و دوزخ است و فساد وی ناشی می گردد و من فتنات قدیمی را اجل من اهل بیتی از زیر دو پناهی مردی از اهل بیت من که یزعم انه منی گمان میکرد آن مرد که از من و اهل بیت

من است و ليس مني و ليست به خبيثت درین صفت از اتباع من اگر چه دنیا پرستی
 و نسی من دارا و اما اولیائی المتقون نیستند و دوستان من و اهل ولایت من مگر بر پیغمبر گاران از فتنه و
 تساد و بر طریقه من و مکر دار من عمل کنندگان و وجه تسبیح بقیه السراء آن گفته اند که سبب وجود آن کثرت
 نیست و سمرت و اسرار و ابرار است تا آنکه وقوع وی خوشحالی کرد اند و دشمنان دین را فتنه السراء
 و ولایت بر رخ دست چنانکه تقریر کردم و منسوب نیز آمد یعنی ذکر کرد فتنه السراء از ان بیان کرد از اهل بتول
 خود و ختم الخ ثم یصلح الناس علی رجل یستریضه از وقوع این فتنه اشفاق می کنند مردم بر مردی که خود را
 حلی صلح مانت و رک است بر صلح و در که الخ و او کسر داسرین و بالای آن دضاح بکسر ضاد صحیح و فتح لام
 استخوان پنهان یعنی بر مردی که استقامت ندارد و احوال وی منتظم نبوده و سرین بر استخوان پنهان مستقیم
 نمی آید و بوی ترکیب نمی یابد ثم فتنة الدھیما و نعم دال و فتح و و نصیر دها یعنی داهیه یعنی حادثه باده یعنی
 سیاه اما یک اینها نیز لفظ فتنه مرفوع و منصوب آمده لا تلذع احد من هذه الامة نمی که از دین فتنه هیچ یکی
 ازین است و الا لافتنه لطمة مگر آنکه طایفه ای زده او را و طایفه زدن او فاذا قیل انقضت تعادلت پس چون گفته
 شود که گذشت این فتنه مهات و مدت زیاد دیدای کند یعنی تمام نمیشود اندکی فرو نشست باز زیاد میگردد
 و صبح الرجل فیها مومنا و یومئذ کافرا صبح می کند مرد و روی در حالنی که مومن است و شام می کند در حالنی که
 کافر است حتی یصیر الناس الی فسطاطین تا آنکه می گردند مردم و رجوع می کنند سوی دو خیمه یاد کرده اند و
 فسطاط ایمان لا ینفک فیها یکی فسطاط اهل ایمان که نیست اهل نفاق در آن و فسطاط النفاق لا ایمان فیها
 و بگر فسطاط اهل نفاق که نیست اهل ایمان در آن و فسطاط بضم فاد کسر آن خیمه و درگاه بزرگ و جماعه انبوه
 فاذا کان ذلک فانتظر و الدجال من یومئذ من غده پس وقتی که پیدا شود این فتنه پس انتظار ببرد
 بر آمدن دجال و در همان روز یا فردای آن از بیابان می شود که این فتنه در آخر زمان بوجود خواهد آمد اما
 در تعیین فتنهای سابق هیچ نگام نکرده اند و خصوصاً در فتنه السراء که گفته از وقت قدس مردی از اهل بیت
 من پیدا خواهد شد تا آخر از اهل بیت کسیت در زبان این فتنه رواه ابو داود و ۱۲ و عن ابی هریرة ان
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ویل للعرب من شر قد اقترب هلاک بلاد عرب را از شری و
 فتنه که تحقیق نزدیک رسیده است افلح من کف ید و سرگاری و پیروزی یافت کسی که باز داشت
 دست خود را از قتل و حرب رواه ابو داود و ۱۳ و عن المقداد بن الاسود قال سمعت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان السعید لمن جنب الفتن ان السعید لمن جنب الفتن ان السعید
 لمن جنب الفتن را در این گفته و از پیروید و سستی که نیک بخت کسی نیست که بیکم گردانیده شود از فتنها و
 دور داشته شده از آن و لمن ابتلی فصر فواها و نیک بخت کسی است که مبتلا نگردانیده شد فتنه پس
 صبر کرد و اجتناب نمود از فتنه و برین فتنه بر لام و در کس مفتوح است و قول او فاما منظم است از ان و سنی

معنی او تهمت و تحمیر است یعنی حسرت مرا از آنکه یکسو کرده نشد از فتنه و مبتلا گردانید شد باب الفتن
بدین و صبر نکرد بر تهمت بر ابتلا یا به معنی العجاب و استعجاب است یعنی چه عجب نیکو است صبر و اجتناب از آن بعضی
لام را مکتوب نیز خوانده اند معنی توبیخ و توبه ابو داود و ۱۴۰۰ و عن ثوبان قال قال رسول الله
صلی الله علیه و سلم اذا وضع الیهف فی امتی لم یرفع عنها الی یوم القیمة چون نهاده شود شمشیر
در است من و واقع شود قتل بر دامنش نشود شمشیر و قتل از امت من تا روز قیامت و لا تقوم الساعة
حتی تلقی قبائل من امتی یا لشکر کین بر پانگی شود قیامت تازی پیوندد که در دهها از امت من به مشرکان
و حتی تعبدا قبایل من امتی الا و ثان و تا آنکه بر شش می کنند که دهها از امت من بتازا و اند صیحو
فی امتی کذا یبون ثلثون به دسی که شان اینست که نزدیک است که باشد و است من دروغ گویان
سی کس کلهم یزعم انه نبی الله یریک ازین دروغ گویان گمان می برد که وی پیغمبر خداست و اما خاتم النبیین
لا ینبی بعدی و من آخر پیغمبران و ختم گفته ایشانم نیست پیغمبری پس از من و خاتم الفتح تا و کسر آن
و در قرآن نیز درین لفظ مر دو قرآنست و هر دو یک معنی است و اگر خاتم به معنی مهر که در آخر نامه می کنند داده
نماید نیز مقصود بطریق تشبیه حاصل است و لایزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین و همیشه اند طائفة
از امت من ثابت بر حق غالب بر اعدای دین و تواند که علی الحق متعلق بظاهرین باشد لایضرم من عا لقرم
ذیان نمی کند ایشانرا کسی که مخالفت کند ایشانرا احتیاتی امر الله تا آنکه بیاید امر خدا یعنی قیامت یا مراد
غالب دین است چنانکه اثر کفر بر زمین ماند و ابو داود و الترمذی ۱۴۰۰ و عن عبد الله بن معبود
عن النبی صلی الله علیه و سلم قال تدور رحی الاسلام می گردد آسپای دین اسلام یعنی مسخر
و منظم می باشد یا مراد آن که در امن و سلامت از فتن و جریان احکام سنت چنانکه باید لیتم و ثلثین و
مدت سی و پنج سال اوست و ثلثین یا دودست سی و شش سال او سبع و ثلثین یا سی و هفت سال پس
منتهای مدت انظام مهام اسلام این سوات باشد و بعد از آن هجرت بود که بعد از ظهور دولت اسلام و فتوحات
است و تحقیق بود و مقتل عثمان رضی الله عنه که اول فتنه است که در اسلام وقوع یافت در سده سی و پنج از
هجرت و واقعه جمل درسی و شش و حرب صغیر در سی و هفت و احتمال دارد که گفت آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم این کلام را در مسالی که از عمر شریف او چند سال باقی ماند و باشد که زاید است بر سی سال
که مدت خلافت خلفای اربعه است پس چون آنرا ضم کنند مدت خلافت حد آن باین مبلغ برسد که خبر
و ادو و این توجیه اول است اگر استنقار و انظام باعتبار عدم نظریه بدعت و خلاف آنچه امر بران بود
و ابتدا ای اسلام مراد داده و وجه اول او بی باشد اگر باعتبار عدم وجود فتنه و مخاصمه و خلافت بود و احتمال دارد
که ابتدا از ظهور روحی اعتبار کنند پس تمامی حد سی و پنج یا تقضای زمان خلافت فادوق بود رضی الله عنه چه شک
نیست که امر امن و ایمان و سنت و جماعت و ایلاف قلوب در خلافت شیخین رضی الله عنهما منظم تر و سلامت

نزد یک تر بود و در خلافت عثمان رضی الله عنه نایب از گزشتن یکسال پادشاه
 از این خبر ناپیدا شد که سبب وحشت قلوب و ذرات فتنه گشت فان يهلكوا فسمييل من هلك بس
 اگر هلاک شوند به از انتظام امر دین و دین مدت بس سبیل ایشان سبیل کسایت که هلاک شد
 از قرون سابقه و اتم سلفه و ان یقم لهم دینهم و اگر بر پادشاه کار و بار شود دین ایشان و طاعت امر او
 ولات و اقامت شرایع و احکام و شوکت و دولت اسلام یقم لهم محبین عامه بر پادشاه می شود و دین مر
 ایشان از افتاد سال و شایه امور مملکت با اعتبار امور مذکور و انظم و اتم بود تا این مدت نسبت با بعد خود با خدایه
 مقبر صادق دومی و اما تر است بدان قلت امضا بقی او و امضا مضمی این مسعود و سیکوید رضی الله عنه گفتیم من
 و بر سیدم از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا افتاد سال که نام و بر پادشاه بر ای ایشان از آنچه باقی مانده
 است یعنی معتبر و بعد از وی و پنج یاسی و شش یاسی و هفت سال است بار آنچه که نشسته یعنی مبداء
 از زمان سابق است از زمان ظهور و وحی یا و جو و هجرت می در آید این سال تا این زمان قال مضمی فرمود
 بر پادشاه در ایشان از آنکه ای آنچه که نشسته بعد از انقضای خمس یا ست یا سبع و نیش است و او
 ابوداود و این و هر که ذکر کردیم و متع ما ختم و در شرح این حدیث کافی است و در بخار و موافق لفظ هم
 است و شرح را در این مقام بیشتر ازین کلام است و الله اعلم **الفصل الثالث** * عن ابی
 و اقلد الیسی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما خرج الی غزوة حنین ابو و اقلد الیسی که
 حال قدیم الاسلام است و حاضر شده بود و او و یوای بی لیث و بعضی گفته اند که از مساله فتنج است
 و قول اول صحیح تر است میگوید که چون بر آمد آنحضرت بسوی غزوه حنین که بعد از فتنج که است و بشیوه
 للمشرکین گذشت بدو خنی که بود و مشرکان را کافوا یعلقون علیها اسلحتهم بود و مشرکان که می آویخته
 بر آن و دخت سلاخی خود را از تیر و گمان و شمشیر و نیزه و جز آن یقال لها گفته می شود و نام برده می شود
 مر آن و دخت را ذات انواطند و اند انواط جمع نوط به معنی آویختن و چون سلاجه ای می آویخته اند ذات
 انواط نام کردند و این نام در خنی مبین است فقلا لواء پس گفته سلمان از مولفه القلوب با خبر ایشان
 یا رسول الله اجعل لنا ذات انواط یکر دان و بساز ما را نیزه و خنی که بدان سلاجه ایاد یزیم و آنرا
 ذات انواط نام کنیم که الله ذات انواط چنانکه مشرکان از ذات انواط که بدان سلاجه ای آویخته
 فقال رسول الله بس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تعجب و انکار سمعان الله هذا
 كما قال قوم موسی ابن سخن گفتن ایشان که اجعل لنا ذات انواط که الله ذات انواط چنانست که
 گفته قوم موسی بنی اسرائیل اجعل لنا الهاکما لهم آلهة بکر دان برای ما بسویدی که به پرستیم ما آنرا
 چنانکه مرا ایشان را یعنی کافر از است مبداء و الی نفسی بید و سوگند می ای که بتقای ذات من و در دست
 قدرت او ست لفرکین من من کان قبلكم هر آنچه می شوید و او نگار می کنید طرقتاده و مشتهای

کسانی را که پیش از شهادت اند از بنی اسرائیل و غیر هم این شکایت است که از باب الملاحم
 احوال ایشان که جز نامی گویند و می کنند که سبب کمرابی و تجاوز از جدی کرد و چنانکه امیر سابقه را بشاز بنی اسرائیل
 و در احادیث دیگر این معنی بطریح و در و یافته است رواه الترمذی ۲۰ و عن ابن السیب قال
 سجد ابن السیب که از کبار و قدما می تابعین است و خلفای از بعد از او یافته گفت وقعت الفتنة
 الاولی دفع شد فتنه اولی که پیش از آن فتنه در اسلام واقع نشد و بود یعنی مقتل عثمان می خواهد و مراد
 می دارد این السیب از فتنه اولی کشتن عثمان بن عفان رضی الله عنه فلم یبق من اصحاب بدر احد
 پس باقی ماند از صحابه بدر که در غزوه بدر حاضر بودند هیچ یکی یعنی مردند از آن باز که بر باشد فتنه مقتل
 عثمان در خمس و شش تا واقعه آخری که واقعه جده است نه آنکه اصحاب بدر و مقتل عثمان کشته شدند و مردند
 و بود آخر کسی که مرد از بدوین سعد بن ابی وقاص پیش از واقعه جده و چند سال رضی الله عنه فتنه وقعت
 الفتنة الثانية بستر واقع شد فتنه دوم یعنی الحرة در سینه مانت و ستین فلم یبق من اصحاب احد یبینه
 احد پس باقی ماند از صحابه که در حدیبیه حاضر بودند که آنرا ایستاد رضوان خوانند هیچ یکی یعنی معنی که مذکور شد
 فتنه وقعت الفتنة الثالثة بستر واقع شد فتنه سوم فلم یبق من اصحاب طباخ پس بر طرف نشد آن فتنه
 ثالثه و حال آنکه در مردم قوی و فزونی باشد و طبایخ بر وزن سحاب و گاهی بنیم نیز آید قوت و سمن که آنرا
 القاموس و در مشرق الانوار گفته مراد طبایخ عقل است و نیز و بعضی قوت و نیز و بعضی حسن و بد و بد
 خرا و بقیه خیر و صلاح و قوت است یعنی دوین فتنه هیچ یکی از صحابه نمانده و در حواشی نوشته است که مراد
 بفته ثانیه خروج ابن حمره خادجی است و در زبان مروان بن محمد بن مروان بن الحکم و بعضی گفته اند سی
 فتنه الارارقه اولی است زیرا که مخصوص مدینه است چنانکه فتنه اولی و ثانیه و فتنه الارارقه مخصوص
 مدینه نیست و در مجمع البحار نقل از کرمانی گفته که فتنه ثالثه قتال عبد الله بن الزبیر و حجاج است که در آن
 خرب کعبه بود و آن در فساد و چهار در زمان عبد الملک بن مروان بود استثنی و برین فتنه بر صحیح نباشد
 قول بعد بقاء هیچ یکی از صحابه در آن چو در آن جماعه از صحابه بودند رواه البخاری ۲۶ باب الملاحم * جمع لمحمة
 به معنی سر که و موضع قتال از لجم است از جهت بسببادی گوشت کشتن و در وی باز لمحمة ثوب بضم که
 معنی بود است از جهت است بناک و اختلاط مردم و در وی مانند است بناک و اختلاط لمحمة یا مدی که به معنی
 تار است و معنی اول انسب و اقرب است و لمحمة به معنی حرب و فتنه عظیمه نیز آید و فی الصراح لمحمة فتنه
 و حرب بزرگ و درین باب ذکر قتالهای مخصوص در طوایف معین در آنکه مخصوصه و بلاد مدینه آورده
 و باین ملاحظه این باب را جدا آورده از باب فتن که در آنجا ذکر قتال اکثر بکل و مبهم بود ۱۳ الفصل الاول *
 عن ابی هريرة ان رسول الله روایت است از ابی هريرة که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 قال كنت لا تقوم الساعة حتي تقتتل فئتان عظيمتان بهر نامی که در و نیامست تا آنکه قتال می کنند و

کرده بزرگ تکنون بیدهما مقلة عظيمة ميان آن دو کرده کشتن بزرگ باب الملاحم
دعواهما واهله دعوی این هر دو کرده یکی است یعنی هر دو دعوی دین اسلام دارند و طائفه ستمانه
یامرد و دعوی خجاست دارند و هر یکی بزعم و اعتقاد خود برخاسته است گفته اند که مراد باین دو کرده اتباع علی و معاویه
چنانکه امیر المؤمنین علی فرمود که اخواننا یضو اعلیاء ویر آو و ده اند که یکی را از جانب معاویه نزد ایشان اینتر
آوردند یکی از شیعه ایشان بر حال وی تاسف خورد که من امید انم که وی مسلمان نیک اسلام بود و فرمود چه
گوئی که وی هنوز مسلمان است و درین حدیث دلیل است بر بطلان قول خوارج که میگفتند که هر دو طائفه کافرند
و بطلان قول و افش که می گویند مخالفان علی کا فرند و حتی بیعت دجالون کذابون و بر پامیشود قیاست
تا آنکه بر اینک تخمین می شوند در و خ گویند گان که تبیس کنند و حی و ابیاطل پوشند و چنانکه بنماید نباشند و
دجل به معنی خلط و تمویه و تبیس آید قریب من ثلاثین عدد این و جالان نزدیک است بسی تن و در باب
سابق بی بطریق تعیین فرمود و اینجا نزدیک بسی میفرماید تواند که آنجا نیز نزدیک بسی مراد باشد که مسامحه کرد
و بی فرمود و تواند که ادلا و حی بطریق ابهام و اجمال شده باشد و ثانیاً تعیین یافته و الله اعلم کلهم یزعم انه
رسول الله هر که ام از ایشان گان میبرد و دعوی می کند که او پیغمبر خدا است و حتی یقبض العلم و بر پا
نمی شود قیاست تا آنکه گفته می شود علم و برداشته می شود از میان مردم بر فتن علما از جهان و یكثر الزلازل
و تا آنکه بسیار می شود زمره ها و یقتارب الزمان و نزدیک یکدیگر می شود زمانها یعنی زودی که دزد چنانکه
سالی مثل مای و نای مثل منته و منته مانه روزی و روز چون ساعت یا مراد بدان زمان مندی است که
چون واقع شود آن در زمین خوش که دزد گانی کونا نماید زمان چنانکه خاصیت زمان عیش و راحت
است که هر چند و د از باشد کونا نماید و معانی دیگر نیز برای این عبارت در کتاب روایا و کتاب فتن که شده
است و معنی اول منطوق حدیث دیگر است پس حمل بر آن ظاهر باشد قتل کرو و یظهر القتن و بر پامیشود
قیامت تا آنکه پیدای گردد و فتنها و جنگها میان مسلمانان و یكثر الهرج و تا آنکه بسیار می شود و هرج و هو القتل
یعنی مراد بهرج قتل است که بسبب فتنه و اختلاط بوجود می آید و حتی یكثر فیکم الاموال و تا آنکه بسیار
شود و در میان شما مالها فیفیض پس بسیار شود و فیض و اصل بسیار و بختن آب چند آنکه دوان کرد و در
و ادی حتی یهم رب المال من یقیل صدقته درین عبارت چند وجه است اول آنکه بهم بنضم یاد کسر بخوانند
و رب بنصب معنی چنین باشد بسیار شود مال تا آنکه در قلل اندازد و مخزون گرداند و مال را حسن کسی که قبول
کند صدقه او را یعنی بسیار جوید فقیری را که زکوة و صدقات او را بستاند و کم یابد از جنت بخت وجود
محتاجان دوم آنکه بفتح یا و ضم بخوانند از هم به معنی قصد و رب مرفوع یعنی تا آنکه قصد کند و بسیار جوید صاحب
مال کسی را که بستاند صدقه او را سیوم بهم بفتح یا و ضم با و رب بنصب از هم بمعنی زمین گردانیدن فی الصحاح
هم که اختن بیمار می تن و ادنی القاموس الهم الحزن همه الامر هما حزنه کاهمه یعنی اندوه گین گرداند

صاحب مال را نایافته فقر که قبول کند صدقه آورد و حتی تعرضه تا آنکه ظاهر کند مال را بر شخصی باب الملاحم
نابسته آنرا فیقول الذی یعرضه علیه پس میگوید آن کسی که عرض می کند ما را بر دوی لا ارب لی به
نسبت حاجت فراوان ادب شستن حاجت مند شدن و حتی ببطاول الناس فی البیاض و تا آنکه دوازی کند
و تر کند مردم بپاید بگر دیگر نماند ده بر آوردن خانه های بالصرح با بر آوردن خانه بنیان بنهر و یواز که بر آورد و تطاول
بهر کردن و کردن و در از هر وقت و در وقت بگرستن و حتی یسوا الرجل بقهر الرجل و تا آنکه نمی گذرد
هر دوی بر که مردی دیگر فیقول مسی می گوید یا الیتنی مکانه ای گاش من می بودم بجای وی یعنی ذوق و قریبی
به جهت فتنه دوزین که در آخر زمان می بیند پس مرک را آرد و آرد تا آنکه اذان بلا انجات یابد و این محمود
و مطلوب است چنانکه در حدیث آمده و اذا اردت یقوم فقله الحمد لله اما من موت به جهت محنت
دیاد و ابو و باد و آن واقع است و حتی تطلع الشمس من مغربها تا آنکه بر آید آفتاب از جانب مغرب
و شرح این در باب الکلمات بین بدی الساعه باید دان و دوی است که سکه زد و دوی نوبه در آن
دور بعد اذان و دوازیه قبول بشنود چنانکه فرمود فماذا طلعت و راها الناس آمنوا یجمعون پس چون بر آید
آفتاب از جانب مغرب و بر می آید آن را آذینان ایمان آرد همه داور آخرت ایمان کرد و ذلك الحق
لا ینفع لهما ایما لها پس آن دور است هنگام آنکه سود بکنند هیچ نفسی و ایمان آرد و آن دوز
لم تکن امت من قبل می که ایمان نیاورد و بود پیش ازین دور او که بخت فی ایما لها عیروا و سود می کند
کسب کردن شش یکی و ادر ایمان خود اگر کسب کند ده بود پیش ازین دور و ولتقوم الساعه و هر آینه
برهای شود قیامت و قد نشر الرجلان ثوبهما یسهما و حال آنکه به محنت کشا و داور داور و ایمان
خود یعنی برای فردی فلا یعبا یعانه و لا یطو یانه پس خرید و فروخت نمیکند آنرا و می بیند آخر ادر
ایمن حال باشد که قیامت قائم شود و لتقوم الساعه و قد انصرف الرجل یمن لقمته فلا یطعمه
و هر آینه بر پا شود قیامت و حال آنکه باز بر کشه است مردی بشیر ناک خود پس خود را است و هر آینه
ناقد را دوشیده آورد و است و هر آن شیر خور و ده که قیامت و ز و سیه لقمه بگر لقمه ناک شیر داه
که دوشیده شده ناک و ده ناک از آید این نام دارد و ده از آن لپون میگوید و لتقوم الساعه و
هو یلیط حوضه فلا یسقی فیه و هر آینه قائم میشود قیامت و حال آنکه مرد کل می اندازد حوض خود را تا
شیران را در آن آب دهد پس آب نمیدهد شیران خود را در آن حوض دهد و قیامت می آید و لتقوم
الساعه و قد رفع اكلته الی فیه فلا یطعمها بر آینه برهای شود قیامت و محنت برداشته است مرد
لقمه خود را بسوی دهن خود پس نمی خورد آنرا و قیامت ضرر مدینه قیامت بکباب میبرد مردم در کار
و بار باشد که در دود و مرا و قیامت این جا قیامت است که بد آن همه بمرند لیکن علامات قیامت پیش
از آن می بیند متدی علیه و و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعه حتی تقاتلوا

قوماً قاتلیم نمی شود قیامت تا آنکه قتالی بکنند شوقی را که لعالم الشعر باید شهابی ایشان را باب الملاحم
 موسی را قتل است و بعضی گویند بیان در ادبی موسی است چنانکه موسی ایستادن نامیای ایشان بر سر
 یهای قتالی نشسته و این معنی بیدی نماید خواه موسی مراد او از موسی مع قتل و حتی لقتلوا العتوک و تا آنکه
 قتالی بکنند زکات را که از اولاد یافت بن نوح است و ترک نام چو زکاتان اجتناب است و صورت ایشان و نیست
 که صفات الاعین جود الوجوه ذلف الا یوفی خود چشم سرخ و دی بیست بنی ذلف بهم ذال دسکون
 لام جمع اذلت چنانچه سر بنم حاد سکون بهم جمع امر کان و جوههم العیان السطرقه فتح میم و تشدید نون
 جمع یکن بکسر میم و فتح جیم گویا که در دینای ایشان سر است و ذلف بضمض خودی بی بی باسطری طرف
 آن که با وی آن نور بود دینای جرم بر هم نهاده اند و دو سطره و بسیاری گوشت و صلف و بنم بهم دسکون
 طاد مخفی و از اطراف و فتح طاد تشدید و از طریق نیز نهاده اند متقی علیه و عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا بریائی شود قیامت تا آنکه قتالی بکنند
 عوذا و یکرمان من الاحاجم و زکات و زکات و از احجامان خور بنم خاد و آخر ای نام کردی از مردان
 است از ماد و خورستان و کرمان بکسر کات نام شهری معروف است میان فارس و سجستان و مهران
 آنرا شیخ کات بنزد و است گفته و در موس گفته کرمان فتح کات است و کسر کات نیز آمده با کسر خلافت
 و کانی شارج نادری گفته که در نام نریم بنام شهر و کسر کات است نه فتح استی و ناما که فتح نوحی از قریب
 است در آن در و است که نام شیخ کات معنی بر آن است و نیست خور و کرمان نیز این است که جمع الوجوه
 سرخ و دسکون الا یوفی بیست بنی صفات الاعین خود چشم و جوههم العیان السطرقه و دینای ایشان
 مانند بر او بر نوا است لعالم الشعر نبلین ای ایشان موسی است و واه البخاری ولی و ابیه له
 من جمودین خطاب با و توقایه و عن محمد محالی است و و است که در از به شهر صلی الله علیه و آله وسلم
 و و است که در از وی حسن و صری و علم من الاعرج و و و و ابی مرغاری و از عمر دین خطاب بای
 جمرا لوجه عواض الوجوه است معنی بین و و و عن ابی هریرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یقاتل المسلمون اليهود قاتیم نمی شود قیامت
 تا آنکه قتالی بکنند مسلمانان یهودیان فیقتلهم المسلمون پس میکشد یهودیان را مسلمانان حتی یختبئ
 اليهودی من وراء الحجر و الشجر و ما یکذب بهان میگردد یهودی از پس سنگ و درخت فیقول
 الحجر و الشجر پس میگردد سنگ و درخت یا بعلم یا عهد الله هذا یهودی خلفی ای مسلمان ای
 بنده خدا این یهودی است پس من فیقتل پس یبایفقتله پس بکشد او را الا الفی قد کبر و رفت
 فرقه فتح عن محمد و سکون و ادخ فتح کات نام درختی است خاد و از مقبره نهاده و اگر بقیع الفی قد کبر و اضافت
 یوی کنند که در زمان پیشین این درخت دین جا بسیار بود و این درخت یهودی را که یوی بنامی بود

[illegible]

حصول ظفر و قدرت دخل داده و چنانکه لشکر خود را بجا بیاورد چشم دشمن سیاه نماید و بدین معنی که باب الملاحم
 برای دیگر و دزدان دشمنان خیال کند که ایشان و قتل و جنایت خواهند کرد و چون غافل شوند ناگاه بر سر ایشان
 بریزند و مانند آن اما دروغ گفتن و عهد شکنی و دزد کردن و دست نباشد و بدین معنی خادع آن و سکون دال و بضم ز و فتح
 دال نیز آمده و فتح و سکون قبیح تر است و در کاسوس مثله آنجا گفته و فتح خادو ال بز و ذن طله جمع خادع نیز دایت
 کرده شده و مراد بدان اهل حرب اند و اصل مدح ظاهر کردن چیزی است و ستم داشتن خلاف آن و در اول متقی
 علیه و عن نافع بن قسبة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تغزون جزیرة العرب ربع
 بن عبید بن ابی وقاص زبیری برادر زاده سعد بن ابی وقاص صحابی اسلام آورد و در فتح مک که از طایفه است معده داشت
 و اهل کوفه گفت گفت آنحضرت جنایت خواهد کرد شما فرموده عرب داد آنرا جزیره خوانند از جهت احاطه در بایدان از
 هر طرف و طول و عرض جزیره العرب را در شرح با اختلافاتی که در دست نقل کرده ایم فتحها الله پس می کشاید
 آنرا الله تعالی بر دست شما قسم فتحها الله ستر جنایت میکند و دایت فارسی و ابسن بیست بد آنرا
 خدای تعالی ثم تغزون الروم فتحها الله ستر جنایت میکند و روم و ابسن فتح می کند و در اندازی تعالی
 ثم تغزون الدجال فتحها الله پس غرام میکند و جال و ابسن می کشاید خدای تعالی ملک و دیار او را
 که در دست وی در آمده و قدرت میدهد شمار آوردی و او اسلام ۱۰۰ و عن موی بن مالک قال
 معانی است اشجعی اول مشابه از خیر است و یو و یادی دایت بنی اسحق و در فتح مک کن شد شام و ا
 و مرد در سینه پشاد و در دایت کرده اند از وی صحابه و تابعین گفت ایت اللهی صلی الله علیه
 و آله وسلم فی غزوة تبوک و هو فی قبة من ادم آدم آنحضرت را در غزوة تبوک که نام موضعی است
 از بین شام و حال آنکه آنحضرت در خیمه بود از چرم فقال من گفت آنحضرت اهدد بتایین یللی
 المصلحة بنما شش جزا ابسن از آمدن قیامت یعنی این شش جزا از علامات قیامت بدان موتی
 اول مردن مرا و رفتن مرا از عالم که نام در میان شما قیامت بر پائی شود و تم فتح بیت المقدس دوم
 فتح بیت المقدس بر وزن مجاس و معظم یعنی قیامت المهدس و افتح نمی کنند قیامت تا بم نیک و دو تم
 موتان بنتم میم و سکون داد سیم و بانی که قیامت فیکم می بگرد و پیرانی که در دوزخ شما کف عاص الفهم الله
 موتی که پیرانی که در دوزخ گوشتند ان و قیامت بنتم فانت و عین مهله و صداد و آخر دزدی که در خوابی پیدا آید
 و بدان ببرد و مراد باین موتان و بانی داشتند که در زمان عمر رضی الله عنه پیدا آمد و دوزخ است
 دوزخ پشاد و مراد کس فرزند و اشک را و مسلمانان در آن وقت جمعا سس بود و فتح بعضی که از غزوات است
 المقدس است و لکن آنرا طاعون عمواس گویند و این اول طاعونی است که در اسلام واقع شد و تم استفاضة
 البسال جهاد بسیار شدن مال و در میان مردم حتی یعطی الرجل مایة دینار تا آنکه داده می شود و مراد واحد و بنا را
 فیظل ساخطا پس می گردد نادان و قلیل و خبر می بدار و آخر اثم فتنه لا یبقی بیت من العرب الا و خلته

و عجلت به اشدن قتل و جنگ که نمی ماند هیچ خانه از هر سگه در آید از شر آن قتل دوران خانه باب الملاحم
 گفته اند که بر اید آن قتل عثمان اشیت و منی اسیر شد یا جنس قتل که بعد از آن حضرت بود آمد و ثم جلیقه تکون بیدیم
 و بین یمنی الاصل و کشتم جلیقه که نمی ماند ایشان را در میان دوم و نوا اما بعد از زمانه اولم اشیت از برای که پدر نخستین
 ایشان که دوم بن جوصون ابیحاق است و نود و نه گت بود و پیروی مایل او رفتی گفته اند که این دوم بن جوصون خواست
 و عزادار جسته را پس پیدا آمد و اولاد ایشان سیای و سفیدی و بعضی گفته اند که اصغر نام پدر کلان ایشان
 است که اصغر بن دوم عصبی است فیصله درون سن نه و ده و عصبی می گفته ایشان قیما تو لکم قتل عثمان
 غایه سخن می آید شاد و زاری و شهادت از ابی ابراهیم غایه بین بجه و عثمانی علم که آنرا ایت گویند و بنام سی
 دو قسین گویند که دو جنگ هم را هر دو از این ای نامند و در بعضی دو ایت یا ای یوحنا آمده است و بنام
 تشبیه کرد آن پیشکرمایه ویت گرت عثمان و نیزه ای همیشه تحت کمال هاشم اثنای عشر ایام هر دو ای
 و از دو همراه کنس موصوفه بیان انبوی الشکر است و اوله البشاری الی و عن ای هر دو ای قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی ینزل الروم بر پائی شود و قیامت تا آنکه فردی آید
 دوم یا لا عقیق در الحاق فتح امر که موضعی است از امر است دریه او و بعد از این با یوسفین و دیگر که نام او را این
 است فتح یا فخر بن الیهیم جیش من البلیغیة پس بیرون می آید سیدی ایشان لشکر من از دهه پس بخیار
 اهل الارض یومئذ از یزکان اهل ذیق و آن روز فدا از اصفوا چون جمع شدند جنگ را قیلت الی و دوم
 می گویند دوم خلوا بیننا و بین الدین صوا امتنا نقلا قلهم حالی که یزکانی میان ما و شما که سائل که بعد از آن
 گروسی و از مایه مسلمانان که از خاک کرده اند ما و اسیر خانه اند جماعه را از مال شما را بیا سید ما قنای
 کنیم یا ایشان و انتقام خود را بکشیم اخراض محلاط مسلمانان و تفریق بجه ایشان است فیقولون الی مسلیون
 لا والله لا تحلی بیکم و بین اسفوا انما بین منی گویند مسلمانان که اسوگه طالبی نمی کنیم میان شما و میان من و من
 خود که مسلمانان نمی که اویم شما را ایشان فیقلا تلونهم پس قتال می کنند مسلمانان دوم و ان فیقونهم ثلث
 و من شکست نمی خورد و سبک از مسلمانان لا یجوز الله علیه و آله اوله از غرض برجست نمی گذاردند قتالی بر ایشان
 همیشه و یقتل ثلثهم و کشته می شود و سبک که از مسلمانان افضل الشهداء علیه السلام ایشان با صبر بن شهید اند
 و از او و فتح الثلث و فتح می کنند و می کشند یعنی بلا دوم و اسیر یک باقی از مسلمانان لا یقتلون ابدا و
 قتل انداخته نمی شوند و جنگ که نمی شوند ایشان همیشه فیفتشون قسطنطینیة من النظر و ای بجه و بجه تسبیح
 کرده اند و شهید و بضم قاف و سبکون سین و ضم عا و سبکون نون بعد از و خدا و کهور و بنا و سبک کن بعد از و سبک نون
 مقفوع قتل تا بعضی زیادت یا و شده و یا بجه بعد از نون آخر نیزه است که و اند بر بن قتل بر نون آخر
 که سواد او بود و این نام جسی عظیم است از بلاد دوم و در دوا غریبه و دوا الیاب و دوم است و فتح آن
 از علامات قیامت است و طبی گفته که فتح آن در زمان جهمی از محاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبوده

پس ارجح می کنند و بر میگردد این باز در ذکر و کمال غیر غالب هر یکی غیر غالب و تقبی الشرطه باب الملاحم
 و قانی می شود و تمام که ایشان را شرطه خاصه بودند ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا ترجع الا غالبهم بشرط
 باز انتخاب می کنند مثلاً ان لشکری را برای موت که برگردد و دیگر غالب فقیهات ملون حتی بشرط بینهم اللیل فقیه
 هو لاه و هو لاه کل غیر غالب و تقبی الشرطه ثم بشرط المسلمون شرطه للموت لا ترجع الا غالبه فقیهات ملون حتی
 میسوا ان اکملت بانگاه می کنند فقیه هو لاه و هو لاه کل غیر غالب و تقبی الشرطه فاما اذا کان الیوم الوابع
 پیش چنان باشد روز چهارم لیل المهرم بقیه اهل الاسلام قصد کند و بر جزو و بدو و جنات بسوی دشمنان
 باقی اهل الاسلام بنود بسوی دشمنان و غیر آن بر آنین فیجعل الله اولک ثمره علیهم پس ای کرد و اندام
 نمایان می شود و شکست بر لشکر اسلام و در اهل مکه و در اهل بیت و در جنات فقیهات ملون معتله
 لم یزید مثلاً پس کارزار می کنند کارزار می کنند که فیه شد است اما آن کارزار حتی ان الطائر لیسر بقیهات ملون
 با آنکه بر مذبحی آید می برد و می کند و در حیات ایشان فاما یخلفهم حتی یخرب میتابش نمی کند و
 و پیش نمی آید از ایشان آن برنده و اما آنکه مرد را در میان افتد به است کند و بوی ایشان با بدست طول
 شرافت ازین خوانان می بیند ماله می شود از پریشان می افتد فقیهات ملون و الا پس شمار کرده می شود پس از آن
 یک پند در پیش خویشان و فاما آن یکدیگر که حاضر بودند و در جنات می آمدند و اکیان و الحیاة فلا یجد و نه
 بقیه منهم بودند صد کس پس نمی باشد از آن حد و صد کس را که باقی مانده باشد از ایشان الا الرجال
 الواحد که یک مرد این قدر کشته شد که صد یک باقی مانده فقیهات ملون و یخرب پس یکدم اغنیت ساداتان
 کرده شود و او ای میراث بقیه با که امیر این شریف کرده شود و فقیهات ملون هم کل الک پس در لسانی
 این حال که ایشان هم چنین باشند اذ یسعدوا یسعدوا کل من ذلک و اما ایشانند بجز جنات دیگر را و بعد از
 و شدت دیگر را که می دور گردد و مختار از آن جنات و غنای پیشین است و با من بهر آن غنای و شدت او
 حرب فیا هم الصریح پس می آید ایشان و اما از آن الی حال قد خلفهم فی ذلک و ازینهم بدو سانی که
 و حال بعد از ایشان آمد و در فرزند آن ایشان فقیهات ملون ما فی اینهم پس می که از آن و بینا می جزیرا
 که در دست ایشان است از مال و منال و یقبلون و رد می می آید بجانب فرزندان فی بعضیون عشر
 قوارش طلیمه پس پیش می رسد و می رسد و می رسد از سواران در آن ملاح شود از حال دشمن و
 پس بر وزن کرده کسی که پیش می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد و می رسد
 قال رسول الله کف بکرمه اصری الله علیه و آله و سلم انی لا عرف اصنام هم بدین که من می شناسم
 نامهای ایشان را و اصنام آبا نهم و نامهای پدران ایشان و الوان خیمه لهم و در کهای ایشان را هم
 خیمه قوارش او من خیمه قوارش علی ظهر الارض و می رسد ایشان بر زمین سواران اند بر او می درین و دان
 و در روا مسلم ۱۳۰ و عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال قال الله عز وجل

جانب منها فی البر و جانب منها فی البحر گفت آنحضرت آید شما خبر شهری را که کبوتر
از وی در دست است و بگوید در یا قالوا نعم گفتند آری یا رسول الله شنبه را که قال لا تقوم الساعة حتی
یفر و یسبغون القامین فی اسحاقی گفت بر من می شود قحط تا آنکه جنگ می کنند اهل آن شهر را افتاد
باز کس از پسران اسبی بنهر علی السلام فاذا جاءوا هانزوا پس چون می آید پسران اسبی آن
شهر را جنگ فرود می آید در واهی آن شهر فلم یقالوا اصلاح پس جنگ می کنند آن شهر را تا باریت
حرب و لم یوموا بهم و نمی آید از نه جانب ایشان بر می آید بلکه قالوا یا کونید لا اله الا الله و الله اکبر
فیه قاطع احد جانیه ها پس است قدی کرد و دی افتد یکی را از دو جانب آن شهر قال ثور بن یزید البر اودی
گفت ثور بن یزید که رادی این حدیث است کینت او را بخاک است صهی است و است کرد است
از خالد بن معدان و در است کرد و اودی می رسد با فقه صدق صحیح الحدیث و لیکن قدی است است
سید خمس و خمس و امیر لا اعلیه الا قال الذی فی البحر فیه ام و امیر اگر گفت یکی از دو جانب
شهر آن جانبی و در است ثم یقولون الثالثة بسم ربکم و امیر لا اله الا الله و الله اکبر فیه قاطع
جانیه ها الا من من فی افتد جانب دیگر شهر ثم یقولون الثالثة بسم ربکم و امیر لا اله الا الله
و الله اکبر فیه قاطع لهم پس کشاد و می شود و در آنکه و می شود برای ایشان فیه قاطع لها پس می دو آید شهر را
فیه قاطعون پس غنیمت می کنند فیهما هم یقتسمون الخایم پس در آشیانی آنکه نسبت می کنند غنیمت
و اما از جا هم الصریح ناگه می آید و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه
فقال ان الدجال قد خرج پس گفت آن آید از کفر که در حال بر حقیق بر آن آید فیه قاطع کل شیء و
فیه قاطعون پس می که از نه جانب و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود
معافین جهل قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم هم ان بیت المقدس من عراب یثرب و یثرب من عراب
و آبادانی بیت المقدس سبب مضی خرابی و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود
پس بنای کناره که نصاری آمد و علیه ایشان است و آن سبب خرابی یثرب باشد و یثرب نام مدینه
مطهره آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اما که اطلاق این اسم در حدیث بر این باشد و می شود و در آنکه
از آنست و اشتقاق یثرب از یثرب است بر معنی پلاک یا نام یکی از کناره است که در آن آبادان کرده
است و نام این سبب و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود
سبب بر آن آمدن پیدا شدن فیه و جنگ حکیم است که بتام که در وی از حدیث نام و در آنکه
العلیه ففتح قسطنطنیه و بعد از آن جنگ سبب فتح قسطنطنیه است و فتح قسطنطنیه خروج
الدجال و فتح این شهر سبب و اما در یثرب آنکه و می شود و در آنکه و می شود و در آنکه و می شود
از یک دیگر باین ترتیب وقوع حوادث و سابق علامت و اما در حدیث لاجی است اگر چه ممکن

مبنای و تأییدی بر واقع کرد و رواه ابوداود و عیسیٰ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الملاحم
 و آله و سلم الملاحمة و فتح القسطنطینة و خروج الملک الجال فی سمعة اشهر فرمود این سمع و قایم در مدت
 هفت ماه واقع شد فی است رواه الترمذی و ابوداود و عیسیٰ بن عبد الله بن بسر ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم قال عبد الله بن بسر بن موحدة و سکون سنن مهمله سلمه نازنی وی و داکد بن وئی و برادر وی اعلیه و جابر
 وئی صماء همه صحابی اند احوال وی و موضوع دیگر نوشته شده است و ایست می کند که آنحضرت گفت الیوم
 الملاحمة و فتح الملاحمة ست ستمین میان آن جناب عظم و فتح شهر مذکور و شش سال است و تخرج الملک الجال
 فی المسابقة و یردن می آید و جال در سال هفتم میان این حدیث و حدیث سابق اختلافی فاحش است و لیکن
 این حدیث صحیح است چنانکه گفت رواه ابوداود و قال هذا اصح و در اسناد حدیث سابق سخن است و بعضی
 روایت وی بخروج و مطبوعه ۴۰۰ و عن ابن عمر قال بوشک المسلمون ان یستأجروا الی الملاحمة نزدیک
 اند مسلمانان که حاضر کرده و مشغول گردانید و شوم و صوبی مدینه میظهر و که یردن نوازند و بیت ایزدی و انواحی
 وی حتی یکون ابعدهم سلاح تا آنکه می باشد و در زمین سرطانی ایشان سلاح فتح سنن و کسراء
 مهله یاد اف و به توجین و غیر توجین و در آن و شرح مذکور است و سلاح قریب من خیبر و سلاح نام جای است
 نزدیک از خیبر که بر چند مرحله از مدینه میظهر است رواه ابوداود و عیسیٰ بن بشر قال سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول روايت از ذی خبیر که رسید و کون خا و مجمر و فتح موحده که خادم
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برادر او زاده غامبی بود و گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت متصالحون
 الزوم صلحا آمتا نزدیک است که صلح کنید شام و رم را صلی ایمن گردانید طرفین و از اذر و دقت فتقرون
 انتم و هم عدوان و را انکم پس جنگ می کنید شام و ایشان با اتفاق دشمنان را که از پس شما فتقرون
 و تقفون و تسلمون پس نصرت داده می شوید شام و نصبت می آید و سلامت می آید از آن جناب ثم ترجعون
 پس بر می گردید حتی تنزلوا بهیچ ذی غلول تا فرود می آید بر غازی که زمین نامند و از و یرفع و جبل
 من اهل النصارایة پس باندی گردانند مردی از اهل نصرانیت یعنی از روم و روم همه بر دین نصرانیت
 اند الصلیب چپای ترسیان را فیقول پس می گوید آمد و غلب الصلیب غالب آمد صلیب پس تقض
 عهدی کند باین سخن فیغضب رجل من المسلمین پس خشم می کند مردی از مسلمانان شنیدن این سخن از آن
 نصرانی فیلقه پس می گوید وی زند نصرانی را بای شکر صلیب را فعند ذلک فتقرون الزوم پس نزد این
 قبیله مذکور است عهدی کنند روم و قبیله الملاحمة و گرد می آید مردم را برای جنگ و زاد بعضی و زیاده
 کرده اند بعضی از روایت این عبادت را که فیشور المسلمون اسلحتهم پس می خیزند وی چند و شتاب میروند
 مسلمانان بسوی سلاهای خود فیقتلون پس کار زادی کنند باروم فیکرم الله الذلک المعصاة و لشهادت پس
 گرامی میدارند ای تعالی آن کرده مسلمانان را بشهادت رواه ابوداود و عیسیٰ بن عبد الله بن عمرو

من النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اتركوا الحبشة ما تركوكم كنز ابد حبشه او تعرض باب السلام
 نه كنند و زكاد ايشان را مادام كه نگذارند ايشان شهادت تعرض نه كنند بشافاه لا يستخرج كنز الكعبة زيرا
 كه ميرن غي آورد گنج كبره را الاذ والمويقتين من الحبشة مگر مروی خداوند و سابق خرد بار يك از حبشه و سويقه
 تصغير سابق است و سابقهای حبشه و را كثر خود و بار يك می باشد و گنج كبره عبادت است از مالهای كه
 مردم بنده و در قدیم الزمان به بيت الهی می آوردند و می گویند كه در زیر كبره گنج اند فون است و در حدیث
 دیگر آمده است كه خرابی كند كبره را صاحب و سويقه از حبشه و این نزد يك قیام قیامت باشد و فنی
 كه باقی نماند كویند اسم الله و بعضی گویند كه آن در زمان عیسی باشد علیه السلام و قرطبی گفته كه بعد از
 برداشتن قرآن بود از سینه داود و داشتن محبت از میان مردم بعد از نبوت عیسی و در این قول صحیح
 تر است رواه ابو داود و ۷۰۰ و عن رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال
 دعوا الحبشة ماود هوكم كنز ابد حبشه و مادام كه نگذارند ايشان شهادت اتركوا الترك ما تركوكم
 و بگذارد ترك را مادام كه نگذارند ايشان شهادت الا كرا گویند كه در قرآن مجید حكم چنانست كه قاتلوا المشرکین كاد
 بس على الموم فرموده است كه مشركان را قتل كنید بلكه با باشند جوابش آنست كه حبشه و ترك
 از عموم این آیت مخصوص اند و خارج زیرا كه دیار ايشان بعد است و در میان بلاد ايشان و بلاد اسلام
 و شت و میان بسیار نالاک ايشان تعرض نمائند و بر بلاد اسلام نمانند تعرض با ايشان نباید كه اما اگر
 ايشان سبقت كنند و در بلاد اسلام بقیه و غلبه بیایند فرض عین كرد و قبایل ايشان با گویند كه این آیت مانع
 این حدیث است و حكم این حدیث در اندای اسلام بود بجهت صحت اسلام و چون قوت گرفت حكم عام
 شد كه اقال النبي رواه ابو داود و الترمذی ۸۰ و عن بريدة عن النبي صلى الله عليه وآله
 وسلم فی حدیث روايت است از جده اسلمی از حضرت پیغمبر صلى الله عليه وآله وسلم در حدیثی كه آورده
 یقا اقلكم قوم صغار الاعین قتالی كنهه شاد اتوی خرد و دشمنان یعنی الترك یعنی انحضرت ازین قوم ترك
 را اقال تسوقونهم ثلث مرات گفت آنحضرت سزاید شما ايشان را تا حقی قتل و دم بجزیره العرب
 تا آنكه محمی كند ايشان را و لايت عرب قاما فی السیاقه الاولى فینجوا من حرب منهم اما و اذن
 غنم بن رهنگاری می باشد كسانیکه بخت از ايشان و اما فی الثانية فینجوا بعض و یهلك بعض و اما
 و در اذن دوم پس نجات می یابد بعضی و یهلك می شوند بعضی و اما فی الثالثة فینجوا من حرب منهم اما و اذن
 سیوم پس قطع گردوی شوند و اذن بر كندی شوند و كما قال با چنانچه فرمود آنحضرت این لفظ و در جای می گویند
 كه حدیث یعنی نقل كرده می شود و لفظ او مخصوص می باشد رواه ابو داود و ۹۰ و عن امی یكوة ان
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال یقول اناس من امتی بغایط فریور و فرودی آید مردمان از امت
 من و در من است بنك تراخ یعمون و البصره نام می بردند و در البصره تلخ ماد كسر آن و سكون صاد و

فتح آن دگر صافتر آمد و عند نهر يقال له دجلة نودوی که گفته می شود مراد از دجله باب الملاحم
فتح دال و کسر آن یکون علیه جبری باشد بر وی بانی پیکر اهلها بسیار می باشد اهل بصره و یکون من
امصار المسلمین وی باشد آن شهر از شهرهای مسلمانان را میسار گفت اشارت کرده بزرگی آن شهر
چو مصر شهر عظیم را گویند بعد ازان مدینه و قریه است و اذا کان فی اخر الزمان و چون باشد امر با حال
در آخر زمان جاء هو قبطورای آید برای قتال اهل این مصر پس از آن قبطورای یعنی ترکان و قبطورای فتح
قاف و بضم طاء الف مقصور نام بدو گلان ترک است که همه ایشان از اولاد او میباشند اعراض الوجوه صفار
الاعین که رویهای ایشان پهن است و چشم باختر و حتی یبذلوا علی شط النهر تا آنکه فردی آید بر
کرامه این جوی فیعترق اهلها ثلث فرق پس متفرق می شوند اهل بصره سه گروه فرقه یاعل و ن فی
اذناب البقر و البقره کردی پناهی گیرند در دمنهای گادان و دشت دیابان یعنی اعراض می کنند از
قتال و ششون می شوند بمراست و ذوات و خلاص می کنند خود را از هلاک باین عمل یا باری می کنند اهل
و بخیال و اسباب و سماع خود را از گادان و سر میزند خود را به دیابان و شهرهای غریب بیرون می روند تا از
شتر ایشان نجات یابند و قول دی که فرموده البریه و برین معنی ظاهر تر است و هلكوا و هلاک
می شوند این کرده و از شتر ایشان باین حیل خلاص و نجات نمی توانند یافت چه آتش فتنه توکان چنان مشتعل
گردد که باین حیاهاتوان نشاند و فرقه یاعل و ن لافهم و کردی دیگر پناهی گیرند از قتل و پناهی خود را یعنی
ایمان چنانکه استعصم یا بعد ذنبه و اکابر و اعیان بنده او دعا و ابرار آن بطلب امن و امان بیرون آیدند
و هلكوا و هلاک شده و در تحت تیغ و در تیغ ترکان مستاصل گشته و فرقه یاعل و ن در ابراهیم حلف
ظاهر و هم و کردی دیگری که دانند می اندازند فرزندان خود را پس پشتمانی خود یعنی قتل میبرند از
ایشان و قطع پشتمانی را میبرند و محبت ایشان با و بنال خود می گیرند و همراه خود میبرند و یقالونهم و قتال می کنند
با ترکان و کشته میشوند اگر ایشان و هم الشهداء و ایمان شهیدان حقیقی کامل و در شهادت که در
طوفان این چنین فتنه و طغیان این نوح ایلا گریست بسند و مقام دست نمودند و در راه خدا جان دادند
زودا بودا و این قضیه اشارت است بر آمدن تار و آتش فتنه و قتل و دزدان ایشان در بلاد اسلام و در
کفر فتن این آتش و بانه شدن شعله دمی در اندک مدت و سوختن و بی عالم را و این قضیه ایست که زبان
تقریر و تحریر از کشف و بیان آن عاجز و قاصر است و گفته اند که از اینده ای عمارت ربع مسکون مثل این
واقع ما بین کینیت بوقع نیامده چه اگر می بود و نقل کرده میشد و این قضیه در کتب تواریخ به تفصیل مذکور است
بد آنکه آنچه درین قضیه و حدیث و تفسیر آمده که مراد بدان بنده ادا است
بدلیل آنکه و جاه و بل در بنده ادا است نه در بصره و شهر بغداد در زمان آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین
دست بنایانده که الان است بلکه قریبا بود و متبوع و متفرق از مصافقت بصره و منسوب بدان و آنحضرت خود

خبر داد از دزدان و فرمودی مهری خواهد شد از اسرار مسلمانان عظیم و بسیار خواهند بود بنا به الحاح
 اهل و سکنه آن و نیز ترکان در بصره جت حرب و قتال باین کیفیت مخصوص که مذکور شد در آمده اند و اباب
 توابع آنرا نقل کرده الابد بعد از چنانکه مشهور و معروفست پس ذکر بصره و حدیث بهجت آنست که بصره
 نسبت به بصره اشهری قدیم است که قریباً و مواضع که بعد از دزدان بنیامنه منسوب بوسی بود چنانکه گفتیم
 و نیز نزدیک به بصره ادریه است که نام دی بصره است و اکنون آنرا نسبت بوسی باب ابصره می گویند
 و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روايت است از انس که گفت
اخرجت يا انس ان الناس يصرّون امصاراً ای انس مردم می سازند شهرها را و ان مصرا يقال
له البصرة و يدعى که شهری از آن گفته می شود مرا و ابصره فان الناس يصرّون امصاراً و خلقتها پس
 اگر بکندی توبه بصره را وائی او را قايك و سباعها پس و در دزدان خود را از موضع می که شود زمین دارد و
 و سباح بکسر سفل جمع سجنه سکون باد کسر آن زمین ترنگند و نام موضعی است در بصره و کلامها در دزدان
 دارد و از موضع می که نام وی کلا است بر وزن کبان و در اصل به معنی کراهه جو می آید و غیلجا و موقها
 و از خبر باز او می و باز او می و بنا به امر آنها دزدان ملک و امر او می و عليك يصبوا هيها و لازم گیر
 زمین و از بنا به این آواز که نام وی ضواحي است و ضواحي جمع ضاحیه از زمین می که ظاهر دزدان باشد در آفتاب و
 ضاحیه بصره نام موضعی است از آن قاله یحیی بن یونس بدستی که نشان اینست که می باشد درین مواضع که
 تذکر کرده شد از آمدن آن خسف از زمین و در زمین و غطف و سبک انداختن از آسمان و دجف و
 زلزله های سخت و قوم بیستون و یصیحون قرحة و غنازیر و گرومی که شب می گفته یفت صحیح و سالم و بامه ادیکنند
 در حالی که سخگ گرد می شوند و گردانند می شوند بضرورت بوزنها و نوک تا ازین جا معلوم میگردد که مسیح درین
 است نیز جابر الوقوع است اگر جایز نمی بود و تخریب از آن قائم نمی داشت و تحقیق واقع شده است
 در احادیث و عید باین در باب فرقه قدیمه و ازینجا گفته اند بعضی شراح که درین حدیث اشارت است بوجوه
 قدیمه و در آن شهر زبر که مسیح درین فرقه می باشد و آمده اند و او را ابو داود روایت کرده
 این حدیث را ابو داود من طریق لم یجزم بها الا فی از طریق که جزم نکرد در آن طریق را می از
 بل قال لا اعلمه الا ذکره بلکه گفته نمی دانم او را اشارت است به یکی از روایات که داخل این اسناد
 است مگر که ذکر کرد این حدیث را عن موهی بن انس عن انس بن مالك این تاظر در ابهام و اشتباه
 است و این موسی ابن انس بن مالك انصاری قاضی بصره است و از تابعین ادبست روایت کرده اند
 به خود روایت کرده اند می بکول شامی و حمید طویل و در نسخ اصیل از مشکلات که از مؤلف است و درینجا
 پیاپی است بهجت بنایافن مواضع نام را و می را و مردم دیگر آمده و نام را و می را و یافنه و نوشته اند چنانکه
 در امثال آن که شت واه و عن صالح بن درهم یقول روايت است از صالح بن درهم که از تابعین است

است میبخت انطلقا حاجین رفتیم مابقی صد حج از برادر بیکه فاذا رجعت پس ناگاه این حاضری کتاب الملاحم حاضر است و مراد این مرد ابوهریره است فقال لنا الی جنبکم قریة یقال لہا الابلہ پس گفت آن مرد ما را در جانبی از شهر شاموسی است که گفته می شود مراد از ابله بضم همره و موحده و نشدید لام نام قریه ایست مشهور قریب بر صحره در قافوس گفته که وی یکی از بهشت های دنیا است قلنا نعم گفتیم ما آری در اینجا نب قریه هست که نام وی ابله هست قال گفت آن مرد که ابوهریره است من یضمن لی منکم ان یصلی لی گفت بگفت که ضامن و منتهد که دو مراد شما که بگذاورد برای من و بخشد ثواب آن را بمن فی مسجد العشار رکعتین او از بها و مسجدی که در آن قریه است و نام وی مسجد العشار است بلقی عین و تشدید شین معجزه و دو رکعت یا چهار رکعت و یقول هذه لابی هریره و بگوید این نماز یعنی ثواب وی مرا بی بریده راست صحت علیلی ابا القاسم شنیدم دوست جانی خود را که ابا القاسم است صلی الله علیه و آله وسلم یقول می گفت آن الله عز وجل یبعث من مسجد العشار یوم القیمة شهداء خدای تعالی می برانگیزد از مسجد عشار روز قیامت شهیدان را لایقوم مع شهداء بدو غیور هم نمی آید و برابر نمیشود با شهیدان بدرج ایشان و این منتجبی عظیم است مرا این جماعه را که ماشه ای بدر برابرنه پس چون این نسیم این فضل و شرف دار و نماز کردن و در وی فضلی عظیم و ثوابی جزئی داشته باشد و از اینجا معلوم شود که نماز که از آن در اماکن شریفه و عبادت دینی کردن و در آن فضلی عظیم دارد و بخشیدن ثواب عمل بدنی کسی و اجاز است و اکثر علما برینند و در عبادت مایه با شوق جایز است و روا ابو داود و قال هذا المسجد مما یلی البصر روایت کرد این حدیث را ابو داود و گفت که این مسجد از آن جانب است که متصل نهر است و سند کبر حدیث ابی الدرداء ان فسطاط المسلمين فی یاب ذکر الیمن و الشام و زیبار است که ذکر کنیم حدیث ابی الدرداء را که ادش اینست ان فسطاط المسلمين و باب ذکر یمن و الشام ان شاء الله تعالی ۴۶ * الفصل الثالث * عن شقیق عن حذیفه قال کنا عند عمر گفت حذیفه بودیم ما نزد عمر رضی الله عنه فقال پس گفت عمر ایکم بحفظ حدیث رسول الله که ام یکی از شما یاد دارد و حدیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم فی الفتنه که فرموده است و باب فتنه فقلت انا احفظ کما قال پس گفت گفتیم من یاد دارم چنانکه گفته است آنحضرت یعنی بعینه بی زیادت و نقصان قال گفت عمر هات بیار و بده آن حدیث را و روایت کن انک لبحری و کیف قال و بدستی که تو دلبیری در روایت بگو که چگونه گفته است چون حدیفه در میان جماعه صحابه در حضور عمر و خواهی حفظ حدیث کرد و گفت یاد دارم هم چنانکه فرموده است سخت آمد این سخن وی بر عمر و گفت بسیار دلبیری می کنی بیار این حدیث را و بیان کن به گونه گفته است آنحضرت و تواند که این تحسین و تأیید حدیفه باشد در حفظ و ضبط یعنی مبدء انم که تو دلبیری بود و در بر سینه از آنحضرت از شد فتنه البته نزد تو علم خواهد بود و درین باب بسیار دلبگو که چه گونه گفته

است قال گفت حدیثه قلت گفتم سمعت رسول الله شہیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول ینکف فی اہله و مالہ و نفسہ و ولدہ و جاریہ فتمرد و از بلا و آزارش
 وی و اہل و عیال اوست و در مال وی و نفس وی و فرزندان وی و ہمساہ وی یعنی مرد مبتلا است بر عادت
 حقوق ایشان و آدای آن چنانکہ باید و در آن تشبیر می کند بر خلافت فرمودہی و در تقرب ایشان
 از تکاب منیبات می ناید و از آن محبت می کشد و ایذا می بیند و در هیچ دتیب می افتد یکمروہا الصیام و الصلوۃ
 و الصدقة و الامر بالمعروف و النہی عن المنکر می پوشد آن قہر و اقتضیات را کہ سبب آن
 از تکاب می کند سبب آمرزش اذن می کرد و در روز دوازدهم و امر محدودیت و نہی منکر کہ بنده می کند فقال
 عمر لیس هذا اریک پس گفت عمر رضی الله عنہ نیست کہ این قہر را می خواهم من یعنی من کہ حدیث
 قہر از تو دو خواستم مراد من ازان قہر اہل دولت و مال کہ تو گفتی نیست بایکہ اما اریک التی تروج کموج
 البحر نمی خواهم من از قہر کہ اگر موج میریزد مانند موج دریا یعنی قہر بہ منی مجاریہ و عقائد کہ دوری گیر مردم
 را و شایع می کرد و شر وی و محنت وی در ایشان قال گفت حدیثه قلت گفتم بعمر و مالک و لہاجہ می کنی
 و چرا گوی تو بآن قہر یا امیر المؤمنین یعنی ترا ازان غمی نیست و شر آن بنویسند و تو آنرا در نمی بینی
 ان یبذلک و بیعہا باہام مغلطایہ دسی کہ میان تو و میان این قہر در نیست بسہ باب منہی کنایت داشتہ
 از وجود عمر رضی الله عنہ چنانکہ در آخر حدیث تشبیر کردہ است یعنی نادر وجود تو در میان نیست آن قہر را دینی باید
 و چون تو از میان رفتی آن قہر می رود آید و دایمی باید قال گفت عمر بطریق استہنام فیکم من الباب او
 یفتح پس شکستہ میشود آن در کہ قہر ازان سید و آید یا کشد وی شود فرق است میان شکن در و کشدن
 اچون شکست راہ داشتہ دیگر توان بست و بہر بر آورد و بعد از کشادن بسن ممکن است و بعضی گفته اند
 کہ شکن را کنایت از قتل داشت و کشدن را از موت یعنی چون فہمید عمر کہ باب کنایت از وجود داشت
 و آن از میان بر طرت خواہ شد پس کہ قتل خواہد بود و باموت قال گفت حدیثه قلت گفتم لا بل یکمرو
 نہ بایکہ شکستہ می شود چنانکہ دیگر علاج پذیر نبود و باز بسن آن ممکن باشد قال گفت عمر ذاک اجزی ان
 لا یخلق ابداً آن یعنی شکن و دوسر او را تراست با آنکہ بسہ نشود ہمیشہ قال گفت شقیق کہ راوی از
 حدیثہ است فقلنا لیس یفہم کل کان عمر یعلم من الباب آیا بود عمر کہ میدانست کہست مراد از در کہ
 شکستہ خواہ شد قال گفت حدیثہ نعم آری میدانست عمر آنرا کہما یعلم ان دون غدا لیملة چنانکہ میداند کہ
 بمش از فردا شب است یعنی علم یقینی ضروری افی حادثہ حل یشالیس بالا غدا لیطہر رستی کہ من حدیث
 کردم عمر را حدیثی کہ نیست و دوری غلطہا و غلط مراد داشتن شی بی معرفت و بصواب و روی و غلط و راہ
 چیز رود و بعضی گفته اند مخصوص گفتار بود و قال فہبنا ان لیسال حلایفہ من الباب گفت راوی حدیث
 کہ شقیق است پس نیست و او شہیدم و تر سیدیم از جن کہ بہ بر سیم حدیثہ را کہ کہست مراد باب فقلنا

المسروق سلمه كنتم ممر مسروق و انك حاضر بود آنجا پسر من حد فقه را فضا له پس بر سید
 مسروق حد فقه و افعال عمر بن مسعود گفت حد فقه را در باب عمر است متفق علیه ۲۰۰ و عن انس قال فتح
 القسطنطينية مع قيام الساعة فتح این حصن متروست با قیام قیامت و رواه الترمذی و قال هذا حديث
 غریب * ۲۷ باب اثرا الساعة * شرط بر سکون و ایچیز بر ایچیزی و ایچیز بر دایندن چنانکه گویند اگر چنین باشد
 چنین شود و شرط جمع آن و شرط الفتح و اعلاست و نشانه و چو دیر خزی و اثر اجمع وی پس اثر اطماعت
 به منی نشانه های قیامت باشد و طاعت جزوی از اجزای شب و روز را گویند به منی وقت حاضر نیز آید
 قیامت یا وقت بر باشند آنرا ساعت گویند زیرا که چون آمدن وی مبهم است بعد برین ساعت وجود آن منتظر
 و تحمل است و علامت تفسیر کرده اند اثر اطماعت را با امور معاد که وقوع یا بندیش از قیام قیامت و سبب
 باشد آنرا مردم مثل ولادت الهی و خود را و قتل و دینان و کثرت اجل و زنا و شرب خمر و قتل
 و جال و کثرت نساء و تنج امانت و کثرت حروب و فتن و امثال آن که درین باب مذکور شده است و
 و در تفسیر اثر اطماعت باین معنی آنست که علامات کبری که متصل قیامت واقع شوند و در باب آید
 مذکور شوند دیگر مذوی گویند که شرط در وقت به منی اول شعی و و ذال هال و سنار آن نیز آمده است
 و باعث آنکه مردم آنرا آنست که این امور در عالم همیشه واقع است پس علامت بودن بر قیام قیامت
 را آنکه کند اما کثرت وقوع و شیوع آنرا علامات آن داشته اند و ملائک آنرا دیوبل و درین باب خروج
 مهدی را نیز ذکر کرده و خروج وی با عیسی و دجال باشد که در قریب ساعت ظهور نمایند مگر آنکه گوئیم که ذکر
 مهدی اینجا بقریب ذکر حروب و فتن است و تمهید این کلام در باب آید بیاید انشاء الله تعالی * الفصل
 الاول * عن انس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان من اشراط الساعة
 گفت انس شنیدم آنحضرت را که می گفت به رستی که از جمیع نشانه های قیامت آن یرفع العلم و یکثیر
 الجهل بر داشته شدن علم است از میان مردم و بسیار شدن جهل است در میان ایشان و یکثیر
 الزنا و یکثیر شرب الخمر و بسیار شدن زنا است و بسیار شدن شراب خوردن و یقل الرجال و یکثیر
 النساء و کم بودن مردان و بسیار بودن زنان است و چون کوزده آخر زمان شایع و غالب گردد مردان جماد
 کنند و کشته شوند حتی یکون الخمسين امرأة القيم الواحد تا آنکه می باشد مردی با زن را یک مرد که بر باشد و یک
 و با این زمان و مصالح و منبسط و غنوا ری ایشان و فی رواية و در دینی جای یرفع العلم و یکثیر الجهل
 این عبارات آمده که یقل العلم و یظهر الجهل کم شود عالم و پیدا گردد جهل متفق علیه ۲۰۰ و عن جابر
 بن سمرة قال سمعت النبی گفت شنیدم در سنه ۱۰۰ هجری که رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قول می گفت ان بین یولی
 الساعة کذا بین فاحذر و هم بدستی که پیدای شوند پیش از آمدن قیامت و روغ کویان پس بر هر
 کید از شر ایشان و مراد بکند این با آنکه که احادیث وضع کنند یا آنکه دعوائی و بغیری کنند یا آنکه مدعیان

پیدا کنند و موای قاسد و اعتقاد بی باطن خود را صحابه و سلف نسبت کنند
 و گمان برند که طریق حق در راه سنت این است نور ذیابنه من ذکاب رواه مسلم و عن ابی هریره
قال بیعنا الفبی در انشای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یحدث سخی می کرد اذ جاء اعز ابی
ناگه آمد بادی نشینی فقال متی العاصی پس بر سیدی خواهد شد قیامت قال گفت آنحضرت اذ اضیعت
الامانة فانظر العاصی چون ضایع و نالاک کرده شود بمانست یعنی ذکایف شرعی و احکام دین که انا عرضنا
الامانة اثارت بمانست باخی مردم و امانتهای ایشان منتظر باش قیامت را یعنی تبیین وقت
دی جز علام النبوه باشد و هیچ کس را بدان راه نداده اند این قدر هست که علامات که پیش از
دی بوجود آید و نشان قرب دی گردیده و یکی از علامات وی نضج امانت است قال کیف اضا حقاها گفت
اعمال چگونه باشد ضایع گردون امانت و در که ام و نیت باشد قال اذ او مد الامر الي غیر اهله گفت وقتی
که بپرد شود کار دین از سلطنت و امارت و قضا و امثال آن بیا اهل فانتظار الساعه پس چشم و اذ قیامت
را از برادر که چون کار دین و دنیا در دست ما اهل اقتد لاجرم صلاح کار اندوست برود و فساد پیدا کرد و حقوق ضایع
شود و سبب بر لفظ مجهول به تشدید سخن و تخفیف آن از داده است و هر که بوی گازی بپسرد و شد گویی آن کار را
و داده و بیکه وی ساخته شد رواه البخاری و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
لا تقوم الساعة حتی یكثر المال و یقیض بر بانشو و قیامت تا آنکه بسیار شود مال و پس بسیار شود
حتی یشرج الرجل زکوة ماله تا آنکه بیرون آید مرد ز کوه مال خود را فلا یقبل احد اقبل هاهنا پس نیاید
هیچ یکی را که قبول کند ز کوه از وی و حتی یعود ارض العرب من و جا و انهار را تا آنکه بازمی گردد زمین
عرب گشت زار و چراگاه و جو بهاء و مروج جمع مرج به معنی چراگاه و چراگاه استن و زراعت انی الاخراج
رواه مسلم و فی روایة له قال و در روایتی رسلم را آمده که گفت تبلغ المساکن اهاب میرسد مسکنها
و عمارت خانههای مدینه موضعی را که از مدینه بر چند میل است و نام وی اهاب است فتح همراه بر وزن سحاب
کذا فی القاموس و اهاب بکسر هاء نیز گفته اند او بهاب یا نام وی بهاب بکسر یا و تخمینه و فتح آن را و برای
شک را وی است یا آنجا را یکی الدین و نام می خوانند بعضی همراه خوانند و بعضی بسیار و نام او است و مقصود
آنست که عمارت و آبادانی این مایه میرسد بعد کمال و تمام رسد و عن جابر قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم یكون فی آخر الزمان خلیفه می باشد در آخر زمان خلیفه که یقسم المال و لا یعد
بخش می کند مال را و نمی شمارد آنرا یعنی بسیار میدهد و بی شمار میدهد و بعضی گفته اند مراد باین خلیفه مهدی است
و فی روایة قال یكون فی امتی خلیفه و در روایتی این چنین آمده که گفته باشد در امت من خلیفه که یبشی
المال حیثا ولا یعد هدا گفت کف سید مال را و شمار نمی کند آنرا شمار کردنی از جت کثرت اموال
و غنایم و قنوجات و جود و سخاوت وی رواه مسلم و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله

الله عليه وآله وسلم يوشك الغرات فرات نام جوی کوفه است و فرات در اصل به معنی بابا اشراط الصاعه
 آب خوش سخت شیرین است و مراد و حدیث معنی اول است می فرماید نزد یکست این جوی آن یسوع و خا هر که در آن
 و کشت کند و در آن کند برده هن کنیز من ذهب از کنجی که از طلا است یعنی آب و سی خشک گردد و از زیر و بی کنجی از
 طلا بر آید فمن حفر فلا يخالط منه شيأ پس کسی که حاضر شود آنجا باید که نستاند از وی بخری زیرا که وی
 باعث تنازع و قتال است چنانچه در حدیث آمده یاید و بعضی گویند زیرا که گرفتن از آن گنج بجا صفت موجب
 ورود و نزول آفات و بایات است و آن آیتی است از آیات خداوند تعالی و بعضی گفته اند از آن جهت
 که آن مال مضر و بکرمه است نزد حق سبحانه مثل مال قارون پس انتقام و تمنع بدان حرام باشد
 و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتى يسور الغرات عن
 جبل من ذهب و هم از ابی هریره است که گفت آنحضرت قائم نمی شود و قیامت تا آنکه کشت میکنند فرات
 از کسی که از طلا است یعنی ظاهر کرد و اند آرا يقتتل الناس عليه کث کثی میکنند آدمیان بر وی فیه قتل
 من كل مائة پس کشته می شوند از هر صد تسعة و تسعون نود و نه و يقول كل رجل منهم و می گوید هر یکی از
 ایشان لعلى اكون انا الذي انجوا شاید که من باشم آنکه نجات یابم و او مسلم ۸۰ و عنه قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هم از ابی هریره است که گفت گفت آنحضرت تقی الارض
 افلاذ کبد هانی میکنند یعنی بیرون می اندازد زمین پاره های بگو خود را که جواز تست از کنجهای مدفون و
 مردق مده نه و افلاذ جمع فاذ است بکسر فاذ ذال در آخر و فاذ به معنی قطعه و در قاموس گفته که فاذ بکسر جگر
 شتر و فاذ به تبار و بکسر فاذ ذال و فاذ به معنی قطعه و در قاموس گفته که فاذ بکسر جگر
 است چنانکه بکسر خلاصه شتر است اما فاذ برای مستد و کسر فاذ لام و فذ تخمین و ضمن یعنی جوهر معدنی
 است مثل ذب و فقه و نحاس و رصاص می فرماید که بیرون می آرد زمین قطعه ها را امثال الاسطواناته مانند
 سکه ها من الذهب و الفضة از طلا و نقره فیه القتال پس می آید کسی که کشته است مردم را برای
 مال فیه قول فی هذا قتلت پس میگردد از برای این قتل کرده ام من و یجی القاطع و می آید قطع
 گفته و رحم و باز دارند احسان از خود ایشان فیه قول فی هذا قطعت رحمی پس میگردد از برای این مال
 بریده ام حتی رحم را و یجی المارق و می آید دزد فیه قول فی هذا قطعت یدي پس میگردد از برای این
 بریده شده دست من یعنی این مال جزوی است که در محبت و خدایش او این معاصی را ارتکاب کرده و
 این محبتها دیدم و الآن هیچ کار نمی آید و حاجت بدان نداریم فیه عوله پس ترک میکنند و سبک دارند آن
 مال را که از زمین بر آمده فلا يخالطون منه شيأ پس نمیکردند از آن جزوی را و او مسلم ۹۹ و عنه
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و الذي نفسي بيده كذبت آنحضرت سوگند بخدا می که
 بنای ذات من در دست قدرت اوست لا تذهب الدنيا حتى يجر الرجل علي القبر نهر و و فانی

فیکر و دنیا تا آنکه بیکدور و مرد بر گود ایستد و علیهم السلام میخاند بر گود و بقول باب اشرا ما الساعة
 بالیقینی کنت مکان صاحب هذا القبر و یگوید کاشکی می بودم من بجای صاحب این گور و ایس به الدین
 الا البلاء و نیست بی دین بگر ملا و این عبارت را از دینی گفته اند یکی آنکه مراد بدین حادث است
 و دین بمعنی حادث آمده پس معنی چنان باشد که می غلطند آن مرز و آرزوی کند بر قبر و نیست عظیم و آرزو
 کردن مراد از حادث و نیست باعث مراد اگر ملا و فقه که گرفتار آورده و به دیگر آنکه دین بمعنی مشهور
 است و معنی آنست که نیست مراد از باعث بر غلطیدن و آرزو کردن بحسب امری و فقه که رسید به باشد
 در دین بلکه ملا و مشتقت که از جهت دنیا رسیده است و این مرز و دو به خالی از بعدی نیست و نواند
 که معنی این باشد که در بین وقت که میخاند بر قبر و تمنی میکند موت را هیچ از دین با وی نموده است
 و دین بحسب فقه و ابلا از دست داده و نموده است نزدیگر همین ملا و فقه و او مسلم و او و عده قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی تخرج ثامن ارض الحجاز قائم نمیشود قیامت
 تا آنکه بیرون می آید آنشی از زمین حجاز قضی حجاج الابل بصری و روشن نیکو داند که دهنای شتر را در
 بصری بنظم باد سکون صا در شهر است از شهرهای شام میان وی و دمشق چند مرحله است متفق علیه
 بدانکه اخبار در ظهور این ناریج تو اتر رسیده و غالب ظهور او و فقه می نمود و دیده است و پروردگار
 تعالی برکت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات اهل این بلد را از آمدن آن وقایت نموده
 و ایندای ظهور آن از روز جمعه نایث جمادی الاخره تا غایت روز یکشنبه بیست و هفتم و هجرت که مجموع
 آن مذمت پنجاه و دو روز است و در رسیدن آن از جانب حجاز بود مانند شهری بزرگ که او را قلعه
 باشد یا برج و دکنر و گویا که جماعه از آذربایجان هستند که او را می کشند بهر کسی که میرسد خاکسپاری و چون
 از نزدیک از دو چون و حد فریادی کند و چون دریا جو شش میزند و گویا از میان آن جویهای سرخ و گود
 می بر آید و بقریب مدینه میسر و دیار و آن نسیمی بار و از آن نسیمی مدینه می آید و گفته اند که ضو آن بار
 اکثاف اطراف آن بودی و برادی را که فقه بود و حرم نبوی و جمله بیوت مدینه و اصل نو در آفتاب و در کوفه
 و مردم شبها و در دوشمالی آن کادسکه و نو در آفتاب و ماه دهان ایام از کار افتاده و انحناف پذیرفته
 بود و بعضی از اهل مدینه میگویند که این بار در یامه و بصری مشاهده نموده و از عجایب احوال این آتش آن
 بود که اجمار را می خورد و می که آخت و اشجار را از وی اثری و آسیبی نبود و می گویند که در دایمی سبکی بزرگ
 بود که نصف آن داخل حرم مدینه بود و نصف دیگر خارج نصف خارج و آتش فرو برده بود و چون نصف داخل
 رسید منطفی گشت پس اهل مدینه سخته سوز و تضرع و استهال آوردند و در مظالم نمودند و اتفاق و اتفاق
 کردند و در شب جمعه جمع اهل مدینه حتی النساء و الصبیان در حرم شریف بیست و کرد و کرد و حرا
 شریفه نموده و در حرم تضرع و استهال و غمی آوردند و در دکانهای دوشمالی آتش را بجانب شمال گردانیدند

اهل این بلد و عظیمه را ازین آفت نجات بخشید و همه دین سال و قایع غریبه و اکناف . باب اشراط الساعة
 عالم بدو شد آمد و در اول سال دیگر خروج تار بوقوع رسید و در بنده ادا اکناف عالم آتش حرب و فتنه باند شد
 چنانچه گذشت و در کتاب جذب القلوب الی دیار المعجوب که در احوال مدینه مطهره مایلت یافته است زیاده
 برین مذکور شده و اسم اعظم ۱۱۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال اول اشراط الساعة
 تحسین علامات قیامت نار یشتعل الناس من المشرق الی المغرب آتشی است که میراند مردم را از
 مشرق بجنب مغرب طبعی گفته که مراد ابدیت اوست و در طمانی که متصل اند قیامت و الا این بار چهار که
 بیان آن گذشت پیش ازین نادر بود پس نخست چون باشد و اسم اعظم رواه البخاری ۱۲۰ الفصل
 الثاني عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا تقوم الساعة حتی یتقارب
 الزمان بر پانصد و قیامت تا آنکه نزدیک یکدیگر بشوند و زودی که دوازده از زمان تفسیرش آتست که میفرماید
 فتكون السنة كالشهر من می باشد و می که در سال باشد و الشهر كالجمعة و اما ما تدری و تكون الجمعة
 كالیوم می باشد و قمر چو روز و يكون الیوم كالساعة و می باشد و ذی الحجة و تكون الساعة
 كالضربة بالعارف می باشد ساعت مثل زمان یک شعله از آتش خرمه فتح خدا و سكون و ایام افروختن
 از آتش و الفتح را کسی که زود از فروخته کرد و در وایت مشهور و حدیث بر سكون را است چنانکه در اکثر
 نسخ صحیح نوشته شده است و در بعضی نسخ نیز ضبط کرده اند چنانچه عبارت طبعی و الی است بران و ضربه الفتح را
 بمعنی آتش برآید و مقصود ازین بیان که نای عمر است و الی بر کنی دران یا کثرت نزول شد اید
 و محنت و حر و فتن که با اینها مردا شتمال بدان خرد اند و آگاه نشوند که عمر چند گذشت و چگونه گذشت
 رواه الترمذی ۲۰ و عن عبد الله بن حوالة الفتح حاء مهله و تحقیق و ادعای است نزول گردد
 شام را و در کاشت ذای گفته که مراد اسم حدیث است یکی این حدیث است که اینجا مذکور است
 قال بعثنا رسول الله کنت فرسنا و دار ایشم بر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای غزا کردن لغنم تا غنبتی
 بیایم و چیزی از جنس مال حاصل کنیم غالباً قوم محتاج و مجبور بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 خواست که چیزی برای خود پیدا کنند که موجب رفع احتیاج شود و اندک از غزای بصریج ناکر و در ذکر غنبت
 اقتصار نمود فافهم علی اقله امضا فرستاد و ابر پایهای مایع پیاده فرستاد و از غنبت عدم قدرت بر مراکب
 فرجه متاپس بر کشیم از ان غزو فلم نغنم شیئا پس نیاز داریم از غنبت چیزی را و عرف الجهد فی وجوهنا
 و شناخت و دید آنحضرت اثر مشقت و محنت در رویهای ما فقام فینا پس برخواست بخطبه بهجت تسلیم و دعا
 کردن ما را فقال پس گفت اللهم لا تکلمهم الی خدا و نذا گذا را ایشان را بسوی من و سپار کارهای
 ایشان را من فاضیف عنهم که ضعیف شوم من ایشان و توانم بر داشت بار مونت و غم خواری ایشان را
 و لا تکلمهم الی انفسهم و گذا را ایشان را ایشان فیتجزوا عنها که عاجز آیند از شناختن بهجات نفسهای

نود و لا تكلهم الى الناس و كذا در استان دادگاه های ایشان را بر مردم و محتاج باب الشهادة السابعة
 گمردان ایشان را سوی مردم فیضا نهد و اعلیهم که اختیار کنند و مقدم دادند مردم حاجتهای خود
 را بر حاجتهای ایشان چنانچه طبیعت بشری و عادت گرفتار این نفس است و در اینجا تعلیم و تئیه است
 الى آنحضرت مراست را که کارهای خود را بذا سپارند و اعظم در تحیر و بی سمانه نمایی نه کنند و نظرند اندک بیت
 کار خود را بذا بماند که اگر کسی بیستم ازین بهتر کار و آنحضرت نفس شریف خود را بزرگوین مقام بر حد بشریت
 و ضعیف عبودیت داشت به جهت رعایت کمال عزت و عظمت و بویست حق جل و علا و الادی صلی الله علیه
 و آله و سلم خدایه مطلق و نائب کل جناب اقدس است می کند و سید به هر چه خواهد باذن و سی فان نور جودك
 الی لیا و صر قیاء و من علو ملك علم اللوح و القلم و جزاء الله عنا خیر الجزاء ثم وضع یدیه علی راسی
 عبد الله بن حواله که رادی حدیث است می گوید پسر نهاده آنحضرت دست مبارک خود را بر سر من ثم قال
 یا ابن حواله پسر فرمود ای سرور انا اذا رايت الخلافة قد نزلت الارض المقدسة و قتی که بر بینی خلافت
 و امارت را که تحقیق فرود آمده است در زمین شام فقلد لك التلازل بسس مدایک تحقیق نزدیک
 و سید است زجر لهما الی الابل و یملک و یابله یلج یعنی هم و حزن و فتره و سوسه آید و الامور العظام و نزدیک
 و سید است کارهای عظیم و حادثهای شده بد فالصاحبة یومئذ اقرب الی الناس من یدی هذه الی و اسك
 بسس خیانت و دین فزگام نزدیک تر است از مردم ازین دست من بسوی هر خواهمانا که وقوع این حال
 در آخر زمان باشد در وقت فتح بیت المقدس چنانچه در حدیث که شست و الله اعلم و راء ابوداود
 و احسانه حسن و رواه الحاكم فی صحیفه و ابی داود اصل کتاب باض است و جزئی این کلام را نوشته
 ۳۰ و عن ابن حریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اتخذ الفی دولا و قتی که
 گرفته شود و گردانیده شود غنیمت اراد و لبث ثانیة و ابی داود باب مناصب غنیمت را که بحکم شرع مشترک
 است میان نساء غنائمان بر دادند و دوست تعرف خود دادند و میان خود قسمت کنند و فزا
 و بخوار از ان مردم گردانند و دول بگیرد ال و فتح و اوج دولت بشهر دال و فتح آن به معنی انقلاب
 زمان و دست بدست رفتن مال و بعضی گویند که بسم الله مال است که گرفته می شود و فتح اقبال از
 حال شدت و محنت بحالت تنعم و سرور و الامانة مغنما و گرفته شود امانت و غنیمت یعنی در امانتی
 و دینی که نزد مردم نهاده شود خیانت کنند و آزاد و حکم غنیمت دادند که از کافران بدست آورده اند و
 ایشانست و الزکوة مشرک و دایه شود و بد استه شود زکوة را مثل حرمانت یعنی دادن زکوة بر
 مردم چنان شاق آید که گویا ظلم و تاوان از ایشان مال می ستاند و تعلم لغیر اللبیین و قتی که آموخته شود و
 تخمیل کرده شود علم نه برای دین و تزییع شریعت و قصه عمل و تقرب حق بلکه برای تحصیل دنیا و جاد و عزت و
 و تقرب باوک و اطاع الرجل امراته و اطاعت و فرمان برداری که مرد زن خود را در آنچه مصلحت دین

دین و فرموده‌ای است و حق آمده بر بنده بی جهت شرعی مادم خود را و ادانی صد بقیه و نزد یک باب اشراط الساعه
 کردند و نزد خود دست خود را و اقصی اباه و در داد و بداد خود را و ظهورت الاصولات فی المساجد و پیدا کردن
 آواز او گنهای لایحه در مسجد و خصوصاً آوازهای غناد و امیر و فریادهای دقاصان که بر آن می کنند چنانچه درین زمان
 شهادت شده است و ساد القبیله فاسقهم و مهتر و بر برگ کرد و قیام و کسی که فاسق است میان
 ایشان و کان زعیم القوم اذ لهم باشد کفیل و ده بیس قوم کسی که سخن می کند درگاه و یاد و مهمات ایشان
 و در جمع مهمات ایشان با دست از زل ترین ایشان و اکرم الرجل مخالفت شود و گرامی داشته شود و مردار
 بخت و من مدی او چنانچه فاسق یا غلامی حاکم و غالب آید و مردم را بخاره نماید از تعلیم و کاریم و اطاعت و سی
 و ظهورت القیادات و پیدا آید میان مردم و اختلاط کنند با ایشان مطرب زمان و قبیله و حج فانت و سکون یا متقدم بر نون
 در اصل یعنی واه سر و گویند است یا صلی واه و المعازفه و پیدا آید ملامی یعنی آفات سر و او که آزار
 فرا میرد و اندر مثل خود و نبود و باب و جز آن و شرب و الخمر و خورد و نوش و شرابها و سگرات و لعن آخر
 هذه الامة اولها و فزین گفته و بد گویند و دوستانم دهند و سپهانی این است و یسپینیان امت و ایشی
 گفته یعنی طین گفته طین و سبک و یاد گفته بدی ایشان را دانسته او پیروی کنند ایشان را چون چنین کرده گونا
 گفت کرد و این سخن درست است و حقیقت سخت بر و صحابه و تابعان ایشان از فرق و زاینه را فقه
 بوجود آورده شمال الله العاقبة و دار تقبوا عند ذلك پس انتظار برید و دید آمدن این امور که مذکور شده
 و بحاکم امر او و سرخ و او زلزله و جنبیدن زمین و او غصه و آفرورفتن و در زمین را و محضاد و سنج کردن
 آویدمان را و او سنج بدل صورتی دیگر قبیح تر از آن و قلد فادک انقادن را از آسمان و آیات
 لتابع و انقار و برید نشانه‌های قیامت را که بی و بی میرسد گنظام قطع بلکه هم چو ترتیب شده جوهر
 و در رسته کشیده که گسسته شده و رسته او فقتابع پس بیایی انقاد و جوهر آن نظم و در کشیدن جوهر بر شده
 نظام کمر رسته جوهر و تلخ بر آمده و سلاک رسته که انی القاموس و الصحاح و نظام در قاموس به معنی
 مصدر و نیز گفته پس برگردانید او را یعنی منظم می یاب معنی حاصل بالمصدر و چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم
 فافهم و رواه الترمذی ۴۵۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اذا فطنت امی خمس عشر خصله فنی که مکه امت من باز و خصلت را حل بها البلاء فرد و می آید
 بر وی بلاء و فقه که مذکور شد و بعد هذه النصال و شمار کرد آن حضرت این خصلتها را که مذکور شده و این قول
 صاحب جمیع است زیرا که ترمذی ذکر کرد در دو حدیث و آیهایی و شمار کرد واه او خمس عشر را که
 قال اللبی منه و چون این خصلتها که مذکور شده اند از این جهت گفت و ام یلک تعلم لخبیر الدین
 و ذکر کرد و این خصلت را که آموخته شود علم نه از برای دین قال و یک اختلاف دیگر و دین دو حدیث این
 است که گفت بجای و ادانی صد بقیه و اقصی اباه و بر صد بقیه و چنانکه دینی کند و دست خود را و چنانکه

پدر خود را و قال و كنت بحاي وشربت التيموزة وشرب الخمر وانظر احد وكنت بحاي باب اغواط الساعة
لعن آخر هذا الامم وليس الحرير ذو ثنية شوا جاتهي افر بنی رواه الترمذي ٥٠٠ وعن عبد الله بن مسعود
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا قد هب الدنيا حتى يملك العرب رجل من اهل بيتي فيرود
وثاني نمی کرد دنیا تا آنکه مالک میشود عرب را مردی از اهل بیت من مخصوص بعرب درین حدیث به بیت اصالت
و ثرائف است اولاد اعادیت دیگر آمده که مالک تمام دنیا گردد و عرب و عجم بواسطه اسمی موافق
باشد نام آن مرد نام مرارواه الترمذی و ابو داود و فی روایقه له و در دانی برای داود را
این چنین آمده است که قال لولم یبق من الدنیاء الا یوم گفت آنحضرت اگر باقی نماند از دنیا مگر یک
روز بطول الله ذلك اليوم ثم آتیه در اندیشی کرده اند خداوند تعالی آن روز را اختی میبخشد الله فبه رجلا
مسیحا تا آنکه بیاید و خدای تعالی در آن روز فریدی را که از من است او من اهل بیتی یا گفت از اهل بیت
من است بواسطه اسمی واسمه ابیه اسم ای موافق باشد نام ادنام مرا و نام پدری نام پدر مرا
و بلاء الارض قسطا وعدل لا پر که داده آن مرد ز سن و ابد او عدل کما ملئت ظلما وجورا چنانکه بر کرده
شده است به ستم و جور یعنی بسط عدل بز دیگ بهم اند هم چنانکه منی ظلم دو دور صراح گفته بسط داد
و عدل و داد و هنر و سخاوت الجور ظلم ستم و اصله وضع الشی فی غیر مجله و میل کردن از راستی
و در اینجا قال جار عن الطریق و ستم کردن در حکم هر کسی و در قاموس نیز نزدیک همین گفته و گویا که مراد در
حدیث ناکیه و تفسیر است یا گوئیم مراد بسط داد و ادخ انان و ان و عدل عدالت و تقصیر و جبرانی و
خرق نمودن و از ظلم و جور مقابل این و از منی و اسام علم ۶۰ و عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم يقول التهدی من حترتی من اولاد فاطمة ام سلمة گفت شنیدم رسول
خدا را علی الله علیه وآله وسلم گری گفت مهدی از حضرت منست از اولاد فاطمه حضرت باسر نسل نزد کرده
دی و خویشان و نزدیک وی از آنها که نشسته اند و اما که بیانند فی الصراح حضرت خویشان و نزدیکان مردم
در نهایت گفته حضرت هر دو خویشان دی و خویشان آنحضرت اولاد بعد المطلب را گویند و بعضی گفته اند نزدیکان
از اهل بیت یعنی اولاد آدمی و بعضی گویند قریش هم حضرت آمد و مشهور آنست که حضرت آنها که حرامست
بر ایشان زدگو و آنها را داشتیم اند و بر همه اقوال قول وی من اولاد فاطمة نقیده است تا معلوم گردد که
مهدی خصم ما از اولاد فاطمه است رواه ابو داود ۷۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم المهدي منی مهدی از اولاد منست اجلی الحجة و شی ذکر شده پشانی
اقنی الا لف باندینی از طرف بالا بلاء الارض قسطا وعدل لا برمی کند زمین را عدل و داد کما ملئت ظلما
و جور اچنانچه بر کرده شده است بخورد ستم بسلك سمع سنین مالک می شود زمین را بغت سیال رواه
ابو داود ۸۰ و عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی قصة المهدي قال روایت کرده ابو سعید

اذا حضرت در قهقهه مهدی که فرمود بنده از ذکر حال و دادوی فی حق الله الیه الرجل بس باب اشراط الساعة
 ی آمد مهدی مردی فیقول پس مکتوبه آن مرد یا مهدی اعطنی اعطنی ای مهدی بدو در این خبری
 قال گفت آن حضرت فی حقش لاف می ثوبه پس مرد گفت پر کرده می به مهدی مرا خبر داد و جامه آن مرد را استطاع
 ان یسجله آن مکتوبه اند که در آن مرد آنرا از دوازم و دنیا برین بسیار میداد و میباید چنانچه که منت و دوا
 الترمذی ۹۰۰ و عن ام سلمة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت آن حضرت یکون اختلاف عند
 موت خلیفه بعد از او اختلاف و نزاع و جدال و مردم نزد مردن غلبه که در آخر زمان باشد فیخرج رجل من اهل
 اهل یمنه پس بیرون می آید مدعی امامت مردی از اهل مدینه هاربا الی مکه در حالی که گریه کند
 و روزه است سوی که فیاتیه فاص من اهل مکه پس میس می آید در آمدن از اهل مکه فیخرجونه
 پس بیرون می آید و امام می گرداند از آنجا و الحاح و هوکاه حال آنکه آن مرد خشنود
 و راضی نیست با امامت فیجاء یحوله بین الرکن و المقام پس بیعت می کنند و میگویند مردم آنروز و امیان
 حجر اسود و مقام ابراهیم گفته اند که مراد باین مرد مهدی است فیبعث الیه پس فرستاده میشود و سوی این
 مرد بعثت من الشام لشکری از شام یعنی بادشاهی که در آن وقت در شام باشد لشکر برای جنگ
 و قتال مهدی به فرستاده قتیصفت بهم بالیسداء بین مکه و المدینه پس بر زمین فرود رفته بود این لشکر را
 و میداد که نام موعظت و در میان یکدیگر و میزدند و لغت به معنی بیابان و زمین هموار آید و مراد باین لشکر لشکر
 سفیانی است و این قتال قهقهه سفیانی است که یکی از علایم خروج مهدی است و درین باب احادیث
 بسیار وارد شده و قریب سی و اندکی از این حدیث صحیح است که روایت کرده اند است از امیر
 المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه که فرمود سفیانی از اولاد خالد بن ولید بن ابی سفیان است مردی که آن
 مهر جیجک و وی نمک سفید در چشم که بیرون آید از جانب دمشق و اکثر از تابغان وی از قیله باشند که نام
 وی گلب است و بسیار کشنده بود مردم و زنان که شکم ای زنانه است کافه و بچه کارا باشد چون بر مهدی بشنود
 لشکر به جنگ وی بفرستد پس آن لشکر بمریت خود پس از این سفیانی خود با لشکری که با وی بود
 به جنگ مهدی بنام دود و موضعی که بعد امام است یا لشکر به بر زمین فرود و دو بیج یکی از ایشان فات
 یابد مگر کسی که این خبری مهدی برساند فاذا رای الناس ذلك پس چون بداند که بنده مردم این حال را بدینگونه
 خبر ملاک سفیانی و انباء ابدال الشام بیایند مهدی و ابدال از ولایت شام و مصایب اهل العراق
 و جماعتها از اهل عراق فیجاء یحوله پس بیعت می کنند مهدی را و ابدال قومی اند که بر بای داد و خدا ای تنالی
 زمین و ابرکت ایشان و ایشان هفتاد تن اند محل تن در شام می و در غیر آن اگر یکی از ایشان بیرون
 در مدین وی دیگر بر از سایر الناس بجای می بنشیند و ذکر ایشان و احادیث آمده و سیوطی در ترح
 بسنن ابی داود گفته ذکر ابدال و در کتب بسیار آمده مگر درین حدیث نزد او و حاکم آنرا اینرا خارج کرده

و تصحیح نمود، است و لیکن سیوطی در جمیع الجوامع از غیر کتب سنه و ذکر ابدال احادیث بسیار باب اشراط الساعة آورده در اکثر احادیث ذکر کرده چنان است و در بعضی سی و نهم حدیثی از امیرالمومنین علی آورده که ابدال این درجه و ابدال بسیار می نازد و در و صدقه یافته اند دیدان از سایر مردم ممتاز گشته بلکه سخاوت نفس و سلامت قلب و نیر خواصی مسلمانان یافته و فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یا علی وجود مردم در است سن که رضت ابدال باشند کمتر از گوگرد و سرخ است و در حدیثی دیگر از منافقین چنان آورده که هر که در وی این سه صفت بود وی از جمله ابدال است و ضابطه و خبر از آنها فرمود و نبیها و خشم کرد و این به جنت دین خدا و بر امام خراسانی در احیاء العلوم آورده که هر که این دعا هر روز سه بار بخواند اللهم اغفر لامه محمدا اللهم ارحم امة محمد اللهم فجاوذن امة محمد اوداد و ابدال بنویسند و یا بجهل هر که بدیل صفات ذمیه کند و نیر خواص خلق خدا باشد از جمله ابدال است اما مراد بمصائب اهل عراق نیز قوی اند از رجال الله سنی بمصائب چنانچه ابدال و از امیرالمومنین علی آمده است که ابدال بشمار باشند و نجباء و مطهر و مصائب بعراق و بعضی می گویند مراد بمصائب بیگان در اندان و عابدان اند از مردم و عصب التوم بشتها و در لغت بیگان قوم را گویند ثم یفشاء و چهل من قریش بعد از آن پیدا شود مردی دیگر از قریش به مخالفت مهدی که احواله کلب حائلی می آن مرد یعنی برادران مادری از قبیل کلب باشند که قبیل است مشهور از عرب و وجهی کلبی از آن قبیل بود فیبعث الیهم عشا پس می فرستد این مرد نیز بنویسند مهدی و تابعان وی لشکری داده وی جوید از احوال خود که بنی کلب اند فیظفرون علیهم پس غالب می آیند مهدی و تابعان وی برین لشکر فلذلك بعث کلب و این را که گفته شد که کلب است که نیز از علامات خروج مهدیست و یعمل فی البیان و کار میانه مهدی و مردم مسلمة نبیهم بشت و دروش پیغمبر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یلقی الاسلام بحرقه فی الارض می اندازد و دین مسلمان کردن خود را بر زمین و نبات و قرار می یابد و جوان مکرر جیم و خفت و آوون و راف و پیش کردن شمر از اندام یا سحر وی که در وقت نشستن و قرار گرفتن و استراحت آنرا بر زمین بندد و اینجا کایت است از تنگ اسلام و از سحر آهوی که دیگر هیچ و مرج از میان بر خیزد و از جهک و جدال نشان نماید و دین اسلام و احکام سنت و جماعت قرار یابد و استقامت پذیرد و خانی و در میان نماید فیلیت سبع سنین پس کشت می کند و بنیاد مهدی بنت مال ثم یتوفی پس سرانیده شود مهدی و صحابی علیه السلامون و نماز بگذازد بر وی مسلمانان رواه ابو داود و او و عن ابی سعید قال ذکر رسول الله گفت ابو سعید خدری ذکر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یصوب هذه الامة مجننی و آدمایشی و شدنی را که بر سر این است راحت فی الجبل ملجاء ملجاء علیه من الظلم ما آتاه و بنا به جای را که پناه گیرد بوسی از ظلم مردم فیبعث الله رجلا من عترتی و اهل بیتمی پس می برانگیزد مهدی فرستد خدای تعالی مروری از فرزندان من و اهل بیت من یا امامت فیملاء به الارض قسطا و عدلا پس بر می گرداند حق تعالی بوجه و آن مرد و زمین را

را بعد از داد کما ملئت ظلما وجورا چنانکه بر گرد و پشته است زمین بخورد و لنظايب اشراط الساعة
 ستم بر ضعیفان همه مآکن السماء را ضعیف و خستندگی باشد از وی سکونت گزیده آسمان یعنی هر که در آسمان است
 و مآکن الارض و سکونت گزیده زمین یعنی هر که بر زمین است لا تدع السماء من قطرها شيئا نمی گذارد آسمان
 از قطره ای باران خود چیزی را الا صیحه يمد را اگر که تدع ببرد و آسمان آرزای زمین را در حالی که بسیار درین است
 و در فتح دال و تشدید را باریدن باران بدارد بسیار درین است و لا تدع الارض من ليلتها شيئا الا اخر جنة
 و نمی گذارد زمین از رستنیهای خود چیزی را اگر که تدع ببرد و زمین آرزای باران را در حالی که بسیار باران
 در مراد دارد و در دعا صیحه ای زمین بکمال آید و عیش و زندگانی خویش کرد و حتی يتسقى الاحياء الا نبات
 تا آنکه آرد و در باریدن زندگان مردگان را یعنی وجود و حیات ایشان را بگوید این گاش ایشان در رستنیهای
 مادی عیش و نشاط و کامرانی بدند و بعضی احوال بکسر برتر خواهند و بعضی رزق گردانیدن یعنی مردگان آرد
 برید که زند و گرداندند ای تعالی ایستار از این بطریق فرماید و تقدیر است برای قصه سبانه اگر و است
 در این نیت کرد و الا مجرد احتمال است و ابراهیم يعيش في ذلك سبع سنين او ثمان سنين او تسع
 سنين زندگانی میکند مهدی و زمین خوشی و کامرانی یافت سال یا شصت سال یا نه سال و این بطریق شک
 و ایدی است یاد و آن وقت بر این حضرت میم و ایشیز و در وقت دیگر تعیین کرده باشند و اینه اعظم
 رواه الحاكم في مستدرکه و قال صحيح و ایت کرد این حدیث را حاکم در مسند ترک کرد که نام کتاب
 اوست و گفت که این حدیث صحیح است و در اصل کتاب درین مقام بیاض است رواه و عن علی رضی الله
 عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يخرج رجل من وراء النهر يروى من آية مروي ان
 و رواه في نسخة من صحيح من ما رواه النهر و قال انه كثر في شدة أمره و الحارث حارث عارث نام او سنت
 و حارث حارث و گاه او سنت یعنی گشت گاه بگفته و رواه که هر روز نام باشد یا نه و وصفت و با لجمه اخواه
 و طریق علیه با وصفت او را این دو نام خوانند علي مقدته رجل پیش از وی مروی و دیگر بر آید و قال الله
 گفته میشود از این مرد و امجد و بوطن او میگویند لال محمد فرامید به و متوطن میگردد آن مرد که حارث است
 نام او سنت آل محمد و او را میگویند شک را دمی است و نمکین و توطن نزدیک هم اند و معنی قراره دادن
 و پای بر جای کردن کما یکنث قریش لرسول الله چنانچه قرار دادند و پای بر جای گردانید قریش هر
 پیغمبر خدا را اصلی امده و آله و سلم اگر چه بعضی از ایشان در ابتدای حال ایدای آنحضرت کردند و از
 دهن بیرون آوردند اما در آخر قوت و نمکین و نصرت و تأیید هم از قریش دید و منها حاران از یک همه قریش
 اند و تأیید و نمکین او را لقب آنحضرت را نیز ازین باب است وجب علي كل مؤمن نصره واجب و لازم
 است بر هر مسلمان باری دادن و تأیید نمودن آن مرد حارث نام او قال اجابته یا فرمود لازم است قبول
 نمودن و گردیدن او را شک را دمی است که فرمود گفت یا اجابته از سوق این حدیث چنانچه از منابع احادیث

دیگر که آورده اند درین باب ظاهر می شود که خروج این مرد بطریق دعای باب اشر اطال الصلوة
 است و خلافت بود که بر مومنان اجابت دعا طاعت او لازم کرد و همچنین که بطریق تعلیم و ادب است و به ایت
 بود و مراد غمزد اجابت اعتقاد و محبت باشد و گفته اند مقدّم فرمودی و در رواه ابو داود و ۱۲۰۰ و عن ابی
 سعید الخدری قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم والذي نفسي بيده من كنتم في
 ذات من وادست قدوت اوست لا تقوم الصلاة به ما نهي شديت حتى تكلم الصباغ الانس
 تا آنکه سخن کند در دهان آدمیان و او حتی تکلم الرجل على بطة صولة و اما آنکه سخن کند مراد اظرف
 ناز به اذنه و تحریک طرقت بر جر که آنی القاموس و فی الفراع هذه اللسان برتری زبان و عبادة السوط
 جانب آریانه و عبادة الحیزان دشته که بر دشته شود و بی تر از و شریک تعلد سخن که بر دشته نعلین او و بنجره
 فخلد او خرد و مراد از آن دی بها احدث امله بعد ایه جزئی که نوید اگر د است اهل و خیال وی پس
 وی رواه الترمذی * الفصل الثالث * و عن ابی قتادة قال قال رسول الله كفت كفت بمنبر خدا
 صلى الله عليه وآله وسلم الايات بعد الماتين ظهور است نهی قیامت که بی دردی بر سینه بنده از
 دوست سال خواه بود از ظهور و وقت اسلام بر از وفات حضرت بمنبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم
 و آنکه که بعد از آن بعد از حضرت یاد او بر خرابان و نایب و اسلام و رواه ابن ماجه و ۲۰۰ و عن ثوبان
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايت الروايات الصود كفت ثوبان مولى ان حضرت
 که گفت آنحضرت وقتی که ببیند شاد و شمای سیاه را قبل جادوت من قبل عر اسان که تحقیق آمده است
 و از جانب فر اسان قاتوها پس بیاید آنها را فان فیها خلیفه الله المهدی زیرا که بدستی که در آن دایات
 خلیفه خدا است که قائم او مدهی است و او احمده و البیهي فی دلائل النبوة و تفصیل این حکایت و امثال
 آن از د س و حضرت شیخ علی متقی قدس سره که در علامات مهدی آخر زمان نوشته اند باید جست
 و ۳۰ و عن ابی اسحق گفته ابو اسحاق سببی که تابعی کیر است وید طی و او ابی عباس و این مرد دیگر ظاهر
 و او شنیده و حدیث از سببی و هشت صحابی فقه است و شجره گفته که وی احس است و حدیث از حسن و ابن
 سیرین و بنام و سبب سببی بفتح سین و کسر یا نسبت بسبب که نام شخصی است قال قال علی گفت ابو اسحق
 سببی گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نظر الی ابدع الحسن و طال آنکه نگاه کرد بسوی پسر بزرگ خود
 که نام حسن میخنی باشد قال گفت علی آن ابدی هذا امید و دستی که این پسر من سید است کما ساء
 و رسول الله چنانچه نام کرده است از اسبید و پسر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و متخرج من صلبه
 و نزدیک است که بیرون ی آید از پشت وی و جل مردی بعملی نماید وی شود باسم تبهیکم بنام پسر شایسته که تشبهه
 حتی الخلق مشابیه دارد و این مرد بمنبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم و در سیرت باطنی و لا يشبهه فی الخلق
 و مشابیه ندارد آنحضرت و او صورت ظاهر یعنی در نامه جزو الله و جهاد و او را حاد و مشابیه صورت

نیز بعضی مقامات ثابت نموده است ثم ذکر قصه یغلا الارض قسطا باب علامات الساعة و ذکر الاله حال
 و نیز ذکر کرد علی رضی الله عنه قصه پر کردن آن مرد زمین را بعد از او و او را ابو ذر و ابی ذر و ابی ذر و ابی ذر
 این حدیث را ابو ذر و لم یذكر القصة و ذکر کرد قصه را به تفصیل به آنکه احادیث و باب یون ممدی از اولاد
 فاطمه زهرا که نواده سید علی نقی و خفیه بود و از اولاد امام حسن با امام حسین و در بعضی احادیث
 خفیه یون و از اولاد امام حسن واقع شده و چنانچه درین حدیث که از ابی جبرالموئین علی روایت یافته و در
 بعضی احادیث از اولاد امام حسن نیز واقع شده و سلام الله علیه و در بعضی احادیث خفیه از اولاد و
 عباس نیز آمده شیخ ابن حجر عسکری در تظلیح احادیث گفت که مانع نیست از اجتماع ولادت متولد و در
 شخصی و الله اعلم به حقیقت پس خواهد که امامی را در دینی ولادت باشد و لیکن امام حسن را ولادت عظمی
 باشد زیرا که احادیث یون و دی از ذریت امام حسن بیشتر است و نیز ممکن است که یکی از اینهاست دی عباسیه
 بر دو اسم اعظم و عن جابر بن عبد الله قال لقد البیراد فی حنة من حنی عمر گفت جابر کم کرده شد پنج در
 سالی از سالهای خلافت امیرالمومنین عمر الفی تو فی فیما آن طالی که دقت یافت عمر در آن بیخه پنج در آن
 سال در آن و با بر آمد فاعتم بلك هاشمیدا پس ثم ناک نه عمر دینی الله عنه بسبب ناپدید شدن
 پنج خنک شدنی تحت طبعه الی الیمن را که با پس بنو ساد مریموی ولایت پس سواری را و او را که با
 الی العراق بنو ساد سوادی دیگر را سواری عراق و را که الی العام و سوادی را سواری عام بحال
 عن البیراد در حالی که سوال میگفت آن سوار مرد مور را از وجود پنج و قتل که صیر سال برای عمر باشد هل
 الی منه شیئا یا نه و نه هیچ یکی از آن میان خبری و از پنج فاقاه الی الیمن الی من قبل الیمن بقبضة
 پس آورد و مرد آن سوادی که آمد از جانب پس شتی را بیخه از پنج فاشر ها بینیدید به پس بر آمده
 که آن شتی پنج را پیش عمر فلما راهو کبر پس هرگاه که دید نموده امر بکبیر بر آورد و قال سمعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول ان الله عز وجل خلق النبیمة کت شیدم آنحضرت را که
 می گفت بدوستی که خدای تعالی بد اگر دهر از کرد و در از حیوانات اجتماع یافته بدھا فی البیوت شیدم
 کرده از آن هزاره و در یاست و از بیخه فی البیوت جاد صد کرده و در بر قبان اول هلاک هلاک الالمة
 پس بدوستی که نخستین هلاک این هزار کرد و البیراد هلاک پنج است و در بعضی نسخ لفظ هلاک نیست
 یعنی اول از هزار کرده جاده است یا ذاهلک البیراد پس وقتی که هلاک شده و پنج قبا بعت الالمة نظام
 الاله الی درین میرسد اهتمام در هلاک البیراد کشته شدن و شتی که کشیده شده است و در دی مراد بد و بیابی
 افتادن مراد از آن روایه البیهقی فی شعب الایمان * ۳۰ باب علامات بین یدی الساعة و ذکر
 الاله حال * و درین باب ذکر کرده علامات کبری از نبات که نزدیک قیام آن وقوع یابد چنانکه ذکر کرد
 در باب سابق علامات صغری و الاله و النسب آن بود که ذکر خرچ ممدی که وجودی با عینی و در حال بود

* باب علامات بین یدی الساعة و ذکر الاله حال *

درین باب گردی و لیکن چون ذکر مهدی در احادیث باب
 ذکر فن و ملاحم که پیش از خروج او واقع شود بعد از خروج وی مرتفع گردد واقع شده و این تقریب ذکر وی
 در آن باب جریان یافته به آنکه احادیث و اخبار و ترتیب وقوع آیات عشر و که مولف ذکر کرده و مختلف
 آمده است و سخن در تطبیق و توفیق آن بسیار است و شاید که در ضمن شرح بعضی از آن مذکور گردد و در عظم
 آیات و اشیاء و ای و بلا یا و دجال است و در دجال احادیث و روای اکثر و انبیا است و دجال پیش از
 دجل است و دجل به معنی غلط دیگر و ظاع و بلیس آید دجل الحی بالناظر گویند و قتی که کسی حق را باطل غلط
 کند و تمویه نماید یعنی که ب نیز آید و وجود این غفاری و دجال فایز است و همان دیگر که از دجل و سمیه به دجال
 خوانند و بیشتر در فاسوس مذکور است و در شرح آنرا ذکر کرده ایم و صبح اسم مشرک است همان
 وی و عیسی علیه السلام و اکثر آنست که اسم وی راه قید به حال و آمده و در عیسی علیه السلام مطلق گذارند و عیسی
 و صبح از آن گویند که چون آنکه و ابر صبح را صبح و نفس گردی به شدی و از جهت آنکه از شکر نادر بمسوح
 بر آمدنی آرایش و حرکت که اطفال و از دجالان باشد و بعضی گویند صبح به معنی هدایت است یا از جهت آنکه
 گفت بای وی هواد بود نه خم و باد بک چنانکه در اکثر روای می باشد یا آنکه بسیار شجاعت می کرد و زمین را
 و این وجه مشرک است میان وی و میان دجال و دجال را صبح از آن گویند که یک چشم وی بمسوح و
 هواد است و مسوح الوجه و صبح الوجه کسی را گویند که یک طرف روی وی هواد بود و چشم و ابر و دنا شد یا
 به جهت آنکه صبح کرده شده و مانده شده از وی خبر خوبی چنانکه صبح کرده شده از عیسی شری و عیسی
 صبح السلام است و عیسی صبح الهی از آن جهت و در نام وی صبح بکسر هم و سین شده و نیز آمده و بعضی
 گفته اند که شد نام دجال است و مخفف نام عیسی و آنکه گفته اند که نام دجال صبح است بخاطر خلافت
 * الفصل الاول * عن خلیفه بن اسید الغفاری فتح مره و کسر سین و بهال نهاده از اهل بیعت
 و ضو است و بعضی گفته اند اول مشاهد وی حدیده است و لیکن بیعت هر دخت نموده از آن گردید و در حدیده
 است در اهل که فرود است که از آن حضرت در روایت کرده اند وی ابو الطغیلب و شعبی قال اطلع النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم علیها و لیکن فقد اگر گفت حدیده واقف شد آنحضرت بر مادر و حالی که مذکور
 می کردیم یک دیگر فقال ما قلد کرون پس گفت آنحضرت به ذکر می کنید شما قالوا لک کبر الساحة گفتند
 حاضران ذکر می کنیم قیاست را قال انها لکن تقوم گفت آنحضرت به دوستی که قیاست قایم نمی شود حتی
 قر و اقبلها عشر آیات تا آنکه می بینید پیش از آن ده نشانی قل کبر الله عان پس ذکر کرد آنحضرت ده خارا
 یعنی روی که بر آید و هر که داند مشرق و مغرب را و جمل و دریا بسند پس مسلمانان مثل زکام و دکان شوند و
 کافران مانند سنان گردند چنانکه در حدیث دیگر آمده است و آنچه در قرآن مجید در سوره اعراف آمده که
 یوم تأتي السماء بدخان مبين یغشی الناس الا به هودین محمول است بقول حدیث و با بیان وی

و می دزدان مسود کسی که مانع است او را افراد بدان قحطی است باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 که قریش و اود گرفت و عهد رسول به عادی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند ای بکر دان بر ایشان هفت
 سال قحط چنانکه گردانوی بر مسویان در زمان یوسف پس مبتلا گشتند بدان می خوردند چه مهار ادم و دارا را
 و نمیدیدند و سوا مانده و دپیری زیراکه که سینه بدست خفت بصر سوا مانده و دمی بیند تیر نادیک و نیز سواد
 قحط سال بر جنت یوسف است و قلت امطار و کثرت غبار تیر نماید مانده و دوی نیز عرب شرو حاد و کثفت و او خان
 نام گشته و در صحیح بخاری و در باب از این مسود احادیث آمده است و الله الدجال و ذکر کرد دجال را و احوال
 وی بیاید و الدابة و یاد کرد آن حضرت اذان ده نشانه و ابدا که بیرون آید از سجده حرام میان صفاد مرده
 و قول حق سبحانه و اخراجنا لهم دابة من الارض تحمل بران است و گفته اند که آن چهار پایه است
 که در ازی می شمت گردید و بعضی گفته اند که مختلف القان باشد بسیار می از حیوانات که جبل
 صفار است کافه در آید بادی حمای موسی و خاتم سلیمان باشد و هیچ کس در تک و پلوی بونی تواند رسید
 و از وی تواند که یخت بزند موسی و ابصاف بنویسد در روی او موسی و هر کس که از فردا بخاتم و بنویسد در روی
 وی کاف و طلوع الشمس من مغربها و یاد کرد آن حضرت اذان ده نشانی بر آمدن آفتاب را از جانب
 مغرب و فرود رفتن وی و بیان این و در حدیث بیاید و نزول عیسی بن مریم و یاد کرد آن حضرت فرود آمدن
 عیسی را از آسمان بر زمین و بیان این بیاید و یاجوج و ماجوج و یاد کرد آمدن یاجوج و ماجوج و ادا ایشان
 و در قبیل اند از اولاد یافث بن نوح و این دو اسم مخفی است و بعضی گفته اند عربی و ماده اش ثقیان آن
 و در شرح بیان کرده شده است و ثلثه عسوف و یاد کرد فرود رفتن زمین را که سه جا واقع شود عسوف بالشرق
 یک خسف واقع شود در زمین مشرق و عسوف بالمغرب و خسفی دیگر در مغرب و عسوف بجزیره العرب
 و خسفی دیگر در زمین عرب و منی جزیره عرب و در آن در باب ملاحم معلوم گشت و آخر ذلك نار
 یخرج من الیمن و آیت و سم که بعد از همه واقع شود آتشی است که بیرون آید از جانب یمن نظرد
 الناس الی محشر هم میراند آن آتش مردم را بسوی زمینی که حشر در آنجا خواهد بود و مردان آن زمین
 شام است چه در صحیح آمده که حشر در زمین شام بود و ازین جالازم بیاید که این طرود و اندن آتش مردم
 و ابد از حشر باشد تا گویند که علامت قیامت پیش از قیامت بود و حشر بعد از وی خواهد شد و فی رواية
 فان تخرج من قعر عدن و در روایتی این چنین آمده است که آتشی است که بیرون آید از انصاری عدن
 و عدن نیز از من است تسوق الناس الی المحشر میراند مردم را بسوی محشر و فی رواية فی العاشرة
 و در روایتی دیگر در آیت و سم بجای ذکر نار خارج از یمن یا قعر عدن ذکر بادوی آمده که می اندازد مردم
 را و در اینجا نیز فرود و در صحیح بخاری و در روایتی دیگر در آیت و سم بجای ذکر نار خارج از یمن یا قعر عدن ذکر بادوی آمده که می اندازد مردم
 مذکور را از اذل اشراط ساعت شمرده و جمع کرده اند میان این دو حدیث که آخرت وی باعتبار آیات است

که ذکر کرده شده اند و اولیت به ثبت آیات است که بعد از ظهور باب علامات الساعة و ذکر رجال
 آن جزئی از امور دنیای باقی نماند بلکه باقیهای آن فسخ شود واقع شود که و یا دنیاهای آن فانی و ناپاک گردد
 بخلاف آنچه ذکر کرده شده بادی از آیات زیرا که ظاهر آیتی از آن جز از دنیای باقی می ماند پس قسم اول علامات
 است قرب قیام ساعت و ادنای مر قیام آنرا و اولیت و آخریت امری نسبی است و یک جز تواند که
 نسبت به چیزی اول باشد و نسبت به دیگر آخر یافتهم ۲۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم بادروا بالاعمال مع ما سادت کینه و کادای نیک شش آیات و حوادث را یعنی بشناسید
 بسوی اعمال صالحه شش از رسیدن این شش جزالدخان و الدجال و دابة الارض و طلوع الشمس من
 مغربها و امم العامة و کاد عامه را یعنی فتنه را که در گیر و دامن گرداند خلق را و مویصة احدکم و فتنه را که مخصوص است
 به یعنی از شما یعنی از شواغل نفس و اهل و مال که مخصوص بود یکی از شما تواند که مراد بامر عامه قیامت باشد و فتنه
 موت چون فتنه مرگ و از علامات قیامت قدر که در قیام آن و از موت که قیامت صغری است رواه
 مسلم ۳۰ و عن عبد الله بن عمر و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول ان
 اول الايات خروجا لطلوع الشمس من مغربها بدو شش که نخستین آیات قیامت بر آمدن آفتاب
 است از جانب فرو نشستن او و اولیت این نسبت بآن علامت که حادث آنها سخت تر و دشوار تر باشد
 چنانچه بسته شدن درهای توبه است و درین علامت و خروج الدابة علی الناس ضعی و بیرون آمدن
 دابة الارض که شش معلوم شد بر مردم و ننگ کردن ادیانشان و فتنه چاشت و در بعضی روایات او خروج
 الدابة بجای و او کلمه آورده است و این موافق تر است بقول دی که فرمود و ایها ما کانت قبل صاحبته ادر که ام
 ازین و علامت مذکور که بیش ازین دیگری باشد فالآخری علی اثرها قریبای پس دیگری واقع میشود در بی او
 نزدیک یعنی فاصله میان وقوع این دو کمتر است از فاصله میان آیات دیگر پس اگر بر آمدن آفتاب بیشتر
 خروج دابة متعاقب اوست و اگر خروج دابة بیشتر وقوع بابت بر آمدن آفتاب از مغرب متصل اوست و مانا که
 وحی در باب ترتیب و تقدم و تاخیر این دو علامت به یقین وارد شده و صبرم گذاشته اما این قدر معلوم شده
 که این هر دو از علامات دیگر که از جنس آنها باشند بیشتر وقوع یابد رواه مسلم ۳۰ و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثلاث اذا خرجن لا يدفعن نفسا لایمانها نه علامت
 است که چون بیرون آیند و پیدا شوند سو دشمنی کند هیچ فتنی را ایمان اولم یکن امنت من قبل که ایمان بیارده
 بود پیش ازین یعنی ایمان آوردن و توبه کردن از کرد و ان وقت سودمند ارد او کسبت فی ایمانها غیرا
 با کسب کرده آن ذات و ایمان خود یکی را که کرد و بدو پیش ازین یعنی توبه از گناهان نزدان وقت
 سودمند ارد و شش درین آیت در تفاسیر بیشتر ازین است آنچه گفته یک و جاست از آن و آن علامت
 کدام است طلوع الشمس من مغربها و الدجال و دابة الارض زیرا که قیام بابت وقوع اینها

متحقق کرد و احوال آخرت معاین و مشاهد شود و معتبر ایمان تیسب است باب علامات الساعة و ذکر دجال
رواه مسلم و عین ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حين غربت الشمس و ایت
است از ابی ذر که گفت گفت آنحضرت ای کاشی که فرو رفت آفتاب که آفتاب در این تله هب شد آیا می بینی ای ابی ذر
و در کجا میرود آفتاب قلت گفتم من الله و رسولہ اعلم قال فانها تذهب حتی تصید تحت العرش فرمود این آفتاب
میرود تا آنکه سمه می کند زیر عرش فتستاذن پس طلب اذن کند تا وارد آید و در حضرت حق قیودن لها پس اذن کرده
میشود آفتاب را تا وارد آید و امر کرده میشود که به مشرق رود و طلوع کند و ظاهر آنست که مراد باست بریدن این
طلب اذن طلوع باشد بر طریق نبود و اذن کردن بدان و یوشک ان تصید و لا تقیل منها و نزد یکست
که سمه کند آفتاب و قول کرده نشود سمه از وی و تستاذن فلا یؤذن لها و طلب اذن کند و اذن داده
نشود و او را یقال لها اد جفی من حیث جئت و گفته شود آفتاب را بر که در اینجا که آمده و چون از مغرب
آمده بود و سیم به مغرب باز کرده و دفعه طلوع من مشرق بها پس طلوع می کند از مغرب خود و قل لك قوله پس آن
است مراد بقول حق سبحانه که فرموده است و الشمس تجري لستقر لها و آفتاب را و ان میگردد و بقره ای
که مراد است قال مستقرها تحت العرش گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم در بیان معنی مستقر شمس یعنی تراد
گذاورد زیر عرش است که بعد از غروب آنجا میرود و بجهت میماند و استند آن می نماید پس اذن کرده شود او را
متفق علیه بر آنکه در تفسیر مضادی و جوه دیگر نیز در معنی این آیت گفته است و شک نیست آنچه در حدیث
متفق علیه و در تفسیر آن واقع شده متعین باشد و او آن و عجب که این و جدا اصلا ذکر کرده غالباً خلافت او را
برین داشته و از کلام عینی نیز ضیق صد می و درین باب ظاهری گرد و سال الله السلامه و عین صبر
بن حصین قال سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول ما بین خلق آدم الی قیام الساعة
امرا کثیر من الدجال نیست میان پیدایش آدم تا روز قیامت امری بزرگتر و سخت تر از دجال یعنی
و در باب فقه و ابلا و اضلالی و استند راجع رواه مسلم و عین عبد الله قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم ان الله لا یغفی علیکم بد رستی که خدا ای تنالی پوشیده نیست بر شما یعنی
شناخته اید و در اوصاف کمال و ایمان آورده اید بوی چنانچه در شرع آمده پس گرا و نشوید با نجهنمید از دجال
از سحر و استند راجع ان الله لیس یاعورید رستی که خدا ای تنالی نیست یک چشم که مراد باین نفی نقص
است نه اثبات نارسایی و سی سبانه از جن آدمیان بود و در او چشمی چنانکه آدمیان را با شده چه جای آنکه
او را باشد و ان المسيح الدجال اعور عین الیمینی و بد رستی که دجال که راست چشم راست او کان
عینه عنبه طافیه گویا که چشم وی دانه آنکه راست بلند بر آمده و طافیه باین معنی یاست غیر هموز از طوفیه معنی
بر سر آمدن چیزی و اکثر روایات برین است و بجز نیز روایت است از طوفیه معنی کشته شدن آنش و
جراخ یعنی بیرون نور و متفق علیه و عین انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم ما من فی الاقل انذاراته الا عور الکذاب نیست باب علامات الساعة وذکر دجال

هیچ پیغمبری مگر آنکه تحقیق ترسانند است است خود از آن یک چشم کور دروغ گو که دجال است از پنج نام میشود که وقت خروج دجال را بر هیچ کس متعین نمانده اینقدر معلوم است که پیش از قیامت بر آید و چون وقت قیامت معلوم نیست وقت خروج وی نیز متعین نباشد الا الله

اعور وان ریکم لیس با عور آگاه باشد بدستگاه دجال الخ و است و هر دو دگر و شما خود نیست مکتوب بین عینه کف نوشته شده است میان دو چشم وی لفظ کز و در نسخ مصابیح و حشکات این سه حرف به از یکدیگر نوشته اند گویند در وی آن دجال نیز باین صورت نوشته شده است متفق علیه

۹۹۹ عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الا احدکم حدیثا من الدجال

ما حدث به نبی قومه آیا خبر ندیم شما خبری از دجال که خبر داده است آنرا هیچ پیغمبری امت خود را آن خبر اینست که الله اعور بدرستی که دجال یک چشم کور است و الله یحیی معه بمثل الجنة والنار بدستی

که دجال می آید و با خود مانند بهشت و دوزخ را چنانکه بادی بستانی و آتشی بود یا مراد آسایش و محنت باشد یا لطف و قهر فالقی يقول انها الجنة هي النار پس آنچه می گوید دجال که این بهشت است در حقیقت

آن آتش است که در آدن در وی درختان و آب و در آدن دوزخ است و همین تپاس آنچه می گوید وی که این آتش است در حقیقت بهشت است و چون مقصود از آن است اکتفا کردند

باول فلفظ و در بعضی احادیث ثانی نیز صریح ذکر یافته و ای اندر کم کما الله و بنوح قومه بدرستی که من می توانم شما را از دجال چنانکه ترسانند بدان نوح قوم خود را تخصیص نوح یا دج و هجوم حکم بدست بودن اوست

مقدم شما بر اینها صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر نوح درین مقام اند از اوست علیه السلام قوم خود را از در و طوفان چنانچه احد ثکم حدیثا من الدجال ما حدث به نبی قومه موبد این معنا است که نفی اند از اینها موجب

نفی اند از است از نوح علیه السلام نیز مگر این که تشبیه باشد از نوح هم در آخر باین معنا بود و باشد و در شبه قرب دجال است باین است چنانچه قرب طوفان بنوح علیه السلام بود و الله اعلم متفق علیه

۱۰۰۰ عن خذیجة بن الحبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ان الدجال یخرج و ان معه ماء و نار و فرود بدرستی که دجال بیرون می آید و حال آنکه بادی آبی است و آتشی این نیز احتمال حقیقت

دارد و مجاز چنانکه جنت و نار فاما الذي يراه الناس ماء فنار تحرق اما ان يجرى كرى يبتدأ ورا اديان در ظاهر آب پس در حقیقت آتش است که می سوزد و اما الذي يراه الناس نار اديان

بارد عذاب و اما ان يجرى كرى يبتدأ مردم آنرا آتش پس آب سردترین است فمن ادرك ذلك منكم پس کسی که دریابد آنرا از شما فليقع في الذي يراه نار ايس باید که بیفتد در آنچه می بیند آنرا آتش

فان ماء عذاب طيب پس بدستی که آن آب شیرین است یعنی باید که عذاب و محنت که از جانب وی

دی بیند آنرا است و خوشی و اند دبان از جان و دود و دودام وی بفرستد باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 متفق علیه و زاد مسلم و زیاده کرده است مسلم این عبادت را که و ان الدجال مه موح العین و بد و سنی که
 دجال نبوازه مالیده شده است چشم وی علیهما ظاهر از غلیظه بر چشم وی ناخن است سنبه و ظفر و الخ و ناگوشت
 زاید که میرود بر چشم وی پوشیده آنرا از جانب بینی مکتوب بین عینیه کاف و نون شده است میان دو چشم
 وی کاف و نون نوشته شده است که با و کافرا است و قرا کل مؤمن کاتب و غیر کاتب می خواند این لفظ را هر مسلمان
 خوانده مکتوب و ناخوانده مکتوب آنرا یعنی آنکه ببقاع علم بکتابت دارد و یانه اوردید انکه ظاهر آنست که ناخن در
 عین غیر ممسوح باشد به معنی ممسوح چنانکه در وجه شصیه و بخان به سبع گفته اند آنست که بر یک جانب
 روی وی چشم و ابر و اصلا نیست و هموار و نالیده است پس ناخن روی چه معنی دارد دیگر آنکه از ممسوح
 معیوب مطلق ازاده دارد و نیز کان عینه عینه طافیه واقع شده و این نیز به مسح عین نه معنی مذکور و تخصیص عین که در حدیث
 دیگر آمده مسافات دارد و نیز در حدیث اخبر عن ابی بنی آدم و چنانکه گفته است و در حدیث دیگر عن ابی سیری
 واقع شده و با آنچه احادیث و در وصف دجال و بیانی و مخالفت و در دیانم و نور شنی گفته که وجه ضیان این
 اوصاف متافرا آنست که فرض کرده شود که یکی از دو چشم وی مطلق رفته است و دیگری است
 پس هر یکی را اخبر می توان گفت چه خود در اصل به معنی عیب است فیه بر ۱۱۰ و عینه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم الدجال اعمور العین البصری و جال کور چشم چپ است فقال المفسر
 بسیار بر آنکه موسی و جال چشم چپ و فقا به معنی کبریا مخصوص است به چشم و فقا آن و بنی القاموس
 جعل الشعر جهولا شعث مع جهته و ناره هراء او بیت شعث او آتش او فقا جهته و جهته ناره
 آتش او بیت است و بیت او آتش رواه مسلم ۱۲۰ و عن القولس الخ یون و تدرید او و بنی مهران بن سنان
 بکسر سین و سکون میز معانی است ساکن شامی قال ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الدجال
 فقال ان یخرج و انما فیکم فانا حجه یاده و ان یخرجت دجال و او یسک انک یزاون آید وی و من
 در میان شما باشیم فرضا من من حجت گفته ایم با او و نکم پیش شما یا پس شما یا بالای شما و من به معنی ایام
 و در او فوق آید و ان یخرج و است فیکم و اگر بیرون آید و چشم من در میان شما فامون حجه نفس من هر مرد
 حجت گفته ذات خود است یعنی دفع می کند شر او را از خود و به جهت فاطمه شریفه عقیده که نزد او است و الله
 خلیفه فقی علی کل مسلم و خدا خلیفه و کمال نیست بر هر مسلمان و وی او نیست بعد از من که دفع می کند شر دجال را
 از وی بد آنکه بدلائل و قرائین معلوم شد که ظهور دجال بعد از زمان پیاد که آنحضرت صلی الله علیه و سلم خواهد بود
 و سلوک این طریق مذکور در حدیث از مرای مبانی و آنکه است در تحقیق و نیز ظهور دجال و ابهام وقت آن
 و ابقای خود فیه وی بر مکتبش آنکه شایع قطعه و سنی که دجال جهان است سخت چنانکه موسی عینه طافیه
 چشم وی بر آید و بنی نور است کانی شبهه گویند به میهم ابو ذر ابی العزیز بن قطن الخ فاف و ظاهر نامه

و این عبد الرزقی شخصی بود از خراسان که با او بود و در عهد باب علامات الساعة و ذکر الدجال
جا بهلیت بعضی گویند که نام یهودی است و از مشهوران عالم و معلومی شود که منکر بود و آنحضرت تشبیه کرد
و جال را بوی و دود و جرم بهشتی نوی نمکدنی فریاد گویا تشبیه میکنم بوی و از احادیث دیگر جرم به تشبیه
نیز معلوم کرد و دود گویا کانی برای ناکید تشبیه است و تقریر این قسم از که مستکم فلیقروا علیه فواقع سورة
الكهف پس کسیکه و یابند از راه شاهی باید که بخواند آیات از اول سوره گفت و فی روایة دود و دایمی باین
نقید آمد فلیقروا علیه فواقع سورة الكهف فانها نحو ارحم من اقتنته بختن بدستی که این آیات
و دلیل سوره الكهف سبب آن است از قته و حال چنانکه اصحاب كهف آمن و نجات یافتند از شر قته
و قیاموس خیال که در زبان نوی بودند و در بعضی اطویش خواندن این آیات در وقت خواب و قن آمد
و جو او بمرحوم و ضم آن و کسم فصیح است و تشبیه کنی و آمان جاد خصای و زنها و داده و در بعضی نسخ جو از کلم
الفتح جیم و دایمی آمد و معنی نامه که می گیرد آنرا حمل بر زبان سلطان یا نمایان ادا قرض کند کسی بوی
در راه الله عار ج خلة بین الشام و العراق بدستی که در جال بیرون آمده است از راهی که میان
شام و عراق است و خلج طای میسر و تشبیه لایم راه که در ترکستان و دوحفات و میث و عات شمالا
بجس نهادار کنند و است بود جانب بزمین و نوط و کنده است از جانب شمالی بجهت نهادار و مشابه و مواجیه
فان اگر دلفغیر و دیار که هر سوی و در چپ بود است بکادوی غنای است و عات و از صیبه مافقی نیز خوانده اند
یا عباد الله فالیقروا ای بندگان خدا ایمن باشد و بختی که ای یار و پر قلنا کنتم یا رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم و فی البقیة فی الارض چیست مدت او و مدت کردن اوقات نمودن و حال در زمین
قال اربعون یوما گفت مدت بخت رومی در زمین چهل روز است یوم خمسة یکروز و نیمه است بخت
و روز از بی و یوم کشته و روز و یکروزه از راه است و یوم کجیعه و روز دیگر مائة و نیمه است و سایر
ایامه کایا بکم و بانی و روزهای او مانند روزهای شماست که شمار رفت است قلنا کنتم یا رسول الله قال لك
اللیوم الذي كنته ای کفینا قیه صلوة یوم پس آنروز که مقده او است آیات است که می ی که بار آورده آن
و روز نماز بخت روزی قال لا فرود نه نشد کی نمی کند در آن نماز یک روز و یکروزه اقل در راه قلنا الله از که کند برای
اذا بی صلوة خمس مقده از راهی چنانکه چون مقده او وقت نماز است بگذر و بید از ظهور فجر بگذر از به
نماز فجر از چون بگذر و در وقت مقده او از پنج سالان نوی و ظهر نماز رفت می باشد بگذر از نماز پیشین را و چون بگذر و
میان از بی و جمیع بگذر از به نماز دیگر را و سم چنین فامای آن روز که مقده او است بخت و بزمین قیامس و روز و
مانند نما و واقعه الیها معلوم می شود که تا بدین در از بی روز مثل سال و ماه بیشتر است هموم و آخر آن و بایان آن
بختن از چون قهر و نه بخت شصت روز و وقت زیاد می کرد و باطل نقصان می پذیرد و در اوم و محنت و فتنه نوی
می گیرند آستان می گیرد و سختی میرد که می نماید باطل است و مناسب این سوال جواب نه قلنا کنتم یا رسول

فیما هو كذلك اذ بعث الله الخلیف بن مریم بن نوح واثانی باب علامات الساعة وذكر الدجال
 ان که دجال درین کار باشت و درین احوال ای آید و در آن گاه می برانیزد و میفرستد الله تعالی مسیح بن
 مریم را علیه السلام فی منزل عند المنارة البیضاء پس فرود می آید مسیح بن مریم نزد مناره سفید شرقی چه شوق
 بخاشی شرفی دمشق و دمشق مستعد و بکمر دال و فتح نیم و نیم کاه و نیز آید بین هر دو تین بیان دو جامه رنگ
 کرده شده یکمایی که نام وی کریم است یا کل مرزج و هر دو تین بدال همه و ذال بجز هر دو آمده و در قاموس گفته
 که به معنی خردن بن حدیث استمال یا به معنی تفسیر هر دو تین استیمین و حلقین نیز کرده اند و در شرح در تحقیق
 ابن بطی مشیر ازین کلام آورده شد واضع گفته عیسی انجیلة ملکین و در خالی که گفته است مسیح بن مریم هر دو
 گفته است خود را از بار دایمی و در غرضه اذا طامر طامره و امه قطر چون پشت می کند سر خود را می بکشد عرق از وی و اذا
 دفعه فین رمله مثل جمان كاللؤلؤ و چون بر می آید از سر خود فرود می آید از وی مائده و اینها فقره که همان
 مراد از اینند و همان بر وزن خراب نو یابد اینها بر شکل الجواهر فقره و از جمله گفته که انی القا موس و دوحاشی نوشته که همان
 بهیم جیم و شیدیم مراد از این خردن به تحقیق بهیم ها آنکه از فقره بازده و اینها معنی اجراست انسی و قرینه
 برادر او معنی انی قول از کالو و است یعنی چون پشت می کند می بکشد از سوی مراد قطرات نور آید و چون بالای کند
 فرود می آید آن قطرات گویا پشت از نهایت نور است و در غایت و طراوت جمال و ای علیه السلام فلا یصل
 الجبال فیرید من ریح نفسه الاموات پس خلال نمی شود یعنی ممکن نمیشود و صراحت نمی بود در هیچ جا فراد که
 نباید از یاد هم مسیح بن مریم گار آنکه می میرد و نفسه یشقی حیث یشقی طوفه و در وی سستی نمی کرد و
 می زند تا آنجا که میرسد نظر وی سبحان الله گاهی مردم وی مراد از اندامی گفته و حیات می بخشد و وقتی زندگان را
 می بشارت فی طلبه پس می جوید عیسی و جال را حتی یدر که بیابان آنکه در باید اید و از فقره از قراسی بیت
 المقدس که نام اوله است بضم لام و شید لال و در قاموس گفته قرینه است بطنین که می کشد عیسی دجال
 را بر روی یاقره است از قراسی بیت المقدس فی قتله پس می کشد دجال را عیسی ثم یاتی هیسی قوم قد
 صمیمهم الله من یسری اند عیسی را علیه السلام که وی که تحقیق نگاه داشته است ایشان را عیسی تعالی
 از دجال فیهم من وجوههم پس می افشاند عیسی از وی ایشان کرد و غبار شدت و محنت را و بعد ثوم
 یدرجانهم فی الجنة و فرید به ایشان ابد درجات و مراتب ایشان که می باید و در پشت فیهم اهو ذلك
 اذا و حی الله الی عیسی پس در اثانی آنکه عیسی هم چنین باشد تا گاه و می فرستد ای تعالی موسی عیسی که الی
 قنا اخر جرحه عیسی الی بدستی که من تحقیق بیرون آوردم بنده گانی که مرا انداخته اند ان لا یجد بقعا لهم
 فیستطیعوا و قد استمر یکنی را بکار و از کردن ایشان چون آثار قدس و کارزار و دست
 هر یک را و تغییر از این بدستایع شده و غالب افرادید است و گاهی تشبیه کنند برای منالیه فیقر و حیادی
 الی الطور پس کرد آرد استوار کن و محافلت کن و میرندگان مرا بسوی که بود و بیعت الله یا جوج

یا جوج و یا جوج می را بگرد و میرز ستم خدای تعالی یا جوج و یا جوج را باب علامات الساعة و ذکر دجال
و هم من کل حاله یفسلون و ایشان از هر زبانی اند و درشت بشتانی می آیند و میرز ند فیمن او اثلهم
هلی بحیرة طبریة پس میکندند آنها که بیشتر می آیند از ایشان بر دریاچه طبری که نام قره ایست بواسطه
دور یاچه ادالی است طول وی ده میل فیشر بون صافیها پس بنوشته هر چه در دست از آب ویمو
آخر هم می که زند جماعه از ایشان که پستری آیند از ایشان فیقول بس می گوید این جماعه لقد کان فی هله
من ماء به تحقیق به و درین مجمره بیکاری آب ثم یحیمون حتی ینتهوا الی جبل الخضر وهو جبل بیت
القدس بستر پستری کنند تا آنکه میرسند تا جبل خمر که نام کوهی است بقدرس و خمر بنشین بختی و درختان
بیمجد و یا هر چه پوشیده چیز را از درخت و غیره و درین جبل دوختان بسیارند ازین جهت انداجبل الخمر نام
کردند فیقولون لقد قتلنا من فی الارض بس می گویند یا جوج و یا جوج بر آئینه تحقیق کشیم تا کسی را
که در زمین بود هلم فلیقتل من فی السماء بیاید پس باید که به کشیم کسی را که در آسمان است
فیرمون بنشایهم الی السماء پس می اندازند تیرهای خود را بسوی آسمان و نشاب بر زمین و تشدید
شین تیرها را و احد نشایه فیمر دالله علیهم نشایهم منضویه دما پس بازی گردانند خدای تعالی بر ایشان
تیرهای ایشان را و تک کرده شود و چون و یحصر نبی الله و اصحابه و حبس و منع کرده می شود و پیغمبر خدا که عیسی
علیه السلام است و یارین او که با او بند در جبل طور حتمی یکنون را من الشور لاجلهم خیرا من مائدة ینار
لاحد کم الیوم تا آنکه می باشد سرگادمر یکی از ایشان و بهتر از صد دینار یعنی فاقه و احتیاج بهی و در میگردد
ایشان را که گاه گاه از آن زمین اجرای دوست بهتر از صد دینار می باشد هر یکی از شمار امر و باقی اجرای
گوشت را بر آن قیاس کن که چه حال داشته باشد و چه اگر این بهاد و در دایشان و بهی گفتم اند که مراد بر اس
نور ذات بود باشد که برای زراعت و حرث محتاج شوند بدین و این سخن ضعیف است زیرا که ایشان
که در آن روز مجبوس و محصور باشند بازراعت چه کار بود فیمر غلب نبی الله عیسی و اصحابه پس رنجبت
می کنند و عانی کنند پیغمبر خدا که عیسی است علیه السلام و وعای کنند اصحاب او و هلاک یا جوج و یا جوج فیمر سل
الله علیهم النصف فی دقایبهم پس می فرستد خدای تعالی بر ایشان گرم باران و درون ایشان و نفع
بالتخیر و غن مجمر که میایک و درین شتر و گوسفند افتد و احد قفله تا فیصحبون فرسی کموت نفس و احدا پس
می گردند مرده و کشته هم چون مردن بگذشت یعنی همه یکبارگی بمیرند و هلاک شوند و فرسی بر وزن قتل جمع
فرس یعنی قتل ثم یهبط نبی الله عیسی و اصحابه الی الارض بستر فرد می آید پیغمبر خدا عیسی و فرد
می آیند اصحاب وی بسوی زمین فلا یجدون فی الارض موضع شرا پس نمی بایند در زمین جای
یاب بدست الاملاء از همهم و لغتهم مگر آنکه پر کرده است موضع را چرایی ایشان و کند کی ایشان
وزم بنشین یعنی دوست یعنی چری و اکثر دایات برین است و بفرم زاده فتح فایز دایت کرده

است جمع زانه به معنی بوی بد فیروز سل الله طیرا کا عناق باب علامات الساعة و ذکر دجال

اللیث پس می فرستد خدای تعالی بر دمارا که کردهای ایشان مانند کردن شهر بجای است و بخت
بفرم باد کردن خاشتران خراسانی که در آن کردند می باشد و احدی قتلهم فقتلهم حیث شاء الله
پس بر میدارد این دیوار ایشان را پس می اندازند ایشان را آنجا که خدای تعالی و تقدیر خواسته
است و فی روایة فقتلهم بالنهیل در روایتی آمده است که می اندازند ایشان را به نهر بلخ چون و سکون
و فتح با وجود موصی است از بیت المقدس و بعضی گفته اند آنجا که برمی آید آنجا سب که انی بعضی الحواشی
این چنین تفسیر کرده شده است این لفظ را در نسخهای مشکات بنویس و این چنین است صورت
لفظ در نسخ طبری و در مجمع البحار از کربانی مهمل آورده و تفسیر کرده اند و ابوی فروز در زمین و
در غاموس در باب الاقام و فصل البیوم گفته مهمل که منزل هوی من را من مهمل یعنی فروز اقامدن
از سر کوه و گفته که ترمذی و در حدیث دجال فقتلهم بالنهیل بنویس آورده و آن تفسیر است

و صواب همان مهمل است به میم و یستوفی المسلمون من قسیم و نشاءهم و جعاً بهم سبع سنین
و آتش افروزند سمانان از کانهای با جوج و تیرهای ایشان و تر کشهای ایشان هفت سال
جباب با سر جهم جمع جبهه به معنی بتردان ثم یوحل الله مطر الا یکن منه بیت مدرو لا و بر سر میفرستد خدای
تعالی بارانی را که نمی پوشد از آن باد این خانه در ششمین کوخ که خانه اهل حضرت است و نه خانه و بر سر بنشیند معنی
پشتم شتر که خانه اهل سزا است چیزی و جانی را یعنی آنجا باران بارد و جانی نمی ماند که باران به آنجا نرسد و هیچ
دیوار و خیمه از رسیدن باران بهر جانم نیاید و لایکن فتح بانی تختانیم و ظر کاف از کن و بضم یاد کسر کاف از کمان
برود آمده است و بر دونه معنی ستر است فیغسل الارض پس می شود آن باران زمین را حتی یقر کها
کامل لایق نماند می که آرد و آنرا مانند لایق زای و لام و قایحه معنی آمده که همه آن معانی مناسب مقام
است معنی جایگاه آب در آنجا بر شود و صاف می سازد و به معنی گاسه سبز و خم سبز رنگ به ظرف چون بر آب
باشد سبز رنگ نماید به معنی صدف و سنگ همواره و زمین بار و آب زده و بضم زای و اسکان لام نیز
و دایت است به معنی صحنک گلان و کافر القربقات نیز روایت کرده اند به معنی سنگ ملأ و آئینه دایر نیز
مناسب است گو با صحت زمین به حفت کثرت آب مثل آئینه شده و کردوی دروی میتوان دید ثم یقال
الارض انبتی ثم تک پستر گفته می شود زمین را بر و میان صبر خود را و ردی یو کتک و باز یار برکت خود را
فیومثل یا کل العصابة من الرماة پس درین روزی خود و جماع از ده تا چهل از یک نام یعنی انار با چنان
بزرگ و پر دانه آید که جماع اکثر از وی بخورند و سیر کردند و یستظلون بقصعها و سایه جویند و بنا گیرند بسایه
پوست انار است قتلان پناه حسن بسایه نشید کرده در دن پوست انار را اما استخوان شتر آدمی که بالای
دماغ او است که مانند نعل است بکسر قاف و سکون جا و مهمل یعنی گاسه سبز و فتح جهم و ییدار ک فی الرسل

بکسر و ادسکون بین مهاد برکت کرده شود و شیر یعنی شیر در باب علامات الساعة و ذکر دجال
 بهستانهای شیر ذکر سفید بسیار شود حتی ان اللقمة من الابل لتکفی الغنم من الناس تا آنکه شیر دار از
 باد شیر بر آئینه بسندگی کند جماعه از مردم را فتح بکسر لام و فتح نیز آید و ناقة شیر دار و گفته اند که ناقة
 و احد از ایلان نادر و نایب ما القوج خواهند بعد از ان لیون خواهند و تمام بکسر فاء بعضی بفتح آن نیز گفته اند
 بهمز و ویا و همزه فصیح و اقوی است بعضی بفتح فاء تشدید با خوانده و خطابی گفته که آن غلط است و هر وجهی
 جماعه است و ادوا واحد از لفظ اذینت و اللقمة من البقر لتکفی القبيلة من الناس و شیر دار از گوسفند
 بر آئینه بسندگی شود و قیل را از مردم و اللقمة من الغنم لتکفی البخل من الناس و شیر دار از گوسفند
 کفایت می کند فدی را از مردم فتح فاء سکون جاعله کمتر از بطن و بطن کمتر از قیل و اما فتح بعضی غصو
 مخصوص کرد ان است بکسر خاد سکون اوست مباد بعضی کسر را مخصوص بعضی داشت و سکون نیز و تحقیق
 آنست که هر دو لفظ متوافق اند در حرکات و سکات بفتح فاء کسر آن و سکون خاد کسر آن و این که به معنی نفر
 است نیز منقول از غصو است چنانکه بطن شامل هر دو در ان است و هر یکی از دو در ان ناحیه است اذان
 هم چنین در تفسیر قبضه کذلک اذ یبعث الله و یحاطیبه پس در اثای آنکه ایشان هم چنین و باین حالی
 باشند ناگاه بر سر سده ای تعالی باد و شیر و افتخار هم تحت ایا طهم پس بر می گیرد آن باد ایشان و از آن
 پناهای ایشان فتق قبض روح کل مؤمن و کل مسلم پس می ستانند آن باد روح هر مومن و هر مسلم را و در
 محل خود معام شد و است که مومن و مسلم هر دو یکی اند هر که مومن مسلم است و هر که مسلم مومن و لیکن
 تفاوتی که در میان نند آنست که مومن باعتبار تصدیق قلبی گویند که در باطن است و مسلم باعتبار خضوع
 و انقیاد ظاهر و مقصود اینجا نیکد و شمیم است تا هیچ کس به زور و ویمی شوار الفاس و باقی می ماند بدترین
 مردمان یقیناً چون فیها تها رج الحمر و مخاط می شوند و خصوصیت می کنند در زمین مانند اجنبا طهران و ریکه بکر
 و بعضی گفته اند که مراد جماع مردان است زنان را غلبه چنانکه عادت خزان است و هر ج به معنی جماع آمده هرج
 چار یقه جاعله که انی القاموس قهلم تقوم الساعة پس بر ایشان بر پائی شود قیامت رواه مسلم الا
 الروایة الثانیة روایت کرد این حدیث را بسام مگر روایت دوم را وهی قوله و این روایت دوم
 قول اوست تطرحهم بالنهیل الی قوله تا قول او یجمع سنین رواه الترمذی روایت کرد این روایت
 ثانیة از ترمذی و این اعتراض است بر صاحب مصابح که این روایت را در فصل اول آورده ۱۳ و عین
 ابی حنبله الشری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یخرج الدجال یزدنی آید دجال
 فیتموجه قبله رجل من المسلمین پس روی می آید و بجانب وی مردی از مسلمانان فیلقاه اما صالح
 صالح الدجال پس پیش می آید آن مرد را جماعه با سلاح جنگ که مقه به لشکر دجال اند و صالح در اصل
 جمع مسلح به معنی مژده که جای پوشیده ن سلاح است پس از ان بر مردان سلاح دارد اطلاق کردند که نگاه

می دادند هر چه را در این میان منی است فبقولون له این باب علامات الساعة وذكر الدجال
 تعمده پس می گویند این جماع سلاح دار مر آن مرد سلمان را کجا قصد کرده که می رودی فبقول
 احمد الي هذا الذي عرج پس می گوید آن مرد قصد دارم که بروم بسوی این کسی
 که بیرون آمده است یعنی دجال قال گفت آنحضرت یارادی فبقولون او ما تو من بر بنیاس
 میگوید آنجماع از لشکر دجال آیا ایمان نمی آری و منک میشوی به پروردگار فبقول پس می گوید آن مرد
 سلمان ما بر بنیاس است و صفات پروردگار داخل علامه پوشیده می یعنی بران دیوبیت او با هر
 نیست و در اصناف کمال است که نقص و ابدان را نیست و این دجال نه بران صفاست فبقولون
 اقلوا پس می گوید آنجماع بکشید این مرد را که ایمان نمی آورد به پروردگار فبقول بعضهم لبعض
 پس می گویند بعضی از آنجماع مرعنی را ایس قد انما حکم ربکم ان تقتلوا احدا و نه آیانست که به تحتین
 نمی کرده است شما پروردگار شما یعنی دجال این که به کشید کسی را بی حکم او در غیر حضور وی فبقولون
 به الي الدجال پس می برند این مرد بسوی دجال فاذا راه المؤمن قال پس چون می میرد او را
 مرد مؤمن می گوید یا ایها الناس هذا الدجال الذي ذكر رسول الله ای مردمان آگاه باشید که این
 دجال است که یاد کرده و نشان داده است پس هر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قال گفت آنحضرت
 یارادی فیما هو الدجال به پس امری کند دجال بخت پانده آن مرد بر تقاضا یعنی گفته به شکم بر زمین چنانکه
 گناه کاران را از ای خدایت باز نه نشان فیشیج پس حسابند می شود فبقول خدا و شجره پس می گوید دجال
 بگریه و بزد و سر او را بشکیند فیوسع به سکون و او در تخفیف سین از وسع و در بعضی نسخ فتح و او در تشدید
 سین از توسیع نیز تمییز کرده اند یعنی پس فراخ و نرم کرده میشود و ظهور و بطه ضرر ناپاست و شکم آن مرد
 بزدن و برین وجه گفته شد شیح حنینه مضارع مجهول است بمای موحده شده و واحد ماله از شیح
 به منی که داندن جز بر اعرض و شجره امری است از شیح به منی جراحت کردن و در سر و این روایت
 چنانکه در شرح مسلم گفته اصح است و روایت دوم آنکه فیشیج چنانکه گفته شد از شیح و شجره نیز امر این
 باب بود و این روایت را حمیدی و جمع بین المصححین آورده و روایت سیوم فیشیج و شجره هر دو از شیح
 به منی جراحت و در سر قال فبقول اما تو من بی پس میگوید و دجال آیا ایمان نمی آری تو من فبقول انت
 المسيح الکذاب پس میگوید آن مرد توئی مسیح و دروغ گویی قال گفت آنحضرت فیوم یوم یبد فیو شر
 بما امیثا من مفرقة حتی یفرق بین رجلین پس امر کرده میشود یعنی امر میکند دجال بد و پاره کردن
 و پراکنده کردن آن مرد پس و پاره کرده میشود و پاره از فرق سر وی تا آنکه و پاره کرده میشود میان هر دو
 پای وی و میشا بکسر میم آمده و شره منی نشد نه و میانی آمده است اشرا و الشبه اشرا و شر و شرا
 هر دو آمده و بالمشا ربون نیز آمده و مفرق للفتح بهم و کسر و انار که هر قال ثم یشی الدجال بین القطعتین

القطعتين بستر مزدوجا لسان مزدوجا، ثم يقول له قم بستر ميكويد باب علامات الساعة وذكر الدجال
دجال مر آن كشته را بر خيز فيستوي قائما پس بر خيز و راست مي ايستد ثم يقول له انقوس بني بستر ميكويد
مر آن مرد را آيا ايمان مي آوري پس فيقول بستر ميكويد آن مرد ما از دهه ت فيك الابصيرة زياد انكر دم
يا زياده كره نشدم من و ده كه ب تو بگر بصيرت و تيقن را يعني باين كه زنده كر و ايندي تو مرا بعد از
مير ايندي تيقن شد كه تو دجال دروغ گوئي و في الصراح الا زياد افزون كردن و افزون شدن قال ثم يقول
بستر ميكويد يا ايها الناس ان لا يفعل بعدي باحد من الناس اي مردان بدستي كه اين دجال نمي كند بعد از من
بيج بكاي از مردم يعني آنچه ميكند از قتل و احيا قال فياخذ الدجال ليلته پس ميگيرد او را و دجال تا فوج
كند او را و فقهيل صابين رقبته الي ترقوته نكاسا و در بعضي نسخ فياخذ بن خيمه واقع شده پس كرو ايندو ميشود موضعي
كه ميان كرون دوست تا استخواني كه ميان شتر دوش دوست پس بپيچت چنانكه شتر بر دوش كازانند
فلا يستطيع اليه سبيلا پس نمي تواند بابت سوي قتل و ذبح و دي راه قال فياخذ بيديه و در حليه پس ميگيرد دجال
آن مرد را و برود دست و بر دوشاي آن مرد فيقتله پس مي اندازد او را يعني در آتشي كه همراه او دارد و فقهيل
الناس انما قلده التي الكافورين كان مي زند او را مردم كه نيز اخت گر سوي آتشي و اقبالا القى في الجنة
و دي انداخته شده است گر سوي بهشت چنانكه گذشت كذا و جنت است و جنت و دي ناز فقال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم هذا الاظم الناس شهادة عند رب العالمين پس گشت آنحضرت
اين مرد بزرگترين مردم است از دوش شهادت نزد پروردگار جهانيان باغبان كشته شدن او ياد اول اگر چه
بعد از ان زنده شد با اعتبار قصه ذبح كردن دي اگر چه دوش مذبح شده و تواند كه مر او بشهادت حاضر آمدن و كواي
و اذن باشد نزوح تعالى و ايند اعلم رواه مسلم ۱۵۰۰ و عن ام شريك بن جهم عن ابي بصير ان ابا بصير است
وام شريك ديكر است كه نيز صحابه است و دي قرشي عامره است از بنی لوی بن غالب و آنكه دو حديث فاطمه بنت
قبس در حدیث واقع شده است اگر بر آنكه ام شريك انصاریه است و بعضي مي گویند قرشي و امه اعلم قالت
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعقرون الناس من الدجال حتى يلحقوا بالحيال هر يك مكر يزد مردم
از دجال تا آنكه لای و پیوسته شوند بگو، قال ام شريك قالت كنت ام شريك كفتريار رسول الله فابن العرب
يومئذ پس گفتم باشند در ان روز عرب كه گار ایشان جهاد و راه خدا و فتح شرفه است از دين قال
فرمود آنحضرت هم قليل ایشان در ان روز اندك باشند و رواه مسلم ۱۵۰۰ و عن انس عن رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قال يتبع الدجال من يهود اصفهان پس دوشي مي كند دجال را از قوم
يهود اصفهان كه شهر بستان مشهور اند شهر نامي تخم و اصفهان بنا موده همچنان فادامه بکسر و فتح نيز آید و اين
مهربان است يعني لشكراي كه در انجا كن نودند يا آنكه چون نمرود سپاه خود را بجنگ كسي
كه در آسمان است بخواند در جواب دي نونشند سپاهان آن كه با خدا جنگ كند كه في التمام حسن

بست الدجال في ملك يافى به رواه مسند شيخنا في تفسيره ادريس جليل الكلام و اسما علم

بسوی فرماید که بروی کند و جال را از یهود این شهر جمعون باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 الفاه غناه هزار کس علیهم السیاسة که بر ایشان طایب نباشد و این بر عادت یهود است که طیلان
 بر سر می پوشند و راه مسلم و بعضی از علما احتجاج کرده اند باین حدیث بر ذم طیلان و بآنچه روایت کرده
 است از انس که وی جماع را دیده که بر ایشان طیلان نهاده و شایسته اینها یهود و خبیر و حتی آن است که لبس
 طیلان به معنی پوشیدن سر بر و محمود است و مسنون و احادیث بسیار در آن از حضرت رسول صلی الله علیه
 و آله و سلم و از صحابه رضی الله عنهم آمده اگر چه در وقتی شمار یهود بود و از کادانس آنرا برین بود یا از جهت
 رنگ آنها که زرد بوده و محل خلافت در لبس طیلان است به معنی پوشیدن سر بر داد انداختن طرفت آنرا
 بر گفت و آمد استماع و قناع نیز گویند و متذکر آن گویند که آنچه از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه
 واقع شده مخصوص بوقت ضرورت است از گرمی آفتاب و مانند آن و نزد جمیع اهل الاطلاق جایز است
 که اہبت و در حدیث آمده است که پوشید سر طیلان که از دالسه عربست و اقناع لبه ایمان است
 و در مدی و غیره از انس بن مالک آورده اند که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیاری
 که در قنق ثوب خود و پانچنان می نمود که جامه اوجامه زیاد قنق و مراد ازین جامه گوشه طیلان است که بر سر می نهاده
 در حدیث انس آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بسیاری که در قنق را در ردایابی آمده که مفاد قنق
 نمی که قنق را از امام حسن بن علی رضی الله عنهم که دیدند او را که نمازی که آورد و حال آنکه مستنج بود و قنق
 از وی در غیر حال باز نیز آمده و در حدیث دیگر آمده پوشیدن سر طیلان در روز قنق و در شب ذیبت و از
 صحابه نیز قنق آمده و آثار و اخبار و روی بسیار است ۱۶۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم یا قتی الدجال وهو محرم علیہ ان یدخل نقاب المدینة می آید دجال و حال
 آنکه وی حرام کرده شده است بروی در آمدن دایمهای مدینه مطهره و او نمیتواند در آید آنرا و نقاب بکسرتون
 جمع نقب فتح نون و سکون قاف در اصل به معنی راه در کوه فیفوزک بعض السباغ التي تلی المدینة
 پس فرو و آید بعضی زمین شود و نهاده که متصل مدینه است و سبایح بکسر سقین مهمل و بای موحده و خای
 بنحیه جمع سبج فتح سین و سکون باز سین شوره که نزد باید چیز را فخر ج الید و جل پس یزدن می آید
 بسوی دی مروی و هو خیر الناس و حال آنکه وی بهترین مردم است او من هیار الناس با گفت از
 جماع بهترین مردمان است شک را وی اہبت و در بعضی حواشی گفته که آن مرد خضر علیہ السلام است
 و الله اعلم فیقول اشهد انک الدجال الذي حلف الله رسول الله پس می گوید آن مرد گواهی میدهم که تو آن
 دجالی که خبر داد ما را اینست خدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیثه را و اقیقول ارا یتهم ان قتلت هذا ثم
 احييته پس میگوید دجال با مردم که کرد او بند جزوید مرا که اگر بکشیم این مرد را بستر زنده کردیم او را
 هل تشکون فی الامر یا شک می کنید و دشان من که من خدا یم فیقولون لا پس می گوید مردم

شك نمی کنیم اگر انجاء از اهل شقاوت اند که بوی گردیده اند بآب علامات الساعة و ذکر الدجال
 و تبیین او کرده مراد حقیقت کلام است و الا بهر جهت خوف و دفع الوقت می گویند و تواند که مراد ایشان
 بطریق توریه و کنایات هم شك و رکنب و سی باشد فافهم • فیقتله ثم یحیییه پس می کشد آن مرد را
 بسوزاند و بیکه داند او را فیقول پس می گوید آن مرد که بهترین مردم است و الله بها کنت فیک اشد
 بصیرة منی الیوم بخدا موگند نبودم من در شان تو سخت تر و قوی تر از دوی عالم و بصیرت از خود چنانکه
 امروز یعنی امروز که امانت و احیاء تو دیدم یقین من مکنب تو قوی تر شد و خیانت شد به مشایه علامت کذب تو که پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بدان خبر داده بود فیقول الدجال ان یقتله پس می خواهد دجال که بکشد آن مرد را
 فلا یسلط علیه پس برگشته می شود و دست داده نمی شود و دجال را بر تنش آن مرد متفق علیه ۱۷۰ و عن
 ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یأتی المسیح من قبل المشرق می آید
 مسیح دجال از جانب مشرق همته المذیمة در حالی که قصد او در آمدن مدینه مظهر است حتی
 یدخل دبر احدی تا آنکه نزد می آید بزرگوار که بر سره میل از مدینه است ثم تصرف الملائكة وجهه قبل
 الشام بستر بر کرده اند فرشتگان دوی او را بجانب ولایت شام می رود آنجا و هناك یهلك و آنجا یعنی
 در شام هلاک می گردد چنانکه گذشته است که عیسی علیه السلام بآب که از قربات شام است او را می کشد
 متفق علیه ۱۸۰ و عن ابی بکره عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یدخل المذیمة رعب
 المسیح الدجال در نمی آید اهل مدینه را و او را نمی کشد بآب ایشان تر مسیح و جال لها یوم مثل سبعة ابواب
 مدینه را در آن روزی که دجال آید هفت و دوازده است علی کل باب ملکان بر او در و فرشته نگهبان اند
 و در بانی می کشند و نمی گذارند او را که در آید رواه البخاری ۱۹۰ و عن فاطمة بنت قیس قرشیة فمریه
 منوب بن ماکب بن النضر اخذت ضحاک بن قیس از مهاجر است اول بود خداوند جمال و عقل و
 کمال و بود تحت ابی عمر بن حفص بن النخیر و چون وی طلاق داد آنحضرت او را برای اسامه
 بن زید خواست و این حدیث در باب الله قتل کرده است قال سمعت منادی رسول الله گفت شنیدم
 موزن پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یفادی که ندای می کرد و او از بیدار باین کلمه الصلوة جامعة
 نماز جمع کننده مردم است و این کلمه ایست که برای ترغیب و طلب نماز میگویند تا بیایند مردم و جمع شوند
 چنانکه در نماز خسوف و کسوف و در زمان شرب می گویند فخرجت الی المسجد پس بیرون آمدن من
 بسوی مسجد فصلیت مع رسول الله پس نماز که از او می بایست نماز صلی الله علیه و آله و سلم فلما قضی صلواته
 جلس علی المنبر پس چون تمام کرد آنحضرت نماز داشت بر منبر و هو یضربک و حال آنکه آنحضرت خنده
 می کند فقال لیلزم کل انسان مصلاة پس فرمود باید که لازم گیر و هر آدمی جای نماز خود را و در آنجا که نماز
 که کرده است نشسته باشد و بر نیز و ثم قال هل تدرون لم جمعتکم پسر فرمود آیا در می یابید که برای چه

جمع کرده ام شمار اقبالوا الله ورسوله اعلم قال اني والله باب علامات الساعة وذكر الدجال ما جمعتكم لرغبة ولا رغبة فرمود بدستی که من بخدا سوگند کردینا و دم شمار از جنت امری مرغوب مانند عطا و نه از جنت امری مرهوب مثل عجز و لکن جمعتکم لان تهیما الداری و لیکن جمع کرده ام شمار از جنت آنکه نمیمند داری که منسوب است بعباده او و ادنام بنی است که نسبت بوی عیبه الیه او گویند صحابی مشهور است که احوال وی در مواضع نوشته شده است کان رجلا نصرانیاً و ابن تیمیمه داری مردی نصرانی فیهما و اسلام پس آمد و سلمان شد و حله ثنی حله و ثانیاً و فرمود از فرا چیزی که واقف الی الذی کنت احد ثکم به عن المسیح الدجال موافق افتاد خبری را که بودیم من که خبر میدادیم شمار از مسیح و حال یحیی خواسنم که بشنوا نم خبر تیمیمه داری که تا موجب زیادت یقین شما بود و خبر معانی مرقون کرد و در بیان منضم شود و حله ثنی آت و کتب فی حقیقة بحریة فرمود از مرا تیمیمه داری که سوار شد کشتی و دریای را مع ثلثین رجلاً من انجم و جلال ام بانی مرد از لحم بفتح لام و سکون حاء بضم حاء ایست از پس و بدام انجم جم و ذوال بحمد نام قیامه ایست از بند و مراد از سفینه بحریه کشتی بزرگ است که در دریای سیر دونه زود و قیود که در اینها گرد و در بعضی گویند که قیامه سفینه به بحریه برای تیمیمه و آخر از اهل اهل است که او را سفینه بحریه میگویند و این سخن ضعیف است زیرا که در حدیث قرابین بسیار است که دلالت داده بر آنکه مراد کشتی منبسط است پس احتیاج باین تفسیر و تمیز و نقل و قلعاب بهم الموج شورا فی البحر پس بازی کرد و باین کشتی سواران موج تا یکبار و در دریای یمنه اخت و در دریای ایشان و در غیر جنت مقصد به لعب فعلی را گویند که در وی فایده و غرض مفید نبود فارغاً و الی چیزیره حین تغرب الشمس پس نزدیک بر دزد سفینه را بسوی خرمه و در هنگام فرود فن آفتاب و او باز و یک کرد و این کشتی بکانه فجلسوا فی اقرب السفینه پس نشسته در کشتیهای خود که همراه سفینه بود و اقرب بفتح هاء و ضم و اجمع فارب بکمره و دفع آن به معنی کشتی خودی که همراه کشتی بزرگ می باشد مثل اسپ کوه تا و ایلج از سواحل قضا کنند قل خالوا الحیزیره پس در آمدند خرمه و در خرمه و بعضی که آسپ کرد و در کشته باشد و در کوفه فلیقیهم دایه اهل کثیر الشعر پس پیش آمد ایشان را ایام بایه بسیار و دست موی فی الصراح هابه موی های مطبر و م اسپ اهل اسپ انبوه دم لایندرون بما قبله من دیره من كثرة الشعر چنانکه در نمی بایند پیش او افس او نمیدانند که پیش دی و پس وی کدام است از بسیاری موی قبالوا و یلک ما انت گفتند این مرد و ای بر تو چیست ما بیت تو جنتی یا انسی و یا تجاره و ثلثین تو چیست قالت لانا لیجسانه گفت من جسانه ام که جاشوسی می کنم و میرسانم خبرهای آفاق و ابد جال انطلقوا الی هذا الرجل فی الدیور و بد بسوی این مرد که در در است و در کلبی ترس بآن و صومعه را ب زانو گویند فانه الی خبرکم بالاشواق زیرا که دی بسوی مشبهان خبرهای شبانه یا دشوق و امه د قال گفت تیمیمه و او می گویند لانا رجلاً که نکم کرد این دایه و نام بر داری فامردی و افرقنا منها ان تكون شیطاناً ترسیدیم از وی که باشد وی شیطان و در

در لباس حیوانی در آمد. قال فانطلقا سراعا گفت نمیم باب علامات الساعة وذكر الدجال
 داری پس رفتیم با شتابان به سوی دیر حتی دخلنا الدیون آنکه در آمدیم و بر را فاذا فيه اعظم انسان ما
 راینه قطعاً پس ناگاه و دوی بزرگ و نهیب و نطیع ترا آدمی است که نه دیده باشیم ما در در زمان ناضی
 هرگز از دوی خلقت و اشد وثاقا و سخت ترین انسانی که نه دیده باشیم از دوی بند وثاق بگردان و او فتح آن جزئی
 که یوی محکم بند مجموعه هدایا الی عقیقه و در حالی که جمع کرده شده و بسته شده است دستهای او بسوی گردن دوی
 ما بین رکبته الی کعبه بالحدید میان و دوز آنوی او با شتابی او با من قلنا و یلک ما انت گفتم و ای چه چیزی
 تو اگر چه دانسته که از جنس آدمیان است اما چون بر صفتی دیدند برخلاف صفات آدمیان شک کردند و ما بیت
 وی که بیت قال گفت آن مرد قلنا و تم علی خبری. تحقیق قادر و ممکن شده اید شما بر خرس یعنی من خبر خواهم
 داد شما را الحال خود فاجبرونی ما انتم. پس خردید مرا که شاید چه کسید و چه حال دادید ما بیت ایشان
 خود معاونم دوست که انما انا بمتابعت سوال ایشان او نیز از ما بیت سوال کرد قالوا نحن اناس من
 العرب گفت ما آدمیانیم از عرب که رکبنا فی سفینه بحریه سوار شدیم در کشتی و یائی قلعب ونا البحر شهر
 پس بازی کرد و با موج و دریا با کما فک علنا البحر یوة پس در آمدیم این جزیره را فلقیتنا ابداهلب پس
 پیش آمدار ابداهلب سوی غریف فقال انا الجماعه اعدوا الی هدا فی الدیور. پس گفت آن دایه من
 جاسوس خبر اام فعد کنید و بروید بسوی این کس که در دیر است فاقبلنا الیک سراها پس دوی
 آوردیم ما بر تو شتابان فقال اخبرونی عن نخل بیسان گفت آن انسان خردید ما را از در خان خرمای
 بیسان هل نشعر آیا میوه دهد و بیسان. فتح موده و سکون مشاا قریر ایت دوشام و موضوعیت میوه و در
 مشا ارق الانوار گفته که بیسان و حدیث جسامه از بلا و حجاز است و بیسان دیگر در بلاد شام است
 قلنا نعم گفتیم آری میوه دهد نخل. بیسان قال اما انها توشك ان لا نشعر گفت آگاه باشید بدوستی که این
 نخل بیسان نزدیک است که میوه ندهند اشارت کرد بقریب قیام قیامت قال اخبرونی عن بحیره الطبریه.
 هل فیها ماء گفت خردید مرا از دریاچه طبریه آیا هست در وی آب و طبریه بفتح طاء با قصبه ایت از اردن
 و طبرانی که از ایمه حدیث است منسوب باوست قلنا هی کثیره الماء گفتیم ما آن بحیره آب بسیار دارد و
 قال ان ماءها یوشك ان ینفد گفت که آب وی نزدیک است که برود و خشک گردد و قال اخبرونی
 عن عین زغر خردید مرا از چشمه زغر ای چشمه دغین معجمه مفتوحه شهریت ممدون در جانب قبابی
 شام هل فی العین ماء آیا هست در آن چشمه آب و هل یزرع اهلها یماء العین و آیا زراعت
 می کنند اهل آن بلد و آن آب چشمه قلنا نعم هی کثیره الماء و اهلها یزرعون من ماءها گفتیم آری
 آن چشمه آب بسیار دارد و اهل آن زراعت می کنند از آب وی قال اخبرونی عن نبی الامیین
 ما فعلت گفت خردید مرا از نهر امیان یعنی عرب که چه کرد این بر اعتقاد یعنی بود است که نبوت حضرت

سيد المرسلين صلى الله عليه وآله وسلم اعتقاد دارند اما مخصوص باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 عرب دارند و این تعرض است از آن معون یون حضرت وی مبعوث بنادان و جاهلان خدا که الله
 قلنا قد خرج من مكة و نزل يشرب گفتم ما به تحقیق بیرون آمد آن پیغمبر از مکة و نزل کرد و به شرب
 که نام قدیم مدینه است قال اقاتله العرب گفت آیا مقاتله و کارزار کردند و با عرب قلنا نعم گفتیم
 آری مقاتله کردند و با عرب قال کیف صنع بهم گفت چگونه منادی کرد و وی با عرب فاجبرناه انه قد ظهر
 علی من یلیه من العرب و اطاعوه پس خبر دادیم او را که آن پیغمبر به تحقیق غالب آمد و بر کسی
 که متصل و نزدیک بود او را از عرب و اطاعت و فرمان برداری کردند آنها و اقال اما ان
 ذلك خير لهم ان یطیعوه گفت آگاه باشید بدوستی که آن بهتر است مرا ایشان را ایضا اطاعت کردند ایشان
 مراد از این اعتراف است از وی بفضل آنحضرت صلى الله علیه وآله وسلم بحکم اضطرار و از جت آنکه
 بود مراد از این حال غرض در اظهار کفر و انکار دین پس پوشیده داشت یا مراد وی خیریت در دنیا
 است و ای محبوس من عني اني انا المسيح و تحقیق من خبر دهم شما را از حال خود که من تحقیق مسیح
 وانی یوشع ان یوفن لی فی الخروج فخرج و من فریب است که اذن کرده شود مراد بر آمدن پس
 بر آیم فاسیر فی الارض پس سیر کنم در زمین فلا ادع قربة الا هبطتها پس بگذارم من هیچ دینی را
 اگر آنکه نزل کنم و فرد آیم او را فی اربعین لیلة در چهل شب غیر مکة و طيبة خرمه و مدینه و طیبه یکی از نامهای
 این بلاد مطهره و طیبه است و او را نامهاست متجاوز از صد بعضی از آن در اول کتاب جذب القلوب ثبت یافته
 است و تیسری از مدینه طیبه متبعض چنانست و نجاست نفس خبیثه اوست که حاجت غزاین بلاد از وی منزه
 مقدس خواهد بود و این لفظی اختیاری بر زبان وی جاری شده و احتمال دارد که آنحضرت یا او وی تبصر باین
 اسم مناسب مقام دیده ذکر کرده باشد و الله اعلم هما محرمشان علی کلتا هما بکه و طیبه حرام کرده اند
 بر من هر دو کلمات اوردت ان ادخل و اخلد امنهما بمرگه که خواهم که در آیم یکی را اذان دو موضع است قبلی
 ملك یبده السیف صلتا پیش می آید مرا فرشته که در دست او ست شمشیر آینه و در قاموس گفته که
 صلت شمشیر صفتش و فی البصر ارج صلت شمشیر زدن صلت به بالسیف ضرب به به یصل فی علیها بار
 میدارد و از آن و ان علی کل نقب منها ملائكة یحرسونها بدوستی که بر برادر از طیبه فرشتگانند که نگاهبانی
 می کنند او را قال رسول الله صلى الله علیه وآله وسلم و طعن به فی المشرق گفت آنحضرت این کلمه
 را از دین محض خود که در دست داشت در میزد و محض بکسر میزد و کون خا و معجمه و فتح صاد مهمله بخرمی که
 در دست گیر او را آدمی و نامه کند بوی مثل عصا و عکاز و مانند آن هذ و طيبة هذ و طيبة یعنی
 اجد یغنی این طیبه است صد بار که در فرمود از جت ابتهاج و سرور و اظهار فضیلت و امتیاز وی از میان سایر
 مواضع و بلاد الا هل کفتم حدیثکم آگاه باشید آیا بودم من که خبری را دوم شمارا باین خبر فقال الفاس نعم

گفتند آدمی خبری دادی ما را باین خبر الا انه فی بحر الشام باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 آگاه مآشید که دجال و رویای شمس است و یسوی الیمن با و رویای یمن لابل من قبل المشرق ماسو
 نه بلکه از جانب مشرق می آید و یمن یعنی دجال و مادر ماسو زائد است و صله کلام است و نافی نیست که اقال
 قاضی حیاض فی المساروق و عینی در شرح این لفظ و اعراب آن و جمعی ذکر کرده با مثل مستند و آن را مویده
 ساخته است و او می بیدد الی المشرق و اسنادت کرد و آنحضرت بدست مبارک خود بسوی مشرق چون می
 جل و علا قیام قیامت را مبهم گذاشته و به تعیین نبرداده اوقات علامات آنرا متعین ساخته است
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکان بند کردن دجال را درین اماکن نموده مردم بهم داشت با غلبه ظن در
 آخر آن و آن نیز متعین نیست جز آنکه در آنجانب است از غیر تعیین موضعی مخصوص و این است منی ننی دو
 احتمال اول و اثبات ثالث که فرمود لابل من قبل المشرق و احتمال دارد که نزدیک میان این اماکن
 به جهت انتقال وی باشد از بعضی به بعضی و الله اعلم و رواه مسلم ۱۰۲۰ و عن عبد الله بن عمران رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال رأیتني الليلة عند الکعبة آنحضرت فرمود دیدم من خود را در خواب امشب نزد
 کعبه فرایت رجلا آدم پس دیدم مردی گندمگون را کاحسن ما الت راه من آدم الوجل هم چونکو ترین آنچه میدانی
 تو از مردان گندمگون له لمة مر آن مرد را موی است نزدیک بدوش رسیده کاحسن ما الت راه من
 الملمم قل رجلا هم چونکو ترین آنچه میدانی تو از مویها بصفه مذکور به تحقیق شنیده است آن مرد موی
 را فهمی تقطرها پس آن مویهای چکه از وی آب کنایه است از غایت نصارت و نظافت متکفاه علی
 عو اتق رجلین بیکه گنده بر دوشهای و مرویطوف یا لبیت طواف می کند خانه کعبه را فسات من هلا
 پس پرسیدم که کیست این مرد فقالوا هذا المسيح بن مریم پس گفتند این مسیح بن مریم است قال
 گفت آنحضرت ثم اذا انا برجل جعل قطط بسرها ناکه من گنده ام بر روی جنگه موی اهور العین
 الیهنی که چشم راست کان عینه غیبه طافیه کوبا که چشم او انکو ر زاده ایست بر آید و بایی نور است
 چنانکه که شست کاشبه من رایت من العاس باهن قطن هم چون مشابیه ترین کسی که دیدی تو یا دیده ام من از
 مردم رایت بر صیغه مخاطب و مشکلم هر دو خوانده اند باین قطن مراد همان عید العزی من قطن است که ذکر او
 گد شست و کاف و کاشبه زائد است و اضعا ید به علی متکبی رجلین یطوف بالبیات در حالی که نهند
 است هر دو دست خود را بر دوش و مرویطوف می کند آنرا و بخانه کعبه فسات من هلا پس پرسیدم
 کیست این مرد فقالوا هذا المسيح الدجال پس گفتند این مسیح دجال است متحقق علیه انجا شکل می
 آرند که دجال کافر است او را با طواف چهار و جواب میگویند که این از مکار شغفات آنحضرت است
 در رویا و تعبیرش آنست که آنحضرت را نمودند که روزی باشد که عیسی علیه السلام گرد این بگردد و از برای
 اقامت آن و اصلاح غل و فساد آن و دجال نیز گرد این بگردد از برای قصه افساد و اغایب آن کذا اقال

الطیعی پوشیده نماید که کفار قریبش در جاهلیت طوائف است بامیلهات الساعة و ذکر الدجال
میگردند و پیش از آن که نبی گردد شوند از قریب سجد حرام اگر دجال نیز میگرداند باشد مگر دو چیست و نیز
از بیجا جواز طواف کافر و خارج لازم نمی آید و نبی از طواف مشرک و خارج است فافهم و فی روایة قتال
فی الدجال و در روایتی آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفت در وصف صورت دجال
رجل احمر جمیم نردی سرخ تن داد جعل الرأس انکاه موی سر او و عین الیهی که چشم راست
اقرب الناس به شیهة این قطن نزدیکترین مردم بوی از روی مشابیهت این قطن است و ذکر و ذکر کرده
شد حدیث ابی هریره که او شش اینست لا تقوم الساعة حتی تطلع الشمس من مغربها فی باب ملاحم
در باب ملاحم که گذشت و منکر کرد نزدیک است که ذکر کنیم حدیث این هم که او شش اینست قام رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم فی العاص فی باب قصة ابن الصیاد اذ شاء الله تعالی و این هر دو حدیث
در مصابیح و در باب الامارات میں دی اساعنه مذکور اند ۸۰ * الفصل الثاني * عن فاطمة بنت قیس
فی حدیث تمیم الداری اذ فاطمة بنت قیس و حدیث تمیم وادی که تم از فاطمة بنت قیس که بر دایت مسلم
گذشت بجای فلقتهم ذابة اطلب الی اخره در روایت این داد و از فاطمة مذکور این چنین آمده که قالت گفت
فاطمة قال گفت تمیم وادی فاذا انابا سراة نجر شهرها پس ناگاه من مقرون یا زنی ام که می کشد موی
خود را از درازی قال گفت تمیم وادی ما انت جیستی تو و کسی قالت گفت آن زن انا الجساسة من جساسه
ام که خرمی زسانم بدجال اذهب الی ذلك المقصود بجانب آن قصر که می بینی فاتیمة پس آدم آن
قصر را فاذا ارجل نجر شهرها پس ناگاه و درین قصر موی است که می کشد موی خود را مسلسل فی الاغلال
بند کرده و بسته شده است و زانها ینز و فیما بین السماء والارض می جنب و اضطراب می کند و در میان آسمان
و زمین فقلت من انت پس گفتم کیستی تو قال انا الدجال گفت من دجالم ذکر کردن آن این خود را با اسم دجال از
جست تعیین نفس خود است با اسم عالم اگر چه به جهت اشتقاق اصل لفظ حقارت نفس لازم آید یا تو اند که آنحضرت
ذکر موی باین اسم کرده باشد نقلاً یا بمعنی رواه ابو داود آنکه مخالفی که درین دو حدیث واقع شده آنست
که در آنجا جساسه را دایه گفته که معرفت عام و در چهار پایه مستعمل است و اینجا امراة خوانده جواب می گویند
بآنکه شاید که دجال داد و جاسوس باشد یکی دایه و دیگر امراة و یا آنکه دایه در اصل وضع لغت به معنی جنبه و بر زمین
است و تخمین بر چهار پایه بحسب عرف عام است و در قرآن مجید استعمال دایه بمعنی لغت بسیار آمده
است و این معنی شامل است امراة را و یا آنکه احتمال دارد که جساسه شیطان باشد که متمثل می شود به صورت
که خواه و این احتمال قریب تر و وجیه تر است و الا تحسب احبایه عالم از دایه یا امراة بعید است مگر آنکه مراد
احبایه مراکب باشد که در نواحی می گذرند و الله اعلم و مخالفی که درین دو حدیث باین وجه نیز است که سایل
و مخاطب دو حدیث مسلم جماعه اند که تمیم وادی در میان ایشان بود و درین حدیث سوال و جواب

جواب مخصوص به تمیم داری داشته و این مخالفت تواند که سائل جماع باشند باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 و چون تمیم داخل است نسبت سوال نوی نیز جایز است یا سائل وی باشد نسبت آن جماع نیز درست
 است چون یکی از جماع گادی کرد نسبت آن کار جماعی کند بر طریقه قول مردم قبله بنفلا ن ۲۳ و عن
 عبادة بن الصامت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قلت آنحضرت انی حدثکم عن
الدجال حتی عشیتم ان لا تعقلوا این فرودام شمار از دجال خرابی متقد و پراکنده و آنکه ترسیدم که
 مبادا که تعقل نکنید و تفهید حقیقت حال او را که سبب ادا و مشتبه شود بر شما حال او پس باید که تعقل بکنید
 و تفهید و مشتبه نگردد بر شما بعد از آن بیان کرد حال او را تا تفهید بقول خود آن المسیح الدجال قصیر دجال کوتاه
 قد است اگر چه جسم و عظم و بطین است افسح بقدریم حار جیم آنکه دو وقت زاده و فتن بر دو پای وی از
 یکدیگر دور افتاده در قاموس گفته آنکه صد و هشتاد و سه سال از دنیا می رود و یک افتد و باقی ماند و جعد جعد موسی
 اعوز کور مطموس العین شود و سوار گردد شد چشم لیست باقیه و لا یحضره بقدریم جیم بر حایض نه
 باند بر آینه است چشم او نه بست و بدرون فرود نه و به تطبیق بیان احادیث که بعضی دلالت دارد بر
 توبه بعضی بر طمس یا بقا معامر گفته است فان البس هلیکم بس اگر التباس و اشتباه کرده شود بر شما یعنی
 در حال او شبهر را باید فاعلموا ان ربکم لیس با عور پس بداند و این مقدمه مستحضر دارد که بر و در گذار
 شما تالیث نه گویست رواه ابو داود ۳۰ و عن ابی عبیدة بن الجراح قال سمعت رسول الله صلى
 علیه وآله وسلم رواه است از ابی سعید بن الجراح که از صحابه عظام و عشره مبشره و ائمه این امت است
 گفت شنیدم آنحضرت را یقول انه لم یکن نبی بعد نوح می گفت بد و سنی که شان اینست که نوح و هیچ
 پیمبری بعد از نوح الا قد الدجال قومه که آنکه تحقیق تر ساید است آن پیمبر از دجال قوم خود
 را و به تحقیق که شست که نوح نیز تر ساید است از وی قوم خود را پس مراد بقول او بعد نوح بعد از اندام
 نوح است نه بعد از وجود نوح و انی اندر کم و اندر سنی که من می ترسم شمار از وی قوم صدقه لقا پس وصف کرد
 و بیان کرد آنحضرت حال و جلال ابرای ما قال لعله سیدر که بعض من رانی فرمود شاید که نزدیک بود که در یابد او را
 بعضی از آن کسان که دیده است مرا اوسمع کلامی یا شنیده است کلام مرا یعنی رسید نوی خبری که من داده ام از وی
 اگر چه بعد از طول زمان باشد یعنی وجود و خروج وی متیقن است و وقت آن مهمل اگر چنان باشد که
 بعضی اصحاب من در یافتن می تواند الا و دیگران که بعد از ایشان بیایند البته خواهند دید و چون خبر مرا که از وی
 داده ام شنیده اید باید که بر قیمن خود بایستید قالوا گفته صحابه یا رسول الله فکیف قلوا بعدا یوم عندک بس
 چگونه باشد و لهای ماری که در بایم او را قال مثلها یعنی الیوم فرمود چنانکه است و لهای شما امروز
 او خیر یا بهتر ازین باشد یعنی هر که ایمان ثابت و مستقیم است دل او ثابت است و هیچ اندیشه نیست
 چنانکه آآن منکر است او را در آن زمان نیز منکر خواهد بود و باک منکر تر که به معایز احوال او را خواهد دید

رواه الترمذي و ابوداود و ٢٠٠٠ و عن عمرو بن مريث نصفه باب علامات الساعة و ذكر الدجال
 ٢٠٠٠ و فتح و اوكون تخافه و بمنهم ابو سعيد قرشي مخزومي ديد آنحضرت و او شيد از دوي و آنحضرت مسح
 که دسر او را و دعا کرد و برکت و بعضی گویند که در وقت وفات آنحضرت و او از ده ساله بود و زول که در کوفه
 و سکونت کرد و در آن روایت می کنند از ابی بکر و ابن مسعود و عن ابی بکر الصديق رضي الله عنه قال
 حدثننا رسول الله ابو بكر صديق گفت خبر داد ما را پيغمبر خدا صلي الله عليه و آله و سلم قال الدجال يخرج
 من ارض بالمشرق يقال لها خرسان و جالي يرون مي آيد از زميني که بمشرق است گفته مي شود مرآن
 زمين را خرسان يفته اقوام کان و جوعهم المعان المطرقة متابعت مي کنند او را قومي که گوياد و بهاي
 ایشان پسرهای تو بر تو است تحقيق اين لفظ در کتاب فتن که شده است رواه الترمذي ٢٠٠٠ و عن
 عمران بن حصين صحابي مشهور است و احوال وي نوشته شده است قال قال رسول الله صلى
 الله عليه و آله و سلم من سمع بالدجال فليدأ منه کسی که بشنود خرد جال را پيس بايد که دور شود
 از وي فوالله ان الرجل لياتيه و هو نجس انه مومن نزد او گویند که به تحقيق مردی نهر آيند می آيد او را
 و حال آن که آن مرد کان می رود که وي مومن است فيتبعه پس متابعت مي کند و حال را و ايمان می آورد
 بوي مما يبعث به من المشبهات از جهت چيزهای که براينگونه شده است و حال را بدان چيزها که موجب
 اشتباه و التباس می گردد از سحر و اجساد اموات و اسباب آن از اسب و اجالی که با او يند و او را بود او را
 ٢٠٠٠ و عن اسماء بنت يزيد بن السكن فتخبر صحابه مشهوره است از روایات عقل و کياس و دين
 و روایات قالت قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يبعث الدجال في الارض اربعين سنة
 و رنگ میکند وي بايد و جالی و در بين چهل سال السنة كالشهر سال مقدار يكند رد و الشهر كالجمعة و
 ما من جمعة و الجمعة كالיום و جمعة مائة روز و اليوم كاضطرام السعفة في الفار و روز هم چو افزوخه شدن
 شخ خرمای خشک و در آتش و زود گشته شدن آتش توجیه اين معانی سابقا که شده است مشکل آنست
 که در فصل اول از حديث نو اس بن سيمان گذشت که مدت لبث او و در زمين چهل روز است
 و در حديث نعيم وادی نیز گذشت که مدت پسر او و در زمين چهل شب باشد جواب داده اند که تواند که مراد
 باول لبث اوست مقدارن فته و اخلال و انفساد شبانی مطابق يك و اسه علم و رواه في شرح السنة
 ٢٠٠٠ و عن ابی سعيد الخدري قال قال رسول الله صلي الله عليه و آله و سلم يتبع الدجال من
 امتي يبعون الفات متابعت مي کنند و حال را از امت من هفتاد هزار کس که عليهم السيجان بر ایشان
 طيلسانها باشد سيجان بکسر سين ههاله و سکون ياء تخفيا به و می جيم جمع سياج بمعنی طيلسان پسر يا سياه و مراد
 بايت امت و دعوت است با امت اجابت و از حديث انس که در فصل اول گذشت يتبع الدجال
 من يهودا صفهان ظاهر ميشود که مراد امت دعوت باشد رواه في شرح السنة ٢٠٠٠ و عن اسماء بنت

یزید قائل است که آن المپی صلی الله علیه و آله وسلم فی بیتی باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 فلما ذکر الدجال استأذن یزیدی گوید که بود آنحضرت و در خانه من پس یاد کرد دجال را فقال ان بین
 یدیه ثلث سمین پس گفت که پیش از برآمدن وی سه سال یا شهر مئة تمسک السماء فیها ثلث
 قطرها علی است که باز میاید آسمان در آن سال و در آنک باران خود را و الارض ثلث نباتها باز
 میاید و زمین دو دانگ و میاید نهایی خود را و الثانية تمسک السماء ثلثی قطرها و الارض ثلثی نباتها
 و سال دوم باز میاید آسمان چهار دانگ باران خود را و زمین چهار دانگ روئیدنی خود را و الثالثة تمسک
 السماء قطرها کمله و الارض نباتها کمله و سال سوم نگاه میاید آسمان باران خود را تمام و نگاه میاید
 زمین روئیدنی خود را تمام فلا یبقی ذات ظلف و لا ذات ضرمن من البهایم الا هلك پس بانی نمی ماند
 خداوند هم شکافه از حیوانات مانند گاو و گوسفند و آمو مانند آن و زخا و دندان از وحش چهار پایاگر آنکه
 هلاک کرد و ظلف کمر غلام بر پایها و گاو و گوسفند و آمو اطلاق کنند چنانکه خفت بضم خا و شتر و حافر و هم
 اسب و مانا که مراد از اطلاق حیوانات است یعنی هیچ حیوانی بر روی زمین به جمت قحط سال زنده نماند
 و ان سن اشلا فتنه و درستی که از سخت ترین قته دجال انه یاتی الاعرابی نیست که دجال می آید بادی
 نشینی را که علم و عقل ندارد و فیقول ارایت ان احيیت لك ابلک پس می گوید بآن اعرابی خرد و مرا
 که اگر زنده گردانم برده ای تو شتران ترا الست تعلم انی ربک آیا نیستی تو که میدانی که پروردگار تو ام
 فیقول بلی پس می گوید اعرابی آری می دانم که تو پروردگار منی فیه مثل له پس تمثیل و تصویر می کند دجال
 برای اعرابی و در بعضی نسخ فیه مثل له الشیطانین چنانکه در اب و اخ مذکور است فتحو ابله مانند شتران
 اعرابی کا حسن ما یكون ضر و عا لکچو بهترین آنچه می باشد ابل از روی پستانها و اعظمه اسمة و بز گترین
 آن چرمی باشد از روی سنامه قال گفت آنحضرت و باقی الرجل قدمات اخوه و می آید دجال مردی را
 که مرده است به تحقیق برادر او و مات اخوه و مرده است پدر او و فیقول ارایت ان احيیت لك اباک و
 اعماک پس می گوید دجال با اعرابی خبر ده مرا اگر زنده گردانم برای تو پدر و برادر ترا الست تعلم انی ربک
 آیا نمیدانی تو که من پروردگار تو ام فیقول بلی پس می گوید اعرابی آری میدانم که تو پروردگار منی فیه مثل
 له الشیطانین پس تصویر می نماید مرا اعرابی داشت باطنین اینها لفظ شیاطین در همه نسخ مذکور است فتحو ابیه
 و فتحو اخیه مانند پدر او و برادر او و دین اش رست که آنچه نموده می شود از ابل و برادر و پدرشالی و خیالی است
 که شیاطین بدان صورت می بندند و تمثیل می شوند نه حقیقت آن قائلت گفت اسماء بنت یزید که راوی این حدیث
 است ثم خرج رسول الله یستر برون رفت پیغمبر خدا از مجلس صلی الله علیه و آله وسلم لحاجته
 برای حاجتی که داشت ثم وجع یستر باز آمد بمجلس بعد از قضای حاجت و القوم فی اهتمام و غمهما
 حدیثهم و حالانکه صحابه و هم دغم بودند از آنچه خبر داد ایشان را از حال دجال قائلت فاخذ بالمتمی الباب پس

گرفت آنحضرت هر دو طرف در را هم چسبید و آنرا بست و در نسخ باب علامات الساعة و ذکر الدجال
 مشقات معاصیج و در حاشی نوشته اند که لحمه بلخ لام و سکون حاء مهمله و مهم مقوچه یعنی حمت و جانب و در
 صحاح و قابوس و کتب دیگر لحمه باین معنی ذکر کرده اند و طبعی گفته عوالب لجفتی الباب بحکم مکان حاء و با
 بدل میم و در کتب لغت بحقه بحکم و لایه معنی عباد و باب آمده و البجات بر حواصب چاه و گویند فقال مهمیم
 اسماء پس گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیست حال و شان تو ای اسماء مهمیم فتح میم و سکون فاء فتح یا لحمه
 باینه است. معنی استقام ای ماحاک و ماشاک قلت گفتم من یا رسول الله لقد قلت ان الله قد تنبأ بالرجال
 به تحقیق کشیدی و بیرون آوردی و لهای ما را یاد کردن این صفت که و جا را کردی قال گفت آنحضرت ان
 یخرج و انما حی اگر بیرون آید و من زنده باشم فانا حییة پس من حجت کند و ام و ابرام دهند
 او بر و الا و اگر من زنده باشم فان ربی علی قلی کل مؤمن پس پروردگار من عابد من و وکیل
 منست بر هر مسلمان و وی عز اسماء حافظ و حامی و متولی امر ایشان خواهد بود و فقلت پس گفتم من یا رسول الله
 و الله اننا لنرجو عیننا فما نغیره حتی نجوع به او گویند و سنی که ما را آئینه ساخته و مهربانی کنیم خیر
 خود را پس نمی توانیم که مان بزریم تا آنکه گرسنه می مانیم از جنت غم و هم عظیم که کشیده و بیرون آورده
 است و لهای ما را از ذکر دجال فکیف بالموءمین یومئذ پس چگونه بود حال مسلمانان که در زمان او
 میشوند و چه غم و اندوه بر حال ایشان مستولی باشد و مانع آید از تهیه اسباب اکل و شراب قال گفت
 آنحضرت یجزيهم ما یجزي اهل السماء من السمیع و التقوی پس کنایه است می کند مومنان را که در زمان
 اویند چیزی که کنایه است می کند اهل آسمان را از فرشتگان از تسبیح و تقدیس یعنی حق تعالی صبر و نسی
 می دهد ایشان را به برکت تسبیح و تقدیس یا معنی آن بود که ما خیر می کنیم پس گرسنه می شویم از جنت
 تا خیر خیر و طبیعت انسان در گرسنگی تابان حد است و این معنی انسب است بقول او یجزيهم
 ما یجزي اهل السماء پس چه حال بود آن کسانی را که در زمان دجال باشند از مسلمانان و چیزی می بینند
 که بخورند چگونه صبر کنند بر عدم غذا پس فرمودند ای ایشان در آن روز تسبیح و تقدیس بود و چنانکه غذای
 فرشتگان آسمان تسبیح و تقدیس است و شاید که اصحاب این سخن را بعد ازین مجلس آمده عرض کرده باشد
 و لیکن ظاهر مستثنای کلمه فاد و نقات ناظر با اتصال این قول است بشدن خبر دجال در مجلس پس آنچه
 گفت از قصه عجیبین و جوع از زمان آینده گفت قافهم رواه احمد بن عبد الرزاق ۲۰ الفصل الثالث
 عن المشیة بن شعبه قال ما قال احد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن الدجال گفت منبر
 بر سید نبی کی آنحضرت را از احوال دجال اکثر معاصی الله بیشتر از آنچه بر سیدم من او را و انه قال
 لی ما یضرک و بد رستی که آن حضرت گفت مرا زیان نمی کند ترا یعنی گمراه نمی سازد ترا و لطف و حمایت الهی
 کنایه است می کند ترا قلت انهم یقولون ان معه جبل عظیم و نه ساء گفتم من که مردم می گویند که با وی کوهان است

است و جی آب است پس یکی اگر گرسنه شود تشنه گردد و حال با مضطراب باب قعدة ابن حبیاد

کشد چکار کند قال هو اهون علي الله من ذاك گفت آنحضرت دجال خوارتر است بر خدا از این که بر خدا
 کند بر دست ادا نشان این امور حقیقه و آنچه ظاهری شود بر دست او سحر باطل و صودهای بی حقیقت است و او را
 قدرت نیست بر اضلال و تشکیک مومن که یقین دارد در دین بلکه هر چه می بیند از وی از خود اوقی موجب
 زیادت یقین می گردد بر کذب او متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره عن النبی صلی الله علیه
 و آله وسلم قال یخرج الله جال علی حمار اقمه یرون می آید دجال بر خر سفید و در قاموس گفته
 که قمره و کبک بایل بسبزی یا سرخی که در وی تیرگی است ما بین اذنیه سجدون یا عا مسامت میان
 دو گوش او پنهان است و باغ درازی آن میان هر دو ذراع و میان هر دو دست باشد فی الکراع باع و بوع
 بضم قلاج رواه البیهقی فی کتاب البعث و المشرق ۱۱۰ باب قصة ابن حبیاد و او را این صیاید نیز گویند و نام
 وی صافست و بعضی گویند عید اسم و وی از یهود مدینه است و بعضی گویند دخیل بود میان ایشان و بود و
 وی جنبزی از کلمات و سحر و مجمل امروزی آنست که وی قند بود که سبلا و منمنی گردانیده شده بود و وی موسلمان
 و احوال وی مختلف فیه است و صحابه را نیز در وی اختلاف بود پس بعضی بر آنند که وی دجال مہود بود که
 در آخر زمان بر آید و مردم را گمراه گرداند و اکثر بر آنند که این نه آنکس است و لیکن از جمله دجالان است
 که باعث قتل و کساد و ضلال و اضلال اند چنانکه در جرأه است که درین است دجالان باشند که گمراه
 و گمراه کنندگان باشند و دلیل این ظایفه آنست که وی در اول اگر چه گاهن و ساحر بود و لیکن در آخر اسلام
 آورد و او را فرزندان شدند و وی در کمد مدینه می بود و دجال کاغذ باشد و او را فرزندان نباشند و از و آمدن
 که مدینه منوع بود و بعضی بر آنند که وی دجال مہود بود و کفر و م اولا و مدیح اند و آمان که مدینه و علامات
 و صفات ویک که در شان دجال در و دیافه در وی موجد دنیو آن احوال دجال است بعد از خروج اما استدلال
 بدیث تمیم واری بران ناتمام است و با بحمله حال وی بهم است و بران حضرت نیز درین باب وحی
 نشد و بهم داشت چنانچه از احادیث باب معلوم گردد و اسم اعظم ۷۰ الفصل الاول * عن عبد الله
 بن عمر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنهما انطلق مع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی رهط
 من اصحابه رضی الله عنهم قبل ابن حبیاد و ایتست از این عمر که عمر در آنست امراد آنحضرت در کردی از
 اصحاب آنحضرت بجانب ابن حبیاد حتی وجدوه یلف مع الصبیان تا آنکه یافتند او را که بازی می کند
 با کودکان فی اطعم یعنی مغالاة طم بضمین قمر و هر بنای مرتفع و هر حصن یعنی تجارت جمع اطام و اطوم
 و بنی مغالاة لفتح میم و تخفیف عن محم نام قومی است از یهود و قد قارب ابن حبیاد یوم مثل العلم و حال
 آنکه تحقیق نزدیک رسیده بود این میا و در آن وقت بلوغ را قلم یسحق پس خبردار نشد این
 دیبا و آمدن آنحضرت و اصحاب وی حتی صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ظاهره بید

* باب قعدة ابن حبیاد *

* الفصل الاول *

تا آنکه زود آنحضرت پشت ابن صیاد را بست خود ثم قال اتشهد انی
 رسول الله پسر گفت آنحضرت آیا گواهی می دهی که من پیغمبر خدا یم فتنظر الیه فقال پس نگاه کرد و ابن
 صیاد بسوی آنحضرت پس گفت اشهد انک رسول الامیین گواهی می دهم که تو پیغمبر ایمانی یعنی عرب
 چه اکثر از ایشان خوانده و نویسنده نباشند و این با اعتقاد بعضی یهود است که رسالت آنحضرت را منکر
 نشوند و لیکن مخصوص به عرب دارند و این سخن وی از قبیل باطل است که شیطان بگمانان القامی کند
 و متناقص است چه نبی صادق باشد و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و دعوی نبوت عام کرد و تخصیص بعرب
 باطل باشد ثم قال پسر گفت ابن صیاد با آنحضرت اتشهد انی رسول الله آیا تو گواهی می دهی که من پیغمبر
 خدا یم فر صه الفی صلی الله علیه و آله وسلم پس رسم چسباند آنحضرت اعضاء ابن صیاد را بر همدیگر
 و استوار گرفت او را در ص. فتح را و صا و صها استوار کردن و بر رسم چسباندن و و چیز را و بناء مخصوص
 بنیاد استوار را گویند و بعضی روایات فرفضه النبی بناء و ضا و بنجه نیز آمده یعنی ترک و او را نکرد
 او را و ترک و او سوال کردن او را از اسلام از جهت عدم نفع و تاثیر دوی ثم قال پسر گفت آنحضرت
 امنت بالله و بر سله ایمان آوردیم بخدا و پیغمبران او و این حسن او است و در و او انگار دوی از جهت
 عدم احتیاج به تفریح و در و انکار و ظهور و بطلان دعوی دوی و درین نوع تکلیف و امکات است مراد را و بعد از
 ظهور حقیقت حال تصریح کرد و بر و انکار دوی و زجر و طرد کرد و او را بقول خود اعضاء فلن تعد و ولدک و این ادخل
 است و در زجر و منع ثم قال لابن صیاد ماذا اتزیم پسر گفت آنحضرت با بن صیاد بقصد کشف و امتحان
 حال دمی نا ظاهر گرداند و کذب دعوی رسالت دوی را همه آیا چه چیزی می بینی تو قال یا تسمی صا دق و کاذب
 گفت ابن صیاد می آید مرا گاهی شخصی است گویند که می آرند از من خبر است و او گاهی شخصی دیگر
 و دروغ گویند که می آرند خبر و دروغ را یعنی بعضی خبر می آید و بعضی دروغ می آید چنانکه عادت
 کا هنان است که شیاطین القامی کنند بر ایشان خبرهای راست و دروغ را قال رسول الله گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم خلط علیک الامر تخایط و تلبیس کرده شد بر تو حال تو دمی آید ترا شیطان که
 خلط می کند آنرا و با بن ظاهر شد دعوی بطلان رسالت از وی چه رسول را خبر کاذب نباید دوی بزبان خود بدان
 اعتراف کرد و این حال کا هنان را باشد پیغمبران را قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بعد ازان
 گفت آنحضرت بقصد امتحان و تحقیق سحر و کلمات و تخیط حال دمی انی خبیات لک خبیاً بدستی که سن پوشیده
 ام و پسر داشت ام برای تو امری پوشیده را خبی بر وزن قبیج و خبیته بر وزن قصیحت و خبی بر وزن صعب
 امری پوشیده را گویند و روایت در حدیث خبی است و خبی نیز روایت آمده چنانکه در قول شیخ سجانه
 وهو الذی یشرح الخباء فی السموات و الارض مراد بخیاء سموات با بدان است و بخیاء ارض نبات
 و خباء له یوم تأتي السماء بلدان مبین و پوشید آنحضرت از برای اداین آیت را که در دوی ذکر

دجان است فقال هو المدخ پس گفت ابن صیاد آن جنی دخی است و دخی بضم
 وال و فتح آن معنی دخی و جان آمد پس یافت وی از آن جنی مگر یگان لفظی ناقص می آید تمام آیت در باب این نیز بر
 عادت کاهنانست که شیاطین کلمه را از کلمات در دیو و دیابیشان القا کنند و احتمال دارد که آنحضرت یا بعض اصحاب
 آهسته بدان تکلم کرده باشند پس شیطان آنرا شنیده و بروی القا کرده فقال احسبوا قلن تعد و قدرك
 چون ظاهر شد که حال وی حال کاهنان است که بعضی خبرهای ناقص یا تلقای شیاطین در یابد پس گفت آنحضرت
 و در شو پس دو پس تجاوز نمی توانی کرد قدر خود را و در نمی گذاری از حد و مرتبه خود که حد قدر و مرتبه کاهنانست از
 اظهار بعضی از خیالات ناقص و نام و دعوی کن نبوت را که آن نه حدتست و احسبوا کلمه زجر و استهانت
 است که برای راندن یک دخی گویند تا نزدیک مردم نیاید و اینجا نکته لطیفی است که بعضی شرح گفته اند
 که اخبار و اخبار آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را اشارت است بآنکه و جان را عیبی علیه السلام
 بکشد نزدیک مگوی که نام وی جمل دخی است و این بنا بر غرض و جا لیت اوست و تخریض است
 بقتل وی فقال گفت عمر یا رسول الله اتاذن لی قیه اضرب عقه آیا و ستود می و می مرا و دشان این
 صیاد که بزخم کردن او را فقال بن رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکن هو
 لا تسلط علیه اگر باشد این صیاد و جان نه و تسلط گردانید و برگزیده نمی شوی نو بروی و نمی توانی کشت او را
 زیرا که کشنده اوست علیه السلام و ان لم یکن هو و اگر نباشد وی و جان فلاخبرك فی قتله پس
 نیست بکی ترا و در کشتن وی زیرا که وی ذمی است و از یهود است که اهل ذمه بوده اند و درین
 وقت وی نایم یزید و قال ابن جمر اطلق بعد ذلك رسول الله گفت ابن عمر مدت بعد از آن پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بن کعب الانصاری دانی بن کعب نیز همراه آنحضرت بود و عثمان
 الغنم التي فیها ابن صیاد و رحالی که قصد می کتد و در خان فرما که در وی ابن صیاد می بود و فطلق رسول
 الله پس در اسناد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یتقی من عود النخل پناه می جوید شاخهای خرما
 و هو یختل ان یجمع من ابن صیاد شیاً قبل ان یراه و حال آنکه آنحضرت غالب می کند بهنانی و پوشیده که
 بشود از ابن صیاد سخن را پیش از آنکه به یزد او را و خن و اصل قریب و خداع و ادب و ابن صیاد
 مضطجع علی فراشه و حال آنکه ابن صیاد بر بهر او افتاده است بر جامه خواب خود و فی قطیقه پیچیده و در چادر می
 له فیها زمره مراب صیاد را در آن قطعه زمره است به درازی معجز کلام پنهانی که فهمیده نشود و در مردم
 بد و اهل نیر و ابست است یعنی قرات ام ابن صیاد الغبی پس دید مادر ابن صیاد پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم و هو یتقی من عود النخل و حال آنکه آنحضرت پناه می جوید پنهانی می گردد و شاخهای
 خرما فقال ای صاف و هو الله پس گفت مادر ابن صیاد را و اندا کرد او را ای صاف و صاف نام ابن صیاد
 است هذا محمد ابن محمد است و حاضر است فقهایی ابن صیاد پس باز آمد ابن صیاد از آن

کلام پنهانی کردی که در خاموشی گشت قال رسول الله صلى الله عليه باب قصة ابن صياد
 و آله وسلم گفت آنحضرت لوقر گفته بین اگر می گذاشت ماد و اد و خبرنی کردی حقیقت حال خود را
 یعنی خبرنی از دی بوجدی آید که بدان حقیقت حال دی فایز می گشت که چیست قال عبد الله بن عمر فام
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في الناس گفت ابن عمر با آنحضرت در مردم یعنی خطبه خواند
 فائز علی الله بما هو امله پس تا کرد بر خدا بآنچه دی تعالی اهل و سر داد آنست ثم ذكر الدجال پس
 ذکر کرد دجال را و احوال او را با احتمال آنکه ابن صياد و جال است با ترتیب فقه گری و اوصاف او
 به بعضی صفات وی دجال و ایاد کرد و احوال او را اعلام فرمود فقال اني انذركم پس گفت بدستی
 که من می ترسم شما از وی و ما من لبي الا وقد انذركم قومه نیست هیچ پیغمبری مگر آنکه حال آنست که
 به تحقیق ترسانیده است از وی قوم خود را القد انذركم قومه به آنکه به تحقیق ترسانید نوح قوم خود را
 از دجال و لکنی ما قول لكم فيه قولاً لم يقله نبي لقومه ولیکن من می گویم مرشد او را باب دجال سخن
 و نشانی که نه گفته است آنرا هیچ پیغمبری مر قوم خود را تظلمون الله عواری دانید که ذی الخوار است
 و ان الله ليس باعور بدستی که الله سبحانه و تعالی اعور نیست از جهت تنزه و تعالی از خاصه عین بصیرت او
 لای کردی می متفق علیه ۳۳ و عن ابي سعيد الخدري قال لقيه رسول الله صلى الله عليه وآله
 وسلم و ابر بكر وهو يعني ابن صياد في بعض طرق المدينة لما قال كروا ابن صياد آنحضرت را و بکر و عمر رضی
 الله عنهما در بعضی راههای مدینه فقال له رسول الله كروا ابن صياد اصله گفت او را پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم
 انشهد اني رسول الله اياك اوسي مبدی تو که من پیغمبر خدا ایم فقال هو انشهد اني رسول الله پس
 گفت دی یعنی ابن صياد نیز مرا آنحضرت را اياك اوسي مبدی تو که من پیغمبر خدا ایم فقال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم امنت بالله و ملايكته و كتبه و رسله ايمان آوردم بخدا و فرشتگان وی و کتابهای وی
 و پیغمبران وی چنانکه سابق گشت از قول وی امنت بالله و رسله ما ذا انري چه خبری بینی تو ابن صياد
 قال انري هو شاعلي الماء گفت می بینم تخت بر آب فقال رسول الله كروا ابن صياد گفت پیغمبر خدا صلى الله
عليه وآله وسلم قری عرش ابليس علي البحر می بینی سریر ابليس را بر دریا چنانکه در اول کتاب در
 باب الوسوسة گذشت که ابليس می نهد سر بر خود بر آب و می فرسند فوجهای خود را که در فتنه می اندازند
 مردم را قال گفت آنحضرت و ما قري و دیگر چه می بینی قال گفت ابن صياد اری صادقین و کاذبانی بنم
 دو مرد راست که که نمی آرند خبرهای راست را و دیگر دو دروغ گو را و کاذبین و صادقانی بنم
 و دشمن دو دروغ گو را و دیگر دو راست گو را این یا از قبیل شک را وی است که آنچنان گفت با این چنین
 و احتمال داد که شک هم از ابن صياد باشد که گفت آنرا می بینم یا این را و این ادخلی است در خاطر و اختلال
 نامردی که عزم نداد و نشان او بر وجه انتظام و استقامت نه آگاهی آنچنان می بینم و گاهی این چنین فقال

فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایس علیه باب قصة ابن صياد
 قد عوه خاطره ایس کرده شده است کادر وی پس بگذاورد او را رواه مسلم ۳۶۰ و عند ان ابن صياد
 سال النبي و هم از ابو سعید خدری است که ابن صياد پرسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
 عن قربة الجنة از خاک بهشت که بر چه صفت و کیفیت است فقال در مکه بیضا محك غالی فرمود
 خاک بهشت در سفیدی و نرمی بر صفت دو که مفید است و در که لفتح دال و کون داد فتح میم آر و سفید
 دو بار بپخته که بیاض و مغز آرد است پس توصیف را بنمایرد و تا کید است و در طیب و خوش بوی ماند
 مشک نالایس است رواه مسلم ۳۶۰ و عن نافع قال لقی بن عمر ابن صياد فی بعض طرق المدينة
 گفت نافع که ملاقات کرد ابن عمر ابن صياد را در بعضی از راههای مدینه فقال له قولا غضبه پس گفت
 ابن عمر مرا ابن صياد را بخنی که در غضب آورد او را فالتفت حتی ملأ السکة پس دم کرد و اما سید
 ابن صياد تا آنکه بر کرد و کور او را داخل این هم علی حفصة پس در آمد ابن عمر بر ام السومین خنصره که
 خواهر او و در غمی اسه غما و قد بلغها تحقیق رسید و بود خنصره را خبر و در غضب آورد و ابن عمر ابن صياد را
 فقالت له رحمك الله ما اردت من ابن صياد پس گفت خنصره ابن عمر را رحت کند ترا ای
 ثمالی چه خواستی تو از ابن صياد که در غضب آورد وی او را اما فقلت ان رسول الله صلی الله علیه
 وآله و علم قال یا بنیة انی تو که آنحضرت گفته است انما یخرج من غصبة یغضبها یرون فی آید و حال
 مگر از جنت خشمی که می کند آنرا و این منع خنصره ابن عمر را بجهت احتمال و امکان آن بود که ابن صياد و حال
 باشد بایست اعتماد و جرم مردم بدان بود و الله اعلم رواه مسلم ۳۶۰ و عن ابی سعید الخدری
 قال صحبت ابن صياد الی مکه ابو سعید خدری می گوید صحبت داشتم ابن صياد تا آنکه یاد و حال که ستود بودیم
 بکه فقال لی ما لقیتم من الناس پس گفت مرا این صبا و چه جزو محبت را پیش آدم من دیدم از مردم
 یز همون ابی الدجال گان می برند و یای گویند که من دجالم السبت سمعت رسول الله آیانستن تو ای
 ابامینه که شبید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم يقول که می گفت انه لا یولد له بدستی که شان
 این است که زاید نمی شود و مرد دجال را اینی او را ولد نمی باشد و قد ولد لی و به تحقیق زاید شده است
 فرزند ان برای من ایس قد قال هو کافر آیا نیست که تحقیق گفته است آنحضرت که دجال کافر است
 و انا مسلم و من سلمان اولیس قد قال لا یدخل المدينة ولا مکه آیا نیست که فرموده است آن
 حضرت و در نمی آید دجال مدینه را و که او قد اقبلت من المدينة تحقیق پیش آدم من آمد مدینه و انا
 ارید مکه و من می خواهم که را دمی در آیم و دمی ثم قال لی فی آخر قوله پس گفت ابن صياد مراده
 آخر کلام تو و اما والله انی لا علم مولد و مکانه و این هو و اعرف اباه و امه آگاه باشی خدا سو کند
 بدستی که من بر آینه می دانم مکان و دولت دجال را بجای بودن او را دمی دانم که کجاست او دمی شناسم

پدر او را مادر او را قال فلبستى. تخفيف با موحده گفت ابو سعید پس متبسن باب قصه ابن صياد
 و مشبه ساخته امر را بر سن یعنی من باعتقاد دجالیت او بودم این انکار که کرد است تباہ شد مرا در ادب و بخت
 آنکه اول کلام در انکار دجالیت و استدل بر آن بود و این که در آخر گفت که من می دانم مولد و مکان او را
 و می شناسم پدر و مادر او و انحرض و نایج با قرار آن می کند چه این عبارت را استکره گاهی کہا است از
 نفس خود می دارد و الله اعلم قال گفت ابو سعید قلت گفت من اعم صياد را قبالک سایر اليوم زبان و هلاک
 با و تر او باقی روز نماید تمام روزهای عمر تو و سایر بمنی باقی و تمام هر روزی آید قال گفت ابو سعید قبیل له
 و گفته شد مرا این صیاد را یعنی کسی از حاضران گفت ایسرک انک ذاک الرجل آباخوشش و رانشی می کردند
 ترا که تو آن مرد با منی یعنی دجال با منی قال فقال گفت ابو سعید پس گفت این صیاد لوعرض حلی ما کرهت
 اگر عرض کرده شود بر من صفاتی که در دجال است از اخا و افلال و خدیعت و بلبس ناخوشش ندارم
 و نارضی نیستم از آن و این کلام دلالت دارد بر رضای او بدجالیت و صفات وی و این دلیل واضح
 است بر کفر او و او مسلم ۶۶ و من این صیاد را لقیته و قد تعرفت عینه این همی گوید ملاقات کردم
 این صیاد و او طال آنکه تحقیق جو شید و اما سید ابو چشم او قلت متی فعلت عينک ما اری پس گفت
 از کجا بار کرد چشم تو آنجی می بینم از جهان و درم قال لا ادري گفت نمی دانم و در نمی یابم آرا قلت
 لا تدري و هي في راسك گفت در نمی یابی و حال آنکه چشم تو در صورت قال انشاء الله خلقها في
 فصاك گفت اگر می خواهی خدا بیدار میکند آنرا در عصای تو یعنی خدا قادر است که بیدار کند چشم را و در جهاد و در
 آرا و جهاد را خود شود نه خواهی بود به چشم و پدری که در آن چشم پیدا کرد پس هم چنین جایز
 است که آدمی را نیز مشهوری شود و بدان جهت کثرت اشتغال و انکار که مانع گردد از احساس و ادراک
 قال گفت این عمر فمخو کاشد نشخو حمار سمعت پس آواز کرد از راهی منم چو سخت تر آواز خری
 که شنیده ام آرا و او مسلم ۶۷ و عن محمد بن المنكدر قال رايت جابر بن عبد الله يحلف بالله ان ابن
 صياد الذ جال محمد بن سكره که تابعی مشهور جلیل جامع میان علم و زهد و عبادت و دین متین و صدق و شجاعت
 شید از جابر و انس و عایشه و ابو هریر و در خایشان از صحابه و مشید از وی ثوری و شبیه و عمرو بن
 وینار و مانک و در خایشان از ائمه مات سته یائین و یایه و قیل غیر ذلک می گوید که دیدم جابر بن عبد الله
 انصاری را که سوگند می خورد و بجه که ابن صياد دجال است قلت تحلف بالله انهم سوگند می خوردی بجه یعنی از کجا
 خرم کردی بآن قال اني سمعت عمر يحلف علي ذلك گفت جابر من شنیدم عمر و رضی الله عنه که سوگند می خورد
 بر آن که ابن صياد دجال است عبد الله بن زید بن عمر رضی الله علیه و آله و سلم فلم يفكره النبي صلى الله
 علیه و آله و سلم پس انکار نکرد آنحضرت آرا از عمر و اگر واقع نمی بود انکاری که در آنحضرت و مانا که
 سوگند جابر و عمر رضی الله عنهما بر آن بود که وی دجال از دجالان بود و دجال یهود اما حدیثی که در فصل ثانی

از آن عمر آمده صریح است که وی مسیح دجال بود و شاید که ذهب ابن عمر این باب قصه ابن صیاد
 باشد و با الجهم در حال وی اختلاف و اشتباه است و الله اعلم متفق علیه بخ ۵۰ الفصل الثانی عن
 نافع قال کان ابن عمر یقول والله ما شک ان المسیح الدجال ابن صیاد بود این عمر که می گفت خدا
 سوگند شک نمی کنم من که مسیح دجال ابن صیاد است رواه ابو داود و البیهقی فی کتاب البعث والنشور
 ۲۰۰ وعن جابر قال فقد رأی ابن صیاد یوم الحزین ثم کردیم ما ابن صیاد را و روز واقعه حرا که مراد باین عبارت
 آنست که وی در آن واقعه غایب شد چنانکه کسی ندانست که کجا رفت پس این روایت منافی آن روایت
 است که وی در مدینه مرد و نماز کرد و بروی او اگر مغموم این عام تر است شامل موت نیز هست فلا منافات و واقعه
 حره واقعه ایست که در مدینه مطهره از شرک بزرگشتی واقع شده و محبان از وی سابقا که شده است و نصیب آن و
 شناخت آن ناکفته و آنرا در تاریخ مدینه ذکر کرده ایم رواه ابو داود ۳۰۰ وعن ابی بکر قال قال رسول
 الله صلی الله علیه وسلم گفت ابوبکر که محالی مشهور است که گفت آنحضرت یحییٰ ابن الدجال ثلثین عاما
 لا یولد لیهما ولده درنگ می کند ماور و پدر دجال سی سال زائیده نمیشود و مراد از این فرزند وی ثم یولد لیهما غلام
 اعور و پسر زائیده می شود مراد از این پسر بی یک چشم کور و اضرس بصا و معجم بزرگ و ندان و بعضی گفته اند
 مراد اضرس آنکه زائیده شود بعد از آن و اقله مدقة و کمترین جنس غلامان از وی مشتت تمام عیناء و لا ینام
 قلبه خوابی کند و در چشمان او خواب نمی کند دل او در جنت کثرت و سادس و توالی انکار قاصد که
 التامی کند آنرا شریفان ثم نعت لمارمول الله پس تر بیان کرد برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ابویه خنات مادر و پدر او را فقال پس گفت آنحضرت ابو طوال بضم طاء ضرب اللحم بدوی
 در از قدسیک گوشت یعنی خجیف البدن کان انفه منقاد کوبایی وی نول مرغ است و اما امراته فرضاخیمه
 و مادر او زنی است مطهر بزرگ عربض فرساح بکسر مرد مطهر و فرضاخه زن مطهر و فرضاخیمه بلفظ نسبت
 نیز کوبند طویلة الیلین و در از هر دو دست فقال ابوبکر و فسمعنا بمولود فی اليهودیا لمذینق پس
 گفت ابوبکر پس شنیدیم ما مولودی را و در یهودیه قد هیبت انا و الزبیر بن العوام پس رفتیم
 من وزیر حتی دخلنا علی ابویه تا آنکه در آمدیم ما را مادر و پدر او فاذا نعت رسول الله پس ناگاه وصفت
 پیغمبر خدا که گریه بود صلی الله علیه و آله و سلم فیهمادری مادر و پدر او واقع است و چنان است که
 فرموده بود و فقلنا هل لکما ولد پس گفتیم ما مادر و پدر او آیا هست مراد از این فرزند وی فقال مکشنا ثلثین
 عاما پس گفته ایشان درنگ کردیم ما سی سال لا یولد لهما و لذائمه نمی شد ما را فرزند وی ثم ولد لنا
 غلام اعور اضرس پسر زائیده شد ما را پسر اضرس و اقله مدقة تمام عیناء و لا ینام قلبه
 فخر جنا من عتلاهما گفت ابوبکر پس بیرون آمدیم از پیش ایشان فاذا هو منجلد فی الشمس
 فی قلیقة پس ناگاه ابن صیاد افتاده است بر زمین و رآفتاب در قلیفه و له همهمة و مراد از الکالی است

خفی فکشف عن راسه بس بشاد سر خود را فقال بس گفت ما قلعنا
 به می کتید نم قلعنا کتیم ما و هل سمعت ما قلعنا آیامی شنیدی تو چیزی که می کتیم ما قال نعم گفت
 آری می شنیدی چیزی که می کتید شما تنام عینای و لا ینام قلبی خواب می کند چشمان من و خواب می کند
 و لمن رواه الترمذی ۴۵۰ و عن جابر ان امرأة من اليهود بالمد یفة ولدت غلاما ممسوحه عینه
 و دایتست از جابر بن عبد الله که زنی از قوم یهود در مدینه زایید پسری که نوحه میواری کرده شده است چشم
 او طالع نایه بر آید است و بدان بیشتر که آنرا شک نیز گویند فاشفق رسول الله پس ز سید پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکون المذبح الی ابن که باشد وی و جال فوجده تحت قطیفة پس
 آمد آن حضرت بدین ادا تحقیق حال او ناید پس یافت او را زیر قطیفة خست و ویرم و ویرم و ویرم و ویرم
 کلامی خفی فاذنقه امه پس آگاه کردانید او را مادر او فقالت پس گفت یا عبد الله هذا ابر القاسم ابن
 ابر القاسم است یعنی حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است ایستاده فخرج من القطیفة
 پس بردن آمد از قطیفة فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما لها قائلها
 الله چه شد مر آن زن داد چه گاه کرد آن زن باشد او را خدای تعالی لئلا یزکک لیهین اگر می گزاشت او را و خبر
 نمی کرد او را امر آید تا خبر می کرد وی حال خود را فلک کور مثل معنی حدیث ابن عمر بس ذکر کرد و جابر
 یار او می جابر مثل معنی حدیث ابن عمر که در اول باب گذشت فقال عمرو بن الخطاب ایذا فی لی پس
 گفت عمر رضی الله عنه دستوری ده مرا یا رسول الله فما قتله بس باشم او را فقال رسول الله پس
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان یکون هو غلست صاحبه اگر هست ابن صیاد و جال میواری پس
 نیستی تو یار او یعنی کشنده او را صاحب عیسی بن مریم نیست یار او اگر عیسی بن مریم که پنج کسر را آید و دست
 بر قتل وی نباشد مگر عیسی و علیه السلام والا یدکن هو و اگر نباشد وی و جال فلیس لک ان یقتل رجلا من اهل
 العهد بس خبر میدترا که باشی مردی ز آما ز اهل ذمه این بس از اسلام وی بود بعد از اسلام نیز مال وی معلوم
 شد که راضی بود و باینکه و جال باشد و این کز است چنانکه از حدیث ابی سعید خدری که همراه او بود که میرفت معلوم
 شد فلم یزل رسول الله پس همیشه می بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مشفقاً الله هو اللد جال ترسیده از بن
 که وی و جال باشد رواه فی شرح السنة ۴۴۰ باب نزول عیسی علیه السلام به تحقیق ثابت شده است
 با عادت عجمی که عیسی علیه السلام فردی آید از آسمان بز من و می باشد تابع دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و حکم
 میکند بشریت آن حضرت و اما بعضی احکام که در شریعت مانیت و حکم عیسی به ان ثابت شده پس وی از
 باب بیان دل است چنانکه نسخ میباشد و آن در آزمان از شریعت محمد است صلی الله علیه و آله که در سمر چنانکه
 وضع خریده و مانند آن ۴۴۰ الفصل الاول و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم والذي نفسي بيده سو گزیده ای که جنای ذات من در دست قدرت او است لیوشکن ان یزل

یدول فیکم این مومنین را یک است که فردا آید از آسمان در اهل
 دین و ملت شامی پس سرزمین اسلام حکما عدلا و حاکمی که عالم داد که است فیکم الصلیب پس
 بشکته صلیب را در آن دو پوست از یکدیگر کشیده و تقاطع نموده بر پشت مصلوب یعنی شخص بر دار کشیده
 و نصابی شکل آزار عایت کند و بران محافطت نمایند تا اگر جزای خود را بدانان شکل سازند و در
 گردن آویزند مثل زمار دیگر کافران را و گاهی صودت عیبی را در وی بسازند از جهت مذکور است اذکر او را
 با اعتقاد ایشان بود و بر دار کشیده بودند و فی الصراح صلیب چایبای ترسناک و یقتل الذین و یکشد
 چو کار او یصنع الجزیه و بهند خیره را از اهل ذمه و حکم نکند مگر با سلام یا آتش نیز مقصود از ابطال نصرانیت و نحو
 احکام و آثار آن و حکم بشرایع دین اسلام و بقیض المال و بسایر شود و از آن عیبی مال یا بسیار بریزد و عیبی
 مال را فیض الفخ یا از فیضان و نعم وی از افاضه بردارد و است حتی لا یقبل احد بسببای مال و از آن
 زمان چند آن شود که قبول کند آنرا هیچ یکی حتی تکون السجد و الواحده خیر اهل الدنیا و ما فیها اما آنکه
 می مانند یک کوه و هزار هزار دنیا و آخرت در دنیا است این کلام متعلق است به مجموع آنچه مذکور شد از کسر
 صلیب و مثل آن یعنی دین اسلام و واج در وقت باید و میل و در محبت مردم و طاعت و جهاد است پیدا کرد و
 که یک سجد بهتر از تمام منافع و پاکیزه و دین خود همیشه است که سجد و ستر از دنیا است و ما فیها است و مخصوص
 بآن زمان نه و لیکن در آن زمان صلیب و نقوش آن در میان نیز زمین آید و نزد ایشان هم بهتری نماید و
 احتمال دارد که متعلق ببقیض المال باشد یعنی مردم را چون نعمت در مالی نماید یکی از آن اجراض
 نمایند و در بذل مال فضیلتی و محبتی نمایند پس نماید و حق و محبت جزو نمازیم یقول پس می گفت ابو هریره
 فاهروا ان شتمکم پس اگر شک و نزود و ازید درین جزو نمائید اگر می خواهید این آیت را و ان من اهل
 الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته الا ینه نیست هیچ یکی از اهل کتاب یعنی بنو و نصاری گم آنکه ایمان
 می آورده عیبی علیه السلام پیش از موت او یعنی بعد از نزول اوستی و از آخر زمان پس چون دین و ملت
 یکی گردد و اختلاف از میان بر افتد و اختلافی که بود و نصاری در میان عیبی علیه السلام دارند نیز بر طرف
 کردند و همه ایمان آورند بوی بر وجهی که در دین اسلام است که الله ضلنا الله و اسوله و این امت و این
 یک وجه است و تفسیر این آیت و ابو هریره راضی است به آنکه باین وجه است لکن کرد بر مضمون حدیث و وجه
 دیگر نیز گفته اند و آن این است که نیست هیچ یکی از اهل کتاب اگر آنکه ایمان می آورده عیبی پیش از
 موت خود یعنی نزد غرغره که ایمان در آن وقت سود می نمود و درین وجه احتمال دارد که عیبی علیه السلام
 غایب و آنکه و سلم باید اندک سجده و تعالی را هیچ نباشد و محصل مقصود آن کرد که باز کافران و وقت مردن بکام
 اضطرار ایمان می آورده و لیکن نباید به آنکه پس باید که با اختیار پیش از آن وقت بپذیرد این است
 متفق علیه و علیه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لیمنون ان این مومنین حکما عدلا

فلیکسرون الصلیب وایقه علی الشجر یزول یغصن الخریقه فی السواکه فردوسی: ای باب نه قول عیسی هم
آید عیسی این مردم در ظاهر که عالم دان کرد است پس می شکند صلیب را وی کشد خنجر بر او می زند خنجره را از
 اهل ذمه و لیتروکن القلاص افلا یستقی علیها وایم آینه می کشد را وی عیسی علیه السلام میا که آتشده می شود و شتر
 بادای جو از این پس کرد و نمیشود سوار می و چمن و طلب جای شد و کمالست بر آنها و قبر لخمی کند آفرای هیچ یکی از
 جهت کثرت اموال و عدم احتیاج ریان و قلاص بکسرت قات رجوع قلاص و فتح قات نافرمان و اهل همین
 الشعاء و التباضع و التخاصل و بر آینه می رود و از میان مردم و دو دشمن و دشمنی و دشمنی که بر
 واد حد بر او بر می کند که از جهت زوال محبت اوین که باعث است بر او و این دایم بسبب اتحاد دین و ملت چه
 اکثر سبب و جو دایم صفیات اخلاص ادا یان و نذایب باشد و ایضا چون الی المال فلا یقبل احد و
 بر آینه می خواند عیسی مردم را پیوسته می مال پس نمی استند آفرای هیچ یکی و وایه مسلم و فی روایه لهذا قال دور
 بر دایم بر بخاری و مسلم را آید که گفت اگر کثرت کیف انتم اذا افرل این مردم فیکم و اما بکم منکم چه میباشد
 حال شما وقتی که فرو داید عیسی این مردم در میان شما و ایام شما از شما باشد یعنی از قریشن بود یا از این ملت میباشد
 این را بد و وجه شرح که ده اند یکی آنکه ایام نماز کسی بود که از شماست و عیسی اقله ان کند بوسی و آن عیسی است
 و این به جهت کرم و تعظیم است محمدی بود چنانکه منعمون حدیث آید و هرج است و ران و عیسی حاکم
 و خلیفه باشد و امام و معلمی فرماید و این زمان اما ایام نماز محمدی بود و بعضی اخبار آمده است که عیسی که
 بزول کند عیسی با ما است و از نماز بود و خواهد که پس بود و ما است عیسی ای که از پس عیسی امام نسو و اقله
 کند بوسی و بعد از این نماز با ما است عیسی که از جهت انجمنیت او از محمدی نه بود بلکه مراد با ما عیسی است و مراد
 بودند او از شاکم کردن او است یا حکام شریعت شما با حکام انجمن و در روایتی دیگر آمده است فایمکم
 بکتاب ربکم و سنة نبیکم پس ایام است می که شما را کتاب پروردگار و کتاب سنت و پیغمبر شما پس معنی چنین
 باشد که ایام است می که شما را عیسی در حال بودن او از دین و ملت شما حاکم بکتاب و سنت شما و معنی
جا بز منی آمده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تزال طایفه من امتی یقاتلون
علی الحق ظاهرین الی یوم القیمة آمده که وی از است من که کار زاری کند بر من علی و از برای
 من و دحالی که غالب اند تا روز قیامت قال فیقول عیسی بن مریم گفت پس فردوسی آید عیسی علیه
 السلام فیقول امیرهم تعالی صل لنا من میگوید امیر است به عیسی پس ایام است آن که از
 نماز برای ما فیقول لا ان بعضکم علی بعض امیر پس میگوید عیسی آن امیر پیش نمی آیم و ایام است
 نمی گفتم من زیرا که به تحقیق بعضی از شما بر بعضی امیر اند و ایام تکوین الله هکذا الایة از جهت گرامی
 و استر عیسی تعالی این امت کرمه که به اصلوة الله و سلامه علیه و علیهم بر تابت اگر چه عیسی نیز
 درین وقت از امت کرم و باغبان و بی باشد یا در آن دین بکتاب شریعت و اکر ام ای تعالی مر

استانز ابائی است رواه مسلم. وهذا الباب خال عن الفصل الثاني * واین باب قرب الساعة
باب در مصابح خالی است از فصل ثانی که از حسان است * الفصل الثالث * عن عبد الله بن
هشیر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و علم يعزول عيسى بن مريم الي الارض فرأى آدمي
يسوي ذنبن فيتنزع و يولد له پس زن می خواند و زاید میشود او را در ای وی و میکت خمه سا و رابعین
سنة در کتاب میکنند و می آید او در سن چهل و پنج سال ثم يموت پسر می میرد و فیلد فن مسمی فی قبوری پس کور کرده
می شود و ما من در مقبره من فاقوم اما و عيسى ابن مريم فی قبر واحد پس می خرم من و عيسى در یک مقبره بین ای یکی
و هم میمان او یک و عمر که در آن مقبره دفن اند رواه ابن الجوزی فی کتاب الوفاء پس معلوم شد که مراد بقبر مقبره
است و در اخبار آمده است که در مقبره شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جانی یک قبر خالی است
و هیچ کس را آن حاکم نشده و چنانکه امام المسلمین جن بن علی را خواست که در آن جای نهد و عایشه
رضی الله عنها که خانه او بود در آن را می شد بی آمدند و نگذاشتند که او را در مقبره جد وی نگاه اندازد
و عبد الرحمن بن عوف را نیز با آنکه عایشه را می شد میسر نیامد و عایشه را نیز نگذاشتند که خانه نسبت ترا این جابر بنیم
گفت من به آن را می نیم مرا بخواه احبات من و در بعضی نه میگوید گویند که حکمت در آن آن بود که این جای قبر
عسی علیه السلام خوانده بود و الله اعلم * باب قرب الساعة و ان من مات فقد قامت قیامت * ظاهر آنست
نزدیک بودن قیامت قیامت باین معنی است که آنچه مانده است از مدتی که برای آن نهاده اند کمتر است
و اکثر که بیشتر و بعضی گفته اند که اگر اندکی از آن گذشته باشد نیم حکم بقرب صادق است باین اعتبار
که مسافت ازین نقطه تا منتهی کمتر است از مبداء تا آخر و این اعتبار صحیح است و لیکن مراد این جاسنی
اؤل است چو واقع آنست که آنچه مانده اندکی است چنانکه احادیث بدان ناظر اند و من مات فقد قامت
قیامت نیز لفظ حدیث است که مولا این چنانچه این باب شایسته معنی او آنست که هر که مرد آنچه در
قیامت الا احوال و احوال واقع بشود فی است نمونه از دو وجهی آید و اولی که در و اما هم عزالی در کتب
خو داین معنی را تفصیل داده و شرح نموده است و خود نوشته تفصیل آن بر دو وجه نشاء و دیگر وجهیست را
نست نسبت قیامت صغری گویند چنانکه و اما که دانی شدن مجموع عالم و عالمیان و اقیامت کبری نامند و قیامت
وسطی نیز دارند آن عبادت است از مردن طبقه مردم که در آثار قریب بیکدیگر باشد که آن را قرن خوانند
چنانکه در حدیث عایشه باین * الفصل الاول * عن شعبه عن قتادة عن انس قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله و علم بعثت النبا و الساعة که اثین شعبه از قتاده از انس روایت می کند که آنحضرت
فرمود ترا بگویند شده ام شریب قیامت هم جو این دو انگشت که میان او و وسطی باشد قال شعبه و سمعت قتادة
و يقول فی قصصه گفت شده شنیدم و اما که می گفت در قصصی او و عظمای خود که می خواند و می گفت و در
بیان مراد از تشبیه نیست آنحضرت با قیامت ساعت باین دو انگشت که فضل اخذ الله علی الاعوام هم جو

الفصل الثالث

باب قرب الساعة و ان من مات فقد قامت قیامت

الفصل الاول

زیادتی و پیش یکی ازین دو انکشت که وسطی است بر دیگری که سبایم است باب قرب الساعة
یعنی همان مقدار که انکشت میانه پیشتر از ان انکشت است مبعوث شدن من پیشتر از قیامت
نیز آمده است که من پیشتر آمده ام و قیامت از پس و سید منی آید فلا ادري اذکری عن انس او
قاله قتاده شبه می گوید پس نمیدانم که این بیان را قتاده از انس نقل کرده یا از پیش خود گفت و بعد از
آنکه از انس باشد نیز احتمال دارد که انس از خود گفت یا از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنیده و از
حدیث مسند وین شده که باید معلوم کرد که این بیان را آنحضرت است و بعضی گویند مراد بیان ارتباط
و اتصال دعوت آنحضرت است بقیامت دینی و دنی و دیگر دوین میان متخل نیست چنانکه در میان این دو
انکشت انکشتی دیگر باشد اما بعد از آنکه دومی اثر افسیر کرده باشد و در حدیث تصریح آمده خلاف آنرا اعتباری نبود
متعلق علیه بدانکه مثل این حدیث در باب کافل و نیم نیز آورده یافته است که فرمودوا فاول الیتیم فی
الجمعة هکذا من و آنکه غم خوار نیم باشد در بهشت هم چنان باشیم که این دو انکشت اند و درین حدیث
اگر حمل بر مقارنت و اتصال کنیم بقصد سبانه و حی و ادوا که بر تاخر کافل نیم و در غول جنت از آنحضرت بر
و حی که تقدیم و تاخر این دو انکشت است نیز فضلی عظیم دارد و آنکه کرمانی در شرح صحیح بخاری در همین
حدیث بیان کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم این کلام فرمود بر ابر کشته بود و بعد ازین هر دو انکشت
در آن حال پس از آن بحالت طبع اصلی که تقدیم و تاخر است باز آمده اند و نیامده اند که دو که خلفت این
دو انکشت از آنحضرت بر طریق نبود و معارف بود چنانکه از سایر مردم و لیکن بر ابر کشتن آنها در وقت
این قول مجزیه بود و آنچه در بعضی کتب فارسی نوشته اند که سبایم و وسطی از ان حضرت بر ابر بودند بحکم عیسی
اصلی ندارد و مخالف کلام شراح و متن حدیث است و الله اعلم ۲۹ و عن جابر قال سمعت رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول قبل ان یلوه بشهر گفت جابر شنیدم آنحضرت را که می فرمود پیش
از رحلت خود یکماه تسالونی عن الساعة می پرسید مرا از وقت قیامت و انما علمها عند الله و نیست
عالم به نین و وقت آن که نزد خداوند هر چه بل یعنی از وقت وقوع قیامت کبری می پرسید آن خود معلوم
من نیست و آنرا جز خدای تعالی نداند قیامت صغری و وسطی و اما شمایان کنیم که از ان عالم و ادوم چنانکه فرمود
واقسم بالله ما علی الارض من نفس مغفوة سواک می خورم بخدا که نیست بر روی زمین هیچ نفس که زنده
شده و وجود است الان یلقی علیها مائة سنة و هی حیة یوم مثلک که بیاید و بگذرد بر روی صد سال دوی زنده
باشد و آنرا از که صد سال تمام بگذرد یعنی این طبقه و قرن از آدمیان که در زمان خرد آدن من موجودند
و مدت صد سال همه بگذرد و هیچ یکی از ایشان باقی نماند این قیامت را وسطی گویند و مردن هر یک را
نسبت بوی قیامت صغری و ادوم مسلم و باین حدیث است که در بعضی از ابا بر علای حدیث در موت
خضر علیه السلام بر وی در وقت خرد آدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مولودان و موجودان بر روی

بر روی زمین بودند و بحکم خبر نوح صادق باید که بنمای وی از صد سال دور نماند و در باب قرب الساعة
بعد از که شش صد سال بمرور می دهند که خضر ازین عموم مخصوص است و آن حضرت جز از احوال است
خود داده است که از استقامت که درین وقت موجودند بعد از صد سال همه بمیرند و بعضی گویند که شاید که
خضر در آن وقت بر زمین نباشد بلکه بر آب بود و یا در هوا اندامی است نقل کرده اند که چهار کس از
انبیاء زنده اند و بر زمین خضر و الیاس و دوبر آسمان ادریس و عیسی و اخبار در وجود خضر از پیشانج و عتبات و
سبده اگر چه آنرا بعضی تأویل کنند که هر زمانه خضری است که مرئی و مفیض آنست ولیکن از کمال اولیا
وجود همان شخص از بنی اسرائیل که مصاحب موسی بوده آمده و از حضرت فوٹ الباقین شبنج محی الدین عبد
القادر رضی الله عنه منقولست که گاهی در انشای کلام خود می فرمود اشارت بجانب بنوای کرد قف یا اسرائیلی
واسمع کلام الموعود فرمود بایست ای اسرائیلی بشنو کلام محمدی را مراد ذات شریف خود را و کلام
خود را می داشت ۳۰ و عن ابی سعید عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا یأتی مائة سنة و علی
الارض نفس مدفوعة الیوم و رواه مسلم ۴ و عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رجال من الابرار یأتون
النبی یدعونهم و انذروا و یدریشان کمی آمدند بنمبر را صلی الله علیه و آله وسلم فیما لونه من الساعه پس
می رسیدند آنحضرت را از وقت قیام قیامت فکان ینظر الی اصغرهم پس بر دآن حضرت کمی نگریست
بجانب خردترین ایشان و در سن سال فیه قول ان یعش هذا الایدی که المهرم اگر می زید این خردک در
نمیاید او را پیری سخت حتی تقوم علیکم ساعتکم تا آنکه بر پایش و بر شانه قیامت شما یعنی هنوز وی با خبر پیرها
نرسیده باشد که شما همه مرده باشید اشارت بهلاک این طقه و دفای این قرن و دستار این مدت و لهذا
فرمود عنکم متفق علیه ۲ * الفصل الثانی * عن المستوره روایت از مستور بن فضال بن مسم
و سکون سین مهمله و قیام سکون و او کسر را در آخر دال مهمله بن شداد الخثعمی و تشدید دال صحابی است
مرد و در اهل کوفه ساکن شد مضر را و بعد داشت و در ایشان دور وقت و ثبات آنحضرت کو و ک
بود اما روایت دارد از آن حضرت عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال بعثت فی نفس الساعة
بر آنیکه شده ام من و ابتداء کار قیامت و اوایل علامات آن و نفس به تحریک ابتداء ظهور چیزی چنانکه
نفس الصبح گویند و ظهور آنرا خاندن قبقتها کما بیقت هذه هذه پس پیشی کردم من
ساعت را چنانکه پیشی کرده است این انکشت یعنی وسطی این انکشت را یعنی سبایه را و اشار
باصبعیه السبابة و الوسطی و اشارت کرد بدو انکشت خود که سبایه و وسطی است رواه الترمذی
۴ و عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و آله قال انی لارجو ان لا تعجز استی عند ربها
فرمود بدو رستی که من بر آئینه امید می دارم که عاجز نیاید است من نزد پروردگار خود و ان یوخرهم نصف
یوم ازین که آن خبر دهد و مهلت بخشد ایشان را و روز قیل لسط و کم نصف یوم گفته شد مر سعد بن ابی قاص

را چند است و چه مقدار است نیم روز؟ قال خمس مائة سنة گفت نیم روز پانصد باب لا تقوم الساعة سال است این از اینجا چه است که حق تعالی فرمود و آن یوم ما عندك كما لف سنة مما تعدون می فرماید که یک روز و در کار تو مانند و مقدار هر سال است از آنچه شما می کنید شاید چون روز مقدار هر سال باشد نیم روز پانصد سال بود و معنی حدیث آنست که این است در این مقدار قدرت و کثرت و قرب و مکان نزد پروردگار تعالی هست که پانصد سال ایشان را نگاه دارد و هلاک نکند و بقای ایشان کمتر از این خود نباشد اگر پیشتر بود تو انداختی کرد بآنکه در کمتر از پانصد سال قیامت قائم نمیشود و این است و هلاک نکند بعد از آن تا چه خواست باشد و بعضی گفته اند که مراد آنست که تا پانصد سال سالم و ایمن از شداید و عقوبات نگاه دارد و بایشان آنست بازساند که بدان مستهتک دستاصل شوند رواه ابو داؤد و مشیخ جلال الدین سیوطی و بعضی و سبیل خود اثبات کرده که بقای امت بعد از هزار سال از رحلت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پانصد تجاوز نکند و گفته که بعضی از علماء وقت قوی دادند که در مایه عاشر خروج مهدی و دجال و نزول عیسی و دیگر علامات قیامت واقع گردد و این قول را در کرده و از پیش خود اثبات کرد که اخبار و آثار دلالت دارند که از هزار بگذرد و زیاده بر آن از پانصد بگذرد و الله اعلم * الفصل الثالث

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل هذه الدنيا مثل ثوب بشق من اوله الى آخره حال این دنیا در نزدیک رسیدن بنسب و هلاک و قرب زمان قیامت هم چو حال جامه ایست که پاره کرده شد است از اول آن تا آخر آن فبقی متعلقا بخیط فی آخره پس بانی مانده و آنچه یک رشته در آخر دی فیوشك ذاك الخیطان یخطف پس نزدیک است آن رشته که گسسته شود و دشت دنیا سر آید و فانی گردد و رواه البیهقی فی شعب الایمان * باب لا تقوم الساعة الا على شرار الناس * باب و بیان آنکه بر پانصد قیامت مگر بر مردم بد یعنی نیکان الله میبرد و بدان باقی ماند پس قائم شود قیامت بر ایشان و تا دو نیکان در دنیا هست قیامت قائم میشود و چنانکه گفته است که در آخر عهد عیسی علیه السلام با دوی خوش بوی بود که سالکانان الله بدان جان دهند و در کار ان بانی ماند که میان خود و مانند خمر آن اختلاط نماید پس بر ایشان قائم شود قیامت * الفصل الاول * عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض بر بانی شود قیامت تا آنکه گفته نمیشود در زمین الله الله یعنی کسی نمی ماند که ذکر خداست تعالی کند و او را بر سر نه بلکه همه کافروبت برست و فاسق باشند و فی رواية قال و در وایتی این چنین آمده است که گفت لا تقوم الساعة على احد یقول الله الله بر پانصد قیامت بر هیچ یکی که می گوید الله الله رواه مسلم و ازین جامعلوم کرد که بقای عالم بر کثرت ذکر خدا و اذاکر ان و صالحان و نیکوکاران است و چون ایشان از عالم بر دارند عالم نیز در پاید * و عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و مسلم لا تقوم الساعة الا على شر ارا الخلق معنى این حدیث از بیان باب لا تقوم الساعة
 یعنی ترجمه باب معانوم شد و مراد بخلق نامس است زیرا که مراد بشر از عصا است اندک متعطف
 به معصیت آدمیان اندک سایر خلق رواه مسلم ۴۰ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تقوم الساعة حتي تضرب الیات نساء دوس حول ذی الخلفة بر یا
 نمی شود قیامت تا آنکه منی چند سر نهایی زنان قبیله دوس که دیت خانه که نام او ذی الخلفة است
 الیات بطح همزه و لام حاء الیه فتح همزه و سکون لام دو قاف موس گوید سرین زن بایه و گوشت یا آنچه
 نشسته است بر ذی از پیه و گوشت و غی الحراج الیه دنیب و در مجمع البحار گفته گوشتی که بماند شد بر پشت
 و دران و در دست تاری الاوار آورده که گوشت نصف پایان از جوان و آن از بنی آدم گوشت مقیده است
 دوس بطح دال و سکون داد در آخرین مهله قبیله است از یمن و ذوالخلفة بطح حاء معجمه و لام و بنشین
 نیز آمد دیت خانه که آنرا کعبه یمانی می گفتند و در آنجا بتی بود نام او خلفة که قبایل دوس و خشم و بجایه آنرا
 می بر سینه نه و آنحضرت جبر بر من عبد الله بجلی را بر فرستاد تا آنرا خراب کرد پس می فرماید که در آخر زمان
 این قبایل مرد دیت پرست شوند و زنان ایشان که در آن بت خانه طواف کنند و راوی در تفسیر ذو
 الخلفة گفت که ذو الخلفة طاغیة دوس و ذوالخلفة نام بت قبیله دوس است التي كانوا يعبدون
 في الجاهلیة آن طاغیة که بودند ایشان که پرستش می کردند در زمان جاهلیت و از آنچه گفته اند که نام
 بت خانه است معانوم می گردد که درین تفسیر مسامح است متفق علیه ۴۰ و عن عایشة رضی
 الله عنها قالت سمعت رسول الله گفت عایشة رضی الله عنها شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله
 و سلم یقول ی گفت لا یدلک اللیل و النهار حتی یجعل الملات و الهزلی نمبر و شب و روز یی نانی
 نمی گردد دنیا تا آنکه عبادت کرده بشو و لات و عزی که نام دیت مشهور است لات نام صنم قبیله ثقیف
 است و عزی نام بت غطفان و سلیم فقلت عایشة می گوید پس چون شنیدم آنحضرت را که این سخن
 گفت گفتم یا رسول الله الی کنت لا ظن حین انزل الله بدستی که بودم من که هر آنکه گمان میبردم هنگامی
 که فرد فرستاده است خدای تعالی این آیت را هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره
 علی الدین کلد و لو کره الشرکون آن خدائی که فرستاده پیغمبر خود را در راه راست و دین دوست
 تا غالب گرداند او را در دین همه دین اگر بر ناخوشش دارند آنرا و دشمنان دیت برستان و چون مدلول
 این آیت نیست که دین مانده باطل شوند و بت پرستیه باز و ال پذیرد دین اسلام بر همه غالب آید
 پس من گمان می بردم بلکه یقین می دانستم که آن ذلک قائم دیت پرستی تمام شوند و زوال پذیرند
 و هر طرف شوند است و در بعضی نسخ قاسا بنضرب آمده و آنرا موافق علم خود می دانست که در شرح ذکر
 کرده ام و دیگر این خبر چندی که در آخر زمان لات و عزی و ابیه بر سینه قال الله سیکون من ذلک ما شاء الله

فرمود آنحضرت که بد رسی که شان اینست که خواهند در آخر زمان چری از بت پرستی . باب لا تقوم الحماة
 مدنی که خواسته است خدای تعالی ثم یبعث الله ریحاً طیبه پس می فرستد خدای تعالی بادی خوشبو و فتوحی کل من کان
 فی قلبه همشقال حبه من خردل من ایمان . ستر میز اینده می شود هر کس که هست در دل وی سقده اردا
 خردل از ایمان فی قلبه من لا خیر فیہ پس بانی می ماند کسیکه نیست هیچ نیکی در وی فیر جفون الی دین آباثم
 پس مردی شوند و بازی گردند بسوی دین بدان خود یعنی حکمت الهی در آخر زمان کفر و بت پرستی خواهند
 نایابست که محل ظهور قهر و جلال حق است بر بدان قائم شود بر بزرگان و ذوالعزمین عبد الله بن عمرو
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج الدجال یردن می آید دجال فیکت از بعین پس
 در ناک می کند می باید جل لا ادري از بعین یوما او شر او ما ما عبه الله من عمر بن الناص می گوید در منی با هم
 که مراد آنحضرت از چهل چل روز است یا چهل ماه است یا چهل سال سابقا معلوم شد که در بعضی روایات
 چهل سال آمده و در بعضی چهل روز یا چهل شب و در تطبیق نیز معلوم گشت فیبعث الله عیسی ابن مریم پس
 می برانیزد می فرستد الله تعالی عیسی بن مریم را علیه السلام کانه عروبة بن مسعود گوید که وی عرو بن مسعود است در
 صورت و شکل و عرو بن مسعود ثقی از صحابه محطام است و این مسعود پدر عبد الله بن مسعود و نیست پدر وی
 مسعود بن غافل نهی است و پدر این متعب بن مالک فیطایبه قیر لکند پس می جوید عیسی علیه السلام دجال را
 پس می کشد و اثم یمکت فی الناس سبع سنون لیس بین اثین عداوة پس در ناک می کند می ماند عیسی
 علیه السلام در مردم هفت سال و در حالتی که باشد میان دو کس دشمنی یعنی همه کس بر صفت ایمان کامل
 و طریقه محمود و دوست یکدیگر باشند و کث عیسی هفت سال یعنی بعد از کشتن دجال باشد و الا سابقا معلوم
 شد که مدت کث وی علیه السلام چهل و پنج سال است ثم یبعث الله ریحاً بارده من قبل الشام
 ستری فرستد الله تعالی بادی خوش و خنک از جانب شام فلا یبقی علی وجه الارض احد پس باید
 می ماند بر وی زمین هیچ یکی که فی قلبه همشقال ذره من غیر در دل وی سقده اردا زیرا است او ایمان
 شک را وی است که من خبر گفته یا من ایمان گفته الا قبضه مگر آنکه می ستاند آن باد آن کس را
 و سبب انزاع روح وی می گرد و حتی لو ان احد کم دخل فی کبد جیل تا آنکه اگر ثابت شود که یکی از شما
 در آید در درون کوی لدخلته شلیه حتی تقبضه بر آئین می در آید آن باد و در آن کوهران شخص تا آنکه می ستاند
 جان او را و کید الفتح کاف و کسر بادال میانه هر جز را می گویند و جگر را نیز باین معنی می آید
 قال فبقی شرار الناس پس بانی می ماند مردم بد فی خلق الطیر و احلام السباع و در سبکی بر مذکورانی
 دند یا یعنی در فسق و فساد و قضای شهوات نفسانی چنان سبک و نیز و باشند چنانکه بر مذکور و در غم و خیریزی
 و در افتادن در آن چنان کران و سبکی شوند که در مذکور و احلام اینها جمع حلقه با سر خاداشته اند که بمعنی گز اباری
 و ذوقار است و مراد اینها نمکن و استقرار است و در غم و فساد لا یعرفون معروفا و لا یفکرون معکرا

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دانیاء و سل و بعث و منزهت وی
 عز و علا از دوزخ شان بر آرد و در حدیث ابی سعید در فصل اول از باب الحشر بیاید که این بعث نام از مارج و
 و مارج خواهد بود و شفاعت با موطن باشد اول که عاصیان را بدو نگاه عزت بیارند و ایستاده کنند از جرق خوف
 و خیالت خرق شوند و از رسول و نبیت حساب و عذاب بار زد شفیعیان و در خواست کنند که تابه نشینند و آرامی گیرند
 و نفسی بر آرد و در عرصات قیامت بعد از آن حکم شود که بر فند حساب بگیرند اینجایند و در خواست کنند که از روی
 حساب ایشان بگذرند و هم چنین عفو کنند و چون حساب تمام بگیرند مناسقه و در حساب نکند که هر که مناسقه کرده
 شود در حساب عذاب کرده شود و بعد از حساب بدوزخ بنورسند اینجایند محل شفاعت و در خواست است
 تا بدوزخ نورسند و چون بنورسند و عذاب کنند شفاعت نمایند و از دوزخ بر آرد امید داری از کرم غنای
 عزاسمه و شفاعت حضرت رسول فخر و صلی الله علیه و آله وسلم بسیار است باقی هر چه حکم او است
 انه علی کل شیء قدیر قال قل لک یوم یجعل الاولاد ان شیعلا گفت پس آن روزیست که می گرداند
 یحسان را بیر کنا یست از درازی آن روز و از شدت و محنت که در آن روز است چه پیری و دغ و محنت
و در روز و ذلک یوم یکشف عن ساق و آن روزیست که پیدای می شود و کشاد میشود و در وی از امری
عظیم و محنتی سخت و کشف ساق کنا یست از خوف و هول و شدت و محنت و این معنی شهادت است میان
عرب و اصنام آنست که هر که در شدت و محنت سخت افتد و اشتهام آن و اسیر از ساق مرزد و ساق وی بدان
کاشوف گردد و کلام در تفسیر کریمه یوم یکشف عن ساق و یدعون الی السجود بسیار است و نزد اکثر
مأدیل وی این است که گفته شد و الله اعلم و راه مسلم و ذکر کرده شد حدیث معاویه که او شایسته
لا تقطع التوبة و در وی ذکر انواع آفتاب از جانب مغرب آمده است فی باب التوبة در باب توبه
 باب التوبة فی الصور فتح میدن و صور بضم شاخ که در وی بدین و مراد اینجاست که در وی
 استرا قیل بدو آن در دفع است یکی بر ای هلاک گردانیدن و میرانیدن زندگان و دیگر برای
 زندگ گردانیدن و برانگیختن مردگان ۵۸ الفصل الاول عن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم ما بین النبیین از دعون مدت فاصل میان دو نفر چهل است
و چون ابوهریره از دعون بخل گفت قالوا پر سیدند یا با هریره از دعون یوما آیادت مذکور چهل
روز است قال ابیت گفت ابوهریره ایبا آوردم از جرم و قطع کردن بآنکه گویم چهل روز است و ندانم
بخوانم گفت آنرا قالوا از دعون شهر گفته آیا چهل ماه است قال ابیت گفت از چهل ماه گفتن نیز با
آوردیم آنرا نیز خوانم گفت قالوا از دعون سنة گفته آیا چهل سال است قال ابیت گفت این را نیز
توانم گفت یعنی چون از آنحضرت بخل شنیدیم یا ما بین شنیدیم و آنرا فراموشش کرده ایم بخرم
توانم گفت که مراد چیست و گفت آنحضرت ثم یقول الله من السماء ماء یسری فیرسد خدای

تعالی از آسمان آبی را فیض بخشید که ایستد البقل سر میر و مانند و پیدای شوند باب النسخ فی الصور
 آدمیان و جز ایشان از جانداران چنانکه میر و پیدای شود تر و دهنها و گیاهها بر زمین و به حقیقت آدمی را و
 را نخی است چنانکه نباتات را بهمان در زمین که بوجود آن پیداکرد و دوسر که چنانکه است کرد
 بقول خود قال و لیس من الانسان شی لا یبلی الا عظما واحدا و یست از آدمی جزئی که کهنه نشود
 یعنی همه چیز از اعضا و اجزای کهنه شود و پوسیده و فرسوده گردد مگر یک استخوان و هو عجب الذنب
 و نام آن استخوان عجب الذنب است بفتح عین و سکون جیم و فتح دال و فون و آن استخوان
 است بایان صاب میان دو سرین و عجب الذنب به تبدیل با میم نیز آمده و عجب و عجم هر دو به معنی
 اصل و پنج آید و ذنب به معنی دم و این استخوان چون در انجاست آن را باین نام خوانند و منته یز کب
 الخلق یوم القيامة و ازین استخوان ترکیب گردد بشود و پیوند داده میشود پیدایش جسد آدمی
 متفق علیه و فی روایة لمسلم قال کل ابن ادم یاکله التراب منه جسد آدمی را آدمی خورد آنرا
 خاک العجب الذنب که این استخوان که منته خلق و فیه ترکیب از وی پیداکرد شده است در اول
 خلقت در آدمی ترکیب داده می شود و در روز قیامت ۲۳ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم یقبض الله الارض یوم القيمة در بنوی گیرد از ای تمامی زمین را و روز قیامت و یطوی
 السماء بیمنه و می پیچد آسمان را به دست راست خود که نامت است از عظمت و جلال و کبریای حق و مهانت
 و حقارت افعال عظیمه که او عالم خلق در این جرات است در جنب آن و تنبیه است بر آنکه خراب کردن عالم و
 برداشتن زمین و آسمان نزد قدرت وی ممکن و آسان است و چون آسمان را شرف و عظمت نسبت
 بر زمین بیشتر است اذرا ذکر کرد و تخصیص کرد بزمین که اشرف از بسا است پس قبض می کند
 زمین را و می پیچد آسمان را به دست راست خود و ثم یقول یستری کوبید وی تعالی انا الملك منم بادشاه عالمی
 الاطلاق این ملوک الارض کجا بادشاهان که در زمین دعوی بادشاهی می کردند متفق علیه ۳۰ و عن
 عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یطوی الله السموات یوم القيمة
 می پیچد از ای تعالی آسمانها را و روز قیامت ثم یأخذهن بیده الیمینی استری گیرد و آسمانها را به دست راست
 خود و ثم یقول یستری کوبید انا الملك این الجبارون این المتکبرون منم بادشاها کجا اند جبار و قهر کننده گان
 و کام شکننده گان و کجا اند متکبر کننده گان ثم یطوی الارض بشماله استری پیچد زمین را به دست چپ
 خود و فی روایة و در دینی اینچنین آمده است که یأخذهن بیده الاغوی می گیرد زمین را به دست دیگر
 ثم یقول یستری کوبید انا الملك این الجبارون این المتکبرون کجا اند ستیزه کاران
 و اندگان مردم را و کردن کسان و بزرگی نمایندگان از خود رواه مسلم ۳۱ و عن عبد الله
 بن مسعود قال جاء جبر من اليهود الی النبی آمد دانشمندی از یهود سوی بنی اسرائیل و آله

و سلم فقال بس كنت يا محمد ان الله يسمك السموات يوم القيمة على اصبح باب النسخ في الصور
بدستی که خدای تعالی نگاه میدارد آسمانها را روز قیامت بر یک انگشت و الارضین علی اصبح و نگاه
میدارد زمین را بر انگشت دیگر و الجبال و الشجر علی اصبح و نگاه می دارد کوه ها و درختان را بر انگشت دیگر
و الماء و الثری علی اصبح و نگاه می دارد آب را و خاک نمناک را بر انگشت دیگر و سایر المخلوق علی اصبح
و نگاه می دارد بانی خلق را بر انگشت دیگر ثم یهزین ستر می جنباند اینها و فیقول پس می گوید انا الملك
انا الله بنم باو است منم خدا اینها همه کنایت و تمثیل و تصویر بر غلبه قدرت و عظمت الهی است تعالی شان و قطعا
معنی دست و انگشت و جنبانیدن منظوری و ملحوظه و روش کلام عرب اینست که چون یکی را خواهند وصف
کنند بزرگ و کرم گویند دو دست و بی فراخ و کشاد است با آنکه تواند که او را دست نبود و دستهای وی
بریدند و باشد باز اول خلقت بی دست آفرید شده یا کسی را بر سلطنت و ملک رانی وصف کنند گویند
فلان بر تخت نشست اگر چه او را تختی نود و شستی نه و این مسلکی سدید است و در نعم متشابهات قرآن
و حدیث بی آنکه تأویل کنند بگویند مراد است اینست و تحت این فاهم و انداخته که آنحضرت از
گنهار یهودی و تصدیق کرد مراد را چنانکه گفت فضلك رسول الله پس بخندید پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم تعجبا ما قال الحجر از جنت شگفت نمودن از آنچه گفت آن و انشمنده بود و تصدیقا له یعنی
نعمت نمودن آنحضرت نه از جنت که سبب جبر و دما که از جنت تصدیق وی و راست گردانستن وی بود
ثم قرأ بترخواند آنحضرت این آیت را و اعاقل و الله حق قل و داند از نکر داند آنکسان که شرک
می گردانند خدا را غیر او و ایمان ندارند بکمال قدرت و عظمت او و می اندازند گردن او یعنی نشناختند او را
چنانکه باید شناخت و تعظیم داشتند او را چنانکه تعظیم باید داشتند و نه بر سر پندار چنانکه باید پرسند
و الارض جمیعاً قبضته يوم القيمة و زمین تمام در جنت قدرت او است و السموات مطويات بيمينه
و آسمانها پیچیده شده اند بدست راست وی سبحانه و تعالی عما یشرکون پاک است و بزرگ است وی
از چیزی که شرک می گردانند او را آنچه یهودی گفت تفسیر و تفصیل اینست متفق علیه و عن
عائشة رضي الله عنها قالت سألت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن قوله تعالی پر سید پیغمبر
خدا را از معنی قول خدای تعالی که گفته است يوم تبديل الارض غیر الارض و السموات روزی که تبدیل
و تغییر داده شود زمین را و پیدا کرده شود و زبیل وی زمین دیگر و تبدیل داده شود آسمانها را و آفریده شود
آسمانهای دیگر یعنی روز قیامت فاین یکون الناس يومئذ پس گجا باشند آدمیان در آن روز و در آن وقت
که تبدیل داده شود زمین و آسمان را قال علی الصراطا گفت آنحضرت آدمیان در آن وقت بر صراط
باشند مراد همان صراط است که معهود است نزد مسلمانان یا هر صراطی که باشد و اصل صراط به معنی راه است
رواه مسلم بدانکه تبدیل و توابع می باشند یکی تبدیل و زوایات چنانکه گویند تبدیل گردم و دادم را

و از بنا بر این دو بدل و دایم و نابریز که در بدیل و در صفات چنانکه گوید تبدیل باب الفتح فی الصور
که در ممانعه و اجتنام یعنی حلقه را که اتم در شکل خاتم ساختن با آنکه ذات یکی است و صفت و هیئت دیگر شد
و بدیل زمین و آسمان بر زمین و آسمان دیگر و احتمال دارد و آثار و اخبار نیز و تبدیل صفات بیشتر است
این عباس فرموده زمین همان زمین است تغییر در صفات اوست و ابوهریره گفته که فرارخ کند
زمین را چنانکه هیچ بند و بست در آن نمائند و در دگاه تعالی قاده است که زمینی دیگر و آسمانی دیگر پیدا کند چنانکه
برخی آثار و اخبار در آن نظر است از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده است که زمینی پیدا کند
از خرقه و آسمانی از طلا و از این مسو و آمده که زمینی پیدا کند سفید و یا کبره که کلاه نکرده کسی در آن
و ظاهر حدیث و سوال عایشه و جواب آنحضرت مراد از نظر دین است که اقال الطیب و ایله اعلم ۶۰ و عن ابی

هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الشمس والقمر مكدوران يوم القيمة آفتاب و ماهاب
پیکه میشود روز قیامت یعنی بر داشته و در کوشه انداخته میشوند چنانکه جامه و ایله پیچند و در کوشه پیچند ایله
پای پیچند و میشود و در دشت نانی این آمد و می رود و اساطیر آن از آفاق و زوال می پذیرد و از آن روایه البخاری
۲۰ الفصل الثانی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله کنت گفت پیغمبر خدا صلی الله

علیه و آله و سلم کیف انعم و صاحب الصور قد التقیه چگونگی نعمت کرد و ما ششم و حال آنکه صاحب
صور که اسرافیل است علیه السلام فرد بوده است صور در ادوات خود را می دیدن و اصفی
سمعه و مایل گردانده است و بر داشته است گوش خود را بجانب حیاتی اذن کند و به فرماید که
بدنم و حتی چپته و گنج داشته و نمکون کرده است پشانی خود را چنانکه عادت و صدگان یون و
دشخ می باشد یعنی پهن شده باشد است انتظار معی یوم بالفتح اتفرایمی برد که کی امر کرده شود و بدیدن
فقالوا پس گفته صحابه یا رسول الله و ما تا مونا چون حال اینست چه می فرمائی ما او چه گاه کنیم قال فرمود
قولوا حسبنا الله و نعم الوکیل بگوئید پس است ما را خدا و بگوید کبیل است وی که سیر و می شود تمام کار
و با خود و ابوی یعنی التیام را گاه می برد و اعتماد بر فضل و کرم وی کند و بر عمل و کردار خود تکیه نکند
با آنکه بد آنچه فرموده است گاهی کرده باشد و این گفته است که چون شدت و محنت در سر از یزیدی

پیش آمد این را بگویند و از آن سلامت باشد روایه العز مزی ۲۲ و عن عید الله بن عمر و عن
النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال الصور قرن یفتح فیه گفت آن حضرت صور که اسرافیل در
داده ان قیامت قائم شود بر سر رت شخی است که دیده می شود و می و عظمت آنرا خدا می تعالی
و از اخبار و روایات در تصویر و توصیف عظمت آن بسیار آمده است و ایله اعلم روایه الترمذی
و ابوداود و الدارمی ۳ الفصل الثالث عن ابی عباس رضی الله عنهما قال فی قوله تعالی
گفته است این عباس در تفسیر قول حق تعالی که فرموده است فاذا انقروا الناقور الصور یعنی مراد

بنا فوراً صورت است و معنی این است که چون و پیدا شود در صورت پس آن روز سخت باب الحشر
 است بر کافران قال والراجحة الصفحة الاولى والراجحة الثانية گفت این چهار س در تفسیر
 قول حق تعالی يوم نرجف الراجحة تتبعها الراجحة روزی که بجهنم را بجهنم آید و در آن روز که
 مراد از راجحه تله ادلی است که زمین و کوه بدان بجهنم رود حرکت آیند مشق از رجف به معنی
 جنبیدن و در لرزه افتادن و مراد بر او تله ثابته است که در پی تله ادلی برسد مشق از رجف به معنی از
 عقب چیزی آمدن و در پی وی رسیدن رواه البخاری في ترجمة باب روايت کرده است این را
 بخاری از این چهار س در ترجمه بابی از صحیح خود ۲۵۰ و عن ابي سعيد قال ذکر رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم صاحب الصور ذکر کرد آنحضرت فرموده را که صاحب صور است و موهل است
 بر آن و در دهن در آن که اسرافیل باشد و قال و گفت آنحضرت من یمینه جبرئیل از جانب دست
 راست وی جبرئیل باشد و عن یساره میکائیل از جانب دست چپ وی میکائیل بود یعنی در وقت و در
 رسیدن ۳۰ و عن ابي رزین بنح را ذکر از ای الحقیقی بضم عین و فتح قاف نام او لقیظ بن عامر است بنح
 نام مکانی مشهور است و در او اهل غایب قال قلت گفت ابو رزین انتم یارسول الله کیف یحید الله الخلق
 چگونه بازمی گردانند خدای تعالی خلق را و از زنده می سازد زنده از بوسیدن و خاک شدن و ما آیه ذلک فی خلقه و به
 پیراست نشان آن در خلق داد که بدان امکان آن توان داشت و بر آن دلیل ساخت قال گفت آنحضرت
 انما مورت بوادی قومک جل با آیا بکند شده بود در دست و صحرائی قوم خود در زمان قحط سال و خشکی باران
 که هیچ سبزه در آن نباشد ثم مورت به یهتز حضرت استرمی گذری بآن وادی و در حال کمی جبهه می باله سبزه
 جذب فتح جیم و سکون دال و کسر آن خشک سالی ضد خصب بکسر خا قلت نعم گفتیم آدی که شده نام بوادی در هر
 دو حالت قال فتلك آیه الله فی خلقه گفت آنحضرت پس آن نشان خدای تعالی است در خلق وی
 و زنده گردانیدن مردمان از مردن و بر آوردن ایشان از گور و دلیل است بر آن چنانکه فرمود کذلک
 یحیی الله الموتی تم چنین که میروید در زمین سبزه از زنده می گردانند خدای تعالی مردمان از واهل و ایت کرد این
 و حدیث از رزین ۱۰۷ باب الحشر فی الصراح حشر برانگیزش و زنده کردن و مردن و منته یوم الحشر و زیارت
 و این عبارات است از کور آوردن مردمان از زنده گردانیدن و بر آوردن ایشان از قبور و در جایی که
 آنرا حشر گویند بکسر شین و فتح نیز خوانند و حشر دو حشر است یکی بعد از قیامت باین معنی که گفته شد دیگر پیش از قیامت
 از علامات آن چنانکه در حدیث آمده است که آنشی از جانب مشرق پیدا آید که مردم را با حشر یعنی زمین
 شام بر اند چنانکه با تمام گذشته و مراد اینجا معنی اول است و بعضی احادیث باید که مختل هر دو معنی است
 و علامه و احتمال قایل شده اند که اختلاف که در ظاهر همان اول است ۱۰۲ الفصل الاول ۱۰۳
 سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحشر الناس یوم القیمة علی ارض بیضاء

حقراء کرده می شود مردم روز قیامت بر زمین سفید که سخت نیست بر می روی باب العشر
 و اعرف سفید که خالص و سخت نباشد سفیدی او مایل باشد سرخی کفر صفة النقی مانند نان آرد زینچه شده و تشبیه در
 لون و استهانت است لیکن فیها علم لاحد نیست و فان زمین علامت و نشانی یقیناً بآدمی و حق
 هیچ یکی را یعنی زمین و هوا و حالی از باندی و بستی یا نبسته و دان زمین نشان ملک و تصرف مزایج یکی را اگر
 پروردگار تعالی و تقدس و امتفق علیه و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم تكون الارض يوم القيامة خبزة واحدة می باشد زمین روز قیامت یکسانی که یتکفاهما الجبار بیدله
 می کردند آن نان را جبار تعالی و تقدس بدست خود و چنانکه عادت است که نان را از دست میگردانند
 تا که در دود و خاک و بر آب بر نشو و پس از آن بر خاک سرگرم بید از د تا پنجه کرده و کما یتکفاهما احدکم خبزته فی السحر
 چنانکه می کردند یکی از شامان خود را و سفر یعنی می برد و آنرا بطریق استنبجان و سفر بضم سین و فتح یزخر و اند
 جمع سفر که بر آن طعام خود را نزل لاهل الجنة در حالی که این نان بزل است مر بهشتیان را و نزل بضم نون
 و ذای دستون آن طعام حاضری که اول نزد مهمان بیاید بدانکه ظاهر حدیث آنست که زمین مان شود و بتبدیل بدان
 گردد و طعام بهشتیان شود که بالفعل نزد آمدن بهشت بخورند پس بعضی هم بر ظاهر حمل کرده و گفته که سببه
 نمیداریم هیچ جز از قدرت خداوند تعالی و وی تعالی قادر است که زمین را بانی سازد و بخورد و بن بهشتیان
 دهد و دیگران گویند که در قدرت حق استبداد می ندادیم و لیکن دلیل صحتی که نص باشد در آن ندادیم و حال آنکه
 واده شده است که این زمین را بابر و جردی بآتش پر کنند و باد و زرخ پیوند پیش مقصود تشبیه زمین
 است در بیاض و استهانت بانی که پیدا میکند و بیاد میگرداند پروردگار تعالی بهشتیان را و در آمدن آن بطریق نزل
 و در ضمن این بیان عظمت بهشت است و آنچه هم یاد داشته شده است مر بهشتیان را از جلا بل نعم یعنی ناهای
 بهشت باین عظمت باشد که تمام روی زمین مقدمه اریک نان از آنها باشد پس حریف تشبیه مذوف
 باشد فاتی رجل من اليهود پس بعد از فرمودن آن حضرت این حدیث را آمد روی از قوم یهود فقالت پس
 گفت آن مرد یارک الروح من علیه برکت فرستد خدای تعالی مهربان بر تو یا ابا القاسم الا اخبرک
 بنزل اهل الجنة يوم القيامة آیا خبر ندیم ترا بطعام بهشتیان که اول پیش ایشان پاد روز
 قیامت قال بلی گفت آنحضرت بلی خبر ده مرا آن قال تكون الارض خبزة واحدة گفت یهودی
 می باشد زمین یکسان کما قال العیسی چنانکه گفته بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فمظنوا العیسی
 صلی الله علیه و آله و سلم المینا پس نظر کرد آنحضرت بسوی ما ثم ضحك پسر خند کرد آن حضرت
 بهجت موافقت خبر وی صلی الله علیه و آله و سلم خبر یهودی را که از تورات می داد و حصول مزید ایتقان
 و قوت ایمان صحابه خبر وی صلی الله علیه و آله و سلم و خنده به میانند که در حقیقت و احوال ما آنکه ظاهر شد
 و دان می بین که در اقصای دین اند آنها را داند آنها را ختم و عقل گویند از جنت روئین آنها بعد از بلوغ

و کمال عقل و نوازداد بر بشکب و مثلین احراس که بعد از بشکب اند نیز اطلاق کنند و ظاهر بابت الحشر
 آنست که مراد اینجاست یعنی باشد چه ظاهر شدن و بداندنای عقل در خند و در غایت بعد است
 ثم قال بسنگ گفت آن بودی الاخیر که باد انهم آیا خبر بدیم تر از این خودش اهل بهشت بالام
 و المونان خودش ایشان بالام است بسیار موده و تخفیف لام و مایی و چون بالام فقط مریانی بود و صحابه
 یعنی آنرا نه نمیداند قالوا و ما هلا گفته صحابه و چیست این یعنی بالام قال گفت یهودی باین عبارت
 مان خودش بهشتیان شود به معنی گداست و لون و مایی است بادی یا بکل من زائدة کبد هماسبعون الفا
 می خورد از گوشت باره که زیاده بر جگر است هفتاد هزار کس و آن طایفه اند که بی حساب و در بهشت
 در آیند و دوی ایشان مانند ماه شب چهاردهم باشد و تواند که مراد کثرت و بیان در آن باشد نه عدد مخصوص
 و گفته اند که زیاده و کبد قلمه جداست پیوسته به جگر و آن خوش تر و کوار ترین اجزای دست و تواند که بیان معنی
 بالام از آن حضرت باشد چون صحابه معنی آن را نه نمیداند و پرسیدند آن حضرت میفرماید از آن که بودی بیان
 کنند بوحی الی آن بیان کرد و این وجه نزد کاتب حرکت اله و اجلی است از وجه اول فافهم متعلق
 علیه و ۳۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحشر الناس علی ثلاث طوارق
 حشر کرده می شوند آدمیان بر سه طریق و سه فرقه را اغیین یک فرقه و غیت کنندگان دو بهشت و فصل و رحمت
 الهی تعالی لا خوف علیهم و لا هم يحزنون هفت ایشان است راغیین و فرقه دیگر ترسندگان از آتش
 و دوزخ و غضب و سختی و در دگر عروضا و ائمان علی بعیر و ثلثة علی بعیر حال آنکه دو کس بر یک
 شتر اند و سه کس بر یک شتر اند و اربعة علی بعیر و عشر علی بعیر و چهار کس بر یک شتر و دو کس
 بر یک شتر این اعداد تقصیل مراتب این دو قسم است بر سبیل کنایت و تمثیل و هر که مرتبه دوی عالی تر
 شرکت و دوی کمتر و سرعت و سبق دوی بیشتر و اعدای که میان اربعه و عشر است ذکر نکرد و بر قیاس
 که داشت بودن چند کس بر شتری یا بر وجه اجتماع بود یا بطریق تناقص و تا دلب که هر که ام بنوست
 سوار می شد و یا باشد و واحد بر شتر ذکر نکرد زیرا که آن مرتبه مقربان است از انبیا و صل و مقصود ذکر
 احوال ائم است و تحشر بقیة النار و جمع می کند و کردی آرد و یا فی مردمان را آتش این بیان فرقه
 سوم است که آتش بالارزم و صاحب گاه و بیگاه ایشان است چنانکه فرمود و ثقیل معهم حدیث
 قالوا اقبلوا لی کند آتش با ایشان هر جا که قیام می کند و کثیبت معهم حیث بقوا و شب می کند آتش
 با ایشان هر جا که شب می کند و صبح معهم حیث اصبحوا و صبح می کند آتش با ایشان هر جا که صبح می کند
 و شبی معهم حیث امسوا و شب می کند آتش با ایشان هر جا که شب می کند یعنی آتش و در شب و صبح
 و شب با ایشان است و اینسان امیران و کردی آرد و محشر بدانکه در فصل ثانی از حدیث ابی هریره
 باید که شتر کرده می شود آدمیان بر سه صنف صنفی پیاده و صنفی سواره و صنفی رانده بر دوی و این حدیث

حدیث نیز متضمن ذکر آن اصناف میباید بود و ذکر سواران و برهمن و دیوانگان مصرح باب العشر
 و بر بای و دیوانگان مشتمل بر این معنی داد و شرح به تفصیل تر ازین قشر بر کرده شده است آنجا باید دید و شارحان را
 اختلاف است در آنکه این حشر در قیامت است بعد از برانگیختن مردمان از کوه یا میش از آنست از
 علامات قیامت بجانب محشر که زمینی تمام است و اول ظاهر تر و صواب تر است و الله اعلم مشتق علیه
 و معن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال انکم یحشرون حفاة عراة غرلا
 و دابت می کنند این عباس از آنحضرت که گفت بد رستی که شما حشر کرده و برانگیخته میشوید برهنه پا برهنه
 تن ناخن کرده و غرل و ضم غن مجروح و کون و اجمع اخل به منی اقلت یعنی ناخن کرده شده و ثم قراءه بستر خواند
 آنحضرت این آیت را حکما بعد از اول خلق فعلی و چنانکه بعد از او ایم ایشان را در اول پیدایش باز
 پیدای آدم از قبور و بعد از آنکه لازم است این پیداکردن بر ما فاکه فاعلین بد رستی که هستیم
 ما کنندگان آنرا و گفت آنحضرت که اول من یکسی یوم القيمة اینرا هدیم تخمین که پوشانیده می شود و او را جامه
 و در قیامت از ایم ظلیل است زیرا که وی علیه السلام تخمین کسی است که برهنه گردانیده و در راه خدا و
 وقتی که انداخته شد در آتش و تمیز او باین فضیلت ازین وجه دلالت نمیکند بر فضیلت وی از سید انبیاء صلی الله
 علیه و آله و سلم و در حقیقت این اعزاز و اکرام وی ببلای قرابوت اوست مرا آنحضرت را با آنکه در بعضی
 روایات آمده است که آنحضرت هم با جامه که در آن دفن گردیده و منبوث گرد و آن نامان اصحابی
 یوخذ بهم ذات الشمال و گشت آنحضرت که جماعه از اصحاب من گرفته می شوند و برده می شوند بجانب دست
 چپ که عاصیان و گناه گاران را با آنجا می برند فاقول پس می گویم من بطریق تمهید بقصد استخلاص
 ایشان اصحابی اصحابی صبیح جمع قات آورد و تصنیف کرد از جهت قلت عدایشان فبقول پس می گوید
 پروردگار تبارک تعالی بقصد شکایت و بیان سبب تذبذب ایشان انهم لن یزالوا یقتلین علی اعقابهم سلفا قتهم
 بد رستی که ایشان همیشه بودند بر کشته از دین و رجوع گشته بر پشتهای خود را از این باز که جدا شده و باز
 ایشان فاقول کما قال العبد الصالح پس می گویم من چنانکه گفت بنده صالح که عبادت است
 از عسی پیغمبر علیه السلام در اعتقاد او استخلاص قوم خود آنحضرت و سبب المیزان این آیت را که و کفتم
 علیهم شریدا اما میت فیهوم و یوم من شاه و واقف بر احوال ایشان تا آن وقت که بودیم در میان
 ایشان الی قوله العزیز الحکیم تا این کلمه که آخر آیت است و مضمون تمام آیت این است که
 صبیح گفت علیه السلام خداوند امان در میان ایشان بودم بر حال ایشان واقف بودم و نمیدانستم
 که کزور زده و جرحی گویند و چون برداشتی تو مرا از میان ایشان بودی تو نگاهبان و واقف بر حال ایشان
 و تو بر هر چه شاه و حاضری اگر عذاب می کنی ایشان را می گیری ایشان را بر کردار ایشان ایشان بندگان بودند
 بر روی خویشی می کنی و کسی تواند گفت که چرا می کنی و اگر می آمرزانی ایشان را و ددی که دمی از عذاب

ایشان تو عالمی و یکی هر چه می خوانی می کنی متفق علیه و گفته اند که مراد از اینجا صاحب خاص باب الحشر
 اصحاب نیست زیرا که باز این بعضی معلوم است که هیچ یکی از خواص اصحاب بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم
 مرتبه نداشت الا قومی از خلفاء عرب از اصحاب سید و اسود یا بعضی از سادات القریب که به بعضی قری و در وقت دور
 ایمان داشتند یا مراد بر دست رجوع از دین سلماتی نیست بلکه خروج از حد استقامت و بعضی حقوق و صلاح
 میریست در بعضی امور و رجوع از مرتبه حسن اخلاق و صدق نیت و تقصیر در بعضی حقوق و رعایت اهل بیت
 و در ادب با ایشان به جهت ابتلا به بنا و فتنه به آنحضرت فرموده بود که من نمی ترسم بر شما کنه را و بت برستی
 را و لیکن می ترسم از مداخلت دنیا و آفات آن کذا قالوا و عن عائشة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
صلي الله عليه وآله وسلم يقول يوشع الناس يوم القيمة حقاؤه غرة لا قلت گفتم یا رسول الله
الرجال والنساء جميعا مردان و زنان همه ينظر بعضهم الى بعض نگاه می کنند بعضی از ایشان سوی بعضی
 یعنی مردان و زنان برهنه می بینند مردان را و زنان را پس و حشر ایشان برهنه به حکمت باشد فقال
 پس فرمود آنحضرت يا عائشة الامر اشد من ان ينظر بعضهم الى بعضهم ای عیبه کار در آن روز رحمت
تر است ازین که نگاه کنند بعضی به بعضی یعنی کجا مجال و فرصت و شعور است بآنکه کسی به کسی نگاه تواند کرد متفق
 علیه و عن انس ان رجلا قال و دأبت از انس که مروی با آنحضرت گفت یا رسول الله کیف یحشر
الکافر علی وجهه يوم القيمة چگونه حشر کرده می شود کافر بر روی خود و روز قیامت و پاکو به مکان باشد بر روی
 زدن قال گفت آنحضرت الیس اللی امشاه علی الرجلین فی الدنيا قادرا علی ان یحشیه علی
وجهه يوم القيمة آیا نیست شان این که آنکسی که در آن ساخته است او را برود و پا بر دیا و اما است بر
روان کرد اندین روی و روز قیامت بر روی وی متفق علیه و عن ابی هريرة عن النبی صلي الله
عليه وآله وسلم قال یلقى ابراهيم اباه از رویوم القيمة گفت آنحضرت که پیش می آید ابراهیم پدر
 خود را که نام او آذر است روز قیامت تحقیق نزد بعضی علماء جسم الله که قایل اند بآنکه آباء آنحضرت نه
 از لوث شرک و کفر پاک و منزله اند آنست که آذر هم ابراهیم است علیه السلام که بخار آذر پدر خود اند و نام پدر
 وی نازخ است و ازین جهت مقید ساخت اباه را باز و فرمود پیش می آید ابراهیم این پدر خود را که آذر است
 و علی وجه از وقت و غیره و حال آنکه مروی از سیاهی و غیاء است قمره و غیره یستحقین به معنی غیاء آید ولیکن
قمره غیاء که در روی سیاهی بود و بعضی گویند قمرت سیاهی و که در آن که از هم در عزین بر روی و و فیقول له ابراهیم
پس می گوید ابراهیم مر آذر الم اقل لك لا تعصی آیه که تقسیم من ترا می فرمائی بمن مراد اطاعت کن مراد
 آنچه از جانب من بگویم و جزو هم فیقول له ابوهریس می گوید مر ابراهیم را پدر روی که آذر است فالموم لا
اصصیک پس امروز می فرمائی منی کنم ترا شفاعت کن مرافیق قول ابو ابراهیم یا رب انک و عذتینی ان لا
تفتر یعنی یوم یبعثون پس می گوید ابراهیم ای پدر و در گذار من بدر سبک تو وعده کرده مراد اجابت کرده

دعای مرا که رسالتگر وانی مراد زنی که برانگیخته شود مردم احشیر کرده شوند فای عزیزی . . . باب الجشتر
 اخذی من ابی الایمان پس که ام رسوائی سخت تر از فردن تر از رسوائی بد رس که ناک است
 و دور تر است از رحمت تو فیقول الله تعالی پس می گوید خدای تعالی انی صرمت الجنة علی الکافرین
 بد رستی که من حرام کرده اند ام بهشت را بر کافران و دعائی که آنروز و دنیوی کنی و التماس
 که در مغرب دوی داری شوند یقیناً یقال لا هو اھیم انظر صافیت رجلیک پستر گفته می شود
 مرا ابراهیم را نگاه کن که چه چر است در زیر نهرو دپای تو بدین فیتظرو پس نگاه می کند ابراهیم زیر پایهای
 خود فاشا اھو بل یحس پس نگاه دوی ملائسن و مقرون است بدیخ بکسر ذال بمعنی و سکون یای تخمینه دعای
 مجتهد در آخر کرای گفته اند که حیوانی است کلان شکم بی اندام ذنی التماس حسن الذبح یا کبر الذیب و
 در بعضی نسخ ذبح بیا و نوحه و حار و نهله واقع شده بمعنی مذبح و تطلع آلوده بگل و مرکب فیوخذ بقوا یمه
 پس گرفته می شود و کشیده میشود پایهای آن ذبح را فیلقی فی النار پس انداخته می شود در آتش
 و درخ و این آرزوست که مسیح مگر داند و ذبح او ساخته شده در چشم ابراهیم تا مردوی که پیدا شده بود و سیاق
 مگرد و گفته اند که اگر چه ابراهیم از آرزو دنیا بگری کرده و بزار شده بود و بیکس چون روز قیامت دوی
 و ادب مگرد دوی و اسن بگیر دوی شد و بر ای دوی مغز است و زخ است شاید که بدو چاقول افتد و چون نیفتاد و
 منبغ شده دیدنا امید شد و برای ابد نمود و بعضی گفته اند که موت آرزو بر کفر یتیم ابراهیم نشاء بود شاید که
 نهانی ایمان آلوده باشد و بر اطلاع و ستند آواز و بیری از دوی بحکم ظاهر بود و روز قیامت یتیم شد که کفر
 و قه بود بشل شترئی شد و برای ابدی دانند اعلم و رواه البخاری ۸۵ و عنه قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله یوم یعرق الناس یوم القیمة حتی ینھب شر قهم فی الارض سبعون زراعاً
 عرق می کنند و دوی میریزند مردم روز قیامت تا آنکه میرود دوی ایشان و روز سن هفتاد کرد و یلجمهم
 حتی یبلغ اذانهم و لگام می کند عرق ایشان را یعنی میرود و نا و دانیهای ایشان مثل لگام و باز
 میدادشان از لگام تا آنکه میرسد ناگوتهای ایشان متفق علیه ۹۰ و عن المقداد عمای قدیم الاسلام
 است ما دوس و اسلام حاضر شد بد را و بانی مشایخ و از فضلی کباب و نجبای اختیار است و دایت کرده
 است از دوی بن ابی طالب و جزوی از صحابه و بعضی مواضع زیاده برین اذاعال دوی نوشته شده
 است قال سمعت رسول الله گفت شنیدم پیغمبر خدا و اصلنی الله علیه و آله و سلم یقول که می گفت
 قلنی الشمیل یوم القیمة من الخلق نزدیک کرد اند و میشود آفتاب در روز قیامت از خلق احتی
 یکون معکم کقصد ارمیل تا آنکه می باشد آفتاب از ایشان هم چو مقدار یک میل که ثلث فرسنگ
 است و بعضی گفته اند که مراد میل سره است و مقصود نهایت قربت فلیکون الناس علی دید را صلاهم
 فی العرق پس می باشند آدمیان بر تدرج گمانی خود در عرق فمنهم من یتکون الی کعبه پس بعضی از ایشان

کسی است که می باشد عرق ناپا و دپاشنه بای وی و این جماعه اند که اعمال ایشان باب الحشر
 بیشتر و خوب تر است و برین قیاس و منهم من یكون الی و کبیتید و بعضی را تا نبرد و زانو وی
 و منهم من یكون الی حقوقیه و بعضی را تا نبرد و جای بستن ارادوی و منهم من یلجمهم العرق الجاما
 و بعضی از ایشان کسی است که لگام می کند ایشان را عرق لگام کردنی یعنی نادان میرسد بلکه در
 دنان می آید و اشار رسول الله و اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیده الی فیه بدست
 شریف نادان مبارک خود را و او مسلم ۱۰۰ و عن ابی سعید الخدری عن النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم قال یقول الله تعالی گفت آنحضرت می گوید خدا ای تنائی و وز قیامت یعنی در محشر دندانی کند
 آدم را و میگوید یا آدم فیقول پس میگوید آدم له یک و سعد یک می ایستم برای خدا مت و فرمان
 بر وادی تو و اطاعت و انقیاد می کنم برای پروردگار و استادی بعد استادی و الخمر کله فی ید یک و
 نیکی همه در دو دست نهت قال میگوید پروردگار یا آدم اخرج بعث النار بیرون آتش که آتش را
 یعنی آنجماعت را که بدو زخ فرستادی از میان فرزندان خود بیرون آورد و جدا کن قال میگوید آدم به پروردگار
 و ما بعث النار و چیست مقدمه لشکر و زخ از میان ایشان قال من کل الف تسعمائة و تسعة و تسعین
 می گوید بیرون آید از هر هزار کس نهمصد و نود و نه و او این است مقدمه از زخیان که از هر از یکی را به جنت
 می فرستد و بانی داد و زخ و بدایت ابی هر بره از هر صد و نود و نه و شیخ ابن حجر گفته که ممکن است حمل حدیث
 ابی سعید بر جمیع ذریت آدم و حدیث ابی هر بره بر ماعی یا جوج و ما جوج نیز بره آنکه در حدیث ابی سعید ذکر یا جوج
 و ما جوج واقع شده است و در حدیث ابی هر بره یا اویل متعلق همه ظایق است و ثانی مخصوص این است مروج
 است یا بهشت نادر حدیث ابی سعید شامل کفار و عصیان است و در حدیث ابی هر بره عصیان موسنین
 و کرمانی گفته که بنوم عد و متبر نیست و مقصود تقابل عد و موسنین است و کتاب سیر عد و کفار و الله اعلم
 فحکله یثیب الصغیر پس نزد این حال و این حکم پیرمینک و در خرد سال و تضع کل ذات حمل حملها
 و می بندوی آنگاه هر زن باردار بار خود را یعنی فرضا کرد و آن وقت زنی باردار باشد از بهیست این
 حال و صدست مقام بار خود را می آکند و بعضی گفته اند احتمال دارد که زن حامله حامله بموت کرد و از بهیست
 این مقام حمل خود و میبندد پوشیده نماید که در عصا نیز هم چنین تاویل میزد و که ایشان نیز صبر بموت میشوند
 پس نزد وقوع این حال پیر میشوند پس اذان و ده آدن بهشت جوان میبازند و صواب آنست که این
 عبارات کنایت است که از شدت هم و حزن و محنت با قطع نظر از خصوص صافی منزلات چنانکه در
 امثال آن گفته اند و نوری الناس سکاری و می بینی تو ای مخاطب و بدان حال مردم و امستان
 و ما هم بسکاری و نیستند ایشان مستان و لکن عذاب الله شدیدی و لیکن عذاب خداوند تعالی
 سخت است و این مستی و بیهوشی از آن است قالوا گفتند صحابه از خوف و جهرت چون شدند

شنیدند که بهشتیان یکی از همزاد خواهند بود یا رسول الله و اینها ذلک الواحد و کلام از آن یکی باب الحشر
 باشد که او را به بهشت بردند قال گفت از برای تنبیه و تنبیه ایشان ابشر و اشدان شوید و غم نخورید
 فان منکم رجلا پس بدو سنی که از شما بگردی و من یا جوج و ماجوج القاد از یا جوج و ماجوج
 هزار آنها بگری گیرند که اگر بهشتیان یکی از همزاد باشند جماعت گیر و شامل می گردد و بعد از آن اشدان کرد
 بکثرت امم سابقه بنزغیر یا جوج و ماجوج اگر شما نیمه اهل بهشت باشید و بهشتی یکی از همزاد باشد کجایش دارد
 چنانکه گفت دادی ثم قال پسر گفت آنحضرت و ابدی نفسی بید و ارجوان تکنونو اربع اهل الجنة
 امید دارم که باشد به شما چهار یک بهشتیان و کجور نا پس بگیر فرآوردیم ما گفتیم ما الله اکبر به جنت استبداد
 و استغفرم این نعمت فقال پس زیادت بشادت داد و گفت آنحضرت ارجوان تکنونو اثلث
 اهل الجنة امید دارم که باشد شما سه یک اهل بهشت و کجور نا پس باز بگیر فرآوردیم ما فقال پس
 گفت آنحضرت ارجوان تکنونو نصف اهل الجنة امید دارم که باشد شما نیمه اهل بهشت و کجور نا
 پس باز بگیر فرآوردیم ما قال گفت آنحضرت ما التمس فی الناس یستبد شاد و میان مردم در قلت الا
 كالشجرة السوداء فی جلد ثور ابيض مگر مانند موسی سبأ و در پوست گاو سفید او كشعرة بيضاء فی جلد
 ثور اسود یا هم چون موسی سفید و در پوست گاو سیاه متعلق علیه ۱۱۰ و عنه قال سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول و هم از ابو سعید خدری است که گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت که یکشفت
 در بهشتان سابقه می کشاید و بر نه می بکشد پروردگار سابق خود را یعنی می نماید شدت و محنت از پیش خود برای
 خلاصی این جنات کنایت است از شدت و محنت و هم در حزن فی نظر مخصوص معانی مفردات چنانکه
 کسی بخشد و در گادی و شمشیر سابقی که و بعضی قبول باشد و هم آنرا می نویض بینایند چنانکه حکم مشابهات
 است فی مسجد لکل مؤمن و مؤمنة پس سجد می کند مراد از هر مرد مسلمان و هر زن مسلمان و بیقی من
 کان یسجد فی الدنیا ریاء و سمعة و بانی می ماند و سجد نمی کند هر که سجد می کرد و دنیا برای نمودن مردم و
 شواخین ایشان نه با خلاص فیل هب لیسجد پس میرود و میخوابد و می که سجد کند فی جود ظهور طبا و احدا
 پس بازی کرد و بهشت وی یک آنخت که فاصلا تبیت میان استخوانهای آن که بدان دو تا شود و زود داشتن
 و فرود آوردن متعلق علیه ۱۲۰ و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لیأتی الرجل العظیم السنین یوم القیمة ثم آتیه می آید مردی بزرگ خربه روزه ریاست لا یزین
 عند الله جراح بعضه نمی شنید و نمی اندزد و زود خواهد بود پس بشمار او قال و گفت آنحضرت اقرا و اینها را
 بدانید که طالبان دنیا که میروند و دیگران را در دنیا یک می شمارند و گاهایی ایشان ضایع و نابود است این آیت را
 فلا نقیم لهم یوم القیمة و زنا پس بر پانی کنیم و از منی نیمه ما را ایشان را و زیادت و زنی و متداری و اعتدای
 متعلق علیه ۱۳۰ الفصل الثانی عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله یمنع من یمنع من الله

وآله وسلم هذه الآية آیت را یومئذ تحدث اخبارها در آن روز که بجهنم زمین و مردن باب الحشر
آورد مرد را و اگر چه زمین خور را قال فرمود اقدرون ما اخبارها آیای در یابد وی دانند که چیست
خبرای زمین کی گوید آنرا قالوا گفتند الله ورسوله اعلم قال فان اخبارها ان تشهد علی کل عبد
وامه فرمود پس خبرای زمین اینست که کوی میبرد بر هر مرد و دودا یعنی بر مرد و زن بسا حمل علی ظهرها
میگری که کل کرده است بر پشت وی ان تقول این چنین که بگوید حمل علی کلا وکلا کل کرد بر من
چنین و چنین یوم کلا وکلا در چنین و چنین قال فرمود و هذه اخبارها پس اینست خبرای زمین رواه
احمد و الترمذی و قال و گفت ترمذی هذا حديث حسن صحيح غریب ۲۰۰ و عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم ما من احد یوت الالهة من نعمة یسبح بها ربها الا ان الله یسبحه بها
مردن قالوا اما الله گفته عباد و بر سید مذ است وی یا رسول الله قال ان کان محسناً
فلا یوم ان لا یكون از د افرمودا که دست بکار ایشان می شود که زیادت کردنیکی را و ان کان معیاً
فلا یوم ان لا یكون نزع را که دست بکار ایشان می خورد که نکشید نفس خود را از بدی و باز نیاید از ان رواه
الترمذی ۲۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحشر الناس یوم القيمة ثلاثة
اصناف حشر کرده می شود مردم روز قیامت سه گروه و صفحا مشا که وی که پیاده بر پای روان اند و این
حال خانه مومنان باشد و صفحا کجا ناد که وی سواران و اینها خواص مسلمانانند و صفحا و انتهای ایشانند
و صفحا علی و جوههم و که وی بر رویهای خود روان قیل گفته شد و بر سید نه یا رسول الله و کیف یحشون
علی و جوههم چگونه میروند بر رویهای خود و چگونه می توانند رفت قال ان الذی امعاهم علی اقلابهم
فرمود بر سنی آنکس که روان ساختند است ایشان را بر پایهای ایشان قادر علی ان یسببهم علی و جوههم
توانست بر روان گردانیدن ایشان بر رویهای ایشان اما انهم یتفقون بوجوههم کل حدب و شوك
آنگاه باشند و بدانند که ایشان می بر هرگز بر رویهای خود و نیز زمین درشت بلند را و خار را و این بر رویهای
ایشان بجای دستهای و پایهای ایشان می گردد و چنانکه بدست و پای از سوفیات طریق و بسته و بسته
آن بر هرگز و آخر از نمایند ایشان بر رویهای خود و گفته در رویهای ایشان گاه پایهای ایشان گفته بی و بیج تفاوت
و لیکن چون در دنیا سجده نکردند و گردن اطاعت و انقیاد نهاده بودند و در دنیا ایستادند و ساخت و سر
نگون گردانید رواه الترمذی ۲۰۰ و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
من سره ان ینظر الی یوم القيمة کسی که شاد و خوشحال می گرداند او را که نظر کند بسوی روز قیامت
و پدید آنرا کانه رای عین گوید که آن دیدن بر چشم است و نادیدنی و خوشحالی از جهت حصول ایمان و قوت
و تبیین خواه بود فلیقرأ پس باید که بخواند سوره اذ الشمس کورت و اذ السماء انفتحت و اذ السماء
الاشقت چنان سوره تبارک و تعالی قیامت به تفصیل و تخیل مشتمل اند و بر خواننده اگر بخورد دل بخواند چنان

اورادو گفته است و انسان چنانکه نژاد و ناسی و بیاد باشد و دوری میان دو کفه مثل دوری باب الحساب و السیران
مشرق از مغرب بر کشیده می شود و آن صحایف اعمال و بعضی گویند که حسابات را بر صورتهای خوب منمّل کرد و اندو
سیات را بر صورتهای بد بر آید و بر کشند و حدیث بطاقت که بیاید مقبولی قول اول است و حجتی درین و ثانوی گفته
بمقابل سخن اعمال با خدای آن و طوایف مخصوص بر قول اول است * v * الفصل الاول * عن هاید
رضی الله عنهما ان القبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ایس احد بحساب يوم القيمة الا هلك نیست
پیچ یکی که حساب کرده شود و در قیامت که آنکه هلاک شده و عذاب کرده شده قلت عایشه می گوید که چون
این سخن را بطریق لکله از آنحضرت شنیدم مشکلی شد بر من از برای دفع اشکال گفتم او ایس بقول
الله تعالی آیا نیست که می گوید الله تعالی فحقو بحساب حسابا یسیرا کسی که داده شده کتاب او بدست و است
و می پس سر انجام است که حساب کرده شود آن کس حسابی آسان پس چون حساب آسان باشد چرا هلاک
شود فقال پس گفت آنحضرت در دفع اشکال من اعاذک الم عرض نیست این حساب آسان که
فرموده است مگر عرض محض و بیان کردن مجرد چنانکه گویند این کردی و آن کردی بی آنکه بروی به بجهت و وقت
کند و در فصل ثالث بیاید که حساب بپیر آن است که کتاب او ایسی بنامند تا بکسر و پس از کرده و لکن
من غو قش فی الحساب یهالک و لیکن مراد این است که کسی که متناقضه کرده شود در حساب و دشوار کرده
شود و بروی کار و وقت و استقضا کرده شود و جزئی فرو گفته شده شود از فاعل و کثیر هلاک کرده می شود
آن کس و حساب به حقیقت همان است و ادل عرض و اظهار است و پس متفق علیه * ۲۰ * و عن حماد
بن حاتم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما منکم من احد الا سیکلمه ربّه مدی بن حاتم
طائی مشهور که از صحابه است بعد از پیروی و خواهر وی با قوم خود آمدند و سخنان شدند گفت گفت رسول
خدا نیست از شما هیچ یکی مگر آنکه گلام می کند و سخن می گوید او و او را در دکان حساب صفت که ایس بیند و بیند ترجمان
نیست میان او و میان پروردگار شخصی واسطه که بیان می کند و می فهماند کلام را و لا حجاب بجهت و نیست
میان او و پروردگار و او را بلکه بی پرده می گوید و ترجمان هیچ تا وضع جیم و ضم هر دو و فتح هر دو نیز آمده کسی که زبان
را از برای دیگر تغییر کند چنانکه زبان عربی را با فارسی یا فارسی را با عربی فهماند فیمظن ایمن منه پس نگاه می کند
آن کس جانب دست راست خود و فلاوی الا ما قدم من عمله پس نمی بیند مگر چیزی را که پیش
فرستاده است از که دارد خود و می نظراتش اما قدم منه فلاوی الا ما قدم و نگاه می کند جانب دست چپ
خود پس نمی بیند مگر آنچه پیش فرستاده است و می نظربین و لا یه فلاوی الا النار تلقاء وجهه و نگاه می کند
پیش خود پس نمی بیند مگر آتش را پیش روی خود و فاتقوا النار و یلوی بشی تمرة پس بر پیرد آتش
و درخ را اگر چه نیمه خرمایا شده این عبارت دو احتمال داده یکی آنکه بر پیرد آتش و درخ را و ادغام نکنند
پیچ یکی را اگر چه نیمه خرمایا شده با آنکه تصدیق کنید اگر چه این قدر باشد و در بنا آن نباشد از آتش و درخ

فيقولون ما جاءنا من ربك سركى شئنا امست دى وى كويته نيانه باب الحساب و اليزان
 ما را اينچ رسائنده و ترسانده فيقول من تهوذك بس كفته مى شود نوح كشته گويان تو بر ديو اى نينج فيقول
 همدوا متع بس مى كويته نوح كويته من محمد و است دى است فقال رسول الله بس كنت بينبر خدا
 صلى الله عليه و آله و علمت بى صبا خود و افتخار بكم بس آرد و مى شود شمار افتش و بن انه قله بلغ بس
 كواى مبد بعد شما كه نوح تحقيق رسائنده است احكام الهى و اياست ثم قرأ رسول الله بستر خود
 بينبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم راى تحقيق و قصد بق اين حال اين آيت كه همه را كه حق تعالى
 خطاب باين است كه و نهى فرمايد و كذلك جعلناكم امة وسطا و هم جنين كرد ايندم شاه است نيك
 و عادل و فاضل لتكونوا شهداء على الناس تا آنكه با شيد شما گواى دهند بر مردم و تكون الرسول عليكم
 شهيدا و با شيد بينبر بر شما گواى و ادين ايشان بر مردم چنانكه گواى دادند بر قوم نوح كه رسائنده نوح بر شما
 آنچه فرستاده شد بر دى از دين و دين بينبر صلى الله عليه و سلم گواى ايشان چنانكه در حديث ديگر آمده
 است كه چون ائم انبياء نوازه اسد و اسامه عليه السلام مى گشتند كه با نينج كس بجزى نه رسائنده بس انبيا است
 محمد به را كواى گيرنده ايشان گواى دهند و سبده شود از ايشان كه شوبه دايده و از كجا گواى و الايد بر ايشان
 گويد كه ما كتاب اسد را ناطق يافتيم و ان پسر كواى و اديم بگواى دى پس اذان ائم انبياء سخن و صدق و
 حالت اين است كند بس آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم تامل و توكيد ايشان كند و گواى و به كه
 ايشان عادل و صادق است معنى بودن رسول شهادت بر ايشان و به همين اعتبار آنحضرت را كواى بر ائم
 گفته شد كه چون بزرگه است خدا كه دو تحقيق شهادت ايشان نمود بر ائم كواى و دين كواى و اديم بر آن و باين
 اعتبار گفته محمد دايم و ائم البخارى ۴۰۰ و عن انس رضى الله عنه قال كنا عند رسول الله
 يومئذ بيننا و بينبر خدا صلى الله عليه و آله و سلم فضحك بس خند كرد آنحضرت فقال بس فرمود
 هل قدرون مما اضحك اياى و رايه دى دايده شما كه آنچه بخرند مى كنم قال گفت انس قلنا كئيم ما الله
 و رسوله اعلم خدا و رسول دى و انا تر است قال من مخاطبة العبد و نه گفت خند دى كنم از جهت
 سخن و در دى گفتن بنده بر و در دى خود را بيقول كه مى كويته ديار رب الم تيسر لى من الظلم اى بر و در دى
 من آيا زاندى و نگاه داشتى مرا از ظلم و فرودى كه ظلم نمى كنم بر بندگان خود و مقدمه از دى قال گفت آنحضرت
 يقول بلى بياورد بر و در دى تمام آرى دايده اى ترا از ظلم و ظلم نمى كنم بر بندگان فقال گفت آنحضرت فيقول
 بس مى كويته دى انى لا اجيز على نفسى الا شاهد اعمى بس اگر اين جنس است حال من اجازت
 نمى كنم و در انبياء هم بر نفس خود نگاه كواى از جانب خود يعنى ديگر بر ابر خود و اديم اكرم ذات من من
 كواى پيدا شود قبول و اديم خيال كرد كه از ذات من بر من كه گواى خواهد داد و بر ايمان آن داد و به نينج كس
 بر ضرر خود و كواى نديده است كه دى تعالى داد و ست كه هم از ذات دى بر دى كواى پيدا كند كه اود اجمال انگاه

و گنجش دم زدن پدیدانند و باعث خنده آنحضرت این ادا بود و از بنده و باب الحساب و الحساب
یا هر کردن حق تعالی بر دامن ندولن کردن اداکان و اعضا یا نجه علی کرده و دشنام دادن نه ایستاد و دعای بد
کرد بر ایشان چنانکه میفرمود آنحضرت فیقول پس بگوید پروردگار تعالی بکنی و بنفسک الیوم
علیک شهیدا پس است نفس تو امر و زبردگاه و نالکرام الکاتبین شهید ادب پس اند فرشتگان بزرگ
که نویسنده گان اعمال بندگان اند گواهان و گواه گرفتن این فرشتگان زیاد و بر مقصود است از برای تقریر و نگه
از آنکه از نفس بندگواه قرار داده اند که و دیده اند راضی شده و در نوشته ایشان را نیز گواه ساخت و اگر نه
ایستاد گواهی ساخت خلافت قرار دادن بود قال گفت آنحضرت فاستقم هلی فیہ پس مهر گرد می شود بر
دامن بند و فیقال لا ردک الله انظری پس گفته می شود در جماعت اداکان نه در آنکه طبع کن و گواشو قال گفت
آنحضرت فتنظری باعماله پس نظری کند و گواهی شود اداکان وی بکر ۱۰ دایمی ادا که نظری بیده و بین الکلام
پس خالی گردانیده می شود و گفته می شود میان بند و میان سخن کردن وی قال گفت آنحضرت
فیقول بعد الکن و حقا پس می گوید بنده مرا خصای خود را در می مادر شما از خبر و نالک باد بر شما
و افعل کن کننت انا خذل پس از خواب و دم من که خصوصیت می کردم با مردم و دفع می کردم ضرر را از شما یعنی
می گفت شما می کردم و در دست شما می نمودم و شما در دست خود می دانستم آخر شد و منس و بدخواه
من بر آمد و رواد مسلم ۷۰ و من ابی هر چه قال قالوا گفت ابو هریره که گفته صحیہ یارسول الله
هل نری ربنا یوم القیمة آیایی بینم ما برورد و گاه خود را در قیامت قال فرمود هل تضارون فی رویة
الشمس فی الظهور قالیست فی سحابة یا نزاع و نزاع می کنید و شک دارد و در بین آفتاب و
نیم روز که نیست پوشیده و در ابر قالوا لا فتدخات نمی کنیم قال هل تضارون فی رویة القمر لیلة
البدر لیس فی سحابة فرمود پس آیا نزاع و شک می کنید و در بین ماه و شب چهار دم که نیست
پوشیده و در ابر قالوا لا گفته نه قال فوالله لیس بیده لا تضارون فی رویة ربکم فرمود پس
سو کند نه آنکه بتای ذات من در دست قدرت اوست نزاع و خلاف نمی کنید و در بین پروردگار خود
الاکما تضارون فی رویة احدهما که چنانکه نزاع و شک می کنید و در بین آفتاب یا ماه و در
در بین اینها و نزاع و شک نمی کنید پس در و در و در نمی کنید بد آنکه تضارون بنعم
تأشده را و تخفیف آن برود و آمده اگر بشده است از مضار است بمعنی ضرر و اگر تخفیف است
از خیر که بفریه معنی ضرر آید و معنی آنست که ضرر نمی کند بیکدیگر و با محاذات و محاذعت تا در مخالفت یکدیگر
انته و تا یک یکدیگر در بدن و صحت نظر از جهت غایت ظهور و وضوح و بعضی گفته اند هر دو آنست
که بعضی حاجب بعضی نمیشوند تا ضرر نکند بیکدیگر و او جمع الحار گفته که مضار است بمعنی اجتماع و آنکه دوام است
و در نزد قاضی عیاض ماکی گفته که بمعنی مضار است و شک کردن بیکدیگر است که نزدیک بمعنی از و حام و

اجتماع است و گفت که در وقت دیدن بخری بود که در مکان و اخذ و جفت باب الحساب و التميزان
 مخصوص و براندازه خاص بود و دایست دیگر تصاویر نسبت به سیل مکان را و آن نیز بنظم نا و تشبه بدیهه و تخنیف
 آن به نشدید از ضم و تخنیف از ضم و ضم یعنی اجتماع و از دو حام و ضم یعنی فاهم و ستم کردن و تامل معنی بر
 هر قندیریکی است قال گفت آن حضرت فیلحقی العبد پس چون می بیند بندگان پروردگار تعالی را به پیش
می آید و خطاب می کند و تعالی بک بند را فیعقول ای فل پس می گوید پروردگار تعالی بند را ای فلان
الم اکرهک و اسودک و از وجک آیا گرامی نداشتم ترا و بزرگ و بهتر نکردم ترا و دایم ترا
واسخر لک الخیل و الابل و سفر نکردم ترا اسبها را و شترها را و اذک ترا من و تو ببع و بکذا اشم ترا که در
و سر دارم شوی دیگری رنج عینیت را در جابلیت چنان رسم بود که سر دارم قوم چهار یک از غنیمت
می گرفت و باقی را بقوم می گذاشت فیعقول یللی پس می گوید بنده ای پروردگار من کردی و وادی پس
آنچه گفتمی قال گفت آنحضرت فیعقول پس می گوید پروردگار تعالی اظننت اذک ملاقی آیا پس گمان می بردی
تو که ملاقات کنده و تو همیشه آینده مرا فیعقول لا پس می گوید بنده کن میسر و موم و غافل بودم از آن و قراوش
کردم ترا فیعقول فانی قد انساک کما انسیتنی پس می گوید پروردگار تعالی پس بدستی که من به تحقیق
فراموش می کنم ترا و ترک نمیدم ترا بناگاه فراموش کردی تو مرا فم یلقى الشانی پست ملاقات و خطاب
می کند پروردگار بنده و دوم را فل کرمشاه پس ذکر کرد آنحضرت و در خطاب حق باین بنده و جواب بنده و او مانند آنچه
در بنده اول مذکور شد ثم یلقى الثالث فیعقول له مثل ذلک پست پروردگار تعالی بنده و سوم
را پس می گوید مراد او مانند آنچه گفتم بد و بنده اول فیعقول پس می گوید این بنده و سوم در جواب پروردگار
یار ب آیت یک و بکما یک و هر سکه ای پروردگار من ایمان آوردم شود و بکتاب تو و پیغمبران تو
و صلیت و صمت و تصدقت و نماز که کردم در روز و شتم و تصدق کردم یعنی زکوة و اوم و دشمنی بشیوه ما
استطاع و سناش میکند این بنده نفس خود را به یمنی چند آنکه می تواند فیعقول ههنا اذ انا پس می گوید
پروردگار تعالی این جا بایست یعنی اکنون که دعای اعمال خردش که از منی نعمت های ما کردی باش
تا با تو کردار های ترا به نمایم ثم یقال الان نبعث شاهد علیک پست گفتم می شود به بنده که همین بعت
بر از بکرم و بنده انکم گواه بر تو و یتفکر فی نفسه من ذالذی یشهد علی و اندیشه می کند بنده در باطن خود
کیست که گواهی میدهد بر من و که می داند کردار های مرا فیتختم علی قیه پس مهر کرده میشود بر زبان بنده و
بصینه مد لوم نیز خوانده اند یعنی مهر میکند خدا می توانی بر زبان وی و یقال لتخذه انطقی و گفته میشود در آن
ادرا نطق کن و سخن کو فتنطق فخذ و لیسمه و عظامه پس نطق میکند ران وی و گوشت وی و استخوانهای
وی و دهان و هر که دارد وی و در قرآن تکلم و ست و پای و زبان و پوست واقع شده و این جا نطق ران و
گوشت و استخوان ذکر یافته تا بهر مفسر و تفسیر اعضا و ارکان اوست چنانکه در حدیث انس گذشت

گذاشت و ذلک لایعذر من نفسه و این سوال و جواب و مهر کردن بر دایم بند
و نظم کردن اعضای دی که مذکور شد از برای آنست که باز از خدا بزرگوار کند و نفس خود را ثابت کرد و گناهان
دی و جای غم و نماند با نسی آنست که تا صاحب غم را کرد و خدای تعالی در عذاب کردن آن بنده از جانب
نفس دی و ذلک الصداق آن بنده که ذکر کرده شد حال وی منافق است و ذلک اللی سخط الله علیه
و آن بنده اینست که چشم گرفته بر وی و پیشتر بنده خدا می تدلی از وی رواه مسلم و ذکر کرده شد
حدیث ابی هریره که او پیش از اینست یلجحل من امتی الجنة و می آید از است من بهشت را بپایند
باز این کس بل حساب فی باب التوکیل و در باب توکل بر وایه ابن عباس یعنی این حدیث در مصابیح
درین باب ذکر کرده بر وایت ابی هریره و آنست که یلجحل ذکر کرده بر وایت ابن عباس از جهت سبب
مناسبت بآن باب **باب فیما فی الفصل الثانی** من ابی امامه قال سمعت رسول الله گفت شدم
پیشتر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت و بعد می ربی ان یلجحل الجنة من امتی و بعد کرد
مرا برود و دگر من کرد و آرد بهشت را از است من **بعضین البقا** حساب علیهم و لا هذاب بشا و نه از
کس را که نیست حساب بر ایشان و نه عذاب بر ایشان **ایف جمعون القبا** باین کس بهشت و نه از
دیگر و ثلث حثیات من حثیات زنی و باینست که از این کس بهشت و نه از دگر من و جنبه آنچه
برود و گفت دست پر کرد و باینست که رواه احمد و الترمذی و ابن ماجه ۶۲۰ و عن الحسن عن ابی
هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقرض الناس یرم القیمة ثلث مرصات ظاهر کرده
و نموده می شوند مردم روز قیامت سه بار قایم عرضتین فین الی و معاذین اما و عرض به بحث و جدال است
و مراد از ال آنست که بندگان در ذنوب گناهان و از کار آن از خود می کنند خصوصاً کافران که بکنند سبب انبیاء و رسل
و تبلیغ ایشان دین و شریعت و ای کنند و باینست که بندگان احتیارات بندگان به کنند و لیکن اعتداه
نمانند بسود و نسیان و عجز و اضطراب و نود اما العرضة الثالثة ففضل ذلك تطیور الصنف فی الایدی اما عرضه
سیوم پس نزد آن می برود و میرسد صحیفهای اغملی و در دستها تمام شدن معالیه حساب فاعل بیسینه
و آخل به مالیه پس یکی گبرنده است و حیثه اعمال نادر است و دیگری گبرنده است و دست چپ
رواه احمد و الترمذی و قال و گفت نزد می لایصح هذا **الکند** حدیث صحیح نیست این حدیث من قبل ان
الحسن أم یسوع من ابی هریره از جهت آنکه حسن بصری که را دی این حدیث است **نشد** است حدیث را
از ان هریره و بصحبت او در سیده و اگر چه او را دیده باشند و با او ملاقات نموده اند شنیدن او حدیث را از وی
بصحت ز سیده و شیخ بخرو می و در صحیح مصابیح گفته که بخاری و در صحیح خود حدیث از حسن از ابی هریره اخراج
کرده است و با مسلم بیرون نیارود و از وی چیزی و اسم اعظم و قد رواه بعضهم به تحقیق روایت کرده
از این حدیث را بعضی از محدثین عن الحسن عن ابی موسی از حسن بصری از ابی موسی اشعری ۳۰۳ و عن

الفصل الثانی

عبد الله بن عمر وقال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله باب الحساب والميزان
 يخلص رجلا من امتي على رؤس الخلائق يوم القيمة قلت آنحضرت بد رستی خدا می توانی ببردن
 می آورد و مردی را از امت من بر سرهای خلائق یعنی در حضور پادشاه مردم روز قیامت فیتشر علیه تسعة و
 تسعين سجلا پس بر آنگاه می کند بر آن مرد و در کتاب بزرگ را کُل سَجَل مِثْلُ مَدِ الْبَصْرِ بِكِتَابِ
 مَانِد و از وی خبر یعنی در آنگاه آنجا که نظر برسد ثم يقول انك من هذا شيئا پس می گوید الله تعالی مرا از
 مرد و از آیتها که می شنوی ازین که درین کتابهاست چیزی را اطلعك كتبتي الحافظون آیاتهم کرده اند و از
 نوبت ده گان من که نگاهبانان افعال و احوال تو بود وند فَيَقُولُ لَا يَأْرَبُ سِوَايَ كَوَيْدِ أَنْ مَرَدُّهُ أَيْ بِرَدِّ دُكَّارِ
 مِنْ مَنِكُمْ نَمِي شَوْمُ أَنْ بِنَ بِيْرِي وَأَوْظَمَ مَرَدُّهُ أَنْ كَاتِبَانِ تَوْ فَيَقُولُ أَفَلَاكَ عَذْرَبْسِي كَوَيْدِ آيَايَ مَرْتَرَا عَذْرَبْسِي
 اِسْتِ قَالِ لَا يَأْرَبُ كَفْتِ نَمِي بِرَدِّ دُكَّارِ مِنْ مَرَاغِدِي نَيْسْتِ فَيَقُولُ بَلَى أَنْ لَكَ عِنْدَنَا حَقٌّ بِسِ
 مِي كَوَيْدِ اِسْتِ تَعَالَى مَايَ بِدِ رَسْتِي مَرْتَرَا بِنَانِ اِسْتِ وَأَنَّهُ لَا ظَلَمَ عَلَيْكَ الْيَوْمَ وَبِدِ رَسْتِي كَفْتِ ظَلَمَ بِرَدِّ دُكَّارِ
 فَتُخْرَجُ بِطَاقَةٍ فِيهَا بِسِ يَبْرَدُنْ آوَرْدَمِي سُوْدُ كَاغِدِ بَارِدِ وَخَرْدُ كَنْوُشْتِ شَدِيدِ اِسْتِ وَرَدِي اَلْبَيْنِ كَلِمَةُ اَشْهَدُ
 اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَانْ حَمْدُ اللهِ وَرُسُوْلُهُ دَعْلَمَ قَوْمُ سُوْدِ بَارِدِ كَاغِدِ كَهَادَمِي شُوْدِ وَرَدِ ثَوْبِ دُونِشْتِ
 مِي شُوْدِ قَوْمِ بَهَائِي وَبِي بَقِيَتْ اَهْلُ مَمَرِ فَيَقُولُ اَخْبِرْ وَرَدِكَ بِسِ سِي كَوَيْدِ اِسْتِ تَعَالَى حَاضِرِ شَوْ وَرَدِ عَمَلِ خُودِ
 فَيَقُولُ يَأْرَبُ مَا هَذِهِ الْبَطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السَّجَلَاتِ بِسِ مِي كَوَيْدِ أَنْ مَرَدُّ اِيْ بِرَدِّ دُكَّارِ مِنْ مَرَدِّ دُكَّارِ اِسْتِ اِيْنِ
 كَاغِدِ بَارِدِ وَخَرْدِ وَرَدِ خُودِ اِسْتِ بَا اِيْنِ كِتَابِ بِيْ بَرْدِ اِسْتِ اِسْتِ تَعَالَى مِي كَوَيْدِ اِسْتِ تَعَالَى بِدِ رَسْتِي
 تَوْظَلَمَ كَرْدَمِي شَوْ مِي اِيْنِ بَطَاقَةِ عَظِيْمِ اِسْتِ مِي بَا يَدِ آوَرْدِ اِزْدِنْ كَرْدَمِي تَوْظَلَمَ نَرُوْدُ قَالِ كَفْتِ آنحضرت
 فَتَوْضَعُ السَّجَلَاتِ فِي كِفَّةٍ وَالْبَطَاقَةَ فِي كِفَّةٍ بِسِ نَهَادِ مِي شُوْدِ سَجَاهِ دِي كَفْتِ نَرُوْدُ اِيْنِ كَاغِدِ بَارِدِ وَرَدِ كَفْتِ
 دِي كَرْدَمِي اِسْتِ السَّجَلَاتِ وَثَقُلَتْ الْبَطَاقَةُ بِسِ سِي كَفْتِ مِي آيَدِ نَمَانِ اِيْنِ سَجَاهِ وَكَرْدَمِي اِيْدِ اِيْنِ كَاغِدِ بَارِدِ وَرَدِ
 يَثْقُلُ مَعَ اِسْمِ اللهِ بِسِ كَرْدَمِي آيَدِ بَانَامِ حَاضِرِي وَنَامِ هَذَا اِرْقَمُ عَظِيْمِ وَثَقُلَ اِسْتِ اِكْرَجِ كَوَيْدِ اِسْتِ تَعَالَى بِدِ رُوْدِ
 اَلتَّوْمَدِي وَ اِيْنِ مَاجَةِ مَوْعِنِ حَاشِيَةِ رَسْمِي اِسْمِ عَزْمَا اِنْدَا كَرْدَمِي اَلْفَا رَفِيكْتِ رُوْدِ اِسْتِ اَزْ عَايَشِ
 كَرْدَمِي يَادُ كَرُوْدِ اَتَشِ وَرَدِ خُودِ رَا بِسِ بَرْدِ اِسْتِ فَقَالِ رَسُوْلُ اللهِ بِسِ كَفْتِ سَمْعُ رَدِ اَصْلِي اللهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَا يَبْكِيكَ بِرَدِ خُودِ كَرْدِ آوَرْدِ رُوْدِ اِيْمِي عَايَشِ قَالَتْ ذِكْرُ اَلْفَا رَفِيكْتِ كَفْتِ عَايَشِ يَادُ كَرْدَمِ
 اَتَشِ وَرَدِ خُودِ رَا بِسِ بَرْدِ اِسْتِ اَزْ تَرَسِ خُودِ اِيْنِ فَهَلْ قَدْ كَرْدِ اَهْلِيكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِسِ آيَايَ مِي آيَدِ
 شَمَاهِلِ وَعَمَالِ خُودِ رُوْدِ قِيَامَتِ وَجَرْدِ اِيْمِي بَا شَدِ اِزْ اَحْوَالِ اِيْشَانِ فَقَالِ رَسُوْلُ اللهِ بِسِ كَفْتِ
 سَمْعُ رَدِ اَصْلِي اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَمَا قِي ثَلَاثَةُ مَوَاطِنَ فَلَا يَلُكُ اَحَدُكُمْ اِلَّا اِيْمَانًا بِرَدِ خُودِ رَا بِسِ يَادُ كَرْدَمِ
 اَتَشِ مِي اِيْمَانِ مِي اَعْتَدِ اَلْمِيْزَانَ لَمْ يَمِيْزَانَ كَرْدَمِي كَشْدِ اَعْمَالِ رَا حَقِيْ اَعْلَمُ اَلْاَشْفَقُ مِيْزَانِ اِيْمَانِ يَثْقُلُ بَا اِنَّمَا مِيْدَانِ اَكْسِ
 كَرْدِ سَبَكِ آيَدِ رَا زُوْدِ مِي يَا كَرْدَمِ اِيْنِ وَعِنْدَ الْكِتَابِ حِيْنَ يَقَالُ دِي كَرْدِ رُوْدِ اِدِنْ كِتَابِ بِدِ رَسْتِ حِيْنَ يَقَالُ هَاؤُمْ

اقوا اذ اكتتابهم وذي که گفته می شود بگیرد بخواند کتاب مرا این را این کس باب الحساب والميزان
 می گوید که کتاب بدست راست وی می دهند و وی خوشحال می شود و می گوید مردم بگیرد بخواند کتاب مرا
 حتی یعلم این یقع کتابه تا آنکه می داند که کجای واقع شد کتاب وی اقی می دهد ام فی شماله من وراء ظهره
 آید و دست راست وی یاد و دست چپ وی از پس پشت وی و در بعضی نسخ مصابیح او من
 وراء ظهره است و عند الصراط اذا وضع بين ظفري جهنم دیگر نزد پاهای او فنی که نهاده شود میان دو رخ
 نیز از شمشیر و بارانک تر از موسی و کزرا نیده شود مردم را ایران درین سه موطن همه چیران و در بانه
 به نفس خود باشد و کسی را محال یاد آوردن و نیز که فنی نباشد و راه ابرو او **القصل الثالث**
 عن عایشة رضي الله عنها قالت جاء رجل ففقه بين يدي رسول الله آه مروی پس نشست نزد
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله ان لی ملوکین و رسی
 که مرا غلامانند که بکنند یونی و دروغ می گویند با من و یخونون فی بی دین می کنند و رخص من و یعصون فی بی فرمانی می کنند
 مرا و اشتههم و اضربهم و دشنام می گیرم ایشان را و می زنم ایشان را و کیف انا منهم پس چگونه ام
 من از ایشان یعنی چگونه خواهد بود حال من از روز قیامت از جت ایشان و سب ایشان فقال
 رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا كان يوم القيمة یحصب ساعدا نوك و عصوك
 و کل دوك و عقابك ایاهم چون باشد روز قیامت حساب کرده می شود آنچه خجاست کرده اند و بی فرمانی
 کرده اند و دروغ گفته اند این غلامان ترا و حساب کرده می شود عذاب کردن تو که و شتابم دادن و زدن
 نسبت ایشان را و افاکبان عقابك ایاهم بقدر ذنوبهم پس اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را بر
 اندازد و گنایان ایشان کان کفایا لک و لا عليك باشد عذاب تو برابر گنایان ایشان که نه سود تو در آن
 است و نه زیان تو و ان کان عقابك ایاهم و ذنوبهم و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را فرود گناه ایشان
 و کمتر از ان کان فضلا لک باشد آن زیادتی مرزا بر ایشان و ان کان عقابك ایاهم فوق ذنوبهم
 و اگر باشد عذاب کردن تو ایشان را مالای گنایان ایشان و بیشتر از ان اقتص لهم منك الفضل قصاص
 گرفته میشود هر ایشان را از تو آن زیادتی را افتسحی الرجل و جعل یهتف و یبکی پس بگوشید آن مرد
 و بنیاد کرد و فریاد کرد و گریه کرد و فقال له رسول الله پس گفت مرا و پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم برای تأیید و اثبات آنچه فرمود اما تقرأ قول الله تعالی آیانی خوانی قول خدا می توانی را
 که میگوید و نضع البوازين المقسط ایوم القيمة و می نیم ترا از دای راست و در دست برادر و روز قیامت
 فلا تظلم نفس شیئاً پس ظلم کرده نمی شود هیچ نفس چیزی را از ظلم و فرود گذاشته نمی شود و حق او چیزی
 و ان کان مثقال حبة من عرسل اقیافها و اگر باشد مثل یا عالم مقه او دانه از خردل می آید و حاضر
 می گردانیم آنرا و کفی بها و احادیث و بسنده این حساب گفته که زیاد بر علم و عدل ما متصور نیست فقال الرجل

پس گفت آن مرد یا رسول الله ما جدلی و لهولاء شیاً غیر این باب الحساب و الحساب
معاذتکم می یابم مرخورد او مرا ایشان استراحت از جدلی ایشان استشهد که انهم کلهم احرار کوا به یکایم
ترا که ایشان همه آزادند و از ابوالقاسم ۲۵ و عنهما قال قلت لعلی بن ابی طالب علیه السلام انما عیشت
که گشت شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بقول فی بعض صلواته که یلکشت و در بعض
نمازهای خود که دعا می کرد و در آن اللهم احصینی حساباً یا یسیر انما الحساب کن مر که در این دعا
حساب آن قلت گفت یا رسول الله ما الحساب المیسر چه مر است حساب آن و صورت آن
چنینست قال ان ینظر فی کتابه فیه تجاوزه فرمود صورت حساب بر آنست که نگاه کند بعضی جمله در کتاب
خود پس در کند و دانسته تعالی از وی یعنی کتاب اعمال او را بداند و بداند که در دوا که پیغمبر بنظر و ایمان
تعالی راجع دارد نیز صورت و در دانه من توفیق الحساب یوم من یا عایشة فکلت بد رستی که شان اینست
که کبریا بداند و بداند که در حساب و در آن روزی عایشة فکلت من یا عایشة فکلت بد رستی که شان اینست
ابی سعید الخدری انه اتی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و راایت است از ابی سعید خدری که
وی آمد آنحضرت را فقال خیر فی من یقوی علی القیام یوم القیمة پس گفت خرد و مر که چه کس
وقت خواهد داشت بر استادن روز قیامت الذی قال الله عز وجل آنکس که گفته است خرد و مر که
و در آن او یوم یقوم الناس لک العتلم من روزی که بایستد مردم بر دهم روز قیامت و در آن او یوم یقوم
که آن روز دارد فقال یسئف علی المؤمن پس گفت آنحضرت سبک و آسان بر دانیده می شود
استادن و در آن روز بر استادن حتی یکون علیه کما صلوة الکتوبة تا آنکه می باشد آن روز بر دهم
نماز فرض که هایت آن چهار رکعت است ۲۵ و عنه قال مثل رسول الله و هم از ابی سعید آمده است که
پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم من یوم کان یقصد ان یحسین الف سنة از روزی که باشد
مقدار آن پنجاه هزار سال ما طول هذا اليوم چه عجب است در روزی این روز فقال پس گفت
آنحضرت و الذی یسئف بیده انه یسئف علی المؤمن بعد سو که که آن روز سبک گردانیده می شود بر
مسلمان حتی یکون علیه من الصلوة الکتوبة تا آنکه می باشد و آنان تر بر مسلمان از
نماز فرض و سایر ما فی الله لیا که بگوید آن را در و در او اما الیه یقوی فی کتاب البیت و الشور
۲۵ و عن اسماء بنت یزید عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یحشر الناس فی صعد
و احد یوم القیمة فراحم آورده می شود مردم در صعد واحد روز قیامت صعد در اصل به معنی نرسیدن یا دردی
نرسیدن و مراد این جاز من فراخ هموار و چنانچه در حدیث دیگر آمده است که ذین من محشر و ذین من صعد هموار
است که می نرسند و ذین از جنت ملاست آرد فینادی منادی پس آرد میوه آرد دهند فیقول پس
می گوید آن آرد دهند این الذین کانوا یتجافون جنوبهم عن المضاجع که آنانی که دور

و در دیدانی باشد پهلوانی ایشان از خواب گاهای ایشان مراد باین قیام باب الحوض و الشفاعة
 این است از برای نماز تهنید و بعضی اعیان بین الکتابین مراد داشته اند نماز قیومون و هم قلیل پس
 برنی بخرد از اهل محشر آنها که صفت ایشان این است و حال آنکه ایشان کم باشند میان مردم
فیل خلوا الجنة بغير حساب پس نمیدر آید بهشت و این آنکه حساب گرفته شود از ایشان ثم یؤمر بها ثلث
 الفاس الى الحساب. ستر امر کرده میشود مردم را بحساب گرفتن و راه البیضاء فی شعب الایمان
 ۳۹۹ باب الحوض و الشفاعة حوض در لغت جمع شدن آب و سیلان او است و حصی که زنان را باشد
 و سبب سیلان دم است مشتق از آن است و مراد این جاحضی است که آنحضرت راضی الله علیه
 و آله و سلم در روز قیامت باشد و صفات وی در احادیث بیاید و وارد شده که هر پیغمبر را حوضی است
 و در روز قیامت که است وی بر آن در و نماید و شفاعت مشتق از شفع است و معنی آن در اصل
 پیوستن چیزی به چیزی است و شفع مقابل و تر که معنی زوج است مقابل فرد نیز باین معنی است و شفعه که
 حی نامیده است در زمینی که فروخته شود دم ازین قیل است و در شفاعت نیز پیوستن شفع است
 به مجرم بدرخواست کردن که بماند وی از درگاه عزت و انواع شفاعات همه ثابت است از سبب
 المرسلین و اصلی الله علیه و آله و سلم بعضی بخصوص وی و بعضی به مشارکت و اول کسی که دفع باب
 شفاعت کند آنحضرت باشد پس در حقیقت شفاعات نامیده از جمع حضرت وی بود و او است صاحب
 شفاعات علی الاطلاق نوح اول شفاعت عظمی است که عام است مرئوسه خلافت و او مخصوص است
 به پیغمبر ماسلی الله علیه و آله و سلم که هیچ کس را از انبیا صلوات الله علیه و آله علیهم مجال جرات و اقدام
 بر آن نباشد و آن برای اذاحت و تخیص از طول وقت و در حرصات و تنجیل حساب و حکم کردگار تعالی
 و تقدس و بر آوردن از آن شدت و محنت چنانکه در احادیث بیاید و دم از برای در آوردن قومی در
 بهشت بغير حساب و نبوت آن بزرگوار شده برای پیغمبر ما و بعضی مخصوص بحضرت است و سوم
 در اخوای که حسانت و سیات ایشان برابر باشد و باید از شفاعت به بهشت در آید چهارم قومی که
 مستحق و مستوجب دوزخ شده باشند پس شفاعت کند و ایشان را به بهشت در آید و پنجم برای دفع
 درجات و زیادت کرامات ششم در کنا گاران که بدوزخ در آمد باشند و شفاعت بر آید و این
 شفاعت مشترک است میان سایر انبیا و ملائکه و علماء و شهداء و ما قسم در استفاح جنت هشتم در
 بحقیقت عذاب از آنها که مستحق عذاب نموده باشند پنجم برای اهل مدینه خاصه و دم برای زیادت
 کندگان قبر شریف بر در استیاز و اختصاص کند از کوا الفصل الاول عمن الس قال قال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم بیننا و البیت فی الجنة فرمود آنحضرت در آشنایی آنکه من بسمی کنم در بهشت و ظاهر
 آنست که این سیر در شب مزاج باشد اذا انا و بعضی حافظان و قیاب المدین السیوف تا که رسیدیم یحیی

باب الحوض و الشفاعة

چنان انواع شفاعت

الفصل الاول

که در هر دو جانب او کعبه نای مرد از یک گاه می نه گاه که اند یعنی هر کندی

مرد اوید است چون قتل ما هذا رسیدم چیست این جوی باین صفت یا جبرئیل قال هذا الكوثر الذي أعطاك ربك گفت این حوض کثر است که داده است ترا پروردگار تو است بگویم انا اعطيتك الكوثر و بسیاری از مفسران آنرا بخشن کثر تفسیر کرده اند و تحقیق آنست که مراد بکوثر خیر کثیر من شرط است از علم و عمل و شرف و دامن و عرض مذکور که بیک فردی از آنست و بعضی یاد آید و اتباع و عملای است تفسیر کرده این نیز داخل خیر کثیر است و این فهم را در بیان این سخنان باید و کلمات او جمیع است برخی از آن در رساله مناقب آمده اثنی عشر مذکور شده است فاذا طينه منك اذفر بس ناکاهای بنتم که کل وی مشک نیز بوی خاص است و ذکر استخنین سخت تیری بوی خوش بمانوش و مشک اذفر مشک بغایت خوش و نیز بوی رواه البشاری ۲۰ و عن عبد الله بن عمر و قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله

و سلم حوضی مسیر شهر من است حوض من مقدس است و زوایا و سوا و گوشت های وی بر آید و بوی مرغ است و زایای و پنهانی وی بر آب و آب من الطین آب و بوی سفید تر از شیر است و ریح اطیب من الله و بوی بوی یعنی بوی آب وی خوشتر از بوی مشک و کیز آنه کنجوم السماء و کوزهای وی مانند سناهای آسمان است در بسیار وی دور حشانی من یشر بینه فلا یطاماً ایلا کسی که شود از آن حوض پس تشنه بگردد همیشه اگر گویند زمین تشنه بر لذت ایندار بهشت بچ و پانصد چله ت آب بود تشنگی است و چون تشنگی نباشد لذت نیز نباشد گویم مرا و تشنگی منظر مملکت است و نیز تشنگی و کمر سکی الم است که دفع آن لذتی شود می کرد و چون الم آن نباشد دفع آن حاجت نمند و شاید در آن تشنگی لذت بخشد و نیز در بهشت هر چه اوته حاصل کرد و اگر تشنگی نیز خوراند حاصل کرده و متفق علیه ۲۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم ان حوضی

أهل من أيلة من عدن بدوستی که بوی من و در تر است از دوری ایل و فتح هر که نام شهری است از آخر شرای شام متصل و زیای یمن از عدن که شهری است از شهرهای یمن متصل و زیای بند لاهوا شد بیاض من الشالج به تحقیق آب آن حوض سخت تر است در سفیدی از برف و احلی من العسل باللبن و شیرین تر از لبن تر است از شهد آسمان و لا یتقه اکثر من عدد النجوم و هر آئینه آید نای او بیشتر است از شمار ستارگان و انی لا حول الا بالناس عده و بدوستی که من هر آئینه باز میدادم و میرانم مردم را یعنی آستان و بگردا از وی کمایصل الوجل ایل الناس عن موضعه چنانکه میراند مردشتران مردم را از حوض خود قالوا گفته یا رسول الله اتعرفنا یوشل آبای شناسی ما در آن روز که غیر ما و امیران و بایزیداه ی قال نعم گفت آن حضرت آدمی می شناسم شمارا لکم می جاء لیخت لاحد من الاعم مرشد اعلامی و نشانی است که نیست مرا هیچ یکی از شما را سید بکسر من و سکون یا و مقصود علامت و نمند و نیز آمده و قد دون علی غرا

باب الخوض والشفاعة

مجلین من اثر الخوض می در آینه من سفید پشانی و دست و باران
 نورانیت و صبر چنانکه گذشت دو کتاب الطهارة و باب غسل و نور و راه مسلم و فی روایة له عن انس و در
 روایتی مسلم را از انس ابن چنین آمده که قال گفت آنحضرت قری فیہ اباریق الذهب و الغضة دیده می شود
 و در آن حوض آب و بزای طلا و نقره ابرقی بکمر همراهی آب یز که در نجوم السماء مانند شمار ستارگان آسمان
 و فی اخری له عن نوبان و در روایتی دیگر مسلم را از نوبان ابن چنین آمده که قال گفت انس سئل عن
 شرا به پرسیده شد آنحضرت را آب آن حوض فقال پس گفت اشد بیاضا من اللبن و احلی من العسل
 آب می سخت تر است از دای سفید، از شیر و شیرین تر است از شهد و فیہ میز آبان یصل انه
 من الجنة احد هما من ذهب و الآخر من ورقی و یزید و یزد و سیلان می بکشد و می در آن حوض
 و نودان که می کشد آنرا از بهشت یکی از طلا و دیگری از نقره و وقت بعین معجزه و ظاهر منقوشه شده به معنی
 عمن و قهر و غلبه و بی دربی آمدن و رفت بکمر عین و ختم آن از ضرب و نصر هر دو آمده و یعب یا موحده
 شده و در عین معجزه از عین معنی بیابی آب خوردن و شب یا و تخانیه و ثا و مثله و فتح عین معجزه از تعب
 بمعنی بحر یعنی روان شدن و بیرون آمدن آب نیز روایات است و میز آب بکمر نیم مشق است از وزن بمعنی
 سیلان آب یا نایمی است معرب همراه و نیز در فارسی بمعنی بول آید و عین سهل بن سعد قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم انی فرطکم علی الخوض من پیش رو نده اشام بر حوض و فرط بضخیم کسی را
 گویند که بیشتر از قوم به منزل رود و ناهض و دلو و بسما طیار دارد و من و علی شود به هر کسی که می کند و بر
 من می نوشد آب آنرا و من شرب ام یظلم اید او هر که بنوشد از آب آن نشسته نکند و در هرگز آید و دن هلی
 اقوام اعرافهم بر آئینه و در می بینند و می در آینه بر من کرده می یعنی از است من که می شناسم من ایشان
 و در بعضی فوئقی و می شناسند ایشان مرا ثم بحال یعنی و بیستم ستر حائل مانع گردانیده می شود میان من و میان
 ایشان فاقول انهم منی پس می گویم من بد رستی که ایشان از مستر فیه قال انک لا تدري ما احد توا
 بعدك پس گفته می شود که تو در نمی یابی و نمی دانی که چه حیرات گردانیده و نویده آید و در ایشان بعد از تو
 فاقول صقلا لمن غیر بعدی پس می گویم من و دوی باد و دوی باد از مقام قرب و در جهت مرگانی
 را که تنبر و ادب و دین و سنت مرا بعد از من معنی این حدیث نیز یک مستمعون آن حدیث است که در فصل
 اول از باب حشر گفته شد که در آنجا گفت اصحابی و اصحابی و شرح و تاویل آن پانچمی گفته شد متفق علیه
 و عین انس ان النبي صلی الله علیه و آله و سلم قال یحبس المؤمنون یوم القیمة حين کرده میشوند
 از حبس در سالمان روز قیامت حتی یجوز لک انما که در قسم در آورده می شود و شرون گردانیده میشوند به حب
 حبس فیه قولون لو انتم شقنا الی ربنا پس می گویند سالمان کاشکی عاب شناعی می کردیم سوی جود و دله
 خود و بدای می کردیم برای خود کسی را تا در حضرت می شناعی می کردیم از ما و فیستنا من مکانه پس می جنبانید

و میرود و مادر ازین جائی که ایستاده ایم مادر را دست می انداخته و خلاص میکرد و باب الحوض و الشفاة
 مادر ازین اندوه و سخت فیاتون آدم پس می آیند آدم را فیهقواون پس میگویند انت آدم ابوالمعاص
 نو آدمی پدر منم مردم خلقك الله بیدار کرد ترا خدا ای تنالی بدست قدرت خود و اسكنك جنته و ساکن
 کرد ایند ترا بهشت خود را و اسكنك ملائكته و ساکن کرد ایند برای تو فرشتگان خود را و علمك اسماء
 كلشی و دانید ترا نامهای همه جز را اشفع لعلك ربك شفاعت کن مادر از پدر در دگارتو که مخصوص
 کرد ایند ترا بآن فضایل و کرامات حتی در شفا من مكالفا هدا اما دست بخشد و میرود مادر ازین بجای ماکه بنایت
 سخت و دشوار است فیهقواون لست هنا کم پس میگوید آدم بنستم من دین من مقام و مرتبه که گمان می برد
 شما جرات کنم و در آیم در مقام شفاعت و ایند اکرم و فتح این باب نمایم و یک خطیخته التي اصاب
 و یاد می کند وی عیبه السلام گناه و تقصیر خود را که رسیده بود و او را اكله من الشجرة که خوردن اوست
 از درخت و قبل نهی عنها و حال آنکه تحقیق نمی کرده شد و او از نزدیک شدن بآن ولیکن ایتوا انو حوال
 لعی بعثه الله الی الارض ولیکن بیاید نوح را که اول نبی مرسل است که فرستاده است او را ایند بر کافران دوی
 ازین فیاتون لوحا پس می آیند نوح را فیهقواون لست هنا کم پس میگوید نوح بنستم من دین من مقام که شما
 گمان می برد و یک خطیخته التي اصاب سواله ربه بغير علم و یاد می کند نوح گناه خود را که رسیده بود و آن
 سوال کردن اوست پروردگار خود را در نجات پس نادانسته و تحقیق ناکرده که این سوال می بایست کرد
 یا نه تا عتاب آمد که یا نوح میر من اذن پرده ان علم نداری ولیکن ایتوا ابراهیم خلیل الرحمن ولیکن
 بیاید ابراهیم را که دوست خدای مهربان است قال فرمود آنحضرت فیاتون ابو ابراهیم پس می آیند
 ابراهیم را فیهقواون انی لست هنا کم پس میگوید ابراهیم بدستی که من بنستم دین من مقام و سر او را آن
 و یک خطیخته کلمات کلامین و یاد می کند ابراهیم سه دروغ را که گفته بود آنرا در دنیا به حقیقت آهانه و دروغ
 اند بلکه دروغ نماد و در صورت دروغ اند ولیکن چون مقام و مرتبه انبیاء عالی است بر ایشان با نشان
 این امور نیز مواظده رود یکی از آن سه دروغ آنکه قوم او به تماشای عیدی که داشتند بیرون میرفته و او
 خواست که نزد و فرصت یابد و بنان ایشان را بشکند گفت من بیمارم با شما بیرون نمی توانم رفت و بظاهر
 بیماری ندانست اما بعد توان و دانست شاید که دو باطن بوده باشد و مزاج آدمی زاد و در اکثر بی خالی و انحرافی نبود
 و شاید که بیماری دل و نیز وقتی آن مراد داشته که به جهت کفر و عناد ایشان بود و دوم آنکه چون بنان ایشان را
 بشکست گفته بود که دوی این را بیا که ما ای ابراهیم گفت من نکر دم بلکه این بت کلان کرد یعنی باعث و بانی برین
 فعل مرا و دین بت شد که بجاوت تعظیم شما متنازع و متفرع است یا مقصود اسرار ارام ایشان
 چنانکه یکی خطی بنویسد و غایت حسن و لطافت و دیگری که آنرا نتواند نوشت گوید تو نوشتی این خط و وی
 گوید من نوشتم ام تو نوشتی کنایت می کند از آنکه این چنین نوشتن از تو هرگز نیاید نسیم آنکه زوجه خود را که

را که سار و نام داشت بهجت است خاص از فیم این کافر گشت این خواهر من است باب الحوض والشفاعة
 در ادب و اخوت اسلام داشته و نیز در عجمی بود و لیکن ایتوا موسی عبد الله التوریه و لیکن بیاید موسی
 را که برده است که داده است او را الله تعالی توبه که کنایه عظیم الشان است و نامہ انبیاء بنی اسرائیل
 تابع اوید و کلبه و قریه نچیا و سخن گفت از عیال با وی به لفظه و نزدیک گردانید او را و از داد و محرم
 اسرار حضرت خود ساخت قال انما تون موسی فیتقول انی لست هناك گفت بس می آید موسی به این
 می گوید موسی بنسب من دین مقام داهل آن وید که خطیخته التي اصابت قتلہ النفس و یاد می کند موسی
 گاه خود را که رسید یوی و آن کشتن قبیلی است که او را مشی زد و گاروی بیگشت تمام کرد و لیکن ایتوا
 عیسی عبد الله و رسول و روح الله و کلمته و لیکن بیاید عیسی را که بعد از خاص خداست و فرساده اوست
 در روحانی است که بی مادی جسمانی از حضرت حق پیدا شده و اسباب حیات اجسام و قلوب است و کلمه او
 است که یک کلمه کن پیدا شده و در عهد کلام کرده فیما تون عیسی فیتقول لست هناکم پس می آید
 عیسی را پس می گوید عیسی بنسب من در می و اهل این کار و عیسی علیه السلام حد می بیان کرد و خطیخته از خود یاد دیا و در
 و گفته اند شاید که توفیق وی علیه السلام بهجت شرمندگی بود که از نعمت و انفرادی نصاری بر وی و بر والد وی
 بالویت داشت و در بعضی روایات مذکور نیز شده و احتمال دارد که وی علیه السلام خود را با قطع نظر از
 اعتد او تمسک بدان اهل این مقام که قیام شفاعت است مرعاه خلایق و نیافت و جرات بر آن نکرد و
 صواب آنست که همه انبیاء و مرسلین صلوات الله علیهم اجمعین از در آمدن درین مقام و اقام برین کار
 حاضر و قاصر اند و بی احتیاج با اعتد او و لیکن در ظاهر حدی نیز کردند بخیر سید المرسلین و امام الدینین که به نهایت
 قرب و عزت و مکانت مخصوص است و محمود و محبوب حضرت اوست و لهذا در احادیث دیگر آمده که
 انبیاء همه گفتند که تا اهل این کار نیستیم بی آنکه نبشت و تلقین با خدا نمایند و الله اعلم ولیکن ایتوا محمدا عبدا
 شکر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تاخرو ولیکن بیاید محمد را صلی الله علیه و آله و سلم که بجهت اوست که آفریده
 است خدا را در امر به پیش کشنده از گناهان وی و هر چه پس آمده بد آنکه احوال و تأملات درین آیت
 بسیار است بمعنی گفته اند که مراد به معذرت حضرت است و جمیع انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین معصوم و معذورند
 و آنچه حضرت ایشان منسوب است از جنس گناه است و هر یکی از آنها را نادانی و توجیهی است خصوصا
 سید انبیاء صلی الله علیه و سلم که هرگز در هیچ وقت خطیئه و سیه از حضرت وی بوجود نیامده و لیکن او را خبر داده و در دنیا
 و اعلام نمودند بدان دیگران را و لکن ایشان یاد آورده خطیئات خود را و احسن احوال آنکه این کلمه شریف است
 از حضرت عزت برای سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بی آنکه در دنیا گناهی باشد و منفرقی بود
 و صاحبان و مالکان چون ازینده خاص خود را غنی و خشنود و شهود خواهند که اختصاص داده و آن بنده را اظهار
 نمایند و سرافراز سازند که بیز که تا ترا بخشیدیم هر چه کردی و هر چه کنی بر امانت است و بر تو هیچ که فکری نه دانی

اقوال نیز در شرح ذکر کرده ایم قال گفت آنحضرت فیما تونی پس میآید مرا باب الحوض والشفاعة
فاستاذن علی ربی فی داره پس طلب اذن در آمدن می کنم بر پروردگار خود در سرای عزت و
که مقامی خاص و جای مخصوص است که اینجا پس را در آن بدخلی و گنجایشی نبود و فیوذن لی علیه پس اذن
کرده می شود و مرا در آمدن بروی تعالی فاذا از ایتیه وقعت ساجد پس چون می بینم و در اتعالی و تقدس می افهم
سجده کنتم فیلد عنی ما شاء الله ان یدعی من می کند او در دعوای کند مرا پروردگار تعالی در سجده چند آنکه میخواهد
که بگذارد و فیقول ارفع محمد پس از آن می گوید سر بر وادای برای محبوب من ای ملکوت من ای
ستوده درگاه من ای بنده خاص من و قل تسمع و بگو هر چه می گوئی شنوده می شوی و اجابت نموده می شوی و اشفع
تشفع و شفاعت کن هر گز ای خواهی قبول کرده شود و شفاعت از تو وصل تعطه و بطلب هر چه می خواهی داده
می شوی آنرا قال گفت آنحضرت فارفع راسی پس بر میدارم سر خود را فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمیه
پس ستایش می کنم بر پروردگار خود به شایسته و آنی که می آفریند پروردگار تعالی مرا بندگان و وقت و این
جست این را مقام حمد و مقام محمود گویند و از اینجا معلوم گردد که شفیع را باید که اول حمد و ثنای شفیع گوید تا ثواب
در ضای و می شود و قبول شفاعت فایز گردد و ثم اشفع بستر شفاعت می کنم فیستد لی حدا
پس حدی کند پروردگار تعالی برای من حدی می بین یعنی تبیین می نماید طایفه مخصوص از گناه گاران را برای
شفاعت چنانچه بی نازان و زناکاران و شراب خواران را سزاوار علم می کند که این طایفه را شفاعت کن
فأخرج فأخرجهم من النار پس بیرون می آیم از درگاه حضور و بیرون می آیم این طایفه را از
آتش دوزخ و ادخلهم الجنة و می در آیم ایشان را در بهشت از اینجا معلوم می شود که مستحقان شفاعت
در اینجا غیر این محبوبان که ذکر کرده شد دیگران نیز بودند که ایشان را فی توقف آتش آفریناده بودند چون
ذکر شفاعت آنها کرد و شفاعت اینها نیز کرد یا مراد بنا در اینجا کرمی سختست که از قرب آفتاب حاصل شده
و مرا و باخراج استخلاص از آن است که اقبل و اسه اعوذ بالشانیه پست بر می گردم و بیروم
بدرگاه مار ووم برای شفاعت عوایت و بگر فاستاذن علی ربی فی داره فیوذن لی علیه فاذا از ایتیه
وقعت ساجد افیلد عنی ما شاء الله ان یدعی ثم یقول ارفع محمد و قل تسمع و اشفع تشفع و سل
تعطه قال فارفع راسی فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمیه ثم اشفع فیستد لی حدا فأخرج فأخرجهم
من النار و ادخلهم الجنة ثم امودا التالفة فاستاذن علی ربی فی داره فیوذن لی علیه فاذا
رایته وقعت ساجد افیلد عنی ما شاء الله ان یدعی ثم یقول ارفع محمد و قل تسمع و اشفع تشفع و سل
تعطه قال فارفع راسی فائنی علی ربی بشناء و تحمید یعلمیه ثم اشفع فیستد لی حدا فأخرج فأخرجهم
من النار و ادخلهم الجنة حتی ما یبقی فی النار ما آتیه می ماند در آتش الا من قلد حبسه
القرآن مگر کسی که به سختی حبس کرده و نگاه داشته او را قرآن ای واجب علیه الشلو و یعنی کسی که

جوی از ایمان فانطلق فافعل پس می گویم کسی که از ایمان ثم احوذ فاحمد به تلك المسألة
یعنی بیرون می آید کسی را که است و اولی و می شده از جوی از ایمان ثم احوذ فاحمد به تلك المسألة
ثم اخبر له ساجد ابی نصر باطنی که می گویم انما تعالی و ایمان که الهام کرده است بر روی
می افتد سجد که فیقال یا محمد ارفع راسك و قل تسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب امی
امتی فیقال انطلق فاخرج من كان في قلبه مشقال ذرة او خردالتن ایمان این جایگاه است در بخشایش
بیشتر است به مقه او داده و خردالتن است از جوهر او داده این جایگاه است به خردالتن یا آن ذره که
و رموا رات آفتاب ناید فانطلق فافعل ثم احوذ فاحمد به تلك المعاملة ثم اخبر له ساجد فیقال
یا محمد ارفع راسك و قل تسمع و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب امی امی فیقال انطلق فاخرج
من كان في قلبه ادنی ادنی مشقال حبة خردالتن ایمان فاخرج من النار و بیجا کمال ساجد
و نهایت فضل و کرم است فانطلق فافعل ثم احوذ فاحمد به تلك المسألة پس بازمی گویم و ایمان می گویم
کوت چهارم فاحمد به تلك المسألة ثم اخبر له ساجد فیقال یا محمد ارفع راسك و قل تسمع
و سل تعطه و اشفع تشفع فاقول یا رب ایدن لی فیمن قال پس می گویم من ای پروردگار
من اذن دهر از برای شفاعت کسی که گفته است لا اله الا الله و هیچ یکی زیادت بر این ندارد
قال ليس ذلك لك می گوید پروردگار تعالی نیست شفاعت کردن هر کسی را که گفته است لا اله الا الله
را بر ترا نیست این کار تو و اکن و عزتی و جلالتی و کبر یائی و عظمتی و لیکن سر که بخت و خلال
و کبریا و عظمت ذات و اسما و صفات و افعال خود را بخورن منها به آئینه بیرون می آید و آنش
من قال کسی که گفته است لا اله الا الله متفق علیه ۷۹ و عن ابی هريرة عن النبي صلى الله عليه
و آله وسلم قال اسعد الناس بشفاعتي يوم القيمة فیروز تر بهر مندترین مردم بشفاعت من من قال کسی
که گفته است لا اله الا الله الصام قلبه با وین آسز نشنفتاق از دل خود و او نفسه یا من نه گفت
بجای من قلبه شک را وی است و بر هر تقدیر این تاکید است چنانکه گویند دیدم به چشم خود و بشنیدم
بگوش خود به اغلاص البتة از دل باشد و جای اغلاص دل است نه غیر از واه البخاری ۸۰ و عنه قال اتی
النبي صلى الله عليه وسلم بلحم كفت ابو هريرة آوده شد و آنحضرت کشتی فرقع الیه الذراع پس برداشته
و برد به سوی آنحضرت گوشت استخوان دست و کانت تعجبه و بود که خوش می آید گوشت این
استخوان آن حضرت را قدس میخانه سس بگزید آنحضرت از آن بدن آن گزیدنی و نه پس به بین
همه گزین بدن آن پیش و به محرم گزین بدن آن پس که اغراس است و اکثر و ایات به صله است
و در بعضی روایات به هم نیز آمده ثم قال ستر فرمود انما سيد الناس يوم القيمة من ستر و مهر آدمیان
روز قیامت يوم يقوم الناس لرب العالمين روزی که بایست مردم برای حکم و فرمان پروردگار جانان

جانبان و تدنوا الشمس و روزی که نزدیک شود آفتاب فیباغ الناس من باب الخوض والشفاعة
 الغم والكرب ما لا يطيقون پس برسد آدمیان را از غم و اندوه سختی چیزی که طاقت نداشت آنرا
 فيقول الناس الا تنظرون من يشفع لكم الي ربكم پس بگویند آدمیان یک دیگر را آیینی ببیند و نمی جویند
 کسی را که شفاعت کند شاهان و پادشاهان و درگاه شاهیان آدم پس می آیند آدم را و ذکر حدیث الشفاعة
 و ذکر که در آنحضرت تمام حدیث شفاعت و او آمدن آدمیان را نزد انبیاء الهی شفاعت از
 ایشان و جواب دادن انبیاء هم قدرت و در آمدن بر پروردگار تعالی درین مقام و قال و کنت آن
 حضرت بعد ذکر آن فاطماتی تحت العرش پس می و دم از میان مردم پس می آیم زیر عرش
 که مقام خاص عظیم است و کرمیاست فاقع ساجد الربی پس می افتیم بر زمین سجده کنند و بر پروردگار
 خود را تمیثیف علی من محامده و حسن البناء علیه شیناً بستر می کشاید حق تعالی بر من و الهام می کند
 مرا از جهای خود و شای یگ بر ذات خود چیزی را که لم یفتح علی احد من قبلی که نه کشاده و الهام
 نکرده بر هیچ یکی پیش از من بلکه بر من نیز پیش ازین وقت چنانچه الحدیث سابق لایح می شود
 ثم قال بستر می گوید پروردگار تعالی یا محمد ارفع راسک و سل تعطه و اشفع تشفع فارفع راسی
 فاقول پس بر می دادم سر خود را پس می گویم که در بار امتی یارب امتی یارب امتی یارب
 شیعال یا محمد ادخل من امتک پس گفته می شود ای محمد در آراست خود من لا حساب علیهم کسانی
 را که نیست حساب بر ایشان یعنی گرفته نمی شود حساب از ایشان و بی حساب در آورده می شوند
 و در بهشت من الباب الایمن من ابواب الجنة از در جانب دست راست است از درهای بهشت و هم شرکاء
 الناس فیما سوی ذلک من الابواب و ایشان انبیا و مریدان و آنکه خیر این در است از درهای
 دیگر که در جانب دیگر اند یعنی باب ایمن بهشت مخصوص بایشان است و هیچ کس و دوی شریک
 ایشان نه و باقی درها شریک است میان ایشان و غیر ایشان ثم قال پس تر گفت آنحضرت
 و الذی نفسی بیده ان ما بین المصر اعین من مصاربع الجنة کما کان بین مکه و هجره سو کند اندکی
 که بقای ذات من در بهشت قدرت اوست بدست من ساقست میان دو نخود در از درهای بهشت
 مانند مسافتی است که میان که و بحر است بنشین نام قریه است از قرای بحرین و مدینه و صحیح آنست که
 این جمارا اول است و در مصراع و در قطعه از باب واحد که بسته می شوند بر سقف واحد و در آمدن میان
 هر دوی شود و مصراع است هم به مشابیهت مصراع باب می گویند و اصل دمی از صرع به معنی دفع و انقضا است
 و در مشارق الانوار گفته که مراد به مصراع جنت ابواب اوست و مصراع باب گفته می شود دیگر در جای که
 و باشند انتهی و مقصود بیان سهت باب جنت است که مسافت میان دو جانب در او این قدر است
 و مراد قد بد و تعیین نیست بلکه این تخصیص و تقدیر است برای تنجیم مردم و حقیقت حال و رای اینست

۹۶ و عن حليلة في حديث الشفاعة عن رسول الله وروايت باب الشفاعة

ابن خزيمة بن ايمان وحدث ثنا عن ابي بن عمر عن ابي عبد الله عليه وآله وسلم قال وتزمل الامانة والرحمة
وفرسانه هي شهاداته التي حفظ حقوق اموال مردم است ونگاه داشت دانت در ان ورحم که قرابت و لاوت
است وصاله آن واجبست فتقويمان جبهتي الصراط يميها و شما لا پس استاده مي شوند امانت
و رحم براي طلب حقوق خود و جست و خيست کردن با آدميان در رعيت آن بر دو جانب صراط است
و چاه تصور و تعظيم شان و نگاهيد رعيت حقوق امانت و رحم است و تواند که حضرت حي سبانه ابن
دو صفت را بصورتی تمثيل کرد اند و بر هر دو جانب صراط استاده کند تا طلب حي خود نمايد و او را مسلم

۱۰۰ و عن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم تلا قول الله تعالى

في ابراهيم ردايست از عبد الله بن عمرو که آنحضرت خواند قول خداي تعالي راد و من ان ابراهيم كوفي
سبانه اذ ابراهيم خليل حكایت کرده که گفت و بان انهم اضللت كثير طعن الناس اي پروردگار من اين بنان

گمرا کرد و بدي بسياري از مردم را فمن تبعني فانه مني پس کسی که پس روي مي کند دي مرا پس بد رسي
آنگاه از من است و آخر آيت اينست که ومن عصاني فادك غفور رحيم و قال عيسى و آنحضرت خواند

قول عيسى را که در حق است و پروردگار تعالي گفت و قال ابن جابنهي قول است ان تغلب بهم فانهم عبادك
اگر خداي مني گني نو ايشان را پس بد رسي که ايشان بندگان تواند و چاه ندارند و گشتن مانع نمي تواند

آمد و آخر آيت اينست و ان تغفر لهم فانك انت العزيز الحكيم و حاصل آنست که آنحضرت ثنا عن
ابن دحي که يردا که براي است خود کرده ياد آورد و از آنجا است خود را ياد کرد و وقت نمود و شفاعة

خو است و دعا کرد چنانچه گفت فرفع يده پس برداشت آنحضرت بر د دست خود را فقال پس گفت
اللهم امتني امتني عند اي شخص و بيا مرا است مرا و بكي و بكي است آنحضرت فقال الله تعالى

پس گفت خداي تعالي يا جبرئيل اذهب الي محمد و بسوي محمد و ربك اعلم و پروردگار تو اي جبرئيل
و انما است و احتياج بر سجدن ندارد و وليكن با وجو و اظهار كرم و عنایت خود مي پرستار فسله ما يبيكه پس

پس بر سر محمد را که چه چيز در گريه آورد و ترا فاجبرئيل فسله پس آمد آنحضرت را جبرئيل
پس بر سجداد را که چه چيز در گريه آورد و ترا فاجبرئيل فسله پس آمد آنحضرت را جبرئيل

عليه وآله وسلم بما قاله يزي که گفت و التماس منتر است که و فقال الله لجبرئيل پس
جبرئيل بر رگه رفت و عرض کرد و گفت الله تعالي مر جبرئيل را اذهب الي محمد فقل بر و بسوي محمد پس

بگو انما عرضيك في امثلك بد رستي که مانزد يك است که راضي گردانيم ترا در باب است تو ولا نسوك
و دگر و اند و بكيمن فسا زيم ترا درين باب در روايات آمده است که آنحضرت گفت که من هرگز راضي شوم

تا يايك از انسان من پس به نخواستند اکنون است او بايد و دو حقه ايمان را بوي درست کرد و مشرقي که

هست این است دیگر هیچ نیست . بیت . خاک ادبش و بادشای کن باب المحوس والشفاعة
 آن ادبش در پرتو ای کن روا به مسلم و عن ابی سعید الخدری ان ناسا قالوا وایست
استح از ابی سعید خدی که جمعه از او میان گفتند یا رسول الله هل نری ربنا یوم القيمة آیامی بنم
 بر درگاه خود را در قیامت قال رسول الله گفت به منبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نعم آری می بیند
 بر درگاه خود را بعد از آن از برای تحقیق داشت حال رویت فرمود هل تضارون فی روية الشمس
بالبصر نه صحو الیس معها سحاب آب آشامیدنی می کنید از و جام می نایند در دیدن آفتاب و رنمودن کشاده که
 نیست با وی ابری صحیح بعد از نماز گشاده شدن ابر از وی آفتاب هل تضارون فی روية القمر لیلة البدر
صحو الیس فیها سحاب آب آشامیدنی می کنید در دیدن ماه و شب چهار و هم کشاده که نیست در وی
 ابری قالوا لا گفتند یا رسول الله شک نداریم قال ما تضارون فی روية الله یوم القيمة
 الا کما تضارون فی روية احدیهما فرمود شک نمیکنید در دیدن خدا ایستالی روز قیامت مگر چنانکه
 شک میکنید در دیدن یکی از آن دو یعنی آفتاب و ماهتاب و در دیدن آفتاب و ماهتاب خود قطعا
 شک ندارید پس بدانید که آنگاه که شک خواهید داشت و گفته اند که این رویت که اینجا مذکور است خیر
 رویتی است که ثواب مومنان است و در بهشت و این رویت امتحانی است از حق تعالی که واقع می شود بدان
 تمیز میان کسی که عبادت کرده است خدا را و میان کسی که عبادت کرده است طواغیت را و امتحان و
 ابتلا و زندگان جادی است در آن موطن نافرست فراخ از حساب و وقوع خرا از ثواب و عقاب و آخرت اگر چه
 و از حراست و دفع می شود گاهی در وی امتحان چنانکه دنیا را امتحان است و گاهی واقع می شود در وی حرا
 چنانکه فرموده است وما اصا دکم عن مصیبة فیما کمبت ایلکم کل اقال الطیعی و الله اعلم اذ اکان یوم
 القيمة اذن مؤذن چون می باشد در قیامت آواز میدهد آواز و همه را لیست جمع کل امتها کانت بعمل باید که
 در پی رود و هر که در چیزی را که عبادت می کرد آنرا فلا یبقی احد کان بعمل غیر الله پس باقی نمی ماند هیچ
 یکی که عبادت می کرد غیر خدا و امن الا صنام و الانصاب اصنام جمع صنم به معنی بت و انصاب جمع نصب
 سکی که بزپا کرده شود و عبادت کرده شود او را و ذبح کرده شود نزد آن بقصد ثروت و طاعت الا
یتساقطون فی النار اگر آنکه می افتند همه عابد و معبود در آتش و در خ حتی اذ الله یبقی الامن کان بعمل الله
 بر و فاجزنا آنکه چون باقی نماند که کسی که عبادت می کند خدا را از یکه گاه و بد کردار و مطیع دعای اقا هم رب
 العالمین می آید ایشان را در دو گاه بنیان و سلطان و بی و تجلی می کند وی تعالی بر ایشان بقریب و بهر حقیقت
 ایمان و محبت از صفات حق است که اسناد کرده است از ابدات خود در کتاب مجید و وارد شده است در
 کلام رسول و بی و اعتقاد می کنیم ما آنرا ابی آنکه کیفیت آن را بدانیم و سنرا میداریم از حرکت و انتقال که
 در ایمان و محبت مخلوقات می باشد چنانکه حکم سایر ممت بهات است یا کوئیم می آید فرشته از فرشتگان او را

طبیقی نقل کرده که تواند که آمده تنهای و قدس من در صورت نامکی از ملائکه که مشابه صفات باب الحوض والشفاة
 اگر هستد بنماید تا امتحان کند پس چون این نباتات و این صودت بگوید که من پروردگار شما و پروردگار شما بروی از علامات
 مخلوق انکار کند و بداند که پروردگار است تنهای و قدس و استعاذه نماید و طبیقی و او درین مقام کلام
 مشع است نقل از شرح طریث قال عماذ انظرون لی گوید آمده تنهای با ایشان پس هر چیز را انتظار
 دارند بجمع کل امه ما کانت تعبد در پی می و در هر گروه چیزی را که عبادت می کند یعنی شما چرا نمی و بد
 قالوا یا دارنا فارقمنا فی الدنیا می گویند ایشان ای پروردگار ما جدا می کردیم ما را و در دنیا
 افقر ما کما الیهم و حال محتاج بر بودن با سومی این مردم و لم نصاحبهم و مناجات نکردیم با ایشان و
 متابعت نودیدیم ایشان را پس اکنون چون متابعت می کنیم ایشان را و طای آنکه بی نیازیم
 از ایشان و ایشان و معبودان ایشان نامه میزد و درخ اند و فی رواقه ای هریره و در روایت ابی هریره
 این چنین آمده که فیقولون هذا ما کانتنا پس می گویند این عبادت کنندگان حق این است عبادی ما و
 نمی و دریم همتی یا تبار دنیا تا آنکه باید ما را پروردگار ما بخاذا اجاء و دنیا عرفت ما پس وقتی که باید پروردگار را
 می شناسیم ما و او را و فی روایه ابی سعید و در روایت ابی سعید حدیسی این چنین آمده که فیقولون
هل بینکم و بینه آیه تعرفونه پس می گویند پروردگار تعالی آیا هست میان شما و میان پروردگار تعالی نشانی
 که بدان می شناسید و او را ختیقولون نعم پس میگویند آری هست میان ما و میان وی نشانی فیکشف عن ساق پس
 آشکارا کرد و میشود و بنمود و میگوید کشف می کند و مینماید ساق و شرح این است بقا و آخر فصل اول از باب
 لا تقوم المساجة الا علی شوار الناس که شده است که مراد ساق شدت و نفخت است و کشف ساق
 مثل است و شدت و برعنی گویند مراد و نه عظیم است با جماعه از ملائکه و صواب آنست که توقف کنند و تاویل
 نه نمایند و حقیقت معنی و مراد را انقباض بعلم حق کنند فلا یبقی من کان یسجد لله من تلقاء نفسه پس باقی بماند
 کسی که سجده می کرد مراد ابرایعنه در دنیا از جانب نفس خود یعنی یا خلاص نه برای و پایی خلق و ملاحظه ایشان
 و خوف شمشیر الا اذن الله له بالسجود مگر آنکه اذن می کند الله تعالی مراد از سجود و میبری کرد و اندک سجده ایست از او
 و لا یبقی من کان یسجد اتقاء و ریاء و باقی نمی ماند کسی که سجده می کرد از جت پروردگار ترس و قتل و عبادت
 و برای بودن مردم الا جعل الله ظله و طایفه و احده مگر آنکه می کرد و اندک ای تعالی بخت او را یک
 تحت که بند داده است و آنها می وی نباشد تا تواند دو تاشد و سجده کرد و کلمات او را در آن یسجد عز علی ققاء
 هرگاه که خواهد سجده کند می آید بر سر خود و ثم یضرب بالکسر علی جهنم بستر زده می شود و نهاده می شود
 بل صراط پروردگار و تحمل المشهاة و حلول می کند و واقع می شود شفاعت و یقولون و می گویند یعنی انبیا بخت
 امتیان خود برای غالب سلاست و استقامت ایشان چنانکه و در حدیث ابی هریره ضریح یاید اللهم سلم
 سلم خداوند اسلامت بگذران ایشان را و صراط نادر آتش یفتند فیمن المؤمنون پس می گذاردند مسلمانان

[illegible]

آزاد کرده شدگان عدا می هر باشد که از جملهم الجنة بغير عمل عملوا و در آید و در باب الحوض و الشفاة
 است ایشان را و از بهشت بی سابقه عملی که کرده اند و لا خیر قلتم و در این واسطه نیکی که پیش فرستادند
 از اقیال لهم لکم مائة الف نعمت پس گفته می شود از ایشان را امر شمار است آنچه دیدید از انعام و اکرام
 و تشایع و نعمتهای دیگر است اصل آن با آن و طبعی گفته می این است که تا هر جا که رسید چشم شما بر آن
 بیند و نظر شما تا آنجا کار کند برای شما است و مانند آن با دوست اگر گویند پس فرق چه باشد میان عالمان و غیر
 عالمان چون همه در بهشت در آمدند و نعمت آن سرزد و مشرف شدند و یاد بر آن هر چه و توان کرد و باش آنکه بهشت
 را در جات و مرا بهشت یک دنیا است همه در بهشت در آمدند و در نعمتهای ظاهر و بی اثر یک شدند اما برای اعمال
 و استیاز عمل باقیست و با وجود آن همه فضل اوست یوقیة من و شاء و الله ذو الفضل العظیم و از این باب یاد است
 که عمل و عبادت برای بهشت و ایم آن نیست آن وظیفه بزرگی و مقتضای محبت است و اگر در خدای آن فضل
 و کرم است و با وجود آن هیچ عمل بزرگی ضایع نبود و هر چه را جاری و جاری و در جنت باشد متفق علیه
 و ۱۴ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا دخل اصل الجنة الجنة و اهل النار النار و هم
 اذ ابی سجد خدی است که گفت گفت پیغمبر خدا و تنی که در آید بهشتیان بهشت را و در بخان داود و دا
 يقول الله تعالى یی گوید خدای تعالی من کمال فی قلبه مثقال حبة من خردل من ایمان فاعوذ جوارح کسی که
 هست در دل دی مقدمه ار دانه از خردل از ایمان پس بیرون آید او را از دوزخ و روح فیمش چون قل
 استعشوا و اعادوا حملا پس بیرون آید و حال آنکه به تحقیق سوخته اند و کشته اند مانند آنکه فیلقون فی
 نهر الحیوة پس انداخت می شوند در نهجیات فینبتهون کما تنبت الحبة فی حمیل السیل پس می ریزند
 و تر و بازی شوند چنانکه می رود و در حمیل بین الم توفوا لها و اخرج صغرا ملقویة آیامی بایند که در میان می آید
 زرد و در هم پیچیده و بخت تر و تازه متفق علیه ۱۳ و عن ابی هریره ان الناس قالوا یا ایت است
 از این بهره که مردم گفته یاز رسول الله هل نری زیما یوم القیمة آیامی یا نری نایر در دگر خود دار و زیانت
 قل کر معنی حدیث ابی سعید پس ذکر کرد حضرت معنی حدیث ابی سعید خدی و اگر که گذشت اگر چه در لفظ اختلافی
 دارد و غیر کشف الساق فرزد که کشتن سابق که در حدیث ابی هریره نیست و قال و گفت ابو هریره بجای آنکه
 در حدیث ابی سعید گفته شد ثم یضرب الحجر علی جهنم الی آخر این عبارت را که در حدیثی او است
 یضرب الصراط بین ظهران جهنم زده می شود و بر پا کرده می شود صراط در میان دو کرانه دوزخ فاکون
 اول من یجوز من الرسل باشته پس می بانم من نخستین کسی که می گذرد از صراط از پیغمبران با است
 خود و لا یتکلم یومئذ الا الرسل و سخن نمی کند و مجال سخن ندارد و دان و دوزخ کس گذشت بران و کلام
 الرسل یومئذ سخن پیغمبران در آن روز است که اللهم سلم سلم و فی جهنم و دوزخ کلا لیب جمع
 کلوب شخ کاف و تشدید لام مضمومه آنانی سر کج و بعضی گفته آهین شبیه دارد که آویخته می شود بدان کونست

مثل شوك المفلدان مانند خارهای سبزه آن پنج تن و مسكون من يكايك است باب الحوض والشهاعة
 که مراد از خارهاست مانند نمره پستان و آن بهترین چرانی شتر است که بوی گنجه مراد از خارهای بزرگ
 است مانند حبیب مرغان و خارهای اود احکام السعدان نیز گویند لا یعلم قدر عظمها الا الله نمی دانند
 مقدار و بزرگی آنرا هیچ کس بخاطر آن خطف الناس باها لهم میزاید آن کلا لیب مردم را بزرگوارهای ایشان
 و تحطیف بکمر طایر و الخ آن مرد و است قیوم من یوق بعمله پس بعضی از ایشان کسی است که هلاک
 کرده می شود و بزرگوار خود و منهم من یختر و لثم یختر و بعضی از ایشان کسی است که خراشیده می شود و بار
 کرده میشود و بستر نجات می باید و غلا پس میشود پس کافر هلاک کرده می شود و نجات نمی باید و طایر خدش و کدس کرده میشود
 و بستر نجات می باید حتی ان افرغ الله من القضاة بین عباد و انما انکه چون می پردازد در تعالی از حکم کردن میان بدگان
 خود نام می کند آنرا و ان لدان یخرج من النار من اراد ان یختر چه دینی خواهد کرد بیرون آید و کسی را که بی خواهد
 بیرون آید و او را پس از آن یشهد ان لا اله الا الله از آن کسان که گواهی می دهند که نیست هیچ معبود
 به حق جز خدا و فرستاده اند و است الامر للملائكة ان یختر جو امن یهدی الله می فرماید فرشتگان را که
 بیرون آید پس کسی را که بر سبزش می گذارد اسی بلا یعنی ایمان دارد و هیچ دیت او را خیر دارد و خیر جوهر
 و در هر فوهم یا ثارا السجود پس بیرون می آید فرشتگان ایشان او را می شناسند یا ثارا نشان
 های سید و حرم الله علیها النار ان تا کل اثر السجود و حرام اگر دانید است خدا می تعالی بر آتش
 و در رخ که بخورد و اثر سجود را بعضی گفته اند که حرام و یا ثارا سجود وجه است و بعضی سایر اعضا که بر آن سجده کنند
 ادا نموده آن هفت عضو است و وای بدو که در دست و وجه و خسر چون من النار قد استخسروا
 پس بیرون آید و می شوند از آتش و حال آنکه تحقیق میوخته و ستیاه شده اند فیصیب صلیهم ماء
 الحیوة پس میخند می شود بر ایشان آب احیاء و این منافات ندارد و آنکه در آورده میشود و در
 حیات فیصیبون کما تمیت الخبئة فی جمیل السبیل پس میزد و میزد و تازه میشود چنانچه میزد آن تخم
 و در خس و جایش که بنیل و یبقی رجل بین الجنة و النار و باقی می ماند مردی میان بهشت و دوزخ
 و هو آخر اهل النار دخول الجنة و آن مرد پس و در خیابان است در آورده آمدن بهشت را مقبل
 و وجه قبل النار و می آید است بجانب آتش فیقول یا رب اصرف و خبی عن النار پس
 میگوید آن مردانی پروردگار من بگردان بوی مرا از آتش و درخ و قد قشینی ریشها و تحقیق ایدا
 کرد مرا بوی آتش و درخ به جهت سوختن و در خیابان در آن بود اند که آتش و درخ را در حد ذات
 بوی بد باشد قشیب زهر دادن و ایدا کردن به کرده و در حد ذات قشینی و قشینی اذانی و قشبه الدخان
 وقتی که بر کند بینی داد و دوشینی در دایره به تخفیف است و از عراج تشدید معلوم می شود و احرقنی
 فکاه هاد و سختی و کزنی و زبانه زدن آتش و درگاه و باریان بحمد الله و است نزد وفات و لیکن

ولیکن مردوت در لغت قصر است و اما به معنی زیر کی و نیز فهمی برتر در دست است باب السور والشفاعة
بالتناق فیقول هل عصیت ان افعل ذلک ان کمال غیر ذلک پس میگوید پروردگار تعالی آیا نزد یک است
که اگر بکنم من آنرا یعنی بگردانم روی ترا از آتش و درخ سوال کنی و بخوای بجز این چیزی دیگر را فیقول
لا وعزتک پس میگوید آن مرد سوال نمی کنم و نمی خواهم بجزی دیگر را استو کلمه بر عزت تو فیضی الله ما شاء
الله من عهد و میثاق پس میدهد این مرد خدا را تعالی و از چیزی که میخواهد خدا را تعالی از بندگان و استوار می
آن فیصرف الله وجهه من النار پس میگرداند خدا را تعالی و می آورد از آتش فإذا اقبل به
حلی الجنة پس چون روی میگرداند خدا را تعالی او در بهشت زای لجمعهما می بیند حسن و نصابت
آن را حکمت ما شاء الله ان یسکت پس خاموش می باشد تا زمانی که می خواهد خدا را تعالی که خاموش باشد
ثم قال یا رب قد بینی عند باب الجنة پس می گوید آن مرد ای پروردگار من پیش پروردگار تو در بهشت
فیقول الله تبارک و تعالی الیس قد اعطیت العهود و المیثاق آیا نیست که تحقیق داده تو به پیمان را از
استواری را ان لا تسأل غیر الله کنت مالت برین که سوال کنی جز آنچه سوالی کرده بودی یعنی که روی
مرا بجانب بهشت آریدی فیقول یارب لا اکنون اشقی خلقک پس می گوید پروردگار من تمام من بد بخت
ترین خلق تو که بر روی بهشت افتاده باشم دشمنان همه و دشمنی و اگر در بهشت تمام با منی یکم از آن شود که هر دو
بهشت باشم فیقول فما عصیت ان اعطیت ذلک ان تسأل غیره پس می گوید پروردگار تعالی پس
چیز است که نزد یک است که اگر داده شوی تو آنرا یعنی بکنم پیش پروردگاری پروردگار بهشت سوال کنی جز آن
چیز دیگر را فیقول پس میگوید آن مرد لا وعزتک لا اسأل غیر ذلک سویکند بر عزت تو سوال نه کنم از تو جز
آن را اگر گفته شود جز اعتنا نمی کنی پروردگار تعالی او را هر شکستن عهد و پیمان کند بیش آنچه حال او حال
و ایمان و ایمان است و روی و این معذور است یا آنچه آیا نکلف نیست تا مواضع بکنند فیضی و به
ما شاء من عهد و میثاق پس میدهد پروردگار تو در از این مرتبه نیز چیزی را که میخواهد الله تعالی از عهد
و میثاق که زیاده بران سوال بماند و نخواهد فیقله الی باب الجنة پس پیش می برد او را خدا را
تعالی تا در بهشت فإذا بلغ با بهادر ای زهرتها و ما فیها من الفضرة و البحر پس چون می رسد آن
مرد در بهشت را پس می بیند تا بهی و خوبی بهشت را و چیزی را که در بهشت است از تبارکی و خوشی عسکت
ما شاء الله ان یسکت پس خاموش می ماند تا آنکه خواسته است خدا که خاموش ماند فیقول یارب
ادعنی الجنة پس می گوید ای پروردگار من در آور مرا در بهشت فیقول الله پس می گوید خدا این را که
و تعالی و یلک یا این آدم ما لعلک هلاک مادر ای فرزند آدم به عجب عهدی شکنی و بی وفایی کنی
تو در عهد ای خود پس ادع را که بنشین بجهنم و دال عهد از خود به معنی عهد شکنی و به عن عهد و ذال عهد از
خود نیز خوانده اند یعنی چه بر میزد و در او تر ادرین سوال الیس قد اعطیت العهود و المیثاق ان لا تسأل

ولیکن مردود در لغت قصر است و آیه منی زیر کی و نیز نمی رستم و ده است باب الحوض و الشفاة
 باتفاق فیقول هل حسیت ان اقبل ذلك ان تصال غیر ذلك پس میگوید در دو دگر و تنالی آیانز و یک است
 که اگر بنیم من آنرا یعنی بگردانم دوی تر از آتش و دوزخ سوال کنی و خواهی بخر این چیزی دیگر را فیقول
 لا و عزتك پس میگوید آن مرد سوال نمی کنم و نمی خواهم چیزی دیگر را بگویند بمرتبت و عیسی الله شاه
 الله من جهل و میثاق پس میدهد این مرد خدا ای تعالی را از چیزی که میخواهد خدا ای تعالی از ایمان و استواری
 آن فیصرف الله وجهه من النار پس میگوید خدا ای تعالی دوی او را از آتش فاذا اقبل به
 علی الجنة پس چون دوی میگرداند خدا ای تعالی او را بر بست و ای بر بستهای بید جسم و زینت است
 آن را است شاه الله ان یسکت پس خاموش می باشد تا زمانی که می خواهد خدا ای تعالی که خاموش باشد
 ثم قال یا رب قدمی عند باب الجنة پس می گوید آن مرد ای پروردگار من پیش هر چه را از در بهشت
 فیقول الله تبارک و تعالی ایس قد اعطیت العهود و الیثاق آیانست که بختن داده بودیم به شما را از
 استواری را ان لا تعال غیر الذي کنتم مالم برین که سوال کنی جز آنچه سوال کرده بودی یعنی که دوی
 مرا اینجا نیست آری فیقول یا رب لا اکون اشقی خلقک پس می گوید پروردگار من بیا شوم من بدخت
 برین خلق تو که بیرون بهشت افتاده باشم دشمنان همه دور و او کرد و بهشت بیا شوم یا ربی کم اذ ان شود که برود
 بهشت بیا شوم فیقول فما حسیت ان اعطیت ذلك ان تصال غیره پس می گوید پروردگار تعالی پس
 چیست که بزدک است که اگر داده شوی تو آنرا یعنی گوی پیش برده شوی بر در بهشت سوال کنی جز آن
 پروردگار را فیقول پس میگوید آن مرد لا و عزتك لا اسال غیر ذلك سو گند بمرتبت تو سوال نه کنم از تو جز
 آن را اگر گفته شود چه احتیاج نمی گوید پروردگار تعالی او را بر بست کین عهد و تمهید که خواهم پیش آنکه حال او حال
 و ایمان و ایمان است و دوی او را بر بست است یا آنکه آنجا نکلید نیست یا مواضع کند فیعی ربه
 شاه من جهل و میثاق پس میدهد پروردگار خود را و این مرتبه نیز چیزی که میخواهد الله تعالی از عهد
 و میثاق که زیاد و بران سوال بکند و خواهد فیقله الی باب الجنة پس پیش می برد او را خدا ای
 تعالی تا در بهشت فاذا بلغ بابها فرای زهرتها و ما فیها من النضرة و المروءة پس چون می رسد آن
 مرد در بهشت را پس می بیند تا بهی و خوبی بهشت را و چیزی را که در بهشت است از نازکی و خوشی و سبکی
 شاه الله ان یسکت پس خاموش می ماند تا آنکه خواهد است خدا که خاموش ماند فیقول یا رب
 ادخلنی الجنة پس می گوید ای پروردگار من در آدر بهشت فیقول الله پس می گوید خدا ایار که
 و تعالی و یلک یا ابن آدم ما اخلدک هلاک مادر ای فرزند آدم چه عجب عهدی شکنی دبی و فانی کنی
 تو در عهد ای خود پس اگر شکنی بجهت و دال عهد از عهد معنی عهد شکنی و به سن عهد و فال عهد از
 خدا نیز خوانده آمد یعنی چه چیز میزد و تراد و این سوال ایس قد اعطیت العهود و الیثاق ان لا تعال

خیر الذی اعطیت آیا نیست که تحقیق دادی تو به ما و میثاق که بما فی الخوض والشفاعة
 سوال کنی غیر آنکه دادی شدی فیقول یارب لا یجعلن اشقی علقک پس می گوید ای پروردگار من
 بگردان مرا بدیخت ترین خلق خود که همه درون بهشت باشند و من پرورد آن فلا یزال یدعوا حتی
 یضیک الله منه پس همیشه دعای کند و می خواند یا آنکه می خندد یا نه تعالی ازین حالت قضا اضحک اذن له
 فی دخول الجنة پس چون می خندد یا نه تعالی اذن می کند او را در پروردن بهشت فیقول تمن پس گوید
 خدا ای تعالی آرزو کن و به خواهر پروردی خواستی فیتممی حتی اذا انقطع امیتة پس آرزو میکند آن مرد را
 آنکه بمقطع نرسد و در بهشت میرسد آرزو می و می اذ قال الله می گوید خدا ای تعالی تمن من کذا و کذا آرزو
 کن از چنین و چنین اقبل ید کز و نه پیش می آید پروردگار او که باو می دهد او آرزو را و مطلب
 در عیانت بر حاشی اذا انقضت به الا شانی تا آنکه چون به نهایت نرسد آرزو را قال الله تعالی میگوید خدا ای
 تعالی لك ذلک و مثله معه امر است آنچه آرزو کردی و در خواستی و مانند آن باو است و فی روایتی سعید
 و در روایت ابن سنجری این چنین آمده است قال الله تعالی لك ذلک و عشرة امثاله امرت ان
آرزو کردی و چند آن مستحق علیه ۱۴ و عن ابن مسعود رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم قال آخر من یدخل الجنة رجل یسین مردمانی که در آید بهشت را یک مردی است فهو
یشتی امره و یکبوه من آس آن مرد را میبرد و یکتا می و بر روی می افتد با روی دیگر و تسقعه النار مرة و ثلاث
بیکند آردا آتش ماری دیگر باین طور که میرسد گرمی آتش بوی پس ظاهر میشود اثر آن در روی و تنبر
دیگر و در یک بشر او بای سوز و بغنی اخصای او اصل سفح سپاهی که در روی باشد و اصبی گفته که سفح سرخی
که الا ای آن سپاهی دو و قاذ انا و زها العتقت الیهما پس چون میگردد آن مرد از آتش و بیکند او و آردا
النفات می کند و می نازد بجانب آتش فقتال قبارک الذی یجانی معک پس میگوید و خطاب میکند تا آتش
بزرگ است خدا ای که نجات داد مرا از تو لقد اعطانی الله شیئا ما اعطاه احدا من الاولین و الاخرین
و البتة تحقیق داد مرا خدا ای تعالی چیزی را که داد آن را هیچ یکی از پیشینیان و پسینیان را و این کلامی است
میاد و از غایت فرح و سرور و حقیقت آن مراد نیست و مراد مبالغه و در تاثیر عطاست فترفع له شجرة پس بلند
نموده میشود و مراد او درختی فیقول ای رب ادنی من هذه الشجرة پس میگوید آن مرد ای پروردگار
من نزدیک یک گردان مرا ازین درخت فلا متظل و ظلها تا پناه جویم بسایه آن درخت و اشرب من
ماءها و بنوشم از آب که در زیر آن درخت است از غایت تشنگی گمان برود که در زیر دمی آبی خواهد بود
یا بنابر آنکه عادت خدای است که در زیر درخت آبی میباشد یا بر سبیل اجتهال گفت یعنی اگر آبی در آنجا
باشد بخورم فیقول الله یا ابن آدم پس میگوید خدای تعالی ای پسر آدم لعلی ان اعطیتکها سالتنی
غیرها شاید که اگر من بدم ترا آن درخت را و در یک گردان مرا از آن درخت سوال می کنی و می خواستی

چیزی دیگر غیر آن درخت فیه قول لایارب پس میگوید آن مردی ای پروردگار من باب الخوض والشفقة
سوال نمی کنم غیر آنرا و میگوید آن لایسالت غیرها و حمد می کند آن مرد پروردگار او را که سوال نمی کند غیر آن
را و زنه یحدره و پروردگار وی معذ و میزد و ملائت نمی کند او را لانه یزی سالصبر له علیه ایبراکه وی
می بیند چیز را که خبر نیست مراد از این چیز قید نیه منها پس نزدیک میگردد و اندازد از آن درخت قیستظل
بظله پس بنامی جوید آن مرد بسایه آن درخت و شرب من ماءها و می نوشد از آب آن ثم ترفع له
شجرة هی احسن من الاولى پس برآمد نمود و بیشتر مراد از درختی دیگر که آن بهتر است از درخت نخستین
فیه قول ای رب اذنمی من هذه الشجرة لا شرب من ماءها و استظل بظلهای ای پروردگار من نزدیک گردان
مرا ازین درخت تا بگویم از آب وی و شستم در آب او لاسالتك غیرها سوال نمی کنم ترا غیر این درخت
و ا فیه قول یا ابن آدم الم تعاھدنی ان لا تسالنی غیرها آیا عهد نکردی تو بمن اینکه سوال نکنی از من
غیر آن درخت و ا فیه قول لعلی ان اذیتك منها تسالنی غیرها قیما هذه ان لا تسالک غیرها و یحدره
لانه یزی سالصبر له علیه قید نیه منها فیه استظل بظله او شرب من ماءها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی
احسن من الاولى فیه قول ای رب اذنمی من هذه الشجرة فلا استظل بظلهای و اشرب من ماءها
لا اسالک غیرها فیه قول یا ابن آدم الم تعاھدنی ان لا تسالنی غیرها قال بلی یا رب هذه لاسالتك
غیرها و به یحدره لانه یزی سالصبر له علیه قید نیه منها حاصل آنکه هر بار درختی می نماید بهتر از
نخستین و وی می بیند قرب آنرا و حمد می کند که دیگر ندانید و هر بار عهد شکنی می کند و پروردگار تعالی چون می صبری
او را می بیند معذ و میزد و درخت سیبوم فاذا اذیته منها پس چون نزدیک میگردد و اندازد ازین
درخت سمع اصوات اهل الجنة می شود و آوازهای بهشتیان را فیه قول ای رب اذ علیها پس میگوید
ای پروردگار من در آرد بهشت فیه قول یا ابن آدم ما یصبر ینی منك لفتح یدک و ان صبره از صبری
بمعنی قطع پس می گوید پروردگار تعالی ای ابن آدم چه چیز قطع نمیکند و خلاص میگرداند مرا از تو یعنی از سوال تو
و خویش تو که هر بار نمیکنی و در دواستی ما یصبر ینک عنی به قطع میگرداند مرا از من یعنی هرگز وی سوال یا وجود
عهد کردن که دیگر نمانم پس چه چیز قطع کند باز دارد سوال ترا از من و این معنی روشن تر است و وایت
اول محمول بر قالب است ایضیک ان اعطیک الدنیا و مثلها معها آیا رضی میگرداند ترا این که
بدستم ترا جای و بهشت مقید است و نیا و اندازد آن با آن قال ای رب ایستغفری منی و انت رب
العالمین میگوید آن بنده از عذاب غرج و سرود آیا استغفر از تحریت میکنی بمن و حال آن که تو پروردگار جهانیانی
فضحك پس خند کرد این مسعود فقال پس گفت الاتصالونی مم اضحك آیا نمی پرسید مرا از بخند
کردم فقالوا مم تضحك پس پرسیدند از بخند کردی فقال هکذا اضحك رسول الله پس گفت
این سبب و هم چنین خند کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا مم تضحك یا رسول الله پس

گفته صحابه از چه خنده کردی یا رسول الله قال فرمود من ضحكك رب العالمين باب الجحوش والشمامه
 خنده کردم از جنت خنده کردن پروردگار جهانیان حين قال وقتی که گفت بنده ات خنده می مني و انما
 رب العالمين فقال بس گفت پروردگار تبارک و تعالی انی لا امتوزی معك و انکفی علی ما اشاء قد یور
 بد رستی که من استنزا نمی کنم از تو و میدانم که اهل و مستحق آن نیستی ولیکن میدهم آنرا بنوریر که من
 بر هر چه می خواهم قادرم و رواه مسلم و فی رواية عن ابی سعید نخوع و آمده است در حدیثی
 مرسل است و انما ابی سعید خدری مایه این الا انما له لم یذکر و لیکن مسلم در روایت ابی سعید ذکر کرده این
 عبارت را که فیقول یا ابن آدم ما یصریعی معك الی اخر الحدیث و زاد فی حدیث مرسل است
 و درین روایت و یذکره الله کل اوکل ایاومی و یومی آموزد و الله تعالی آن بنده را که موافق کن و بخواب
 چنین و چنین بختی اذا انقلب الی الا مالی ما انک چون منقطع می گردد به نهایت می رسد بنده آورده است
 می گوید الله تعالی هوک و عشرة امثالها آنچه آورده کردی آن برای تست داده چند آن بود که قال گفت
 آنحضرت ثم یدخل بیتہ پستری در آید آن مرد خانه خود را که در بهشت است غفلت دخل علیه زوجته
 پس می در آید بر روی و در آن وقتی من الجور العین از خود عین زمان سفید روی سیاه چشم کلان چشم جمع
 و در او صبح عینا فتقولان پس می گویند آن و در روی الحمد لله الذی احیاک لنا و احیا لناک شکر مرید ابراهیم
 که پیدا کرد ترا برای ما و پیدا کرد و بار برای تو و درین سر که نیست موت در روی قال گفت آنحضرت
 فیقول پس می گوید آن بنده از غایت خوشی و شادی ما اعطی احد مثل ما اعطیت داده شد به تیغ یکی مایه آنچه
 و او شد م من ۱۰۰ و عن انس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لیصیین اقواما سفع من النار
 هر آنچه میزند بر سر گرد و پای مسلمانان به علامت و اثر از آتش و دوزخ که متغیر می گرداند رنگ و روی
 ایشان را فی الاصرار سفع سوختن آتش و باد و سموم و روی را در رنگ گردانیدن سواغ روی بهو خنکی
 بل ثوب اصا بهوها سبب گناهان که رسیده بودند و کرده بودند ایشان آن گناهان را عقوبت به جنت
 عذاب کردن یخز او گناهان ایشان ثم یدخلهم الله الجنة پستری در آورد ایشان را تعالی در بهشت
 بعضی رحمت به سبب زیادات رحمت خود و در بعضی نفع بفرموده و رحمت فیقال لهم الجنة میون پس گفته میشود
 بر این اقوام را و او را خیانت به جنت و آمده ان ایشان و دوزخ و ابدل بار و این نه به جنت شش برص و تخمیر
 ایشان گویند بلکه برای تفریح و لذت گیر تا شکر نعمت گویند و خوشحال و مسرور میشوند و رواه البخاری ۱۰۰ و عن عمر ان بن
 حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یخرج اقوام یردن آدرده می شوند و برهنه و در
 بعضی نفع قوم من النار از آتش دوزخ بشما ع محمد بشما عت آنحضرت فیدخلون الجنة پس
 می در آید بهشت را و میوهون الجنة میون و نامیده می شوند ایشان چشمی و رواه البخاری و فی رواية و در
 در این این چنین آمده که یخرج قوم من امتی من النار بشما ع میوهون الجنة میون یردن آدرده میشوند

میشود و می از امت من از آتش دوزخ بشفاعت من نایبده می شوند ایشان باب الحوض و الشجرة
 ۱۷۰ و عن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لاعلم اخر اهل النار
 خروجا منها فرمود آخر نمیرت که من میدانم آخر دوزخیان را در بر آمدن از دوزخ و آخر اهل الجنة دخول
 و آخر بهشتیان در بر آمدن در بهشت رجل يخرج من النار حبوا مردی است که بر دهن می آید از آتش
 و می رود بر شکم دوست خود و جو به بینی خردن کودک بر دوش سر برین خود و خردن نژاید فیقول پس می گوید الله تعالی
 اذهب فادخل الجنة برو پس در آی بهشت را قیامتیها پس می آید آن مرد بهشت را فنجیل الیه
 اقامه ملائک پس انداخته می شود در خیال آن مرد که بهشت پر است از مردم و در وی جای نیست فیقول
 یا رب وجدتها ملائک پس نیگوید آن مرد ای مردم و دگارس من بایتم من بهشت را پر از مردم فیقول الله پس
 می گوید الله تعالی اذهب فادخل الجنة برو پس در آی در بهشت فان لك مثل الدنیا و عشرة امثالها
 پس بدستی مرتضی است مثل نسیانیت و نساوت و نساوت آن فیقول پس می گوید آن مرد یعنی نه پر و دگر
 تعالی اتعمر منی آیا شغریست می کنی از من او تعمرک منی می گوید آیا خنده میکنی از من و انت المالك و حال
 آنکه تو بادشاهی این مسوومی گوید قلقله رایت رسول الله پس تحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلى الله
 علیه وآله وسلم ضحك خندید ازین سخن حتی بدلت قواجله تا آنکه ظاهر شد دندانهای درون او و کان
 يقال و بود که گفته میشود در دنیا یاد آخرت ذلك ادنی اهل الجنة معولة آن مرد که متداده و بنا دود
 چند آن دارد و فروترین و کترین بهشتیان است از روی منزل یا مرتبت و فی الصراح منزل جای فرود
 آمدن در برای منزلت نموده و ایضا مرتبت و حرمت متفق علیه ۱۸۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم انی لاعلم آخر اهل الجنة دخول و آخر اهل النار خروج و جانتها آخر دوزخیان از آتش
 دوزخ رجل یوتی به یوم القيمة مردی است که آورده میشود او در روز قیامت فیقال اعرضوا علیه
 صغار ذنوبه و اعرضوا عنه کبارها پس گفته میشود یعنی به ملائکه عرض کنید بر وی گناهان صغیره ادا و بردارید
 و بپوشید از وی گناهان کبیره او را اعرض علیه صغار ذنوبه پس عرض کرد می شود بر وی صغیره گناهان
 در ا فیقال عملت یوم کذا او کذا پس گفته میشود کردی تو روز چنین و چنین کذا او کذا کار چنین و چنین
 و عملت یوم کذا او کذا او کذا کردی تو روز چنین و چنین کار چنین و چنین فیقول نعم پس می گوید
 آری کردم فلان روز فلان روز چنین و چنین لا یستطیع ان ینکر منی تو اذ که مرگه شود و هو مشفق من
 کبار ذنوبه ان تعرض علیه و حال آنکه وی ترسیده است از گناهان کبیره مبادا که عرض کرده شوند
 بر وی فیقال له فان لك مکان کل سبعة حسنة پس گفته می شود مراد را که ترا بجای هر بدی یکی است
 فیقول رب قلبه عباد انبیاء لا اراها ههنا پس می گوید آن مرد ای پروردگار من کرده ام چیزهای گناهان

که نمی بینم آنها را این جا و لقد را بیت رسول الله ابو ذری گوید. تحقیق دیدم. باب الجحوض والشفاعة
 بینم خدا را صلی الله علیه و آله و سلم صلی الله علیه و آله و سلم حتی بدت فواجدها آنکه ظاهر شد دندانهای
 بسین وی رواه مسلم ۱۹۰. و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یخرج من النار
 اربعة فرس و آنحضرت بیرون آرد ده می شوند از آتش و درخ چهار مرد و فیعرضون علی الله پس
 عرض کرده می شوند بر خدای تعالی ثم یؤمر بهم الی النار پسرازم کرده میشود دنیا فرستادن ایشان
 بسوی آتش فیلثفت احد هم پس بازمی نگردد یکی از ایشان فیقول پس میگوید ای رب لقد كنت
 ارجو اذا اخر جنتی منها ان لا تعید لی فیها ای بروردگار من. تحقیق بودم من که امید میداشتم که چون
 براری مرا از آتش باز پس تنفسی در آن قال فینتجیه الله بنها گفت آنحضرت پس نجات می ده و
 خلاص میکند الله تعالی او را و باز نمی فرستد او را آتش و مانا که بیرون آوردن و باز فرستادن و نجات
 دادن از برای اظهار امتحان و استمان ایشان است و ذکر حال یکی در تک احوال سه دیگر برنقبایسه است
 یعنی به همین قبیل آن دیگران و آنرا حال بهرین متوال خواهد بود ذکر از بعد بر سین نقد برد تمثیل است
 و مراد جماعه است و الله اعلم رواه مسلم ۲۰۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یخلص المؤمنون من النار ثلاثا من گزاید میشوند مسلمانان از آتش و درخ فیجسبون علی
 قذرة بین الجنة و النار پس جیس کرده میشوند و موقوف داشته میشوند بر پانی که میان بهشت و درخ
 است فیقتصص لی بعض مظلالم پس قصاص گرفته میشود و در بعضی ایشان از بعضی ظلم و دستم
 که کائنات بینم فی الدنیا و دنیای ایشان در دنیا حتی اذ اهل بو و تقوا آنا آنکه چون پاکیزه کرده میشوند
 از لوث اعمال خبیثه و اجلاق ذمیه اذن لهم فی دخول الجنة اذن کرده میشود و ایشان را در آیدن بهشت
 از بیجا معلوم میشود که در آردن مومنان فاسق و در درخ برای تنقیه و تندیب ایشان است از کثافت آتیا پاک
 و صاف کرده و در بهشت که مکان خلوت ایشان است در آردند بطریق غضب و عداوت چنانکه در دنیا
 با مراض و همصاحب کنار نیست ذنوب می بخیزد تحقیقان گفته اند که بعضی کناان هست که با مراض و مضایب
 از ان بنا که کرده اند و بعضی بهشت سمرات نموند و بعضی بعد از آن قمر و بعضی کناان هست که جز آتش
 و درخ از ان پاک نگردد چنانکه غلا و زرقه جز بکد اخن صاف و پاک نگردد و قوا الذی نفس به عید یبده لاحد هم
 اهلا فی بهنر له فی الجنة پس نه اسوگند که بر آئینه یکی از ایشان راه یابند و تروشانند و تراشند
 بمنزل و مکان خود که در بهشت دارد و بهنر له کجا که فی الدنیا از خودش که راه یابند و تروشانند
 بود بمنزل و مکان خود که بود مراد او را در دنیا اشارت است بقوت نورانیت قلب و هدایت بعد از خود تروشان
 و تنقیه و پاکیزه چون در دنیا بنور توفیق با بیان و عمل صالح و مقام قرب الی عز وجل به این یافت و در آخرت
 نیز بمنزل و مقام خود که در بهشت دارد و ایند امیابند و نانی اثر ازل است و رواه البحاری ۲۱۸ و عن

اهل و حیال خود را در نزد قیامت آنحضرت فرموده اند و این سه موطن خود را هیچ باب الحوض و الشفاة
 کس هیچ کس را نباید تواند آورد و همه نفس بخود و در ماند با شنیده می گویند که این جواب آنحضرت مر
 حله است راه جنت آن بود که وی حرم پاک دمی بود هم چنین فرمود تا نیکند و احتیاج بر شفاعت نماند و از حمل و
 جد و اجتهاد باز نماند چنانکه ما اهل بیت و قرابت خود میفرمود که من مالک بنسبم شهادت می دهم که اگر کسی
 بر من نماند و با نفس این چنین گفت تا ما امید نسود و در حقیقت شدت و محنت آنروز در غایت سختی است
 و در بر شفاعت هر آنحضرت را ثابت و هر دو حق است و در هر جواب مسأله حال شفاعت و غایت
 فرموده و عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال قيل له ما المقام المحمود
 گفت این مسعود گفتند هر آنحضرت را چیست مقام محمود چیست صفت آن که حق تعالی بخیر داده
 است از این و فرمود همی ان يبعثك ربك مقاما محمودا قال گفت آنحضرت ذلك يوم ينزل الله تعالى
 صلی کر سیه گفت آنحضرت مقام محمود در آن روز خواهد بود که فردی آید از اهل بیت تعالی بر آن کرمی خود و فیما ظ
 كما يظ الرحل الجبل يد من قضا ثقه پس آوازی کند کرمی چنانکه آواز می کند پالان و زمین نوا که از
 جرم میانه از تنگی آن و هو کسفة ما بين السماء والارض و فراخی کرمی هم چو فراخی میان آسمان و زمین است
 و در خبر دیگر آمده است که نیست بهفت آسمان و هفت زمین نسبت یکدیگر می گویند مانند حلقه در بیابانی و فضل
 عرش بر کرمی مانند فضل آن بیابان است بر آن حلقه و اینجا ظاهر می شود که سعة ما بين السماء والارض
 که در این حدیث واقع شده است تصویر و تمثيل عظمت کرمی است بحسب مقام عزت نه فزید و تزیین مقدمه
 اوست چنانکه در مسند جنت واقع شده است طرأها السموات والارض و مقصود این جایان فراخی
 و دفع توهم صبر اوست که از تشبیه ابرو ص و العبط او از تضایق پیدا شده و حدیث از حیل متشابهات است
 و خلاصه معنی در به آن بیان عظمت الهی و کبر باری اوست و معنی منفرد است کلام و درین جایان عظمت و
 کرمی با خود است از کرمی بادشاه که بر آن بنشیند و حکم را ندیا کرمی عالم که برای افاده و افاعه علوم و مهارت
 نماید و بعدا بکرم حقاء غز لا آورده میشود و شمارهای بر بندن بر نه خنده ناکرده و فیه کون اول من یکسبی
 ابراهیم پس می باشد نخستین کسی که جاح پوشانیده می شود ابراهیم یقول الله تعالی اکسو خلیلی می گوید خدای
 تعالی کسوت نبیه هم دوست خود را قیوتی بر یطین بیضا وین پس آورد می شود و و چادر نرم از کتان
 سفید من ریاط الجنة از چادرهای بهشت و ریاضه کمره او سکون مثلاً تخانیه بر ثوب دقین لین از کتان
 سفید که دو قطعه بهم پیوسته نباشد و ناک نخه بود ثم اکسوی علی اثره کسوتی شایسته می شود من بدلی ابراهیم
 و از تحقیق کسر هم و سکون مثله هر دو خوانده اند و سبب تقدیم کسوت ابراهیم در فصل اول از باب
 خیر بیان کرده شد و معلوم شد که آن دلالت بر تفضیل ابراهیم بر آنحضرت ندارد بلکه تقدیم و تعظیم وی
 بسبب اבות آنحضرت است اما آنکه گفته شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حاکمها مبعوث

کرد و ظاهر بنیاد آن را در وقت اولی که فرمود ثم اقصی علی اثره بر آنکه : باب الحوض و الشفاة
 گفته شود که آن حضرت مبعوث و مکیبوت شود و یاد و آن با انبیاء صلوات الله علیهم نیز که دست داد و شود
 که در جهت کمال شرف و فضل وی و تقدیم و در کسوت فضل جزئی است و فضل کلی آنست که
 فرمود ثم اقوم عن یومین الله بسترى ایسم من الی جانب دست راست مولی تعالی قده من مقام
 یضبط فی الاولون والاخرون استادی که در شکی می برد برای بنیان و بسینان و دین حدیث دلالت
 ظاهر است بر فضل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر کاف کائنات از ملائکه و انبیاء و مرسلین و سایر
 مقرر من صلی الله علیه و آله و سلم و علیهم اجمعین و رواه الدارمی ۴۰۶ و عن المغيرة بن شعبه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شعرا را المؤمنین یوم القيمة علی الصراط شمار سلمان
 و در تفسیر بر صراط دقت گذاشتن از ان این است و سلم سلم و در بعضی نسخ و بسم
 ثابت نام در قابوس گفته که شیما بکسر سن علامت در جزک و در سفر دین که علامت سلمان است
 در در قیامت که بدان شایسته شود و امر است به متابعت و اقتدای پیغمبر ان خود آنرا بگوید رواه الترمذی
 و قال هذا حدیث غریب ۷۰ و عن انس ان النبى صلی الله علیه و آله و سلم قال شفاة لاهل
 الکباير من امتی شفاعت من ثابت است مرگناه بکبره کنندگان را از امت من در جای اهل ضنایر
 و مراد شفاعت است که برای نجات و خلاص از عذاب بداد برای دفع و درجات و مزید کرامات
 ثابت است برای او و انبیا و اولاد و ابوداؤد و رواه ابن ماجه عن جابر ۸۶ و عن
 عوف بن مالک قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا فی آت من عذر لی آدم را آید و
 از نزدیک پروردگار من مراد بدان جبرئیل باشد یا خبر وی از ملائکه و الله اعلم فشیولی پس ان یلدن نصف
 امتی الجنة پس تخیر کرد و ان مراد دین که در آید نصف امت من بهشت را و بین الشفاة و میان
 شفاعت کردن برای کل فاعشرت الشفاة پس اختیار کرد من شفاعت کردن و ابرانی است تا الله مومنان
 و اشامل باشد و هیچ کس از ان بیرون نرود و چنانکه فرمود و هی لمن مات لا یشرک بالله شیء شفاعت
 من ثابت است برای هر که به میرد و شریک نماند و انچه برای مومنان به رواه الترمذی
 و ابن ماجه ۴۰ و عن عبد الله بن ابی الجعد عاه فتح جهم و ستون دال مهمه نمیمی و بعضی گفته اند کنانی صحابی
 است مدد و در بصره کنانی جامع الاصول و در تفسیر بدال معجبه و گفته که او را حدیث است
 یکی این و دیگر کثرت نبیاء و آدم فی الروح و الجنة و در نسخ میر جمال الله به حدیث به معجبه تصحیح نمود و قال
 صحیح رسول الله گفت ای کرمایه شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم میگوید گفت یی خل
 الجنة و شفاعت رجلی من امتی در می آید بهشت را بوسیله شفاعت کردن مروی از امت من اکثر
 من بنی تمیم بیشتر از بنی تمیم که قبایله است در غایت کثرت و چون شفاعت یک نفر و چندین کس

بهشت و دوزخ و جنین مردان باشند و اینست سن که اگر همه شفاعت کنند باب الحوض والشفاعة
 عالم شفاعت ایشان بهشت و دوزخ و اهل القومندی والدارمی و ابن ماجه ۱۰۹ و عن ابي سعید ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان من امتی من يشفق للفقائم برسني که بعضی از است من کسی است
 که شفاعت می کند مر جماعت را و قیام بکسر فاء جمع فيه است از روی معنی نه لفظ واحد از لفظ و بی
 نیست و اصلش بهمره است ولی بهر تائیدی خواهد و منفر من يشع للقبائل و بعضی از ایشان کسی است
 که شفاعت می کند مر یک قبیله و او قبیلای بسیاران یک پدر را گویند و منهم من يشع للعصبة و از ایشان
 کسی است که شفاعت می کند مر حصه را و عصبه بضم عین و کون صاد از ده تا جل و منهم من يشع للرجل
 و از ایشان کسی است که شفاعت می کند مر یک مرد را حتی یدخلوا الجنة تا آنکه می رود آیند بهمن
 طریق شفاعت تمام است و ارواه القومندی ۱۱۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم ان الله عز وجل قد رتب لي و قد رتب لک و قد رتب لک و قد رتب لک و قد رتب لک و قد رتب لک
 حتی که در آرد در بهشت از است من ان بعدا ثمة الف بلا حساب چهار صد هزارین حساب فقال ابو بکر
 بس گفت ابو بکر زودتر زیادت کن ما را یا رسول الله یعنی زیادت کن سوال از آنکه تنالی و در خوا
 از وی که زیادت کند در آن زیادت کن در جردادن از آنچه ده کرده است ترا بر و زود کار تو و با قضا
 که شد و بعد از آن با هر هزار و هشتاد و سه حیثات قال گفت آنحضرت و ده کذا و زیادت برین این
 چنین قضا بکفیه و چه عها پس برای بیان اینکذا جمع کرده و ده سنت خود را چنان که در وقت حقا
 می کند و حبه آنچه برده و گفته است بهر یک از فقال ابو بکر زودتر زیادت کن ما را یا رسول الله قال
 باز گفت آنحضرت که و ده کذا باز دیگر اشارت برده و گفته است که و ده فقال عمر و عبا یا ابابکر پس گفت
 عمر که از ما را انی اماک یعنی تا عمل کنیم و بخوف خداوند و اجتناب نمائیم و در آن و با عتد کرم الهی از عمل
 باز بنائیم فقال ابو بکر پس گفت ابو بکر و ما عليك ان ید علنا الله کلما الجنة و چه کران می آید بر تو ای
 عمر یا نیست زیان آن بر تو ای عمر که در آرد و دای تنالی همه ما را در بهشت فقال عمر ان الله عز وجل
 ان شاء ان یدخل خلقه الجنة بکف و اخلا فعل پس گفت عمر بهر دست که ندای تنالی اگر می خواهد که
 در آرد و ما را خلوت دهد و در ای یک گفته است یعنی یک عطا بکار و می کند آخر این احتیاج بکار از سوال و کثرت
 آن چیست فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدق عمر راست گفت
 عمر و گفته اند که آنچه ابو بکر گفت رضی الله عنه از باب قرد سننت و بنازندی است و قول عمر رضی الله
 عنه از باب رضاد سلیم و آنکه آنحضرت هم در ادل جواب داد اید که را با آنچه عمر گفت و ثانیاً بعدین
 عمر که وزیر اکم بشادت را مدغان عظیم است در توجیه دلیل و کلام تر نیز شادت بلکه عظیم تر از آن پس
 نال هر دو یکی باشد تا فهم در اذنی شرح السنة ۱۲ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

و سلم یصف اهل النار عن یسری استند یا رسا و کرد می شوند و در خیابان باب الجوه و الشفاة
 رفت بصیغه معاروم از محمول برد و دانست فیهم و بهم الرجل من اهل الجنة پس می کند و مردی
 ایشان از بهشتیان فیقول الرجل منهم پس می گوید مردی از ووز خیابان مرد بهشتی یا فلان اما
 تعرفنی آسانی شناسی مرا انا الذي مقیتك شربة من آتانی ام که نوشانیده بودم ترا یا کبار آن و قال بعضهم
 انا الذي وهبت لك وضوءی گوید بعضی از آن ووز خیابان من آن کسی ام که بخشیده بودم برای تو
 آب وضو فیشع له پس شفاعتی کند آن مرد بهشتی مر آن دوزخی را فیدخله الجنة پس می در آرد
 او در در بهشت انین جانهاوم می شود که فاسقان و گناهکاران اگر خد منی و اندادی باهل طاعت و تقوی در
 دنیا کرده باشند در آخرت شیخ آن بیامد و نام او و شفاعت ایشان در بهشت و رأید رواه ابن ماجه
 و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان رجلین من دخل النار
 فرمود که دو مرد از اینها که در آمدند آتش را اشتد صياحهما سخت شد فریاد آن دو مرد فقال الرب
 پس گفت پروردگار تعالی آخر جوهمایرون آید این دو مرد را که فریاد می کنند فقال لهما پس
 گفت پروردگار تعالی مر آن دو مرد را الا فی شیء اشتد صياحهكما از بهر چیز سخت شد فریاد شما قالا فقلنا ذلك
 الترحمما کنتم فریاد می کردیم تا رحم کنی ما اقالا گفت پروردگار از برای ایشان عیون است و نسیم ایشان
 خان رحمتی ان تطلقا فطلقا ان تقصما حیث کنتما من النار پس بد رستی که رحمت من
 شمارا دانست که بر وید پس پند از بد خو در او را آنجا که دید از آتش فیلقی احداهما لفسه پس می اندازد
 یکی از آن دو مرد خو در او آتش از جت سبک طریق زندگی و اسئال و طلب رضای مولی فیجعلها الله
 علیه بر او و سلام پس می گوید و اند آتش را اندای تعالی بر وی سیر و سلامت از تنها معلوم میشود که هر که در بلاد محبت
 و محبت طریقه رضا و نسیم سلوک نماید حق تعالی آن بلاد ابروی آسان گرداند و شیرین سازد تا لم داند و آن
 بد و نرسد و یقوم الاخر فلا یلقى لفسه و استادی ماند دیگری پس نمی اندازد خود را و آتش به مشاهد و جزایز
 و امید لطف و رحمت بار تعالی فیقول له الرب تعالی ما معك ان تلقی نفسك کما التقی صاحبك پس میگوید
 پروردگار از ابرو منج گردان و ترا از انداختن تو خود را انداختن چنانکه انداخت یار تو فیقول پس می گوید آن مرد رب
 انی لا زحوان لا یقیمک فی بقیة ما اخرجت منی منها ای پروردگار من بد رستی که من امید میدادم که باز نفروستی
 مرا در آتش بعد از بیرون آوردن تو مرا از آن فیقول له الرب تعالی لك رجاءك پس می گوید پروردگار
 تعالی مرا است آنچه امید داشستی تو در میان دین است بر آنکه و جانیده مولی را مفید و مؤثر است بر کرم
 و عطای الهی تعالی اگر چه بهر جهت عمر زمانه و انی خود از دایره اطاعت و امثال بیرون افتد فیدخلان
 جميعا الجنة بر حمة الله تعالی پس در آورده می شوند آن دو مرد و در بهشت بر رحمت و جبرانی خدا
 رواه الترمذی و عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم برود الناس

النفاس المار ثم يصدر من منها باعمالهم فرومى آينه مردم آتش و آب و در باب النفوس والشهاده
 ایشان بر هر طایفه آتش بناده اند. سترمانه می کردند از آن یعنی نجات می یابند و خلاص می شوند از آن سبب
 اعمال خود بر اندازند آن فالو لهم كمالج البرق پس ادلی و افضل ایشان می گذرد مانند درخشیدن برقی ثم
 كالريج سترمانه و زیدن باد ثم كعضو الفرس سترمانه و دیدن اسب فی الصراج حضرت نعم جاره و سكون
 ضاد و دیدن اخضر و دیدن اسب ثم كالراكب في رحله سترمانه سوار بر شتر خود و اصل معنی رحل پالان
 شتر است و مراد سوار می بردن است و سوار می بر رحل اقوی و اکبر است از سوار می نه بر رحل و فی
 بر معنی علی است ثم كشد الرجل سترمانه و دیدن مرد است ثم كمشده سترمانه و رفتن مرد پای بر طریق
 میآورد و اه الترمذي والدارمی **فصل الثالث** عن ابن عمر ان رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم قال ان اتيكم حوضي فرموبد رسانی که میشن شما حوض منست ما بین جنبیه کما بین جرداء
 و اذرح سافت میان دو جانب حوض مانده مسافتی است که مانده جرداء و اذرح است و جنب بر کون
 نوبن جانب و فتح آن شش انسان و غیره که فی القاموس و جرداء فتح جرم و موجد و بد و قصر و اذرح و فتح همزه
 و کون ذال بجره و ضم و ادغام نهاد قال بعض الرواة گفته اند بعضی را و بیان هما قریتان یا اهام
 ویدهما مسیره ثلاث لیال جرداء و اذرح و تفریه اند بشام که مسافت میان ایشان بمرسه شب است
 ابن جرین گفته اند شرح حدیث و درین باب تحقیقی است که صاحب قاموس آنرا ذکر کرده است و شرح
 آنرا آورده ایم و یغنی و رویه دور و این امین زیادتی بر آمده است که فیه اباریق کنجوم السماء و در آن
 حوضی آب پر است مانند ستاره های آسمان و در بسیاری دور خشیدن من و در دشت مندم لم یظما بعد هایدک
 کسی که فرد ذاید آن حوض را پس بنوشد آب از وی تشنه نگردد و بعد آن شر به همیشه یتقی علیه و عین
 حدیثه و ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم یجمع الله الناس فرائم می آورد
 خدای تعالی آدمیان را در محشر فیمقوم المؤمنون حتی تزلزل لهم الجنة پس می ایستند مسلمانان تا آنکه
 قریب گردد و آینه می شود و ایشانرا بهشت فیماتون آدم پس می آید آدم و اذیقو لون یا ابا ناس فتفتح
 لنا الجنة پس می گویند ای پدر ما تاب کسادی کن برای ما بهشت را فقیقول پس می گوید آدم و هل
 اعرجکم من الجنة الا عطیة ابيکم آیا بر آورد و است شما را از بهشت بگردانم و تغییر پدر شما که باعث بر
 بر آمدن شما شد باز از پدر کشاده شدن بهشت و در آمدن در بهشت را چرمی جوید است بصاحب ذلك بنسبتم
 من صاحب داهل این کار اذ صبا الی ابنی ابراهیم خلیل الله بر وید بسوی من من که ابراهیم است
 و در ستند از دین حدیث ذکر نوح علیه السلام نیامده قال گفت آنحضرت فیمقول ابراهیم بصاحب
 ذلك پس می گوید ابراهیم بنسبتم من صاحب این کار و اما کننت خلیلا من وراء و رأه بودم من خلیل که
 دور بود و یعنی در مقام احب و بهت ایستاده بر حد نسبتم و عبودیت نشسته انبساط و اذلال از من

الفصل الثالث

نیاید و لفظ در او ضم هنزه و فتح آن هر دو آمده و در آن دو شرح مذکور است باب الموضو والشفاعة
احمد والي موسى الذي كلمه الله تكليما قصد كيد و بريد بنوعی موسى که کلام کرد و او را خدا ای تعالی کلام
 کرد و بی واسطه جبرئیل فیقاتون موسى فيقول لست بصاحب ذالك پس می آید موسى را پس می گوید موسى
 نیست من صاحب و اهل این کار اذهبوا الي عيسى كلمه الله وروحه برید بنوعی عیسی که کلمه الله و روح
 او است فيقول عيسى لست بصاحب ذالك پس می گوید عیسی نستم من صاحب ذالك این کار فيقاتون محمد پس
 می آید محمد را که در غایت مقام قرب و عزت و بکانت است و در حضرات رب العالمین و مشهور و ممتاز
 است در میان انبیاء و مرسلین و اهل کفایت می آید مراد ذکر کرد استم شریف را یا آنچه در دست از منی جو
 و تنی است از قیام به مقام محمود که مقام شفاعت و قول او است چنانچه فرمود فيقوم ويوفن له پس می آید
محمد واذن کرده می شود و او قول الامانة والرحمة وقریب شده می شود امانت در رحم فيقول ما كان جنتي الصراط
يمينا وشمالا پس می آید استم امانت و در رحم و در جانب صراط دست راست و دست چپ را از برای
 طایب جی و انداخته است فيمن اولكم كالبرق پس می کند زنده طایفه که اول و افضل اند از میان شما ثم برق
قال گفت راوی قلعت گنم من بانحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یا بی التت و اسی داد و دیدار من طای
نوباد ای شعی کبر البرق که امیر است و چگونه می باشد ايكذبتين برق قال گفت آنحضرت االم
تروا الى البراق كيف يمر ويرجع في طرفة عين آیا نمی بینید تسوی برق چگونه می گذرد و می آید می گذرد و می آید
و ثم رين ثم كمر الريح پس ستری که زنده می چو کشتن باد ثم کمر الطير ستری که زنده می چو کشتن پرند ثم كمر الريح
الرجال ورویدن مردان تجری بهم اعمالهم می برد ایشان را صفاء نور ایت و قوت کردار ثانی ایشان و زود و غلبه
و حایت و اصل این قوت و حالت با ما و او توجه و تصرف حضرت نبوت است که بر سر ایشان ایستاده
است مددی کند چنانکه فرمود و نبيكم قاييم على الصراط و بهر شما ایستاده است بر صراط يقول يا رب
سلم سلم می گوید ای پروردگار سلامت دار و سلامت مقام بخش و نجات و خلاص ده حتی تعجز اعمال
العباد تا آنکه عاجز می آید و سلامت می کرد و قوت عمل های ایشان و ندادند آن طود عمل تا که بدان بقوت
بگذرند حتی یجی الرجل فلا يستطيع السیر تا آنکه می آید مردی پس نمی تواند مرد و سیر کرد و نوز کشتن
از صراط الا زحفا مگر جنین بر مقتد بر مثال صبی قال گفت آنحضرت و في حافتي الصراط اكل اليم
معلقة و در هر دو طرف صراط گاو بها است و آمن است سر کج آویخته شده و سام و دانه کرده شده است آن گاو بها
از دگاه قدرت تا غل من اموت به می گیر و کسی را که امر کرده شده است بگفتن نوی فمعد و هن تاج
پس افین هر دم که قوت عود و مرد و زنده بعضی خدشه کرده شده و خراست پیدا شده اند و با وجود آن بهر حال
نجات و خلاص یابندگان اند و مکروه و فی النار و بعضی و است و با وجود بند افتاده اند و از نار فی النار
رجل که در حسن مرد و دست و پایا بر هم چسبیده و یکد و مس نمره و ایت است بر معنی ناقص و افتاده چنانچه

قاضی معنی بر دی و جنگی و سردی و ستم و لذت و دور پشاهه محبوب
 و ده پانصد مقصود و دو گری و سوزش و دی در دین و تمنان و ده حالت انتظار و استشراف
 بمطرب و لهند و لده و اقرا و البین گویند آنکه در حدیث واقع شده که جعلت قبر عینی فی الصوة باین دو
 معنی است چنانکه در باب فضل قرا کند پشت متفق علیه و عنه قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم موضع سوط فی الجنة غیر من الدنيا و ما فیها یکنایه در پشت یعنی اندک جای و ادنی
 مکان در آن بهتر است از دنیا و هر چه در دنیا است و ذکر ناریه یا بر مجری عادت است که سوار و چون
 در جائی نزل خواهی کرد و ناریه خود را بینه از دنیا عادت باشد بر آن و دیگری در انظار و دنیا و متفق علیه
 و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غدا و فی سبیل الله اورد و حق
 بنین من الدنيا و ما فیها کت باید اورد و قن و در راه ایام یک شب یا نگاه در قن و در راه وی بهتر است از
 دنیا و هر چه در دنیا است و فتح یکبار در قن و در باید اورد و قن باید ادا نماید آن آفتاب و در و فتح یکبار در قن
 در شبانهگاه از زوال آفتاب غائب و محض بنده و در بر سبیل عادت است و مراد مطلق وقت و
 ساعت است اگر چه در باید اورد و شبانهگاه باشد و سبیل الله جهاد و حج و طاب علم و هر چه در آن قصد تقرب
 الی الله تعالی و برای خدا بود تا آنکه سز برای طلب ذوق طلال برای نفقه حیال و تحصیل جمعیت و حضور در عبادت
 فی سبیل الله است و چون ذکر کرد و فضیلت رفتن در راه خدا را معلوم شد که ثواب آن بهشت است باین
 تقریب چیزی از مجامع بهشت بیان کرد و بقول خود و لوان امرأه من لسان اهل الجنة اطلعت الی الارض
 و اگر نباشد زنی از زنان بهشتان ظاهر شود و فرود آید بسوی زمین لاضامات ما بینهما بر آئینه روشن
 کند آن زن هر چیز از گنایان بهشت و زمین است و لملات ما بینهما از یخا و هر آئینه پرمی کند آن زن
 هر چیزی که میان بهشت و زمین است به بوی خوش و احتمال دارد که ضمیر ما بینهما راجع مآسمان و زمین باشد
 بقرینه مقام و الصیفة علی راسها غیر من الدنيا و ما فیها و هر آئینه بجز آن زن که بر سر دارد بهتر است
 از دنیا و هر چه در دنیا است و راء البخاری و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ان فی الجنة شجرة یسیر الی اکب فی ظلها مائة عام یدر بهن کذا در بهشت درختی است که سیر
 می کند سوار و دستایه و در بهشت خدای او صد سال لایقظها و بهن و قطع نمی کند شفت آنرا و گفته اند
 که مراد باین شجره و درخت طوبی است و در داجه و طبرانی و ابن جریر تفسیر باین آمده و لقاب قوس احدکم
 فی الجنة و هر آئینه جای مقعد و گمان یکی از شما و بهشت قوس و قوس یکسر قاج و قوس
 و قوس قوس ای قدره و قوس کوشه گمان و اینر گویند و بعضی قوس بر منی ذراع نیز آید و همه این معانی در قول
 سبانه فکان قوس من گفته اند تفسیر می فرماید جای مقعد و گمانی در بهشت حیو و ما طلعت علیه
 الشیخین از تقریب بهتر است از چیزی که طلوع کرده است بر آن آفتاب یا غروب می کند یعنی از نماز دنیا

و یازدهمین مکان سوط است که در بهشت سابق مذکور شد و در آنست باب صفة الجنة و اهلها
که سوار نازنانه می اندازد و دیده دکان متفق علیه و ه و عین ابی موسی قالی قال رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم ان المؤمن فی الجنة الجنة من لؤلؤة و احده متعرقه بدرستی که مسلمان را
در بهشت خبر است از یک مرد در دیدن کاداک عرضیه بنال آن خبره و فی روایت و در روایتی
طوالها در اندی آن خبره متون حیلانست کرده فی کل زاویه منها اهل و در هر گوشه از آن خیمه اهل خانه
مومن بود که مایه یون الاخرین نمی بینند دیگر از اهل خانه که در گوشه دیگر اند بطرف حلیم المؤمن
طوف می کند و در ایشان آن مسلمان و در بعضی روایات المؤمنون آمده بصیغه جمع و مراد با المؤمن
نیز جنس است و جنات من فصة آیتها و مافیها در مسلمانان را و در بهشت است که از نقره است
آوند و در هر چه در آنهاست از مناع و اشباب خانه که مناسب است بودن آن از نقره و جنات
من ذهب و آیتها و مافیها در بهشت است که از طلاست آوند نامی آنها و در هر چه در آنهاست و مابین
القوم و بین ان ينظر و الی ربه ذلت میان مردم در میان نظر کردن ایشان بسوی پروردگار
ایشان برده الازداد الکبریا علی وجهه مگر چادر بزرگی و عظمت بر ذات پروردگار یعنی جباهای
جسمانی که در نهایی طبعی همه از میان بر افتاده مگر پرده های جلالت و کبریا و عظمت ذات مقدس
و چون آن نیز بر اند جبراء عیالیه بینه و تحتین و بیان این مثنی در باب رویت بیاید فی صفت عدنان
در بهشت که محل اقامت و جاوداست و عدنان در نعت به معنی اقامت و باین وجه جنت عدنان نام کرده اند متفق
علیه ۴۰ و عین عبادة بین المصاحف عثمانی مشهور است که در مواضع احوال وی نوشته شده است
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی الجنة مائة درجة در بهشت صد پایه است مابین
کل درجتین مسافت میان هر دو پایه کما بین السماء و الارض آن مقداره است که میان آسمان و زمین
است و الفردوس اخلاص درجه و فردوس که نام یکی از بهشتهاست باینترین آنهاست از روی
درجه یعنی درجات و بی پانزترین درجات است صورتی و منوی در قاموس گفته که فردوس بسنانی که
جمع کرده هر چه در بهشتهاست از دو خان ناک و بخرآن و جنة الفردوس باین اعتبار نام است منها تفهیم
انها و الجنة الاربعة از جنت فردوس روان کرده می شود و جبهای بهشت که چهار اند و من فوقها یکون
العرش و از بانی جنة الفردوس است عرش فاذا ما لقم الله فاما الله الفردوس پس چنان سوال کنید و بخوابید
از خدا بهشت را بخوابید فردوس را که از آن دفع تر و بالاتر است و واه الترمذی روایت کرده این
حدیث را از ترمذی و هم اجله فی الصحیحین و فی یام آزاد و صحیحین بخاری و مسلم و لافنی کتاب التحدید
و نه در کتاب حمیدی که جامع است میران صحیحین و بعضی از تراجم نوشته اند که این حدیث موجود است در صحیح
بخاری و در مؤلفه یکی در کتاب الجرد و دوم در باب کدبان هر شد علی الهاء و در صحیح مسلم در باب

فضل الجهاد فی سبیل الله و در بعضی عوانی نوشته که این حدیث در صحیح بخاری باب صفه الجنة و اهله
مذکور است اذا بی بریر و ابی ذر ثبوت ۷۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان فی الجنة لسوقا یا تونها کل جمعة بد رستی در بهشت بازاری است یعنی جمعی است که می آیند
بهشتیان آنرا هر روز جمع قهق ریح الشمال پس می وزد و باد شمال شخ شین و کسر نیز آمده بادی که از
جانب دست راست آید چون مستقبل قله باد سینه مقابل جنوب و مانا که مراد از اینجا بادی است مثل باد
شمال قهقشوفی و چهوهم و ثیابهم پس میریزد می اندازد آن باد یعنی شک را و انواع طب را و دردی
انسان و جانهای ایشان و در بعضی روایت آمده است که آن باد و انوار و شمس را است برسانند
آن شک و طب بجای که باید و باید از ذی که سپرده باشد یکی از شما انواع طب را بوی گویا اشارت
است بقیوض و عطیات الهی که در فل قابل آن میرسند فیزد ابدون حسنا و جمالا پس زیاده بشوند
بهشتیان که در آن مجمع حاضری آید الهی حسن و جمال یا زیاده می کنند حسن و جمال را فقیر چون الهی اهلیم
پس بازمی گردند بسوی اهل خانه خود و قد ازدادوا حسنا و جمالا و حال آنکه تحقیق زیاده کرده اند حسن و جمال
و اذ یقول لهم اهلهم پس می گویند مرا ایشان را اهل خانه ایشان و الله لقد ازدادتم بعدا حسنا و جمالا
بعدا سوگند زیاده کرده شباهه از با حسن و جمال و این بعد از جدا شدن از با حسن و جمال و اذ یقولون پس
می گویند بهشتیان با اهل خانه خود و التم و الله لقد ازدادتم بعدا حسنا و جمالا و شما هم نیز سوگند تحقیق
زیاده کرده و بعد از حسن و جمال را کویا که بر توانوا و افاضت آثار آن مجاس بنابر صحبت باب ایشان نیز
میرسد قللا رض من کما س الکرام نصیب روا مسلم ۸۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم ان اول ذمرة یلعطون الجنة بد رستی که نخستین گمروی که در می آیند بهشت را
علی صورۃ القمر لیلۃ البدر بر صورت ماه تمام اند که در شب چاه و دم می باشد و در حسن و نورانیت
و شکل و هیئت ثم اللذون یلونهم ستر آن کسانی که متصل و نزدیک می شوند با ایشان یعنی بعد از
ایشان می آیند کاشا کوبد روی فی السماء اضاءه تم پوشخت تر و قوی تر ستاره و در خشان
در آسمان از روی و دشمنائی غیر ماه و آفتاب و روی منسوب بد است به معنی مردانید بزرگ و دردی
نزد عرب به معنی تحنیم المقدار آید قلوبهم علی قلب رجل واحد و لهای همه ایشان بر دل یکدیگر است یعنی متفق
و متحد و یکدل و یکجان و دوست یکدیگرند چنانچه فرمود لا اختلاف بینهم و لا تبغض یست ایچ اختلاف
میان ایشان و نه دشمن داشتن یکدیگر را الکل امراء مأموم زوجتان من حور العین مرمر در از بهشتیان
و وزن است از حور عین و جمع حور آیه معنی زن سخت سفید چشم و سیاهی آن و عین نجع عینا به معنی فراح چشم
اگر گویند در آخر فصل ثانی از حدیث ابی سعید یابید که ادنی اهل جنت را افتاد و وزد و جی باشد و اینجا دزد و جیمراید
جوایش آنکه مراد آنست که دزد و جیمراید ازین جنس که خود البین است باصناعات دیگر که ذکر کرده و این

مساوات ندارد بآنکه در ای این جنس را درجات دیگر بسیار باشد باب صفة الجنة واهلها
 یزید می گویند من و زاده العظم و الملح من الحسن ویده می شود و ضرا استخوان سابقهای ایشان
 از بس استخوان و گوشت از غایت حسن و صفات یافتند سبحون الله و کبر و عشیایا کی یاد می کنند
 خدا را سج و شام یعنی همیشه لا یسقمون بیهامی شوند اهل بهشت ولا یبولون و یبول فی کمد و لا یتخطون
و یأخذه فیروز و لا یتفلقون و آب از دهن نمی آید و لا یتخطون و آب از بینی نمی آید از انداختنهم
الذهب و المفضة و از نای ایشان از طلا و نقره است و امشاطهم الذهب و شامهای ایشان از طلا
و قود و میاهم هم الا که قود و زینة کمرهای ایشان خود دهنده است که خود که در می شود بآن یعنی
کمرهای ایشان را خود زینة آن همیشه دارد و خود آن خود بخلاف کمرهای بهشت که زینة آن همه خود باشد و خود بضم
و او فروختن آنش و فتح آن همیشه که فروخته شود بآن آتش و مجامع کمر بکمر میهم بر صفت آلت آنچه داده شود
در دمی انکار برای بخرد فتح نیز آمده و اوله فتح همه و ضم آن و ضم لام و تشدید و ادغام که خود کرده شود دیدان
و در ششم الممک و عرق ایشان شک است یعنی خوشبو مانند شک علی خلق رجل واحد بضم خا یعنی
همه برفیق و سیرت یکمرد یعنی خوش خلق و متقی و منجذب یا یکدیگر چنانکه در صدر حدیث گذشت و برین و برفیق
دی علی صوره ابیهم آدم ستون ذرا اضافی السعاه بصورت و شکل بدای ایشان که آدم است شصت کرد و
جانب آسمان یعنی در طول فاست کلامی جدا باشد از برای بیان صورت بعد از بیان سیرت و خلق و خلق بفتح
نیز و است است یعنی همه بر شکل و صورت یکمرد و در حسن و خوبی موافق یکدیگر و برین و برفیق و برفیق علی
صورت ابیم الخ بیان و تفسیر این قول باشد و روایت بفتح و ضم هر دو صحیح است متفق علیه ۹۹ و عن
جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان اصل الجنة یا کلون فیها و یشربون کف
آ آنحضرت بهشتیان می خوردند و در بهشت می نوشیدند و لا یتفلقون و لا یبولون و لا یتخطون و لا یبولون
کنند و بر سینه صفا و اما بال الطعام یعنی چون تنوط نمی کنند و بارگاه فیروزه حال قصه طعام چیست و چگونه
بدر میزد و حال جشاء بضم جیم و شین مجرور شج کوشج الممک فرموده و آدغ است و حرق است مثل حرق مک
یعنی آدغ میزند و بدان موا از مده بدر میزد و در عرق می کنند و بدان داده و طوبی بیرون می آید باین پنج قصه و
طعام بیرون می رود یلهون التمیم و التمیم کما یلهون النفس الهام و اعلام کرده می شوند بهشتیان
سبج و تخم و ذکر الهی را می گردانند آن لازم حال ایشان و بی تکلف می آید چنان که بیرون آورده
می شود از شمس نفس که بی تکلف می آید و غیره و ذکر الهام و نفس بطریق مشکا که است و راه مسلم
۱۰۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یدخل الجنة ینعم
و لا یباص کسی که در می آید بهشت را تنعم و آسایش می کند و مشوب نمیکرد و تنعم ادبه محبت و مشقت یعنی در
بهشت اصلا محبت و مشقت نبود و آسایش باشد و آسایش بفتح تخمین و سکون موده و از بوس بهشتی

شدت و مشقت و لا یبلی ثیابہ و کتفه نمی کرد و جامه های او نول یعنی شیاره
 و فانی و نابود نمی گردید و ابی ایمن در پشت تنبیه و تحول و باد و خرابی بود و واه مسلم و ابو عن ابی
 معبد و ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال یفادی مناد آواز میداد که آواز دهد
 بهشتیان و می گوید که انکم ان تصیوا فلا تموتوا ابدا و مرثیه است که زنده باشید پس نمیرد همیشه و ان
 تشویع و لا تشیوا و لا تموتوا ابدا و مرثیه است که بچران باشید و پیر نشوید ابدا تشویع کمر شستن و از موی فتح
 را و انکم ان تصیوا و لا تقبوا ابدا و مرثیه است که راحت بیند و آسایش کند و سخت و مشقت نه بیند
 همیشه رواه مسلم و ابو عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال ان اهل
 الجنة یقراؤن اهل الغرف من فوقهم بد رشتی که بهشتیان می بینند اهل غرف را از بالای خود و عرف
 بضم غین و فتح راجع خرفه بضم و کون منزل عالی و قصر و فتح کما یقراؤن الکوکب الدری الفایز فی
 الافق من المشرق و المشرق چنانکه می بیند ستاره و دوشان را که رفته است یا بجای است و رکناره
 آسمان از مشرق یا مغرب چه ستاره درین دو وقت روشن تر و بزرگتر نماید و اگر در آسمان می گفت
 بلندی و دوری غرف معلوم می شد و لیکن معنی روشنی و درخشیدن معنوم نمی گشت و در افق هر دو
 معنی ستاد می گردید و در بعضی روایات غایب بای تختایه بنر آمده از غور یعنی نشیب و در بعضی غایب
 بعین مبهله و زای به معنی بعد از اهب و روایت مشهور غایب است یعنی بنجمه و باده موحده از غور یعنی در کدشتن
 و بانی ما من المتفاضل ما بینهم و این از تنوع و باندی غرف به جهت تفاضل و تفاوت مراتب است که
 میان بهشتیان است مرتبه بعضی بلند و بعضی پست و گفته اند که بهشت را طبقات یا تنوع عالی برای ساقیان و
 و اسطر برای مقصودان و اسافل برای مختلجان قالوا گفتند صحابه یا رسول الله کذا قال الانبیاء لایسلوها
 غیرهم این حرف از این قسم های رفیع مگر منزل های بهشتیان خواهد بود که نمی رسد بآن منازل و مراتب
 خبر یحیی بن ان قال بلی فرمود بلی می رسد بآن منازل و مراتب را غیر به غیر ان بر تابت و محبت ایشان
 و الذی نفس محمد بیده رجال آمنوا بالله و صدقوا الامر سلین بخدا سوگند می دهند از امر داران که ایمان
 آورده اند بخدا و راست گویند انهم ان را متفق علیه و ابو عن ابی هریرة قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یدخل الجنة اقوام اثنته تم مثل ائمة الطیر می در آیند بهشت
 را که درها که دل های ایشان مانند دل های پرندگان است یعنی دو خوف و همت پروردگار و در میدان
 دیگر بخت از اغیار چه پرندگان ترسند تر و درنده ترین جانوران اند و در توکل در رزق چنانکه در حدیث در
 شان پرندگان واقع شده است که بیرون می آیند با دگر سینه و رنجی گردند مثلاً نگاه سیر و واه مسلم
 و ابو عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله تعالی یقول لاهل الجنة

الجنة بدستی که خدای تعالی می گوید بهشتیان را و ندانی که از ایشان را که یا اهل
 الجنة فیقولون پس می گویند بهشتیان و جواب می دهند پروردگار تعالی را که لپیچ دنیا و سعد یک می ایستم
 برای ندست تو ایستادنی بعد ایستادنی و یاری می دهم این تر یاری دادنی بعد از یاری دادنی یعنی
 دایم دستم را و الشیرقی ید یک و یکی در دست تصرف نیست هر که از خواص بدی فیقول هل رضیتکم
 پس می گوید پروردگار تعالی مرا ایشان را آیا راضی شدید شما که در آوردم شما را در بهشت فیقولون وما لنا
 لا نرضی یارب و چیست و چه شما را که راضی نشویم اسی پروردگار ما و قد اعطیتنا ما لم نعط احد من
 خلقك و تخمین دادی تو ما را چیزی که ندادی هیچ یکی از خلق ترا فیقول ایا اعطیکم افضل من ذلک
 پس می گوید پروردگار تعالی آیا ندیدم شما را بهتر از آنچه دادم فیقولون یارب وای شی افضل من
 ذلک ای پروردگار من و که ام چراست بهتر از آن فیقول احل علیکم رضوانی فردوی آرام بر شما رضای
 خود را افلا استعط علیکم بعده اهل پس حشم نمی گیرم بر شما بعد از این همیشه چون مولی از بنده راضی شد
 همه نعمت و سعادت حاصل شد و دولت دیدار بنیاد و پیوسته آن است اول پرسید از ایشان
 که آیا راضی اند از وی چون رضای ایشان از حضرت وی حاصل شد رضای خود را از ایشان بران
 مرتب ساخت تا معلوم گردد که دلیل و علامت رضای مولی تعالی از بنده رضای بنده است از مولی پس
 در حال خود نگاه کن اگر خود را راضی می یابی از پروردگار خود بدان که او نیز از تو راضی است صحابه رضوان الله
 علیهم اجمعین بحث می کردند و تمییز می نمودند که بچه شایسته که حق تعالی از ما راضی است آخر اتفاق
 می کردند بر آن که اگر ما از وی راضیم به یقین وی نیز از ما راضی است پس از آن بمشاورت داد که
 رضای وی از ایشان دایم وابدی است بالاتر از این چه نعمت باشد اندک رضا الله تعالی بزرگ تر است
 از بهشت و آن هر چه در دست چنانکه فرمود و رضوان من الله اکبر چه جانی آید که دایم و مستمر باشد اللهم ارض
 عنا و ارضا عنك و متفق علیه و عه و عن ابی هریره ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال ان احدا منکم من الجنة بدستی که کمتر منزل دجای یکی از شما از بهشت آن مقدار است
 که آن یقول له تمن فتمنی و یتمنی بگوید پروردگار تعالی مرا و آرزو کن و بخواه آن خدا که خواص پس
 آرزو کند و بخواهد و کرد آرزو کند و بخواهد فیقول له هل تمنی پس بگوید پروردگار تعالی مرا آن بنده را
 آرزو کردی و خواستی تا نهایت آنچه آرزوی تو آن کرد فیقول نعم پس بگوید بنده آرزوی آرزو کردم
 نهایت آنچه آرزو تو آن کرد فیقول له پس می گوید پروردگار تعالی مرا آن خدا را فان لك ما تمنی و
 مثله معه پس بدستی که مرزا است آنچه آرزو کردی و ما آن را بدی رواه مسلم ۱۶۰ و عنبه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم صحاب و جمعی من القرات و الفیل کل من انهار الجنة فرمود آن
 حضرت بر یکی از این چهار جوی الهی بشت است رواه مسلم فرات و نیل خود نام نهر کوفه و سهر است

بی خلافت امام در تعیین سیجان و جیحان خلای است بعضی گفته اند سیجان نهری باب صفة الجنة و اهلها
 است بشام و جیحان نهر بلخ است و گفته اند که سیجان و جیحان عبر سیحون و جیحون است که نهر نرک و نهر
 بلخ است چنانچه در بلاد ایران است و بعضی گفته اند که قول جوهری که گفته جیحان نهر شام است غلط است
 و اتفاق داده اند که جیحون یواز نهر خراسان است و گفته اند که سیحون نهر است بسند و با لجه مراد بودن این چهار
 از انهار جنت آنست که چون آبهای اینها خوشترین آب باشد و درین مفاوید و منافع بسیار است گویا
 از جوی های بهشت اند و بعضی گفته اند که انهار را در بهشت اند که اصول انهار جنت اند و انهار را با نام این
 انهار داده اند که اعظم و اشهر و اخصب و افضل انهار دنیا اند خوانده اند و است اشارت بآنکه آنچه در دنیا است
 از فواید و منافع نمودهای بهشت است و بعضی گفته اند که در سیمیه اینها با انهار جنت به جنت آنست که ایمان
 شامل است بلادی را که این انهار در آنهاست و آب خود ان انهار اجماع اند بحث و صحیح آنست که آن محمول
 بر ظاهر است و داده این انهار مذکور از بهشت است و سیمیه را ثابت کرده است که فرات و تیل و روان
 می شوند از بهشت و در صحیح بخاری آمده که از اصل سدره المنتهی و در معالم التنزیل آورده که این چهار نهر
 از بهشت اند که می سیجانه و نقالی انهار را بگویند و از آنجا بر زمین جاری ساخته اند که از کربلا می دانند و علم
 به حقیقه الحال ۱۷۰ و عن حجة بضم حین موهله و سکون ناهن غزو ان فتح بمکه و سکون ذای صلی بدری
 جلیل قدیم الاسلام اسلام آورده اند از شش مرد و دو دوازده نفر از ان مشهور قال گفت ذکر لقمان العجیز
 یلقی من شقة جرحم ذکر کرده شده اند یعنی روایت کرده شده اند حضرت یسیر صلی الله علیه و آله و سلم که
 فرمود سناک انداخته می شود از کنار دوزخ فیهوی قیرها سبعین خریفا پس فرود می افتد آن سناک در دوزخ
 تا افتاد سال خریف مقابل و بیح است و چون عرب اند ای سال از خریف اعتبار کنند سال تمام بدان مراد
 دارند لا یدک لها قفزا در نمی باید آن سناک در دوزخ و انک و الله لیملاک بخرا سو گند هر آمده
 بر گرد می شود و دوزخ با وجود این سناکی و فراخی و لقد ذکر لقمان ما بین مصر و الحین من مصاریح الجنة
 و به تحقیق ذکر کرده شده اند که میان دو تخته و در آن تخته های در بهشت میسر و اربعین سنة سافت چهل
 سال است و لیاتین هلیها یوما و هو کظیف من الزحام و هر آینه بیاید بر بهشت روزی و حال آنکه وی
 بر است یا بر کرده شده است از از دحام رواه مسلم ۳۱ الفصل الثانی ۱۰۰ عن ابی هریره قال قلت
 یا رسول الله مم خلق الخلق ابو هریره گفت پرسیدم از آنحضرت از چه چیز پیدا کرده شده خلقی قال
 من الماء فرمود پیدا کرده شده از آب اختلاف است عقلا را که نخستین چیزی که از اجسام پیدا شده چیست
 اکثر بر آنست که جوهر آب است زیرا که وی قابل است مر جمیع صور عالم را بستر پیدا کرده شده از وی زمین
 به تکلیف و انجماد و آتش و هوا بتلیف و ترکیب به آب هرگاه لایف گردد و هوا شود و پیدا شده آتش از غفوه
 و خلاصه آب و پیدا گشت آسمان از دخان نار و این حدیث دلیل است بر آن و گویند که در سزا دل از تواریخ

الفصل الثانی
 ۱۰۰

آمد که برود و کارهای پدید آید و هر چه می بیند نظر کرد و سوس دی بنظر هست باب صفة الجنة و اهلها
 پس بکه اخت اجزای او آب گشت و از وی بخاری بر آید و بلا وقت مثل دغان پس آسمان بعد آمد
 پس ظاهر شد بر وی آب کف و از وی زمین شد و کوهها را لنگر آن ساخت و آنچه در بعضی جوی اشی نوشته
 شده است که مراد با نطفه است تقاضای کند که مراد بخاور حیوانات باشد چنانکه در قرآن مجید فرمود
 و جعلنا من الماء کل شیء حی و الله اعلم قلنا الجنة ما بنا و لها بر سیدیم از آن کثرت که بهشت بنای او
 از چوبست قال فرمود لطفه من ذهب و لطفه من فضة بنای بهشت خشتی از طلا و خشتی از نقره و لطفه
 لام و کسب و با کسب لام و سکون بنامز آمد و ملاطفا المسك الاذفر و کل آن که بدان بنا کنند شک فاص
 نیز می و حصبا و ما اللؤلؤ و المياقوت و سنگهای ادا که در جویها و جزآن باشد در و آید و یا قوت
 و قرینها الزعفران و زعفران زرد و خوشبو من ید خلاها یعم و لا یباس کسی که در آید
 بهشت را تنم می کند و نمی بیند ریح و مشیت و یسئل و لا یموت و مانند نیزه و هرگز نمیرد و لا تبای ثیابهم
 دکنه نمی کرد و جامهای بهشتیان و لا یفقد شربا بهم و فانی نمیکرد و جوان ایشان رواه احمد و الترمذی
 و الدارسی و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما فی الجنة شجرة الاوعاقها
 من ذهب است و در بهشت درختی که آنکه می وی از طلاست رواه الترمذی و عنه قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة مائة درجة صابین کل درجته مائة عام بدستی که
 در بهشت نهد باید است مسافت میان هر دو پایه مسافت صد سال رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن غریب و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان فی الجنة
 مائة درجة لو ان العالمین اجتمعوا فی احدا یهن لوسعتهم بدستی که در بهشت نهد درجه است چنانچه
 اگر عالمیان تمام جمع شوند و در یکی از آن درجات کنیاش می دهند رواه الترمذی و قال هذا حدیث
 غریب و عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی قوله آیه است از آن کثرت در تفسیر قول حق تعالی و فروش
 مرفوعة و در بهشت فرشتها باشد بر سر نهاده شده تا آنکه بنامز شده قال ارتقاها لکما بین السماء و الارض
 فرمود باندی آن فرشتها چنانکه مسافت میان آسمان و زمین است میسر و خم مائة سنة یا نصد را
 و گفته اند که مراد بر فرشتگان اهل بهشت است و مرفوع به معنی فایق و فاضل در حسن و جمال از زنان
 و یار رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 ان اول زمرة یدخلون الجنة یوم القیمة بدستی که نخستین گروهی که می در آیند بهشت را در روز
 قیامت ضوه و جوههم علی مثل ضوه القمر لیلة البدر در رشتی و درهای ایشان واقع شده است
 بر مانند رویشی ماه در شب چهارم و الزمرة الثانیة علی مثل احسن کواکب در فی السماء و کرده
 دوم بر مانند بهترین ستارها در خمشند و در آسمان لکل رجل منهم زوجتان علی کل زوجة سبعون حلة مر

هر یکی از ایشان را دوزن است بر هر زن افتاده و هر یک ازین دوزن باب صفة الجنة و اشغالها
باین صفت که پوری مخ ساقها من و را پیدا بدی می شود منرا استخوان ساق وی را سس ساق کنایت است
از غایت لطافت و عبقا و جمال رواه الترمذی * ۷۷ و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال
يعطي المؤمن فی الجنة قوة کل اوکنا من الجماع داده می شود سپاس در بهشت قوت چندین و چندین
زن از جنت جمع قیل گفته شد یا رسول الله او یطیق ذلک آیا طاقت دارد مرد جماع چندین زن را
قال يعطي قوة مائة فرمود داده می شود قوت صد مرد پس چرا طاقت جماع چندین زن را ندارد رواه
الترمذی * ۸۰ و عن سعد بن ابی وقاص عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم انه قال لیران ما یقبل ظفر صا
فی الجنة بل اذا کر آنکه چیزی که بر میدارد آن را ناخن از آن چیزی که در بهشت است از اسباب
زیست و آلات آن ظاهر شود لکن عرفت که ما بین عواقیق السماء و الارض هر آنکه زیست می یابد از جنت آن
چیز چیزی که میان جوانب و اطراف آسمان و زمین است از مکانهای خواق جمع خافیه است به معنی جانب
و خافین مشرق و مغرب را و اتفاق آنها را گویند زیرا که شب و روز مختلف می شوند در آنها و نفس به معنی
حرکت و اضطراب آید و خفیان دل از انجاست و خواق آسمان جوانب آنها را که از اینجا چهار باد مشهوره
بر آید نیز گویند و لوان رجلا من اهل الجنة اطالع و اگر آنکه مردی از بهشتیان بر آید و پیدا کرد و قبل از اساوره
سبس ظاهری که در دیاره های دست و پای لطس ضوه الشمس هر آنکه می تواند روشن
او روشنی آفتاب را که با طمس الشمس ضوه النجوم چنانکه می تواند دید می گرداند آفتاب روشنی
ساده را رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب * ۹۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم اهل الجنة جرد مرد کسلی بهشتیان جردند بضم جیم و سکون و اجمع اجرد و مردم بر وزن وی جمع
امرد و کلی بر وزن قلی جمع کجیل به معنی انگیل و اجرد مردی را گویند که موی بر بدن وی نباشد و اصل
تاو برای سب و اندام است چنانکه جرد بفتح جیم فضائی که در وی نبات نبود و غریب پوسنت بر کنه موی
از وی و تجرید از ثوب برهنه کردن ازان و امر ساده زنج و در قاموس گفته که امر و جانی را گویند که طلوع
کرده موی لب وی و بر و بند زش وی و کل بفتح کیم سیاهی بختهای مرغان بی سر و چنانکه سر مرگ در دن
شود و ز مثل آمده لیس التکحل کا تکحل یعنی آنکه به تکلف سر نه کند آینه ان نبود که بی سر مرگ در دن و اصل
خانت مرغان چشم سیاه افتد لا یعنی شباهت و لا قبلی ثیابهم فانی می کرد و جوانی بهشتیان و گفته
نبی کرد و جامهای ایشان رواه الترمذی و المذی * ۱۰۰ و عن معاذ بن جبل ان النبی صلی الله
علیه وسلم قال یدخل اهل الجنة الجنة جردا کجیلین می و آیند بهشتیان بهشت را موموت باین صفات
ایماء ثلاثین او ثلث و ثلاثین سنة می سال و بیامی سه سال یعنی چنانکه در دنیا در غن و سال باشند
چه کمال جوانی و قوت مرد و درین وقت است که آن را شده خواهد فتح همره و ضم مشین رواه الترمذی

۱۱۰ و عن اصحاب بنت ابي بكر قال سمعت رسول الله باب صفات الجنة واصلها
 گفت مشيرم پيغمبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم و ذكر له و حال آنكه ذكر کرده شد مرا آنحضرت را اسدرة
 المسترته فقال فرمود يصير الركب في ظل العرش منها مائة سنة سبزي کند سوار و در زير ثنهای وی صد
 سال نفس نفوذ من شاخ افشان جمع و می او يستظل بظلمها مائة راكب پناه می گیر و بسایه او صد سوار شك
 الراوي شك کرده است و ادوی حدیث كه يصير الركب في ظل العرش منها مائة سنة شنبه یا
 يستظل بظلمها مائة راكب شنبه اما شك نیست كه مهالنه و در جبارت نخسین است فیما قرأش الله ص
 در سوره الممتحنی كه كهایی ثلاث است فراش للفتح فادخت كرمی كه می پروگرد و چراغ وی اقد و در وی كه آنرا
 پروانه خوانند مانا كه مراد فرشتگان اند و رانی كه می درخشد باز دمای ایشان گویا كه از ثلاث است یا تشیه
 كرد و ادوی را كه منبسط می گردد از ان و تبهر كرد از ان فزاش ذهب و این تفسیر این آیت كه بجه
 است انك اذ يفشى السدرة ما يفشى می پوشد سدره و آنچیزی پوشد و برضای گفته كه می پوشد آنرا جمعی غفیر
 از ملائكه كه عبادت می كنند حی را كان ثمرها اللؤلؤ گویند و امثل سبوی كذا نیست قبال بكر جمع
 حله بنضم سبوی بزرگ كه آنرا جر گویند و سدره المصنعي نام درختی است و در نهایت بهشت كه منتهی می گردد
 بآن علم اولین و آخرین و هیچ كی از مخلوقات نداند كه و ادای آن چیست و در كنذشت از ان جز نك
 حبلى الله عليه و آله و سلم و آن مقام جبرئیل است كه از ان نوازند كذشت و آن بر دای در آسمان ششم
 است و مشهور آنست كه در آسمان هفتم است و در تطبیق و درین دو روایت آنكه پنج ادور ششم باشد
 و شاد و در هفتم و اعم رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۱۲ و عن انس قال مثل رسول
 الله پر سیده شد پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ما الكوثر چیست كوثر قال فرمود ذاك نهر اعطاه
 الله یعنی فی الجنة چوئی است كه داده است مرا خداى تعالی آنچیزی را در بهشت اشد بیاضا من اللبن
 منست تراست آب و می در سفیدی از شیر و احلی من العسل و شیرین تر است از شهد خید طیر اصدا قها
 و در ان حوی پرندگان اند كه در نهایی ایشان كاعناق الجز مائة كدهای شتران است و جز منجمین جمع
 جزده للفتح جیم یعنی شتر كه آماده کرده شده است برای غزو و ج قال عمران هذه لنا همة گفت مردی
 الله غده دستى كه این پرندگان در ان حوض مستقم و فرید و خوشحال باشند قال رسول الله گفت پيغمبر خدا
 صلى الله عليه وآله وسلم آكلها انعم منها خورندگان آن پرندگان كه بهشتیان باشند مستقم خود سترده
 ترند از ان پرندگان رواه الترمذی ۱۳ و عن بریده ان رجلا قال روایت است از بریده اسلمی
 كه صحابی مسعود است گفت كه مردی گفت یا رسول الله هل فی الجنة من خیل آیا هست چیزی در
 بهشت از جنس اسبان قال گفت آنحضرت ان الله تعالى ادملك الجنة انكراى تعالی در آن در آنرا
 و در بهشت فلا تشاء ان تعمل فیها علی فرس من یا قوتة حمراء پس نمی خواهی نو كه سوار کرده شوی

در بهشت براسی زیادت سرخ نظیر ذلك فی الجنة که پیراهن آن اسپ ترا باب صفة الجنة و اهلها
 در بهشت یعنی بدو و برادران و احوال شش آنجا که می خواهی تو را لا فقلت این کلمه را صبیح خطاب جو اند اند بگو
 و برادران یعنی گمانه کرد و معشوی تو یعنی واده می شوی و عاده معشور و ترا می کنی تو یعنی می یابی و فایز می شوی بمشود
 تو و بنا و نایز است بصیغه مجهول بنز آمد یعنی کرده میشود و ساخته میشود آن اسپ برای تو و فرزند مذکر و مویث هر دو
 آید حاصل آنکه در بهشت هر کس بپوشد و بپوشد و ساله رجل و سوال کرد آن حضرت را مردی فقال پس
 گفت یا رسول الله هل فی الجنة من ابل یا یا است و در بهشت از جنس است مردان قال گفت برید و فلیم
 یقول له ما قال لصاحبه پس گفت آن حضرت مرا این مرد و آنچه می که گفت مر بار را و در جواب یعنی نکند
 که اگر در آورده اند از ای تعالی و در بهشت و نهو ای که سوار که ترا بر ستری از باقوت خیر الحج فقال پس گفت
 بطریق کلیه ان ین خلک الله الجنة و کن لک فیها ما اشتیت لفسک اگر در آورده اند از ای تعالی و در بهشت
 باشد ترا در بهشت هر چه خواهی تو و لذت عینک دره بگرد چشم تو رواه الترمذی ۱۴۰۰ و عن ابی ایوب
 قال انی النبی گفت ابی ایوب از خدا می که از کبار صحابه است آمد به پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 اعرابی بادیه نشین فقال پس گفت یا رسول الله انی احب الخیل انی الجنة خیل من دوست
 می دارم اسپان را آنجا در بهشت اسپان می باشند قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم ان ادخلت الجنة اگر در آورده می شوی تو بهشت را ایتیم بدوس من یا قوتة داده می شود ترا پس
 از باقوت له جملتان که مر آن اسپ را در باز دست فحملت علیه پس سوار کرده می شوی بر آن
 اسپ ثم طارک بستر می پرازد می رساند ترا آن اسپ حیث شئت هر جا که می خواهی رواه الترمذی و قال
 هل احد ینک لیس اسدا و ینا لقوی و گفت ترمذی این حدیثی است که نیست اسناد او قوی و ابی
 موسی الزهراوی یضعف فی الحدیث و ابو موسی و یصح سننهما و کون داو که را دی این حدیث است نسبت
 بضعف کرده می شود و در حدیث و سمعت محمد بن اسمعیل یقول و بشیدم من بخادی را که می گفت
 ابو موسی هذا منکر الحدیث یروى هذا کثیر این ابو موسی حدیثی است که است روایت می کند و می حدیث
 منکر را و معنی منکر در مقدمه معلوم شد و در حدیثی بریده قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل
 الجنة عشرون و مائة صفت بهشتیان صد و بیست رسته باشند ثمانون منها من هذه الامة هشتاد از این
 صفها از این است مخرج بر محمدیه باشند و از بعضی من سایر الامة و جل ضعف از دیگر است از این معلوم شود
 که بهشتیان از این است دو چند تا به است باشند رواه الترمذی و الدارمی و البیهقی فی کتاب البعث
 و النشور اگر گفته شود که بقادر باب شفاعت گذشت که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
 امید دارم که باشد شفاعت اهل جنت و این بانی فرماید دو چند ایشان جوابش آنکه تواند که امید وادی
 آن حضرت از و گاه باری آن باشد بعد از آن زیاده کرده شد و شهادت داده شد زیاده از آنچه امید داشت و این

چنانکه در دنیا کلم بود که در جسد بر آید و این اثر و نتیجه جزای بر آمدن جمته باب صفة الجنة و اهلها
در قفس نه نماز جمعه باشد و نیز درون دهم کسی بر آید و زیادت می کنند بر و در گذار خود را می در آید
در حضرت کبریا ای اعد و خلا و بیرون ز لثم عرشه و ظاهر و سید اینی کند بر و در گذار تعالی مرا ایشان را عرس خود را
کنایت است از ظهور حق و بختی او تنالی مریدگان را و فیتبلی بفتح خمایه و فوقانیه و موسطه و دال مماله باشد به
لهم روضة من ریاض الجنة و ظاهر می شود وی جل و جلالت مریدستان را و در مرید آدی از مرقد او ای بهشت
فیوضع لهم منابر من نور پس براده می شود در ایشان و منبرها از نور که بر این نشینند و منابر من لؤلؤ
و منبرها از مرادید و منابر من یاقوت و منبرها از یاقوت و منابر من زبرجد و منبرها از زبرجد و منابر من ذهب
و منابر من فضة و منبرها از طلا و منبرها از نقره بر حسب تفاوت مراتب و درجات و اعمال و انحال و بیجا
اند فاهم می نشیند فرودتر و کثرت ایشان در منزلت و مرتبت و ما فیهم دینی و نیست در ایشان
خستیس و کینه یعنی ادنی که گفتیم به معنی اقل و کمتر در مرتبه و نسبت باعلی و اکثر اراده کردیم نه متعصب
بدیانت و خاست و در حد ذات که در آن در بهشت نایانت است علی کثبان المحک و الکافور
می نشیند ادنی در مرتبه بر تنهای مشک و کافور نه بر کوسبها و منبرها که اعلی در مرتبه می نشیند چنانکه جمعه در
حد در مجلس می نشیند و جمعه دیگر بر خاک می نشیند و کثبان و منبرها که اعلی در مرتبه می نشیند چنانکه جمعه در
منابر و ان اصحاب الکرمی با فضل منهم مجلسا گان نمی برند این قوم بر قل نشیند گان که بر کرسی
و منبر نشیند گان فاضل ترند از ایشان از دوی جای عیشت گاه به دور بهشت هر کس بمقام در مرتبه
خود راضی و شاکر باشد و آن دوی مرتبه فوق بنده و اتم و حرمت و محبت و غیرت نبرد اگر چه بعد از آن که او
در مرتبه فوق است و من در مرتبه ادنی حال گفت ابوهریرة قلت یا رسول الله و هل تری ربنا
آیامی بینم بر و در گذار خود را و ان در در حال فهم فرمود آن حضرت آری می بیند بر و در گذار خود را اهل قنمارون
فی روية الشمس و القمر لیللة البدر آیات و شبهه بعد از دیدن آفتاب باشد و در دیدن
ماه و شب چنانکه در حدیث لا کفرتم به شک از اینم قال کلک لا قنمارون فی روية و یکم فرمودم چنین
شک نمی کنید و در دیدن بر و در گذار خود و بولا یبقی فی ذلک المجلس و جل الا حاضر و الله محاضرة و
بانی نمی ماند و در ان مجلس مردی مگر آنکه گلامی کند او را و احی سخانه بی واسطه و کشف می کند حجاب مراد اصل
معنی محاضرة سخن گفتن است و بر دیو اسطه و ترجمان حتی یقول الرجل منهم تا آنکه می گوید خدای تعالی مردی
را از ایشان یا فلان بن فلان اتلک یوم قلت کذا و کذا آیا یاد او می دونی که گفتی چنین و چنین
فیل کرة ببعض علرا تده فی الدنيا پس یاد میدهد وی تعالی آن مرد را یعنی مراد عهدش کنیا که کرده
است در دنیا مراد از ذنوب و معاصی است که در او تکاب آن نقض عهد و یومیت است فیقول یارب
أفلم تتعمر لی پس می گوید آن مرد ای بر و در گذار من آیانه آمرزیده تو را آن گناهای را فیقول بلی پس

پس می گوید پروردگار تعالی بانی آرزید نام و بخشید، ام ترا فسیحة مغفرتی باب صدقة الجنة واهلها
بلذت منزلتك هذه پس بسبب فرخی آرزش من و رحمت من رسید و تو این مرتبه و منزلت را فیهماهم
 علی ذلک غشیتم متعاقبة من فوقهم پس در آشنای آنکه بهشتیان بر من حال و درین مقابل باشند می پوشند
 ایشان را بری از بالای ایشان فامطرت علیهم طیبالم یجید و امثل ریحہ شایقاً پس می بارد آن
 ابر بر ایشان خوش بوی را که نیافه اند مانند بوی او بیج جز در این که و یقول و ینادی گوید پروردگار تعالی
 قوموا الی ما اعدت لکم من الکرامة یا سید و یسید بسوی چیزی که آماده کرده ام من برای
 شما از بزرگی و کرامتی و آشنی فضل و اما اشتیهتم پس بگریزد بر چیزی را که می خواهید و خوش دادید فنیاتی
 موقفاً حققت به الملائكة پس می آید بآزادی را که نخستین کرد که ده انداد و از فرشتگان می آید نظر
 الیهون الی سید و می آید می یایم چیزی را که نگاه کرد ده اند چشم می آید آن و ندیده اند مثل آن را
 و لم یسمع الاذان و نشید و اند گوشها مانند آن را اولم یخطر علی القلوب و نگذشته است بر دلها و خاطرها
 مانند آن فیصمّل لهما ما اشتهیفا پس برداشته می شود و داده میشود برای مایه چیزی که خواستیم و آرزو کردیم
 لیس یباع فیها و لا یشتري فردخته نمی شود و در آن باز آرد و خرمی می شود و فی ذلک السوق یلقي اهل
 الجنة بعضهم بعضاً و در آن با آزار ملاقات می کنند بهشتیان بکند بیکر و اقال گفت آنحضرت فیقبل الرجل
 ذوی المنزل الا امر فقطه پس روی می آرد و مردی حد او در مرتبه بایند را فلهی من هو و نه پس پیش
 می آید کسی را که آن کس فرد و مرتبه او نیست و ما فیهم دینی و نیست در بهشتیان دنی و خیس و همه ده
 در ذات خود و قیام عالمی اند اگر بر نسبت به بعضی فرد و باشد غیر و چه مایه ای حایده من اللباس این عبادت
 اجمال و بعضی دارد و در معنی تر باشد و در نیگفت آوردن و بر در اول این معنی شود که می ترسند
 آن مرد مانند مرتبه را یعنی بکند و می آید چیزی که می بیند بر آن کس که در آن است از لباس از دنی و بر و جهانی
 بر میگفت می آید و در عجب می اندازد مرد را چیزی که می بیند بر خود از لباس اعلی فما یبقی آخر حد یثبه
 حتی یتخیل علیه ما هو احسن منه پس نمی کند در دنیا بان سخن آن مرد که با نفس خود می گرد یا با نفس که
 ملاقاتی شده او را می گردانند آنکه ظاهری شود و مهمای گردد و بر آن مرد عالی مرتبه لباسی که بهتر است از لباس
 او که بوده است بر روی بابر آن کس که در آن بود و این معنی مناسب و موافق تر است بقول وی که
 فرمود و ذلک انه لا یبقی لاحد ان یخزن فیها و آن ظهور لباس احسن از جهت آنست که نمی سرزد و نمی آید
 مرابج یکی را که اند و بگین کرد و در بهشت و شاید که بدناوت لباس آنکس و آخر آن دانی و می آید و می آید
 باشد و شاید که آن مرد عالی مرتبه نیز لباس من سابق که لباس دیگر بهتر از دیگری باشد مخزون کرد و فایده ثم تنصرف
 الی منازلنا فخلقنا از و اجناسی را بر می گردیم با بسوی منزل لباسی خود پس پیش می آید ما را از میان ما
 فیقلن مرحبا و اهلا پس می گویند ما را خوش آمدید و خانه خود را آید و می گویند هر کی بر خود را لقد جئت

وان بك من الجمال افضل مما فارقنا عليه به تحقيق آدمي نود حال

باب صفة الجنة واسهلها

آنکه باشت از حسن و جمال فاضلتر و بیشتر از آنچه جدا شود و وی را با بران حال فیقول انا جالسنا
اليوم ربنا الجنان پس می گوئیم بایا زمان خود بدستی که با بمنشینی کردیم امر و زپر در دگر خود را که
بنا کردیم اما در دست گفته است کسی که است و یسقطها ان نقطب مثل ما انقلبنا دمر او را است وی و به
ما را که باز کردیم بماند آنچه ساز گشته ایم چه نه که با این چنین ذالی که تمام احسن و جمال بر تو نور او است بنشیند چرا
حسن و جمال زیاده رواه الترمذی و ابن ماجه و قال الترمذی لهذا الحديث غريب ۱۹۳ و عن ابی سعید
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ادني اهل الجنة الذي له ثمانون الف عادم كثر
و فرودترین بهشتیان در امر نه کسی است که مراد او را داشته اند از خدمت گدار است و اثنان و سبعون زوجة
او هفتاد و دو زن است و تنصب له قبة من لؤلؤ و زبرجد و ياقوت و دریا کرده می شود برای آن کس خیمه
از مراد او در هر حد و یاقوت یعنی ساخته می شود قبة از اینها یا مکمل و آنرا است می شود و اینها که بین الجنایة
الی صنعاء مسافت و فراقی آن قبه چنانکه مسافت میان جایبه بحیم و موحده و حید که شهری است بشام
اما عنما که موصی است و درین و بهند الاستیاد قال به امن استناد که حدیث مذکور روایت کرده اند
است گفت آنحضرت من مات من اهل الجنة من صغير او كبير انك انی که مراد در دنیا اهل بهشت
چون در بهشت در آورده شود از خرد و کمان بود و نبعی ثلاثین فی الجنة کردانده میشود می سال در بهشت
لا یزیدون علیها اهل از یاد دینی شوند برسی سال همیشه و همیشه بر یک طال و سن و سال می باشند
و كل لك اهل النار و هم جنین و در خیابان می سال می باشند و بهد الاستیاد قال به امن استناد گفت
ان علیهم التجان بدستی که بر سر بهشتیان ناجای می باشد که لؤلؤ منها القضي ما بین المشرق و
المغرب فرودترین مراد از آن ناجا از روی قضا است روشن می گرداند بیزی را که میان مشرق و مغرب است
از انا کن و بهد الاستیاد قال و هم ما بین استناد که التشتی الولد فی الجنة سلمان چون
خواهد و آرزو کند فرزند را در بهشت کان حمله و وضعه و منه فی ساعة کما یشتی می باشد باز شکم وی
وزانیده شدن وی و عمر وی در یک عت چنانکه میخواهد و میل دارد و قال گفت اصبی بن ابراهیم
فی هذا الحديث درین حدیث اذ التشتی الولد من فی الجنة الولد و نسی که خواهد سلمان در بهشت فرزند
و اکان فی ساعة یزید و در وقت و لكن لا یشتهی لیکن نمی تواند رواه الترمذی و قال لهذا
حديث غريب و روی ابن ماجه الز افة والد ارانی الا غیرة روایت کرده است ابن ماجه روایت
چهارم را روایت کرده اند می روایت ابخره که قال اسحق بن ابراهیم اصبت ۲۰۰ و عن علی بن رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان فی الجنة لبحر من الخمر العین بدستی که در بهشت
اجتماعی است مرغوبین و ارفعین باصوات بانند می کنند آواز را که لم تسمع الخلاق مثلاً انشید و اند طابق

[illegible]

ائمه غم ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان يشتغل وعنده رجل
 من اهل البادية آنحضرت حديث می کرد و حال آنکه نزد وی مردی بود از بدویان بمرانشینان رجلا
 من اهل الجنة استاذن زده فی الزرع حدیث این بود که مردی از بنشینان طلب اذن کرد و در دکان
 خود را در زراعت کردن یعنی دو خواست از حضرت عزت جل شانه که ادا اذن فرماید تا در بنشین
 زراعت کند فقال له المسنت فیما شئت پس گفت برو و دکان نزدی مرا آن مرد را آیینستی تو در هر چه می خواهی
 یعنی همه چیز از هر جنس که می خواهی حاضر است دیگر زراعت برای چه می کنی قال بلی ولیکنی احب
 ان ازرع گفت آن مرد بلی همه چیز هست ولیکن من خوش دارم که زراعت کنم قبل از پس
 اذن شد او را زراعت پس تخم ریخت آن مرد و بگذاشت خدا در الطرف لها ته و استواوه
 و استحصاده پس شنانت و پیشی بردن زراعت چشم بر هم زدن دار و دیدن آن و رسیدن
 آن و در دیدن آن زراعت و طرف بسکون را چنانچه در پادگاهها انکان اشال الجبال پس کشت
 چند مانند کوه با طيقول الله تعالى پس می گوید خدای تعالی ذونك يا ابن آدم گیری ای فرزند آدم آنچه
 خواستی داد و کردی خانه لا يشبعك یعنی پس بدوستی که بهر نمی گرداند ترا هیچ چیز که با دو این همه
 نعمت های بهشت لایق و لا تخمی آرزوی زراعت کردی و از اینجا معلوم شود که آدمی زاد بر حرص و زرک
 قناعت مجبور است و این صفت بهرگز از وی بدر نرود اگر چه در بهشت رود فقال اعرابی والله
 لا نجد الا قرشياً او انصارياً پس گفت آن پادیه نشین بخدا سوگند نمی یابی تو آن مرد اگر قرشی
 یا انصاری فاتهم اصحاب زرع زیرا که ایشان خداوندان زراعت اند و امانین قلعتا باصحاب
 زرع دامنا بل بد پس بهر خدایان زراعت باریک بسندگی می کنیم اکثر احوال بشیر و خرافضك
 رسول الله پس خند و کرد و بهر خدایان الله علیه و آله و سلم ازین سخن اعرابی رواه البخاری
 ۳۰ و عن جابر رضي الله عنه قال قال رسول الله گفت جابر بر سر مردی بنشینم که اداصلی الله
 علیه و آله وسلم اینام اهل الجنة آیا نواب می نکته بنشینان قال اللهم اخو البوت گفت آنحضرت
 خواب برادر مرگ است و در حکم او سست در تعطل قوی و جوارح و لا لبوت اهل الجنة و نمی میرند اهل
 بهشت پس خواب عارض وقت ایشان نگردد رواه البيهقي في شعب الایمان ۹۰ باب روية الله تعالى
 بدانکه روح حق تعالی جایز است عقلاً نزد اهل سنت و جماعت و مکان اجهات و مقابله شرط دیدن نیست نزد
 ایشان و همه بهر سوچ و است ممکن است بدن آن اگر چه جسم و جسمانی نبود و در مکان و جهت نباشد
 و در طاعت این امور و در بدن بجزایان عادت است و اگر فاد و ملایق بر خلاف مادت بی آن نماید نیز جایز است
 و وی تمامی قادر است که قوت بصیرت را در بصرند و هم چنانکه او را مرد ند و دنیا بصیرت و وی باشد فردا
 بر سر بهر بتدائه علی اکل شیء قدیر و اتفاق دانند بر وقوع روایت مومنان حق را سجده و تقدس در آخرت

آخرت و دلائل از کتاب دست و اجماع صحابه و تابعین بر این مستظهر و متعاضد دان . باب روية الله تعالى
دلائل با اختراصات مبتدعه که منکرند آن را و تا دیلات ایشان آیات و اجادیهست را و جواب اهل حق از ان
به تفصیل در کتب کلامیه مذکور است و محتاجا نیست که روایت حق سبحانه تعالی در دنیا نیز ممکن است و لیکن
واقع نیست با اتفاق الاحضرت سید المرسلین و اصحابی ائمه علیهم و آله و سلم و در سبب مراجع که آن واقع است و بعضی
و ادراک آنجا نیز خلاف است و بیان آن در ضمن شرح اجادیهست باید و از هیچ یکی از مفسرین و مفسرین حق سبحانه در
دنیا نمیتوان رسید و از ادلیات مشایخ طریقت هیچ کسی به آن برقیه و دجوی آن نگردد و مشایخ اتفاق دارند
بر تکذیب و تضلیل مدعی آن و در انوار که فقه شافعی است گفته هر که گوید خدا اعیاناً و دنیاه چشم سر می
بیند و شبالی بالمشافهه متن کلام می کند که هر که دوا کرد که گویند که چون روایت الهی تعالی و تقدس ممکن است
و آنی و حاشا بصیرت چراغی نماید و سبب نادیدن چیست جوابش آنکه دیدن بقدرت و خلق الهی است
و حاشا بصرفات آن نیست حق سبحانه و تعالی بحیران عادت آنرا سبب ملاحظه و دخلی داده اگر بنماید حق
توان دید اگر بنماید اگر چشم کشاده بود و نیز توان دید و اگر کسی بماند مشایخ پیش چشم بود و وی تعالی صفت
دیدن در چشم پیدا نموده توان دید و اگر کسی در اقصی بلاد مشرق باشد و پیش در مغرب اگر وی تعالی به نماید
توان دید این انکار و استبعاد منکر آن از هر فتنه ای عقل و قیاس خود است و نظریه مدت با وی تعالی همه ممکن
و آسان باشد و گفته اند که این تخصیص روایت بمومنان در بهشت است که بعد از در آمدن آن یاس دولت مشرف
شوند اما در موقت حشر همه به یکدیگر بوی و چه کار در گذران بعد از دیدن تجویب شوند و در حضرت ابد مانند و صحیح
آنست که نثار انوار رویت باشد چنانکه مردان را و بعضی گفته اند که دید از زمارگاه گاه باشد مثل ایام جمعه و
اعیاد که اوقات ماعام بود و بعضی گفته که زمان را و دیدار نبوده آنها در پرده باشند چنانچه فرموده در صور و ابر
فی الخیام و این قول خطا و نادست است و هومات بخصوص داده و رویت شامل است مردان و
زنان و او خاتم جنت سوح پرده و حجاب نبوده و صورت و از آنکه فاطمه زهرا و خدیجه کبری و عایشه صدیقه
و اشغال ایشان ازین نعمت محروم و باین دولت مشرف نباشند با وجود افضلیت و اکمیت ایشان از
بسیاری از مردان و نیز صحیح آنست که رویت عام است هر جمیع مومنان را چه از مشرک و چه از ملاح که دین و از
کلام بعضی از علمای شافعه چنان معلوم گردد که رویت مخصوص بمومنان بشر است و ملائکه و جن را رویت
نبود و این قول نیز صحیح نیست و اصح اعم و رویت حق عز و علا در مقام نیز جایز است و در حقیقت آن رویت
قلبی است که محال بود و وحی و امثال بود و مثل و از سلف نقل آن بصحت رسیده از امام مالک حنیفه
رضی الله عنه آمده که صد باب باین نصبت مشرف شده و از امام احمد بن حنبل و صفی الله عنه نیز آمده که دیدم در
الخرق و اذ منام پس بر سیدم که کدام عبادات فاضله است فرمود تلاوت قرآن یا دیگر بر سیدم که
نعم منانی یا ای ائمه آن فرمود نعم یا ای نعم **الفصل الاول** عن جویون عجل الله رضی الله عنه قال قال

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عربر بن عبد الله بجلی که از کبار باب روية الله تعالى
 صحابه است گفت که گفت پیغمبر خدا انکم سترون ربکم عیافا به رستی که شمار و بکاست که به چند روز و دو کار
 خود را آشکارا به چشم و فی زوایه در دانی آمده است که قال کنا جلوسا عند رسول الله گفت بودیم
 مائست نزد پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم فنظر الي القمر ليلة البدر بس باریست آنحضرت
 بسوی ماه در شب جماد و هم فقال پس فرمود انکم سترون ربکم کما ترون هذا القمر به تحقیق شما
 می بینید پروردگار خود را چنانکه می بیند این ماه شب چهارده و این تشبیه رویت برداشت است و اینک انکاف
 نام یعنی دیدن شاهی و این چنین بود که دیدن ماه را که شک و شبیه اندان را به بودنه تشبیه مرئی برائی
 یعنی چنانکه این ماه در مقابل شماست و از جهت است و قد دانست ثابت حق تعالی و تقدس سرچنین بود
 چنانکه فرمود لا تضامون فی رویتهم تضامون نسیم تا و تخفیف میم مشهوره و فتح تا و تشبیه میم هر دو روایت است
 بر دو اول از ضم است یعنی ضرر و فم یعنی ضرر کرده می شود و در دین وی سبحانه باین طور که بعضی به میم و بعضی نه یا فم
 کند بر یکدیگر بگذریب و انکار در وجه ثانی از ضم به معنی بهم بیوستن و از دو حام کردن یعنی اجتماع و از دو حام نمی کند
 و در رویت وی تعالی از جهت کمال ظهور و وضوح چنانکه در ماه شب چهارده بیدار و دیدن ماه را که خیالی داشت باین و اد
 فان احتطعتم ان لا تغلبوا پس اگر متوانید که غلبه کرده نشوید و عاخر و زبون گردید علی صلوة قبل طلوع
 الشمس و قبل غروبها بر نازی که پیش از آمدن آفتاب است یعنی نماز باید ادا نمود نازی که پیش از
 فرد رفتن آفتاب است یعنی نماز دیگر فاعلوا پس بکنید آنرا یعنی متوانید مواجبت بر نماز فجر و عصر اداست
 ندید که مواجبت کنند برین نماز سراسر اوار تر و لایق تر است بدین پروردگار تعالی که بلکه شهود ذات ازینجا هم
 هم برده ان تعدد ربك كالكثرة جعلت قرعة عینی فی الصلوة شاة آنست و چون در دنیا پرده در میان
 است کافک قرآن گفت فردا که پرده از میان بر افته بکافک قرآن آنک ترا کرد و جعلت قرعة عینی فی
 الصلوة به حقیقت اثبات نماینده می کند و این مقام خاصه آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم و نامه نماز
 نه احکم عین است و تخصیص به نماز باید اذ و دیگر جهت افتاب است آنهاست به اول وقت استراحت و غلبه
 خواب و ثانی وقت کار و بار و در قن یا از اراست و از جهت شرف این دو وقت و از جهت آنکه رویت
 در آخرت آمد و این دو وقت باشد ثم فرأی ستر و انه آنحضرت این آیت را که و سبح بحمد ربك قبل
 طلوع الشمس و قبل غروبها نماز کن در حالی که حمد و ثنا گویند پروردگار خود را پیش از آمدن آفتاب
 که مراد بآن نماز بحر است و پیش از غروب آفتاب که مراد نماز عصر است و بعضی ظهور عصر هر دو مراد داشته
 و اول نماز تر است و ظاهر به بیش فرموده آن است متفق علیه ۰۲۰ و عن صمیم رضی الله عنه عن النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا دخل اهل الجنة الجنة گفت آنحضرت چون در آیند بهشت بیان بهشت
 را بگوید الله تعالی می گوید خدا ای تنی تو یل و ن شیأ ازینکم می خواهم چیزی را و نه منی جلیم را که زیاده کم شمارا

بر در آمدن بهشت فیقولون پس قبح می کند بهشتیان می گویند الم تبیض باب رويد الله تعالی
وجوهنا آیا سفید و روشن نگردد اندی روی ما را باغش حس و جمال و غایت قش و کمال با آسان گردانیدن
حساب و خلاص گردانیدن از دوزخیم و عذاب الم نلنا الجنة آیا در روی ما داد و بهشت و تنجینا
من النار نجات دادی ما را از آتش دوزخ زیاد برین چه خواهد بود قال فیرفع احیاب فیمنظرون
الی وجه الله پس برداشته می شود پرده پس می بگرد بسوی ذات اقدس اله تعالی فما اعطوا شیاً احب
الیهم من النظر الی وجههم پس داده نشوند بهشتیان هیچ چیزی را که دوست تر بود نزد ایشان از نظر
کردن بجانب پروردگار منتهای تمام نعمت دادید ارحم است چنانکه نهایت تمام نعمت دادید از مراتب موجودات
اقدس او است ثم تلاستروا آسمان این آیت را اللذین احسنوا الحسنى و زیاده مرکب را که
نیکی کرده اند خیرانی است و زیاده بر آن مراد به حسنی بهشت است و زیادت رویت حق تعالی و تقدس
رواه مسلم اگر گویند که صفات پرده ذات است و باصلاح صوفیه هرگز این پرده بر بنفقه پس برداشتن
پرده از ذات چه معنی داده و دیو اش آگاه این ترفیق است از قوم در تحقیق احدیت ذات و تشرع او
از جمیع صفات و اعتبارات و لیکن مبنای رویت بر عرف است و هر که ذات را با صفات دید گویند ذات
دادید و نه چون کسی را به بینی سفید یا سیاه و از یا کوتاه منخرک یا کن گویی جسم دادیدم هر چند پرده
صفات در میان است و آنکه فاسفی گویند مرئی اعراض است نه حیرت فقی باهوی است که در عرف آنرا
اعتبار توان کرد و با بحمد و در آخرت چیزی به نمایند که صادق آید و یقین کرد که خدا دادیم و چشم دادوی
و خلی بود و چندی از عرفا گفته اند که یقین داریم که دیدن حق و در بافتن وی تعالی بدل است و چون وی
فرمود که دید در اوردان و خلی باشد اما قصد فنا کر می گفت که کوشش شمار او و شش شمار او
و دران و خلی خواهد بود و نیز تصدیق می کردیم بجای چشم فافهم و بالله التوفیق * ۱۰۲ الفعّل الثانی *

عن ابن عمر رضي الله عنهما قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل
الجنة منزلة لمن ينظر الي جنانه وازواجه و نعيمه و علمه و حوراء معصرة الف سنة به رستی
کمتر دست زین بهشتیان از روی قدر و مرتبه هر آینه کسی است که می بگرد بجانب باغ ای خود
و زنان خود و ماکل و مشرب و ملابس ناز و نعمت و مال و منال خود دست گاه آن خود و سر بر پای
خود که می نشیند و استراحت میکند بر آن تا سافت هزار سال که راست باین اثبات با بر دست
بهشت و فراخی جای آن و اگر مهم علی الله من ينظر الي وجهه و غلوة و عشية و کرامی تر و عزیز تر نزد خدای
تعالی کسی است که مگر و بجانب ذات مقدس وی صبح و شام یعنی روز و شب علی الودام یا مراد
و خصوص این دو وقت باشد و بخی و درین دو هنگام بود چنانچه از حق گفت بر نماز بیش از طلوع و بیش از
غروب که دو حدیث سابق گفته است تنبیهی باین معنی توان کرد و از اینها معلوم میشود که بزرگی و علو بهشتیان

باب رويد الله تعالی

آن است که بماسوائی حق و شهود ذات می پیوندد جز به پروانند و توحه الیقینات باب ربه الله تعالی
 بنیر حق از بسستی بهمت و دانات پایه نقد است اگر چه نیم بهشت باشد ثم قرأ استر خواند آنحضرت
 این آیت را و جوه یومئذ فاضرة الی ربها ناظره و بهایانند و در آن روز تر و تازه و خوش و خرم بجانب
 برورد و گاه خود نظر کند و رواه احمد و الترمذی ۲۰ و عن ابی زرین فتح زاد کسر دای العقیلمی بضم
 حین دفع قاف نام اذ لقیط است للفتح عام صابی مشهور است بعد و در اهل طایفه رضی الله عنه قال قلت
 گفت ابو زرین گنم یا رسول الله اکلنا یری ربه مخلیا به یوم القيمة آیا هر یکی از ما می بیند برورد و گاه خود را
 و در حالی که تنهاست و خلوت دارد و است برورد و گاه خود را در قیامت و مخلیا بفتح میم و نکون خاد کسر لام
 و نشد یا بد بضم سیم و مکرین خاد تخفیف یا کسر لام برود و دایت است قال بلی گفتم آنحضرت
 آری می بیند هر یکی از شما برورد و گاه خود را در حالی که تنها و خلوت دارد و است بوی تعالی قال
 پرسید ابو زرین از آن حضرت و ما آیه ذلک فی خلقه و حیث علامت نشان و بین آمد
 برورد و گاه را ایستادگی در مخاوقات قال گفت آنحضرت یا یا زرین الیس کلکم یری القمر لیلة البدر آیا
 نیست هر یک از شما که می بیند ماه را در شب چاه دهم مخلیا به تنهایی مزاحمت و خوت دارد بوی قال
 بلی گفت ابو زرین آری می بیند هر یک از ما را یا این صفت قال گفت آنحضرت فاما هو جلق من
 خلق الله پس ثابت ماند مگر مخلوقی از مخاوقات خدا که در وی این صفت و حالت است که همه او را بینند
 و هر یکی در دیدن سبزه و تنهاست بی هجوم و از دحام و الله اجل و اعظم و خدا ی تعالی جلیل تر و عظیم تر است
 جلالت و عظمت هر دو یک منی است بزرگی و بزرگ شدن کنانی الیهم ارج یکی با عباده ذات ملاحظه
 کند و دیگری از حیث صفات رواه ابو داود و الفصل الثالث عن ابی ذر رضی الله عنه قال
 حالت رسول الله ابو ذر گفت پرسیدم پیغمبر خدا از اصلي الله علیه و آله و سلم هل رأیت ربک آیا
 دیدی تو پروردگار خود را یعنی در شب معراج قال نورانی آراء فرمود پروردگار تعالی و تقدس نور
 است چنانچه نیم او را یعنی حجاب او نور است چگونه نیم او را چه کمال نور و شدت ظهور مانع است از ادراک
 و غیره گفته است ابصار را و اطلاق نور بر ذات پاک باری تعالی آمده چنانکه الله نور السموات و الارض
 یعنی ای منور و ما و مظهرها یعنی روشن کننده آسمان و زمین و بعد گفته آنهاست یا مدی اهل السموات
 و الارض و روشن کننده دلهای بنده گان و در بعضی قرائت آمده مثل نقود فی قلب المؤمن کمشکوه
 فیها مصباح الایة و نور در اصطلاح اهل تحقیق به معنی ظاهر بر خود و مظهر غیر خود است و برین وجه که تقریر
 نمی گردد شد نور بتوین است و ان لفتح همزه و نشد بدین معنی که نورانی و بصیغه نسبت بنور
 در آیت است و آنکه این نیز بر طریق استنباط بود و حدت همزه استفهام بامری ایات و دیت بود و
 استفهام و در حدیث دیگر آمده است دایت نور ادا هم نیز محتمل است که به معنی تنی و دیت ذات باشد

باشد یعنی همین نور دیدم و غیره کستم و مجال دیدن ذات نبود یا دیدم ذاتی را که باب ربه الله تعالی
 منو است و الله اعلم و راه مسلم ۲۰ و عن ابن عباس رضی الله عنهما منا کذب القوا دفرا انی
 و روع کففت ولی محمد با محمد و در چیزی که دیدی بپرس و آن ذات آقا نفس الهی است تعالی شانه و لقد
 و آه نزله اخروی و به تحقیق دید آنحضرت پروردگار را یکبار دیگر قال گفت این مجلس در آن شب این
 آیت راه بقوا و مرتبین دید آنحضرت پروردگار تعالی را و تقدس بدل خود و بناد باین طور که و او در پروردگار
 تعالی بصرا و در دل وی یاد آور و دل او را در نظر دینی باین معنی خوا گویند به چشم دل دید یا به چشم سر یا به
 هر دو یک معنی دارد و این معنی بدست آن گفتیم که مذاهب ابن عباس و بن عباس است و دیدن بدل مذاهب
 دیگران است بر خلاف مذاهب او چنانکه معلوم کرد و راه مسلم مقتضی آنست که ابن عباس از
 وایت رویت حق مراد و از وجه و صحابه موافق اوید و ایشان دو فذلی و قاب قوسین او ادنی همه را
 بیان قرب آنحضرت در شب معراج بدرگاه صمدیت دارند و این معبود و عایشه و بعضی دیگر از صحابه
 از آن رویت جبرئیل بصورت اصلی و معنی اراده نموده که ذین شب و در غیر این شب حاصل شده و
 ثابت مذکور در ایمان این قرب داشته چنانکه در حدیث آمده معلوم کرد و فی رواية الترمذی
 و در روایت ترمذی این چنین آمده که قال گفت ابن عباس در شب بر این آیت را می دید و صمد صمدی
 الله علیه و سلم ربه پروردگار خود را قال حکومة قلت گفت عکرمه گفت یا ابن عباس و اشکال آوردم
 بروی که الیض الله یقول آیا نیست که می گوید خدای تعالی در صفت ذات خود و تمجید می کند خود را باین
 که لا تدركه الابصار و هو ین ذاک الابصار و نمی یابد او را بصرا و او تعالی و تقدس در می یابد بصرا
 پس چون قابل نمی شوی دیدن آنحضرت مذاهب امرات و اجل جلاله قال گفت ابن عباس در جواب حکرمه
 و یسک دای بر تو ای حکرمه ذاک آن ادراک ناکردن ابصار مراد او اذ اتجلی بنور الله الی هو نور
 وقتی است که تجلی کند و ظاهر کرد و بنور خود که آن نور خاص ذات اوست چنانکه هست و درین هنگام ضعیف
 کرد و ادراک دانی و مایه دشوید که اما اگر تجلی کند بقدری که و فاکند بآن قوت بشری ادراک می تواند
 کرد و او را ابصار و نیز گفته اند که ادراک در لغت احاطه اشیا است به جمیع حدود و دنیاات او و حق سبحانه و
 تعالی دنیاات بنامند و دیدن عامتر است از آن و قلنا ای ربه مرتبین و به تحقیق دید آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم پروردگار خود را اجل و غلا و باریکی چون نزد ربه الهی بود و دم چون بالای عرش بر آمد
 و عن الشیبی قال لقی این عباس کعبه احرقة ملاقات کرد این عباس کعبه احبار و ابرقعات
 و در عرفه فساله عن شئی پس پرسید ابن عباس کعبه را از چیزی یعنی از رویت حق عرفه و علا در دنیا
 فکیو پس تبیین مراد کعب احبار بدست استغنی و استبعاد این سوالی ابن عباس حتی جاویده
 الی بیات نا که جواب دادند او را که آنها بزبان صمد ایچ چنان بلند تر بر آورد و بکبر را که از کواصدا بر آمد

فقال ابن عباس انما يقولها شمس پس گفت ابن عباس ما پس از آن باب دروید الله تعالی
 با شمس یعنی مشهور بعلم و فضل که نادانسته سوال نکنیم و از آنچه مستحیل و مستبعد باشد بپرسیم و از نزدیکان
 و ملازمان و درگاه ثبوت که استخاضه و اقتیاس علوم و انوار حضرت وی کرده ایم تامل کن و به خشم و
 استیجاب و مشتاق و تنگدست کن در جواب که رویت حی و در بیان الجواهر ممکن است فقال کعب ان الله قسم
 زویتی و کلامه بین محمد و موسی پس چون ابن عباس این بمالنه نمود و کعب اخبار به تنگدست و تامل و رفت
 و گفت بد زبانی که خدای تعالی بخش کرد رویت خود را و کلام خود را میان محمد و موسی فکلم موسی مرتین پس کلام
 کرد با موسی و بار یکی ده وادی این دیگر بر سر که طور در آید محمد مرتین و دید او را محمد و بار دهم آنست
 که کعب اخبار این کلام را از تو رویت نقل کرد قال مسروق گفت مسروق که شبی این حدیث روایت
 از وی دار و فلان علی عایشه پس در آدم بر عایشه از بدن مناظره ابن عباس و کعب اخبار و شنیدن این
 کلام از کعب نقلت هل رای محمد و به پس گفتم بنیاست آیا دید محمد صلی الله علیه و سلم برود و گداخود در افقالت
 پس گفت عایشه بمسروق لقد تکلمت بشی قفله شعری تحقیق فکلم کردی تو ای مسروق می چیزی که بر خاست
 به جنت وی موسی بر اندام من قلت روید الکنتم آهسته باش و شتابی کن در انکار رویت حی ثم قرات
 مسروق میگوید پسترو خواندم برای اثبات رویت این آیه و القدرای من آیات رب العکبری تحقیق
 دید محمد صلی الله علیه و آله و سلم از آیات و علامات برود و گداخود که بزرگترین آیات بود و مقصود خواندن
 آیات دیگر است که این آیت خاتمه آنهاست بدلیل روایت دیگر که در آخر حدیث بیاید که فلین قوله ثم
 دای فقل لی و فقلت پس گفت عایشه در جواب من این قل هب ذک کجایی بر داین آیات تو اگر آن را
 بر رویت برود گدا خدای جل کردی انما هو جبرئیل نیست این مرئی مگر جبرئیل و مراد باین آیات دنود
 قرب جبرئیل است با آنحضرت در رویت اوست جبرئیل را بعد از آن ذکر کرد عایشه چیزی چند که آنحضرت
 را انبیج کس و اثبات نیست و اعتقاد ثبوت آن باینکه دگفت من اخبرک ان محمدا رای ربه کسی که
 خبر داد ترا که محمد دید برود گداخود و در شب مسراج او کتم شیئا مما امر به یا خبر میداد که آنحضرت پوشیده
 چیزی از احکام و شرائع دین را از آنچه امر کرده شده اند و وحی کرده شده است بسوی وی نابرسند آنرا
 بخان او یعلم الشمس التي قال الله تعالی یا میند اند آنحضرت میچیز را که گفته است الله تعالی در شان
 آنها ان الله عنده اعلم الساعة و یقول الغیث تا آخر آیت فقد اعظم العریة پس به تحقیق عظیم آنرا
 کرد و آنکس و بسیار دروغ گفت و لکنه رای جبرئیل و لیکن مراد باینات مذکور آن است که وی صلی
 الله علیه و آله و سلم دید جبرئیل را لم یبق فی صورته الا مرتین ندید جبرئیل را در صورت خاصه وی بن تمثیل
 مگر و بار مرتبه عیلة سدره المنتهی یکبار نزد سدره المنتهی چنانکه فرمود و لقد را نزلت اخری عیلة سدره
 المنتهی و امره قبی الحیاء و یکبار در اجیاد الفح همز و سکون جیم و یا و تجنایه موصنی مشهور است و را بسفل

که یا کوی که در آنجاست و درسی است از درهای حرم شریف که او را باب رویه الله تعالی
باب الاجابة گویند از جهت دفع شدن بآن جانب شیخ ما در حدیث قاضی علی بن جواد است چون باین حدیث
 میرسد آری بر آورد و در حال می گرد می گفت یا شیخ عبدالحق هاهنا هذا الجبال والامكنة التي ترونها
محال الرحمة وتعالیات الحق سبحانه . له ستمائة جناح وید آنحضرت جبرئیل و احوال آنکه مراد از شش صد
 بازوست تلک مراد بیان مراد از آنجه اقوال است مختار آنست که مراد با آنجه قاضی آنکه است و چون در قرآن
 اثبات آنجه ملامکه را کرده اند ما را اعتقاد آن باید گردانیم مراد از آن چه باشد و الله اعلم قلله الا فیه تحقیق پس
 بدو نام کرانه آسمان را و الله التوکل به روایت کرد این حدیث را بر وجهی که مذکور شد ترمذی و روی الشیخان
 و روایت کرده اند بخاری و مسلم مع زیاده و اختلاف باز یادنی و اختلاف و فی و روایتها در روایت
 شعبین این چنین آمده که قال قلت لعلی کتم مرأته و افاین قوله پس اگر مذکور
 محمد برود و کار خود را بکاست و بر چه حمل است قول حق سبحانه ثم دنی فتدلی پس نزدیک آمد
 پس فرد آمد و متعاقب شد بوی فکانه قاب قوسین او ادنی پس بود مقدار سفت قرب مانند
 مقدار دو کمان یا نزدیک تر از آن و تحقیق سنن این لفظ در باب سابق گذشت قالت ذاک جبرئیل گفت
 عایشه آن که مراد است درین آیات جبرئیل است کان یاتیه فی صورة الرجل بود که می آمد جبرئیل
 آنحضرت را در صورت مردی و الله اذناه هذه المرأة فی صورته التي هی صورته و در سنی که جبرئیل
 آمد در ادین بار و صورت خود که آن صورت خاص اوست فسد الا فیه پس است و بیکه و نامه
 کران آسمان را از جهت عظمت صورت او و معنی این معهود در سنی الله عنها فی قوله ثم دنی و اقیست
 از این مسند و در قول حق سبحانه فکان قاب قوسین او ادنی و فی قوله و در قول وی تعالی ما کذب
الفواد ما رای و فی قوله و در قول وی سبحانه لقد رای من آیات ربه الکبری قال فیها کلها
 گفت این مسند در تفسیر این آیات که رای جبرئیل علیه السلام وید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جبرئیل علیه السلام را له ستمائة جناح و در طای که مراد از شش صد بازو بود و متفق علیه و فی روایت
 الترمذی و در روایت ترمذی این چنین آمده که قال ما کذب الفواد ما رای قال گفت این مسند و
 رای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل وید آنحضرت جبرئیل و افی حلة من زفر و در جهت جامه
 از جامهای سبز قد ملاء ما بین السماء و الارض در طایکه تحقیق بر کرده است جبرئیل جزئی را که میان آسمان و
 زمین است و زفر معانی بسیار دارد و بمعنی جامه ای سبز و آنچه از دیار قین و تنب و نیکو خد بود و بساط
 و فراش و سجایب و ذاسن خیمه و غیر آن بیاید و مناسب و دین جاسنی اول است و معنی از آن بازه
 های جبرئیل مراد داشته اند که با ستر اندر چنانکه جامه داد و فرشتها را بگسترانند و فرقه جنبانیدن طایر بازو
 را و بسط کردن آنها را ای فرد آمدن نیز گویند و له و للنجاری و در دانی مرتضی و در بخاری و فی قوله

در تفسیر قول حق تعالی لقد راى من آیاتنا فی البحر ما ینظر الیه من عباده الذلیلین باب رویه الله تعالی
قال گفت ابن مسعود را یازده نفر را خضر پیدا فی السماء دید آنحضرت و فرقت سبز را که بسته است
که آنرا آسمان را تقبیه از آنچه گذشته معلوم شد که در روایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بروردگار را تعالی
و تقدس در شب مزاج به چشم سر صلابه را اختلاف است عایشه رضی الله عنها فی آن می کند و ابن
عباس رضی الله عنهما اثبات آن می نماید و با هر یکی از ایشان جماعه اند از صحابه موافق و بعد از صحابه تابعین
و من بعد هم نیز بر طریقه اختلاف رفته و بعضی توقف کرده و گفته بر هیچ جانب دلیل واضح نیست و لیکن جمهور
بر جانب اثبات اند و شیخ نجی الدین نووی گفته راجح و محتمل تر از اکثر علمای کما آنست که آنحضرت دید پروردگار
خود را به چشم سر و گفته که اثبات آن جز بسامع از پیغمبر علیه السلام راست نیاید و عایشه در انکار آن
تمکین بدیث نموده و چیزی بسامع از حضرت روایت نه نموده بلکه آن استبالی و اجتهادی است
از وی رضی الله عنها بقول حق سبحانه ما کان لبشر ان یشاهد الله الا وحیا او من وراء حجاب و قول وی
سبحانه لا تدركه الابصار و جوابش آنست که منفی در آیت ادلی کلام و در حال رویت است و اما منافی
و رویت بی کلام لازم نیاید و اگر احاطه است و از فی احاطه نفی مطلق رویت مفهوم نگردد و بعضی از علما گفته
اند که اعتماد بر ابن عباس بر قول حق سبحانه است و متعین است که ذی این قول را جز به سماع از حضرت
نبوت نگفته و در انباشد که این چنین قول عظیم را بطرف و اجتهاد گوید و این عمر دومین مسلم بر اجماع بوسی کرده
و از وی پرسیده که هل رای محمد به پس وی گفت را پس این عمر تسلیم نموده و قطعا بر او تردید
و انکار و تردید و حرمین را شده گفته که عایشه نزد ما علم از ابن عباس نیست انتمی و منجمان اکثر از
مشایخ صوفیه بنزوات رویت است و به حقیقت آنحضرت را کالی است و ای انهمام خلق و عقول
ایشان خصوصاً در شب مزاج که آتم و اکل است و اعلا و ارفع مقام قریب دوست و در ایمان رویت حق
و در دنیا و دین هیچ کس را اخلاقی نیست و اگر درین مقام آنچه ممکن است او را از حصول غایت قریب و کمال
حاصل نشده باشد دیگر کجا و کی حاصل خواهد شد یا نه بگو رویت بهر کسی را بخصوص بدام آخرت و موقوف
آن نشاء داشته باشد و نیست بر آن و لیلی قاطع و با وجود حصول رویت بصری درین جا بود جسمی که
مناسب این نشاء باشد تواند که بعضی تفصیل و جزو و حالات موقوف نشاء و آخرت بود و باشد و چون کلام
درین مقام بر طریقه علم و نقل بود و همین قدر اقتصار نموده آمد و نیز و یک اهل معرفت و تحقیق درین کلامی دیگر
است و الله اعلم و مثل ما لک بن انفس و بر سبیده شد امام مالک عن قوله تعالی ان تفسیر قول حق تعالی
الی ربها فاطره و دریا باشد و در روز آخرت بسوی پروردگار خود نکرده فقیل قوم یقولون الی ثوابه
گفته شد یعنی هر امام مالک را که قومی می گویند که مرا و نظر بسوی ثواب پروردگار است نه بسوی ذات وی
و بعضی گویند الی اینجا بمنی نعمت است یعنی منظر اند نعمت پروردگار و افعال ما لک کند بواسطه گفت

گفت امام مالک رضی الله عنه دروغ گفته و خطا کردند این قوم که گفته مراد نظر باب صفة النار و اهلها
 بسوی ثواب است بسوی ذات فاین هم من قوله تعالی پس کجا اند این قوم و چرا در افتادند از فهم منی
 قول حق تعالی که در شان کفار و قبیح مال ایشان فرموده است کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون بدستی
 که ایشان از بدن پروردگار خود دران روز محجوب و ممنوع اند قال مالک الناس ينظرون الي الله تعالی يوم
 القيمة باعينهم گفت مالک مردم یعنی سمانان بنگرند بسوی خدای تعالی روز قیامت بحشم های خود بعد از ان
 قریب کرد امام مالک و پس را بر دیدن مومنان پروردگار تعالی و تقدس را و قال دگفت لولم ير المومنون ربهم
 يوم القيمة اگر نمی دیدند سمانان پروردگار خود در روز قیامت لم يعبر الله الکفار بالحجاب سرزنش
 دگوشش نمی کرد الله تعالی کافران را بودن ایشان محجوب از دیدار حق فقال پس گفت حق تعالی
 در شان کفار کلا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون یعنی نه سبب و تیر و رین است که دیگران به نعمت
 دیدار محجوبان مخصوص باشند و ایشان محروم و محذول و اگر مومنان نیز محجوب باشند سرزنش کافران
 و رین بر باشد رواه فی شرح السنة ۵۰۰ و عن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله
 وسلم بینا اهل الجنة فی نعيمهم و اثنای آنکه بهشتیان در ناز و نعمت خود باشند اذ طمع لهم نورنا که
 برآمده باشد گشته باشد برای ایشان نوری قرفعوا درو هم پس برداشته باشند سرهای خود را تا بنگرند آن
 نور را فاذا ارب تعالی قدا اشرف علیهم من فوقهم پس ناگاه می بیند که پروردگار تعالی شرف و مطاع
 شده است بر ایشان از بالای ایشان فقال پس گفت پروردگار تعالی السلام علیکم یا اهل الجنة
 قال گشت آنحضرت و ذلك قوله تعالی و آنست قول حق تعالی که فرموده سلام قولاً من رب الرحیم
 و مرستیان دانست سلام و رحالی که گفته اند پروردگار مهربان بر مضای گفته که امام می فرستد پروردگار
 تعالی بر ایشان بر اسطه ملائکه یا بر اسطه و ازین حدیث خود معلوم می گردد که سیوا اسطه است قال فغظروا اليهم
 و ينظرون اليه پس بنگرست پروردگار تعالی بسوی ایشان و می نگرند ایشان بسوی وی سجانه تعالی
 فلا يلفتون الى شی من المصعیم پس الثغات نمی کنند و بسبیل و شجوت نمی نگرند ایشان بجانب چیزی
 از نعمتهای بهشت مادامو این نظرون اليه تا زمانیکه نظر می کنند بسوی وی تعالی حتی یستجیب عنهم و یبقی ثور
 تا آنکه محجوب و پنهان می گردد پروردگار تعالی از نظرهای ایشان و باقی می ماند آثار نورانیت و ذوق و سرور
 آن رواه ابن مساجه و امن احتجاب و استتار نیز از جمله لطیف و مهربانی است از رحیم ممان بر بندگان
 خود چه دایم و در درگاه شهود حضور داشتن و مستتر حق نور ذات گردانیدن نه ظانفت و تاب ایشان است
 زمانی باید که بیایند و مجال خود باز آیند و در پرده صفاست که مجال و مهربانی آن نعمت جنت است مشاهد
 نماید و مستحق تجلی دیگر شوند و نور بارگشتی تازه و ذوقی جدید بیابند ۲۶۰ باب صفة النار و اهلها نار آتش و
 اشتقاق نار و از یک ماده است و جمع نار نیران و نیر بکسر نون و فتح یا و نور و یار و انبار و استنمال و می

موت آید و مذکر نیز آمده و غالب آمده و در زمان شرع بر آتش دوزخ نمرود باشد منها باب صفة النار و اهلها
 ۸۰ الفصل الاول عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 قال النار كرم جزء من سبعين جزء من نار جهنم فرمود که هر گاه آتش شمایین آتش دنیا یکبار است
 از هفتاد بار و از آتش دوزخ یعنی آتش دوزخ هفتاد مرتبه گرم تر است ازین آتش مانا که مقصود از
 عده هفتاد بیان کثرت و سیالیت است نه تعیین این عدد مخصوص در ذکر این عده دارد این معنی مهود و تواتر
 است قیل گفته شد یا رسول الله ان كانت لكافية بدستی که بود این آتش دنیا بسنده و در عذاب
 کردن و سر دادن پس چه حاجت بود به بد اگر درون آتشی سخت تر ازین قال فضلت عليهم بتسعة
 وستین جزء فرمود زیادت کرد و ایضا شد آتش دوزخ برین آتشها به شصت و نه جزء کلین مثل جررها
 گرمی هر یک از آن شصت و نه جزء مانند گرمی آتش شمایین این خود همان منبیهون فقره اولی است که گفت
 گرمی آتش شمایین جر از هفتاد جزء آتش دوزخ است برای ناکید و تقریر نکرد که ده و مقصود آن
 است که هم چنین می باید که زیاد باشد گرمی آتش و دوزخ بر آتش دنیا و لابد است از آن و کفایت نمی کند
 آتش مانا محمدا باشد عذاب خدا از عذاب خلق و از همین جهت اختیار کرده شد عذاب با آتش بر سایر
 اجناس عذاب متفق علیه واللفظ للمختار فی این حدیث در ضمیمه بخاری و مسلم است اما این لفظ که ذکر
 کرده شد از آن بخاری است و فی روایة مسلم و در روایت صحیح مسلم این چنین است که النار کرم التي
 یوقد ابن آدم آتش شما که بسوزد در ذنوب بنی آدم جزوی است از هفتاد جزء آتش دوزخ و فیها
 و در روایت مسلم علیها و کلها یعدل لفظ علیهم و کلهم و در روایت مسلم لفظ علیها و کلها بخای علیهم و کلهم
 یعنی در روایت بخاری آمده فضلت علیهم تسعة وستین جزء کلهم و در روایت مسلم این چنین آمده فضلت
 علیهم تسعة وستین جزءا ۲۰۰ و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم یوتی بجهنم یومئذ آرد می شود دوزخ را در آن روز لها سبعون الف زمام مر آن و دوزخ
 را هفتاد هزار زمام است که مع کل زمام سبعون الف مالک یجرونها با هر هزار هفتاد هزار فرشته اند که می کشند
 آنرا و او مسلم ۳۰ و عن الامامان بن بشیر صحابی مشهور است و اول مولودی است که بعد از هجرت در
 خانه آنسار آمده رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اهل النار
 علی ابد رستی که آتشترین و سبکترین دوزخیان از روی عذاب من له نعلان و شر اکان من نار کسی است
 که مراد از انعام و دو الهای ناعین از آتش در بای است یغلی منهما دماغه می جوشد از آن ناعین منخرومی که با یغلی
 الحرجل چنانچه می جوشد و یک مسین میانی ان احد الله منه عذابا کما ناسر و انکس که هیچ یکی از دوزخیان سخت تر
 باشد از روی از روی عذاب و آنه که لا هونهم علی ابا و حال آنکه آن کس به تحقیق آسان تر ازین و سبکترین
 دوزخیان است از روی عذاب متفق علیه ۴۰ و عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول

صلی الله علیه وآله وسلم اهون اهل النار عند ایا ابو طالب سبکترین و دوزخیان باب صفة النار واهلها
از روی عبد ابوطالب است و هو متقبل بنعلین یغلی معهما دماغه و حال آنکه ابوطالب پوشیده است نعلین
را که می پوشد از آنها دماغ وی رواء البخاری و عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم یوتی بانعم اهل الدنیا من اهل النار یوم القيمة آورده می شود منعم ترین اهل دنیا را از
دوزخیان روز قیامت فیصبع فی النار صبغة پس غوطه داد می شود و فرد برده می شود و آتش دوزخ یک غوطه
چنانکه جاره را در تخم برای رنگ کردن اندازند ثم یقال یا ابن آدم هل رایت عیراقا پس رنگته می شود
ای فرزند آدم آیا دیدی روی نیکی را هرگز هل من یک نعیم قط آیا که شست بر تو نشت و راحت هرگز دوزخیا
فیقول پس می گوید آن دوزخی لا والله یا رب ندیدم هرگز روی نیکی و نگذشت بر من هرگز نشت
و آبیش و دوزخیا ای پروردگار من یعنی بعد از آنکه دو دوزخ در آید همه ناز و نشت و آسایش و دنیا
و افراسوش کرد که با هرگز نداشت و یوقی باشد الناس رؤسا فی الدنیا من اهل الجنة و آورده می شود
سخت ترین مردم را از روی محنت داند و در دنیا از بهشتیان فیصبع صبغة فی الجنة پس یک غوطه داده
می شود و انداخت می شود در بهشت فیقال له یا ابن آدم هل رایت رؤیا قط پس گفته می شود ای فرزند
آدم آیا دیدی روی محنت را هرگز هل من یک شدة قط و آیا که شست بر تو سختی هرگز فیقول لا والله یا رب
ما ربی رؤس قط و لا رایت شدة قط پس می گوید آنکس نه بدو سوگند ای پروردگار من نگذشت بر من
محنتی هرگز در دنیا و ندیدم سختی را هرگز اینها صریح فی کرده گذشتن محنت و دیدن شدت و دنیا به جت حصول
کمال آسایش و خوشحالی در بهشت و مطابقا فراموش گردانیدن آنرا بخلاف دوزخی و دوزخ اگر چه وی نیز
فراموش کرده است اما اگر فی الجمله یاد هم داشته باشد موجب کمال حسرت و محنت خواهد شد و او معلوم
۲۰ و عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال یقول الله لاهون علی النار عند ایا یوم القيمة
می گوید خدا ای تنهایی مرا آسان ترین و دوزخیان را از روی عبد ابوطالب است لو ان لك ما فی الارض من شی
اگر می بود مرا چیزی که در زمین است از آسبای دنیا اکنت تقتل به آبا و دی تو که ندیدی می کردی بآن
یعنی بعد ادبی آنرا خود را از عذاب دوزخ بازمی خریدی و می دانیدی اگر چه اندک عذابی می بود فیقول نعم
پس می گوید آن دوزخی آدمی اگر می بود مرا چیزی ندیدم پیداوم و خود را از عذاب دوزخ بازمی خریدم
فیقول پس می گوید خدا ای تنهایی ارادت من اهل انوار است و دم من از تو و مرا کرده بودم ترا چیزی آسان تر
و کمتر ازین ندیدم و ان فی صلب آدم و حال آنکه تو در صلب آدم بودی ان لا تشرک بی شیأ و آن
چیز این است که شرک بگردانی من چیزی را اشارت به میثاق که در روز است بگرفت و امردهی در
دنیا منی و متفرع بر آنست فابیت الان تشرک بی پس شکستی تو عهد را و فرمان بر واری نکردی امردهی
مرا و باز با منادی و سرکشی کردی مگر آنکه شرک بگردانیدی بمن متفق علیه و عن حمزة بن

جند بسمانی مشهور است مدد از اهل مصر حسن نظری و ابن سیرین از وی باب طغیة النار و اهلها
 و روایت دارد مدعی است که ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال منهم من یأخذ النار الی کعبیه
 بعضی از دوزخیان کسی است که میگیرد و او را آتش دوزخ تا دوش تا لکب از و منهم من یأخذ
 النار الی رکتیه بعضی از ایشان کسی است که میگیرد و او را آتش دوزخ تا رکتی از و منهم من یأخذ
 النار الی حجرته بعضی از ایشان کسی است که میگیرد و او را آتش تا بنشیند از او و منهم من یأخذ
 النار الی قرقوته بعضی از ایشان کسی است که میگیرد و او را آتش دوزخ تا جگر کردن تر قرقوت
 مشهوره و قنیه و بکون و او ضمر قات جگر کردن و او مسلم ۸۰ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم ما بین منکبی الکافر فی النار میان دو دوشش کافر در آتش دوزخ
 مسیره ثلثة ایام للراکب المصرع مسافت سیر سه روزه است مسافر تیز در او فی رواية ضرس
 الکافر مثل احد و آمده است در روایاتی که دندان کافر مانند کوه احد است و احد یضرب نام کوه پاره است
 و در مدینه جدا است یاده که با بیج کوه دیگر اتصال ندارد و از او جدا گویند و غلظ جلد مسیره ثلث و سبزی
 پوست آمده است مسافت سیر سه شب است و او مسلم و ذکر و ذکر کرده شد حدیث ابی هريرة رضی الله
 عنه که او شش این است اشتکت النار الی ریهائی باب تعجیل الصلوة ۱۷ الفصل الثانی ۸۰ عن ابی هريرة
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال او قد علی النار الف سنة حتی احرمت
 افزوده شد و دوم کرده شد بر آتش دوزخ هزار سال تا آنکه سهرخ شد ثم او قد علیها الف سنة حتی ابيضت
 پسرا افزوده شد بروی هزار سال تا آنکه سفید شد و آتش چون تیزتر کرد و وصاف تر کرد و سفید کرد و در
 سهرخی وی از آفرینش دو دایره شد ثم او قد علیها الف سنة حتی اسودت پسرا افزوده شد
 هزار سال تا آنکه سیاه شد و تیزتر گشت یعنی سودا مظلجة پس آن آتش دوزخ سیاه
 ناریک است که اضلال و شیان می ندارد و او ۱۸ الترمذی ۲۸ و عنه قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله وسلم ضرس الکافر یوم القیمة مثل احد و دندان کافر در قیامت مانند کوه احد است
 و غلظ مثل البیدضاء و زبان وی مانند یمن است که آن نیز نام کوهی است و مقعد من النار
 مسیره ثلث مثل الریدة بجائی نشست از آتش دوزخ مسافت سیر سه شب مانند ریزه بر او و
 ذال محمد هم مستوح قریه است از قریه مدینه بر مسافت سه شب و او الترمذی ۳۰ و عنه قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان غلظ جلد الکافر اثنتان و اربعون ذراعا بدستی که
 سبزی پیوسته کافر چمن و دوا گز است و آن ضرسه مثل احد و بدستی که دندان او مانند کوه احد است
 و آن مجلسه من جهنم ما بین مکة و المملا دینه و بدستی که جای نشست او مقداد صدافتی است که
 میان که مدینه است مسافت و دوازده روز بیشتر و او الترمذی ۴۰ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الكافر ليحجب لسانه باب صفة النار واحملها
 الفرسخ والفرسخين بد رستی که کافر آینه می کشد زبان خود را بر زمین سه میل بتوطا و الناس با ببال
 می کند زبان او را مردم رواه احمد والترمذي وقال هذا احد اثبت غريب . . . وعن ابي سعيد رضى
 الله عنه عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الصعود جهل من دار من وركه در قرآن مجید
 واقع شده است صاحقه صعود الفتح صادق است از آنش بتصد فيه سبعین عریقا بر آمد می شود بر
 وی افتاد و سال و نهوی به كذا لك فيه ابد او فرود انداخته می شود آن کافر هم چنین یعنی افتاد سال در
 و درخ همیشه رواه الترمذي ۶۰ . . . وعنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال في قوله كالمهل يضم
 ميم وكون ما روايت كرد ابو سعيد از آنحضرت كه گفت در تفسير قول حق تعالى ان شجرة البر قوم طعام الاثيم
 كالمهل يغلى في البطون بد رستی که درخت زقوم خوراك گناه گاران است هم جو مهلی می جوشد و در شکم
 پس آنحضرت در بیان معنی كالمهل فرمود اي كعكر الزيت . . . یعنی در دمی زیت و روغن مشهور و تسیر
 مهلی بار زید که اخته و بر د آب روان از جسد بزرگم . . . فاذا قرب الى وجهه پس چون نزدیک گردانید
 شود مهلی بسوی دمی و درخی سقطت فروة وجهه فيه می افتد پوست دمی و دمی و این رواه الترمذي
 ۷۰ . . . وعن ابي هريرة رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الحميم ليصب على
 رؤسهم بد رستی که آب گرم و بجته می شود بر سرهای ایشان . . . فينفلد الحميم حتى يخلص الى جوفه پس
 در می کند و آب گرم تا آنگاه می بماند و می رسد تا درون شکم او فیسلت مافی جوفه پس می برد و قطع
 می کند چیزی که در شکم است حتي يهرق من قدميه تا آنگاه می ریزد می آید از هر دو پای او و هوا الصهر
 و این است صهر فتح صادق و بجهل و سکون مایه منی که اخن که مذکور شده است در قول حق تعالی يصب من فوق رؤسهم
 الحميم بصهر به مافی بطونهم و الجلود و بنجته می شود از بالای سر ایشان آب گرم که اخته می شود چیزی که در
 شکم ایشان است و که اخته می شود پوستهای ایشان یعنی تأثیری کند از قسط حرارت و غلظت و مایل
 ایشان ثم يعاود كما كان بستر باز گردانید می شود چنانچه بود یعنی بمال خودی آید پوست و احشا و بنجته
 میشود آب گرم دمی و آید و در شکم و که اخته می شود آنچه در شکم است چنانچه در قرآن مجید فرموده است
 بد لفاهم جلود اغیرها رواه الترمذي ۸۹ . . . وعن ابي امامة رضى الله عنه عن النبي صلى الله عليه وآله
 وآله وسلم في قوله تعالى ابو امامه روايت می کند از آنحضرت در تفسير قول حق تعالی ويسقي من ماء
 صديد و نوشانیده می شود و دردی که ذکر او بالا رفته است از آب که زرد آب است يشجعه در حالی که
 جرمه جرمه می کشد از آنکه گفت قال فرمود يقرب الي فيه فيكروهه نزدیک آورد می شود صدید بسوی دهن
 دمی پس ناخوش می دارد آن را اذا ادلى منه شوى وجهه پس چون نزدیک گردانید و پوست
 می شود از دهن او بر میان می کند دمی او را و درخت فروة راسه می افتد پوست سر دمی فاذا شرب به قطع امعاؤه

پس چون می نوشید آری بار بار می کرد و دانی او را حتی بخرج من دهره باب صفة النار و اعلمها
 یا آنکه بیرون می آمد از جانب پس او میگوید که ای تنالی و سقوطا ماء حیما فقطع امعاء و هم
 و نوشاید و می شود و در میان آب کرم را پس بار بار می کرد و دانی ایشان را و میگوید که
 تنالی و ان يستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل و اگر فریاد کنند که خزان از نشانی فریاد می کرده می شوند بآبی که مانده
 من که اخذ است یا آنکه هم چو در دانی ریت است چنانکه گذشت لیستوی الوجوه بریان می کرد و در میان
 و ایشان الشرب اب به نوشتید لی است آن آب رواه الترمذی ۹۹ و عن ابی سعید الخدری رضی
 الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال امر اذق النار اربعة جد در سردق قسم سین و جزی که
 احاطه کند به جزی اندو و جز آن صرب بر ابرده و جد جمع جدا یعنی دیوار و سردق راه و دو چرخ و اینست
 کرده اند فتح لام در ق تاف و کسر لام و حركات معنی بر وجه اهل جنان شود که هر آینه سر ابرده آتش و دو چرخ چهار دیوار
 است و بر وجه نالی مر سر ابرده آتش را چهار دیوار است کشف کل جد از مصیرة اربعین صفة سبری بر دیوار
 مسافت سیر چهل سال است رواه الترمذی ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 لو ان دلو من غساق یهراق فی الدنیا لانت اهل الدنیا اگر آنکه دلوئی از غساق ریخته شود در دنیا
 هر آینه کندی شوند اهل دنیا و غساق به تشدید من و تخفیف آن زد و آب کرد و ان می کرد و از جد های و در میان
 و بعضی گویند که آتش چهار دیوار آن است از ششهای ایشان رواه الترمذی ۱۰۱ و عن ابی
 عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قرأ هذه الآية و دایت است از ابن عباس که آن حضرت
 خواند این آیت را که اتقوا الله حق تقاته بر بیزید حد ادای بر بیزیدن وی یعنی چنانچه سر ادا داد است و راست
 و درست و لا تموتن الا و انتم مسلمون و میبیزید گم و دحالی که نماز نمایند یعنی مسلمان باشد تا وقت
 مردن و چون تقوی سبب سلامت از عذاب و دوزخ است و ترک آن سبب گرفتاری بدان ذکر
 که و آن حضرت باین تفسیر بعضی از ابهای و دوزخ را و دایت کرد و آزاد اوی و گفت که قال رسول
 الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لو ان قطرة من الزقوم اگر آنکه یک قطره از زقوم که
 درختی است در دوزخ و طعام و دوزخیانست قطرات فی و ارا الدنیا بیک در سرانی دنیا لا فساد علی
 اهل الارض معایشهم هر آینه بیا که داند بر زمینان اسباب زندگانی ایشان را فکیف بمن یکون طعامه
 پس چگونه باشد حال کسی که باشد زقوم خوراک می رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح
 ۱۲۰ و عن ابی سعید رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و هم فیها کالبحون اول
 آیت اینست که تلافی و جوعه هم النار و هم فیها کالبحون بیسوز و دوزخ به بیزید و دبیای ایشان را آتش و ایشان
 در آن آتش روی گرفته و بر هم بسته لب انداز سختی سوزش و کلوخ روی زرش کردن و بر هم
 حسن بیا از دهنان قال گفت آن حضرت در تفسیر این آیت تشویه النار بریان می سازد و روی

ایشان را آتش دوزخ فتنه العلیا پس بر هم می جند و مقبض باب صفة النار و اهلها می گردد لب زیرین او قاص از باب تسبیح و قوس بر آمدن سایه و بر حسن آب و جاب بعد از شستن او حتی تبلغ و سطر اسه تا آنکه میرسد تا میان سر او و مقبض عی شفته العلیا دست می گردد و فرو می افتد لب زیرین او حتی تضرب سرتنه تا آنکه میرسد بابت او را رواه القرملی ۱۳۰ و عن انس رنی انه غلبه بن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال یا ایها الناس ابکوا فرمود آنحضرت ای مردمان بگریید از ترس خدا چنان لم تسبیطوا افتوا کوا پس اگر نمی توانید گریست و نمی توانید زیست و سبک کرد چنانکه صاحب این حال نمیدانست نکات کنید در گریستن و خود را بران و دادید و تذکره و تصویب آن احوال کنید که گریه آرد و در وقت غشه فان اهل النار یبکون فی النار پس بد رستی که دوزخیان می گریزند در آتش حتی تصیل و صومعهم فی وجوههم تا آنکه روان نیکار و داشکهای ایشان در رویهای ایشان کافها حد اول گویا آن اشکها جوهای خرداند حتی تمقطع الدموع تا آنکه سهری میشود اشکها فتسیل الدمع پس روان میگردد و در بها فتقرح العیون پس ریش می شود و شبها بارش می کند خونها چشمها را فلان صفتنا از جهت فیها الحرجت پس اگر کشتیبار انده شوند در اشکهای ایشان کوردانیت بر آئینه می گردد و کشتیها در روی رواه فی شرح السنة ۱۴۰ و عن ابی الدرداء رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلقی علی اهل النار الجوع انداخته می شود بر دوزخیان که سنگی فیعدل ما هم فیه من العذاب پس بر ابری که دوزخ آب کربکی چیزی را که ایشان در آتد از عذاب آتش دوزخ و از اینجا معلوم شود که آتش کربکی با آتش دوزخ برابر است فیستغیثون پس فریادی کند از آلم کربکی فیغاثون بطعام من ضریع پس فریاد نمی کرده می شوند از ضریع که نام گیاهی است خار و ارچون خشک گردد و لا یسمن و لا یغنی من جوع فریانی که داند ولی نیاز نمیکرد و انداز کربکی فیستغیثون با لطعام پس باز فریادی کند بطعام فیغاثون بطعام فی غصه پس فریاد می کرده می شوند بطعام کاجو کبر از امثال همین است یا فیل کبرون انهم کانوا یخیزون فی الدنيا بالشراب پس یاد می آید که ایشان نمی بودند که می کند را بند بطعام های کلو گبر را بنوشیدند فیستغیثون یا لشراب پس باز فریادی کند یا فیرفع الیهم الحیم پس برداشته می شود و بسوی ایشان داد می شود آب گرم بکلا لیب الحلیل یا بهنای سر کج و فی الصراح کلوب و کلاب اللج و الضم اده کلا لیب جماعت فاذا ادنت من وجوههم شوت و جوههم پس چون نزدیک می آید از رویهای ایشان بر میان میبارد و رویهای ایشان را فاذا دخلت بطورهم قطعت ما فی بطونهم پس چون می در آید شکم های ایشان را بار بار می کند چری را که در شکم های ایشان است فیقولون اذینوا اخرتة جهنم پس می گریزند دوزخیان دعا کنید ای خازنان دوزخ و نگاهان آن دوزخو امید از پروردگار تعالی که سبک گرداند از بیکر دزی خدا سب را فیقولون

پس می گویند خازمان و درج الم تلك تاتيكم رسلكم بالبينات آیا بود که می باب صفة العار و اهلها
 آمدند شمار این بختبران شایسته مجزات و دلائل روشن قالوا ايلي مي گویند و در خیابان آدمی آمدند مادام بختبران
 مجزات و لیکن ناگهرا شدیم ذایمان نیاد و بیم قالوا می گویند خازمان قناد عوادعا کیندا اما اینست اجابت نیست
 زیرا که وما دعاه الكافورين الا في ضلال نیست دعای کافران مگر در گمراهی و زیان گادی دی نیاید کی
قال گفت آنحضرت فيقولون پس می گویند و در خیابان یکدیگر می گویند ملائکه باریشان ادعوا مالک بخوانند
 مالک را که در رخ حواله است فيقولون پس می گویند یا مالک ليقض علينا ريك ای مالک باید که بپیران ما را
 برود و گارتو قال گفت آنحضرت فيسيبيهم اوكم ما كثون پس جواب میدهد مالک ایشان را که بدستی که
 شمارنگ کتد گایند و در رخ و بر آمدنی نيسية از آن قال الا همض گفت اعمش که راوی این حدیث
 است نبئت ان بين دعائهم واجابة مالک اياهم الف هاهم خبر داده شد من که میان خواندن ایشان
 مالک را دعای ایشان را هزار سال و نایزاد سال منتظر جواب ناگامی باشند و عذاب
 می کشد قال گفت آنحضرت فيقولون پس می گویند عوادعوا در یکم بخوانند پرو و دگر خود را و بخوانند از دی
نجات خود را الا احد غيرون در یکم زیرا که نیست هیچ یکی بهتر مرشدا از پرو و دگر شما فيقولون ربنا
علبت علينا شقوتما پس می گویند ای پرو و دگر ما غلبه کردید ما را بختی ما فكدنا قوما ضالين و بودیم قوام گمراه
 و بنا آخر جناتمنها ای پرو و دگر ما بیرون آرید از آتش افان عدنا فانا ناظا فالمون پس اگر باز کردیم
 ما بگرفت پس ما غم کتدگان ایم مرشش خود وقال گفت آنحضرت فيسيبيهم اخصوا افيهما پس جواب میدهد پرو و دگر
 تعالی ایشان را در دوشوید و بر کردید و آتش چنانکه سگان و دند و اصل خساء راذن سك و بر کشن
 اوست از پیش ولا تكلمون و سخن نگویند و هیچ نگویند مراد و دفع عذاب از خود که هرگز آن دور شدنی نیست قال
گفت فعند ذلك يتموا من كل غيرون پس از آن نوید میشوند از هر نیکی خرد را خوانند سودند شبه و از مالک و بخاست
 نمودند که براند آید از ابرو و دگر و تابی قاید و دگر و دگر و تابی قال تعالی نضرع و را دنی و اعتد از نمودن قول ينفقاد
 دیگر کار و دوشیش که نالند وعند ذلك ياخذون في التفسير و زود آن نیادی کتد و دمار و قریاد و زخیر اول فریاد
 خردا گویند چنانکه مسبق آواز آخر آمد والله و الویل و در دریغ خوردن و آه و یلا کردن قال گفت عبد الله بن
عبد الرحمن که یکی از رواة این حدیث است والناس لا يرفعون هذا الحديث و مردم رفع نمی کنند این حدیث را
 و نمی دانستند بحضرت ع بختبر صلی الله علیه و آله و سوف می وادند برای الله و او قول او را می دارند
لا بد این حدیث مرفوع است خو ابن عمر بختبر برساند یا زساند به این خرمای قیامت دگفت و گوی
و در خیابان جز ساع از حضرت توان و انست رواه الترمذی ع و عن اللعنات بن اشمیر رضی الله عنه
قال سمعت رجول الله صلی الله علیه و آله و سلم قول انك رتكم النار انك رتكم النار فرمود
ترسانیدم شمار از آتش و در رخ ترسانیدم شمار از آتش و در رخ نمان بن بشیر می گوید لما زال يقولها

یقولان پس مرسل می گفت آن حضرت این کلام را در پند می کرد آذر آدمی حنبلی باب صفة النار و اصلها
 آنحضرت حتی لو کان فی مقامی هذا انما آنکه اگر می بود آنحضرت و دین جا که من سمعه اهل السوق می شنیدند
 آنرا مردم که در بازار نشسته اند و حتی سقطت خمیصه کانت علیه عند رجلیه و آنکه افتاد گیم سیاه
 علم داد که بود بر بدن آنحضرت ز دیبهای او و رواه الدارمی ۱۶۰ و عن عبد الله بن عمر و بن القاص
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لو ان رصاصة مثل هذا اكر باقة شود از زیر پاره مثل
 این و اشار الی مثل البجعة و اشارت کرد آنحضرت برای بیان کردن اشارت به دوسوی مانند
 جیم به و جیم مضموم به معنی گله سر و قدح چون یعنی اگر از زیری مد و مقه ارگله که رزین و کرانست و مدور
 و این هر دو صفت سبب سرعت و حرکت و شدت سقوط و هو است از سمت من السماء الی الارض
 فرستاده شود و انداخته شود از آسمان بسوی زمین و هی مسیرة خمیصه سنة و حال آنکه مسافت
 میان آسمان در زمین مسافت سیر یا صد سال است لیلست الارض قبل اللیل هر آینه میرسد آن
 رصاصة ز زمین را پیش از سبب یعنی در اندک مدت و لو انها ازلت من رأس السلسلة و اگر ناپست
 شود آنکه آن رصاصة فرستاده شود از شهر زنجیری که درازی او بنهادر است و دور آدمی شود و در آن
 کافرا سارت اربعین خریفا اللیل و النهار هر آینه سیری کند آن رصاصة چهل سال شب و روز میگذرد
 چهل سال قبل آن قبلاخ اصلها پیش از آن که برسد آن رصاصة پنج ساله و پایان او را و قدرها یا برسد
 نمک او را شک و ادسی است که اصلها گفت یا قمر یا قمر عبادت همین است که ضمیر اصلها یا قمر را جمع
 بسالیه باشد و احتمال دارد که به بنم یوزیرا که دوزخیان که دو ساله اند و دوزخند و بر و اول مشعل
 می شود که ساله که انداخته اند که باشد این قدر مسافت در دمی اندک باشد و رجواب آن می گویند که مراد
 بهفتاد و مخصوص نیست بلکه کثرت و بسیار است مگر آنکه گفته شود که ذرع آن چنان اقیاس بذرع
 این چنان توان کرد چنانکه واقع شده است که قیاط مثل احد است و نیز هرگاه که جبهه آنها را آن عظیم باشد که
 در احادیث آمده است ساله که در کردن دیای آنها باند اند قیاس مبنیان کرد که به مقدما باشد
 و با وجود آن پوشیده نماید که خود ضمیر به ختم اظهر و اعلمی است از حیثیت منی رواه الترمذی ۱۷۶ و عن
 ابی یزید بن عمر بادکون و ابی سمر ابو موسی اشعری است نابی ثقه قاضی کوفه نام او حارث و بعضی گفته اند
 نام و بعضی گفته اند اسم او کیت دوست و دایت می کند از پدر خود از علی و نیز بود از بنابر علما توفی سنة
 اربع و مائة عن ابیه ان النبی صلى الله عليه وآله وسلم قال ان فی جهنم لواء یا یقال له هرب
 بدرستی که در دوزخ وادی است که گفته می شود مرا در آیه هرب بر دوزن جو زده هرب به معنی نیز و شتاب
 است از جهت شتابی و دفع تذبذب گناهکاران و نیز می زبانه زدن آتش در دمی بسکند فل چهار
 سکونت می کند در دمی هر یک زور گفته رواه الدارمی ۱۸۰ الفصل الثالث و عن ابن عمر رضی

اسم عنهما عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال يعظم أهل

النار في النار ذكرك ولى اذ امسى شؤد دوزخيان و در میان دوزخ حتی ان بین شحمة اذن احدیهم

الی عاتقه تا آنکه نشان زنده کوشش یکی از ایشان تا دوش و سی مسیری که مبعوثه عام مسافت سیر

و ضرر سازد است و ان غلظ جلده سبعون ذراعا و بد رستی که سبزی پوست و بی افتاد است و ان

ضرر مثل احد و بد رستی که دندان وی مانند کوه احد است ۳۰۰ و عن عبد الله بن الحارث بن

جزء جمجم و سکون زانو مرده در بعضی شروح مصاحح و فتح جمجم و تشدید زانی تصحیح کرده اند صحیحی است

حاضر شد فتح ضرر او را کن شد در ان و آخر کس است که ماتی مانده و بهر ضرر عجاوه قال قال رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم ان في النار حیات کامثال البیت بضم موحد بد رستی که در

آتش دوزخ مانند خانه خبی یعنی شران قوی تلسع احد یون التلسعة میگردی یکی ازان مادران یکبار بزدن قبیح

حموتها در بعین خریفا پس می باید و دوزخی سختی و در آن چهل سال و جمود و فتح حا و کون میم شدت

الم و ان فی النار عقارب و بد رستی که در آتش کزدها است کامثال البغال الموهکفة مانند

است نرهای پالان کرده تلسع احد یون التلسعة حموتها در بعین خریفا و اوها روایت کرد

ابن مردود حدیث را احمد ۳۰۰ و عن الحسن قال حدیث ابو هریره عن النبي صلى الله عليه وآله

وسلم قال الشمس والقمر ثوران مکوران فی النار یوم القيمة آفتاب و ماهتاب و و ثوران میچند

شده و انداخته شده و در آتش دوزخ روز قیامت نور و فتح مثله پاره از بنیر فقال الحسن و ما ذنبهما

پس گفت حسن ذیست گناه آفتاب و ماهتاب فقال پس گفت ابو هریره احد ثكهن رسول

الله یخرمید هم ترا از بنبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی و تو در برابر سوال می کنی گویا که صد و رسوال

از حسن بطریق استناد و استعراب و وفست الحسن رواه البیهقی فی کتاب البعث و النشور ۴۰۰

و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا یدخل النار الا شقی نمی در آید

آتش دوزخ را مگر بد بخت قیل گفته شد و بر سیده شد یا رهول الله و من الشقی کیست بد بخت قال

من لم یعمل لله بطاعة و لم یتترک له به عصىة فرمود کسی که نماند برای خدا اطاعت را و ترک نماند برای خدا

گناه را رواه ابن ماجه ۴۰۰ یاب خلق الجنة و النار و در پیدا کردن بهشت و دوزخ و بیان احادیثی که

دالالت و اندر وجود آن الآن پیش از روز قیامت بر خلاف آنکه بعضی مبتدعه گویند که جنت و نار هنوز

پیدا نشده اند و روز قیامت پیدا خواهند شد ۴۰۲ الفصل الاول و عن ابی هریره قال قال رسول

الله صلى الله عليه وآله وسلم فی حاجت الجنة و النار مکات و حکایت کردند بایکدیگر بهشت و دوزخ با

اظهار نوعی از شکایت از حال خود که چرا چنین شد و لهذا جواب داد ایشان را حضرت دین الیمره

که آن مقترضای مشیت و اختیار من است یکی داخل و مظهر لطف و رحمت من ختم و دیگر بر محل و مکان

قهر و غضب فقال النار بس گفت و درخ او ثرت بالمعجبين والمعجبين باب خلق الجنة والنار
 اختیار کرده اند ام من برای میگزینان و گردن کشان و قال الجنة فما لي لا يدخلني الا ضعفاء
 الناس و گفت بهشت چه شد مرا که در نمی آید و از من بگر ضعیفان و مسکینان از مردم و سقطیم و افتادگان
 از چشم مردم و سقطیم و نجاتین متاع روی و ناگوار آمدن را گویند و این باعتبار اکثر اعلاب است و الا انبیاء و
 رسل و ملوک و علمایز و اهل آن باشند و بنا بر اد از ضعیفان و خنوع شد و تواضع گفته گان برای طوق و خوار
 واده گان نفس و ملاحظه نظر اعتبار نزد خود دارند و غیر تهم بکسر عن تحم و تشدید را و در نمی آید مرا که
 کولان و فریب خود را گان و ساده و لان چنانکه واقع شده است اکثرا اهل الجنة البله قال الله تعالى للجنة
 گفت خدا ای تعالی مر بهشت را از ما انت رحمتی یعنی تو که مظهر رحمت من و محل آن ارحم بک من اشاء
 من عبادي رحمت می کنی تو کسی را که می خواهم از بندگان من و قال للملأرا انما انت هذا ای و گفت
 خدای تعالی مرا آتش و درخ را نیستی تو که محل و جای عذاب من اعد بک من اشاء من عبادي عذاب می کنی
 تو کسی را که می خواهم از بندگان من و لکل واحد منکم ما ملؤها و مر هر یکی را از شمار می آید یعنی هر
 یکی را پری گردانم مردم فاما النار فلا تمتلئ اما آتش و درخ پر نمی شود حتی يضع الله رجله یا آنکه
 می نهد خدای تعالی پای خود را تقول قط قط قطع ثافت و سکون های گوید آتش و درخ بس بس بس
 سه بار و اطلاق و جل بر حضرت حی سجانه از مشابهاست چنانکه بد و عین و وجه و حکم مشابهاست که در قرآن
 مجید و حدیث آمده است که اعتقاد کنند که آنچه مراد است بدان حی است و در کیفیت آن یافته مذاب است
 این است و بعضی آنرا دلیل کنند بآنچه مناسب ذات اقدس است تا موم تشبه نگردد و فیه البک تمتلئ پس در اینجا و
 در اوقات پر میشود و می روی بعضیها الی بعض و جمع کرده میشود و کرده میشود بعضی اجزاء آتش بسوی بعضی
 یعنی تنگ کرده می شود و فراموشی آید فلا یظلم الله من خلقه احدا بس ستم نمی کند الله تعالی از خلق
 خود و هیچ یکی را که گناه ناکرده کسی را در درخ در آورده و جماعه را پیدا کند که در درخ را با ایشان پر کرده اند
 و مراد بظلم از روی صورت است و الا اگر بی گناه هم در آورده و بحقیقت ظلم نباشد چه هر که تصرف در مالک
 خود کند ظلم بود اما وی تعالی بصورت بظلم نماند و اما الجنة فان الله ینشی لها خلقا و اما بهشت بس
 بدستی که خدای تعالی پیدای کند برای وی خلقی جدید را که بی سابقه قبل ایشان را به بهشت در آورده
 فضل و رحمت اوست که بی گناه به درخ نبرد و بی طاعت به بهشت در آورده و متفق علیه ۲۳ و عن انس
 رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لا تزال جهنم یلقى فیها امیسه است و درخ
 باین صفت که انداخته می شوند و روی یعنی جز و انس و تقول هل من مزید وی گوید و درخ آیا هست هیچ
 زیادتیی یعنی پر نمی شود و بس نمی کند از طلب زیاده حتی یضع ربها الفرقة فیها قلده یا آنکه می نهد حی تعالی
 که انداخته عزت و قهر و عباد است و روی قدم خود را فینز وی بعضیها الی بعض بس کردنی آید و متنبهی

می نکرد و بعضی اجزای دوزخ بسوی بعضی و تنگ می کرد و در فتقول قطعا پس یا ایها خلق الجنة والجار
میگوید پس پس بعضی تک و کرم سوگند نهات تو و کرم تو که بر شدم و لایزال فی الجنة فضل و امیر
است در بهشت و سمت و زیادتی حتی یفشی الله لهما خلقتا آتاکه پیدائی کند خدای تعالی برای بهشت
خامی را اقیسکنهم فضل الجنة پس ساکن میکرد و اند آن خلق را و زیادتی و دوست بهشت متعلق علیه و ذکر
حدیث انس و ذکر کرده شد حدیث انس که در اول او این کلمه است که حقت الجنة بالمکاره فی کتاب الرقاق
الفصل الثانی عن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال لما خلق الله الجنة
قال لجبرئیل چون پیدا کرد خدای تعالی بهشت را گفت تر جبرئیل را اذهب فانظر الیهما پس نظر کن
بسوی بهشت که چه جمیل و لطیف آفریده ام آنرا اذهب فنظر الیهما پس رفت جبرئیل پس نظر کرد
بسوی بهشت و الی ما اهد الله لاهلها فیها و نظر کرد بسوی چیزی که آماده کرده است خدای تعالی در
بهشتیان را و ان ثم جاء جبرئیل بستر آمد جبرئیل در حضرت حق فقال ای رب پس گفت جبرئیل
ای پروردگار من و عزتک لا یسمع بها احد بعزت تو سوگند نمی شنود صفات بهشت را هیچ یکی الا دعلاها
گاه آنکه در آید او را یعنی طمع میکند و در آمدن از بهشت حسد و بخت و بی مقصود بیان گاه خوبی و لطافت
بهشت است چنانکه هر کس آنرا خواهد که در آید ثم حقها بالمکاره بستر کرد که و الله تعالی بهشت را
به کار دانات طبیعت و صباغ امر و نهی و محیط گردانید آنرا به بهشت نام که در بین مکاره و مشاققه در آید به بهشت
نرسد ثم قال یا جبرئیل اذهب فانظر الیهما بستر گفت حق تعالی ای جبرئیل برو پس نگاه کن بسوی
بهشت یا مکاره که محفوظ بدان شده اذهب فنظر الیهما پس رفت جبرئیل پس نگاه کرد بدین ان ثم جاء
بستر آمد فقال پس گفت ای رب و عزتک لقد خشیت ان لا یدخلها احد ای پروردگار من سوگند
بعزت تو تحقیق ترسیدم من که در یابد بهشت را هیچ یکی مقصود بیان شدت تکالیف شرعیه و صعوبت وصول
به جنت است قال گفت آنحضرت فلما خلق الله النار پس هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی آتش دوزخ
را قال گفت خدای تعالی یا جبرئیل اذهب فانظر الیهما ای جبرئیل برو پس نظر کن بسوی آتش که چه لطیف
و شنیع آفریده ام قال اذهب فنظر الیهما گفت آنحضرت پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی
آتش ثم جاء بستر آمد جبرئیل فقال ای رب و عزتک لا یسمع بها احد فیدخلها پس گفت جبرئیل ای
پروردگار من سوگند بعزت و جلال تو نمی شنود صفات آتش دوزخ را هیچ یکی پس خواهد که در آید یعنی بغایت
لطیف و عجیب آفریده و فیهما بالشهوات پس کرد که در میان گردانید آنرا حق تعالی بشهوات نفس و خواهشهای
طبیعت از ذوق و معاصی ثم قال بستر گفت یا جبرئیل اذهب فانظر الیهما ای جبرئیل برو پس نظر
کن بسوی آتش قال گفت آنحضرت اذهب فنظر الیهما پس رفت جبرئیل پس نظر کرد بسوی
آتش یا بسوی شهوات فقال پس گفت جبرئیل ای رب و عزتک لقد خشیت ان لا یدخلها احد ای پروردگار من سوگند

بگویند حضرت توبه حقیق ترسیدم که آن لایبقی احدی الابد غلها بانی نمیانم هیچ یکی
 مگر آنکه در آید و درخ زان یعنی این شهبوات و معامی بدی شیرین است که هیچ یکی از اهل نفس و طبیعت
 مانند که میل بدان نمکند و بسبب آن بد و درخ نه آید و راه الترمذی و ابو داود و النسائی ۱۰ الفصل
 الثالث ۱۱ عن انس رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى لنا يوما الصلوة
 ورايت من انا من انس که آنحضرت گذارد و در وی برای نماز را یعنی امامت کرد ما را ثم رقی المنيح بستر
 برآمد منبر را افشا و بیده قبل قبله المسجد پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب قبله مسجد
 فقال قد ان ريت الان پس فرمود به تحقیق نموده شد مرا اکنون من صليت لكم الصلوة اذان باز که
 که ایدم برای شما نماز را الجنة والدار بشت و درخ را مشعلتین قبی قبل هذا الجدار تمثيل کرده و
 صورت بسته در جانب پیش این دیوار و قمر بکسر قاف و فتح با و بضم هر دو و اینست و بضم فاف
 و سکون باینز آمد الله به معنی مقابل فلم ادر کما لیوم فی الخیر و الشر پس ندیدم هیچ چیزی را از جنس
 دیدنیها مانند آنچه دیدم امروز در نیکی و بدی یعنی بهشت و اینکتر از آن دیدنیها باقم و درخ را بدتر از آن دیدنیها
 و راه البخاری اینجائی گویند که بهشت و درخ با آن طول و عرض چگونه ممثل و به صورت کرد و خود دیواری
 و جواب میگویند چنانکه ممثل میگرداند باغی یا سرانی وسیع و در غایت وسعت در آئینه و آب و تمثيل می لازم
 نیست که ممثل او باشد در طول و عرض و نیز از حدیث لازم نمی آید که بهشت و درخ ممثل در دیوار کرده
 و در وی نموده بلکه می فرماید که تمثيل نکرد در جانب دیوار و مقابل دیوار پس تواند که نمودن مثال وی
 در آنصورت بود و وجود مثال در جای دیگر و عالمی دیگر باشد و در بعضی احادیث آمده که دایرة الجنة و النار فی
 عرض هذا السیاط دیدم بهشت و درخ را در عرض این دیوار و عرض بضم عین و سکون را به معنی ناحیه
 و جانب و اینجانب این اشکال آورده و جواب گفته اند و نیز گفته اند که مراد آن نیست که بهشت و درخ در
 جانب آن دیوار بودند بلکه مراد آنست که دیدم آنها را در حالی که من در آن جانب بودم و ام و علی هذا فلا
 اشکال والله اعلم للتحقیقة السال ۹۳۹ باب بدأ الخلق و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة والسلام ۱۱
 و آغاز آفرینش و ذکر پیغمبران که آغاز امر دین و ملت و انتظام امور عالم و صلاح آن بابشان است
 و آغاز آفرینش نوع انسان بآدم علیه السلام است بدانکه اهل عالم مگر آنکه مجوس نیز همه بر آنند که عالم
 حادث است یعنی از عدم بوجود آمده به معنی آنکه هیچ چیز نبود و برخیزد پس از آن پدید آمدن دوی سجده
 عالم را و عهد و دین باب خبر مخبر صادق است که فرمود کما ان الله و لم یکن معه شیء پس پدید آمد
 لوح و قلم و نوشت کتابی را پیش از آنکه پدید آید خلق را بعد از آن بعد از که در سر و آسمانها و زمینها و
 فرشتها و جن و انس چنانکه در احادیث آمده و اتفاق کرده اند که اجسام حادث اند بذوات خود و صفات
 خود پس بعضی بر آنند که اول مخلوق از اجسام آبست زیرا که وی قابل است تمام صور را به آب چون

باب الایمان
 ۱۱

باب الایمان و ذکر الانبیاء علیهم الصلوة والسلام ۱۱

لیست کرد و مسا شود و اذلاصه آن آتش پیدا آمد و از دخان آن آسمان باب بداء الخلق و ذکر الانبیاء
 منکون شد و الملاق دخان بر آسمان در قرآن مجید آمده است و این قول نسبت کرده شده است
 بر بعضی حکما که نام او تاسس مدنی و لیکن گفته اند که دسی این قول را از مشکلات نبوت گرفته است و در سفر
 اول از توبت آمده است که الله تعالی پیدا کرد و جوهری پس نظر کرد و دسی نظر بهست و جلال پس
 بگذاخت ابرای دسی و آب کثبت و از دسی بخاری بر خاست مانند دسی پس پیدا کرد و از دسی آسمانها پس
 ظاهر کثبت بر دسی آب کثت و پیدا کرد و از دسی زمین پستری لنگر کرد و زمین کوه ها را و مردم را و این باب
 اقوال مختلف است و این امور عقل و قیاس در نوان یافت الا یومع آسمانی با با سببها و فهم از آنچه دارد
 شده بآن وحی و الله اعلم بحقایق الامور ۲۶۳ الفصل الاول عن عمران بن حصین سمع حاد قح صا و
 دهانین صحابی مشهور است که سی سال بر سر بیماری افتاده بود و ملایکه را مشاهده می کرد و ملایکه بر دسی
 سلام می کردند و آورده اند که یکبار داغ کرد و از دیدن ملایکه محجوب گشت فقال انی کنت عند رسول الله
 گفتم بدستی من بودم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذ جاءه قوم من بنی تمیم باکاه آمد آنحضرت
 و اگر دسی از بنی تمیم فقال اقبلوا البشری یا بنی تمیم پس گفتم آنحضرت پذیرید خبر خوش را ای
 پسران تمیم یعنی قبول کنید و ای ایمان آید و بطل و آید چیزی اگر موجب بشارت بر جنت و فوز سعادت دارین
 است به تمام احکام و حقایق آن و چون اکثر مضطر بودند و مریض نظر بهست ایشان و ثیاب صانع آن بود نفوذ
 بالله من ذلك قالوا کنتم بشرنا فاعطنا بشارت دادی ما بدین پس چیزی بد یعنی بشارت شنید
 که نفیم دیدیم و تمیم تو چیزی بد از دنیا که ما می باید فقل هل فاس من اهل الیمین پس در آمد مردم از اهل
 یمن فقال پس گفتم آنحضرت اقبلوا البشری یا اهل الیمین اذ لم یقبلوها بنی تمیم قول کنید بشارت
 را ای اهل یمن چون قبول نکردند بنو تمیم قالوا کنتم اهل یمن قبلما قول کردیم ما جئناک لتتخذ فی
 الدین آدمیم ما را اندانوشو رشویم و درین ولعمرا که عن اول هذا الامر و آدمیم تا به سیم تر از نخست
 این کار یعنی آفرینش ساکنان که چه بود قال کان الله ولم یکن قبله شیء گفتم آنحضرت بود خدا و نبود پیش
 از دسی چیزی بلکه هر چه شد بعد از دسی شد و کان عرشه علی الماء و بود عرش خدای تعالی بر آب ثم خلق
 السموات و الارض پس پیدا کرد خدای تعالی آسمانها و زمین را از نیجا معلوم می شود که عرش و آب
 پیش از آسمان و زمین پیدا شده اند و چون عرش بر آب باین معنی است که حایلی در میان ایشان نبود
 نه آنکه عرش بر دسی آب بود و مرا و آب آب دریا نیست بلکه آبی دیگر زیر عرش و ذکر این در اول
 کتاب در باب الایمان بالقدر کشته شده است و کتب فی الذکر کلشی و نوشتن وی تعالی با یجاد حروف
 یا امر که ملائکه را بنوشتن در لوح محفوظ ظاهر بخرد و ظاهر آنست که این نوشتن پیش از پیدا کردن عرش باشد
 عمران بن حصین می گوید ثم اثنی زجل فقال یا عمران ادرك ناقته فقل ذهبتا پس آمد مرا مردمی

وگفت ای عمران در باب شتر مادر خود را که تحقیق رفته است و گریخته باب بدء الخلق و ذکر الانبیاء
است می گوید فاطمات از طلبها پس برآمد بمردی بطلب نامه و ایمن الله و بنده اسو کند بلکه سو کند تا اوددت الیها
قلذ ذبیت و لم اقم بهر آئینه دوست میدادم که نامه ای رفتم و من بر نمی خاستم عمران تا بچه را بیزدن در
سینه بحضرت رسول در آمد و دانا گاه نامه گریخت پس شخصی آمد و خبر کرد که نامه تو گریخته است
در باب پس برخواست دی و بنی امیه بخم فردست در میان شد که چرا بر غایبم و از خود بحجت شریف
آنحضرت و خاتین و علوم کرده و آنجا که می شد محروم شد رواه البخاری ۲۶ و عن عمر رضی الله عنه
قال قام فیما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مقاما گفتم امر المؤمنین عمر که ایستاد در میان ما از
جست و سوغ خط ما آنحضرت ایستادنی با در مقام ایستادن یعنی غریبه خواند فاعلمنا نحن بدء الخلق پس خبر داد و را
از آغاز آفرینش حتی دخول اهل الجنة منازل لهم و اهل النار منازل لهم تا آخر و زبانت که در آئینه بشتیان
پشت را و در زبانیان دوزخ را یعنی احوال مبداء و مباد از ازل تا آخر همه را بیان کرد و حفظ ذلك من حفظه یاد دارد
آزرا کسی که یاد گرفت و بعد از یاد گرفتن فراموش نکرد و کسی من نصیه یاد داد کسی که یاد نگرفت یا یاد گرفت
و بعد از آن فراموشی که دعا صلی منی آنکه بعضی یاد دادند و بعضی فراموشی کردند رواه الترمذی ۳۳ و عن
ابی هريرة قال سمعت رسول الله گفت شنیدیم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يقول می گفت
ان الله كتب كتابا قبل ان يخلق السموات والارض ان رحمتي ضيق غصبي بدستی که خدا ای تنهایی
نوشت کتابی را پیش از آن که پدید آید آسمان و ارض و این نوشت که هر بانی من بدستی کرده است
خشم مرا فهو مكتوب عند فوق العرش پس این کتاب با این قول نوشته شده است و نزد است
بالای عرش و بنی سیت رحمت کثرت ظهور آثار رحمت و بشیوع و رسول آن نامه مخمرات را
نسبت بغضب که هر گاه گاهی در سواد مخصوص نباشد چنانکه در قرآن مجید می فرماید که ان هذا ابي اصاب به
من اشاء و رحمتی وسعت کل شیء فرمود بدستی خدای من می رسد تا آنکه کسی را که می خواهم در رحمت
من در گرفته است هر جزا متقی علیه ۳۵ و عن عائشة عن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
خلقت الملائكة من نور و ان نور شریکان از نور نبی القابوس نور و شأنی یا شمع آن و
مراد این جا جوهر منی و تحقیق معنی نور از آنچه در تفسیر کریم الله نور السموات والارض گفته اند باید
جست و امام غزالی در کتاب شکات الانوار استنباه آن کرده و ماینر و دسا که جدا آنرا از رحمت
کرده و چرخ را بر آن فرودده ایم و خلق الجن و پیدا کرده اند است جان که بمنی جن است یا پدر جنیان
چنانکه آدم مرشد است من صارج من ناز از زبانه آتش آمیخته بد و دکنه انی الهایه و مارج در اصل
انتخابه معنی منطرب و مختلط است و برضادی گفته مارج صاف از و طان و من ناریان او دست موافق آنچه
در صحاح و قاموس می گوید مارج من ناز آتش بی و طان و نیز برضادی گفته است مراد بنو رجو برضی است

و آنش نیزم چنین است جز آنکه دو شنائی وی که در آنجا بد خان است باب بدا الخلق و ذکر الانبیاء
و چون مذهب و مذهبها شود مختص نور ماند و چون پسند و دو وجود بجا است اصالی نماید نور او منطقی گردد و دو خان صرف
بماند یعنی فرقی میان فرشته و جن این است و سابق آدم مساوی صف لکم و پیدا کرده شده است آدم از آنچه
بیان کرده شده است برای شهادت قرآن مجید یعنی از خاک کل روایه مسلم و عین انس آن رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم قال لما صور الله آدم في الجنة ترکه ما شاء الله ان يتركه و قی که پیدا
کردند او تصویر نمود و آدم را در بهشت ظاهر این حدیث آنست که جنی و تصویر آدم و در بهشت است و حال
آنکه اخبار متضاهراست در آنکه غنی و تصویر وی و در ادبی نشان آنست که در میان که وظایف است و بعد از
تصویر و تفخ روح به جنت برد و سپس ذکر فی الجنة این جابجا عباد عاقبت حال اوست فافهم و تورپشتی
گفته که گمان آنست که ذکر فی الجنة سهواست از راوی و است نشیند بر هر تیره چون آدم را پیدا
کردند فجعل ابلیس یطیف به بضم یا پس گشت ابلیس که نزدیک می آمد تا آدم فی المصراع الطافه فرود
آمدن بر چیزی و نزدیک شدن بی نظر ما هو و در حالی که نگاه می کند ابلیس می بیند که چیست آدم و چه حال
دارد و چه طور است ترکیب وی فلما رآه اجوف عرف انه خلق خلقا لا یتما لك پس چون دید ابلیس
آدم را گاداک شناخت که وی پیدا کرده شده است پیدایشی که مالک نفس خود نمی تواند شد
و نمی تواند نگاه داشت خود را از کربنکی و شهوات یعنی پس خوشحال شد ابلیس و کمر امید بر بست
و در اضلال وی روایه مسلم و عین ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم اختتن ابراهيم الفبي و هو ابن ثمانين سنة بالقل و م خانه کرد و ابراهیم پیغمبر و حال آنکه وی
هشتاد ساله بود و در دایمی ضد و ست ساله بقیه و م بفتح قات و تخفیف و ال تیشه و در و در و تیشه بد نام موضعی
است بشام و در مختصر نمای گفته که به تخفیف و تیشه بد نام موضع است و بعضی گفته اند که تیشه بد و تخفیف
به معنی تیشه است و تورپشتی گفته که آدم به تخفیف و ال است و نام موضعی است از شام و بعضی از مکه من تیشه بد
می خوانند و آن خطاست و بعضی مردم گمان می برند که ختم کرده قدوم که تراشیده می شود بدان چوب و آن غلط است
و بیشتر گمان من آنست که ابن لفظ به تیشه بد است متفق علیه و عینه قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله و سلم لم يكذب ابراهيم الا ثلث كل بات دروغ گفت ابراهیم که سه دروغ و آن
تبر بعباده ظاهر است و نظر به مقصود آمده است اما ادایع که بد از بی است و در وقت صغر بود که در آن وقت
مکلف نبود کند اقلیل و کند بات بفتح کات و ذال است جمع کذبه بر وزن و گفته که جمع وی در کلمات است
و بفتح کات و به سکون ذال نیز گفته اند ثبتهین معین فی ذات الله و دروغ از آن سه دروغ در ذات خداست
یعنی برای خدا و امر وی و طلب رضای اوست که در آن تفتح برای نفس خود نیست و مقصود توحید و تشریه حق بود و
در ثالث که به اخشی است اگر چه آن نیز برای خداست اما دوی تعنی برای ذات وی نیز حاصل است

است و بعضی گفته که مراد بذات اوست قرآن است که صفت حق است (باب بن الخلق و ذکر الانبیاء)
 و قائم بذات وی فافهم بقوله انی مقیم یکی قول وی علیه السلام است انی مقیم بر دینی که من پیوارم
 این در اینجا گفت که قوم ادوی را استنهای عید خود ظاهرند و وی فرحت دهد کرد که من پیوارم این ظاهر
 و دوزخ می نماید که وی پیوار خود تاویل وی آنست که مراد از صفات اوست بسقم فی الجملة در زمانی اند
 از به پس اینام کرد بلذتی که ظاهر در سقم اوست و رجال و بعضی گفته اند که در و هم انداخت که وی
 استدل لال کرد با مامت معلوم بخوم که پیوار خواهد شد چنانکه از سابق آیت معلوم می گردد با آن مراد داشت
 که دل من پیوار و بد حال است پس کنز شما و نیز اگر صحت را تفسیر کنند سلامت جمع قوی و صدور
 افعال آن بر وجه سلامت و سقم با آنکه این چنین باشد هیچ کس نیست که خالی از سقم باشد مگر کسی که مزاج
 وی همه وجود معتدل باشد و آن را در الواقع بلکه بعد از وجود است صاحب مقام عالی شاه ابوالمعالی باین
 ضعیف در نصیحت باعتذار از خود اندن مردم مجانس می فرمود که اگر مردم شویشت دهند و بطلبند سخن ابو
 الملقه غلیل اگر حسن درین باشد گاهی است که انی سقیم و این بیت از خود است فرموده اگر تو استنهای
 عید خود طلبند خلیل و از جوابی بگوید که پیوارم و قوله دوم قول اوست بل فطلة کبیر هم چون دینی علیه السلام
 غایبانه ایشان بیان ایشان را است بر شایسته که تو کردی این کار را از انان نای ابراهیم فرمود بلکه
 این بیت که کلان است میان ایشان دینی کرد این بر صادق نیست ولیکن تاویل وی آنست که باعث
 برت شکستن مرا این بیت کلان شد که تمیز از قطع دینی فرار و در غضب و شورش آرد و یا تضرع است بآنکه
 کسی که تاویر نیست بر دفع غم از نفس خود و لا یوق نیست که او را اینست و قال و گفت آن حضرت بینما
 هو ذات یوم و سارة این بیان صمد در گذشته است از ابراهیم که میگردد و راشای آنکه ابراهیم و سارة
 به تحفیف را که زوجه وی بود و را بحر آن که ابراهیم کرده بود و شام میرفتند اذا انی حللی جبار من الجبارة
 ناکا، آمد ابراهیم با سارة و گذشته بر تنگدستی از سرگز آن که نام دینی صمد و وق این صمد و او از قبرطیان بود
 فقیل له ان هربا و جلا معه امرأة گفته شد بر آن جبار را یعنی جزا نید بوی که و از بخا مردی آمده است
 که بادی زنی است من اسم من الماس از بهترین مردم و در عش و جمال فارسل الیه پس کس فرستاد
 آن جبار سوی ابراهیم فصلا له ههنا پس بر سید آن کس ابراهیم را از حال سارة من هله که گشت
 این زن که باست قال احتی گفت ابراهیم که این خواهر منست این ظاهر دروغ است که ابراهیم گفت
 و توجیه و تاویل این بیاید فانی سارة پس آمد ابراهیم در راه و تعلیم کرد و در احیاء ذرا استخلص دینی از
 شر آن جبار فقال لها پس گفت مر سارة ان هل الجبار ان یعلم انک امرأتی یقلبی علیک بدستی
 که این جبار اگر بداند که تو زن منی غلبی کند مرا بر تو و ترا از من می ستاند فان سالک فاعتبر به انک احتی
 پس اگر بر سر ترا پس جزو و او را که تو خواهر منی ای السلام و درین مسامانی یعنی نیست کنی اخوت

اسلام را دین راست است زیرا که لیس علی وجه الارض مؤمن غیر ی (باب هلد الخلق و ذکر الانبیاء)
 و غیر ک نیست بر روی زمین هیچ ستمانی جزین و خیر تو داین بیان واقع است که در آن دنت هیچ کس
 دیگر بوی ایمان نیارود و دوساره نیست هم ابراهیم بود و این توحیدی دیگر است برای صدق بذاختی و شاید
 که اقتضای ابراهیم بر اخوت اسلام از جهت شرف و اصالت این نسبت است و میگویند که چرا ابراهیم
 نکفت که این زوجه من است حال آنکه زن را از دست مرد وی کم می ستاند و نیز ظالم چرا که داد و دهن باشد
 یا خواهری بگیرد و اش آنکه عادت آن ظالم بر آن رفته بود که زنی گرفت نه خواهر و او نیز وی مجوسی بود و
 دین مجوس اگر خواهر بود برادرش اخی و ادلی است بوی از غیر وی پس خواست ابراهیم که چنانک در زند بین
 آن ظالم با وجود آن وی دعایت دین خود کرد و دقت کرد که در قن ویرا و ایجا اخرا نض می کند که دین مجوس از
 زردا داشت آمده است و وی خود متناخر است از ابراهیم و جواب می گویند که دین مجوس قدیم است ولیکن
 زردا داشت آمد و خرافاتی چند بآن بر بست و زیاده کرد و فارسل الیه با نس فرستاد و آن جبار کسی را
 بسوی سار و عظیمه و ادافاتی به افس آورد و دوساره نزد وی قام ابو اهییم یصلی الیه ایستاد و ابراهیم
 تا نماز کند و مناجات کند بر پروردگار خود و وی بدو آرد تا ازین در ط نجاست باید و عادت مقربان و دگاه
 است که چون باند وی دو مانده به ناز و آید و عادت شریف به ستمر فاضلی الله علیه و آرد و ستم نیز تم چنین
 بود فلما د عادت علیه ذهب یقتنا و لیا ایل و پس وقتی که در آمد سار و جبار خواست که دست اندازد
 و وی و بگیرد و فاعله لفظ مجهول پس گرفته شد آن جبار یعنی باز داشته شد و دت الهی از دگاه اشخ
 نداد و یا گرفته شد بگناه وی و عقاب کرد و شد بران بایه و شش گردانیده شد و هر سه معنی تفسیر کرده اند این
 اقتدار او در روایتی اخذ شد و از با خیز نیز آمده است یعنی گرفته شدن دل شخصی با فسون یا سحر چنانکه
 با هم و حایر کرد و دواخذ به شتم افسون را هر دو گویند و یوی فقط و روایت کرده شد بجای فاخذ فقط به شتم غن
 سحر و تشدید ظاهر و با بر بنای مجهول یعنی خفه کرده شد و گرفته شد و نفس بروی تا آنکه شید و شد از خلق وی آواز
 چنانکه در خواب کسی آدازی کند که آنرا غلط گویند حتی و کض بر جمله تا آنکه حرکت کرد پاهای خود یعنی پایها را
 بر زمین میزد و می کشید چنانکه کسی را سحر می کنند یا جن می گیر و فقال ادعی الله لی پس گفت جبار یعنی سار و
 دعا کن خدا را برای من تا خلاص گردانم مرا ازین بلا و لا اضرك و زیان نمی رسانم من ترا و نمی گیرم
 ترا فقد عت الله پس دعا کرد و خدا ای نمایی را فاطلاق پس دعا کرد و شد آن جبار از بند این بلا ثم
 تناء و لها الثانیة ستر دست اندازی کرد و گرفت سار و حرکت و دم فاخذ مشلها پس گرفته
 شد مانند که قن نخست او اشد بلکه سخت تر از آن فقال ادعی الله لی و لا اضرك فقد عت الله فاطلاق
 فلما بعض حقیقه پس خواند آن جبار بعضی از برده و ازان سرای خود را حویله بنیست است جمیع حاجب
 چنانکه طلبه و طالب فقال انك لم قاتنی با نسان پس گفت بدرستی تو نیار و وی نزد من آدمی را انما

ایتیمی بشیطان یارودی تو مگر شیطان نام هر کس که مسترد (بابیه اول الخلق و ذکر الالباب)
 است جن باشد یا انس که انی القاموس و ثبیتی گفته مراد اینجاست و این قوم از جن بسیار می رسیدند
 فاعلم ماهاجر پس خدمت گذار کرد انید برای ساره و اجردا پنج جیم یعنی دای. نخشید که نام او حاجریودی گویند نام
 مادر اسمعیل است علیه السلام و ابراهیم را از ساره فرزندی نمی شد پس ساره را جردا بابر ابراهیم. نخشید و
 گفت امید است که ترا از وی فرزندی شود پس اسمعیل شد ابراهیم در آن تاریخ صد ساله بود و در آخر
 از ساره نیز اسمحاق علیه السلام شد فاقته و هو قایم یصلی پس آمد ساره نزد ابراهیم و حال آنکه ابراهیم
 ایستاده نمازی کرد و قاصدا بید و مریم. فتح جیم و سکون با و فتح خنایه پس اشادت کرد بدست خود که به حال
 واری چه شده قالت رد الله کید الکافر فی نحره و گفت ساره باز کرد انید خدای تعالی بد صگالی آن
 گافردا در پیش سینه دی یعنی بد اندیشی وی هم یوی باز گشت و با من سرایت نکرد و زبانی نرسید
 و اخلاص ها جردا دم کرد انید است احرار قال ابوهریره تلك امکم یا بنی ماء السماء گفت ابوهریره
 آن با جردا دشمن است ای پسران آب آسمان این خطاب پسران اسمعیل است علیه السلام و بماء
 السماء نفیر کرد از جهت طهارت ایشان و آب آسمان مثل است و در طهارت چنانکه می گویند فلان از
 آب آسمان پاکتر است و بعضی گویند اشادت کرد بآن بیرون آوردن چشمهای زمزم بتوب
 اسمعیل و آن آبی است از آسمان قدس و طهارت بر آمده و هر بینشی که در زمین پیدا می شود صانع تعالی
 آنرا از آسمان می نهند و بعضی گفته اند که این خطاب بانصدا حضرت است زیرا که ایشان اولاد عامرین
 حادیه از وی اند و وی لقب بماء السماء بود زیرا که قوم وی طایف باران می گردند بوی و بعضی گفته اند
 مراد حریت است و نام کرد ایشان را ایدان زیرا که ایشان پیروی می کنند باران را و میبست می کنند
 در هر جا که باران است و اگر چه نام عرب البطن ابرجریستند و لیکن تنایب کرد اولاد اسمعیل را به جهت
 شرف و غلبه ایشان و بعضی می گویند که این مبنی است بر آنچه مشهور است که اند عرب از اولاد اسمعیل
 است قد بر متفق علیه ۸۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نحن احق بالحدک
 من ابراهیم گفت آنحضرت ما را و ابراهیم به شک آوردن از ابراهیم علیه السلام اذ قال و ب ابرنی
 کیف تحیی الموتی و فی که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنما را که چگونه زنده می کنی مردار و سبب ورود
 این حدیث آنست که چون نازل شد قول حق سبحانه قال اولم تؤمن قال بلی و لیکن لیطمئن قلبی گفتند
 طایفه از صحابه شک آورد و ابراهیم نه پیغمبر مایس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ما نرا دار
 فریم به شک از ابراهیم و ظاهر این عبادت و ادب است شک است هر ابراهیم را و در نفس شریف
 خود را و حال آنکه هر دو محال است چه عروض شک مرا دنیا را صلوات الله و سلامه علیه جمیع که اول
 مومنان و موقنان اند معنی نداد و پس نمی آنست که اگر شک را می یافت یا ابراهیم یا بنی یافت و شما

می دانید که شک را نه می باید بیاورد پس بدانید که ابراهیم نیز هم چنین است پس (ایات ابتدای الخلق و ذکر الانبیاء)
 سوال ابراهیم از برای طلب ترقی بود و از علم الیقین بهین الیقین که اطمینان قلب جنات ازان است یا
 چون وی علیه السلام حجت آورد بر قوم خود که پروردگار من زنده می گرداند وی بپرسید طلب کرد این و اما ظاهر
 کرد و دلیل وی عیاناً فاهم لیکن اشکال است که ازین حدیث ترجیح ابراهیم بر نفس شریف آنحضرت مفهوم
 می گردد و جوابش آنست که این سخن را بطریق واضح فرمود بپیش ازان فرمود که وی آید که وی صلی الله علیه و آله
 و سلم سید اولاد آدم است و با من است توحید و بهر حدیث که مشتمل است بر عدم افضلیت آنحضرت از انبیاء
 دیگر چنانکه فرمود تقضیل نکنید مرا بر یونس و اسماعیل آن و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ویرجم
 الله لوطاً و رحمت کند خدای تعالی لوط را لقد کان یاوی الی رکن شدیداً ثم رأیناه تحقیق بود لوط که می آمد و
 پناه می گرفت بسوی رکن سخت و رکن گرانه قوی از هر چیز را گویند بپاش آنست که چون قوم لوط قصد
 کردند نهانان او را که فرستگان بودند متمثل بصورت امروان گفت لئوان لئى بکم قوه کاشکی می بود مرا با
 شما قوی یعنی نفس خود قوت مقاومت و دفع شامی داشتند او وی الی رکن شدید پناه می جست بر وی
 قوی یافتنی سخت که وی می آورد دم بوی و بازی داشتند خود را از اثر شهاب قوت آن کس پس می گوید
 آنحضرت و رحمت کند خدای تعالی لوط را که پناهی جست بر رکن شدید از آذیشان و حال آنکه رکن شدید تنگ
 به حصن جی و حفظ او مست و عرب رحم در جای می کنند که از کسی تقصیری واقع نشود و چیزی کند که نباید کرد
 می گویند خدا رحمت کند و بخش فلان را که این چنین کاری کرد و یعنی کاری نابایستی کرد و و ذکر این قول لوط
 و در حجب قول ابراهیم ایمانی است که قول ابراهیم نیز می گویند تقصیری و خفلی نیست و الله اعلم و نیز فرمود
 آن حضرت و لولیت فی السجن طول مالم یوسف و اگر و رنگ می کردم من در زندان و دان بدات
 خود از که در ناک کرد یوسف لاجبت الداهی بر آئینه اجابت می کردم خود را که از جانب ناک بطلب
 یوسف علیه السلام آمده بود قصه آنست که یوسف علیه السلام نه سال در زندان بود و چون ناک حضرت او را ندید
 ناخالص کند و مقرب خود گرداند یوسف علیه السلام دور آمدن توقف کرد و زود اجابت نکرد و گفت نخست
 حال مرا فیش نماید و ازان زمان که مرا دیده دست خود را بریدند رحمت و امان عزت من تحقیق کند بعد
 ازان می بر آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود که اگر من بجای یوسف می بودم و چندین
 هفت در آرزو در زندان بر من می گذشت و کسی برای استخلاص من می آمد زود اجابت می کردم و
 اصلاً منتظر تحقیق حال نمیشدم و توقف و تأمل نمی نمودم چنانکه خود بعضی این کلام آنحضرت را بر شای یوسف و
 صبر و ثبات و صفا و ای وی جل کرده اند یعنی با وجود طول کشت وی در زندان و محنت و شدت
 در آن کسی برای استخلاص وی بیاید و وی صبر و ثبات و زود زباده برین استقامت متصور نیست
 اگر من درین مورد حال برین حال می بودم زود می آمدم و صبر نمی کردم و این توضیح است ازان حضرت برای

برای مبالغه و مدح و ستای یوسف است و اگر نه استقامت آنحضرت (باب بلد الخلق و ذکر الانبیاء)
 بالا تر از استقامت جمیع انبیای اولی الزم است و بعضی گفته اند بلکه این اثبات است بر تقصیر
 یوسف و دشمنی بر آمد نکردن با وجود آنکه بر آمدن آنحضرت از زندان بود آمدن در میان ایشان
 سبب هدایت ایشان بود بلکه می گویند که وی علیه السلام مرسل بود بر ایشان و امداد عتوت کرد و زندانیان
 را بقول خود یا صاحبی السجن الزنا ب مستغرقین غیر الآیات پس می بایست ادا که زود می بر آمد و دعوت
 می کرد و توقف نمی نمود و متعبد با ثبات بر اوست نفس خود نمی شد که اقبل و درین سخن نظر است زیرا که
 تقدیم اثبات بر اوست نفس وی اذخل بود و امر دعوت و ابلاغ و اینهمه اعم متعلق علیه و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان موسی کما رجلا حییا گفت آنحضرت بدرستی که موسی
 علیه السلام بود و مردی یحیی الفصحی حاد و کسر تخمانیه اولی و تشدید ثمانیه شریک حقیق الفصح سین و کسر آن
 و کسر فغانیه باشد و سکون تخمانیه بسیار پوشند و بدن خود را صالنه کنند و در آن چه جای عودت و شرمگاه
 و فی الصراح رجل جلیل عقیق و جاریه ستیره عقیقه لابری من جلیله شیء استیفاء دیده نمی شد از پوست وی
 هیچ چیزی از جنت شرم داشتند فآذاه من آذاه من بنی اسرائیل پس ایند نمود و آزاد کرد و او را
 کسی که آزاد کرد و از آن قوم بنی اسرائیل فقالوا هاتسیر هذا التمسیر پس گفته آن قوم نکلف و مبالغه
 نکرد موسی و دستر کردن و پوشیدن بدن این الهه پوشیدن و این چنین مبالغه نکردن و دان الامن عیب
 بجلد و گمراشت عیبی که در پوست او نیست اما برص یا برصی است و برص بفتح با و از ایسی او ادره
 برنم هرزه و سکون دلی مهربان و ابا تاناس است در خبیث و آن الله او ادران و یوریه و بدستی که خدای
 تعالی خواست که پاک کرد اند موسی را از عیب و ظاهر کرد و اند بر مردم بی عیبی او را فخلایوما و حله لیقتصل
 پس خالی شد موسی روزی تنها غسل کند فوضع ثوبه علی حین پس ها و جامه خود را بر سنگی و درینجا
 جواز غسل است برهنه و در فعل موسی علیه السلام حکمتی بود که عافت انبریه فاخت عزو کمال او بود از انهام
 بعیب و نقصان فقر الحیث ثوبه پس کرخت آن سزک و بر و جامه موسی را فجمع موسی فی اثره پس
 شتاب رخت موسی و دلی آن سزک و نشان وی جوح بنصر جمه شتافتن و اثر بر کمر الهه و سکون
 شمله و فتح هر دو نشان یقول و در حالی که بی گوید موسی ثوبی یا حیر ثوبی یا حیر به جامه مرا ای سزک به
 جامه مرا ای سزک حتی انتهی المی ملاه من بنی اسرائیل تا رسید موسی بجماعتی کثیر از بنی اسرائیل
 فرأوه و هر یانا احسن ما خلق الله پس دیدند آن جماعه موسی را برهنه بر یکوثرین پیدایش خدا یعنی بر اار
 عیب و نقصان که نسبت می کردند و اآن بن خردان بدان و قالوا و الله ما به موسی من دامن گفته اند سو کند
 نیست موسی هیچ پاک و هیچ عیب ازین جا معلوم میشود که خدای تعالی پاک می کرد اند دوستان خود را از هر
 عیب و نقصان که نادانان دلی خردان و منکران ایشان را بدان موسوم و ستم می دادند تا از آن منزله و مرا

باشند و سرز و دگر در غل باشند و اخذ ثوبه و کرمت موسی جامه (باب بداء الخلق و ذکر الانبیاء)
خود را و طلق بالبحر ضرب بایس در ایستاد موسی که در دست نک و از دنی فوالله ان بالبحر لنزل بامین اثر
ضربه پس نه اسو کند که پیدا شد و دست نک نشان از نایب نزد موسی آزادند بشتن نشان
جراحت که بلد نشده باشد از پوست تشیه کرد و اثر ضرب را با اثر جراحت ثلثا او را بپا و غمناک
نشان با چهار پنج بهر بار که زدنشان از ان پیدا آمد و این سینه موسی نو علیه السلام و ظهور آن درین وقت مصیبت
مقای علیه ۱۰۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بینا ایوب یغتسل عریا نادرا
انسانی آنکه ایوب علیه السلام عیلمی کرد برهنه از حصول سخت و عافیت از ان مرض که بدان
میشناخته بود و حی سبانه پنجه از زرد و زردی ساراید فقر علیه چرا دم ذهب پس انما در ایوب نمی
از زرد فیصل ایوب یحیی قی ثوبه پس گشت ایوب که کردی آورد یعنی آن بلخ را و در ظاهر خود
فتاد او به یا ایوب الم اکن اغنیة کما تری پس آواز داد ایوب را بر و در دگر روی که ای ایوب
آیایی نیامده که داید ام ترا از جزئی که می بینی تو یعنی چندین زردی را ندیده ام بر تو که ترا احتیاج نموده است
باین طبع که در جامه خود داشتی آنرا که در روی قال بلخی و عزک گفت ایوب آری بی نیاز گردانده
سوگند بجزت تو و لکن لا غناهی عن هرکتک و لیکن یبیت بی یازی مرا از افروزی است تو هر چند گرم
تو بیشتر نطش بیشتر پس معلوم شد که بر داشتن ایوب علیه السلام آن بلخ داید نهوه منت دانستند از
ار نیست حی بودند بطریق حرص دنیا و کمال و ذک فایز و راه البخاری ۱۰۰ و عنه قال احتب رجل
من المسلمین و رجل من اليهود و شام بکدیگر کردند مردی از مسلمانان و مردی از یهودی بود فقال
المسلم و الذی اصطفی محمد اعلی العالمین سوگند یان خدائی که برگزید محمد را بر جهانیان فقال اليهودی
پس گفت یهودی و برابر آن و الذی اصطفی موسی علی العالمین سوگند یان خدائی که برگزید موسی را
بر جهانیان فرفع المسلم یدة عند ذلک فیلطم وجهه الیهودی پس برداشت مسلمان دست خود را
بر دامن گفتن آن یهودی پس طپانچ زد روی یهودی را تا مرا گفتن آن یهودی این قول را بر وجه انکار
اصطفای آنحضرت بود و الا اصطفی موسی علیه السلام بر جمیع عالمیان ثابت است و حی سبانه در باب
بنی اسرائیل گفت فضلناهم علی العالمین و در باب موسی علیه السلام انی اصطفیک علی الناس
فذهب الیهودی الی النبی پس رفت یهودی موسی بنمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاخبره
هماکان من امرو و امو المسلم پس جرداد آن حضرت را بچیزی که بود از کار وی دگاد آن مسلمان
و آنچه گفته بود از قصه آن فدا عالمی صلی الله علیه و آله وسلم المسلم پس خود خواند بنمبر
مسلمانا فسیاله من ذلک پس پرسید مسلمان را از آنچه گفته بود میان وی و میان یهودی فاخبره
پس جرداد مسلمان آنحضرت را آنچه گفته بود فقال النبی پس گفت بنمبر خدا صلی الله علیه

و آله و سلم لا تخیر و فی علی موسی بر نکر نیک و قضایات تجدید (باب بدان الشلق و ذکر الالباب)
 مرا بر موسی فان الناس یصعقون یوم القيمة زیرا که بدستی آدمیان بهوش می افتند و روز
 قیامت و صحنه به سنی بانگ عذاب و آواز سخت و موت نیز آید فاصعق بهم پس بهوش می افتد من
 نیز با ایشان فاکون اول من یعقیق پس میباشم من نخست کسی که بهوش می آید فاذاموسی باطش
 بجانب العرش پس ناگاه می بینم که موسی علیه السلام گرفته ایستاده است یک جانب عرش را بطش
 خنده کردن و سخت گرفتن فلا ادري کان فیمن صعق فافاق قبلی پس در نمی یابم من آیا بود موسی در میان
 آسمان که بهوش افتاد و بودند پس بهوش آمد پیش از من و متعلق شد به عرش او کان فیمن احتشی الله
 یا یوموسی در آن کسان که است با کبر و قدر و آورده است ایشان را خدا می تعالی از منی و فرمود فصعق
 من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله یعنی فرموده است حق تعالی روزی که بیدار شود
 در صور هلاک کرد و دیگر که در آسمان و زمین است مگر کسی که خواهد حق تعالی که وی هلاک کرد و چنانکه فرشتگان
 شاید که موسی نیز از ایشان باشد و فی رواية و در روایاتی این چنین آمده است که گفت آنحضرت فلا ادري اذ صعب
 بصعقه یوم الطور پس در نهم یابم من آیا حساب کرده شد این صعقه یا موسی رصعقه روز و بر بهوش موسی را علیه السلام
 صعقه شد در آن روز که دید او ظاهر بود و در آن ممنوع شد و حق تعالی تالی کرد و بر کوه طور و موسی بهوش افتاد و شده
 بود امروز این صعقه را بصعقه که او را در آن شده بود حساب کرده و صعقه نشد او بصعقه قبلی با صعقه شد
 موسی را و لیکن بر این گفته شد و پیش از من پس موسی را چون این قضایات ثابتست که مرا نیست تفضیل
 چون فید برابر وی و این تواضع است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نیز این فصل عزلی است که
 موسی را علیه السلام ثابتست و آن شافی فصل کلی نیست با وقوع این کلام پس از نزول وحی با آنحضرت
 اوست چنانکه مذکور شد و وجه دیگر نیز باید و باید دانست که این صعقه نیست که به نفع صورت روز قیامت
 حاصل شود زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و موسی علیه السلام در آن روز یکجا بودند که ایشان
 را بدان صحنه حاصل شود و نیز بعد از وی بحث است نه افاق و آنحضرت اول بعثت است با اتفاق
 پس چون فراید لا ادري بلکه مراد بصعقه درین حدیث صعقه است که بعد از بعثت خواهد بود و مردم الله
 بهوش افتد بعد از آن بافاق است آیند اینها فرموده است که چون من بافاقت یابم موسی را ایشانم باطش
 بجانب عرش و استثناء الا من شاء الله هم چنانکه در صحنه به نفع صورت است که قبل از بعثت است چنانکه
 تفسیر آن ذکر کرده اند که این حدیث دلالت می کند که درین صعقه نیز خواهد بود و لا اقول ان
 احدا افضل من یونس بن یونس و فی گوتم من که هیچ یکی از پیغمبران فاضل تر است از یونس علیه السلام
 و منی بفتح میم و تشدید فو قایم لغت و نام پدر یونس است که انبی القاموس و در شرح این المکاب از
 جامع الاصول نقل کرده که نام مادر اوست و تخصیص به نسر علیه السلام مذکور به تحت آن است که در

از اهل انجمن نبود و از ایندای قوم بنی صبری نبود و غضب گرفت (باب بدأ الخلق و ذکر الایمان)
 دید رفت و در کشتی نشست التحیة باسمائش اینها منته آن است که کسی را بر وی فصل نمید و قی
 و روایة ابی سعید لا تخیروا بین الایمان یعنی برنگزینید بعضی از پیغمبران را بر بعضی یعنی نگویند که فلان
پیغمبر فاضلتر است از فلان متفق علیه و فی روایة ابی هریره لا تفضلوا بین انبیاء الله تفصیل نه نمید میان
 پیغمبران خدا ولا تفضلوا بصدا و ۴۴ نیز روایت کرده اند بحال این نهی باور و دوست قبل از نزول وحی
 یا تفصیل یا تفصیل و اصل نبویا تفصیل بر وجهی که تخفیر و از وی دیگری لازم آید ۱۲۴ و عن ابی هریره
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا ینبغي لجملة ان یقول انی خیر من یونس بن متى
 گفت آنحضرت هر سه مرتبه میفرمودند و را که بگوید من بهترم از یونس پیغمبر این عبارت دو احتمال دارد یکی
 آنکه آنحضرت میفرماید که بر اوستر نگوید از یونس یوحی که معلوم شد و دوم آنکه کسی خود را بهتر از یونس
 گوید زیرا که هیچ دلی بر برتری نبی نمیرسد اگر چه نه از اول الامر بود و ثلث آنست که در زمان حضرت غوث
 الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی یکی از مشایخ وقت خود را فوق یونس علیه السلام می گرفت و می گفت
 من فاضلترم از یونس و مقام من بالاتر است از مقام وی علیه السلام پس حضرت غوث الثقلین
 در غضب آمد و دوت و ده کرد دست داشتند بجانب وی ایضا خنده و بر دل وی یارب یداد خود و
 همان جا ملاک شد متفق علیه و فی روایة للشیخاری و در و این روایتی در این چنین آمده است قال
 گفت آنحضرت من قال انا خیر من یونس بن متى فقد کذب کسی که بگوید من بهترم از یونس
 تحقیق و دروغ میگوید و بر معنی ثانی مراد کند کفر است زیرا که علما اتفاق دادند بر کفیر کسی که خود را بهتر
 از پیغمبران و اند ۱۲۳ و عن ابی بن کعب قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الغلام
 الذی قتلہ النضر طبع کافر اید و سنی که دکی که گشت او را خضر علیه السلام سرشته شد و بود کافر
 یعنی و نقد بر اهل بیت و نه بود که خاتم دوی بر کفر خواهد بود و این منافی نیست حدیث کل مولود یولد علی
 فطرة الاسلام را زیرا که مراد باین نبی و استعدا قبول اسلام است و این منافی نیست شهادت خاتم را
 و باجماع فطرت غیر ساینده است و تحقیق این روایات اهل کتاب در باب الایمان بالقرآن و کتبه است فقه
 و لغواش لا رهیق ابو یوسف و اگر می زیست آن کودک بر آئینه می پوشید و ظلم می کرد و داد خود را در تکلیف
 می کرد ایشان را بر کفر طغیان و کفر از جت از حد و کتبه است و در تکلم کردن بر ایشان و کفران
 نمودن نعمت ایشان را بعتوق مقصود ذکر حضرت است و این باب و اثبات آنکه وی از انبیاست و
 خضر الفتح حاد کسر آن و سکون خدا و کسر آن که اقال الکربالی و قتلانی گفته خضر الفتح حاد کسر صا و سکون
 صا و و یا کسر خا و فتح آن نیز آمده و نام وی بلابین مکان است بعضی گفته است این ملک بر او ایلاس
 بعضی گفته اند که کسر آدم است از صلب وی بعضی این فرعون گفته و این قول غریب است و بعضی

بعضی گفته که در زمان ابراهیم خلیل بود و بعضی گفته که از اولاد نوح (باب بدء الخلق و ذکر الابیایا)
 است بهیئت واسطه و پدر او از مابوک بود و اسم اعظم و صبح آنست که وی عمر است بهیئت نوح از ابصار و
 باقی است تا روز قیامت از جهت خوردن وی آب حیات را و برین اندجهایر علماء صوفیه و بسیاری از
 صایحین و بعضی از کبار محدثین مثل بخاری و ابن ابی حاتم که و جمعی دیگر چنانچه جرعی و ابن جوزی خیاست او را
 از یاد کرده که انقل فی شرح القصیده الامالیة و ذکر او در کلام مشایخ بسیار آمده چنانکه شک و شبیه را
 بدان را بنا شده و در احوال حضرت فوت الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی نوشته اند که گاهی در وقت تکلم
 ایشان خضر و رمای گذشت و ایشان می فرمودند قف یا امرائیلی و اسمع کلام المجدیدی و مشایخ وقت
 که او را می یافتند وصیت می کرد ایشان را می گفت علیکم بجلال الشیخ عبد القادر فانه ینزل
 فیہ البرکات و یحصل منه السعادات و کما قال • متفق علیه • • وعن ابی هریره عن النبی
 صلی الله علیه و آله وسلم قال انما سمی الخضر لانه جلس علی فرة یضاهی گفت آنحضرت که نام
 کرد آن شب خضر که از جهت آنکه وی نشست بر زمین خشک که بر وی نی نی نمود و در وی با بزرگوار خشک
 فاذ اهی بهت من علفه خضر اسم پس ناگاه آن زمین با آن گیاه می جنبید از پس وی سبز تر و تازه
 رواه البخاری • • و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جاء ملک الموت الی موسی بن
 عمران آمد فرشته مرگ یعنی عزرائیل علیه السلام بسوی موسی فقال له اجب ربک پس گفت فرشته
 مر موسی را پاسخ ده مر برود و گداخود را و قبول کن حکم او را که قبض روح تو شده است قال فاطم موسی عین
 مالک الموت گفت آنحضرت پس طمانچه زد موسی چشم مالک الموت را اففقاء ها پس شکست
 و برگرد چشم فرشته را و گود کرد و فتو و تفتیه کرد و گود وین قال فرجع الملك الی الله پس باز گشت آن
 فرشته بجانب خدا فقال انک ارسلنی الی عبدک لا یرید الموت پس گفت فرشته یعنی خدا
 بدرستی تو فرستادی مرا تسوخی بزرگتر از منی خواهد مرگ را و قد فقاء عینی و به تحقیق کرد که چشم مرا
 چون گفتم اجابت کن برود و گداخود را و حان به قال فرد الله الیه عینه گفت آنحضرت پس باز او را
 حی تعالی چشم فرشته را و قال ارجع الی عبدی و گفت برگرد و باز بر و بسوی آن بنده من و قل و بگو
 الحیوة ترید آیا زندگانی در از منی خواهی فان کنت ترید الحیوة فضع یدک علی متن ثور پس اگر
 می خواهی زندگانی در از من پس بنده دست خود را بر پشت گاو منی فماتوا یدک من شعرة پس چیزی
 را که بپوشد دست تو از موسی یعنی آنچه در زیر دست تو بیاید از موسی با آن کثرت فانک تعیش بها سبعة
 پس به رستی تو میری به شمار آن موسی یک سال و نوارت به و نامست و در صبح مسالم و ظاهر و ارت
 است به معنی بپوشد دست تو و تو ارت به معنی پوشیده شود و این درین عبارت معنی ندارد و اگر چه آنرا
 توجیهی است که در شرح ذکر کرد ایم قال ثم مع گفت موسی ستر بعد ازین همه زندگانی و در از خبیست

قال ثم قموت كنت فرشته بنسبتی میری تو قال گفتم موسی قالان (باب بد أم الخلق وذکر الانبیاء)
 من قریب پس اختیار کردم موت را هم اکنون و مناجات کرد و بجز نایب او و مقام نبوت که واضح
 کرد و گفت و ب اذنی من الارض المقلدة حد او از دیوار کرد و آن مرا از زمین پاک کرده شد و که
 نیست المقلدة من باشد اثرش و افضل بتابع بود و در آن زمان ولد فن انبیا و رسل بود در صیقه بختی از دیوار
 کردن مرا از آن اگر چه قبل از یک سنک ادا باشد و درین استیجاب و فن است و مواضع متر که
 و قرب از اذن صالحین قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الله لو انی هنداء لاریتکم قبره
 الی جنب الطریق گفت آنحضرت اگر این است که می بودم من نزدیکیت المقلدة من بر آینه می نمودم
 شمار قبر موسی را در یک جانب را در عند الکشیف الاحمر نزد تو و ده یک سرخ که در آنجاست متفق علیه
 پوشیده نماید که در بعضی اوقات استبعادی از مضمون این حدیث را می باید که کور شدن فرشته بر معنی
 داد و فرشته که برای قبض روح باید طیاره زدن بروی پر و پا و او را از نجا کراهت موت و طول بقا و
 دنیا مقوم می کرد و آن چه لایق مقام نبوت و رسالت باشد و جایش آنکه چون فرشته بصورت
 بشر آمد موسی علیه السلام ندانست که این ملک الموت است قبض روح وی آمده بلکه چون دید مردی
 یکبار بروی در آمد گمان کرد که بقصد هلاک وی آمده پس دفع کرد او را تا بگوید چشم وی کشید و نیز
 موسی او را دروغ گو دانست و چون قبض روح او کرد زیرا که شرف قبض روح نمی باشد پس غضب کرد بروی
 و غضب بر روح کوه فی السجی باشد پس مذموم نبود و بلکه احتیاجی از جانب حق بروی متوجه نشد و گفته اند که در دفع
 موسی علیه السلام حدیثی و شدنی بود و موسی مظهر جلال بود و تاه و ایست می گفته که چون در غضب می آمد نگاه که بر سر
 و است اشتعال می نمود و او را خد را می و لجه کار و درین علیه السلام به جهت تقصیری که از حق و در منع از کوساله
 بر صنی دیدیم ازین بابست و همه می بود با کمال چون حدیث صحیح است ایمان بدان باید آورد و بر آنچه صحیح است
 از محامل و تاویلات حمل باید کرد و الله اعلم ۱۶۹ و حسن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال
 قل عارض علی الانبیاء گفتم آنحضرت به تحقیق عرض کرده شد بر من بنمبران و ننموده شد ندانم که
 لشکر را عرض می کنند بر سر و ار فاذا موسی ضرب من الرجال کانه من رجال شقوقه پس ناگهان
 دیدم که موسی علیه السلام صغری و نسیمی از مردان است گویا که وی از مردان شده است بفتح شین متحده
 و نیم نون پیش از داد و دهنه او و او را از آنجا میبرد و مشهور است از من و از دشمنان و از نیز میگوید
 بفتح همزه و سکون ذای و ضرب بمعنی کم گشت و به معنی میانه جسم نه لاخره فریه آید و مردان میشوند و ازین
 قسم اند و حمل برین معنی مناسب تر است و روایت هیسی بن مریم دیدم عیسی بن مریم علیه السلام را
 فاذا اقرب من روایت به شهادت عیسی بن مریم و عیسی بن مریم و عیسی بن مریم و عیسی بن مریم و عیسی بن مریم
 مشاهرت بوی خرد بر سر مسعود است صحابی بود ثقیفی بعد از خود آنحضرت از طایف آمد و مسلمان شد پس

رفت و دحوت کرد و قوم خود را قبول کردند و دحوت از راه پس
بایستاد بر پیام خود و اذان گفت نامردی از قوم وی بری بسوی وی انداخت و بگفت پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قصه هر دو مانند تهنه صاحب بس است که دحوت کرد و قوم خود را
پس بگشتند و او را و رایت ابراهیم فاذا اقرب من رایت به شبهها صاحبکم و دیدم ابراهیم خلیل
و علیه الصلوة والسلام پس ناگاه نزد و بگفتم کسی که دیدم مشابه بوی مصاحب شماست یعنی نقشه می خواهد
و مراد میم ارد آنحضرت بصاحبکم ذات شریف خود را نامعلوم می شود که میان آنحضرت و حضرت ابراهیم
مشابعت تمام بود و رایت جبرئیل فاذا اقرب من رایت به شبهها دحیة لیل و آن و کمر آن بن خلیفة سبحانی
مشهور است که جبرئیل بدان سمش می شد و در وقت این رویت هم سمش بصورت وی بود و رواته مسلم
۱۷۰ و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال رایت ليلة اعراسي بي موسى
گفت آنحضرت دیدم در شب اسرا که برده شده مرا به بیت المقدس در شب معراج موسی علیه السلام
را در جلا آدم مردی کندم کون طولا بضم طاء تخفیف و او به معنی طویل یعنی ده از قد و بنمشید و او بسیار
ده از ده حدیث تخفیف است جعل الجیم و سکون عین و جمودت اکثر صفت موعی می آید و گاهی صفت
جسم می افتد که جمع و گرد باشد و اینجا این معنی مراد داشته اند زیرا که در حدیث آینده بیاید که موسی علیه السلام
در جل الشمر بود و در جل خیر جمع است چنانچه بیاید و فی الصراح جمع مرغول در و گرداند ام کانه من رجال
شعوة و رایت عیسی رجلا مروع الخلق و دیدم عیسی را مردی میان میانة بالا الی الحمرة و البیاض مایل
به سرخی و سپیدی یعنی رنگ وونی میان سرخی و سپیدی بود و حیطة الراس فرو داشته موسی سر و تحقیق معانی
این الفاظ در شمایل شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بیاید و رایت مالک بما زن الجار
و دیدم مالک را که خرنه دارد و دوزخ است و دوزخ خال او است و الدجال و دیدم دجال را فی آیات
اراهن الله آیاه و آنحضرت این جماعه را در ضمن آیات و علامات قدوت خود که نمود آن
آیات را خدای تعالی او را یعنی در شب اسرا این قول را می است فلا تکن فی مریة من لقاءه پس
جماش تو ای مخاطب در شک از دیدن و دریافتن آنحضرت ایشان را در این عبادت را تو جبهی دیگر
نیز است که در شرح مذکور است متفق علیه ۱۸۰ و عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلي
الله عليه وآله وسلم ليلة اعراسي بي لقيت موسى گفت ابو هريره که گفت آنحضرت که در شب
اسرا ملاقات کردم موسی را فتنقه پس صفت کرد و آن حضرت موسی را و بیان کرد و حایه او را بقولی خود فاذا
رجل مضطرب پس ناگاه که دیدم موسی مردی است مضطرب این را بچند وجه تفسیر کرده اند بعضی گفته اند
که مضطرب به معنی دراز بالاست و قاضی عیاض گفته مضطرب طویل خیر شده و بعضی به معنی خبیث الائم گفته
چنانکه در حدیث ضرب من الرجال و بدان تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند که مضطرب این جا به معنی

جند است از خوف وحشت حی و آنده است که دی علیه السلام در (باب بلد الخلق و ذکر الانبیاء) نماز مضطرب و متحرکی بود و در عوارف آنرا بیان کرده بگلائی که حاشش آنست که جنبیدن وی از تپوچ و بای آنس و حضور و مشاهد جلال حی بود و باطن وی در جل الشمر و جل بکسر جیم که نه فرو داشته باشد که آنرا سبط گویند و نه رنگه که آنرا جمید گویند کلاه من رجال شموه و لبقیت عیسی و بعة الفخ را و سگون موده احمر و دیدم عیسی را میانه بالا سرخ مابقی سرخ سفید گفت این جامرخ چون سرخ سفید بود اطلاق نمرخ راست آید و کویا سرخی از سفیدی غالب تر و بیشتر بود و کاه نما عرج من دیما من یعنی الجمام بکسر دال و سگون نختابند در آخرین مهله کویا بر آمده است از حرام مقصود و صفت او است بصفا و لون و تر و تازگی جسم و غایت ابروی به جنت غایب روحانیت و زایت ابراهیم و انا شبه ولد به و دیدم ابراهیم را علیه السلام و حال آنکه من مسابره ترین فرزندان ادیم بوسی قال گشت آنحضرت فاتیبت یا فاتیبت پس داده شد فرأ و آوند اهل همالین یکی از آن دو آوند شیر است والاخر فیه خمر و آوند دیگر دهوی می است در این فیه نیاید و در خمر فیه گفت ظاهر آنست که نفس عبارت است و بعضی گفته اند که درین اثارت است بکسر ت لکن و ثلث خمر فافهم فقیل لی علما یهما شئت پس مخیر ساخته شد مرا و گفته شد بیکر هر کدام یکی ازین دو آوند که می خواهی و اختیار کن شیر را یا می و افا خلدت اللین فشر بعه پس گرفت شیر را پس نوشتیم آنرا فقیل لی هکایت القطرة پس گفته شد مراد او نموده شدی تو دین اسلام را که مفلور و مخلوق اند مردم بران زیرا که شیر دین عالم چون پاک و صاف و خالص و سفید و شیرین است و اول چیزی است که تربیت مولود و تغذیه وی بدان حاصل می گردد و در عالم اقدس آن امثال هدایت و فطرت است که تمام می گردد و باغذای قوت و حانی و در عالم قدس مورد و امثال از عالم سفلی تا بهست تا از وی معانی مناسبه اخذ می کنند و آمده است که هر که شیر در خواب بیند و بخورد تعبیر وی عالم و دین و هدایت است الحمد لله علی ذلک بر خلاف خمر که همه خیانت و فساد و شر و منفرت است درین عالم و در آن و گفته شد پس اما انک لو اخذت الخمر غوت امک و اما آگاه باش بدستی که تو اگر می گرفتی خمر را اگر ابدی رندی شدی امت تو مستغرق علیه ۱۹۶ و عن ابن عباس قال مرنا بجمع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین مکة و المدینة گفت این جماعت سیر کردند ما همراه آن حضرت میان مکة و مدینة فمررنا بواو پس گذشتیم مابیک وادی فقال ای واد هذا پس پرسید آنحضرت که ام وادی است این فقالوا وادی الازرق پس گفتند عیبه این وادی الازرق است بتقدیم زای بر دای و وجه تسمیه این وادی به جنت کویا که زمین وی داده و بعضی گفته اند که منسوب است به روی که کبود چشم بود و قال کانی انظر الی موسی گفت آنحضرت گویا زنگه می کنم من بسوی موسی و می بینم او را فلذا کر من لوفه و شعرة شیاً پس ذکر کرد آن حضرت از رنگ موسی و موسی وی جزو آنکه گفت گندم کون است و در جل الشمر است چنانکه گذشت و اضعافا صغیریه

اصبعیه فی اذنیه نه نه و در او انگشت خود را در هر دو گوش خود چنانکه در (باب بلد الخلق و ذکر الانبیاء) اذان می نهند برای پنداری آواز له جوار الهی الله بالتلییه مراد از آواز بلند و زاری و فریاد است بسوی خدا و در لیکت گفتن که مژگان می کند و جوار بضم جیم و تخفیف امر بعد از وی الف و در آخر او اصل با نکت گاد و در کرمه عجل الله عوار جوار بضم هم قرآن آمده است و به معنی آواز بلند کردن بدعا و تضرع و زاری نیز آمده مار ایهل الوادی در حالی که گذرند است موسی و دین قال ثم سرائحتی اتینا علی قتیة گفت این جواسس پسر سیر کردیم تا آنکه بر آمدیم بر کوهی دینیة بفتح مثله و کسرون و تشدید غایبه و اینه بر کوه فقال ای ثنیة هذه پس پرسید آنحضرت که ام ثنیة و که ام کوه است این قالوا هر شا این کوه پیر شا است بفتح ناء سکون و او شین معجمه نام کوهی است میان که و مدینه اولفت یا گفته اند کوه است بکسر لام و فتح آن و سکون فانی نام کوهی است و دین و او شک و او سی است فقال کانی النظر الی یونس علی ناقه حمراء علیه جیه صوف پس گفت آنحضرت گویایم بنیم بسوی یونس سوار بر ناء صرخ بر دی جیه پشمن است عظام ناقه خلیه چهار ناء قوی از پوست فرماست خطاب بکسر خاء معجمه و جیه بضم خاء معجمه و سکون لام و غیم آن مار ایهل الوادی بکنه بر نه باین و او سی سلیمنا تیه گفته که حج می آید رواه مسلم نه نه دیدن آن حضرت انبیا از اصلی اله علیه و آله و سلم و علمیم کنایت است از یقین نام یعنی من جهان علم و آدم باحوال ایشان که در حالت خیالت داشتند گویا که می بینم آنرا و بعضی گفته اند که این همه در مقام است و بعضی بر آنند که این تمثیل است که کشت یک دانه شد برای آنحضرت و در آورده شد و در حس مشترک نوی صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از اهل تحقیق می گویند که بعد از آن وقت دید که در حالت خیالت داشتند و این در عالمی می باشد که در آن جامه سی و استقبال حال نیست و تحقیق این از کلام بعضی از مفسرین که در حقیقت زمان و مکان نگنم کرده اند باید جست گفت بنده مسکین عبد الحق بن سبت الله بن هصه الله عن شوا یب الظن و النجین که چون اتفاق است بر حیات انبیا صلوات الله و سلمه علیهم اجمعین بحیات حقیقی و مادی لیکن محجوب اند از نظر و احوال پس بحقیقت نمود ایشان را به حجب خود صلی الله علیه و آله و سلم بی مقام و بی مثال و بی استثناء و بی اشکال ۴۰۰ و عن ابی هریره عن المذنبی صلی الله علیه و آله و سلم قال عطف علی داود و القرآن گفت سبب که داود نه نه بر او و علیه السلام قرأت زبور و تورات و افکنان یا مود و ابه فتسرج پس بود او در که امری کرد بدین کردن چاه و دانی خود را پس زن کرد می شد فیقر القرآن قبل آن تسرج و ابه پس می خواند و او در قرآن و او تمام می کرد آنرا پیش از آن که زمین کرده می شد و اب و سی معلوم نشد که چند بود و اب و او در چه مقدر از زمان زمین کرده می شد تا این قدر معارم است که از مجرای عادت بیرون بود و خصوصاً قرأت تورات با آن بسیاری و درازی که داشت چنانکه می گویند که خط و سی بنی اسرائیل بود و عزیر

عليه السلام را که بعد از احیاء ویرا شناخته خط نوریت شناخته و (باب بعد الشلق و ذکر الانبياء)
این از قبیل طی و سبط زمان است و آن امری ستره است نزد عارفین و از سیدنا امیرالمومنین علی رضی الله عنه
نیز نقل است که در رکاب پاهی می نهاد و با پاهی دیگر در رکاب نهادن ختم قرآن می کرد و در وانی از منزم کبر
تا باب دینی و لایا کلی الامن عمل یدیه و می خورد و او در نوزی مگر از کسیست و کار هر دو دست خود کرد و
بانی یاد رواه البخاری ۱۰۰ و عنه من النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال كانت امرأتان معهما
ایضا هما گشت آن حضرت بودند و وزن که با آن دو زن و پسر آمدند یعنی یکی از آن دو زن
پسری داشت جاء الذی قلب ذهب باین احدیها آمد کرک پس بر دوش یکی از آن دو زن را
فقال صا حبتها انما ذهب بك پس گفت زنی که معاصب آن زن بود و خبر داد است کرک مگر پسر
ترا و قالت الا عری انما ذهب بها بشك و گشت زن دیگر زده است مگر پسر ترا پس خلا فی میان این
دو زن افتاد مگر که امی گوید که پسر ترا می خورم فقامت کنتا الی داود پس قضیه بردند آن دو زن بسوی
داود و حکم کند و میان ایشان فی قضی به للکبری پس حکم کرد بان پسر برای زنی که کلان تر بود
به جت شبیهی که پسر را بان و بد یا به جت آنکه در دست می بودیاید این و دیگر که باغ شد مرا و را
با جهاد و این حکم داد و دوی بود و الا خلافت آن مرد سلیمان را کنایش نمیداشت فخرجتا علی سلیمان
دها و پس بیرون آمدند آن دو زن بر سلیمان و آید نزد وی فاجبتا له و پس خبر دادند سلیمان را بصودت قضیه
فقال ایتونی بالسکین اشقه بینکما پس گفت سلیمان بیاید نزد من کار و را و پاره کنم این پسر را میان
شما پاره میکنم و هم و پاره دیگر را این مگر می میگوید سلیمان علیه السلام این امتحان شنفت آن دو زن بود
تا بکنیز گردد که مادر کیست فقالت البصری لا تفعل یرحمک الله پس گشت زن خرد و پاره گان پسر
و ارحمت کند ترا خدا می تعالی هو اینها این پسر سوزن کلان تراست و هم بوی ده فقضی به للبصری
پس حکم کرد سلیمان بان پسر مر از آن خرد تر از اینتر اند و دوی گریه ای اقرا و هم کرد که این پسر صغری
است پس بوی داد و کند اقبل ای نجای گوید که سلیمان چون نقض کرد حکم داد و را با ناکه حکم پشیم مراد و و منقوض
نی کرد و اگر چه با جهاد باشد و جواب می گویند که آن حکم را رواه علیه السلام بطریق جرم و قطع بود بلکه بطریق
احتمال بود و قصد کرده بود که حکم کند و تواند که نسخ حکم مجامع فیه جایز باشد و در شریعت ایشان او اسم اعظم
متمم علیه ۱۲۰ و عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال سلیمان لا طوفان لليلة
علی جمعین امرأه گفت سلیمان علیه السلام هر آنکس به خواست کنم امشب بر نو وزن کنایست از جماع که در آن
ایشان است و فی روایة بناقة امرأة و در این موبست بعد زن واقع شده است کلین قاتی بفارص
بجاءه فی سبیل الله هر یک از آن زبان بیاد یعنی بر این سوار می را که کار را کند در راه خدا سلیمان علیه
السلام این چند را بخود بر دست دحرم کرد که این چنین کند فقال له الملك قل انشاء الله پس گفت سلیمان را

فرشته بگو انشاء الله یعنی میگویم این را و او می شود و پس اگر خواسته (باب یاد اهل الخلق و ذکر الانبیاء)
است خدا که بخواند است وی هیچ جزو بود نباید و خواست بزرگوار است وی سودی ندارد و فلم یقل و نفسی
بسنگ گشت سلیمان انشاء الله و وقتیکه ملک گفت و بنده از وی هم گشت به جهت آنکه فراموش
کرد و فطاف علیهم پس طوف کرد و گشت کرد و سلیمان یعنی این زمان را و جامع کرد و این دلالت می کند
بر کمال قوت و شجاعت سلیمان علیه السلام و مبالغه زیادت قوت باه امری مقرر است میان مردان و نقصان
آن معه و از فضا یض خصوص حد جبر است انبیا و احوال سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم انقضی است به کمال
آنست و تصور در آن بصورت بقض از نقصان طبیعت رسالت است و احوال اهل جنت نیز از شواهد
آنست فلم یقول منهن الا امر اة و اجملة پس باز دار شد ازین زمان پنج زنی که یکایک زن و حیوانات بشقی
رجل و آرد و این زنان را امید نهند از وی را و بی سر و مشق باز آید از چرخ فی الحیراج شقی بکسر نهند چرخ
و ایهم اللی نفس محمد بیداد و بود که کسی که بگفتی است مجز و و مست الوست لوقال اگر می گفت
سلیمان انشاء الله لیساهله و فی تمیل الله عز و جل از هر ذی بصر می بود و می کرد و همه و در راه خدا
فرستاد و حالی که میو را از آن جمع و در میان این لاتی بود از سلیمان علیه السلام و انبیا و از حضرت
حق سجده فرمود و آمد از او که در ذنایات آرد و در محراب حق چنانکه در قرآن مجید گفته است متحقق علیه
و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال کان زکریا نجارا لگفت که آنحضرت است
که بود زکریا علیه السلام و در و در که از حضرت و در و در می بود و در و در بجزیم طوبی انباشت زن و
زکریا آمد و قصر هر دو آرد و او مسلم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم انما اولی الناس بعیسی بن مریم فی الاولی و الاخره من تزویجات نریم مریم و عیسی
علیه السلام در آغاز و انجام زیرا که نسبت میان آنحضرت و میان عیسی پیشتر می و عیسی پیشتر بود و بعد و وی صلی
الله علیه و آله و سلم و محمد قاعدین وی بود و در آخر زمان نایب و خاتمه آنحضرت کرد و الانبیاء اخوة من علات و
پیشتر ان بر او را شد از یک پدر و آنها هم شقی و مادران ایشان مختلفه و علات بلخ متعلق و نشد بدلام فرزند ان
یک پدر از چند زن چنانکه اخبار بر او را ان از یک مادر از پدر و این متعلق و انکه از یک پدر و مادر باشند
ایشان و اعیانی خود اند پس می فرزند به پیشتر ان همه از یک پدر و مادر و ان ایشان معتقد و در تشریح کرد و
جزئی و آنکه اقصو و از بحث همه انبیا است که او باشد و بدایت خلق است به پدر و شرایع ایشان که مختلف
و متعده و مادران که اقا و او در کلام بعضی مشایخ و آتیه شده است که ابتداء الخلق اطفال لیس لیتهم
خلاف را در و ان طریق می پس از ان یک مادرند که شریعت باشد و این در ایشان مختلف اند که مشایخ
و مرشدان ایشان باشند که هر یک تربیت بطریق دیگری کند و بدینهم و احد اصل زمین و سیمیران که توحید
است یکی است و انبیا همه در عقاید دینی متحد اند اگر چه در شرایع و اعمال مختلف اند به جهت حکمت و معصیت

او شاد مردم مناسب احوال آنها و ایس بینا قبی و نیست در میان (باب بداء الخلق و ذکر الایما)
 یائنه من و عیسی ایچ پنجمی . پس قرب ذاتصال معنوی در نامه انبیا مشرک است و خصوصیت قرب و
 اتصال صوری با عیسی است بجهت السلام بمقتضی علیه ۲۵۰۰ و عغه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و نزل کل بنی آدم یطعن الشیطان فی جنبیه با صغیریه حین یولد لهم فرزند آدم می خلایه و میزند شیطان
 در بر و پهلوی وی بر دوا کاشت خود در این گام که زاییده میشو و فرزند آدم غیور عیسی بن مریم خرنس
 بن مریم ذ هب یطعن و نشت شیطان با خلایه فطعن فی الحجاب پس خلایه و دوا کاشت در پرده مراد
 پوشی است که نولد و دوی می باشد که آنرا می گویند کاشت و دوی خلایه و محمد عیسی رسید و کلام دومین
 حدیث مامن مولود الایمسه الشیطان در باب الوضوء گفته است معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم مستثنی و خارج است ازین پس حکایت از احوال بنی آدم جزو ذی کده متفق علیه ۲۶۰ و عین
 ای موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال کمل من الرجال کثیر گفت آنحضرت کامل
 شد از مردان بسیار و لم یکمل من النساء الامریم یفت عمران و کامل شد از زنان مگر مریم دختر
 عمران و آسیه امراة فرعون و آسیه زن فرعون ظاهر این حدیث ناظر است و دوا کلیت و اخصیت این
 دوش از هر که جز ایشان است حتی فاطمه و زهرا و عایشه و سایر از و اوج مظهرات و توجیه می کنند که مراد
 نساء در اسم سابقه است یا این کلام پیش از نزول وحی بود و فصل و کامل این مظهرات باشد یا اینها
 مستثنی اند از ان بمقتضی احادیث دیگر که در بیان فضیلت فاطمه و زهرا واقع شده است که فاطمه سیدة النساء این
 الجمعه و در بعضی طرق از حدیث اخصیت فاطمه و زهرا و آسیه را استثنای آنده و با الجمعه احادیث مخفیانه و درین
 باب آمده پس با جهات و خبیات متعدد آن دنیا به مخصوص جموعات قابل شوند و در سایر سبب در
 عقاید احوال علماء و درین باب نقل کرده اند است و ایس اعلم درین حدیث فصل عایشه بلکه افضلیت او را
 بیان کرده و فرمود و فضل عایشة علی النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و فضل عایشه بر زنان دیگر
 مانند فصل ثرید است بر باقی نظام و ثرید طعامی میشود است که آنرا اشکنه گویند و زنان شستن در کاسه متفق علیه
 و ذکر حدیث انفس و ذکر کرده اند است حدیث انفس که دوی یا غیر البریة واقع شده است و حدیث
 یا بنی هرینه و ذکر کرده اند است حدیث ابی هریره که دوی ای الناس اکرم است و حدیث ابن عمر
 و ذکر کرده اند است حدیث ابن عمر که در دست الکرم ابن الکرم فی باب المعاصرة و العصبیه که
 که شیت ۲۷۰ الفصل الثانی ۲۸۰ بنی و زین یلقح و او کسر زای و سکون و نمانه صحاب مشهور است
 خدا دوی و در این طایفه است قال قلت گفت گتم یا رسول الله این کان و بنی قیل ان لشیان
 خلقه کما یوید و در دوا مایه سخن از آنکه پیدا کند خلق خود را قال کان فی هباه گفت آنحضرت بود در
 هباه گفته اند که مراد بنما و حید و صحاب رفیق با کینف بر هم نشسته و درایت کرده شده است همی بعد و تقصیر

الفصل الثانی

بشخص و بر نام قدر مراد بدان امری است که اودا کند آنرا عقل و نه سه کنه (باب بعد التعلق و ذکر الالباب)
 آن وصف و قول وی که فرمود ما ننتبه هوا و صافوقه هوا و بنو و زیر وی و او بنو و زیر وی و او کنا نیست
 با آنکه نو دماوی چیزی پس حاصل آن راجع کرد و بمضمون کما ان الله و لم یکن معه شیء و بعضی گفته اند
 که این اثبات نیست بدفع توهم مکان زیرا که ابر متبادست محال است وجود وی بی مکان و بی مو از امری
 گفت که با ایمان آوردیم بدان و کف ندانیم آنرا به چیزی و بعضی گفته اند که مراد از سوال آن بود که
 این کان عرش و بنا و اندا فرمود و خلق عرشه علی الماء و بعدا که در عرش خود را بر آب رواه المتروکی
 و قال قال گفت نزدی که گفت یزید بن هارون که از اعلام امت و ابیه حدیث و حافظ متقن صحیح الحدیث
 و ایام احمد شای اد گفته و اصل او از بنام است و فضایل او بسیار است مات سنه سبع و ثمان مائین الهما
 ای ایس معه شیء یعنی عما کنایت از آنست که نو دماوی چیزی چنانکه گفته شد ۲۰ و عن العباس بن
 عبد المطلب زعم انه کان جالسا فی البطحاء و رایته من جماس گفت که وی نشسته بود در بطحای
 که که نام موضعی است و ابطح آب و در سنگ لاج فی عصابة نشسته بود و کردی از مردم و ظاهر
 جبارت حدیث در آنست که این قصه پیش از اسلام جماس بود و آن گروه نیز مسلمان نبودند
 و رسول الله و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم جالس نشسته است فمرت سحابة فظنوا
 الیهابن کنشت ابری پس نگاه کردند آن جماعت بسوی آن ابر فقال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ما تمحون هذه پس گفت آنحضرت چه نام می کنید شما این را قالوا السحاب گفتند این سحاب
 است یا نام می گوییم این را سحاب و سحاب بر رفع و نصب هر دو روایتست قال گفت آنحضرت و المزن
 و مزن هم نام می کنید و مزن ذای و مزن ابر بغیر را گویند قالوا و المزن گفتند مزن هم نام می کنید قال
 قالوا ان کنشت آنحضرت و عنان نیز نام می کنید بلخ عن قالوا و العنان گفتند و عنان هم نام می کنیم و فی
 القاموس عنان ابری که نگاه دارد آب را قال هل قدرون ما بعد ما بین السماء و الارض گفت
 آنحضرت آباد می یابد و مید انبر که چه چر است و چه مقدرا است دوری مسافتی که میان آسمان و زمین
 است قالوا الا ندري گفتند فی و انیم قال ان بعد ما بینهما گفت آنحضرت که دوری مسافت
 که میان آسمان و زمین است اما واحد قیاسی و اما اثنتان و یاد او ثلث یا سه و سبعون سنة
 و بنفاد سال است یعنی مسافت هفتاد و یک سال است یا هفتاد و دو یا هفتاد و سه سال و این تردید از شک
 رادی است و السماء التي فوقها كل لك و آسمانی که بالای اوست نیز هم چنین است که مسافت میان
 این آسمان و آن آسمان هفتاد و چند سال است حتی عد سبع صواتا تا آنکه شمار آنحضرت هفت آسمان را
 و در حدیث دیگر بیاید که بعد میان زمین و آسمان و هم چنین میان آسمان با نصد که راد است و بری هر آسمانی نیز
 هفتاد و یک یا نصد سال راد است و طبیی گفته که مراد سبعین میانهاست نه عدد زمین و این حد دبر ای میا گفته

سپاد آید و الله اعلم ثم فرق السماء السابعة بمسند اذان بالای (باب در الخلق و ذکر الانبیاء)
 آسمان هفتم در بالی است که بین اعلا و اسفله کما بین سماء الی سماء مسافت میان بالای آن دریا
 و بایان دی مانند مسافتی است که میان آسمان و آسمانی دیگر است و در اخبار آمده است که حق تعالی زیر
 عرش و دیای آفریده است که اذان باز که عرش را پدید آید که در است آن و دیای اذان است
 ثم فوق ذلك تماثیه او عال پس در بالای آن دریا هست فرشته است بر صورت او عال جمع و عل
 فتح و ادو سکون عن بركوی بن اظلاهن و در کهن مقل ما بین سماء الی سماء مسافت میان شهرهای
 ایشان در سرین های ایشان مقداد آنچ میان آسمان و آسمانی دیگر است ثم علی ظهورهن العرش پس
 بر پشت های ایشان عرش است بین اسفله و اعلا ما بین سماء الی سماء مسافت میان
 بایان عرش تا بالای آن مقداد آنچ میان آسمانی تا آسمانی دیگر است ثم الله فوق ذلك ستر خدا ی تعالی بالای
 آنست بتاود عظمت و کرم و عزت و بزرگوار و جت و استقرار و ثمن و این تصویر می و تمثیلی است برای علو
 و عظمت الهی تعالی و تقدس که وی فوق همه و در او کلی است چنانکه در قرآن مجید می فرماید و الله من
 ورائهم محیط و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواست که ایشان را از شغل سفایات برداشته
 برصوبه علویات و تفکر در ملکوت سموات و ادوی متعلق سازد تا از آنجی ترستی گردد و پدید آکنده و برپا دارد و
 ایشان متوجه گرداند و از گردناری بر سرش بنان که در اسفل و فلیس افتاده اند باز دارد و قائم و بانه
 التوبی و و الترمذی و ابو داؤد و عن جیب و ضم جم و فتح با بن مطعم و ضم سیم و سکون و و
 کسر صی صابی است از اثرات قریش از اولاد عجب سناست اسلام آورد و پیش از فتح بعد از عام خیبر عالم
 بود و بعام انساب و اخبار و ایام عربت گردانی که صدیق رضی الله عنه قال انی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم اعرابی گفتم آمد آنحضرت و ابادیه نشینی و قال جهدت النفس و در مشقت انداخته
 شد نفس با و جماع العیال و گرسنه شده اهل و عیال و فیکت الاله و ال و نقصان کرده شد مالها و هلاکت
 الا نعام و هلاک گشت چار و افا حتمق الله لنا پس طالب بمان کن از خدا برای ما فانا نستشفع بك
 علی الله پس بدستی طالب شفاعت می کنیم تو بر خدا یعنی ترا شفیع و وسیله می گیریم بدو که حق تبارک و
 بنورسد و نستشفع بالله علیه و بطلب شفاعت می کنیم نزد ابر تو و خدا و شفیع می آید نزد تو تبارک و تعالی از
 وی فقال النبی پس گفتم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبحان الله سبحان الله کمر و قمار زال
 یسبح حتی عرف ذلك فی وجوه اصحابه پس همیشه تسبیح می کرد آنحضرت به تعجب و خضبت تا آنکه
 شناخته شد اثر خضبت و در دیهای اصحاب وی یعنی صحابه بقتضی آنحضرت متاثر شده و در روی های
 ایشان نیز اثر آن ظاهر شده ثم قال پس گفتم آنحضرت و بیک و ای بر تو و عجب از تو انه لا یستشفع
 بالله علی احد بدستی شای اینست طالب شفاعت کرده نمی شود نزد ابر هیچ یکی و وسیله گرفته نمیشود و ایشان

الله اعظم من ذلك امر خداوند بزرگتر است از آن که وسیله (باب بلد الخلق و ذکر الایها)
 سازند و از کسی و بیگانه اندری ما الله وای ترا آبا میدان و درمی یابی که چیست خدا و صفت او
 و عظمت او چیست آن عرشه علی سمواته لکن آبد رستی که عرش او که دی بر آن محیط است بر آسمانهای
 دی هر آینه این چنین است و قال با صابغه مثل القبة علیه دشت کرد آنحضرت برای
 نمودن و فهمیدن صورت یکدند اباکشان خود مانند کعبه زکندست خود به منی احاطه و منی تمامه آسمانها و چه
 جای زمین و آفاقه لیا طایفه اطیاط الرحمن بالو اکب و بدرستی عرش ما آن عظمت و وسعت هر آینه
 آوازی کند طایفه آواز کردن پالان شتر سواری یعنی ما بخیر آید عرش از برداشت عظمت حی مانند عجز پالان
 از برداشت سواد اطیاط آواز پالان دزین دشمنی و نالیدن شتر کرده داین تصویر و تمثیل عظمت الهی است
 بر قدر فهم اعرابی رواه ابوداود ۴۴۴ و عن جابر بن عبد الله عن رسول الله صلی الله علیه و آله
 وسلم قال اذن لی ان احلث عن ملک من ملائكة الله من حملة العرش گفت آنحضرت اذن کرده
 شد مرا که تحبث کنم و جردم از عظمت فرشته از فرشتهگان خدا از حاملان عرش و روادندگان آن انصابین
 شمة اذ فیہ الی ما نقیه که میان و در فرقه گوش دی تا دو دوش دی مسیره جمعاً ثمة عام جای سیر
 به صد سال است طایق دوش و بعضی گفته اند میان و دوش و کردن موضع رداء رواه ابوداود ۴۴۴ و عن
 زرارۃ بن زمر زای و تخفیف دوازده ای ای اوفی فتح لک و سکون و او و فائز ثبات تا بهمن است قاضی
 بطریقه از غلاف و عمارت و زمان خود از ابن عباس و ابو هریر و صحاح دارد و در عری در نماز فجر امامت می کرد
 و آیت فاذا انقر فی الناقور می خواند صبح زود و جهان و ادب و ثبات و تسبیح و در زمین و لید بن عبد المطلب
 آن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لجبرئیل روایت می کند که او را که آنحضرت گفت
 هر جبرئیل را اهل روایت و یک آیه دیده بود و در دگر خود را فانی نقض جبرئیل نقض بناد و ضاد مجسم از فناندن و انتقاض
 گردیدن و نقض تب لرزه را گویند می گویند پس بلزید جبرئیل از دهنش این سوال و تصور این حال و قال
 و گفت یا محمد آن دینی و بیند سه عین حجاب با من نورد و سنی میان من و میان خدا و خدا پذیرده است
 غایت آنکه آن بر دایمی نورانی است و آن صفات پاکه جبرئیل است پاکه صفات حی نیز که صفت آمده ذات
 است و تمیز و موقوف به علم شارع است و در دایمی سببین الت حجاب و تواند که کنایت از کثرت حجاب
 باشد و در حدیث دلیل است بر جو اندودیت فی سنجانه از جهت سوال آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 از آن و کلام جبرئیل بر دلالت دارد و بر آن و فرق میان ملائکه و بشر و درین باب حکم است اگر چه بشر و در
 حجب و وحالی با جسمانی جمیع است و خود بشر را حی باشد و در دوز قیامت برویت حی و در رویت ملائکه
 خلاف است فافهم لود نفوت من بعضها لا حق وقت اگر نزدیک شوم از بعضی حجابها هر آینه بسوزم و بیست
 اگر یک شرم می برترم و فروغ بجلی بسوزد پریم این عبادات ناظر در حجب صفات حی و انوار ذات است

است تنالی شانه هکله افی المصایح هم چنین است در مصاحیح که از (باب بد التخلق و ذکر الایمان)

زرار در دایت کرده نام محالی برده است و رواه ابو نعیم فی التلیه من انس و روایت کرده
آز ابو نعیم در حلیه که نام کتاب ادست از انس و تواند که زرار را از انس روایت کرده باشد الا
انه نام یل کر لیکن ابو نعیم ذکر کرده است این عبارت را که فانتقص جبرئیل دیاتی جواب را ذکر

کرده و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان الله خلق اسرافیل
متذیوم خلقه بدستی خدا می تنالی بعد از اسرافیل و از ان روز باز که پیدا کرده است صافا قلمیه

در حالی که ضعف زنده است بر روی خود و الا یو فتح بصیر و بر نمیدارد اسرافیل چشم خود را یعنی از صور
و این جبار است از الهی و اترقادوی برای امری تیج صواد نماید که در این زمان فرمان و در سه بینه و بین
الرب بنان اسرافیل و میان پروردگار تبارک و تعالی میخون نور افشاند و است که حجاب است
ما متها من نور و نه الا احتراق است از ان هفتاد و پنج نوری که نزدیک شود از پروردگار تنالی که
آنکه بسوزد رواه الترمذی و عن جابر ان العیسی صلی الله علیه و آله وسلم قال لما

خلق الله آدم و قد ربه روایت است از جابر که آنحضرت گفت هنگامی که پیدا کرد خدای تعالی آدم را و اولاد او را
قالت الملائكة یا رب خلقتهم یا کلون و یشرهون و ینکحون و یتوکجون گفتند فرشتگان ای پروردگار پیدا
کردی تو ایستار که بخورند و می نوشند و جماع می کنند و سوار می شوند و قاعل لهم الدنیا و لنا الاخره پس ایستار ادیا
بگردان و ما را آخرت یعنی چون ایشان تمنج اند بدینا و ما را الدنیا نمتی نیست ایشان را همین دنیا باشد
و ما را آخرت و جمع کردن میان دنیا و آخرت مرا ایستار از یاد تو است قال الله تعالی لا اجعل من

خلقتی بیدی نمی گردانم کسی را که پیدا کرده ام من او را پرورد و دست قدرت خود جامع میان جلال و جمال
و نفقت فیه من روحی و مدیدم من و روی از روح خود اضافت برای شریف و کریم است

کمن قلت له کن فکان هم چو کسی که گفتم من او را پروریدم و گردن شویش میشود و آدم و ذابیت می این
را هم دارد با وجود آن شریف و کریم و همه ایشان جامع کمالات صوری و منوی و حسی و عقلی و دینا
و آخرت شدند و این حدیث دلیل است بر افضلیت مشر بر مایکه رواه البیهقی فی شعب الایمان

۶۶ الفصل الثالث عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم المؤمن
صلی الله من بعض ملائکته سلمان بزرگتر است بر خدا از بعضی فرشتگان و می تفصیل این مسئله مذکور

است در کتب کلام و رواه ابن ماجه و ۵۲ و عنه قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم بیدی و هم از این هریر است که گفت گرفت آنحضرت پرورد دست مرا فقال بس گفت

خلق الله التربة يوم السبت و خدای تعالی خاک را در شبته و خلق فیها الجبال يوم الاحد و پیدا
کرد روی که با داد و زکشته و خلق الشجر يوم الاثنين و پیدا کرد درختان را در روز دوشنبه و خلق

وخلق المکروه يوم الثلاثاء وپیدا کرد که در ایضه پیرهای باخش را در روز (باب بداء الخلق و ذکر الانبیاء)
سه شنبه وخلق النور يوم الاربعاء وپیدا کرد در دشتانی را در روز چهارشنبه این را دایت مسلم است و در
دایت غیر اطلی النور یعنی پیدا کرد دوت را در روز چهارشنبه و تواند که نوز و حوت هر دو دوزین روز
پیدا شده باشند و ثبت فیها الدواب يوم الخميس وپیدا کند که در روز زمین جنبند تا در روز پنجشنبه وخلق
آدم بعد العصر من يوم الجمعة وپیدا کرد آدم را بعد از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق و در آخر
پیدایش و آخر ساعة من النهار فقیما بین العصر الى اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر
تا شب ازین جهت جمع نام کردند که پیدایش الله در دوی جمع شد و قضیات دادند آخر ساعت او را
رواه مسلم و صحه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم جالس واصحابه واثانی آکبه انحضرت
نبت است و یاران او اذا بی علیهم بحاب ناگاه آمد برایشان ابری در بعضی نسخ صحابه فقال نبی
الله صلی الله علیه و آله وسلم هل تدرون ما هذا پس گفت آنحضرت آیادی می باید جنبست این
قالوا گفتند بر عادت خود الله ورسوله اعلم قال هذه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابتا
گذشت که عنان الفتح عن نام ابر است و هذه روايا الارض فرمود این ابر را از بینانی زمین است و انما
برای همه جمع را دیده است در ادیه شتری که بوی آب کشند تشبیه کرد و ابر را ابران یسوقها الله تعالی
اللی قوم لا یشکرون می راندند ای تعالی آنها را بسوی قوی که شکر نمی کنند خدا را و لایذ عوله و نمی خوانند
او را درین شکایت است از کفران این قوم که برین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم
پس گفت آنحضرت آیادی می باید شما چیست بالای شما قالوا گفتند بحابه الله ورسوله اعلم قال فانها
الرفیع گفت آنحضرت بدستی آن چیزی که فوق شماست رفیع بر وزن فعل آسمان و بعضی گفته اند نام
آسمان و بناست سقف محفوظ آسمان پستی است نگاه داشته شده اذا فادان تشبیه کرده آسمان را به سقف
خانه و موج مکشوف و آسمان موجی است منع کرده شده از سقوط موج نیز تشبیه کردند چنانکه موج معلق در هوا
می باشد آسمان نیز معلق است بی ستون ایستاده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها پس گفت آن
حضرت آیادی داند چه در میان است میان شما و میان آسمان قالوا گفتند بحابه الله ورسوله اعلم
قال بینکم و بینها خمس مائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله است ثم قال هل تدرون
ما فوق ذلك پس گفت آنحضرت آیادی داند چیست بالای این آسمان قالوا الله ورسوله اعلم قال
مما آن بعد ما بینهما خمسمائة سنة گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که دودی مسافتی که
میان آن دو آسمان است پانصد ساله است ثم قال کذا لك پس گفت آنحضرت هم چنین حتی حد
جمع سموات تا آنکه شمرده هفت آسمان را بالای یکدیگر ما بین کل سمانین ما بین السماء و الارض مسافت میان
هر دو آسمان مقدار مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله است ثم قال هل تدرون

ما فرقت ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش كنت (باب بدا الخلق وذكر الالهية)

بدستی بالای آن بخت آسمان حرش است وبنده و بین السماء بعد ما بین السما بین و میان عرش و میان آسمان مقدر دودی میان هر دو آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي تحتكم بسترگفت آنحضرت آیامی و دایم چیست آن چیزی که زیر شماست قالوا الله ورسوله اعلم قال انها الارض گفت آنچیز زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما تحت ذلك بسترگفت آیامی و دایم چیست زیر این زمین قالوا الله ورسوله اعلم قال ان تحتها ارض اخرى گفت بدستی زیر این زمین زمین دیگر است بینهما مسيرة خمسمائة عام میان این دو زمین سیاحت با قصد سالها است یعنی عکس سبع ارضین بین کل ارضین مسيرة خمسمائة سنة تا آنکه شمس و آنحضرت بخت زمین را همان هر دو زمین با قصد سالها ازین حدیث معلوم می شود که نسبت مسافت و دوری میان زمین با بر و فوق نسبت آسمان است پس آنکمی گویند که حقیقت زمین همان متصل یکد و یکا ابد و بهم پیوسته و لهذا اراض را در قرآن مجید مزد ذکر می کنند و سموات را ملقط جمع محال است این حدیث است شاید افراد ارض بار اوده زمین زمین است که زیر ایشانست و زمین های دیگر که در ارض حیات آسمان با که از لکه فیوض و آن آدمی رسد و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيد ولوا انكم ذلجتم ارجل الى الارض السفلى لهبط علي الله انکر بودنی که شمس و دایمی کردید بدستی را بسوی زمین که بایان از اتم است هر آینه می افتاد آن رس بر خدا چون در احادیث دیگر فرقت و احاطت پروردگار تعالی و قدس بر عرش عیان یافته است اعطاء و دو جو دهم و قدرت و ظهور آثار صفات اعمال و در زمین بیان کرد که هر جا قدرت اوست و زیر و بالا نه را اعطاء کرده است ثم قرأ بستر خواند آنحضرت این آیت را که هو الاول والاخر والظاهر والباطن وهو بكل شئ عليم شرح حال این اسماء شریف سابقا و شرح اسماء حسنی معلوم شده است رواه احمد و الترمذي وقال الترمذي قرأ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الآية ذل علي انه اراد لهبط علي علم الله و گفت ترمذی خواندن آن حضرت این آیت را دلالت دارد و در آنکه مراد و حدیث که گفته است لهبط علي الله لهبط علي علم الله است بقرینه وهو بكل شئ عليم یعنی می باشد آن در میان بر علم خدا و قدرت و سلطانه و بر قدرت او و بر قهرمان او و علم الله و قدرت و سلطانه فی کل مکان و علم خدا و قدرت و سلطان او و در هر جا است یعنی آثار این صفات در همه جا است و الا این صفات حق هم مکانی نمید و هو علی العرش و خدا به کلی ذات خود بر عرش است که با وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی تعالی و قدس ذات خود را در کتاب خود گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم یا مراد مجموع آنکه آنچه ذکر کرده از وجود عالم و قدرت و سلطان و در ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فربو الله

بکشفی محیط دبر بر تقدیر این آیات اگر چه در ظاهر موسوم به جنت و مکانه ولیکن (باب هذا الخلق و ذکر الالبیاء)
 به حقیقت کنایت و عبارت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد آنها خدایان و معانی است که مناسب
 قدس و نزاهت اویند تعالی تبار و ختم بر نامه واسمه اعلم و عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
قال کان طول آدم متین ذراعاً و دراز می نه آدم شصت کوفی صبع اذرع عرضاً و درخت
کز پهنای ذراع در اصل به معنی و شش دست از مرفق تا فوق اصبع وسطی و کفر شرعی این است باشد
 آنکه مراد ذراع آدم است که قد او متقدار شصت ذراع و می بود یا ذراع متعارف الآن از مردم
 و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع و می شصت
 یکسانست و می باشد و در غایت قضا باشد بحسب طول جسد و می و از تناسب بنایت بیرون یو و کمالاً یخفی
و عن ابنی ذرر و ابنت از ابو ذر خناده می که در صدق در به از اگاه بر داعیان صحابه است قال قلت
گفت گفتم یا رسول الله ای الانبیاء کمان اولی که ام یکی از پیغمبران یو و نخست قال آدم گفت
آنحضرت یو و اول انبیا آدم علیه السلام قلت گفتم یا رسول الله و نبی کان پیغمبر یو آدم قال نعم
نبی مکلم گفت آنحضرت آدمی آدم پیغمبر یو و سخن کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحف یعنی رسول
است قلت گفتم من یا رسول الله کم المرسلون از بیان انبیا مرسل چند کس اند قال ثلثمائة و بضعة
عشر گفت آنحضرت در سل سبصد و ده و چند تن اند و در دایمی سبصد و چهارده آمده جماعه غفیراً جماعتی
انبیاء جم بطح جهم و تشدید هم به معنی بسیار و غفیر از غفر است به معنی سبزیس نرا فاده یعنی کثرت می کند چه جماعه
گیر می پوشد مادامی خود را و فی رواية عن ابی امامة قال ابو ذر قلت و در دایمی از ابی
ابامه آمده است که گفت ابو ذر گفتم یا رسول الله کم و فاء هذه الانبیاء چند است تمام شمار انبیاء چه
در سل و چه غیر در سل قال مائة الف و اربعة و عشرون الفا فرمود صد و بیست و چهار هزار الفا و مرسل
من ذ لك ثلثمائة و خمسة عشر جماعه غفیراً مرسل از میان آن سبصد و پانزده تن فرق است میان
نبی و رسول نبی آنکه وحی بوی بیاید تا مردم برساند و رسول آنکه کتاب باوی باشد و در عدد انبیاء و بیست
و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بسبب این اختلاف فاش از تعیین عدد انبیاء منع کرده اند و مجمل
باید گفت آنها بالانبیاء کلهم اجمعین و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم لیس الخیر کالمنها ثلثة نیست خبر جری شنیدن تا آن خبره چشم دیدن هر چند خبر تبیینی باشد با وجود
دیدن را خاعینی و کلمی است که شنیدن را نیست و آنحضرت دلیل می آورد برین معنی می فرماید که ان الله
تعالی اخبر موسی بما صنع قوم فی العجل بد رستی خدا منی تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بجهنمی که
کردند قوم وی در ماده کوب را قلم یلق الا لواح پس نیز داشت لوح را که در ان تودیت نوشته
بودند فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و بر چشم دید آنچه خدا انان از کوسال الهی

الاولاح اثبات الواح الزمه شدت نخبه فائز کسوت پس شکست (باب فضائل سید المرسلین ص)
 الراج روی الاحادیث الثلثة احمد و ابی کر و ابن سعد و امام احمد و باب فضائل سید المرسلین
 صلی الله علیه و آله وسلم فضائل سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم از حد و حدیث خارج است
 و اما نمی کند به ان علوم اولین و آخرین و نمیده اند آخر اینکه و حقیقت مگر بر و در گذار و در حدیث و اتفاق و از حد که
 آن حضرت سید اولاد آدم و فاضل ترین و سبب است صلی الله علیه و آله وسلم و علمیم و جمیع و بعد از وی
 ابراهیم نبیل الله پس از وی موسی کیم است و یافه نشد است نصیر از علایق بعد از موسی و الله اعلم
 بجه ۵ الفصل الاول حسن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت
 من غير قرون بشي ادم قرونا فقرنا كالت ان حضرت بر اینکته شده و فرستاده شده ام من از بهترین طبقات
 فرزند آن آدم قرن بعد از قرن یعنی در هر قرن و در طبقاتی پدران می کشم و قرن طبقه مردم و در یک زمان که
 قریب یکدیگر باشند چنانکه صحابه و تابعین و تبع تابعین و امثال آن در ادب و خیر قرون بنی آدم هر طبقه است
 که پدران آن حضرت در آن طبقه بودند و آن حضرت در اصلا ب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام
 کنانه بود و تفریش بود و بعد از وی ناسم بود یعنی گفت من القرن المکی گفت منته تا آنکه شد من از قرنی که
 شد من از وی و متنی خیریت محمول است بر خصایل حمیده و فضایل شریفه که در متباعدات عقلی اهل اکرم و ابدان
 مدح کنند با اعتبار دین و ایمان که افعال و او این در قرون است اما آبایی که ام آن حضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم پس به ایشان از آدم تا بعد از طاهر و مظهر انداز و بن کز و بر حسن شرک چنانکه فرمود
 بیرون آمد ام از اصلا ب طاهر و بارحام طاهر و دلائل دیگر که متاخرین علایم جدیست آن را تخریر و تخریر
 نموده اند و انصری این علی است که غی تنالی سبانه مخصوص گردانیده است باین متاخران و این علم آنکه
 آباد و اجداد شریف آن حضرت همه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح می کرد و کلمات
 بر خلاف آن و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ويختص به من يشاء و هذا جزای خبر و شیخ جلال الدین
 سیوطی را که دین باب رسائل تصنیف کرده اند و افاده و اجاده نموده این مدعا را ظاهر و باهر گردانیده
 است و حاشا الله که این نور پاک را در جای غلامی پاینده بنزد و در عرصات آخرت به تعذیب و تحقیر آباء
 او را تخری و فکرت دل گرداند رواه البخاري ۴۰۶ و عن واثلة بکسر شانه بین الاصحاح سنن مهمل و فاف
 صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة
 من ولد اسمعيل و درستی خدای تعالی برگزید کنانه را بکنر کانت که از اولاد اسمعیل پیچید و اصطفا است بعد از
 اسمعیل و پیش از قریش است به واسطه و اصطفا قریشی است که از اولاد اسمعیل پیچید و اصطفا است بعد از
 نصرین کنانه است مشهور در تسمیه قریش آنست که آن نام دایه بخرید است که در غایت قوت و زور
 است و در صحاح از ابن عباس آورد که گفت قریش را از ان جهت قریش نام کردند که در دایه

وخلق المکرمه يوم الثلاثاء ویداکرد که در رایی پیرای نامش را در روز (باب بدان الخلق و ذکر الانبیاء)
 سه شنبه وخلق النور يوم الاربعاء ویداکرد در شبانی را در روز چهارشنبه این روایت مسلم است و در
 روایت غیر اعلی النون یعنی پیداکرد حوت را در روز چهارشنبه و تواند که نور و حوت هر دو درین روز
 پیداشده باشند و ثبت فیها المذاب يوم الخميس ویداکند که در روز من جنبه باران در پنجشنبه وخلق
 آدم بعد العصر من يوم الجمعة ویداکرد آدم را بعد از نماز دیگر از روز جمعه فی آخر الخلق و در آخر
 پیدایش و آخر ساعة من الفها و فیما بین العصر الى اللیل و در آخر ساعت از روز در میان عصر
 تا شب و ازین جهت جمعه نام کردند که پیدایش اله و دردی جمع شد و فضیلت دادند آخر ساعت او را
 رواه مسلم و عنه قال بینما نبی الله صلی الله علیه و آله وسلم جالس و احبائه و اناسی آنکه آنحضرت
 نشسته است و یاران او اذا تبی علیهم سحاب ناگاه آمد برایشان ابری در بعضی نسخ صحابه فقال نبی
 الله صلی الله علیه و آله وسلم هل تدرون ما هذا یسن گفت آنحضرت آیادری باید چیست این
 قائلوا گفته بر عادت خود الله و رسوله اعلم قال هذه العنان گفت آنحضرت این عنان است سابقا
 که شست که عنان الفتح عن تمام ابراست و هذه روايا الارض فرمود این ابرها را و یهای زمین است روایا
 برای مهله جمع دادند است در ادویه شتری که بوی آب کشند نشید کرد ابرها را بدان یسوقها الله تعالی
 الی قوم لا یشکرون و نه می دانند ای تعالی آنها را بسوی قومی که شکر نمی کنند خدا را و ولایت عوفه و نمی خوانند
 او را درین شکیات است از کفران این قومی که بزمین نعمت شکر نمیکنند ثم قال هل تدرون ما فوقکم
 یسنر گفت آنحضرت آیادری باید شد چیست بالای شما قائلوا گفته صحابه الله و رسوله اعلم قال فانها
 المرفیع گفت آنحضرت بدو سنی آن بزمی که فوق شماست رفیع بر وزن فعیل آسمان و بعضی گفته اند نام
 آسمان و نیابت سقف محفوظ آسمان بقفی است نگاه داشته شده از انقادن تشیه کرده آسمان را به سقف
 خانه و موج نهکفوف و آسمان موجی است منع نگزده شده از سقوط موج نیز تشیه کردند چنانکه موج متعلی و در هوا
 می باشد آسمان نیز غلقی است بی ستون ایستاده ثم قال هل تدرون ما بینکم و بینها یسنر گفت آن
 حضرت آیامی دانید چه قدر است است میان شما و میان آسمان قائلوا گفته صحابه الله و رسوله اعلم
 قال بینکم و بینها خمس مائة عام گفت میان شما و میان آسمان پانصد ساله است ثم قال هل تدرون
 ما فوق ذلك یسنر گفت آنحضرت آیامی دانید چیست بالای این آسمان قائلوا الله و رسوله اعلم قال
 مما آن بعد ما بینهما خمسمائة سنة گفت بالای این آسمان دو آسمان دیگر است که در دنی مسافتی که
 میان آن دو آسمان است پانصد ساله است ثم قال کذلک یسنر گفت آنحضرت هم چنین حتی بعد
 سبع سموات تا آنکه شمر دهفت آسمان را بالای یکدیگر ضابین کل سمواتین ما بین السموات و الارض مسافت میان
 هر دو آسمان مقداره مسافتی است که میان آسمان و زمین است یعنی پانصد ساله است ثم قال هل تدرون

ما فوق ذلك قالوا الله ورسوله اعلم قال ان فوق ذلك العرش كنت (باب بدء الخلق وذكر الانبياء)
 بدو سنی بالا ای آن بخت آسمان عرش است و بین السماء بعد ما بین السما بین و میان عرش
 و میان آسمان مقدمه دارد و می میان برود آسمان است ثم قال هل تدرون ما الذي فتكم بستر گشت
 آنحضرت آیامی ده باید چیست آن چیزی که زیر شما است قالوا الله ورسوله اعلم قال انها الارض
 گفت آنچه زیر شماست زمین است ثم قال هل تدرون ما قبت ذلك بستر گشت آیامی دانیه چیست
 زیر این زمین قالوا الله ورسوله اعلم قال ان تحتها ارضا اخرى گفت بدو سنی زیر این زمین زمینی
 دیگر است بینهما مسيرة خمسمائة عام میان این دو زمین سیاحت با قصد ساله داده است حتی علی
 سبع ارضین بین اکل ارضین مسیره خمسمائة مائة شبر و آنحضرت هفت زمین را میان مردم
 زمین با قصد ساله ازین حدیث معلوم می شود که نسبت مسافت دو دوی میان زمین با بر دقت نسبت
 آسمان است پس آنکمی گویند که ثقیات زمین همه منرصل یک است و یکر آمد و بهم پیوسته و نهاده ارض را
 و در قرآن مجید هم ذکر کنی کند و سموات و الارض جمع محال این حدیث است و شاید افراد ارض بار داده همین
 زمین است که زیر این است و بر سنی های دیگر که دارند بخلاف آسمان که از الله فیض و آتامی رسد
 و الله اعلم ثم قال والذي نفس محمد بيده لو انكم ذلتم فجعل الى الارض المظلي لهبط علي الله ان
 بودنی که شکر و باری که بدو سنی را بسوی زمین که پایان از الله است بر آئینه ای افتاد آن رس
 بر خط ایون در احاطت دیگر فو قیت و احاطت بر دو دگر تنهایی دقت پس بر عرش عیان یافته است احاطه
 و وجود علم و قدرت و ظهور آثار صفات انعال و در زیر زمین بیان کرد که هر جا قدرت است و زیر
 و بالا همه را احاطه کرده است ثم قرأ بسبحوا ما لا تحصى من آيات الله ورسوله و ما لا يحيطون بها
 و الباطن وهو بكل شئ عليم شرح حال این اسماء شریف سابقا و شرح اسماء حسنی معلوم شده است
 رواه احمد و الترمذي وقال الترمذي قراءة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الآية قل
 علي الله ابراد لهبط علي علم الله و كنت ترمذي خواندن آن حضرت این آیت را دلالت دارد بر
 آنکه مراد از حدیث که گفته است لهبط علي الله لهبط علي علم الله است بقرینه وهو بكل شئ عليم یعنی
 می افتد آن و بسمان بر علم خدا و قدرت و سلطانه و بر قدرت او و بر قهرمان او و علم الله و قدرت
 و سلطانه فی کلی مکان و علم خدا و قدرت و سلطان او در هر جا است یعنی آثار این صفات در
 همه جا است و الا این صفات حق هم مکانی نه بید و هو علی العرش و خدا بر تلی ذات خود بر عرش است
 که با وصف نفسه فی کتابه چنانکه وصف کرده است وی نمایی و قدرت و ذات خود را در کتاب خود
 گفته الرحمن علی العرش استوی و هو رب العرش العظيم با مراد مجموع آنکه آنچه ذکر کرده از
 وجود علم و قدرت و سلطان و وجود ذات بر عرش چنانکه و هو الله فی السموات و فی الارض فرمود و الله

بکلیه محیط و بر هر نقه بر این آیات اگر چه ظاهر مومست و نگانند و لیکن (باب هذا الخلق و ذکر الانبیاء)
 به حقیقت کفایت و عبادت از ظهور سلطان علم و قدرت اند و مراد آنها خدای تعالی است که مناسب
 قدس و عزت است او بید تعالی شاه و غیر بر نامه و اسم اعظم ۹۹۰ و عنده ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال کان طول آدم ستین ذراعا و در ای قد آدم شصت گز فی صبح اذ راع عروضا دهفت
 گز بهنا ذراع در اصل به معنی دشت دست اذ رفقی با فوق اصبع وسطی و گز شرعی همین است فانه
 آنکه مراد ذراع آدم است که تداومت از شصت ذراع و بی بود یا ذراع متعارف اقلان از مردم
 و ظاهر آنست که مراد ذراع مردم باشد زیرا که اگر مراد ذراع آدم باشد لازم آید که ذراع بی شصت
 یکسانست بی باشد و در غایت قسرها به حسب طول جسد بی و از تناسب بعایت بیرون بود و کما لا یخفی
 ۹۹۰ و عن ای ذر و اینست از ابوذر خنابی که در صدق و زهد از اگابو داعیان صحابه است قال قلت
 لکتم یا رسول الله ای الانبیاء کمان اول که ام یکی از پیغمبران بود و نخست قال آدم گفت
 آنحضرت بود اول انبیاء آدم علیه السلام قلت کتم یا رسول الله و نبی کان پیغمبر بود آدم قال نعم
 فی مکلم گفت آنحضرت آدمی بود پیغمبر بود و سخن کرده شده یعنی فرستاده شده بروی صحت یعنی رسول
 است قلت کتم من یا رسول الله کم المرسلون از میان انبیاء مرسل چند کس اند قال ثلثمائة و بضعه
 عشر گفت آنحضرت در سل سیمصد و دود و چندین اند و در دوا بی سیمصد و چهارده آید و جمعا غفیرا جماعتی
 انبیه جمیع جمیع و نشد بدین معنی بسیار و غفیر از غفر است به معنی ستر این نیز افاده معنی کثرت می کند چه جمعه
 کثیری پوشیده مادر ای خود را و فی و آیه هن ای امامه قال ابوذر قلت در دوا بی از ابی
 افاده آمده است که گفت ابوذر کتم یا رسول الله کم و فاء عدة الانبیاء چند است تمام شمار انبیاء چه
 در سل و چه غیر در سل قال مائة الف و اربعة و عشرون الف و فرموده و بیست و چهار هزار الف و سل
 من ذلک ثلثمائة و خمسة عشر جمعا غفیرا مرسل از میان آن سیمصد و پانزده تن فرق است میان
 بی و رسول بی آنکه بی بی باید تا مردم و مرسل مذکور رسول آنکه کتاب بادی باشد و در دوا بی و بیست
 و بیست و چهار هزار نیز روایت آمده و بیست این اختلاف فاش از تعیین عدد انبیاء منع کرده اند و مجمل
 باید گفت آنها را لا انبیاء کلهم اجمعین ۹۹۱ و عن این عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم لیس الخبر کالماء قننه مست خمر خمری شبنم مانند آن جز چشم و بدن با چند نفر قننی باشد با وجود
 و بدن را خانی و حکمی است که شبنم را بیست و آنحضرت دلیل می آورد برین معنی بی فرماید که ان الله
 تعالی اخبر موسی بما صنع قومه فی العجل بدستی نه ای تعالی خبر داد موسی را علیه السلام بچیزی که
 کرد قومی بی در ماده کوب فلهم یلق الا لوالح پس بنده اخت و حنا را که در ان تو بدست نوشته
 بود فلما عاين ما صنعوا پس هرگاه که موسی نزد قوم آمد و دید چشم دید آنچه خدا اند از کوساله الهی

الاواح انداخت الواح را از جهت شدت غلبه فائز کسرت پس شکست (باب فضائل سید المرسلین و غم)
 الواح روي الاحاديث الثلاثة الحمد و ايت کرد اين سه حديث را امام احمد رحمه الله و باب فضائل سید المرسلین
 صلى الله عليه وآله وسلم فضائل سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم از حدیث و در حصر خارج است
 و اعطای نمی کند به ان علوم اولین و آخرین و نمیده اند آثار آنکه و حقیقت مگر برورد نگاه جز دخل و اتفاق و از آنکه
 آن حضرت سید اولاد آدم و فاضل ترین پیغمبر است صلی الله علیه وآله وسلم و علیهم اجمعین و بعد از وی
 ابراهیم خلیل الله پس از وی موسی کیم است و یافه نشد و است تصریح از علما بعد از موسی و انبیا اعظم
 ❦ الفصل الاول ❦ عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعثت
 من عمري قرون يعني ادم قولا فافقرنا كالت آنحضرت بر این سخن شده و قریب تا ده شده ام من از بهترین طبقات
 فرزند ان آدم قرنی یعنی در هر قرن در صلبهای پدران می کشتم و قرن طبقه میروم و در یکت زمان که
 قریب بیکه بگذشت چنانکه صحابه و تابعین و تبع تابعین و امثال آن در هر از بخیر قرون بنی آدم هر طبقه است
 که پدران آنحضرت در ان طبقه بودند و آنحضرت در اصلا ب آنها بود چنانکه بعد از اسمعیل علیه السلام
 گناه بود و تریش بود و بعد از وی ما ششم بود یعنی کثرت من القرن الذي كنت معه تا آنکه شدیم از تریش که
 شدیم از وی و معنی خیریت محمول است بر فضایل حمیده و فضایل شریفه که در متبادلات عقلا اهل کرم و ابدان
 مدح کنند به اعتبار دین و ایمان کمال اقبال و اولاد این در قرون است اما آبایی که اسم آنحضرت صلی الله علیه وآله
 وسلم پس به ایشان از آدم تا جد الله ظاهر و مظهر اند از دین کبر و در حسن شرک چنانکه فرمود
 میزدن آمد ام از اصلا ب ظاهر و با دحام ظاهر و دلائل دیگر که متاخرین علما می حدیث آن را تخریر و تقریر
 نموده اند و انجری این علمی است که می توانی شجانه مخصوص اگر و انبیا است باین متاخران را یعنی علم آنکه
 آباد اجداد شریف آنحضرت بمنه بر دین توحید و اسلام بوده اند و از کلام متقدمین لایح می کرد و کلمات
 بر خلاف آن و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء ويختص به من يشاء و در اجزای خبر و شرح احوال الدین
 سید علی را که در دین باب در سبیل تصنیف کرده اند و احادیث و احادیث موجوده این مدعا را ظاهر و باهر کرده اند
 است و حاشا الله که این تو زیاده را در جای ظاهری نباید به نهد و در غرضات آخرت به تندی و تحقیر آباء
 و ارحم الراحمین و محمد و آل محمد کرد اند رواه البخاری ۲۵ و عن واثلة بن اسباط عن سنان مولى و قات
 صحابی مشهور است قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول ان الله اصطفى كنانة
 من ولد اسمعيل بدر سني خدای تعالی بزرگتر گناه را بکسر کاف که از اولاد اسمعیل بحد واسطه است بعد از
 اسمعیل و پیش از قریش است بعد واسطه و اسطه قریش من كنانة و بزرگتر قریش را که از اولاد
 نصر بن کنانه است مشهور در اسمیه قریش آنست که آن نام دایه بزرگ است که در غایت قوت و زور
 است و در صحاح از ابن عباس آورده که گفت قریش را اذان جت قریش نام کردند که در دین

در بابی است که آنرا تریش می گویند خرد او باید تراشید خرد . (باب فضائل سید المرسلین عم)
 او را هیچ بابی و غالب و مانند نمی کرد و بر وی هیچ یکی از آنها وجود دیگر نیز در قاموس نه کور است و اصطافی
 من قریش بنی هاشم و برگزیده از اولاد قریش هاشم و پسران او را اصطفائی من بنی هاشم و برگزیده مرا از
 پسران هاشم پس وی صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده ترین برگزیدگان و خلاصه خلاصها باشد و او مسلم و فی رواية
 للمقرئ من ان الله اصطفی من ولد ابراهيم اسمعيل و اصطفی من ولد اسمعيل يعني كفاة و در روایت ترمذی
 ابن قتیبه زیاده کرد که عذای تعالی برگزیده از اولاد ابراهیم اسمعیل را بعد از ان از اولاد اسمعیل کنانه را الی
 آخره . ۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا سید ولد آدم
 يوم القيامة من بهتر و بهتر و بزرگتر فرزندان آدم در جمیع صفات کمال روز قیامت تقید بر روز قیامت
 باستوار ظهور آثار سیادت و کرامت است و در آن روز چو در آن روز ظاهر گردد که روز و زو است
 و هیچ کس از وی بخیرت الهیه قریب تر و بزرگتر نیست و از اینجا فضیلت بر ملا یکه نیز لازم آید بر مذ هب
 اهل حق وی گویند بشر فاضلتر از ملا یکه اند و در بعضی احادیث افضلیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بر حلق علی الاطلاق نیز مذکور است در مواهب که نیمه در حدیث سلمان ابن عساکر آورده که گفت سلمان فرود
 آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و گفت بدرستی و راستی پروردگار تو می گوید بنیافردم هیچ آفریده
 را بزرگتر از من از تو و دنیا داهل دنیا را برای آن پیدا کردم نتابشتن ما بنیم ایشان را بزرگی ترا و مرتبت
 ترا که بزرگتر نیست و اگر نمی بودی تو پیدا نمی کردم دنیا را پس ثابت شد که آنحضرت افضل خلایق
 است همه و آنکه در بعضی احادیث آمده است که تفاهیل نهید میان پیغمبران و تفصیل نهید مرابری موسی و بر
 پیغمبر پس جواب آن در سابق معلوم شد و اول من یشق عنه القبر و من نخست کسی ام که
 شگافه می کرد و از وی فریاد است از آنکه وی صلی الله علیه و آله و سلم اول کسی است که برانگیخته می شود
 از قبر و اول شافع و من نخستین شفاعت کننده ام و اول مشفع و نخستین کسی که قبول کرده شود و شفاعت
 وی چو وی صلی الله علیه و آله و سلم نخستین شفاعت کننده است و شفاعت وی البته مقبول است
 لازم آید که نخستین کسی که قبول کرده شود و شفاعت وی است و تفصیل این در باب الشفاعت
 گذشت و راه مسلم . ۳۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا اکثر الانبياء
 تبعها يوم القيامة من بیشترین پیغمبرانم از روی تابان روز قیامت و انا اول من یقرع باب الجنة
 و من نخستین کسی ام که می کوبد در درخت راوی و در آید وی در آرد در درخت و راه مسلم . ۳۰ و عنه
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی باب الجنة يوم القيامة و من از انس است گفت
 گفت آنحضرت می آیم در درخت راوی در قیامت فاستفتح بس باب می کنم کشان در درخت را و فیقول
 الشاذن من انت پس می گوید خزینه دار بهشت چه کسی تو فاقول محمد پس می گویم یوم فیقول لك

ادرت ان لا افتح لاحد قبلك پس یگوید فاذن بشت بسبب (باب فضائل سید المرسلین ص م)
 تو امر کرده شد ایم من که کتابم در مرتبه یکی و ایش از تو رواه مسلم ۶۰ و عقد قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم اما اول شفیع فی الجنة من خستین نزدعت گفته ایم برای در آمدن
 بشت یا برای دفع درجات و در ان لم یصلق نبی من الانبیاء ما صدقت تصدیق کرده نشد و ایمان
 آورد و شایع پیغمبری از پیغمبران آن مقدار که نصدیق کرده شد من یعنی من بیشترین انبیاء از
 و دئی است اتباع یا تصدیق کرده نشد هیچ پیغمبری چنانکه تصدیق کرده شد من و روقت اعتقاد بر وجه
 اوس بیان کثرت است و بر وجه ثانی بیان قوت ایمان و زیادت محبت است است یا محضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم و ان من الانبیاء نبی ما صدقه من الله الا رحل و احد و درستی از پیغمبران پیغمبری
 است که تصدیق نه کرده اند و از است وی مگر بکر در رواه مسلم ۶۲ و عن ابی هريرة قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم مثلي و مثل الانبیاء كمثل قصر احسن بهیما له قصه و حال عجیب من و
 پیغمبران سابق هم چه قصه و حال کوشی است که یک کرده شد بنای او تمام کرده شد فی الاصرار بنیان
 دیوار کرده اند و ترك محله موضع لبنة گذاشته بشت و ازان کوشک جای یکخست و لبنة فتح لام
 و کسر باد کسر لام و سکون یا نماز و قطاف به الفظا پس کرده اند و گشته نظر کنند گمان به پیچون من
 حسن بینانه در عالی که شفت می کنند نظر کنند گمان از خوبی بناء آن کوشک الا موضع تلك اللبنة مگر
 جای آن خست که عالی مانده فکنت اقامه ذب موضع اللبنة پس بود من که بسنم جای آن خست را
 ختم بی البنیان و عتم بی الرسل ختم کرده شد بنیان بنا ختم شده من پیغمبران و فی رواية فانما اللبنة و
 انا خاتم النبیین پس منم منالی آن خست و منم ختم گفته اند پیغمبران متفق علیه ۸۰ و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما من الانبیاء من نبی الا فدا عطي من الايات ذمت از
 پیغمبران هیچ پیغمبری نماند به تحقیق داده شده از معجزات ما مثله آسن علیه البشر معجزه که مثل دبی در اعجاز
 و دلالت بر صدق پیغمبر ایمان آورده اند باطلاع بران مشاهده آن و میان و منظر شده اند با ایمان آوردن
 چنانکه شان معجزه است یعنی هیچ پیغمبری نیست که اظهار معجزه باین کیفیت کرده و دلیکن مخصوص بر زمان وی
 بود و از انقطاع آن زمان منتفاع گشت آن معجزه و انما كان الذي اوتيت و هيا وحي الله و نیت معجزه که داده شده ایم
 مگر وحی که فرستاده شده است نسوی من یعنی قرآن عظیم که معجزه عظیم است باقی نه ندای و مور و شاه صدق است
 بر نبوت سید العالمین و مرشاه العالمیان طریق حق و یقین قار و جوان اکون اکثرهم تابعوا انی یوم القيمة پس
 ای سید ایم که یستم من بیشترین پیغمبران از روی تابعتان یعنی تابعتان من بر بیشتر با شدند تا در قیامت از جنت
 بقایای معجزه که داده شد قیامت هر که آنرا مشاهده نماید ایمان آورد متفق علیه اگر گویند که بانیای دیگر نزد حق
 و کتاب و جواب بشر آنست که آن وحی و کتاب معجزه نبود هم چنین تکرار کرده اند و بیان منی این حدیث

و بعضی گفته اند که منی آنست که هر پیغمبر داده شده است از تجزات (باب فضائل سید المرسلین ۵ م)
بحری که بود مانند آن مریمه ی را که پیش از وی بود از خوارق عادات و اما بحرزه عظیمه منی که وحی است
و ادانش هیچ یکی را و ایند بیشتر شده تا بیان من و این منی بحسب عبادت ظاهر نمی نماید اگر چه تقریر اول
احد دو انکام است و اگر تشریح بر آید فافهم ۹۹ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم اعطيت خمساً لم يعطهن احد من قبلي داده شده ام من پنج خصلت که داده نشده است هیچ یکی
پیش از من نصرت با لرب هیهة شهر فنج و طغز داده شده ام من باز اخن فرس در ول دشمنان من
از سبابت بکار داده و منحصر این نسبت بانبیا است صلوات الله و سلامه علیهم و امر ساطین و جبار
خارج بحث است و مقصود حصول فتح و طغز است بر عجب که بالعدل حاصل شود و اما مجرد وقوع رعب بحری
و بگه است فافهم و جعلت لی الارض مسجداً و گردانده شد برای من تمام روی زمین مسجد و گاه که درست و روی
نماز گذاردن و در انهم سائده خرد و مواضع معهود که یح و کنایس ایشان باشد درست نبود و بعضی گفته اند که
منی آنست که ایشان نماز نمی کنند از دنگ و رجائی که متیقن می بود طهارت آن و مباح کرد و ایند شده
برای ما هر جا که باشد خراکه متیقن کرد و نجاست آن و طهور او گردانیده شد برای من زمین پاک کننده که
تیمم باشد و در انی امم دیگر که طهارت جز بآب نبود فایما رجل من امتی اذ و کتفه الصلوة فلیصل پس
هر که ام مرد از امت من که در یابد او را وقت نماز و یا نه نشود آب پس باید که تیمم کند و بگذارد و در انجا
نماز و این تقریر این قول منفرج بر هر دو گرددم بگردانیدن تمام زمین مسجد و سم بر هر گردانیدن روی ظهور
و احلت لی المغنم و لم تحل لاحد قبلي و حلال گردانیده شد برای من غنیمت و حلال گردانیده شد
مر هیچ یکی را پیش از من گفته اند که انهم سائده چون غنیمت می گردانید حیوانات را می کشت آن ملک
غنیمت کنندگان را بنبیای ایشان پس مخصوص گردانیده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باخذ خمس و صفی
که هر چیز از غنیمت خویش می گردانید مثل شمشیری یا چاربه مثلاً اخبار می گردانید برای خود او اگر غیر حیوانات را
غنیمت می گردانید گرد می آورد و در رجائی پس آتش می آمد از آسمان و آن را می سوخت که انی بغض
اش روح و اعطيت الشفاعة و داده شد مرا مرتبه شفاعت عظمی عامه ثلثه تمامه محال و مواطن شفاعت
و اچنانچه در باب شفاعت گفته شد و کان الغیبی یبعث الی قومه خاصه و بود پیغمبر پیش از من که
فرستاده می شد بسوی قوم خود خاصه و بتومی دیگر که داشت و بعثت الی الناس عامه و فرستاده
شد من بسوی تمام مردم بلکه بانس و جن و تواند که بعثت می سان الله علیه و آله و سلم بسوی جن بعد از ان شده
باشد ازین جهت تعرض بحی که در تحقیق این در حدیث آید و گردانیده شد متفق علیه ۱۰۰ و عن ابی
دروم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال فضلت علی الانبیاء بعثت و انی است از انی
هر چه که آنحضرت گفت فضیلت داده شده ام من پیغمبران به شش خصلت و حدیث سابق

بخ گفت و این جانش و بحقیقت فضایل آن حضرت صلی الله علیه (باب قضائش سید المومنین عم)
 و آله و سلم که بدان مخصوص و ممتاز است بسیار است خارج از حد حصرو احصاء و لیکن بعضی از آن
 بتقریب وقت و سوال در احادیث مذکور شد و مقصود حصر نیست اولویت جوامع الکلم داده شده و ام گمانی
 که جامع کلمات و معانی گنبد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکلم می کرد و بکلامی موجز که
 شامل معانی گنبدی باشد و این از جوامع حضرت حامیه مجریه است مثل انما الاله مال بالنیات و من
 حسن السلام الموه تروکه سالایه و والدین النصیحة و امثال آن که هر یکی متضمن معانی گنبدی است و
 بعضی از علماء از برای جمع این احادیث مترجمی شده قطعی از آن گرفته اند و بعضی گفته اند که مراد جوامع قرآن
 است که در سبجیه در وی در الفاظ سیره معانی گنبدی جمع کرده و معنی اول ظاهر تر است و ولایت می کند
 بر این دو ابی که زیاده کرده است در وی اختصار فی الکلام و این ولایت دارد بر معنی اول و نصرت بالمرغب
 و نصرت داده شده ام بر عجب و خوف چنانکه در حدیث سیره شهر مذکور است و احلت لی الفنائم
 و جعلت لی الارض مسجدا و طهورا و ارسلت الی الخلق كافة و فرستاده شد من سوی من سوی الله
 و ختم بی النبیون و ختم کرده شد من پیغمبران در راه مسلم و در تخصیص عموم رسالت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم سخن کرده اند که در زمان نوح علیه السلام پیغمبری دیگر نبود پس باید که مبعوث بنامه اهل آن
 زمان باشد و نیز دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض هلاک و غرق و ولایت دارد بر آنکه مبعوث باشد بود
 و استانی امروزی نگارند و نیز سلیمان علیه السلام پیغمبری کرد در زمین و امری کرد مردم را با اسلام چنانکه
 باقیس و جزوی و تهدیدی نکرد ایشانرا اقبال و این دلیل است بر عموم رسالت و جواب داده شده است
 بآنکه عموم بر رسالت در اصل پشت نبود بلکه حادث شد بعد از آن با کتف و علق الله بعد از غرق در موجودین
 ایا پیش از غرق اقبال دارد که وی مبعوث باشد بقوم خود خاصه و چون جرقوم وی بر زمین نبودند بظاهر
 چنان بود که بعثت وی عام است اما دعای وی علیه السلام بر تمامه اهل ارض از جهت آن بود که دعوت
 وی قوم خود را بتوحید رسانید تمام مردم را از جهت طول مدت عمر وی پس متاد می شد بر اثر که پس
 بسختی شد مذایب را و بعضی گفته اند که تواند که توحید عام باشد در بعضی انبیاء و التزام فروع شریعت وی عام
 نباشد و جواب از اشکال بحال سلیمان علیه السلام گفته اند که معنی رسالت مخصوص است بحال و اجابات
 و مخرجات اما در مذایب پس مردم را بدان و ایما و اتامه بقبال که بظاهر از خصایص و اجابات
 می نماید بحقیقت از خصایص آن نیست بلکه آنچه مخصوص است عقاب در آخرت است که انی حاشیه السوطی
 علی الناس و احتمال دارد که تهدید باقیس و قبال وی از جهت ماک باشد از جهت رسالت و وی علیه
 اسلام هم ماک بود و هم رسول فلا اشکال کذا اقیل و عینه ان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم قال بعثت بجوامع الکلم و فصول بالمرغب و هم از این بهره است که آن حضرت گفت بر انکینجه

بر آنکس نه شده و فرستاده شده ام پس یوحنا مع کلمه و حضرت داد و شد ام باب فضائل عید الفریسین هم،
بر عبت شرح این معلوم شد و بیننا انما نائم را اینتی بمقتایع خزان الارض و در انشای آنکه من
در خواب دیدم خود را که آورده شده ام گنبد های خزیده های زمین را یعنی در دهانیده است آن گنبد مرا
فروضجت غی یلای پس نهاده شد آن گنبد بپوشش من مراد قنوجات است که کشاد باوی تعالی بر است
وی صلی الله علیه و آله و سلم از بلاد شرق و غرب و استخراج کنوز و وفای مراد گنبد های زمین که در وی
سکن و ز است متحقق علیه ۱۲۰ و عین ثوبان قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ان الله ذوی لی الارض بدرستی خدا بی تعالی فرام آورده و در کشید برای من زمین را فرایت مشارقها
و مشارقها پس دیدم من بلاد شرق و او غرب آنرا و ان امتی سیبلغ ملکها ما ذوی لی منها و بدرستی
است من نزد ملک است که برسد ملک وی و بادشاهی وی چیر بر اگر فرام آورده شده و در کشیده شده است
برای من از زمین یعنی در مشرق و مغرب پادشاه شوند و تعریف کنند و اعطیت الکونین الاخر و
الابیش و داده شده فراد و کنج نهرخ و سفید مرا و کنج نهرخ خزیده های اکامره که خسران فادین اند
که غالب بر این ندر است و کنج سفید خزیده های قیصره که پادشاهان روم اند و غالب بر ایشان نقره است
و بعضی گفته اند که مرا و ایا حمر ملک تمام است از جهت نهرخی و ملک ایشان و بایض ملک فارس از جهت
سفیدی و ملک ایشان و بعضی اول ظاهر تر است و الی جاک و الی الامتی ان لایهاکهم بسمه عامه
و چون درستی من سوال کردیم بر خود و گذاردیم ای اینست من این که هلاک کند امت مرا بقیه عام یعنی بقیه
که تمام امت را هلاک کند و ان لایسلط علیهم عدوان من سوي انفسهم و این که بر نگار و بر امت من
و زمین را از فرزندان ایشان یعنی کافران فیستبیح بیضتهم و لسن مباح که داند و بستاند جای اجناس
ایشان و محل سلطنت و قهرمان ایشان را و برضه میان نهر ای و بینان شهر و جای قوم یعنی و قسمی که محل
و مستقر ایشان است و ایشان را تمام هلاک کرد و اند و ان دبی قال و بدرستی بر و در کار من گفت
یا محمد انی اذا قضیت امر افانه لایرد بدرستی من چون حکم کنم امر را پس بدرستی که آن و در کرده
و باز گردانیده نمی شود آن حکم علما باشد بایا و الی اعطیک لا ملک ان لایهاکهم بسمه عامه و بدرستی من
و او و ترا به جنت است و که هلاک نکرد انم ایشان را بقیه عام و ان لایسلط علیهم عدوان من سوي انفسهم
فیستبیح بیضتهم و او و ترا که بر نگارم بر امت تو و دشمنان ایشان پس مباح که داند بقیه
ایشان را و او اجتمع علیهم من باقطارها و اگر بر فرام آید بر ایشان کسانی که در تمام حاسب
و فوای زمین اند یعنی اگر بر کافران تمام عالم جمع شوند حتی یکون بعضهم یهلك بعضا و یسبی بعضهم بعضا
تا آنکه باشند بعضی از امت تو که هلاک گردانند بعضی را دیند و اسیر کنند بعضی را یعنی کافران ایشان غلبه و تسلط
نشد و ملک را نتواند ستانند و لیکن امت تو میان خود جنگ کنند و بعضی هلاک کنند و بعضی را این چنین

نه است و در تورات بعضی صفته فی القرآن آن بهیضی مقامات . (باب فضائل حید المرسلین هم)
و می که مذکور اند در قرآن و درین آیت یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ای کرامی . شنبه بدرستی
فرستاده ایم ترا شاه بر اهل است و مبشر و منفرج شس و پند و جواب مر مصلیان را و قلی را و ترسانه از
مذاب مر عاصیان را و حرز اللامیین و پناه مر عرب را و احراز کسرها و سکون رای مهمانین جای استوار که
پناه ده و ترا و با جمیع عرب اندر بر آنکه در غالب خود اندین و خوشنمذ اید یا بهجت آنکه منسوب بام القری اند
که نام یک است و تخصیص به عرب بهجت آنست که بهجت در ایشان و از قوم ایشان است و بهجت
انقطاع ایشان از سطوت عجم و آنکه حرز از اهل اشیر طانی و آنست نفس مراد را در وجود شریف وی صلی
الیه علیه و آله و سلم بهجت و پناه عالمیان است و بهیضی گفته اند که مراد حفظ قوم اوست اذ است قبضال و نزول
اندا بپرویشان مادی که وی در ایشان است چنانکه در قرآن مجیدی فرماید و ما کان الله ليعذبهم
او انت فیهم . انت عیله ی تو ای محمد بدو خاص نبی که در حقیقت ندگی خاص هیچ کس بانو شریک نیست
و در رسولی و تو رسول نبی و فرستاده نبی بخلق محبتك المحمودة کل نام ذکر ده ایم من ترا متوکل که همه کارهای
خود را بدین سپرده و قطعاً بر حول و فست خود را بسپارده لیس بقضائین چنین متوکل که نیست و در شست خود
ولا غلیظ و در شست سخن و لا عتاب به تشدید خام و مجروح فریاد کننده فی الاسواق و در بازار و تخصیص بازار
به بخت عزت و عادت که در اینجا شود و غوغا بسیار بی باشد و محاب یصا و نیز آمده است و لا یدفع بالبیعة
السیئة و در نمی کند بدی و ابی بدی یعنی هر که بوی بدی آگند بدی خجای و بی نمیده و لکن یصغوا و یفقر
و لیکن در نمی کند بدی بوشد بلکه احسان می کند و لکن یقیضه الله حتی یقیم به الیلة العو جاء و قض می کند
روح او را خدا ای تعالی تا آنکه در آیت می گردانند به آیت می کند بوجود وی قوم کج و گیر او را بان یقولوا
و است اگر داند نعت کج ماین است که بگویند ایشان لا اله الا الله و صفت شوند بوجیه و یفقیع بها
اعینا عیادی کشاید ای تعالی ماین کلمه چشمه نای گوید و او را با فاصلا و می کشاید گزینهای گردان و قلوبا
غلفا و دلهای را که نمی نمند چیزی و یاد از یاد چیزی را گوید و غلات و و پرده اند و الا البخاری و کلا
و واه الدار می عن عطاء عن ابن سلام فحوره و ستم چنین در آیت انکروا بالست این طریقت را
و از می از عطاء بن یسار از عده ابن سلام مانند این حدیث که روایت کرده است بخاری از عطاء از عده
اسه بن عمرو و ذکر حدیث انبی هریرة فی الاخرین فی ما فی الجمفة و ذکر کرده شد حدیث ابی یاربره
که در فضائل آنحضرت است و در اول از نظر فی الاخرین است و در باب جمعه ١٨ الفصل الثانی
شخص نصیاب یفتح حاتم مجمر و شید بد نمود دین الارث حتی امره و داد شد بد فو قافیه صحابی است اسلام آورد و پیش
از در آمدن آنحضرت و ادالتر تم را دعد اب کرده شد و در بین خدا و سر کرد و حاضر شد بد را و مشاهدی
و اگر بعد از است و وی اول کنش است که مرد بگو و و نماز که از و بر وی امیرالمومنین غنی بن ابی طالب

قال كنت خباب صلي بنار رسول الله نازكاً و يما يعني امامت (باب فضائل سيد المرسلين عم)
کردند و اعتبارند صلى الله عليه وآله وسلم صلوة يك نمازي و افاطالها پس در از کرد آن نماز و
قالوا انتم نجا يار رسول الله صليت صلوة لم تكن فصليةا كذا ردي نمازي و ابر رازي كه بنودى نوكر
ي كه اردى نماز باين در ازى قال اجل گفت آنحضرت آردى ايا صلوة رغبة و رغبة زير كه اين نماز
و حجت و خواستش و بيم و بيم و دعوى دعا و سوال مى كردم و اميد اجابت و خوف خشيت داشتم از اين
چرت در از كردم و خضوع و خشوع بسيار نمودم و ابى حالت الله فيها ثلثا و يد و سستی من سوال كردم
خدا را در اين نماز حاجت فاعطاني اثنتين و شتى و احلني پس و اذ حلى تعالى مرا و حاجت را
و ند اوباك حاجت را اما الله ان لا يهلك امتي و صفة سوال كردم خدا را كه هلاك نكرد و انداخت مرا از خط
فا عطا ليها پس و اذ مرا اين را و اما الله ان لا يسلط عليهم عدو من غيرهم و سوال كردم خدا را
كه بر نگارد بر ايشان دشمن را از غير ايشان يعني كافر را فاعطانيها پس و اذ مرا اين حاجت را
بنور و سالته ان لا يلدني بغضهم بامن بعض سوال كردم خدا را كه بخت ندهد بعضى از ايشان را عذاب
بدني يعني جنگ بيشه چنان خود و هلاك نكرد و الله بكم كذا و اقمعنيها پس و اذ مرا اين را و اذ القوم الذي
و النسا ۲۰ و عن ابى مالك الاشعري صحابي است و را نام دومی اختلاف است نفسى بعد الله
گفته و بعضى كفت و بعضى جز آن نود و نشت دى نیز اختلاف است بعضى اشعري گفته و بعضى اشعري قال
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله يدرك منى منى منى و جل اجازكم بانه و اذ خلاص
كردايد شما را من ثلث خلال اوله خصات ان لا يلد هو عليكم بئذ كذا و الله ما كذا و ما كذا و ما كذا
نمونه بر شما بيشه شما پس و هلاك شود شما چنانكه بعضى بيشه بران كذا و ان لا يظهر اهل الباطل على اهل
الصدق و دم آنكه غالب نيابد اهل باطن يعني كافرين اگر چه بسا باشد بر اهل حق يعني مسلمانان اگر چه كم
باشد چنانكه است و ابا و كرد الله و بنى الاسلام را و ان لا يجمعوا على ضلالة سبوا كه اتفاق نيابد شما همه
بر گرايى بواين دليل است بر آنكه اجماع حجت است كه عبادت از انفاق عايشى بر عصرى كلى شرعى و مراد
بنما نموده و ابا و ابا و ۴۰ و عن عوف بن مالك صحابي است و اول مشابه دوى خبير است
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان يجمع الله على هذه الامة سيقين جمع كذا خداي تعالى
برين است و دوشش بر اعيانها و سيقان من مد و هلك شمشير از اين است و شمشير و گر از
دشمن اين است نور بشتى گفت معنى اين است كه حق تعالى برين است و دوشش جمع كند كه واقع شود
باين هلاك و اسب رسال بلكه و قبحى كه است ميان خود و جاك كند بر كذا دند انى تعالى كافر از ايجاك ايشان
نا از جنگى كه ميان خودى كردند باز آيد و طبيى گفت ظاهر آنست كه مى فرمايد و عده كه خداي تعالى كه جمع نموده
است من دو جنگ ميان خودم جنگ كند و بگازان هم جنگ كند بلكه اگر يكى باشد و گر يكى باشد و ايد

[illegible]

اذما اتوك لتصلهم الآية. من رسول الله روایت می کند (باب فضائل سید المرسلین ه م)
 از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنکه قال انی عند الله مکتوب گفت آنحضرت به دوستی کس نزد
 خدا ای قاری نوشته شده و ام حاتم البیهقی ختم کننده پیغمبران که بعد از من پیغمبری نباشد و آن آدم لعن الله
 فی طایفه و دوستی آدم هر آینه افتاد بود بر زمین و لیکن خود دهرشت خود طیبیت باره از کل وجه معنی
 خلقت و جرات نیز آمد و حاصل این معنی آنجه مشهور است بر زبانها بانظ کفایت لبیا و آدم این العلماء و الطین
 و در روایتی کتبت نبیاً و کتابت یعنی نوشته شده ام من پیغمبر و عال آنکه آدم میان آب و گل بود یعنی مخلوق
 نشده بود و اینجائی گویند که از سبب نبوت آنحضرت چه مراد است اگر عالم و تقدیر الهی است نبوت
 همه انبیا را شامل است و اگر بافضل است آن خود در دنیا خواهد بود و جانش آنست که مراد اظهار نبوت اوست صلی
 علیه و آله و سلم پیش از دج و عنصری می آورد ملائکه و ارواح چنانکه وارد شده است کتابت انکم شریف
 از هر عرش و آسمانها و تصور نیست و آخرهای آن و بر سبب این خود العین در گهای و در حیات جنت و
 درخت طوبی و غیره و چشمهای فرشتگان و بعضی از عرفا گفته اند که روح شریف وی صی اله
 علیه و آله و سلم نبی بود در عالم ارواح که تربیت ارواح می کرد چنانکه در بین عالم جسم شریف مرئی
 احسا بود و به تحقیق ثابت شده است خلق ارواح قبل احسا و او اله اعلم و صاحب کرم باول
 امری و سرانجام است که نردم شمار این نخست کار خود دعوت ابراهیم اول امر من و عای ابراهیم است
 علیه السلام که بر سالت من کرده بود چنانکه کز همه زبانها و بعضی فهم و رجوع لا منهم الآية بر آن دلالت
 دارد و بشارة عیسی و نیز اول کار من خبر خویش و آن عیسی است علیه السلام چنان که در قرآن می فرماید
 و مبشر ابر خول یاتی من بعد اسمعه احمد و رویا الهی التي رات عین و ضعتی و نیز اول کار من
 خواب دیدن مادر نیست که دیده امی که از آید مرا و قد عرج لها نور اضاء لهما منه قصور الشام و
 تحقیق بیرون آمد برای مادر من و دشمنائی که روشن شد مرا و در آن بر دشت نائی کوشگاهی شام چنانکه
 و اخبار آمده است که در وقت زائیدن آنحضرت نوری از آسمان ظاهر شده که خانه های ولایت شام نمایان
 گشت و گفته اند که این در بیداری بود پیش مراد بر زبانهای عین است و خواب دیدن آنحضرت پیش از ولادت
 بود که فرشته ذوالخواب آمد و گفت که سید این تو که حامل شده بدین بهترین امت پیغمبر خدا و زواله فی شرح
 الائمة و رواه احمد عن ابی اسامة من قوله صاحب کرم الی آخره و روایت کرده است این
 حدیث را امام احمد از ابی امامه از قول دینی صاحب کرم تلمذ اخراجه و ادل حدیث را که در شرح البسته از
 عمار بن ساریه روایت کرده است که در ۷۵ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ناسیک ولد آدم یوم القیمة و فرمود آنحضرت من بهترین فرزندان آدم روز قیامت
 تجویض ذکر روز قیامت به جهت ظهور آنان و ادبایات و بهترین است در آن روز و اولاد صلی

علیه و آله و سلم همیشه سید است و منجبت سیادت است (باب فضائل خلیل المرسلین هم)
 چه در دنیا و چه در آخرت و لا فخر و فخر و دنی گویم این را بطریق تداخ و بمحاطات و نازیدن بلکه به جت شکر
 و تقدیر به نعمت پروردگار و استمال امر وی تعالی که فرمود و اما بجمعه در یک فحلت و نیز آب شستند قدر
 مراد اعتقاد آرند پس عمل کنند بمقتضای آن در تو قهر و عظیم و محبت و ایمان بر اندازد آن و بیدای لواء
 الحمد و لا فخر و بدست من است نیز و چهارم ادب و شهرت و انفراد آنحضرت است بحمد بر رؤس خلافت و عرب
 وضع می کنند لواء در مقام شهرت و آنحضرت را نسبت خاص است بحمد که نام وی محمد واحد است و
 صاحب مقام محمود است و در احادیث گویند که در شادی و اندوه و عذاب و کینه دوی صلی الله علیه و
 آله و سلم حامد و محمود بود و بحمد الهی فتح باب شفاعت به نمایندگان و باب الشفاعت کذب است
 و با این نبی یومئذ آدم فین سواه الا تحت لوائی و نیست هیچ پیغمبری در روز قیامت چه آدم و چه هر که
 بخرد است مگر آنکه در زیر لواء من در آید و پادشاه من حوید و تابع من باشد و ازین جا معلوم می شود که بظاہر نیز
 آنحضرت را لواء باشد چنانکه با دشت آن و هر و از آن دانی باشد و نام دنی لواء الحمد بود و انا اول من
 یثقی عند الارض و من نخستین کسی ام که شفاعت می کرد و پادشاه دوی زمین کنایت است از سبق و
 تقدم و در پشت و ظهور و بر آمدن از عالم برزخ و لا فخر و نیست که از نازیدن باین باب که اعتراف است
 بفضل حق و شکر نعمت وی چه نازیدن من نه است و نه بمشاورای وی تعالی رواه الترمذی و عن
 ابن عباس قال جلس ناس من اصحاب رسول الله گفت این عباس نشسته بودند مردان از یاران
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فخرج پس بیرون آمد آنحضرت از درون خانه یعنی اذاد یا منتهم
 معهم یثقی انکرون تا آنکه چون نزدیک شد آنحضرت از اصحاب شکر ایستادند و آنرا گفتم می کنند یک
 دیگر قال بعضهم ان الله اتخذ ابراهيم خلیلاً و بعضی از اصحاب که به دوستی خدای تعالی گرفت
 ابراهیم علیه السلام را دوست و قال آخره و بنی کلمه تکلیف یا دوست صحابی دیگر که موسی علیه السلام
 سخن کرد خدای تعالی او را سخن کرد و قال آخره و بنی کلمه تکلیف یا دوست صحابی دیگر که موسی علیه السلام
 کلمه خداست که بیک کلمه کنی استیجاب بخدای پیدا شد و در کس واره سخن گفت و روحه و عینی روح
 خداست که وی تعالی روح الامین را ببلاد و شن فرستاد و در وید و از آن عینی پیدا شد و نیز آناه
 روحانیت و سی چه ان ظاهر شد که مرد و از بدوی کرد انچه و قال آخره آدم اصطفاها الله و گفت
 دیگری آدم برگزید او را و چنانکه فرمود و ان الله اصطفی آدم و فوجا الایة اصحاب این انبیاء را
 ذکر می کرد و دوی ستانیدند فخرج علیهم رسول الله پس ناگاه بیرون آمد و در آمد بر ایشان پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال قبله ضمت کلامکم و عیبکم ان ابراهیم خلیل الله پس گفت
 آنحضرت تحقیق شنیدم من سخن شما را و شنیدم دوست و اندوه خداست

و هو كل لك و دى هم چنین است و دوست خاص خداست و موسی (باب فضائل عید المرحلین عم)
 نجی الله و مونی بهر از د هم سخن خداست و هو كل لك و دى هم چنین است دوست خاص خداست
 و عیسی روحه و كلمته زبیدی کلمه خداست و روح او و هو كل لك و آدم اصطفا الله و هو كل لك الا وانا
 حبیب الله و لا فخر دانا آگاه باشد و من دوست داشته خدا را هر دو گفته اند که حبیب محب که بر مقام
 محبوبیت رسیده باشد و خلیل محب سلطان و اگر چه اخیار و خلیل بلکه مومنان نیز همه محب و محبوب و درگاه
 الهی اند و یکی سخن دومین جاد را علی مرتبه کمال است و اخلاص ذریجات آن و بعضی از عرفا و علما را در فرق
 میان حبیب و خلیل کلامی است غریب که در ترح ذکر کرده شده است و انا حامل لواء الحمد
 یوم القیمة و من بر دارنده علم هر دو زیات فحش آدم فمن دونه و لا فخر زبر و او از آدم است و
 هر که بر او دست و نیست تحریر و در جمیع این مناقب و القاب کاملتر و بهتر از همه ام و انا اول شافع و
 اول مشفع یوم القیمة و لا فخر و من نخستین شفاعت کننده و نخستین مقبول شفاعتیم و دو قیامت و
 نیست آخر و انا اول من یحک حلق الحیة و من نخستین کسی ام که می جنبانده حلقهای دوزخ است و او قصد
 و آمدن آن میکند فیفتح الله فیك خلیفه پس می کشاید خدا بر او من یعنی دوزخ است و ایضا امر میکند ملائکه را
 بکشادن در روز آخر و من بر او را ان و معی فقر اه المومنین و لا فخر حال آنکه با من اند و در ایشان
 مسلمانان نیست فخر و انا اکرم الاولین و الاخرین علی الله و لا فخر و من بزرگترین پیشینیان و
 پیانیام نزد خدا و نیست فخر ظاهر در آنست که درین حدیث مراد اولین و آخرین انبیا اند و اگر در اولین
 ملائکه را نیز داخل و اند و در نباشد و او اله الترمذی و المذازی ۹۰ و عن عمر و بن قیس نام این ام
 بنوم است که صحابی مشهور و اعمی بود و بعضی گفته اند که نام وی عبد الله است و اول تاریخ است آن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یحیی الاخرین و ذو زوج و وظهور و ستر آمده ایم و لن
 المعاقبون یوم القیمة و لیکن در مرتبه سابق و پیشینم روز قیامت وانی قاتل قولا فخر و من
 گویند ام کنایه ای برای منافرات و بیانات و آن قول این است که ابو احیم خلیل الله ابراهیم خلیل
 خداست و موسی صلی الله و مونی بر کزیده خداست و انا حبیب الله و من محبوب خدا ام و معی لواء
 الحمد یوم القیمة و یا من است لواء حمد و روز قیامت و عابد و کمو ذم در آن روز و ان الله و عدنی فی امتی
 و اجارهم من ثلث و بدوستی خدا می تنالی و عده کرده مراد و با سب امت من و نگاه داشت و امان داد
 ایشان را از سه خصالت لا یجمعهم پیسته و نه نمی گیرد ایشانرا و تحکمت سال یعنی هلاک نمی کند همه را و بشمول
 و لا یستأصلهم عدا و از پنج بر نمی کند یعنی مطلق هلاک نمی کرد و اند ایشان را دشمنان دین یعنی کافران
 چنانکه گذشته و لا یجمعهم علی ضلالة و جمع نمی کند ایشانرا بر گمراهی که متفق شوند همه بر یکی که موجب
 ضلالت است و او اله المذازی ۹۰ و عن بخاری رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال

قال رواه تاجره عن أنس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم (باب فضائل سيد المرسلين ولا فخر) من كنهه من سليمان وديست فخره عن عده ما ينال من من آية بهشت یا بر صفت خود کشیدن اسب از پیش و سوق دادن از پس و انا خاتم النبیین و لا فخر و انا اول شافع و مشفع و لا فخر رواه الدارمی . و عن أنس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذا اول الناس عروجا اذا بعثوا من نخسين مردم از روی بیرون آمدن از قروقی که بر انکبوت شوند از قور و انا قایل هم اذا وقعوا من كنهه و پیشوای مردم و قی که پیانند درگاه خداوندی و انا خطیبهم اذا نصتوا و من خلیه خاتم النبیین و قی که خاموش شوند از اعتذار و قی که ام بشاعت نزد پروردگار و قی که سوت کنند و قی که گویای کبار و انا مستشفعهم لفتح خلد کسروی هر دو روایات و بر وجه اول معنی آنست که طلب کرده می شود از من شفاعت بسوی خدا و بر ثانی طالب می کنم من از خدا که شفاعت کنم مردم را اذا حبسوا و قی که عس کرده شوند و ایستاده کرده شوند مردم در موقف و انا مبشر هم اذا ابصوا و من بشارت دهنده ام مردم را بشفاعت و در حمت و قی که نوید شوند و انا نبیا شفاعت طلبند و ایشان اقدام بر آن توانند و خدا را آید چنانکه در حدیث شفاعت آمده است الكن اهلوا الله شافع يومئذ بيدي بزرگی ادا و دهنده ای بهشت و ابرار رحمت آوردند دست من است و لواء الحمد يومئذ بيدي و لواء ای حدود آورده دست من است و انا اکرم ولد آدم علي ربي و من که ابرای من فرزندان آدم نزد پروردگار من همیشه خصوصاً آورده بطوف علی الفخادام که در دست و خدمت می کنند مرا ابرار خدا نگار که انهم بیض مکنون کویا آن خادمان برضای پوشیده آید برضای و در تشبیر قول وی بیجا نه کانه بیض مکنون گفته که تشبیه کرد و در آن راه برضای شتر مرغ که مصون است از خبا و مانند آن در صف و بیاض محوط با و قی صغره که احسن الخوان ابدان است و در جمیع البحار گفته که مراد به بیض مکنون کویا ای دیدی و ابصار است در صدف که دست احدی بدان بر صیده است و لواء منشور یا پر و اید می پرانگنده که و اید گویا صفت به پرانگنده کی به حمت آنست که شبهره خادمانند و در جنود متفرق و پرانگنده ای باشند و نیز آلی و رانند و در شش زوایان بر دو و نظر بهتر از بیا ترمی و آید و می نماید به معنی اول بیض متاخر است ظاهر است و به معنی ثانی متاخر است باعتبار صفت است که آنجا مکنون گفته و اینجی مشهور و بعضی گفته اند و برای مشک را دی است رواه الترمذی و الدارمی قال الترمذی هذا حديث غريب عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال فاكسني حلة من حلال الجنة پس پوشانیده می شویم من حله را از حلهای بهشت و حله خست جامه را گویا نام اقوام عن جبين العرش پس می ایستد من از جانب دست راست عرش پس ليس احد من الخلايق يقوم ذاك المقام غیر می نیست هیچ یکی از خلق که بایستد و در آن مقام بر من رواه الترمذی و فی رواية جامع الاصول

صنفه دور و دایت جامع الاموال از ابی هریرة این عبارت زیاده کرده که (باب فضائل سید المرسلین عم)
 انا اول من تنشق منه الارض فاکسی من اول کسی ام که شکاف می کرد از وی زمین پس پوشانیده
 می شود علم از طمانی بهشت الی آخره ۱۳۰ و بحمد بن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و از ابی هریرة
 از آنحضرت آمده که گفت سلوا الله لی الوسيلة سوال کنید و بخوانید از خدا برای من وسیله قالوا بکنفة
 یارسول الله و ما الوسيلة و چه چیز است وسیله تو می داند آن قال گفت آنحضرت اعلی درجته فی
 الجنة وسیله اندرین پایه ایست در بهشت لا ینالها الا رجل واحد نمی یابد آن در درجه دیگر و از جواد
 ان اكون هو امید میدارم که باشم من آن مرد این توضیح است از آنحضرت و نگاه داشت ادب درگاه خداوندی
 و الا سبب این است که آنحضرت است صلی الله علیه و آله وسلم که متفرد و متمیز است از همه و بدانکه وسیله به معنی سبب
 دوست آویز است پس مقصود و طلب وسیله است برای آنحضرت برای حصول شفاعت و ظاهراً ممکن و در آن درجه
 بهشت سبب دوست آویز حصول مرتبه شفاعت است و تمام کلام در باب اجابة التوذن گذشته است
 و رواه الترمذی ۱۸۹ و عن ابی بن کعب عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اذا کان يوم القيمة
 کنت امام التبیین گفت آنحضرت چون باشد روز قیامت من باشم امام و پیشوای همه پیغمبران و خطیبان
 و صاحب شفا عینهم و می باشم خطیب پیغمبران و شفاعت کننده میان ایشان و می باشم خطیب اوند شفاعت
 میان ایشان غیر فقیری آنکه فخر کنم به آن و رواه الترمذی ۱۸۹ و عن عبد الله بن مسعود قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی ولایة من التبیین بدین نمره پیغمبران و دوستان
 و نزدیکانند از پیغمبران و ان ولی ابی و خلیل و بی و بدوستی دوست و ترشیب من بدین و دوست برادر و گار
 سنت که ابراهیم خلیل است علی بنیاد علیه الصلوة و السلام ثم قرأ پیغمبر خواند آنحضرت بر ابی تأید
 و تقویت این کلام این آیت را که ان ولی الناس با بر اهدیم الدلیلین اتبعوه بدین کسی که نزد دیگرین
 مردم بابر ابراهیم آن کسانی اند که متابعت کردند ابراهیم را و هکذا النبی و الدلیلین آتیوا و این پیغمبر اشد است
 است بذات شریف آنحضرت که مأمور است بمتابعت و متابعت ابراهیم و بدین و شریف و الله
 ولی المؤمنین و خدا می آید و دوست مسلمانان و متولی امر ایشان است و رواه الترمذی ۱۸۹
 و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ان الله بعثنی لتمام مکناهم الا خلاق گفت
 آنحضرت که خدا می آید برای تکمیل و فرستاده است مرا برای تمام کردن خدایان یکبار هم جمع کردند
 به معنی خصات فرضیه مگر اگر اعی داشتند و شخص بدان و اخلاق جمع خلق به معنی سیرت باطن و کمال معانی
 الافشال و فرستاده است برای کامل گردانیدن کردن خدایان یکبار یعنی برای تکمیل خلق و تکمیل
 ایشان تمام مرتبه و کمال در اخلاق باطن و احوال ظاهر و افعی شرح السنة ۱۷۰ و عن کعب بن علقمة عن
 التورثه و رواه کعب از جابر که از کبار تابعین است از علمای اهل کتاب بود و نقل می کند از

نو در بیت ثانی فیهما مکتوب با گفت می یابم مانوشته یعنی در تورات و (باب فضائل سید المرسلین عم)
 صفات آنحضرت محمد رسول الله عبدی العشتار محمد فرستاد و خداوند را که زید منست لافظا ولا غلیظا
 سخت خوش است و نه درشت کنی ولا ضباب فی الاسواق و نه آواز بلند کند و در بازارها و لا یجزي
 بالسیئة السیئة پاداش نمیدهد به بی بدی و الا لکن یعفو و یغفر و لیکن محوی کند و می بخشد مولد و بیکه دلاوة
 او در که است و هجرت بطبیعة و بر آید آن ازانکه بحدید است و طبع طبع طبع و سکون غنائیه نام مدینه است
 و مکه بالشام و بادشاهی او در شام مراد بادشاهی دین و نبوة است و ظهور آن در ولایت شام غالب تر
 و غرور و باد در آن ملک بیشتر است و الاماک آنحضرت و در جمیع آفاق و اکناف عالم است و ائمه
 السیادون و است وی بسیارند گویند گان اندر مرده ابراسیمانه و شمر کنند گان مراد را بسم الله و الله
 فی السراء والضراء خد و شکری گویند مرده ای را در شادی و غم و در فراخی و تنگی بسم الله و الله فی
 کل منزل له حمدی گویند خدا را در هر جای که فرد و آیند و جای گیرند و با مراد بنزل مکان و است است بقرینه
 قول وی و یکین و قد علی کل شرف و تبری گویند مرده ای را در بزرگی یا دمی کنند او را در هر جای باند و در
 کتاب اذکار و دعوات مکتوب شد باید که چون جای بلند بر آیند بکیر گویند و چون فرد و آیند تحمید و در بعضی روایات
 تهلیل رعاة الشمس رعایت کنند گان و چشم داشت نگارند آفتاب را و طلوع و غروب و زوال او را برای اوقات
 عبادات یصلون الصلوة اذا جاء وقتها می کنند از آنکه از ابرناخت خود و مسالمت می کنند بر سر تحورات با مراد آنست
 که می پوشند نافه ساتهای خود و این معنی ظاهر تر و مبنا و ذرات است و یتوضون علی اطرافهم و وضو
 می کنند بر اطراف خود که دست و پایی را و در بها باشد و گفته اند مراد اسماخ وضو کامل است و مناد یلهم
 ینما دی فی جو السماء آواز کنند ایشان آوازی کند در میان آسمان و زمین عبادات است از گفتن
 اذان در مکان بلند صفهم فی القتال و جفعهم فی الصلوة حواء ایستادن و صف بستن ایشان در
 کارزار و در نماز بر ابراست یعنی برای روانه وادی ایستند چنانکه امر است در قتال به جناب کافران
 و او را نماز بحکام شیران لهم باللیل دوی بکدوی النچل مر ایشان را است بشب آواز پست و تسبیح
 و تهلیل و قرآن ذکر کنند آواز گس شهید هذا المصایح این مذکور لفظ مصایح است و روی الد ارمی
 مع تفسیر پیروی روایت کرده است داری بانه که تفسیری ۱۸۰ و عن عبد الله بن سلام از کبار صحابه است
 و از علمای اهل کتاب بر و ایمان آورد و ایمان روزی که نظر او بر جمال مبارک آنحضرت افتاد قابل مکتوب فی التوراة
 صفة محمد کت عبد الله بن سلام نوشته شده است در توبیت صفات آنحضرت و عیسی بن مریم علی فن
 مع و این هم نوشته است که عیسی علیه السلام دفن کرده میشود با آن حضرت در حبره وی قال ابو مودود
 گفته است ابو مودود که از او بیان حدیث و علمای سیر اینست که و قد یقی فی البیت موضع قبر و تحقیق باقی ماند

است و در خانه که آنحضرت مدفون است جسی یک قبر و در آن بر جسی (باب فضائل سید المرسلین هم)
مدفون کرد و گویا کست در بانی نادن آنجا بود و قصد بعضی اصحاب دفن را در آن جا و هم بنسب بر آن ابن بود
کنند اند که این یکی از نوادیه است که در قول آنحضرت کرده اند انا اولی بعسی بن مریم و الله اعلم
رواه الترمذی ۳۰۰ الفصل الثالث بحسن ابن عباس قال ان الله تعالى فضل محمد صلی الله علیه و آله
وسلم علی الانبیاء و علی اهل السماء گفت ابن عباس رضی الله عنه میبردستی که خدای تعالی فضل در یاد تو داد
آن حضرت را بر بیشتران و فضل داد بر اهل آسمان که فرشتگانند فقالوا یا ابا عباس کینست ابن عباس
است بم فضل علی اهل السماء بخیر جز فضل داد خدای تعالی محمد را بر آسمانیان قال ان الله تعالی
قال لاهل السماء گفت ابن عباس باین فضل داد خدای تعالی محمد را بر آسمانیان که خدای تعالی گفت مر
فرشتگان را این کلام و من یقل منهم انی الامن دونه و کسی که بگوید از فرشتگان من خدا ام جز خدا
فذلک فیه جهنم پس آن کس را داشت می دم او را و دوزخ کذلک فی جزی المظالمین هم چنین
پاداش می دم ظالمان را که از حد خود بگذرند پس حق تعالی خطاب کرد آسمانیان را ای من صولت
و شدت و عظمت و مرتب کرد ایند بر آن عذاب شدید را و قال الله تعالی لمحمد صلی الله علیه و آله
وسلم و گفت خدای تعالی مرا آن حضرت را و خطاب کرد بوی بملاطفت و رحمت و گفت که هر چه از وی صادر گردد
مغفود و مغفود است بقول خود انا فتینا لک فتحنا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر به رستی
ما فتح کردیم هر تر از ابواب برکات و کرامات که از جمله آن فتح که است تا بیاورند بر ترا خدای تعالی هر چه پیش
رفته است از گناه تو در هر جزئی که پیش آید نوایات ذرین آیت بسیار کرد و از یاد او در توجیهات آنست
که این کلام شریف و کریم و ناطق و زخم است بی آنکه ذنب و چودی داشته باشد و صاحبان چون از بند
خوشحال شوند مگر خدا نامه گناهان ترا بخشیدیم هر چه کنی بر تو بگیریم اگر چه آن بند را هیچ گناه نداشته باشد و قالوا
و ما فضله علی الانبیاء و گفتند چیست فضل محمد را بر انبیاء گفت ابن عباس در بیان فضل دی بر انبیاء قال الله
تعالی و ما ارسلنا من رسل الا بالحقان قومه و نفر ستادیم ما هیچ پیغمبر بر او پیش از تو نگذاشتیم
قوم وی که بر ایشان مبعوث است لمبین لهم ما یحیی کذب آن پیغمبر برای قوم خود احکام و شرائع را و فی فضل
الله بن بشام پس گمراهی کرد اند خدای تعالی هر که از او بهد الا یقیناً نایم آیت و قال الله تعالی لمحمد
گفت خدای تعالی مرا آن حضرت را و ما ارسلنا لک الا کافه للناس فارسله الی الجن و الالبس پس فرستاد
خدای تعالی محمد را بوی هر یان و آدمیان و نخصیص بآدمیان در آیت بهجت فضل و شرافت ایشان
است و منضمه و آسمانی در آیت تمیز آدمیانست تا نخصیص بحرب چنانکه بعضی اهل کثافت می گفتند باطلان
کرد و دلایل در آیات و احادیث بر شمول نبوت آنحضرت مخرج را بسیار است و در بعضی ابی
ذر الثمالی قال قلت کینست ای ز کینست من یاد مولی الله کیف علمت انک نبی چگونه دانستی تو که

تو که پیغمبری حتی استیقت تا آنکه یقین کردی تو نبوت خود از نبی (باب اسماء النبی وصفاته)
 معلوم می شود که یقین اعلی مراتب علم و نهایت اوست و علم عامتر است از ان فقال پس گفت
 آنحضرت یا باذر اثنائی ملکمان و انما بعض بطحاء مکه آمدند مرا و فرشته وحال آنکه من بجای از بطحاء
 که بودم فوق احد هما الی الارض پس اذنا یکی از ان دو فرشته بسوی زمین و کمان الاخر بین
 السماء و الارض و دو فرشته دیگر میان آسمان و زمین فقال احد هما لصاحبه پس گفت یکی از ان
 دو فرشته مرا بخور از اشوهو آیا دوست یعنی آنکه مادر اخی تعالی خرداد که مرا پیغمبری است نزدی
 بر روی آن پیغمبر بمن است قال نعم گفت یار او آدمی بمن است قال فز نه بر جل من امته گفت
 آن یکی یار خود را پس برکش او را و برابر نه و انداز کن بمردی از است او فوزنت به پس بر کشید و شدم
 من آن مرا فوزنت پس راجع آمدم و چربدم من از ان مرد بزم قابل پسر گفت زنه بغشرة برکش او را و مرد
 فوزنت بهم پس بر کشید و شدم بد و مرد فرجتمهم پس چربدم من ازین دو مرد ثم قال فز نه بماته فوزنت
 بهم فرجتمهم ثم قال زنه بالف فوزنت بهم فرجتمهم کانی انظر الیهم ینتشر و ن جلی من خفة
 المیزان کویا من نگاه می کنم بسوی این هزار مرد که می مانند بر من از سبکی تر از او قال گفت آنحضرت
 فقال احد هما لصاحبه پس گفت یکی از ان دو فرشته مادر خود را و فوزنت به بامته بر ججهها اگر بر
 کشی تو او را و برابر نهی تمام است هر آینه چرب تمام است و او امسا الدار جی روایت کرد این حدیث
 و حدیث سابق را دار می ۳۰ و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کتب
 علی الکعبر و لم یکتب علیکم فرض کرده شد بر من نحر که مراد بدان قربانی است و فرض کرده نشد
 بر شما بقول حی سبانه فصل اولک و انتصر و مراد آنست قربانی بر آنحضرت واجب بود علی الاطلاق با گرچه غنی
 نباشد و لیکن بر است مقید بنفاست و امرت بصلوة الضحی و لم تو مری و ابها و امر کرده شدم من بد نماز چاشت
 و امر کرده نشدید شما بآن و تحقیق این در باب علیه السلامی گذشته است و رواه الدارقطنی و در حدیث دیگر و نیز
 و ان شئ به این لفظ که کتب علی و ام یکتب علیکم الضحی و الاضحی و البقره ۲۵ باب اسماء النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم و صفاته ۱۱۱۱ که آسمان شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسیار است
 و مذکور است در قرآن مجید و کتب بماده و وارد شده در سنت و کسان انیا علیهم السلام و اشهر اسامی
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد است و قسیده کرد و او را امین اسم جدوی عدا المطلب و چون گفته
 شد او را که جرانام نهادی این پسر خود را بنام پدر ان خود و این نام هرگز در قوم تو نبوده گفت نام نهادم
 او را امین نام بامید آنکه ستود شود و بر زبان ثناء اهل زمین و در دانی تا بسایند او را خدا در آسمان و
 بسایند مردم بر زمین و آورده اند که محمد المطلب در خواب دید که یاساسه از نقره از پشت او بر آمد
 است یک طرف او در آسمان است و طرف دیگر در مشرق و طرف دیگر در مغرب همه ازان آن

ساسه و درختی شده است که بر هر برگ وی نویدی است و اهل مشرق (باب اسماء النبی و صفاته)
 و مشرب سنبلی اند بآن و درخت پس گفت این خواب را با مردم و تعبیر کردند آنرا که از صلب وی کسی پیدا شود که
 اهل مشرق و مشرب نایح وی شوند و ستوده شود و در آسمان و زمین ازین جت کج نام نهاد و نیز آمده و آله
 آنحضرت در خواب دید که گوینده می گوید باده دار شده تو بسید این است و پیغمبری و چون بزائی محمد نام وی
 کن و آورده اند که پیش از وجود شریف هیچ کس نمی یابن نام نبود و چون اهل کتاب خبر دادند که
 نزدیک است که پیغمبر آخر الزمان بوجود آید که نام وی محمد باشد چنانکه کس و پیغمبر آن خود را با این آرزو و کج
 نام نهاد که شاید شرف نبوت سترفته شود و چون این تسمیه بعد از سماع اسم آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلام شد گویا بعد از وی شد و در حواصط لیده آورده که از القاب و اسمای آنحضرت و در قرآن مجید
 بسیار آمده و علامت حضرت آن در حدیثی آمده بعضی نوشته نام جمع کرده موافق اسمای الهی عزوجل
 و فانی عباس گفته که حق جل و علا ششمین اسم از اسمای خود حبیب خود را مخصوص کرده و بعضی علما گفته اند
 که چون نقص کرده شود اسماء آنحضرت از کتب معتدله و قرآن و حدیث سیصد میرسد و چنانچه صد شریف
 و فانی ابوبکر بن العزلی که از علمای علای ما گفته است گفته که بعضی صدقه گفته اند مرضی تعالی را با نام نام است
 و حبیب او را صلی الله علیه و آله و سلم نیز با نام نام است و مراد از صاف است و از هر صفت اسمی مشرق
 است و سی و علی کتاب علامه در آسمانی شرف تالیف کرده و طبعی نیست و دو اسم را آورده و شرح کرده و
 مولف جز چند اسم و در ضمن و حدیث بناورده و مراد از صفات آنحضرت درین جا احوال علیه شریف و
 صورت ظاهر است و بانی دیگر عقده خواهد کرد و در بیان اخلاق و شمایل و سیرت باطن اللهم صل و سلم علی
 محمد بعد اسماءك الحسنی و بعد كل معلوم لك و علی آله و اصحابه و اتباعه اجمعین **الفصل الاول**
 از اول و بعد مناسبت اسلام آوردن پیش از فتح قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 ان لی اسماء کثرت بشیخه آنحضرت را که می گفت مرا نامهاست انا محمد و انا احمد و انا محمد و انا احمد و انا محمد و انا احمد
 و دیگر احمد و در بعضی روایات محمد و غیر آمده است و همه مشتق از حمد آید گویا ستوده شده و ذات و صفات
 و درینا آخرت و محمد بسیار ستوده شده و بیرون از حد و احصاء از همه ستوده تر از زبان او این
 و آخرین و ستوده او را حق سبحانه و کلام قدیم باستانی در مثنوی خود را ازیرا که فتح کرد و شود بر وی
 در مقام نمود حمد تا که کشاده نشد بر هیچ یکی بیش از وی پس بناید بدان پروردگار خود را عقده کرده
 شود برای وی توای حمد و انا المصاحی الذی یصو الله بی الکفر و نام من ماحی است آنکه نوحی کند
 خدا ابو جود من و دعوت من کفر را از یاد از آنچه بدست پیغمبران دیگر کرده محمد ستردن و پاک کردن
 و انا المصاحی الذی یحشر الناس علی قدیمی و نام من طاهر است که بر آنکه نوحی شود مردم بر قدم من بابر

هر دو قدم من قدمی با فطر افراد و تشریه هر دو مزیست اگر گفته شود که خاتمه (یا با اشیاء الهی و صفاته)
 به معنی حشر کننده است و از حشر کردن پیش می آید که وی حشر باشد چنانچه چون
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نخست از مردم محشور می کرد و بعد پیش وی محشور می شوند گویا
 حشر کننده آنها است و انا الصافیة فاما من عاقب است و العاقب الذي ليس بعده بنی و عاقب
 آن کسی است که نیست بعد از وی پیغمبری عاقب پس آمده مراد این طایفه است که بعد از آن آمده
 است متفق علیه و عن ابی موسی الاشجری قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یستوی لثنا نفسه اسماء گفت ابو موسی بود آن حضرت که نام می کرد ذات شریف خود
 را برای ما می گفت انا محمد و احمد و الحقیقی ضم بهم و فتح قانت و کسر قای می شد و از بهر
 بدی پس آمدن و پیروی کردن قافیه و قفا ازین طایفه پس به معنی آخر آنها و جامع ایشان باشد و
 به معنی عاقب موافق آید و الحاشی و فی التوبة پیغمبری که بود کردند خدایان بر دست وی و بود که خدای
 تعالی بر ایشان برکت های و این بهر جهت در جمیع انبیاء مشترک است و در ذات شریف آنحضرت
 از همه بیشتر و افزون تر است و انبی الزحمة نیز نام شریف آنحضرت است صلی الله علیه و آله
 و سلم چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و فرمود آنحضرت انا رحمة
 مهداة و از او مسلم و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا تعجبون
 کیف یصرف الله عنی شتم قریش ایا عجب نمی کنید که چگونه باز داشت خدای تعالی از من دشنام مشرکان
 قریش را و لعنهم و لعنت که من ایشان را یشتمون مذمومین و لعنهم و لعنهم می کنید مذموم
 و اولیست می کنید مذموم را و انا محمد و من مجرم مشرکان لعنهم الله آن حضرت را صلی الله علیه و آله
 و سلم مذموم می خواندند که در معنی نقض مجرم است و دشنام می کردند پس آن حضرت گفت ایشان ستم
 و لعن مذموم می کنند و من پیغمبر رواه البخاری و عن جابر بن سحرة قال کان رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قد شطط فمقدم را به و لعنهم بود آنحضرت که تحقیق دو موی شده بود پیش آن
 حضرت و پیش خیمه وی و شطط سفیدی موی باست بامی و از آنجتن و کان اذا اذهن لهم یقیمین و بود وقتی که
 روغن و غل می مالید پیدائی شد سفیدی موی و اذا شعث را به تبیین و چون روغن مالید می شد سر مبارک وی
 پیدائی شد سفیدی یا به جهت آنکه در صورت روغن مالیدن موی های جمیع و در نیم می شود و چون مویهای
 سفید کم بود ظاهر نمی شد و در برابر آنکه کی و از دلنگی موی با از هم جدا می شود پس پیدائی شد سفید از سیاه
 یا بسبب آنکه چون روغن می مالید موی مبارک و در خشند و میباشند و این موجب عدم استیاری کرد و
 و در پی آنحضرت در سر و درش مبارک زیادتر است موی پیاپی و در بعضی روایات کمتر از آن آمده
 و کان کثیر من اللیة و بود آن حضرت بسیار موی ریش گویا این تفسیر آنست که در روایت دیگر آمده

که بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کت اللیة فتح کانت و تشدید مانند (باب انباء النبی و صفاته)
 یعنی بسیار موی شبیه زنبک و رنگ او در طول لایحه شریف جزئی ثابت شده است و از جایه مخفای طول
 لایحه مقبول است و از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه آمده که در شن مبارک وی تمام سینه موی را با و در شن
 با هر کزده بود و عادت است و در آن مخلف بوده و در حلیه ثغوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر نوشته
 اند که کان طویل اللیة و عریضها و از ابن عمر آمده که زیاد در قرضه نمیکند است و با لایحه کم از قرضه و با
 نبشت و در زیادت و روایات و آثار مخلف است فقال رجل وجهه لمثل السیف پس گفت مردی
 و وقت بیان کردن جابر بن سمرة حلیه شریف را بود و وی بسیار که وی مانند شمشیر ایستاده بود برین و لعمری
 فقال لا بل کان مثل الشمس والقمر پس گفت جابر نه مثل سبت کواکب بود مانند آفتاب و صفت
 و کان مشتملاً بر او بود و وی مبارک وی گرد و در شمشیر است و است اکبره لعمری و در و در
 حدیثی دیگر آمده است که لایحه کان مثل القمر و در دیگر آمده و کان وجهه قطعة قمر و در دیگری می نوشته
 و وی موی مانند در حشیدن ماه شب چهار و در حدیثی آمده که می بود و در وی بسیار که وی چون خوشحال میبود
 مثل آئینه و عکاس می انداخت صورت و یازده و در بیشتر و شریف بود و در اموات می گوید که این
 تشبیهات است که مرسوم بزرگواران و در عادات و عادات کرده اند و الا هیچ یکی از این
 امور و راه است و جلالت و جلال و کمال و بی و هیچ از چیزهای از مخلوقات و مخلوقات
 خداوند و مستند که ایضا نماند و در حدیثی آمده که کسی بد حسن و ملاحت بیاید مانند و تراد و درین
 سخن از کار کار مانند و در حدیثی بر آید از کاتب صبح و ای یکی و تحلی نشن و کار ما برسد و صلی الله
 علیه و سلم و علی آله و اصحابه و تلمذ و حسن و جمال و کمال که باید دانست که است ادری که در وجه شریف
 اثبات کرده اند نه بر شکل و الیه است چنانکه از تشبیه بافتاب و ماه و آئینه متوسم می کرد و در برابر که
 و تراحا و است باید که لم یکن بالکامل کلام نبوی و وی بسیار که آنحضرت تمام کرد و با طویل داشت نه بسیار
 و در آنکه با عده ال چنانچه موانع شبیه حسن و جمال است ضابطه و بیان حسن و جمال و بی همین است و است
 خول و شکل و شمایل و حرکات و سکات و آنچه و بیان همه دارند و نهادی است و است و کس نیست در جهان
 که رحمت عجب نماید و ای و در کمال حسن عجب تر از هر عجب و اللهم صل و سلم علیه صلی الله علیه
 محمد و آله و در این المصنف محمد کشفه را وی می گوید و دیدم هر نوت را از دستان وی و در روایتی
 میان و دستان بر هر نوت بر شانه عجب نزدیک تر بود و مثل ریضة السمامة یشبه جسده مانند برضه کوز
 مشابیه می داشت و در کنار او در دکان و آب و تاب و و او مسلم بود و در آنحضرت را حلی
 الله علیه و آله و سلم و بیان و در شانه باره گوشت مانند تر از سایر اجزای بدن شریف که آنرا خاتم نوت می گویند
 یا بکمر تا از ختم نه معنی تمام شدن کاری و در سبب و وی با خیر یا فتح یا به معنی مهر و نشان آگاه و وی خاتم النبیین

النبي است ذکر این خاتم در کتب متقدمه از خود است و انجیل و جز آن (باب اسماء النبوی وصفاته)
 موجودید و انبیا علیهم السلام که بوجود ظهور وی صلی الله علیه و آله و سلم در آخر زمان بشادت داده بودند
 این نشان داده و حاکم در کتاب مستدرک از ذهب بین منبه آورده که هیچ نبی نبوی نبوده که ادرا نشان
 نبوت بدو دست راست بود الا سید ما را که نشان نبوت وی بر پشت بود میان و دستانه و این کلمه هر
 نامه داشت تا از تنیر و تبدیل حصول باشد و لکنهم لما قال الشايع نبوت را توفی آن نامه در مشیت که
 از تعلیم دار و مهر نبوت و در بعضی روایات آمده است که گویا بود وی الله وحده لا شریک له
 توجه حیات گفت فانك منصور و در روایات آمده که توری از وی می بود حشید که چشم و انیر می کرد و
 همدان صورت و شکل ظاهر او ایان کرد و این تشریح کرده اند که هر دم آنرا بشتانند مانند برضه گویا
 یا شکل مشیت یا گوشت پاره و مانند آن اما حقیقت آن طریقی علم و آئینی شرف بود مخصوص بسید انبیا
 صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین که هر زب الفات باز آمده و و عن عبد الله بن حرج بن مجانی
 است و تحقیق این اسم سابق در کتاب الطهارة گذشته است و صحیح آفتاب که فتح به دو سبب و یک کسب است
 و کسر جیم است قال رایت النبی صلی الله علیه و آله و سلم گفت دیدم من آنحضرت را در یافتم
 من صحبت ترفان او را و انا کلت معه خبز او لحما و خوردم با آنحضرت نان و گوشت او قال ثریک ایا گفت
 خوردم اشکنه را شکب را و بخت داشتم نیز نان و گوشت است که مان او را در شور بامی شکند و می خوردند
 قم درت علفه بسیر گشتم و رفتم بسس آنحضرت قنطروت الی عاتم النبوة بین کتفیه پس نگاه
 کردم بسوی خاتم نبوت میان دو شانه آنحضرت عندنا الحسن کتفه المصر ما نزد سبحان ابن نوری از شانه
 چپ و ناغض بنون و کسر عن و ضاد و یحذفین استخوان نرم که از طرفت شانه است و بعضی گویند هیچ گردان
 به معنی شانه نبوی آمد جمعا ماعده مشیت و حج بنم جیم و از اصل به معنی گنجوج است و از او جمع اصطالح است
 در گفت که نام آن مشیت است علیه یحییان بامر خاد کون بابر ان خرج خالهاست كما مثال الشا لیلان
 هم به امثال الیل فتح شده و دانه جمع مالول و آنها که بر آید مانند نخ و به معنی سر پستان نبوی آمد
 و راه معلوم ۵۶۵ و عن ام خالد بنت خالد بن سعید ام خالد صحابیه است و پدر وی خالد بن سعید بن
 انصاف اسوی نیز مجالی خدیج الاسلام است تا آنکه با اسیر قومیتین علی نزاع می کرد و دست بخت اسلام
 ایمان آورد و بعد از آن که دایم اعظم وی خالی دید و بدو که نیز آن ظهور و نور اسلام بود و در آنکه عتاب آنست
 که خالد بن سعید مشیت را مشیت شعی و خواب دید که گویا که تار یکی پر شده است تا هیچ یکی گفت دست
 خود را نمی تواند دید ناگاه توری از فرزند بر آمد و آسمان وقت و غامه گنج و در روشن شافیت پیدا از آن که در
 روشن گردانید بعد از آن بجانب ندر رفت بعد از آن اطراف شرب رفت و آنرا روشن گردانید
 پس خالد این خواب را به برادر خود گفت که عمر و بن سعید نام داشت و مردی عاقل و حریص الزاری بود

که آمده است مرده است و یکی میان سیاهی و سفیدی و آن حضرت (باب اسماء النبی و صفاته)
 استمر بود یعنی سرخ سفید گندمگون بودند آدم و در بعضی روایات آمده که آن حضرت شده الیاض بود
 مراد همان است که خمر آتینجه بود و عرب این را سمرق می گویند و بعضی گفته اند که آنجی بیرون بود و از بدن از جامه و
 آفتاب و باد بر آن می خورد و چنانکه روی دیگر و نسبت استمر بود و آنچه پوشیده بود و درون جامه سفید خالص
 بود و درین سخن نظر است زیرا که نوشته اند که آفتاب و باد و امثال آنرا تأثیری نبود در بدن شریف روی
 چنانکه در حدیث آمده است که کان انوار التجرد و الیس بالیجلد القلط ولا بالیسط و هو آنحضرت
 جعد قطط و نه سبط و جعد بفتح جیم و سکون عین مویی که در روی دو تائی و پخش باشد و نرم در تابنا شد و قطط بفتح
 قاف و کسر طای و فتح سخت جعد مانند مویهای سیاهان که آنرا جعد می گویند و سبط بفتح سین و سکون با و فتح و کسر
 آن موی نرم و فرو شده ضد جعد و در طراح گفته جعد مرغون قطط سخت مرغون سبط فرو شده شدن موی
 پس موی آن سرور نه جعد بود و نه سبط و چنانکه هم نبود بعینه الله علی راس آن بهین سبط بر آنکشت
 و در اخذانی تعالی بر سر چهل سال یعنی به تمام شدن چهل فاقام بیکه عشر سنین پس اقامت کرد بهر که معظّمه
 ده سال و در نجالات است و مختار سیزده سال است و باب الملائنة عشر سنین و اقامت کرد بهر که معظّمه
 و آن سال لین با شاق است که هیچ گونه در آن خلائی نیست و توفاه الله علی راس ستین سبط و میرا به
 او را الله تعالی بر نمای شصت سال و چون مختار در اقامت گه سیزده سال است و فاقت بر سر شصت و سه
 باشد و بخواهد آن می کنند که رادی درین روایت کثیرا عباد نادر سیزده راده گنت و شصت و سه را
 شصت و این عادت از اهل غرب است و در حد و لیس فی راسه و لحیته عشرون شعرة بیضاء و حال آنکه
 نبود و در سر و ریش سیاه که روی نیست موی سفید و فی روایة عنه و در روایتی این چنین آمده که یصف النبی
 و روایت است از انس در حالی که وصف می کند پسر محمد اصلی الله علیه و آله و سلم و قال گفت کان
ربعة من القوم بود آن حضرت ربه بفتح را و سکون با میانه بالا چنان که گفت الینس بالطویل
ولا بالقصیر نه در از و نه کوتاه از هر اللون روشن و در حشده و رک و قال و گفت انس کان
شعر رسول الله بود موی پسر محمد اصلی الله علیه و آله و سلم الی انصاف اذ لیه مانیه های و دگوش
 و فی روایة بین اذ لیه و عاتقه و در روایتی میان دگوش و دوش وی و در روایتی دیگر تا و در نه
 کوش و در دیگر تا و یک دوش و اختلاف روایات باعتبار اختلاف احوال است گاهی که شانه می کردند و نیل
 می مالیدند در از می نمود و در غیر این حال کوتاه و یا بر ستن موی به از ستردن و در مجمع البحار گفته گاهی که
 غفلی می شد از تنبیر موی و در از می شد چون قهر میکرد و کوتاه می شد و ازین عبارات معلوم میشود که آنحضرت
 گاهی موی قهر می کردند و مایل بود و گفته اند که در عمر حج و عمر و نبی و بعد اعلم و فی روایة للبحاری کان
ضخم البواهی و القلمین بود آنحضرت سر طبر بر و سر طبر نای با و در بعضی روایات ضخم البواهی

واقع شده است و آن نیز بمناسبت معنی است و خودی نیز عیب است و (باب اسماء النبی و صفاته)
 نشان قات عقل است اما بزرگ نیز نه و چ نیست اعتدال در همه جا معتبر است و اخضای شریف و مزاج
 لذت در غایت حسن و جمال و نهایت اعتدال بود که فوق آن مقصور نیست و هیچ کس با وی صلی الله
 علیه و آله و سلم در حسن و جمال شریک و برسان بود چنانکه میگوید هر چه اسباب جمال است درخ
 خوب تر است و همه بر وجه کمال است که لا یخفی و لم یزل و لا قبله مثله نمی دانم بعد از وی و نه پیش
 از وی هیچ کس را از خودی و کان بساط الکفین و بود آن حضرت فراح و کشاد و کف دست
 و فی آخری له و آمد و است و در روایت دیگر از بخاری را قال کان گفت انس بود
 آنحضرت شش القدمین و الکفین بسیار و بزرگست پایی و کفهای دست ۹۸ و عن البراء
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرهوعا گفت براء بن عازب که از مشایخ صحابه است
 بود آنحضرت میانه بالا بعلید ما بین الممکنین و در فراح سافت میان و در منکب فی الصراح منکب
 بکمر گات بین بازو و کتف یعنی فرق میان بازو و منکب آنحضرت بسیار بود و از بین جافراخی سینه نیز لازم
 می آید چنانکه تفسیر مز آمد و است و بعد بضم با و فتح عن بصیرة التفسیر نیز و اینست یعنی دور بود و دور
 نبود و شعری بلغ شیمه از نیه بر آنحضرت را موسی بود که می رسید نزد او و کوشش او و الا یشه فی حلة
 حمراء ویدم من آنحضرت را در حله شرح حله بخت جانده را گویند از او و دارا که از یک جنس باشند و مراد
 نماه جامه افریشی نیست چنانکه بعضی توهم می کنند و مراد بخرام جامه که در وی خطهای شرح بود چنانکه الایچ
 و در بار بانی باشد شرح حالص هم چنین تحقیق کرد و ادله محمد بن و علی خضر و صفرا هم که در احادیث واقع شده
 است هم همین معنی است که خطهای سبز و زرد داشت و آنحضرت را حله بود از بزراد من که خطهای سرخ
 داشت لم از شیثا قاطا حسن منته به هم من ایچ چیز را هرگز بهتر از آن حضرت ظاهر آنست که گوید هیچ کس
 و الایچ مردی را و در تفسیر هیچ نیز ما لعمریه بیشتر است کما لا یفتی و متفق صایه و فی روایة لمسلم قال
 ما رأیت من ذی لمة احسن فی حلة حمراء من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ویدم من ایچ
 موی و از بر اینگونه در حله حمراء از آنحضرت شرف و بزرگوار موی و از بزرگوار می رسید بدو شایه او
 و عیلاما بین الممکنین لیسن یا الطویل و لا یالقصیر و انکه موی ای آدمی را سه نام است حنه بضم حیم
 و تشدید صیم و اگر بکسر لام و تشدید صیم و و فزه و فتح و او سکون قائمه آنکه از زمره کوشش و در کرد و چون
 بدوش و سه جمه است و و فزه آنکه از زمره کوشش بر سه مشهور و در تفسیر این الفاظ این است و از عبارات
 بعضی ازین قوم خلافت ابن ظاهری کرد و گاهی جمعه به منی ملتن موی نیز آید و و عنی صا ک بکسر سین و تحقیق
 صیم بن حرب فتح و سکون را نامی مشهور است گفت می نفر از صحابه را در باقیمه و وی یکی از غلامی گوید
 است و بعضی نه ثمن او را تضعیف کرده اند و گفت وی رفت بر سر من پس و کما کردم خدا را را با داد

باز در این صحنه چنانچه در روایت می کند سماک از جابر بن سمرة (باب اسماء النبیین و صفاته)
 قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ضلیح القم یؤاخذ حضرت بزرگ و کشاده دهن و عرب
 بدیع می گفته مردان را به کشاده دهنی و تنگی دهن را در مردان غیب میدادند و بعضی این را کنایت می دارند
 از فصاحت و کشاده بخنجر اشکل العین آنکه سفید نمی چشم او منبسط بود و بسوختن کویار گهائی سرخ
 است و شکله بضم سین نام این دنگ و آنرا سحر بضم سین نیز گویند و شباهه بها حفظه سرخی بسیار می چشم که سیاهی
 بسیار بود و کویار سرخی میزند چنانکه در اشعار نیز کس شباهه واقع می شود و منبسط و العقبین منبسط و او را
 مشارق بسین میله و به معجز نیز گفته اند یعنی کم گوشت پاشنه و قیل لسماک ما ضلیح القم و گفته شد سماک
 بن حرب را که دادی حدیث است چیست معنی ضلیح القم قال منی ضلیح القم عظیم القم است قیل ما اشکل
 العین گفته شد چیست معنی اشکل العین قال طویل شق العین گفته شد معنی اشکل العین و از شکافت چشم و
 گفته اند که تعبیر کردن سماک اشکل العین را باین معنی خطاست صواب آنست که گفته شد چنانکه علامه
 لغت بر آن اتفاق دارند و قیل ما منبسط العقبین قال قلیل لحم العقب چنانکه گفتیم و رواه مسلم
 ۱۰۰ و عن ابی الطفیل از صفات صحابه است دشت سال از زمان حیات آنحضرت در بقعه و آنحضرت
 من مات من الصحابة است در سنه صد و ده سال مرد و وی از شبیه علی بود و در جمیع هفتاد و بیست و پنج
 بود و بر او بکر و عمر و عثمان شاهی گفت رضی الله عنهم اجمعین و عالم و فاضل و حاضر الجواب بود و قال وایت
 رسول الله گفت ویدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم کان ابیض فلبس ما مقصدا بود و سفید نمکین
 میانه و در طویل و قصر و جسامت و بخت و در تمامه و صفت و بلاغت و باو صحت بخیم شدن و آن صفتی الهیست و در
 حسن که در چشمش نیک و در آید و در دل نیک و در زبان از بیان خوبی آن ظاهر بود و رواه مسلم ۱۱۰ و عن
 ثابت قال مثل این روایت است از ثابت بن ابی رباح که از مشایخ اهل بیت است و کتا را بستان است گفت
 بر سینه شد انداختن عن خضاب رسول الله از پوی رنگ کردن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال انه لم یبلغ ما یضرب پس گفت انس بدستی آنحضرت ناپیری و بی ترسیده زبان خضاب
 کردن و آن یعنی پیری وی اندک بود و بدانی می شد و زبان وی زلف چنانکه از سابق حدیث ظاهری شود یا مراد آنست
 که پیری وی خالص نبود و هنوز سرخ بود و چنانکه در آن زمان پیری می باشد چنانکه در حدیث دیگر آمده است که کنان
 شبیه احمد بود و پیری وی سرخ و لوشنت آن اهل شطاطه فی طبیعتهم اگر می خواستم من که بشمارم مویهای
 سفید آنحضرت را و در لایحه شریف وی و شطاطه شین معجز و سکون میهم سفیدی موی بسیار و در آن سخن
 و لایحه موی سفید و فی روایة و در ابی بکر لفظ آمده و لوشنت آن اهل شطاطات کن فی راسه و اگر
 می خواستم که شمار کنم مویهای سفید را که بودند در سر مبارک وی قطعت می کردم می شمارم و هرگاه که
 سفیدی موی باین قلت باشد مثل خضاب نخواهد بود و متفق علیهم و فی روایة لمسلم قال و در روایتی مرصع

و این چنین آمد که گفت انفس اندا كان البياض في عنقه فتح عين
 و در میان آن نون و شش نادان بود و سفیدی که در موهای که از لب زیرین او بودند و فی الفلحین
 و یکبار در موی های که در میان چشم و زده گوش انداخته بود. بنعم صادق و الی دغین و در اصل نام این
 موضع است در موهای که در بین موضع اندر اطلاق میگردد و فی الراس فیک و در سر موی چند بر آگه بودند
 و بنعم نون و فتح موه و فید الی بحمد جع بنده و سکون با بختی شی. سیر و اه و عن انس قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم از هجر اللون بود آنحضرت زوشن رنگ تابان کان عرقه اللؤلؤ و کوب
 که قله های خوی وی مرادید است بهجت حنائی رنگ و لطافت جسم افشای تکفاه چون ماه برت
 آنحضرت بر میداشت بانی و ابقوت و جلالت و کثرت نمایی کرد چنانکه عادت قوی شان و دلبران میانه
 و این منایات. سر عت مشی ندارد چنانکه در حدیث دیگر آمده است زیرا که سرحت عمارت از
 تابع خلوات و بیای بیادن کا هما میباشد و تکفای به معنی و بختن چیزی یکبار کی نر آید و تعبیر کرد و میشود
 بنمایل بجانب پیش چنانکه کسی از زمین بلند به شب می آید و بلند میگردد و چنانکه و فصل فانی یابد و ماست
 بکبر سن ادبی و فتح نیز آمده دیباجه بکسر دال و لا حوی و الین من کفر رسول الله انس میگوید که نمودم
 من هیچ دیدار که نوحی از حریر است و نه هیچ حریر از من ترا کف و ست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 و لا شمت بکثریم و فتح نیز آمده مسکا و لا هنبه و نبویدم من هیچ مشک داده خبر را ا طیب خوش بوز
 من راحه النبی از بوی بدن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معنی علیه و در دانی من عرق
 یعنی خوشبو از عرق پیغمبر خدا ۱۳۶ و عن ام سلیم بنم سن صحابه است و الله انس قال عقالی
 نسا و فملای ایشان است مناقب وی بسیار است رضی الله عنهما ان النبی و ابنتی کند که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم کان یاتیها و یقیل عندها بود آن حضرت که می آمد ام سلیم را و او قبول
 می کرد و وی فقیما نطقا قیقل علیه پس می کسرا نید ام سلیم نطق و الفتح نون و کسر
 آن و فتح و سکون آن به چهار ذبح ساط از جرم پس خواب نمر و زدی کرد آنحضرت بران و گفته
 اند که ام سلیم از محارم آن حضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم از رضا یاض و یعنی گفته اند که
 اباحت نظر با صیبات و جو از خلوت با ایشان از خصایص آنحضرت بود و صلی الله علیه و آله و سلم که ازانی
 الموایب الله ننه و کان کثیر الخرق دیو و آنحضرت بسیار خوی فکانت تجمع عرقه پس بر و ام
 سلیم که جمع می کرد خوی آن حضرت را فقیله فی الطیب پس می کرد اندام سلیم عرق آنحضرت را و در
 عطر و خوشبو نهاد قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم یا ام سلیم ما هذا پس چون به آنحضرت که می گرد
 عرق او را فرمود ای ام سلیم چیست این عرق که قش و جگاری کنی آنرا قالت عرقه فیک فقیله فی طیبنا گشت
 ام سلیم عرق نستی که دانه می اندام آنرا و خوشبو نهایی خود و شو من ا طیب الطیب و عرق تو از

خوشبوی ترین خوشبوهاست و قی در آیه خود را و این چنین (باب اسماء النبی و صفاته)
آمده است قالت گفت ام سلمه زار رسول الله فرجوا برکتکم لصیبا لما ابددوا دیم برکت عرق ترا از برانی
خردان خود و میالیم آنرا بر رویهای ایشان و بدنهائی ایشان تا برکت آن از همه بلام محفوظ باشد قال
گفت آنحضرت اصبت راست گفتی تو خوب کردی متفق علیه ۱۴۰ و عن جابر بن سمرة بن
ویدر مرد و صحابی آمد روی خواهرزاده محمد بن ابی وقاص است قال صلیت مع رسول الله صلی الله علیه
وآله و سلم صلوة الا ولی گفت جابر که از دم با آنحضرت نماز پیشین ما اثم خرج الی اهله پسر
مردن آمد آن حضرت از مسجد و رفت بسوی اهل خانه خود و عوجت معه و بنزد آن آمد من بنی آنحضرت
فاستقبله و لد ان پس بهمش آمدند آن حضرت را بچکان ففعل یسلخ خلعتی احدیهم و احدی
واحد پس گشت آنحضرت که مسج می کنند و میمالد بدست مبارک خود و خسارهای این بچکان را یکی
یکی و اما انا فسلخ علی و اما من پس سلخ کرد آن حضرت را خسارهای بگنزدان و سکون یا بافظ
مزد است و در بعضی نسخ این ظاهر بافظ آمده است بفتح و ال و تفسیر یا بفتح مسج که و هر دو در خسار
مرا دیده و ثابت افراد است آنچه در حدیث دیگر آمده است که گفت جابر سلخ کرد و در آن پس بود آن
خدا بگو از خدا دیگر فوجلات لیده بود این تیانتم من مردوست مبارک او را از مردوی او و یسایا بوی
در همه نسخها بگنزدان است نه و او ظاهر آنست که برای شک را وی است کائما اخرجهما من جوفه
عطار گویا برون آورد و آنحضرت دست را از طبله محمد جوفه بضم جیم طبله عطار و واه مسلم و ذکر حدیث
جابر و ذکر در حدیث جابر که در اول او سموا بنا سمنی است و در مصابیح دین باب مذکور است
فی باب الاحامی و در باب اسای و حدیث العایب بن قریب نظرت الی خاتم النبوة و ذکر کرد
شد حدیث سائب بن یزید که در وی نظر بخاتم نبوة است فی باب احکام المیاه ۷۷ الفصل الثانی
عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیس بالطویل ولا
بالقصیر و ابنت الزانیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت نه دراز قد و نه کوتاه ضخم الراس
واللحمیه بود و طبر سر و پیش شش الکشین و القلمین طبر و بر گوشت کفتهائی دست و پاهامشش بنا حجرة سفید
آینه سدرخی مشربا ضخم میم و سکون شش و فتح راه مختلفه از شراب به معنی آینه شش رنگی برنگی دیگر گویا رنگی رنگی دیگر را
نوشید است ضخم الکرا دین طبر بندگی استخوان کرا دین ضخم گرد و دین ضخم میرنگی استخوان که
بهم جمع شده اند طویل الصریفة دراز سر بر بفتح میم و سکون سن و ضخم را و با موده و توبه که در میانه سینه
شریف بود و خلی دراز بار یک از بالای سینه تا بابت و سر بفتح شش بر معنی راه و سینه آید و توبه های ریزه میان سینه
و نات گزانی السراج اذا مشی تکفاه تکفاه کائما ینتظمن صیب و قی که راه میرفت میل می کرد و میل
کردنی گویا فردوی آید از جای بلند به شیب مقصود آنست که ششی می کرد و ششی قوی که بر سینه است یا بهارا

الفصل الثانی

از زمین و قیوت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که مراد آنست که منی می گزیند یا با آب است و صفاتی
 بطریق و اجزای بطریق بکبر و خیال و حسب مقتضای طایفه است و آب از آن از بالا پیاپی
 نیز آید و ارم و ارم و لا بعد و مثله صلی الله علیه و آله و علم و راه التوریدی و قال اهل بیت حسن
 ص ۲۰ و عقیق کان اذ اوصف النبی صلی الله علیه و آله و علم قال و هم از امیر المؤمنین علی است
 و منی ایمن است که بود چون وصف می کرد آن حضرت را می گفت لم یکن یا اطویل الممشط بود آن حضرت
 طویل پاهای آن حضرت بسیار بود و از چنانکه گذشت و روایت شده بود در معنای چشم میم اولی به تشدید میم ثانیه
 مقصوره روایت کرده اند و درین روایت بین موله نیز روایت است و به تخفیف میم ثانیه و تشدید میم
 معجمه مقصوره نیز روایت کرده اند و درین روایت بین موله نیز آمده و میم اول بر مرقع بر مشهور است و در
 به معجمه و موله معنی و داری و کشیدن دارد و لا بالاقصیر المتروک و بود بسیار کوتاه چنانکه بعضی افراد
 بعضی در آمده باشد گویند که در مشهور بعضی افراد بسوی بعضی و کان ریه من القوم دیو سیاه بالا از مردم
 و لم یکن یا لیل القطر و لا بالاسیط تصحیح و تشبیه این الفاظ معلوم شد چنان جعلی از جلال بود و حمد و اجل
 فتح را و کسم جیم و فتح آن نیز آمده سیاه موی میان قطره و سیاه و در صراح گفته و جل فر و مشهور موی مقصود
 آنست که در کلمه موی بود و لم یکن یا لیل القطر و بود آن حضرت میم و فتح میم و تشدید میم و فتح میم
 گوشت دوی بد و در فتح و به منی خف نیز آید و لا بالاکلشم و بود میم و فتح میم و تشدید میم و فتح میم
 و تشبیه کوه دوی بر آمد و در سبک گوشت و بعضی گفته بسیار گوشت و چون در هر دو این لفظانی بد و بر است است و اک
 کرد آنرا قبول خود و کان فی الوجه قد و بود و در دوی شریف و برای او با فراط ابیض مشهور بنا سفید مخلوط
 پس از خنی ادحج العینین یک سیاه چشمان و بعضی گفته باریک بینید می آنها اهل بالاشفا و در اند
 و بسیار مرگان با و اشفا و جمع شرف چشم و فتح موی چشم جلیل المشاش بزرگ و به نظر بر موی استخوانها
 و مشاش چشم چشم مشاش سر استخوان نرم که آنرا اتوان خایه و الکتل و بزرگ که کبد الفخ مشاء و کسر آن محل
 اجتماع مایه های میان و دشت که آنرا کاهلی گویند اجرد می موی می و مضر بقصد ادب خط در اند موی که از
 ستبه نامت بود و ظاهر این حدیث آنست که بر بدن شریف جرم صبر به موی بود اما از حدیث دیگر معلوم
 شد که جرم صبر به نیز در جالم موی بود چنانکه بالای سینه و بر بازو و بطنها و ذراعها و از اجزا این است و
 و فی الحقیقه اجرد مقابل اشتر است و اشتر آنکه بر تمام بدن دمی موی بود پس اجرد آنکه نه چمن باشد
 فافهم شش الکفین و القدمین اذ امشی یتقلع چون راه می رفت بر می کشد پاهای او کانه میمشی فی حسب
 و اذا التفت التفت معا و چون دوی می کرد اندیچ و راست می کرد اندی تمام بدن شریف را و لکیت
 متوجه می شد یعنی نظردر و دیده نگاه نمی کرد چنانکه عادت دیگران است و بعضی گفته اند که مراد آنست که
 بر ساعت کردن بر حسب و راست نمی پیچید چنانکه سباسبان خدا کاران کنند بین کتفیه خاتم النبوة میان

سان و دشانه روی هر نبوت بود و در حوائط التپین روی خیم کننده پیغمبران بود (باب اسماء النبی و صفاته)
 اجود الناس حدیثی ترین مردم بود از روی سینه و گفته که مراد سینه دل است که محل اوست یعنی جود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم بدل و جان و بطبع و در عین بود و تکلف و ستم و در بنا و احتمال دارد که اجود از جودت باشد
 تسخیر هم و فراوانی تقوی وی باشد ما سوی الله که انی شرح الشیخ و اصدق الناس لهجة در است برین مردم
 بود از روی زبان و لهجه تسخیر است و در سکون نیز آمده و بعضی گفته اند به سکون لغت ضعیف است یعنی
 دانست که برین مردم بود و بعضی گفته اند مراد آنست که زبان ادا است و دوست برین زبانها بود یعنی با هم
 می کرد و بخارج حرمت چنانکه باید و شاید چنان که هیچ کس بران قادر نبود و الینهم عریکه و نرم برین مردم
 بود از روی طبیعت و اگر مهم حشیر و بزرگترین مردم بود از روی قوم و قبیله و در روایتی غشیرة بکسر عین
 به معنی صحبت من را با بلایه شباهه کسی که میدید آنحضرت را با یکایک می رسیدند و از او بهجت ناگ میشد
 و من خالطه مع رفقة احمد و کسی که اختلاطی کرد آنحضرت را و صحبت میداشت دوست می داشت و او را میگوید
 ناعته می گوید نصف کنده آنحضرت را و می عبادت از ذات خودی کند یا هر که بخواد که نصف کند او را لم ار قبله
 و لا بعد مثله ندیدم و نمیدانم پیش از وی و پس از وی نامه او را صلی الله علیه و آله و سلم
 رواه الترمذی ۳۰ و عن جابر ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم لم یسلك طریقا فیتبعه
 احد الا عرف انه قد سلكه رواه ترمذی از جابر که آنحضرت میرفت و ای و پس بر وی می کرد
 او را کسی در پس او میرفت مگر آنکه می شناخت آنکس که آن حضرت به تحقیق رفته است این
 راه را من طیب عرفه از خوشبوی آنحضرت و عرف شیخ عین سکون را بوی خوش و ناخوش را بخر
 گویند اما غالب اطلاق او بر بوی خوش است یعنی هر دای که میرفت از بوی خوش آنحضرت مطهر میشد و هم
 از بوی خوش می شناخت که وی از این راه گذشته است و ظاهر آنست که این بوی خوش از آن حضرت
 بود صلی الله علیه و آله و سلم و تواند که احتمال طب که عادت شریف آنحضرت بود نیز علاوه آن می شد
 باشد او قال یا کنت راوی بخای من طیب عرفه بنام زینج عرقه قنات یعنی از بوی عرق وی به معنی جوی
 که از بدن جگر رواه الدارمی ۳۰ و عن ابی حمزة رضی عن ابن عباس بن جابر ان یا صابنی ثقه است
 قال قلت للربیع بنت معوذ کنت ابو عبیده که گفتم مرربیع را رضی و او فتح موحده و کسر تخانیه شد و در خنجر
 مو زخم حرم و زخم عین و کسر و او شده و عیبه مشهور است صلی الله علیه و آله و سلم
 و سلم عفت کن برای ما آنحضرت را و بیان کن خلیه شریفه او را قالت یا نبی لورایتی رأیت الشمس
 طالعیه کنت ربیع و در عین جمال آنحضرت ای پسر که من اگر میدیدم تو آن حضرت را میدیدم یعنی تو
 آفتاب را بر آورده یعنی چنان است و جلال و نور آنست و بهجت داشت که گویا آفتاب است طلوع کننده
 رواه الدارمی ۳۰ و عن جابر بن سمره قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی لیلۃ

اضحیّان گفت جابر بدیدم من آن حضرت را در مشین و انجیان (باب اسماء النبی و صفاته)
بکسر هاء و سکون نصاد تجر و کسر حاء نهاده شب و روشن که دردی بهر سبب بود و او را کرد و بخواب نهادند
فجعلت انظار الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و الی القمر بس کشتم من کفای نگاه می کنم بسوی
جمال آن حضرت و گاهی می بینم بسوی ماه و علیه حلقه حمره و بر بالای آن حضرت حلقه حمره و معنی حلقه حمره
معنا می شد در حدیث بر او فاذا هو احسن عندی من القمر بس نگاه آن حضرت بنحو نور در و شش تر
بود نزد من از باد نزد من از برای اظهار استنداف و ذوق خود گفت و الاذی صلی الله علیه و آله و سلم اس
بود از قمر در واقع و نزد من کس از مجبان می رواه الترمذی و ابی الدرداء و حسن ابی شریبه
قال ما راایت شیئا احسن من رسول الله که گفتم بدیدم من هیچ چیز را نیکوتر از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم کان الشمس تجری فی وجهه گویا که آفتاب در دامن میرفت در روی مبارک وی و ما راایت
احدا اخرج فی مشیه من رسول الله علیه و سلم بدیدم من هیچ کی را بهتر از او در رفتن از آنحضرت
که از خانه بیرون می رفت کما لنا الارض تطوی له گویا که زمین پیچیده می شد برای آنحضرت انما لنهمل
انقصا و انه لغير منکثر بدستی مادر مشقت می انداختیم ذراتی خود را در تیر و فن و تعب می کشیدیم
و تکلف می کردیم در آن و آنحضرت غیر باک دادنده و دلی نکلف و بی تعب و بی باک و باسانی بطوری خود
میرفت و بنجد بنظم نون و سکون جیم و کسر با و کثرت بنغم میم و سکون کاف و فتح تا و کسر را و بهمه از
اکثرات به معنی باک داشتن و این از خبرات آنحضرت بود که دیگران سید دیدند و مشقت می کشیدند و بوی
نمی رسیدند و وی صلی الله علیه و آله و سلم باسانی و بی تعب بیشتر از همه میرفت رواه الترمذی
و حسن جابر بن سمره قال کان فی ماقی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حموشه گفت جابر
بوده و قهای آن حضرت بکنوح باد یکی و پرو سطر بود و کان لا یضکک الا تبسماد و آنحضرت که خنده
نمی کرد مگر بطریق تبسم و فی الطراح تبسم لب شیرین کردن و کنت اذا نظرت الیه قلت اکیل
العیفین و بودم من وقتی که نگاه می کردم بسوی آنحضرت می گفتم که سر نه کنده چشم هست و ایمن بنا کحل
و حال آنکه بنزد من نه کرده بیا که بحسب خلقت سر نه گون چشم بود و میت و در چشم تو که شبانه صبر نه ناکرده
بسان سر نه سیه کرده خانه مردم و رواه الترمذی و الفصل الثالث و حسن ابن عباس قال
کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افلیج التیمیمن بود آن حضرت کشاد دزدان و بشش یعنی
بمان این دو دندان فرج و فرقی بود فلج لفتح فاولام و جیم کشادگی دندانهای پیشین افلیج الاستمان که می گویند
این فراونی و در نزد طبع شریف و در وایتی منبج الاستمان نزدیک شده است از تکلم رای
کما لیسر یخرج من بین ثنا یا چون سخن می کرد آنحضرت دیده می شد مانند نور که بر وزن می آمد از میان دندان
های پیش وی دندانها را نامهاست دو دندان پیش را از بالا و پایین شینان و شایامی گویند باثنا ثنیه

الفصل الثالث

و جمع و دو دوازده دیگر را که در دو طرف آنها از رباعیات خوانند. فتح (باب اصابه الیمنی و صفاته)
 و ادبای یمنین فرجه میان دوازده صاحب نهاده که فتح نزد ارباب شایان رباعیات و غیره میان شایان افریق کوبند. فتنین
 پس این پنج را یکی فرق استعمل کرده است و ظاهر عبارت حدیث آنست که این فرجه در فتنین در بالا
 و پایان بوده نه مخصوص سال و اندام رواء الدارمی ۲۲۰ و عن کعب بن مالک قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا سیر استنار وجهه و اذا تخضرت و قتی که خوشحال گردی شد و روشن
 می شد روی مبارک وی حتی کان وجهه قطعة قمر تا آنکه گوید روی مبارک وی باره از ماه بود و کنا تعرف
 ذلک و بود ویر ماکمی شناختیم آنرا که آنحضرت درین وقت خوشحال است به مشاهد تازگی و روشنایی
 روی شریف وی متفق علیه ۲۳۰ و عن انس ان غلاما یهودیا کان یخدم النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم و ایتست اذا انس که گوی یهودی بود که خدمت می کرد آنحضرت را فصوص پس بیمار شد آن
 کودک فاقا النبی صلی الله علیه و آله و سلم یهودی پس آمد و آنحضرت بعبادت فوجد اباه
 عند راسه یقر التوراة پس یافت آنحضرت پدر او را و دسر او که می خواند تورات را فقال له رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت مرید را در آنحضرت یا یهودی انشدک با الله الذی انزل
 التوراة علی موسی ای یهودی می پرسم و سوگند میدهم ترا باینکه آنکه فرستاد تورات بر موسی علیه السلام
 هل قبل فی التوراة نعتی و صفتی و مخرجی آبایی یا بل و تورات نعت مرا و وجه مرا و بیرون آمدن
 مرا از که بدید یا مخرج به منی است باشد بازمان یا مکان آن باشد و نعت و صفت یک منی می آید گویا مراد
 به یک صفات ظاهر و دیگر باطن باشد قال لا کنت یهودی نمی یابم قال الفتی بلی و الله گفت آن
 غلام آری بد اسوگند ما رسول الله انما قبلتک فی التوراة نعتک و صفتک و مخرجک بد منی یا
 می یابم و تورات نعت ترا و صفت ترا و مخرج ترا و انی اشهدک من کواهی می دهم که آن لا اله الا
 الله و انک رسول الله فقال النبی پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا صحابه
 مزمار ان خود را اقیما و اهل امن عند راسه بر خراید این شخص را یعنی پدر او را از نزد سر وی
 و لو احاکم و نزدیک شود بر او خود را که این غلام است و متوالی امر وی شود و رواء البیهقی فی
 دلائل النبوة ۲۴۰ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند ابی هريرة
 از آن حضرت انه قال که آنحضرت گفت انما انا زحمة مهذاة بنسب من کما حست فرساده شده
 از جانب من شیخ ابرو العباس مری قدس الله سره فرمود درین تعظیم و تکریم این است است زیرا
 که پیر برای تکریم فرساده می شود رواء الدارمی و البیهقی فی شعب الایمان این خبری است
 که آورده مولف و میان خلقت و صورت آن حضرت از احادیث و چیزی بسیار مانده است که ذکر کرده
 و در شرح زیاده بر آن از آنچه در نظر اکتب احادیث آمده ذکر کردیم آن جا باید نگریست ۲۴۰

باب فی اخلاقه و شمائله صلی الله علیه و آله و سلم در اخلاق آنحضرت از (باب فی اخلاقه و شمائله)
مهرانی و مردی و شجاعت و سخاوت و رفیق و تحمل و تواضع و رحمت و جواد و جرات آن چون فارغ شد از بیان صفات
و شش ظاهر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آن را صورت و خلق می گویند. لیخ حاجه است که ذکر کند
صفات نامش شریف است و آن را خلق می نامند بصم خا و شمائل جمع شمال است بکسر بمضی طبع کند فی القاموس
و فی الاصراخ شمال بکسر دست چپ و خود و عادت و شمال یعنی دست چپ جمع ادا شمل می آید و شمائل نیز می آید
و در شرح تفسیر گفته شمائل جمع شمال است بکسر شین بهرست و به معنی خلق * ۱۸ الفصل الاول * عن انس
قال علامة النبی صلی الله علیه و آله و سلم عشرين گفت انس خدمت کردم آنحضرت را ده
شأن و قد بمان ایما که حضرت بمدینه هجرت کردند مادر انس و بعضی خویشان وی از انصاف او و ا
و ملازمت آن حضرت آوردند و در خدمت گشته بودند و وی هشت یادگار بود و اخلافت است
و در سال که مدت افاست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه بود خدمت کردم و وی گویند انس درین
مدت که خدمت کردم فما قال لی اف بس گفت آن حضرت مرا این بضم همرا و نشد یفاء کموده متون
و غیر متون گفته است که ولایت دارد بر کرامت و بر زجر و در لنگی و با یک نکردن و دیدن امری کرده
و لایم صحت و گفت آن حضرت مرا خرا کردی این کار را لا الا صحت و گفت چرا نکردی این کار را
یعنی در آنچه متعلق شد نگاردی دنیا باشد و در امور دین و این ولایت دارد بر کمال صماحت و حسن خلق
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عیسی گفت که درین مدح انس است مرخو و در آنکه هرگز گاردی نکردم
که از آن حضرت بر من اعترا این متوجه کرد و پوشیده نماید که معنی اول انس و او حق است بمقام ختم
سنتین مدح است بکرم و شجاعت آن حضرت بر وی متفق علیه ۲۹ و عده قال کان رسول الله صلی
الله علیه و سلم من احسن الناس خلقا و جم الزانس است که گفت بود آنحضرت بگویند مردم از روی
زین فار مطلق یوما الحاجة بس قرب آنحضرت روزی مرا برای گاردی فقلت والله لا اذهب
بس گفتیم من نه ابعو گند نمی دارم و فی نفسی ان اذهب لهما امر لی به رسول الله و در دل من است که
می روم بر ای گاردی که فرموده است مرا ان کا به بضم کاف اصلی الله علیه و آله و سلم یعنی با و و آنحضرت
فرمود و در دل می خواهم که بروم بزبان گفتیم بلی روم و صد و این قول الله انس به جت همسر من و نا ذال بود
مدینه روی در سن تکلیف هم خود اهد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم القات بقول و بی فرمود
بر ان ادب نه کرد و بلکه ملاعت کرد و در نزدی نمود فخرجت حتی امر علی صبیان و هم یلعبون
فی الحق بس بر دهن آمد می گاردیم بر کودکان که بازی میکردند و باز از قاذ رسول الله بس نا گاردی بهم که
که پنهان نزد اهلی الله علیه و آله و سلم قد قبض بغفای من و رای به تحقیق که خد است کردن مرا از
بس من قال فظنرت الیه و هو یضحك گفت انس پس نگاه کردم من بسوی آنحضرت و حال آنکه

آنکه آن حضرت می خندد فقال یا ایها النبی ذیبت حیث امرک پس گفت (باب اخلافة و شما ذله)
 آنحضرت ای اینسن با لفظ بشیر برای شفقت رفتی تو آنجا که فرموده بودم من قلت نعم انا اذهبکم
 آدمی اینک میروم و می خواهم که بروم یا رسول الله رواه مسلم ۳۰ و عنه قال كنت امشی مع رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم و علیه بود بخیرانی و هم از اس است که گفته بودم من میروم
 هر ادا آن حضرت در آن حضرت جاوری بود و منسوب به نحران بنخ نون و سکون جیم و انا موصی است
 غلیظ الحاشیة چادری بود که داشت و منبر بود که کرده او فادریکه اعرابی فقیه بود و دانه پس
 و ریافت آنحضرت را باده نشینی پس کنید آنحضرت را ایجاد زش جبهه شلیده کتیدنی سخت
 و رجع فی الله و باز گشت بمنبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی نحر الاعرابی و بر پیش سینه آن
 اعرابی یعنی چنان بزور کشید که آن حضرت پیش سینه اعرالی کشید و آمد حتی نظرت الی صفحة عاتق
 رسول الله تا آنکه نگاه کرد و من من بکراهه اگر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قد اثرت بها حاشیة
 اليهود بمحقق تاثیر کرده بود و معقه عاتق آنحضرت گناه چادر من شدة جبهه ته از جنت سختی کشیدن اعرالی
 بر دوا و عاتق موضع رد از کتفت ثم قال یا محمد مر لی من مال الله الذی عندک پس گفت اعرالی
 ای محمد اثر کن برائی من تا بدهند مرا چیزی از مال خدا که نزدست قاللت فی الید رسول الله پس باز برگشت
 بسوئی آن اعرالی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم ضحك بسخر خند کرد و آن حضرت ثم امر له
 بعهده پسر امر کرد و فرمود برای وی بدخشی و این و ثلث داد و هر کمال حلم و تحمل آنحضرت بخای مردم را و این
 اعرالی از خضات عرت و درشت خویان ایشان که تدبیر اخلاق کرده و ادب ناموخته بود و در حدیث دلالت
 است بر آنکه حاکم و والی را باید که بر ایذائی و رعایای و بخردان مبر کند و تحمل و رز و متفق علیه و عنه قال
 همان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احسن الناس بود آنحضرت نیکو ترین مردم در حسن و جمال و فضل
 و کمال و صفات حمیده و اخلاق عظیمه و اجود الناس و جز او نزدی و نخی ترین مردم و اشجع الناس و مردانه تر و دایر
 ترین مردم و لقد خرج اهل المدینة ذرات لیلته و هم تحقیق تر سید مذ و فریاد کردند کسان مدینه یک شبی چنانچه
 و زدی و دشمنی در آید فانطلق الناس قبل الصوت پس ایستادند و رفتند مردم محاسب او از قاصه تقبلهم
 النبی پس استقبال کرد و پیش آمد مردم را پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قد صبق الناس الی
 الصوت و در حالی که تحقیق پیشی کرد آنحضرت مردم را بسوی او از او از اسه پیش رفت و هو یقول
 و حال آنکه آنحضرت می گفت لم ترا عوا لم ترا عوا اگر در رسیدن رسید و گفته اند لم ابن بجاه معنی لا سمت و نوع
 تر رسیدن ترا الخواضم نادمین است و هو علی فرس لابی طلحة عری و آن حضرت سوار بود بر اسبی که
 بود برای طلحه انصاری را برهنه پشت بها علیه سرج بود بران اسب زمین عری است و عری بضم عین
 سکون و اسب لی زمین و فی عنقه سیف و در کردن آن حضرت شمشیر بود و فقال لقد وجدته بصره

و گفت آن حضرت را تحقیق یافتیم این اسپ را مانند دریا یعنی فراخ (باب اخلاق و شما قله)
 و دو کشته که کام متفق علیه و در روایتی دیگر آمده بود که بود آن اسپ کم و قمار کردن تک کام و بعد
 از آن روز چنان تیز رفتار شد که هیچ اسبی از وی سبقت نمی توانست کرد و به حقیقت هر کس را در
 چیزی که یادی دید و گاری از آن حضرت بود اگر لاشی باشد نمی کرد و اگر زبون بود غالب و اگر دست
 بود بلند کرد و اگر ضعیف بود قوی کرد و نو مراد و ده و دویسی بین و ده و نه خوشخوان و دویسی بین
 ۶۰ و عن جابر قال سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم شيئا فقال لا گفت جابر می توان کرد
 شد اندان حضرت چیزی نس که گفته باشد یعنی نمی دهم شیخ ابن حجر گفته که مراد آنست که هرگز
 تلفظ با نمی کرد بلکه اگر می بودی داد و اگر نمی بود سکوت می ورزید و حدیثی دیگر باین مضمون آمده و این
 قریب است به حدیث ابن عمر که آنحضرت طعام را عیب کرده اگر خوش می آمد می خورد و اگر نه می گذاشت
 و از شیخ حرالدین عبد السلام نقل کرده اند که گفت لا هرگز برای منع از خطاب زبان شریف وی نرفته
 و این منافات ندارد که در وقت ضرورت و بیانت بطریق اعتدال گفته باشد چنانکه فرمود لا اجمل ما
 احملکم علیه و فرادق و در وقت شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم گفت ۰ ما قال لا قط الا في تشبهه ۰
 لو لا التشبه كانت لا و نعم و مضمون این بیت است که شاعری از شما آمده کرده گفته ۰ زلفت کله لا
 بر زبان او هرگز مگر باشد ان لا اله الا الله و عجب و ادای وی که این بیت مخصوص داد و غیر آن
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از کله و سقمه صرف کرده تفوذ بالله من الزيف والزل و متفق علیه
 ۶۱ و عن انس ان رجلا سال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عنما بين جبلين ردائيت
 از انس رضی الله عنه که مردی سوال کرد از آن حضرت گو سفند ان میان دو کوه یعنی گو سفند ان
 بسیار آن قدر که هر کوه بود و تمام و ادای را که میان دو کوه بود و فاعطاء اياه پس داد آن حضرت
 آن مرد را همه آن گو سفند ان فاتی قومہ فقال پس آمد آن مرد و قوم خود را پس گفت ای قوم اسلموای قوم
 سلمان شود فوالله ان محمدا ليعطي عطاء ما يخاف الفقر پس بداد او که بدستی محمد را آید می بخشد
 بحثی را که نمی ترسد فقر را یعنی دهد و هیچ نگاه نمی دارد و درین معنی گفته است شاعر ۰ هر چه آیدت
 بدست ما ادای تو بیش از آن ۰ این جو و آنکس است کش از فقر عار نیست ۰ ۷۴ و عن جبر بن
 مطعم بینما هو یسیر مع رسول الله رایت است از جبر بن مطعم بنهم میم و سکون طاد کسر عن متهمین
 بن علی بن نوفل بن عبد مناف ذبی در کاشت در احوال او چنین نوشت که سید سلیم و خود از اشرا فزین
 عالم بود و تمام انساب و اخبار و ایام عرب و و دشاکر و او بکر صدیق و دین عالم روایت می کند که در انشای
 که وی سیر می کرد با پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مقفلة من حمین در وقت بازگشتن آن حضرت
 از غزو حنین که بعد از آن فتح که واقع شده فقلت الا هو اب یحیی عن و کسر لام به تخفیف ۰ ابو

پسیدند بادیه نشینان عرب در حالی که سوال می کردند از آن حضرت (باب اخلاقه و شمائله)
 اموال را از غنایم حین و غنائم درین خرو و بسیار بود و بخشش آنحضرت بسیار و اکثر بر مولف التماس
 بود از اهل که در بخشیدن کوفسندگان بیان مرد که در حدیث سابق گذشت آمد درین جا بود حتی اضطراب الی سمرق
 و پسیدن اعراب آنحضرت در سوال یحیی و سید که مضطرب و بیمار و سحر اعراب آنحضرت را در بر و
 بسوی سمرقان و سمرقین و ضمیر سمرقین نام نوعی از درخت خاوار که در بادیه می باشد فخطقت لفتح خاوار داء
 پس بر بود آن سمرقین دایمی مبارک ادر که پوشیده بود آنحضرت فوق النبی پس توفت نمود و
 یا سنا یا بنعمه صلی الله علیه و آله وسلم فقال اعطونی ردائی پس گشت آنحضرت بدید مراد دای
 مرالوکان لی عدد هذه الغضاة نعم لقمته بیعکم اگر می برد بشمار این درختان که درین خرنل اند چار پادشاه
 از شتر و کوفته هر آینه بخش می کردم آن را میان شما تم لا قیل و فی یخیلا پسر نمی یافتد شما را
 بنجی که ندیم آن را و لا کذب و بادیه دروغ گو که در کرم و زرب نم و لا جبا و ناو و بدول و تر سنده که در
 دادن از فرو بستن ترسم و اصل بنجی به معنی ضد شجاعت است و جوان مردی در عظامی از شجاعت
 و تنگی در دادن آن مثل جن است و معنی گفته اند که لا کذب و لا جبا و ناو است برای تنبیه صفات و تعد او
 آن اشارت است با صفت صفات حمیده و فافهم و رواه البخاری ۸۵۰ و عن انس قال کان رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا صلی الغداة جاءه خادم المدينة بآیتهم چون می گذارد آن حضرت
 نماز باده می آوردند خادمان اهل مدینه از داه و غلام آوند های خود را فیها الماء که در آن آب می بود
 فمیا تون با تاء پس نمی آوردند هیچ آوندی را الا غصن ید فیها لکه آنکه فردی مرد آنحضرت
 دست مبارک خود را بر آن آوند های آب و تبرک می کرد و ایند آنرا برای ایشان تا شفا و برکت شود
 مرا ایشان را فرما جا و بالقداء الجاردة فیغص ید فیها پس بسا که می آمدند آنحضرت
 را و باده می آورد پس فردی بر دست خود را در آن آوند ها و درین گال شفت و مهربانی است با صفت
 و اثرت است آنکه از برای تفتح غلق ضرر خود را باید کشید و تحمل کرد و رواه مسلم ۹۰ و عنه قال کانت
 امة من اماء اهل المدينة تاخذ ید رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و هم از انس است گفت می بود
 دای از داهان مدینه که می گرفت دست مبارک آنحضرت و اقطعطلق به حیث شاءت پس می برد
 آنحضرت را هر جا که میخواست و عرض حال خود میکرد و در بنجا فایت نواضع و شفقت آن حضرت است
 صلی الله علیه و آله وسلم پراست حتی بر کترین آدمیان رواه البخاری ۱۰۰ و عنه ان امرأة کان فی عقیلها
 شیء و هم از انس است که زنی بود که بود در خردوی چری از نقصان و خلل فقالت پس گفت آن زن
 یا رسول الله ان لی الیک حاجة بدستی مرا بسوی تو حاجت و کاری است و ظاهر آنحضرت در دای
 می رفتند فقال پس گفت آنحضرت یا ام فلان انظری الی السکک شئت به من هر که ام را که چها که

می خواهی یعنی بنشین بابایت و در آن کوزه که من با تو می نشینم (باب اخلاق و شمائله)
حتی اقصی الک حاجتک تا آنکه ادا کنی و بر آدم برای تو حاجت ترا فخلا معها فی بعض الطرق حتی
فرغت من حاجتها پس خلوت کرد و تنها شد آن حضرت با آن زن در بعضی راه تا آنکه فارغ شد آن
زن از حاجت خود و پرداخت آن را و عرض کرد آنچه عرض کردی یار و راه مسلم **و عنه قال** لم یکن
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاحشا بود آنحضرت فحش گویند و فحش از حد در گذشتن در جواب و
در سخن و اکثر اطلاق آن در الفاظ و قاع و جماع آید و در آنچه متعلق است بدان زیرا که اهل فساد و اهل حیایان را
در آن عبارت صریح فاحشه است که اهل صلاح و ارباب حیایان اعراض نمایند و کماست و ایام از آن آنگونه نمایند
بلکه از بول و غایط نیز تمیز بقضای حاجت و مانند آن نمایند و فحش به معنی زیادت و کثرت و به معنی زنا و بیعت
نیز آید و لا لعاداة نبود آنحضرت یعنی کینه کسی را و دیگری را و لعین از خدا راندن و دور انداختن از
درگاه رحمت و از پیرگان و دشنام دادن و دعا کردن بدان و لعنت کردن مرگ کسی را اگر چه مستحق آنست
از کائناتان سخت است و به کثرت کبیره می کرد و اتفاق دارند بر تخریم لعین بر تنگمی چنین اگر چه کافر باشد
مگر آنکه به یقین معلوم کرد که از دنیا کافر رفته باشد چنانکه ابو جهم و امثال وی و حرام نیست بر موصوف بصفت
عام چنانکه گویند لعنت خدا بر کافران و باخوادان و ظالمان و امثال آن و باید دانست که لعنت بر دو قسم
است یکی طرد و ابعاد از رحمت حق و در آمدن بهشت و موجب خلود نادر و این مخصوص بکافران است
دوم طرد و ابعاد از جناب قرب و رحمت خاص و درجه باقیین و این شامل است بر بعضی کناگان این
و به گمان را و باین تحقیق منحل می گردد پس از مشکلات باب و اسم اعظم و لا حیاء یا نبود آنحضرت
و دشنام کننده گان **قال عبد المعینه** بود آنحضرت که می گفت نزد عتاب کردن مرگ کسی را و دشنام کردن
بر کسی متبیه فتح متناه و کسر آن و عتاب خشکین شدن و به معنی ناز کردن نیز آید حاله قرب جبین به شده
است او را و چو می کند وی خاک آلوده یا پیشانی وی کناست از خودی و کناوندی یعنی به نهایت آنچه نزد
خشم و بی رضائی می گفت این کلمه بود و در معنی اینست **و غم افقه** خاک آلوده یا بینی او را و این نیز در معنی سب است
و دشنام است **رواه البخاری** **و عن ابی هریره** قال **قیل** ردوا نیست از ابی هریره گفت که گفته شد
یا رسول الله ادع علی المشرکین و دعای بد کن بر کافران تا همه مستاصل شوند و هلاک گردانند قایلی لم
ابعث لعنا فاما گفت بر آنکس نه شده و فرستاده نشده ام پس لعنت گفته و داده از رحمت خدا و آنها
بعثت رحمة و بر آنکس نه شده ام مگر سب و رحمت بر جنایان چه بر مومنان چه بر کافران اما بر مومنان چه و ظاهر است اما بر
کافران بر رفع عتاب از ایشان در دنیا و جود شریف و بی چنانکه در قرآن مجید می فرماید و ما کان الله ليعذبهم و انت
فیهم بخلاف اتم سابق که بدعای بد منمیران ستمناک و مستاصل شدند بآب مگر بر بعضی از مشرکان که وقت
بر رسید و حکم الهی دعای بد کرد و هلاک شدند چنانکه مشرکان قریش که در روز بدر هلاک شدند و قد بر

فند بر رواه مسلم و عن ابی سید الخدری قال کان النبی صلی (وابا فی اخلاقه وشیائمه)
 الله علیه و آله و سلم ایضا حیاء من الحدیث رافعی بخبرها کت ابو سعید رضی الله عنه یولد آن حضرت سخت تر
 از روی شرماسکی از بکر که در پرده خود باشد و خداوند بخواهد بجز و سکون دال مهمان پرده که گذاشته
 می شود مرد و زن که در گوشه خانه و نه باده گفته گویند خانه که گذاشته می شود و هر دو می پرده و بکر در آن می بایستد
 فی الصراح حدیث بکر پرده و نه زن پرده نشین فإذا ابزای شیئا یکره من فتنه فی وجهه پس
 چون میاید آن حضرت بجزی و اگر ناخوش میاید است می شتابیم ما اثر او در وی بسیار و بی اگر چاره شرم
 جیزی نمی گفت و اظهار کراهت نمی کرد و متفق علیه ۱۰۸۰ و عن عایشه رضی الله عنها قالت ما رأیت
النبی صلی الله علیه و آله و سلم مستجمعا قط ضاحکا گفت عایشه ندیدم من آنحضرت را بجمع شود و هرگز
 در حالی که خنده گفته است یعنی به تمام و یکمال خنده گفته حتی اگر می خندید ما رأیت از آن حضرت
 کام او را لهوات جمع لما فلیح آن گوشت پاره که در آن می خندید و این است و بی الصراح
 لهوات کام و لفظ لهوات به جمع پاره است و اجزای کام است و آنرا کان یتبسم و نود آنحضرت که آنکه تبسم
 می کرد و لب شیرین می نکرد و دندان سفید می کرد و این باعتبار غالب حال است و گاهی زیاده بر آن نمی
 کرد و چنانکه در باب ضحک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمده رواه البخاری ۱۰۸۰ و عنها قالت ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن یسرد الجلدیت کسر ذکم و دانست از عایشه که بود
 آنحضرت که پاهای می گفت سخن را و می آورد و کلمات را و می آورد و سخن را و در سخن
 بر شونده پاهای که کشاده می گفت سخن و جدا جدا می آورد و کلمات را و می آورد و سخن را و در سخن
 زرد و پاهای داشتن روز و پاهای آوردن سخن را کان یحد ثلثا لیس لوطه اما در احصاء بود آنحضرت
 می گفت سخن را احدا احدا اگر می شمرد آنرا شمرد و هر آینه می شمرد آنرا یعنی اگر یکی قصد میکرد که بشمرد ممکن
 بود و متفق علیه ۱۰۸۰ و عن الاسود نابی کبیر است زمان نوبت ها و زیاده و خلفای این را دیده اند از
 اکابر صحابه حدیث شنیده و حدیث ناو خ و عمر بجای آورد و در آخر وقت صوم دوام داشته بود و در شب ختم
 قرآن کرده ثقه است فقیه و کثر حدیث قال گفت سواء الت عایشه پر ندیدم عایشه را اما کان
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم یضع فی بیته جریز بود که می کرد آنحضرت درون خانه خود و قال گفت
 بایشه کان یکون فی مهنة اهله بود و شان کمی بود آن حضرت و خدمت اهل خانه خود و مهنة الفح میسر
 کسر آن و از کار کرد و صبی کسر را و سکون با و به تحریک آن در وزن کلمه خدمت چنانکه شب میگرد و روی
 بتول خود دعوی خدمت اهله مانند شاه و و شنیدن و بعل و وضو و بار و دوزی کردن و از این جا میسر میشود که
 خدمت خانه و اهل خانه کردن سنت انبیاء و مرسلین و شیره صاحبین است فإذا حضرات الصلوة خرج الی الصلوة
 پس چون حاضر می شد وقت نماز بیرون می آمد برای نماز و راه البخاری ۱۰۸۰ و عن عایشه قالت

ما خیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین امرین قط الا (باب فی اخلاقه و شمائله)
 اخذ ایضا ههنا مخیر که داند نشد آنحضرت و اختیار داد و نشد بدست وی میان دو کار هرگز آنکه
 اختیار می کرد وی گرفت آنحضرت آسان ترین و دگر در عالم بکن اثبات دایم که نمی بود آن کار آسان تر
 موجب بزرگان ائمه پس اگر نمی بود موجب بزرگان ائمه منته میبود آن حضرت دور ترین
 مردم از آن کار و در این حدیث نگارم کرد و داند که مخیر تمام تر است که از جانب پروردگار تعالی باشد یا از
 جانب خلق و لیکن بر تقدیر مخیر از جانب حق اتم بود و این مشکل است مگر آنکه مراد معنی با تم باشد چنانکه
 مثلا مخیر از میان فتح آکو از ارض که در اثنائش بوی احسان عدم تفرغ از برای عبادت و است و میان
 کفایت بیشتر پس مراد با تم امر نبی است و مراد با تم گناه نیست از جهت ثبوت عصمت کذا افعال
 الشیخ این چیز دور از جمع الیها گفته که اگر مراد مخیر از جانب کافران و منافقان باشد بودن یکی از دو امر
 اتم ظاهر است و اگر از جانب مسلمانان باشد مراد چیزی است که نمودی با تم است چنانکه مخیر میان
 مجاهد و اقیمند و بر آنکه مجاهد که مضی بهنگام کرد و جایز نیست و یا مخیر از جانب خدا یا بشد میان چیزی که دوی و
 حقوت است یا یک حقوت است یا میان وی و میان کفار چنانکه قتال و اخذ جزیه یا در حق یا میان مجاهدت و
 عبادت یا اقتضا و فقه بر و ما انتقم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی شیء قط و کینه ناکشید آن
 حضرت برای نفس خود و هیچ چیز هرگز الا ان ینتهک فی حرمة الله که آنکه غلبه کرده می شد و حرمت دین خدا
 فیه انتقم لله بهای پس کینه کشید برای خدا نسبت حرمت خدا که انتهاک کرده می شد و دوی گفت شیخ این
 حجر که مراد آنست که انتقام نمی کشید آنحضرت برای حاجت نفس خود پس بشکل نشود که آنحضرت امر بر کرد
 بقتل کسانی که اندازید و نه ادر از برای آنکه انسان انتهاک حرمت خدا بر میگردد و بدین گفتم اند که این در غیر است
 که معضی بگذرد و بدین گفتم اند که این مخصوص به قصه مال است نه در عرض و نه یک به معنی غلبه است یعنی کسی
 که مبالغه می کرد در خرق محارم شرع دینی الصراح نه یک گنه و فرسود شدن جای پویشیدن و بهانه کردن
 رواه مسلم ۱۱۰ و عنها قالت ما ضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شیء قط بید الا امرأة ولا
 خادما گفت عایشه نزد آنحضرت چیزی را و کسی را بر گردست خود زن را و نه خادم را و خادم بر ذکرواشی
 بر ذکرواشی می باید الا ان یجاءه فی عییل الله مگر آنکه گاو زادی کرد و در او خدا و ما فیل به شیء قط
 فیه انتقم من صاحبه و باند نشد از آن حضرت چیزی را مگر بپسید یا آنحضرت از جانب هیچ کس
 آنچه زیان کند ادر پس انتقام کشید از صاحب خود یا صاحب آن چیز الا ان ینتهک شیء من محارم
 الله مگر آنکه غلبه کرده شود و در کرده شود چیزی از محارم خدا فیه انتقم الله پس انتقام می کشید از برای
 خدا رواه مسلم ۱۲۰ الفصل الثانی عین انس قال حدث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 وانا ابن ثمان سنین گفت انیس خدمت کردم آنحضرت را و در آمدم در خدمت وی و حال آنکه

من اشتهت ما را بودم فعلنا متعده عشر سنين خدمت کردم او را ده سال (باب فی اعلاقه و شما نله)
 که مدت اقامت آن حضرت است و در مدینه فعلا لامتنی علی شی قط بس نکویش مکرم را بر هیچ چیز می نکر
 اتی فیه علی دل ای با نظر محمول است و حاصل معنی ترکیب این است که هلاک شد و تلف گردید آن
 چیز را دوست من فان لامتنی لا ثم من اهل بس اگر می نکوید مرا نکوینده ازا اهل خانه آن حضرت قال دعوه
 فانه لوقضي شی کان می گفت آن حضرت بگذارد او را و ملاست نماند او را زیرا که بد دستی شان اینست
 اگر قضا کرده می شود چیزی واقع می شود آن چیزی یعنی تلف شدن هر چیزی بقضا و تقدیر الهی است اگر چه بر
 دست وی شده نعم اگر حکم شرعی در وی ثابت می بود می کردیم و اگر کسی حق خود و حقوق دیگر را ضایقه است
 و در حدیث دیگر آمده است که و امان را که غرور بر دستیان ایشان شکسته می شود و زبید که هر جز را اجل
 و مدت بقا است هذا اللفظ المصباح این لفظ که مذکور شد لفظ مصباح است و روی البیهقی فی شعب الایمان
 مع تشییر و روایت کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان باند که تغییر و تبدیل در الفاظ ۲۰ و عن
 عایشه قالت لم یکن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فاحشا بود آنحضرت فحش گفته در قول با لطیف
 و لا متفحشا و بود نکلف گفته در فحش و قصد بکنده آن را یعنی فحش از وی بود و نمی آید به بالطح و نه
 برکات و معنی فحش در حدیث انس سبابم شد و لا سخا یا فی الاسواق و آواز کننده در بازار یا چنانچه
 عادت عوام الناس است و لا یجری بالشیعة السیئة و خرا نید دیدی بدی را و لکن یعقو و یصح
 و لیکن حنفی کرده و در می گذشته این صفات در کتاب فضایل آنحضرت گذشته است و آله الترمذی
 ۳۰ و عن انس یحدث عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه کان یعود للمریض روایت است
 از انس که وی خبر میداد از صفات و اخلاق آنحضرت که وی صلی الله علیه و آله و سلم باند پرس می کرد و یار
 را و یتبع تشدید الجبازة و میر نیت پس جنازه و یجیب دعوة المملوک و می پذیرفت خواندن غلام
 را که بطعام می خواند به جای احرار و یرکب التمار و سوار می شد و از او کوشش را از جهت غایت تواضع و
 بی تکلفی و دفع پیادگی و در انجام غایت تواضع و ترک تکلف و نهی بکمر است بر خلافت عادت مایه و جبار
 بقل را ایتة یوم خیب و علی هم را بر آئینه بر تحقیق دیدم او را در غزه و خیرباد و آنکه روز اظهار شوکت
 و جلالت بر سوار بر دراز کوشی که خطامه لیف ریسمان مهاد آن از پوست خرمای بود و رواه ابن ماجه و
 البیهقی فی شعب الایمان ۳۰ و عن عایشه قالت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 یتصف نعله بود آنحضرت که می و دخت نعل خود را در خفت بر هم نهاده باره بر پاره و اصل آن جمع کردن
 و بهم پیوستن است و شیط ثوبه می و دخت جامه خود را نو یا کنه که پیونزی کرد آنرا و یعمل فی بیتة
 و کار میکرد آنحضرت در خانه خود و کما یعمل احدکم فی بیتة چنانکه کار میکند یکی از شما در خانه خود و فالت کان
 بشر امن البشر بود آن حضرت آدمی از آدمیان یغلی ثوبه می جست جامه خود را اما خسی و خادمی و از

حشرات چیزی نباشد و اصل فای به منی پیش حسن است . (باب فی اخلاقه و شمایله)
و لیکن در مواهب لذتیه گفته که پیش و زجانه و بدن شریف آن حضرت هرگز نیفتاده و از امام فخرالدین
و از وی نقل کرده که گیس بر آن حضرت نه نشسته و پیشه و مانند آن آنحضرت را ایذا نکرده و ولیکن چون
و جو و چیزی از مویات و حشرات لازم نقلی است چاره نیست از قابل شدن تعلیق چیزی از آن بجای تشریف
از خارج نه از بدن و الله اعلم و یعلب شایسته و مید و بشید که سپند خود را و یختلیم نفسه و خدمت میکرد
ذات شریف خود را یعنی کار خود را و دیگر و دیگر گری کم میفرمود و رواه الترمذی و درین حدیث دلیل است
بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دشمنان مبارزه و در صد و در این نوع افعال از ایشان بوجود
نمی آید بلکه نبی مرسل متواضع بود و واقف بر حد شریعت مخصوص گردانید و حاجی جل و علاه بفضل عظیم و منقول
اصلی تعلیم و ادب داخل بآداب کریمه و اخلاق عظیمه بود صلی الله علیه و آله و سلم . و عن خارجة بنی النجر و جهم
بن زیدین ثابت تابعی جلیل القدر است و از نقبای سبیه است که در مدینه بوده اند قال گفت خارجة دخل نفوس
علی زیدین ثابت در آمدند جماعه بر زید بن ثابت که پدر او است فقالوا له حدثنا احادیث رسول الله پس گفتند
آن جماعه هر زید را و او ایست کن ما را احادیث پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم فقال گفت جاره
پس گفت زید بودم من بمنایه آنحضرت فكان اذا نزل علیه الوحي بعث الی بس بود آن حضرت
چون فرو می آمد بروی و می کسی می فرستاد بسوی من فکتمته له بس می نوشتم من آن وحی را برای
آنحضرت فكان اذا ذکرنا الذکریا ذکرها معنا پس بود آنحضرت چون ذکر میکردیم ما را یاد می کرد
آنحضرت دینار ابا و اذا ذکرنا الاخرة ذکرها معنا و ذکریه ذکر میکردیم ما را آخرت را ذکر می کرد آنحضرت
آخرت را ابا و اذا ذکرنا الطعام ذکره معنا و چون ذکر میکردیم طعام را ذکر میکرد و طعام را با ما را بیان خصل
مشارت و انبساط خلق و تألیف قلوب اصحاب است بموافقت در آنچه از اجتماعات عادات مردم و احوال
ایشان است از آنچه کرده و مذموم نیست و اما آنچه کرده و مذموم باشد حاشا که ذکر کند آن حضرت آنرا
و ذکر کرده شود در مجلس شریف و صلی الله علیه و آله و سلم فکل هذا احدکم عن رسول الله پس از این
احوال و حکایات حدیث گفتم شما را از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رواه الترمذی ۶۰ و عن
انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان اذا صافح الرجل لم ینزع یدیه من یدیه بود آنحضرت
چون مصافحه میکرد و مردی را نمی کشید دست خود را از دست آن حضرت و آنحضرت دست در دست می
تا آنکه می بود آنرا که وی می کشید دست خود را از دست آن حضرت و آنحضرت دست در دست می
که داشته بصر میکرد و نمی کشید و این دلالت دارد بر کمال صبر و تواضع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
مصافحه و تصافح دست یکدیگر را اگر نفس و لا یصرف وجهه عن وجهه حتی یکون هو الذی یصرف وجهه
عن وجهه و بر نمی گردانید آن حضرت روی مبارک خود را از روی آن مرد تا آنکه میبود آن مرد که میکرد و این

میگردد و آنی خود را از روی دوی و امیر مقلد سار کتبیبه و دیده نشد (باب اخلافة و شما ئله)
 آنحضرت پیش گفته و زانوهای خود را بر زمین بیدای جلیص اندیشمیشی که مراد از بودی یعنی در مجلس
 بر اعراف نشستی و زانوهای پیش نهادی چنانکه منبران و جباران کنند و بعضی گفته اند که مراد آنست که
 زانوهای او را در نشستن بر نماز نشستی بقصد تعظیم اهل مجلس و فرط ادب و تعظیم اصحاب و این مشکل میشود تا آنکه
 مرای است که گاهی زانوهای او را بر داشتنی در وضع اجتناب نشستی و شاید که آن در خلوت بودی یا با بعضی
 اصحاب بودی و بعضی گویند مراد بر کتب قدسین است و تقدیم عبارت از در کردن آنهاست میان
 اهل مجلس و آنرا عام روایت الترمذی ۷۰ و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 کان لا یولع شیئاً لحد بود آن حضرت که نگاه نمی داشت چیزی برای فردا یعنی برای خاتمه نفس
 خود و الا به تحقیق ثابت شده است که می نهادن یکبار برای نسا و خود او را خارج نمی کردند و ذخیره بخنی
 روایت الترمذی ۸۰ و عن جابر بن سمرة قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم طویل
 الصمت گفت حابر بود آنحضرت که در از بود خاموشی وی و آنهم نمی کرد و دیگر در حاجت و زاده فی شرح
 المسنة ۹۰ و عن جابر قال کان فی کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ترتیل و ترسیل
 بود در سخن آنحضرت آدمی کی و هموار کی و پیدا کردن حروف و حرکات جدا و ترتیل و ترسیل قریب اند
 در منی و اصل ترسیل در نگ کردن و در داشتن است روایت ابوداؤد ۱۰ و عن عایشة قالت
 ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یسر و سرخ کم هذا که بهم
 میگفت سخن را بلند پای هم گفتن شما که عادت دادید و انکان کان یتکلم بکلام مینه فصل و لیکن بود آنحضرت
 که سخن می کرد و سخنان که میان آنها فرق می نمود و کلمات از یک و یک می بود و یحفظه من جلس الیه
 یاد می گرفت کلام او را کسی که می نشست مادی روایت الترمذی ۱۱ و عن عبد الله بن حارث
 بن جزء یصح جم و سکون زای و هر دو در آخر صحابی آخر کسی که باقی ماند بمصر از صحابه قال ما راایت احدا
 اکثر تبسم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من تبسم از پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم روایت الترمذی ۱۲ و عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه قال کان رسول الله
 صلی الله علیه و آله وسلم اذا جلس یتحدث بکثر ان یرفع طرفه الی السماء بود آنحضرت وقتی
 که می نشست که سخن کند بسیار می کرد و در داشتن چشم خود را بجانب آسمان یا نگاه نمودن جبرئیل و حی
 روایت ابوداؤد ۱۰ و الفصل الثالث عشر من هو و بن حنفیة عن انس قال قدیم الاسلام است از منی
 امیر برادر خالد بن انصامی و ذکر هر دو در فصل اول از باب اسما و النبی و در حدیث ام خالد که شست
 روایت می کند از انس قال ما راایت احدا کان ارحم بالعیال من رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم گفت انس ندیدم من هیچ یکی را که بود صهربان تر با اهل و عیال خود از آن حضرت کان

ابراهیم ایضا مسترضه قاضی عوالمی الهیینه بود ابراهیم پسر آنحضرت (باب اخلاقه و شماثله)
 که از مادیه قبطیه شده بود شیرخونده در پانصدی هجری یعنی در جاسب بالای مدینه که بجانب مسجدی قبا
 و مسجد بنی قریظه است و آن زن که او را شیر می داد آنجانی بود فککان ینطلق و نین معه پس یو آن
 حضرت کمی رفت آجا برای دیدن پسر و خبر داری وی و حال آنکه مادر او را آنحضرت میبردیم
 فیلعل البیت و انه لیدخن پس می درآمد آن حضرت خانه را و حال آنکه خانه پر دود کرده می شد
 لیدخن. فتح لام و ضم یاء و شدید و ال مفتوحه و فتح خایسه و خانه پر دودی و درآمد از جوت غایت شفت و
 مهربانی و کان ظاهره قینا و بود دایه ابراهیم آموک و دود خانه باین سبب بود و ظاهر مکر ظاهری و سکون همزه
 دایه هم بر زنی که شیر میدهد و تربیت میکند اطلاق میکنند و هم بر شوهر وی و نام دایه ابراهیم ام یوسف بود
 و نام شوهر وی ابو یوسف و نین فتح قاف و سکون مخانه آهنگر فیبا خله پس می گرفت آنحضرت ابراهیم
 را فیه قبله پس یوسف می کرد او را اثم بوجع پسر بر می کرد دید و بمنزل شریف می آمد قال عمرو ز گفت
 عمرو بن سببه که دایه حدیث است فلما توفي ابراهیم قال رسول الله پس هنگامی که میرانیده شد
 ابراهیم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان ابراهیم ابنی بدرستی ابراهیم پسر من است
 و انه مات فی الثدی و بدو سنی که فیه مرده است در پستان یعنی در مدت شیرخوارگی روایات ده
 مدت عمر ابراهیم مختلفند باتفاق بر آنکه در مدت رضاع بود و ان له لظفرین و بدرستی مراد او دایه اند
 تکملان رضاعه فی الجمله سیر میدهد و او را تمام میکنند شیرخوارگی او را در بهشت یعنی او در عقب
 موت بهشت می درآمد و تمام می کنند دومی رضاع او را کذا اقلوا و او مسلم و در شان ابراهیم حدیثی
 روایت می کنند که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لو عاش ابراهیم لکان نبیا اگر میزیست ابراهیم
 پسر آئینه پیغمبری بود و امام نودی گفته که این حدیث باطل است و انه اعلم و در شرح تبکام در وی کرده شده
 است ۲۰ و عن علی رضی الله عنه ان یهودیا کان یقال له روایت است از امیرالمومنین علی رضی
 الله عنه که یهودی بود که گفته می شد مراد او فلان حور و بحر فتح حاء و سکون موحده و انتمند بود و جمع اجبار
 کان له علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دانیو بود و مر آن یهودی را بر آنحضرت و بنا به
 دین فتقاضی النبی پس تقاضا کرد آن یهودی و طالب کرد دین خود را از وی صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال له پس گفت آنحضرت مرید ویر ایایه یهودی ما عندی ما اعطیک ای یهودی نیست نزد من چیزی که بدهم ترا
 فبال فان لا افارک یا مستمد گفت یهودی پس بدرستی من جدا نمی شوم از تو یا حو حتی تعطیفی تا آنکه مبدی مرا دین مرا
 فقال له رسول الله پس گفت مرید ویر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اذا اجلس معك اکنون چون مفارقت
 میکنی و نمیکزادی مرا اندسم می نشنم یا تو دمیبرم از پیش تو قیلس معه پس نشست آنحضرت بآن یهودی فصلی
 رسول الله پسر که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم الظهر والعصر والمغرب والعشاء والاخرة والغدا این پنج

نماز می شود که تمام شب با وی نشسته بود و کان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 علیه و آله و سلم یقربون و نه یترکون و نه یترسانند آن یهودی را و عیدی کرد که ترا چنین کنم و چنان کنیم
 فتفقطن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی یصنعون به پس درین وقت آن حضرت چنبری کردی
 کردی صحابه را یهودی از تنه بد و عید فقالوا پس گفتند صحابه یا رسول الله یهودی یستبک یهودی حبس کند
 و منع کند ترا از بر آمدن فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا منصفی ریی ان اظلم معاها اضع کرده است
 مرا پروردگار من ازین که ظلم کنم ذمی را که عید بسته است بها بکسر با و شیوه و نه جزوی را یعنی هیچ کس را ظلم
 نکنم و این که از وی دین ادا ما کرده جدا شوم ظلم است فلما قریل النهار قال الیهودی پس هر گاهی
 که بر آمد روز گفت یهودی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله و شطر مالی فی سبیل الله
 و گفت نصف مال من تصدق است در راه خدا اما والله ما فعلت بک الذی فعلت بک آگاه باش و
 بدان بخدا سوگند که نکردم من تو را آنچه کردیم من تو را و درستی و سخی الا لا نظر الی نعتک فی القوریة
 مگر از برای آگاه به یم بنسوی صفت تو که نوشته شده است در تورات و در باطن آن صفت داده بودند
 اینست که محمد بن عبد الله مولد به حجة و مهاجرة بطیبة و ملکه بالشام محمد پسر عبد الله و ولادت وی
 بمکه است و هجرة او بمکه است و مالک اندیشام است لیص بغطا و لا غلیظ نیست و رشت خوی و درشت
 سخی و لا صغاب فی الاسواق و نه فریاد کننده و در بازار او با و لا متزى بالفتش و لا قول الشناء متبی
 و متصف بفحش و نه بکفار یهودی برای و بشهید یا با بس و هیئت و فحش ضم انداد و کزشتن و
 قول و خبا لفتح حاء بمجه سخی یهودی اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیها ما راک
 الله و این مال من است پس حکم کن در وی چنبری که به نماید و نه بماند ترا خدا می تمامی یعنی مکن هر چه قرار
 گیرد بر آن رای تو ظاهر آنست که تمام مال مراد باشد نخست نصف مال در راه خدا کرد و چون نور ایمان
 قرار گرفت در دل و محبت خدا و رسول خدا و فرزندان کشت و غلبه کرد تمام مال را صرف کرد و در آخر جان
 نذرده خواهد کرد و کان الیهودی کثیر المال و بو و آن یهودی بسیار مال رواه الیهیقهی فی
 دلائل النبوة ۳۰۰ و عن عبد الله بن ابی اوفی صحابی مشهور است آخر کسی که وفات یافت بکوفه
 از اصحاب قال کان رسول الله گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکشتر الذکر بسیار میکرد
 ذکرند از بسیار چه که مردم و هر آن شنید او بد کرد و یقل اللغو و کم می کرد و یهودی گفتن را وقت
 این حا یعنی عدم است و یطیل المصلوة و درازی کرد نماز را از جهت غایت شوق و حضور و شهو و یقصر
 الخطبة و کوتاه می خواند خطبه را زیرا که یک کلمه از وی جامع معانی میگرداند از او و این با عباد اکثر احوال
 خواهد بود و الادهائی که مقصود و تاثیر موخره و تسبیح بودی تطویل نیز کردی و ظاهرا مقصود آنست که خطبه
 آن حضرت نسبت به نماز کوتاه بودی چنانچه در روز عید و جمعه و در حدیث آمده است که فرمود درازی

نماز و کوتاهی خطبه نشان فتنه و دواست بر دواست چنانکه در باب این گفته گذشت (باب اخیلاق و شهادت) ولا یانف ان یمشی مع الارملة و الیمکین و یکذب است آن حضرت که بر دو همراه بود و سبکین قیمتی له الحاجة پس بر آید و مراد حاجت اریه فتح سیم زنی که شوهر وی مرد و اهل بر دی که زن وی مرده خواه غنی باشد خواه فقیر اهل جمع و صیغه جمع بسا مخصوصه و استمال ذی در آن بیشتر و تفسیر اهل بسا کین نیز کرده اند کذا فی النهایة و فی الصراح اهل یوکان و د و ایشان و محتاجان و در قاموس نیز مثل آن گفته دوا النساء و الدارمی و عین علی رضی الله عنه ان اباجعل قال للنبی صلی الله علیه و آله وسلم اما لا تکذب و لکن تکذب بما جئت به ابوجعل لنته الله علیه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت ما دروغ گوئی و آنچه ترا اصدق تو بر ما عیان است و تو مشهوری بصدق و امانت و لیکن تمذیب می کنیم ترا از کتاب و تشریعت و بتذیب آن ترا نیز تمذیب می کنیم و به حقیقت حسد و عناد باعث بران است یعنی این و از تو بر نمی توانیم قانت دادیم و اگر این نباشد ما را با تو نزاعی نیست و این جاهل باخون این قدر نمی اندیشید و نمی فهمید که هرگاه که ذبی صادق باشد و در کار دنیا ماضی دروغ نگوید و برایشان دروغ نبندد و در کار دین چون دروغ بی گوید و برخدا چون دروغ می بندد و چنانکه در حدیث هر قل در باب علامات النبوة بیاید اما مقصود مثل همان است که گفته شد فانیهم فانزل الله تعالی فیهم پس فرستاد خدا ای تعالی این آیت را در شان ایشان قیام لایکل بوزن و لکن الظالمین بایات الله یجهلون پس بدستی گافران ترا تمذیب نمی کنند و لیکن این ظالمان از حد تجاوز کنند گان بایات خدا انکار می کنند در کثافت و در تفسیر این آیت دو وجه گفته است یکی آنکه این گافران که ترا تمذیب می کنند به حقیقت ترا تمذیب نمی کنند بلکه آیات خدا را تمذیب می کنند چنانکه مولی بغلام خود که مردم او را می بخشد می گوید ایشان ترا نیز بخاند به حقیقت مرا سیر بخاند به بین که با ایشان چه میکنم و وجه دیگر آنکه ایشان ترا تمذیب نمیکنند زیرا که تو مسموم بصدق و امانتی نزد ایشان و لیکن انکار ایشان بآیات خداست و این وجه اخیر موافق است به مضمون حدیث رواه الترمذی و عین هایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عایشه لو شئت لسارت معی جبال الذهب گفت آنحضرت ای عایشه اگر من دنیا خواهم و در خواست کنم از پروردگار خود هر آنچه می رومد با من که نامی ز رجاء نبی ملک و ان حیوة الله تعالی الکعبة آمد مرا فرشته و بدرستی جای بند از او دی مرا آئینه بر ابرو و کعبه را در باند می مقصود بیان درازی قانت او است و جز بهضم طاء همزه و سکون جیم و برای بند از او این جام را جای بند از او است فقال ان ربك یقرأ عليك السلام پس گفت آن فرشته که پروردگار تو می خواند بر تو سلام و یقول و میگوید ان شئت نبیا عبد او ان شئت نبیا ملکا اگر میخواهی تو باشی پیغمبر بنده موصوف به عفت بندگی و ذوق اگر میخواهی باشی پیغمبر بادشاه چنانکه میبمان پیغمبر

شصت و نه سال بود متفق عليه ۲۰۰ و عنه قال اقام رسول الله صلى (باب المبعث و بعد الوحي)
الله عليه وآله وسلم بمكة خمس عشرة سنة و بنح از این عبارت است که گفت اقامت کرد آن حضرت
بمکه یعنی بعد از چهل سال که مدد ظهور نبوت بعد از پانزده سال از هجرت الصوت می مشید آمدند و از چهل
بود است که می آمد یا محمد و یسری الضوء و میاید و داشت نامی یعنی بود و محسوس پس را و بعضی گویند مراد وجود
الانوار است و انکشاف است و ظاهر اول است حتی که در بعضی روایات آمده است که میاید و روشنایی
و از در شش ماهی تا یک سال و پنج سنین و هفت سال از این پانزده و پلا یزید شیاً و میاید به هیچ چیز را که آید از دیگر و
و در روشن می کرد و این و ثمان و بنین یوحی الیه و در شصت سال از این پانزده سال و حی فرستاده می شد
بنو نوحی و بنی این حدیث و لایست و از و برسان که میاید آنرا و درین روایت نامی بعد از برت بود و مدت
اقامت بمکه که پانزده سال بود و از کتب سیر و احادیث دیگر معلوم نمی شود که این حالتی پیش از ظهور نبوت
بود و ثابت بود آن محصل است بیاض و تلیخات با علم نمائید و بود و ظاهر آن یکا یک سبب است این امر
بنای بشریت و اضحالات رسوم انسانیست که در و و یاز و خود حصول را به تدریج و تکمیل و در وقت و حی و در
بعضی اوقات از نقل و تعجب می یابند که از خود میسر رفت و از بعد اعلام و بر هر تقدیر برین روایت بعد از نبوت
پانزده سال و در که بود بعد از آن هجرت کرد و بعد از و اقامت بنا بر حدیث شریف و اقامت کرد و بعد از ده سال
و توفیق و هو این خمس و شصتین همة اوقات یافت و در حالی که وی شصت و پنج سال بود و متفق علیه
و تحقیق آنست که این حدیث و در صحیح مسلم است و در صحیح بخاری نیست و در بعضی از این روایات
همه اقال توفاه الله طلی و اهل بیتین سنة و ایت است از اینست که گفت که میاید او را تا خدا تعالی
بر تمامی شصت سال متفق علیه و ۲۰۰ و عنه قال قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هو ابن
ثلث و ستین و قض کرده شد آنحضرت و وی شصت و نه سال که بود و از و یگو و هو ابن ثلث و ستین
نقض کرده شد ابو بکر رضی الله عنه و وی نیز شصت و نه سال بود و همان مقداره که بعد حضرت حیات یافت و خرو
تر از این بود و وضو و هو ابن ثلث و ستین و قض کرده شد آنحضرت و وی نیز شصت و نه سال بود و همان مقداره که بعد حضرت حیات یافت و خرو
محمد بن امة خیل البشاری ثلث و ستین اکثر روایات شصت و نه سال بیشتر است و در اخبار است بر اقامت
که است که در و و یا سیزده یا پانزده و روایت سیزده بیشتر است و هو الاصح و الله اعلم و ذکر شرح و در تطبیق
این روایات که در شده است و در بعضی روایات آمده است که گفت که میاید او را تا خدا تعالی
و بنی بسماع از آن حضرت خواه بود یا از بعضی صحابه زیرا که عایشه در حدیثی که در بعضی روایات آمده است
قبلی به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الوحي فحسبته چیزی که آغاز کرد و شد بدان آنحضرت از
و بنی الوحي الصادقة في النوم و درین خواب می دانست بود و گویند که این حال بشش ماه بود و کلام
و درین روایت و میا که است فیکان لا یزیر و یا الایاء مثل فلق الصبح پس بود آنحضرت که

نمی دید هیچ خوالی مگر آنکه نمی آمد تغییر و تاویل آن خواب مانند شیخ و آدم صبح (باب المبعث و بدء الوحي)
 یعنی ظاهری شده بود و چون به الی شایه اید نام داشت و به و درین کلام رمزی است بوقوع آن شب مناسب
 و قریب مآله هیچ بعد از شب ثم جیب الی الخلاء پستیر و دست کرد و اندید شد بسوی آن حضرت صبح
 خلوت و خلایق بند به تنهایی ساختن و این امداء فضا است پیش از ظهور نبوة و نزول وحی و کسان پیشو بشار
 حرا و بود آن حضرت که خلوت می داشت در غار که جز ایکس حار و مهله و راه می دود و بعضی نخل و قصر
 گفته اند نام کوی است معروفه که و آنرا جبل نویری گویند و از آنجا نظر به جمال کعبه می افتد و ما را که
 سبب اختیار این مکان این بود آوردند که عبدالمطلب نیز در آن قصر احوال قبل آن جاده و دعا کرده
 بود و قیامت فیه پس عبادت می کرد آن حضرت و در آن غار و هوالت و تحنن و تحنن و تحنن و تحنن
 عبادت کردن است الی الی ذوات العدم و عبادت می کرد شب های مفید و برادر و زوینیه است
 و تحنن و ذکر شایه جت آنکه مناسب تر است خلوت قبل آن بیرون الی اهل عبادت می کرد و در آن
 غار پیش از آنکه باز کرد و بسوی اهل خانه خود و در دل بجانب ایشان کشد و بزج یعنی است نیای است و دوم
 روایی از بخاری می رجح آمده یعنی عبادت میکرد و هرگاه که دل به خدا و بی مروض خانه و ادای حقوق ایشان
 می کشید به می آمد و می نمود و لک و توشه بر میداشت برای آن قسم در جمع الی عده بیجه پستیر بازمی آمد بسوی
 جاده و فیتز و در مثلها پس توشه بر میداشت بر الی مآله شد آن کیامی و مدت خلوت که بود و ما در مصالح
 بود و علما اختلاف دارند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نبوت تابع شریعتی از شرایع سابقه
 بود و یا حکم عقل و استحقاق آن عمل می نمود یا از بشر یعنی هر چه ادبی و افضل می یافت میکرد و واکو تابع
 شریعت بود که از شریعت بود و بخانه آنست که تابع دین ابراهیم بود و تابع اسلام و بعد از او و ادبی بخای
 تحنن تحنن و بنا بر آنکه که عمل کرد آن است بدین حیف که لقب ابراهیم علیه السلام است و ظاهر آنست
 که از جانب حق نود و شد و است و در دل دبی تا به پود که بدین معرب و مرض و درگاه عقل می آمدن اتباع
 شریعتی و حکم عقل و نیز اختلاف دارند که تبه و می به فکر بود یا بد کرد و صحیح آنست که بد کرد بود و نه دیگر و مر این را
 بیان شکر است و در سنن سعادت و شرح آن پس ذکر می کرد و توجه به ما و جنایات حق می داشت
 احتی جاء الحق و آمد از حق یعنی وحی یا رسول حق که روح الامین است و در بعضی روایات حتی فیه
 تا آنکه ناگهان آمد حق از حق جا گفته اند که فیض حق بناگاه رسد و لیکن بر دل آگاه رسد و هو فی غار حراء و حال آنکه
 آنحضرت در غار حراء و فجاءه الملك بن آمد آن حضرت را فرشته یعنی جبرئیل فقال اقرأ این گفت فرشته
 بخوان فقال ما نأیقلی پس گفت آنحضرت بسم من خواند و نمی توانم خواند و نمی آید خواندن از من
 و شد که این معنی از غایت داشت و خوف بود که در دل شریف وحی از دست ملک و نیست بقرام
 در آمده از جت آنکه بنا بر می کند قسم که آن حضرت ای بود و دای خواندن ندانند زیرا که خواندن به خواندن

[illegible]

التبرس گفت مریدیم داد و ستد ندیدیم و اخیر آنچه کند شده بود و گفت (باب المبحث و بدء الوحي)
 لقد خشيت علي نفسي هر آینه به محقق تر میدم من بر نفس خود از غایت خوف و در عجب که مبادا هملاک
 شوم یا دیوانه شوم یا خوت عجز از برداشت بار نبوت یا عدم صبر بر ایذای قوم و قتل و کذب یا مفادقت
 وطن و مشهور و دبیان خشیت خوف کهانت است و گاهمان و در عرب جماعه بودند که جیان و ابایشان رجوعی
 بود و خبرهای راست و دروغ با ایشان می رسانیدند و دعوی علم غیب می کردند پس آن حضرت از
 مشاهد این حال ترسید که مبادا ازین قلیل باشد اما این ترس پیش ازین حال بشیدن
 آواز او دیدن روشنی محتمل است اما بعد از مشاهده ملک و نزول قرآن و ظهور او روحی بسکی
 بعید است زیرا که درین صورت آنحضرت را علم ضروری به نبوت حاصل شده و دیگر این
 ترس چه احتمال دارد و اندا قاضی ابوبکر بن العربی این احتمال را ابطال کرده است و الله اعلم
 فقال له خذ یحیی کلا پس گفت خدیجه این چنین خواهد بود و الله لا یخسر یک الله اهدا برضم تحتایه
 و سکون خاء معجم و کسر زای و سکون یا از خرنی بکسر خایه منبی و سوائی یعنی بخدا سوگند و سوائی گرداند
 تراعدای تعالی همیشه و بجاء مهمله و نون بنز و آیات از حزن و یامر این تقدیر مفتوح است و زای
 مضموم یعنی خردون و غمگین نمی گرداند تراعدای تعالی انک لصل الرحم زیرا که بدرستی تو هر آینه صله
 و پیوندی کنی رحم را یعنی فرایان را و تصدق الحدیث و راست می گویی سخن داد و بعضی را آیات
 زیاده کرده این را که تو صدي الامانة و ادای کنی امانت را و تحمل الكل و بر میداری کرانی را و کل
 فتح کانت و تشدید لام قتل و کرانی از هر چه برداشته شود و به منی عیال نیز آید و اتفاق بر ضعیفان و غریبان
 و یتیمان نیز داخل کل است و ناشقاق وی از کلال است فتح کانت سستی و ماندگی و در فتح الباری
 گفته که کل کسی که مستقل نیست در کار خود و نکسب المعدوم و کسب می کنی معدوم را یعنی از کسب
 و تجارت می خوری و این مدح بود نیز و در حرب و نصم تا بنزد آیات یعنی و کسب می آری غیر خود را یعنی مالی میدی
 مردم را که بدان کسب و تجارت می کنند و صرف می کنی مال را و در وجود و خبر و بعضی مراد به معدوم فقیر میداند
 که در حکم نیت است که تصرف نیست مراد را یعنی فقر را و کسب میدادی بدان مال ایشان
 و تقری الضیف و مهمانی می کنی عیال را تقری فتح فقیه سکون قاف از قری بکسر قاف و ادایه منبی مهمانی کردن
 و تعیین علی ثواب الحق و یاری میدی خلق را بر حوادث حق یعنی هر که بگذرد در ماند می شود و مثل قرض
 و مال دست مددی کنی و یاری میدی او را و نمائی می بخشی او را از ان و در نه و نوا سب حق به جهت آن گذشت
 که بگذرد ناهی مثل امرات و غضب و مانند آن و مانند نشو و که اعانت در آن مذموم است استدلالی
 که در حدیج رضی الله عنها انصاف آنحضرت بکارم اخلاق و حمایه صفات بر عدم اصابت گداز و نیت در دنیا و دین
 و این از غایت فراست و معرفت خدیجه و جزالت رای او بود و پادشاه نباشد که مدتهای مدید و صحبت آنحضرت

بود صلی الله علیه و آله و سلام داد دل کسی که به خیمت ایمان آورد و دست (باب الیه بحث و بدو الوحي)
 و اینج کس را با وی مبارکست و درین صفت نیست و ضی الله فیها انطلق به نقل یحیی الی ورقه. پس برود
 آنحضرت را خدیجه سوی و ورقه فتح داد و در اوقات این نوفل بن عم خدیجه بسرگم خدیجه زیرا که خدیجه
 بنت نوفل بن اسد بن عبدالمزی دوی ورقه بن نوفل بن اسد دوی مردی بود که نسرانی شده بود از جایابست
 و اینج را بزبان عربی ترجمه می کرد و دیگر کبرنده و اعجمی کشته فقال له یا ابن عم اصم من ابن اخیک
 پس گفت خدیجه مرد و ورقه را ای سرگم من بشو از برادر زاده خود آنچه می گوید یعنی از آنحضرت این
 بروش عرب است که در محاورات بگوید برادر زاده و عم و این می خواند این جابر او زاده خواند
 به جنه کبر سر دینی و بعضی گفته اند که ورقه در مرتبه والد آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم فقال له
 پس گفت مر آنحضرت را ورقه یا ابن اخی ما ذاق ریای برادر زاده من چه چیزی بینی فانی فاعبده رسول
 الله پس خبر داد ورقه را این خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر ماری خبر چیزی را که میدید و مشایخ
 طریقت این را سندی گیرند برای عرض و قایح و مقامات برپیران خود فقال ورقه هذا الناموس الذي
 انزل الله علی موسی پس گفت ورقه این ناموس و فرشته ایست که فرستاد خدا می تعالی بر
 موسی علیه السلام و در دایمی نزل به نشدید معاد و مجهول آمده و ناموس صاحب سر کسی را گویند
 که مطلع باشد بر باطن امری و بعضی گفته اند ناموس صاحب سر خیر و صاحب سر شر را با موسوس خوانند و مراد اینجا
 جبرئیل علیه السلام و علی موسی گفت نه علی عی الی الی عظم شان موسی و جامعیت کتاب و شریعت می اگر چه
 ذکر عی مناسب تر بود بدین نصرانیت یا لیتنی فیها جلد عای کاشکی می بودم من و وقت نبوت و دعوت
 نوجوان و قوی و جرح و فتح خیم و ذال محرمه اصل و در بهایم گوسفندی را بگویند که در سال دوم و گاویرا که در سال سیوم
 و شتر که در سال پنجم باشد و اینها مراد جوانی و قوه است لیتنی اکنون حیایا کاشکی من می باشم زنده اذین و جک
 قومك و قی که بیرون آرند ترا قوم تو فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم او مشو حی هم آیا
 بیرون آید گان من اند ایشان قال نعم گفت ورقه آدمی بیرون خواهند کرد ترا لم یات رجل قط بمثل
 ما جئت به الا حودی بنیاد و هیچ مردی هرگز مانند آنچه آورده تو نیست نبوه و شریعت گم آنکه و شمس دانسته
 شد آن مرد و در دایمی الا و ذی یعنی هر که پیغمبر شد او را گافران و شمس شده و اید اگر دند و آن یلدر کنی
 یومك و اگر دیار مراد و زو یعنی در آن ایام که تو دعوت کنی و قوم تو ترا در مقام اید اشوند و بر آید و
 من زنده باشم انصرك نصو انموذرا یا ای مبدء هم ترا یاری دادنی سخت به مبالغه اذ و الفتح همزه و سکون
 زای نیرو و بست ثم لم یشت ورقه ان توفی بستر درنگ نکرد و ورقه که میزدانید و شد شب الفتح شین
 معجمه بانظر معام از نشویند معنی درنگ کردن و در اصل نفاق کردن به چیزی بد آنکه و ایمان و ورقه آنحضرت
 خلاقی نیست در ایمان و در صحبت نهادند است اگر این واقعه بعد از نبوت نبوت است صحابی است و اگر

و در مبادی احوال است چنانکه ظاهر است صحابی نیست و اسم اعظم و فتور (باب المبعث و بدء الوحی)
 الوحی و بعد از آنکه وحی بر آنحضرت آمد و نبوت ثابت شد فتور پذیرفت وحی و از پیایی آمدن باز اسناد
 و نفرت سستی و زمان میان دو پیغمبر و مراد اینجا باز اسنادن وحی از پیایی آمدن است و مدتی
 نایز شدن در آن و فتور در اصل سببی از ضعف بعد از قوت و سکون بعد از حدت است و گفته اند که مدت
 فتور سه سال بود و بعضی شش ماه گفته و بعضی و در نیم سال و شیخ ابن حجر گفت مراد بفتورت وحی میان نزول
 اقراء باسم ربك و یا ایها الملائمة لم یخرج جبرئیل نیست بلکه نایز شدن قرآن جبرئیل می آمد اما قرآن نمی آورد
 و گفته اند که کاست در نفرت وحی و نایز وحی آن بود که تا در آن حضرت خوف که عارض شده بود و حاصل
 شود شوق و انتظار بیت و دیر ست که در آریای نرسد و توبت سلامی و کلامی نرسد و متفق
 علیه این مقدمه از حدیث بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و زاد البحاری و زیادت کرده است
 بخاری این را که حتی حز ان التبی تا آنکه اند و میگویند پیغمبر صلی الله علیه و آله و علم فیما بلغنا در آنچه
 رسیده است ما از احادیث و المبروج و حزن این کلام یکی از رویان حدیث است که در میان آورده
 حزنا عند امرار اکی یتردی من رؤس شوا هق الجبل اند و گین شد آنحضرت آنچنان اندوه گین
 شدنی که باید اذ کرد آنحضرت و کثبت چند بار تا پایان افتد از سرهای کوه های بلند یعنی می خواست که از بالای
 کوه ها خود را بپندارد و هلاک کرد و از جهت نفرت وحی و غایت محنت فراق و شدت اشتیاق فکله او فی
 یلذ ذوقه جبل لکی یلقی نفسه منه پس هرگاه که بر آمد بالای کوهی تا بپندارد خود را از کوه و ذروه و بضم ذان
 و سر آن بالای هر چیزی قبل از له جبرئیل پدید می شد و ظاهری گشت مراد از جبرئیل فقال پس می گفت
 یا محمد انک رسول الله حقاً بدستی که تو فرستاده خدائی بر استی ظاهر این کلام و در آن میگرد و که خوف
 و اندیشه آنحضرت از کفایت و مانند آن بود و لیکن ممکن است که مراد آن باشد که چون تو رسول خدائی بر حق
 از نامه آفات ایمن باش و عاقبت گاد نوبه و چه در دنیا و دین بخیر خواهد بود و اگر چه محنت و ابتلا در میان آید
 فیسکن لذلک جاشه پس می آید از من سخن ترس دل و بی الهی الجراح جاش بر آمدن دل از ترس و اضطراب بهمه
 و بی همه و نقرت نفس و قرار می گرفت نفس مبارک وی ۴۰ و عن جابر له سمع رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم یسکت عن فتور الوحی روایت است از جابر که وی شنید آنحضرت را که حکایت
 می کرد از نفرت وحی فرمود فبیننا انا و ماشی سمعت صوتا من السماء پس در آشی آنکه من می روم
 بشنیدم آوازی را از آسمان فرفعت بصوی پس بر و اشتهم بینان خود را فاذا الملك الذي جاءنی
 یترأف علی کرسی بین السماء و الارض پس ناگاه فرشته که آمده بود مرا مکوه مرا نشسته است
 بر تختی میان آسمان و زمین فقیثت منه رجلا پس ترسانیده شدم من از وی ترساندنی جا می بخیم
 و هر دو مثل ترسانیدن حق هویت الی الارض تا آنکه افتادم من بر زمین فقیثت اهلی پس آمدم

من اهل خانه خود را فقلت زملونی زملونی بجای پیچید مرا بجای پیچید مراد (بجای المبعث و بعد الوحي)
 در بعضی روایات زملونی یک مرتبه است و در روایت دیگر درونی آن نیز بر معنی زمیل است از دنا
 بر معنی جامه که بر بالای جامه می پوشیدند فزملونی پس بجای پیچیدند مرا فانزل الله پس فرود فرستاد خدای
 تعالی یا ایها الصالحین قم فانزل رای مرد بجای پیچید پس بر نیزه و دعوت کن خلق را اوربك فکبر
 و پروردگار خود را بزرگ دان یعنی از خلق شمرس و ملاحظه کن و ثیابك فطهر و جامه های خود را پاک کن
 از نجاست و بعضی گفته اند مرا ویه ثیاب صفات نفس است و تفسیر کنایت از اجتناب از ذایل و الارجز فاهجر
 و پلیدی را ترک کن مرا و شرک است و عبادت او مان و به نفس او مان نیز تفسیر کنند و مائل یکی است ثم حمی
 الوحي و متابعت پس ترکرم شد و حی و پیایی آمدن گرفت متفق علیه ۷ و عن عائشة ان السارث
 بن هشام روایت است از عائشه که حادث بن هشام که صحابی است و برادر ابی جحل بن هشام
 اسلام آورد و پیش از فتح صاحب مکارم اخلاق بود و در جاهلیت و اسلام سال رسول الله بر سید
 پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم کیف یا نیک الوحي چگونه می آید ترا و حی فقال رسول الله پس
 گفت پیغمبر خدا احيانا یا تینی مثل صلصلة الجرس گاهی می آید مرا مانند آواز جرس که ظنین
 دارد و صاصله در اصل آواز دادن آهن بر آهن چون بار بار جنبانیده شود آواز با و ریکد بکرت داخل
 کنند بعد از آن اطلاق کرده شد بر هر آوازی که از ظنین دارد و بعضی گفته اند که صاصله آوازی کبلی هم آید و در
 اول و همام منبوم نکر و دیگر سائل و تحقیق و تشبیه و حی بآن برای تهنیم عامه است و هوا شد هملی و این
 قسم و حی سخت ترین آن بود بر من در فهم مقصود زیرا که فهم معنی از کلام مثل صاصله مثل تراست از
 فهم کلام مروی بتخاطب موهو و فی قصم عنی پس مستطیع می شد یا قطع کرده می شد یک یا و حی از من و قد
 و حیت هه ما قال و حال آنکه تحقیق یادمی که قسم از آن و حی چیزی را که گفت فرشته و بضم فتح خوانید
 و ضم آن و کسر صاد و بضم تخانیه و فتح صاد میرسد روایت است قصم بنباشستن و بریدن بی آنکه جدا گردد و
 بقتات فطخ با حادی و این جا نباشست یعنی اگر چه ملک مستطیع می شد اما علاقه هنوز باقی می بود و احيانا یا تینی مثل
 الملك و جلا و گاهی تمثیل می گیرد برای من فرشته بصورت مردی چنانکه مشهور است که جبرئیل
 بصورت و حیه کبلی می آمد فیکلمنی فاهی ما یقول پس سخن می گوید مرا فرشته پس یا دیگر فهم جبرئیل
 را که می گفت و گفته اند که برای استفاد و استفاضه میان من و کلم و منافع مناسبت شرط است و این جا بد
 طریق بود گاهی ملکیت جبرئیل و روحانیت وی بر آنحضرت غالب می آمد و آن حضرت را از بشریت
 غایب می ساخت این نوع اول است و گاهی بشریت آن حضرت بر جبرئیل غالب می آمد و جبرئیل
 منزهت بوصف بشریت میشد و این نوع ثانی است و این بر تقدیر است که صاصله آواز و حی باشد چنانکه
 ظاهر عبادت حدیث ناظره آن است و بعضی میگویند که این صاصله آواز بر جبرئیل بود و حکمت در تقدیم وی

دی آن بود که نا آنحضرت را بآن جانب آورد و فرخ کند و حی سبوح ادراد و دی (باب المبعث و بدء الوحي)
 جای غیر نماند و وی باشد و برای جمع هم و توبه بآنجا نشاند و انی فتح الباء سی و اسم اعظم قالت هایشه
 و لقد را یتة ينزل عليه الوحي في اليوم الشديد البرد و گفت عایشه و به تحقیق دیدم من آنحضرت
 را که فردوی آمد بر آنحضرت و حی در روزی که سخت سرد بود وی فیه صم صند و ان جبینة لیتفصل حر قفا پس
 منقطع می شد و حی از وی و حال آنکه بدوستی از ایشان دی میریخت حوی را ظاهر آنست که این حال در
 نوع اول می بود و تواند که در نوع ثانی نیز عارض می شد باشت متفق علیه ۸۰ و عن عبادة بنهم عن
 و تخفيف با و مودة بن الصامت صحابی مشهور است از اکابر انصار حاضر شده عتمة اودی و ثابته را و در را
 و نامه مشاهیر و اقبال کان النبی گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اذا انزل عليه الوحي
 و قتی که فرد و فرستاده می شد بروی و حی کرب لک نسیم و اندکین ساخه می شد از جنت و حی
 بسبب شدنی که می رسید یا بسبب اتمام بمطالعة حق و جودیت و ادای شکر نعمت از امت و کرب
 للفتح غم و اندوه که بد آن دم گرفته می شود و توبه و جهت و متغیر می گشت و وی مبارک دی و رده بنهم
 خاکسمر کونی و حی روایت و در و ابی این چنین آمده که چون نزول می کرد بروی و حی نکس راسه بایان
 می افکند آنحضرت سر خود را و نکس اصحابه رؤسهم و بایان می افکند و یاران آنحضرت سر ثانی خود را
 نکس سر خود را و افکند فلما اتلی عنه رفع راسه پس چون بر طرف گزده می شد و حی از آنحضرت
 بر می داشت سر مبارک خود را و اتلی بنهم و سکون مشاء و کسر لایم بلطف مجهول و اصل انابه معنی حواله
 کردن است و سر بایان افکند اصحاب یا از جنت سر ایست حال آنحضرت بود در ایشان یا به جنت
 مواثقت و اتباع و اسم اعظم رواه مسلم ۹۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت روایت است از ابن
 عباس گفت هنگامی که فرد و آمد آن آیت که و انذر عشیرتک الاقربین و ترسان از عذاب
 خدا اقبله و بنا و خود را که ترش باشتند عرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمد آنحضرت
 حتی صعد الصفا فأتاه آن که بر آمد کوه عفار و فجعل یبک دینی پس و را بساد و گشت آن حضرت که آواز
 می کند قبیله ای ترش را نام بنام و گفت یابنی فهرای پس ان فهر بکسر فاء سکون نام پدر قبیله ایست از
 قریش یا بنی عدی ای سران عدی بنز نام کسی است از قریش لبطون قریش ندا کرد و در ایشان قریش را
 بطن بمنی شکم است و به معنی کرد و گشت از قبیله آید حتی اجته حوائی آنکه جمع شدند همه مقابل و بطون فجعل الرجل
 اذا لم یستطع ان یتخرج ارسل رسولاً پس گشت مرد چون نمی توانست که خود بیرون آید می فرستاد فرستاده
 را از جانب خود و لیکنظر ما هو فاما آنکه و به بنید که چیست این ندا کردن و چه عرض دارد و فیما ابو لهب
 و قریش پس آمد ابو لهب بن عبد المطلب که علم آنحضرت بود و مشرک بود و قریشیان دیگر همه همراه
 او آمدند فقال ارا یتهم ان اخبر تکم ان خیلاً یتخرج من صفح هذا الجبل پس گفت آنحضرت

خردید مرا که خبر دایم من شد که سواران بیرون می آیند از کربلا این کوه (باب المبعث وهدا الوسی)
 و فی روایة دورد وایتی این چنین آمد که آن عیلا یخرج بالواد یتریدان تغییر علیکم سواران بیرون
 می آیند بوادی یعنی بجگه درحالی که می خوانند آن سواران که عادت آمدند بر شاد و هلاک کنند شمار از خبر بضم
 فو قایمه و کسر غن بخنجه و سکون نختایه از عادت بر معنی فادست کردن اکتتم مصداقی آیا استید شما
 راست گودا تده مراد دین خبر قالوا نعم گفتند آری استم راست گودا تده مراد ما جهر بناعلیک الاصل قما
 ترجمه کردیم و این و اینا سودا ایم بر تو مگر راستی را قال فان فی فکیر لکم بین یکدیگر عذاب شدید گفت
 آن حضرت پس بدرستی من ترسانده ام مرشدا میمان و دوست عذاب سخت یعنی میرسانم که عذاب
 شدید شما را پیشتر آمد فی است قال ابو لهب تبالی گفت ابو لهب زبانی و هلاک باد ترا اللهم اجمعنا
 آیا برای ما بین فرا سم آوردی نو ما را ففرکت پس فرود آمد سوره ثبت و ابی لهب و تب هلاک
 باد هر دو دست ابی لهب و هلاک شد و لفظ بدایعیم است و در بعضی روایات آمده است که ابو لهب
 هر دو دست خود را بر کمر گرفت و بجانب آن حضرت انداخت و این حدیث در بابی که بس باب
 تنبیر الناس است گشته است متفق علیه و عن عبد الله بن مسعود قال بینما رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم یصلی عند الکعبه در انشای آنکه آن حضرت نمازی گذارد و ز دعاء که وجه
 قریش فی سبیل الله و حال آنکه جماعتی از فریضش در مجلس می خود بودند که در حریم داشتند از
 قال فاقبل ما که گفت گویند در روایت بخای قابل ننیم یعنی گویند از فریضش در روایت بخای این نیز
 زیادت کرده که گفت گویند الا تعظرون انی هذا امرای آیانگاه نمی کنید بسوی این دیا کنند یعنی
 آن حضرت و گویند این سخن ابو جهم بود انتم الله علیه که گفت ایکم یقوم الی جرد آل فلان که ام
 یکی از شما بایسته و برود بسوی شتر که گشته شده است و اولاد فلان یعنی در فلان قبیله و فلان محله و ضرور بفتح جیم و زای
 شتر که پاره پاره کرده شود و بر شتر نیز اطلاق می کنند فیصله الی قرنها شام و در مجلس قصد کند آنکس
 بسوی فرشت و می بفتح فاد سکون ز او های پشته سرگین و دشت نبه و بسوی خون و می و ملاها بفتح سین و تخفیف
 لام پیوستی که درونی می باشد از آدمیان و بواسطی و بعضی گفته اند مخصوص بمواسی است و در آد میان
 مشتمه می گویند ثم یذهبه بستر به کند از دوزخ نه آن امی مذکور را جسی اذا سجد و ضعه بین کتفیه
 با آنکه وقتی که سجده کند آن حضرت بپند آن را میمان بر دوشانه وی قبا نبعت اشقا هم پس
 بر خاست و بر پشت بد بخت ترین ایشان که حقیقه بن ابی مریط باشد بضم میم و فتح عن مهرله و سکون
 بخانیه و او را اشقی گفتن با آنکه ابو جهم سر که در این اشقیما بود و دوی اگر کرد باین زیرا که مباشرت
 بفعل قوی تر است از سبب بودن و درین آیت تلخیص است بقول وی سبحانه اذا نبعت اشقاها که
 بن گفته و تاقه صالح باشد فلما سجد و ضعه بین کتفیه پس هنگامی که سجده کرد و آنحضرت به نهاد آن را میان دوشانه

وی و نیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساجد او بر جا ماند . (باب المبعث و بداء الوحي)
 آنحضرت سیه کتد . فضحوا بس خندیدند این مشرکان حتی مال بعضهم الي بعض من الضحك
 تا آنکه میل کردند بعضی بسوی بعضی از خنده میل کردند و خندیدند و ضحاک بکسر ضاد و سکون حاء و فتح ضاد
 و کسر عا بنز آمده فانتطلق منطلق الی فاطمة پس رفت و بنزد بسوی فاطمه زهرا رضی الله عنها و خبر کرد
 گویند که وی این مسعود بود و فاطمات تسعی پس پیش آمد فاطمه و دعای که سیه و دوشت تابی می کند
 و نیت النبی صلی الله علیه وآله وسلم ساجد او بر جای ماند آنحضرت سیه کتد حتی المقتة عنه تا آنکه
 انداخت فاطمه رضی الله عنها آنرا از مالانی آنحضرت و اقبلت علیهم تسبیحهم و روی آورد و فاطمه بر آن بد بخنان
 و دعای که دشنام می کند ایشان را و درین وقت و همت فاطمه و نرسد و کرات است او است که ناوود
 صفرین بر روی ایشان و دشنام کرد و ایشانرا بجل تعرض بوی نشد فلما قضی رسول الله صلی الله
 علیه وآله وسلم الصلوة قال بس انگاری که بنام کرد آنحضرت نماز را صلی الله علیه وآله وسلم
 گفت اللهم علیک بقریش خداوند ابرو باد که بگری قریش را از آنها نیکه مشرکند از ایشان و مستمرند
 بدان و عذاب کنی ایشانرا ثلثا سه بار کرد این و عار او کان اذا دعا دعا ثلثا و بود آنحضرت چون
 دعای کرد وی خواند خدای تعالی را دعا میکرد سه بار و اذا سال سال ثلثا و چون سوال میکرد دومین طلبید
 چیزی را از خدای تعالی سوال می کرد سه بار و بعد از آنکه علی العموم دعا کرد بخصوص این استیقا که شقی از می
 بودند بنر پیش کشید و گفت اللهم علیک بعمر و بن هشام نام ابی جمل لعین است و عقیبة بنهم عن
 سکون تابی و ربيعة . فتح را و شیبة بنخ شعی و سکون یابن ربيعة هر دو برادرانند و الولید بن عقیبة بنهم
 عن سکون و قاتنه و امیة بن خلف فتح خا و لام و عقیبة بن ابی معیط و صارة بنهم عن و تحفیف میم بن الولید
 این استیقا بودند که سر کرده مشرکان و موفیان بودند و آنحضرت بر این ای ایشان بسیار صبر کرد و
 تحمل و زید و چون وقت آمد و فرمان الهی در رسید بخرای عمل خود رسیدند و کار با نضا کشید و لطف
 حق که چه موانع کند چون که از حد بگذرد و رسوا کند . قال عبد الله گفت عبد الله بن مسعود که رادی
 این حدیث است فوالله لقد را یتهم صرعی یوم یک و بس بنده اسوگند هر آئینه تحقیق دیدم ایشان
 را هلاک شده و بر زمین افتاده و در جنگ بد رتم سجدوا الی القلیب پس کشید شدند و انداخته شدند
 بسوی چاه قلیب بعد چاه که در بد بود فی المراح طیب چاهی سرگردنا که نه ثم قال رسول الله بسرگفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اتبع اصحاب القلیب لعنة و ربی فرستاده شد این جماعه که در
 چاه انداخته شدند لعنة و خطا کرد آنحضرت ایشان که ماعده خدا را است باقیم شما هم با فیتد و تمه و کلام و
 کتاب الجهاد گذاشت و انداختن این همه مشرکان را اعتبار اغاب است و الا میگویند که عماره بن الولید
 در بد رفت و بلکه در جبهه مرد و عقیبة بن ابی معیط بعد از رجوع از بد و کشته شد و امیه بن خلف بسبب آنکه

کردن و گران شدن وی در پناه انداخته نشد چنانچه در کتب سیرت کور (باب المبعث و بلاء الوحی)
است متفق علیته بدانکه درین حالت اشکال کرده اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در
نماز بر جامه باد و اصاب بجاست بر پشت شریف وی و جواب داده اند که آنحضرت ندانست که چه چیز
بر پشت وی نهاده اند پس بر جای خود مانده و بحث کرده اند که پس چرا بعد از علم بجاست قضا نکرد پس شافعی
جواب می گویند که نماز قتل بود و شاید در وقتی دیگر اعاده کرده باشند و اگر فرض بودیم وقت موسع بود
کرده باشند و لیکن می گویند که اگر می کردند قتل کرده می شد زیرا که نماز فرض بجاست می کنند و حال آنکه
پنج کس قتل نکرد و بعضی می گویند که کس را که حادث شده اوزار و اشیای نماز آنچه که در ابتدا مانع انتقاد
است فاسد نمی کرد و نماز او باین حدیث استند لال می کنند بر آن و بخاری نیز بهمین است و عمل ابن عمر
نیز هم چنین بود و الله اعلم چون سید بر جاسه خود و خونی در نمازی نهاد و جامه را از بروی گذشته در نمازی
که می گذارد و عن عائشه انہا قالت روایت است از عائشه که بدستنی عیثه گفت یا رسول
الله هل اتی علیک یوم کان اشد من یوم احد آیا آمد بر تو روزی که بود سخت تر از روز احد سخنی با
آنحضرت رسیده بود که ذات شریف بخرج شد و در میان خود و در خواره و مبارک خایه و چیزها دیگر که در حدیث
آینده باید فقال لقد لقیتم من قومک پس گفت آنحضرت هر آینه به تحقیق دیدم از قوم تو آنچه دیدم
و کان اشد ما لقیتم معهم یوم العقبه بود سخت ترین آنچه دیدم ازین قوم روز عقبه است حقه بنحویات راه
میان کرده و ظاهر آنست که مراد بنقبه مکانی است که در سنناست و جمره بدان مضاف است و ادعای جمره
القبه می گویند چنانکه در کتاب الحج گذشته آنحضرت در موسم حج آنجا ایستاد و قبایل را دعوت کرد
چنانکه عادت شریف بود که در موسم و مجامع دعوت می کرد و مردم را ترغیب و ترهیب می نمود آنحضرت
از آنجا بجانب ثقیف رفت و ابن جعد یا لیل بن خثیمه بعد وی الف بنده از وی لام کسود قبل تخمینه بن کلال
بضم کاف شخصی بود از روم ثقیف او را نیز دعوت کرد چنانکه فرمود از حضرت بضمی وقتی که عرض
کردم نفس خود را احلی بن حبیل یا لیل بن کلال فلم یجیبی الی ما اردت پس پاسخ نداد مرا آنچه
خواستم یعنی قبول نکرد دعوت اسلام را و باطلان و بی خردان آن مکان ایضا اگر دزد و آنحضرت و اسیرها
زدند و خون آلود ساختند و انما مهموم پس دقتم در روان شدم من حال آنکه اندوه کینم حلی و جعی
دقتم بر روی خود یعنی جبران و منبوم که دغنی یا بجم که بکار وی می آدم بیت زور اخبار و از دیو اسبک
باری بار و بلای در دستان از دور و دیوادی بار و فلم استفق الا بقرون الثعالب پس بهوش نیامدم
مگر بموضعی که نام وی قرن الثعالب است فتح قاف و سکون و ادنون که آنجا میقات اهل نجد است و او در قرن
الانزال نیز گویند فرقت را می پس برداشتم من سر خود را فاذا انما سمعته قد اظلمتني پس ناگاه
من لایس و متردن را بر می ام که به تحقیق سایه کرد و است مرا فظورت فاذا فیها جبرئیل پس نگاه

ازگاه بگراوم پس ناگاه و زان سخا به جبرئیل است فنادانی پس (باب الله بعث ویدع الوحي)
 آواز داد مرا جبرئیل فقال ان الله قد سمع قول قومك پس گفت بدین معنی نه ای تنالی شنید سخن قوم
 تو را و ما را و اعلیك و شنید آنچه را و گردن بر تو و جواب بنودادند بکذب و سختی و عورتی و لقد بعث
 علیك ملك الجنات و امر آئینه به تحقیق فرستاده است بر تو فرشته نکه ده و این فرشته که کوه نامی و وی از سین
 حواله است لئلا تموت بها شئت فیهم تا بفرمان تو آن فرشته را به جزای که می خواهی تو در قوم خود از عذاب
 و هلاک و دست و زیر کردن ایشان در میان کوه ها قال گفت آنحضرت فنادانی ملك الجنات پس
 آواز داد مرا فرشته کوه ها فسلم علی پس سلام کرد بر من فقال پس گفت آن فرشته یا محمد ان الله
 قد سمع قول قومك ای محمد در سنی نه ای تنالی به تحقیق شنید سخن قوم تو را و انما ملك الجنات و من فرشته
 کوه ها ام و کوه ها حواله من است قد بعثنی ربك الیک به تحقیق فرستاده است مرا بر و در دگر تنالی بسوی تو
 لئلا تموت فیها مړک تا مرکز تو را بامر خود در هر به فرمانی بکنم ان شئت ان اطلق علیهم الاخشیین اگر خواهی تو
 که بر جم زخم برایشان ببرد و کوه ها که اخشیان اند اخشیان بخار سجده و شین سجده و بای موحده نام و کوه ها که
 که میان آنها آبادان است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل ارجوا ان یتخرج الله
 من اصلا بهم من یتهد الله و حذره لا یشرك به پس گفت آنحضرت نمی خواهم هلاک ایشان بلکه
 امید دارم که بیرون آوند از تنالی از پشته های ایشان کسی را که پرستد خدا را تنها و شرک نیابد و بوی
 متفق علیه ۱۲۰ و عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کسرت رباعیه یوم احد و ایت
 است از آن که آنحضرت شکسته شد یکی از چنان دزدان مبارک وی که آن را رباعیه می گویند روز احد و
 رباعیه الفتح را و تخفیف بابر و زن ثامیه چهار دزدان که میان شاد آباد نیابت و دیالود و پایان پس دزدان یحیی
 بقتلی شکسته شد و لب پایان نیز مجروح گشت و شکسته شدن دزدان نه بآن معنی که از بیخ افتاده باشد و در
 دزدانها دهنه پیدا شده باشد بلکه پاره ها از آن جدا شده و این از دست عقبه بن ابی وقاص بود در اور سعد بن ابی وقاص
 و در اسلام و صحبت وی اختلاف است و از اولاد وی هر که زائیده می شد چون بلوغ میر رسید دزدان میش
 از فساد می بود و شج فی راحه و شکستی کرده شد در مبارک وی شجبه الفتح شین و تشدید جیم شکستی و در
 سر و در بعضی روایات و وجهه آمده آورد و اند که بزرگی از کوه خرد آمد و قاعل آنرا پاره ها را و کمر و در جزای
 دیگر نیز رسید کافران در میدان کوه ها که بودند اسب آنحضرت در آن افتاد پس عیبه بن عبید الله آمد
 و آنحضرت را در کنار گرفت و بر داشت و فرمود واجب علیه یعنی واجب گردانید طایفه برای خود بهشت یا
 و طاقه خود که بر سر داشت و در خسار شریف در رخت چنانکه ابو عبیده بن الجراح بداند آنها را خود آنرا بر کند
 و دزدان ادبر آمد و ماناک بن سنان خون آنحضرت را بکشد و آنحضرت فرمود هر که خود را بکشد واجب شد او را جنت
 فیجعل یسلط الدم عنه پس گشت آنحضرت که پاک می کند خون را از خود و سالت لب کاسه با شست

پاک کردن و دور کردن زن خصاب را از دست و بقول وی گفت (باب المبعث و بدء الوحي)

آنحضرت كيف يطلع قوم شيوا را پس نبیهم و کسر و اربا عیقه بگویند و بسند کوفی که
شکسته سر پیغمبر خود را دست بسته دیدن او را از آوده اند که علی مرتضی بسر خود آب آورد و فاطمه زهرا
نیز باره سوخت و در زخم نشاند و در بعضی روایات آمده است که چون در آنحضرت تفری بحکم بشریت
را بیاخت این آیت نازل شد لیس لك من الا مرشی او یتوب علیهم او یعدل بهم فانهم ظالمون
و نیز آمده که آنحضرت خون را پاک می کرد و می گفت اگر قلعه از وی بر زمین افتد فرود می آید بر ایشان عذاب
از آسمان و فرمود اللهم اغفر لهم فانهم لا یعلمون و رواه مسلم ۱۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم اشتد غضب الله علی قوم فعلوا اینهمه گفت آنحضرت سخت شد خشم
خدا بر قومی که کرده اند پیغمبر وی که فرستاده شد بر ایشان یسیر الی رباعيته اشادت می کرد آنحضرت
باین فعل بسوی دیدن خود و سگته شدن آن از دست ایشان و فرمود اشتد غضب الله علی رجل
یقتله رسول الله سخت است غضب خدا بر مردی که بکشد او را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی
صلیل الله و رواه احمد و الترمذی و قعاص مراد بر رسول الله یا ذات شریف خود را داده باشد یا بر
پیغمبر را از بر آنکه کشتن پیغمبرش است و محس است بنا بر این منسقبول وی واجب القتل و دوزخی است بی شبه
متعق علیه و هذا الباب خال عن الفصل الثانی و این باب خالی است از فصل ثانی ۱۰ الفصل
الثالث * عن یحیی بن ابی کثیر و از اعلام تابعین و ثقات ایشان است و از عباد و علماء اثبات است
ایوب گفت که بانی خانه بر روی زمین مشی یحیی بن ابی کثیر قال ما لیت ابدا ملعة بن عبد الرحمن گفت
یحیی بر سیدم اباسلمه پسر عبد الرحمن بن عوف را که وی از کبار تابعین و مشاهیر عامه است و از فقهای سبیه
است عن اول ما نزل من القرآن از نخستین چیزی که فرود آمده از قرآن قال یا ایها المدثر گفت
نخستین چیزی که فرود آمده از قرآن یا ایها المدثر است قلت یقولون اقرا باسم ربك گفت یحیی
گفتم می گویند که اول آنچه نازل شد اقرا باسم ربك الذي است قال ابو سلمة ما لیت جابر عن ذلك
گفت ابوسلمه سوال کردم من جابر را از آن یعنی وی بن جواب گفت چنانکه من گفتم و قلت له مثل الذي
قلت لی و گفتم مراد او مانند آنچه گفتمی تو مرا که می گویند اول ما نزل اقراء باسم ربك است فقال لی
جابر لا احد لك الا بها حد ثنا رسول الله پس گفتم مرا جابر حدیث نمی گفتم مرا مگر آنچه حدیث کرد مرا
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال حدیث که آن حضرت کرد این است که گفتم جاورت
بصره شهر انجا و دست کردم و خلوت کردم بنهار حرایک ما فلما قضیت جواریه هبطت پس هبطی که
کذا و دم و تمام کردم خلوت و اختراکات خود را فرود آوردم از کو، ففودیت پس آواز کرده شد من
فقطارت عن یحیی بن قلم ارشیا پس نگاه کردیم من از جانب راستی خود پس ندیدم چیزی را و نظارت

من شما لی فلم ازشیاء و نگاه کردم بجانب چپ خود پس ندیدم چیزی را (باب علامات النبوت)
 و نظرت من علفی فلم ازشیاء و نگاه کردم بجانب پس خود پس ندیدم چیزی را و فرقت راسی پس برداشتم من
 سر خود را مگر بستم جانب بالا فرایت شیء پس دیدم چهره عبارت از زشتی که خبر داد به نبوت تا آخر قصه فائیت
 خلد بجه پس آمدن خدیجه را فقلت پس گفتم به جهت شدت خوف و دهرت که بمن سرایت کرده و را با ناله بود
 دثر دلی نامه پیچید مرا قل ثوونی پس پیچید مرا بجا و صوبوا علی ماء بارد ۱۰ رنجند بر من آب سرد که در دفع
 غمی بهوش آمدن تا میری قوی دار و فزت یا ایها الملک ثوم فاند روریک فکیر و ثیابک فطهر و الی جز فاضل
 تفسیر این در فصل اول در حدیث جابر کذشت و ذلک قبل ان تغرض الصلوة و این پیش از
 آنست که فرض کرده شود نماز متفق علیه و گفته اند که در اینجا شبهه حال است بر ادوی و صواب آنست
 که اول ما انزل اقرارها سم ربك است و یا ایها الملک ثو نزل وی بعد از قدرت وحی است و
 شاید که راوی این حدیث احتمال کرده قصه را و طی کرده و ذکر نزل اقرار با شبهه شد امر روی با خفا
 یا نسبان و حقیقت حال آنست که در فصل اول کذشت ۱۰ باب علامات النبوت علامت و علم فتح
 و علم یقین و در اصل نشان که بر سر راه نهند و مراد این جانشانهاست که دلالت کند بر پیغمبری آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم از صفات و اخلاق و فضایل و شمایل و اعمال و احوال آنحضرت که عاقل متفلسس
 که در آن نظر کند استدلال کند بر نبوت و آنچه در کتب سابقه مسما به از صفات و احوال وی صلی الله علیه و آله
 و سلم نوشته شده نیز ازین قبیل است و شک نیست که بحضرات همه علامات نبوت و معلوم نشد که
 مولف که دو باب حقه که یکی در علامات نبوت دیگر در بحضرات پیغمبر است و هر فرق نهادن میان
 علامت و بحضرات آنکه در باب خوارق ذکر کرده و وجهی موهوم برای آن ظاهر نمی شود و در شرح تفسیر این سخن
 به تفصیل کرده است ۹۹ الفصل الاول ۱۰ عن انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 اقام جبرئیل و هو یلعب مع الصبیان ردانست از انیس که آن حضرت آمد او را جبرئیل حال آنکه
 آنحضرت بازی میکرد و با کودکان و بود در میان ایشان و این در وقتی بود که نزد طایفه بود که مرضه او دست
 فاعطاه فصرعه پس گرفت جبرئیل آن حضرت را و بنداخت او را بر زمین فشق عن قلبه پس به شگفت
 دل او را فاستخرج منه حلقه پس بیرون آورد از دل وی پاره خون بسته غیرطبیعه که اصل مناسبت
 و ماصی می باشد فقال هذا احط الشیطان ملک پس گفت جبرئیل که این نصیب شیطان است از تو
 ثم غسله فی طست من ذهب پس بستر بست دل او را و طستی از ذرات جنت تعظیم دیگریم وی و استبرل
 ذهب را که درین دنیا منح کرده اند از جنت استخوان و ابتلاست اما در آخرت آن از ادانی بهشت است
 و اکثر از آنچه واقع شده در آن وقت و در شب معراج از عالم غیب و احوال آن جنانست و حال آنکه
 آن حضرت آنرا استمال نموده و استمتاع بدان نه نموده بقاء زمزم شستند بآب زمزم و گفته اند از اینجا

معاوم می شود که آب زرم بهرین آبهاست اگر چه آب بهشت باشد (باب علامات النبوت)
 چرا که آب دیگر فاضل از آن بودی. آن سستندی ثم لاءمه بهر آب ستر پیچند و دخت دل ادرا
واحاده فی مکانه و باز نهاد و زاد و جای خود و جاء الغلمان يستون الی امه و آیدند آن کودکان
که امرا و بودند و آن خضرست یضی طوره مراد میدارد و اوی از مادر دایه آنحضرت را
که شیر میداد فقالتوا ان یقتل اول قتل پس گفتند آن کودکان که محمد به تحقیق کشته شده فاستقبلوه
وهو منتفع اللون فتح فابت پس پیش آمدند مردم آن حضرت را و حال آنکه آنحضرت بمنبر
و یک است فی الصراح اتقاع کوزه دوی برکشتن قال انس فکنت اری اثر العنق فی صدره گفت
انس پس بودم من که میدیدم اثر دخت با و زینه آن حضرت و غبطه و اصل یعنی سوزن است
روا میسلم بدانکه شصت و شریف چهار بار واقع شده نخست در جبهه من نزدیکه دوم و ده سالگی سوم در نزد
بعث چهارم و در شب اسرا و وقتی که حرثیل بطلب دوی آمد صلی الله علیه و آله و سلم و در شرح آن را
به تفصیل ذکر کرده ایم و اختلاف کرده اند که شوق صد و شریف و غسل قلب مبارک دوی مخصوص با دست
صلی الله علیه و آله و سلم یا مریمه بفرمان دیگر را نیز واقع شده و از ابن عباس در خبرنا یست کینه آمد که گفت
دوی طشتی بود که کشته شده بود و دوی قوسب انبیا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین ۲۵ و عن
جابر بن مسرور قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی لا عرف حجرا بهکة کان یسلم علی
قیل ان ابعت گشت آنحضرت بدستی هر آینه می شناسم من بسکی را که در یک است بود که سلام
می کرد بر من پیش از آن که بعثت شدم من انی لا عرفه الا ان بدستی من می شناسم آن سنگ
را اکنون بعضی گویند که مراد حجرامو و است و اکثر بر آنند که آن حجر می است که باز و است در کوه که
در آن جا اثر مرقن آن حضرت است در طریق بیت خدیجه زاده و تبرک به شیخ ابن حجر می گفته که این متواتر
آمده از اهل مکة خلفاء من سلف و آن کوه در ذاق الحجر می گویند بضم زای و وقف به معنی کوه و رواه مسلم
۳۰ و عن انس قال ان اهل مکة سالوا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان یزیرهم آية
کنت انسر که اهل مکة طلبیدند از آن حضرت که به نماید ایشان را بفرقه که نشان صدق دوی کرد و در
دعوی نبوت قاراهم القم و شقتین پس نمود ایشان را مادر و دایه با شرت دست حتی را و ا
حراء بینهم تا آنکه دیدند که جرار امیان آن دایه ماه متفق علیه ۳۱ و عن ابن مسعود قال انشق
القم علی عهد رسول الله شکافته شده ماه و زمان بمنبر خدا فرقتین و دایه فرقة ثوق الجبل یکپاره
بالای کوه و فرقة دونه و دایه دیگر زیر کوه و در و ابی فقهتین بلام آمده است فقال رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اشهد و پس گفت آن حضرت بکافران که ابن عبز از و طلبید بود و مذ حاضر شوید
و بر بنید و گواه شوید متفق علیه بدانکه اشتقاق قمر به تحقیق واقع شده و آن حضرت را صلی الله

صلی الله علیه و آله و سلم در روایت کرده اند آنرا جمعی کثیر از صحابه (باب علامات النبوت)
و تابعین در روایت کرده اند از ایشان جم غفیر از ائمه حدیث و علامه این مباحی و شرح
مختصر این صاحب گفته که صحیح نزد من آنست که اشتقاق قمر متواتر است و مروی است در
تجیمین و جز آن از طرق کثیره چنانکه مشبه را قطعا بدان را نیست بکنه نقل یعنی الجواب اللدیه و
مفسران اجماع دارند که مراد از کرمه مقتضی است الشاعرة و انشق القمر همین اشتقاق است که به معجزه
آنحضرت واقع شده آنکه در قیامت واقع شود و سیاق آیت که فرمود و ان یروا آیه یعرضوا و
یقولوا احقر معتبر دلالت دارد بر آن و انکار کرده اند این معجزه و بعضی از مبتدعه متکلفین با عتقا و
آنکه فرق و اینام بر فلکیات محال است و نمی دانند این حال که افلاک هم مخلوق پروردگار تعالی اند و
مسخره دست گایه آوند چنانکه در سیم پیچ این بار در قیامت و بعضی از ملاده می گویند که اگر این واقع
بودی آن را عوام و خواص مردم نقل کردند و تمام اهل زمین و رویان آن شریک بودند و
دیدن آن مخصوص با اهل بکته بودی و ادبای تواریخ بتواتر آن را نقل کردند و می گویند که چون
طالب کرده بودند قومی قبیله خاص یا نشان نمود و معجزه از معجزه نمودن و اگر ارم و در نظر ایشان
در آوردن بود و نیز در شب بود و لحظه یسش نبود و مردم در خواب بودند و تواند که قمر در آن وقت
در بعضی منازل بود و باشد که به بعضی اهل اتفاق ظاهر شده و در بعضی دیگر ظاهر نشده باشد چنانکه خسوف
را بعضی از اهل بلا می یابند و بعضی زیانکه در روایات آمده است که مسافران که از نواحی زمین و در آن
زمان رسیده اند و خبر دادند و نقل آن متواتر است بی شبهه و کتب سیر و تواریخ بدان مملو گویند که کافران و
سکبران نقل نه کنند و سکر شوند زبان نذر و و عن ابی هریره قال قال ابو جهل یحضر محمد و جهره
بین ظهور کم گفت ابو هریره رضی الله عنه که گفت ابو جهل لعنه الله علیه آیا خاک آلود می کرد اند محمد و می
خورد اربابان شما و تغییر خاک آلود کردن و می خورد خاک غلاتین و می کنایت است از سجد کردن فقیل
فهم و سن گفته شد آدمی تنفر می کند فقال و اللات و العزی لئن را یتنه و یفعل ذلک بنس گفت آن
ملتون سوگند بلاست و عزیزی هر آینه اگر به بینم من او را که می کند آنرا یعنی سجد و الاطمان علی رقبته هر آینه
لی سیر کنم بر کردن وی دگر دهم بران فاتی رسول الله پس آمد ابو جهل پیغمبر خدا را جملی الله علیه
و آله و سلم و هو یصلی و حال آنکه آنحضرت ناز می کرد از دهم طیطاء علی رقبته طمع کرد و خواست
که بی سیر کند بر کردن آنحضرت فما فیهم منه الا و هو ینکص علی عقبيه و یتقی بیدیه پس
نزد آمد آن ملتون ناگهان مردم را از آن حضرت بگریه و می پرس می رود و بر هر دو باشد و بریز می کنند
به دست خود یعنی چون آمد و بر کشت و چنان ظاهری شد که گویا آفتی بوی می رسد و وی برود و دست خود
آن را با زمین دارد فقیل له مالک پس گفته شد مراد از چکار می کنی و چه شد فلانست ترا که بر نیز کردی

و چه چیز را بدست نماز خود بازمی داری فقال ان یعنی و بنده بخند قبا (باب علامات النبوت)
من نادى پس گفت بدستی میان من و میان آن خست خندنی است از آتش خندق. الفخ خادو ال
گوی کرد اگر دشمن مرعوب کند و هیولاد میان من و وی ترسی است و اجتناع و یاز دماست یعنی از
فرشتگان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود نامنی لاخطفنه
الملائكة عضوا عضوا اگر نزدیک می شد ای چهل ار من هر آنکه می رودند او را فرشتگان چنانکه هر عضو
و اجد احدی برودند بوا ۴۵۰ و عن جلدی بنی حاتم قال بیضا ناعفد النبی صلی الله علیه و آله
و سلم اذا تناه رجل و ایت است از جلدی بن خاتم جواد مشهور که بعد از پدر آمد و اسلام آورد و صحابی شد
گفت در اثنا آنکه من نزد آنحضرت بودم ناگاه آمد او را مردی فشکی الیه الفاقة پس شکایت کرد
آن مرد بسوی آن حضرت فاقه و احتیاج بود و شکی را قم التاء اخر فشکی الیه قطع الهمبیل پس
آمد آن حضرت را مردی دیگر پس گاه کرد بسوی وی راه زنی را که و انغ میشود در بلاد فقال پس
گفت آنحضرت یا امدی هل و ایت الحیوة ای عی آبادی تو بجز راه را که سحرهای نهاده و سکون بخانه و با
نام شهری قدیم است. لظهر کوفه و نام محله ایدت به نیشاپور فان طالبت بك حیوة قلترین الطعینة
تو لکن من الحیوة پس اگر در از کرد و بدو زندگانی پس هر آنکه به بینی تو زنی نشسته در موج را که کوچ
می کند از بیره حتی تطوف بالامیت اطواف کند بکعبه یعنی اند خیره بکعبه میرود و لا تخاف احد الا الله و در
جایی که نمی ترسد هیچ یکی را اگر خدا را این را در جواب مردی فرمودند که گاه از بی امنی و دما زنی کرد و در
جواب از شکایت مردی از فقر و فاقه فرمودند و خطاب هم بعد می بین حاتم کرد و مذکور مجلس شریف حاضر
بود و لکن طالبت بك حیوة لتفتتن کنوز کسری و هر آنکه اگر در از شد بدو زندگانی می بینی که کشاده میشود
کنج های کسری بادشاه فارس و نسبت میباید میان مسلمانان و لکن طالبت بك حیوة لترین الرجل
پس خروج ملاء کفه من ذهب اوفضة و اگر در از شود بدو حیات هر آنکه می بین مرد را که میرون می آرد آن مرد
پس بری گفت دست خود را از زاریا سیم بطلب من یقبله میاید کسی را از فقر که قبول کند آن را فلا یجد
احدا یقبله منه پس نمی باید هیچ یکی را که قبول کند آنرا از وی از جهت عدم فقر و احتیاج و اگر فن زود سپهر
برای دفع حاجت است و چون حاجت نباشد که فن زود و سیم برای چه باشد و گفته اند که این حال در آخر زمان
خواهد بود و در زمان نزول عیسی علیه السلام چنانکه در حدیث آمده است و باب نزول عیسی گذشت و بعضی گفته اند که
که مثل این در زمان دولت عمر بن عبد العزیز رضی الله عنه نیز بود و آمد که مصدوق این حدیث کشت و
حرم کرد و بعضی باین معنی و ظاهر عبادت و لکن طالبت بك حیوة لترین الله دین است فهد بر دانه اعلم و چون
بیمارت داد آنحضرت بسمت ذوق و فراغ میبشت انداز کرد و بشده و محنت روز قیامت ناجیه کند میان
بشارت و انداز چنانکه شان مقام نبوت است پس فرمود ولیلقلین الله احدکم یوم یلقاه و هر آنکه پیش می آید

خدا را یکی از شمار و زنی که بشمار می آید یعنی روز قیامت و لیکن بیمنه و بیعده (باب علامات النبوت)
 ترجمان بهتر جم له و عال آنکه نیست چنان وی و میان خدا کسی که بیان کند و تشبیه نماید برای وی و ترجمان
 بفتح ناصم جیم و فتح هاء و و جهم هر دو کسی که تعبیری کند کلام را از زبانی دیگر و مراد اینجا مفسر و مبین است
 فلیقولن الم ابعث الیک رسولاً فیہدیک الی صراط مستقیم پس هر آنکه می گوید خدا می توانی آیات و فرستادم بسوی تو بشمار می آید آنکه
 برساند ترا احکام دین را و حضور روز قیامت را فلیقول بلی پس می گوید آدمی فرستادی رسول را فلیقول الم
 اعطاک ما لا و افضل صلیک پس می گوید خدا می توانی آید آدم ترا مالی را و آیات افضل بکار تو م و فردی نکردم
 و در روزی بر تو فلیقول بلی پس می گوید بنده آدمی را و آدمی مال خود فردی نکردی فلیقول عن یدیه فلا یری
 الا جهنم پس نگاه می کند آن کس جانب راست خود پس نمی بیند گرد و زخ را و وی غطر عن یساره فلا یری
 الا جهنم پس نگاه می کند آن کس جانب چپ خود پس نمی بیند گرد و زخ را اتقوا النار و لویشق تمرة برین
 کینه آتش و زخ را یعنی بر صدق و پاکیزه نصیحت فرماید و می بایست بود دفین لم یجد فیکلمة طيبة پس
 کسی که نیاید بش ترده و پس به سخن خن خوب و نرم که بسبیل گوید که خوشحال گرد و بدان مادام که در آن
 مدامت و درین بود قال هل یأتی فرائد الطعیمه ترکتی من الحیوة حتی یطوف الکعبة گفت جدی پس
 دیدم زن مودج نشین را که کوچ می کرد از حرمه آنکه طوف کند کعبه را لا تحائف الا الله نمی ترسد بگر خدا را
 چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود گفت فیمن افتتج کنوز کسوی این هر مزو
 بودم من و در میان کسانی که به کشادند کجبهای کش می پس هر مزین نو شیر و ان را و لیکن طالت
 بکم حیوة لئن و ن ما قال الفبی ابو القاسم و هر آنکه اگر و راز کرد و بشمارند گانی هر آنکه می
 بیند چیزی که گفته است بشمار ابو القاسم صلی الله علیه و آله و سلم یخرج ملاء کفه که بیرون
 می آید در سیم و در آدمی جوید کسی را که قبول کند آنرا پس نیاید کسی را که قبول کند وفات جدی بن
 حاتم در نه سبع و سنین اذنان او تقع و سنین است پیش از زمان عمر بن عبد العزیز و اء البشاری
 و عن عباد بن حمزة و عن حمزة بن الازد بفتح همزة و راد آخر ما فوقانی مشد و صحاب است
 اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت و ا را رقم را قال گفت خباب شکوننا الی الفبی که کردیم
 ما بسوی بشمار صلی الله علیه و آله و سلم و هو متوکل و در فیه فی ظل الکعبة و حال آنکه آنحضرت زیر
 سر نهاده بود و گویی داد و سبب کعبه افتاده و ساد بکسر بالین و بر و بنم کلیم مخط و قد لقینا من المشرکین شدة
 و حال آنکه به تحقیق یافتیم ما از مشرکان سختی و عذاب فقلنا الا نندعوا الله پس گفتیم ما آید عانی کنی خدا را
 را برین کافران و ظالمان فقطعد و هو محم و وجهه بنشست آنحضرت و حال آنکه مرخ شده است و وی
 مبارک وی به جهت حائلی که عارض شد او را از شنیدن ظلم و بی اندامی کافران با جهت بی صبری کردن مسلمانان
 و شکایت نمودن از کافران و این مناسب تر است بقول وی که و قال گفت آنحضرت کان الرجل فیمن کان

قبلکم یستقر له فی الارض بود مرد و میان آنسانی که بودند پیش از شما که کذب (بآب ملامات النبوت)
 می شد مرا آمد در آبوی در زمین فیجبل فیه پس کرد ایندی می شود آمد در این کو قیمیاء بعد اشار فیوضع فوق راسه
 پس آورده می شد او پس نهاده می شد او بالای سر آن مرد فیجبل فیه پس شد که می شد به دیار
 فما یصله ذلك عن دینه پس باز نمی داشت آن مرد را آن عذاب کردن از دین وی وینه شطبا مشاطا
 الحدید و شانه کرده می شد مردی بشانه های آهن نادون لحمه من عظم و عصب چیزی که نه گوشت است از
 استخوان و بل یعنی شانه از جفت نیزی و سختی از گوشت که شانه پی و استخوان میرسد و ما یصله
 ذلك عن دینه و باز نمیداشت او را آن عذاب از دین وی والله لیتمن هذا الا لم یزده اسو کند هر آنچه
 تمام و کمال میرسد این دین و آنسانی می بیند بعد از شهادتی یسوی الراجب من صنعاء الی حضر موت
 تا آنکه میرسد آن سوار را و صاعقه شهر می است پس بسیار درخت و آب مشابه دمشق
 و قریه است بر در و مشی که آن فی القاموس و حضر موت به سکون صاد و فتح میزد و بضم هم نیزی گویند شهری
 مشهور پس جای صلی و عیبا و تا آنکه گفته اند حضر موت نیست الا دلیاء آن شهری میرد یا نه او دلیاء یعنی
 او لیا از آن زمین بسیار نمی خیزند و وجه نسیمه وی باین اسم است که صلیح می نامند حاضر شد آن را و مرد
 در آن و بعضی گفته اند حاضر شد و وی موت برجیس او الذی یب علی غفمه یا نهی ترسد مرد مگر کرک
 و ابر که سخته آن خود مقصود بیان امن است از ظلم مردم بر یکدیگر چنانکه در جایها نیست بود و امن
 از تمام کرک بر کو سفند زیرا که آن خارج از عادت دین نیز خواهد شد و لیکن در آخر زمان نزد ذوال
 قبیسمه السلام و لکنکم تستعجلون و لیکن شما شتابی می نایید و بی صبری می کنید و اوه البخار و فی
 ۸۰ و عن انس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یدخل علی ام حرام بنت ملحان
 گفت انس بود آن حضرت که می در آمد برین زن که ام حرام است بجا و مهله و در دختر ملحان مکریم و سکون
 لام و وی خاله انس است خواهر مادر وی که ام سلیم است و این نیز و زن نسبت خالکی با آن حضرت
 نیز دارند از رضاع و بعضی می گویند که خاله بود آن حضرت بود و اند صلی الله علیه و آله و سلم و مادر وی ابی
 النجاد بود که قبیله است از انصار و کانت تحت عباده بن الصامت بود و ام حرام زن عباده بن الصامت
 که از کبار انصار و قیما ایشان است پس آن حضرت به جنت محرمی که باین دو خواهر داشت بر ایشان
 می در آمد و قیام می کرد و چنانکه در باب اسماء النبی از حدیث ام سلیم که شد فدخل علیها یوسا پس
 در آمد آن حضرت بر ام حرام و وی فطعمه پس طعام خود را نهاد ام حرام آن حضرت را اثم جعلت تغلی
 و اعهه پس سرگشت آن زن که سپس می جوید از سر مبارک آن حضرت سخن درین معنی نیز و فصل ثانی
 از باب فی اخلاق که شد و ضحی آنست که سپس بر بدن مبارک آن حضرت نبود و مراد شخص کردن و

کردن و پاک کردن مزار است از مانند نجار و خس و خاشاک و الله اعلم فقام رسول الله (باب علامات النبوت)
صلی الله علیه و آله و سلم ثم استيقظ من خواب کرد آنحضرت بعد از آن بیدار شد و هو یضیک و حال آنکه خدا
می کند آنحضرت قالت فقلت ما یضیک گفت ام حرام پس گفتم من چه چرخند امید ترا یا رسول الله قال فاس من
استی عرضوا علی غزاة فی سبیل الله گفت آنحضرت که جمعی مردمان از امت من عرض کردند بشنید بر من و
نموده شدند مرا در خواب که غزاه کنه گانید در ابد این کیون ثبیح هذا البحر سوار می شوند آن مردمان بهاء
این و ریاضت آنرا هیچ بشنیده و موعده مفتوحین و در آخر حیم میان کف و پست و مینا بهر چیز دیندی و یک
ملوکا علی الاسرة سوار می شوند بر دیبانه ملوک بر تختها و مثل الملوك علی الاسرة شک راوی است
و یعنی هر دو عبادت یکی است و مراد تشبیه نشستن بر کشتی است بجای ملوک بر تخت فقلت ام
حرام می گوید پس گفتم من یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم دعا کن خدا را که بگرداند مرا ازین
ظایم که خواهم می شوند و دیبانه ابرای غزاه فلما علیا یاس پس دعا کرد آن حضرت ام حرام را بدینچه در خواست
کرد و تم وضع راحه فقام پسر نهاده آنحضرت بر دیبانه که نود و اس خواب کرد و ثم استیقظ و هو
یضیک پسر بیدار شد آنحضرت و حال آنکه چندی می گذشت فقلت یا رسول الله ما یضیک قال فاس من استی
عرضوا علی غزاة فی سبیل الله كما قال فی الاولی چنان که در بار اول گفت که سوار میشوند بر پشت دیبانه ملوک
بر مریر فقلت یا رسول الله ادع الله ان یجعلنی منهم قال انت من الاولین گفت آن حضرت تو از
نخستینانی ازینجا ظاهر می شوی که جماعه که بار دوم نموده شدند بخرآن جماعه بودند که در بار نخستین نموده شدند
یعنی همیشه نوبت نبوت بر دیبانشینند و غزاکتبه و تو از آنجماعه خواهی بود که در اول این کار کشته فرمیت پس
سوار شد ام حرام البحر فی زمن معاویة بر دیبانه قصد غزاه در زمان معاویه ظاهر عبادت آنست که در
زمان امامت وی بود و باین رفته حاجی دفانی عیاض و اکثر بر آنکه در وقت امامت وی بود در خلافت
عثمان بن عفان و در غزای قرس سه ثمان و عشرین کند و ذکره السبوح فی فصرعت عن دایتهما حین خرجت
من البحر پس ایگانه شد ام حرام بر زمین از پشت چار وای وی بنگارنی که بیرون آمد از دریا فقلت
پس هلاک شد و بر دو راه جدا متفق علیه ۹۹ و عن ابن عباس ان ضماد اقدم مكة و انما
از این عباس که ضماد بکسر ضاد معجمه و ضم آن و و آن در آخر قدم آورد که را و کان من از دستخواه ففتح
همزد سکون را و کسر و ال و فتح سین معجمه و ضم نون و نمره و تا در آخر از دیار یمن است و این مردور
اصل از انجا بود و می گویند که آنحضرت پیش از بیعت آتش ناپود و یادی و بعضی ضام بهمیم در آخر وایت
کرده اند و بعضی گفته اند ضام غیر ضماد است و ضام از و فنی سینه بن بکر بود و در و این ثلثه اند و ضام و بدل
مردی شیطانی استون کربو و طالب غم و کان یزقی من هذا الریح و بود ضما و که انسون می کرد و ازین
باد و ادعای است که از آسبب جن میرسد و چون را و می خواهند باعتبار آنکه دیده نمی شوند چنانکه با دفعه

سفهاء اهل مکه يقولون ان محمداً مجنون پس شير ضما و (باب علامات النبوت)
 بخردان اهل مکه را که می گویند مردی و پیرانه شده است فقال لوانی را لیت هذا الرجل پس گفت ضما و
 اگر چه من این مرد را بهتر باشد لعل الله يشقيه علي يدي شاید که خدا ای تعالی قدرستی و به او را
 بر دست من و سبب من قال فلقيه پس گفت ابن عباس پس پیش آمد ضما و آنحضرت را و دید
 فقال پس گفت یا محمد انی ارقی من هذا الرجل بدستی من انسون می کنم ازین با و فهل لك
 پس آیا است مرا آن بخت و در انسون من و دور شدن این علت فقال رسول الله پس گفت و بنبر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان الله بدستی با من و سبب من همه مرده ای و است محمد و
 و است محمد و می گویم مرده از ابر ذات و صفات و می و شکر می گویم بر نعمتهای دی و بادی می و غم از دی
 بنوفین ذکر و عبادت و طاعت و می من یهد الله فلا مضل له کس که راه نماید و بمقصد برساند آنکس را
 خدا ای پس نیست هیچ کس گمراه کننده و از راه برنده مراد او حق و ضلله فلا هادی له و کسی که گمراه کرده و راه
 او را خدا ای پس نیست هیچکس راه نمابنده و بنبر من مقصود و شانه و او را شاهدان لا اله الا الله و حده لا شریک
 له و شاهدان محمد اعلمه و رسول الله اما بعد این کلمه بعد از شهادتین در خطبانه کور و مشهور است چنانکه
 در کتاب انجم کذشت خوانست آنحضرت که خطبه بر خواند و در وعظ و بصیحت آن شخص و لیکن به همین قدر
 پس که در آنحضرت بخرج جواب ضما و گفت داین کلام خواهد که فایل این اعقل جمله باید و تو هم چون
 و آسب جن را اگر دشمن او را و حال و می محال نبود و شهادت آورد و بر و غالت خود داشت و تا که بخون
 نیست فقال اعد علی کلماتك هو لا پس گفت ضما و آنحضرت باز برگردان و بخوان این کلمات
 خود را فاما دهن علیه رسول الله پس باز اخوا و کرد و خواند این کلمات را بر ضما و بنبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم ثلاث مراتب فقال لقد سمعت قول الکهنه و قول السحرة و قول الشعرا پس
 گفت ضما و بنبر تحقیق شنیده ایم من قول کاهنان و ادوین ساحران را و قول شاعران را و سمعت مثل
 کلماتك هو لا پس نشنیده ایم این کلمات تو را لقد بلغن قاموس البحر و تحقیق شنیده ایم این کلمات
 میانه و معظم آنرا قاموس و بطوریکه آنرا انجائیم تراست و قمر به معنی نحوه خوردن است و در یاد و قمر
 خواص هات یلک ابا یعلک علی الاسلام به دست خود را تا بیفت کنیم بر اسلام قال گفت ابن عباس
 فیما یعه پس میبایست که وضما و آنحضرت را و مسلمان شود و او را مسلم و فی بعض نسخ المصابیح و لغنا قاموس
 البحر و در بعضی نسخهای مصابیح این چنین واقع شده و بنما جای باطن و ناموس بنون و عین مهمله بجای قاموس
 بنات و مهم و بنما الیانی و المشهور فی روایات الحدیث و شیخ نجی الدین نوادی و شرح صحیح مسلم
 گفته که این الفاظ ابر و در نوع ضبط کرده ایم ناموس بنون و عین و بنو و در اکثر نسخ بلا و ما این است و قاموس
 فانت زیم و مشهور در روایات این است و در غیر صحیح مسلم و قاضی عیاض گفته بعضی ناموس

روایت کرده و شیخ ما ابو الحسن گفته ناموس بر منی ناموس است و تو بدنی (باب علامات النبوت)
گفته ناموس البحر خطاست و نصیحت است و نیم دادی است و نزد بعضی ناموس بقات و صحن بنز آمده و
ناموس در کتب مشهور و ائمه است و ذکر حدیث ابی هریرة و جابر بن سمرة و ذکر کرده شد
حدیث ابی هریره و حدیث جابر بن سمرة که در اول یک حدیث یهاتک که می است و الاخر و در اول
حدیث دیگر لتفتحن عصا فی باب الملاحم در باب الملاحم و هذا الباب خال عن الفصل الثانی
الفصل الثالث عمن ابن عباس قال حدثنی ابو سفیان بن حرب من فیہ الی فی گفت
ابن عباس حدیث که در ابو سفیان حدیثی که رسیده است از دهن دوی بسوی دهن من یعنی محتافه
بی واسطه میان من و دوی قال انطلقت فی المدة التي كانت بیني وبين رسول الله گفت به سفر رفتم
من مدنی که بود در میان من و میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراد مدت صلح حدیبیه است قیینا
انا بالاشام اذ جی بکتاب من النبی صلی الله علیه و آله و سلم الی هرقل پس در اشای آنکه من
پاک شام بودم ناگاه آمد کتاب آنحضرت بجانب هرقل بکسر نا و فتح ندا و سکون یافت و بکسر ندا سکون ندا
دافت نیز می گویند نام باو شد و روم و کان ذحیة الکلبی جاء به و یودحیه کلبی فتح دال و کسر آن که از مشاهیر
نمایه است از قیام که نام آن بنی کلب است آورد و ده و آن کتاب را اخذ فعه الی عظیم بصری پس
و ساند و حبه آن کتاب را بگلان و مقه م بصری که از اعظم امرای هرقل بود و بصری بصیرت موحده و سکون
صاد و به نام شهری از شهرهای شام فلما فقه عظیم بصری الی هرقل پس رسانید عظیم بصری هرقل
و بهم چنین حکم کرده بود و ندید حبه که تو این را بگویم بصری می رسانی دوی هرقل می رساند فقال هرقل هل
هو من اهل من قوم هل الی الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل آیا هست اینجا هیچ یکی از قوم
این مردی که دعوی می کند دمی گوید که دوی پیغمبر است قیالوا انهم گفته بودند می دانست اینجایی از قوم آن مرد
که به تجارت آمده است فله عیت فنی نفوس من قریش پس خوانده شدند من و وجهانه از قریش که متهم اری کس
بودند و بعضی بیست گفته قد خلت علی هرقل پس نور آمدیم ما بر هرقل فاجلسنا بین یدیه پس شانه شدند و در
پیش هرقل و بلفظ قایم نام خود نیز خوانده اند یعنی انکرک و نشانده ان فقال لیکم اقول ان فیما من هذا
الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل که ام یکی از ما نزدیک است از دوی نمیب ازین مرد
گویی گوید که دوی پیغمبر است قال ابو سفیان فقلت انا گفته ابو سفیان پس گفتم من نزدیک ترم و در نزد
ازین مرد فاجلسوا فی بین یدیه پس بنشانند مراد از پیش هرقل و اجلسوا صحنای حلفی و بنشانند
مادان مرا پس پشت من ثم دعا بترجمانه بتر خواند هرقل ترجمان خود را که زبان رومی و عربی میزد و
می دانست فقال قل لهم انی سادل هذا عن هذا الرجل الذی یزعم انه نبی پس گفت هرقل
بر ترجمان بگو مرادان او را که من سوال میکنم این را یعنی ابو سفیان را از احوال این مرد که میگوید دوی پیغمبر

است فان كذب بني فكلما بوه پس اگر دروغ گوید من پس دروغ گو سازید (باب علامات النبوت)
 و در ادب گوید که دروغ می گوید قال ابو سفیان و ایم الله لولا مشاققة ان یؤثر علی الکذاب لکذب بینه
 گفت ابو سفیان سوگند بخدا اگر کسی بود ترس این که قتل کرده شود از من دروغ بر آید و دروغ می گویم
 من هر قتل به جنت خدا و قیامت می گویم که با حضرت داشتم در آن مدت مادی نشان صدق نبوت آن حضرت
 نشان مندر که در وی می نکردم قال لیسر جماعه پسر گفت هر قتل مرتد همان خود را سله کیف حصیه فیکم
 پسر من او را که چگونه است حسب آن مرد در میان شما قال قلت گفتم ابو سفیان گفتم هو فیما
 ذو حسب وی در میان ما خداوند حسب است و در صحیح البخاری فکیف لیسر فیکم و حسب آنچه بشمار مرد
 و غیر بندگان از شرف و فضل خود و پدران خود و این مثل است نسبت را نیز و مراد اینها بوشمید که
 در میان قریش از همه قاضیتر و بر کزیده تر بوده اند قال قلت هر قتل قتل کبان من آیات من ملک پس
 آیا بود است از پدران این مرد هیچ پادشاهی قلت لا گفتم نبوده است قال فعل کتتم تهمونه بالکذاب
 قبل ان یقول ما قال گفت هر قتل پس آیات است می کردید او را دروغ گفتن پیش از آنکه بگوید
 بحر می گوی آن یعنی پیش از دعوی نبوت دروغی از وی ظاهر می شد و او را استم بدو دروغ
 می داشتید قال قلت لا گفت ابو سفیان گفتم متهم نمیداشتم او را به کذب پیش از این قول قال و من
 یقبه گفت هر قتل و کسبت که متابعت می کند او را ایمان می آرد وی اشراف الناس ام ضعفاء هم
 اگر بزرگان مردمان یا عیفا و خردان و مراد باشراف اینها اهل ثروت و بکرمند و الا کسبت شریف تر
 از اولاد ما شمشیر مثل عباس و حمزه و علی و جعفر و دیگر از اگایر قریش مثل ابی بکر و عمر و دیگر صحابه از قریش
 که پیش از سوال هر قتل ایمان آورده بودند قال قلت گفت ابو سفیان گفتم بل ضعفاء هم بلکه ضعیفان
 مردم ایمان آورده و در روایت ابی اسحق این چنین آمده که گفت متابعت کرده اند ضعفاء و سبکین
 و احداث اما خداوند انساب و شرف تبیین کرده اند و این معمول بر اکثر و اغلب است قال ایزیدون
 ام ینقصون گفت هر قتل آیا افزون می شوند مردم روز بروز و تبیین می یابم میشوند قال قلت گفت
 ابو سفیان گفتم لا بل یزیدون کم نمیشوند بلکه افزون میشوند قال هل یزیدون احد منهم من دیند بعد از
 یل داخل فیه سبطه له گفت هر قتل آیا مرد میشود و بیرون می آید یکی ازین بابعد از و آمدن و در وی او از
 جنت برضای و ناخوش داشتن بیرون او را قال قلت لا گفت گفتم فی مرتد نمیشود و نمی بر آید قال
 قبل قال تلتموه گفت هر قتل پس آیات می کنید شما مادی قلت نعم گفت آری قال می گفتم قال
 گفت فکیف کان قتالکم آیا پس چگونه باشد قتال شما و اقال قلت یکون الحرب بیننا و بینهم سجالا
 گفت گفتم می باشد جنگ میان ما و میان وی باشد و گویا که گاهی آن پرست و این نمی دگای این پرست و
 آن نمی یصیب و یصیب مندی می باید مادی از مادی یا مادی از مادی می یصیب میرسد با و گاهی

دگای میرسد باز بوی قال فهل یبذل دگنت هر قل آیای شند وی مهدی و صلحی (باب علامات النبوت)
 که می کند و یونانی می کند قلت لاکنتم نمی کند و روشن منه فی هذه المدة لا تدري ما هو صانع فیما و ما از وی درس
 مدت صالح و دغنی با هم که چه گفته است و دین مدت یعنی ده میان ما و وی صلحی است و ما اینی هم نمیدانیم که
 وی چه کرده است برقرار خود است یا نه کرده است قال والله ما امکنی من کلمة اذ شغل فیها شیء غیر هذه
 گفت ابو سنیان بخدا سوگند ممکن نشد مرا از سخنی که در آورم و وی چیزی جز این کهم یعنی هیچ سخنی که در
 وی نسبت نقض و عجب بجانب حضرت و سالت صلی الله علیه و آله سلم باشد توانستم و در آورد
 جز این کهم که در وی احتمال نسبت خود دارد قال فهل قال هذا القول احد قبله گفت هر قل
 پس آیا گفته است این قول را هیچ یکی پیش ازین مرد و کسی از قوم شما دعوی نبوت کرده است
 قلت لاکنتم ناکتمه است این قول را هیچ یکی پیش از وی ثم قال لئن جئنا نه قل له بسم گفت هر قل
 مرتر جان خود را بگو مرا و این ابو سنیان را انی سالتک عن حسیبه فیکم بد و سنی من پر سیدم ترا
 از حسب این مرد و میان شما فیه و هتانه فیکم ذو حسب پس گفتی تو که وی در میان شما اند حسب
 است و کذلک الرسول تبعث فی احصاء قومها و هم چنین جماعه پیغمبران برانگیز می شوند و احصاء
 قوم خود و اثرات آن و سالتک هل کان فی آباءک ملک و پر سیدم ترا آیا بود در پدران وی هیچ بادت می
 فرست امت ان لا پس گفتی تو که نبو و قلت لولکان من آباءک ملک پس گفت من در دل خود اگر می یازد از پدران او
 با و سنی قلت رجل یطلب ملک آباءک می گفتن مردی است که می طلبد ملک پدران خود را و سالتک عن آباءک
 اضعیاء هم ام اشرا فهم و پر سیدم ترا از نامان او که آیا از ضعیفاء مردم اند یا اثرات او که بر مذقلت
 بل ضعیفاء هم پس گفتی تو که بلکه ضعیفاء مردم اند و هم اتباع الرسول و هم ضعیفاء اند تابعان
 پیغمبران که مبادرت می نمایند به متابعت ایشان اما اگر که کردند جاه و بکمر اند و موقوف اند از
 نیل این سماعات و مبادرت و مساققت بدان تا آخر که عاجز شوند و راه بر آمدن تنگ کرد و مضطر
 شوند بد آمدن در اسلام و سالتک هل کنتم تتهمونه بالکذب قبل ان یقول ما قال و پر سیدم ترا
 آیا بودید شما که نسبت می کردید او را بدوغ گفتن پیش از آنکه بگوید چیزی که گفت یعنی پیش از دعوی
 نبوت فرست امت ان لا پس گفتی تو که نسبت نمی کردیم او را بدوغ پیش ازین فتوحه انه لم یکن
 لیدع الکذب علی الناس ثم یذهب فیکذب علی الله پس شناختم و دانستم من که نیست مقول
 و متصور که ترک کند بدوغ گفتن را بر مردم پس از ان برود پس و بدوغ گوید بر خدا و سالتک هل
 یترک احدا منهم عن دینه بعد ان یدخل فیدع شیطنة له و پر سیدم ترا آیا مازمی کرد و هیچ یکی
 از مردم از دین این مرد بعد از در آمدن در دین رجعت کرد و داشتن مردین او را قرعمت ان لا پس
 گفتی تو که باز نمیکرد و کذلک الا ایمان و هم چنین است حال ایمان که بدون نمی رود و اخلاط بشا شتند

المقارب دینی که بیا میزد گشت و طاووس و انشراح وی دل نازاک (بابه علامات النبوت)
 رکاب ایمان قرار بست و اگر یکی باز گشت ایمان در درون وی در نیامد و قرآن نگرفته بود از زبانی که آمد
 طایفه صوفیه قدس الله سرهم که الغائی لایرد الی او صافه و سالتک هل یزیدون ام ینقصون
 و پرسیدم ترا که در زبیر و زافرون می شوند تا ایمان او یاکم می کردند فرمودت ایتیم یزیدون پس گفتی تو
 ایستان افزون می شوند و کذلک الایمان حتی یتم و هم چنین است دین و ایمان که افزون می شود
 تا آنکه تمام شود و کامل گردد و سالتک هل قاتلتموه و پرسیدم ترا که آیا قتال می کنید شما با و فرمودت انکم
 قاتلتموه پس گفتی تو که شما قتال می کنید او را فتکون الحوب بینکم و بیعتی سجالا پس می باشد جنگ
 میان شما و میان او و ما تمید و لو یغالی سفکم می گیر و روی از شما و تعالون منه و میگردد شما از وی و کذلک الزمیل
 و بتلنی و هم چنین پیغمبران مبتلا و کمشی گردانید می شوند با عدای وین ثم یكون له العاقبة پستری می باشد
 مرجع است پیغمبران واقع و نصرت در آخر کار و غالب می آید دین ایشان و سالتک هل یغدر و پرسیدم
 ترا آیا عهد می شکنند بد عهدی می کند آن مرد فرمودت صحت آنه لایغدر پس گفتی تو که وی غدنی کند و کذلک
 الرسل لا تغدر و هم چنین پیغمبران غد نمی کنند و سالتک هل قال هذا القول احد قبله و پرسیدم ترا آیا
 گفته است این قول را یعنی و لوی نبوت را هیچ یکی پیش از وی فرمودت ان لا پس گفتی تو که نگفته
 است فقلت لئو کان قال هذا القول احد قبله قلت رجل ایتیم بقول قیل قبله پس گفتم من
 که اگر می بود که می یافت این قول را کسی پیش از وی میگفتم مروی است که آنده اینک بقولی که گفته شده
 است پیش از وی قال ثم قال گفت ابو سفیان پسر کنت هر قل و پرسید از من بمایا مرکم یح جزا مر
 میبند آن مرد شما قلنا گفتیم ما با شما یامرنا بالصلوة و الزکوة و الصلوة و العفاف امر میبند ما را بنهار و روزه
 و صلوات عام و بار سالی و باز ایستادن از حرام قال ان یک ما نقول حق فانه فیی گفت هر قل اگر است
 آنچه میگوئی تو است پس بدرستی و به تحقیق وی پیغمبر است و قل گفتم اعلم انه خارج و تخمین
 بودم من که می دانستم که وی بیرون آید است و لم اک اظنه معکم و گمان نمی بردم از او از شما
 و دانستن هر قل بیرون آمدن آن حضرت باخبار از کتب قدیمه بود و بحکم گمانت و نجوم نیز بود چنانکه در صحیح
 بخاری آمده که گفت هر قل نظر کردم در نجوم و دیدم ملک خنان و پس پرسیدم کیست و بین است که
 خنان میبند گفته که عرب اند که خنان میبند لئو انی اعلم انی اعلم الیه لاجبیت لقاء و اگر می دانستم
 که من مبتلا نیستم و سید بسوی وی می آید دوست میداشتم دیدن او را و لو کنت عندہ لفعلت
 عن قل صیه و اگر می بودم نزد وی می آید می شنیدم هر دو پای او را و لیبلغن بلکه ما تحت قدمی و
 هر آینه میرسد ملک وی زمینی را که زیر هر دو پای من است که ملک دوم و شام است
 ثم دعا بکتابه و قول الله پستری طلبید هر قل کتاب پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم فقر آه پس

خواند آن کتاب را متفق علیه وقد سبق تمام الحدیث فی باب الکتاب (باب فی المعراج)
 الی الکفار و تحقیق گذشت نام حدیث و در باب کتاب الی الکفار از کتاب الجهاد و در صحیح البخاری
 آورده که هر قل عظمای روم را و سرای جمع کردیم کرد که در غای آنرا به چند گفت ای گروه اگر ملاح
 در شش خوابید ایمان آرید باین نبی آخر الزمان پس بجهید مد و میان و میدند چنانکه خران وحش بجهند و
 بر منده هر قل چون وحشت و نفرت ایشان دید گفت باین خود با شنیدن شمار ای آزمودم که در دین خود
 چه مدته ارفوت و استقام دادید پس سبده کرد و داد و او را غنی گشته از وی دید و این آخر کار هر قل
 و اختلاف کرده اند در ایمان هر قل راجع بتامی او است بر کفر و در سند امام احمد که وی نوشت از
 تو که بجانب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که من مسلمانم آن حضرت فرمود و رو می گوید وی مر
 نصر اینست خداست و از قصه هر قل معاوی می کرد که علم و دانش در اندک کافی نیست تا قنیر رفیق نکرود
 چنانکه حال بود و بدو عشق نگاریدست که موقوف به ایت باشد و نیز معاوی می کرد که محبت و نیاز حب ریاست مانع
 است از دریافت حق و الله اعلم لسال الله العاقبة ۶ باب فی المعراج عروج به معنی صعود است یعنی بالا
 رفتن و معراج آلت صعود یعنی نزد بان کویا برای آنحضرت نزد بانی نهاده که بآن بر آسمان بر آمد و در دایت
 نیز آمد است که چون بر صخره صعود کرد نزد بانی برای وی نهاده که بآن بالا رفت و آن نزد بانی است
 که ملائکه بدان عروج و نزول می کنند و اکثر بر آید که معراج در ربیع الاول بود و در سال دوم از هجرت
 و بعضی گویند در بست و هفتم رمضان بود و مشهور آنست که در بست و هفتم رجب بود و عمل اهل مدینه
 در وجیه که از مواسم شریفه ایشان است برین است و بعضی گفته اند که در سده نهم یا ششم بود و باید
 دانست که اینجا اسرا است و معراج اسرا از مسجد حرام است تا مسجد اقصی و معراج از مسجد اقصی است
 تا آسمان و اسرا ثابت است به نص قرآن و مگر آن کافر است و معراج با حادیث مشهوره که منکر آن ضال
 و مبتدع است و محتمل آمده است اقوال علما و برین باب که در خواب بود یا در بیداری و یکبار بود یا باره
 یکبار در بیداری بود و بارهای دیگر در خواب و آنچه و نوم بود و نوطیه و تمهید آن بود که در نقطه بود و تا قوی
 و استینامی بآن عالم حاصل کرد و چنانکه در روایات صادق و در حدیث نبوت این گفته اند یا در نقطه بود و بحسب
 مابیت اله تقدس و بروج تا آسمان و تحقیق آنست که یکبار در نقطه بود به جسد شریف از مسجد حرام تا مسجد
 اقصی و از آنجا تا آسمان و از آسمان تا آنجا که خدا خواست تا آخر قضیه که در احادیث مذکور است و همین است
 مذهب جمهور فقها و متکلمین و صوفیه و نوادر نمود بر آن علما احادیث صحیح و اخبار مصریح از صحابه و رعایت
 کثرت در واقع اگر در مقام بودی باعث این همه فتنه و فو غانی شد و باعث اختلاف و ارتداد نمی گشت
 و معراج به جسم از خواص حضرت ختمیت محمدیه است و مقامی است مخصوص بوی صلی الله علیه و آله و سلم
 که هیچ یکی از انبیاء و افریدی نبود و تشریف دیگر بهر خاص است از حی سجد نبوی و فهم این معنی از حوصله

او را که گرفتار آن مرضی حس عادت یرون است اینجا ایمان باید آورد و کیفیت (باب فی المعراج)
 آن بعلم الهی تنویض نمود و به حقیقت نامه انوار نبوت دوحی و تجزئات از حیطة عقل و قیاس پیروند
 هر که آنرا تاج قیاس و موقوف فهم در ک عقل خود دارد و گوید که نامستولی من نشود نمیکردم و اعتقاد
 نمی کنم از نصیبه ایمان محروم باشم اینجا نوی دیگر هست که دلایست است و ظل و تلو بمقام نبوت است
 اگر آنجا برسد مقداری از آن روشن و واضح گردد و پیش از رسیدن بدان طوطا ایمان است که
 سلامت در آن است و دلالت نیز از مقام نبوت نازل و ناقص است فقال الله العافیة والله اعلم
 ۱۰۰ الفصل الاول ۱۰۰ عن قتادة روات است از قتاده که از مشایخ تابعین است عن انس بن
 مالك که صحابی مشهور است عن مالك بن صعصعة صحابین مهاجرین و سکون عین مهله اولی بنر صحابی است
 قابل الحدیث و انس از وی حدیث معراج روایت کرده این اصح و احسن حدیث است و درین باب
 ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم حدیثهم که آنحضرت حدیث کرد و خبر داد صحابه را هن لیللة اسری به
 از احوال شبی که برده شد آنحضرت را بینما النافی العظیم در انشای آنکه من بودم در حطیم و ریمما
 قال فی الصحی و داند کیست با کیست که گفت در حجر حطیم الفتح حاد حجر بکسر حانم دو موضع است در صحن
 کعبه و تفسیر آنها در کتاب الحج گذشت مضطجعا در حالتی که بر پهلو خواب کنند ام فاذنای آت بس آمد
 مرا آینده مراد فرشته است که جبرئیل است فشق ما بین هذه الی هذه پس بشکافت چیزی که میان
 این ما نیست یعنی من ثغرة نحره الی شعرة یعنی از بالای سینه تا زیر ناف ثغره یعنی شکاف و سکون
 عین بحجمه و براه مناک میان جنبر کردن و شعره بکسر شین و سکون عین مهله جای رسن موی زانو
 فاستخرج قلبی پس یرون آورد دل مرا ثم اتیت بطیبت من ذهب بستر آورده شد نزد من طشتی از زر
 و طست بسن مهله مررب طست بشین بحجمه ملوا ایمانا پر کرده شده با ایمان این از باب کنایست
 و تمثیل است یا تمثیل ساخته شد مراد از اسمانی چنانکه تمثیل ساخته می شود و اعمال و وزقیامت برای وزن
 فغسل قلبی ثم حشی پس شسته شد دل من بستر پر کرده شد یعنی بعلم و ایمان ثم اعيد بستر مار
 گردانیده شد ولی و نهاده شد بجای خود و فی رواية و در روایتی این چنین آمده که ثم غسل البطن بماء زمزم
 بستر شسته شد شکم من بآب زمزم ثم سلخی ایما بنا و حکمة بستر پر کرده شد با ایمان و حکمت ثم اتیت
 بلابة دون البطل و فوق الحمام بستر آورده شد من بمرکبی و دقاویت پایان اشتر و بالای چهار
 ابيض سفید یقال له البراق گفته می شد این مرکب را بر ابراق بر جت سرعت سیرو می مانند برق و بر جت
 برقی و اتمان او شبنخ عالم عادت سیدی الشیخ عبد الوهاب متقی می فرمود که او را بر ابراق باید گفت و مرکب
 و دایه باید گفت و غرس نباید گفت چنانکه در کلام بعضی شاعران آید شده و می فرمود بهر پیغمبری و ابراتی
 است مناسب مرتبه و مقام او چنانکه بهر یک را خواص است در آخر است موافق مقام می و در کلام الهی

اهل تاویل آمده که براق مثال نفس شریف دوست صلی الله علیه و آله و سلم و نفس (ابواب فی المعراج)
 مرکب روح است و سبب وصول او نسبت بمقام اعلی و ازین بود که سرکش می کرد و چنانکه خاصیت نفس
 است بعد از ان اطمینان پذیرفت و ازین جا معلوم میشود که این براق مخصوص یا آنحضرت بود صلی الله علیه و آله
 و سلم و آنکه در بعضی روایات آمده که این براتی است که ابراهیم بران سوار شده و در بعضی سوار شده
 بروی صابرا و انبیا و صحبت این سخن است و الله اعلم یضع خطوط عند اقصی طرفه می نهاد این براق
 کام خود را نزد نهایت مستقی بعمر خود و بعضی استلال کرده اند باین بر آنکه رسیدن او بآسمان بیک کام
 باشد زیرا که نظر هر که بر زمین است بآسمان میرسد پس رسیدن او بر آسمان با دوری و هفت کام باشد
 قحطی علیه پس بر دوات نه دم و سوار کرده شد من بروی و درین عبارت ایشاد است بآنکه سوار
 شدن آن حضرت بر براق به محض اعانت الهی و قدرت وی بود و ممکن است که گفته شود که حامل وی صلی
 علی الله علیه و آله و سلم بران جبرئیل بود بقوت ملکوت خود و درین جا هیچ بدی نیست چه جبرئیل واسطه بود
 در وصول نبض الهی و در و دخی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این نوعی از خدمت است
 که خدا مملو کی گفته و جبرئیل و درین شب چاکر دولت و غایتی داد آن سرور بود و در و داتی آمده است
 که جبرئیل رکاب آنحضرت گرفته بود و در میکائیل زمام براق در دست داشت فاطلق بی جبرئیل پس
 بر در جبرئیل حتی اتمی السماء الدنیا تا آنکه آمد آسمان فرود آمد و درین حدیث قصه اسرار اطلی کرد و
 ازین جا که بزرگوار اند بعضی که معراج در غیر شب امر ایو و داین ولالت داده و بر آنکه سواد می تا بر آمدن آسمان
 بود و بعضی گمان برده اند که بعد از رسیدن به مسجد اقصی فرود بانی نهاده شد که بدان بر آسمان رسید و در
 و داتی بر داشت او را جبرئیل بر بازوی خود و بآسمان برد و الله اعلم فاستفتح پس طلب کرد جبرئیل کشادن
 در آسمان را قیل گفته شد یعنی در بانان آسمان گفتند و بر سجدت من هذا کیست این قال جبرئیل
 گفت جبرئیل منم جبرئیل و من ملک گفتند و کیست با تو قال منم ملک گفت جبرئیل با من منم است قیل
 و قد ارسل الیه گفته بطریق استقام و به تحقیق کسی فرستاده شده است بسوی وی یعنی منم که با تو
 آمده است ظایفه آمده است یا نحو آمده است قال نعم گفت جبرئیل آدمی فرستاده شده است کسی بسوی
 وی و بعضی گفته اند که سوال از آنست که آیا بیعت شد آنحضرت و دخی فرستاده شد بسوی و درین سخن
 نظر است زیرا که اگر بعثت صلی الله علیه و آله و سلم مشهور بود در ملکوت چه جای سوال از آنست و
 قول اول نیز غالی از غنی نیست چه معلوم است که هیچ کس بی اذن و امر الهی همراه جبرئیل بآسمان نر آید
 و احسن احوال آن است که سوال ایشان بطریق استیجاب و انسبت باشد و خروج و قدم آنحضرت
 بود و این قول ظاهر و احسن و اعجب است و انسب است بقول وی قیل من حیاه ففهم العجیب جاء
 گفته مر حیا به من خوش آمدنی آمده و معنی مر حیا آمده مکان فراخ را افشاح پس کشاد شده در آسمان

قرآن عظیم و اجادیت ناطق اند بآنکه آسمان را در ثبات می گویند که آن در بمقابل (یا ب فی المعراج)
 و محاذی بیست المقدس است و قول فلاسف برهان خرق و التباس بآن باطل است چه قدمت بر درگاه
 تعالی همه را شامل است و آسمان مثل اجسام دیگر است و همه قابل خرق و التباس اند و دلایل که بر آن
 اقامت کرده اند همه مدخول و معاولند و خود چون آسمان را در ثبات شده خرق و التباس نیز لازم بناید فلما خلاصت
 فاذا فیها آدم پس هنگامی که رسیدم دور آدم در آسمان پس ناگاه دوران آسمان قدم است فقال هذا
 ابوك آدم فسلم علیه پس گفت جبرئیل این پدرت آدم پس سلام ده بروی و گفته اند که امر
 جبرئیل را آنحضرت را بمیاد دست سلام بر انبیاء حجت تعلیم تو اضع و شفقت بود بر انبیاء و اجریم هر چه جبرئیل
 گوید از جانب حق گوید و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در علو و رفعت مقامی رسید و بدو که فوق آن
 ممکن و متصور نباشد مثل آن بود که تو اضع کند و شفقت نماید و نیز گفته اند که چون آنحضرت روی در عبودیت
 در کمر قائم بود و انبیاء چون در مقام خود ثابت بودند حکم قاعد داشتند و قائم سلام می گوید بر قاعد اگر چه فاضلتر
 باشد از وی فسلمت علیه پس سلام دادم بر قدم علیه السلام فرد السلام پس جواب سلام داد
 آدم ثم قال مرحبا بالابن الصالح والنبي الصالح پس گفت آدم مرحبا پسر صالح و پیغمبر صالح
 و صغیر کرد آدم و تمام انبیاء که مذکورند درین حدیث آنحضرت را در صلاح و الدین جامعاً و مبدء و صلاح مرتبه
 عظیم و مقامی رفیع است و بر درگاه تعالی بنور کتاب مجید وصف کرده انبیاء را بدان و گفت و کل من
 الصالحين وكلا جعلنا صالحين و صلاح ضد فساد است و متضمن اتصاف است بتمامه آنچه صالح کرد اند قاب
 را از کمالات و صفات جمیل به حقیقت آن چنانکه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در فتوح الغیب فرموده
 اند صلاح فنا می عباد است بکلیت از وجود هستی خود که ناشایسته از هستی باقی است فساد است و چون فنا
 فی الله کامل شد بقا با الله نیز کامل خواهد بود و اکمل افراد آن حضرت سید السادات و افضل کایات است
 صل الله علیه و سلم و علی آله و سایر النبیین و آل محل و سایر الصالحین ثم صعد بی حتی اتی السماء
 الثانية پس بر بالا بر جبرئیل مرا و آمد آسمان دوم را و اذ استفتح قیل من هذا اقال جبرئیل قیل ومن معك
 قال محمد قیل و قلنا ارسلا اليه قال نعم قیل من حبابه فتعم المچی جاء ففتح فلما خلصت اذا عیسی
 و عیسی چون رسیدم بآسمان دوم ناگاه این درختی عظیمی ایستاده اند و هماینها خالقه عیسی و عیسی پسران
 خاله اند زیرا که خواهر مریم در خانه زکریا علیه السلام بود و باین نسبت ذکر یا گفت مریم می کرد و قال هذا
 عیسی و هذا عیسی فسلم علیهم ما گفت جبرئیل این عیسی است و این عیسی است پس سلام ده بر ایشان
 فسلمت فردا پس سلام دادم بر ایشان پس جواب سلام دادند ثم قال بس کنت عیسی و حبابا یا لاخ الصالح
 والنبي الصالح مرحبا بر او و صالح و پیغمبر صالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الثالثة فاستفتح قیل من
 هذا اقال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل و قلنا ارسلا اليه قال نعم قیل من حبابه فتعم

المپی جاء ففتح فلما خلصت اذا يوسف قال هذا يوسف فسلم عليه فسلمت. (باب في المعراج)
 عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء الرابعة
 فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد ارسل الیه قال نعم قیل
 مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فاذا ادریس فقال هذا ادریس فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال
 مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح اگرچه ادریس از آباء آنحضرت است ولیکن انیما به برادران
 یکدیگرند و چون ابوت آدم و ابراهیم مشهور و درویشان تربو و ایشان الایمن الصالح گفته ثم صعد بی
 حتی اتی السماء الخامسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد
 ارسل الیه قال نعم قیل مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فاذا هارون قال هذا هارون
 فسلم عليه فسلمت عليه فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح ثم صعد بی حتی اتی السماء
 السادسة فاستفتح قیل من هذا قال جبرئیل قیل ومن معك قال محمد قیل وقد ارسل الیه
 قال نعم قیل مرحبا به فنعم المپی جاء ففتح فلما خلصت قال هذا موسی فسلم عليه فسلمت عليه
 فرد ثم قال مرحبا بالاخ الصالح والنبی الصالح فلما جا وزت بکی بس الهامی که کنه ششم از پیش موسی
 گریه کرد موسی قیل له ما یبکیک گفت موسی را چه جز گریه از ادا عهت به گریه تو چیست قال ابکی لان
 غلاما یثقی بقلبی گفت موسی می گریم از جت آنکه کودکی فرستاده شده بعد از من که یدخل الجنة من
 امته اکثر من ید علیها من امتی می در آید بهشت را از امت وی بیشتر از ان کسان که می در آیند بهشت
 را از امت من علما گفته اند که بنود گریه موسی علیه السلام به جت جسم بر خفایت پیغمبر با و است وی زیرا
 که حسد مذموم است از احاد مومنین و کشیده شده است از ایشان و در ان جهان تکلیف از کسی که
 برگزیده او را خدای تعالی و کلام کردادی و راز گفت یادی بلکه از سبب آنچه فوت شد موسی علیه السلام
 را از اجری که مترتب می گشت بر وی دفع درجات بسبب چیزی که دفع شد از امت او از مخالفت
 امر و توقف در امثال آن که موجب تنقیص اجور ایشان شد که سبب تنزیل نقص اجرا و است علیه السلام زیرا که
 پیغمبر را اجر کسی است که تبعیت وی کرده و بعضی گفته اند که این محمول بر رقیبت وی علیه السلام بر امت خود و
 شفقت بر ایشان بود بسبب آنکه متوقع نشدند به متابعت وی چنانکه متوقع شدند این امت مروج به متابعت پیغمبر
 خود و نرسیدند کثرت ایشان بکثرت این امت و تحقیق نهاده شده است رافت و رحمت و شفقت در
 دل های پیغمبران بر افعال خود بیشتر از آنچه در دیگران نهاده شده است پس گریه کرد موسی علیه السلام
 بسبب رحمت بر امت خود و دین ساعت که وقت افضل وجود و کرم است شاید که شسبجانه رحم
 کند بر ایشان بمرکت این ساعت و بعضی گفته که مقصود موسی بر احوال سرور است بر پیغمبر ماحی الله علیه
 و آله و سلم بآنکه تابان وی بیشتر از وی در آیند و بهشت بیشتر از آنکه می در آیند از انسان دیگر و

اما قول موسی که گفت کودکی فرستاده شد بعد از من نه بر سبیل منتهی (ای باب فی السجود اچ)
 و استحضار نشان می است صلی الله علیه و آله و سلم بلکه تنوید و تنظیم قدوست پروردگار و عظم کرم می
 سجده با مبارک آنچه بود و آن حضرت در آن سن و اخلاصی آنچه هیچ یکی از پیشینیان را با وجود کبر سن نداده
 بود اکثریت سواد است می از ائم و بکر و کای غلام می گویند و مراد قوی طرب و شایب مراد می دارند
 اگر چه در سن کسوت باشد و اندک اهل مدینه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم شایب می گفتند و ابو بکر
 صدیق را رضی الله عنه یاد می داد و آنکه حضرت بن بود از آن حضرت پیری گفتند ثم صعد بی الی السماء السابعة
 فاستفتح جبرئیل قییل من هذا قال جبرئیل قال ومن معك قال صعد قییل وقد بعث الیه قال نعم قییل
 من حیایه فنعیم المچی جاء فلما علمت فاذا ابراهیم قال هذا ابوک ابراهیم فسلم علیه فسلمت
 علیه فرد السلام ثم قال من حیایا بل ابن الصالح والنبی الصالح ثم رفعت الی صدره المتهی به
 برداشته شد من بسوی سوره المتهی که نام درختی است در آسمان هفتم و پنج اود را آسمان ششم
 است و سوره در لغت بمعنی درخت کناد است و منتهی به جت آن گویند که علوم خلائق از ملائکه و غیر هم
 منتهی بدان می شود و هیچ کس از آن نگذشته مگر پیغمبر مصلی الله علیه و آله و سلم بهیبت چنان کرم و دریه
 قربت براند که در سوره جبرئیل از و باز ماند اشارت بآنست فاذا انبجها مثل قلال هجر پس ناگاه میوه
 آن ماند کوزه ای بجز است بنی الفتح نون و کسر با و یقاف بر درخت کنار و قلال مکر قاف جمع قله بهضم قاف
 آند بزرگ و بجز منتهی نام موضعی است قریب مدینه که کوزه ای می بزرگ می باشد چنانکه در حدیث
 قاتن آمد و اذ اورقها مثل اذان المقلیلة و ناگهان بر کنای او ماند کوشهای فیلان است فیلان بکسر فاء فتح یا
 جمع فیل چنانکه دیکه جمع دیک و این تشبیه بر قدر فهم عامه و قیاس عقل است و الا بزرگی می بیرون از حد
 حصر است قال هذا مدرة المتهی گفت جبرئیل این سوره المتهی است مقصود جبرئیل یا تعلیم و تحریر
 آن مقام است و اشادت بدان اشارت آنحضرت بوصول باین مقامی که منتهی عقول و علوم خلائق
 است یا اعتدال از مضارقت خود و بآنپس کردید آن مصاحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهیبت
 بکافرا تر محال نماید بماند که بیرونی با لم نماید اگر یک سر موسی بر تر پر م فرد غیابی بسوزد پر م
 فاذا اربعة انهار س ناگاه آنجا چاروی است فهران باطلان و فهران ظاهران و دومی باطن اند
 و دومی ظاهر قلت ما هذا ان یا جبرئیل گفت چست این دو نهر ظاهر و دو نهر باطن ای جبرئیل قال اما الباطن
 فهران فی الخفة گفت جبرئیل اما و نهر باطن دو نهر است و در بهشت طیبی گفته که یکی سسبیل و دیگری کوثر
 است و در شرح این فرشته گفته یکی کوثر و دیگر نهر الخفة و باطن از آن جت گویند که در بهشت روانند و از وی
 بیرون نمی آیند و بعضی گویند از آن جت باطن گویند که عقول بکنه و صف آن نرسد و اما اظهاران فالنیل
 و الفرات و اود و نهر غا هر سس نیل و فرات ظاهر آنست که مراد نیل مجر و فرات است که فرات است و حکم

و بحکم حدیث اینها از پنج سدره می بر آید و بر زمین می افتند و در این میروند و روی (باب فی المعراج)
 و شیخ جلال الدین سیوطی و جمیع الجوامع در باب نبل و فرات احادیث آورده منتهی بحجاب و غریب
 که متخیرند عقول و در آن و بعضی گفته اند که این از باب تشبیه است که آب ایشان در لطافت و خدویت و
 منافع مشابه باب بهشت است یا از باب توافق اسماست که این دو هر دو موافق و در هر بهشت است و
 نام کنه انبی شرح این المکان و ابتدا عالم ثم رفع لی البیت المعمور و ستر نموده شد برای منیت
 معمور آن خانه است در آسمان بستم مخاضی خانه کعبه که اگر فرض کرد و شود افتادن آن بر زمین راست
 بر خانه می افتد و ذکر وی در حدیث آید و بیاید ثم اتیت باناء من عجر و اناء من این و اناء من غسل
 بستر آورده شد نزد من آوندی از می و آوندی از شیر و آوندی از شهد تا اختیار کنم هر که ام بکی از اینها
 را که خواهم فاعطت اللبن پس گرفت من شیر را و خودم آنرا آن خمر و غسل را فقال هی البطوة پس
 گفت سیریل شیر فطرت است یعنی دین اسلام که مخلوق اند مردم بر آن و گفته اند که این در آن عالم مثال
 دین و علم است حتی اگر کسی در خواب بیند که شیر می خورد و تغییر آن بیدار گردد از دین و علم منتفع و محفوظ گردد
 و بمناسبت آنکه غذای آدمی در ابتدا از این است و به جهت صفا و لطافت و خدویت و کوارای آن
 انت علیها و امتك نور فطرت خدای بود و است تو و با جمیع پس ام الحیاء و ما و شرف و انت و انت
 و در حدیث دیگر آمده است که گفت جبرئیل اگر تو فراب می خوردی فبوی بشه در امت تو اگر چه خبر در آن
 زمان مباح بود و خصوصاً خمر حیات را تغییر شدن درین جهان این بود و غسل اگر چه شیرین و بهشتی است
 اما لطافت شیر و کوارای وی زیاده بر آنست و در حدیث آید و ذکر غسل نیست و این دو آنرا خمر و لبن
 مذکور است و ازین حدیث معلوم می گردد که آردن این سه ظرف بالای آسمان بود و در حدیث آید و آمده
 که نزد آمدن به مسجد اقصی و دو ظاهر آنست که در هر دو مة می بود و در بیت المقدس آنرا خمر و لبن و بالای آسمان
 آنرا خمر و لبن و غسل و الله اعلم ثم فرضت علی الصلوة خمسين صلوة کل يوم بستر فرض مکرده شد بر
 من پنجاه ناز ناز هر روز و فرضت فمرت بموسی پس بر کشتم من از درگاه پس گذشت ثم بموسی عیبه السلام
 فقال بیما امرت پس گفت موسی و پر سید از من بجز امر کرده شدی تو فعلت امرت بستمین صلوة
 کل يوم پس گفتم من امر کرده شدم به پنجاه ناز هر روز فقال ان امتك لا تستطيع خمسين صلوة کل يوم
 پس گفت موسی بد رستی است تو نمی توانی بجای آورده پنجاه ناز هر روز وانی و الله قد جربت الناس قبلك
 و بدستی من بد اسوگنده از موده ام مردم را پیش از تو و دریافته ام که برداشت مشاق الخلیف منحت
 است بر طبیعت ایشان و عالجت بنی اسرائیل اشد المعالجة و علاج کرده ام بنی اسرائیل را سخت
 ترین علاج و اصلاح پس فرمود فارجع الی ربك پس برگرد و بر موی پرده دگر خود فاما له التخیف لا تمتك
 پس سوال کن و در خواست کن بر در دگر را سبکی آسانی برای است خود و جهت توضیح عفی

عشرين پس بر کستم و رفتیم بدرگاه پروردگار پس نهادیم کرد از من ده ناز (بأنه في المعراج)
 را و چهل ماند فرجعت الی موسی فقال مثله پس باز بر کستم بسوی موسی پس گفت مانند آنچه گفته بود بار
 اول که است یونمی تواند کرد و چهل ناز من آزموده ام مرد را فرجعت فوضع عني عشرين پس باز بر کستم
 به رده پس نهاد از من ده دیگر را پس سی ماند فرجعت الی موسی فقال مثله پس باز آمدم نزد موسی پس
 گفتم مانند آن که گفته بود فرجعت فوضع عني عشرين پس باز بر کستم پس نهاد پروردگار تمامی ده دیگر
 بر من فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فوضع عني عشرين فامرت بعشرين صلوات كل يوم پس
 امر کرده شدم به پنج ناز هر روز فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فامرت بعشرين صلوات كل يوم پس
 امر کرده شدم به پنج ناز هر روز فرجعت الی موسی فقال مثله فرجعت فامرت بعشرين صلوات كل يوم پس
 يوم قال ان امك لا تستطيع خمس صلوات كل يوم وانی قد جریت الناس قبلك وعلیت بنی
 اسرائیل اشد البعالية فارجع الی ربك فاما له التخفيف ووبعضی نسخ لامك قال گفتم آنحضرت
 ما لیت ربی حتی استجیبتم گفتم آنحضرت بسوی سوال کردم پروردگار خود را آنکه شرم زده
 شدم اکنون رجوع نمی توانم کرد و لکن ارضی واسلم و لیکن راضی می باشم و تسلیم می کنم امر الهی را
 یا تسلیم می کنم و می سپارم کار است را بخدا و توفیق می دهد فلما جاووزت نادى مفاداً مضمت فریضتی
 پس انگاشتی که بگذشت از آن مقام آواز داد و آواز دهنده و گفتم که دانیدم و متذکر گردانیدم فریضه خود
 را و عفتت من عبادی و سبک گردانیدم فریضه را بر بندگان خود و نهادم بار از ایشان متعلق علیه
 و بحسن ثابت الهیاتی شام را تخفیف نون تابعی مشهور است از اعلام بصرد و فقهای ایشان اعبد
 اهل وقت خود بود لباس فاخری پوشید و چهل سال در صحبت انس بود و اصحاب کتب سه از
 وی روایت دارند و انس گفت من جررا قتل است و نابت از مناجیح خیر است عن انس روایت
 می کند ثابت از انس ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال که آن حضرت گفت
 أثبت بالبراق آورده شد مرابراق و هو دابة ابيض طويل فوق الحمار و دون البغل و
 براق چهار پایه است سمید و از بالای حماد و پابان اسر یقع حافره عند منتهی طرفه می افتد
 هم می نزد نابت بصردی فریضه حقیقی اثبت بیت المقدس پس سوار شد بر براق را تا آنکه
 آمد بیت المقدس را بفتح میسر و سکون قاف و کسر دال و بضم میم و فتح قاف و فتح دال شد و
 نیز آمده فریضه بالحلقة التي یربط بها الانبياء پس بر براق را حلقة در سینه که می بستند
 بر براق را با آن حلقة به سیمبران حلقة به سکون لام و فتح نون آمده و بر براق بنو قایه و تحتانیه هر دو روایت است
 و بها بنمیر مونس و ارجح بحلقة و در اکثر اصول بنمیر مذکور نظر به معنی قال ثم دخلت المسجد گفتم
 آن حضرت پسر و را آمد من در مسجد فصلیت فیها و کتبتین پس که از من در وی دو رکعت و تحقیق فوت

شد این را وی را ذکر ایست آن حضرت انبیا را به جنت اخضر یا (باب فی المعراج)
 ذمول چنانکه در حدیث اول ذکر و قول بیت المشرق من رفوت شده بود و قم خرجت فیتانی
 جبرئیل بانه من غمر و اناء من لبن. ستریزون آدم پس آورد و مرا جبرئیل آوندی از خمر و آوندی از شیر
 فاحتوت اللین پس اغیاء کردم و بر کزیدم من شیز را فقال جبرئیل اختورت المظرة پس گفت
 جبرئیل اخیر کردی تو فطرت را و دین را ثم عرج بنا الى السماء پستر بالا برد، شد ما را بسوی
 آسمان و ساقی مثل معده و زانده را وی مثل معنی این حدیث که کنشت چنانکه می فرماید قال گفت آنحضرت
 فاذا انا بآدم پس ناگاه من کنه شتم بآدم و رسیدم بوی فرح حبیبی پس ترجیب کردم بآدم بمن
 و مرجائی گفت و دعای بی یخیر و دعا کرد مرا به نیکی و قال فی السماء الثالثة و کنست در آسمان سوم
 فاذا انا بیوسف پس ناگاه من بایوسف چنانکه در حدیث سابق نیز هم چنین بود اذ اهو اعطی شطر الحسن
 ناگاه یوسف داده شده است شطر حسن را فرحبای و دعای بی یخیر پس ترجیب کرد یوسف بمن و دعا
 کرد مرا بخیر و آگاه شطربه معنی نصف و بهی جزوی از شی نیز آید نصف باشد یا کمتر از آن و به معنی جنت و سوی
 نیز آید و مراد اینجا جزا است و اگر به معنی جنت حمل کنند نیز درست است یعنی داده شده است حتی از
 حسن و طری بزک اذان و بالجمله ثابت شده است و در شان حسن یوسف علیه السلام و صحبت وی
 و جزای کمی اندازد و در دهن که وی برادر دین باب جزوی خلیف از همه فزون تر بود و هم درین قصه معراج
 را ذاتی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود رسیدم بر دمی که احسن خلق الله بود و
 افرون بود از خلق و در حسن چنانکه قمر نسبت بسایر کواکب باز تر مذی حدیثی آورده و در جامع خود از انس
 بن مالک که فرزند خدا ی تعالی هیچ پیغمبری را که خوب و روی خوشش آوازدهست پیغمبر شام خوب
 از در خوش آواز تر از همه پس حدیث معراج مخصوص بنبر آنحضرت باشد چنانکه بعضی گفته اند
 که سرنگم در عهدهم خطاب داخل نمی باشد و شیخ ابن جرکی در شرح شهاب گفته که از تمام ایمان با آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم آنست که اعتقاد کنند که جمیع نشده در ظاهر صورت هیچ آدمی از حسن و لطافت آنچه
 جمیع شده و روی چنانکه جمیع نشده و در باطن سیرت هیچ یکی از فضل و کمال آنچه جمیع شده و روی
 زیرا که ظاهر عنوان باطن است و حد و ضابطه و در وصف وی صلی الله علیه و آله و سلم آن است که هر چه جزیره
 الوهیت است از فضل و کمال همه او را ثابت است و هیچکس کاملتر از وی و مساوی با وی نیست
 کسی بحسن و ملاحظت بیاد ما رسد ترا درین سخن انگار کار ما رسد هزار که یازار کائنات روز
 یکی نجو بی صاحب عباد ما رسد صلی الله علیه و آله و سلم در حسن و جمال و فضله و کمال و لم یذکر بکمال
 موشی و ذکر کرد را وی این حدیث کرد سنن موسی و علیه السلام چنانکه در حدیث سابق گفته شد
 و قال فی السماء السابعة و گفت را وی این حدیث در آسمان هفتم فاذا انا بابر اهیم مستمند اظهروه

الي البيت المعمور ودر حالی که بجهت کند است ابراهیم پشت خود را (یاب فی المصراع)
 بسوی بیت المعمور و اذاهوید علیه کل یوم سبعون الف ملک ثم لا یعودون دناگاه بیت معمور
 می در آید و در از برای طواف است هر روز هفتاد هزار فرشته پسترباز نمی کردند آن فرشته ها و نمی در آیند
 یعنی آن را هر روز هفتاد هزار فرشته دیگر می آیند و در شرح حدیث سابق معلوم شد که این بیت المعمور
 مسادات و مقابل خانه کعبه است و می گویند که این بیت المعمور همان خانه است که برای آدم علیه السلام
 فرد آورده بود و باز برداشته شد ثم ذهب بی الي مدارة المنهقی پسترباز شده مرا بسوی سوره المنهقی
 فاذا ورقتها كماذا ان القيلة واذ انمرها كالللال یعنی این در حدیث سابق معلوم شد فلما غشيتها
 من امر الله ماغشی تغيرت پس برگاه که پوشیده بود را از امر الهی آنچه پوشیده از انوار دیگر کون شده
 و رنگ دیگر گرفت و در حدیث آمده است مثل پرده ها که بر شمع می افتند و این از زبوی و بعضی گفته انوار
 یا امای فرشته ها بود و فما احدث من خلق الله يستطیع ان یفتقر من حسمها پس نیست هیچ یکی از خلق خدا
 که تواند صفت کردن او را از خوبی او و اوحی الی ما اوحی و وحی که وحی سبحانه بسوی من آنچه وحی
 کرد و آنرا جز خدا در شوق و می بیند پس نماز و احوط و اقرب بصواب آنست که آن را بر اینها م
 اجمال کند و اندو به بیان و تفسیر آن تعرض نه کند فقروض علی خمسين صلوة فی کل یوم ولیلته پس
 فرض کرد ایندوی تعالی بر من پنج نماز و هر روز شب فقلت الی موسی پس فردو آدم از علو
 آن مقام بسوی موسی در آسمانی که موسی بود و فقال ما فرض ربك علی امتك پس
 گفت موسی چه فرض کرد ایندو بر من و گار بر امت تو قلت خمسين صلوة گفتم فرض کرد ایندو پنج نماز و در
 یعنی نسخ فی کل یوم ولیلته قال ارجع الی ربك فسله التخیف گفت موسی باز کرد بسوی پروردگار
 خود پس سوال کن او را سبکی را فان امتك لا تطیق ذلک زیرا که امت تو طاقت ندارد آنرا فانی بلوت
 بنی اسرائیل و جریتهم پس بدستی من آرموده ام و تجربه کرده ام بنی اسرائیل را قال فرجعت الی ربی وقلت
 یا رب خفف علی امتی گفت آنحضرت پس یا زبر کستم من بسوی پروردگار خود و گفتم ای پروردگار
 من سبک گردان بر امت من ففتا غفی خمساً پس کم کرد از من پنج نماز و ارجعت الی موسی وقلت حط
 علی خمساً پس یا زبر کستم بسوی موسی و گفتم کم کرد پروردگار تعالی از من پنج نماز را قال ان امتك لا
 تطیق ذلک فارجع الی ربك فساله التخیف قال گفت آنحضرت فلم ازل ارجع بین ربی و موسی پس
 همیشه بدستم من که بر می گفتم میان پروردگار من و میان موسی و هر بار پنج نماز کم می شد تا آخر پنج نماز محو شد
 معنی قال تا آنکه گفت پروردگار یا محمدا انهن خمس صلوات کل یوم و لیلته لکل صلوة عشر این
 نماز یعنی فرض پنج است هر نماز ده حسنه است فذلک خمسون صلوة پس باین حسنه است اینها حکم
 شده نماز را بر پرورشیده نماید که ازین حدیث معلوم شد که پنج پنج نماز کم کرد پس مراحت نماید و از

و از حدیث سابق دود معلوم شد و در آخر پنج کم شد و در حدیث آید (باب فی المصباح)
 بیاید که شرط شرطی که کرده شد و ظاهر شرطیه معنی نیست است و تطبیق میان روایات این چنین کرده
 اند که وضع شرط و ضمیمه عام تر است که یکسانی کرده باشند یا در دفعات پس چون پنج پنج کم کرده اند در
 دو و نه دوازده در پنج دفع بست و پنج و کرمانی گفت در دفع اول سیت و پنج کم کرده و در ثانی سیزده
 بجزر کسر و در ثالث هفت قدر و بعد از آن که یک حسنه پدید آمده بود و بعد از آنکه در دفع اول سیت و پنج کم کرده و در ثانی سیزده
 کریم خود فرمود من هم بحسنة فلم یعملها کسی که قصد کرده و سیت بست و نیکی کردن پس نیکو و آن
 نیکی را در اصل در یاد و در کتب له حسنة نوشته می شود آن حسنه که قصد آن کرده مراد با یک نیکی کامل تمام
 فان عملها کتبت له عشر ایا پس اگر عمل کرد آن نیکی را نوشته می شود آن حسنه مراد داده چند آن حسنه
 این است و در احادیث دیگر آمده است که از آن بهینا عفت نیز می گردانند تا فرموده بلکه زیاده بر اندازد صدق
 و اخلاص و من هم بشیئة فلم یعملها لم تکن له شیئا و کسی که قصد کرده و بعد کردن پس یکبار بدی را نوشته
 نمی شود آن سیه پنج چیز فان عملها کتبت له و اجد فی سنن ابی هر عمل کرد آن بدی را نوشته می شود برای
 وی یک بدی و گفته اند که این در همه و قصد است اذ عزم یکمرتبه دیگر است بالا تر از هم و آن عمل قلیب
 است و در وی مواخذ و است چنانکه در موضع دیگر به تفصیل بیان کرده شده است قال گفت آنحضرت
 ففزلت پس فرود آمد از آن مقام عالی حتی انتهیت الی موسی فاجتهدت تا آنکه رسیدم موسی پس
 خردادم و در ایه حقیقت حال فقال لی ارجع الی ربک فیما لا تتکفیف پس اینوز گفت موسی برگرد و بسوی
 پروردگار خود پس سوال کن تخفیف را اما از پنج چیز کم کنه فقلت قد رجعت الی ربی حتی استجیبت
 منه پس گفتم من تخفیف رجوع کردیم بسوی پروردگار خود و چندین بار تا آنکه شرم داشتم از وی رواه مسلم
 ۳۰ و عن ابن شهاب عن انس قال کان ابو ذر یحلم فی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 قال خرجت من بیعتی و ایت است از ابن شهاب زهری از انس که گفت بود ابو ذر زهری
 آمده حدیث می گوید که آنحضرت گفت بشمارده شده از من ستمده خانه من و انا بمکه و حال آنکه من یکبار
 بودم قریح بنظ مجبول است به تخفیف و به تشدید نیز گفته اند و روایات و تعیین مکان اسیر اینجاست آمده
 و بعضی حدیث و در بعضی خبر چنانکه در حدیث اول از تفصیل گذشته و در بعضی خدا لیت بود و بعضی است
 ابی طالب و در بعضی بیت ام ثانی و این مشهور تر است و جمع میان اقوال چنانکه در قیام ایادی گفته
 آن است که وی صلی الله علیه و آله و سلم و بیت ام ثانی بوده باشد و در ایستاده گفته با اعتبار نبوت در آن
 و آن در شعب ابی طالب است پس زیت آمد و بر در کعبه آورد و از آنجا گرفته به مسجد اقصی پرورد
 ففزل جبرئیل ففزع صلاهی پس فرود آمد جبرئیل پس شد گفیت سیه مراد و قریح اینجا بنظ معلوم است
 تخفیف ثم غسله بماء زمزم ستر شصت سینه را باب زهرم ثم جاء بطمیت من ذهب مستطلی حکمة

و ایما ناسر تور و جبرئیل طشتی را از زرد پر حکمت و ایمان ظاهر شد (باب فی السجراج)
 قی صلدی پس ریخت طشت را در سینه من ثم اطبقه بستر پوشید و شرح این در فصل اول
 گذشت ولیکن ظاهر در آنجا آن بود که غسل قلب در طشت ذهب بود بعد از آن بر کرد و شد بتمام و
 ایمان و از اینجا ظاهر می شود که نخست شسته بود بآب زمزم بعد از آن آورده طشت نمایی به حکمت و ایمان
 در بخیه شد در سینه مبارک که قیام فی ثم اخل بیدلی فخرج بی الی السماء بستر گرفت جبرئیل دست
 مرا پس برداشت مرا بسوی آسمان و دیدیم که کوه سوار می بران و در فن به مسجد اقصی نیست از اینجا رفت
 اند بعضی بآنکه معراج در خبر یلمنه الاسری بود و سوار می بران و در اسری بود و اسم اعظم قلما جئت الی السماء
 لئلا نیا قال جبرئیل لئلا نیا السماء افتح پس هنگامی که آدم بآسمانی که پایان تراست گفت جبرئیل مر کجی ز دار
 آسمان را بکشت یعنی در آسمان اقال من هذا اقال جبرئیل قال هل معك احد قال نعم معی محمد فقال
 ان سل الیه قال نعم فلما افتح علونا السماء الدنيا پس هنگامی که کشاده شد در بالا بر آدم این آسمان را
 آذر جل قاعد علی یمنه اسوده و علی یساره اسوده نگاه مر ذی نشسته است که بر جانب راست وی
 سیاهی راست و بر دست چپ وی سیاهی راست یعنی اشخاص مردم اسوده و فتح هر دو سکون بین و کسر و او
 جمع سواد و آن شخص انسان را گویند و در فتح الباری اشخاص از هر چیزی اذ انظر قبل یمینه ضحك و اذا
 نظر قبل شماله بکی چون نگاه میبندد آنرا در جانب دست راست خود میخندد و چون نگاه میکند بجانب دست چپ
 گریه می کند فقال پس گفت آن مرد مر حبا یا النبی الصالح و الاین الصالح قلت لجبرئیل من هذا
 گفتم من جبرئیل را کیست این مرد که بر دست راست وی و دست چپ وی سیاهی راست قال هذا
 آدم گفت جبرئیل این آدم است و هذا الامود عن یمینه و عن شماله نعم بنیه و این
 سیاهی از جانب راست وی و از جانب چپ وی از و ارج او و او است که متمثل شده اند این جا
 و نسیم و فتح نون و بین قیس و روح و بدن و به معنی انسان نیز آید فاهل الیمین منهم اهل الجنة
 پس آنها که بر دست راست اند بهشتیان اند و الاسوده التي عن شماله اهل النار و سیاهی
 های که در جانب دست چپ اند و در خیانت و اذ انظر عن یمینه ضحك و اذا نظر قبل شماله بکی پس چون
 نگاه می کند آدم بجانب یمین خود می خندد و چون نظری افکند بجانب دست چپ می گریه از اینجا معلوم می گردد
 که پدران بشادوی و اندوه و ایداد و شاد و اند و این می شوند بدانشد یا نیک حتی خرج بی الی السماء الثانية
 تا آنکه بالا برد و شد مرا بسوی آسمان دوم فقال لئلا نیا السماء افتح پس گفت جبرئیل مر خازن آسمان دوم را
 بکشت فقال له خازنها مثل ما قال الاول پس گفت مر جبرئیل را خازن آسمان دوم مانند آنچه گفت خازن
 آسمان اول که کیست و بناتو کیست گفتم من جبرئیل دباست محمد الی آخره قال انس فذكر انه وجد
 فی السموات گفت انس پس ذکر کرد آن حضرت یا ابو ذر که وی یافت در آسمان های انبیا را

آدم و ادریس و موسی و هیمسی و ابراهیم و لم یثبت کیف منازلهم (باب فی المعراج)
و اثبات نکر و بیان نه نمود که چگونه بد منزل با و مقام های این پیغمبران غیر آنه ذکر اند و بعد آدم فی السماء
الدلیا جراته دی ذکر کرد که یافت آدم را در آسمان نخستین که پایان تر است و ابراهیم فی السماء
السادسة و یافت ابراهیم را در آسمان ششم در حدیث اول گذشت که ابراهیم را در آسمان هفتم
دید و این اثبات دافعی است زیرا که در حدیث جماع آمده است که دید او را کعبه زده بر بیت المعمور
و با آنکه در زمین سموات و دیدن انبیاء در آن اختلاف گفته در احادیث واقع شده است و آن بابا شهاب
روایت است یا تواند که در هر دو آسمان دیده باشد فند بر قال ابن شهاب فاختبرنی ابن حزم گفت ابن
شهاب پس خبر داد مرا این حرم جای مهربان و زای بجز آن این عباس و ابا حجة الخ مهربان و تشدید
موده و بعضی به تخمین گفته و بعضی بنون و مشهور بیا مودع است صحابی است الانصاری کلتا یقولان قال
النبی بودند ابن عباس و ابوجهل می گفتند گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم عرج بی حتی
ظهرت لمستوی اسع فیه صریف الاقلام ستر بالا برد و شد مرا تا آنکه ظاهر شد و بر آدم بجای بر آمدنی که
می شنودم در وی آواز قلتم ما که فرشتگان بدان تقدیر و حکم های الهی می نویسد و از لوح محفوظ استخراج
می کنند و کیفیت آن قلم را در جرحه او رسول خدا انداخته و حقیقت قلم چربست که بدان نقوش و حرکت
پیدا شوند و فی و قول در حقیقت آن داخل نیست و قومی از متفلسفه آن را تا و بولات گفته و از ظاهر بر آورده
و طریقه اسلام آنست که آن داخل بر ظاهر گفته و بوجوه و قلم قائل شوند و حقیقت آن را حواله بعلم الهی نمایند
و اسم اعلم و قال ابن حزم و انس و گفت ابن حزم و انس قال النبی گفت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم ففرض الله علی امتی خمسين صلوات پس فرض کرد و ایند خدا بی تعالی بر امت من و بنهاد
نماز فرجعت بلك حتي مرت علی موسی فقال ما فرض الله لك علی امتك قلت فرض خمسين
صلوات قال فارجع الی ربك پس رجوع کن پسوی پروردگار خود و فان امتك لا تطیق پس تحقیق است
تو طاقت آن ندارد فرجعتی پس باز گردانید مرا یعنی سخی مرا فی الصراح رجوع باز گشتن و مراجعت
باز کرد و ایندین سخن را فوضع شطرها پس بنهاد و کم کرد و نصف آن را و بعضی آنرا بیان این در شرح حدیث
ثابت گذشت فرجعت الی موسی فقلت وضع شطرها فقال راجع ربك مراجعت کن پروردگار خود را
فان امتك لا تطیق ذلك فرجعت و در بعضی نسخ فرجعت نسخا است بجای فرجعت و این ظاهر تر است
فوضع شطرها فرجعت الیه فقال ارجع الی ربك فان امتك لا تطیق ذلك فرجعت ترجمه این
عبادت از سابق ظاهر شده است فقال هی خمس و هی خمسون پس گفت پروردگار و تعالی این
پنج نماز است بصورت در عمل و بنهاد است یعنی در ثواب لایبذل القول الذی بدیل و تغییر کرده
نمی شود و قول نزد من و بر ادیانم تبدیل فرضیت خمس است و بودن او حکم موبد یا خدمت تبدیل حکم یا نیکم

در کلمه بنیاد است بحکم بودن حسنه و قرحه الی موسی فقال راجع ریک (باب فی المعراج)
فقلت استجیبت من ربی ثم انطلق بی حتی انتهی الی سلوة المنتهی . ستر برده و نه مرا تا آنکه
به نهایت رسانیده و نامیده و المنتهی ازین دانیتهی هر دو لفظ مجبول تصحیح کرده اند و غشیها الوان
لا ادزی ماهی پوشیده شده و المنتهی را رنگ ناکه و نه نمی یابم من که چیست حقیقت آن رنگها
ثم ادخلت الجنة ستر در آورده شدم من و در بهشت فاذا فیها جماد اللؤلؤ تس ناگاه در بهشت
کنند می مروارید است و چون از جمیع جنبه و ضم جیم و سکون نون و ضم موعده در آخر دال معجم عمارتی مانند در
چنانچه قبه و عامه فتح با خوانده و ظاهر آنست که این معرفت کند است و در وایت مسلم آمده که سبزی کردم
من و در بهشت ناگاه در آن جوی است که بر هر دو کنار وی قبا است از مروارید گاوک فاذا اذرا بها
المهك و ناگاه خاک بهشت از شک است یعنی خوشبو مثل شک با حقیقت شک است متفق
علیه ۵۵۵ و عن حمید الله قال اما امری بر رسول الله و اناست از حمید الله بن مسلم و گفت و گاهی
که شب برده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم افتدی به الی سلوة المنتهی به نهایت برده شد
آن حضرت را نامیده و المنتهی و هی فی المصاء السابعة و سدره و المنتهی در آسمان ششم است و حدیث
مالک بن صعصعه که شیت که در آسمان هفتم است و می گویند که پنج اود آسمان ششم است و شایع
هفتم الیهای منتهی ما یخرج به من الارض موسی سدره و المنتهی نهایت پذیر می شود چیزی که بالا برده میشود
از زمین از احوالی و علوم فقیض منها پس گرفته می شود از وی بقدرت الهی بی آنکه ملائکه فوق
آن روند و الیهای منتهی ما یهبط به من فوقها فقیض منها و موسی سدره و المنتهی منتهی می گردد
چیزیکه بایان فرستاده می شود از بالای وی از او امر و احکام الهی تعالی پس قیض کرده می شود
از وی می گیرند ملائکه که استاده اند آنجا دست می علام جان و حردج ملائکه آنست و بعد از آنکه نام
نگریده اند و هر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بالاتر از آن پنج کس فرشته و آنحضرت بجای رفت
که آنجا جایست . بیت و بر دانست از طبیعت امکان قدم که آن امری بعید است من المعجل الحرام
تا عرصه و جو ب که اقصای عالم است . کاجانه جاست و تی جت و تی نشان نه نام . سریت پس
شکرت در آنجا هیچ مان . آیه آشنای عالم جان بر من اذین مقام فقال گفت آنحضرت باین مسعود
برای تأیید قول خود که گفت و غشیها الوان قول خداوند تعالی در قرآن مجید اذ یغشی السد و غشیها
و قتی که می پوشید سدره و ایزری که می پوشید یعنی چیزی که گفته آن توان رسید که چند است و چون
است مقصود تعظیم و تکرار آن است و شاید که مراد قول آنحضرت لا ادزی ماهی نیز همین است به حقیقت
عدم عالم و در وایت و در حدیث دیگر آمده است که بر هر که وی فرشته استاده است که هیچ نمی کند و جاه
از جانودان ستر که آنرا عمارت از اراج انپا و او را می بیند او را و آنکه فرمود و قال فوالله من ذهب باعتبار

با عباد تشبیه گفت. و آن انوار ناز از عالم ملکوت و انشیه کرد بر افراش بفتح فاء بریده (باب فی المعراج)
 مشهود که کرد شیعی می کرد و در اینجا اشارتی است بشوق و محبت ملکوت و جبرانی و سرگردانی وی بر تودا قدس و رب
 تعالی و در دایمی جرادس ذهاب یعنی باخ از ذر نیز آمده و این نیز بر سیل تشبیه و تمثیل است زیرا که بر درختان این
 جانوران می آیند وی نشینند و من ذهاب گفتن کثرت از صفا و خباست و تواند که مراد حقیقت ذهاب باشد
 و قدرت شامل همه چیز است و الله اعلم فاعطی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تالشاس داده
 شد آنحضرت و در آن شب معراج سه چیز در حقیقت آنچه داده شد بوی صلی الله علیه و آله وسلم و در آن
 شب از مواهب علمی و عملی و انوار و اسرار و فیوض و برکات بیرون از حد حصر و احصاست ولیکن بعد الله بن
 مستود این سه جزیه جهت شرف و کرامت که تملک بامت دادند ذکر کرد و اعطی الصلوة الخمس داده شد
 نمازهای پنجگانه و اعطی عوالتیم حور و البقرة داده شد آیت که خانم سوزد بقره است آمن الیوم و نول
 بما انزل الیه تا آخر سوره و مضمون آن ناطق است بکمال و جهت خداوندی مر این است مرحوم را و
 تحقیق زکایف ایشان و عفو و مغفرت از مر ایشان را و نصرت وی مر ایشان را بر کاران و غفر
 لمن لا یشرک بالله من امة شیء المقحیات و آفریده شد هر کسی را که شرک نکند نمی کرد انداخته اند است
 وی چیزی را کائنات گیره که می در آرد هر کسب آید از آتش و دوزخ بر دور و نزدیک و اقوام و اعداکن
 بسختی یعنی عاصیان است را آخر آفریده بدست می در آرد و او مسلم و غیره و عن ابی هریره قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لقد را یعنی فی الحبحر مر آئینه به تحقیق میدانم من خود را
 که بودم در حجر مکر و مگون حرم موضعی است متصل کعبه که نادان کعبه در آن جاست و فریش تعالی
 عن مسرای و حال آنکه مشرکان قریش می بر سبیدند مرا از شب و فتن به بیت المقدس از
 علامات و نشانی آن جافسا یعنی عن اشیاء من بینت البقده من لم ایتها پس مو این کردند
 مرا از جزایانیت المقدس که ثابت ندانم آنرا و درین وقت بر رسیدن ایشان از جهت بظریان
 بسیاران فکر بت کربا ماکر بت مثله پس اند و باین که در شدیم من اند و می که هرگز اند و باین که در
 نشده ایم ماند آن فرقه الله لی انظر الیه پس برداشتند از بیت المقدس و او نزد یک
 گردانید آنرا پس و برداشت حجاب را از آن و نمود و مرا و جایی که نظری کنم بسوی آن و می بینم آنرا بی
 حجاب مایسا لونی عن شیء الا انیا تهم نمی برسند قریش مرا از هیچ چیز بزرگ آنکه می آگاهانم من ایشان
 را و خبر می دهم هر چه می برسند و قد را یعنی فی جماعه من الانبیاء و تحقیق می دانم خود را نزد بیت
 المقدس در جماعتی از پیغمبران فاذا موسی قائم و صلی پس ناگاه می بینم که موسی ایستاده است نماز
 می کند فاذا از جل ضرب پس ناگاه موسی مردیست سبک گوشت جعد مرغول موسی یا که و اندام حدود
 بر دوش می آید گاهی به منی جو و ده شمر و گاهی بمنی جو و ده جسم به منی اجتماع وی کانه من رجال شجره

گویا که وی از مردان شهنشاه است که نام قبیلہ است ازین و اذا (یا ب فی المعراج).

عیسی قائم یصلی وناکاهی نیز ایستاده است نمازی که از او قرب الناس به شبها و رفته بن مسعود
الثقفی نزدیک ترین مردم بوی از وی شبیهت عرفه بن مسعود و ثقفی است که نام یکی از صحابه
است و در کتاب بد الخلق گذشت که سرخ و سفید بود و لطیف بود چنانکه گویا آب از وی می پد و اذا
ابر اهیم قائم یصلی اشبه الناس به صاحبکم مشایه ترین مردم بابر اهیم باد شماست یعنی نفس می خواهد
آنحضرت از صاحبکم ذات شریف خود را اگر گویند که آن جهان دار تکلیف نیست نماز و روی چرا باشد جوابش
آنکه انبیاء صواواته و سلامه علیهم زنده اند بحیات حقیقی و نبیادی و چون زنده اند شاید که تکلیف نیز باشد
و نیز مرفوع در آن جهان و لوجب است نه وجود آن فحالت الصلوة پس و رسید وقت نماز فاحتملهم
بمس امامت کردم من انبیا را و این امامت بانیاد بیت المقدس بود و بعد از آن ایشان را بر آسمان
بردند و ابراهیم را در آسمان متمثل و متشکل ساختند مگر عیسی و ادريس که بر آسمانند و الله اعلم
فلما فرغت من الصلوة قال لی قائل یا محمد هذا مالک خازن النار فسلم علیه پس هرگاه که فارغ شدم
از نماز گفتم مرا گویند ای محمد این کنجینه دار آتش است پس سلام دادم بروی قال قلت الیه پس
باز گفتم بسوی وی قبلانی یا سلام پس ای که دوی مرا سلام دنگذ است مرا که من بروی
سلام کنم از جنت و جو دهنه شوکت و رحمت آنحضرت بر تبار و خاندن وی فافهم ظاهر چنان می نماید که این
احوال بر آسمان باشد و تواند که امامت آنحضرت را انبیا را بر آسمان نیز باشد ولیکن سیاق حدیث در آنست
که در بیت المقدس بود و الله اعلم و رواه مسلم و هذا الباب خال من الفصل الثانی * الفصل
الثالث * عین جابر اذ سمع رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول رواه است از جابر رضی الله

عنه که وی شنید آن حضرت را که می گفت التباکل بینی قزیشی هرگامی که نسبت بدو رخ کرد مرا شکران
قریش در قضیه اسرا به بیت المقدس و پیرسیدند مرا از نشانهای آن مکان قمه متفی الشجر ایستادم
من در حجر فجلی الله لی بیت المقدس پس رویشان کرد و ایند و نمودند ای تعالی مرا بیت المقدس را
و دو کرد پرده و ایمان من و وی چنانکه دیدم آنرا بی شبهه و احتمال دار و که بیت المقدس را بر داشته پیش
آنحضرت انبیا آورده باشند چنانکه در حدیث ابن عباس آمده است که گفت آنحضرت پس آوردند مسجد
را و نهاده شد نزد دار عقیل و این ابلیخ داخل است و در بخرا چنانکه حاضر گردانیده شد تحت بلقیس و طرفه البین نزد
سلبان علیه السلام فطهرت اخبرهم عن آیاته پس در ایستادم من که خبر میدهم قریش را از
نشانهای بیت المقدس و انا انظر الیه حال آنکه من زغری کنم بسوی آن متفق علیه بد آنکه در
احادیث مزاج حدیثی نیامده که حال رویت آن حضرت مردب العرة را معاوم کرد و دو صحابه را و نا بین را
اختلاف است در آن و قول مجاهد اثبات آنست و بعضی گویند بدل دید و دیدن بدل و رای دانستن بدل

است و تحقیق و تفصیل این در باب روایتی که در کتاب المجتبه و التذکره ثبت (باب المعجزات)
 فقه بر ۷۴ باب المعجزات مجتبه از اخبار است به معنی عاجز گردانیدن و آن امری است خارق عادت
 که غایبی کرد و بوی دعوت نبوت و خوارق عادت که پیش از ظهور نبوت ظاهر شد آنرا اداصاصت گویند
 و اداصاص محکم گردانیدن بناست بر آنکه دلیلی که در وی استحکام امر نبوت است و مجموع خارق
 عادات را چهار قسم نهاده اند آنچه از کفار و فساد ظاهر کرد و آنرا استدراج گویند آنچه از عموم مسلمانان ظاهر
 شود آنرا امتحانست خوانند و آنچه از اولیاء بود که است و بقید دعوی نبوت این همه اقسام بیرون رفت و سحر
 خارق عادت نیست بلکه غایبی کرد و با سبب از هر که آنرا سبب شرت کند و هر چه با سبب عادی ظاهر کرد
 خارق عادت نبود چنانکه شفا باد و بطیبه و هر که آنرا خارق عادت خواند باعتبار ظاهر آنست ۷۴۸ الفصل الاول
 عن انس بن مالک ان ابا بکر الصديق قال روایت است از انس که صدیق رضی الله عنه در
 وقت حکایت کردن از قصه هجرت و در آمدن در غار و رسیدن مشرکان بر سر غار بحسن سید ابراه
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت نظرت الی اقدام المشركين علی رؤسنا ونحن فی الغار نگاه کردم
 من بسوی پایهای مشرکان که مادی هستند و حال آنکه ما در غاریم و صورت آن غار آنچنان
 واقع شده است که اگر کسی بر زردی ایستاده باشد نظر آنکه درون غار است بر پایهای وی می افتد و
 اگر آنکس بر جای پای خود چشم نهاده بیند آنرا که درون غار است و گفت فقلت پس گفتیم من یا رسول
 الله لو ان احد هم نظر الی قدمه ابصرنا اگر تحقیق یکی از ایشان نگاه کند بجانب پای خود و بیند چشم
 خود را بر جای پای خودی بیند ما را افشاء پس گفت آنحضرت یا بکر ما ظفك با ثنین الله ثا لهما
 چیست گمان تو بآن دو کسی که خداست سیم آن دو کس یعنی خدا یا ایشانست برصرت و اعانت و مجزیه
 درین قصه بر گردانیدن خدای تعالی است هست کفار را از شخص و تنهائش و نظر کردن بدرون غار
 با حزن داشتن ایشان که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و عاده بیت
 فالصديق فی الغار و الصديق لم ير ما وهم يقولون ما بالغار من ارم و طی و روایت کرده است
 که آنحضرت دعا کرد و ایشان و گفت خداوند اکبر و دان چشمهای ایشان را پس گرد خدای گشتند
 و در نمی یافتند ایشان را و بنفقه نهادن کیونتر و پرده بستن و عینکوت نیز مجزیه بود چنانکه در احادیث آمده است
 متفق علیه ۷۵۰ عن البراء بن عازب عن ابيه انه قال لا بی بکر روایت است از براء بن عازب
 از پدرش که عازبست که وی گفت مرا بی بکر صدیق را که یا ابا بکر خدا ثنی کیف صنعتما حين هربنا
 مع رسول الله ای ابا بکر خرد مرا چگونه کردید و چه کردید شما یعنی تو و من بفرمانگامی که شب رفتی تو یا بکر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال گفت ابوبکر اسریعا لیلتنا ما شب رفتم ما و من الفل و پاره از
 فردای آن شب حتی قام قائم الظلمة آنکه نمرود زنده و باستاند آفتاب قیام اینجا یعنی توقف و ظلمه

به معنی نمرود و برادر بقالیم ظهیر آفتاب که در نمرود چنان نماید که گویا بسناده است (باب المعجزات)
 و حرکت نمی کند و خلا الطریق لایمرفیه احد و طالی شد و چنانکه نمی گذرد و روی هیچ یکی فرغفت لهذا صخره
 طویله لها ظل پس نموده شد و او ظاهر شد بر ما سنگی و دراز که مراد است به است لم تات علیها الشمس
 نیامده است بر آن صخره آفتاب فنزل لفاغلتها من فرد آمدیم بازو آن صخره و سورت للنبی صلی الله علیه و آله
 و سلم بکافا بیدای و برادر و هموار کردیم من هر آنحضرت را جای برادر و دست خودی غلام علیه که خواب
 کند آن حضرت بر آن جا و بسطت علیه فز و وقیت تم و کسرا عدم من بر آنجا پوسه من باره را و کفر
 خواب کن پیار رسول الله و انا انقض ما حولک و من می بینم چیزی که کرد و نیست و هر که پیدا شود از هر جانب
 و رنگه بانی و پاست بانی می کنیم و چیزی آرام از هر جانب و نقص بفا و ضا و بجمه نظر کردن در جانی و هر چه و هر که
 و دوست و نقصه فتحات جماعه را گویند که فرستاده می شوند و در رفتن بجای سومی قنایم پس خواهد آن حضرت
 و خروجت انقض ما حوله و بیرون آمدیم من در حالتی که می بینم و عاوسی می کنیم جانی که کرد و آن حضرت
 است فنادا انا ابراج مقبل پس ناگاه من ملاقی شونده ام بچراغ کوسفند ان که پیش آید است قلت
 افي غمك لين پس گفتم آیا و در کوسفند ان تو شبیری هست قال نعم گفتم راجی آدمی هست قلت افعلب کفتم آیا
 پس می دوشی شبیر را قال نعم گفتم آدمی می دوشم فاعلمت ان فاعلب فی قعب کشیده من لین پس گرفت
 کوسفندی را پس دوشید و رنگه بچون قدیمی از شبیر را قعب لفتح قافت و سکون عین قدح بچین مناک
 بطبر که سیراب کند آدمی را و کعبه بصیرت کاف و سکون مثله و بار موحده یک و دوشیدن از شبیر و معنی ادا و
 حملتها للنبی صلی الله علیه و آله و سلم یرتوی فیها یشرب و یتوضأ و با من بطره بود که بر داشت بودیم
 آنرا برای آنحضرت که سیراب می شد و روی وی نوشید و وضوی کرد فانیست النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 و هو فی اليوم بحس آمدیم نزد آن حضرت و آن حضرت در خواب بود و فکر هیت ان او قطعه پس
 تاوشین داشتیم که بیدار کنیم او را فوا فقمه پس مواقت کردیم من آن حضرت را و خواب یعنی من
 نیز خواب رفتم و بعد تقدیم قاف بر ظاهر و ابست کرده اند یعنی صبر کردم و توقف نمودم و بیدار نکردم
 حتی اهتمیظ ما آنکه خوابیده اند شد آنحضرت فصیبت من الماء علی اللین پس و بجمه باره از آب
 بر شبیر حتی بر داسفله تا آنکه خنک شد بایان شبیر بایان قدح یعنی آب بسیار و بجمه نا شبیر همه میزدند
 و این عادت عرب است که آب سرد در شبیری ریزند و می خورند ظاهر از روغ حرارت شبیر فایده داد
 فقلت اشرب پس گفتم من نوشی پیار رسول الله فشراب حقی برضیت پس نوشید آنحضرت ما آنکه
 داضی و روغ شکان شد من و از اینجا معلوم می شود که شادی جان محب و خوش دلی وی و خوشی و آسایش
 محب و است و اینجا اشکال می آید و می گویند که چون بی اذن مالک کوسفند شبیر و میشدند و خوردند
 جواب می گویند که کوسفند از ان دوستی از دوستان ایوب که بود و ضعیفانه عینه که از خدا و برضای او داشت

داشت و نیز عادت اهل مکّه بودی که دست و روی میدادند و گوسفند بخرانان خود را (بایات المعجزات)
که برای ربه بکنند و بیان دیگر سنگان شیری داد و میباشند و توانند که چیزی داده خرید و باشند فافهم و ایستاد عالم
ثم قال اللهم يا لمحيي المسترگت آنحضرت آیا وقت نشد امیر کوچ کردن را قلت بلی گفتم آری
وقت آن شد که کوچ کنیم قال فار تخلصنا بعد ما نالت الشمس گفت ابو بکر پس کوچیدیم پس از خمیدن
آفتاب از مشرق بجانب مغرب یعنی بعد از وقت زوال و اتجمعوا پیروی کرد و باز آمد و بنال با
هواقة بن مالک که اهل مکّه و در آن جماعه دیگر را و در بنال با بر گمارشته بود و ند که هر که بخرد ایستاد و او را احد
شربت سم و این سر اقامه از فتح مکّه بشر مشه اسلام مشرف شد فقلت اقمیدنا ابو بکر می گوید رضی الله عنه
پس گفتم من آمده شدیم ما یا رسول الله یعنی کسی آمده بدیدن ما و کردن ما فقال لا تفزعون پس گفت
آنحضرت اندوه کن و غم نخور ان الله معنا بدست خدا با ما است بعضی عارفان گفته اند در فرق میان
این قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قول موسی علیه السلام که گفت ان معی ربی نظر شده و
آنحضرت تخت بر حق و لطف و کرم و ای اعتماد بر نفس خود بر عکس حال موسی که نظر وی اول
بر نفس خود پس از آن بر حق افتاد و شهود اول اتم و اکمل است و موافق ما در ایت شیأ الا رایت
الله قبله و ثانی ما در ایت شیأ الا رایت الله معی او بعد از اول حال اهل جدیب و عیان است و ثانی
حال استلال و برهان و نیز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معنا گفت تا فتوای امت را نیز از آن
نصیب باشد و موسی علیه السلام معی گفت و مخصوص خود کرد و ایستاد و در ادنی و اراحتا بق الاشیاء است
فقد عا علیه الغیبی پس دعا کرد بر سر اقامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فار نظم به قوسه الی بطنها
فی جلد من الارض پس فرو رفت با سر اقامه پایهای اسب وی تا شکم در زمین سخت از نظام فرو رفتن در کن
و در آمدن و در گودی که بر همان توان آمد از وی و جلد بحیم و لام صفتو حین زمین درشت فقال انی اراکما
و هو تما علی پس گفت سر اقامه بدستی من می بینم شمار که دعا کرد و دید بر زبان جن فادعوا الی پس
دعا کنید برای سود من فقال الله انکما پس خدا نگاه دادنده و باری و بندگان را است ان ارد عنکما
الطلب تا که دفع کن از شما طلب کاران را قلنا عا له الغیبی پس دعا کرد و بر او را پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فنجیا پس برست سر اقامه از آن سخت و در روایتی سه بار دعا کرد و در هر بار فروغی و نجات می
یافت فجعل لا یلقی احدا الا قال پس و ایستاد سر اقامه که پیش نمی آمد هیچ یکی از کاران که در
طلب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آمده و ند گری گفت کفایتهم ما ههنا کفایت کرده شد و شما
و رطاب یعنی پس است دیگر طلب کننده من طلب کردم نیست اینجا کسی که او را می طلبید فلا یلقی احدا
الارد پس پیش نمی آمد سر اقامه هیچ یکی و اگر آگاه بازی کرد و ایند او را متفق علیه ۳۰ و عن انس
قال سمع عبد الله بن سلام بمقدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زوایا است اذا نس

گفتند عبد الله بن سلام که یکی از اجداد یهود و عیلامی ایشان بود خرقه و دم (باب الامتزازات)
 آوردن آن حضرت را بدین دریا بگرفت و هوای آریس ایشان را بخار میزد و حال آنکه عبد الله بن سلام در
 زمینی بود که می چید میوه را از درختان یعنی در باغ و بستان خود و میوه را از درختان می برد می چید مقصود
 بیان دفع است یا ممانعت است در آمدن او نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و استیصال وی در این
 مایه و دانکه در کاری بود و مجال فرصت تنگ بود و وی صفات آن حضرت را در توبیت خوانده تحقیق نموده
 منتظر ظهور توبیت بود و دم در در اول قدم ایمان آورد و بیت مدتی بود که مشرق قیامت بود و ملاحرم
 روی مرادیم و از عالم فخر و فائز النبوی پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم فقال ای سائلک
 عن ثلث بس گفتم عبد الله بن سلام از برای تحقیق علامات و نشان صدق آن حضرت بدستی
 من سوال کننده دهر سنده اجماع از سه چیز که لا یعلمهن الا نبی نمی داند آن سه چیز را اگر کسی که بهتر
 است فما اول اشراط الساعة یکی از آن سه چیز آنست که چیست نخستین علامت های قیامت و ما
 اول طعام اهل الجنة چیست نخستین خورشی بهشتیان که در اول در آمدن به بهشت بخورند و ما ينزع
 المولد البی ابیه او البی امه چیست که می کشد فرزند را بسوی پدرش یا بسوی مادرش و شبیهی که داند
 او را یکی ازین دو یعنی فرزند که گاهی در صورت شبیه پدر می آید و گاهی شبیه مادر سبب آن چیست
 قال اخبرنی بهن چهار تئیل آنها گفت آن حضرت خبر داد مرا باین سه چیز جبریل اکنون همین ساعت گفتن
 آن حضرت این سخن را بعد از تئیم است مراد او کساون کوشش موش می را بود و حی و نزول
 جبریل اما اول اشراط الساعة فثنا ربحنا الناس من المشرق الى المغرب اما نخستین نشانیهای
 قیامت پس آنشانی است که می برانیزد و که می آید مردم را از جانب مشرق بجانب مغرب شرح
 این در باب اشراط الساعة گفته است و اما اول طعام اهل الجنة و اما نخستین طعامی
 که می خورند آنرا بهشتیان فریاده کبک حوت زیاده بگرمای است و آن بکار پاره ایست آویخته بکار و طعم او
 و نغات لذت است بیان این نیز در باب صفه الجنة و اما بهر که گفته است و اذا سبق ماء الى رجل
 ماء المرأة نزع المولد چون پیش می شود آب مرد آب زن را یعنی پیشتر در رحم می افتد می کشد فرزند
 را و مانند می گرداند و اذا سبق ماء المرأة و چون سبقت می کند آب زن یعنی آب مرد را و در بعضی نسخ
 ناما که جل مذکور است فرشت می کشد زن فرزند را و مانند می گرداند و ازین حدیث معلوم می شود که سبب
 شده فرزند پدر یا مادر سبقت آب یکی ازین دو است و از حدیث دیگر که در باب الغسل از کتاب الطهارة
 گذشته معلوم می گردد که سبب غلبه است یا سبقت است و سبقت را منضمین هر دو منی توان داشت
 قال گفت عبد الله بن سلام بعد از شنیدن جواب اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله گفت
 عبد الله یا رسول الله ان الیهود قوم یستی بود و کرمی اند بسیار بهتان کننده و دروغ گویند

واقرا گفته و بهت دروغ بستن بر کسی و بهت بضم با و د و سکون آن (باب المعجزات)

هم در و دانست جمع بهوت بر وزن نقول مبالغه و انهم ان يعلموا یا ملاحی من قبل ان تسألهم
 یبیهوننی و بدستی ایشان اگر بداند اسلام آوردن برایش از آنکه بزمی توانیشان را دروغ
 می زدند پس یعنی بعد از پرسیدن فجاءت الیه و بدست آمدند به و نزد آن حضرت و عباد الله و در گوشه بنهان
 فقال ای رجل عبد الله فیکم پس گفت در سید آنحضرت که ام مرد است یعنی چگونه مردی است
 عبد الله بن سلام و در میان شاقا لوالا خیر نا و این خیر نا گفته بدترین ماست و بدسر بدترین ماست و سید نا
 و ابن حید نا و مهران ماست و بدسر مهران ماست و عبد الله بن سلام از ادلا و بوسه علیه السلام بود قال ارا یتهم
 ان اسلام گفت آنحضرت خبر دهید مرا که اگر اسلام آورد عبد الله بن سلام یعنی شما هم سلطان می شوید
 قالوا اعاده الله من ذلك گفته بود نگاه دار و اراضای تعالی ازان یعنی از اسلام آوردن فخرج
 عبد الله پس بیرون آمد عبد الله ازان جایی که مخفی شده بود فقال اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا
 رسول الله فقالوا پس گفته بود بعد از این که معلوم کردند اسلام عبد الله را شرتا و این شرتا وی بد
 ترین ما و بدسر بدترین ماست فانهقصوه پس نقص او کردند و کم او گفتند قال هذا الذي كنت اخاف
 گفت عبد الله اینست چیزی که بودم من که می ترسیدم از بهتان و اقرا ییو و بان یا رسول الله رواه
 البخاری و عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم شاور حنین بلغنا اقبال ابي حنیان
 و هم از انس است که آن حضرت کنکاش کرد و انگامی که رسید ما را پیش آمدن و روی آوردن
 ابی سفیان یعنی بکاروان از شام بکه و این مقدمه غرضه بود راست که ابو سفیان اموی به تجارت شام رفته بود
 و اموال بسیاری آورد و با وی چهل سووار بود چون مسلمانان این خبر شنیدند خواستند که برین قافله بزنند
 و چون این خبر بکه رسید ابو جمل بالای کعبه بر آمد و ندا کرد و مردم را جمع کرد و بر آمد و با وی گفته که
 کاروان را ساحل گرفت و نجات یافت و بیرون میاد چون وقت زوال آن بی دولت رسید و بد گفته
 مردم باز نیامد و دید و رسید و واقع شده آنچه واقع شد چنانکه در کتب سیر مسطور است مقصود اینجا ذکر
 معجزه آن حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و سلم که خبر داد و تبیین مواضع هلاک و افتادن مشرکان
 را در عرصه نمود و چون آنحضرت با اصحاب مشورت کرد و قوام سعد بن عبادة را و سعد بن عباد که
 از کبر و قبای انصار بود فقال پس گفت یا رسول الله و الذي نفسي بيده لو امرت لعمري ان فحیضها
 البحر لا غصنها الا کرامی کنی نووی فرمائی که در آدم مرا کب را از اسب و شتر و در باهر آئینه
 می در آدم آن را در دنیا یعنی بر روی زمین چه باشد که نروده تو و در دن در بامی انتم خوض در آب
 آمدن و احاطه در آوردن دران و لو امرت لعمري ان فحیضها الی برك الغمام لفعلها و اگر
 می فرمائی ما را که بزنیم بکارهای مشترک و استپان را تا برك الغمام بکمر موحد و فتح آن و سکون را و

غمناکتر منجمه و ضم آن و بعضی. لحق نرگنده اند نام بلدنی است از بلادین یاد (یا جاداً المعجزات)
 اقتصادی و بحر با اقتصادی معنیه می کنیم و می زنیم بگرهای شمران را کنایت است از نیراندن آنها
 که در دست سواد می و دیدن پایهای سوار بر بکری زند قال گفت انس فقد ب و هو ل الله پس
 خواند و بر اینکشت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم العاص مردم دایر آمدن فانطلقوا احتی لنزلوا
 بلد را پس بر آمدند و در غم مردم تا فرود آمدند در راه که نام موضعی مشهور است میان که و مدینه
 و وجه نسیمه بدر و در کتاب البحار کذشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم بطریق اخبار از غیب و وحی آسمانی هذا مصرع فلان این جای هلاک شدن و افتادن فلانی
 است نام یکی از ان استقامی بر د و یضع یدیه علی الارض و می نهاد آنحضرت دست خود را بر زمین
 برای تعیین موضع هینا و هینا اینجا و این جایغی هر که ام از موضع را نشین می نمود داشت می کرد و قال
 گفت انس غما ما طاحله من موضع ید رسول الله پس دور نشد و در نیکو شست و پیچ یکی از ایشان
 از جایی که دست نهاده بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم محیط در زمین و دور کردن و او را مسلم
 و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال و هو فی فیه یوم بلد را وایت
 است از این عباس که آن حضرت گفت و حال آنکه می در خیمه بود در زبد اللهم افشک عهدک
 و عهدک خداوند اسوال میکنم ترا بجان و آمان ترا و سر بردن نوید ترا که بحق و نصرت من بر اعدای دین
 و او و انشد بحق بهره و ضم شین و نشد و نشد ان با کسر کم شده جستن و انشد تعریف کم شده کردن
 گویا از خاطروی کم شده بود و نوید و ادی آنرا و نیز گفت آن حضرت اللهم ان تشاء لا تعبده بعد الیوم
 خداوند اگر میخواهی که پرستیده نشوی پس از امروز یعنی بروی زمین از آدمیان کسی ترا پرستد
 یعنی اگر این جماعه مسلمانان را هلاک میکنی دیگر کمی پرستد ترا و این عبارت در هیچ بجز روایت آمده و
 نیز آمده است که آنحضرت مناجات می کرد آنکه ردا از بر او یفتاد و از خود رست فاحدا ابو بکر بیدار پس
 که رفت ابو بکر رضی الله عنه دست آن حضرت را فقال حبیبک پس گفت ابو بکر پس است ترا این
 تهر که گفتی و کردی یا رسول الله الصحت هلی ربک بسیار بمالنه کردی تو و دعا الحاج سبیدن و
 الحاج آنحضرت در دعا برای و ایر ساختن و پابر جای کردن مسلمانان بود زیرا که ایشان می دانستند که
 دعای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در امثال این موطن البته مستجاب است خصوصاً وقتی که الحاج
 کند و بمالنه نماید و سوالی فخر ج و هو یثب فی الدرع پس چون گفت ابو بکر این سخن بیرون آمد آنحضرت
 از جایی که دعای کرد و حال آنست که آن حضرت بر می جد از زده خود از غایت قرح و نشاط و یقول میهمزم
 الجمع ویولون الله بر میگوبیدند و یک است که شکت داده شود این جماعت و روی گرداند و پشت دهند
 چون آنحضرت در این حال دایر و حایر بود میان بیم و بی نیازی حق و امید بوده و می بقالی و راجع آید حاسب

جانب رجاء یقین و طمانینی که از جانب الی بکر رضی الله عنه و غیره اول و بی نسیم (باب المعجزات)
 امید به شکست بر خاست و خبر داد با تمام مشرکان و حضرت موسی بنان بطریق اعجاز که باطلاع دادن حق
 سبحانه و در ابر غیب ظهور کرد و گفته اند که گمان نه برد کسی و چه جای گمان بردن است که مگر وثوق و یقین
 ابو بکر به هر دو نگاه نمایی و قند سس قوی تر و محکم تر بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن حال
 حاشا و گلا بکه با جبرم آن حضرت را بر دعا و الحاج شغقت بر اصحاب و تقویت قلوب ایشان بود زیرا که
 این اول مشبهی بود از مشاهیر جادانی سیل آسم که مشاهیر کرد و پیوند ایشان پس مهاله کرد و در
 توجع و تضرع و ابتهال به درگاه ذوالجلال از برای تسکین نفوس و تقویت قلوب ایشان پس چون
 دریافت آن حضرت قوت یقین و طمانینت از جانب الی بکر دریافت استجابت داد جمع کرد خاطر را
 که از جانب ایشان نشانی و نگرانی داشت و امام خراسانی گفت رحمه الله علیه که حال آنحضرت انهم
 و اکل بود با تسامع نظر و علم بصفاات غناد لایالی درگاه حق و سطوت و جلال و بی و نظر ابو بکر بر ظاهر
 و عد بود و صدق آن و این را تحقیق دیگر است که در رواه البخاری ۵۶ و عبدان النبی
نقل کرد ایم و در شرح نیز برینی از آن مذکور است رواه البخاری ۵۶ و عبدان النبی
صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم یلد وسم از ابن عباس است که آن حضرت گفت روزی در
هذا جبرئیل اخذ بر اس قرصه این جبرئیل است که گیرد است سر اسب خود و از عنان آنرا برای
ساختن جنک علیه اداة الحرب در حالی که بر جبرئیل است دست افراز جنک سلاح آن سحره
این جادین آن حضرت است جبرئیل را برای جنک که در آن همراه وی در روز در رواه البخاری ۵۷
و عبدان النبی یوم یلد یشتد وسم از ابن عباس است که گفت در شای
آنکه مردنی از مسلمانان روز واقعه بدر حمله می کرد وی دید فی اثر رجل من البشور کین امامه در پی مردی
از مشرکان که پیش آن مرد مسلمان بود و از جمع ضریقه بالموطافوقه ناگاه شیشه آن مرد مسلمان آواز
زدن بتازیانه بالای خود و صوت الفارس یقول دشمنید آواز خارس پس را که می گوید اقدم حیر و م
اقدام کن ای حیر و م اقدام در آمدن جنک و شجاعت نمودن با پیش آبی ای حیر و م و اقدام به مانی اول
بفتح همزه سکون فاف و کسر وال فاف و بر و نه ثانی بضم همزه و ضم دال و حیر و م بفتح تمه و سکون تخاتیر
و غم زای نام اسب جبرئیل است کل اخی القاموس و بعضی گفته اند نام اسب یکی از فرشتگان
است اذ نظر الی البشور امامه خود مستلقیا ناگاه ناگاه کرد آن مسلمان بسوی مشرک در پیش خود
که بر زمین افتاد بر قفا فظن الیه سر باز نگاه کرد و پیش خود بسوی مشرک فاذا هو قد عظم انقه
پس ناگاه آن مشرک به تحقیق زده شده است برینی او دید آه است اثر زد و برینی او و بخام بکسر
نشان برینی مشرک به تحقیق رسید و بوزجر است برینی و لیدین الخیر و زید و بانی ماند و بود اثر آن

بر منی و باین است اشارت قول فی سبانه معه علی بن الحنفیة (باب المعجزات)
و شق وجهه کفر به السوط و شکانه شده بود و وی آن مشرک مانده و در آن تاریخ فلان حضور ذلک اجمع
پس سبزه شد جای ضربه همچنانکه باقی می ماند اثر ضرب سبزه سبزه قبیله الانصار و پی پس آمد
انصاری که همان مرد مسلمان است که دیده بود مشرک را بآن حال فحدث رسول الله پس خبر داد پیغمبر
خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آنچه دیده بود از ایشان آواز زدن سوط بر مشرک و افتادن او بر
زمین تا آخر آنچه گذشت فقال صدقت پس آنحضرت گفت با انصاری راست می گوئی ذلک من مدد
السماء الثالثة آن مذکور از کتب فرشتگان از آسمان میوم بود فقتلوا یومئذ سبعین پس
کشتن فرشتگان و در روز هفتاد کس از مشرکان و ولسوا سبعین و اسیر شدند و بعد کردند هفتاد کس
را رواه مسلم ۸۰ و عن سعد بن ابی وقاص قال را یت عن یمین رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و عن شامه یوم احد رجلین گفت سعد دیدم من را سای آنحضرت و از جانب چپای
او روز واقعه آمد و در آنرا که علیهما اثیاب یعنی بران دو مرد جامه های سفید بود و یقان کاشان القتال کشتن و کار
را می کردند هم جو سخت ترین گذار و کشتن کردن ماد ایتها قبل و لا بعد دیدم من آن دو مرد
را پیش از آن و نه پس از آن یعنی جبرئیل و میکائیل می خواهد سعد من ابی وقاص بآن دو مرد جبرئیل
و میکائیل را این تفسیر از وادی است و لابد سماع از آنحضرت و از خدا و پی صلی الله علیه و آله و سلم خواهر
بود متفق علیه ۹۰ و عن البراء قال حدث النبی صلی الله علیه و آله و سلم و سما الی ابی رافع
وایت است از براء بن عازب گفت بر آنکس و فرستاد آن حضرت گردی را بسوی ابی رافع
بودی که گیت می ابوالحقیق بضم حاء و فتح فاء اولی و سکون تخانه میماند و ذات که دشمن
ترین و دشمنان آن حضرت بود که عهد شکنها کرده و فتنه کرده بودند و در حین که و است پناه
جست پس آنحضرت رجاحت را بر وی برگذاشت که بخ ف و او را بر کنند و ملا ک ب زند فل خل
علیه عبد الله بن عتیک بیته لیلا پس در آمد بر ابی رافع عبد الله بن عتیک فتح عن مها و کسر فوق تانه
بر وزن عتیک که از مشاهیر انصار است خانه ابی رافع را در شب و هوائم فقتله و حال آنکه وی در خواب بود
پس کشت او را فقال عبد الله بن عتیک فوضعت السیف فی بطنه حتی اخل فی ظهره پس نهادم
شمیر را در شکم وی تا آنکه گرفت در پشت او و در گذشت از آن فقر فت انی قتلته پس شش ختم من
و یقین دانستم که کشتن من او را فجعل الفتح الابواب پس در ایستادم من کفی کشایم در پای
حسن او را و اندر آید آن ره طایر که فرستاده بود آنحضرت ایشان را همراه من برای کشتن او و در آن
در ایستاده بودند و شریک شوند در قضیه و بنده عبد بن عتیک بجیه غریب در آمد بود و تفصیل این
در کتب سیر مذکور است و در صحیح بخاری نیز در اوایل کتاب المنازی بعد از غزو بدر حدیث آن مذکور

است و بنایت غریب و عجیب است حتی التزمیت الی درجة فوضعت رجلی (با المعجزات)
 تا آنکه رسیدم پای زین پس نهادم پای خود را بر پای زین فوقع فی لیلة مقبوة پس افتادم
 ازان پای زین بسبب اشتیاق پای زین بر زمین و در شب مهتاب فالتکسر ت ساقی پس
 شکست ساق من فقصبتها بعمامة پس بر بستر ساق را بدستاری فانتقلت الی اصحابی پس رفتم
 من پیروی یاران خود که بیرون در ایستاده بودند فالتهمیت الی النبی پس رسیدم من بجنبه پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم فجللته پس خردادم آنحضرت را بقضیه کشتن وی فقال ابطر جملک پس
 گفت آنحضرت فراح کن و دراز کن پای خود را فبططت رجلی پس فراح کردم پای خود را فیهجمها پس
 آید و کند و آید بر ساق دست بهارک خود را فکانتالم اشتکها فاقط پس به شد ساق من گویا که شکایت نمودم
 ساق را و در رسیدن من ازان هرگز شکایت در اصل به معنی که کردن به معنی در و دیوار سی بنزاید رواه البخاری
 ۱۰۰ و عن جابر قال ان یوم الخندق لحفر روايت است از جابر گفت که در روز خندق که عبارت
 است از غزوه احزاب می گذیم خندق را و خندق گوی که کرد شهر بکند مهر بکند و قصه آن مذکور
 است در احادیث و کتب سیر فخرجت کدیلة شد یلدة پس پیش آمد و پیدا شد زمین سخت که کندن
 آن آسان نبود و کدیله بضم کاف و کون دال و تخانیه زمین سخت میان کوه که میزد و کدیله در وی گادگاز
 فجاء النبی پس آمد باضحاب نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقالوا له کدیلة عروضا فی
 الخندق پس گفتند این زمین سختی است که پیش آمد و است در خندق فقال انا نازل پس گفت
 آنحضرت من فردو آیم ثم قام سیر ایستاد و بطنه معصوب و عجز و شکم آنحضرت بسته شده بود
 بر سبکی از جت کر سبکی و لبثنا ثلثة ایام لا یذوق ذواقا و درنگ کرده بودیم ماه روز در
 طای که نمی چشم هیچ چشیدن را و ذواق هیچ آنچه چشیده شود از ذاکول و مشرب یعنی کز سینه بودیم
 و در روز گذشت بود که هیچ نه چشیده بودیم فاجعل النبی صلی الله علیه و آله و سلم الموعول پس
 گرفت آنحضرت بین ما ففصر ففقد کشید ما هیل پس زویران که به پس گشت آن که به
 توده و یکاب ویزان مول بکسر میم و سکون مهمله آهنی که شکسته و شکافته می شود بوی کوه و کینت الشح کانت
 و کسر مثله تل و یکاب و ایل بر وزن الفعل به تخانیه و یکاب ویزان روان فالتکفیرت الی امراتی
 جابری گوید پس چون مشاهد کردم اثر جوع را در آنحضرت بر کشتم و میل کردم و در فتم پیروی زن خود که
 بایم وی سپید بنت سوزانصراری بود فقلت هل عندک شیء پس گفتم من آباء هست نزد تو یجزی از طعام
 و اسباب آن فانی را بیت بالنبی پس در سنی من دیدم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خمه
 شد یلدا اثر کرسکی سخت را فخص الشح خاد سکون میم و فنج نر آمده کرسکی چنانچه غمزه و خمیرص و خمسان مرد
 باز یکب و لا غر شکم از کرسکی فاخرجت جرابا فیه صاع من شعیر پس بیرون آورد آن زن ابائی را

که در وی پیمانۀ از خود و جراب بر سر و فتح آبان از جرم و نجر آن و لنا بهمة حاجن (باب المنعجات)
 و ما در آنجا که بود خانه پر و در بهمه لیلج باد سکون بایچه پیش و فی الصراح همه ستود و بزر چون بر و بزر عالم تر داده و در
 بعضی نسخ بهمه بافظ نصیر و داحن بحجم از حیوان آنچه در خانه الفک گرفته باشد فکل لبعثها پس ذبح
 کرد و من آن بهمه را و طحنت الشعیر و آس کرد و زن من جورا و در بعضی نسخ بنهم تا بنیر تصحیح کرد و
 اند یعنی من آس کرد و در احتی جعلنا اللحم فی الیومة تا آنکه که دانیدیم و اندا خنیم گوشت را و در
 دیگر و بر بهمه بنهم موده و سکون را و یک از سنک و الا ان بنیر ستارفت و در عرسین دیگر از سنک
 است و بر صبی گوید و قد رکم ی گوید ثم جئت النبی ستر آمدیم من بنیمبر را صلی الله علیه و آله و سلم
 فصار دقه فقلت پس سر کوشی کرد و من آن حضرت را پس کفتم یا رسول الله ذبحنا بهمة و طحنت صاعا
 من شعیر ذبح کرده ایم ما بزر خالکی را و آس کرده است زن من با من پیمانۀ را ما از جو این مقداد و بجزی
 حاضر است ففعال انت و مغر معك پس بیا تو و جماعه با تو زفر بختن کردی از مردان کم از ده فصاح
 الی صلی الله علیه و آله و سلم یا اهل الحندق ان جا بر اصنع صور افحی هلا بکم پس آواز
 در داد آن حضرت و گفت ای اهل خندق بدرستی طاب رخت است مهانی پس شتابی کنید و بیایید
 و سود بنهم سین و سکون را و طعامی که خوانده شوند مردم بدان لفظ فارسی است که بر زبان شریف آنحضرت
 رفته و چند لفظ دیگر هم هست از فارسی که آنحضرت آن را امرت ساخته فقال یا رسول الله پس
 کنت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم لا تنزلن بر متکم ولا تخیرن هینکم حتی اجمعن فرد و بنار بد شما
 دیگر خود را بدانان نه پزید خیم خود را تا آن که بیایم من ولا تنزلن بنهم فوقانیه و سکون نون و غیر لام و تخیرن
 لیلج تا و ضم را و هر دو بصیغه یح و جاء و آمد آنحضرت ظاهر جت له عیینا پس بران آورده از من برای
 آنحضرت خیمری که داشت فبصق فیہ پس آب دهان مبارک انداخت در خمر و ببارک و دعا کرد
 به برکت و زیادتی ثم عمل الی بر متنا پس بر قصد کرد و آمد بسوی دیگر ما فبصق و ببارک ثم قال ادهی
 خایه و فقلت بحیر معك پسر گفت آن حضرت بر من من بخوان و بطلب زن نان بزرده را پس باید که پزید همراه تو
 و اقلد حی من بر متکم و بامش گوشت بخانیر از بر بهمه خود و نان و لا تنزلوها و فرد و بنار بد و یک از دیگران
 و هم الف جابری گوید و این اهل خندق هزار کس بودند فاقسم بالله لا تکلوا پس سوگندی خود بخور تا هر آینه
 خورند این هزار کس حتی ترکوه و انهم فو انا آنکه باقی گذاشته آن را و بر کشند و ان هر متنا لفظ
 کنایه و بدستی و یک ما هر آینه می خور شد چنانچه بود و عطیه منی جو شیدن و یک هکذا فی کلام الشارحین
 و ان هجیننا لیخیر کما هو و بدستی خیم ما هر آینه پخته می شد چنانچه بود و متفق علیه این همه از برکات آن
 سید السادات و منیع البرکات بود صلی الله علیه و آله و سلم که زمین و آسمان و قاع و باطن از برکات
 و نعم وی پر است و تصور باید کرد که چقدر ذوق و سرور از این سود و در دل بای اهل حضور حاصل شده و بای

باشد تا دان دلی و خوشا باطنی که برکت آن رحمت قلمنا من و دوشی را باید (باب العجرات)
 بکند این فقیر در باز از مکّه که در مصی است از نزد فروشی می بشود که بر نزد دوشی خود آب می آفتاب
 می گوید یا بزرگه العلی تعالی و انزل لی ثم لا تر تعلی ای برکت پیغمبر یا و بمنزل من فرود آ می پس از آن
 هرگز کوچ کن اللهم صل وسلم و زود و انا و کرم علی سیدنا و مولانا و برکتنا محمد و آلله و صحبه
 اجمعین و زنجوری بر آمد جان عالم و ترجمانی الله بر حرم و آخره حمه للعالمین و زنجورمان اجرا فرود نشینی
 و عن ابی قتاده ان زحول الله جللی الله علیه و آله و سلم قال اعمیاز حین یستقر الخندق
 ففعل یسمع راسه و یقول روایت است از ابی قتاده که از مشایخ صحابه است که آنحضرت گفت
 مرحما بن یامر و ادراک گاهی که می کند آن حضرت با جهاد خندق و آب پس شروع کرد آنحضرت که مسیح
 می کند سر عمار را و پاک می کند گرد از سر وی و می گوید تو من این صیقه ای شدت و مشقت و محنت
 با سر سیمین بضم سین تمهله و فتح خیم و تشدید تخمیه نامیر ما و عمار است که نشانان شد بیکه و عذاب کرده
 شد و دین خدا و بیرون نماید از آن تا آنکه خبر از او ایوچل لعین و فرج وی بکشت او و آب پس آنحضرت
 سختی و محنت چهار بار ایادی کند و ندای کند آنرا و در حقیقت مراد از ابی عمار است و لهذا فرمود تقتلك الفقه
 البیاضیه می کشد ترا که دمی که یعنی می کشد و بیرون می آید این اطاعت ایام بر حق مراد باین فقه معادیه و قوم
 اوست زیرا که قتل عمار در حیات صفین است و عمار بنا بر این معنی علی بود و دوشی باز دلائل چنانست علی
 است در این قضیه چنانکه آورده اند که عمر و بن العاص نزد معاویه آمد که حجبت کاری مشکلی پیش آمد
 که عمار بن یامر بر دست ماکشته شده میادیه گفت مشکلی چیست گفت من شنیدم که آن حضرت بمار گفت
 تقتلك الفقه البیاضیه معادیه گفت که عمار ما را ماکشته ایم علی کشت که او را بچکانست آورد و در بعضی
 اخبار آورده اند که معاویه بهمر و بن العاص گفت تو حجب مروی بوده که در کبیر خود می لغزی و اسرار علم
 و این حدیث را طرق کثیره بالغ بر سه شصت و نواز چنانکه در کتاب التعمیم البیاضیه ذکر کرده ایم و متوجه در بعضی
 اخبار غیب است که از قتل عمار بر وجه مخصوص خبر دادند از راه مسلم و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰
 بضم صاد مهاد و فتح را ابو بصیرت خراچی کوفی میانی است و بود وی دخی الله عنه جبر فاضل عابد نشین عالمی
 داشت و شریعت نبود و در قوم خود و اخیر بود بر زبان کینه امام شهید حسین بن علی ارضی الله عنهما و اهلین
 و ابرار آورده و خوانده و در همان حال شهید شد و در سن نو و دهنده سال دخی الله عنه قال قال البیاضیه
 صلی الله علیه و آله و سلم حین ارجلی الاحزاب گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میانی که در
 کرده شد و بر پستان کرده شده که در غر و خندق بر جنگ و عداوت آنحضرت اجتماع اتفاق کرده بودند
 و غر و خندق را غر و خراب بنی گویند بمن جنت که مشرکان و یهودانه کرده های کافران اتفاق کرده
 آمده بودند پس بر در دگر تنالی باد و لشکر با تر تاد از ملائکه که در هم دریم کرد و از ایشان از چنانکه در

انابهت و کتب سیرت کور است و اجلی بالنظر حول فیما یوم یرو و دایست است (یان المجر ۱۰۴)
بس آن حضرت طریق الجبل از غیب فرمود و الا نقر و هم ولا یقر و فای تشدید بخون اکنون غزائی کنیم
با ایشان و از غزائی کنند ایشان را و انوار حق سیر الیهیم و تا بمری کنیم بصوبی ایشان و میرویم بر سر
ایشان و غی آمد ایشان بر سر مادم چنین شد که بعد ازین عروه قدم مشرکان بر میسخت مسلمانان بیامد
و مسلمانان بر ایشان از فتنه و فتنه فکرمند و راه انجاری ۱۰۳ و عن عایشه رضی الله عنها قالت لما رجع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الجبل فرأى انما یوم یرو و دایست است آن حضرت از غزو و جند و انوار
کنار و وضع السلاح و نهادن سلاح جانب را به جهت فراخ از جنگ او غسل و غسل کرد و در بعضی روایات
آمده است که گشت بجانب هر شش بود یعنی غسل بود و تمام کرد و در آنجا جبرئیل آمد نزد آن حضرت
جبرئیل و هو ینفذ و ائمه من الغیة و جان آنکه جبرئیل می افتاد بر خوار و او پاک می کرد او از گرد و گرد و غدا
جند می دید آن را و در فتنه و فتنه و وضع السلاح و بس گشت جبرئیل با آن حضرت و تحقیق نهادن تو سلاح را
و الله ما وضعته الا انما کنه من نهاده ام سلاح را چنانکه می بینی اخراج الیهیم بیرون آبی بسوی این کاران
فقال النبلی یس گشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قاین بس که بر و م و بسوی که بیرون آیم فاشار الی
بنی قریظة پس اشارت کرد و جبرئیل بسوی بنی قریظة که قوی از بود و بود و در شهر چهار میل از مدینه بود و جبرئیل
در اشته و اشته و انی است و پیغمبر قریظة که آن حضرت در ایام نماز و ایشان و در آنجا اقامت داشت
و نمازی کرد و الله از قوی و در آن مکان سکونت می بنا کرد و الله میبود و است و آن در جانب خوال اندیده است
فتخرج الیهی صلی الله علیه و آله و سلم الیهیم پس بیرون آمد آن حضرت و دست بسوی بنی قریظة
میتدی حطی و فی روایة للجعانی قال انی کانی انظر الی الغبار ساطعا فی بن خانی بنی عظم گشت
انسان گویا که در من نگاه می کنیم بجانب غبار که بر می خاست و در کوزه بنی غم الفتح بنی و مسکون انون و الفتح بنان
بر آمده و ما هم قریظة است و الله از عظمه فاق انهم زای و فاقین کوچه هو کتب جبرئیل از جماعت سواران
که همراه جبرئیل بودند و در بعضی نسخ مشین موکب و این ظاهر تر است و موکب بانرا گشت جماعت سوار و پیاده
کل افي القاموس و از عتادت نهاده شخص، آن سواران مغرور می شود که سیر کنند غری و آسمانی حین سار
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هنگام سیر کردن و از قریب پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
المنی بنی اقریظة بسوی این قریظ و آخره انما آمدن جبرئیل است سلاح به تشدید و باو کیش بر اینی حرکت و
دیدن انوار از هوکب هر چند و داشت آنها و دلی شد و ع و عن جابر قال عطش الناس یوم الجبل و یوم
گشت جابر تشنه شد و مراد هم روز حدیث به تحفیف و تشدید بر آمده و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بنی ان یلذذوا کوقه خال آنکه آن حضرت در پیش روی رکوب و الفتح را از غزائی از چرام که در وضو خد شد و بسوی
فقرضا و منه پس از وضو می کرد آن حضرت از وضو می شم اقبل الناس فطوره استر و می آورد و در م و آمد

بجانب آنحضرت قالوا ليس عندنا ماء فتوضأ به اغتسل مردم نیست نزد ما آب (باب المعجزات)
 که گفتند ای کبریا آن در نشر بادیه بشهر آن آب را الا ما فی ذلک که امین آید که در کوه است فوضع
 انبی صلی الله علیه و آله وسلم یدیه فی الحزوة پس نهاد آنحضرت دست خود را در کوه فجعل
 السماء یغور ارض بین اصابعه پس گشت آفت که می جوید از میان انگشتان آنحضرت کما مثال العیون
 مانند چشمها قابل گفت جابر فشر بنا وتوضأنا پس او شستیم ما و وضو کردیم باقیل ایجا برکم کتم گفت
 شد مر جابر و این حد کس بودید شما قتال لو کنا مائة الف لکنا مائة الف جابر چند بودید بجای آن است آن قدر آب
 روان شد که اگر می بودیم ما صد هزار کس هر آینه بسدی بود تا را اکتفا حاصل عشر مائة و واقع بودیم ما
 پانزده و عندنا مائة الف آن بود که گوید هزار و پانصد و لیکن مقصود مینامد در کتابش است و نیز اهل حدیث
 قویا بودید جدا از هر فوجی صد کس که اقلین متحقق علیه و آله و حسن التیارات من عازب قال کنا مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اربع عشر مائة یوم الحلیة گفت بر او بودیم ما چهارده صد کس و روز
 صد و پانزده و در آب است جابر پانزده صد گفت بعضی می گویند زیاده از چهارده صد بود پس آنکه پانزده صد گفت خبر
 کسر او و آنکه چهارده صد گفت کسر را انداخت یا فوج فوج می آمدند و میرفتند و فوجی چهارده صد بود و فوجی دیگر
 پانزده صد شد و پانزده صد بود و چهارده صد شدند انداز بر غلبه فوجی و تخمین است و الحلیة بیضا و خضرا
 نامی جای است نزد کوه مرده و از ده میل فخر احناها فقم ثوب فیها قطرة پس کشیدیم ما آب او را پس
 آنکه کشیدیم و روی با قطره فیبلغ النبی پس رسید این خبر به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم فاقامها
 فجلس علی شقیرها پس آمد آن حضرت بر سر آن چاه پس نشست بر آن آن ثم دعا باناء
 من ماء بئر عابدی آن حضرت آوردی از آب فتوضأ پس وضو کرد آنحضرت ثم مضی و دعا بئر
 بعد از وضو آب زد دهن کرد و در خاک زد ثم صبه فیها بئر و نعت آن آب را و چاه ثم قال دعوا حواصی
 بئر گفت بکنند از آن و اساجنی تا بر شو و فارو و انفسهم پس سیراب کردند و ما نیز میرویم و انهای دورا
 و رکا بهم و مرکبهای خود را حتی از قملوا تا آنکه کوچ کردند از حد بیست و نه فامت انسان و شتران انسان
 از آن آب سیراب بودند و فامت ایشان و در آنجا در یک است روز بود و واه البخاری ۱۶ و حسن
 طوف روایت است از عوف که از ما بعین است من ابی رجاء را ابی رجاء و عطار وی از کبار تابعین است
 ولادت وی در زمان نبوت است ولیکن آنحضرت را دیده و عمر طول یافته بیشتر از صد و بیست سال عالم عابد
 نبیل مزی است و فامت او در سنه خمس و باید عن عمران بن حصین که عمالی مشهور است قال کنا فی
 مکه مع النبی گفت عمران بودیم ما و از سفری ما پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تا شکی الیه الناس
 من القطیف پس کج کردیم مردم بسوی آنحضرت از تنهای قنبرال پس فرود آمد آنحضرت فدعا
 فلان پس خواند آن حضرت فلان را نام شخصی اگر نمت و طلبید کمان و صیحه ابو رجاء بود که نام می برد آن

دلان را ابود جاکه دادی حدیث است از عمران بن حصین و نسبه عوف (باب المعجزات)
 و فراموش کرد نام او را چون که دادی است از ابی رجا و عا علیا و خواند آن حضرت علی و ارضی
 الله عنه نیز قال اذهب باقا فاعتصموا المأء و گفت بر وید هر دو و شاپس غلب کنید آب را و انطلقا پس
 رفتند هر دو علی و آن فلان فطلقنا امراتین سرادقین او سطیحتین من ماء پس ملاقات کردند
 و دیدند زنی را میان دو مرزاده یا دو سطیحه از آب امراد و تخمیم و بحقیقت زبانی و دواصل
 به معنی نوشتند آن و بر نهاده که در روی آب آنرا دیدند فطلقا می کنند و آن اردو حرم می باشد
 و گاهی حرم سبوم در روی سید و زید و فراح شود که انی القباوس و در فتح الباری گفته مراده مشک بود که
 که نهاده کرده می شود و جری دیگر و سبطه الفح سین و کسر طایفه معنی مراده است یا نوعی المراده از دو حرم
 که یکی بر بالای دیگر دوخته شده است فجهاء ابها الی الغبی پس آوردند علی و آن شخص دیگر آن زن را
 نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاستنزلوها عن بعیرها پس فرود آوردند آن زن را بیا آن مراده
 و از شنیدن و سنی اول ظاهر است و دعا النبی صلی الله علیه و آله وسلم باناء و طایفه آن حضرت
 طری را ففرغ فیه من افواء البحر ادنین پس ریخت یعنی امر کرد بر ریختن آب در آن طری از دهنهای
 هر دو مراده و نودوی فی النام اسقوا و آوردند و شد در مردم که آب دید خود را یعنی یکدیگر را
 اسقوا الفح امره و کسر او هر دو نیست است و فتح الفصح است که اقبل فاستقوا پس آب خوردند قال
 گفت میزان فشرینا طایفا اربعین رجلا پس نوشتیدیم مادر حالی که نشسته بودیم چهل مرد حتی روینا
 ما آنکه سیراب شدیم و دنیا ففتح و او کسر و او فملا فاکل قربة معما و اداوة پس بر کردیم و هر شک و هر مطهره
 که با دو دین هر طرف که با ما بود فی الصراح ادا و مطهره یعنی آب و سنان و ایم الله لقد اقلع عنها
 و انها لیخیل علینا انها اشد ملثة متواخین القلاء و سوگند خدا بر آنیم بحقیق باز داشتند آن مرزاده و
 حال آنکه بدینستی آن مرزاده هر که یزد و خیال انداخته می شود بر ما که آن مرزاده سخت تر است
 از روی پر شدن از خودش که ده نخست بود یعنی به آب خوردند و هر که دند و آن مرزاده بحال خود بود و دم بخنان
 بر بود که نخست بود و برای میانجی فرمود که از نخست بر تری و اقلع بضم هاء لفظ محمول و محمول مضارع محمول
 از تحیل و ملثة کسر نیمه و کون لام و انیدی نیز محمول است متفق علیه ۱۷۰ و عن جابر قال مرنا
 مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتی فرلنا و لدیا ففیض فدا و خای مهله گفت جابر سیر کردیم
 با آن حضرت تا آن که فرود آمدیم و روی فراح را غلب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 یقضی حاجته پس نشست آن حضرت که قضا کند حاجت خود را مراد حاجت انسانی است فلم یرشأ
 و استقر به پس تنید جری را از روی او بانش و شک که برده کند بد آن از مردم و اذا شجر تین بشاطعی
 الوادی و ناگاه دید آن حضرت دو درخت را در کرانه وادی و در و ابی شجران و این لفظ ظاهر

ما یزتر است فانطلق رسول الله بسن وفتت یغفره اصابی الله علیه وآله وسلم (باب المختصرات)
 الی احد یصا یسوی یکی ازین دو درخت فاخذ یخص من اغصانها بسن که فت آنحضرت شاهی
 از شاخهای آن درخت را فقال انقادی علی باذن الله بسن گفت آن حضرت که دن و فرمان
 بر داری کنی که و آید بر من بدستوری خدا فانقادت معه بسن که دن نهاد آن درخت با آنحضرت
 کما البصیر المذی یصانع قائدا و امیر شرجوب و درین کشد که بملا و حیت و فرمان برداری
 می کند از پیش کشند و خود را حشاشن بکمر خار بجم و شین و تخمین جوی که درین شتری اند از دنیا
 بیشتر و شب تر شود و را قیاد و مصانفت و در اصل یعنی رشوت دادن و داریست نمودن است و مراد
 ایضا طاعت و انقیاد است حتی اتی الشجرة الاخری تا آید آنحضرت و درخت و دیگر را فاخذ یخص من
 اغصانها بسن که فت شاهی از شاخهای او را فقال انقادی علی باذن الله فانقادت معه
 کل الک هم چنان که درخت نخست آمد و حتی اذا کان بالانصف ما بینهما تا وقتی که شد آنحضرت
 در میان راه آن دو درخت منصف بفتح میمر و سکون نون و فتح صا و جای صانه در میان دو جا قال التیما علی باذن
 الله گفت آنحضرت هم به مسند بر من بدستوری خدا التیما اشتاق کردن و سازداری نمودن فالتمعا
 بسن هم حسیدند آن دو درخت فجلست باحدث نفسی جاری گوید بسن نشستم من در حالی که
 حدیث می کنم نفس خود را و سخن می گویم با وی یعنی در وقوع این امر عجیب که دیدم از آنحضرت با خود گفتم
 که این چیست و چگونه است با در چهره ای دیگر چنانکه عادت انسان می باشد که با خود در سخن می باشد و آنرا
 حدیث نفس می گویند فحالت معنی لفتة بسن اظهار شد از من التیما و تکیه بر استیجابی یعنی مشغول
 بودم به نفس خود و التفات نداشتم به چه چیز بسن التفات کردم و بگردشتم فاذا انانیز مولی الله صلی
 الله علیه و آله و سلم مقیلا بسن ناگهانی بینم آن حضرت را که روی آورده است باین جانب و اذا
 الشجرةین قد افترقتا و ناگهانی بینم آن دو درخت را که به تحقیق جدا شده اند فقامت کل واحدة منهما
 علی سابق بسن استناد به یکی از آن دو درخت بر تنه خود چنانکه بر حالت اصلی خود بود و رواه مسلم ۱۹
 و عن یزید بن ابی حمیلان سمع عن دفع بانی ثقه است مولی سلمه بن الاکوع قال رایت ارضیة
 فی ساق سلمه بن الاکوع گفت یزید دیدم نشان زدن و ساق سلمه نقلت بسن کهتم با یا مسلم
 انک سلمه بن الاکوع است ماله الاضریة چیست این ارضیه قال ضریة اصابتی یوم عیجر گفت
 این ارضیه است که رسید و مراد از عیجر و خیر فقال التاج اصیبت سلمه بسن گفتند مردم رسیده شد
 چنانکه یعنی کشته شد و مراد یعنی ضریه رسید که مردم گمان بریده که مرد فاقیت المنی بسن آدم ستر
 را صلی الله علیه و آله و سلم ففتت فیه ثلاث نقطات بسن و دیدم آنحضرت در آن موضع سه دیدنی
 فما اشتکیتهما حتی الساعة بسن شکایت نکردم آنرا و دیدم نشدم تا این ساعت رواه البخاری

۱۹۰ و عن انس قال بعى النبي صلى الله عليه وآله وسلم زيداً
 وجعفر ابنا ابن رواحة اللداني كفت انس جرسايد ان حضرت بهوت زيد بن حارثة و جعفر بن ابى طالب
 و جند الله بن رواحة از بهرامى مردم قتل ان با قتيه هم عذر هم پيشن از ان كه بايد مردم را خبر موت ایشان
 داین سه صحابی در غزو مؤنه بضم میهم كه شهیدى است از شام و درسته ثمانية شهید شدند و مسلمانان سه هزار
 بودند و مردم صد هزار تمام این قومه مسلمانو است و در كتب سير فقال بس كفت آن حضرت در بیان کیفیت
 شهید شدن ایشان اخذ الراية زيد كفت دایت را نخستین زيد بن حارثة فاصيب بس كشته
 شد ثم اخذ جعفر فاصيب بس كشته بر كفت دایت را جعفر بن ابى طالب بس كشته شد ثم اخذ
 بن رواحة بس كفت دایت را عبد الله بن رواحة فاصيب بس كشته شد و عينا و تغرانى
 كفت آن حضرت این حكایت را در دو چشم آن حضرت اشك میر جفت حتى اخذ الراية
 سيف من سيوف الله با آنكه كفت رایت را آنكه لقب او شمشیر است از شمشیرهای خداى يعنى
 خالد بن ولید و كويد كه هفت شمشیر از دست خالد بن ولید در ان روز كشته شد حتى فتح الله
 عليهم تا آنكه كشته اى نمائى بر مسلمانان بینه نعت و او ایشان را بر مردم و مسلمانان از
 دست ایشان سلامت ماند رواه البخاري ۲۰۰ و عن عباس قال شهدت مع رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم يوم حنين كفت عباس حاضر شدم با آنحضرت و در غزو حنین كه بعد از فتح
 كه واقع شد و حنین بضم حاء و فتح نون اولی بعد آن تحیات كن است نام موضعی است میان مكه و طائف
 و راه عرفات فلما التقى المسلمون والكفار ولي المسلمون مدبرين بس هزنامی كه پیش آمده
 بیک دیگر مسلمانان و كفاران بر كشته مسلمانان در حالی كه پشت دهنده اند و حقیقت این بهر محبت بود
 بلكه بر كشته بناه آن حضرت آمده تا استمداد جوید از حضرت وى و الحمد لك جلالی بود از مسلمانان كه
 واقع شد فطفي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يركض بغله قبل الكفار بس در استمداد
 آنحضرت كه می جنباند استرخو در اكه نام وى دلدل بود و بجانب كتمان ركض جنبان دانه یای و قبل بركض
 قاف و فتح مؤنه جانب و این غایت جرات و شجاعت است كه در جهان مبر كه كسى با ستر نازد
 و نا آخذ بلجام بقله رسول الله عباس مى گوید رضی الله عنه و حال آنكه من گیرده ام لكام استر بهر
 خدا را صلى الله عليه وآله وسلم اكفها ارادة ان لا تصرع در عالی كه باز مى دارم بغله را از جفت
 خدایش این كه شتابان نكند بغله و نیز در ابوسعفيان بن الحارث اخذ بر كات رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم و ابو سفيان بن حارث بن عبد المطلب ابن عم رسول الله كه از قتيان قريش و
 منجنان عرب بود و گیرند بود در كات آن حضرت را تا نازد و اگر فرضا نازد و در كات باشد فقال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اي عباس ناد اصحاب السرة پس كفت آنحضرت اى عباس

آواز ده خدا و خدا نمره و التوحید و ضمیر نام درختی است که بیست (باب المعجزات)
 کرده اند و آن روز خدیجه که آن را ایمنه الرضوان خوانند یعنی نداده اهل طایفه را که درین وقت
 برسد فقال عباس وکان رجلاً صديقاً پس گفت عباس و بود عباس مردی صبیحت التوحید صادق و کسر
 تخانیه شده و مرد بلند آواز میبانه ضاقت بقلبت یا علی صوتی عباس میگوید پس کنتم من یاد از بلند خود این
 اصحاب الصوره کجا اند اصحاب سمره فقال پس گفت عباس و الله لكان عطفهم حين
 سمعوا صوتی هر آینه گویا باز بر کشتن اصحاب سمره و نگاهی که میشنید آواز مرا عطفه البقر علی اولادها
 بود مانند بر کشتن گاو ان بر بچه های خود که چگونه نیز در محبت و شوق می آیند هم چنین این جمله آمدند فقالوا
 پس گفته برای اظهار خدمت و طاعت و امثال امریا لمیک یا لمیک قال گفت عباس فاقفوا
 و الکفار پس کشتن کردند با کفران و الدعوۃ فی الاقصاء و دعوت یعنی استعانت و ندا کردن در
 انصار بود و یقولون می گفتند غایبان یا معشر الاقصاء یا معشر الانصار می گفتند ای گروه انصار مدد
 کنید و یاری دهید ثم قصرت الدعوۃ علی بنی الحارث بن الخزرج و سر کونا کرده شد دعوت بر اولاد
 حادث بن الخزرج انصار اولاد و برادران یکی اوس دیگر خزرج و بنی حارث از اولاد خزرج اند
 فظفر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی بقله کالمعطاء و علیها الی قتالهم پس نگاه
 کرد آنحضرت و حال آنکس و بر است بر خود بود و مانند گردن دراز کننده و درنگر بستن بر بنده بسوی
 قتال ایشان یعنی صحابه قتال می کردند و آن حضرت علیه السلام گردن دراز کرده بجانب ایشان
 می دید فقال هذا حیی الوطیس پس گفت آنحضرت این هنگام گرم شدن جنگ است و طیس
 التوحید و او کسر طاء مهله به معنی توداست و مراد اینجاست است فی المخرج فی طیس تودا آهسته و گفته
 اند که این عبارت از هیچ یکی پیشتر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشیده نشده است ثم اخل
 حصبات پسر که رفت آن حضرت چند سنگ بزرگ فرسی برون و جوه الکفار پس انداخت آن سنگ بزرگ
 و ابروی کافران ثم قال انهزموا و رب محمد پس گفت آنحضرت شکست خوردند این کافران
 سوکنند بر پرده و کار محمد فوالله ما هو الا ان رماهم بمصاباته پس بخداسوکنند نو و آن الزام نگردد بسبب آنکه
 انداخت آنحضرت ایشان را بسنگ بزرگ می خورد و یا بود و واقع مگر انداختن سنگ بزرگ و فمالات اری حدهم
 کلیلاً پس همیشه بودم من که می دیدم نیزی ایشان را که و امور هم مدبر اومی دیدم کار ایشان را
 پس رنده رواه مسلم و عین ابی اسحق نام او عمر دین عبد الله سبخی بنح سین مهله و کسر موحده
 و بکون تخانیه نسبت بسج که نام مردی است بود ابواسحق از مشاهیر تابعین کثیرا که وایه شده از سی و
 هشت صحابی سماع دار و قال قال رجل للهراء گفت ابواسحاق گفت مردی مرا این عازب را که از مشاهیر
 صحابه است یا با عماره کینت برادر است فوراً میوم چنین آبا که بختی شما از پیش کافران و از چنین

قَالَ كُنْتُ بِرَأْسِ آلِهِ وَرَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ جَاءَهُمْ بِضْعَتَانِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ (باب المعجزات)
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و لکن عرج شبان اصحابه ایس علیهم اکثر صلاح و لیکن این ستمه در بود
 که برون آمدند چون از اصحاب آنحضرت گذشتند بر ایشان بسیار ساختند فلما اقموا رماة لا یکاد
 یسقط لهم سهم پس پیش آمدند کوهی و مانند گاقران که نزدیک بود که بشنودند ایشان را میری یعنی این چنین
 تیر اندازان بودند که خطائی خود بر ایشان فرسودهم رشقا ما یکادون یسقطون پس تیر انداختند
 آن گروه این چنان و تیر انداختی که نزدیک بود که خطا کنند فاقبلوا هنالك الی رسول الله پس روی
 آوردند این چنان آنجا سوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی حای را که است پناه بان حضرت
 آوردند و رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بغلة بیضاء بر اسب سفید خود بودند که آنرا
 و لدل نام است و ابو سفیان بن الحارث یقرؤه و ابو سفیان که ابن عم آن حضرت بودی کشید آنحضرت
 و این غله او را که در گلاب آن حضرت بود و فزول و امتصوا پس فرود آمد آن حضرت از غله و طاب
 حضرت که در آنجا دو غا کر و وقال گفت آن حضرت چنانکه عادت غاریان می باشد و بدح نفس خود
 برای اظهار جلالت و شجاعت و تحکیم بر و آتش انا العبی لا کذب من پیغمبر مایح و روغ نیست
 و زین الالبین عیال المطلب من پسر عبدالمطلب که مشهور بود بشفرت و عزت و کرم ثم صفهم پسر
 معتب است آن حضرت صحابه را در ستاده کردیم در راه مسلم و للبخاری معتقده روایت کرد این حدیث
 رواه مسلم و مرتجاری رواه است معنی آن و لفظش مرسمه است و فی رواية ابیه و در ویشی مرتجاری
 و مسلم را هم رواه است که قال البراءه گفت بر اسم غارب کننا و الله اذا اعموا بالبأس فتقی به و دیم
 و تفتی که مزخ می شد عذاب یعنی قتال و مرنج شدن قتالی سختی و تندی و است چنانکه کسی در وقت
 خصب می شود و قایمی کردیم و پناهی کنیم بآن حضرت و ان الشیاع بینا الذی یحاذی به و درستی و لرز
 مردانه اگر کسی می بود که مقابل می ایستاد و باوی و در جالی که وی می بود بر جای می بود یعنی العبی یعنی پسر پیغمبر صلی
 الله علیه و آله و سلم و مجزیه اینکار زول و استیضه و بود و دیگر فتن سنگ بزدانند افتخار آن بجانب
 انکار و نه زیمت خود و ان ایشان بدان که در حدیث ابدل مذکور است و ذکر حدیث ثانی برای تفسیر
 قصه چنین است و بعضی گفته اند که انشاء شمعان بآن حضرت و پناه جستن ایشان بوسی و در اسباب این
 موطن مجزیه است و امر است برون از جریان عادت و ۲۲۰ و بن سلیمة بن الکوع قال خذ و نابع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غنیمتا فوالی صحابة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت سلیمة بن الکوع خوا کردیم با همراه آنحضرت غزو و چنین را پس برگشتند و دست دادند بعضی از
 اصحاب آنحضرت فلما غشوا الفح غنیمت محمد و ضم شین محمد شده رسول الله پس از گامی که نزدیک آمدند
 و قصد جیانت کردند گاقران بآن حضرت فزول من البغلة فرود آمد آن حضرت از اسب ثم قبض قبضة من

من تروا من الارض اسر كرت ان حضرت مني از خاک زمین گرفتند و بزرگواران را
هم آوردی بود ثم استقبلوه و جوههم بستر مقابل کرد آن حضرت بآن خاک و دویهای کافران را
بسته مقابل دویهای ایشان خاک انداخت فقال بس گفت آن حضرت این که را شاهد البرجوه
دشتند تا از دست ما بود و دویهای ایشان با دویهای ایشان فمعلق الله منهم انسانا الا ملأه غصية ترابا
بتلك القبضة بس پیدا نکردند ای تنای ایشان هیچ آدمی را اینجی هیچ آدمی بود مگر آن که بر گردن او
جسم او را خاک بماند و قبضه خاک که انداخت بجانب دویهای ایشان فولو املد عزین پس بر کشته
کافران و مخالفان که پشت از پشته انداخته بهم الله بس شکست و او ایشان را تنای او حضرت را و او
سلمان را و قسم لاسر الله صلى الله عليه وآله وسلم غناهم بين المسلمين و بخرش کردند و حضرت
عصیم بنی ایشان را امینان بنامان غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
ابو هريرة قال شهدنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غناهم بين المسلمين و بخرش کردند و حضرت
آن حضرت خرد و چنین را و او را امینان بنامان غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
بنرم چنین است فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم غناهم بين المسلمين و بخرش کردند و حضرت
گفت آن حضرت مردهای را از خیمه کسانی که همراه او بودند و او را امینان بنامان غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
فماقی ظاهر بود و دویها امن اهل النار فرمود این فرمود و از غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
من اشد القتال پس با کسی که خطه شد از جنگ و فتنان است که از کافران است و آنرا سخت ترین
قتالها بود و کثرت عده الجراح و بسیار غلبه بآن مرد و جراحها را سخت بکسر خنجرهای جراح بکسر و دست
و رجل فقال بس آدمی از خاک را بر سرش و پس گفت یا رسول الله انما ایت الله فی تحدی الله
من اهل النار قد قاتل علی بن ابی طالب من اشد القتال بزرگواران از حقیقت حال آن مردی که خرمیده می
تو که دوی از اهل آتش است به تحقیق اهل النار کرد و در او خدا سخت ترین قتال و کثرت عده الجراح پس
بسیار شد و می جراحها فقال اما انه من اهل النار بس گفت آن حضرت او را آگاه باش که دوی
الاف اهل النار است فکند بعض الناس بس بزرگواران یوسف یعنی مردم که شکسته و در صدق جز
آن حضرت که با او بود و این جد و جهد دوی و قتال چون می فرماید که دوی اهل النار است فقیه ما هو علی ذلك
اذ جعل الرجل الم الجراح بس انسانی که دوی بزرگان حال بود و ناگاه یافت آن مرد و در جراحها را
ظاهر می بیند و الی کتانه بلن بایل کرد و آنرا داشت خود را و اجسوسی بزرگان خود را و فتنه و غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
بزرگی را و او را بزرگواران را و الی کتانه بلن بایل کرد و آنرا داشت خود را و اجسوسی بزرگان خود را و فتنه و غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
سید خود را و آن بزرگواران را و الی کتانه بلن بایل کرد و آنرا داشت خود را و اجسوسی بزرگان خود را و فتنه و غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان
خود را بزرگواران را و الی کتانه بلن بایل کرد و آنرا داشت خود را و اجسوسی بزرگان خود را و فتنه و غصیت نامی که از جنایت کافران بدست آید و او را امینان بنامان

صلوات الله وسلامه عليهم اجمعين چنانکه سایر انواع مرض و اگر فرض کرده (بابا المعجزات)
 شود جری از اختلال و در اقبال بعات مرض موجب نمی گردد آن کمال اختلال را در سایر اقسام
 که مذکور نیست و در این مرض و بعد از حصول صحت و در این مرض چنانکه در سایر ناس و انبیا عليهم
 الصلوة و السلام طایفه است بر ایشان طریقی از آفات و تغییرات و آلام و اسقام
 آنچه طایفه است بر سایر ایشان را که مذکور است بر همه اجسام و خواص ایشان بر حد بشریت و جنات و
 اما در روح و خواص ایشان معصوم است از این و بعضی بلاد را علاوه گیرنده است علم و وحی و از ایشان
 اسباب هم از خصیصه و از اولیای اجماع هم می دانند که گویند این معنی و آوردن گاهی از کلام و ایشان را از آفات بشریت
 و احکام جنات بطریق اعجازی از حقوق عادت از برای اظهار شرف و کمال و امتیاز ایشان از سایر بشر و حتی
 که تقاضا کند اثر امکان چنانکه از انبیا نیز می بود و بر ایشان این نگاه است و نزد آنحضرت که انصاف القضا
 از هم بود و به کمتر از سحر این اجسام نیست و حکمت و در بنابر سحر در چشم شریف و ای صلی الله علیه و آله
 علم اظهار چنانست بنابر سحر و جبریان نیست الهی بر نبوت آن که اسرار حق و اظهار نبوت و اثبات آن بود
 به آنکه در سایر ناس نمی کند و کافران آنحضرت را سحر می گفتند پس حق تعالی بنابر سحر در وی ظاهر کرد و این
 که وی سحر نیست و اما تجمل نفس و عدم قدرت بر جماع که در حدیث مذکور شد و طریقی ضعف بر که در بعضی
 روایات آمده داخل بود و تلخیص شریعت و توحید و در مطلق دینی نیست از جهت قیام و دلیل بر عصمت و نزاهت
 وی و در ابلاغ شریعت و آن در بعضی امور و وسایفی است که آنحضرت بر این آن معیشت نشد و وفیلت
 و او نشد و در هیچ حدیثی و خبری نیامده که خدا در شده از وی صلی الله علیه و آله و سلم قولی یا فعلی بر خلاف
 آنچه اخبار کرده و ابلاغ نمود و در مخالفت آنچه نفس الامر است گفته و کرده و آنچه مذکور است جوهر و
 تجلیات است و این تجلیات را صادق اعتقاد نمی کرد و از ثبات نمی نمود و اعتقاد است وی بر پنج
 صدق و سه ادو احوال وی بر طریق عصمت و عدم تساد و در آنکه ضعف بر صریح هم ظاهری شد
 عقل و غیر نبود و هم در باب التوفیق و توفیق سحر بعد از مراجع از حد بیرون و در ذی الحیوة سادس
 و در بقای او گفته اند که چهل روز بود و در دینی شش ماه و در تقوای تمام سال غایب قوت و غلبه وی چهل روز
 بود و در بعضی آثار ناشنی ماه و تقای بعضی و بقایای او تا سال و اسم اعظم و نظریه علم بدان که حاصل شده اینست که
 گفت عایشه حتی اذ اکان ذات یوم جعلی یا وقتی که بود آن حضرت روزی نزد من دعا الله و دعاه
 دعا که در آن حضرت خدا داد و دعا کرد آن را یعنی دعای اگر دو بندگان دعا می کرد و در آن ستم بود و در اینجا
 دلیل است بر استحباب و بهیبت دعا و حصول کبر و در ذل بلاد گفته اند که از خواص همان وقت دعا
 می کنند که وقت اجابت رسد و بکار آن و ای که اندک دعا می کرد و یا بشد تا در وقت خود و استحباب
 می کرد و ثم قال بر سر گفت آنحضرت اشعرت یا عایشه ای میدانم و خبر دار می ای عایشه ان الله قد

افتخانی فیما استفتیته که ای صفای جواب داد مرا در چیزی که در (توایب المعیونات)
 خواست بودم از وی جواب آن جناب فی رطلان جلوس احد هما اعتدلا فی الامی والاخر طین جلی
 آمد مراد در نوشتن یکی از آن دو مرد در دست من نوشتند و بگفتی بر چاههای من قسم قال احد هما
 لصاحبه پس گفت یکی از آن دو مرد بر بار و بر صاحب خود را میاویجع البرجک چیست سبب در آمدن
 در خبری این مرد قال بطوب گفت صاحب و بی این مرد سر کرده شده است طبعه معنی استخر می آید
 و یکی از معانی طبع است قال گفت آن یکی و من طبعه و که استخر کرده است او را قال لبید این
 الاحصم اليهودی گفت آن را بگو سر کرده است او را البید بن عاصم بودی و گفته اند که دختر آن دی
 کرده بود و نامزدی و شرکت و می قال فیما ذاک گفت و او چه جز بکر کرده است قال فی لشیط و مشاطه گفت سر
 کرده است و در مشط بضم م و سکون شین و انضم لآن و لغناشت و بیکر نیز و او دست نه و مشاط بضم مویلا
 که از شایه اند و جفیه طلعه ذکر و در غلاف شکوفه که بخت بضم جیم و نشد بد قال غلاف شکوفه و طبعه فتح ط
 و سکون لام شکوفه و آن برای بر داده هر دو میباشند و این چاشکوفه نیز بود و ظاهر این خاصیتی و بگو و اراد
 و حب بوحده برادر است معنی حب و حمت هر دو یکی است قال قاین هو گفت پس کجا نهاده
 اید آنرا قال فی بید و روان گفت در چاه و روان فتح ذال مجحه و سکون ذال نام چاهی طبعست و او در معنی
 و آیات از روان فتح هر دو هر دو صحیح و امشود و انست و اولی الجمع و است شهر است فلن هب البنی صلی الله
 علیه و آله وسلم فی اناس من اصحابه الی البیر پس رفت آن حضرت در میان چند مردم از اصحاب
 خود بسوی این چاه فقال هذه البیر التي اريتها بئس گفت آن حضرت این چاهی است که نموده شد
 مرا و کان ماءها لقاعة الجاه و گویا که آب آن چاه آن است که ترا گرفته اند است در وی دنیا بگر حاد شده نون
 کبابی خوشبوی مشهور است و کان تظلمنا و من الشياطين و گویا بامرهای خرمای و او هر های و و و آن
 است فاستخرجه پس بیرون آورد آن حضرت آن سحر را که در آن چاه نهاده بود و نور بستی گفته که
 گاهی هم مان می رود که بر آن بفرمان می و تظلمنا و من الشياطين در خانه که کرد و آن چاه بود اند که
 آنها را شبیه بر و من الشياطين داده باشد و بفتح سطر و لیکن مراد شکوفه های قن است که در چاه
 و فن کرده بودند و عرب و دشت شیاطین را القبح لمرطری و از آن و بعضی گفته اند که مراد شیاطین بامرهای
 خبیث اند که آنها را سمیه شیاطین کرده اند متعلق علیه و دور و این از این عباس آمده است که
 که آن حضرت علی و عمار از رضی الله عنهما فرستاد از برای استخراج سحر از زیر دروازه آن پس یافتند ایشان
 در وی غلاف شکوفه نخل را که در وی تمثال آن حضرت از حرمات خدایه و تصور نهاده و وی جلایند و در شده
 زده بازده کرده است پس آورد و جریل موزن را نهادی که از آن می خواندند کسی کشاده می شد و
 و هر سوزانی که از آن بیرون می آوردند آن حضرت را نسکینی و آرای می شد و شاید که آن حضرت بر هر

مر آن چاره نده علی و حماد را بد آمدن درون چاه و بیرون آوردن امر (باب المعجزات)
 و باشد و نیز در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود و هیچ نکفت
 و مقام اشقام آنها را سناد و فرموده شد بر آنکه بخش را دوست نمیدارم ۴۰۰ و عن ابی سعید الخدری
 ل بیما نحن عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو یقسم قسما گفت ابو سعید در آن
 که ما نزد آن حضرت بودیم و حال آنکه آن حضرت بخش می کرد مالی را و قسم بفتح قافست مصدر راست
 بخنی مقوم و قسم بکسر قافست بمعنی نصیب و بخش و این مال از غنایم حنین بود که قسمت کرد آن را
 همراه ابناء آمد آنحضرت اذوالخویصر بضم خاء مجمره و فتح و او و سکون تخمین و کسر صاد ملامه و هو
 الحرجل من بنی تمیم و ذوی النجاشه مردی بود از بنی تمیم فقال پس گفت آن مرد یا رسول الله اعدل
 دل کن در قسمت و هم را بر آورده فقال و یلک فمن یعدل اذالم اعدل پس گفت آنحضرت
 ای تو پس که عدل می کنی وقتی که من عدل کنم قد حجت و خسرت ان لم اکن اعدلا به تحقیق تو میدانی
 و زبان گاردندی تو اگر بنستم من که عدل کنم زیرا که امید داری و سود مندی شاد و عدالت من است
 و مرا رحمت عالمیان ساخته برای اقامت عدل فرستاده و اگر من عدالت نوزم شاد و جزنا امید می
 و زبان کاری بجزی نیست فقال عمر ایذن لی ان اضرب عنقه پس گفت عمر رضی الله عنه اذن ده
 مرا که بزنم کردن او را فقال خه فان له اصحابا پس گفت آن حضرت بکند او را و تعرض می بوی
 زیرا که مرا و ابا و الله که یحقر احدکم صلوته مع صلوته هم خود و خود می پرداز و یکی از شما نماز خود را
 در مقابل نماز ایشان و صیامه مع صیامهم در روزه خود را با روزه ایشان یعنی در ظاهر نماز و روزه ایشان
 بیشتر و قوی تر از نماز و روزه شماست و از گشتن مضایان نمی واقع شده است اگر چه نماز و روزه ایشان
 برصعد قبول نمی رسد و اگر چه ایشان واجب القتل شوند و خروج ایشان بر امام چنانکه می فرماید
یقرؤ القرآن لا یجوزوا قیامهم می خواند قرآن را و می کند و قرآن بخندای ایشان و اکنایه نیست
 مانع م صدور وصول به محل ثابت و قبول و یقرؤن من الدین كما یمرق الهم من الرمیة می بر آیند
 از دین چنانچه می بر آید می کند و بر اثر شکار که انداخته می شود بر بسوی وی یفتقر الی فصله نگاه کرده
 میشود بسوی پرگان بر الی و صافه نگاه کرده می شود بسوی و صاف تر و ضم را و گسر آن بی که پیچیده می شود
 بر محل فصل و الی وی الی تضییع نگاه کرده می شود بسوی بخشی سهم بفتح نون و کسر ضا و مجمره و تشدید تخمین
 و هو قله و نهی قدح بر است بکسر قاف و سکون دال یعنی چوب تیر و این تفسیر از دادی است
 در میان قول آنحضرت الی قلده نگاه کرده می شود بسوی قلده ذوی بدغم قافست و فتح ذال بمعنی دوی
 برای تیر یعنی می کند و بر اثر شکار از پرگان تیر افلا یوجد غنیه شیء پس مافه نمی شود و در غیر بجزی از اثر شکار
قل سبق الفوت والدم در حالی که گذر شده است بر سر گفن را و خون را یعنی این فرق هم چنان از دین می گذراند

که قریب این صفت اند شکاری کند و در کمال بیخ اتر آن از خون و غیره و در پنج خروسی از بایان در (باب المجهزات)
تا باب المجهزات می گردد و باین حدیث است لال کرده است که کسی که زخم کرده است خود را در جراحی و خطای گفته است
که مراد باین است شایع است امام است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
چنانچه بیرون می آیند از شکار و شکار می کنند و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
نبی بنی هاشمی و نظری کند و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
بودی چیزی از خون بعضی از علما گفته اند که این است ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنویسند و در
کتاب جراحی است ایمان و از امام مالک از کاتب ابن اسحاق پرسیدند که آیا کافرند ایشان گفت آری کافر
که نجات اند ایشان و مثل این از امیرالمومنین علی علیه السلام و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
آیتهم فی جبل اسود علامت اصحاب این مرد که در بیابان بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
از ایشان است یا در کتب که احمدی علیه السلام مثل ثلثی الجوابی و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
است او مثل البضعة یا مانند پاره گوشت قبل از در فتح تا و ذال منامه و مکه و در اصل متذکره و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
نه حرج یعنی هر کس می کند و می آید و میرود آن نادر و می آید از این جهت و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
فتح و ال و تشبه بدخانی و می آید و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
می آیند این مرد و در کتب که احمدی علیه السلام مثل ثلثی الجوابی و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
فرقه انجیلی و اصحاب دوست و ضعیف است و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ابو سید خدی که ای می تو هم که من شنیده ام این حدیث را از
آنحضرت و اشهد ان علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال لهم و انما هی و کفر ای می تو هم که امیرالمومنین
علی بن ابی طالب را این حدیث را از آنحضرت و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
المرجل قال له من و جان فتح کرد و کشت ایشان را علی مرتضی امر کرد و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
بینان کشیدگان پس غالب کرد و شد قاتل بدین پس آورده شد و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
تا آنکه نظر کردیم من بهوشی او و یافتیم او را علی بن ابی طالب رضی الله عنه و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
الذی نعتی و عشی که در جفت که در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
و در اول حدیث واقع شده است این چنین واقع شد که اقبل رجل آمد و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
و در میان و در اصل خود فرود رفتن است و در زمین لما فی الله و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
بالص و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
اثر است مانند بی و وجه هر یک حرکت و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین
و در بخاری و مسلم و ابن ماجه آمده است که بیرون می آیند از دین

است و تو هم انجا دهم و خطاست فقال پس گفت این مرد این بد شکلی (باب المعجزات)
یا محمد انا لله ای محمد پر از نور کن و طاقت کن خدا را عدل کن فقال پس گفت آنحضرت قسم طاع
الله انما اعصيته پس گشت که فرمان برداری خواهد کرد خدا را و وقتی که من فرمانی کنم یعنی من از نه
مطیع تر و فرمان بردارنده تر م خدا را پس امر بطاعت نمودی کنی قیام جنتی الله علی اهل الارض پس
اسحق می کرد و اندام را خدا می توانی بر تمامه از مینان و می فرستد مرا بر خلق تا عدل کنم میان ایشان و لا تأمرونی
و اسحق می کرد و اندام شمارا دعا و نمی بکند بر من فقال در جمل قتلها پس و خواست از آنحضرت مردی
از صحابه بکشتن و بی واکه این امر گشت چنانکه در روایت سابق گذشت که گفت عمر که اذن ده
مرا که بزخم برون آورده افشاده پس باید داشت آنحضرت آن صحابی را از کشتن وی فلما ولی پس
چون دست بردار آمد و قال ان من ضغضی هذا قوم ما گفت آنحضرت از اصل این مرد که وی پیدا خواهد
شد یقرؤن القرآن لا یجوز لنا جرهم یقرؤن من الاسلام من وقی البهم من البرمیه ضغضی
بکسر و ضاد و تخمه و بد و هزه معنی اصل مراد از اصل این در سبب و مذایب است که سواد از وی زیرا که
خواجه از نسل و اولاد و النجاشی بود و قیام جنتی اهل الاسلام و یدعون اهل الارضان پس می کنند
این قوم خواهد که مسلمانان را و می گذارند و ترک می دهند بر سنان و او جناب آنها نمی کند که اکرم است
لعن ادرکتهم لا قتلهم قتل جاهد فرمود آنحضرت و الله اکبر فرمود و یام من ایشان را و در زمان من
باشید هر آنکسی که ایشان را کشتن عا و مراد بکشتن عا و ایما که و استیصال ایشان است بالکلیه
و تعبیر قتل بر ای مشاکه است و الا عا و کشته نشده اند بلکه بر هر قدر میماند که شده متفق علیه ۲۶۰ و عن
ابی هریره قال کنت اذ غوامی الی الا حلام و هی مشرکه گفت با ابوهریره رضی الله عنه بودم من می
خواهم من با و خود را با اسلام و می بروین مشرکان بود و قلع و عقرها پس دعوت کردم من با و خود
را و زنی فاما معتنی فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما اگر چه پس شتوانید ما و من مرا یعنی
گفت و من شنیدم از وی در بیان ما را آنحضرت چیزی که ناخوش دارم گفتن وی آنرا یاد کردن
من را اکنون آنرا اذکار است که مراد از اوست است و ردی با طاع نظر اند که فاطمیت رسول الله پس
آمدیم بر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و انا ابکی و حال آنکه من گریه می کنم بر حال ما و فقلت پس
گفتم یا رسول الله ادع الله ان یرحمی ام ای هرینه و عا کن خدا را و در خواست از وی که ما را راست نماید
ما و زانی را و فقال اللهم اهد ام ای هریره پس گفت آنحضرت خداوند است کن ما و زانی
هریم را ففتیحت بهتیش ایدعوا النبی صلی الله علیه و آله و سلم پس امیر من از پیشش
آن حضرت خواستمال دعای آنحضرت که کردید برای ما و من فلما صرت الی الیاب پس هر گاهی که
کشم و آدمم بر و رخا فاذ اهو میاف پس ناگاه دیدم که در سینه و بر سینه زده است فسمعت امی

حشف فلما می پس شنبه مادر من آید از پایهای مرا حشف بخاوش، مخمبین (باب المجهزات)
 فقالت مکانک پس گفت مادر بجای خود ما ش و پدر آید اباهو بود و از تهرج ما هم الی برید و ندای دی
 استاجال دی درضا قبول قول دی مفهوم می کرد و دی گوید ابوهریره که سمعت غرضه الماء و شنیدم
 جنبان آب و اگر مادر من غسل می کرد غرضه بدو داد و ضا دهم بمجمه جنبان آب و سویی فاغتسلت
 و لبست درهما پس غسل کرد مادر من و پوشید پیراهن خود را و عجلت عن عمارها و دستا
 کرد از سرپوش خود یعنی از پس شتابی ضا و اتوانست پوشید و خمار بکمر خا و بمجمه بخرزان غفقت
 الباب پس کشا و مادر در اثم قالت یا اباهو برة اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا
 عبدا و رسول الله فرجعت الی رسول الله ابوهریره می گوید پس برکشم و آدم من بسوی پیغمبر
 خداصلی الله علیه و آله وسلم و انا ابکی من الفرح و حال آنکه من گریه می کردم از شادی که به او اقسام
 است گاهی از غمی آید و گاهی از شادی یعنی از خوش طبعان گفته اند گوید شادی از اذیت که غم صورت
 گریه شده از درون بدی رود و فحمد الله پس شاکت آن حضرت خدا را و شکر کرد و بر اسلام مادر
 من و قال خیر او گفت آنحضرت یک یعنی کلامی گفت متضمن یکی از دعا و بشارت پیغمبر اینجا
 ظهور اثر دعای آن حضرت در شان مادر ابی هریره فی الحال مادر و آن آباد استماع شدت که دی داشت
 پس این از نصرت آن حضرت بود و دی دیگر داندن و دی دل داد از گز با سلام مادر آن
 و او مسلم ۲۷۰ و عنه قال انکم تقولون اکثر ابوهریره من النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 گفت ابوهریره دسی شامی گوید که بسیار کرد ابوهریره و آیات احادیث از آن حضرت و الله المومنان
 و لقای خداصلی الله علیه و آله است مراد از قیامت یعنی اگر من کم و بیش کرده باشم و خیانتی و زید و خدای
 تعالی در قیامت جزای من خواهد داد و آن حضرت فرموده است من کلام علی بتحدی الحدیث بعد
 از آن سبب اکثرا خود ا بیان می کند و می گوید و ان اخوتی من المهاجرین کان یغفلهم الصقی
 بالامواق و بدوستی برادران من که مهاجران بودند بازمی داشت ایشان را از عمارت شریف
 آنحضرت دست بردست نردن بیازاد نگذاشت است از بیع و شرا که در آن با بیع و مشتری دست بر
 دست یکدیگر میزنده از جهت بودن ایشان اصحاب تجارت و ان اخوتی من الانصار کان یغفلهم حمل
 عمل اموالهم و بدوستی برادران من که انصارند بازمی داشت ایشان را کار مال می ایشان مراد با سوال
 نزد اهل بیته باغ داد و اعت می افتد چنانکه نزد اهل که شتران و گوسفندان و انصار را با سبب بیاورن
 و زراعت بودند و کنت امور امسکینا الزم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابوهریره من مردمی مسکین که
 پیوسته می بودم و ملازمت میکردم آنحضرت را علی ملاه وطنی بر پرکردن شکم خود یعنی فقیری بودم و هر چه
 میر رسید همان قدر که شکم پر کرد و دمسدوح کند قناعت می نمودم و تجارتی و زراعتی نداشتم بآنان مشغول

مشغول شوم و از دربار شریف خود انجم و در ملازمت شریف می بودم و احوال (باب المعجزات)
و احوال آنحضرت را امید می دیدم و می شنیدم و قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يومئذ كنت آنحضرت
روزی که من بیضا اهل منکم ثوبه حتی اقصی مغالعی. هله هرگز فراخ نکند و نکشاید یکی از شما جامه خود را
تا آنکه تمام کنم سخن خود را که این است است است بد عاقل که کرد آن حضرت برای است خود حفظ
و نگاه داشتن و آنچه شنیدند از آن حضرت از احادیث ثم یجمعها الی صنادید و ستر کرد آن جامه خود را
بنویسند خود فیمنسی من مغالعی شیئا ابد پس فراموش کند هیچ جزیره از احادیث من که یاد گرفته
است همیشه بپوشد دعای می کنم هر که جامه خود را فرزند برکت آن دعا داده آن جامه بسند خود خرم کند هر چه از
احادیث من یاد گرفته است هرگز از یاد وی نرود قبسطت لمرء لیس علی ثوب غیر هاتین پس بسط
کردم بپوشی را که خود بر بدن من بر آن گفتم و نمره و تلخ نون و کسر میز یکم ششمین که در وی سبای و سببی
باشد عفی عنی النبي صلى الله عليه وآله وسلم مغالعه تا آنکه تمام کرد آنحضرت و قال خود را این
دعای را که خود تم جمعها الی صنادید پس ترجیح کردم آن را بسوی سینه خود و فوالله بیعده بالحق
ما اعمیت من مغالعه ذلك الی یوحی هله پس سوگند بخدا می که فرستاده است او را بر این فراموش
کردم از سخنان آن حضرت که شنیدم بودم تا آخر و متفق علیه ۲۸۰ و عن جریر بن عبد الله قال
قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الاتري يحيى من ذي الخصلة گفت جریر بن عبد الله بلی که
در عزت و شرف و حسن صورت و سیرت و نصیحت غنی و گاه بود گفت مرا آنحضرت آیا آب شس
نمی دانی و خلاص نمی گردانی تو مرا الا دی الخلفه و غنی شکی آورد از الخلفه و تلخ خام مجده و لایم و بضم هر دو
بفرآند و صد و صد نام بخانه بود که او را که به ایام می گفتند القیامه خشم و روی بی و نام او خاصه یا خاصه
نام و ذوقی است که بد رخت می دیدم خوشتر در آن خای روید قلت بلی گفتم بلی راحت می دهم و خلاص
می گردانم ترا از آن وی شکم آنرا او حکمت لا اثبت علی الخیل و بودم من که ثابت و بر جای خود نمی ماندم
بر اسب و سوار می وی افتادم از وی فذکرت ذلك للنبي پس ذکر کردم آنرا که من ثابت نمیتوانم
بود بر اسب مریم خبر را صلى الله عليه وآله وسلم فضر بولد علی صنادید پس زد آنحضرت دست
مهرار که خود را بر سینه من برای توبیت و تثبیت فوجدها اثر علی صنادید پس یا قمر نشان
دست شریف آن حضرت را در سینه خود و قال اللهم ثبته و گفت آن حضرت و دعا کرد مرا خداوند
ثابت دارد او را در محکم و در جا و از بر اسب بلکه در آن کار و احوال و واجعه هاد یا مهر یا دیگر و آن را راه
راست نماید و دعا داد است یافته شد و قال فما وقعت من فرسی بعد گفت جریر پس بمقام من از اسب خود
بعد از آن را اینجا می نمودم که هر که را آنجات قوت و دلیری نمیشد و هرگز مست و نتوان نشدی اللهم
از قیام تو مرا دل و دلیری من و رویه خویش خویش و من یکن تر مول الله اصرته

ان فلقه الاسد في آجامها تجمد و این ضعیف و رقی که با قاضی است که معظمه (باب المعجزات)
 مشرف بود م چون در خدمت حاجی فخرید خشی که از مردان راه و بهلولانان طریقت بود می رسیدم
 و سنی بر پشت این فقیر بنزد بدوی فرودند اللهم ثبته اللهم ثبته ایمنه داری تمام است که بر طریقه حق
 و دین ثابت و راست باشد ان شاء الله تعالی فانطلق فی مائة و خمسين فارسا من احمس پس و دان شد
 جریر بجانب ذی القعدة و شکستن آن در صد و پنجاه سوار از احمس مجاوسین مملکتین بر وزن احمز نام
 قبایل است از قریش نام کرده شد بدین از جهت شدت و صلابت در شجاعت و حماسه به معنی شجاعت
 است فقیر قها یا الفار و کسر هاء پس سوخت جریر ذی القعدة و بدلتش و شکست آنرا متفق علیه
 ۳۹۵ و عن انس قال ان رجلا كان يكتب للنبي صلى الله عليه وآله وسلم رداً است ان
 انس که بر دی بودی نوشت برای آن حضرت وحی یا جز آن قادر قد عن الاعلام و لحيق بالمشركين
 پس مرده شد و باز گشت از مسلمانان و باز پوست بمشركان و این مرد فخرانی بود که بسلطان شده و باز مرده
 گشته بمصر انیت باز رفت فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان الارض لا تقبله بد رستی زمین
 نمی پذیرد او را و در دن خود نمی گذارد فاجبرني ابو طلحة انه اتى الارض التي مات فيها انس
 می گوید پس خبر داد مرا ابو طلحه انصاری که از مشاییر میاید و زوج ام انس است که می آمد زمینی را که
 مرد آن مرد و دفن کرده بود و در وی فوجده و معبودا پس یافت ابو طلحه او را بیرون انداخته شد و از
 قبر برداشته و فقال ما شان هذا انس گفت پذیر سید ابو طلحه چیست حال این مرده که بیرون افتاده است
 فقالوا دفنا و هو ان اقلهم قبله الارض پس گفتند که کردیم او را چند بار پس قبول نکرد داد او را
 زمین و هر بار که دفن می کنیم بیرون می افتد متفق علیه ۳۰۶ و عن ابی ایوب قال خرج النبي صلى
 الله عليه وآله وسلم و قد وجبت الشمس رایت است از ابی ایوب انصاری که از کبار اصحاب
 است و آنحضرت در آمد از بهرت بمنزل وی نزول کرده بود و گفت بیرون آمد آنحضرت و حال آنکه
 فردا فدا بود و آفتاب یعنی غروب کرده و جمع صوتا پس شبیه آنحضرت آذانی را فقال يهودي فلي
 قبور هاء پس گفت آنحضرت این آذان پس آنست که بود عذاب کرده می شوند در قبرهای ایشان
 و این آذان یا عذاب بود است که از عذاب فریادی که دنیا و آواز واقع شدن عذاب یا آذان فرشتگان
 که عذاب می کنند و اول ظاهر تر است و نزد طبرانی چیزیست که دلالت دارد بر آن متفق علیه ۳۱۰ و عن
 جابر قال قدم النبي صلى الله عليه وآله وسلم من سفر رایت است از جابر رضی الله عنه گفت باز
 آمد آنحضرت از سفر منی فلما كان قرب المدينة پس هنگامی که بود آن حضرت در نزدیکی مدینه حاجت
 ریح بر آنیکند و برخاست با وی سخت فکاد ان قد فن الراكب پس نزدیک بود که در کوه کنه سوار را
 میبرد و پوشیده که داند از نظر دها که کند فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انس گفت

پیغمبر خدا بعثت هذه الریح الموت منافق را بکینه شده است این (باب المعجزات)
 ماد از جنت مردن منافق قلندم المدینة فاذا عظیم من المنافقین قلومات بس رسید آنحضرت
 بمده پس ناگاه گمان تری از منافقان مرد و است و سبب ایمان ریح موت منافقین و جو و جنت و کدورت
 و بر یمنی مردن ایشان را که در حال مردن و زندگانی مثل گفت و بحث اند رواه مسلم ۳۳۰۰ و عن ابی سعید
 الخدری قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم یرون آدمیم بابا آنحضرت از کعبه بسوی مدینه جنتی قلند ما
 صنفان تا آنکه رسیدیم به صنفان بنجم عین و کعبون سین و بنام صنی است بر دو مرحله از کعبه منظره فاقام
 بهایالی پس اقامت کرد آن حضرت بصنفان چند شب فقال الناس ما نحن ههنا فی شیء پس گفتند
 مردم بنجم ما اینجا در هیچ کاری و جنگی و ان عیالنا لحاق و بدرستی اهل و عیال ما غایب
 و وایس ما گماند و خوف بضم ح جمع طاعت یا طاعت و اطلاق کرده می شود و بر حاضر و غایب و در نهایت گفته
 حالت می گویند و فی کرب قربت غایب شوند مردان و اقامت کنند بمان ما فرامان علیهم ایمن بنجم
 بر عیال که دشمن بر ایشان تار و دو غارت کند فیبلغ ذلک النبی پس رسید این سخن پیغمبر را صلی الله
 علیه و آله وسلم فقال و اللدی نفسی بیده ما فی المدینة شعب ولا تقب الا علیه ملکان یحرسانها
 پس گفت آنحضرت و سو کند خود که نیست و مدینه را می زند سوداخی بگر گاشته و گذاشته شده اند
 بر هر یک و دو فرشته که پاس بانی و نگهبانی می کنند بیده را تنب بکمر شین را ایمان که و نشیب للنج یون و سکون
 قائم نیزه می راند و کرده است ولیکن این جامه را راه میان دو مرای است که کو چای شهرست چنانکه در
 حدیث آمده که بر انقباب مدینه ملائکه اند که در نمی آید آخر اطحون و دجال عقی قلند مو الیها ما آنکه آدم
 آید شما بسوی مدینه و بر سید آنجا تم قال او تحلووا سنرکلت آنحضرت کوچ کنید فادخلنا بس کوچ
 کردیم ما و اقبلنا الی المدینة و روی آورد ویم بسوی مدینه قال الذی یحلف به پس سو کند تا گوی که سو کند
 خورده می شود بوی و سر او را است تا آنکه سو کند بوی خورنده پیغمبر و آن حی جل و علاست ما و وضعنا
 رجالاتنا حین دخلنا المدینة تنهادیم بار خنهای خود را انگاری که در آمدیم مدینه را حتی اغار علینا تا آنکه
 غارت زدند بر اینو عبد الله بن اخطان بعین مجحه و طاهمه و متوحین نام قیده است و ما و یحییهم قبل
 ذلک شیء و بر نمی ایست ایشان را پیش از آن هیچ چیزی پس صادق آمد خزان حضرت که خبر داده بود
 که ناگاه مدینه را بدیدیم پس از مسافر شترگان تا وقتی که قدم آید آخر او را مسلم ۳۳۰۰ و عن انس قال
 اصابت القاصی سنة علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم گفت انس رسید مردم را
 نخلی در زمان آنحضرت سه به معنی سال است غالب آمده بر سال فخط فیهما النبی پس در اشای
 آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یخطب فی یوم الجمعة خدی می خواند در روز جمعه قام اعرابی
 استیفا و بادیه نشینی فقال پس گفت یا رسول الله هلك المال و جاع الصیال و هلك شمل از بارغ و

بیسان و زراعت و دواب از نایافت آب و کثرت شرعیال انشیعیان (باب المعجزات)
 فادع الله لئلا یسب دعا کن خدا را برای مافز قی یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست مبارک
 خود را و مافوق فی السماء قزعة و طالع انگینی بین مادر آسمان بار و ابر قزح بلخ قاف و زای بار می ابر
 تنک نزع بتای فو الذی لعمری پیدا ما و ضعیها حتی ثار الحباب امثال الجبال پس بدست گرفته نهاد
 آنحضرت دست را تا آنکه بر جست ابرمانند کوهها و جامع الاصول ما و ضعیها نهاد هر دو دست را و این
 ظاهر تر است ثم لم یزل هن منبر حتی رایت المظرب یقعاد عن لحيته پس سر فرد نیاید از منبر خود
 که بر وی اسناد بود تا دیدم بار اگر که میرفت و فرو می افتاد از لحيه شریف وی یعنی حاصل فرد آمدن
 از منبر و بیرون آمدن از مسجد باران شروع شد و اصل حدود از بالاسیا بان فرد آمدن صند و فطرتا
 یومئذ لك بسن باران داده شدیم تا آن روز که دعا کرد آنحضرت و من الغد فرد ای آرزو و من بعد
 الغد و بسن فرد احتی الجمعة الاخری تا جمیع دیگر و قام ذلك الاخر ای او غیره فقال و در اسناد
 و در جمیع دیگر آن اعرابی یا مردی دیگر جوی پس گفت یا رسول الله تهدم البناء و تخرق المال ویران
 شد خانه ها و آب از سر که شد ما نهاد افادح الله لنا پس دعا کن خدا را برای ما یعنی که بایستد
 باران فرود آید یدیه پس برداشت آن حضرت هر دو دست خود را فقال بسن گفت آنحضرت
 اللهم حوالینا و لا علینا خدا و ما یار ان کردا که و ما در مزاج و مناسبت و نهاد ان بر ما و حوالیه بلخ لام
 است نه کسر آن و حوال یک منی است و تنبه بقصد منی نعد و نگه او است فمایشین الی ناحیه
 من الحباب الا ان خرجت بر اشارت نمی کرد آنحضرت هیچ سوی را بر که آنکه کشاده می گشت و در و اینی
 من الحباب بجای من الحباب و صارت الملائكة مثل الجوبة و گشت بالای مدینه ماند گوی یعنی در همه اطراف
 و آنفاق مدینه ابر بود و باران می ماید الا بر مدینه که ابر نبود و جوی بلخ جبر و سکون و او و موند گوی کرد افراخ
 و در قافوس گفته که جبر سپرد و جود و در و دانی بجای مثل الجوبة کا الکلیل آمد و گشت مدینه یعنی
 فوق مدینه مانند تاج تشبیه کرد فرجه سحاب را بدان وصال الوادی قنایة شهر اوسیلان کرد و در ان
 دست رو داند گاه بر تا یکماه و قنایة باین وجه مرصوب است و برقع بزر وایت کرده اند بیان وادی و قنایة نام
 وادی است و بجانب جبل یعنی دوان شد آن وادی که نام آن قنایة است تا یکماه و این موافق است
 تا آنچه در روایت بخاری آمد وصال الوادی وادی قنایة و قنایة برین روایت نفوذ است غیر توین و لم یجی
 احد من ناحیه الا حدث بها لحد و نیاید هیچ یکی از هیچ سوی مگر آنکه خبر داد بباران یگو بسبار و جوی بلخ جبر
 و سکون داد بباران کثیر یا دانی که فوق انبارانی نیست و فی روایة قال گفت آنحضرت اللهم
 حوالینا و لا علینا اللهم علی الکام خدا و ما یار ان بر شهادت کلام بد هر جمع اکبه فتحات جای انداخت
 که هنوز سبک نشده است و الظراب و یار ان بر که و ما ظراب بکسر فای سحر جمع ظرب بر وزن گفت که

که فراموشی با کوه غرور و بطون الازدیة و مباران در دین مایه و ادبی نام و معاشرت (باب المعجزات)
 الشجر و در جای بدست و در زمان قال گفت و ادبی حدیث که این است فاقلمت پس قطع کرد
 شد و کشاده شد ابر و و چون چنان شدی فی الشمس و بر و ن آمدیم و در حالی که ایامی و ویم در آنجا
 متفق علیه ۳۰۰ و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا خطب استند الی
 جلد خنثیة گفت جابر وقتی که خطبه می خواند آنحضرت ایستاده بود و دست خنثی را بر جیم و سگون ذال
 بجهت من میسوزانید و سوزنهای مسند که در زمان آن حضرت سوزنهای مسند از چوب خرمای بود و
 این را که در آن چوب سوزنهای مسند بود فلما صنع له الیمین پس چون ایستادی که سوزن شد
 منبر فاستوی علیه پس بالا برآمد آن حضرت بر منبر و خطبه بر منبر خواند صاحب المسند الخلی کان یخطب
 صلی الله علیه و آله و آن حدیث که خطبه می خواند آنحضرت نزد می پیش از زمان آن منبر حتی کلمات آن
 فتنش تا آنکه فرستاده شد که در باره شود آن خطبه از فریق آنحضرت فغزل اللہ صلی الله علیه و آله
 و سلم پس فرود آمد آن حضرت از منبر حتی داخل خانه آنکه گفت آن خطبه را ففضله الیه پس
 فراموش آورد آنحضرت تا دانی فراموشی خود و در آنکه گفت فحسبنا ان اللہ صلی الله علیه و آله و سلم
 فتمش و کلمات پس گفت آن خطبه که در آن خطبه هم بود و آنکه گفت فتمش و کلمات پس گفت آن خطبه که در آن خطبه هم بود
 و فراموشی و فراموشی می کرد و در دین مایه و ادبی حدیث که این است فاقلمت پس قطع کرد
 است و دلالت کند بر مشوق می توان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحتی استقرت تا آنکه قرار یافت
 و آنکه نام که گفت آن خطبه گفت آنحضرت یکم علی ما کانت تدع من اللہ کل کریمه کرد آن خطبه بر فقهان
 و خبری که می شنیدند از روایه اخباری و آنکه حدیث بدیع از جماعه از جماعه از طریق کثیر و دایت کرده
 اند که شک و شبهه ندارد در اخباری و آنکه حدیث بدیع از جماعه از جماعه از طریق کثیر و دایت کرده
 است و این حدیث فقیه است نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آنست که حدیث جبریل بدیع است و آنرا است و
 حافظ این حدیث در فتح البیان گفته که حدیث حسن بدیع و اشتقاق تفریع و استقرت است به نقل مستقیم که
 بدیع یعنی است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و فاضل و مشهور و گفته حدیث جبریل بدیع
 میشود و منتشر است و خبر آن سواد است فاضل الی صحیح آثاره از اخرج کرده اند و حسن بدیع چون حدیث
 می گردان می گردان می گفت ای بندگان خدا چه بختی می گردان می گردان می گفت ای بندگان خدا چه بختی
 است علیه و آله و سلم پس فراموشی و فراموشی می کرد و در دین مایه و ادبی حدیث که این است فاقلمت پس قطع کرد
 است و دلالت کند بر مشوق می توان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحتی استقرت تا آنکه قرار یافت
 و آنکه نام که گفت آن خطبه گفت آنحضرت یکم علی ما کانت تدع من اللہ کل کریمه کرد آن خطبه بر فقهان
 و خبری که می شنیدند از روایه اخباری و آنکه حدیث بدیع از جماعه از جماعه از طریق کثیر و دایت کرده
 اند که شک و شبهه ندارد در اخباری و آنکه حدیث بدیع از جماعه از جماعه از طریق کثیر و دایت کرده
 است و این حدیث فقیه است نقل کرده که گفته است صحیح نزد من آنست که حدیث جبریل بدیع است و آنرا است و
 حافظ این حدیث در فتح البیان گفته که حدیث حسن بدیع و اشتقاق تفریع و استقرت است به نقل مستقیم که
 بدیع یعنی است نزد کسی که مطلع است بر طرق حدیث و فاضل و مشهور و گفته حدیث جبریل بدیع
 میشود و منتشر است و خبر آن سواد است فاضل الی صحیح آثاره از اخرج کرده اند و حسن بدیع چون حدیث
 می گردان می گردان می گفت ای بندگان خدا چه بختی می گردان می گردان می گفت ای بندگان خدا چه بختی

راست خود قال لا استطیع گفت نمی توانم بدست است خود قال (باب المعجزات)
 لا استطعت گفت آنحضرت بطریق دیگر که توانی خود و ما منعه الا الکبر باز داشت. او را از خودن
 بدست داشت مگر اگر بدست می نه بخود و توانی این قول را وی است که گفت به جنت دفع و هم کسی که
 تو هم کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون دعا کرد بر وی بعد از استطاعت با وجود بودن وی
 حبلی الله علیه و آله وسلم رحمه الله العزیز قال گفت را وی فما دفعها الی فیه پس توانست بر
 داشت آن مرد و دست را بسوی دهن خود بده از آن رواه مسلم ۳۶۰ و عن انس ان اهل المدينة
 فرغوا من صلاة و انصبوا من كثرة كثرة من سید و فریاد کردند بکراهی از در آن و یاد شمنان
 قوب الهمی صلی الله علیه و آله وسلم فرمایا بی طلیحة بطیحة پس چون مشید آنحضرت آواز
 ترس ایشان سوار شد اسبی را که مرابطان انصاری را بود دست در و کان یقطف و بود آن اسب
 که تنگ و زردی می نهاد کام را غلامار جع قال وجدنا فوسکم هذا یحذر ایس هنگامی که بار گشت آنحضرت
 گفت یافتیم ما این اسب را و یاد میگوید وقتی که فراخ کام سپید و سبزی میگرد و دانی وی چنانکه سبزی نمیکرد
 و دریا و کان و هذا لا یجاری و گشت آن اسب بعد از سواری آنحضرت چینی که همراهی نمیتوانست کرد و معارضه
 نبود و با وی هیچ اسبی و یجاری بحیم و در ایلفظ مجول از عبارات به معنی معارضه و بمات و در اصل بمعنی
 با هم رفتن است و در روایی دیگر که در ذال معجم یعنی مقابله کرده نمی شد از کاذبات یعنی
 مقابلات و فی رواية و در روایتی این چنین آمده که فما سبق بعد ذلك اليوم پس مسبق گردانده
 نشد آن اسب بعد از آن روز و هیچ اسبی سبقت نتوانست کرد بر وی رواه البخاری
 ۳۷۹ و عن جابر قال توفي ابي وعليه دين كنت جابر بن عبد الله وقت ياقت بدرس و حال آنکه
 بر وی دویم بود و فقر ضیت علی غر ما تده ان یاخذ و العسر پس عرض کرد و مر و ام خوان دی که
 بگیرد فرما را که از تحمل ما حاصل شد و بر دما علیه در بدل چیزی که بر بدرس بود و او ام فایوا پس ابا
 آوردند و قبول نکردند ایشان نمر را از جنت وقت آن و عدم و فایوا من فاقیت للنبی پس آمدن سبقت
 را صلی الله علیه و آله وسلم فقلت قد علمت ان و الی استشهد یوم احد پس گفتم به تحقیق
 دانستم تو که بدرس است و است و است روز احد و ترک دینا کشید و گذار شسته است و ام بسیار
 وانی احب ان یراک الغریب من دوستی دارم که بدین ترا و ام خوان تا بلا خط آن مساجحت
 کند یا بطور مجز و فاکند تر بدین فقال لی اذهب پس گفت آن حضرت مرا بر و فیکد و کل تم علی
 فاحیة پس خرمن سازید پس می از نمر را بر جانی ففعلت ثم دعوتی پس کرد و در و خرمینا پس خرم
 پس سرخ اندم آنحضرت را فلما نظر و الیه کانهم انحر و ابی فلك الساعة پس هنگامی که نگاه کردند
 غرابی آن حضرت گویا که ایشان چیده شده پس سرش و سیدند و در مقابله و من انحر و سر

و سکون بخمده انی الجراح خراشین بمخه مریشم ماسی بفتح غین متصور (باب المعجزات)
 و بکسر آن ممد و د فلما را می یصنعون طاف حول اعطاهایید و ثلثه مراتب پس میزنی که بد آن حضرت
 آنجی کنند خرماد و پسیدن دستبیدن کشت آن حضرت کرد و زگرین آن خرماد با د ثم جلس علیه
 بستر نشست آن حضرت بر آن خرم و ثم قال ادع لی اصحابک بستر گفت آن حضرت بخوان برای من
 یعنی نزد من یاد آن خود را یعنی و ام خوان و اما زال یکیل لهم حتی لا یدي الله عن والدي اما لله
 پس همیشه بود که میبوزد برای ایشان تمرر آن حضرت یعنی امری کرد و میبودن تا آنکه کند از خدای
 تعالی ابد و من و بن ادر و انا ارضی ان یودی الله اما لله والدي ولا ارجع الی احوالی بتمرة
 و من خوش بود و خوش شدیم که ادا کند خدای تعالی و ام پدر مرا ازین خرم و باز کرد و ام بسوی خواهران
 خود یک خرماد را جابر رضی الله عنه خزان بسیار گذاشته تا دو خواهران کی گوید آن را را داده می کند
 یعنی را صیم که دین پدر را شود و جری برای مانی نماید فسلم الله الیه پس سلامت گذاشت
 خدای تعالی خرماد را به بمعجزه آن حضرت ه لی الله علیه و آله وسلم و حتی اذی انظر الی الیه
الذی کان علیه النبی و ما انک به دست من من یمن یسوی خرمی که نشسته بود و روی پیغمبر صلی الله
 علیه و آله و سلم کانه لم یتقص دمره و اجنحة کوباک نقصان نشد یک ترمه یا نقصان بگردید و یکت خرم
 را و ترمه برقع و نصب بر دو دو است و چون از آن بیدار که حضرت بروی نشسته بود و از آن کین کرد و داد
 و از آن ادای دین که دو خرمی نقصان نشد آن یاد و دیگر بطریق اذنی سلامت ماند و او اله بخاری
 ۳۸ و عینه قال ان امه الک کانت تهدي للمنی صلی الله علیه و آله وسلم فی عکة لها سمنا دم
 از جابر را ایست که ام مالک انصار را که از صحابیات است بود که می فرستاد برای آن حضرت در آوندی
 که مراد را بود و دغن و عکة بنتم غن و نشد یک کاف ظریفی که در وی دو غن و شهد بید از د و دغن مخصوص
 تراست قیاینها بخوا پس می آمدند ام مالک را پس از آن وی قیسالون الادم پس می طلبیدند آن
 خود بش را و لیس عکة هم شی و حال آنکه نیست نزد ایشان چیزی از آن خودش زیرا که آنجی بود و از
 دو غن آن حضرت فرستاد و دو و آدم بنتم امره و سکون وال داد ام بکسر نان خودش فتعجل الی الله
 کانت تهدي فیہ للمنی صلی الله علیه و آله وسلم پس قصد می کرد ام مالک بسوی ظریفی که می فرستاد
 و در وی دو غن برای آن حضرت و پیله بد وی جست و در وی فتعجل فیہ سمنا پس می یافت و در وی دو غن
 و اما زال یقیم لها دم بیتها پس همیشه بود که بر میامیداشت آن ظرف یا آن مسن برای ام مالک تا خود نش
 جامه آورد و یعنی همیشه از آن دو غن در خانه ایشان نان خودش می بود حتی عصر و تا آنکه بهشت و ام مالک آن
 ظرف را و چون بهشت دیگر بر دغن پیدا شد فانت اللمنی صلی الله علیه و آله وسلم پس آمد ام مالک نزد
 آن حضرت یعنی قصد اعرض کرد و فقال عص قریا پس گفت این حضرت شاید که بفرستی تو آن را

قالت نعم گفت آری بشردم قال لوتو کتبهما زال قابضا گفتم آن حضرت (باب المعجزات)
 اگر می کند ایشان بی تو از این حال خود رونی انفسهم و بی کلام و بی کلام می بود و روغن بر ما و بحال خود بود و او مسلم
 و به و و چون انفس قال قال ابو طلحة لام مسلم روایت است از انس گفت گفتم گفت ابو طلحة انصار بنی
 که شوهر مادر انس است مرا ام سلمه را که داده انس است لعل سمعت صوت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ضعیفا به تحقیق شنیدم من آذا ان آن حضرت را حسنت با عرفت فیه الجمع می رسانیم
 در آن حضرت که استیجابی در او این ضعف اثر آنست قبول عندك من شیء پس آنا است نزد تو چیزی می بینم
 از طعام و نقایص نعم پس گفت ام سلمه آری است چیزی بخا عرجت با عرفت اصامن شعیب من یزین
 آورد ام سلمه نانی چند از جو ثم اخر جت عمار الیهنا بستر پیران آورد و ام سلمه سرافکندنی که مراد او بود
 طاعت الخبز بعضه پس پیچید تا نهاد از بعضی از حمایه و گوشت از بوی ثم در سته تحت دینی بستر پوشید خمار را
 که در دینی مان بود و بر دست من و الا نشی به بعضه و دست تا و دست مرا به بعضی خمار یعنی سر مرا پوشید
 و چند بند از رانم و دست را بر پشت و ثلاث فعل الی ثلاث به منی دست تا به پیچید و انفس در غنی الیه
 غم و در آن زمان که بود یکی است نه است که بود که در خدمت آن حضرت و در آمد و او و غم از سلطانی الی و رسول الله
 بستر فرستاد فراموشی پیچید تا نهاد صلی الله علیه و آله و سلم فعل هیت به پس هر دو من آن نهاد
 موجودات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی المسجد و مع الناس پس با نعم آن حضرت را
 بود مسجد و حال آنکه با و می مردم اند و گفته اند که مراد به مسجد جائز است که ساخته شده بود و بدلی تمام و در قوج این
 و در غرضه خود حق بود چنانکه در قصه ظاهر است و الله اعلم بحقیقت علمهم پس اسلام گفتیم بر مردم حقان الی
 و رسول الله پس گفت طرا ابو طلحة صلی الله علیه و آله و سلم از سلك ابو طلحة خبر داد است
 از ابو طلحة قلت قدم گفت آری فقال یطعمام گفت با طعمانی فرستاده است قلت نعم گفت آری فقال
 و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لم یمن مع قوموا پس گفت آن حضرت مردم را که بود با و مردم
 تا خانه ابو طلحة (روم چون آنحضرت مطلع شد که با انفسی چند من است و تو است که تقایما با و مردم کس مخصوص
 بخود و با عده آنحضرت و خاطر شریف وی انداخته را خاص است و خبر صحابه را از هر بود که بر خبرید تا انطلق پس در آن
 شد آنحضرت با صحابه به سویی خانه ابو طلحة و انطلقت بین الی الیهم و انفس می گوید در آن شد مردم سر نیز و در پیش
 ایشان حتی جئت الیه طلحة فاشهرت ما آکله ام ابی طلحة و ابی طلحة خبر کردیم او را که آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم با صحابه می آید فقال ابو طلحة پس گفت ابو طلحة یا لام مسلم روایت است از رسول الله به تحقیق آمد
 پیچید تا نهاد صلی الله علیه و آله و سلم تا الناس را مردم بسیار و انفس منک فاما فطعمهم و نیست نزد او چیزی
 که بخورد ایم ایشان را فقال انت الله و رسول الله اعلم پس گفت ام سلمه خدا و رسول خدا و انما تر است که برای
 چه آمد و است و حاجت حکمت در آمد آن او گویند فیه ام سلمه که آن حضرت برای اظهار و خبره آمد

آمده است و بود وی رسی الله عنها از عاقلات نسائه و بر خنایس احوال شریف (بابها المعجزات)
 مطلع و اگر قصه جابر رضی الله عنه پیش ازین وقوع یافته باشد بمنزس و قیاس بر این نیز دانسته باشد
 و الله اعلم فانطالی ابو طلحة حتی لقی رسول الله پس بدان شد ابو طلحه تا آنکه پیش آمد به پیغمبر خدا و اوصی الله
 علیه و آله و سلم فاقبل رسول الله پس پیش آمد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو طلحة معه و حال
 آنکه ابو طلحه با آن حضرت است فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هللی یا ام سلمه ما هنک
 بینا و مشائی کن و حاضر آمد ای ام سلمه چیزی که پیش نیست فانت بد لك الخبز پس آورد ام سلمه
 آن نان را که داشت فامر به رسول الله پس امر کرد بان خری پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که
 شکسته شوند و ریزه کرده شوند این خبر ففت پس ریزه کرد و شد نان ففتح فادشید مشا و ریزه کردن
 نان و جز آن و عصرت ام سلمه عکه فادمته و فشر و ام سلمه ظرف روغن را پس نان خورش کرد اند
 آن را که بردن آمد از کاه ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیه ما شاء الله ان یقول پسر
 گفت آن حضرت و دعا کرد در آن چیزی که خواسته بود خدا که بگوید یعنی از دعا می خرد برکت در وی
 بر میزد ثم قال ایذن لعشرة پسر گفت آن حضرت با ابو طلحه یا یکی دیگر که حاضر بود و ستودی در مرد
 کس را و بطلب فاذن لهم پس طایفه مرد کس را فاکلوا حتی شیعوا پس خوردند آن ده کس تا آنکه
 سیر شدند ثم خرجوا پسر یزدن آمد ثم قال ایذن لعشرة پسر گفت ایذن ده مرد کس
 را پسر ده کس را بچشم و دست و ده کس را طایفه فاکلوا کل القوم کلهم و شیعوا پس خوردند و هم
 همه و سیر شدند و القوم سبعون او ثمانون رجلا و قوم اثنان فاشاد کس بودند یا هشتاد کس می گویند که
 شاید که سبب در ده کس طایفه بر یکبارگی آن بود که جاتک بود و گامه که در آن طعام بود و زیاده
 بر ده کس بروی حلقه نمی توانست بست و بعضی گفته اند که حکمت آن بود که جمع کثیر چون نظر بر طعام قلیل
 نکنند حرص ایشان بر اکل زیاده بیکار بود و گمان می برد که این طعام سیری نخواهد بخشید و حرص و نوم عدم
 کفایت سبب زوال برکت و الله اعلم متفق علیه و فی رواية لمسلم انه قال و در روایتی مرسل
 را آمده است که آن حضرت گفت ایذن لعشرة اذن کن مرد کس را فاکلوا پس ده آمد و کس
 فقال کلوا و سمو الله پس گفت آن حضرت بخورید و نام بید خدا فاکلوا پس خوردند حتی فعل
 فلك اثمانین رجلا تا آنکه گردانیدند و مردوم ثم اکل النبی صلی الله علیه و آله و سلم و اهل البیت پسر
 خورد آن حضرت و اهل خانه ابو طلحه و ترک سورا که داشت تا آنکه طعام پس خورد و فی رواية للبخاری
 قال اذ عمل علی عشرة گفت و در آن بر من ده کس را حتی عدا بر عین تا آنکه شمر از جل کس را ثم
 اکل النبی پسر خورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ففعلت انظار هل نقص منها شیء پس
 کشته من که نظری کنم آیا کم شده از وی چیزی یعنی دیدم که کم نشده از وی چیزی و این روایت ضایع ندارد

بر دایست خود را و این استناد مردان بخت احتمال آنکه بعد از چهل کس آن حضرت (یا ابی المعجزات) صلی الله علیه و آله و سلم خود را در حد از این چهل و دیگر خود را چنانکه می گوید و فی روایة المسلم ثم اخذ ما بقی فی جمعه ثم دعا فیہ بالبرکة فعاد کما کان یسیر کما کنت آن حضرت چیزی را که باقی ماند پس جمع کرد آنرا بر سر دعا کرد و در وی برکت پس باز نشست چنانکه بود فقال و نطق هذا یسیر گفت بگردید و بخوردید ابن راهب و عنه قال اوتی النبی صلی الله علیه و آله و سلم باناء وهو بالی و راء ثم ارا النس است که گفت آورده شد نزد آن حضرت آمدی و حال آنکه آنحضرت در زود را بود فتح برای و سکون داد و را و حمد و نام جانی معروفست بعد از زود باز از فوضع یدیه فی الاناء پس نهاد آن حضرت دست مبارک خود را در آن آورد فجعل الماء ینبع من بین اصابعه پس گشت آب که بیرون می آید از میان انگشتان آنحضرت ینبع مثله الباء الموحده فتوضأ القوم یسیر وضو کردند قوم قال فتأذنة قلت لا یسیر کم کنتم قال ثلاثاً ثم گفت قنم مرا نس و اجد کس بودید شما گشت سیمصد کس او زهاء ثلث مائة گفت مقدار سیمصد کس شک را وی است متفق علیه ۴۱۰ و عن عبد الله بن مسعود قال کما بعد لایات برکة گفت این مسعود و بودیم ما محاب رسول الله که می شنودیم آیات را حسب برکت و بود که حاصل می شد از آن در دل های ما و التمس تعد و فها فتخو یها دشوای مردم می نماید آنرا سبب ترسایدن مردم از آن را که میگردند آن را و مراد آیات یا آیات قرآنی است که فردوسی آید از آسمان یا معجزات که صلوات می شد از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و او را در معجزات ظاهره و باطنی تراست بسابق حدیث یعنی اگر چه آیات برای تحویف و اندازد برای کافران و منکرانست ولیکن موجب بشارت و برکتست و او را ایامی مومنان که محب و معتقدند آنرا و ممکن است که مراد آن باشد که غرض از نقل معجزات در زمان صحابه نبود بلکه بر مرکب و تمسک بنزد کریم و معجزه او و معجزات و بی صلی الله علیه و آله و سلم از جهت عدم وجود مخالفان و منکران که ایشان ایشان اندازد و تحویف است بخلاف این زمانه که چیزی از شک و انکار را در پیافته گاهی مقصود از نقل آن تحویف و اندازد و از انکار و نیز واقع می شود و فافهم بعد از آن نقل کرد و این مسعود رضی الله عنه معجزه از معجزات آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و گفت کنما مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی حفر فقل الماء یودیم ما همراه آنحضرت در سفری پس کم شد آب فقال اطلبوا افضله من ماء پس گفت آنحضرت بخورید زیرا که ماء از آب را یعنی طریقی که در وی است این یکی از آب باقی ماند باشد فجاءوا باناء فیہ ماء قلیل پس در آورد و فاند طریقی را که در وی اندک آبی بود فادخل یدیه فی الاناء پس در آورد و آنحضرت دست مبارک خود را در طرفت ثم قال حی علی الظهور المبارک پس گرفت آنحضرت بیاید و اقبال کنید و استیصال نماید بر آب یا که کشد برکت کرده شد و وی و البرکة من الله و برکت و زیادت از خدا است و لقد رایت الماء ینبع من بین اصابع

رسول الله وهر آینه به تحقیق دیدم آب را که بیرون می آید از میان انگشتان
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لفظه بیست و پنج است و در بر آمدن آب از میان انگشتان بسیار که
 و بر همین اند جمهور علماء و لهذا ترجیح کرده شده است آنرا بر آمدن آب از چتر چنانکه برای موسی علیه السلام
 بود پس القات کرد و نه نشود بقبول کسی که می گوید مراد آن است که آب و ده ذات خود بسیار شد پس جوش
 بر و از میان انگشتان و نمیدانیم چه حاجت است این قایل و ابرین قایل باشد آنکه می گویند چه صراحت در
 طاب فضل از آب و پنج و شش است مروج و آب را بی فتنه نیز جواب می گویند که آن از برای این
 بود که تا گمان برده نشود که آن حضرت موجد آب است از اصل و ایضا از خدا نیست هر دو جان و این سخن
 ظالی از چیزی نیست زیرا که زیادت آب نیز از وی تعالی است و لهذا فرمود و البرکة من الله گفت بنده
 سید بن عبدالحی بن سید الدین و زکوة البرکة و الیقین که هم چنین است ظهور این تقسیم مجزیه در مائمه
 طعام و شراب و در آن که بقیه اذان که حکم ماده و اصل و است موجد بود و با عجز برکت در نیامده و در آن پیدا
 شد و به حقیقت در نمیتوان یافت که سبب آن چیست و هم چنین امر که در آن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
 به تقیید ادانی و نظر نگارند و در وی و فحش به نمودن آنرا حتی که اگر کشف کرد و وی شد و نظر کرد و می شد بر طرف
 می شد امر ظهور مجزیه و علما از برای آن وجود پیدا می کنند و الله اعلم به حقیقه الامر و مجزیه دیگر ذکر می کند این
 مسعودی گوید و لقد کتبت سمیع الطعام و هو یوکل به هر آینه به تحقیق دیدم ماکه می شد به تسبیح
 گفتن طعام را و حال آنکه آن طعام خورده می شد و او البخاری ۴۲۰ و عن ابی قتاده قال خطبنا رسول
 الله گفت ابو قتاده که از مشایخ است خطبه خواند برای ما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال انکم
 تیسرون عشیتکم و لیلکم پس گفت آن حضرت و خردا و که بد نسبت شماست بر می کنید این شبانه و
 خود را این شب خود را عشیه و وقت بعد از زوال و قانون الماء انشا فایده خدا و می آید آب را
 اگر خواسته است و می تعالی فرود اشارت است بآبی که بطریق مجزیه انوار شده چنانکه در آخر حدیث
 بیاید فانطلق النبا ص لا یلوی احد علی احد پس در آن شده مردم در اطالی که میل نمی کنند و القات
 نمی نمایند هیچ یکی بر هیچ یکی و در هر یک و عقیده نمی شود به صحت از جهت غایت تمام بطای آب و نه است
 عرض بر آن قال ابو قتاده فبیننا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یسیر و گفت ابو قتاده و در
 انشاء آنکه آن حضرت سیر می کردند و می روید و حتی الیما و اللیل تا آنکه نصف شب شد و هر چه جز بفرمود
 آنرا که بفرمود و چهار گمراه و تشریف یزدان از ان اجمار فقال یسیر بطریق پس بین آنرا و یک است و سواره
 آن حضرت از راه فوضیع را شده پس نهاد سر مبارک خود را بر این برای خواب آنم قال پس فرمود
 حفظوا علینا صلوا انما ناکد اذید بر ما نماز را یعنی بخوابید تا نماز صبح از دست نهد و پس از آنکه
 خواب شد و صبح یکی بر ای نماز بیدار شد فکان اول من لم یحفظ رسول الله پس بود و نخست کسی که

بیدار شد. پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و الشمس فی ظهوره و حال آنکه (باب المعجزات)
 آفتاب رسیده بود و در پشت آنحضرت ثم قال اركبوا بسترک گفت آن حضرت سوار شوید فوق کعبه پس
 سوار شدیم فسرنا پس سر کردیم حتی اذا ارتفعت الشمس نزل ما رقی که بلند شد آفتاب فرو آمد آنحضرت
 ثم دعا بمیضاه که اذنت معنی بستر طلبید آن حضرت مظهر را که بود همراه من و میضاه و بکسر سیم و مکنون یا
 و هر دو بعد از ضارحه مظهر و کیمیه فیها شقی من ماء که بود در آن میضاه و چری از آب فخرضا منها وضوء و ن
 وضوء پس وضو کرد از آن میضاه وضوئی فرو و وضوئی که در سایر اوقات می کرد یعنی وضوی مبنای کرد از جهت
 قلت آب قال گفت ابو قتاده و بقی فیها شقی من ماء و باقی ماء در مظهر و چری از آب ثم قال احفظ علیها
 میضاتک بستر گفت آنحضرت نگاه دار بر مظهر خود را فسیکون لها نیا پس نزدیک است که باشد مراد را
 چری و شانی عظیم ظهور بفرمود ثم اذن بلال بالصلوة پس از آن گفت بلال و اعلام کرد نماز فصلی
 رجول الله صلی الله علیه و آله وسلم و کعبین پس که اورد آنحضرت و در محبت نماز است باده او
 ثم صلی الله علیه و آله بستر کند از نماز فرض باده او را یعنی با صحابه که همراه او بودند قائم آنست
 که این قوم که با آن حضرت نماز کند از پذیرایی داشته اند که به این وضو کردند یا تمیز کرده باشند در حدیث
 ذکر آن صراحا نیست و الله اعلم و زکیب سوار شد آنحضرت و در کعبه جمعه و سوار شدیم بنیز با آنحضرت
 فباتهینا الی الناحین پس به سیدیم ما بسوی مردم که پیشتر رفته بودند و بگذاردون نماز همراه آنحضرت
 مقید شدیم حین انما ارادوا در هر گاهی که در از شد و روزه بلند شد آفتاب و حتی کل شیء و گرم شد همه چیز
 و سخت شد گرمی و هم یقواون و حال آنکه مردم می گویند یا رسول الله هلكنا و عطشنا بلاك شدیم غارت شدیم
 فقال لا هلك علیکم بصره پس گفت آن حضرت نیست هلاک بر شما و این بشارت است بر پیداشدن
 آب و دعا بالمیضاه و طلبید آن حضرت مظهر ابی قتاده را فجعل یصب بسی کشت آن حضرت که میریزد
 آب را از میضاه و ابو قتاده یحقیهم و حال آنکه ابی قتاده آب می توشند مردم و اقلیم بعد از آن رای
 الخناس ماء فی المیضاه و نکابوا علیها پس نگاهدارند و بگذشت دیدن مردم آب را در میضاه تا
 از و طام نمودند ایشان بر میضاه یعنی چون اویدند که آب از میضاه می افتد و مردم از آن آب می خورند
 از و طام نمودند بر میضاه و بگذشت گفت و ضم نیز آمده و تشدید نموده اند دعای نمودن و به معنی حاجت از مردم و
 غیر هم نیز آمده و در مزاج کوفه که جماعه سواد آن چنانکه اگر که فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم اجعلوا الملاء یگوید خلق را و آیه سنانی و زمینی کنید اما التلج میر و لام و هر
 خلق را شتر است و اگر ایم قوم را نیز می گویند و خلق نیز اگریم و اشرف جبرئیل است در آدمی کلکم سیر و ی همه
 شما نزدیک است که سیر آب شوید بروی تلج و او منقاد و روی بکسر و او از روی معنی سیرانی بر حکم
 بروی بروی از روایت قال ففعلوا گفت ابو قتاده پس کردند مردم آنچه فرمود آنحضرت از احسان خلق

خلق و غیری و آنست که فجعل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يصب (باب المعجزات)
 و اهل بیتهم پس گشت آنحضرت گری و بر ذاب را از جنات و من می نوشتم حتی مابقی غیری و غیر رسول
 الله تا آنکه باقی نماند جز من و بر پستم خدا صلی الله علیه و آله و سلم ثم صب فقال لني اشرب پس من
 و نیت پس گفتم مرا نوش فقلت لا اشرب حتى تشرب پس گفتم من نمی نوشم تا آنکه می نوشی و یا رسول
 الله فقال ان ماقی القوم آخرهم پس گفتم آنحضرت به دست راستی بستی یعنی آنکه آب می ده مردم را
 بهترین مردم است و آب خود را در چپت است که نخست آب ده و سیراب کند بعد از آن خود بخورد و این
 باعتبار حقیقت حال و سانی و در حقیقت آنحضرت بود اگر چه او قناده و منوط شده بود چنانکه گفتم و آب دهیم
 قال فشربت نفس نوشیدم من و شرب نوشید آنحضرت فقال غانی الناس الماء طامین و لاه
 گفتم ابو قناده پس آمدند مردم آب را و خود را طای که راحت یابد و سیراب شود گانند و
 طام بکسر جیم راحت و زدن بکسر جمع و آوی یعنی زبان یعنی سیراب شوند و رواه مسلم هكذا فی صحیح
 هم چنین است در متن صحیح مسلم و کذا فی کتاب الحمید فی و جامع الاصول و هم چنین است در کتاب حمیدی
 که جامع صحیحین است و در جامع الاصول که جامع صحاح است و زاد فی المصابیح بعد قوله آخرهم و زیاده
 کرده است و مصابیح بعد از لفظ آخرهم لفظه شربا یعنی گشته ان ماقی القوم آخرهم شربا و عن
 ابی هریرة قال لما کان يوم غزوة تبوک گفتم آنحضرت ابو هریره هر گاهی که بود و در غزه تبوک که
 و سال بهم بود و در حب و آخر غزوات آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم و ترک نام ز منی است بیان
 تمام و مدینه اصحاب المصابیح صحابه فتح مکه رسید مردم را بکرب می فقلت پس گفتم عمر یا رسول الله
 ادهم بفضل از و ادهم بخوان مردم را زیادتی نوشتم ای ایشان یعنی امر کن که بزودتر که از نوش
 زیادتی نماند است باز و ثم ادع الله لهم علیها بالبرکة بستر دعا کن خدا را برای ایشان برکت
 بطریق اعجاز فقال نعم پس گفتم آنحضرت آری می خوانم ایشان را و دعای که خدا را بدطع پس طلبید
 آن حضرت بساط از چرم و قطع لقمه و کسر اوست با فتح طایه سکون آن افصح کسر نون و فتح طایست
 بسط پس کسر ابده شد قطع ثم دعا بفضل از و ادهم بستر طلبید زیادتی نوشتم ای ایشان
 فجعل الرجل یسبی بکف ذرة پس گفتم هر دومی آرد و مقداره مشتی از ذره و ضم ذال معجمه و تحقیق
 را نام داده مشهور و فی الصراح ذره از آن و یسبی الاخر بکف ترموی آرد و دیگری کفی از خرما و یسبی الاخر
 بکف ذری آرد و دیگری باره از آن کسر و بکسر کاف و سکون سین حتی لیتجمع علی الطع شی یسیرا تا
 آنکه فراهم آید بر طع چیزی اندک فدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالبرکة پس دعا کرد
 آن حضرت برکت ثم قال خلوا فی اوعیتکم بستر گفتم آنحضرت بکبرید و از طرف های خود فدا خدا
 فی اوعیتهم پس بکفرند مردم در ظرف های خود حتی مائت کوا فی المسکر و ماء الاملاؤه تا آنکه

بعد از حقه اگر بخلاف ظاهر عبارت است در این علم قلنا قد تم رسول الله (ای باب المعجزات)
صلی الله علیه و آله و سلم ایام نبوت علیه بالحق و حسن هرگاه که در سینه آنحضرت می‌دیده
باشد او که در آنحضرت بیشتر می‌دیدیم شتر را بفرست تا بسبب ازیم با عطائی ثمغ بسل و او آنحضرت
مرا بهای شتر را که بد این بها خرید و بود و زده حکمی ایام که در این شتر را بر سن پس هم بهار داد و هم شتر را تمام
کرد و متفق علیه و عمر و عن ابی حمید بن جهم بنی الساعدی از بنی ساعد است صحابی است که
در میان جماعت اصحاب گفت که من دانایم در حافظ روح منانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس بیان کرد
آنرا چنانکه در کتابت ایام است قال ابو جهم بنی الساعدی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غزوة تبوک
گفت ابو جهم بنی الساعدی ما را آن حضرت امر ای فرموده که حاضر شویم و ادی القوری پس آمدیم و ادی
القوری را که بنویسند است که من این وی و میان بدیده و زده داد است از جانب شتر علی حدیقه
لا یزاد فیهم بر ما می‌کردی و ابودنی السراج حدیقه فرموده و یاد رحمت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم این صوفا اندازد که سیه و ده خیان او را که به مقدمه داد است آخر صوفا
سالم از نور این صوفا را از هر صوفا می‌خورد و صوفا می‌دهد و از آنکه در آن سیه و ده رحمت و کشت بر زمین فرستاده
پس این را که می‌فرمودیم ما آن حدیقه را از پیروی که در دنیا پس از آمد و سخن صوفا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و آله و سلم عشرة اوقات و از او کرد و ادی آن حضرت ده و پس از فتح و او و بکون شین که شیطنت صاج
باشد با شتر و قال و گفت آن حضرت بیان زن از حاضیه ضبط کن نه نگاه و از عدو و پس آنرا و قتی که زنان
کنی آنرا احتیاجی بر جمع الیک الشاء الله یا آنکه باز برگردیم یا بسوی خاورین می‌روا اگر چه است خدا و انطلقنا
حتی قد متنا تبوک و در آن شدیم با آنکه را رسیدیم تبوک را که متوجه بودیم آن فقال رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم متهمیت علیکم الیللة ریح شدیدة پس گفت آن حضرت از این است
که یزد بر شما مشیب باد می‌سخت تر فلا یقم فیها احد یستن یا یسند و بر ما نماند در آن با و این یکی
فمن کان له یغیر فلیشد عقله پس کسی که را باشد مرا و در این شتر بی غسل نماید که سخت
به بدو بادی می‌رساند و این صفت ریح شدیدة پس یزد بر شما و در شتر می‌نماند و در جمل فحمله الوریح
پس با بسند و می‌سختی بر او است باز و اما و حتی القیة عجلی طی نماید اجنت او را بدو که علی که
جای حاتم ثانی در آن دیار بود و علی السج طارو کسر یا رسته ده و در آخر ازیم ثم اقبلنا حتی قد منا و ادی القوری
بسر و ای آوردیم بعضی بدیده یا آنکه قدیم آوردیم و ادی القوری را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و سلم امره ان حد یقتراکم بلغ شوها پس پرسید آن حضرت آن زن را از حدیقه و ای که چند
در سید و میوه آن فقال عشرة اوقات پس گفت آن زن در سید و میوه و شتر چنانچه آنحضرت اندازد
کرد و فرموده بود و متفق علیه و عمر و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و مسلم انکم متفقون مصر اگفت ابو ذر غفاری که گفتم آنحضرت بدو دستی شما (باب المصبرات)
 نزدیک است که فتح کنید مصر و اوهی ازین یسعی میباشد البتة و اطو مهرز منی است که نامیده می شود
 و دوی قیراط یعنی ذکر قیراط بر زبان باز آید این مصر در معالیه بسیار می رود از جهت شدت ایشان در
 معاند و قوت مردت و عدم مساعدت پس منافی نباشد آنرا مشارکت غیر ایشان از اهل بدو و جزو را که
 قیراط را زمین حاصل می شود که بر زبان اهل کرم باید که ذکر می خیر خنفس چاره می نگیرد و قابل بعضی حکماء
 رحم الله من لم یجوع علی لسانه اللدائی و القیق و اطو این را می گویند و دیگر نیز هست که توریستی ذکر کرده و
 آن در شرح ذکر کرده ایم و قیراط نخل است و آن در بلاد و رکه منظمه ربع سده سن دیار یعنی
 یکمزدان نیست و چهارمزدان و در عراق نسبت عشر یعنی یکمزدان نیست جزو و باجو و آن و محبت
 کرد آنحضرت بر عایت حقوق اهل مصر و آنرا می بیند و راجع بملا خطبه نسبت آن حضرت است صلی الله
 علیه و آله و سلم و فرمود فاذا اختصموا فیها فاحضنوا الی اهلها پس و فی که فتح کنید مصر و پس یکی کنید
 پس وی اهل مصر بفتح و عفو و تشرافان الهادیه زیرا که بدو دستی بر مصر را یعنی اهل آن داده است
 یعنی حرمت و امانت از جهت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که مادر وی ماریه قریبه
 از قوم ایشان است و در خلاصه و در آن را در خبر است و فتح را و کسر را یعنی قرائت است از جانب ماهر
 ام اسمعیل علیه السلام زیرا که فی نیز از اهل ایشان بود و اوقال یا گفتم ذمه و وجهه البکر عداد سکون
 ماضی و امان و اهل بیت و شوی و مصلحه و امام شی و خدیجی کردن و بهو سنن بدو دستی و این نیز از
 جهت ام ابراهیم بن رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که و آن حضرت از حبس
 ایشان که بر من موضع نخست خصوصیت می و زنده و جنگ می کنند و فرمود فاذا ادرایتم و جلیق لینه صمان
 فی موضع لینه پس چون بنید شد و هر دو را که بر کار می کنند در جای یک خشت و الله فتح نام و کسر یا فاخرج
 منها پس برون آی ای ایا ذرا ان مصر خفیف خطاب بابی در جهت کمال ثنقت است و احتمال دارد
 که خطاب عام باشد و تحقیق واقع شده از جانب ایشان فتمای دیگر از قتل عثمان و محمد بن ابی بکر
 از وی قال گفتم ابو ذر فوایت عبد الرحمن بن شرجیل بن حمدة بن سعید و اخاه و ربيعة بن حصان
 فی موضع لینه فخر جت منها گفتم ابو ذر پس و در این دور او را که خصوصیت می کردند در جای
 نخست پس برون آدم از مصر و شرجیل بن حمدة بن سعید بن حمدة بن سعید است از مهاجرة حبشه مدو
 و در وجه قریش و جبر الحرس او در یسعه بود و سر شرجیل ابو عبد الرحمن را روایت است و روایت
 کرده اند از وی جماعه در یسعه نیز صحابی است رواه مسلم و عن حمدة بن حمدة عن النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم مدینه بن ابی ان که صاحب مهر رسول الله بود و نزد وی علم منافقین بود و روایت می کند
 از یسعه بنی الله علیه و آله و سلم قال گفتم آنحضرت فی اصحابی در اصحاب من و فی روایة

قال وورد واری گفت فی امتی در است من اثنا عشر منا فقال لا بد خلون (باب المعجزات)
 الجنة وازده منافق اند که در نمی آیند بهشت را و لا یجلاون ریحها در آمدن بهشت چو باشد
 که نمی یابند بوی بهشت را حتی یلج الجحیم فی سم الخیاطا آنکه در آید شتر در سوراخ سوزن سم
 وفتح وضم سوراخ وخطا مخوط سوزن وایمن نیالجه و تملین به محال است چنانکه در قرآن مجید نیز دفاع
 شده است پوشیده نماید که الخلاق است بر منافقان می توان کرد بار داده است دعوات
 اطلاق صحابی توان کرد که با عباد ظاهر و ستر ایشان میان صحابه تلفظ کلمه شهادت و این وجه است
 الطایف نیز توان خواست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم به بعضی از خواص و مقربان خود
 بر احوال این فرقه مشوره اطلاع داده بود تا از کم و کثر ایشان پر خنده باشد و در لیسنه العقیه در وقت
 رجوع آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از غزوه تبوک که در دفاع ایشان است با آنحضرت بوجود آمده
 چنانکه در کتب سیرت مذکور است و طبی نیز از شرح توبیخش نقل کرده است ثمانية منهم تکفیهم الدبيلة
 است کسل از ایشان کفایت می کند و هلاک می گرداند ایشان و در پیش عرسات دیلم بضم دال سهله
 و فتح موطد و سکون تخمه و منی که حادث می گردد و دشمن آدمی پس می کشد او را غایب او در قاف موس و قبل
 بر معنی طالبون گفته و بعضی حاد و سخنی نیز آمده و در حدیث فسر کرده آن را بقول خود جوامع من تبار یظرو
 فی اکثافهم چراغی و شعله از آتش که پدید می شود و در کفهای ایشان گویا فرد و دم حاد است حتی
 تنجم فی صمد و رهم تا آنکه می بر آید و بد بد می گردد و آن مراد است و در سینه های ایشان رواء معلوم
 و سند که حدیث صمد بن سعد لا طین هذه الراية غدا فی باب مناقب علی و حدیث جابر
 من یصل الذیة فی باب جامع المناقب ان شاء الله تعالی و در مصابح این دو حدیث را در باب
 معجزات ذکر کرده ۱۶۰ الفصل الثانی عن ابي موسى قال خرج ابو طالب الي الشام
 و این است از ابی موسی اشعری گفت بیرون آمد ابو طالب عم آنحضرت بسوی شام برای تجارت چنانکه عادت
 این که بود و خرج معه العقی و بیرون آمد با وی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فی اشیاء من قریش
 و در میان پیران از قریش یعنی چند مردی بر دیگر از قریش امر او بودند و آن حضرت در آن وقت
 روز از دست او بود فلما اشرقوا اهل الراهب پس هر که که مطلع شده بر راهب که نام او بحیر بود
 و فتح موطد او کسر تمامه و سکون محتایه مقصود در سید موی بود و جای وی قهر می بستم با از بلاد م مبطوا
 فرد آمد فخلوا رجالهم پس بکشتند با دای خود را فخرج الیهم الراهب پس بیرون آمد بسوی
 ایشان برای ملاقات را اسب و کمان و اقبل ذلك یمر و نه فلا یخرج الیهم و بودند ایشان پیش
 ازین بارهای دیگر که سر می کردند می کشند بر راهب پس بیرون نمی آمد بسوی ایشان و نمی دید ایشان را
 قال گفت ابو موسی فهم یخلون رجالهم پس ایشان می کشند با دای خود را فیحمل الیهم الراهب

الفصل الثاني

پس نشست که در می آید میان ایشان راهب حتی جاء فاجل بیلد (بایمان و المعجزات)
 رسول الله ما آتاکم آمد پس گرفت دست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال پس گفت
 هذا سید العالمین هذا از قول رب العالمین بیعت الله رحمة للعالمین می فرستد و در اید ای تعالی
 سبب رحمت و مهربانی برای جهانیان فقال له اشیاخ من قریش پس گفتند هر راهب را بعضی بران از
 قریش ماله ملک به چیست سبب علم نبوی و از کجا می آید ای تو حال او را فقال انکم حين اشرقت من العقبة
 پس گفت راهب بدستی شما نگرانی که بالا بر آمدید پیش آمدید ازین راه که میان دو کوه است لم یبق شجر
 و لا حجر الا هو ساجدا بانی مانند هیچ درختی و نه سنگی که آنکه افتاد سجده و گفته و لا یجحد ان الاله لیس
 و سید نمی کند سبک و درخت دیگر برای پیغمبر و انی اصفیه بخاتم النبوة و بدستی من می شناسم او را
 و هر نوبت اسفل من غصروف کشفه مثل التفاحة که واقع است بایمان تر از استخوان شایه وی مانند
 سبب دور بود آیات دیگر آمده است که راهب بر حاست و آنحضرت را در کنار گرفت و از احوال
 و صفات شریف وی پرسید از بهیشت و خواب و طعام و شراب و خزان و همه را سوال فن یافت آنچه در
 کتاب وی بود ثم رجع فصنع لهم طعاما پس بر نشست راهب پس ساخت برای ایشان طعامی فلما
 اقام هم به کمان هوفی رحمة الاله پس هنگامی که آورد و راهب طعام را بود آن حضرت در چو ایندن
 شتران فقال ادرسلوا الیه پس گفت راهب کسی نبرد سید بسوی وی فاقبل پس روی آورد
 و آمد آنحضرت و علیه غمامة تظله و حال آنکه بر آنحضرت ابری بود که سایه می کرد او را فلما دنا من القوم
 و جلد هم قد سبقوه الی فی شجرة پس هنگامی که نزدیک شد یافت قوم را که به تحقیق پیشی کرده بودند
 او را بسوی سایه درختی و نشسته بودند و سایه فلما جلس مال فی الشجرة علیه پس هنگامی که نشست
 خمیده سایه آن دوخت بر آنحضرت اگر چه سایه ابر بر سر مبارک وی بود اما برای اعزاز و استیلا و بی دود
 مجلس سایه بر سر نشست و سایه ابر بر سر آنحضرت از محراب بود و لیکن می گویند دایم نبود بلکه گاه گاه می بود
 نزد احتیاج فقال پس گفت راهب انظر و الی فی الشجرة مال علیه نگاه کنید بسوی سایه دوخت که میل
 کرد و روی فقال انشدکم الله شیخ امیر و ضم شین سوال می کنم شما را و طلب می کنم از شما آنچه اجواب این
 سوال را ای حکم ولیه که ام یکی از شما است قریب وی و دوست و مولی امر وی قالوا ابو طالب گفتند
 وی وی ابو طالب است فلم یزل ینا شده پس همیشه بود در آنکه که طلب و سوال می کرد ابو طالب را
 بخدا و گوید بر تو که باز کردانی محمد را بیکه در نگاهداری او را از یکد و دشمنان که بهر دود زساری انداختی زده
 ابو طالب تا باز کردانید و فرستاد ابو طالب آنحضرت را بیکه آورد و اند که راهب می فرستد که بنیاد
 را در ابر و دم برزد و آنها در مقام کشتن وی شوند و نرندی و حاکم آورد و اند که درین سرفروخت کس از روم
 آنحضرت را اصلی اید عالم و آنکه مسلم می جست و در صد قتل وی بود پس پیش آمد بحیرا و گفت چه چیز

آورد و است شمارا و در اینجا گفته این پیغمبر و دین ما و بیرون آمدن است (باب المعجزات)
 پس هیچ راهی نماند که مردم را بر این امر متقاعد کند مگر آنکه اگر بایستد بگردد بجز در شمارا که اگر خواسته
 باشد خدا امری را که تقدیر کند میتوانست هیچ کس از آدمیان که تغییر داده آنرا گفته نمی تواند گفت پس بیعت
 کنید با وی و محبت و در بیداری و بیعت معه ایوب بکر بلال و چون ابوطالب آنحضرت را بجانب مکه برگردانید
 فرستاد آنحضرت ابوبکر بلال را و زوده الی الحب من الکحلک و الی حب و توشه داد آنحضرت را از آب
 از کاک و دروغ و زیت و روغن القرم که بد آنکه در حدیث گفته اند که فرستادن ابوبکر بلال را امر آن
 حضرت بیکه در بین قضیه بر صورت و آمدن و حال آنکه بلال هنوز مخلوق نشده و ابوبکر در آن وقت صبی بود و نزد
 تر از آنحضرت باشد و دو نیم سال و ابوبکر در آن زمان نوجوان بود و بلال را دهنده از وی این حدیث را تضعیف
 کرد و بعضی حکم بطلان آن کرده و طایفه این جور در اصحاب گفته که حدیث رجالی و سی ثقات و منکر نیست و
 وی مگر این لفظ و تواند که مدح باشد متعظم از حدیث و بیکه بطریق و هم از بعضی روایات و جزئی گفته است
 که رجالی این حدیث و حال صحیحین اند و از کمالی بکر و بلال غیر محفوظ است و حد کرده اند آنرا از و هم و بلال
 شایع که در آن وقت سواد و نشسته بودند بر و ۴۰ و ۵۰ و عن علی بن ابی طالب قال کنت مع العباسی صلی الله
 علیه و آله و سلم بمکه و اذ انزلت ازنا میر المؤمنین علی و منی ابیه غمگین بودیم با آن حضرت در یک
 فقره جنافتی بعضی نوال حیوانات پس بیرون آمدیم در بعضی نواحی که در خود ناحیه موسی قبا و مقبله جبل و لاشجر
 الا وهو یقول پس پیش نیامد آن حضرت را کوی و نه درختی مگر آنکه وی می گفت السلام علیک یا رسول
 الله فابهر آنست که علی رضی الله عنه شرمی شد و آمد و او را خندید و در که علم و بی رضی الله عنه باخبر آنحضرت
 باشد صلی الله علیه و آله و سلم برواه الترمذی و الله از می ۳۰ و عن انس ان الفبی صلی الله علیه
 و سلم اتی بالبزاق لیلته اجری به مکمل مسرجار و ایست ازنا نسل که با آنحضرت آورد و شد براق در
 شیب امر الکام که در زمین بسته قفا تضعیف علیه پس شدی و سر کشی که در براق بر آنحضرت و نزد
 راح نشد و سواری نداد فقال الله جبرئیل اجمع ففعل هذا پس گفت بر براق را جبرئیل آید و نم
 این می گویی مدعی و سر کشی را فمارک یک احد اکرم علی الله صلی الله علیه و آله پس سوار شده است تر ایچ یکی
 بزرگتر بر خدا را و وی و ازین عبارت معلوم می شود که برین براق آیینای و بیکم سوار شده اند تا ختم سواری
 آن فخرم الا بیانه و در باب الامر حاج این سخن مذکور شده است و الله اعلم قال فارفع صرقا گفت انس
 پس و محبت از براق و روان شد و وی و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب ۳۰ و عن یزید قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیسنا لیتیف الی بیت المقدس گفت بر بده که رسمی گفت
 پیغمبر خدا را که رسیدیم به بیت المقدس قال جبرئیل یا صبیعة اشارت کرد جبرئیل با کشتن خود و فقری
 بها الحیور پس و بد و پاره کرد و سودا خ کرد با کشتن سبک را فشد به البزاق پس بران دادند آن بر بخت

بر بست دو باب استخراج از حدیث انس که ثبت که بر اوراق کتبه بر بست که انبیای (باب المعجزات)
دیگر بران بسته بودند و گویا که مراد بکتابه موضع حلقه است و شاید که مسدود شد و باشد پس خرق کرد آنرا جبرئیل باز داشت
رواه الترمذی ۴۰۰ وعن یعلی بنخ تمانیه و سکون فیهما بن مروة بسیم و تشدید را الشقی بنبت
شقیف که یکی از اجداد او است صحابی است حاضر شده بود و خبر داد فتح چنین وظیفه را قال ثلثة اشياء
ردا یتھامن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت یعنی سه چیز است که دیدم من آن را از ان
حضرت بینا نحن نسیر معھا ذر در نابجین یعنی علیه در آسمانی آنکه ما سیری کنیم همراه آن حضرت ناگاه
گذشتیم بشتری که آب کشیده و پیچوده روی سینه بسن میله و نون شتر آب کیش فلما زاد البعير
جر جر پس هرگاه که دید آن حضرت را شتر آزاد کرد و فرهاد بر آورد و جر جر و آزاد کردن گوی شتر
قو وضع جرانه پس نهاد شتر کردن خود را یعنی بر زمین و جرآن بکنز جثم و تخت را پیش نکردن شتر
تا بمنحرف فوق علیه النبی پس آگاه شد ما استاد بروی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقال این
صاحب هذا البعير پس گفت آنحضرت یکجا بست صاحب این شتر قچاء پس آمد صاحب شتر
بزد آن حضرت فقال بعیمه پس گفت آنحضرت بیزوش این شتر و ادست من قال بل نهيه لك
گفت صاحب شتر فروختن چه باشد بلکه می بخشم ما آن را از ترا یا رسول الله و انه لاهل بیت ما لهم
معیشه غیره و بدستی این شتر مرکبان خانه دانست که نیست مرا ایشان را اسب زندگانی چرا این شتر
قال لما اذ ذكرت هذا من امره قلت آنحضرت اما چون ذکر کردی تو از شان و حال آن شتر پس
طلب نمی کنم خریدن آن را ولیکن وصیت می کنم به خرداندنی و می سفافنه بشکی كثرة العمل و قللة العلف
فاحسنوا الیه زیرا که بد دستی دی گداگر و بسیاری کار و مشقت خود را و کمی علف را پس بجای کنید
باسوی وی ثم مرنا حتى نزلنا منزلا فنظم النبي یعلی بن مروه بسیم میرمی کردیم نا آنکه فرود
آمدیم حامی فرود آمدن را پس خواب کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فیحاء شجرة تنشق الارض
پس آمد درختی که می شکافت زمین را حتی غشیقه تا آنکه پوشید آن درخت آنحضرت را ثم رجعت الی
مکاکها پسر باز برگشت آن درخت بجای خود علما امتیقظ رسول الله پس هرگاه که بیدار شد پیغمبر
خدا صلی الله علیه وآله وسلم ذکر کتابه ذلك ذکر کردم من مرا آنحضرت را آمدن درخت را و باز برگشتن
آنرا فقال پس گفت آنحضرت می شجرة امتاذاذنت ربها فی ان تسلم علی رسول الله این درختی
است که دست برداری خواست پروردگار خود را که سلام کند بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاذا ن
لها پس دستور می داد خدا ای نبائی آن درخت را قال گفت یعنی بن مروه داین سیوم چیزی است
که دیدی بر آنحضرت ثم سر ذاتهم و فابناء بستر مسیر کردند و بیامی و جوئی که آنجا بود فاقامه
لمدة باهن لها به جفة پس آمد آنحضرت و ازنی با پسری که مرتان زن را ابو و ابو و بان پسرجون و دیوانگی

فاخذ النبي صلى الله عليه وآله وسلم منصرفه بس كرفت آنحضرت (باب المعجزات)
سور اخ بینی آن پس را و تخریج میم و کسم داد بکرم میم نیز آمد فقال بس گفت آنحضرت اخرج فانی
محمد رسول الله یرون آی بس بدوستی من بکرم فرستادند اثم سزبا فلما رجعنا من رفاذ لك
البناء پس سر بر کردیم ما بس نگاهی که بر کشیم که کشیم بآن آب فسا لها عن الصبی من بر سید
آن حضرت آن زن را از حال آن کودک که دیوانه شده بود فقالت بس گفت آن زن و الذي
يفكك بالحق ما را اینا منده ریم بعد لك سو گند بآن خدا می که فرستاده است بر اوستی بیدیم ما
از ان کودک که دی که در شک انداز و بعد از مشارفت تو میت و کم ابرات و حسا باللمصل
راحته و اطلعت از بامن و بقية المم و رواه فی شرح السنة ۶۰ و عن ابن عباس قال
ان امرأه جاءت بابن لها الى رسول الله گفت ابن عباس که زنی آورد و پسری را که مراد را
بود بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فقالت بس گفت آن زن یا رسول الله ان ابني
به جنون بر دستی این پس من بوی دیوانگی است و اقامه لیاخذ عند غدا اینا و دشنا اینا بدوستی
جنون می گیراد و در از و بادا و گاه با دشنا نگاه ما قمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صد و
و دعا پس ما بید دست مبارک خود آن حضرت سینه آن پس را و دعا کرد و قطع بقعة پس تی کرد
آن پسری که دنی شیخ مثله و تشدید نمادی و تخرج من جوفه مثل البجور و الاسود یسعی و یرون آمد
از شکم آن پس مثل یک پشه سیاه که می جنب و می دود فی البجور و بکرم جیم و سکون را ایچ سباع
چون یک و برگ و خرمن و جر آن رواه الدارمی ۷۰ و عن انس قال جاء جبرئیل الى النبي
صلى الله عليه وآله وسلم وهو جالس حزين رواه انس گفت آمد جبرئیل بسوی آنحضرت
و آن حضرت بشسته بود اند و کین قل یغضب بالدم من فعل اهل مكة و رجالی که به تحقیق رنکین شده
بود آن حضرت بخون از باغش کرد از اهل که مراد و را احد است که و ندان مبارک شسته بود و جراحتی در
دست او و شربت رسیده فقال بس گفت جبرئیل یا رسول الله هل نسيب ان نربك آية آیا دوست
میداد می که نسیبیم ترا اعلامی و بخره قال نعم گفت آن حضرت آری شما فظنوا انی شجرة من وراثته پس نگاه
کرد جبرئیل بسوی و درختی از پس خود با بس آنحضرت فقال بس گفت جبرئیل یا آنحضرت ادع بها
نجان این درخت را اقدما بها بس خاند آن حضرت درخت را فجاها بس آمد درخت فقامت
بین یدیه بس بایستاد آن درخت پیش آنحضرت فقال مرها فلترجع بس گفت جبرئیل بفرما آن درخت
را بس باز کرد و فامر بها بس امر کرد آن حضرت آن درخت را فرجعت بس برگشت فقال رسول
الله بس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حسبي حسبي بس است مرا بس است مرا در تنای
و دفع حزن و شدت این کرامت از بد و در دگار من و در نیجا دلالت است بر آنکه ظهور و خارق

حادثه مؤثر است در حصول یقین و دفع غم و خزن و بر آنکه کسی را که خرب (یا بالعجزات) و کمر است و ده درگاه صی باشد اگر خمی و خرنی از دست او بر سر میزنند و الا جر حلی قدر التبع رواه
 الدارمی ۸۰۰ و عن ابن عمر قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر فاقبل
 اعرابی کف ابن عمر و دیم با آن حضرت در سفری پس پیش آمد بادی نشینی فلما دنا قال له
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده
 و رسوله پس هرگاه که نزدیک شد آن اعرابی گفت مرا در آن حضرت گواهی میدی یا ابا بکر او
 رایت بمر قال و من یشهد علی ما تقول گفت اعرابی که گواهی میدی بر آنچه تویی گوئی یعنی از خبر جنس
 آدمیان قال هذه المسلمة گفت آن حضرت گواهی میدی بر این درخت و سلمه بفتح سین و لام نام نوعی
 از درختان نام دارد است قد عاها رسول الله پس خواند آن درخت را پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم و هو بشاط الوادی و آنحضرت بکرامه وادی بود فاقبلت تحت الارض پس روی آورد
 آن درخت در حالی که می شکفت ز زمین و اعد بفتح خاء معجمه و نشدید و ال شکافن زمین را گویند حقی قامت
 بین یل یه تا آنکه ایستاد آن درخت پیش آن حضرت فاستشهدها فلما ظننا پس طلب شهادت کرد آن
 حضرت از آن درخت سه بار غشهاد ثلثا انه کما قال پس گواهی داد آن درخت سه بار که واقع هم
 چنین است که گفت آنحضرت از صدق رسالت می ثم رجعت الی منبتهها بنزله باز گشت آن درخت
 بنوی جای رویدن خود یعنی همانجا در رفت که از آنجا آمده بود شعر * جاءت لدعوتها الاشجار عاجده
 تبشی الید علی ساقی بلا قدم رواه الدارمی ۹۰۰ و عن ابن عباس قال جاء اعرابی الی رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم قال بنا عرف اذک نبی گفت ابن عباس آمد اعرابی بسوی آنحضرت
 گفت بجز دلیل شناسم که تو پیغمبری قال ان دعوت هذا الصديق من هذه النخلة یشهد انی رسول الله
 گفت آنحضرت باین دلیل شناس که بخوانم من این خوشه را ازین خرما گواهی ده که من پیغمبر خدا
 ام و ان بفتح همزة است و بکسر آن نیز رواست یعنی اگر بخوانم دعوتی بکسر عن مهمله و سکون ذال
 معجمه دقات خوشه خرما چنانکه عتق و خوشه آنکه رکنه اتی الصراح فدعا رسول الله پس خواند آن دعوت را پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم فجعل یقول من النخلة پس گشت آن دعوتی که فردا آید از درخت خرما
 حتی سقط الی النبی تا آنکه افتاد بجانب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی گواهی داد ثم قال
 ارجع فعاذ بکسر گفت آنحضرت بر که دیگای خود پس برگشت فاسلم الی اعرابی پس اسلام آورد و آن اعرابی
 رواه الترمذی و صححه ۱۰۰۰ و عن ابی هريرة قال جاء ذی الی را عی غنم گفت ابو هریره آمد که گوسفندی
 چرانده کوسفند ان فاخلع معها شاة پس گرفت کرگ از آن کوسفند ان کوسفند بر ان طلبه الراعی حتی انتزعه
 منه پس جست کرگ را آن چرانده تا آنکه کشیده گرفت آن شاة را از دهن آن کرگ قال فصعد

الدیوب علی تل گنت ابو هريره پس بردت کرک بر توده ریگی غاصی بس نشست (باب المعجزات)
 آن کرک بر آن بروی کرک می نشاند که آن مار ز سینی می بندد بپای مار ایستاده می دارد و فی الجراح
 اندازد بر کون نشستن یک واستغفر و در آورد دوم خود را در میان مهر و دیای خود است شمار بشمار و خادم
 در میان بای گرفتن یک وقال قد عجلت الی رزق رزقینه الله و گنت کرک بمحقق قصد کردیم
 من یا قصد نکردی تو بسوی رزقی که داد و دلا ندی چرا آن رزق را ندادی تعالی و عجلت بضم ناد فتح آن بصیغه
 تکلم و خطاب هر دو روایت است و خطاب برای است اخذت له ثم انتقم انتقم منی کر نفم من آن و رزق
 را یک سر کشید که رفتی تو آن رزق را از من فقال الرجل تالله ان رایت کالیوم ذیبت کلام بس
 گنت آمد زبانی داعی نه اسو گند ندیدم من العجوبه تا ندیدم العجوبه امر و زبانی تا ندیدم امر و زک که یکی یکی می کند
 فقال الذیوب اهیب من هذا رجل فی التخلات بین البحرین بس گنت کرک عجب بر اذن حال
 حال مرد است در خرماستان میان دوستان یعنی مذبذبه و بیاد است از ذات شریف آن حضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم یخبرکم بما مضی و بما هو کائن بعد کم خرمای رسالت شمار ایما که شد است و آنچه
 شونده است بعد از شما قال گنت ابو هريره فکان الرجل یهودیا یس بو و مرد از قوم یهود و فجاء الی
 النبی پس آمد بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاعترفه و اسلم من خرواد آن حضرت را و سیمان شد فصدقه
 النبی بس قصد بنی کرد و راست گو کرد ایداد را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال النبی صلی
 الله علیه و آله وسلم انها امارات بین یدی الساعة این و امثال این امور نشانه و علامتهاست
 پیش قیامت قد اوشک الرجل ان یشخرج به تحقیق نزدیک است مرد که بیرون آید یعنی از خانه فلا
 یرجع حتی یصله ثلثه نهار و صوطه و ما احلک اهل بعل یس باز نمی گردد و نمی آید بخانه تا آنکه خرمید
 او را مرد و نعلین و باز بپوشی که انداخت کرد و از همان اهل خانه وی بعد از بر آمدن وی رواه فی
 شرح السنة و ابن ابی العلاء روایت از ابی العلاء که از تابعین است عن حمزة بن جندب
 که صحابی مشهور است قال گنت سمره کنا مع النبی و هم بابا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اقتادوا
 من قصعة نوبت نبوت می خوردیم از یک کاسه یعنی در وقت ظهور آن حضرت قصید بطح فانت و
 سکون ضاد کاسه بزرگ من ظنونة حتی اللیل از بام او گمانا شب یعنی نام روز یقوم عشرة و یقع
 عشرة می ایستاد و ده مرد و می نشستند و میان بد اول است قلنا فما کانت تمک انشیم با بس به جز بود که
 بد و کرده می شد قصه بدان جز قال من ای شی تعجب گنت از چه جز عجب می کنی تو ما کانت تمک الامم
 ههنا بود که در کرده می شد مگر از اینجا و اشارت بیده الی السماء داشت که دیدست خود بسوی آسمان
 یعنی ازین عالم قدم است است و نیز دل برکت از این و این با قول سمره است و بل ابو العلاء و یقول
 آن حضرت است و سایل صحابه فافهم رواه الترمذی و الدارقانی و ابن عمر بن عبد الله بن عمرو

ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم خرج يوم بلادي ثلثمائة وخمسة عشر (باب المعجرات)
 وروایت است از عبد الله بن جعفر بن النعمان که آنحضرت بیرون آمدند و نظر کردند و صد و پانزده
 مرد مشهور آن است که بیرون آمدند و صد و پانزده نهاد و هفت از آنها جرین و دویست و سی
 شش از انصار قال اللهم خذنا فاجعلهم گفت آنحضرت خود را که خداوند ایشان یعنی
 صحابه برهنه پایا تا پس سواد کن ایشان را اللهم خذنا فاجعلهم خداوند ایشان برهنه تا سواد کن
 جامه پوشان ایشان را اللهم خذنا فاجعلهم خداوند ایشان که سواد کن تا پس سیر گردان
 ایشان را افتخ الله له پس فتح داد خدا ای تعالی مرا و اغانقلموا و اما منهم رجل الا وقد رجع بجمیل
 او و جمیلین پس باز گشته از فتح بدر و حال آنکه نیست از ایشان هیچ فردی که حال آنست که برگشت
 یک بیشتر و دو شتر و اگتصوا و شبعوا و جامه پوشیدند و سیر شدند به جنت شبران و ثياب و اطعمه و اموال
 که غنیمت کردند از مشرکان و همه دعای آنحضرت مستجاب شد و از آن غنایم می شود که احباب دعا از قبیل
 خارق عادت است خصوصاً این مرعت و خصوصاً روای ابو داود و ابن مسعود عن رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم قال روایت است از عبد الله بن مسعود که گفت انکم مفعولون
 بعد رستی شما را می داد شد و کبیر از جانب پروردگار و مصمیمون و یابندگان ایشان را و مفتوح لکم
 و فتح کرده شد و کبیر مرثما را یعنی فتح کرد و می شود و مرثما را باز و امصار و این روایت است و جردان صحابه
 را با آنچه در زمان آینده واقع خواهد شد قمن ادرك ذلك متكم فليتعق الله پس هر که در یابد آنرا را شما
 پس باید که تنوی و زرد و پیرایه از عذاب خدا و انیما من بالمعروف و لیینه عن المنکر و باید که امر کند
 بمشروع و نهی کند از خلاف آن یعنی بر طریقه اعتدال رود و در اثر و بطر و امرات و امرات نیستند و این تلمیح
 است بقول حی سبجاه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف
 و نهوا عن المنکر و ابو داود و ابن مسعود و ابن جابر عن اهل خیمه سمعت شاة مصلیة
 و روایت است از جابر که زنی بنویسید و ابی خیر که نام وی زینب بود زن اسلام بن شکم زهر که دو سینه
 بر میان کرده شده و او مصلیة الفحیم و سکون نهاد و نهاده و کسر لام و تشدید تخمین از صلی بر منی بر میان کردن
 ثم اهدتھا لرحول الله آنحضرت به فرستاد آن را و امر به پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آورد و اندک
 آن زن پرسید که آنحضرت از کجاست که ام جای خوش تر داد و گفته ذراع پس بزرگی داشت
 آن را ذیح کرد و دوی زهری انداخت که دست بکند و در ذراع و گفت بیشتر کرد و بیشتر
 آنحضرت و صحابه که حاضر بودند نهاد خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الذراع فاکل منها
 پس کردند آن حضرت ذراع را پس خورد از آن و اکل و هضم اصحابه معه و خوردند و دوی از
 یاران آن حضرت با آنحضرت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ارفعوا اوليكم واريد دستماي خود را از شاه و تخوريد و ارسيل (باب المعجزات)

الي اليه ديه قدامها و كنس فرستاد آن حضرت بموي آن زن يهوديه پس ظهير اورا فقال سمعت
 هذه الشاة پس گفت آن حضرت زهر کرده تو اين گوسپند را فقالت من اخبرك پس گفت يهوديه
 كه زهر کرده را قال اخبرني هذه في يدي گفت آن حضرت خبر داد مرا اين چه درد دست من است للذراع
 گفت مر ذراع را يعني ايشان دست بند يزدراع کرده قالت نعم كنت يهوديه آري زهر کرده ام در من قلت
 ان كان نبيا فلن تقصره كنتم اكر هستي ي منبر پس زبان نمی كند او را به جهت آنكه زهر تاثير نميكند
 بهوت و دانياي بسبب آنكه موت آن حضرت بمش از انعام و رحمت و اكمال دين متوقع نيست و در
 احتمال اول غلبان می كند آنچه می گویند كه فوت آن حضرت بنا بر زهری شد كه در خمير خود داده بود اما اين روايت
 صحيح نيست و در حديث آمده است كه كسي گفت بان حضرت صلى الله عليه وآله وسلم كه ترا تاثير می كند
 بهر سال زهری كه داده بودند در خمير فرمود نميرسد مگر آنكه مقدر است و خواسته خداست قدر و ان لم
 يكن تمينا استرحنا منه و اكر نيست و ي منبر خدا است پس می يابيم و خلاص ميشويم از وي فعفا عنها
 رسول الله پس درگذشت از ان زن منبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و لم يعاقبها و سر ادا داد و
 و عذاب نكرد و توفي اهل البيت اكلوا من الشاة و مردن اصحاب آنحضرت كه خوردند از ان شاه و احتجيم
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على كاهله و خون كشيد آن حضرت بر ميان و در گفت خود
 من اجل الذي اكل من الشاة از جهت زهری كه خورد از گوسپند نماده زهر در دودن لطيف و ي
 از اين كثافت پاك كرد و حنجه ابو هنيه بالقرن و الشفرة حجامت كرد و آن حضرت را ابو هنيه
 بهشاخ و گارد و هو مولی لبني بياضه من الانصار و آن ابو هنيه مولى بود مربي بياضه را بضاد بحجه
 نام قبيله است از انصار و او ابو هنيه و والد او مربي بدان كه اهل روايت اختلاف كرده
 اند كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم عقاب كرد آن يهوديه را و بكشت با ترك داد و همچ گفت
 پس بيهقي از ان نريره آورده كه اعراض كرد و همچ كه گفت و از جابر آورده كه عقاب نكرد زهری
 گفته كه اسلام آورد پس بگذاشت و گفت بيهقي كه نخست ترك داد و با شيد و بعد از ان كه بشر بن
 برادر مرد بقتصاص و ي به كشته اما اين ها غلبان نمی كند كه وجه تخصيص ذكر بهوت بشتر و اقتصاص بدان چيست
 و حال آنكه اصحاب ديگر كه خوردند ميردند و شايد كه بشر على القوم مرد پيش از وفات اصحاب ديگر پس
 قصاص گرفته شد بدان و الله اعلم و عن سهل بن الحنظلية فتح حاء مهملة و سكون نون و فتح غاء
 بجر و كسر لام و تشديد تخمينه صحابي انصاري است و از ابي بيعت رضوان است فاضل بود و گوشه گير
 از مردم كثير الصلوة و الكرم و حنظله نام مادر او است قال انهم ساء و امع رسول الله گفت كه ايشان
 يعني صحابه سبى كردند بيا به منبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم و مسلم يوم حنين روز غزوه حنين فاطموا الله

پس در از کردند و سخت کردند و سیر و احتیجان عشیه تا آنکه بود سیر تا (باب المغیرات)

شبگاه فوجا فاروقی فقال پس آمد سوار پی پس گفت یا رسول الله طلعت علی جبل کذا
وکل ابد رستی من بر آمده ام بر کوه چنین و چنین و طلعت للبحر لایم است و را کمر نسج و بکمر نیز نصیج
کرده اند فاذا انا بهوازن پس ناگاه من تبسم بهوازن فتح باو کمر زای که قوی است از عرب یعنی
دیدم سواران را علی اکبر ابیهم که آمده اند بر شتر بار خور و یعنی همه آمده اند و این عبادت مثل است که زده میشود
و ر قوی که همه میبایند و فتح یکی تحت نمک و بکره شمر جان و اصلش آنست که قوی از عرب از جای کنده
بود و کوچ کرده و هر کس بهر جا که شتری یافته گرفته و سوار شده و هر چند آن شتر از آن دی نبود و از پدرش بود
یظنهم و انهم دیدم سواران را بستران مودج را از خود و بانی چادر دانی خود و طعن بضم فاء معجمه و صی
مهمه مضبوته و ساکن جمع ظمینه زن در مودج یا مودج که در وی زنی باشد و گاهی برای اهل که بروی مودج است
نیز اطلاق کنند اجمعوا الی حنین که آمده بسوی حنین فتبسم رسول الله پس تبسم کرد پس سیر تا اصلی
الله علیه و آله وسلم و قال تلك غنیمة المسلمین لما د گفت آن حضرت آن غنیمت مسلمانان
است فردا انشاء الله ثم قال من یسرنا اللیلۃ یسرک گفت آن حضرت کیست که با سبانی کند ما را
است شب قال ان بن ابی مرثد الغنوی مرثد فتح صیر و سیکون را دفع مثنی و غوی یعنی معجمه و نون
مفتوحین صحابی است حاضر شده فتح که را و حنین را انسان با سبانی می کنم یا رسول الله قال اریک گفت آن حضرت
سوار شو فر کتب فر ساله پس سوار شد اسیر را که مراد او بود فقال استقبل هذا الشعب گفت
آن حضرت پیشن آیی این را را که در ده است حتی تکنون فی اعلاه تا آنکه با شنی بود در جائی باشد آن
کوه فلما اصبحنا خرج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الی مصلاة پس هنگامی که صبح کردیم ما
بگردن آمد آن حضرت بسوی جای نماز خود یعنی جائی که برای نماز ختم بودند فر کتب دو رکعتین پس که داد
آن حضرت دو رکعت را مرا دانست بخردا شده اند ثم قال هل حسستم فارکمکم پس فر گفت آن حضرت
آیا احساس کردید و دیدید شما سوار خود را درین جای از نگاهم است بعد از سنت فجر برای حاجت و در
کتاب الصلوة که گذشت فقال رجل پس گفت مردی یا رسول الله عیضنا ندیم و احساس نکردیم
فی ثوب بالصلوة پس اقامت گفته شد شمار مجروح تحقین معنی ثوب و در باب الاذان که گذشت فاجعل رسول
الله صلی علیه و آله و سلم و هو و صلی یلتفت الی الشعب پس گشت آن حضرت و حال آنکه وی
نماز می کند که می نایست بسوی آن شعب و درین جای از انقاست و نماز برای مصیبت وینه و این
از باب منازل عبادات است حتی اذا قضی الصلوة قال با چون تمام کرد آن حضرت نماز را گفت ابشروا
فقد جاء فارکمکم خوش باشید پس بتحقیق آمد سوار شما که با سبانی می کرد فاجعلنا انظار الی خلال
الشجر فی الشعب پس کشته ما که از گاه می کیم بسوی میان فرجای درختان در شب فاذا هو قد جاء

پس ناگاه آن سوار تحقیق آمد حتی وقف علی رسول الله نابالغ سواد بر
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال انی انطلقت حتی کنت فی اعلی هذا الشعب پس گفت
 آن سوار بدوستی من روان شدم تا آنکه یوم برجامی باشد این شب حیث امر لی رسول الله آنجا که
 فرمودید و در آنجا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلما أصبحت طلعت الشعبین کلهم ما بسن از گاهی که
 صبح کردم برآمدم این دو مشب را اندر دو عالم از اجناد پس ندیدم هیچ یکی را فقال له رسول الله پس
 گفت مرا و این پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هل نزلت الیة آیا فرو آورده می تو احشوب یعنی
 از اسب خود و قال لا کنت فرد و نیادم در هیچ حال الا مصلیا که در حالی که نماز کند و نه امام او قاضی
 حاجه یا برآورده حاجت انسان را از بول و غایطه و رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فلا علیک ان لا تعمل بعد ما بس نیست یا که یز تو که کنی بعد از امشب هیچ عملی را از تو اقل
 خیرات و جود و اجهد در آن زیرا که ترا فضیلتی و ثوابی حاصل شده است که گفتات است در آن و بخشیده
 شده است گناهان تو بدان و این مبالغه و تاکید است در تحسین این عمل و بشارت است بمغفرت و
 بعضی گفته اند که مراد عمل جواد است درین قصه و این ظاهر تر است و الله اعلم و اه ابو داود ۱۶۶۰ و عن
 ابی هریره قال اتیت النبی صلی الله علیه و آله و سلم بتمنات گفت ای پسر مرا آوردم نزد آن
 حضرت چند خرم را و گفته اند که بیست و یک خرم را و فقلت پس بگویم من یا رسول الله ادع الله فیهن
 یا البرکة و عاکن خدا در این خرمها برکت بفرست پس فرام آورد و آنحضرت آن خرمها را شمرد و حالی
 فیهن بالبرکة بستر دعا کرد و آنحضرت برای من در این خرمها برکت اعمال خدایان را جعل نمود یعنی مزدك
 گفت آنحضرت بجز این خرمها را پس بگردان آنها داده نوشته دان خودنی را استخراج مرزد بگردد نوشته دان کلمات
 اوردت ان تاخذ منه شیئا فادخل فیه یدک فخذ بهرگاه و ای تو که بگیری از آن مرزد چیزی را یعنی از
 تر پس در آورده می دست خود و پس بگردان آن چیز و اول آنش را و نشر او را بگردان آن را بگردان آن
 فخذ ما تحب من ذلك التمر کل او کل امن و حق فی حبیل الله پس تحقیق برداشتم من اذان من تر چندین
 و چندین از دست خود را و خدا و من شربت بیانه یا بار اشرقی فکما فاکل منه و قطع پس بودیم
 تا که می خوردیم از آن تر و می خوردیم و می خوردیم و می خوردیم و بود آن مرزد که جدا نمی شد به
 از او مراد همیشه و هرگز من بود و حتی بکمان یوم قتل عثمان تا آنکه شد روز کشته شدن عثمان و قضی
 الله عنه فانه انقطع پس بدوستی آن مرزد کشته شد و کلم شد و اینها معلوم می شود که چون تر قه و قه
 شایع کرد و میان مردم بر غریب می شود و برگشت و آورد و اند که او پسر در آن روز می گفت که مردم را
 یک غم است و مراد غم غم بر طرف شدن آن ابناء و غم کشته شدن شیخ عثمان و او التمر مندی
 و الفصل الثالث عن ابن عباس قال تشا ورت قریش لیلته بمکه گفت این جدی کنش کردند

کردند مشرکان تشریش شبی بمکه فقال بعضهم اذا أصبح فانتبهوا بالوفاق بس (باب المعجزات)
 گفتند بعضی از ایشان چون صبح کند پس بر جای خودش و اوید به بند کردن نیزین و ان النبی می خواهد
 پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بعضی از مشرکان می بینند که گاه شستن و اوید که بخود را بند باید کرد
 و نگاه داشت و ان کسر و التیج بند کردن و قال بعضهم بل اقولوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه بگفتند او را
 و قال بعضهم بل اخرجوه و گفتند بعضی از ایشان بلکه میروند کنیز او را از این شهر تا از بیابان رود
 فاطلع الله لیسبه فتح امره و سکون ظاهر محقق پس مطلع کرد اوید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله
 و سلم علی ذلك را آنچه انکاش کرد مشرکان در کار وی چنانچه در قرآن مجید در سوره الفیل مذکور
 است فبات علی علی فراش النبی صلی الله علیه و آله و سلم تلك الليلة بس شب که را اند علی رضی الله
 عنه بر جای خواب آنحضرت در آن شب و خرج النبی و بیرون آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 حتی لحق بالغار تا آنکه بهوت و رسید بهار شود که به حث رفت و چند شب در این غار گذراند و غار
 مناک در کوه است و در بر آمدن آنحضرت از درین غار و گذشتن از پیش مشرکان که بر او ایستاده
 بودند و مطلع شدن ایشان بآوردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان قصه غریب و معجزه
 عجیب است که در شرح ذکر کرده ایم و در تاریخ مدینه در ذکر هجرت نیز به تفصیل مذکور است و یات
 المشركون یحرمون علیا و شب که را اند مشرکان در حالی که با سالی می کردند علی و رضی الله عنه
 یعنی علی در میان غار بود و ایشان بیرون ایستاده و هم یحرمون النبی و ایشان کمان می بردند علی را
 می صلی الله علیه و آله و سلم و خیالی می کردند که آنحضرت در درون غار خواب است همین که بر آید کار
 وی بکنیم و طار آنکه علی بود و آنحضرت از پیش ایشان به در رفقه فلما اصبحوا اناروا علیه پس
 در گامی که صبح کردند جمیع مدبر حسنه بر آنحضرت بکمان خود فلما را او علیا را داند مکر هم پس هرگاه که
 دیدند علی را باز کردند خدای تعالی حیل و تدبیر میگردانید ان الشاكر اذ قالوا این صاحبك هلا پس چون دیدند علی
 را گفتند کجا است این بار تو یعنی آنحضرت و اثبات بهداری تحمیر و تصغیر است قال لا ادری گفته
 علی می دانم من کجا است فاقصوا اثره پس رفتند مشرکان و در آن آنحضرت بر نشان پای وی قصص
 بقنات و صانین نهانین و در پی کسی رفتن فلما بلغوا الجبل اختلفا علیهم پس هنگامی که رسیدند کوه
 را اگر او را جبل و نام است مشبه شد بر ایشان نشان پای فصحاء و الجبل پس بر آمدند کوه را غمروا
 بالغاقر پس که شد بنامی کرد و ان کوه است فورا و املی داید فذبح العذکبوت پس و بدیدند در آن
 غار با نین عذکبوت را که بعد از در آمدن آنحضرت در درون غار آمده خاد با قدی و عرض و غار مقفه او شیری
 با شده و بگون مقفه از یکدست فقالوا و دخل هربنا لم یکن یسج العذکبوت علی باب به پس گفتند
 اگر در آمده بودی محمد این جانبی و با نین عذکبوت بر در وی و بریده نهادن کوه و درین حدیث

مذکور است • شعر • ظنوا انکم صام و ظنوا انکم کجوت علی • خیر البیوت (باب المعجزات)
 لم تنسج و لم تسم • فمکت فیہ ثلاث لیلای پس در یک روز آن حضرت در خواب در خواب در خواب
 در شب در آمد و در روز بخشید بدو و رفت در راه احمد و وعین امی هر یزد قال اما فتحت
 حیدر اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شاه فیها سم نخ سین دضم آن و بعضی دیگر گفته اند
 گفت بویزه انگاری که بشاوه شد قلم خیم فرستاده شد برای آن حضرت که بخند می بر میان کرده اند و در دمی
 زانو و چنانکه در فصل ثانی از حدیث جابر گذشت فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اجعلوا
 علی من کان ههنا من اليهود پس گفت آنحضرت کرد آید بر من هر که است این جا از یهود و عجم و آل
 پس کرد آوردند براسی آن حضرت بود و ان فقال لهم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی
 حاکمکم عن شیء فهل انتم مهمل قی عنه پس گفت آنحضرت بدو منی من پرسیده ام شمار از چیزی
 پس آیا استبد شمار است گوئید و اند من از آن چیزی دقتی که نگذیب کنم شمار از جوانی که بگوید شما از آن
 سوال چنانکه از سیاق حدیث معلوم می گردد و دو صد قی دضم نیم و فتح صاد و تشدید دانی کمسوره و کسر قاف
 و تشدید باذنه فرقا لکوا نعم گفتند بود آملی راست گو کرده اند ایم تر آیا ابوالقاسم حادث بود و نابود آن
 بود که اکثر آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم باینست وی که ابوالقاسم است نام می بردند و نمی
 نمی گفتند زیرا که در این نام شریف و نوریت و انجیل شایع و مشهور بود و دلیل بود بر صحت نبوت و نبی
 صلعم فقال لهم رسول الله پس گفت بر ایستاده ام خیم خدا صلی الله علیه و آله و سلم من اهوکم کیست
 بدو شما که آیا که آن حضرت ایشان را از بدو رگدان ایشان پرسید چنانکه پدر و قیله پدری باشد قالوا فلان
 گفتند بود پدر ما فلان کس است نام پدر فلان خود را بر دهنه قال کذا بقم بل اهوکم فلان گفت آنحضرت
 دروغ گفتید شما که پدر شما فلان است خبر آنکسی که آور نام بر دید قالوا صدقت و هورت گفتند بود راست
 کنی و بگو کنی بر دلت بکسر راء اولی و سکون نایه قال فهل انتم مهمل قی عن شیء ان خالتکم عنه گفت
 آنحضرت پس آیا استبد شمار است گو کرده اند من از چیزی اگر سوال کنم شمار از آن چیزی قالوا
 نعم یا ابوالقاسم وان کذبنا کاذب عرفت که عرفت فی اینها ذکر دروغ می گویم یا تو می شناسی تو دروغ
 ما را چنانکه شناختی آنرا در پدر و در کذب باک به تخفیف دال است فقال لهم من اهل النار است گفت آن حضرت
 و پرسید مرید در اکیست و در خبی قالوا لیکون فیها حیدر گفتند بود و سیاه شبر مادر آتش اندک زمانی چند روز
 چنانکه در قرآن مجید از ایشان نقل کرده است که می گویند لکن تمسنا النار الا ایما ماعد و ذات • ثم تخلصوا فیها
 بر سر خلیفه می شوند شما که در مسلمانان ما را در آتش یعنی پس از آمدن شما می در آید و همیشه می باشد
 در آن و تحافوا نایب بدینون است و تخفیف نرد و است چنانکه فاعدا خواست قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم اتسموا فیها گفت آنحضرت بخن نه کند در باب آتش و در شوید و اصل خسار برای

وجر است و در این ام سستی یعنی شما همیشه در دوزخ خواهید بود اگر
 بکنیز از عالم رفته و الله لا یخلفکم فیها این خبر است که تا چندی نمی شود شمار داد آتش همیشه و در نمی آیم
 و در وی پس از شما چنانکه شما می گوید انهم قال استریار کنت آنحضرت علی انتم مصلی عن شی ان
 سالتکم علیه فعملوا انهم یما ایما القیام نقال هل جعلکم فی هذه الساعة سمس گفت آنحضرت آیا
 کرد ایند و این شما و این گوشتی زهر را قاتلوا انهم گفتند آنرا کرد ایند ایم قال فما حملکم علی ذلك کنت آنحضرت
 چه باعث شد شمار را بر این قاتلوا و در آن کنت کاذا ان نستریح منک گفتند خود استیم ما اگر هستی تو دروغ گو
 آسایشی بی باجم و خاص می شود از تو و ان کنت صلیو قال لم یضربک و اگر هستی تو راست گو زبان
 نمی کند ترا از انهم شرح این سخن در فیهل ثانی در حدیث جابر که شیت اکنون در برابر این مردگان میتوان
 گشت که عن زبان مکه و بعد ق ظاهر شد چرا ایمان نمی آید و او اله الشالی ۳۳ و عن عمرو بن الخطاب بخار
 میخورد الا فیضاری که اده الیو نه اخرج گویند مرا در صحبت است و خروا و گفتند اند که خرا کرده ام را آنحضرت
 سیزده خرد و مسیح کرده آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا در دعا کرده بحال او و رسید حمرا به صید
 سال و بود در هر و پیش و بی مکه چند موی سفید قال گفت صلی بنار سول الله نماز که او را با پیش
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم یومار و زی الفجر نماز ایاد او و صعد علی المنبر و بر آمد بر منبر فخطبنا
 پس خطبه خواند و در اجتهی حضرت الطلوع تا آنکه حاضر شد ظهر و در آمد وقت آن فینزل فصلی س فرد آمد
 از منبر پس بکند او و نماز ظهر را ثم صعد المنبر فخطبنا سمر بر آمد بر منبر پس خطبه خوانی کرد و در ا حتی
 حضرت العصر تا آنکه وقت عصر شد ثم نزل فصلی سمر فرد آمد از منبر پس بکند او و نماز عصر را ثم صعد
 المنبر حتی غربت الشمس پس سمر بر آمد بر منبر یعنی خطبه خواند تا آن که فرد رفت آفتاب پس تا سر روز
 به خطبه گذشت فیا خیر یا ایها هو کائن الی یوم القيمة پس خبر داد او مار ایو چری که بهم آشنده است اند
 حوادث و وقایع عجیب و غریب تا روز قیامت قال یا علیها احفظوا گفت عمرو بن احب پس دان
 ترین یاد داد بدترین ما و آن علیم را که آنحضرت بیان کرده آن خبر را که وی داد و او مسلم ۳۴ و عن
 معن حجیم و سکون عن عبد الرحمن بن عیاد بن مسعود است و فی الله عنه نقیه است امام عقیف
 جامع عالم و دایت دارد و از پدر خود که عبد الرحمن بن عبد الله بن مسعود است و این مسعود و نسبت
 یوی ابو عبد الرحمن گویند و از پدر خود که فاسم من عبد الله حسن است و درایت کرده است از وی نوری
 و خبر وی قال گفت من سعید ابی شریم پدر خود را قال سالت مسروقاً گفت پرسیدم مسروق را که از
 کبار تابعین است من آذن النبی صلی الله علیه و آله و سلم بالین لیلۃ استمعوا القرآن که
 دانایند آنحضرت را با مدنی در شب شنیدن جن قرآن را قال گفت مسروق حدیثی ابوک
 خبر داد مرا پدر تو ای عبد الرحمن یعنی عبد الله بن مسعود آنه قال کردی گفت آذنت بهم شجرة دانایند

آن حضرت را بآمدن جن درختی یعنی درخت خرداو که یارسول الله جن (باب المعجزات)
 آمده اند تا ایمان بیاورد و اسحاق قرآن بکنند پس آنحضرت میزدون رفت و جبرائیل را دید و قرآن برایشان
 خواند متفق علیه و عن انس قال سمعهم یومئذین مکة و المکینة گفت انس یومئذیم ما سماع عمر بن
 خطاب میان که دیدیم فراینا الهلال بمن دیدیم ماه یوزرا و کنت رجلا خلایک البصر و ابودرم من مردی بنظر
 نظر فرایتم پس دیدم من هلال را و لیس احد یزعم انه برآه غیر منی و حال آنکه نیست هیچ یکی که کمان می برد
 می گوید که دیده است آنرا جز من یعنی جز من هیچ کس نمی گوید که من دیده ام فقلت اقول لعمر اما تراه پس
 کشته من کی گویم مر عمر رضی الله عنه را آیا نمی بینی و فقلت هم لا یراه پس گفتم عمر که نمی بیند هلال
 را یعنی من بینم و هر چند عمر را می نمایم وی نمی بیند قال گفت انس یقول عمر می گوید عمر سارا و انا
 مستیق علی فراشی نزدیگست که به بینم هلال را و حال آنکه من ابرقنا شب و امم برجامه خود اسب خود یعنی
 حاجت نیست که آن را بینم و تعب و مشقت کشته و دیدن آن بعد از زمانی باینکه از روی که در من
 شود و یا گمان شود و او هم دیدنی تعب و دلیل عدم حوض است در چیزی که ضروری نباشد و هم صرف وقت
 و دلا یعنی شمشاد اهل بدو ستر شمع و کبر و عمر که حدیث می کند ماه از انصه کشتگان اهل
 بدو را از مشرکان یا شریع کرد انس که حدیث می کند آنچه تید بود از عمر از احوال اهل بدو قال ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم کان یزینا مصارع اهل بدن و الا سن گفت که آنحضرت بود که می نمود
 باران جالبی کشتن و بر زمین انکندن کشتگان اهل بدو می روئی یعنی بیش از وقوع واقعه و کشته شدن
 مشرکان و یک روز خبر داد که نام که امم از بین استیما کجا کشته خواهد افتاد یقول هذا مصرع فلان غدا
 ان شاء الله می گفت آنحضرت این جای انکندن فلان است فردا اگر خواسته است خدا و هذا مصرع
 فلان غدا ان شاء الله و این مصرع فلان است اگر خواسته است خدا پس جای انکندن هر که امم را خدا
 بدو آید من کرد قال عمر و اللی بعه بالحق ما لخطا و الخط و دالتی حد شار رسول الله صلی الله علیه
 و آله و علم گفت عمر سوگند می آید که فرساده است او را بر آسنی خمار که دزد و تاج و زنجیر و فلان مشرکان
 خدا را جای را که بدو بود و تعیین نموده بود آن حضرت قال فیکملوا فی بین بعضهم علی بعض گفت عمر
 پس کرد و این را شدند و انداخته شدند آن کشتگان و در جای که دیدن ان بود یعنی بر بالای بعضی فاما نطلق
 رسول الله پس روان شد پس خبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حق الیقین الیهم تا آنکه منتهی شد و رسید
 بسوی این کشتگان که در جاه انداخته شده بودند فقال پس گفت آن حضرت یا فلان بن فلان
 و یا فلان بن فلان هل وجدتم ما وعدکم الله و رسوله حقا آیا یقید و دیدید به چیزی را که وعده کرده بود شما را
 خدا و رسول خدا حق یافتی قد وجدتم ما وعدت الله حقا پس بدو سنی من را تحقیق یافتیم چیزی را
 را که وعده کرده بود و بر اعدائی تالی می فقال پس گفت عمر یا رسول الله کیف تکلم اجماع الا و ارجح

ارواح لیهای پاک و نیکوئی کنی تو بد نهادی که نیست جانها و ان فذل ما اقم باجمع (باب المعجزات)
 لما قول منهم نس كنت آنحضرت بمسجد شما شوا و امر چیزی را که می گویم من انرا ایشان یعنی
 ایشان شتر از نیا بر انداختند و در میدان یعنی ایشان می نشستند این سخن را که می گویم من غیر اقام
 لا يستطيعون ان یردوا علی شیءاً جز آنکه ایشان نمی تواند کرد و بکنند بر من چیزی و ادواج گویند
 و در کتاب جهاد کلام و معنی به تفصیل گذشته است فند کرد و او مسلم ۶۹۰ و عن انیسة بنهم همزه
 و فتح نون و سکون مثناه و سنن مهله بنت زید بن ارقم تابعه است و نسبت بوی زید بن ارقم را ابو انیسة
 گویند و از ابو سعید بن کبیر و مشهور است که اینها روایت می کند از پدرش ان النبی
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دخل علی زید یعود من مرض کان به و قد آمد بر زید بن ارقم و حال
 که عیادت می کند زید را از بیماری که بود بوی قال گفت آنحضرت ایس علیک من مرضک یا من یست
 بر تو از بیماری تو یا کی و لکن کیف لك اذا عورت بعدی فعمیت و لیکن چگونه است مرا و چه حال باشد
 ترا و قی که در از عمر کردانید و شوی پس از من پس کور شوی تو و چکار خواهی کرد و قال احتصب و احب
 گفتم زید چشم داشت ثواب می کنم و میری گزینم قال گفت آنحضرت اذن قد دخل الجنة بغير حساب
 اکنون می در آئی پشت دلی حساب قنالت گفت ای سرور و در بعضی نسخ قال یعنی گفت راوی قمی
 بعداً ما مات النبی پس کور شد زید بعد از مردن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم رد الله علیه بصره
 پس بصر باز کرد و این حدای تعالی بر زید بیانی او را اقم منات بعد از این مرد ۷۰۰ و عن اسماء بن زید قال
 قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من تقول علی ما لم اقل فلیتموه و مقعد من النار گفت
 اسماء بن زید که گفت آنحضرت کسی که در روغ بندد بر من چیزی را که نه گفته ام من به پس باید که ایاده
 بگذر جای نیست خود را از آتش و در زخ تقول بفتح مثناه و تشبه بدو و منمومه سخن بد و روغ بر بستن
 بر کسی و ذلک انه یعت رجلاً فکل لها علیه و مصدر و ن آن نیست که آنحضرت فرستاد مردی را پس
 در روغ بست بر آنحضرت قد ما علیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس و چاک کرد آنحضرت
 بر آن مرد و فوجده ميتا پس مرد و ماته شد آن مرد و قد انشق بطنه و جالی آنکه به تحقیق شکافته شده است
 مشکام دی و لم یقبله الارض و پذیرفت او را زمین و این نشان و درخی است و او اهما روایت
 کرد این مرد و حدیث را المیهقی فی دلائل النبوت ۸۰ و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم جاءه رجل یستطعمه و یأمنه از جابر که آنحضرت آمد او را مردی که غیب طعام کرد و از
 آنحضرت قاطعه شطروحه شعبی پس خود ایستاد و داد آنحضرت او را نصف و منی چو سابقا ملام شد که دیس به کون
 سن شصت بهار بار شتر فما زال الرجل یا کل منه و امراته و ضیفه ما پس همیشه بود آنمرد که می خورد از آن
 نصف دی و می خورد زن او و آنکه مهمان ایشان می شد حتی بحال آنکه به میوه و آنمرد بنوا فکفی پس

فانی شد آن طعام و نام شد فاتح النبی پس آمد آن مرد و ستر را صلی (باب المعجزات)
 الله علیه و آله وسلم بمردت حال عرض کرد فقال پس گفت آن حضرت لیولم تکلمه لا کلمه
 اگر نمی بودی تو آنرا بر آئینه می خوردید نه از آن همیشه و لقمه لکم و هر آینه می ایستاد و باقی
 می ماند آن برای شما و الله مسلم ۹۹ و عن صاحب بن کلیب بضم کاف و فتح لام و سکون قافیه ثقه است
 و از افانسل و عباد و زمان خود و یوسف بن عیبه از وی حدیث دارند و بعضی گویند که جرمی بود
 و الله اعلم عن آئینه روایت می کنند از مرد خود که کایب است و از نایبین هنر و جل من الانصار بد رشت روایت
 می کنند از مردی از انصار که نامش معلوم نیست قال گفت آن مرد از انصار عمر جناب رسول الله صلی الله
 علیه و آله وسلم فی جنازة بیرون آمدیم ما همراه آن حضرت از برای نماز جنازه و روایت
 رسول الله پس دیدیم که آن مرد از اصلی الله علیه و آله وسلم و هو علی المقبر و طان آنکه آن حضرت
 نشسته است نزد قبر که می کند یوحی الصاف و وصیت می کند آن حضرت قهر کند و ای قول می گوید ارفع
 من قبل رجليه فراح کن قبر را از جانب پای ای میت و اندر مع من قبل راحه و فراح
 کن از جانب سر وی فلما رجع استقبله داعی امراته پس چون برگشت آنحضرت یعنی از دنی
 صبت پیش آمد آنحضرت و ادعوت کند بطعام از جانب زن آن میت فلما جاب پس اجابت کرد آنحضرت
 و قول کرد و ادعوت او را و دقت بخانه او و باین معده و ما آنحضرت بودیم یعنی از دنی و طنبلی
 آنحضرت شدیم با آنحضرت را با جماعت دعوت کرد و بود فجاء بالطعام پس آورد و شد طعام فوضع
 یله پس نهاد آنحضرت دست مبارک که خود را یعنی برای خوردن طعام ثم وضع القوم بستر نهادند
 قوم و ستای خود را فاکلوا پس خوردند فوم طعام را و انظرنا الی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم یلوك لقمه فی قیقه پس نگاه کردیم ما جانب آنحضرت که می خاید لقمه را و می گرداند آنرا
 و در دهن مبارک خود و فرو نمی برد ثم قال بستر گفت آنحضرت اجل لحم شاة احدت بغیر اذن اهلبا
 می یایم من این گوشت را گوشت گوسفندی که گرفته شده است بی دستوری قوی رضای صاحب
 کوسفند فارسلت المرأة تقول پس فرستاد آن زن کسی را از آنحضرت در حالی که میگوید
 یا رسول الله انی ارسلت الی النقیع بدستی من فرستادم خادم را بسوی نقیع بنون و هو موضع
 یباع فیہ الغنم و بقیع موغنی است که فروخته می شود و ردی کوسفند ان و این نقیع موضع دو جانب
 وادی عقیق است نزدیک به بیت کرده و از دینه غیر بقیع موحده که مقبره مدینه آنجا است خطابی گفت که
 خلا که در که او را بیا خواند و آنها که بیا خواند می گویند که و صحیح در زمان سابق باز آمده بود و الله اعلم
 لیشتوی لی شاة تأخریده شود برای من کوسفندی فلم تجود پس یافته شد کوسفند فارسلت الی
 جار لی قد اشتري شاة ان یرسل بها الی بیده ما پس فرستادم من کسی را بسوی همسایه که مرا

بود که فرستاد آن که سفند را که خریده است بسوی من بیاورد فلنم (باب المعجزات)
 یوحنا پس یافته نشد آن مسایه و در خانه اش قارسلت الی امواته پس فرستادم نزدن
 وی قارسلت الی بها پس فرستادن وی بسوی من آن شاة را بنی اذن مردوخ فقال رسول الله
 پس گفت بمنبره اصلي الله عليه وآله وسلم اطعمي هذا الطعام الا صرید بخواران ابن طمام
 امیران را که در بند و آنها که فرزند بیرون از دایره تکلیف و ظاهر صاحب شاة را یا فقرنا از وی بجای
 گیرند و یا از وی مترون سازند و طعام ضایع می شد و الله اعلم و واه ابو داود و البیهقی فی دلائل
 النبوة ۱۰۰ و محسن حرام بکسرهای مهله و زای بن هشام عن ابیه روایت میکند از پدرش که هشام است
 عن جده حبیب بن خذالد از پدرش که حبیبش است بنضم حارمه و فتح موحده و سکون شاه و هوا و عوام
 معبد حبیبش برادر ام محمد فتح مسم و سکون غن و فتح موحده که نام او تا که نیست خالد خراجه است و آن
 فنی است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در طریق بجزرت نجبه وی در آمد و وی زنی بود جلد
 و قوی نمیکرد و می نشست در سخن خیمه طعام و شراب می داد فقراد مسکین را آن رسول الله صلی
 الله علیه و آله وسلم حین اخرج من مکة روایت می کند که آنحضرت وقتی که برآورد و شاة از که
 اخرج بها جرای الی المدینه بیرون آمد بجزرت گفته بسوی مدینه هو و ابو بکر آنحضرت و ابو بکر و مولی
 ای بکرها سر بن فهیر بنضم فاد فتح موحده سکون تخانه اسلام آورد و حبیبش از در آمدن آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم و ادرا قمر او دلیلهما و راه بر آنحضرت و ابی بکر عبد الله الیهی او را
 همراهی کرد و بود تا او تا نالی کند این چهار تن و در راه مدینه می رفتند و اعظمی خیمه ام معبد گذشتند بر
 و در خیمه ام معبد که در آن وادی جامی او بود و خیمه فتح حارمه و سکون یا مشهور است و خیمه اقامت در
 مکان فسا لوهما لهما و ثمر المیشتر و امها پس طایفه گوشت را در خیمه ما و نا بخرند از وی
 فلم یصیبوا احدًا شیئا من ذلك پس بنا فند نزد ام معبد پنج چیزی را از آنجا طایفه
 نوکان القوم سرملین بنضم منبر اولی و سکون را و کسر سیم نایه بودند مردم بنی زاد و بنی توشه از مال
 بنی توشه شدن قوم ذی بادران شدن مسنعتین بنضم بکم و سکون سین مهله و کسرتون و فو قافیه تا کید مرین
 است قحط زده و سه سال و به معنی قحط آید فنظر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الی شاة فی
 کسر الحیمه پس نگاه کرد آنحضرت بسوی گوشتی که در جانب خیمه بود و کسر بکسر کاف و سکون
 سن و فتح بخر آمد و شاة فردین خیمه فقال ما هذا الشاة پس گفت آن حضرت چیست این گوشت و چه حال
 دارد یا ام معبد قالت شاة خلفها الجهد من الغنم گفت ام معبد گوشتی است که پس انداخته
 است او را از کوفته ان مشقت و نا توانی داز پس لاغری همراه گوشتند ان بخرگاه بیرون توانست
 رفت قال هل یها من لبن گفت آنحضرت آیا هست در وی چیزی از شیر قالت هنی اجهل من ذلك

گفت ام مبد این شاه در نسب و مشقت افتاده بود و در تراست از آنکه شیر - (باب المعجزات)
 داشته باشد قال التافین لی ان احلبها گشت آنحضرت آیا اذن میدی مرا که بدوشم من او را قالت
 بای ای انت و امی ان رایت بها حلبا فاحلبها گشت ام مبد پدر و مادر من نه ای تو بادا گرمی منی درین
 شاه شیرین پس بدوش آن را یعنی دوشی شیرین نیست چندی و دوشی او را و حلب به سکن لام و شیرین
 و نوح آن شیر دو شبده شده در دایت. فتح است قلنا عار مول الله پس دعا کرد به بنمرد خدا صلی الله علیه
 و آله و علم فسمع بید اضربها پس مسح کرد بدست مبارک خود بر آن او را و سمی الله تعالی در گرفت
 نام خدا را و دعاها فی شانهها و دعا کرد آن حضرت ام مبد را در شان شاه و می فتعاجت علیه
 به نشد بد جبر پس یکشاه آسمان بر دوشای خود بر آنحضرت برای دوشیدن چنانکه عادت حیوان شیردار
 است که در وقت دوشیدن میان هر دو پایها کشادی کند و درت و شیر را در دوشه نشد به را شیر
 باریدن باران و بر آن واجتوزت و خاییدن گرفت آنچه از شکم بر آورد چنان که عادت شتر و گاو
 و گوسفند است و جره بکر جیم و تشدید و آنچه شتر از گاو بر آید به جهت نشخوار خلط عابا غلامه و بعض
 الرهط پس طلبید آن حضرت آتشی را که سیراب گرداند که دوشی را فی الحراح و بعض به فرمای
 وضو و بجهت ثبوت که بسند و دسند و باشد و بر بعض بنظم تخانیه و کسر موحده از ارباض به معنی خوابانیدن
 ست و دوشی خوابانیدن این طآن است که چنان بشیراب گرداند که بگردان شوند و بنجواب رودند
 در هط کرده کم از ده فحلب فینه ثجا پس دوشید در آن ظرف و میان او و دوش و شمع بر شعله و تشدید
 جیم سبلان و در دوشیدن آب حقی ملاه الیهاء تا آنکه بالا آمد ظرف را بسکه شیر که نزد جوش زدن
 می آید یا کفکاف شیر ثم سقاها بسرو نشاند ام مبد را حقی و دیدن بگردان و انا آنکه سیراب شد و می
 و معقی اصحابه حقی و و انهم و او نوشید یاران خود و انا آنکه سیراب شد ثم شرب آخر هم پس سر
 نوشید آن حضرت بعد از همه بحکم قاعده ستره خود و دیگر فرمود ساقی القوم آخر هم ثم حلب فیه پس سر و شید
 در آن انا فیما بعد بلده دوم باد بعد از بار تحسین ختمی ملاه الیهاء تا آنکه بگردان آمد و اثم غادوه عندها
 بسرنانی گذاشت شیر را نزد ام مبد و باینها و میمنت کرد آن حضرت ام مبد را با سلام و ارتحلوا
 عنها و کوچ کردند از نزد ام مبد و آورد و اند که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بهجرت بر آمد و اهل
 که ندانستند که بجا رفت و یکدم ام عاصب رفت مروی از جن بر جبل ایه قیصر بر آمد و این ایات خواند
 آوازی شنیدند و هیچ کس را نمی دیدند از آن جمله و وحیت ایست شعور جزای الله رب العالمین
 جزائه و فیه قین حلا عیبتی ام مبد و همانرا لا بالبر ثم تر حلا و فافلح من امی رفیق محمد و رواه
 فی شرح السنة و ابن عبد البر فی الاضعیاط و ابن الجوزی فی کتاب الوفاء و فی التلخیص
 نقضه و در حدیث قصه ایست که در کتب سیرت مذکور است و آن این است که چون آنحضرت صلی الله

الله عليه وآله وسلم کوچ کرد و ابو عبید زوج ام محمد آمد و در خانه شیر زد گفت (باب الکرامات)
 این چیست و از کجاست پس ذکر کرد نام مجید صفات و شباهت آن حضرت با فتح عبادی پس گفت
 ابو عبید و الله این بنامه که صاحب قریش که شریف ما صفات او را آورده و الله تحقیق قصد دارم که
 در ایام صحبت او را اگر دیدم از ایام باب الکرامات اهل حق اتفاق و از خبر جو از وقوع کرامت
 از او بیاورد ولی کسی است که عادت باشد به استوصاف حق بر قدر عظمت بشری و مواعظ باشد بر اربابان
 طاعت و ترک منکرات و از آن است و شهنشوات و کامل باشد و در تقوی و اتباع بر حسب تفاوت و
 مراتب آن و اولین بر وقوع کرامت کتاب دست و توان از اخبار است از صحابه و من بعد هم خوانده می شود
 چنانکه در آنده و بیشتر که میان آن نزد انصاف و ترک عناد مجال شبهه و از کاد نیست خصوصاً از بعضی اکابر
 مشایخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ فخر الدین عبد القادر جیلانی و جرایشان
 آنچنان که کثرت رسیده است که لا یبعد و لایحتمل است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که
 کرامات وی رضی الله عنه مانند رشت مردار بدو که در پی یکدیگر می آمدند گاهی در وی ظاهر می شد و
 گاهی از وی یکی از ما کرمی خواست که دو یک مجلس بجزای متعد و از آن حد کنده کرد و امام عبد الله باقی
 گفته است که کرامات وی ثابت است بل شبهه و معاونم است با اتفاق رسیده است مانند آن از
 هیچ یکی از شيوخ آفاق و جماعه از منبر نه و آنها که در پی ایشان رفته اند مسک شده اند که است را و
 بدین گفته اند که عباد نمی شود که است از وی بقصد و اختیار و اگر صاد و شودی قصد و اختیار خواهد بود و بعضی بآن
 رفته که کرامت از جنس مجرّمی باشد مثل تکبیر طمام قبل و بیخ ما و از اصابع و مانند آن و حق جو از وقوع
 است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس مجرّم و خیر مجرّم و تمام کلام در اثبات کرامت به لایل و رفع
 شبهه مخالفان در کتب کلام مذکور است و لا حاجة الى التبیان بعد العیان ۳۳ الفصل الاول
 و عن الحسن ان اسیک بنهم همزه و فتح سین و سکون تخمیه بن حطیر بنهم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه
 و سکون تخمیه و هیاء بفتح عین و تشدید موحده بن بشیر بکسر موحده و سکون سین معجمه و وایت می کند
 انس که این دو صحابی جلیل القدر و ثقات التبیان سخن کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فی حاجة لهما و کار می که هر این دو کس را بود حتی ذهب من اللیل ضاعة تا آنکه رفت از شب
 ساحی یعنی باره فی لیلۃ قد یلده الظلمة و رشت سخت نار یک ثم خر جاسم هند و رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم ینقلبان پسر بر در آمدن آن دو صحابی از نزد آن حضرت و حال که بر می کردند
 بسوی خانه خود و بید کل واحد منهما عصیة و دست هر یکی از آن دو عصا یکی بود فاضالت عصا احدهما
 لهما پس روشن شد عصای یکی از آن دو برای هر دو حتی مشیافی ضوئها تا آنکه رفت هر دو و
 روشن آن عصا حتی اذا افتقرت بهما الطریق تا آنکه چون جدا شد هر دو کس راه یعنی بجائی رسیدند که از آن

الله عليه وآله وسلم کونچ کر دایو مجد زوج ام مجد آمد و در خانه شیر زید گفت (باب الکرامات)
 این چیست و از کجاست پس ذکر کرد ام مجد صفات و شایان آن حضرت با فصیح جباری پس گفت
 ای مجد دانه این بنامند مگر صاحب قریش که شنیدیم ماضیات اولاد او بر گاه دانه تحقیق قصد دارم که
 در ایام صحبت او را اگر بدانم **باب الکرامات** * اهل حق اختلاف دارند بر جوار و قوع کرامت
 از او لیله و لی کسی نیست که عارف باشد بدات و صفات حق بر خود عطا کند بیشتر حق و مواهب باشد بر ایشان
 طاعت و ترک منہیات غیر منہیات و دلالت و شهودات و کائنات باشد و آقا قوی و اتباع بر حسب تفاوت و
 مراتب آن و دلیل بر وقوع کرامت کتاب و سنت و تواتر اخبار است از صحابه و من بعد هم تواتر معنوی
 چنانکه در قد و مشترک میان آن نزد انصاف و ترک عناد مجال شعله و از کرامت نیست خصوصاً از بعضی اکابر
 مشایخ طریقت و سادات ایشان مثل غوث الثقلین سیدی الشیخ محی الدین عبد القادر جیلانی و جبرائیل
 آنچنان بحد کثرت رسیده است که لایحه دلایلی است بعضی از مشایخ اهل زمان ایشان گفته اند که
 کرامات دینی از حق الله عه نامده است و مرد او بدو که در پی یکدیگر می آمدند گاهی از دینی غافل می شدند
 گاهی از دوی دیگری از ما کرمی خوانست که در یک مجلس پیغمبرانی معده و از آن عه کنده می کرد و امام عه الله باقی
 گفته است که کرامات دینی ثابت است بی شبهه و تفاوت است با شایان ترشیده است مانند آن از
 پیچ یکی از شیوخ آفاق و جماعه از منبر له و آنها که در می ایشان رفته اند مشهود شده اند که است را و
 بدینی گفته اند که صادق نمی شود که کرامت از دوی بقصد و اختیار و اگر صادق بودی قصد و اختیار خواهد بود و بعضی بآن
 رفته که کرامت از جنس مجرانی باشد مثل تکبیر طمام قبل و بیخ نا و از اصابع و مانند آن و حق جوار و قوع
 است بقصد و اختیار و بی قصد و از جنس مجرانی و خبر مجرانی و تمام کلام در اثبات کرامت بدلیل و رفع
 شبهه مخالفان در کتب کلام مذکور است و **لا حاجة الى التبيان بعد البيان** * **الفصل الاول**
 و عن الحسن ان احدهم همز و فتح سین و سکون اختایه بن حذیف و ضم حاء مهملة و فتح ضاد معجمة
 و سکون قوتایه و عیاد و فتح عین و تشدید موحده بن بشو بکسر موحده و سکون شین معجمة و وایت می کند
 انس که این دو صحابی جلیل القدر ثقات عند التبی سنی کردند نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فی حاجه لهما و رکازی که مر این دو کس را بود و حقن ذهاب من اللیل ضاحه تا آنکه رفت از شب
 سحری یعنی باره فی لیلة شدیلة الظلمة و شب سخت تاریک ثم خرجا من عند رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم یقلبان بستر یردن آمدن آن دو صحابی از نزد آن حضرت و حال که بر می کردند
 بسوی خانه خود و بید کل واحد منهما عصیة و دست هر یکی از آن دو عصا یکی بود فاضاعت عصا احدهما
 لهما پس روشن شد عصای یکی از آن دو برای مردی حتی مشیاقی ضوئها تا آنکه رفت و مرد و در
 روشن آن عصا حتی اذا افتقرت بهما الطریق تا آنکه چون جدا شدند هر دو کس راه یعنی بجای رسیدند که از آن

جائز و تبریک و اجدهای روداضاعت للاعتراف و درشن شد برای دیگر نیز (باب التکرار است)
 عصای او قمشی کل واحد مدهم انی ضو و عصا پس رشت بر یکی از آن دو صحابی و در شنائی حصای
 خود حتی بلغ امله تا آنکه رسید تبریک اهل خانه خود و از راه البخاری و در روایت بخاری در کتاب الصلوة
 این چنین آمده که بودند آن دو صحابی از نزد آن حضرت و شب تا یک و با ایشان ماند و چراغ بود که روشن
 می شد و چون به اشد ماند یا هر یکی چراغی جدا تا آنکه آمد تبریک اهل خانه خود و در ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و

وان ابوبکر جاء بثلاثة ابد رضى ابي بكر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انطلق (باب الامارات)
النبي صلى الله عليه وآله وسلم بعشر فداء وروى ان حضرت ابي بكر رضى الله عنه صلى الله عليه وآله وسلم
عليه وآله وسلم رضى ابي بكر طعاما شيبا فادبوا واذن حضرت فقامت فليت حتى ضللت الشهاب
در کتب که و ابي بكر نزد آن حضرت تا آنکه که اراده شد نماز عشاء را جمع بستر بر گشت ابي بكر بسوی خانه
آن حضرت فليت حتى تعشى النبي صلى الله عليه وآله وسلم وركب كر واما آنکه طعام شيب خورده بستر صلى الله عليه وآله وسلم
آله وسلم و این که از اینست که حضرت از من قصه از سر و نیز در اول بیان نشی ابي بكر که و رضى الله عنه و در
ثانی نشی بستر صلى الله عليه وآله وسلم و در بیان اهل و عیال ابي بكر حمد حق و مصلحتان الله بستر استاده
فجاء بعد ما مضى من الليل لما شاء الله بسن آمد ابي بكر بخمسه از کدو شنبلیله است آن قدر که خدا
خواست بود قال ابو بكر انما احببكم عن اضيافك كنت من ابي بكر و از ایشان بجمع کرد و باز داشت
تر از مهمانان و تا به آخر نماز کردی و بعد از آن است که در آن شب که حال او را عشیقه گفت ابي بكر
آیا طعام بخورم یا نه؟ و او گفت ای ابو بكر ایضا گفت امراة ابي بكر اما آرد و نه و سر باز
زد و مهمانان از خود دان ما آنکه بیان فرمودند پس خشم گرفت ابي بكر و قال و گفت والله لا اطعمه ابدا
نه اسوگند که نمی خورم این طعام را نه که قطع است امراة ان لا اطعمه پس سوگند خود را امراة ابي بكر که نخواهد
این طعام را و حلف الا ضیافی ان لا يطعموه و سوگند خود را و مهمانان که نخواهند از او قال ابو بكر كان
هذا من الشيطان گفت ابي بكر رضى الله عنه است این خشم من و سوگند خود را من از شیطان پس
و حال از غضب باز آمد و استغفار کرد و قد هابا بالطعام پس باید ابي بكر طعام را فاکل و اكلوا پس
خورد ابي بكر طعام را و خوردند عیال و مهمان و بنین یا مقید بود و قید که مراد داشته که درین ساعت نمی خورم
و بابت آن خود را که با وجود همین که آن حضرت فرموده است که هر که سوگند خود را بر امری و به بند غیر آن را
خریب پس باید که باند آن امر را و کثارت دهد از زمین خود و قبطوا الا یرفعون لقمه الا و بعد من امثالها
اکثر منها پس گفته که بر نمیداشته لقمه را اگر آنکه بالای آمد و داده می شد از زیر آن لقمه بیشتر از آن
فقال لامراته پس گفت ابي بكر مرزن خود را یا اناخت یعنی فراس ای خواهر منی فراس بکسر فادسین
و لقمه نام قیده است و این زن که نام او ام زو داشت از آن قیده بود و ما هذا چیست این زیاده شدن
طعام قالت و قرع عینی گفت امراة ابي بكر سوگند بر تو ایمن من مراد این ابي بكر صدیق ردا داشته و بعضی
گویند آن حضرت را مراد داشته و تره ایمن عبارت از شادی و در وقت محو است زیرا که با از قر است
بضم بمعنی خنکی یا از قر لفتح بمعنی فراد و دید بدین محبوب حکاک کرد و در قرار او و وجب و راست شکر و
انها الآن لا کثر منها قبل ذلك بلث مراد رضى آن طعام را اکنون بیشتر است از آنچه پیش
از آن بوده و چند فاکلوا و بعث بها الى النبي بس خود را و فرستاد ابي بكر آن را بسوی بستر خدا

صلی الله علیه وآله وسلم یذکر فی کل منتهی من ذکر کرده باشد و (باب الکرامات)
 روایت کرده اند ما است که آنحضرت خود و از آن طعام متفق علیه و ذکر کرده شد حدیث
 الله بن مسعود که در اول او است و کما یسمع تسمیع الطعام فی الجمعین اب در کتاب الکرامات ۵۶
 الفصل الثانی عن عائشة قالت لما مات النبی صلی الله علیه وآله و سلم یذکر فی کل منتهی من ذکر کرده باشد و (باب الکرامات)
 بادشاه جده بود و درین شهر است بود و آنحضرت را در دویم در حشر مرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله
 و سلم در مدینه بر جنازه او نماز کرد و در پس نمازش می گوید هر گاه می کرد و بخانی کما فتحدت انه
 لا یزال یرى علی قبره نور و در دویم که یکدیگر حدیث می کردیم می گوید که بعد ازین می بیند که دیده می شد
 بر قبر وی و ظاهر آنست که مراد از آنجوسین است مثل نور چراغ یا ما و آفتاب است و تواند که عبارت
 باشد از ضیاء بها که می دید با قدری در هر یک از این روایات خبر می و شبانه آن را می علم در او و او
 داود ۵۰ و عنهما قالت لما ارادوا فصل النبی صلی الله علیه وآله و سلم قالوا لا یذکر فی کل منتهی من ذکر کرده باشد و (باب الکرامات)
 عائشه و هانی که خواب می دید آن حضرت را بعد از نبوت گفتند می دانیم که آنحضرت رسول الله آما
 برهنه کنیم یا بپوشانیم خدا را صلی الله علیه وآله و سلم من ثیابها از جامه های آن حضرت در کشیم جامه ها را و هر
 از او زردی که الحود می بیند چنانکه برهنه می کنیم مرد می بود اما هم غسل و علیه ثیاب یا بپوشیم او را
 و حال آنکه ما شده بر بدن شریف وی جامه های وی فلما اختلفوا ایس چون صحابه اختلاف کردند
 و گفتند بعضی که برهنه کنیم و جامه ها را از بدن شریف بر کشیم و بعضی گفتند هم در جامه های وی غسل و هم القی الله
 علیهم النوم اذ است و هم کاشیست خدای تعالی بر ایشان خواب داد و آنرا خواب کردنت حتی ما منهم رجل
 الا و قد فی صدره با آنکه بود از ایشان هیچ مردی نگار آنکه در آن وی برهنه می کردی و در کتاب است
 از خواب ثم کلهم مکلم ستر سخن کرد و ایشان را سخن کیزه من فاجدة المیت از گوشه جای لا بدرون
 من هو در حالی که در ثیاب ایشان که گشت این سخن کرد و اغسلوا النبی صلی الله علیه وآله
 و سلم و علیه ثیاب به بشوید و بپوشید او حال آنکه بر دست جامه های او فقاموا فغسلوه و علیه قمیصه
 پس بر خاستند صحابه و غسل دادند آن حضرت را و حال آنکه بر دست بر این وی یصون الماء
 فوق القمیص می ریختند آب را بالای بر این وید لکونه بالقمیص می بالیدند آن حضرت را و بر این
 و تن کرده اند از نووی که خواب آن است که آن جامه که غسل دادند و در وی بر کشیدند آنرا نزد
 مکفین و آنچه روایت کرده اند که کشیدند و در آن کفن که استند ضعیف است صحیح نیست احتیاج بدان
 رواه البیهقی فی دلائل النبوة ۳ و عن ابن المنکدر و ابن ابی شیبہ از محمد بن المنکدر که از مشاییر
 ابن ابی نعین است و کبار ایشان است جامع علم و زهد و عبادت و صدق و ثقه و دکانه آن سفینه مولی
 رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم سفینه کسولی آنحضرت بود و سفینه رجعت آن نام نه که در سفری در

و حضرت آن جناب بود و ما بر دل بسته بود و هر که نامه می شد بهار خود را بروی
 می انداخت و وی نامه بار نامه می کشید چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را دید فرمود: انت السقیفة
 و یگر این نام بروی نامه و هر که از وی اصل تمام ذی بی بر کشیدی گفت که نام من همان است که پیشتر خدا
 بنا و صلی الله علیه و آله و سلم پس همچنین آمدند و روایت می کند که این سفینه اختطاه الجیش بارض
 الخ و هم کیم کرد راه اش کرد و در ملین دوم او امر فاطمات هار با یلمس الجیش با بزرگ کرده شد پس
 روان شد که بحمد از دست کاغذ آن بود حال که می جوید اشک را قاذاهو بنا لاسته پس ناگاه وی یعنی
 سفینه مقدارن بشیر می است که پیش آمد از افعال پس گفت سفینه یا ابوالخوارات ابوالسولی
 رسول الله من مولى یثیر هذا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوالخوارات کیت یثیر است کان من امری
 بحیث یو کیت بود و از گداز من و حال من چنین و چنین یعنی قصه خود را از کم کردن راه خود را تا دین از لشکر
 یازنده نادان و ذکر بخشن بشیر باز برگشت فاقبل الامانة بطهه پس پیش آمد بشیر در حالی که مراد را
 چنان می است او بطرحه موعده و فیه فکر در وزن و در بدویم جنبان و چنان می گردن و خود را می نمودن
 که ذکر بر دفتر آن بصاحبش حتی قام الی جنته تا آنکه ایستاد و بشیر را بهاد می سفینه کلمات مع صوتا
 اهلوی الیه بزرگان می بشیر بشیر او از می را که بایل باشد و خودی خود ایستاد و قصد می کرد بسوی آن
 آواز تا دفع کند چربی که دزدی خود می بود و اصل او را از گردن دوست است بسوی چربی تا بگردان آنرا
 هم اقبل بهشی الی جنبه پسترد می می آورد و بشیر می آمد و در حالی که میروند و بهاد می سفینه چنانکه عادت
 را میزان است که بر دار بر رخند بختی بلغ الجیش تا آنکه رسید سفینه اش که را هم رجوع الاستد پسر
 برگشت بشیر و عاقله فی شرح المستاهمه و عن ابی الجوزاء الفرجی و سکون و او دانی بدنا می
 بشود و الخدیث است که تابعان از لوسی را روایت می کند قال ایضا اهل المدينة قحطاشد یثیر الی انکنت
 قحط کرده شدند اهل مدینه قحط بختی فی الصراح قحط بختی است لی قحط بازار استادن باران از سر افشکوا
 الی عایشة پس شکایت کرد و بدو می می باشد و دعای کند و عاقله انتظروا قیوم النبی پس
 گفت عایشة نگاه کنید قیوم بشیر و صلی الله علیه و آله و سلم فاجعلوا منه کوی الی السماء پس بگردانید
 اند فیر شریف ساقه بسوی آسمان حتی لا یكون بیعه و بین السماء و سطح تا آنکه نباشد میان فیر و میان
 آسمان سفت یعنی بر داید از میان فیر و آسمان حجاب و کوی جمع کوه فتح کاست و ضم آن و تخفیف
 و او در مغز و جمع و وزن خانه و سبب و در رفع حجاب میان فیر شریف و آسمان آن باشد که این طالب شفاعت
 است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت استقامی کرده بذات شریف چون ذات شریف وی در
 برده اند امر کرد عایشة که کشف کرده شود و قبر شریف تا باران باران گویا استقامی کرده بدو بقبر و در حقیقت استقامی
 و استقامت است بذات شریف وی و کشف قبر میانه است و دان ففعلوا پس کرد و دایشان

[illegible]

آن زن را کور قلعه من الجدر طلب می کرد و یار او را در راه رفتن تقیول (باب الکرامات)
انصابتهن اذ عذرة سعيدی گفت آن زن رسید مراد عای سعید بن زید که بکوری من کمرده بود
و آنها مروت علی بیور فی الدار الفی عاصمه فیها و در سنی آن زن گذشت بر جای که در سرای
بود که خصوصیت می کرد وی سعید بن زید را در آن منزل افوقت فیها پس استاد آن زن و در آن چاه
فکانت قبرها پس یزدان چاه قبر وی یعنی خانه نشد برای وی قبری جدا ۲۲ و عن ابن عبیر
ان عمر رضی الله عنه بعث جیشا وایت از ابن عمر که عمر رضی الله عنه فرستاد بجائی شکری را و او امر
علیهم رجلا یلاعی ما ریه و امیر کرد دایم برین شکر مردی را که تا می برد وی شد ادا دایم برین شکر
و در آن و خانه فیها هم یخطب فیقول یصحیح پس در آشای آنکه عمر خطبه می خواند پس گفت که آواز
میگردد می گوید یا ساری الجبل ای ساریه بکمر کوه را و پناه آید وی یعنی گردان کوه را پس پشت خود
و در روی الجبل الجبل بکمر پس امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را از مدینه گشت شد و ساریه و در مدینه بود و قد تم
رسول من الجیش پس قدم آورد در فرستاده شده از اشک فقال یا امیر المؤمنین لقینا عدونا
فما فاتکم بعد ما را در دشمنان ما شهر مونا پس شکست داد ما را اذا اصناح یصحیح پس ما که آواز
گفت آوازی کند وی گوید یا ساری الجبل فاستدنا ظهورنا الی الجبل پس که دادیم پادشاهی خود را
بر وی که شهر مهم الله پس شکست داد ایشان را و احدی توانی رواه البیهقی فی دلائل النبوة
۳۰ و عن ابی بصیر یضربون و فتح امجد و سکون تخانیه امین چنین است در نسخ مشکات و در کتب اسما
الرجال نیز است بل ما امین است صواب بن وهب یصحیح و او سکون ما تابعی است و بر او زیاد
شعبه بن عثمان یحیی و این حبان او را و ثبات ذکر کرده است بعضی او را ابیاسر به گفته اند آن کعب
دخول علی عایشه روایت می کند که کعب اخبار را بر عایشه نقل کرد و رسول الله پس ذکر کرد که کعب
و عایشه و دیگر که حاضر بودند و بنابر حدیث اصحابی الله علیه و آله و سلم فقال کعب ما من یوم یطلع الانزل
صبیحون الفامین الملائكة فیستأجرون روزی که ملائکه می آیند که بر او می آیند و می آیند و بر او
نیز بزرگان حتی یحضر رسول الله تا آنکه بگردا گردی در آید قریه فیرید ان یرسل الله علیه و آله
و سلام یضربون یا جمیعهم ویصلون علی رسول الله فی زیاده از وی خود را و در وی فرستند بر رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم حتی اذا امسوا عروا تا آنکه چون شام می کشد ملائکه می آیند و می آیند و بر او
می آیند تا آنکه ایشان یعنی بنفاد هزار فرشته دیگر فاصنعوا مثل ذلک پس می کنند ایشان خیزش تا آنکه
حیرت فرشته های روز از گردن نبر شراب و زدن باز و در و فرستادن بر آن حضرت حتی اذا
انقضت هذه الارض عرج فی سبعین الفامین الملائكة تا آنکه چون می شگافند از آن حضرت زمین یعنی
محو می گردد آنحضرت وی بر آید در این بنفاد هزار فرشته نیز خوانده و در جالی که می براند آن حضرت را

حضرت دافر شترگان بدو گاه عزت جل جلاله زفات شتاب رفتن و برون
 هروس را بخانه شونی و مرفه محفه را گویند و برفقه بر معنی اول بکسر زای است و بر ثانی بضم و مراد برون
 محبوب است بسوی حبیب دگوباکه کتب این قرش ثمان را امشاید که دنا داخل کر است باشد والا اگر
 سماع و نقل از کتب مساویه باشد که است نمی شود و قد بر و اسم اعظم رواه الدارمی ۱۷۰ باب ۳۳ در اکثر نسخ
 هم چنین است باب مطلق بی ترجمه و در بعضی نسخ باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این اولی و اظهر
 است زیرا که عادت مولف وضع باب مطلق را برای ذکر لواحق و منتهات باب سابق است و اینجا
 نه چنین است بلکه ذکر کرده است احوال متعلق بوفات آنحضرت پس مناسب است ترجمه ساختن بدان
 و نیز بعد ازین باب بابی آورده است بی ترجمه متعلق بوفات پس ظاهر آنست که این باب مترجم بوفات
 النبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و باب آینده غیر مترجم در لواحق و منتهات این بدانکه ابتدای مرض آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که حادث شد صدای و در آخر شهر صفر که یکشب یاد و شب اذان
 ماند بود و بعضی گفته اند که ابتدای مرض در اول بیح الاول بود و این جوزی در کتاب الوفا گفته که ابتدای مرض و در شهر
 صفر بود که دو شب از آن ماند بود و وفات وی در دو از دهم ریح الاولی بود و سلمان نسیمی که یکی از ثقات است
 جزم کرده است بآنکه ابتدای مرض در روز شنبه بود و بیست دوم صفر و وفات در روز و شنبه دوم ریح
 الاول و اسم اعظم داین قول را ترجیح کرده اند بآنکه وفات فاطمه زهرا رضی الله عنها در سیوم رمضان است
 و اتفاق دارند بر آنکه حیات و بی رضی الله عنها شش ماه است بعد از آنحضرت پس سخت شد و در هر
 و تنب نامی گشت از پهلوی پهلوی بر سر وی فرمود بیست و پنج کس که سخت تر با شیدای او از ما که کرده
 اینجا ایم لاجرم زیاده است اجر ما پس بیمار بود و آنحضرت مدت دو ماه و در دنیا مانده بنا بر اختلاف در زمان
 ابتدای مرض و آنرا ذکر دآن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض خود و چهل تن از بندگان را و نماز
 می گزار و با اصحاب و در مدت مرض مگر سه روز و بعضی گفته اند نه نماز بود که ابوبکر و فرمود رضی الله عنه که با مردم
 نماز کند و بیرون آمد روزی بسوی مسجد و نماز بگذارد و گفت ای کرده سلمانان شمار او داع می کنم و پناه
 خدای سپارم خدا عظیم من است بر شما پس از من بر شما باد که تقوی کنید و نگاه دارید طاعت او را زیرا که
 من می گذارم دنیا را و جدای شوم از شما در ایاست متعاضد است بر آنکه امام ابوبکر بود رضی الله عنه از این
 عباس مروی است که گفت نماز بگذارد و آن حضرت پس بیچ یکی از امت خود دیگر پس ابوبکر دیگر
 پس عبه الرحمن بن عوف یکماری و در سمر بیکر گفت و آنچه واقع شد در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم آن بود که سخت شد در دمی روز و پنجشنبه پس توانست که کتابی نویسد پس گفت مر عبه الرحمن
 بن عوف را بیا رشت نه گویندی را یا تخنه را یا بخوایم برانی ابوبکر کتابی را پس چون خواست که بر بخزد
 و بیازد فرمود حاجت نیست اباد اید خدا و مومنان که اخلافت گفته و دانی بکردار است کرده اند که عباس

گفت مرغان را که من می شناسم رویهای بس اند. طلب از نزد موت (باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم) و می ترسم که برنجبرید بنمبر خدا الزین و در بدو طلب از وی این امر را علی گفت رضی الله عنه آیا مبدائی نو که اگر بطلبم و بدیدم هرگز نمیدانم مردم بایس من هرگز نمی طلبم و آنچه واقع شد در مرض آن حضرت آنست که آن حضرت را هفت دینار بود پس اتفاق کرد آنرا تا چیزی بمانی نگذارد و اگر وصیت آن حضرت در مرض موت رعایت نماز و احسان بر خدمتگذاران بود و دیگری و حیوة الحیوان از اقداسی می آرد که چون شک واقع شد در موت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهادن صاعینست قمیص دست خود را در میان دو کف آنحضرت پس گفت وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و برداشته شد خاتم نبوت از میان کفین وی و روایت می کنند ام سلمه که نهادم دست خود را بر سینه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روی که وفات یافت پس گذاشت بر من جمعه ها که طعام می خوردم و دست می شستم و نمی رفت از دست من وی شک دود شواهد النبوة می آرد که بر سیده شد علی رضی الله عنه از سبب فهم و حفظ وی گفت چون غسل داده شد آنحضرت را جمع شد آب در پلکهای وی پس برداشتم من بزبان خود آنرا فرو بردم پس بعد از فوت حفظ خود از وی و کفن داده شد آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در سه جامه تنهید از پند که بنود وی قمیص و عمامه و مختلف آمده است و ابیات در کفن آنحضرت و صحیح همین است که در حدیث عایشه آمده لیکن اختلاف کرده اند در تفسیر قول عایشه که گفت بنود وی قمیص و عمامه و بعضی گفته اند که مراد آنست که سه جامه بود و ای قمیص و عمامه که مجموع پنج باشد گفته اند که صحیح آنست که معنی این عبارت این است که قمیص و عمامه و کفن آنحضرت بنود نویدی گفت که جمعه و عمامه برین اند و چنانکه می گویند که زیاده بر سه مکرر است و زدنش فعلی جایز غیر مستحب است و زدن مالایه مستحب است فرمود آنرا و زدن آنرا زدن آنرا که تراست و زدن و جفیه کفن سه جامه است از او و قمیص و زدن و زدن و متاخرین ایشان عمامه مستحب است از برای علما و تحقیقه فی کتب الفقهاء نازل کرده اند و زدن آنحضرت تنها نهادن است مگر و بیچ کس جماعه جماعه می آمدند و نماز می کردند و چون نهاده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قبر و شتران که یکی از سواالی آنحضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قطیفه بخرانید را که آنحضرت روز خیر یافته بود و گاهی می پوشید و گاهی می کسرتانید و زدن آنحضرت در قبر نهادن و گفت نمی خواهم که بعد از نوکسی آن را پوشیده و بنا کردند در قبر آنحضرت بخشهای خام و گفته اند که مجموع نه خشت بود و چون فارغ شدند از نهادن خشتها بیرون آوردند قطیفه را و علما اتفاق دارند بر کراهت نهادن قطیفه و مانند آن زیر مرده در قبر و کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مستطوع و پاشیده شد بروی آب و مشهور آنست که مسنم بود یعنی بر وضع کوفان مشتر و تنیم قبر مستحب است و برین اندامه آورده و غیر ایشان و قبض کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه

و دفن کرده شد و شب چهارشنبه و بعضی گفته اند روز سه شنبه هجرت کنند آفتاب (باب وفات النبی صلعم)
 و اول صحیح تراست و ذکر کرده مرثیه گفتند اهل بیت آنحضرت و اصحاب و ذکر کرده ایم ما آنرا و باقی احوال
 مرض و موت و دفن و آنچه متعلق است بآن در رساله اسمی بمابست فی السنته من احکام السنه و اینها این
 قدر کافی است * ۶ * الفصل الاول * عن البراء و ابست است از برادر ابن عازب که از مشایخ
 انصار است و اهل مثله وی خندق است و پیش از آن صبر بود و فتح کردی ذقر دین را و حاضر شد با
 امیر المومنین علی بن ابی طالب جمل و صفین و نهروان را و مرد بگو فرد زمان مصعب بن الزبیر که حاکم بود از
 جانب برادر خود عجمه بن ابی زبیر قال گفت برادر ابن عازب اول من قدم علیها من اصحاب
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مصعب بن عمر و ابن ام مکتوم نخستین کسی که قدم آورد
 از آنکه بعد از برادر یعنی بر انصار از اصحاب آنحضرت این دو صحابی اند و خبر است که آنحضرت با آنها
 انصار بعضی از اصحاب خود را پیش از هجرت بمدینه فرستاد تا تعلیم قرآن و احکام دین بکنند و برای
 مصالح دیگر که در آن دید پس این دو صحابی طویل القدر و فرستاد و قیلا پس در ایستادند یقرا لنا
 القرآن که می خوانید بنابر این دو صحابی ما قرآن را اثم جاء عمار و بلال و سعد بن مسعود و عمر بن ابی
 بلال ابن رباح و سعد بن ابی وقاص ثم جاء عمر بن الخطاب فی عشرين من اصحاب النبی پس
 آمد امیر المومنین عمر و در بست کس از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ثم جاء النبی بعد از آن
 آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فصار ایت اهل المدینه فرح و ایشی و فرحهم به پس ندیدم
 اهل مدینه را که شادمان شده باشند پیغمبری هم چو شادمان شدن ایشان بآمدن آنحضرت حتی رایت
 الولایة و الصبیان یقولون ما آنکه دیدم من دخترکان را و پسرکان را می گفتند هذا رسول الله این
 پیغمبر خداست صلی الله علیه و آله و سلم قل جاء تحقیق آمده و ولاد جمع و فیده است بنا بمعنی دختر که
 و ولیدی نام معنی پسر و ولیده گاهی داده و اینرا گویند اگر چه کبیر باشد فاما حقی فرات هیچ اسم ربك الا علی
 پس نباید آنحضرت ما آنکه خواندم من یعنی آنم و بکمالی یعنی این سوره را پیش
 آمدن آن حضرت آموخته بودم فی سوره مشاهدا من المفصل با سورت های دیگر مانند آن از مفصل و منی
 مفصل در باب القراءة از کتاب الصلوة معلوم شده است و این حدیث دلالت دارد بر آنکه این سوره در
 که نازل شده باشد و درین کلامی است که در شرح ذکر کرده ایم رواه البخاری ۳۰ و عن ابی
 سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جلس علی المنبر و رایت است از آن
 سعید خدری که آنحضرت نشست بر منبر و بود آن در مرض موت آنحضرت پنج شب پیش از موت
 فقال ان عبد اخیره الله بین ان یوتیه من زهرة الدنيا ما شاء و بین ما عهد پس گفت آنحضرت
 که بنده بود که منجبر گردانید او را خدا می بینان این که بدیدم او را از ناز و نعمت دنیا هر چه خواهد وی تعالی

بعدی بدوستی من شبیرم بر شما مشترک شدن و گاه فرکشتن شمار پس از من (باب وفات النبی صلعم)
 ولكن اخشى عليكم الدنيا ان تضاموا فيها وليكن بي ترهم بر شما دنیا را که در خفت کنید و میل کنید در دنیا
 شانس رخت کردن قبض پس چربی که اندامی که رخت کرده می شود و روی منافست و خفت کردن
 دو چربی بطریق مبارات و معارضه و از اندبعضهم در یاد کرده اند بعضی را و بیان این عبادت را که فتحتلوا
 بس کشش کنید میان خود و فتحلکوا بس بلاء شود کما ملک من كان قبلكم چنانکه هلاک شده اند
 کسانیکه بودند پیش از شما متفق علیه و عمن عایشه قالت ان من نعم الله علی ان رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم توفي فی بیته گفت عایشه بدوستی از نعمتهای خدا بر من که مخصوص گردانید
 مرا آن آنست که آنحضرت قبض کرده شد در خانه من زیرا که آن حضرت اسبیدان کرد از و از واج مطهره
 را که تریض وی در خانه عایشه کرده شود و وفی یومین و در و در نوبت من یعنی با وجود آنکه آن حضرت
 در مدت مرض تا وقت وفات در خانه عایشه بود و در وفات موافق نوبت عایشه نیز افتاد و بین محرمی
 و محرمی و قبض گردانید آنحضرت میان سینه من و گردن من ستر لخت سب و سکون عایشه در اصل یعنی
 شش است غره و غریبش سینه زیرا که آنحضرت نیمه داشت و دهان و نبت بر سینه عایشه و آن
 الله جمع بین دینی و رقیقه عذرا موقه و از نعمتهای خدا بر من آنست که خدا ای تعالی جمع کرد میان آب دهان
 من و آب دهان آنحضرت نزد موت آن حضرت این معنی همیشه نعمتست و در وقت موت عظیمتر است که و تمت
 صیغتهای بر گاه نبت بایان واقعی کند که حصول این نعمت در این وقت بود و بعد از آن میان نزدیک وجود
 این نعمت می گوید می گوید خلیل علی در آمد بر من عبد الرحمن بن ابی بکر و وی بر او عایشه بود و بینه
 السواک و در وقت وی مسواک بود و اقامه صلوة رسول الله و من یکده و من یکده و من یکده و من یکده و من یکده
 الله علیه و آله و سلم فرایته بنظر الیه پس دیدم من آنحضرت را که زانو میگذاشت بر من عبد الرحمن که مسواک در
 دست داشت با بسوی مسواک و عرفتم انه یحب السواک و شناختم من که آنحضرت در دست می داد که
 مسواک کند فقلت آخذله لك پس گفت من آیا بکرم من مسواک را برای تو فاشاد بر او که ان نعم پس
 اثرات کرد آنحضرت بسرمه مبارک خود که آری بگیر ففتحا و لته پس گرفت مسواک را از دست
 عبد الرحمن یعنی دادم یا آنحضرت و گرفت و کرد فاشد علیه پس سخت آمد مسواک بر آن حضرت و قلت
 الینه لك و گفتم نرم گردانم مسواک را برای تو فاشاد بر او که ان نعم فلیمنته پس نرم کرد و اندام ظامره
 پس که دانید آنحضرت مسواک را بر دهان و بر دهان و بین یدیه رکوة فیها ماء و پیش آن حضرت
 کوزه بود که در وی آب بود و رکوة فتح را کوزه آب خوردن فیصل یدخل یدیه فی الماء پس گشت آنحضرت
 کمی در آرد بر دو دست خود را در آب فیمسح بهما وجهه و یقول پس میمالد بر دو دست تر بر روی مبارک
 خود را می گوید لا اله الا الله ان للموت سکرات بدرستی که مرگت را سخنهایست مکره الموت للنجس

و یکنون گاه شدت و هم و غشی او سبب و این نیز در اصل از سر است - (باب وفات النبی صلی الله علیه و آله)
 یعنی سستی و از دنیا معلوم می شود که سبب آن آنحضرت یک نوع حرارت بود عارض بدن شریف که بمسح
 آب اطباء آن می کردند چنانکه در و هم می در آید از شداید که غلبه بر او می باشد دست بجال شریف
 وی صلی الله علیه و آله و سلم این هم عظیم می نمود و از دنیا سبب قول عایشه که گفت رشک نمی برم بر
 هیچ یکی با سالی موت بعد از آنچه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فافهم و بالله التوفیق
 ثم نصب یدیه یستر ایستاده کرد و آنحضرت دست شریف خود را افجیل یقول پس گشت کمی گوید
 فی الرفیق الاعلی یعنی بگردان خداوند امرادر رفیق اعلی یامی خواهم در آمدن در رفیق اعلی و در
 روایتی آمده که فرمود آنحضرت الرفیق الاعلی اختیار کردم رفیق اعلی را حتی قبض و صالت پیدا
 آنکه قبض کرده شد آن حضرت و میل کرد و پایان افتاد و دست شریف وی و در مراد بر رفیق اعلی احوال
 است یعنی گفته اند که مراد از وی انبیا است که ساکن اند در اعلی عبادین در حضرت اقدس چنانکه در حدیث
 دیگر واقع شده است مع التبین و الصدیقین و حسن اولئک رفیقادر رفیق امم حسن است واقع
 می شود بر واحد و کثیر یا مراد ملا و عالی و عالم ملکوت است و بعضی گفته اند که مراد بر رفیق اعلی حضرت رب
 العزت است و اطلاق رفیق بر وی تعالی آمده است و در حدیث آمده است ان الله رفیق یحب
 الرفیق فی الامور و موید این اراده است آنچه در بعضی اخبار آمده است که جبرئیل آمد و گفت که خدای
 تعالی مشتاق است و پیغمبری که دانه ترا در یودن در دنیا و در آمدن اینها فرمود آنحضرت آنحضرت الرفیق
 الاعلی و الله اعلم و بعضی رفیق اعلی را بر هیئت نمرجل کرده اند و رفیق یعنی نرمی کردن و سود داشتن
 نیز آمده است و مراد بر رفیق جای رفیق است و رواه البخاری و عنہا قالت سمعت رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم یقول ما من امی یمرض الا خیر بین الدنیا و الآخرة و هم از عایشه است گفت
 شدیم آنحضرت را که می گفت نیست هیچ پیغمبری که بیمار شود مگر آنکه پیغمبر گردانیده می شود میان دنیا و
 آخرت یعنی بدست اداختاری دهند که اگر خواهد در دنیا باشد و اگر خواهد با آخرت خرامد و کان فی شکواه
 اللہ فی قبض و ید و آن حضرت در دنیا می خود که قبض کرده شد و روی دوز بعضی نسخ قبض فیہ اخذنه
 الله شد یدله گرفت آنحضرت را اعمال سخت و بصر موحده و تشدید حاد و در حثی آواز و فی المراح
 بزرگوار کردی فسمعت یقول پس شدیم آن حضرت را که می گوید مع الدین انعمت علیهم من النعمین
 و الصدیقین و الشهاد و الصالحین اختیار می کنم صحبت با آن کسان که انعام کرده اند بر ایشان که پیغمبران
 و راست کرداران و راست گفتاران و شهودان و نیکوکاران اند قطعات اند خیر عایشه می گوید
 رضی الله عنہا پس فهمیدم من ازین عبارت که آن حضرت پیغمبر گردانیده شد و این کلام در جواب پیغمبر
 گفت ما اختیار می یرون رفیق از دنیا متحقق علیه و عن انس قال لما نقل النبی صلی الله علیه و آله

وآله وسلم جعل يتشبهه الكروب گفت انس هنگامی که گران شد و سخت (باب وفات النبی صلیه)
 گشت مرض آنحضرت گشت آن حضرت کمی بد شد و بیوشن می گرداند و در آن سخت و شدت
 مرض فقالت فاطمة واکروب اباه پس گفت فاطمه ای اندوه و سخت بد روی چه سختی تو فقال لها
 ليس علي ابيك كروب فعلى اليوم پس گفت آن حضرت مر فاطمه و اینست بر پدر تو سخت و شدت
 بعد از امروز که در دنیاست و چون آنحضرت می رود آنجا همه مرد و حضور است فلما مات قالت پس
 چون گذشت آن حضرت گفت فاطمه دند به آن حضرت یا ابتاه ای پدر من اجاب و باد عاه ابابست
 کرد و رفت بر روی و گاری و آنکه خواند او را بشکوه خود یا ابتاه بن جنة الفردوس ساواه ای پدر من ای کسی
 که گشت بر من عای اوست یا ابتاه الی جبرئیل فبناه ای پدر من بجوی جبرئیل میرسانم خوار و ادبی کریم
 نزد وی و آنحضرت می گم و آنرا نمی بخت و آن و سکون عین خبر موت کسی رسانیدن فلما دفن قالت فاطمة
 یا انس بن ابی طالب که دوشی کرد شد آن حضرت گفت فاطمه رضای انس اطاعت الله ثم ان تحشوا
 علي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و در سون نبیه مسیحی است و در نسیخه شیخ نیست التراب
 آبا فوشش شد و غرسند نه قشهای شما که بید ازید و بر یازید بر پیغمبر خدا که را حتی بمشده خاک و نختن بر روی
 کسی رواه البخاری ۲ الفصل الثاني عن انس قال لما قدم رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم المدينة گفت انس وقتی که قدم آرد و آن حضرت بدیده داشت دانی کردند همه مردم
 تا آنکه لعبت الجبشة بحراهم مازی کردند جث بیان بجزیه های خود چنانکه عادت است ایشان است حراب
 بکسر حاء نهما جمع حربه فتح نیزه خرد و دوشند و فی الصراح خربه چوب دستی و تازیانه حراب بکسر جماعت فو حاء
 لقد و مع از جت شادند و مردند دم آن حضرت را علی الله علیه وآله وسلم رواه ابوداؤد و فی
 رواية الدارمي و در روایت داری الشیخین آمده است که قال گفت انس لما دایت یوما قفاکان
 احسن و لا اضره من یوم دخل علینا فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیم من هیچ روزی را
 هرگز که بدینک نزد و دشمن تر از روزی که در آمد بر ما پیغمبر خدا و خوشی و شادانی و بخت و سرور دلهای ما
 علیه وآله وسلم و ما دایت یوما اقیح و لا اظلم من یوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
 و ندیم من روزی را از شست تر و نه آویک تر از روزیکه مرد روی آنحضرت از حیثت اندوه و مصیبت و وحشت
 قاهب و الا از حیثت برکت و کمالیت و نورانیت بهترین ایام و در دشمن ترین اوقات بود چنانکه فرمود و اجعل
 خیر ایامی یوم القاک فیه و فی رواية الترمذی قال و در روایت ترمذی این چنین آمده که گفت انس لما کان
 الیوم الذی دخل فیه رسول الله صلی الله علیه وسلم المدينة چون شد روزیکه در آمد روی آنحضرت بدید را
 اجزاء منها کلشی روشن شد از بدین هر چرخش در و دید روی فلما کان الیوم الذی مات فیه اظلم منها کل
 شیء پس هرگاه که شد روزی که مرد آنحضرت و روی تاریک شد از بدین هر چیز و ما نقصنا ایله ما عن

التراب وانا لفي دفنه حتى انكرنا قلوبنا ونفث بدمعائنا (باب وفات النبي صلى الله عليه وآله)
خود را از خاک تا آنکه منكر شایم و اهلای خود را و ما آشنا و نسیم و ادراک نایست است از کم شدن مغنا
و بود اینست که حاصل بود از مشاهده و حضور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و اشارت است بتفاوت
حال حضور و غیبت و افتتاح مادی و فقهی و نورانیت آن و این منی را در رساله مرجع البحرین بیان
کرده شد بزبان خوش ۴۲۹ و عن عایشة قالت لما قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
اختلفوا في دفنه فقلت عایشة هنگامی که قبض کرد شد روح آن حضرت اختلاف کردند در موضع دفن
آنحضرت که در کجا باید دفن کرد پس بعضی صحابه گفتند که بجهنمی باید دفن کرد و بعضی گفتند باید در قبری
کرد در بقیع و بعضی دیگر گفتند که در قدس باید برد که قبور انبیاء آنجاست فقال ایوب بکرسمعت من رسول الله
صلي الله عليه وآله وسلم شيئا پس گفت ابوبکر رضی الله عنه شهادت امم من از آنحضرت و من باب و خبری
و آن خبر این است که قال گفت آنحضرت ما قبض الله نبيا الا في الموضع الذي يحب ان يولفن فيه
قبض نکرده است مد روح پیغمبری را بگور جائی که دوست میدارد آن پیغمبر را حق تعالی که دفن کرده
شود آن پیغمبر را اینجا دفن خواهد نمود فی موضع فرشته دفن کنید او را در جای خوابگاه وی رواه الترمذی
۴۳۰ الفصل الثالث عن عائشة رضي الله عنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وآله و
سلم يقول و هو صحيح انه لن يقبض نبي كنت عایشة بود آنحضرت که می گفت و حال آنکه وی مریض
بود که هرگز قبض نکرده می شود روح پیغمبری حتی بری مقعد من الجنة تا آنکه نبود و شود آن پیغمبر را جایی
شست او در بهشت و بری فتح یابن آمده است یعنی آمی بپند آن پیغمبر جای نشست خود را از بهشت
ثم یخیر بعد از آن پیغمبر ساخته می شود آن پیغمبر اگر می خواهی بدرگاه مایا و اگر میخواهی هم دور دنیا باشی و این صورت
نخیر است از برای اظهار شرف و عزت انبیاء و درگاه صمدیت و الا آنچه حکم است البته بدلی است و
ایشان بزرگواران را اختیار می کنند که باطن حکم است تعالت عایشة فلما نزل به بضم نون و کسر زای یعنی
نزل کرده شد با آنحضرت یعنی نازل شد بر وی ملک الموت و بضاعت نیزه را بست و در و این فلما
نزلت به نیز آمده یعنی نزل کرد و سنیت یعنی مرگ با آنحضرت و ز الله صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه هر آنحضرت
بر در آن من بود و عیسی علیه السلام و یحیی علیه السلام و یونس علیه السلام و یسوع علیه السلام و یسوع علیه السلام
فاشخص بصره الى الحقف پس بانه کرد و انید بینائی خود را بجانب سقفت خانه ثم قال بسم الله الرحمن الرحيم
الرفیق الا هلی قد اذن اختیار کردم رفیق اعلی را قلت اذن لا یختارنا کفتم من اکنون که اختیار می کند
آن عالم را اختیار نمی کند ما و اقلت گفت عایشة و صرفت الله الحدیث الذي كان یحدثنا به و هو
صحيح و شناختم من که این مصدق همان خبر است که بود آن حضرت که خبری داد ما را در حال محبت فی قوله
انه لم یقبض نبي قط حتی بری مقعد من الجنة ثم یخیر خبر میداد و در قول خود که قبض کرد و نمیشود و هیچ

پنجمی هرگز نامی نپذیرد جای نشست خود را در بهشت بستر مخیر (باب وفات النبی صلعم)
که دانی می شود پس این دیدن بجانب بهشت بود و گفتن این سخن اللهم الرفیق الاعلی جانب
آن خیر بود و از اینجا استنباطی بآن قول که مراد بر رفیق اعلی بهشت است می توان یافت قالت عایشه
فكان آخر كلمة تكلم بها النبي صلى الله عليه وآله وسلم قوله گفت عایشه پس بود پس سخن
که تكلم کرد با آن گفته آن حضرت این قول او بود ذكر اللهم الرفیق الاعلی متفق علیه ۲۰۰ و عنها قالت
كان رسول الله يومئذ اصلى الله عليه وآله وسلم يقول في مرضه الذي مات فيه وسمي از
عایشه است که گفت بود آن حضرت که می گفت در بیماری خود که فوت کرد در آن بیماری یا عایشه
ما زال اجل الم الطعام الذي اكلت يخبرني عایشه همیشه بودم من گری یافتم در و طعامی را که
خورده بودم بخبر از گوشتی که را بر آورد کرده اند اثر اگر چه تاثیر کرد و در هلاک برای ظهور منجز و لیکن
الحی از وی باقی بود و گاه گاه ظهور می کرد و هذا الاوان وجدت انقطاع ابهری من ذلك اللهم و این
وقت یافتن منت بریده شدن دل مرا از آن زهر و ابر بفتح همره و سکون نوحه و فتح ادگ دل
گذاختی الصالح و در قافوس گفته ابر بهشت در گشت و رست و رگ کردن است و چون این متعاقب
است بدل باین اعتبار آنرا ادگ دل نیز گویند ظاهر حکمت الهی عز اسمه اقتضای آن کرد که اثر آن زهر
نواد در وقت موت ظاهر گردد و ایند از برای حصول مرتبه شهادت چنانکه می گویند که ابو بکر صدیق رضی الله
عنه با اثر زهر مسموم که در غار بخرت گزیده بود و رواه البخاری ۳۰ و عن ابن عباس رضی الله عنه
قال لما حضر رسول الله گفت این عباس سلسله ای که حضور کرده شد پنجم خدا صلی الله علیه و آله
و سلم یعنی حاضر شد و در احوال مراد ایام مرض است که در آن حضور موت بود و آن روز بخشنه بود
و وفات روز دوشنبه واقع شد و فی البیت و جال فیهم عمرو بن الخطاب و در خانه مردان بوده اند که
و در میان ایشان عمر بود و رضی الله عنه قال النبی گفت پنجم خدا صلی الله علیه و آله و سلم هلموا
اكتب لكم کتابا ان تضلوا بعدی بنویسم برای شما نوشته ای که هرگز گمراه نشوید بعد از آن فقال
عمر قد غلب علیه الوجع پس گفت عمر به تحقیق غالب است بر آن حضرت و در و عندكم القبر آن
و نزد شماست قرآن و بعد از آن حضرت کتاب الله پس است شمار کتاب خدا و سنت نیز تابع و ثانی آنست و منبر
و منبر او است گفته اند که آن حضرت خواست که تعیین کند یکی از صحابه را برای خلافت تا واقع نشود و تراخ
میان ایشان و بعضی گفته اند که خواست که بیان کند مهمات احکام را به تعلیل و تخیص تا حاصل شود اتفاق
بر مضمون و عمر رضی الله عنه خواست که تخفیف کند بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد سخن در و
بیماری و دانست وی رضی الله عنه که این حکم و امر از حضرت وی بجزم و ایجاب نبود بلکه برای نصیحت
ایشان بود اگر بکنند بخنارند و اگر نه کنند ایشان و اتقوا عادت مسنن بود که چون امری کرد و صحابه را نه

بطریق ايجاب و البرنام و ایشان مراجعت می کردند اذان می گذاشت (باب وفات النبی صلعم)
 ایشان را برای صلاح دید ایشان و اگر امری لابد و ضروری می بود نمی گذاشت ایشان را با ایشان
 و عمر دانست که شاید امری باشد شاق و سخت بر صحابه موجب استخوان و فتنه ازین جهت اشارت کرد که ترک
 آن ادلی است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بنزد ترک کرد و این مثل آنست که گذاشت در اول
 کتاب از فرستادن ابی هریره که بشارت ده مردم را هر که لا اله الا الله گوید به بهشت در آید پس منع
 کرد او را عمر تا مردم بیکه نه گفته و در عمل نیست نشوند و طایفه گفته اند که این امر از ان حضرت ائمه و بنو
 بلکه نخست بعضی اصحاب از وی صلی الله علیه و آله و سلم طلبیدند که چیزی بنویسد پس اجابت کرد در غیبت
 ایشان را و چون دید که بعضی را عجب نیستند چنانچه عمر و دیگر کوفی و شیعی بود ترک کرد و کذا قال القاضی
 میاض فی الشفاء و الله اعلم و یستی گفته است که سفیان بن عیینه از اهل علم نقل کرده است که آن
 آنحضرت می خواست که خلافت ابو بکر صدیق را بنویسد بعد از ان ترک کرد به جهت اعتماد بر آنچه تقدیر الهی
 و فتنه است و اعتماد بر آنکه تجاوز نخواهند کرد و از ان مومنان چنانکه فرمود یا نبی الله و المؤمنون الا ابدا و کبر
 چنانکه در فصل ثالث از حدیث بخاری بیاید و ادعای شیعه که مقصود کتابت و هیئت برای غای مرتضی و استخلاف
 وی بود غای از تناقض نیست چه ایشان می گویند که در پذیر خم اختلاف وی رضی الله عنه بنص قطعی ثبوت پیوسته
 پس دیگر چه احتیاج نوشتن است و تمام این مبحث در باب مناقب علی بیاید فاختلف اهل البیت و اختلفوا
پس اختلاف کردند آنها که در خانه بودند و خصوصیت و جدال و یگانگی نمودند فمعه من یقول قریبوا یکتفب
لکم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بعضی از ایشان کسی بود که می گفت نزدیک
گردانید یعنی اسباب کتابت را که بنویسد برای شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و منهم من یقول
ما قال عمر و بعضی از ایشان کسی بود که می گفت آنچه گفت عمر فلما اکثر و اللفظ و الاختلاف قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قوموا عذی پس چون بسیار کردند با یکدیگر و خردش و
اختلاف گفت آنحضرت بر خیزد و در مشرب از من و لفظ لفتح لام و غین معجم مقفوع و سکون آن نیز آمد و طاء
همه آواز با آواز مبهم که فهم کرده نشود قال عبید الله گفت عید الله که او می حدیث است از ابن عباس
فکان ابن عباس یقول پس بود ابن عباس که می گفت ان الجرزیة کل الجرزیة ما حال بین رسول
الله الله نیست چیزی است که در میان آمد میان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بین ان یکتب
لهم ذلک المکتوب و میان آنکه بنویسد مرا ایشان را آن کتاب را لا اختلاف فهم و لفظهم از جهت اختلاف
ایشان و آواز و خردش ایشان کاشکی اختلاف و لفظ نمی کردند تا چیزی می نوشت که سبب بدایت
می شد و در زین خطبه مصیبت از ذاب جماعت و فی روایة سلیمان بن ابی مسلم الا حول و در روایت
سلیمان که یکی از ثقات و ائمه ایشان است و روایت می کند از وی سفیان بن عیینه این چنین آمده است

که قال ابن عباس يوم الخميس وما يوم الخميس وروز پنجشنبه وروز (باب وفات انبی صلعم)
 غروب است وروز پنجشنبه آنچه واقع شد از مصیبت خرب در آن اشارت میکند بآن وروز پنجشنبه که فضا
 مذکور وروی واقع شد ثم یکی سر کرب که در این عباس بر باد این وروز پنجشنبه ماند بحال مرض آن حضرت ووفات
 وی صلی الله علیه و آله وسلم حتی بل وبعده الحصى چند آن کرب کرد که ترک داشت وی سبب که یزید را که در آن
 افتاده بود مذقت با این عباس و ما يوم الخميس گفتم من ای ابن عباس چیست وروز پنجشنبه وچه حال دارد
 وچه واقع شد وروی ظاهر عبارت در آن است که قال ابن سلمان احوال ما شده و نه چنین است بلکه قایل
 ابن سید بن جبر است که سلمان احوال وروی است از وی وادی است از ابن عباس چنانکه از سیاق
 کلام بخاری ظاهر میشود قال گفت ابن عباس اشتد بر حول الله صلی الله علیه و آله و علم وجهه سخت
 شد آن حضرت در وروی فقال ای یوننی بکتیف اکتب لکم کتابا بن تضرعوا بصله اهدا پس گفت آن حضرت
 پیامد تراشانه بشیر یا گویند و ابویسم برای شما کتابی را که هرگز کمزاشود بعد از وروی همیشه گفته اند این
 عبارت بخام و در آن می نارد که مراد کتابت احکام باشد و خلاصه آنست فیتار هو ایتس نزاع و کشاکش
 کردند و اختلاف نمودند و لا یبقی عندی تمایز و نمی باید نمی شد و نیز هیچ پیغمبر ساز و اختلاف ظاهر سیاق
 کلام در آن است که این کلام ابن عباس است که در میان حدیث ادراج نموده و بعضی گفته اند که کلام آن حضرت
 است فافهم و فقلوا ما شالله اهتجر پس گفتند بعضی صحابه چیست شان او و چه شده است او را آیا محتاط
 و پریشان شده است کلام او و سبب مرض و این از کار است بر کسی که می گفت بنویسند یعنی چرا سخ
 می کنید از نوشتن خیالی می کنید که مختلط شده است کلام این اعتقاد بحضرت او توان کرد و بجز معنی فحش و
 بهرمان نیز آمده و می آمد و این نیز منع است از آن حضرت بگوید که بنویسد و کلام محمول بر استقامت و انکار نمی
 است و اما که در بعضی روایات حسن استقامت مذکور نباشد بقدر است فافهم استقامت موده استقامت می کند
 از وی و پیرسید که چمی یفرماید و چه عرض دارد و فقه هیوا بیرون علیه پس و فقه صحابه و خواستند که باز
 کردند کلام را بروی فقال دعونی ذرونی بگذا وید مرا ایامه مرا اگرین شود و فقه کار دن قال الذی اتنا
 فیه غیر مما تله دعونی الیه پس این جانی که من در آنم از مراقبه حق و توجه بامای او سبحانه تعالی بمر است
 از آنچه شد و آن می خوانید مرا بسوی آن از نزاع و خلافت و لفظ فافهم بطلت پس چون در
 گذشته ازین گفت و کوا مر کرد آن حضرت ایشان را به خصلت فقال اخرجوا المشرکین من
 جزيرة العرب بیرون آرید مشرکان را از جزیره عرب معنی این جزیر العرب و ادل کتاب در باب
 الواسه که شده است و اجیز و الاوق و جاز و اید و انعام کنید بر ایلجیان که از امر او که نزد شما آیند و
 و از آن بکشد و نکشد ایشان را و آه مسلمانان باشند یا کافر و نحو ما حکمت اجیز هم بماسد آنچه من بودم که
 جاز و میدادم ایشان را و صحبت من الشا لفة و خاموش ماند آن حضرت از خجالت بیوم او قالها فنیستها

یا گفت آن حضرت پس من فراموش کردم گفته اند که سیدم بحضر عیسی (باب وفات النبی صلعم)
 است است که آن حضرت در تیره اسباب آن بود و در انشای آن میاد شد یا رخ از قبر بر سنی است
 چنانکه فرمود دیگر بر قبر مرابده از من مانتی که پرسید می شود قال معینان هذا من قول سلیمان گفت
 معینان بن عیینة این سخن که مکتوب کرد یا گفت که من فراموش کردم قول سلیمان احوال است معنی علیه
 و معن انس قال قال ابو بکر الصغیر رضی الله عنهما بعد وفات رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و از انس است که گفت گفت ابو بکر مر حمر را بعد از وفات آن حضرت انطلق بنا الی ام ایمن
 بر ما ابوی ام ایمن التی همزیم که مولا آن حضرت بود و یزات از پدرش رسید و بود و زو
 در بین حادثه و دالده اسامه بن زید بود و در ها کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوروا
 زیارت کنیم ام ایمن را چنان که بود آن حضرت که زیارت می کرد ام ایمن را قلما انتجینا الیه ابکت
 پس چون رسیدیم مابوی ام ایمن بگریست ام ایمن ازین عبادت غایبی شود که انس نیز همراه
 ابو بکر و حمر شد و در بعضی نسخ است یا یاقظ شبه غایب یعنی رسید ابو بکر و عمر قفا لا لها ما یبکیک پس گفتند
 ابو بکر و عمر چه چیز گریه نماید ترا او بی سبب در گریه آمدی تو اما ناعلمین ان ما عند الله خیر لرسول الله آیا
 نمیدانی تو ای ام ایمن که بگری که نزد خدا است از رحمت و ثواب بهتر است مر و پیغمبر خدا را صلی الله
 علیه و آله و سلم فقالت انی لا ابکی انی لا اهلکم ان ما عند الله تعالی خیر لرسول الله گفت ام
 ایمن که من گریه نمی کنم از رحمت این که من نمی دانم که آنچه نزد خداست بهتر است مر و پیغمبر خدا را صلی
 الله علیه و آله و سلم ولكن ابکی ان الوحی قد انقطع من السماء و لیکن می گویم ازین رحمت که دخی
 به تحقیق منقطع شد ز دل وی از آسمان فوجیهة علی البکاء پس ابکت و شورانید ام ایمن با این
 گفته وی ابو بکر و حمر را بر گریه فجعلوا یبکیان معهما پس گشت ابو بکر و حمر که گریه نمی کنند با ام ایمن و دوا
 مسلم و معن ابی سعید الخدری قال خرج علیها رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی
 مرضه الذی مات فیه گفت ابو سعید بیرون آمد بر ما آن حضرت در بیماری خود که هر دو روی و نین می
 المجد و حال آنکه مادر مسجد بودیم خاصه را الله بخرقة بسته بر مناد که خود را ایامه حضرت بجای سر بستن
 و حجاب سر بند و فرو باره حاجه زده حتی اموی فتحو المذنب تا آنکه رسید که آن حضرت بوی منبر فاستوی
 علیه پس بر آمد بر منبر و اتبعناه و بیرو می کردیم ما آن حضرت را و همراه وی رفتیم تا منبر قال گفت
 آن حضرت و اللّٰهی نفسی بیده الی لا فطر الی الخوض من مقامی هذا سو گند بان که ایامی ذات
 من در دست قدرت اوست در صحنی من می بینم بوی غرض ازینجای خود که ایستاده ام ثم قال
 ان عبدا عرضت علیه الدنیا و زینتها بستر گفت آن حضرت که بنده از بندگان عرض کرده و نمود
 شد بیرو می دینا و آرایش آن فاعتار الاخره پس بر گزید آن بنده آخرت را بر دنیا و دواب است

و روایات آمده است که جبرئیل آمد و گفت یا محمد قرآن می شود که اگر خواهی و در دنیا (بوفات الیقینی صلعم) باشی و خزان دنیا را بتو سپاریم و کوه باران را می توانی طلا و نقره سازیم باشی و ثوابی و در جنتی که نزد ما ترا است از آن کلم بکنیم و اگر خواهی نزد ما بیا آنحضرت سر فرود افکند و می گویند که از موالی آنحضرت یکی حاضر بود عرض کرد یا رسول الله چند روز هستی جاباش که از دولت تو ما بر خودیم و بیا سائیم آنحضرت نگاه بجانب جبرئیل کرد و فهمید که مقصود چیست و گفت همان خواهم که آنجا بیایم غرض که چون آنحضرت قسمه آن بند را گفت فلم یفطن لها احد غیرا فی بکثر پس در بیاضت و زیر کی بکر و مر این کلمه را او فهمید مقصود را خبر ابو بکر صدیق رضی الله عنه و لکن لفتح تخمیه و سکون فاعترکات ثمة طافنت و انما شمن و زیر کی نمودن و فهمیدن مقصود از کلام خبر قد رفت عینا پس روان شد اشد از دو چشم الی بکر رضی الله عنه فبکی پس گریه کرد ثم قال یل نقد یک با با ثفا و امها تنافوا و انفسنا و اموالنا پستتر گفت که عاشق صادق جمال محمدی بود بلکه فدای تو می کروایم پدران و مادران و جانهای خود را و ما که با می خود را یا رسول الله قال گفت داوی تم هبط سبزو فرو آمد آنحضرت از منبر مقام علیه حتی السباحة پس نایستاد آنحضرت بر منبر ترازو قیامت و این آخر بر آمدن آنحضرت بود بر منبر صلی الله علیه و آله و سلم رواه الدارمی ۶۰ و عن ابن عباس قال لما نزلت گفت ابن عباس هنگامی که فرود آمد سوره اذا جاء نصر الله و الفتح و یا رسول الله خود را بر منبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فاطمة زهرا را پیش خود و قال بعیت الی نفسی گفت آنحضرت دست بندیده است بسوی من خرموت من یعنی این سوره که منبر است بآمدن آنروز فتح الهی و بر آمدن مردم در دین اسلام و ابراهیم الهی تعالی بمن تسبیح و تحمید و استغفار مشعر است به تمام شدن کادخانه دعوت و توجیه استنداد سفر آخرت و رجوع بدراگاه حضرت فطمت پس گریه کرد و فاطمه رضی الله عنها بشیدن این سخن بر فراق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قال لا تبکی فانک اول اهلی لاحق بی گفت آنحضرت بنا ظلمه بگری زیرا که تو نخستین اهل بیت منی در رسیدن بمن و در یابنده مرا یعنی تو بعد از من پیش از امام می میری و بمن سبزی و الم فراق را بسیار نمی بینی و آنچنان بود که فاطمه زهرا بعد از آنحضرت قولی تسبیح شش ماه و طاعت کرد و در توبه بی هشت ماه و بعضی سه ماه و دو ماه نیز گفته اند و بتو می بنماورد و فقیه حاکم پس بنما ظلمه چون خبر زد و رسیدن بان حضرت رسید خنده کرد و فرآها بعض از واج التبی پس دیدند فاطمه را بعض از زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین حال و گفته اند که مراد به بعض از واج عایشه است رضی الله عنها چنانکه در بعضی روایات بصحیح آمده است و لیکن ظاهر لفظ این حدیث در تند داست فقلن بسن گفتند آن بعض از واج یا فاطمة زاینه که بکین تم ضحکت ای فاطمه دیدیم ما را که اول گریه کردی و ستر خنده کردی این چه بود قلت انه اخبرنی انه قد نعت الیه نفسه فبکی گفت فاطمه بدوستی آنحضرت خبر داد ما را که زاینه

شده است بوی خبر موت وی پس کرمه کردم فقال لی لا تبکی فانک اول (یا ابی و فاته الم یصلی)
اولی لاحق بی فحتمت کتبه و در بعضی روایات آمده است که فاطمه خبر بداد بر حقیقت حال و گفت این میریست میان
من و میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر نمیدهم بآن هیچ یکی را بعد از آن خبر داد و بعد از وفات آنحضرت صلی
الله علیه و آله و سلم آنحضرت نیز وی پوشیده و پنهان گفته بود و وقال رسول الله و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم از اجاء نصر الله و الفتح و جاء اهل التیمین وقتی که آمد یاری دادن خدا و فتح کردند که تا آن
اهل یمن که ابو موسی اشعری و کرده او باشند و منی ایدم منم مقصود تفسیر قول حق تعالی است که فرمود
و رايت الناس یلک خلون فی دین الله فافوا اجما و اعلام بآنکه مراد بناس اهل یمن اند بعد از آن مدح اهل
یمن کرد و فرمود اهل ارق افلک ایشان یعنی اهل یمن نرم و نیک است و انهای ایشان کنایت از
سرعت اجابت و قبول احکام و تأثیر از تواریخ بزرگوار و خط و سیلا میت از غارت و فساد و الا ایمان
یمان و ایمان صبی است که از یمن آمده اند و میت بکمال اهل یمن و ایمان و اطاعت و انبیاده میت
جهانیه و مدح و عنایت و الحکمۃ یمانیة و علم و حکمت که عبارت از صهرقت حقایق اشیا و احوال
آنهاست نیز بمنی است و نسبت نام به یمن دارد و اشارت است بآنچه سوال کرد ابو موسی رضی الله عنه از احوال
میت از صهرقت و حقایق و معارف و اشیا از آنکه غرضش چنانکه در کتاب بدو الخلق گذشته و بعضی گفته اند که نسبت
و اذن ایمان و حکمت به یمن بد جهت آنست که ایمان از کج پیدا شده و کج از تنامه است و تنامه از یمن است
و بعضی گفته اند که این کلام را آنحضرت و در جواب گفته که بجانب مشرق است و کج و مدینه از آنجا بجانب یمن
است پس مراد مدح کج و مدینه است پوشیده و نام که سابق حدیث در آن است که این کلام در مرض
خو فرموده اگر آنکه گویند را وی این کلام را بتمیز بگویم که اهل یمن درین حدیث از حدیث دیگر آورده و ذکر
کرد و الله اعلم و ابو عبید گفته که مراد بدان انصافند که در اصل از یمن اند پس نسبت کرده شد ایمان او
حکمت ایشان بد جهت بیان مدح و صاحب تو حیات یکی حدیث انی لا جنة لفس الریحون من جالب
الین من راهبرین حمل کرده که تنفیس و تنفج آنحضرت از کرب و ضیق معاملة اهل شرک از جانب انصاف
حاصل شده و الله اعلم و اوجه الی آرمی ۷۷ و عن عائشة انها قالت و رواه است از عائشة صدیقه
رضی الله عنها که وی گفت یعنی نزد آنحضرت و از اجاء یعنی دای و در سر من ظاهر اسر عایشه در وی کرد
پسند مذکور و بران بعضی گفته اند که مراد بر اسس ذاتست و اشارت کرد بدان ابوت خو فقال رسول
الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذلک لو کان و انما حی آن یعنی موت تو ای عایشه
اگر واقع شود و من زنده باشم فاسیغفوا ذلک و اذ عولک پس طلب آمرزشش کنم بآی تو و دعا کنم مرثیه
فقات عائشة و انما یغفوا ای مردن و میریبت و هلاک من و ثقل بفتح مثله و غم آن در اصل به معنی مردن
و هلاک شدن و فقه این و دنیا دوست است و مراد از اینجا نوشتن و ذکر مرض نیز یاد از موت میدهد و این کلمه

همی ظهور بر زبان حرب نزد محنت و مصیبت میرود ولی آنکه منی حقیقی مراد (پایه وفات النبی صلی الله علیه و آله) باشد و الله اتی لا ظنک لعن موتی عایشه خطاب به حضرت که دو به جنت ناز و نیاز می کرد و میان ایشان بود گفت بنده سوگند به دوستی من گمان میبرد که دوست صیاد می دمی خواهی تو مرا ملک مرا فلیو کمان ذلک پس اگر واقع شود من لظلمت آخر دیوه که معرجه بعضی از واجبات آئینه می کردی و آخر همان روز عروسی کند به بعضی از زنان خود فی المهراج عریس و اعراس زناشویی کردند و جماع کردند و در حدیث از اعراس است و از تمجید نیز آمده بهمن معنی یا به معنی و در آخر شب فردا آمدن معصوم و آنست که مرا فراخوش می کنی ایده گمان میبرد و از می و در مردم این ماله اند و من جانست و از بار جدا می شود این ماله از آنست و فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بل ایضا از اسباب بگزارای عایشه ذکر و در سر خود را یاد کرد و در مرگ خود را و مشغول باشی در و سر من بود که موت من که من از عالم میروم و تو بعد از من بسیار خواهی بود این معنی را آنحضرت بوجی دانست و از این به تقریب ذکر موت خود را و از خلافت دیگر صدیق کرد که واقع شدنی است و درین خوش کردن دل عایشه و بشارت دادن او را باین دولت و نعمت نیز است فرمود و لقد هممت اواردت شک را می است ان ارسل الی ابی بکر و ابیه و امر آئینه تحقیق قصد کردم و خواستم که بفروشم کسی را بسوی ابی بکر و بسوی مراد و بنان عبد الرحمن است که پس بر میشد ابو بکر و شفق عایشه بود و اهل و وصیت کنم ابو بکر را بخلافت وونی عهد خود کردم و در ان يقول القائلون او یتمنی المؤمنون از جنت ترس و کراهت این که بگویند کینه گان که ناسر ادا بریم بخلافت یا آرزو کنند آرزو کنند گان کاشکی تا خایه باشد بهم ثم قلت یا ای الله پس گفتم من یاد دل خود را یاد دار و خدای تعالی از خلافت غیر ابی بکر و یلیق الجو منون و دور می کنند سامان آنرا او یلیق الله و یایی المؤمنون یا بیکس عبارت مذکور فرمود پس ازین جنت نه طلبیدم و وصیت نکردم و دانستم که خلافت آن واقع شدنی نیست و در واقع هم چنان شد که آنحضرت خبر داد و راه المختاری و این حدیث اول و لیل است بر خلافت ابی بکر بعد از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ۸۵ و عنهما قالت رجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم من جنازه من البقیع گفت عایشه رضی الله عنها باز برگشت بسوی من آنحضرت روزی از دفن جنازه از تسبیح که متبرعانه است فوجله فی وانا اجد صدا عا پس یافت مرا آنحضرت و حال آنکه من می نیابم و در سر را و انا اقول من می گویم و ان اساه قال گفت آنحضرت بل ایضا عایشه مکه من می گویم ای عایشه و انا ما قال و ما خبرك لو مت قبلی فغسلتک و کفنتک و صلیت علیک و دفنتک گفت آنحضرت و چه زیانی که ترا ای عایشه اگر بمیری تو پیش از من بس بنوم من ترا دفن کنم ترا و نماز بگذارم بر تو و در گود کنم ترا قلت گفتم من لکافی بک ایینه کویا که من ملا بس و نما لطم بر و الله

لقد فعلت ذلك لرجعت الي بيتي فخر اسوكتكم في كرمي تو انرا ابر آنته باز (باب وفات النبي صلعم)
می کشی بسوی خانه من فقصر صت فیه بمعض نساك پس هر دمی می کردی تو در خانه من بعضی زمان تو
فتبسم رسول الله پس لب شیرین کردی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم تم بدی فی وجهه الذي
مات فیه بسیر آغاز کرده شد و در و آنحضرت که فوت کرد و روی روانه الدار می ۹۵۰ وعین
جعفر بن محمد عن ابيه ان رجلا من قريش دخل على ابيه علي بن الحسين و رايت می کنه امام جعفر
صاوق از پدر بزرگوار خود که امام محمد باقر است که مرده ای از قریش در آمد بر پدری که امام علی بن ابی طالب است
بن امام شمس حسن بن علی بن ابی طالب است راضی امه عیم و سلامه عیم اجمعین فقال الا احدك
عن رسول الله گفت آن مرد و آن حدیث که می ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال بلی حدثننا
عن ابي القاسم گفت امام حسن بن ابی طالب کن ما را از ابی القاسم که گیت آن حضرت است
صلی الله علیه و آله و سلم قال لما عرض رسول الله بنما می که میا و شد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
و سلم اتاه جبرئیل آمد او را جبرئیل علیه السلام فقال پس گفت جبرئیل یا محمد ان الله ارسلني
اليك بد رستی که خدا می تعالی افرس تا او است مرا بسوی تو لتكریمالك از جنت که ای داشتی مرا
و تشريفالك و بزرگ داشتن مرا بخاصة لك و رسانی که این تکریم و تشریف مخصوص است بنویسانك
عما هو اعلم به منك می بر سر من از چیزی که می تعالی دانمار است مان چراز تو یقول كيف تجدك می گوید
خدا می تعالی چگونه می یابی تو خود را او چیست حال تو قال اجده فی یا جبرئیل معصوما گفت آنحضرت میا
خود را ای جبرئیل نمیکنی او اجده فی منکر و میا می یابم خود را اند و میکنی شاید که این نعم و کرب از جنت است
و دین بود و نگار و ان خواهد شد بعد از وی ثم جاء في اليوم الثاني بسر آمد جبرئیل آنحضرت را و زد و م فقال له
ذلك پس گفت مرا در آن سخن که روز نخست گفته بود فرد غایبه النبي صلی الله علیه و آله و سلم که در اول يوم پس
رو کرد بر جبرئیل و خواهر داد او را آنحضرت چنانچه جواب داد و بدو و پنجمین روز ثم جاء في اليوم الثالث فقال
ملك كما قال اول يوم و در علیه که ما در علیه و جاء فله ملك يقال له اسمعيل و آمد با جبرئیل فرشته
که گفته می شود و او را اسمعيل علی مائة الف ملك که موکل است بر صد هزار فرشته کمل ملك علی مائة
الف ملك هر فرشته از آن موکل بر صد هزار فرشته و گفته اند که این اسمعيل صاحب میای و بناست و در
حدیث ذکر ملك الموت که در آن جنت ظهور آن و علم به آن یا تواند که ملك الموت بعد از آمدن جبرئیل
و آن ملك و رآه و حاضر شده باشد و ستو علی در کتاب الحبايك می اخبار اهلایک از بهشتی و در کتاب دلائل
آورده که چون روز قیوم شد فرود آمد جبرئیل و با وی ملك الموت بود و پاهو و فرشته بود و در مواکرا و را
اسمعيل میگوید موکل بر هشتاد هزار فرشته و هر فرشته از آن موکل بر هشتاد هزار فرشته فاما تاذن علیه پس
طلب اذن کرد آن فرشته اسمعيل امام از برای و را آمدن بر آن حضرت فساله عنه پس بر سبب

بر سجده آنحضرت جبرئیل و از حال این فرشته پس جواب داد جبرئیل (باب وفات النبی صلعم)
 که این فرشته است چنین و چنین و این در حدیث مذکور نیست ثم قال جبرئیل هذا ملک الموت یستأذن علیک
 یسئرك گفت جبرئیل این فرشته بزرگ است یعنی عزرائیل است طلب اذن می کند مادر آید بر تو ما استاذن
 علی آدمی قبلک استیدان نموده است برای تو آمدن بر هیچ آدمی پیش از تو و لا یستأذن
 علی آدمی بعدک و استیدان نخواهد کرد و بر هیچ آدمی بعد از تو یعنی این شرف و کبر است مخصوص بحضرت
 تست که ملک الموت طلب اذن می کند که در آید بر تو و الا بر آدمیان دیگر یکایک می رود آید و جان می ستاند
 فقال ایذن لک پس گفت آن حضرت اذن ده مرا در افاذن له پس اذن داد جبرئیل ملک الموت را
 پس در آمد مسلم علیه السلام و اد ملک الموت بر آن حضرت ثم قال یسئرك ملک الموت
 یا محمد ان الله ارسلنی الیک به رستی خدا می تعالی فرستاده است مرا بر موی تو فان امرتني ان
 اقبض روحك قبضت پس اگر بفرمائی مرا که بستانم روح پاک ترا بستانم آن را و ان امرتني
 ان اتركه تركته و اگر بفرمائی مرا که بگذارم روح ترا بگذارم آن را فقال و تفعل پس گفت
 آنحضرت می کنی و می ستانی جان مرا یا ملک الموت قال نعم بل لك اموت گفت ملک الموت آری
 می کنم و باین امر کرده شده ام و امورت ان اطیعك و امر کرده شده ام که فرمان بردارم می کنی ترا و بفرموده
 تو بستانم ثم قال یسئرك گفت راوی ففطر النبی صلی الله علیه و آله وسلم الی جبرئیل علیه السلام
 پس نظر کرد و آنحضرت بموی جبرئیل که چرمی گوید ملک الموت و چپا بد کرد و مرا فقال جبرئیل یا محمد
 ان الله قد اشتاق الی لقاءك پس گفت جبرئیل بد رستی خدا می تعالی به تحقیق آرزو مند و خواهان است
 بدیدار تو و ملاقات تو فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم لملك الموت مر ملک
 الموت را امض لیا امرته و در بعضی نسخ لما امرت به و در گذران مر و چیز را که امر کرده شده بدان
 بجز و بکن هر چه حکم خداست قبض روح پس قبض کرد ملک الموت روح پاک آنحضرت را و گویا
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آمدن جبرئیل ملک الموت و ملک دیگر و این گفت و گو که مذکور
 شد زمانی فرصت یافت و از این قضیه بعضی اصحاب خبر داد بعد از آن مقبوض شد یا بر بعضی اصحاب که حاضر بودند
 نیز این قضیه مکتوب گشت و مشاهد نمودند و از آنجمله این صحابی یا تابعی بود که از وی تعبیر مروی است
 قریبش نمود و در باطن چنین می طعم که نوازد حضرت علیه السلام بصورت مروی از قریبش متمثل شده
 بر امام زین العابدین رضی الله عنه آمده و قد یث کرده باشد و لهذا تعبیر بلفظ میهم نمود و حکایت کرده
 و در دایره اعلم فلما توفي رسول الله پس چون وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 وسلم جاءت التجزیه آمد تجزیه و تفریز بصبر فرمودن معصیت ذره را و تسلی دادن او را و عزای
 و شکایتی و در بعضی نسخ و جاءت بر او سمعوا صوتا من ناحية الميقات شدیدند صحابه آوازی

را اندک و شانه کنی کویده السلام علیکم اهل البیت سلام بر شما (باب در سننات و نواصی باب سابق)
 ای اهل بیت پیغمبر الهی جماعه که در خانه احد و رحمة الله و توبه کانه و مهربانی خدا بر شما باد و فروزی مای کرم
 وی ان فی الله عز و اهل من کل مصلیة بدست بر خدا ادا خواست از هر نصیبت این عبادات و ایچند وجه
 معنی گفته اند بدستنی که در خدا یعنی در کتاب خدا توبه و تسلیه است از هر نصیبت اشارت است
 بقول وی سبحانه ان الله و انما الیه راجعون پس عزرا شجاع یعنی توبه است یا در دین خدا توبه است
 که شایع تر غیب و غریب بر آن نموده است و بعضی گفته اند که معنی آنست که خدا صبر فرمایند و توبه
 است و این را نیز بیان عرب علم خبریدی گویند که توبه است فی زید الله یعنی دیدم و زید بیشتر از بعضی
 زید را هم چو شیر یافتیم و این تنها سبب تر است بقول وی که فرمود و جلیها من کل هایلک و خدا اظف است از
 بهر هلاک شوند و خلف بر معنی غیبه یعنی آنکه بجای کسی نشیند و کادیمی و ذریکار من کل فایف و در باقی
 و در دستیدن است از هر دو که در توبه و اند که معنی آن باشد که اغنیه ثواب خدا و نظر داشتن بر آن حامل
 است بر صبر و مهربانی و در هر نصیبت و جرمی بکنند نقصان آنرا و بنامه این معانی نزد یک یک گرفته و حاصل
 و این است که خدا بندگان را بزرگوار کند کی نمی کند از وی هیچ حرفی الله فشقوا بس خدا اعتماد کند و بزرگوار
 و در بعضی نسخ فاشقوا یعنی اس پیاد می خدا تقوی کنید و ایاه فارجو و خدا را امید دارید و جزا و را
 و انما المصاریب من حرم الثواب و نیست نصیبت زده که کسی که فروم کرد ایچند شده است ثواب
 را یعنی نصیبت دنیا نصیبت نیست از جهت وجود ثواب آخرت و نصیبت حقیقی آنست که صبر کند و از ثواب
 محروم ماند فقال علی رضی الله عنه اقتدرون من هذا پس گفت علی رضی الله عنه آیا دومی باید کسبت
 این مرد که توبه کرد و هو الخضر این خضر است که توبه اصحاب و اهل بیت آنحضرت آمده ظاهر و نهاده
 از بیان کلام آنست که مراد بجای امیر المومنین علی باشد که حاضر بود و در آن وقت و احتمال دارد که امام
 علی زین العابدین باشد که وقت روایت حدیث بجا قرآن مجس خود گفت و الله اعلم رواه البیهقی
 فی ذیل الایموت و در حسن حسین بر من بسته رک آورده که چون وفات یافت آنحضرت توبه کرد و نه
 ایشان را فلا که ذکر کرد این عبارتست که در حدیث مذکور شد بعد از آن که او را در آمد مروی سفید
 زبش صبح بلج پس کام زود در گذشت از مردم پس بگریست پس ترا التماس کرد و بسوی صحابه
 و گفت ان فی الله عز و ا پس گفت ابو بکر و علی هذا الخضر و این دلالت دارد بر آنکه مراد بجای در
 حدیث سابق علی مرتضی است رضی الله عنه ۴ باب در سننات و نواصی باب سابق ۱۶ الفصل الاول
 علی عایشه رضی الله عنها قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دنیا را و اولاد و همای و لا
 شاقه و لا بعیرا گفت عایشه رضی الله عنها که گذاشته آنحضرت بعد از وفات نه و یار زنده در هم نهاده
 گوشت زنده شتر و لا اوضی بشی و نه وصیت کرد و پیغمبری از مال زیرا که گذاشته هیچ مالی تا وصیت کند و اما

و برین قرار یافت چنانکه در احادیث آمده است متفق علیه **و عن** (باب مناقب قریش)
 ابی موسی عن النبی روایت است از ابی موسی اشجری از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم انه قال
 که آن حضرت گفت آن الله اذا اراد رحمة امة من عباده خدای تعالی چون می خواهد مهربانی کردی از
 بندگان خود است جماعتی که فرستاده شده است بسوی ایشان پیغمبری قبض نبیها قبلها می میراند خدای
 تعالی پیغمبر آن است را پیش از آن است پیش از نزول کتاب فحطله لها فرطاً و ملغابین
 یلایها پس می گرداند خدای تعالی پیغمبر را براسی است فرطاً و ملغابین و تلف نیز بر وزن او و معنی فرط چنانچه
 عتبات معلوم شد آنکه پیش از دویدن منزل تا اسباب را از ده دوس و پاک کردن جادوگران و است
 کند یعنی تدبیر منزل کند و میباید زد و ملغاب آنکه پیش از شش باشد از بدوین و قرابان و انکار و دیک
 معنی آمد و اذا اراد هلكة امة هلکها و نبیها می و چون خواهد خدای تعالی هلاک استی را عذاب می کند آن
 است را و حال آنکه پیغمبر آن است زنده است بلکه نفیختن و هلاک ضم با و سکون ظام بی تا هلاک فاهلکها
 و هو و عظم سن هلاک می گرداند خدای تعالی آن است و احوال آنکه پیغمبر می نبرد فاقو عینیه بهلکتها پس
 خدای می گرداند و آدمی و پدر و چشم پیغمبر را هلاک شدن است و قره العین کنایت است
 از خوشی و شادمانی و تحقق این لفظ در مواضع متعدد کرده شده است همین کذب و عصوا امر و امری
 که نسبت به پدر و رخ کرد و بد است پیغمبر را و بی فرزانی گرداند امر او درین حدیث بشمار است از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم مراست مرعوه در آنکه شستن و بی از سر ایشان پیش از نزول کتاب و راه
 معلوم **و عن** ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم والذي نفسي بمحمد
 بیده سوگند بخدای که بتای ذات کرد و دوست قدرت او است اما قین علی احلکم يوم ولا یزالی
 بر آئینه بیاید بر یکی از شمار و زنی و به پیغمبر مراست که شستن از عالم ثم الان یرافی احب الیه من اهل
 و صاله معهم پس سر بر آئینه دیدن و بی مراد است داشته شده تا است موسی و بی از اهل و عیال و بی و
 مال و بی با اهل و عیال مراد دیدن آنحضرت است در حیات او و صحبت داشتن با وی صلی الله علیه و آله
 و سلم با بعد از وفات او و احب او را دیدن باینکه این مناسب تر است سیاق کلام و هم چنین است حال
 مشتاقان بحال او که پیغمبر غرق اند در تصور بحال او صلی الله علیه و آله و سلم و راه مسلم **باب مناقب**
قریش و ذکر القباذیل مناقب جمع مقببت است به معنی افضلیات و شرف و در قاموس گفته مقببت مقبوت
 و فی الراح مقببت انبردست و یکی مردم ضد مثبت که جمع او شالیه است و نقیب همسر و مانند تقوم نقیا
 جماعت نقابت قیبی کردن و از سیویه مقبوت است که نقابت با کرام است به معنی نقیبی و فتح متعدد به معنی
 قیبی کردن و نقب در اصل به معنی راه در کوچه و هر دو معنای را می است بدو معنی در لغتشان مرد و نقب
 به معنی نقبش و تحقیق خبر نیز آمده و قریش قبیله خاص است از عرب و در اصل نام و له نصر من کنایه

باب مناقب قریش و ذکر القباذیل

کتاب است نام کرده شده بنام پدر و در اصل نام دایه است قویترین (باب مناقب قریش)
 و در باب در یاد و گوید در دنیا مایه است کمی خور و مایه پان را و پنج مایه بر وی غلبه تواند کرد و معانی
 دیگر نیز گفته اند و مشهور است که گفته شد و قبایل جمع قبیل است بمعنی اولاد یک پدر و قبیله در اصل به معنی
 کاسه سر است و قبایل اجزای وی نام قبایل عرب از اینجا است و بالا تر از همه شعب است بعد از آن
 قبیله بعد از آن عبارت بعد از آن بنی بعد از آن قبیله است که انی الصالح ۹۰ * الفصل الاول *
 عین ابی هريرة ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال: الفاصل تبع لقریش فی هذا الشأن
 گفت آنحضرت مردم تابعان و بنسب را و آمد قریش را و درین کلام مسلمهم تبع است مسلمهم سلمانان
 مردم تابعان اند مردم سلمانان قریش را و کافرهم تبع است لکافرهم و کافران مردم تابعانند مرکان قریش
 را و از ادب مسلم و کافر جنس است پوشیده و نماید که ظاهر از سابق حدیث است که مراد باین شان دین
 باشد و وجود او بعد از قریش است و اقدم اند از عربین و پیشتر و ای مردمند و ایمان و کفر پس
 سلمانان اتباع سلمانان باشند و کافران اتباع کافران و عرب انتماده می بردند اسلام قریش
 را و چون کفر شد و قریش در اسلام آمدند عرب فوج فوج آمدند و در اسلام چنانکه سوره
 اذا جاء نصر الله و الفاتحین می کند مقصود بیان تقدم در ریاست ایشان است و در عهد اسلام و جاهلیت
 و لیکن فضل و شرف با اعتبار اول است نه ثانی مگر آنکه مراد باین سلطان ریاست باشد خواه بحسب
 دین یا با اعتبار و ریاء و جاهلیت نیز است و مناصب و بی امانت و سقایت و وفادت و جز
 آن و لا قریشی و در غیر ایشان و بعضی گفته اند مراد ایشان خلافت و امامت است چنانکه در
 احادیث آمده است و مراد امر است مردم را به تبعیت قریش و اگر مخالفت و درازند تبعیت ایشان
 بود و منافات بآن ندارد و متفق علیه ۹۱ * و عین جابر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال: الفاصل تبع لقریش فی الخیر و الشر مردم تابعان قریش اند در یکی و بدی یعنی در اسلام و کفر
 چنانکه تقریر کرده شد و او مسلم ۹۲ * و عین ابن عمر ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم
 قال: لا یزال هذا الامر فی قریش گفت آن حضرت همیشه باشد امر خلافت در قریش
 یعنی باید که در ایشان باشد و جایز نیست شرعاً حقه خلافت مر غیر ایشان را و برین منعقد
 شد اجماع دوازده من صحابه و مابین جهت کردند همه اعران با انصار سابق منجم ائمتان با دایم که مانی
 باشد از ایشان دو کس خراجی مابین ازین دو خلیفه باشد و دیگری تابع و این منافی است و لا امر خلافت
 بدو کس از تمام نمی گیر و متفق علیه ۹۳ * و عین معاویة قال: سعت رسول الله گفت معاویه شنیدم
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يقول می گفت ان هذا الامر فی قریش و رستی این امر
 یعنی خلافت در قریش است لا یعاد یهم احد الا کبة الله علی وجهه و نمیشد از ایشان هیچ یکی

گه آنکه بر روی افکند او را خدا ای تعالی بخشنه خوار و خسته دل گرداند ما اقاموا (بنا بر مناقب قریش)
الدین مادی که بر باد انداختن دین را و ناپدید و ترویج کننده احکام دین و تشریت را و اگر این نکند
بیرون آید این امر از ایشان و سختی عرش گردند و بعضی گفته اند که مراد دین نماز است و اتفاق دین و ایمان
بر نماز آمده است و در روایت دیگر آمده است ما اقاموا الصلوة و بعضی گفته اند که مراد ترخیص و تخریس
ایشان است بر اقامت صلوات و ترخیص و تحریف بناگاه اگر اقامت نه کند شاید که این امر از دست بر آید
و مردم بر ایشان غالب آید و او را البخاری و غیره عن جابر بن سمرة صحابی است و پدر دومی خواهر
زاده سعد بن ابی وقاص است نقلت از وی که گفت که می گفتم که می گفتم که دکان بر منبر صلی الله علیه و آله وسلم
پس آنحضرت مسح کرد و خسارهای ایشان را بعضی را یک و خسار و بعضی را دو و خسار و به جهت شفق و
رحمت و مسح کرد یک و خسار و مرا بس بود آن خسار و بیشتر از خساره دیگر قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول لا يزال الاسلام عزیزا الی اثنی عشر خلیفة گفت
شدم آنحضرت را که می گفت ایستاد اسلام که ای و از جمعه تا دوازده خلیفه کلهم من قریشند
ایشان از قریش اند و فی روایة لا يزال الامر بالمعاص ما ضیعا ما ولیهم اثنا عشر رجلا کلهم من
قریش همیشه باشد کار مردم که دنده و بر نفس عدل و انعام روزه و اقام که دالی شوند ایشان را و از ده مرد که
همه ایشان از قریش اند و فی روایة لا يزال الدین قائما حتی تقوم الساعة همیشه می باشد دین
تا آنکه قائم شود قیامت او یكون علیهم اثنا عشر خلیفة کلهم من قریشند یا آنکه باشد بر ایشان دوازده خلیفه
همه ایشان از قریش متفق علیه و در بعض طرق این حدیث آمده است که و ابو بکر لا یلبث الا قليلا
و ابو بکر در مکه نمی کند مگر اندک اشکال کرده اند درین حدیث که ظاهر از وی آنست که دو دوازده خلیفه بعد
از آن حضرت باشند و در پی بکند مگر منقول که مستقیم شود بدیشان امر دین و عزیز کرد و بدو و ایشان اسلام
و جاری کرد و بعد آلت ایشان احکام با آنکه شهادت نمیده بآن آنچه واقع است و در دوزیر که مستحب
در ایشان از امرای جو و نسا و از بنی مروان که مدد و حنیست طریقه ایشان و محمود نیست سیرت آنها
و نیز در حدیث صحیح آمده که الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم یصیر ملکا مضوا و اتفاق کرده اند علاوه بر آنکه
بعد از سی سال خلفا نبیند بلکه ماو که و امر اند و اختلاف کرده اند و توجیه این اشکال بر اقوال اول آنکه
مراد دوازده نفس است که قائم شدند بعد از آن حضرت به سلطنت و امارت و انعام پذیرفت تا ایشان
مالک و سلطنتی نزاع و اختلاف در ظاهر امور مسیحین و رعایا اگر بعضی از ایشان جابر و خارج از دایره
عدل و احسان بودند و واقع شده اختلاف در زمان و بعد بن یزید بن عبد الملک بن مروان که دوازدهم است
و اجتماع آورده و بدوی مردم دقتی که مردم و بی هشام نزدیک به چهار سال بعد از آن ایستاد و بدوی و کشند او را پس
مشتنر شده قتل و متغیر گشت از آن و احوال این چنین گفته است قاضی عیاض مالکی و استخسان کرده است

شیخ ابن حجر عسقلانی و گفته است که ظاهرترین اقوال درین حدیث وراج ترین (باب مناقب قریش) توجیهات در وی این قول است و گفته است که مؤید این است آنچه در بعضی طرق صحیح این حدیث واقع شده است که کلهم لیجمع فیله امر الناس و مراد باجماع اقتداء و اطاعت و اتفاق است بر بیعت آنها اگر چه بکرات هم باشد و حدیث و در دو مدح و ثنای ایشان نیست بدین و نه الت و خاتمت بگره این است که این نظام و اجتماع و اتحاد گفته است و خلافتی که حکم کرده است حدیث با نهایی آن نامی مثال خلافت کبری است که خلافت نبوت است و این خلافت امامت است و مستمر و شایع است قول به نسبیة امرای بعد از خلفای راشدین خلفاء و چنانچه خلفای عباسیه می گفته اند اگر چه بجهاز است اثبتی پوشیده نماید که این قول خالی نیست از عدم ملائمت سابق حدیث که فرموده است لا یرال الا سلام و لا یرال الا لدین قائما اگر چه نایم است بر روایت دیگر که لا یرال امر الناس ماضیا و حدیث صریح است در مدح ایشان و صلاح دین و ظهور حق و قوت اسلام در زمان ایشان بعد الت ایشان و الله اعلم ثانی آنکه مراد خلفای عادل و امرای صالح اند که سخی اسم خلافت اند بحقیقت و لیکن لازم نیست که بعد از آن حضرت در پی هم متصل باشند شاید که این حد تمام شود و تا زمانی اگر چه تا قریب و یا هم شایع است باشند و در شی گفته که را او است درین حدیث و هر چه درین معنی و در و یافته پسین است ثالث آنکه مراد وجود ایشان است بعد از موت مهدی و این جراس است از مخیر صادق از ان حال و در حدیث دیگر آمده است که چون پیر و مهدی مالک می شوند امر را به فرایع مراد از اولاد سبط اکبر یعنی امام حسن مجتبی پس مالک می شوند پنج مرد از اولاد سبط اصغر یعنی امام حسن شهید و ستم و صفت می کند آخر ایشان مردی را از اولاد حسن پس مالک می شود بعد از وی و له وی و نام می کرد و بآن حد و دوازده هر که امام از ایشان امام عادل و دوی مهدی است و این توجیهی بوده است اگر حدیث و در و دوی صحیح باشد و روایت کرده شده است از ابن عباس در وصف مهدی که گفت کشاده می کرد انداختن تعالی بوجوه دوی غم داند و دوی کرد و اند باند و می هر چه رو خداوند از ان و امی امر می شود بعد از وی و دوازده کس در صد و پنجاه سال پس ستم مستی می شود زمانه را به این آنکه مراد و این حد است در حضور واحد که اتباع و اطاعت می کند هر یکی را طایفه و مؤید اینست آنچه واقع شده است نزدیک است که باشد بعد از من خلفاء و بسیار شود و آنحضرت اخبار است باعاصب قتل که بعد از دوی ظاهر خواهد شد تا آنکه در یک زمان و دوازده خلیفه باشند و مراد آنست که امر و این منظم خواهد بود و اسلام عزیز تا این زمان و درین زمان اختلال خواهد پذیرفت و در توجیهات سابق مبنی آن می باشد که در زمان دولت این دوازده منظم باشد و بعد از دوی منحل این است آنچه ذکر کرده اند شراح این حدیث و الله اعلم مراد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عفا ر غفر الله له ما غفر و بکسر غین محمد و فنام فیله است و ابو در غفار قرشی رضی الله عنه از وصیت و عا کرد

آنحضرت ایشان را در فرمود بسیار زود خدا بی تعالی ایشان را داخل جهنم داد و (باب شصت و نهم قریش)
که اخبار باشد از مشغولت الهی ایشان را و از اسلام بنام قبيله اوست که نسبت بوسی اسلمی می گویند
معاذ الله صلح کند ایشان را خدا بی تعالی یعنی منانم کند با ایشان به جزای که بخواهی باشد و اید انکند ایشان
را او و عاگرد ایشان بدالاین و عاگرد اگر ایشان اسلام آوردند بی حرب و این نیز احتمال جزو داد و و عصیقه
بضم عین و فتح صاد مهمله و تشدید یاعصت الله و در سوله معصیت کرد خدا را در رسول خدا را و آن قبيله است
که قرار اید میرسد و کشند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و عامی کرد بر ایشان و در ثبوت و این اخبار است
قطعا و احتمال و عاگرد و این ناظر است در آنکه تا قبل از این خبر باشد متفق علیه ۷۰ و عین ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قریش و الا تضار وجهیة بضم حیم و فتح حاد سکون با و هرینه
بضم میم و فتح زای و سکون با و تون و اسلم و عطار و اشجع و فتح امر و سکون شین محمد و بضم موالی
این همه قبيله موالی من اند به منی ناصر و محب و بر عین تشدید بر موالی و فتح یاه مشهور و جمع موالی است و در روایت
کرده اند است موالی فتح میم و کسر لام با تون یعنی بعضی از ایشان دوستانان یاری و دودگان بعضی اند
لیس لهم موالی و در آن الله و در سوله است مرا ایشان را محب و ناصر جزو داد و متفق علیه
۷۱ و عین ابی بکره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اسلم و عطار و مزینه و وجهیة بنی من
بنی تمیم فرمود این قبایل بهتر اند از بنی تمیم از جهت سبق اسلام و حسن آئند ایشان و از بنی تمیم جزای غریب در
صحیح بخاری روایت کرده اند است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بایشان فرمود و مسارات یاد شمارا
ای بی تمیم پس ایشان گفتند مسارات و از بنی جری به باد یعنی از دنیا یعنی بسیار شد بشمارت جزای
بد که نامها چشم مسارات سو قوت باشد پس آنحضرت در غضب آمد و در وی با شمری آورد و گفت مسارات یاد
شمار ای اشعری قبول کنید بشمارت را چون قبول نکرد بنی تمیم به این کنی از بنی تمیم از غایت احتیاج و اضطراب
ولی طاقتی و میل بدنیاب و نه از روی کبر و از کاه و از بنی قبيله خیمه ای غریب از شدت و جفا و در کتب سیر از
ایشان منقول است که به توان گفت جفا به چشم و بنی عامر و این قبایل بهتر از بنی عامر و بنی الحلیة
بضمی اسلم و غطفان و بنیزند از دو حلیف که بنوا ستم و غطفان اند و فتح عین محمد و طام مهمله و این دو قبيله
حلیف یکدیگرند که بر تقاون و تسانم که یکدیگر سوگند بخورند و در جفا به عادت غریب بود و متفق علیه ۷۲ و عین
ابی هریرة قال ما زلت احب بقی تمیم عند ثلاث سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
يقول لهم گفت ایوه را به همیشه ام که دوستی دادم من بنی تمیم را از ان باز که به خصالت باشد که شنیدم
آن حضرت را که می گفت برای ایشان سمعه يقول شنیدم آن حضرت را که می گفت هم اشک
امش علی الدجال کنی آن است که ایشان یعنی بنی تمیم سخت ترین است بعد بر دجال باز کاه و دجال
و نزاع و نجب قال و جاهات صد قاتهم گفت ایوه را دوم آن که آمد صد قبيله از کوه های ایشان

ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم هذه (باب من قب قریش)
صلوات قومنا عن صدقات ذم ما ست پس ایشان را انابت کرد بخود و قوم خود را بدست تشریف بکامریم
ایشان و کذا فت سبیه الفخ سن مملکه ذکر مملوحد و تشدید تخمین منجم عند عايشة سبوم آنکه بود جاریه بندی
از ایشان نزد عایشه فقال اعتقیها فانها ولدا جمعیل پس گفت آنحضرت آزاد کن ای عایشه او را
زیرا که وی از اولاد اسمعیل است یعنی از عرب است و عرب اولاد اسمعیل اند اگر چه این صفت مشترک
است در میان سایر عرب و مخصوص نیست به بنی تمیم و لیکن ما وجود این دو بن کلمه عنایتی و تشریف است
و ازین حدیث معلوم می شود که جایز است بذکر عرب و برده ساختن ایشان متفق علیه ۳۰۰ الفصل
المشای ۳۰۰ عن سعد بن العقی صلی الله علیه و آله وسلم قال من یود هوان قریش اهان الله
و دایست از سینه بن ابی وقاص از آنحضرت که گفت کسی که خواهد خودی قریش را خوار کرد اند او را
خدا ای تعالی خوار نموده باشد یا غیر آنکه اگر آنکه اند ظاهراست و اگر غیر آنکه باشد از جهت انتساب
ایشان بحضرت رسول و شرف و فخر ایشان باین نسبت رواه الترمذی ۳۰۰ و عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اللهم اذق قریش نكالاً گفت آنحضرت خدا را
چشاندی پیشان قریش را خدا ب خدا فی آخر هم لوالا پس چشاند بسبب ایشان ایشان را
چشاند نکال الفخ عقوبت کردن و سرای عمل دادن چنانکه دیگران عبرت گیرند و نوال حلال و احسان
کردن و مانا که مراد نکال آنچه دیدند قریش از خوار و مساوی و قتل و نهب بسبب آنکه کردند بر رسول
خدا و بنو ان آنچه حاصل شد اولاد ایشان از عزت و دولت و مال و امارت بیرون از حد بیان و عبادت
رواه الترمذی ۳۰۰ و عن ابی عامر الاشعری عم الی موسی اشعری است از کبار صحابه است گفته
شد روز حنین و امیر بود بر طلب اوطاس و چون خبر قتل وی رضی الله عنه مان حضرت رسید صلی الله علیه
و آله وسلم دست برداشت و دعا کرد و گفت خدا را که دان در افاق بسیاری از بندگان خود قال قال
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نعم الحی الامم لا اشعرون بیکار قبيلة است اسد و اشعریان
اسد الفخ همره و سکون سین پدر قبيلة است از من که ایشان را بنام ادی خوانند و از برای بنی گویند و
از مشرود بنی گویند انصار الله از اولاد او بد و اشعری قبيلة است و دومی بنی گویند قبيلة است
از بن ابی موسی اشعری و قوم او از اولاد او بد و ایشان را اشعریون گویند و اشعریون بنی گویند لا یفرون
فی القنال می کردند و در جاک که در وی کشتی می نمود و لا یفکون الفخ یا و ضم عنیم منجمه و خیانت نمی کنند در
عنیمت هم معنی و اناسهم ایشان از من اند و من از ایشان مقصود بیان اتحاد و اولاد است رواه الترمذی و قال هذا
حدیث غریب ۳۰۰ و عن انص قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الازد ازل الله فی الارض
گفت آن حضرت ازد از خدا است در زمین اضافه کرد ایشان را بانه تعالی باین جهت است نهاد ایشان باین

(باب مناقب قریش)

الجبب یا از برای تشریف چنانکه ناقه ابره آن جهت بودن ایشان

خبر جنب خدا و این نصرت وی و رسول وی و بعضی گفته اند از داسه به معنی اسب است که شیر مهر که
جلادت و شجاعت او در یلدا نشان آن وضوح هم می تواند مردم که فرود نهند ایشان را و در مرتبه ویایی الله
الان یرفعهم و ابای آوردنی خواهد بود اگر آنکه علایر ذوبند که و اند مرتبه ایشان را و لیاقین علی المناض
زمان یقول الرجل و هم آینه بیاید مردم زمان که بگوید مرد و یا المیت ابی کلان از دنیا و یا المیت ابی کلان
از دنیا ای کاش می بود پدر من از قبیله از دوا ابی کاش می بود مادر من از دوا یعنی مرتبه از دوا و این چنان بود
بود که مردم بر ایشان رشک برند و آردند و بگویند که کاش ما هم ای وی می بودیم و رواه الترمذی و قال جدا
حدیث غریب و ه و عن عمران بن حصین بضم حاء فتحصاد مملین الم مثالی صحا به است اسلام
آرد و در سال خیمه با او همراه وی سال بر سر نیزهاری افتاده بود چنانکه قوت ایشان و نشستن
نذاشت و ملائکه بروی سلام می کردند و دوستی از دوستان وی درین حال بر سر وی رسید و اگر چه
که و گفت گوی که خبر دهم ترا از خان خود خنده کنی ملائکه زیارت من می آیند سلام می کنند و من می شوم
سلام ایشان را و بنا بر نامن زنده فام این سر فاش کنی شاید که سود کند ترا قال مات النبی گفت عمران مردی منبر
صلی الله علیه و آله و سلم و هو یکی و ثلاثة احياء و حال آنکه آنحضرت ناخوش مباد است سه قبیل را
ثقیف که حجاج بن یوسف ظالم مشهور از آنجا است و فقی حقیقه که سبیل کذاب از آنجا بود و بنی امیه که
عبد الله بن زیاد که مشاثر قتل امام شیعده حسن بن علی رضی الله عنهما از ایشان بود و کذا قیل و عجب است
از بن قایل که یزید را مکتب که امیر عبید الله بن زیاد بود و هر چه کرد و با مردی و بی و باقی بنی امیه
هم در گدای خود تقصیر کرده اند یزید و عبید الله را چگونگی و در طایف آمده است که آنحضرت و در خواب
دید که بو زهیر منبر شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم بازی می کنند و تیر آن به بنی امیه کرده دیگر چنان بسیار
است چه گوید و رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ه و عن ابن عمر قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله و سلم فی ثقیف کذاب و مبیر و رقیف شخصی است که کذاب است
و شخصی دیگر است که هلاک کننده مردم خواهد بود و ظلم و جور مبیر و کثیر موحده و سکون تخانیه قال
عبد الله بن عصفه تابعی حجازی است ثقه گفت در تعجب کذاب و مبیر یقال الکذاب هو المختار و گفته
می شود یعنی علمای گویند که مرا از بندگان اب مختار بن ابی عبید بضم عین و المبیر هو المختار حجاج بن یوسف
و مبیر حجاج ظالم مشهور است و قال هشام ابن حسان بن تميم بن سنان که ثقه است و از ائمه اهل حدیث
است بشنید از حیر و این مبیر و بود و علم الناس بمبیرت حسن و بسیار بزرگ است احصوا
ما قتل الحجاج صورا شمرده و ضبط کرده اند آنچه کشته است حجاج بحس و بنده و در مهر که فبلغ ما ثله الف
و عشرين الفا پس رسیده است حد ایشان صد و بیست هزار و دویست و آنچه در مهر که کشته و گفته اند

که بر آمد از زندان وی بنیادهای کس و زندان او داشت بود و راه (باب متاقب قریش)
 الترمذی و روی مسلم فی الصحیح حین قتل الحجاج عبد الله بن زبیر و روایت کرده است مسلم
 در صحیح خود نهایی که گشت حجاج عبد الله بن زبیر را قاتل اعمام آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و مسلم حدیث آن فی ثقیف کذا یا و سمیرا گفت اسما بنت ابی بکر رضی الله عنهما که ام این الزبیر است
 که آنحضرت حدیث کرد مادر که در ثقیف که ابی خواهر بود و میبری اما الکذاب فراینها اما که اب. بس
 دیدیم ما و از اما البیور فلا اهلك الا اباه و ابایه بس گمان نمی بزم ترا اگر آن خطاب بحجاج
 کرد و وسیع تمام الحدیث و میرایم است که باید تمام حدیث فی الفصل الثالث بدانکه احوال حجاج
 مشهور است احیای بد که آن نیست و اما مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقیفی پدر وی از اجله اصحاب بود و ولادت
 مختار در سال هجرت است و نیست او را صحبت و روایت در اول مشهور بود و علم و فضل و خرد میگویند
 که باطن او بر خلافت آن بود و نا آنکه جدا شد از عبد الله بن زبیر و طلب امارت کرد و در ثقیف و دنیا نمود و ظاهر
 کرد باطن را از فساد و ای و بلامان عقیده و نا آنکه ظاهر شود وی اشیا کبره که مخالف دین باشد وی گویند که دعوی
 نبوت و نزول وی کرد و الله اعلم و بود پدر وی امیر در اسلام در زمان عمر رضی الله عنه و بود مختار و در صحبت
 عم خود و ملازمتی کرد او را و در عقیده و صفی و محبت با اهل بیت رضی الله عنهم بعد از آنکه نخست کوشه عداوت
 داشت با ایشان و مشهور بود بدان و بعد از شهادت امام حسن رضی الله عنه اظهار محبت کرد و کینه
 شهادی که بلا از زبان کشید و عالمی را از ایشان گشت می گویند که این الله از برای طلب دنیا و طلب
 امارت بود و نا آنکه در سده سح و سنین در امارت مصعب بن الزبیر موقوفه شد و علماء در آنکه ایمان
 می شمرد و این حدیث را که بیشتر چ من ثقیف کذاب و همی بر وی در حجاج حیل می کنند و الله اعلم و ۷۰ و عن
 جابر قال قالوا گفت جابر گفته صحابه یا رسول الله احرق ثقیفا لکمالی ثقیف سوخت ما را بر مای ثقیف
 بنال با هر جمع مل و فتح و کون فادع الله علیه بس دعا کن خدا را بر ضرر ایشان حال الکوم اهلا ثقیفا
 گفت خدا را و راه است نما ثقیف را و راه الترمذی و ۸۰ و عن عبد الوزاق روایت از عبد الرزاق
 من هاهم که از اعلام است و اعیان ملت بها حسب تصانیف کثیر بود و روایت که و از و بی احمد بن حنبل
 و بی بن معین عن ابیه از پدر خود که هاهم بن نافع است هن مینا کمر بس و کون تخنایه بد و قفر مای
 است صحیف مولی عبد الرحمن بن عوف هن ابی هریرة قال کنا عند النبی گفت ابو هریره بودیم نزد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فجاء رجل احسبه من قیس بس آند آنحضرت را مردی که گمان
 می برم او را از قیس که نام قبایه است بفتح قاف و سکون تخنایه و سنن مهله فقال بس گفت آن
 مرد یا رسول الله لعن همیرا لغت کن همیرا با کمر حاه مهله و سکون نیم و فتح تخنایه که نام
 قبایه مشهور است از بس فاهرض عنه بس دوی کرد اند آن حضرت از آن مرد و ثم جاءه

من الشق الآخر بسر آمد آن مرد آن حضرت را از جانب (باب مناقب قریش)
 دیگر فاضل عنه پس اعرافش کرد از وی ثم جاءه من الشق الآخر فاعترض عنه فقال
 النبي صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله حميرا پس گفت آنحضرت رحمت کند خدا می
 تعالی حمیر را انوارهم سلام دهن ای ایشان سلام است و باید بهم طعام و دستهای ایشان طعام
 است یعنی سلام می کند بر مردم بدینهای خود و طعام می دهند مردم را بدستهای خود یعنی جامع صفت
 ثواغ و سخاوت اند که اصل مکارم و عبادت در ادای حقوق الناس است و هم اهل امن و ایمان
 و ایشان خداوندان امن و ایاتند و رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث
 عبد الرزاق و گفت نزدی این حدیث غریب است نمی شناسم آنرا اگر از حدیث عبد الرزاق
 و یروی عن میتا هذا احادیث مناکیب و روایت کرده می شود از این میتا حدیثهای منکر اگر چه
 عبد الرزاق نقل کرده است و قوی اما میتا صحیف است ۹۹ و عهد دوم از این بهره است قال قال لی العیسی
 صلى الله عليه وآله وسلم من انت گفت مرا آنحضرت از که ام قیله تو قلت من دوسم گفتم از
 دوسم بقمی و الی و سکون و ادوسم همه در آخر قال ما کنتم اری ان فی دوسم احد انیبه یحیر گفت
 آنحضرت نبودم من که گمان کردم که در قیله دوسم هیچ یکی باشد که در وی یکی است و درین جا منتبیه
 است مرالی بهره و او مذمت مرد دوسم را که اگر ابو بکر نبودی در وی خبر نبودی و رواه الترمذی
 ۱۰۰ و عن سلمان قال قال لی رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تفضضی فقها رقی دینک
 روایت است از سلمان قادی رضی الله عنه گفت مرا آنحضرت دشمنی را مرا پس بدانشوی از
 دین خود قلت گفتم من یا رسول الله کیف ابغضک و یک هذا انا الله چگونگی دشمنی و ادرم ترا در حال آنکه بخواه
 راست نمود ما را خدا می تعالی بغض داشتن را ترا چه معنی دارد قال تفضض العرب فتمضضی گفت آنحضرت
 دشمنی داری تو عرب را پس دشمنی و ادری مرا دشمنی را دشمنی تو مرا باعن معنی است که عرب را
 دشمنی داری ظاهرا و اسمان به جوت بحمیت و فاد سبت اصلی و می تکبر می و سوء ادب و عرب باه بعضی
 اعراب می شود و باشد بغض خود چه صورت دارد و صورت بعضی باشد پس آنحضرت او را نگاه داشت که
 اعراس کند و احتیاط نماید تا بحقیقت بغض نکشد که آن به بغض من می کشد فافهم و رواه الترمذی و قال
 هذا حديث حسن غریب ۱۰۱ و عن عثمان بن عفان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله وسلم من غش العرب لم يدخل فی شفاعتي ولم تقبله هو دینی کسی که خیانت کند عرب را
 و خیر خواهی نکند ایشان را یا ظالم کند خلافت آنچه منبر دارد و و کینه دهد و بایشان در نیاید شفاعت من و
 فرمود او را دوستی من و رواه الترمذی و قال هذا حديث غريب لا نعرفه الا من حديث حصين
 بن عمر نمی شناسم آنرا اگر از حدیث حصین بن عمر رضی الله عنه حدیث صحیح و ولیس هو عند اهل الحديث بهذا

بلدك القوي ونيست هي زوال حدیث آجمن قوی ۱۲۰ و عن ام الخویر (باب مناقب قریش)
 للبحر و کسر را و او ای میان هر دو تخمینه ساه که تا بیدار است مولا طلع بن مالک که از صحابه است قائل
 منعت مولا ی يقول قال گفت ام الخویر شنیدم مولا ی خود را که طح بن مالک است می گفت گفت پیغمبر
 حد اصلي الله عليه و آله وسلم من اقتراب الساعة هلاك العرب از جمله علامات نزدیک آمدن
 قیامت است هلاك شدن عرب و او القوم ملای ۱۳۰ و عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلي
 الله عليه و آله وسلم الملك في قریش و القضاء في الانصار گفت آنحضرت خلافت و بادشاهی
 در قریش است و قضاء در انصار است مراد شایسته است چنانکه در و از و در تقابل از انصاف است خود را
 بدین گفته اند که در مالک مراد قضا یعنی مشهور است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را بقضاء
 بن فرستاد و الاقوان فی الحبشة و با گمان ساز گفتن در قوم حبشه است چنانکه بلال رضی الله عنه موزن
 کن سر و در بود و الامانة فی الازمة و الامن کردن و امن ساختن در قبیله اذو سیت یعنی الیمین
 می خواند آنحضرت اذو و یمین را که قبیله ایست از یمن که ذکر ایشان در الجاهلیت سابق گذشت مرقوم و
 آنست که می ماند که این مناقب را در عن القوام کرد و در ایشان بناخت و ای و اینست موقوف و در
 روایتی این حدیث موقوف است بر این هر چه روایت القوم ملای در روایت کردی اگر از نزد می و قال هذا الصحیح
 گفت براند می روایت این حدیث بطریق و وقت صحیح تر است از روایتی که می روایت می شد و معنی حدیث موقوف
 و او مقدم منسوب شده **الفصل الثالث** بحسن عبد الله بن مطيع روایت می کند عبد الله بن المطيع
 قرشی حدیسی از سادات قریش و فرسان ایشان عن ابيہ از پدر خود مطیع که صحابی است و نام وی
 عاصی بود آنحضرت را در اربع نام کرد قال سمعت رسول الله گفت عبد الله شنیدم پیغمبر خدا را
 صلي الله عليه و آله وسلم يقول يوم فتح مكة می گفت روز فتح مکه الا يقتل قرشی صبر اشد هل
 اليوم المي يوم القينة کشته نشود و هیچ درین غریب و نه شده و سر که بعد ازین روز تا روز قیامت بعضی گفته اند
 که مراد منی قبل قرشی است صبر و بعضی گفته منی آنست که کشته نشود و سبب آمدن او زیرا که یافته شدند
 بعضی که کشته شدند پیغمبر و او مسلم ۲۰۰ و عن ابی هريرة قال سمعت رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم
 و ادوا را ابن عباس و ابن عمر روایت کرد و از وی شنیدم قال را ابي عبد الله بن الزبير علي عقبه
 الله بنه گفت و بدم عبد الله بن الزبير را بر عقبه که واقع است و در او مدینه اخافت عقبی بدین با عن
 جت است و الا عبد الله بن الزبير مني الله غده و رگه بود که حجاج عالم او را کشت و برادر کشته
 قال گفت بنی بن سلم فحطت قریش تمر عليه و الله اس بس کشته قریش که می که بزد بروی و مردم
 و کار حقیقی مر علیه تا آنکه کشته شد بروی عبد الله بن عمر فوفقت عليه حسن استناد ابن عمر بر این
 الزبير که بر و او را بولا قال بس گفت ابن عمر السلام عليك ابا خبيب السلام عليك ابا خبيب

العمل الثالث

السلام عليك ابا عبد الله ما رکت و ابو حبيب کنت خبیه الله بن اکریر (باب مناقب قریش)
 است بضم غاء و فتح موحد اولی و سکون خنایه اما والله لقد کنت انهارک من هذا اما والله
 لقد کنت انهارک من هذا اما والله لقد کنت انهارک من هذا الله ما رکت و انما آگاه باشی هر آینه
 تحقیق یوم من که یازی داشتم ترا ازین گدما و کار خروج بدعوی خلافت و امامت که عید الله بن اکریر
 کرد که به یزید بیعت کرد و در کجاست و ولایتها در تحت تصرف خود آورد و هم چنین مردان بعد از یزید
 و بعد از امامت بعد از مردان پس عبدالمطلب حجاج را بر سر دای بیکه فرستاد و حجاج او را کشت و مردان را
 بمدینه سوز و فرساده و جسد او را در کعبه وارد کشید و یزید نیز شکری را بخراشید که در آن بدید و قتل اهل آن
 که آنرا واقع کرده گویند فرساده بود و دهان لشکر بیکه آمدند عید الله بن اکریر را بکشند و دین میان از عالم
 برفت پس ابن عمر گفت که سن ترا ای ابا حبيب ازین معادله منع می کردم و منع مرا قبولی بیکه دی تا آخر
 کار با شما کشید مقصود از این مجسمه تاسف است بر حال ابن اکریر و تشنیه و ملائت است بر آنجا که
 ظالم اما والله لقد کنت ما علمت صوما قوا اما و انما آگاه باشی که اسو گند هر آینه تحقیق یوم من که یازی
 داشت جز آنکه در آن روزی و فی الله عه و در و بسیار سیه است و گاه باز و در و در طی صید است و تمام
 شب بیداری بود و وصولا للرحم صلیه و بود و احسان کنند و مرخصشان و قرابان را اما والله لامة الله
 شرها لامة سوء و انما آگاه باشی که اسو گند هر آینه استی که توبه نرین آن استی با اعتقاد ایشان
 هر آینه است بدی است و فی و ایه لامة خیر و در و دای بجای لامة سوء لامة خیر آمد یعنی آنی که
 توشه ایشان است تیر است این هر دو روایت آمده و توبه می گفته که روایت جمیع و لامة خیر است
 و روایت لامة سوء خطا تصحیف است و ظاهر نمی شود که روایت از حیثیت روایت است یا از طریق
 اگر از حیثیت روایت فلا کلام و اگر از طریق روایت و محسب معنی است این موقوف بر تشخیص معنی
 این دو عبارت است و حالی از خفای نیست و آنچه ظاهری شود آنست که معنی روایت ادلی آنست که استی
 که توبه گمان ایشان و اعتقاد ایشان از جهه اشرادی است بدی است که این چنین کسی را که توبی از اثر او
 گویند و معنی روایت ثانی آنست که ترا که این است بدید الله ايمان است بجهت بدی و طریق تفریط
 و استبراست و لیکن معنی ادلی ظاهر تر است و با وجود آن حکم کرده اند که آن خطاست شاید که از حیثیت
 روایت است و الله اعلم ثم نقله عبد الله بن عمرو بن سمر و کشت ابن عمر از ایضا حجاج
 موقف عبد الله و قوله پس رسید حجاج را باستان ابن عمر گفتن وی این سخن را فاقا و رسل الیه
 پس فرستاد حجاج کسی را صوبی ابن عمر فاقا و رسل عن یزید عه پس فرود آورد و شد ابن اکریر از
 چوب دای که بر دار کشیده بود بران چرخ بکمر چهر و سکون ذال مجرّمه درخت فالتقی فی قبور الیهود
 پس اخذ شد و کورانی یهودان قبور یهودان و آن و آنکه میخارفت نیست بگردان زمان بود و است نا

حکم کرد و حجاج که در جای برند و بیند ازند که در آنجا توبه و بایستد و اسم اعظم ثم ارسل (باب مناقب قریش)
 الی الله اما و بنت ابی بکر بستر فرستاد حجاج کسی را بموی مادر این از بنبر که اسماء بنت ابی بکر
است که باید فایده آن تاقیه پس ابا آذره و سر باز زد اسماء که باید نزد آن ظالم فاعاد علیها
الرسول پس باز کرد اند فرستاد حجاج بر اسماء آن فرستاده شده گفت ولید تینی اول بعثن الیک من
 یحبک بقولک هر آینه می آئی تو ای اسماء بطور خودی می فرستم بموی تو کسی را بر زمین کشیده می آرد
 تو ای اسماء و ای تو قرن شاج و کینو قال گفت راوی که معادیه بن مسلم است فایده پس باز ابا آذره
 اسماء قال گفت فرستاد و الله لا ایتک حتی تیعث الی من یحبک یقرونی بمراسم که نمی آیم ترا
 تا آنکه می فرستی تو بموی من کسی که می کشد را یکسوی من قال گفت راوی فقال پس گفت حجاج
 از وی سمعی شاید مرا نفیس مراد است بیکسوی من مهله و سکون موعده و کسر فو قایده و تشدید تخماید تعالی که
 دباخت داده شده است جرم او و سترده شده است موبه های و سستی با فطنتیه است مناقبت بیاید و حکم
 فاجل تعلیه پس گرفت بر او و نفیس خود را ثم انطلق یعوذ فبذل بخت و فایده بستر روان شد حجاج
 در حالی که نزدیک میزد گامها و می جنباند و دوشهای خود را می خراشد حتی دخل علیها تا آنکه در آمد بر اسماء
 فقال و در بعضی نسخ فقال لها پس گفت حجاج مرا کیف را یعنی صنعت بعد و الله چگونه دیدی
 تو ای زن مرا که کردم باین دشمن خدا اقامت گفت اسماء ایتک افضل علیها و دیدم من ترا که نیا
 کرد اندی بروی و پایی از او قطع کردی حیات و نیا را از وی و افضل علیک آخرتک و نیا کرد و اند او آخرت
 ترا که بسبب قتل او سستی طاعت و در رخ شدی بلغفی انک تقول له یا ابن ذات النطاقین رسید
 است مرا که نومی کنی مرا و ای بسم خدا و دو کمر بند ذات النطاقین ایب اسماء بنت ابی بکر است
 که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نهاده بودیم جت آنکه در وقتی که آن حضرت در غار باختر بود اسماء برای
 وی طعام می برد و چون دوا می دیدی برای بستن سوزن بیاخت نفاق خود را که بستن آن و کمر عادت زنان
 عربست دو پاره که یک پاره سوزن طعام آن حضرت را معالی الله علیه و آله و سلم بست و پاره دیگر کمر خود
 را بست چنانکه فرمود و انا و الله ذات النطاقین و من نداسو که خداوند و در نفاقم اما احد هما فکنت
 به ارفع طعام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و طعام ابی بکر انابکی از آن دو نفاق پس بودم
 من که بسم طعام آنحضرت و طعام ابی بکر را این الد و اب نگاه می داشتیم طعام ایشان را از حبشه های
 زمین که سوزن نکشید و بر زمین پیغمبر اصابی نکرد و اما الاخر فطاق المزا ذالتی لا تستغنی عنه و انفاق دیگر
 پس کمر بند زن است که بی نیاز نیست زن از آن گویا که آن ظالم معنی این لفظ بر ذم حمل کرد و کنایت
 داشت از بودن وی خادم بیرون آمده و ندانست آن بی خود که که ام فضیلت است فوق خدمت پیغمبر
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خدمت ابی بکر اما آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حد ثانیان قبی

[illegible]

دو ساجد هلاکت عصمت و ایت پس گفت به تحقیق هلاکت شد تپید دوسن (باب مناقب الصحابة رض)
 زیر اگر عیبمان کرد و با آرد و از امتثال و اطاعت فدع الله علیهم پس و عاکن بر ضرر ایشان نظر
 الناس آنه ید هو علیهم پس گمان ابر و بد مردم که آنحضرت دعای کند بر ایشان فقال اللهم اهد
 دوما پس گفت آنحضرت خداوند ادا است نماز دوس را و ایت بهم و بیار ایشان را یعنی
 دعا علی که سلامت متفق علیه * * * و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و علم اجبوا العرب لثلاث دوست و ازید عرب و از اذیت سه خصلت لانی عربی یکی از جنت آنکه من
 از عرب و القرآن عربی دوم آنکه قرآن بر زبان عرب است و کلام اهل الجنة عربی سیم آن
 است آنکه سنی به شبان عربی است یعنی عرب را فضل است در دنیا و آخرت ذواة البیوعی فی
 شعب الايمان * * * باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم اجمعین * * * صحابی شخصی را گوید که در یافت
 پیغمبر خدا و اصلی اسم علیه و آله و سلم در حالت ایمان و پر دین اسلام مردی که در بر عن میان رست نیز متغیر
 باشد چنانکه در اشعث بن قیس ی گوید قول اصحابی است و یعنی شرط کرده اند طول صحبت را با آنحضرت
 و ملازمت وی صلی الله علیه و آله و سلم و از علم از وی و حضور مشایخ غزوات و اقل آن شش ماه داشته
 اند و در لیل بر تبیین شش ماه مدلول نم نیست و الله اعلم و خفائی نیست در رجحان مرتبه کسی که ملازمت
 کرد آنحضرت را و قتال کرد و همراه وی صلی الله علیه و آله و سلم بر کسی که ملازمت نکرد و حاضر نشد
 در مشهدی از مشایخ و ندید آنحضرت را و اگر نظر از دور و در سخن نکرد و با وی بگذاشت کی با دید و حال طغولیت
 اگر چه شرف صحبت حاصل است همه را و سخن در عدالت صحابه و فضیلت ایشان بر ما و رای خود را
 است باره ازان در شرح مذکور است و طریقه اهل سنت و جماعت آنست که زبان از گفت و گوی
 ایشان جز بنحیر بسته و اند اگر چیزی برخلاف آن منقول باشد ازان اغراض کنند که سامت و درین
 است و الله اعلم * * * الفصل الاول * * * عن ابی سعید الخدری قال قال النبی صلی الله
 علیه و آله و سلم لا تعبوا اصحابی گفت آن حضرت و شما نه کند باران مرا فلو ان احدکم
 انفق مثل احد ذهما پس اگر ثابت شود که یکی از شما خرج کند در راه خدا مانند کوه احد ما بلغ
 مد احد هم نیرسد ثواب آن ثواب و امانه یکی از ایشان را مد بضم میم و تشدید و ال پیما و آن
 رطل و ثلث رطل است و لا تصیفه نه ثواب نیم پیما یکی از ایشان را داد و نیماست که فضیلت صحابه را به منی
 کثرت ثواب داشته اند متفق علیه * * * و عن ابی یزید بن عمر یاسکون و ابی سرابو موسی اشعری تابعی ثقه
 است قاضی کوفه عن ابیه روایت کرده است از پدر خود که ابو موسی اشعری است قال گفت پدر وی
 رفع برداشت یعنی النبی یعنی برداشت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را مد الی السماء هر مبارک
 نرد از سوی آسمان و کان کثیرا اما یرفع راحه الی السماء و بود آنحضرت زمان کثیر که بر میداشت

باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم اجمعین

الفصل الاول

مر خود را بسوی آسمان به جهت انوار روحی و توحید با نسب عیسی و عالم علوی (یا بعد مناقب الصحابه رضی)
 وقال النجوم امته للسماء بس کنت آنحضرت ستارگان سبب این اند مرا آسمان و امته بتقنات
 همه راست یعنی این چنانکه در قول وی صحیحانه اذ اغشیکم النعاس امته فاذا ذهبت النجوم الى
 السماء ما توعد بس و قتی که بروند ستارگان از کوی پر دایمکه او چنانکه فرموده است اذ ان الشمس کورت
 و اذ النجوم انکدات می آید آسمان را آنچرخ و جده کرده شده است با آسمان و تقدیر کرده شده و از انظار
 و اشتقاق چنانچه فرموده اذ السماء انعطرت و اذ السماء اشقت و انا امته لاصحابی و من سبب انهم
 برای اصحاب خود فاذا ذهبت انا انی اصحابی ما یوعدون بس و قتی که بروم من از عالم می آید اصحاب مرا
 چیزی کرده کرده داشته و تقدیر کرده شده است اذ قوع آن در بیان ایشان از قن و حروب و ابداد بعض
 اعراب و اصحابی امته لا متی فاذا ذهب اصحابی انی امته ما یوعدون و اصحاب من باعث این اند
 برای است من بس و قتی که بروند اصحاب من بیاید است بر چیزی که وعده کرده شده اند است از بدیع و حادث
 و قن و ذالک فرد و ث شری و او معلم و عن ابی معبد الخدری قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم یاتی علی الناس زمان کنت آن حضرت می آید بر مردم زمانی فیغزو و یغام من
 الناس پس خرا می کند جماعتی از مردم تمام مکرر و دهر و بیابان آمده است جماعتی از مردم جمع آن قوم بعین
 مثل کتاب و کتب و بعضی فتح فاینز گفته اند فیقال هل فیکم من صاحب رسول الله بس گفته می شود
 پرسیده می شود از آن جماعت آیاهست در میان شما کسی که صحبت داشته پیغمبر خدا را اصلی الله علیه
 و آله و سلم فیقولون نعم پس می گویند و جواب میدهند آری است میان ما کسی که صحبت داشته با آن
 حضرت فیفتیح لهم پس کشاده می شود و بعضی و حسنه می و شهری که مقید بدان و خرا می کنند بران یعنی بزرگ
 و شوکت اصحاب پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم فتح و نصرت دست میدهند ثم یاتی علی الناس زمان
 فیغزو و یغام من الناس فیقال هل فیکم من صاحب اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 پس گفته می شود آیاهست در میان شما کسی که صحبت داشته با اصحاب پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله
 و سلم که تابعین باشند فیقولون نعم فیفتیح لهم ثم یاتی علی الناس زمان فیغزو و یغام من الناس
 فیقال هل فیکم من صاحب اصحاب رسول الله است میان شما کسی که صحبت داشته
 است با کسی که او صحبت داشته است اصحاب پیغمبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم یعنی تبع تابعین
 فیقولون نعم فیفتیح لهم و درین جایان فضل و شرف قرین نموده است چنانکه تصریح فرموده حدیث آمده
 باید متفق علیه و فی روایة لمسلم قال یاتی علی الناس زمان یبعث فیهم البعث و و روایت
 مسلم این چنین آمده است که گفت آنحضرت می آید بر مردم زمانی که فرستاده می شود میان ایشان
 لشکر بعثت بطح و سیکون عن و یفتح بزرگوار لشکر که فرستاده شود بجائی جمع نبوت فیقولون انظر و اهل

قبل دن فیکم احد امن اصحاب رسول الله پس می گوید مردم (باب مناقب الصحابة رضی)
 زکاء کند آیای باید از بیان شما هیچ یکی را از اصحاب و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فیکم
 در کتابت خلافت است و در روایتی بهمین تعبیر غایب بود و قرآن دیگر آمده چنانچه است فیوجد الرجل فیفتح
 لهم پس یافته می شود مردی از اصحاب پس فتح کرد می شود برای ایشان ثم یبعث البعث الثانی
 بعد از آن فرستاده می شود شک دیگر یعنی در وقت دیگر فیقولون هل فیهم من رآی اصحاب النبی صلی
 علیه و آله و سلم آنهاست میان ایشان کسی که دیده است اصحاب آنحضرت را از بیجا می شود
 که در تابعین دیدن اصحاب کافی است چنانکه در صحابه دیدن آنحضرت معتبر است و بعضی گفته اند که در صحبت
 دیدن کافی است اما در تابعیت صحبت و ملازمت می باید چنانکه در روایت اولی آمده که آنکه دیدن با صحبت
 مراد باشد فیفتح لهم اینجا فیقولون نعم مذکور نیست آنگاه من رآی ثم یبعث البعث الثالث فیقال انظروا
 هل ترون فیهم من رآی من رآی اصحاب النبی صلی الله علیه و آله و سلم من گفته می شود زکاء
 کند آیای بیدار میان ایشان کسی را که دیده است آن را که دیده است یا در آن آن حضرت را در بیجا
 فیفتح لهم هم ذکر کردیم و ثم یكون المبعث الرابع پس می باشد فرستادن لشکر چهارم و در مرتبه چهارم
 فیقال پس گفته می شود انظروا زکاء کند هل ترون فیهم احد آیای بیدار ایشان هیچ یکی را
 رآی من رآی احد رآی اصحاب النبی که دیده است کسی را که دیده است یکی را که دیده است
 اصحاب پیغمبر اعلی الله علیه و آله و سلم فیوجد الرجل فیفتح له پس یافته می شود مرد پس
 فتح کرد می شود مرد را اگر یا که این همه متخلف است درین حدیث چهار مرتبه مذکور شد اصحاب کتابین و اتباع
 و تبع اتباع و در روایتی از صحیح بخاری نیز در حدیث خبر القرون چهار مرتبه واقع شده است ۴۰۰ و عن
 عمران بن حصین صحابی مشهور جمله احوال می در مواضع سند داده و کور شد و عنتریب در فصل ثانی
 از باب مناقب قریش بنزد کور شد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر امتی قریبی
 بهترین است من اصحاب سید ثم الذین یلوونهم بعد از ایشان بهترین است آن کسانی اند که متصل اند
 با ایشان که تابعین باشند ثم الذین یلوونهم که بح تابعین اند بآنکه قرن جماعه از اهل زبان که متتابع
 و متتابعان باشند و امری از امور واضح این است که هر سبط و پیغمبر در آن مدتی معین از زمان نیست
 زیرا که قرن آن حضرت که صحابه اند تا صد و ده سال باقی بود و قرن تابعین از سده نایه تا هفتاد سال باقی
 بود و قرن اتباع تا همین از آنجا تا صد و دویست و شصت سال و درین وقت ظاهر شد بدو عهد اند
 استیای حرب و برداشته فلاسفه مرای خود را در کشاندن منزله از با نهاد او بمنحن کشند اهل علم بقول خلیف
 قرآن و متغیر شده احوال و فاحش گشت اختلافات و تقصیران پذیرفت احکام سنت روز بروز و
 ظاهر شد مصداق قول پیغمبر صادق ثم ان بعد هم قوم یشهدون و لا یستشهدون پس نیز بدین منی ازین

سه قرن قوی خواهند بود که گواهی می دهند و طلب گواهی کرده نمی شوند از شما (باری متابعی الصبیحة رضی)
معامله نمی شود که گواهی دادن پیش از ثلاث کردن مذموم است اما اشکالی می آید که در حدیث دیگر
آمده است که آخرین گواهان کسی است که گواهی دهد پیش از آنکه بایستد و شود گواهی از وی و در جمیع
میان این دو حدیث آنست که ذم و در جائی است که معامله است شاید بدو نداد آنجا گواهی دادن پیش از
طلب ضایع است و محمول است بر عرض و مدح در جائی است که معامله نیست پس خبر میدهند که من شاهدیم
تا در وقت استیفاء نزد قاضی آمده شما دست و پا حدیث شماست پیش از سوال میبایست است در
دادایی شما دست و سرعت اجابت بعد از سوال چنانکه می گویند جوادی کسی است که پیش از سوال دهد
یا ذم محمول بر کسی است که اهل شهادت نیست یا محمول است بر شما دست و در یا ذم در حقوق
ناقص است و مدح در حقوق اتم آن نیز اگر محصلت در پیست و گمان نباشد و بعضی گفته اند
که مراد شهادت این جاسوگنده است یعنی سوگند بخورد و می خورد پیش از آنکه کسی ایشان را
سوگند دهد و سوگند از ایشان طلبه چنان که در روایت دیگر آمده و بخوفتون و لا یخونتمون و خیانت می کنند
و امن گرفته نمی شوند و اعتماد کرده نمی شود بر ایشان و مراد آنست که خیانت ایشان ظاهر باشد
و فاحش چنانچه اصلاً محل امانت نماند و اگر بناگاه واقع شده اعتبار ندارد و وی بیست و زن و لا یطون و بیمان
می کنند با خدا و سپهر نمی برند آنرا و یظهر فیهم الممن بکسر سین و فتح میم و بدایمی شود و ایشان فریبی یعنی
فریبی که از توسع در اکل و شرب و تنعم و ترغ و تره و این پیدا آید آنکه خلق و طبیعی بود و بعضی می گویند که مراد
سمن در احوال است و مراد آنست که دعوی می کنند چیزی را که در ایشان نیست از کمال و نسبت
مر ایشان را از شرف و بزرگ گفته اند که مراد جمع طالع و غفلت از دین یا توسع و تا کل دست و ب است
وفی رواية ویحلفون و لا یتحلفون و سوگند می خورند و سوگند داده نمی شوند و متفق علیه و فی رواية لمسلم
عن ابی هریرة ثم یخلف قوم یحلفون السماء فیحسن و ستر پس ایشان می آیند و می
که دوست می دارند فریبی را و در بعضی روایات آمده است که سبقت می کنند شهادت یکی از
ایشان بر این ادو سبقت می کنند چنانکه او شهادت او را مقصود حرص او است بر شهادت زور
و نمین کاذب و قلت نهالات بدین و دیات چنانکه گاهی آنرا می گویند و گاهی این را * * * الفصل الثانی * * *
عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یکرهوا احتسابی فانهم خیارکم
و اگر ای وادید بدان مراد آنکه بدوستی که ایشان بکترین و برکزیه گان شما اند و چرا باند که صاحبان و
مالذمان و درگاه و حاضران گاه و بیگاه و تربیت یافتگان علم و عمل و حال اویند و اگر ملازمت و مصاحبت بکار ده
باشند نظار گیان جمال و شایان طاعت با کمال و در شایع ابو طالب یکی و حمة اعمه عبید گفته که بیک
نظرة که بر جمال معظف افتد چرخ نماید و گاردی کشاید که دیگران و ابار بیانات و خوات نه نماید و کشاید

در کشاید و ایمان عیانی و یقین شهودی که ایشان را است کسی را (باب مناقب الصحابة رضی الله عنهم)
 در آنجا شرکت نیست ثم الذین یلوهم ثم الذین یلوهم این سه گروه اخبار امت و سردار ملت اند
 و غالب در این زمان داهل آن زمان صدق و دیانت و عفت و امانت است و دستور آن ایشان
 محکوم بعد الت ای الامان و از جهت عدم حصص و بعد از ایشان امر بیکس است چنانچه فرمود ثم یظهر
 الکلب بعد از آن ظاهر و شمع می گردد و دروغ و خیانت و دروغ و دنیا اشارت است بظهور و شروع بدع
 و امور اگر چه حد و ثبوت بعضی ازین امور مثل قتل و اعتزال و ارجاء و اخراج قرون بعد از آن و لیکن ظهور
 و شروع آن بعد از دی شده حتی ان الرجل لیختلف ولا یختلف و یشهد ولا یشهد تا آنکه مردی
 باشد که سوگند می خورد و سوگند داده نمی شود و گواهی می دهد و گواهی طلبیده نمی شود اشارت است بر ترک
 تدبیر و احتیاط الا من سره یجوزة الجنة و اما آگاه باش کسی که شادی کرد و اندازد او در مطبعت یعنی
 می نماید که در میانه جنت باشد که بهترین جای اوست بجهنم و او را نعمت موعودین و سکون مهله اولی و مط آن
 فلیلزم الجماعة پس باید که از جمیع جماعت مسلمانان را در سواد اعظم اهل قرون ثانیه را و متابعت
 و پیروی کند ایشان را فان الشیطان مع الفل پس بدین شیطان متابعت است قد یفخ فاولئذ یبد
 ذال یحجر تنها و یزانی و مراد کسی است که مستند است بر ای خود و متابعت نمی کند رای جماعت را
 و هو من الالین اهلک و شیطان از دو کس دور تر است نسبت بیک کس از یک کس شاید
 گاهی دور شود اما از دو کس دور تر است با بعد از نجا یعنی بعد است و لا یضلون و جلی با حرا و باید
 که تنها باشد مردی با زنی اجنبیه فان الشیطان ثانی الشیطان سوم این سه کس است که مرد و زن
 و شیطان و من مرتبه حدیثه و سائیه و سائیه و کسی که شاد گرداند او را یکی او داند و باین گرداند او را یکی او
 فهو و من کس آنکس مؤمن است یعنی عنایت صحت ایمان و کمال می آید که به نیکی کردن شاد
 و خوش گرداند او را که بدی بوجو آید غمگین و ناخوش شود و گفته اند که نشان زندگی دل اینست و وانه
 در اصل بیاض است و در حاشیه نوشته اند النساء ۳۰ و عن جابر عن النبی صلی
 الله علیه و آله وسلم قال لا تمس النار و المسلمانی و آفرای من و آفرای گفت آنحضرت نمی ساید
 آتش دوزخ مسلمانان را که دیده است مرابا دیده است کسی را که دیده است مرابا یعنی مرده است بر اسلام
 و این حدیث تخصیص کرده است این بشارت را ائمتا بصری و تابعین و مخصوص نیست بآن ده تن
 که ایشان را عشر مبشر و گویند و جز آن نشان را از آنها که بشارت یافته اند بدان داخل اند بلکه نامه مومنان
 و مسلمانان را شامل است و لیکن محالی و تابعی و مسلم کسی است که بر اسلام خروید و این خبر بخرم
 صادق و بشارت دادن وی بدان معلوم نگردد و باین جهت مخصوص شده و جماعت که آنها را مبشر خوانند
 و نمیکند است که این بشارت باشد بیهوش بر ایمان چنانکه در حدیث من زار قبری و جیت له الجنة

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا رايتم الذين يهيمون (باب مناقب ابی بکر الصديق رضي)
 اصحابي فقولوا لعنة الله على شرهم و فني كبر بينكم انما في راك و ثنامي كند اصحاب مرا پس
 بگویند لعنت خدا و دوری از رحمت او باد برین فعل بد شما و درین حدیث اشارت بآنکه اگر لعنت
 بر فعل کنند بر ذات نزدیک با حیاط باشد رواه الترمذی و ۲۰ و عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه
 قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول گفت عمر رضي الله عنه شنیدم آنحضرت
 را که می گفت سالت ربی عن اختلاف اصحابي من بعدی بر سیدم پروردگار خود را از حال اصحاب
 من بعد از من فاولی الی پس و فی فرستاد بسوی من یا محمد ان اصحابك عندی بمنزلة النجوم
 فی السماء انی لم اصحاب تو نزد من بجای ستارگان اند در آسمان بعضیها اقوی من بعض یعنی ازان
 ستارگان قویتر و درخشندارتر از بعضی و لكل نور و هر یکی را نوری است فمن احدث بشی مما هم علیه
 من اختلافهم پس کسی که گرفت به چیزی یعنی تعلیمی و عملی از آنچه ایشان بران جزند از اختلاف
 ایشان در مسائل علم فقه فهو عندی علی هدی پس آن کس نزد من بر راه راست است چنانکه
 فرموده است اختلاف امتی رحمة قال گفت عمر بن الخطاب و قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 و سلم اصحابي كالنجوم فلا یهم اقل یقیم اهتد یقیم اصحاب من بمنزلة ستارگان اند که بآنها راه یافته
 می شود پس هر که ام ایشان که اندک بکند پیروی نماید راه راست می یابد چنانکه اشارت کرد و یقول خود
 دلیل بود پس هایت بر قدر علم و تقوی است که نزد دست یاب و چون تفاوت مراتب آن دافین معنی هیچ
 صافی خالی نیست البته علم و بین و شریعت نزد وی هست و اگر در بعضی مواضع به جت بشریت و خلایق بطریق
 صواب رفته باشد چنانکه بنی و خلافت امام مری و زید باشند از جت عدم عصمت در خصوص آن حکم اقتدا
 و درست نباشد داند است یابد و آن سستی و خارج بحث است فافهم و بالله التوفیق و رواه دزین
 ۱۹۹ باب مناقب ابی بکر الصديق رضي الله عنه و احادیث و مناقب و تفصیل وی رضي الله عنه از
 صحاح و حسان و ضعاف بسیار و از شده و بعضی مذهبان بر بعضی از آنها حکم بوضع کرده از آنجه است
 ان الله يتجلى للناس عامة و لا یبى بکرم خاصه قد ای تعالی تبارک می کند مردم را عام و مرا بویک خاص و حدیث
 صاحب الله فی صلواتی شیاً الا و صیبه فی صلواتی بکرم زینت خدا و سبزه من چیزی از خجایق و معارف
 بگر آنکه بر ختم من آنرا در سینه ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا اشتاق
 الجنة قبل شربة ابی بکر بود آنحضرت چون مشتاق می شد بسوی بهشت می نوشید پیری ابی بکر را و
 حدیث ان الله لما اختار الارواح اختار روح ابی بکر خدا ای تعالی مرا که می خواستی که از خیار می کردار و اح
 اختیار کرده روح ابی بکر را کند از کراشیخ محمد بن الشیرازی فی سبزه السعاده و گفته است که بطلان
 آن معلوم است بدو عین انتهی و شاید که آن از جت آنست که لازم می آید فضیلت ابی بکر بر تمامه خاص

از انبيا عليهم السلام و جزايشان لازم مي آيد مساوات او با سيد (و ايا مشاقيب ابي بكر الصديق رض)
الكرساين مني الله به و آله و سلم لازم مي آيد آنچه خارج است از دايه عقل و عادت پرمشيد و نمائند كه ايو اب
تاديل غير مسدود است اگر صحيح بود و پائنده احاديث و حديث ان الله يتجلى للناس راد و تنزيه الشريعة از
انس آورده و گشت رواه الخطيب و ابو نعيم و ابن حبان في الضعفاء و كرم کرده است ذبي بر نفع
آن و بعني حسن گفته اند و حاكم آن را در مستدرک آورده و در احياء الميتم نیز آورده و الله اعلم
بـ ۷۰ الفصل الاول عـ عن ابي سعيد الخدري عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان من
امن الناس علي في صحبته وساله ابو بكر گشت آنحضرت بد رستي از عطا كنند و ترين مردم بر من در
صحبت خود و مال خود و ايو بكر است و عند البخاري ابا بكر و انغ شده و بالف و اين قاعده نحو موافق تر و ظاهر
تر است و ايو بكر بواو نيز جايز است و توجه و او در شرح مذکور است و لو كنت متخذة لخليلات
ابا بكر خليل و اكرمي بودم من گيرنده دوست خالص جاني را باهر آئینه مي گزفتم ايو بكر را اين چنين دوست
ولكن اخوة الاسلام و سودقه و يكن برادري كه عي مسلمانان است و محبت آن باقی است و خليل از
خات است بضم خا بمعني صداقت و محبت تخلف يعني و آينده در باطن قلب محبوب كه داعي است
بسوي اطلاع محبوب بر سر محبت يعني اكر و ايو دمي مرا كه بگرم دعوتی از خلق باين صفت كه محبت او
در درون دل من مي آيد و مطلع مي بود بر سر من ابا بكر را اين چنين دوست مي گزفتم كه لائق و قابل اين
صفت است وليكن نيست مرا محبوب باين صفت بگرم حق سبحانه و محبت من خلق را بر ظاهر دل من است
و آگاه نيست بر سر من خرمي تعالى و تواند كه از خات باشد بطرح خايه معني حاجت يعني اكر مي گزفتم دوستي كه
دعوت مي كردم بوي در حاجت خود و اعتماد مي كردم برومي در مهمات خود ابا بكر را مي گزفتم و يكن اعتماد
من و جمع امور و دجوع من در همه احوال بخد است عزتانه و دوستيها و ملاقات من و اين معني اقرب و انسب
است بسباق حديث و ليكن قوم حكيم كرده اند كه مني اول او جدا و ولي است فافهمم لا تبقيين في
العهود و خوة الاخوة ابي بكر باني داشته نشود در مسجد بچ روزني در ديو و ديگر روزني كه در ديو او
ابو بكر است و خوة بطرح دو خاي مجتمعه و او در ميان آن روزني كه كنده شده مي نمود و ديو او را در ديو شامي
در خانه در آيد و در بچه با دكند و در خانه هاي كه ملاصق مسجد شريف بود با دكند و ديو او كه از راه آن به مسجد
مي در آيد بناگاهي كردند از ان به مسجد كه آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در آيد بانه پس امر فرمود كه همه خود را بستانند
شود الا فوة ايو بكر بمر بماند و تفصيلا و اين در آخر خطبه بود كه آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم خواند و گفته اند كه
در اينجا قمر رض است خلافت صديق رضي الله عنه و سه مقدار ديگر آن درين باب و چون مردم تكلم كردند
درين باب فرمود من اين كار از پيشش خود نكرده ام بگرم با هر خدا عز و جل و در راهي آمده است كه خرم رضي الله عنه
در نو است كه در ديو او خانه خود روزني كند و او كه نظر كنند بر رسول خدا در بازگامي كه مي در آيد به مسجد پس فرمود

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که از او را که به مقدار سونار (باب مناقب امی بکر الصدیق رضی)
 سوزن باشد و فی روایة لو کنت متحدا اغلیلا غیور بی لا تفلت ابنا بکر خلیلا اکرمی یومئذ من غیره
 غلیل جزیر و در کلاس من بر آئینه می بزم انا بکر و انلیل متفق علیه به آنکه حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری
 گفته که تحقیق آمده است درین باب احادیث بطریق متعده که بظاهر متخالف می نمایند این حدیث مذکور که در
 باب ابی بکر آمده است رضی الله عنه از انس بن مالک حدیث سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که گفت امر کرد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسد ابوابی که بجانب مسجد بود دیگر باب علی را و روایت کرد این حدیث و احمد
 و نسائی و اسناد او قوی است و روایت کرد طبرانی و در واسطه نقل ثقات که صحابه جمع شدند و گفتند یا رسول
 الله امر کردی بسد ابواب اصحاب و فتح کردی باب علی را گفت آنحضرت من نه بسته ام و نه کشاده ام بلکه
 خداست و کشاد و من امر کرده شد و امر بسد ابواب است جز باب علی و من چنین روایت کرده احمد و نسائی
 از ابن عباس و این حدیث گفت شیخ ابن حجر و هر یکی از این احادیث صلاح است در حجت و الاسباب
 که متعارض شده اند بعضی از آنها بر بعضی و قوت گرفته بدین و گفت که این جزوی حکم کرده است برین حدیث
 که داده شده است در شان علی رضی الله عنه بوضع و تکلم کردیم بر بعضی طرق و می به حجت مخالف است و می
 احادیث صحیح را که می آورده اند و در شان ابی بکر رضی الله عنه و گفت وضع کرده اند این را در افاض و در
 معارضه آن و رد کرده است شیخ ابن حجر بر این جزوی را و حکم کردین می بوضع این حدیث بخبر و یوم
 معارضه وی پس ابی بکر و گفته است که حدیث علی را طریق کثیره است بعضی از آن بخیر صحت رسیده
 است و بعضی بر نه حسن و معارضت میان این حدیث و حدیثی که داده شده است در شان ابی بکر نیست
 و در نه یقین است که امر بسد ابواب و فتح باب علی در اول امر بود و زوایا مسجد بود و در علی را رضی الله
 عنه و در سی جانب مسجد که می در آید و می بر آید از آن و تحقیق اینست رسیده است از آن حضرت صلی الله
 علیه و آله وسلم که فرمود در علی را رضی الله عنه و زیاده این مسجد را جنب هیچ یکی بگرین و نودا بر نه حوالت مگر حوق
 ابی بکر رضی الله عنه و در آخر امر بود و در مرض آنحضرت که باقی مانده بود از هیز شریف و می دوشه و زود و لیل برین
 سخن این است که داده شده است که چون امر کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسد ابواب جز
 باب علی آمد حمزه بن عبد المطلب بعد از آنکه ظاهر شد از وحی و در امثال امر ادنی توقیف و هر دو چشم و می
 رد داشت و آب میرفت از آنها و گفت یا رسول الله میرون کردی هم چه در او و آوردی این علم را
 گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ای عمر من امر کرده شدیم باین و مراد این اخباری نیست پس
 بد که حمزه در قفسه دانسته شده که این مقدم بود زیرا که حمزه رضی الله عنه دو غرود احد شهید شده و در روایتی آمده
 است که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و گفت و می فرستاد حضرت رب العزت جل شانها
 بنویس موسی علیه السلام تا مسجد می بنا کند مظهر که کس کن بگرد و گردی و داد و در و سر بار دین شهر و شیر

هم چنین وحی فرستاد وی سبحانه بسوی من که باکم میسر می داد (باب مناقب ابی بکر صدیق (رض)
 مطهر که با کن بگردود وی بگر من و علی و همدو و پسروی حسن و حسین و خدیجه و عقیقه و جعفر و ابی
 جعفر و ادوین باب کلام است بسط آنرا ازین که قدوسی از این در تالیف نه ذکر کرده ایم و الله اعلم ۵۲۵
 وعن عبد الله بن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال لو كنت متخذ خليلا لا تتخذ
 ابنا بقر علي ولا كنته احب وصاحبي و لكان ابو بكر بزاوة من است و با دامن است و در روایت
 احمد احب في الدين و صاحبي في الغار و قد اتخذ الله صالحكم خليلا و به تحقیق گرفته است خدا می
 نمایی صاحب شمارا جنادت است از ذات شریف او دوست از حدیث اول گرفتن و می صلی
 الله علیه و آله و سلم خدا می را دوست معلوم شد از حدیث دوست گرفتن و می صلی را در از خود
 تا معلوم شود که هر که در صحبت صادق است بر مرتبه محبوبیت می رسد و یحیی و یحیی و هر که او در عشق صادق
 آمده است • بر سرش مشوق عاشق آمده است • نخست محبت و بعد از آن جانب نامی است که اثر
 او از آب است از بجانب و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حبیب الله بود و حبیب آن محبت
 را گویند که بر مرتبه محبوبیت رسد و بعضی حالت را اعلی و اخس و از حد و آنحضرت را باطن گویند میان مرتبه محبت
 و خلوت و خلوت آنحضرت را اتم و اکمل و از حد از حد ابراهیم کذا قال الغزالی و الله اعلم ۵۳۰ و عن
 عائشة قالت قال لي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه كفت عابثه كفت مرأى آنحضرت
 و مرض موت خود و ادعی لی ابنا بکرا بک و اخاك بخوانم بطاب برای من ابنا بکرا و اگر بدنت
 و بخوانم بر او خود را یعنی عبد اگر حسن را اگر ابراهیم باشد بود و در حدیث دیگر تصریح نام او واقع شده
 است حتی اکتب کتابا یا انا بکرا بک و اسم کتاب را یعنی امر کنم بپوشیدن قافی اخاف ان یتیمی متهم
 زیرا که در سنن می رسد که آرزو کند آرزو کند و یقول قائل انا و لا و گویند که من مستقیم
 خلافت را و مستحق نیست غیر من و یابی الله و المؤمنون الا ابنا بکرا و با و از حدیثی و نمی خواهد
 و با و از حدیثی و نمی خواهد بگر ابنا بکرا را و الله اعلم و فی کتاب الحمید که جمع بین الیحب و الیحب است
 این چنین واقع شده که انا و لی من سر او از حدیث بدل بخای انا و لا و یعنی از فاضل عیاض نقل
 کرده که گفت این روایت ابو داشت • و عن جبریل بن مطعم بنعیم بن مسکان و کس را عین قرنی
 است از او لا و نقل بن عبد مناف است که گفت او ابو محمد است اسلام آورد پیش از فتح به عام خیبر و
 بعضی گفته اند عام الف و دیگر شده اسلام او را اثر است قریش بود و موصوف بود و با و از حدیثی بود و بدین
 انساب و شکر و ابو بکر بود و ضی الله عنه و درین علم قال گفت جبرائیل صلی الله علیه و آله
 و سلم ابو انا آمد آنحضرت را از فی فکلمه فی شیء پس سخن کرد و در چیزی یعنی حاجتی و در خواست یا
 سخنی بر رسید فلما مرسان ترجع الیه پس امر کرد آنحضرت آن زن را که وقت دیگر باید بسوی

آنحضرت فرموده مرا که اگر بیایم و بیایم ترا کانهما تریدا النور کویا که آن زن را آورده می کنه ساقی افس آن حضرت موت او را ظاهر این زن نزدیکت با یام و ذات آنحضرت آمده بود و گفته قال فان لم یجدنی فاء فی ادا بکر گفت آنحضرت پس اگر نیابی تو مرا پس بیانی ابو بکر را فائرا این حدیث اشارت بخلاف است ابو بکر است بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و لیکن نص قطعی نیست و با وجود آن دلالت دارد بر فضل و مناقبت او و حمزه و علامه بر آمده که نص قطعی بر استخلاف او هیچ جانب نیست و صحت خلافت ابی بکر رضی الله عنه باجماع صحابه است و شیخ ابن الهمام و مسایره ادعای نص بر خلافت ابی بکر کرده ابات نموده است و الله اعلم مشفق علیه . . . و عن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم بعثه علی جیش ذات السلاسل و ایتست از عمرو بن العاص که آنحضرت فرستاد او را و امیر گردانیم بر شکری و بذات السلاسل فرستاد که نام له می است و سلاسل در اصل نام دیگستان که دیکت در وی بر هم نشسته باشد و آن زمین این چنین بود و صاحب مواهب له بنده گفته که ذات السلاسل به جهت آن گفته که شمر کان در وی خود را بیک و بیک بسته بود و داناگر بزند و بعضی گفته اند که از جهت آن گفته که در آن جا آبی بود که در اصل سئل می گفته و از مدینه برده و زده را و پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمرو بن العاص را آن جا فرستاد و ولای سفید برای او بر بست و سه صد کس از مهاجرین و انصار وادی امراد کرد و در ایت سیاه بایشان مر بست و چون عمرو بن العاص نزد یک بان موضع رسید و خواست و کمک طلبید پس آنحضرت ابو عبیده بن الجراح را فرستاد و دست کس از بزرگان مهاجرین و انصار و در میان ایشان ابو بکر و عمر و ذر و آلای دیگر برای ایشان نیز بر بست و فرمود که می شود عمرو بن العاص و مخالفت بکنند با وی پس خواست ابو عبیده که امانت کند مردم را پس گفت عمرو بن العاص ترا بعد و من فرستاده اند و امیر منم پس اطاعت کرد و ابو عبیده را و او را پس بود عمرو که امانت می کرد مردم را و از مدینه بیار و شنس پس حمزه گرد و مسلمانان برایشان پس گردی خنده کا فرمان و بدیشان کشید پس چون دید عمرو بن العاص که مهاجران و انصار را با وی فرستاده و ابو بکر و عمر در میان ایشان بود و در نفس او چنان افتاد که وی مقدم است در منزل از ایشان پس آنحضرت جواب داد و می فری که قطع کرد طمع او را چنانکه را آدمی نمیگوید که قال گفت عمرو بن العاص فایته پس آدم من آنحضرت را فقلت ای الناس احب الیک پس گفت من یعنی آنحضرت که ام یکی از مردمان دوست داشته تراست بنوی تو قال مایشه گفت آنحضرت محبوب ترین مردمان نزد من عایشه است قلت من الرجال گفتن از مردمان که ام محبوب تر است قال ابوها گفت پدر عایشه که ابو بکر است قلت ثم من گفتن من بعد از ابو بکر که ام محبوب تر است قال عمر

گفت بعد از وی عمر محبوب تر است فقد رجا لابس ثمراً (باب مناقب ابی بکر الصدیق رضی الله عنه)
 مردان را فسکت پس خاموش شدم من مخافة ان يجعلني في آخرهم از جهت ترس آنکه بگردانم برادر
 پسرین ایشان متفق علیه ۹۶ و عن محمد بن الحنفية ابو القاسم محمد بن علی بن ابي طالب
 البرقي الهاشمي اسم امی او دخله بنت حفص بن قيس حنيفة كذا بنی یاسه بود تا بهی مدنی شه عالم فاضل
 کامل موصوف رعایت و شجاعت شد بذه القوت چنانکه آورده اند که نزد امیرالمومنین علی زده آهن آورده
 بودند که دراز بود و بقیه سارک دینی داشت بنامه پس گرفت آن زده را محمد بن حنيفة و قطع کرد و بقوت
 دست خود قدر آنچه در اندر بود از و امان وی و از وی پرسیدند که سبب چیست که پدر تو را بتر و ات
 و حردید و مهاکب می فرستد حسن و حسن و انعمی فرستد گفت حسن و حسن به مشایه می برد و چشم انداز من
 بهتر از دست و چشم زکا داشته می شود بدست قال قلت لابی گفت محمد بن حنيفة گفتم به پدر خود یعنی امیر
 المومنین علی رضی الله عنه ای الناس خیر بعد النبی که ام یکی از آدمیان بهتر است بعد از پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو بکر گفت پدر من ابو بکر بهتر است قال قلت ثم من گفتم پسر
 کیست قال عمر و عقیقت آن یقول عثمان در رسیدم بن که گوید عثمان یعنی پسر سیدم که بعد چهره که بهتر
 است و ذکر عثمان را از میان می کردم قلت ثم انت گفتم پسر تو بهتری و در تفصیل عثمان بر علی خلافتی
 هم است در میان علما قال ما انا الا رجل من المسلمین گفت بنسب من مگر بگردی از مسلمانان مردی
 و پسر وی این را بر وجه تو واضح فرمود و الا وی بهتر من مردم بود و در وقت این سوال رضی الله عنه و کرم الله
 و جهر رواه البخاري ۹۷ و عن ابن عمر رضی الله عنهما قال کما فی زمن النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم لا تعدل یا ای بکر اجل اویم یا دزارمان آن حضرت که بر این نمی گردیم یا ای بکر هیچ یکی را
 ثم عمر پسر برادر من بکر دیم بکر هیچ یکی را ثم عثمان پسر برادر عثمان زیرا که ایشان برادرک بود و بدو مترتب و در
 کار و بار دنیا و دین مقدم و او بکر و عمر برود و بزر و شایسته آن حضرت بودند ثم انقرك اصحاب النبی صلی
 الله علیه و آله و سلم لا تفاضل بینهم پس منی که از ایشان اصحاب آن حضرت و اگر فضل نمی نهادیم
 میان ایشان یکی را بر دیگری اگر چه ثابت بود و رواه البخاري و فی رواية لابی داود قال کما نقول و رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم می بودیم ما که می گفتیم و لا لاکم ان حضرت زنده بود افضل امدا النبی صلی الله علیه
 و آله و سلم بعد از افاضترین است آن حضرت بعد از وی ایو بکر و ثم عمر و عثمان و گفته اند که مراد این عمر و پسران
 عثمان اند از اصحاب که چون امری و گامی پیش می آمد مشاوری می کرد آن حضرت بایشان و علی رضی الله
 عنه و در زمان آن حضرت جوان و حدیث السن بود و الا فضیلت او را بعد از مذکورین هیچ کس متذکر نیست
 و نیز تفاضل ثابت است میان صحابه بی شبهه چنانکه اهل بدو و اهل بیعه آل رضوان و علما و صحابه و امام احمد از این
 عمر آورده که گفت بودیم ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می گفتیم خیر الناس ابوبکر را پسر عمر را

عمر را و گفت و اما نلی به تحقیق داده شده است سه خصلت اگر یکی (باب مناقب ابی بکر الصديق رض)
از ان سه مزا باشد بهتر میبد انم از دنیا و هر چه در دنیاست نزویج کرد آنحضرت او را دختر خود را فاطمه حاصل شد
آنحضرت را از وی اولاد بدست و دمای همه را اگر در علی را و داد او را رایت خود و ز خیر و نسائی روایت کرد
که پسند می شد این عمر که چری گوئی در عثمان و علی پس تحریف کرد و باین حدیث بعد از ان گفته نه بر مسید از علی
و قیاس نه کنبد هیچ کس را بر وی بدست و دمای همه را اگر در او را کذا ذکره الشیخ فی فتح الباری * ۸ *

الفصل الثانی عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما لاحد عهدنا بد
الا وقد كافيناها گفت ابو هريرة گفت آن حضرت نیست مرا هیچ یکی را از دمانمشی و یکی مگر آن که تحقیق
مکافات کردیم و جز او ادیم آن و اما خلا ابی بکر مگر ابو بکر فان له عهدنا بد ای کافیه الله بهایوم القيمة
پس بد رستی مرا ابو بکر را از دمانمشی و یکی است که مکافات دهد او را خدا ای تعالی در بدل آن نعمت
و در قباست و این غایت سالته و رنگیم و امتنان است از ان حضرت مرا ابو بکر و او الا آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم بر همه نعمتها و منتهاست که هیچ یکی از ان مهر بر نمیتواند داشت نعمت او خدا منهای
ایشان در جنب آن چه خواهد بود چنانکه در دشمن است و فرمود و ما نفعتی مال احد قط ما نفعتی مال
ابی بکر و سودنکر در مال هیچ یکی آنچه سود کرد مرا مال ابی بکر چنانکه مهر در خانه داشت بدست آورد و
هیچ چیزی نگذاشت و ذوالخمال بکسر خاقب ابو بکر است چون تمام مال صرف را خدا کرد و خرده پوشید
و بجای تمکها خلا لها بند و او گفت متخذ اخلیلا لا تختل ابی بکر خلیلا ترجمه این سابقا معاوم شد
الا وان صاحبکم خلیل الله آگاه باشد که صاحب شما خلیل خداست و فرزند اخایل حقیقی خدا و رواه
الترمذی * ۲۰ * و عن عمر رضی الله عنه قال ابو بکر سیدنا و خیرنا گفت عمر ابو بکر منماست و در
فضل و ریاست و بهتر است در عمل و فعل خیرات و احبنا الی رسول الله و محبوب ترین باست
موسی و منماست صلی الله علیه و آله و سلم و شیخه منماست و بهتری و اکل دجو امر به سیادت و ریاست
است رواه الترمذی * ۲۰ * و عن ابن عمر بن رسول الله و روایت است از ابن عمر که در وقت
می کند از منماست صلی الله علیه و آله و سلم قال لا بی بکر انت صاحبی فی الیافا و صاحبی علی
الحوض گفت آنحضرت مرا ابی بکر را که تو یار و مصاحب منی در غار و یار و مصاحب منی بر حوض یعنی
در دنیا و آخرت باد منی و عالمی یار غار که می گویند ازینجا است رواه الترمذی * ۲۰ * و عن عائشة رضی
الله عنها قالت قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر ان یومهم غیره
گفت عائشه که گفت آنحضرت نمیرسد و نمی فرود مرقومی را اگر در میان ایشان ابو بکر است که امامت کند
این قوم را بجز ابو بکر این را در خیر من موفد فرموده باشد که امر بکند و او را امامت و عایشه در ان توقف
کرد با وقت دیگر نبرد چون اقامه و اولی با امامت شد مخالفت نیز نمود و لهذا سیدنا علی رضی الله عنه فرمود

پیش کرد ترا پیغمبر خدا و مرا و من ناکست که بپسندم از دیر و دیر (باب مناقب ابی و کرم الجلیل رض)
 و نبای مار و الترمذی و قال هذا حديث غريب **۶۰۰** وعن عمر رضي الله عنه قال امرنا رسول الله صلى
 الله عليه وآله وسلم ان نتصدق گفتم عمر امر کرد ما را آنحضرت که تصدق کنیم و در راه خدا مالی صرف کنیم
 و وافق ذالك عندی ما لا موانع انفذ آن یعنی امر کرد آنحضرت به تصدق نزد من مالی را یعنی
 اتقان داران وقت مال بسیار بدست من بود فقلت اليوم أصبح ايا بکر ان سيقته يومنا پس گفتیم
 من امروز پیشی کنیم ابو بکر و او را و من امر خبر اگر ممکن مانده پیشی من او را و روزی و تواند که آن مانده
 باشد یعنی هر که پیشی نکند و او را امروز بکنم قال فثبت بصدق مالي گفتم پس آورد و من نیکه
 مال خود را فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما ابقیت لاهلك چه چیز
 و چه مقدار باقی داشته تو مرا اهل و عیال خود را فقلت مشله پس گفتم من باقی گذاشته ام برای اهل و عیال
 مانده آنچه آورده ام یعنی نصفی آورده ام و نصفی گذاشته واتی ابو بکر و کل ما حفظه و آورد ابو بکر هر چه بود و نزد او
 و دنیا امانی است که فرض نصف مال عمری مشرب و دار آنچه ابو بکر آورد و ما چون هر چه داشت آورد و فضل
 او بر عمر باقی است چنانکه واقع شده است افضل الصدقة جهك البقل و الله اعلم و فقال يا
 ابا بکر ما ابقیت لاهلك پس گفت آنحضرت ای ابو بکر چه چیز گذاشته تو مرا اهل و عیال خود را
 فقال ابقیت لهم الله و رسوله پس گفت ابو بکر باقی گذاشته ام برای ایشان خدا و رسول خدا را یعنی
 هیچ چیز از مال باقی نگذاشته ام فضل خدا و از قیت او داده او را عانت رسول خدا را ای ایشان پس
 است اگر کل مال ابو بکر زیاده بود بر نصف مال عمر پس هیچ شبهه نیست در ابقیت و می رضی این
 عنه و اگر کم هم باشد اتفاق کل افضل است قلب لا امة حق ابد انکم من پیشی نمی توانم کرد ابو بکر را هرگز
 یعنی امروز که با وجود سبب من موجب آن موجب بود و توانستم سبقت کرد می دانم که هرگز بروی
 سبقت نخواهم کرد و در بعضی روایات واقع شده است که آنحضرت فرمود بیستگما ما بین کلماتیکما
 فرق میان شما در فضل امان است که میان کلمه و قول شماست که مذکور شد و ابا الترمذی و ابو داود
۶۰۱ و عن عائشة ان ابا بکر دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال و روایت
 است از عائشه که ابو بکر در آمد بر آن حضرت پس گفت آن حضرت خطاب با بکر کرده انت عتيق
 الله من النار و آزاد کرده شده خدای از آتش دوزخ فیومثل سبي عتيقا پس در آن روز
 نامیده شد ابو بکر بنام عتيق و در تسمیه یعنی و چه دیگر گفته اند که عتيق بمعنی حسن و جمال و کرم و نجات و
 حریت نیز می آید و این حدیث صریح است که عتيق به معنی متن از نار است و بعضی گفته اند که عتيق نام اوست
 که مادرش نهاده و الله اعلم و رواه الترمذی **۶۰۲** و عن ابن عمر قال قال رسول الله صلى
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اننا اول من تمشق منه الارض من تحت من کسی ام که شکافته می گردد و

و روی زمین گذاشت از بخت ثم ابوبکر ثم هزبه از من ۱۱ باب مناقب ابی بکر الصديق (رض)
 ابوبکر بعد از روی عمر کرد و یک حیره نادیده آمد ثم آتی اهل البقیع بسری آنهم مد فومان اهل
 بقیع را پیشرفت و من معی پس برده بکشتی می شود بماند حشر و اصل به منی جمع است یعنی جمع کرده می
 شود بماند و در محشر یعنی روز قیامت و یکی از فضایل دین در بقیع است که نزد حشر از همه بیشتر نظر
 بر جمال آنحضرت می افتد اللهم ارفعنا امین ثم انتظر اهل مكة بسرا ارتقاء می برم اهل همه را حقیقی
 احشربین البحرین تا آنکه جمع کرده می شود با ایشان میان حرم که در حرم مدینه یا حشر کرده می شود با اهل
 حرمین و او را انزل می ۸۸ و عن ابی هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اتاني
 جبرئيل فاحمل بيدي آدمرا جبرئيل پس گرفت دست مرا و این و شب مهمراج بود یا وقت دیگر که
 در بخت می در آمد قارانی باب الجنة الذي يدخل منه امتي پس نمود جبرئیل مرا در
 بهشت و روی کردی در آید از آن در است من فقال ابوبکر پس گفت ابوبکر یا رسول الله و ددت
 الی كنت معك حتى انظر اليه و دوست می دارم گاشکی من می بودم یا تو تا آنکه نظری کردم بسوی آن
 و روی دیدم آن را همراه تو فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 اما انك يا ابا بکر اول من يدخل الجنة من امتي آگاهباشش ای ابوبکر که تو نخستین کسی هستی
 که می در آید بهشت و از است من ایست و بدیدم و بهشت را چو آرزوی کنی ترا چیزی است که اعلا و افضل
 است و آن در آمدن نیت بماند و بهشت رواه ابو داود * ۱۱ الفصل الثالث * عن عمر
 رضی الله عنه فذكر حدة ابو بکر فبکی فقال ما کرده شد نزد ابوبکر رضی الله عنهما پس گریه کرد و عمر و گفت
 و ددت ان عظمی کلمه مثل حمله یوما واحد من ایامه و دست میدادم گاشکی عمل تمام عمر من مانند عمل ای
 باری بود و یک روز از روزهای عمر و ولیله واحدة من لیالیه و مانند عمل یکشب وی می بود و از
 شبهای وی اما لیله فلیله سار مع رسول الله صلی علیه و آله وسلم الی الغار اما شب ابوبکر
 پس آن شب که بسر کرد با آنحضرت بسوی غار فلما انتهی الیه قال والله لا تدخله حتی ادخل
 قبلك پس بهنگامی که رسید آنحضرت و ابوبکر بسوی غار و خواست آن حضرت که دو غار در آید گفت
 ابوبکر ای سوگند و نه میان تو غار را تا آنکه در ایمن من پیش از تو فان كان فی هشی اصابنی دونك پس اگر
 باشد و روی یخری از حشرات موزیات مثل مار و کرم و حرا آن برسد زبان آن مرا از ترا فله عمل پس
 در آمد ابوبکر و غار پیش از آنحضرت فکسسه پس جادوت داد ابوبکر غار را کساج بهج کاف و سکون
 سخن و خاهنهای خانه و دقت و کمین بکمر عار و ج و وجد فی اجنا لیه تعقیبا و مانند ابوبکر و ریکسوی غار
 سوزانهارا التبت یضم شانه و فتح قات جمع تبه بضم و سکون سوزانخ گرفت و غرق قشقی از آره پس باز
 کرد ابوبکر شوار خود را و سله های به دست سوزا چهار بازار و بقی منها الثعالب و باقی ماند از آن سوزا خنجا

و دوسود اخ فالقمه مارجلیه پس در آور و در آن دوسود اخ هر دو (باب مناقب ابی بکر الصدیق رض)
 بای خود را مانند لقمه در دهان ثم قال لرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ادخل بسترکنت ابوبکر
 مرا آنحضرت را در این قدخل رسول الله پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و وضع
 داسه فی حجره پس بنهاد آنحضرت بر مبارک خود و از کنار ابی بکر حجره شدیم حایم جمیم بکسر و فتح کنایه و مقام
 و خواب کرد آنحضرت فلذخ ابو بکر فی رجله من الحجر پس کردید و بند ابوبکر در بامش از سود اخ
 حجره شدیم جمیم منسوب بر حاسود اخ مار و کرم و جبر آن ولم یستعربک مخالفة ان ینتبه رسول الله و نه چندی
 ابوبکر از جنت ترسید آنکه بداند که در پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فسقطت دموعه علی
 وجه رسول الله پس افتاد اشکهای ابی بکر بر روی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال
 مالک یا ابوبکر پس گفت آن حضرت چه شد ترا ای ابابکر ای یابو بکر من قال لددت قد اک ابی و اسی
 گفت ابوبکر گزید و شدیم من جدای تو یادید و بناور من فقتل رسول الله پس اندک آب دهان مبارک
 خود را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یعنی بر حای گزید کی ابوبکر فضل آب از دهان آنکندن اول بزق برای
 وضو و دیگر آن نعل از آن کعبه لث بعد از آن بفتح به معنی میدان فلذخ ما یجیده پس رفت آنجمنی یاغت ابوبکر
 از در دهم انتقص علیه بسترش است لدخ بر ابی بکر نقض بنون و فانت وضو و سجده شکستن جراحات
 بعد از جم آمدن یعنی زخمی که از نعل آنحضرت بهم آمده و به شده بود و خود کرد و اثر از بر ما بعد از به شدن پیدا شد اما
 که نکست در این آن بود که موجب نصیبه از شهادت باشد چنانکه در خود و زهر گوی نزد خیمه گفته اند داشت و است
 گو در ادی بلین بقول خود که گفت و کان سبب موته بود و همین سبب موت ابی بکر در آخر عمر که ماثر
 آن مرد و اما یومه و اما روز ابی بکر که آرزو دارم که عمل تمام عمر من مثل عمل آن مرد و زیاده فلما قبض
 رسول الله آن روز است که چون وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از شدت العروب
 مرده شد بعضی از عرب و قالوا لا نودی زکوة و گفتند نمیدیم ما زکوة را باین طریق که نمیکشد و در جیب
 زکوة را یا ترک کردند آنرا تحقیق این در کتاب الزکوة آمده است فقال لومستوفی عقلا پس گفت ابوبکر
 اگر منع کنند و ندهند مرا بای پیغمبری و اما زکوة یکسان است بایا گویند و عقلا بکسر عن بر و دینی است
 مشهور منی اولی و در قاموس پس به معنی ثانی آورده و گفته که این است مراد بقول ابی بکر رضی الله عنه
 لومستوفی عقلا و در روایتی غایب آمده به معنی بزغال که تمام نشود و بر وی مالی لیسوا هلدنهم علیه هر آنچه جماد
 می کنم ایشان را بر آن فقلت یا خلیفة رسول الله تالف التماس پس گفت من ای خلیفة پیغمبر خدا
 موافقت و سازگاری کن مردم را و ارفق بهم و نرمی کن با ایشان فقال لی انجماد فی التجار علیه و
 جوار فی الاحلام پس گفت میرا یا بنو جبار و قهار و قوی می شوی در امر جاهاست و نیست و ضعیفی و در کار
 و پناز اسلام خواه از لجاجت بکیم و شدت و از خود فراتر نیستی ضعیف و ناتوانی انکار کرد و در دشتی نبود ابوبکر

ابوبکر بر عمر رضی الله عنهما سستی و دهاشت او را درین قضیه بطریق مبایه
و درینجا کمال شجاعت و قوت است در دین صدیق اکبر را آنکه آورده اند که علی مرتضی رضی الله عنه نیز
با عمر شریک بود و درین دای آنه قد انقطع الوحی و تم المداين و گفت ابوبکر بد رستی که شان این
است که تحقیق گشته شد و حی و تمام شد دین اینقص و انا حی آبا نقصان پذیردین و حال آنکه من
زنده ام و او را درین ۱۸ باب مناقبت عمر رضی الله عنه مناقبت می رضی الله عنه بسیار است و بر
است و در مناقبت وی که خداوند تعالی تأیید کرد و دین را بوسی تا جابت و حوت و غیر خود صلی الله علیه و آله
و سلم و از الله اعلا و ارفع آنکه مهم می شد بصواب و انداخته می شد در ذل و بی حی و موافقت می افتاد و ای
وی بوحی و کتاب و راسی وی دلیل حق است خلافت صدیق است چنانکه قتل عمار بن یاسر دلیل خیانت
علی مرتضی است رضی الله عنه و در این روایت آورده است این مردویه از مجاهد گفت می بود عمر که دای می زد
بس نازل می شد بدین قرآن و این لحسا که از علی مرتضی رضی الله عنه آورده که در قرآن را ائلی نازل را نمی خمر است
و از این عمر آورده مراد عا که آنحضرت فرمود و صلی الله علیه و آله و سلم بگوید مردم مسخونی در بیزری و نگوید
عمر در آن مگر آنکه بناید قرآن نماند آنچه گوید عمر کذل اذکر السیوطی فی تاریخ الخلفاء و گفته که حواقیق است
عمر زیاد و بر بیست ذکر کرده اند و کتاب حروت و در شرح آنرا نقل کرده اند است آنجا باید دید

۶۰ الفصل الاول بحسن ابی هريرة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لقد کان فیما
قبلكم من الالام محلاً ثلثون امرأة فتمسکن بوجوههم و اذ شاموا و اذ استهائم فان بلغوا ان مشد
به معنی لهم است گویا بوسی قدیث کرده می شود و خبر داد میشو بس می گوید که انی التامیر و و ر مجمع البحار
گفته محدث کسی که ایداخته شده است و در دل حی سخنی بس خبر می دهد بآن حد بس و خبر است
ایمانی بخصی ص می کرد اندی تنالی بدان هر که انی خواهد از بندگان خود و بعضی گفته اند که محدث آنکه چون
طن کند بجزیری صواب بود و گویا حدیث کرده شده است بوسی و بعضی گفته اند که آنکه کلام می کنند بوسی نلا آنکه
و در و ابی مکهون بشد بلام بجای مدهون آمده فان یک فی امتی اجل بس اگر باشد در است من
یکی فاته عمر بس بد رستی آن یک عمر خواجه بود مقصود شک و تردد و در و محدث درین است
ذیبت زیرا که است ای افضل اعم است و هرگاه بدایم سابقه موجه و باشند و درین است بطریق اولی
خواهند بود بلکه مضمودا کید و تخفیف است چنانچه می گویند که اگر مراد و سستی و در و نماند فان خواهد بود
مراد اخر من کان است بکمال صد اقص متحقق علیه و سلم و عن معمر بن ابی وقاص قال استاذن
عمر بن الخطاب علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عند السوقة من قریش یکلمهم و ایت
است از سندن ابی و قاص که از عشره مبشره است گفت و سناوی خواست عمر رضی الله عنه از ابی انی
در آمدن بر آنحضرت و نزد آن حضرت زمان بود و از غزایش که سخن می کردید با آنحضرت مراد از و اج

مطهر، آن حضرت که نهاده خود می نمایند و بیشتر ده و بیست و شش نمی بایستند (باب مناقب عمر رضی)
 از آنجمله آنحضرت بایشان میرسد به عالیه اصوات هن در حالی که باین بود آوازهای این زبان قلمها
 امتدادن عمر قن، پس چون استیزان کرد عمر خواست در آید بر خاسته آن زبان فمادون الحجاب
 پس شناساند پس بر ده نایمها شونده خلق عمر و رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بضحك پس در آمد
 عمر و حال آنکه آنحضرت خنده می کرد از بر خاستن و که بچرخ این زبان فقال اضحك الله منك پس گفت
 عمر همیشه بخند انداخته ای نهالی و دهان ترا در خوش ویت دادم و ترا ای رسول الله مقصود نیج از ضحک
 آنحضرت و سوال از سبب آنست فقال الفی، پس گفت: عمر صلی الله علیه و آله وسلم عجب
 من هو لاء اللاتی کن عندی شکفت کردم از این زبان که نزد من بود و دغوغای کرد و قلما صحتی
 هو لك ابتداء الحجاب پس وقتی که شنیدند آواز ترا شناسانند و که بخند بسوی بر دو قال عمر گفت
 عمر خطاب بآن زبان کرده یا خدا اویت الله من ای دشمنان نفسهای خود که زبان و سود خود را نمی فهمید
 در خود بری ادب داید ای آنحضرت ستمی کنی انهنی و لانهین رسول الله آیا بیت بیدارید مرادی نهید
 از من و بیت نمیدارید عمر را اصل صلی الله علیه و آله وسلم بیت ترسیدن و پیر که داشت
 مباد ترس و پیر کی انصاف از خود است چنانکه از سلطان بیت می دادند و از دزد خون قتل نعم
 ابت اقطا و اغطا گفته زبان آدمی بود در دست خود و بخت تری از مردم دیگر فقال رسول الله پس گفت
 بمهر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ایها این الخطاب دیگر هم بگوی در زیاد کن سخن و صلابت خود را
 در دین و گفته ای، پس خطاب ای دیگر همه و سکون عینه و مادر آخر بگوین و بی توین لب زیادت
 حدیث است بمعنی دیگر کوئی و اللذی نفسی پیدا ما لقیك الشیطان ما لکما فیما قطبوا گفته بآن کس که
 بتبای ذات من درست قدرت اوست بیش نباید تر استیطان و در حالی که مرده بود ای را بر که
 الاملك فیما غیر فحك که آنکه رفت و گرفت شیطان را ای دیگر را بخرد و او بگو بگو اندیشه و بیش
 تواند از سنا و جهانکه و حدیث دیگر آمده است که شربان می گیرد از سایه عمر فحی الفح فاحش شد جسم
 را و کشاد و بیان و دو که و گویا مراد آنست که با آنکه راه کشاد است و می تواند که از یک جانب وی بگذرد
 و با دو آن ترس و بیت تو نمی کنی که از دور اگر این صوباید یا را این چاه می شود راه است متفق علیه
 وقال السیدي زاد البرقانی بعد قوله یا رسول الله ما اضحكك و گفته است حمیدی که زیاد کرده
 است بر قال بعد از قول وی یا رسول الله این لفظ را ما اضحكك چه بر خند این را و بر قال بکسر موحده و فتح
 آن و بعضی اسم بخر گفته اند نام محمد بن است منوب بر رفان که قریه است بخوار زم ۳۰۳ و عن جابر
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دخل الجنة فاذا ابوابا لم یصا امرأة ابی طلحة
 گفت آنحضرت که در آمد من نیست را بکس ناگذاشت پس و ملاقی شدم بر میصام و ضم و و فتح هم و سکون

تخمینه و صا و مهاد محمد و کزن ابی حمزه افسار می و مادرانسیس بن مالک (با مع ملائیکه عمو زین) بود بعد از آنکه نیت ابی طلحه آمد و او را غمیر صابغین محمد بنزی گویند و منی نضحت چهره کن سفید که در گوشه چشم فرام آید و اگر و او ان کرد و غمیر گویند و صحت جشفیه و شیدیم آرد از پای و از خشنه بخاوشین عجم من مغتو ضین و به سگون نین نیز آمد و قادر آخر حرکت و صوت و حسن نفی و فی المصراع خشنه جنین و آواز آمدن از برت کردی و در فقلت من هلا پس گفتیم من کبیرت این قالوا هلا بلال گفتند این لالی است و قصه بلال و دما و النطوح از کتاب الصلوة گذشته است و رایت قصه ایضا به جاریه دیدیم کوشی و اگر در صحن دی زن جوانی است فقلت لمن هلا پس گفتیم امر که است این قصر قالوا لعمر بن الخطاب گفتند عمر بن الخطاب راست فادع ان ادخله فانظر اليه پس خواستیم که در آیم آن قصر را پس به نیم آنرا فدا کرد غیر تک پس با و آوردیم من و شک تر افقال عمر بابی الله و امی پس گفت عمر به من و مادر من فدای تو باد یا رسول الله اعليک اشارة بآب تو غیرت می برم و در بعضی روایات آمده است که عمر گفت آبا هست که برداشته است مرا خدا می تعالی بگو تو آبا هست که رایت کرده است مرا خدا اگر بنو متفق علیه ۴۰ و ۴۱ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بینما انا قائم رایت الناس یعرضون علی گفت آن حضرت در انشای آنکه من خواب گنده ام می یم غمدم و اگر عرض کردی شوند و ننو و می شوند من و کذا دید می شوند از پیش من و علیه قصص منها ما یبلغ الثانی و حال آنکه برین مردم پیراهنهاست بعضی از پیراهنها چیزی است که میرسد بستان و اندی فتح شده بکون دال بستان زن بار و در بعضی نسخ الله می ضم شده و کسر دال و تشدید یا جمع می چنانچه خلق جمع علی فتح و سکون و منها ما دون ذلك و بعضی از ان پیراهنها چیزی است که فرد و زو کتر از آنست یعنی کونا و تر از ان که بالای بدی باشند هم چنین تفسیر کرده اند این را و عرض علی عمر بن الخطاب و علیه قمیص یجوده و حرس کرده شد بر من عمر و حال آنکه بروی پیراهنی است که می کشد آنرا یعنی نماز من قالوا هلا اولیت ذاک گفتند می پس چنانچه و ایل کردی آنرا و بجه تغییر نمودی یا رسول الله قاله الدین گفت آن حضرت تا و ایل و تغییر کردم آنرا بدین که دین دی از همه در از تو کاتر نامراست و تغییر قمیص بدین بهجت آنکه سبب سروزینت و ثقل است متفق علیه ۴۰ و ۴۱ و عن ابن عمر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بینما انا قائم اتیت بقلح لجن پس گفت این عمر شنیدم آن حضرت را که می گفت در انشای آنکه من خواب گنده ام آورد و شدیم بقدحی از شیر یعنی قدح شیر کس بمن آورد و داد و خشوعیت پس نوشیدیم من آن شیر را حتی انی لاری الی خرج فی اظفار ی ناکه بد رستی من بر آئینه دیدم سیر ابی را که می بر آید و در ناخن من از جفت بسیار می آن شیر دگر و انی آن رسی بکسر را و تشدید یا سیر ابی ثم اعطیت

فضلنی، عمر بن الخطاب پسر و آدم بن زیاد بن حویر را یعنی (بابه منا قب عمر رض)
 آنکه از خود زود و زبانی طایفه عمر بن خطاب را قباله و اهلش گفته اند پس چه چیز تاویل و تعبیر کردی
 آنرا یا رسول الله قال المعلم کنت فیه کرم آنرا با علم و گفته اند که صورت مثالی علم و دان عالم این
 است هر که در خواب بیدار که شیرینی خود و شیرش آنست که علم خالص مانع نصیب او کرد و در خواب مشایبت
 میان علم و شیر بسیار است که لا تخفی و کما تجزوف عظامه یکنایه می دهد که سبوی نود تا زده از
 شیر لیس شیرین چنان در پیش دارد و در آن بزرگوار است و الحمد لله مبتقی علیها ۶۱ و عن ابی
 هريرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بیننا انما نائم را یعنی علی قلب
 علیها دلو گفت ابوهریره شنیدم آن حضرت را که می گفت در آشی آنکه من در خوابم می بینم خود را
 بر سر جای که بران دلی می است قلب فتح قات و کسر لام چاه سر که دنا کرده و چاهی که آنرا بسک
 و خشت بنا کرده باشند طوی گویند و گفته اند که قلب و دیده طوی تا معلوم نمود که هست اهل دین موقوف بر
 معانی مطلوبه است نه بر قلوب معمول فترعت منهن ما شاء الله بکسر آب کشیده ام من از آن چاه آن
 قدر که خواسته است خدا تعالی شتم الله ها این آیه تحافه پسر که نمت و بود ابو بکر را بنصهم قات یعنی
 ابو بکر صدیق و ابو قحافه نسبت پدر ابو بکر است و نام او عثمان صحابی است و تا زمان خلافت ابو بکر بوده
 است و ابو بکر رضی عنه در جبات او زفات یافته فقوز معها ذنوبا او ذنوبین و نس کشید
 ابو بکر از آن چاه نیک و لیا و دد و شک را وی است و صحیح و وایت ذنوبین است اثبات
 بقتل زمان خلافت و سی که دو سال و جزی است و ذنوب بفتح ذال میخند و لوکلان بر آب و فی فزعه
 خضف و در کشیدن ابو بکر سستی و ناتوانی است و درین تفه و خط و سبزه ایلی بکر نیست و نه
 اثبات فضیلت عمر بروی بلکه اخبار است از کمی عدت و لایت وی و کثرت انتفاع مردم در
 ولایت عمر و بعضی تفسیر کرده اند ضعف را بخرمی و مهربانی نه سستی و ناتوانی و الله یظهر له ضعفه
 و خدا بیاورد ابو بکر را درین اثبات نسبت گنای و تقصیری نیست با ابو بکر رضی الله عنه بلکه این کلمه
 هم چنین زبان زد عرب و طوافت ایشان است که می گویند کلان چنین کرده شد ایام زده و اثم است حالت
 غویا پسر گشت و لو غریب بفتح غین میخند و سکون و او یو عظم که گرفته میشود و از پوست گاو و غریب بفتح
 و آلی که شابل است میان چاه و حوض خا خاها این الخطاب بکسر که گفت آنرا عمر رضی الله عنه
 اثبات است بکثرت قوج و اتساع بلاد اسلام در زمان عمر رضی الله عنه فلما ارعق و یامن
 الناس یعزج نزع عمرو پس ندیدم من قوی و سخت از مردم تا که شکند آب را بهم چو کشیدن عمرو
 اعجز می بفتح عین میخند و سکون یا و قتم قات کامل از هر چیز و عمر در رکعت قوم و قوی و سخت ترین ایشان
 حتی ضرب المخاص بعطن ما آنکه زنده آید میان و را است که در آن خود و علم و فیه چنین جای نشست شتران

شتران و گوسفندان که در عرض و آب آشامید است با شفاع و استمناع (باب مناقب عمر رضی)
 صغیر و کبیر در زمان خلافت و دولت وی و فی روایة ابن عمر و در روایت ابن عمر این چنین آمده که
 ثم اعد هذا من الخطاب من يلهي بذكره ستر كرفت و لو را عمر بن الخطاب از دست ای بکر فاستحالت
 فی یله غریبا پس گشت آن دو و دوست عمر غریب ظاهر و ابی هر دو دلت دار و بر آنکه
 عرب کشتن و پیش از کشتن است فلم از عبقر یا عبقری فریه پس مذموم من عبقری را که
 عمل میکنند هم جو عمل عمر و قطع می کنند هم جو قطع وی و فری التلح فادسكون و او تخفیف یاد بکر را و نشد به
 با و طیل آنکه نشد به کز به معنی قطع است و به معنی قطع جرم برای سوز و جز آن آید ویرا و اصلاح کار و عیب
 ساختن آن افتد فی المصراع غری بریدن سوز و نوش و آن و مانند آن فزیت الادیم بریدم جرم و ابر و ج اصلاح
 و انحریت بریدم بر وجه فساد حتی روی الناس و ضربوا بطن ما آنکه شیراب شد مذور و مذموم با جور
 روی بفتح را و کسر و او متفق علیه * الفصل الثانی * عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال
 رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله جعل الحق على لسان عمر و قلبه بدرستی حدای تعالی
 پدید آورده است و جاری گردانیده است حق را بر زبان عمر و دل وی و رواه الترمذی و فی روایة
 ابی داود عن ابی ذر و در روایت ابی داود از ابی ذر این چنین آمده است که قال گفت آنحضرت
 ان الله وضع الحق على لسان عمر يقول به هذا انی تعالی نهاده است حق را بر زبان عمر می گوید بحیث ۳۰ و عن
 علی رضی الله عنه قال ما كنا بعد ان المصينة ينطق علي لسان عمر كنت على رضی الله عنه بنو دیم
 ما که دومی داشتیم این که سینه نطق می کند بر زبان عمر یعنی عمر نطق می کند به چیزی که ساکن گردد و آرام
 کبر و بان چهره نفوس و اطمینان پذیرد بان قلوب و این امر غیبی است که انداخته شد بر زبان او و احتمال
 دارد که مراد به سینه فرشته باشد که التام می کند حق را که افعال التویشی و رواه البیهقی فی دلائل
 النبوة ۳۰ و عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم احملوا لاسلام
 بما بی جعل من هشام ابو عمرو بن الخطاب روایت است از ابن عباس از آنحضرت که گفت و دعا
 کرد خداوند عز و عز و غالب گردان وین اسلام را با تو جعل من هشام یا عمر بن الخطاب یعنی
 سکنان گردان یکی ازین دو را تا بسبب آن اسلام قوت گیرد و قاصص عمر پس صحیح کرد و عمر ففلا
 صلی البی بی پس پیش آمد عمر اول روز بر عمر صلی الله علیه وآله و سلم فاسلم پس اسلام آورد
 و قصه اسلام وی رضی الله عنه عجیب است مذکور است و ترجمه وی ثم صلی فی المسجد ظاهر
 پس نماز کند و آنحضرت در مسجد اشکبار او پیش از اسلام وی هیچ مجلس نماز اشکبار عالمی توانست
 کند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مخفی بود در دار و قم و رواه احمد و الترمذی ۴۰ و عن
 جابر قال قال عمر لا بی بکر یا غیر الماس بعد رسول الله كنت جابر که گفت عمر مرا بی بکر را ای

بهترین مردم بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال ابو بکر (باب مناقب عیسی و رض)
 من گفتم ای بکر اما انک ان قلت ذلك فقلقه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم يقول
 آگاه باش ای عمر و یستی تو اگر گفتی تو مرا خبر اناس پس هر آینه بر تحقیق شیده و ام آنحضرت را
 که می گفت ما طلعت الشمس علی رجل خیر من عمره برآمد آفتاب بر هیچ مردی که بهتر است از عمر
 و بر تطبیق آنست که دو چیز است منجمه دو مختلف است پس منافات ندارد با بودن هر یک از آن
 دو چیز اناس ایو دن ابو بکر افضل از جنت کثرت ثواب چنانکه قرار داده اند و این سخن است که
 از اکثر احادیث رفع اشکال می کند فاهم رواه الترمذی وقال هذا حديث غریب ۰۰۰ وعن عقیة
 بن عامر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو كان بعدی نبی لکان حمز بن الخطاب
 گفت عقیة بن عامر که صحابی مشهور است گفت آنحضرت اگر می بود بالفرض و التقدر پس از من پیغمبری
 هر آینه میبود و حمز بن الخطاب و این عبارت را در محال نیز استعمال می کنند مبالغه و گویا که این بر همت
 آنست که عمر نام و محدث است و القای کند نام در دل وی پس او را سبقتی هست بهالم
 وحی و الله اعلم رواه الترمذی وقال هذا حديث غریب ۰۰۰ وعن بریده قال عرج رسول
 الله صلی الله علیه و آله وسلم فی بعض مجازیه بریده سلمی که از مشاهیر صحابه است گفت بیرون
 آمد آنحضرت و بعضی عزدات خود فلما انصرف جاءته جارية سوداء پس آن هنگامی که برگشت
 آن حضرت از غزاه آمد آنحضرت را زنی سیاه جنبه بود یاد نکش سیاه بود و فقالت پس گفتم آن
 زن یا رسول الله انی كنت لذرت ان ذلك الله صالحا ان اضرب بین یلیك بالذق و اتفنی بدستی
 من ند که ده ام اگر باز گردانده ای تعالی از من سلام است که بزنم پیش تو دف را و هر دو که هم
 به جنت شادمانی که دن بقدر و م تو و سلامت تو نیز بهمان بستن بخدا و دف بزنم و ال افصح است و لاج
 نیز آمده فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان كنت لذرت فاضربین
 ای که هستی تو که ند که زد پس بزن دای الا فلا و اگر ند که زد پس مزن بد آنکه عمار ادا و دف
 زدن اختلاف است بعضی مباح دانسته اند مطلقا و بعضی کرده گفته مطلقا و بعضی مباح دانسته اند و عرا پس
 و اعیاد و مانند آن از سرورهای مشروع و مذہب صحیح فحشاء و منکر است و بعضی آنچه جلاجل دارد و دند و فرنی
 نهاده اند و گفته اند که اول کرده است با اتفاق و این حدیث دلیل اباحیت ضرب دف است زیرا که آن
 حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر کرد بوفای نذر و وفای را حیست و مقرر شده است که نذر نمی باشد مگر
 پیغمبری که از جنس طاعت و قرینست و این مذہب جمهور رایج است و نزد جنبه کافی است بودن آن
 مباح و نذر و اباح مباح است و مانند تعصیت جایز نیست با اتفاق پس دلالت کرد حدیث بر
 اباحیت ضرب دف بلکه بزودن او مستحب و در منافعتی فیه هم چنین است زیرا که سر و بمقدّم شریف

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سلامت وی و ربست و عبادت (باب مناقب همد رضى)
است و دلالت کرد و نیز بر آنکه جماع اصوات نسبتاً مباح است اگر خالی باشد از فتنه کذا اقلوا و
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعرض نکردند که تقبی و همین فرمود که اگر نه و کرد و بزدن و دزدن یا
به جنت آنکه تقبی و ذکر نایع و دست بود چون حکم دفت ذکر کردند حکم وی نیز منوم شد باین جهت آنکه تقبی
مباح است شبهه که هست در وقت است فرمود اگر او را این نزد کرده بکن فافهم فی جعلت تضرب پس
گفت آن زن که می زد و دفت را فلان ابو بکر و هی تضرب پس در آمد در مجلس ابوبکر رضی الله
عنه و حال آنکه آن زن دفت می زد و ثم دخل علی و هی تضرب و بعد از آن در آمد علی رضی الله عنه و آن زن
دفت میزد و ثم دخل عثمان و هی تضرب پس در آمد عثمان رضی الله عنه و وی می زد و دفت می زد و ثم دخل
صهر بعد از آن در آمد عمر رضی الله عنه فالتفت الیه فی تحت ایتها پس انداخت آن زن دفت
را از بر و خود و ثم فعلت علیها بستر نشست بر دفت و پنهان کرد و فقال رسول الله پس گفت
یا عمر هذا صلی الله علیه و آله و سلم ان الشیطان لیخاف منک یا عمر بدو سستی شیطان هر آنکه
می ترسد از تو ای عمر ای کننت جالساً و هی تضرب بدو سستی من بودم نشسته و وی می زد و دفت
فدخل ابو بکر و هی تضرب ثم دخل علی و هی تضرب ثم دخل عثمان و هی تضرب فلما دخلت انت
یا عمر التفت الیه پس دفتی که در آمدی توانی باخت و دفت را در و الترمذی و قال هذا
حدیث حسن صحیح غریب آشکارا درین حدیث آنست که چگونگی تقریر کرد آن حضرت فعل آن زن را
تجسس باینکه امر کرد و او را بدان و هم چنین نزد دخول ابوبکر و علی و عثمان و نام کرد و آن را در آخر شیطان
جواب می گویند که چون اعتقاد کرد آن زن بر کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسااست نعمتی از
خدا موجب شکر گذاری و سرور و شادمانی و در واقع هم چنین است امر کرد و او را ابوبکر و علی و عثمان
آید و دفت زدن از جنات الهی و صفت حقانیت و از کرامت با استجاب و اینگونه این حاصل می شد با و بی و
اقل آن و چون زیاد و از حد تجاوز کرد و بدیده کشید و موافق افتاد و وقت آمدن عمر گفت آن شخصیت
آنچه گفت و اشارت کرد و صبح زیادت و استقامت از آن و کردن آن بی ضرورت و عمر عاصی نگار و نامید خیرم
نکند و اما ترک کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در جاریه را که در ایام حنی پیش عایشه رضی
الله عنه عبادت می زدند و تقبی می کردند و بعد از آن یک حدی و آن ظاهر و در استمراد است از جنت
بودن ایام عید پس حالات متشابهه بعضی اقباضی استمراد میکنند و بعضی اقتضای گفته ذکر کرد این
کلام را نور بشتی و نقل کرده است از وی طبری و الله اعلم و و عن عائشة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم جالساً گفت عایشه بود آن شخصیت نشسته فسمعن اللفظ پس شنیدیم
آواز می درسم را و لفظ بفتح لام و عن مجمر مفتوحین بانگ و خروش و صوت ضعیفان و شنیدیم

از خردان را افتخار رسول الله پس ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه (باب مناقب پیغمبر خدا)
 وآله وسلم فاذا احببته لزوجن پس نگاه زن جنبه بای می گوید در محض میکند و زقن برای و فادون
 بای کوفن و الصبیان حولها و حال آنکه کودکان کرد او بند ایشان بنزد قص می کنند فقال
 یا عایشة اعالی بفتح لام فانظری پس گفت آن حضرت ای عایشه بپس بین و تماشا کن فحیث
 وضعت لحيی علی منكب رسول الله پس آدم و نهادم هر دو لوجه خود را بردوش پیغمبر خدا
 صلی الله علیه وآله وسلم و لحيه بطح لایم و سكون و همما استخوانی که جای دو بدن لحيه است از خساره
 و زقن از هر دو جانب ففعلت انظرا لیهما ما بین المنکب الی راسه پس کشتم من که نظری کنم
 بسوی جنبه میان دوش آن حضرت تا مردی فقال لی اما شبعت اما شبعت پس گفت مرا آنحضرت
 آسایسیر نشد آسایسیر نشد ابن عباس فرمود و ففعلت اقول لا پس کشتم من که می گویم
 سیر نشد ام لا نظر من لقی عتده ناه بینم مر به خود را از و آن حضرت در محبت داشتن وی را اطلب
 نوی رضای مرا اذ طلع عمر فارض الناس انهما ناگاه پیدا آمد عمر پس متزق و پریشان شد مردم
 از هیبت عمر از رضای به تشدید ضا در آن احرر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وآله وسلم انی لا انظر الی شیئا طین الجن والانس قد فر و ان عمر بدوسی من نگاه می کنم بپری
 ش بمانان پری و آدمی که به تحقیق می کرد بزند از عمر قائلت فوجعت گفت عایشه پس باز کشتم و کند ایشان
 و بدن ایشان را گویا این قول با اعتبار بودن او ست و در صورت لهو و لعب الا بگونه میدید آنرا آنحضرت
 وی نمود عایشه را و توحیه این در حدیث نیز مثل توحیه عایشه سابق است و رواه ابو موسی و قال هذا حدیث
 من صحیح غریب بدانکه حدیث لعن و در خص جنبه در صحیحین بطریق دیگر نیز آمده که جنبه در سجد بخراب
 خود با نای می کرد دیدند و آنحضرت عایشه را می نمود پس عمر آمد و منع نکرد و سنگ نزدن گرفت پس
 آن حضرت فرمود که ابراهیم که امر از روز عید است یعنی در روز عید چیزی از جنس لهو و لعب مباح است
 و نیز درین حدیث ذکر امر آه جنبه و صبیان است احتیاج باین نیست که گفته شود که عایشه چون نظری کرد
 با جانب و جواب داده شود که وی صغیره بود در آن زمان و شاید که این واقع دیگر است که نزدی
 روایت کرد و آن دیگر است که شنبین کرده اند و الله اعلم * الفصل الثالث * عن انس و
 ابن عمرو رضی الله عنهما ان عمر قال وافقت ربي فی ثلاث گفت عمر موافقت کردم من بر عود و نماز در ادر
 سه خصلت قلت یکی آنست که کنتم من یار رسول الله لو اتخذنا من مقام ابراهیم مصالی اگر می گرفتیم
 ما از مقام ابراهیم جای نماز هر آنکه بهتر می بود یعنی برای نماز در مقام ابراهیم می ایستادیم و مقام ابراهیم
 عبادت است از سنگی که در وی اثر قدمهای ابراهیم است و آن در پیش کعبه میبود و فتنزلت پس
 فرود آمد آیت کریمه اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و قلت و دوم آنکه کنتم یار رسول الله یدخل

يدخل على نسائك البير والفاجرى وادأيد من زمان تؤيكو كاد و بد كاد (باب مناقب عمر رض)
 يعنى اين مناسب شان و عظمت تو نمى بينم فلما امرتهن ان يحتجبن پس اگر امرى كروى زمان
 خود را كه در پرده باشند و ميش مردم نيابند بهتر بودى فتمزت آية الحجاب پس فردا آيت حجاب
 اين حجاب كه واجب بود بر نساء آنحضرت جبرئيل و دلت است كه بر امه زمان واجبست به تقصيلى كه در
 فقه مذكور است حجاب باين معنى است كه به شخص خود را كه پرده حائى يوشيد و مستور باشد ميش
 مردم نيابند و اين خاصه از دواج مطهرة است و اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وآله وسلم في الخيرة
 سيوم است كه مجتمع و متفق شدند زمان آنحضرت در قصه شرب خسل پس آنحضرت غسل را حرام
 كرد ايند بر خود فقلت پس گفتم من حسي ربه ان طلقني ان يجلدني او ان يخيض امن كن نزد يك
 است پرده دگر دى صلى الله عليه وآله وسلم اگر طلاق دهد شما را كه بدل كرد اند او را زمان بهتر از شما
 فتمزت كل لك پس فردا آمد اين آيت هم چنين موافق لفظ و معنى و فى رواية لابن حمير قال قال
 عمر و در روايتى مرامن عمر را اين چنين آمده است كه گفتم اين عمر گفت عمر و افقت ربى ففى ثلث موافقت
 كردم من پرده دگر خود را در سه جافى مقام ابراهيم و فى الحجاب و فى الشارفى بدلاييكى و نماز
 كذا در دن و در مقام ابراهيم و دم كرم كردن حجاب مر زمان آنحضرت است يوم و اسيران پدر كه حكم كردم
 باستن اسيران غزو و بدو آنحضرت به مشاورت ابل مكر قديم كرمت و خلاص كرد پس آيت نازل شد
 متفق عليه اگر گفته شود كه موافقات عمر آنچه از اين حديث مفهوم شده بغير است با چهار و سابق گفته شده
 كه ببيت است بلكه زياد جوابش آنست كه تخصيص ثبت منع نمى كند زياد را و ثبوت يك در ان وقت
 تقرىب ذكر همين سه چيز شده باشد پس ذكر كرد آن را ۴۵۰ و عن ابن مسعود قال فضل
 الناس من عمر ابن الخطاب رضى الله عنه باريغ تفصيل داده شده مردم را عمر بجهاد چيز بلكه كرا لشارى
 يوم يك را اخر يقتلهم يكى ذكر اسيران و زبرد كه امر كرد عمر بقتل ايشان فانزل الله تعالى پس
 فرستاد خداى تعالى اين آيت را كه لولا كتاب من الله سبق لمشكم فيما اخذتم هذا عظيم و تمام
 اين قصه مذكور است و تفسير اين آيت در سوره انفال و بلكه كرا الحجاب و ديكر بذكر كردن عمر
 حجاب را امر نساء الفبى امر كرد زمان پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم ان يستحجن كه حجاب كنند و
 در پرده باشند فقالت له زينب پس گفت عمر را زينب بنت جحش كه يكى از ازواج مطهره است و انك
 حليفا يا ابن الخطاب و بدوستى تو ابا حكمى كنى بر ماى پس خطاب و الوحي ينزل فى بيوتنا و
 حال آنكه وحى فردى آيد در خانه هاى ما فانزل الله پس فرستاد خداى تعالى اين آيت را و اذا سألتموهن
 متاعا و چون طلب كنيد شماى مسلمانان از اين زنان متاعى را فاسئلهن من وراء حجاب پس طلب
 كنيد از پس پرده متاع چيزى كه بدانى متعت كرده شود از اسباب خانه و غيره و بلا عوت النبي ديگر

بدعی بنابر صلی الله علیه و آله و سلم که کرد اللهم اید الاسلام (بنا ب منا قید عمر و رض)
 بعد از خداوند اتوی گردان و بن اسلام را باسلام عمر و بنو ائه چهارم فضل داده شد عمر بر مردم برای فکر
 وی قی افی بکر در بیعت ایل بکر و بنی امیه غنای کان اول ناس با یعه بود عمر نخستین مردمان که
 بیعت کرد ابو بکر را رواه احمد ۳۰ و عی ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم ذاک الرجل ارفع امتی درجه فی الجنة آن مرد بلند مرتبه است من است از روی مرتبه و ده
 بهشت همین طور بطریق ابهام فرمودند بنین بکر که آن مرد کیست و مقصود آن بود که تا کوشش گفته و جهد
 و جد نمایند که آن مرتبه را در یابند و آن مرتبه یافته نمی شود مگر موافقت و غایت جد بر طاعت و عبادات و انصاف
 با خلاق و کمالات و نیاز کمر دوی رفته باشد که مستحق است باین صفات پس اشادت کرد آنحضرت بر
 ماهر که مستحق کرد و بدین ارفع است درجه وی و بر هر نقه بر قال ابو سعید و الله ما کننا نری ذلک الرجل
 الا عمر بن الخطاب گفت ابو سعید خدا سوگند نبودیم ما که گمان بریم آن مرد را که کیست مگر عمر بن الخطاب
 را از جهت آنچیزی دیدیم و روی از خیرات و مبرات بحیث مبالغه در شان او در نعمت همگان او لیکن
 لازم نمی آید که بطریق قطع و یقین که وی افضل باشد از خیر و درین صفات و کمالات پس لازم نیاید
 بودن و نوافس از ایل بکر هم چنین توفیر کرده اند این حدیث را فافهم و قوی وی حتی مضی بسبیله
 تا آنکه گذشت عمر را و و کنایت ایست از موت وی و اسرار وی برین حال در مدت عمر خود رواه
 ابن ماجه و عن ایلیم روایت است از اسلام که مولی عمر است و از نا بعین است و اسلام نام ابو ارفع
 نیز هست که صحابی است اما ظاهر آنست که ابی اسلم مولی عمر مراد است پدر زید بن اسلام قلیل حالنی این
 عمر بن بعض شانه گفت اسلام سوال کرد مرا این عمر از بعضی احوال عمر فاخته پس خبر دادم من او را
 قال گفت اسلام و در بیان آنچه خبر داد از حال عمر ما روایت احدا قطعا بعد رسول الله ندیدم من هیچ یکی
 و ابرگر بعد از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حین قبض از آن هنگام که وفات یافت آنحضرت
 کان اجد و اجد حتی انتهی من عمر که باشد وی بگوشتش نزدیکتر از عمر و در اعمال خیر تا آنکه به نهایت
 رسید یعنی تا آخر عمر و گفته اند که این محمول است بر زمان خلافت وی رضی الله عنه تا ابو بکر رضی الله عنه
 از بن عموم بر آید رواه البخاری و عن المسور بکسر میم و سکون سین مهله بین مخزنه بفتح
 میم و سکون خاء بحکم قرشی زهری خواهر زاده عبد الرحمن بن عوف است و صحابی عقیبر است که بعد از هجرت
 بد سال بکه نوله کرده آورده اند او را بمدینه سه شمان پس دید آنحضرت را و شدید و یاد داشت قال لما
 طعن عمر جعل یألم گفت مسور هنگامی که بخروج گردانید شد عمر گشت عمر که در دظا مری کند فقال له این
 عباس پس گفت مرا عمر را این عباس و کانه یحیر عده بنم و کسر زای می شد و گویا که این عباس نسبت
 بخرج دبی صبری می کند یا دوری کند از وی بخرج را یا اسیر الامومنین و لا کل ذلک و نه این به جزع باید کرد

است از خفاقت بکار برده شوند و الا حقیقت خمر مراد نیست که (باب مناقضت انبی بکرو و عیوض)
البته در حرمت استعمال کنند زیرا که از جمله آنچه مخلوق اند آنها برای آن ذبح و اکل است با شقاق فقال
الناس پس تعجب کردند مردم و گفتند سبحان الله بقره و حکم باکی مرید ای راگادی سنی می کند فقال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فانی اومن به انابس گفت آنحضرت پس بدستی من ایمان می آرم
باین یعنی ترکم بتر که حق است و از جمله دهم و خیال با از القای شیطان نیست یا آنچه وی گفت که آنها
مخلوق نیستند مگر برای حرمت و ابوی بکر و عیوض ایمان می آرند ابو بکر و عمر و شخص ایشان بد که از برای
اشارت است بقوت و کمال ایمان ایشان اگر گویند که ابو بکر و عمر رضی الله عنهما این را ندانستند و نشنیدند و
صادقند از ایشان ایمان بدان پس چون فرمود ایمان می آرند بدان ابو بکر و عمر جوایش آن که مراد آنست
که این امری است که از ایشان او آنست که اگر مطلع شوند بر آن ایمان آرند بآن و تصدیق کنند بدان و
تردد و شک نه کنند در آن و ما هفتم و نودند ابو بکر و عمر آنجا حاضر این مسأله است و مدح و قد ایشان
یعنی اگر حاضر می بودند اجتماع داشت که مخصوص ذکر ایشان افتائی به تقریب حضور ایشان می بود و
چون مدح و ذکر ایشان درین باب غایب نگردد و ارجح شد در مقصود و تصریح شد در آن که ذکر به جهت کمال
و قوت ایمان است فافهم و قال و گفت ابو هریره بعضنا رجل فی غم لله و انما می آنکه مردی بود در
کوبیدن آن که مراد ابو بکر از حدیث علی شاة منها ما کاه و در آمد کرگ بر کوفته علی از آن کوبیدن آن
فاخذها پس گرفت کرگ آن کوفته را افتاد و کبر صاحبها پس و در کوبیدن آن کوفته را صاحب
کوفته فاستنقلها پس رفتا کرد کوفته را استنقل و انما ذوقه فقیه و یبذل کسی در از کسی فقال
له الله یب فممن لها یوم السبع یوم لا داعی لها غیر یی پس گفت مر آن مرد را کرگ پس بکست
نگاهبان مرا این کوفته را ایست مرخص اند و از سبع روز می که نیست بمراند و مر آن را بجرمن یوم
السبع نه سکون با و ضم آن مرد و روایت است و متعدد و مختلف آمده و در بیان آن اقوال امامیه سکون گفته
اند که مراد بآن روز قیامت است که مردم به جنات یکدیگر افتاد باشند و کوفته ان را ابی راجی بکند و سبع
و سباح به معنی ترک و اتمال آمده است و سبع به معنی مهمل آمده و چون بی داعی گذاشته شد که با داعی
آنها زیاده اند پس این احادیث از ذبیح بود و شداید و فتن که واقع خواهند شد و بعضی گفته اند که
یوم السبع نه سکون نام عید است که ایشان را بود در جاهلیت که جمعی شدند در آن برای موسم که از عید است
ایشان را از مهر مزد می گذاشته و در آن مواشی را پس می خوردند آن را ذبیح پس گویا کرگ جرداد
از کشته شد که در آن روز که نگاهبان کوفته ان می شد که تو امر و در نگاهبانی آنها می کنی یا و عید که باقی و
دایم است که نگاهبانی آنها در آن روز خواهد کرد و اما بضم بعضی و رنده و آن نیز همین معانی و اجتماع
دارد و راجع باین می تواند شد و بعضی گفته بضم نیز به معنی روز عید است و در مشارق گفته است که بعضی

که بعضی گفته که این لغظ بوم اسبج است به تخم نایه به معنی ضایع شدن (باب مناقب ابی بکر و عمر رض)
 و سبج به معنی ضایع است فقال الناس سبحان الله ذیبتکلم پس گفته و تعجب کردند مردم
 که کرگ کنی کند فقال پس گفت آنحضرت او من به انا و ابو بکر و عمر و ما همائم متفق
 علیه ۲۰ و عن ابن عباس قال انی لواقف فی قوم گفت ابن عباس بد رستی من بر آئینه استاده بودم
 در کردی یعنی در روز وفات عمر فلیعوا الله لعمر پس دعا نمیکردند آن کرد برای عمر و قد وضع
 علی هرگز نه تحقیق نهاده شد و عمر بر تخت دی برای غسل دادن بعد از موت اذ ارجل من خلعتی
 قد وضع مرفقه علی منکب منی ناگاه مردی از میان آن قوم که دعای بخرمی کردند برای عمر از پس من
 حاضر است در حالی که تحقیق نهاده ابرنج خود را بر دو شش من یقول یرحمک الله می گوید آن مرد رحمت کند ترا
 خدای تعالی خطاب برای عمر است رضی الله عنه انی لا رجوان یجعلک الله مع صاحبک بد رستی
 من بر آئینه امیه میدارم که بگرداند ترا خدای تعالی باد و یار تو یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر
 رضی الله عنه و گردانیدن باز ایشان در حجره یاد و حظیره قدس مراد است لا فی کثیر اما کنت اسبج
 رسول الله زیرا که من بسیار بودم کتی شنیدم میباید خدا را احلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت
 کنت و ابو بکر و عمر بودم من و ابو بکر و عمر و فقلت و ابو بکر و عمر و کرم من و ابو بکر و عمر و انطلقت
 و ابو بکر و عمر و در آن شدم من ابو بکر و عمر و دخلت و ابو بکر و عمر و دادم من و ابو بکر و عمر و خرجت
 و ابو بکر و عمر و در آن آمدم من و ابو بکر و عمر فالتفت فاذا علی بن ابی طالب پس باز ناگاه بستم
 من پس ناگاه آن مرد علی مرتضی است رضی الله عنه متفق علیه ۲۸ الفصل الثانی * عن ابی
 سعید الخدری ان العقی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان اهل الجنة لیترأون اهل علیین
 روایت است از ابی سعید که آنحضرت گفت که بهشتیان می بینند اهل علیین را با کمر عین و لام
 و نشه بدیام اولی و سکون نایه در قاموس گفته که علیین مقامی است در آسمان هفتم که حدودی گفته
 بسوی دیوار اوج مونسان و بعضی گفته اند که اسم دیوان ملائکه خطه است که بر داشته می شود بدان احوال
 صالحان و تحقیق این اقفا در شرح کرده شده است کما تقرن الکوکب الدری فی افق السماء چنانکه
 می بیند شام ساره سخت روشن و آذر گواه آسمان که ستاره و در گواه روشن تر می نماید و در می نشینم
 دال و کسر را و مشد و یای نسبت تشبیه بر رضی مروا وید و او و دوشنی و صفا و ان ایا بکر و عمر
 منهم و بد رستی ابابکر و عمر از ایشان اند یعنی اهل علیین و انحصار زیاده اند و افزودند این هر دو در نسبت
 فضل و شرف یا زیاده و افزوده از بودن ایشان اهل علیین و به نهایت رسیده اند در فضل و شرف
 رواه فی شرح السنة و روی نحوه ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجه ۲۰ و عن انس قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر و عمر صید اکھول اهل الجنة ابو بکر و عمر هر دو بهر کوهی

بهشتیان اند من الاولین والاخرین از پیشینیان و پسینیان آل (با صفتنا قیامی بکر و عمر و رضی)
 النبیین و المرسلین مگر انبیا و رسل و کھول جمع کھل است فتح گات و سکون ما کھنی که رسید و است
 اورا پیری یا کسی که اذی یا اذی و چهار کد شش یا پنجاه و یک کدانی القاموس و فی الفراج کھل مردمان
 سال اکمال و دویست شدن و تمام رسیدن نبات و دو طاعت ایشان بکویت باعتبار حال ایشان
 در دنیا است و الا در بهشت کھل نمی باشد بنسب معنی آنست که سید کسانی اند که کھل هر دو در و پیر
 چون سید پیران باشند سید جوانان نیز باشند و بعضی گفته اند که مراد بکھل اینها حلیم و عاقل است یعنی
 می در آمد و ایشان را ادا می نماید و در بهشت حلیم و عاقل و رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن علي
 رضي الله عنه ۳۰ و عن حذیفة قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اني لا ادرى ما
 بقاى فيكم قلت حذیفة که از کبار صحابه و واقف بر رسول الله است که گفت آنحضرت بدرستی من در
 نمی یابم که چیست و چند است زندگان و ماندن من در میان شما فاقعدوا بالمدین من بعدی ابی بکر و عمر
 پس سبابت و پسروی کنید بآن و در کس که پس از من خلیفه من خواهند بود و آن و در کس که ام
 اند ابو بکر و عمر و رواه الترمذی ۵۰ و عن انس قال کان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اذا
 دخل المسجد لم يرفع احدا و امة غیر ابی بکر و عمر بود آنحضرت چون می در آمد مسجد را بر نیمه است
 هیچ یکی سرخو در اجرا ابو بکر و عمر کان یتبسمان آلیه و یتبسم الیهما بودند ابو بکر و عمر که تبسم می کردند بگو
 کردن بسوی آنحضرت و تبسم می کرد آنحضرت نظر کردن بسوی ایشان و این را خاصیت محبت و عادت
 محبان است که چون بروی یکدیگر نظر افتد بی اختیار تبسم کنند و شد و رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب ۵۰ و عن ابن عمر ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم خرج ذات یوم و دخل المسجد
 و روایت است از ابن عمر که آنحضرت بیرون آمد یعنی از جوار خود بیکروزی و در آمد در مسجد شریف و ابو بکر
 و عمر احدیها من پیمنه و الاخر عن شماله و ابو بکر و عمر یکی ازین دو جانب راست آنحضرت بود
 و دیگری در جانب چپ و هو احدی یا یلهما و آنحضرت گیرند بود و دستهای ایشان را فقال هکذا نبیوت
 یوم القيمة پس گفت آنحضرت هم چنین برانگیخته می شویم و در قیامت رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث غریب ۶۰ و عن عبد الله بن حنطب لفتح حاد و صلابین میلان هر دو نون ساکن ذکر کرد
 است او را صاحب جامع الاصول در صحابه و بعضی گفته اند که نیست صحبت مراد و اودی تابعی
 است و لیکن تابعی کبیر است و مختار ترمذی همین است ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم
 رای ابابکر و عمر روایت است از وی که آنحضرت دید ابو بکر و عمر را فقال هذا ان السمع و البصر
 پس گفت آنحضرت این دو بمنزله شنوایی و بینائی اند یعنی ایشان میان مسلمانان بمنزله گوش و چشم اند در
 حسد نسبت بسایر اعضاء و شرف و تفاسلت و نزدیک با من معنی است که بعضی گفته اند که مثل ایشان در

وین بمنزل صبح و بصر است در جسد ایشان نسبت بمن بمنزل صبح (باب مناقب ابی بکر و عمر رض).
 و بصر اندکی شنوم بایشان و بی نیم بایشان و این راجع می گردد به معنی وزارت و کالت بامراد بیان شدت
 حرص ایشان است بر استماع حق و اتباع آن و شهادت حق و انقیاد و آفاق رواه الترمذی مرصلا
 ۷۰ و عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ما من نبی الا وله
 وزیران من اهل السماء نیست هیچ پیمبری مگر آنکه او را دو وزیر اند از فرشتگان آسمان که
 امداد و اعانت او می کنند از عالم ملکوت و وزیران من اهل الارض و دو وزیر اند از اهل زمین
 از ایشان او که خدمت و نصرت او می کنند در عالم ماسوت فاما وزیر ابی من اهل السماء فاما دو وزیر من
 از اهل آسمان فیحیی و یحیی و اما وزیران من اهل الارض فابو بکر و عمر و اما دو وزیر من
 از اهل زمین ابوبکر و عمر اند وزیر مشفق از دو است بکمر و او سکون زای به منی کرانی و وزیر
 برمی دارد از باد شاه کرانی مهمات ملک او را و اعانت می کند او را برای و تدبیر خود و آن خیرت
 متا و رت می گرد بایوبکر و عمر در مهمات و کاری که بدین بایشان رواه الترمذی ۸۰ و عن ابی بکر
 صحابی مشهور است که در غزو طایفه سمان شده و خود را از بالای قلعه و در خرچ چاد انداخته و در لشکر
 حضرت انداخت و ازین جهت او را ابوبکر نامیده شد بکره بمعنی خرچ چاد است ان رجلا قال لرسول
 الله رایت کرده است ابوبکره که مردی گفت مرا پیغمبر خدا اصلی الله علیه و آله وسلم رایت کان
 میز الانزل من السماء یعنی دیدم من در خواب گویا که ترا ندوی فرو آمده است از آسمان فوزنک
 انت و ابوبکر پس بر کشیده شده تو را ابوبکر فرجعت انت پس چرب آمد تو و وزن ابوبکر و عمر فرج
 ابوبکر و بر کشیده شده ابوبکر و عمر پس چرب آمد ابوبکر و وزن عمر و عثمان فرج عمر و بر کشیده
 شد عمر و عثمان پس چرب آمد عمر ثم رفع المیزان بستر بر داشت شد ترا و و عجب که آن مرد بر کشیدن
 عثمان و علی و اندید رضی الله عنهما و گویا آن به جت آن بود که در تفاضل این دو خلافتی است میان سائب
 چنانکه در کتب کلامیه مذکور است فاقیم دایره فاستاء لهما رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اسماء
 بر وزن افتعل است از سو به معنی اند و یکین شدن و لها جدا است و جار و مجرور است یعنی اند و هابین
 شد آن حضرت از جت این روای که آمد و دید چنانکه نادوی تفسیر کرد بقول خود یعنی فساءه ذلک پس
 مزون و اند و هابین گردانید آنحضرت را اصلی الله علیه و آله وسلم مشینان این حکایت فقال خلافة لبعوة
 یعنی خلافت ابوبکر و عمر خلافت نبوت است که در وی اصلاح باشد نهکاف و خلافت نیست ثم یوتی الله
 الملك من یشاء پس عمری دهد خدای تعالی ملک را هر که ای خواهد تفسیر نماید بل کرد آنحضرت
 بر و داشتن میزان که از من خلافت خالص و منتهی می شود باینکه بکر و عمر که اتفاق بی باشد بران و بعد از وی
 نبوی از ملک می شود و خلافتی و بی انتهای و ابدی باید را باینکه خلافت از وی نبوی می شود و عضو ض یعنی

گردد چنانکه در حدیث آمده است و فهم این معنی از دفع میزان بحجت (باب مناقب ابی بکر و عمر و رضی)
 آن کردند که موازنه رعایت کرده می شود و استیفاء مقدار و در هر یک از آن که نزدیک یکدیگرند و چون متباعد
 و متباین شدند موازنه معنی ندارد و پس بر او ایستاده شد و بر طرف کرده شد موازنه پس این روایات
 کرد بر آن محاط امر خلافت بعد از ابوبکر و عمر این چنین تفسیر کرده اند مثلاً جان این حدیث را و بعضی این لفظ
 اسماء لها نزدن استعمال از اول خوانده اند یعنی طالب نادان که در آنحضرت بشکرت و نظر خود این روایات قول
 را و می یعنی نعمت الهی این نادان حاصل معنی باشد و برین وجه لام داخل کلمه است و اگر استناد اول است و بر وجه
 اول است تا کما هم در راه الترمذی و ابوداؤد * * * الفصل الثالث * * * عن ابن مسعود أن النبي
 صلى الله عليه وآله وسلم قال: روايت از عبد الله بن مسعود که آنحضرت گفته و خبر داد با صاحب که
 يطالع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع ابوبکر بعد ازی شو و می آمد بر شما مردی از اهل بهشت پس
 بعد از ابوبکر ثم قال: پس گفت يطالع عليكم رجل من اهل الجنة فاطلع عمرو و احادیث بشارت
 بخت مرجمه اند اصحاب را واقع شده است و چون درین حدیث برای ابوبکر و عمر رضی الله عنهما جمعا واقع
 شده و درین باب ذکر کرده اگر کوئی که چون بشارت بخت برای غیر ایشان نیز واقع شده و همه شریک
 باشند درین فضیلت جو اش آنکه عقده باب این جایان فضیلت ایشان است به افضلیت و بعضی
 احادیث بر افضلیت نیز دلالت دارند و رواه الترمذی و قال هذا حديث غریب * * * و عن عائشة
 قالت بينما ارس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حجرى في ليلة ضاحية كنت غائبة و
 انماى آنکه سر نهاد که آنحضرت در کنار من بود و در شب روشن اخذ قلت آگاه گفتم من یا رسول الله
 اهل يكون لاحد من الحسنات عدد لنجوم السماء آیا می باشد هر یکی را از یکی های آسمان ستاره های آسمان
 قال نعم عمر گفت آن حضرت آدمی عمر آنکسی است که بیکبهای او شمار ستاره های آسمان است مقصود
 بیان واقع است که سوالی در شب روشن بود پس مراد نجوم آسمان است مطلقاً پس متوجه نشود
 که نجوم در شب روشن کم باشد قلت فاین حسنات ابی بکر گفتم پس گماند بیکبهای ابوبکر و در کدام
 مرتبه اند قال انما جميع حسنات عمر و حسنة واحدة من حسنات ابی بکر گفت آنحضرت بسته اند
 حسنات عمر که مانند یک حسنة از حسنات ابی بکر یعنی حسنات ابوبکر از ان هم بیشترند و اگر فرض
 کرده شود که حسنات عمر بیشتر از حسنات ابوبکر باشد و با وجود آن ابوبکر افضل است از جهت قوت
 حسنات وی به جهت کیفیت و نفاست آن وجود کمال اخلاص و نبود معرفت چنانکه روایت کرده
 می شود از حدیث که نیست فضل ابوبکر بر شما بکثرت صوم و صلو و بلکه بخیرى که نهاده شده است در دل وی
 ذکر کرده است این حدیث را غزالی و حرانی گفته که بنافتم من این حدیث را مرفوعه این نزد حکم ترمذی
 و رواه الاصول از قول ابی بکر بن عبد الله بن مسعود کذا قال ابن ربيع من اکتا بر علماء الیهون

فرمود مرا بر این شهر را بفرستد و بار بفرمان است و در این من یعنی در بهشت (باب مناقب عثمان رضی الله عنه)
عثمان است و قول وی یعنی فی الحقیقه کلام را وی است که بفرموده آنرا فهمیده و بدان نسب بر کرده است
رواه الترمذی و رواه ابن ماجه عن ابی هريره و قال الترمذی هذا احديث غریب
والیس اسناد به بالقوی وهو منقطع ۲۰ و عن عبد الرحمن بن عبد الله بن شجاع بن حمزة و شریک بن عبد الله بن
نابی است مع و در در صریح و پدر او حباب بن الادیب القحطانی و در راه و ثناء شده و از مهاجران اولین
عذب و در راه خداست و قصه قتل وی از غریبست و مذکور است در صحیح بخاری قال شهدت النبی
صلی الله علیه و آله و سلم وهو یبحث علی جیش العسرة گفت حاضر شدم آنحضرت را و حال آنکه وی
می برانگیخت یعنی مردم را بر لشکر نوک که او را جیش العسرة می گویند به جنت شدت و تنگی که در آنجا
سلمان کشیده و سلمان می شنید و در آن زمان سختی کربا و قحط و کم آبی بود چنانکه برگ درختان می خوردند
و شکر شتران را می فشر وند و دهنی بر می کردند چنانکه در کتب سیر مستطوره است و بی سالی از خدا بجا آوردند
فقام عثمان فقال بس بر غایت عثمان بس گفت بیا رسول الله علی ما ینه بعد و بر من است حد
شیر با خلاصها و اقتباها فی سبیل الله با خلاص آن و اقتبا آن اعلا س در راه خدا اعلا س حل
با کبریا و سکون لایم کلم سطر که در زیر فرشهای فاخره می گذارند و اعلا س کلیم بر شتران کنند و اقتبا جمع است
تفاوت و تفاوتیه مقبولین پالان شتر ثم حص علی الجیش بس برانگیخت و بر غلامان آن حضرت بر لشکر و
بر عیت کرد بر سلمان کردن لشکر فقام عثمان فقال علی ما ینه بعد و بر من است حد عثمان بر من است و در بهشت
شیر با خلاصها و اقتباها فی سبیل الله ثم حص علی الجیش فقام عثمان فقال علی ثلث ما ینه بعد
با خلاصها و اقتباها فی سبیل الله بر من است سیر شد شتر فاذا راایت رسول الله بس من دیدم سیر شد او را
صلی الله علیه و آله و سلم یقول عن المنیر وهو یقول فرود می آمد از منبر و حال آنکه وی می گوید ما علی عثمان
ما عمل بعد هذه ما علی عثمان ما عمل بعد هذه نیست بر عثمان باکی و بزه آنچه بگوید بعد از این حسنه که کرد یعنی
این کفر اهل و خطایای او است اگر فرضا واقع شود از وی چنانکه در شان اهل بدر بود و اسلام ما شتم فقل غفرت
لکم رواه الترمذی ۳۰ و عن عبد الرحمن بن سمره عن عبد الرحمن بن اذولاد عن عبد الله بن عمر بن الخطاب عن
آزاد و رزق و یوسف و از طایفه او را شنیدی گویند بسبت بعد شمس قال جاء عثمان الی النبی صلی الله
علیه و آله و سلم بالیف دیار فنی کمه گفت آورد عثمان نزد آنحضرت هزار دینار در آستین وی حدین
چیز جیش العسرة هرگانی که با خنکی کرد آنحضرت با عثمان اسباب جیش عسرة و انجیز با حق
اسباب عرب و سبب و مرد و فشرها فی حجر و پس بر آنکه کرد آن هزار دینار و بخار و در کنار آن
حضرت فرایست النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی حجر و یقول بس دیدم آنحضرت
ردا کنی گر و اند آن دینار را در کنار خود می گفت حاضر عثمان ما عمل بعد النیوم زیان می کند

عثمان را بر حسی که کند عثمان و هر قصیری که زود از وی بس از (باب مناقب عثمان رضی الله
 امر از مرتبین و بار فرمود این کلمه را ازین جامع موم می شود که هرگاه که کسی مقبول درگاه افتاده و در
 دین این مقبولان ثبت یافت بعد از آن اگر از وی قصیری هم زد و ذکر کرد الهی مقهور خواهد بود و راه احمد
 ۳۵ و عن انس قال لما امر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ببيعة الرضوان كان عثمان رضي الله
 عنه رسول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى مكة فمكة كانت انس به لگای که امر کرد آن حضرت
 صحابه را بیعت رضوان که در حدیث می رود بود عثمان رسول آن حضرت بسوی اهل مکه که فرستاده بود
 بسوی ایشان تا بگذارد که بیا که در آید و حرمه بجای آورد فبیایع النماض پس بیعت کرد و آن حضرت
 مردم را در عثمان رضی الله عنه و وقت بیعت حاضر بود فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی
 الله علیه وآله وسلم ان عثمان في حاجة الله وحاجة رسوله بدستنی که عثمان در کار خدا و کار رسول
 است فضررب يا حدي يد يد على الاخرى پس زد و آن حضرت بیکه بیست خود را بر دست دیگر یعنی
 دست خود را با یک دست عثمان کرد و اند از جانب عثمان بیعت کرد بعضی گویند آن دست راست
 بود و بعضی گویند دست چپ و مقول است که عثمان رضی الله عنه می گفت که شمال رسول خدا بهتر
 است از ايمن من فکانت يد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعثمان خيرا من ايد يهم
 لانفسهم پس بود دست آن حضرت در عثمان را بهتر از دستهای صحابه در عثمان را و این فضیلت
 خاص است در عثمان را رضی الله عنه رواه الترمذي ۳۵۰ و عن ثمانية فتم مثله و تحقیق بهم
 ادلی این حزن الحج عام مهمله و سکون زای بحمة القشیری بنم فاف و فح شفیق تابعی است از عقبه
 یامه و زمان نبوت را در یافته اما آن حضرت را ندیده و حدیث وی در بصرین است قال شهدت الدان
 حين اشرف عليهم عثمان فم سرای عثمان را از لگای که اشرف کرد عثمان برین قوم که
 سرای او را کرد و کرد و بدو نقل وی رضی الله عنه مقید شده اشرف از بالا بر بزرگان پس فقال
 انشدكم الله و الاسلام پس گفت عثمان ذکر می کنم و یاد می دهم شما را از اسلام را یعنی سوال می کنم
 شما را بحد اوجی دین اسلام هل تعلمون ان رسول الله آيما دانند شما که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
 وسلم قدم المدينة قدوم آورده و دین را و لیس له امام يستعذب و بنو و بندگان آبی که شمرین داشته شود و غیره
 رومة جز آب چاه روم بنم را و سکون و او و بعضی همرا نیز گفته اند چای گلان است شمال مسجد ذوالقبتین
 بودی عقیق که آب او در حمایت سمری و لطافت و پاکیزگی است که عامه آنرا الان بصرجت می خوانند از
 حث ترتب دخول جنت مر عثمان را بر خریدن و وقف کردن آن و بانی احوال این چاه در تاریخ مدینه
 ذکر کرده ایم فقال من يشترى بيرونة من ماء السيل في لوة مع لاء المسلمين پس گفت
 آن حضرت کیست که بخرد و بیرونه را و بگذارد و خود را با دلوهای مسلمانان یعنی وقف کرد و اند آنرا

دیگر دادند و خود را مسادی بدو نامی مسلمان و از ملک خود بر آورد. (باب مناقب عثمان رض)
 و مخصوص بخودندار و بشیر له منها فی الجنة و بدل نیکی و ثوابی که مر آن مشتری را باشد از آن پیرو
 خریدن و دقت کردن آن در بهشت فاشتر یقهها من صلب مالی پس خریدم من پیرو و مرا از
 اصل مال خود دانی یعنی از سرمایه خود می گویند که خریدی و منی و پنج هزار دریم و بر دانی و ششاد هزار دریم
 و انتم الیوم تمعوننی ان اشرب منها و شما امروز متع می کنید مرا از نوشیدن من از آن چاه حتی
 اشرب من ماء البئر تا آنکه من نوشم از آب و دریا یعنی آب شود که مانند آب و زیاست در شوری و
 نانی فقالوا اللهم نعم پس گفتند آن مردم خداوند آری سید انتم یعنی قصدیق عثمان کردند و این کلام
 و قصد بر بالهم برای تاکید و ترک با اسم الهی است فقال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون ان
 المسجد ضاق باهلها آیا میدانید که مسجد تنگ آمد بر اهل خود یعنی در وقتی که آنحضرت بنامی مسجد شریف
 خود نهاد جای تنگ بود و گنجایش مردم نداشت فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم من یشری بقعة آل فلان کیست که بخرد جای اولاد فلان را و جماعت از انضا و اند که در
 پایکی مسجد بودند و زمینی داشتند که اگر آنرا داخل مسجد کرد و آنه خراج شود پس آنحضرت فرمود
 کسی است که جای آن جماعت را بخرد و فیزید هادی المسجل پس بفرماید آن بقیه را و در مسجد فیزید له منها فی
 الجنة فاشتر یقهها من صلب مالی و گفته اند که شرای آن بقیه به هزار دریم بود و قاتم الیوم تمعوننی
 ان اصلي فیها رکعتین پس شما امروز متع می کنید مرا از این که بکارم در آن بقیه و در رکعت نماز افشاوا اللهم
 نعم قال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون انی جهزت جیش العسرة من مالی آیا میدانید
 که من تجهیز کردم جیش عسره در ا زمان خود ا قالوا اللهم نعم قال انشدکم الله و الاسلام هل تعلمون
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان علی ثبیر مکه آیایی داند که آنحضرت اسناد و پیرو
 بفرج شد و کسر سوده و سکون تخماید نام کسی است بجه و مشهور آنست که بمناسبت و بعضی گفته اند در
 هر دو جاست و چون کوهی یکبار دیگر سپید اند برود نسبت می توان داد و معه ابو بکر و عمر و اقا با آنحضرت
 ابو بکر و عمر و من اسناد و پیروم فتحرک الجبل پس جنبید آن کوه حتی بقسط حجارته بالاضیق
 تا آنکه افکند سکههای وی پیایان حضرت پستی زمین و دامن کوه و هیچ بیان نکرده اند که سبب جنبیدن
 کوه چه بود مگر بعضی صفات قهریه حق تعالی کرد و با عظمت و عظمت و قوت نبوت بود و آنه اعظم فکشفه بر جاله
 پس زد آنحضرت کوه را پیای مبارک خود در کف جنبانیدن بای فقال امکن ثبیر فانا نماء علیک نبی و
 و صدیق و شهید ان گفت آرام گیر و محب اسی بفرزیرا که نیست بر تو مگر پیغمبر و صدیق که او بکر باشد
 و دو شهید که عمر و عثمان اند و ضی الله عنهما صدیق مکر صادق و نشد به و ال بسیار است گو و گفته اند که صدیق
 مرد و ایم الصدق و آنکه قول خود را بعل خود صادق کرد و اند قالوا اللهم نعم گفتند آری هم چنین است

است قال گفت عثمان الله اكبر شهلا و اوزف الكعبة اني شهلا (باب مناقب عثمان رضي الله عنه)
گوایی داد و سو گدایه پروردگار کعبه که من شهیدم ثلاثا ناسه باز گفت این گدایه را بچوب گردان
ایستادن بصدق دمی و اصرار ایشان بر نماند و ابلهک و بی زوایا التزم ملکی و الفسائی و الملك ارحطی
۶۹۹ و عن مرة بن ميمر و نشد بدرا این کعب صحابی است اعدا او در اهل شام است قال سمعت
من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و ذكر العنق گفت ایشانم از آن حضرت و حال آنکه از کرا
کرد آن حضرت خنجر از جنانا و آشوبها را که پیدا شد بعد از آن حضرت و راست فقر بها پس
ز دیاب کرد ایند آن حضرت آن فتمه را یعنی گفت که نزدیاب است و قوع آن قمر و جل منقطع فی
ثوب پس کند شست و روی که پوشیده بود و جامه خود را بر مهر که آنرا طلس بنز گویند یعنی طبلان بر سر
افکندن و اخبار و آثار در طلس بسیار آمده و بعضی آنرا که در حدیث و تشبه به بود و داشته و ضوابط
استحباب و استخوان آنست و این حدیث و اشمال آن حدیث است و در شرح سفر السعاده به تفصیل
بیان یافته است و پیغمبر بضم میم و فتح قاف و نشدیدنون یکپوده و قنای بکسر جاد پویش و مقننه بکسر بر سر افکندن
زمان فقال هذا يوم مثل علي الهادي پس گفت آنحضرت این مرد و دهان را و ز که گفته واقع خواهد شد
بر راه راست خواهد بود و فقیهات الیه مرده بن کتب می گوید پس بر حاسم من و رفتم بسوی آن امر و تابه بتم
که گشت وی فاذله و عثمان بن عفان بن عثمان است و منی امر عنه قال فاقبلت علیه
بوجهه گفت مرده پس اقبال آورد و بر آنحضرت بوجه عثمان یعنی نمودم آنحضرت را و وی عثمان را و فقیهات
هذا پس گفتم این مرد و مرده ای خواهد بود و در آن روز قال نعم گفت آن حضرت آن روزی و اولا التو املی
و این ماجه و قال التو املی هذا احد یك ضمن صحیح ۶۷۰ و عن عایشة ان النبی صلى الله علیه
و آله و سلم قال روايت کرد و عایشه که آنحضرت گفت یا عثمان ان الله اعلم الله یقیمک قدیمه باده رسی
شان این است که شاید خدای تعالی می پاشد ترا بر اهل عبادت است از خلافت فان ارادوك
علی خلقه پس اگر نخواهند مردیم و جبر کعبه ترا بر اهل خون کشیدن آن جاها از بدن یعنی بر عزال کردن تو
از خلافت فلا یخلق لهم پس بیرون بکس تو آن مجلس را برای ایشان یعنی عزال بکن خود را از
برای ایشان و ازین جهت عزال بکرد عثمان شمس خود را و او حق کی محاصره کرد و در ایوم الله اندر پیش میزدند
مردم بر آن فی الصراح خلق بیرون کردن جاها و سوز و فعل و سرزدل کردن از عمل و و او التو املی فی
این ماجه و قال التو املی فی الحدیث قصه طویله و درین حدیث قصه و در آن است و این قصه
آنکه در مضمیر بیان باب مناقب از دست عجل میسر برادر عثمان و فرستادین آنرا بن الی بکر را و ابیث و بر کشتن
وی از میان دنا بکر مردان و مجر کردن و بقتل دنا بکر عثمان از منی ایام عهد و این قصه از دست و بنامش
مردم چنانکه در کتب معتبره بطور است و این اول نماز است که در روزین اسلام برقع شده و انا لله و انا

لعن عفا الله عنهم ان الله غفور رحيم بدانکه آنحضرت صلی الله (باب مناقب عثمان رضی)
 علیه و آله وسلم در روز احد جمعه را بر گماشته و امر کرده بود که از جای خود نجنبند پس کافران هرگز
 خود را ندید و ایشان و بنال کافران کردند و بتقصیه عیبت بر آمدند و کاذبتر از نعل شبه پس حق سبحانه تعالی از
 ایشان شکایت می کند مآذی فرماید که هر آنکس که تحقیق عفو کرد از خدا ای تعالی از ایشان و این مخصوص عثمان
 رضی الله عنه نبود هر که داخل این قفسیر بود خدا ای تعالی عفو کرد از وی اما تقیبه عن ولد لانه کان تحت
 رقیبه بنت رسول الله اما غایب بودن عثمان رضی الله عنه از بدر و حاضر نشدن وی بدو اسب آن
 بود که بود در زیر وی مدینه و خرمین حضرت خدا صلی الله علیه و آله وسلم و کانت مریضة و بود در قبه بنار فقال
 له رسول الله پس گفت مر عثمان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ان لك اجر رجل من شهد
 بدر و او سهم بدستی فرزند او بود ثواب مردی است از آن کس که حاضر شده است خرد و بدر را و
 حصه او است یعنی تو علم حاضران بدو دادی و در دنیا و آخرت و اما تقیبه عن بیعة الرضوان و اما غایب
 بودن عثمان از بیعت رضوان فلو کان احدا من بطن مكة من عثمان لبعثه پس اگر می بود یکی از جمعه
 تر در روزی که از عثمان هر آنکس می فرستاد آنحضرت او را بیعت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 عثمان الی مکه پس فرستاد آنحضرت عثمان را بکعبه مشرکان از جانب آنحضرت سخن کند و ایشان را
 از تعرض بوی باز دارد و کانت بیعه الرضوان بعد ما ذهب عثمان الی مکه و بود بیعه الرضوان و در مدینه
 بعد از رفتن عثمان به که فقال رسول الله پس اشارت کرد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیده الیمینی
 بدست راست خود و بیده یمن عثمان این دست من نایب دست عثمان است فصرخ بها علی یله
 پس زد دست راست خود را بر دست چپ خود و قال هذله لعثمان و گفت آنحضرت این بیعت است
 مر عثمان اثم قال ان عمر اذهب بها الان معك بستر گفت این عمر مرا این کلمات را با این مقاله مرا اکنون
 که بیان کردم با خود بگذارد از اعتقاد فاسد خود را و در شان عثمان رضی الله عنه رواه البخاری ۳۰۰ و عن ابی
 هرله مولی عثمان قال جعل النبي صلی الله علیه و آله وسلم یسر الی عثمان و در ایست از برای سهله
 مولای عثمان رضی الله عنه هنگامی که آنحضرت که بنهانی می گوید سخنی را به عثمان و آن سخن فقه خواهد بود
 که بر سر وی قائم شود و نقل کنند او را و صبر باید کرد و در او دران و لون عثمان بتغیر و حال آنکه در کتاب
 عثمان دیگر گوی می کرد و از جهت قناعت آن سخن فلما کان الیوم الدار قلنا لا تقا تل پس هر گاه می
 که شد واقعه بوم الله اگر گفتم ما آیا قتال نمی کنیم با ایشان قال لا گفت قتال کنید ان رسول الله صلی
 الله علیه و آله وسلم عهد الی امر ابرار منی آنحضرت وصیت کرده است بسوی من که کسی را
 با ناصبا بر نفسی علیه پس من جس کند و باز داد و ام ففس خود را بران امر فی الحراج صبر باز داشتن کسی را
 از برای کشتن قتل فلان صبر و اذ احبس علی القتل ۳۰۰ و عن ابی حبیمة فتح حاکمه باده اولی و سیکون

خنایه تابعی غاصبی است و اسم او کنیت او سبت و ابن خیابان ادرا (باب مناقب هو لاء الثلاثة رض)
 و در ثبات ذکر کرده است انه دخل الدار و عثمان محصور فیها روایت می کند که وی در آمد و در
 عثمان را و حال آنکه عثمان رضی الله عنه حاکم کرده شده و شک گرفته شده است و در دار و الله جمع آنها
 هر یکه و بدرستی ابو عبیده بن جراح را که در عثمان فی الکلام طایب اذن می کند ابو هریره
 عثمان را در سخن کردن می گفت ابو هریره در عثمان رضی الله عنهما اگر بفرمانی سخن می گفت تو عرض کن
 فاذن له پس اذن کرد عثمان ابو هریره را رضی الله عنهما و گفت مگو چه می گوئی فقارم پس سبهاستان
 ابو هریره فحمد الله پس سبهاستان او اگر در دار و الله فی حلیه و سبهاستان کرد و در حد اجابا بر اسی خطبه
 می کند ثم قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول بسبر کنت ابو هریره استیدم آن
 حضرت را که می گوید انکم مخلوقون بطبی فتنه و اختلافه و سبهاستان انجام است که به سبهاستان
 من با شما را که در آن آزار باش شما شد و فتنه گرفت که با شما دیگر او قال یا کنت آن حضرت اختلاف و فتنه
 بتقدم لفظ اختلاف بر فتنه برعکس روایت اولی شاک بود می است فقال له فاذن من الغابین قصص لها
 پس گفت سر آنحضرت را گویند از مردم پس کیست مادر ایمنی که استیاعت کنیم که در متابعت و سبها
 مو دما بود زبان بیان رسول الله او متابعت و متابعت گفت آن گویند پس چه امری کنی ما اقبال علیکم ایما لایین
 و اصحابه گفت آنحضرت بر شما باد که متابعت امیر و اصحاب و می کنید و هو یثین الی عثمان بن عفان و
 حال آنکه ابو هریره اشهادت می کند سبها عثمان باقظ امیر یعنی او استیاعت این باید کرد که امیر است و زواجها
 روایت کرد این و حدیث ما حدیث علی بن سنان روایت می دهد ۱۱ البیهقی فی شعب الایطن ۲۰ باب مناقب
 هو لاء الثلاثة رضی الله عنهم ۱۱ یعنی احادیث و مناقب ابو هریره و عثمان رضی الله عنهما مجتمع نیز دارد
 شده و درین باب آن احادیث را ذکر کرده ۱۱ الفصل الاول ۱۱ یعنی این آن استیاعت صلی الله علیه
 و آله و سلم صلوات الله علیه و آله و سلم است از آن پس که آنحضرت را آمد احد از اصحاب مشهور عبیده
 و ابو بکر و عمر و عثمان بر سر آمده بودند آنحضرت فرجف بهم پس بجهید که با شما این فتنه به سبها
 پس از آنحضرت که را بجای خود فقال اثبت احد پس گفت آن حضرت بر جای خود باش ای احد
 فاذن ما یدیک نبی و صلیق و شهید آن پس نیست بر تو مگر به امیر می و صدیقی و دو شهید و و ا ۱۱ البخاری
 ۲۰ و عن ابی موسی الاشعری قال کفتم مع الیمنی صلی الله علیه و آله و سلم فی حائط من
 حیطان الامله ینده گفت ابو موسی خودم من با آنحضرت در بستانی از بستانهای مدینه و آن بستانی
 است که در دنی سرادیس است فتح مهره و کسرها و کسبون خنایه و سبها و در آخر نام جای است
 و در جاست سبها بر فحشاء رجل فاستفتح پس آمد مردی و ثلث کشاون در سنان کرد فقال النبی
 صلی الله علیه و آله و سلم افتح له و یسره بالجمه پس گفت آن حضرت در یکبار ای او در شارت

و بشارت ده مراد بهشت ففتحت له پس بگشاد و در برای او فاذا (باب مناقب علی ابن ابی طالب رضی)
 ابو بکر پس ناگاه ابو بکر است آن مرد قیصر که با قال رسول الله پس بشارت دادیم مراد از پیغمبری
 که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله من حمد الله گفت ابو بکر خدا را برین نعمت ثم جله رجل
 فاستفتح پیغمبر آمد مروی و طالب در کشادن کرد فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 افتح له و بشارت ده مراد بهشت ففتحت له فاذا عمر فاخبرته
 ایما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله پس بگشاد و در برای او پس ناگاه آن مرد
 عمر است پس خبر دادیم او را پیغمبری که گفت پس شکر گفت عمر مراد از اثم استفتح رجل فقال
 لی افتح له و بشارت ده مراد بهشت ففتحت له فاذا عمر فاخبرته
 حضرت مراد بگشاد و در برای او بشارت ده مراد بهشت بر بلالی که میرسد او را فاذا اعظم ان فاما خبرته
 قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فحمد الله پس شکر گفت عثمان بر بشارت بهشت ثم قال
 پس گفت الله المستعان خداست طلب یاری کرده شد و میرد نمی آن بلا مستحق هامة الفصل الثانی
 عثمان ابن عمر قال کما نقول و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفت آن عمر یاریم ما که
 می گفتیم و حال آنکه آنحضرت زنده بود ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم یعنی این سه کس را انهم ذکر
 می کردیم و مقبول و مرضی در گاه نبوت بودند و مشهور بودند میان صحابه و ممتاز بودند و در میان ایشان و
 رضی الله عنهم اینجا حجب بموقع واقع شده است و انهم آن دار که داخل حدیث باشند آنچه را و ایمان ذکر
 می کنند نزد ذکر اصحاب و مراد آن باشد که می گفتیم ما که ابو بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم ای از ایشان
 رواه الترمذی الفصل الثالث عن جابر بن رسول الله و انست از جابر که پیغمبر خدا صلی
 الله علیه و آله و سلم قال گفت اری اللیة رجل صالح نموده شد و خواب انشب مروی صالح یعنی
 صالح در خواب دید یعنی من خواب دیدم که کان ابی بکر نیت به رسول الله گویند که ابو بکر در آویخته
 شده است و پیوست کرده شده است پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیت بکثر نون و مکنون
 تخانیة از نوط بر منی در آویختن و نیت عمر بابی بکر و در آویخته و پیوست شده است عمر بان کار
 و نیت عثمان و عمر و در آویخته شده است عثمان عمر قال جابر فلما تمنا من عند رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم قلنا اما الرجل الصالح قر رسول الله گفت جابر چون برخاستیم از پیش پیغمبر خدا
 گفتیم آبا مروی صالح که آنحضرت فرموده رسول خدا است صلی الله علیه و آله و سلم و اما توط
 بعضهم ببعض فهم و لاة الامرا لذي بعث الله به نبیه و اما در آویختن و پیوستن بعضی از ایشان
 بر بعضی متبش است که ایشان را بیان کاری اند که را نیکبخت و فرستاده است خدا فی تعالی بدان گاه
 پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله و سلم یعنی خانهای اویند در اجزای احکام دین و شریعت بمنزله اثر تبشیر

باب مناقب ائمه علی ابن ابی طالب رضی الله عنه

الفصل الاول

رواه ابو داود

۲۰ باب مناقب هلمی ابن ابی طالب رضی الله عنه

مناقب وی رضی الله عنه بسیارند خارج از حد حد و احصاء کوراست در کتب حدیث بیشتر از آنچه مذکور
است مرغیراد از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و بعضی از آنها را وضع بنزد او یافته باشد و شیخ عبد الله بن
شیرازی چنانکه در بعضی احادیث منقول در فضایل ابو بکر صدیق کلمه بوضع کرده گفت بطلان آن میدیده
عقل معلوم است این جایز گفته که در فضایل علی ابن ابی طالب رضی الله عنه احادیث بسیار وضع
کرده اند اما قاضی نمین آن احادیثی است که در کتابی جمع کرده اند و آنرا احادیثی نام نهاده اند اول هر حدیث با
علی و از احادیث یک حدیث ثابت است یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی این چنین گفته است و الله
اعلم انتهى و باجماع در وقوع احادیث از طرفین به جهت تعصب و غلو که داده اند که در میان ایشان است
شبهه نیست و به نسبت آن احادیث که بوضع کلمه بدان از جانبین به جهت تعصب و مکاره داده یافته است
و الله اعلم بحقیقه الحال چنانچه در مناقب ابی بکر رضی الله عنه هم چنین است که از کرده الله اعلم و از امام
احمد و نسائی و خرائشان منقول است که ایشان گفته اند که در مناقب علی احادیث آمده با ساند
چند بیشتر از آنچه در غیر از صحابه آمده و سبوحی گفته که کویا سبیش آنست که علی رضی الله عنه متاخر است
در زمان وی اختلاف واقع شده و نجاشیان که با وی محاربه کرده و بر وی خروج نمودند بسیارند پس
علما خواسته که منتشر کرده اند مناقب او را از برای ردیر نجاشیان باین باعث بسیاری از صحابه
آنرا روایت می کردند و الا خلفای بنده و اینها مناقب بسیار است موانی آن بلکه بیشتر از آن که از
اسبوحی ۳۳ الفصل الاول بحسن سعد بن ابی وقاص اقبال قال رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم لعلی انت منی بمنزلة هارون من موسی گفت سعد بن ابی وقاص که از عشره مبشره است که
گفت آنحضرت مر علی را رضی الله عنه تو نسبت بمن بجای هارون نسبت بموسی که برادر وی و خلیفه او
بود و الا انه لا نبی بعدی مگر فرق همین است که نیست بمبشر بعد از بن و هارون بمبشر بود و نبی غیره متحقق
علیه این حدیث را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقتی فرمود که خلیفه گردانید علی را رضی الله
عنه بر اهل و عیالی خود و خود را بنو که رفت که آخرین خرد است آنحضرت بود پس گفت وی رضی
الله عنه که اشقی مرا بر زمان و خردان کویا که ناقص و نازل دانست وی رضی الله عنه که ابش من آنحضرت
او را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آیا را رضی نیستی تو ای علی که باشی تو از من بمنزله
هارون از موسی چون بمیقبات نسبت هارون و خلیفه گردانید در قوم خود و باین حدیث نقلی کرده اند و نمک
نموده اند شیعیه در آنکه علامت بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حق است رضی الله عنه و آن
حضرت وصیت کرده اند و ابلاغت و علمای اهل سنت و جماعت می گویند که حجت نیست مرایشان را
و بدان که ظاهر حدیث آنست که علی را رضی الله عنه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه است

غیبت او فرموده شود که چنانکه موسی علیه السلام بارون و خلیفه گردانید و در قوم (باب مناقب علی رض)
 خود مدت غیبت ادبناجات بر طود و نبود و بارون خلیفه بعد از موسی زیرا که وفات بارون پیش از موسی
 است به چهل سال و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در همین مدت استخلاف گردانید امم کوم و ا
 برای امامت مردم در نماز علی رضی الله عنه نقته اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می نمود و این امم کوم
 امامت میکرد و مردم اگر خلافت مطلق می بود امامت نیز بحضرت علی رضی الله عنه حکم می فرمود بلکه اولی و اسم بود و آدمی
 که از علمای اصول است تکلم کرده است در صحت این حدیث و لیکن خطا کرده و دایمه حدیث متفق اند بر
 صحت حدیث و اعتماد بر قول ایشانست و بعضی گفته اند الا اله الا الله لا نبی بعدی در بعضی طرق نیست و اگر
 باشد دلالت بر خلافت در وی رضی الله عنه نه و بعد از آن بعد از وفات بی واسطه ۳۵ و عن زر
 یکم زای و تشدید را بن خیمیش بنم مهاد و فتح مود و دشمن مجتهد در آخر تابعی است که جاهلیت و اسلام
 را در بافته شصت سال و در جاهلیت بود و شصت سال در اسلام و بعضی گفته اند که خبر وی صدوسی و
 بعضی صد و پنجاه و بعضی صد و شصت سال گفته اند از اصحاب عید الله بن مسعود و از اکابر علمای قرات
 بود و عید الله بن مسعود از وی جزا و عربیت می پرسید قال قال علی گفت زر که گفت علی مرتضی
 رضی الله عنه و البدی فلی الحجة سوگند بخدا که شکایت وانه را بخیر و یابند و بر آورد و از وی نبات
 چو دانه در رستن شکاف می شود و برأ النعمة و پیدا کرد و خلی را نسیمه شفات نفس و روح و انسان
 و بر منی خلق نیز آید لعهد النبی الامی که تحقیق پیمان کرده و حکم کرده و وصیت نموده است پیغمبر امی
 صلی الله علیه و آله و سلم الی سمن ان لا یحیی الامویین که دوست ندارد مرا اگر موسی و لا
 یبغضنی الامنافی و دشمن ندارد مرا اگر منافق پس من محبت علی علامت ایمان است و دوست وی
 نشان فناء اعداؤ الله در راه معلوم ۳۵ و عن مهمل بن جعد سهل بن سعد ساعی از اخبار
 است و آخر کسی است که در دره نه از صحابه و در زمان ولایت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بازده
 سال بود آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یوم عید و روایت می کند که آنحضرت گفت روز
عزوه خیر که بر پشت مرحله از بدجه است بجانب شام قلهها و مراغ داد و داین عزوه در سینه سابع بود
لا عطین هذه الراية غدا از جلا یفتح الله علی یلبیه هر آینه بدسم این علم را فردا مردی را که بکشد
 خدای تعالی یعنی قله خیر را بر دو دست وی بید الله و سوله دوست می دارد آن مرد را و رسول
 خدا را و بید الله و سوله دوست می دارد او را و رسول خدا را و فلیما اصبح الغاس غدا و رسول الله
 پس چون عجم کرد مردم یعنی صحابه باید که در خبر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آمدند در ملازمت
 او کلهم بر چون ان یطها و ده حالی که همه صحابه امیدی دارند که داده شود درایت با ایشان آورده اند که
 صحابه را تمام شرف خواب خبر و از شوق و انتظار آنکه فردا این نعمت نصیب که باشد فقال این علی بن

ابن طالق پس گفت آنحضرت کجاست علی ابن ابی طالب و پس (باب مناقب علی ابن ابی طالب رضی الله عنه) بود وی رضی الله عنه به جهت ورود چشم بعد از آن در آبهای راه باغ از وضوئی بخیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخی شده فقلوا هو پس گفتند وی یا رسول الله یشتکی عینیه شکایت می کند هر دو چشم خود را بخی چشمان او بدو آمده اند قال فادخلوا الیه گفت آنحضرت پیش بفرستید کسی را بسوی وی که بیاید و او را فاتی به پس آوردند شد علی رضی الله عنه فبصق رسول الله منس آب دامن انداخت بپیشبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فی حیثیه در باره و چشم وی رضی الله عنه فبراحتی گمان لم یکن به وجع پس به شد علی رضی الله عنه تا آنکه گویا جو و بوی در وی برافزید باد سکون راه شدن از بیماری و بعد از آن هرگز در دیگر چشم او فاعطاه الراقیه پس داد آن حضرت علی را رایت فقال صلی یا رسول الله اقاتلهم حتی یكونوا مثلنا جنک می کنم یا ایشان تا آنکه شوند مانند ما یعنی مسلمان شوند قال انقل علی و ملک برود بگذر بآب مکی و نرمی خود فقولوا ان یحرمه و در کند شستن تیر از جانی که در سبب بران در مثل بگذرد سکون سن و دشمن نرم و شیرا حتی تفوز بساحتهم تا آنکه فرود آید در زمین ایشان حاجه اله ارکساد کی سر ای ثم اذ هم ابي الاسلام بستر بخوان ایشان را به مسلمانان و اخبرهم بما یحب علیهم من حق الله فیهم و خبرد ایشان را آنچه واجب است بر ایشان از حق خدا در اسلام فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا پس بخدا سوگند هر آینه این که هدایت کند خدای تعالی بسبب تو و دعوت تو یک مرد را اخیر لك من ان یكون لك حمیرا لنعم بئرا است ازین که باشد مرزا چار با بهای سرخ و دشمنان سرخ که اعدا نفس اموال دانست نزد حرب و این مثل شده است نزد حرب و در هر شی نفس و خمر سکون بهم جمع انهم و بضم بهم جمع حمیرا است متفق علیه و ذکر حدیث البراء قال لعلی و ذکر کرد شد حدیث بر اعمین غارب که در وی گفته است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر علی مرتضی و انت منی و انا منک تو از منی و من از تو فی باب بلوغ الصغیر ۹۹ الفصل الثانی

عین صهران بن حصین بضم حاء فتح ضاد از قدما می ضحایه و فضلائی ایشان است و ملائکه بزیادت وی می آمدند و بروی سلام می کردند ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال ان علیا منی و انا منه و رایت که ده است که آن حضرت گفت که علی از من است و من از علی کنایت است از کمال اتحاد و اتصال و اخلاص و یگانگی و هو ولی کل مؤمن و علی ولی هر مسلمان و دوست و محب و امیر است رواه الترمذی

۹۳ و عن زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من کنیت مولاه فقلی مولاه زید بن ارقم که از مشایخ صحابه است و در پیچده غره و در خدمت آنحضرت حاضر بوده و از خواص امیرالمومنین علی است رضی الله عنه ما دایت می کند که آنحضرت گفت هر کس که منم من مولای او پس علی نیز مولای آن کس است رواه احمد و الترمذی و این حدیث در فصل ثالث به تفصیل بیاید و در اینجا

و در اینجا شرح باید انشاء الله تعالی ۳۰ و عن حبشی بن عماره و سکون موعده (باب مناقب علی رض)
 و کسر معجمه و نشود بدین جنادة بن عماره بن جهم و تخفیف نون مراد را صحبت است و دیده است آنحضرت را در حجة
 الوداع عدا داد و راهی کوفه است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی منی و انما من علی
 علی از من است و من از علی ام و لا یؤدی عنی الا اقا او علی و او انکه و من بگذا و از جانب من
 بپیکس بگو من با علی و در آن سال که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر صدیق رضی الله عنه را بج فرستاد
 و امیر حاج ساخت بعد از آمدن وی متعاقب علی مرتضی و رضی الله عنه بن فرستاد و آنقض عهد مشرکان کند و
 سور آیات را که در وی و درین باب آیات منزل است بر ایشان بخواند و مذا کند که مشرکان نجس اند
 نزدیک نشوند به مسجد حرام بعد ازین سال و جزاین احکام دیگر و عادت عرب بود که چون میان ایشان
 گفت و گوئی می شد از نقض و ابرام و صلح و عهد و استلام ادا نمی کرد این ابو بکر را اگر کسی که سید قوم
 و بهتر ایشانست یا کسی که متصل است بوی از قرابتان و غیر ایشان وی و هر که جز ایشان است از
 وی قبول نمی کردند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی را رضی الله عنه فرستاد و مذا
 این کار کند و این حدیث فرمود روایة الترمذی و روایة احمد بن ابی جنادة ۴۰ و عن ابن عمر
 قال آخی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بین اصحابه گفت ابن عمر بر اداری داد آنحضرت
 میان یاران خود و میان هر دو کس از صحابه یکدیگر و عقد مودت و اخوت بست و این بعد از پنج ماه از
 قدوم مدینه بود و فحشاء علی قد مع هیئاه پس آمد علی رضی الله عنه در حالی که اشک می ریزد و در چشم
 او فقال سرگفت علی آفیت بین اصحابك بر اداری دادی میان یاران خود و علم توانی بینی و بین
 احد و بر اداری مذا می میان من و میان هیچ یکی فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم انت اخ فی الدنیا و الاخرة و بر اداری در دنیا و آخرت ترا چه حاجت و چه مناسبت
 که دیگری بر اداری و هم روایة الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۴۰ و عن انس قال
 کان عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم طیر و دایت است از انس گفت بود نزد آنحضرت پرندایی
 بخته و در روایات دیگر پرندة بزبان کرده شده فقال پس گفت آنحضرت و دعا کرد اللهم آتنی
 یا حب خلقك الیک یا کل معی هذا الطیر خدا بد ایار نزد من دوست داشت شد و من خلق بسوی
 تو بخورد با من این طیر را فحشاء علی پس آمد آنحضرت را علی رضی الله عنه فناکل معه پس خورد و می
 یاوی روایة الترمذی و قال هذا حدیث غریب و این حدیث دلالت دارد بر آنکه علی مرتضی رضی
 الله عنه اصحاب خلق خدا بود و نزد خدا و شایان بدان رفقا اند و تخصیصات و تفضیلات می کنند که از جمله اصحاب خلق
 خاوند امراد است یا اصحاب خلق از بنی اعمام آنحضرت یا قرابتان قریب و بی صنی الله علیه و آله و سلم یا
 کسی که اولی و اقرب و احی است با حسان کردن من بوی و غالباً این تخصیصات به جهت آن است

که اجابت از ابی بکر صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین (بایست مناقب علی رضی)

تخصیصات نیست زیرا که یقین است که مراد تمام خلق علی العموم نیست چه اجابت مطلق مسیح المحبوبین و افضل الخلقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحایه اگر بعضی را محبو تر به بعضی وجود و حیثیات دارند چه می شود و افضلیت از جهت کثرت ثواب مناقات بآن یزاد چه مراد بجمع وجوه نیست چنانکه در مسنده و افضلیت و اجابت بعضی علما گفته اند و مقام وسیع است این همه تفسیق در کار نیست خلا فافهم و بالله التورید ۶۹ و عن علی رضی الله عنه قال كنت اذا سألت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اطأني كنت علي مرتضى بودم من چون سوال می کردم دمی طلبیدم از آن حضرت چیزی می داد مراد اوم و اذا سمكت ابتداني و چون خاموش می شدم می داد مراي سوال و این مقام محبوبیت است

رواه الترمذي و قال هذا حديث حسن غريب ۷۰ و عنه و هم از علی است قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم اذا دار الحكمة و علي بابها من سراي حكمت علي در آنست و مشهور بافظ انما دينة العلم و علي بابها و گفته که شك نیست که علم اذان حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده و مخصوص بر رضی نیست بلکه تخصیص بوجهی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه آمده است اقضاكم علي و اصل این حدیث از ابی الهیات عبد السلام بن صلاح مروی است که شیعی است و لیکن صدوق است و در تفسیر اصحاب تفسیر نمی کرد روایه الترمذي و قال هذا حديث غريب و قال روي بعضهم هذا الحديث عن شريك و گفته است ترمذي و روایت کرده اند بعضی این حدیث را از شریک بطح شین که را تابعین است و لم يذكر و افیه عن الصنائعي و ذکر کرده اند دروسی از صنایع چنانکه در بعضی روایات آمده است و لا تعرف هذال الحديث عن احمد بن الشقايت و نمی شناسم این حدیث را از هیچ یکی از ثقات غیر شریک و کلام درین باب بسیار است پاره ازان در شرح مذکور است

۸۰ و عن جابر قال دعا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عليا يوم اطأيف فانتجابه گفت جابر خاند آنحضرت علی را در و بخرو و طأيف پس راز گفت با وی فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه پس گفتند مردم مرا آئینه به تحقیق دراز شد راز گفتن وی با منسر جم خود و فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما انتجيت به ولكن الله انتجاه من راز گفته ام با وی از پیش خود و لیکن خدا می نیاید راز گفته است با وی یعنی امر کرده است مرا که راز گویم با او پس راز گفتیم من به جهت فرمان برداری کردن امر می تعالی را و تو اید که معنی آن باشد که من ابتدا راز از گفتن با وی نکرده ام ولیکن خدا می تعالی را از می گوید با وی و التقای امر او می کند در دل وی من نیز راز می گویم با وی از جهت موافقت و متابعت فعل الهی تعالی روایه الترمذي ۹۰ و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي كنت آنحضرت جبر علی را با علی لا یقبل لاجل

که احببت از ابی بکر صدیق و عمر فاروق لازم نیاید و به حقیقت حاجت باین (بایست مناقب جلی (رض)
 تخصیصات نیست زیرا که یقین است که هر اتمام خلق علی العموم نیست چه احبب مطلق سید المحبوبین و
 افضل المخلوقین است صلی الله علیه و آله و سلم و در صحایه اگر بعضی را محبوب تر به بعضی وجود و حیثیات دارند چه
 می شود و افضلیت از جهت کثرت ثواب منافع بآن ندارد چه مراد بجمع وجود نیست چنانکه در سلسله
 افضلیت و احببت بعضی علما گفته اند و مقام وسیع است این امر تفضیل در کار نیست فافهم و بالله
 التوفیق ۶۹۰ وعن علی رضی الله عنه قال كنت اذا سألت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم
اطأني كنت علي مرتضى بودم من چون سوال می کردم می طلبیدم از آن حضرت چیزی می داد مرادوام
و اذا سمكت ابتداني و چون خاموش می شدم می داد مرا بی سوال و این مقام محبوبیت است
رواه الترمذي و قال هذا احد يث حسن غريبه ۶۹۱ و عنه و سم از علی است قال قال رسول
الله صلي الله عليه وآله وسلم اذا دارا الحكمة و علی بابها من سرای حکمت و علی در آنت و مشهور
بافظ انما مينة العلم و علی یا بها و گفته که شک نیست که علم از آن حضرت از جانب صحابه دیگر نیز آمده
و مخصوص بر کسی نیست بلکه تخصیص بر جمعی خاص خواهد بود که وسیع تر و مفتوح تر و عظیم تر خواهد بود مثلاً چنانکه
آمده است اقضاكم علي فاصل این حدیث از ابی الحسنات عبد السلام بن صلاح مروی است که شیعنی
است و لیکن صدوق است و در تعظیم اصحاب تبصر نمی کرد و رواه الترمذي و قال هذا احد يث غريب
و قال روي بعضهم هذا الحديث عن شريك و گفته است ترمذی روایت کرده اند بعضی این حدیث را
از شریک بفتح شین که تابعین است و لم یذکروا فيه عن الصنائعي و ذکر نکردند در وی از صنایعی چنانکه در
بعضی روایات آمده است و لا تعرف هذا الحديث عن احمد من الشقايت و نمی شناسم این حدیث را
از هیچ یکی از ثقات غیر شریک و کلام درین باب بسیار است پاره ازان و شرح مذکور است
۶۸۰ و عن جابر قال دعا رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم عليا يوم اطايف فانتجاه گفت جابر
خاند آن حضرت علی را و زغزوغ طایف پس رازگفت بادی فقال الفاس لقد طال نجواه مع
این همه پس گنند مردم مرا آنچه به تحقیق در از شد رازگفتن وی با سرچرخ خود فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما انتجيت و لیکن الله انتجاه من رازگفته ام بادی
از پیش خود و لیکن خدا ای نبی را رازگفته است بادی یعنی امر کرده است مرا که راز گویم با او پس راز
گفتم من به جهت فرمان برداری کردن امر حق تعالی را و بخواه که معنی آن باشد که من ابتدا رازگفتن بادی
نکرده ام و لیکن خدا ای نبی را راز گوید بادی و التماسی اسرار می دهد در دل وی من نیز راز می گویم بادی
از جهت سواقت و متابعت فعل الهی بنامی رواه الترمذي ۶۹۲ و عن ابي سعيد قال قال رسول
الله صلي الله عليه وآله وسلم لعلي گفت ابو سعید خدری كنت آنحضرت جری و ابا علی لا یصل لاجل

يُتَّبَعُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرِي وَغَيْرِكَ اِىْ عَنِ رَوَايَتِ (بَابُ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ رَضِ)

مرا بچ یکی را که جنب بگذرد و درین مسجد خرمی و خرمی افتاد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دعای مرتضی رضی الله عنه و همراه ایشان در مسجد واقع شده بود و جایز است هر کسی را که در ایامی که اذان را می گذارد و بی جنب مسجد واقع شود اگر چه جنب باشد از مسجد بگذرد و او را لعنت کرد و فرمود و درین مسجد بی جنب درین مسجد که مکرر واقع شد و ضعیف و درین است هر دو در آن بخلاف سایر مساجد قال علی بن الحنفیة گفت علی بن الحنفیة رضی الله عنه و سکون خون و کسر ذال بحکم مردی مشهور است از عباد که بگذرد که بنج و پنج حج گذارد و حدیث شنیده و از جماعه از ائمه روایت کرده و سنی محض است و لیکن نه صدق است و این جریان او را در ثبوت ذکر کرده و فقلت لضرار بن صرد پس گفت من ضرار بن ضرار بکسر ضا و بحکم و صر و بنجم صادمه و فتح را کوفی طحان سماع و او را از محمد بن سلیمان روایت کرد و از وی علی بن الحنفیة رضی الله عنه و ما معنی هذا الحدیث چیست معنی این حدیث قال گفت ضرار بن صرد لا یقتل لا یجلد و لا یعطرقه جنبها غیر ی و غیر ک

حلال نیست مرا بچ یکی را که راه سازد و در حالت جنابت جرمی و جرمی و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب ۱۰۰ و عن ام عطیة انصاریه است که از کبار صحابیات است و نزدات میرفت همراه آن حضرت و بیمار داری می کردیم و از او روایت کردی و مجروحان را گفت ام عطیة بعدت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جیشا فیهم علی فرسناد آنحضرت شکر می کرد و ایشان علی بود رضی الله عنه قالت گفت ام عطیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو رافع یدیه یقول پس شنیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت بر و اند و بود و دست خود را بدعا می گفت اللهم لا تمتنی حتی تری فی علیا عذرا و اندام بران مرا تا آنکه بنمای مرا علی را و اذلت و آرد بر علیه محبت آنحضرت او را و تالم و بنزاق وی رضی الله عنه و آله الترمذی ۸۸ الفصل الثالث عن ام سلمة روایت است از ام سلمه که از و اوج مطهره است قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یحب علیا و ما فی و لا یقضه مؤمن و دوست ندارد علی را مگر که منافق است و دشمن نداند او را هر که مو من است چنانکه در فصل اول گذشت و رواه احمد و الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب اسناد ۲۰ و عنه و هم از ام سلمه است قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من حب علیا فقد سبنی کسی که دشنام دهد علی را پس به تحقیق دشنام داد مرا از جت آنکه لازم می آید از سب او سب من رواه احمد ۲۰ و عن علی رضی الله عنه قال قال لی الغبی گفت علی که گفت مرا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فیک مثل من عیسی در توشه است از عیسی پیغمبر انقضته الیه و حتی بهتو الله دشمن داشته او را یهو و تا آنکه در و غ بر بسته اند او را که مریم مادر است و نسبت کردند بر او و اخیته انصاری حتی انزلوه بالجنزلة الی الی لیست له و دوست داشتند او را و از عباد می تا آنکه فرود آورند و نشانند او را

بمنزل و مرتبه که ثابت نیست اودا که اودا الله یا ابن الله گفته اند ثم قال (باب مناقب علی رض)
 یبذل فی رجلا ن پستتر گفت علی رضی الله عنه هلاک می شود در سن و از چیت سن و مرد و صاحب مغرط یکی
 و دوست دارند و از حد و دزدند و یقرظ علی بهما لیصل فی مدح می کند مرا بجزیری که نیست و در سن تقریظ بقاف و
 غاء بنجمه ستودن کسی را بجای یا باطل و بضاد و نیز آمده است و میبغض یعمله شمانی علی ان یبغضنی دیگر
 دشمن که باعث می شود اودا و اعداوت من بر آنکه همان می کند بر من و جز با بری بند بر من که بری گردانند
 است خدا می تعالی مرا از ان و از کلام معلوم می شود که صحبت همان قدر محمود است که از حد نکند و موافق
 قاعده عقل و شرع باشد و محبت چون مغرط شد بضال کشد و از طریق مستقیم عدالت بیرون اندازد و منسوب
 بضلال گرداند و مستحق بدین صفت اهل سنت و جماعت اند که از طرفین افراط و تفریط درین باب محفوظ
 اند خصوصاً آنها که کرد و تعصب بر چهره حال ایشان نه نشسته و بر او دست میبردند و با بجمله سر بایه سعادت و بجناب
 نجاج و دچراست محبت خاندان و تعظیم اصحاب سببی باید کرد که این هر دو جمع کرد و دادند ال بذرو و رزقما الله
 رواه احمد و عن البراء بن عازب و زید بن ارقم هر دو از صحابه اند و از نقل همان جناب
 مرتضوی ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لما نزل بغل یروحم و دابت میکند که آنحضرت چون فرود آمد در
 وقت رجوع از حجه الوداع بموضع که نام آن غیر خم است بضم حاء بنجمه و نشدید میم در جحفه سیمان حرسین اخلا بید
 حلی گرفت آنحضرت دست علی مرتضی را رضی الله عنه فقال پس گفت بعد از آنکه جمع کرد صحابه را و در
 روایی آمده است که آنحضرت منبری ساخت از پالانهای شتر و بر آمد بر آن اللهم تعلمون انی اولی
 بالانفس من انفسهم آیانی و ایند شما که من نزدیک تر و دوست ترم بمؤمنان از نفسهای ایشان
 چنانکه در قرآن مجید هم مذکور است و در روایی آمده است که سه بار کرد فرمود قالوا گفتند صحابه بلی قال
 بعد از آنکه مؤمنان علی الموم فرمود هر مومن را بنزد کر کرد و گفت اللهم تعلمون انی اولی لكل
 مؤمن من نفسه آیانی و ایند که من اولی و اقرم بر مومن از نفس وی یعنی امر نمی کنم مؤمنان را مگر در آنچه
 صلاح و نجات و خیریت دنیا و آخرت ایشان باشد بخلاف نفوس ایشان که گاهی شر و ف و نیز می خوانند
 قالوا بلی فقال اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه پس گفت آنحضرت خداوند کسی که هستم من
 مولای او پس علی مولای او سبت اللهم وال من والاه و عاداه و دشمنی را که دشمنی دارم و او را دوست دارد
 علی را و عاداه من عاداه و دشمنی را که دشمنی دارم و او را دوست دارد و ابغض من ابغضه و انصرو من انصرو و اخذل من اخذل له و یاری ده کسی را که یاری دهی را و فرود کنه او یاری ده
 کسی را که فرود کنه او را و یاری ده او را و ادر الحق معه حیث دار و برگردان حق را با علی هر سومی که برگردد
 فلیقمه هر رضی الله عنه بعد از آنکه پس ملاقات کرد و عمرانی را بعد از ان فقال له هنیأ یا ابن ابی
 طالب پس گفت عمر کو ارنه باشی و شاد باشی ای پسر ابی طالب اصیبت و امسیت مولی کل مؤمن

كل مؤمن ومؤمنة صحیح كروى و تم كروى و كشتى مولى بهر مرد و زن مسلمان (باب مناقب علي رض)
 و واه احمد بدانكه اين اقوى بيزى است كه تمسك كرده اند شيعه در او عاى ايشان نص تفصيلى
 بخلافت على مرتضى رضى الله عنه و ميگويند كه مولى اينجا به معنى ادلى بامامت است مدليل قول آنحضرت صلى
 الله عليه و آله و سلم الهت اولى بكم نه ماضى و محبوب و الا احتياج به جمع كردن صحابه و خطاب كردن با ايشان
 و اين مهاله نمودن و دعا كردن مروى را رضى الله عنه نبود زيرا كه مى دانست و مى شناخت آن و اهل بيگى از صحابه
 و مثل اين دعا نمى باشد بگو امام معصوم مروض الطاعه را پس باشد مرعاى رضى الله عنه از در
 آنچه مر آنحضرت را است از اولابراست پس اين نص صريح است بر خلافت وى رضى الله عنه و اين
 حديث صحيح است بى شك و خفايت كرده اند آن و اجماعى مانند ترمذى و نسائى و احمد و طرق وى كثير
 است و روايت كرده اند آن داشت نزده صحابى و در روايتى مراحمه را آورده كه شنیده اند آن را از حضرت
 ميمبر صلى الله عليه و آله و سلم مى صحابى ذكر اى دادند بدان مرعاى را در وقتى كه نزاع و خلاف كرده شده مادمى
 و در ايام خلافت وى و بسيارى از ائمه آن صحاح و حسان است و التقات نيست نقول كسى كه
 سخن كرده است در صحت وى و نه نقول بعضى كه گفته اند كه زيات اللهم وال من و الاه موضوع است
 زيرا كه دارد شده است از طرق متعدده و كه تصحيح كرده است اكثر از اذهابى كل اقال الشيخ ابن حجر
 في الصواعق و گفته وليكن ماى گويم بشعبه بطريق المرام كه ايشان اتفاق كرده اند بر اعتبار و تواتر دليل
 امامت و گفته اند كه ناهيت متواتر نباشد بدان استدلال بر صحت امامت توان كرد و يقين است كه اين
 حديث متواتر نيست با دود و خفاف و در آن اگر چه خلافت مرد و است بلكه طبعين كنده و در آن بعضى از ائمه
 حديث و عدول استاند كه رجوع است با ايشان و در بين اهل مثل ابى داود و سجستاني و ابى حاتم رازى و
 جرايشان و روايت نموده اند آنرا از اهل خنظ و ابقان كه در طلب حديث طواف بلاد و سير امصار كردند
 مثل غارى و مسلم و داودى و حرايشان از اكابر اهل حديث و اين اگر چه نقل نيست بصحت حديث ليكن
 دعواى تواتر در مثل اين از اعجاب عجائب است و ايشان شرط كرده اند تواتر را در حديث امامت
 فخر اهل سنت و جماعت و كرده اند بر شيعه و كلام ايشان و در نجاه طوبى است كه در صواعق مخرقه ذكر
 كرده و بايزى اذان بطريق اختصار آورديم گفته است لانسلم كه مولى در نجاه معنى حاكم و والى است بلكه
 به معنى محبوب و ناصر است زيرا كه لفظ مولى مشتراك است ميان چند معنى معنق و عتيق و منصرف و داهر
 و ناصر و محبوب و يقين بعضى معانى مشترك بى دليل اعتبار ندارد و ايشان متقدم بر صحت امداد است
 محبوب و ناصر و على رضى الله عنه و كرم الله وجهه سيد ما و حبيب ما و ناصر ما است و سياق حديث بنزاع در بين
 منى است و يودن مولى به معنى امام مبدود و معلوم نيست در لغت نه و در شرح و ايج بى از ائمه لغت ذكر نموده
 است كه متفعل به معنى افعل مى آيد و مى گویند كه اين پير اولى است از فلان پير و نمى گویند كه مولى است از وى

بسی عرض از تمیض بر موالات تمییه است بر اجتناب از بعضی وی (باب بمناقب علی رض)

زیرا که تمیض بران دانی رد موکد تر است مزید شرف او را رضی الله عنه و انین جت قصد رک و بقول خود
 الست اولی بالمومنین من انفسهم و دغایز از این جت است و در بعضی طرق ذکر اهل بیت نبوت
 عموما و ذکر علی رضی الله عنه خصوصا آمده چنانکه نزد طبرانی و جزوی بسند صحیح آمده و این دلالت دارد که
 مراد حث و ترغیب و تائید بر محبت ایشان است و نیز می گویند که سبب این آنست که بعضی صحابه با علی
 رضی الله عنه در پیمن بوده و شکایتی از وی رضی الله عنه در بعضی امور و انکار وی بر وی نموده بود و چنانکه
 بریده اسلمی و در صحیح بخاری آورده و ذهابی صحیح آن نموده پس روی مبادک آنحضرت متبرکست
 و فرمود یا بایرید الست اولی بالمومنین من انفسهم الحدیث صحابه را ترغیب کرد و تائید درین نمود و گفت
 شیخ این خبر مسلم است که موثر به معنی اولی است ولیکن از کجا لازم آید که اولایا ماست مراد است بلکه بقریب
 و اتباع چنانکه در قرآن مجید می فرماید ان اولی الناس بنا و اهلیم للذین اتبعوه و دلیل قاطع بلکه ظاهر
 بر نفی این احتمال ندانیم مسلم را اولی ما ماست است اما ذیلی نیست بر امامت فی الحال بلکه در کمال
 و در وقت عقد بیعت مراد او تقدیم ائمه ثمه باجماع است و علی رضی الله عنه نیز در ان اجماع داخل
 است و نیزه چرخهای دیگر که مخرج است خلافت الی بکر بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و چگونه
 نص بر امامت باشد و حال آنکه حجت بنیاد بر دین علی و عباس رضی الله عنهما و نه غیر ایشان و وقت حاجت بدان
 بلکه احتجاج آورد بدان علی رضی الله عنه در وقت خلافت خود پس سکوت وی رضی الله عنه از احتجاج
 تا ایام خلافت دلیل است بر آنکه دانست که نصی نیست در وی بر خلافت وی عقیب وفات پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم با وجود آنکه علی رضی الله عنه خود تصریح کرده است که نصی نیست از ان حضرت
 بر خلافت وی و نه خلافت غیر وی چنانکه در اخبار صحیح آمده است و در صحیح بخاری و غیر وی آمده است
 که علی و عباس از ترور آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت بر آمده و عباس بعلی گفت بطلب
 این امر را اگر در بابا شد بدانیم آن را اذان حضرت و علی فرمود نمی طلبم الحدیث و اگر این حدیث نص
 می بود و امامت وی رضی الله عنه چه حاجت می بود بهراجت آنحضرت و پرسیدن از وی صلی الله
 علیه و آله و سلم و گفتن عباس که اگر این امر در بابا شد بدانیم آنرا با قرب عهد بیوم خبر خیم ماند دماه گما پیش
 و تجویز نسیان تمامه صحابه بیرون می بردند و پوشیدن ایشان آنرا با وجود علم بدان اذان قبیل است که
 عقل تجویز نمی کند آن را پس ایشان در حالت بیعت با بی بکر یا و داشتند آن را و عالم بودند بدان
 و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از رد در غیر خطبه خواند و آشکارا کرد و بی بکر در عمره او گفت
 که اصیر نشو و بر شما هیچ یکی چنانچه در اخبار آمده است و تحقیق ثابت شده است که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم حث کرده و ترغیب نموده است بر مودت اهل بیت خود و محبت اتباع ایشان

و فرق است میان محبت و خلافت و مشیعی می گویند که دانستند (باب مناقب علی رض)
 صحابه این نص را در لیکن اتباع نکردند آزاد انقیاد نمودند بدان نظم و عناد مکاره و امیر المؤمنین علی که ترک
 طالب و احتجاج کرد از جهت تقیه بود و این کذب و افتراست زیرا که وی رضی الله عنه فوت ننهاد داشت
 و کثرت بی انداز و شجاعت و یرا خود پر کوبند و با وجود آن از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نص
 مشید باشد و احتجاج بدان نیارد و عمل بدان کند از محال است و چون ابو بکر رضی الله عنه احتجاج کرد بدیث
 الاثمة من قریش حرا گفته که نصی بر خصوص علی رضی الله عنه واقع است احتجاج باین عموم چرایی کنی و بیعتی
 از امام ابی حنیفه آورده است که گفت اصل عقیده شیعه تمایل صحابه است و در واقع قابل اندک تمایز ایشان
 و می گویند همه غیر از این چند تن کافر رفته و قاضی ابو بکر با قتلانی گفته که در آنچه رفته اند و در اقصی بدان ابطال
 دین اسلام است تمام زیرا که چون گمان نصوص و ظلم و افترا و کذب ایشان در اول احکام اسلام
 بنقض ثبانی از ایشان واقع شد دیگر هر چه از احادیث و اخبار از ایشان مردی شده زور و باطل باشد بلکه
 این جنسیت و اجماع بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می کرد و که در صحبت وی این چنین بر آمدند
 و بغلی مرتضی نیز که ها و ن و تقصیر در خطاب می و تأیید آن کرد و این کلام شیخ ابن حجر است در صواعق محرقة و
 هنوز طول دارد و در آنچه مذکور کردیم کفایت است و با سه التوفیق و عین بود و روایت است از
 بریده اسلمی قال گفت خطب ابو بکر و عمر و فاطمة رضی الله عنهم خطبه کردند و خواستگاری نمودند ابو بکر
 و عمر فاطمه را فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انها صغیرة پس آنحضرت عذر آورد و
 گفت وی صغیره است فخطبها علی قزو جهامنه پس خواستگاری کرد و او را علی پس نکاح کرد
 او را ابی بنی امیه غنما رواه الفسائی و در بعضی روایات آمده است که گفت ام ایمن بعلی نو چرا
 خواستگاری نمی نمایی فاطمه را و حال آنکه ابن عمر رسول خدا را گفت مرا شرم می آید که باین حرف مواجه
 کند آنحضرت را پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود و رضی شد و چون علی رضی الله عنه رضای
 آنحضرت دریافت اظهار کرد پس نزوح کرد و آنحضرت فاطمه را با وی ۹۶ و عین ابن عباس
 رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم امر رسول الیها و الیها ابی علی را روایت
 است از ابن عباس که آنحضرت امیر کرد پس بستن درهای مسجد نبی که بجانب مسجد شریف بودند مگر در
 علی را شرح ابن و در باب مناقب ابو بکر که شده رواه الترمذی و قال هذا حدیث غریب
 ۷۷ و عین علی رضی الله عنه قال کانت لی منزلت من رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثم تکن
 لا حل بین الخلیق گفت ایچ یکی از اصحاب را از جهه تمایز و رعایت آیه هاج را و بدان بر تمامه حل آیتیه
 با علی است و فاقول بی آدم من آنحضرت را پیش از سر بر سر می گفتم اسلام علیه یانبی الله فان

تتمتع انصرفت پس اگر تنفخی می کرد آنحضرت با زنی گشتم و نبدانستم که (باب مناقب العشرة رضي)
بگادی مشغول است که مانع است از دود آمدن از نماز و حرآن فی الصراح تنفخ گلو رو دشن کردن و الادخلت
عليه و اگر تنفخ نمی کرد و در می آمد مبر آنحضرت و این مرتبه هیچ کس را نبود زیرا که دی رضی الله عنه
قرب نزدیک آنحضرت در خانه و اخلاط و مصاحبت و اخوت بهجت نسبت فاطمه زهرا المناسی ۸۶ و ۸۷ و ۸۸
قال كنت شاكيا فمر بي رسول الله و هم از علی است رضی الله عنه گفت بود من بیمار پس گذشت بمن
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و انا اقول و من می گفتم یحیی مت مرض و وجع اللام ان كان
اجلي قد حضر فإرحمني خدا را اگر هست اجل من که به تحقیق حاضر شده پس آسایش ده مرا یعنی
بمیران ناراحت باشم و خلاص شوم از سختی این و در اجل مدتی که برای عمر نهاده اند و اطلاق او به نخی موت
بهجت آنست که نخی آخر اجل و سپهری شدن مدت عمری خواهند و ان کما متاخر ادا اگر هست اجل من
پس مانده و هنوز زنده فأرقتی پس فراح مکر و ان زندگانی مرا دفع بغاوغن مجبه فراخی عیش
و ارزانی و زیستن و زندگانی و ان کان بلاه فصبرتی و اگر هست این بیماری برای امتحان و آزمایش
من پس تشبیه کرد ان مرا فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کیف
قلت چگونه گفتمی اعاده کن و باز گو فاعاد علیه ما قال پس اعاده کرد علی رضی الله عنه بر آنحضرت
و باز گفت آنچه گفته بود و فصر به بر جله پس زد آنحضرت علی را پاشی خود را متنه شود ازین شکایت و
بهجت غایت محنت و نشاط و تاب و برکت پایی مبارک و می صلی الله علیه و آله و سلم و شفا یابد
وقال اللهم هافه و گفت آنحضرت و دعا کرد خدا را عافیت بخش ادر او اشفه یا کنت شفا بخش
او را اشفک الی راوی شک کرده است راوی که همانند گفت را اشفه فما اشتهکیت و جعی بعد گفت علی
رضی الله عنه پس بیمار نشدم باز در و بعد از ان هرگز رواه الترمذی و قال هذا احد یث حسن
صحیح ۲۵۰ باب مناقب العشرة رضي الله عنهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طایفه وزیر و سید من ابی و خاص و
عبدالرحمن بن عوف و ابی عبید بن الجراح و سعید بن زید این ده تن از صحابه مشهورند بشهره ابره از بهجت
بشاد و ادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بهجت و همه ایشان قرینی اند و
ایشان را اندم و مناقب و آثار است که دیگر از انابت و باید دانست که بشاد و مخصوص با ایشان نیست
از بهجت و در آن باهل بیت نبوت از اولاد و ازواج و جرایسان را از اصحاب و به تحقیق تفصیل کرد ایم ما کلام
درین باب در رساله که مسمی است به تحقیق الاشارة الی تسمیه البشارة آنجا باید نگریست ۹۰ الفصل
الاول عن عترة رضي الله عنه قال ما اعد الله حق بهذا الا من هزله النقرة و ایت است از
امیرالمومنین عمر گفت در وقت گذشتن وی از عالم دو نصبت کردن خلافت مرا صحاب شومی را
نیست هیچ یکی سزاوارتر باین کار یعنی خلافت ازین چند نفر الذین توفی رسول الله آن کسانی که

کسانی که وفات یافت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هو منهم (باب مناقب العشرة رض)
 راض و حال آنکه آنحضرت از ایشان راضی بود یعنی کمال رضا داشت و زیاد را از صحابه و دیگر قسمی
 پس نام بر دو عمر این شش تن را حلیا و عثمان و الزبیر و طلحة و سعد و ابوعبد الرحمن و سعد
 بن ابی وقاص و ابوعبد الرحمن بن نوفل را و دو کس دیگر از عشره مبشره و انام مردیکی ابوعبیده بن
 الجراح که او را آنحضرت امین امت و امین حی الامین خوانده زیرا که وی پیش از عمر فوت شده
 بود و دیگر سید بن زید را زیرا که خویش وی بود و این عمر و زوج اخت وی بود و مقصود استخلاف یک
 کس بود از میان آنها و در بعضی روایات آمده که عمر ذکر کرد و او را در کسایک آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم راضی بود از ایشان و لیکن در اهل شومی داخل نگردانید و او را البخاری ۳۰ و عن
 قیس بن ابی حازم جاء بهمه و زای تابی کبر است که جاهلیت را در یافته و اسلام آورده چون بقصد
 مبايعت بدرگاه آمد آن حضرت وفات یافته بود و بعضی او را در اسماء صحابه ذکر کرده اند قال رایت یثرب طلحة
 شلاء گفت دیدم دست طلحه را مثل شل و مثل تپاه شدن دست یابو جهت خشک شدن یابو شده شدن و
 بعضی مخصوص تقسم اول دادند و قی بها العبی دست وی مثل به جهت آن شده بود که زکا داشت بدست
 پیغمبر را صلی الله علیه و آله وسلم یوم احد روز احد و طلحه روز احد خود را سپر آن حضرت ساخته بود و در
 جسد وی هشتاد و چند جراحت شده بود تا آنکه آلت مردی وی نیز بخروج شده بود و صحابه چون ذکر روز
 احد می کردند می گفتند آن روز بهام روز طلحه بود و او را البخاری ۳۰ و عن جابر قال قال العبی
 صلی الله علیه و آله وسلم من یتیمی یخبر القوم یوم الاحزاب گفت جابر که گفت آنحضرت روز
 خروءه اخزاب کبست که یار و مراجر قوم که قریش با یهود بنی قریظه و بنی النضیر جمع شده و اتفاق نمود
 بار رسول خدا بجناب برآمد و در اخزاب عبارت از ایشان است جمع خرب به منی کرده پس حی تنالی
 باد و بادان قربتاد و لشکر مانده فرستاده راهزمت داد آنجا فرموده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم که کسی هست که خیر این قوم یار و در فتن آنجا در آمدن میان ایشان شمر بود تا خرقین یار و قال الزبیر
 انما گفت زبیر من می آرم خرقوم را فقال العبی صلی الله علیه و آله وسلم ان لكل نبی محوار یا پس
 گفت آنحضرت بدستی مرا پیغمبر را جواری است و حواری الزبیر جواری من زیرا است جواری بکمر
 را و نشاید به منی مخاص و صامت ولی دیاری ده امشاش از حراست و تحقیق به منی یا ض و از نجاب
 است جواری بن عبی بنیه السلام و بعضی گفته اند که آنها گذران بودند که جامه سفیدی کردند و قصاصت
 می نمودند و زبیر سر عمه آنحضرت بود که صفیه نام داشت رضی الله عنها متفق علیه ۳۰ و عن
 الزبیر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من یأتی بنی قریظه گفت آنحضرت کبست
 که یابو بنی قریظه را که قبیله است از یهود و فیما بینی بخبر هم پس یار و مراجر ایشان فانطلقت من روان

شدیم من بسیارم خراب ایشان را دید ایما آنحضرت بعد از غزوه اُحزاب (باب مناقب المشركه رض)
 بنو قریظه بی قریظه شده و بازدهند و زایشان را آنحضرت سخت دفع کرد این حکایت آنجا گفت یادم در غزوه اُحزاب
 بنو قریظه هم بودند آنجا خراب ایشان را دید ایما آنحضرت جمع لی رسول الله زبیری گوید رضی الله عنه من
 در کوفی که خبر کرد فیه کثرت و باز آمد جمع کرد برای من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو یوسف و
 مادر و در اطفال فدا آنک ای و امی پس گفت آنحضرت فدای تو باد پدر و مادر من منی جمع کردن ابو یوسف
 این است متفق علیه ۵۵۶ و عن سعد بن حلی رضی الله عنه قال ما سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 جمع ابو یوسف لاحد الا سعد بن مالک گفت عان رضی الله عنه شینه من آنحضرت را که جمع کرد مادر و
 پدر خود را برای پیچ یکی نگار برای سعد بن مالک پدر سعد بن ابی وقاص است و مالک اسم این وقاص
 است فانی سمعته يوم احد يقول پس من پدری شیدم آنحضرت را و در غزوه اُحزاب که می گفت
 یعنی سعد را در وقتی که تیری انداخت بر آن یا سعد از من فدای آن ای و امی منی سمعته زبیری بعد از فدای
 تو باد پدر و مادر من گوید رضی الله عنه فیه زبیری اندک است و الله انما سمعته ۵۵۷ متفق علیه
 ۵۵۹ و عن سعد بن ابی وقاص قال انی لاول العرب رضی الله عنه فی سبیل الله گفت سعد بن ابی
 وقاص پدر منی من نخست از جریم که انداخت تیر در دوا و دشمن از من پیچ کس تیر در دوا و دشمن اخت
 و آن چنان بود که در اول سال هجرت ابو عبید بن الجارث را با شخصت کس بتعال ابو سفیان بن حرب و
 مشرکان او یگر ترسنا بد ایشان چنانی کثیر بود و پس میان ایشان حربی نیفتاد و آنکه سعد بن ابی وقاص
 تیری بجانب ایشان انداخت و این اهل تیری بود که در میان این امت در دوا و دشمن انداخته شد متفق
 علیه ۵۶۰ و عن عایشه رضی الله عنها قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول الله یبینه
 گفت عایشه زبیری در وقت قدوم آوردن وی مدینه را یعنی در بعضی جزوات لیلة شبی ظاهر
 ملاخیز داشت از بعضی اعدای دین سهرنگر تا در مقدمه مسج و ال فقال لیلت ز جلا صا لیا لیس منی پس
 گفت آن حضرت کاشکی یک مردی یخو کار رنگ بمانی کند مرا اذ سمعنا صوت یلاح ناگاه بشنیدیم
 و آواز آت چنک را از تیر و گمان و شمشیر فقال من هذا پس گفت آنحضرت کیست این
 قال انما سمعنا گفت من سعد بن ابی وقاص قال ما جاء بك گفت آنحضرت چه جز آورد و ترا وید سبب آمدی
 قال وقع فی نفسي خوف علی رسول الله گفت انما دور نفس من تیری بر پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم که نه است نهاد اعدای دین که می کنه با وی و آزادی رسانید فیه اخبره پس آمد و ام
 نا رنگ بمانی کنه او را و حد منی بجای آدم فدای الله رسول الله پس دعا کرد در سعد را پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم ثم نام و سرخو است کرد آن حضرت متفق علیه ۵۶۱ و عن ابنش قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم لکل امة امین و امانت دار است که در حقوق خدا و حق

و ثمن خيانتی کند و امین هذه الامة و امين ابن امت ابو عبیده (باب مناقب العشرة رض)
الجراح متفق عليه . و رو عن ابن ابی طلیحة (ضم میم و فتح لام و ت کون یا از مشاییر تابعین است
در بعضی نسخی یکی از اول قاضی بود و در عهد عبد الله بن الزبیر می شنیدند و از آنجا که قال سمعت عایشه و سلمت
من کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مستخلفا لیا و استخلفه کنت معی یوم غایبته و اذوال
آنکه هر سینه شمر عایشه که گرامی بود آنحضرت خلیفه خود کرد و آنکه اگر فرما بکنم و خود خلیفه می کرد و امید
کسی را از اصحاب قیامت ابو بکر گفت عایشه ابو بکر را جانشین می کرد و امید فقیر ثمن من بعد ابی بکر
پس گفته شد و پرسید و شد عایشه بعد از این که ابی ساضیت بعد از ابی بکر قیامت همین گفت عمر را
می ساخت فقیر من بعد همین گفته شد یکست بعد از عمر که او را خلیفه می ساخت قیامت ابو عبیده بن الجراح
گفت عایشه ابو عبیده بن الجراح را می ساخت که امین بود و ولایت ابن کاذب و ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز
گفت که مرا با خلافت چه گد است ابن علی است و عمر است و ابو عبیده بن الجراح هر که را از ایشان
خواهد خاندن سازید پس گفت از ولایت تر کیست پیش کرد و ترا آنحضرت برای کار دین ناپس کیست که
محرک و اندر دزد کار و دزد و راه مسلم ۱۰ و رو عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم کان علی حرام و روایت است از ابو هریره که آنحضرت بود بر کوه حرا که او را الان جبل نوری گویند
و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از نزول وحی در آنجا می نشین و وحی در آنجا نازل شد و
آنحضرت بود و ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر فتحرکت الصخرة پس جنید سناک
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم احد آنها کن بادش و محب
فما عليك الا انی او صدیق او شهید پس نیست بر تو که پیغمبر یا صدیق یا شهید که عبادت است از
عمر و علی و عثمان و طلحة و زبیر که همه شهید شده اند و شهادت طلحة و زبیر و واقعه حرب جمل است و در
حرب بلکه مردن آن چنانکه در مجلس مذکور است و زاد بعضهم و سعد بن ابی وقاص و زبیر و ده که در
اند بعضی از روایت این لفظ که سید من این وقاص یعنی می نریم حرام بود و آنحضرت و لم یزل کثر
علیما و ذکر کرده این بعضی علی را و لیکن این مشکل است زیرا که سعد بن ابی وقاص مقتول نیست و
در قهر و مرد که دو وادی عقیق داشت و آذود و شید از انجا و دفن کرده شده بفتح مکر آنکه داخل صدیق دارند
و صدیق اگر چه لقب امیر المومنین ابی بکر شده و نمی اند و لیکن معنی این منصرف نیست و دومی و صادق
است بر خیر او از صدیقان و سبوطی بطریق متعدد در مناقب امیر المومنین علی رضی الله عنه آورده که
این ادل کسی است که ایمان آورد و اول کسی است که مصافح می کند روز قیامت و این صدیق
اکبر و فاروق این است است یا مراد بشهید کسی است که او را ثواب شهید است چنانچه
بهر طو و امثال آن و الله اعلم و روایه مسلم و البصل الثانی * * * عبد الرحمن

بن عوف رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر (باب مناقب البشارة رض)
 فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وعلى فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد
 الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة وسعد بن زید فی الجنة وابو عبیدہ بن الجراح فی
 الجنة رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن سعید بن زید بن ابی ازجہ شہرت و امتیاز این دو کسر به شہادت
 جنت این هفت که در شہادت ایشان یک حدیث واقع شده باوجه دیگر که گفته اند و الا شہادت
 مخصوص و منحصر در ایشان نیست صرح بذلک العلماء و این جا بگفته است که برای آن سبب نباید شد که
 ذکر خلفای اربعه هر جا که در احادیث واقع شده و بعضی بعضی ترتیب شده و باین استنباسی بعد از اهل
 سنت و جماعت حاصل می گردد و اما کما آنکه که راویان غیر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده باشند
 فحاشا و کلا ایشان باندک تمیز و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند که تأییدی و سرایتی ندارد و مقصود بآن شادانی
 نمی پذیرد و در اینجا چه نوع کنند مذهب آن هم چنانکه هست ادای می نمایند تحقیق مذہب و تاویل کلام کار مجتهدان و
 قیاس است فہر ۲۰ و عن النبی ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ارحم امتی بامتی ابو بکر
 ہرمان ترین امت من است من کہ با حق و رفیق و موظف مردم را بخدای خود اند و میرساند ابو بکر است و اشہد ہم
 فی امر الله عمر و سخت ترین امت در کار دین خدا کہ بغض و شدت و جدال امر معروف و نہی منکر
 می کند عمر است و با صلہ قہم حیاء عثمان و راست و صبیح ترین ایشان از روی حیاء عثمان است نسبت
 چهار اہ عثمان رضی الله عنہ خصوصیتی و امتیازی نیست و حیاء شہید عظیمی است از ایمان غایب اصدق برای
 آن گفت کہ حیاء گامی حکم ظہیمت بشری نیز می باشد اگر چه بحکم شرع حق و درست نباشد اما حیاء صادق و معتبر
 آنست کہ موافق شریعت و مطابق حق باشد و اقرضہم زید بن ثابت و عالم تربیلم فرائض و موارد شہادت زید بن
 ثابت است کہ کاتب وحی بود از اجل مصحاب و جامع و کاتب قرآن بود و در زمان ابو بکر و عثمان رضی الله عنہما
 و اقرأہم ابی بن کعب و خواندہ تر قرآن را و ماہر تر و تجوید قرآن ابی بن کعب است وی نیز کاتب
 وحی بود و از اسبہ القرائی گفتند و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ادر اسید الانصاء نام کرد و عمر
 رضی الله عنہ سید المسلمین می گفت و چون سورہ کلم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب یا ذل شد
 آنحضرت فرمود کہ خدا امر کرده است کہ آنرا بر تو بخوانم و ترا بشنوام گفت وی رضی الله عنہ آیا خدا مرا
 نام برد گفت آنحضرت نعم نام تو برد و ترا بنام تو خواند پس وی کہ یہ کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله
 وسلم نیز کہ یہ برد و با صلہم بالجلال والحر اہم معاذ بن جبل و دانا ترین امت بجلال و حرام معاذ بن
 جبل است و وی رضی الله عنہ از سائر است و یکی از وفادارتن کہ حاضر شد عقبہ را و آنحضرت صلی الله علیه
 وآله وسلم او را موافقت داد بعد از عمر بن مسعود و قبل بہ جفر بن ابی طالب و فرستادہ و اعلم و فاضل
 یمن و وی دوران وقت ہر دو سال بود و در طاعون عمواس از عالم بر رفت و گفت خداوند این رحمت

رحمت است از تو بر بندگان تو خداوند مآذ و اهل و عیال و اراکان محروم (باب هفتم فی مناقب العشرة رضی الله عنهم)
 نداری و آرد و اند که در وقت رفتن از عالم می گفت خدایا چند آنکه خواهی بفرستی تو که میدانی که من ترا دوست
 می دارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعودی گفت بودیم ما که شبیه سید ایدیم معاذ را با بر ایم خلیل علیه السلام در
 مضمون این آیت کان امة قاتلة الله حقیقا و فتوی می داد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابو بکر و چون به من
 رفت می گفت عمر رضی الله عنه خالی گذاشت مهاد اهل بدین را از فقه و حاضر شد و می رفتی الله عنه مدد را
 و مشاهده دیگر را در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتی که کربیه کمر وند چرامی کمر بند و چه جز در کربیه آورد
 شما را گفتند می گوییم که منقطع می کرد و بموت تو گفت هلم و ایمان قائم اند تا روز قیامت بگیرید حق را از
 هر که باشد و رو کنید باطل را بر هر که باشد مناقب و رضی الله عنه بسیار است خارج از حد حصر و احصاء
 و لکل امة امین و امین هذه الامة ابو عبیده بن الجراح و مرهراست و امین است و امین ابن
 است ابو عبیده بن الجراح است و در دواتی مرهراست و امینی است و امین من ابو عبیده است و وی
 رضی الله عنه قریبی است به من و اصله با آنحضرت در فخرین ماکه جمع می شود حاضر شده جمیع مشایخ را
 همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روز بدر و بدر خود را بخت خدا و رسول خدا گشته و ثابت ماند
 با آنحضرت و روز احد و بر کشید و حلقه معترف که در رخساره مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 خایه بود بدین خود پس افتاد از جهت زوری که کرده و دندان بی دوی نیز در طاقون هموا سس
 رفت از عالم و در زمان عمر بن الخطاب و نماز که در وی معاوی بن جبل می گفت امیرالمومنین عمر در روز
 موت خود را که ابو عبیده بن جراح میبوی سپردم این کار را بوی یعنی امر خلافت را با اینا را بدست
 مشاورت و می تفویض می کردم و الله اعلم و رواه احمد و الترمذی و قال هذا احد بیث حسن صحیح
 و روی عن معمر بن قتادة مؤسلا و رایت کرده شده است از معمر بن قیس و سکون عن از قتاده و طریق
 ارسال و فیه در حدیث آمده است و اقضاهم علی و فاضی تر و کام کننده ترجیح از امت من علی است
 و لهذا عمر رضی الله عنه می مشاورت و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر بودی توقف می کرد
 و می گفت قفیه لا ابا حسن لها و عن الزبیر قال کان علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 یوم احد در همان روز است از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت و در جزوه احد و زوره و
 این بهجت غایت شجاعت و قوت اقدام می صلی الله علیه و آله و سلم بود بر حرب و هر که شجاع تر است و ندعه
 تر و او در کار زاریه مشتم و سلاح او و استعداد او برای جنگ زیاده تر و ازینجا معلوم می شود که استعمال
 اسلحه و مباشرت اسباب منافات به کل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المومنین
 بود و با وجود آن این جنس می کرد و تواند که اشغال این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست
 که اینها ناشی از عبودیت محض و امتثال امر است فتنوا الی الصخره پس بر خاست آنحضرت و

بن عوف رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال ابو بکر
 فی الجنة وعمر فی الجنة وعثمان فی الجنة وطلحة فی الجنة والزبیر فی الجنة وعبد
 الرحمن بن عوف فی الجنة وسعد بن ابی وقاص فی الجنة وسعد بن زید فی الجنة وابو حنبله من الخراج فی
 الجنة رواه الترمذی ورواه ابن ماجة عن سعید بن زید یکی از وجود شهرت و استیلا این ده کسر به ثمرات
 جنت این است که در ثمرات ایشان یک حدیث واقع شده باوجه دیگر که گفته اند و الا ثمرات
 مخصوص و منحصر در ایشان نیست صرح بدلك العلماء و این جا گفته است که برای آن متنبه باید شد که
 ذکر خلفای اربعه هر جا که در احادیث واقع شده و کلا در بعضی بعضی ترتیب شده و باین استنباسی مذهب اهل
 سنت و جماعت حاصل می گردد و اما کما آنکه که راویان تغییر ترتیب داده و موافق اعتقاد خود آورده باشند
 فحاشا و کلا ایشان باینکه تغییر و تقدیم و تاخیر رعایت می کنند که تأثیری در سرائق ندارد و مقتضوی آن ثباتی
 نمی پذیرد و این بخاطر دهنوع کننده ثبات هم چنانکه هست ادای نماید تحقیق مذهب و تأویل کلام کار مجتهدان و
 قضا است نه بر ۹۲۰ و حسن انفس ان العبدی صلی الله علیه وآله وسلم قال ارحم امتی یا متقی یا متقی ابو بکر
 هرمان ترین امت من باست من که با طاعت و رفق و موعظت مردم را بخدای خود می رساند ابو بکر است و اشهاد هم
 فی امراء الله عمر و سخت ترین امت در کار دین خدا که بغض و شدت و جدال امر و حرف و نهی متکرر
 می کند عمر است و اصدقهم حیاء عثمان و راست و صبیح ترین ایشان از روی حیاء عثمان است حضرت
 چهارم عثمان رضی الله عنه خصوصیتی و استیلا بری هست و حیاء شریفه عظیمی است از ایمان ظاهر اصدق برای
 آن گفت که حیاء گاهی حکم طبیعت بشری نیز می باشد اگر چه حکم شرع حق و در حقیقت نباشد اما حیاء صادق و منبر
 تأست که موافق شریعت و مطابق حق باشد و افر صهم زید بن ثابت و عالم تر بعلم فرایض و مواجبات زید بن
 ثابت است که کاتب وحی بود از اجل اصحاب و جامع و کاتب قرآن بود و در زمان ابو بکر و عثمان رضی الله عنهما
 و اقرأهم ابی بن کعب و خوانده تر قرآن را با هر نزد و تجوید قرآن ابی بن کعب است و بی نیز کاتب
 وحی بود و او را سید القراء می گفتند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را سید الانصاء نام کرد و عمر
 رضی الله عنه سید المسلمین می گفت و چون سوره لیم یکن الدین کفر و امن اهل الکتاب نازل شد
 با آنحضرت فرمود که خدا امر کرده است که آنرا بر تو بخوانم و ترا بشنوانم گفت و می و رضی الله عنه آیا خدا مرا
 نام برد گفت آنحضرت نعم نام تو برد و ترا با نام تو خواند پس وی کریم کرد و آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم نیز بکرید و او را صلوات الله علیه و السلام معاذ بن جبل و داناترین امت بحلال و حرام معاذ بن
 جبل است و وی رضی الله عنه از سایر است و یکی از یقینات آن که حاضر شده عقبه را و آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم او را مواجات داد و بعد از آن من صدود و قبل به جزیین الی طالب و فرستاد او را اسلام و قاضی
 بمن و وی دوران دقت هر دو سال بود و در طاعون عمواس از عالم رفت و گفت خدا و خدا این رحمت

رحمت است از یو برندگان تو خدا و ملائکه و اهل و عیال او را از ان محروم (باب مناقب العشرة و رضی)
 نداری و آید و اند که در وقت رفتن از عالم می گفت خدایا چند آنکه خواستی بفرست تو که میدانی که من ترا دوست
 می دارم یا چنانکه گفت و الله اعلم و این مسعود گفت بودیم ما که شش پیه سید ایدیم معاذ را با بر ایم خلیل علیه السلام در
 مضمون این آیت کان الله قانعاً حقیقاً و تنوی می داد معاذ در زمان آنحضرت و در زمان ابو بکر و چون پس
 رفت می گفت حمزه رضی الله عنه خالی گذاشت معاذ را اهل بدنه را از تنقه و حاضر شد و رضی الله عنه بد را
 و مشاهده دیگر را در وقت رحلت گفت اصحاب خود را وقتی که کربیه که در جراحی که بود و چه چیز در کربیه آورد
 شما را گفتند می گریه مرعوبی که مستطیع می کرد و بهوت تو گفت هلم و ایمان قائم اند تا روز قیامت بگیرد حق را از
 هر که باشد و رو کند باطل را بر هر که باشد مناقب و رضی الله عنه بسیار است خارج از حد حصر و احصاء
 و لكل امه امین و امین هذه الامه ابو عبيدة بن الجراح و مرهر است و امین است و امین این
 است ابو عبيدة بن الجراح است و در دایمی مرهر است و امین است و امین من ابو عبيدة است و وی
 رضی الله عنه قرشی است بهشت و اسلمه با آنحضرت و در قبرین مالک جمع می شود حاضر شده و جمیع مشایخ را
 همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روز بدر و در آنحضرت خدا و رسول خدا کشته و ثابت ماند
 با آنحضرت و در آنجا و بر کشید و حلقه و منفر که در رخساره بسیار که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 جایزه نمود بدین خود پس افتاد از جهت زوری که کرده بودند آن وی و وی بنزد طاعون حموا سس
 رفت از عالم در زمان عمر بن الخطاب و نماز که در وی معاذ بن جبل وی گفت امیر المؤمنین عمر در روز
 موت خود را که ابو عبيدة بن الجراح میبود وی سپردم این کار را وی یعنی امر خلافت را با این تیار را است
 مشاهده و رضی الله عنه می کرد و الله اعلم و رواه احمد و الترمذی و قال هذا حديث حسن صحيح
 و روی عن معمر بن قتادة مرسل و رواه ابی کثیر و ابی کثیر و ابی کثیر و ابی کثیر و ابی کثیر و ابی کثیر
 ارسال و فییه و در حدیث مرآه است و اقضاهم علی و فاضی تر و کام کننده تر بجای از امت من علی است
 و لهذا عمر رضی الله عنه بی مشاهده و فتوای وی رضی الله عنه حکم نمی نمود و اگر حاضر بودی توقف می کرد
 و می گفت قضیه لا ابا حسن لها و عن الزبیر قال کان علی الفی صلی الله علیه و آله و سلم
 یوم احد در همان روایت از زبیر رضی الله عنه که گفت بود بر آنحضرت و در غزو احد و زوده و
 این بهجت غایت شجاعت و قوت اقدام و رضی الله علیه و آله و سلم بود بر حرب و هر که شجاع تر است و نه
 تر و او در کار زابیه مشغول و سلاح ادا و استعدا و برای جنگ زیاده تر و ازینجا معلوم می شود که استعمال
 اسلحه و مباشرت اسباب منافات به کل ندارد زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سید المومنین
 بود و با وجود آن این جنس می کرد و تواند که امثال این امور برای تعلیم است می کرده باشد اما تحقیق آنست
 که اینها ناشی از عیوب و استمال امر است فنهی الی الصخره پس مرخواست آنحضرت و

متوجه شد بجانب یسکی بزرگ که آنجا بود تا بروی بر آید و بنشیند (باب مناقب العشرة رضى)
 و آنرا می گیرد قلم بپستخ پس توانست از جنت کوفتها که رسیده بود و فقط طلحه تحتها پس به نشست
 طلحه زیر آن حضرت با وجود آن جراحتها در خمها که داشت حتی استوی جلی العشرة تا آنکه بر آمد و قرار
 گرفت آن حضرت بر صخره ای خرد در اصل جبل اقدس معلوم و معروف است و سمعت رسول الله پس شنیدم
 پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم بقول می گفت اوجب طلحه واجب کرد این طلحه بر ای خود بهشت
 را باین عل که به محبت خدا و رسول خدا کرد و رواه العزمی و عن جابر قال نظر رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم الی طلحه بن عبید الله گفت جابر رضی الله عنه نظر کرد و آن حضرت بجانب طلحه
 قال من احب ان ينظر الی رجل یمشی علی وجه الارض وقد قضی نجهه گفت آن حضرت کسی که
 دوست دارد که نظر کند بسوی مردی که میرود بر روی زمین و حال آنکه به تحقیق مرده است و با بهتر مردن
 است یعنی اگر کسی خواهد که مرده را ببیند که مردی زمین می رود و فلینظر الی هذا ایس باید که نظر کند
 بسوی این اشارت به طلحه است و رضی الله عنه و فی رواية دور و داتی باین لفظ آمده است
 که من مره ان ينظر الی شهید یمشی علی وجه الارض کسی که شادی کرده اند او را که نظر کند بسوی
 شهید که میرود بر روی زمین فلینظر الی طلحه بن عبید الله پس باید که نظر کند بسوی طلحه بن عبید الله و تحقیق
 لفظ قضی نجهه آن است که نخب بنون و عاء و هاء و یعود و نه معنی نذر و موت و اجل آید و در آیت کریمه
 من الجن و منین رجال صا قوا باعاهد و الله علیه فممنهم من قضی نجهه و منهم من ينظر هر دو معنی تفسیر
 کرده اند یعنی از مسلمانان مردانند که راست گردانیدند هر چه عهد بستند با خدا پس بعضی از ایشان ادا
 کردند و نماندند نذدی که بجان سپاری و بدها خدا کرد و بودند یعنی مردند و در راه خدا و بعضی انتظار آن دارند
 و در حدیث نیز حمل بر مرد و معنی درست است و ظاهر در ثانی است چنانکه در روایت دیگر آمده شهید
 یمشی علی وجه الارض به حقیقت این اشارت است به موت اختیاری که حاصل می کرد و در اهل
 تسوگ و ادبای قارا با مراد بهوت غیبت از عالم تسکات با مستغرق در ذکر خدا و مشاهدات ملکوت
 و انجذاب بجانب قدس کمی سبب آن بهوت اختیاری است و سبب شیخ علی بنی
 رحمه الله علیه را و است مسمی به ایه تری عند فقد المرئی که در آنجا بیان موت اختیاری و سبب
 آن کرده اند و حضرت شیخ عبد الوهاب مبنی می فرمودند که بکار و رنگه معتظر شهرت یافت که شیخ
 جلی مبنی وفات یافتند مردم شنیدن این خبر دیدند و بخاشاش شیخ رسیدند و شیخ را دیدند تازه و خرم با سلامت
 نشسته پس بیاد آن فرمودند اگر یکی آن عالم را دیده و احوال آن نشاء و ایمان را یافته باید خبر دهد لاجرم
 نصیدق خبر او باید کرد بار آن ماباید که ندانند که ما را بآن عالم بردند و آن عالم را دیده آید ایمان اکنون یاد آن
 هم نماند و ما هم تجدید توپچی کنیم و لیکن در خوابت بها گفتند که این خبر نشان قول کار و تمامی در زممش

ماست که در کسب موت اختیار می کردیم رواه الترمذی (باب مناقب العشرة رض)
 ۱۰۰. وعن علي رضي الله عنه قال سمعت اذني من في رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول كنت
 على من نص شئذ گوشش من اذني ان حضرت که میگفت طلحة والزبير جاران مني في الجنة طاهرا
 و زبير و دهمسایه من اند در بهشت رواه الترمذی وقال هذا حديث غريب ۶۰. وعن سعد بن
 ابراهيم وقاص ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال يوم يبعثني يوم اجد رايي في
 سعد بن ابى وقاص که گفت آنحضرت باین برای وی در آن روز یعنی روز ابد اللهم اشد رحمة الله
 واسوار کردان نیز اندازی او را واجب دعوت و پاسخ ده و قبول کن دعای او را مناسبت اجابت
 دعا بتوت می ظاهر است که تیسرا از دعا بیز کرده اند چنانکه گفته است از هر که که تیر دعا می کند در آن دو کوبه با اجابت
 دعا می وی رضی الله عنه اثری از اجابت می وی بود که نخست در راه خدا کرد رواه فی شرح المسببه
 ۶۰. وعن ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال اللهم استجب لسعد اذا دعاك وسم از
 سعید بن ابی وقاص روایت است که آن حضرت گفت و دعا کرد خداوند اقبال و پذیرا کن مرسد را وقتی که دعا
 کند رواه الترمذی ۸۰. وعن علي رضي الله عنه قال ما جمع رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم اباه و امه الا بسعد گفت علی مرتضی رضی الله عنه جمع نکرد آنحضرت پدر و مادر خود را برای هیچ
 یکی مگر برای سعد قال له يوم احد گفت آن حضرت مرسد را در راه ارم قبل ابي وامي
 نیز اندازی تو مادر و مادر من وقال له ارم ايها الغلام المحزون وگفت آن حضرت مرسد
 را نیز بپند ازای کودک تو انا و حم و ولح حار و همای و زای و بنو و دوا و مشه و دبر و آفریده سکون زای و
 تخفیف و او نیز آمده فی الصراح جزو کودک رسیده و زورمند شده و جزو دایه منی پیشه آنحضرت
 از من نیز آمد و بودی رضی الله عنه چه ان کرد پست اسلام آورد و بر دست ابی مکر صديق بود و در آن
 وقت هند و بار رواه الترمذی ۹۰. وعن جابر قال اقبل بسعد فقال النبي صلى الله عليه وآله
 آله و سلم هذا اخي روایت است از جابر که گفت پیش آمد سعید بن ابی وقاص پس گفت آنحضرت
 این خال من است به معنی برادر مادر فلیرنی امر اخاه پس باید که بنماید مرا هر دی خال خود را یعنی
 بر این خال که من دارم و مانند او رواه الترمذی و قال وگفت جابر در توجیه گفتن آنحضرت سعد را خال
 خود و کان سعد من بنی زهرة و بدو سعد از بنی زهره که مخد از فریش است اولاد زهره بنت کلاب و کانات
 ام النبي صلى الله عليه وآله وسلم من بنی زهرة و بدو مادر آنحضرت از بنی زهره فلن لك قال
 النبي پس ازان جت گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سعد را هذا اخي این خال منست
 و فی المصباح بیج فلیر من پس باید که گرامی دارد و در خال خود را چنانکه من اگر ام می کنم خال خود را
 فلیرنی در دل لفظ فلیرنی و معنی گفته اند فلیر من نصیحت است و الله اعلم ۷۰. الفصل الثالث

عن قيس بن ابي حازم ناهي است حال او در حديث ثانی از فصل باب مناقب العشرة رضى
اول گفته است قال سمعت محمد بن ابي وقاص يقول اني لاول رجل من العرب رضى بهم
فى سبيل الله گفت قيس شنيدم سید را که می گفت بدرستی که من نخستین مردى ام از عرب که
از اخت بردار را جدا و از ايتنا نفز و مع رسول الله و بعد از من خود را و دیگر اصحاب بنمبر خدا را که
فرامی کردیم همراه بنمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و بالعاطعام الا الحبله و ورق العسر و بنودار را
خودش بگر حبله بضم حاء مهملة و فتح آن و سکون موحده و فتح آن دانم و بنودار اطعام بگر بگ سمر بلح
سین و ضم میم تا میم درختی است مشهور و اخلا و سمره است و آن مکان اخلافا لیضح کما تضح الشاة
تخفین بویکی از ما که می نهاد یعنی پشت خشک چنانکه می تند کوبند مال خلط و در حالی که نیست اکند و را
آلودگی و آبرزش بعضی اخراى او بعضی از جهت خشکی ثم اصبحت بغوا منذ تفرز لى على الاسلام
بسنر کشند بنوا سید که واقف می گردانند و تعلیم می کنند مرا و از احکام اسلام و تفریز به معنی توقیف آمد و یا تفریز
و نادب و توقیف می کنند مرا بر تفریز در حق اسلام و اصل تفریز به معنی بر و وسیع است و به معنی نصرت
دادن نیز می آید چنانکه در قولی است سبانه و تفرزه و توقفه زیرا که ناصر معنی می کند از منصوبه و دشمنان او را
مراد باسلام اینها است که لقل خنت اذن و ضل عملی بر آئینه تحقیق می بیند کشته و زیان کار کشته و
کم شده عمل من یعنی هرگاه بنوا سید مرا احکام اسلام و آداب نماز تعلیم کنند با این سابقه که من و اسلام دارم
و دیگر مرا سید فلاح و هدایت چه باشد و کانی او شوا به المی حمود و بودند بنوا سید که کنج چینی کرد و بدو دند و
شکایت بردن از سید بن ابل و قاصی نزد امیر انوار مین حمرو بود و دوی عامل عمر رضى الله عنه را بر کوفه و قالوا
للاحسن یصلی و گفته بودند نیک نمی کند و می نماز و او پس عمر تهدید کرده فرستاد او را و دوی نزد عمر کشت
حقیقت حال کرد پس تصدیق کرد و او را و گفت گمان من هم چنین است که تو می گوئی و در کرد بنی اسد
و مراد بنی اسد او را و از پیرین الحوام بن خولید بن اسد اند و از اینجا معاوم می کرد و که فخر بدیم و فصل
و اطهار کمال خود را به بیان و انق از برای مصطلحت و بنی دوق عار و منقحت و در دین جایز است و صحابه را
رضی الله عنهم مفاخرت میان خود و بدو بهجت اخراض صحبه صالحه متفق علیه ۲۰ و عن سعد قال
را یقنی و اذنا لث الاسلام و در صحیح بخاری لقل را یقنی هر آینه به تحقیق می دانم من خود را
و من سیوم اهل اسلام بودم و در روایت بخاری و انا لث الاسلام بضم ثا یعنی یک
اهل اسلام مقصود یکی است یعنی دو کس مسلمان شده بودند سیوم من مسلمان شده و گفته اند که مراد
دوی از آن دو کس ابوبکر و حدیجه است و صواب آنست که مراد سیوم مردان بلکه مردان مراد است
و در استیعاب گفته کردی هفتم هفت کس است مراد مردان غنم از مرد و زن و آزاد و بنده است
و ما احلکم احدا لا فی الیوم الذی احلتم فیه و اسلام نیاد و پیچ یکی بگر در روزی که اسلام آوردیم

آوردم من و در آن روز گفته اند که هیچ یکی درین کلام شامل او و خبر داد (باب مناقبه العشرة رض)
 نیست یعنی یاقه نشد اسلام از هیچ یکی مگر در روزی که اسلام آورد من و در آن روز که در آن روز مسلمانان
 یافته شد که منم و لقله مکثت سبعة ايام و اني لثالث الاسلام و به تحقیق در تکاب کردم من هفت روز و حال
 آنست که من سه یک مسلمانان بودم یعنی اسلام آورد من بعد از دو کس و بعد از آن هفت روز گذشته که کسی
 در آن هفت روز اسلام نیاورد و بعد از هفت روز اسلام آورد و هر که آورد این چنین تفسیر کرده
 است این حدیث را طبری فافهم رواه البخاري ٣٠٣ و عن عائشة ان رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم كان يقول لثمانية زوايت من كذا عابثه که آن حضرت می گفت مرزبان خود را که امر کن
 محاسن من بعدی بدستی که کارشاد حال شمار جنس چریست که داند بشه می اندازد و مرا به از من
 که عال شایه نخواهد شد و مردم بشایه معامه خواهند کرد و که متکفل و متصدی مهمات بیست شایه خواهد شد
 و توفیق بدان خواهد یافت و لن يصبر عليكن الا المصابرون الصديقون و صبر نخواهند کرد و بر شما و تقه احوال
 شما مگر آنهایی که کامل اند در صبر و صبر خوی و عادت ایشان است و کامل اند در صدق معامه و ادای حقوق
 قالت عائشة يعني المقتصدون گفت عابثه مراد می دارد آنحضرت از من صابران و صد بختان صدقه
 دهندگان و خیر کنندگان را زیرا که سوق کلام از بهر تفهات ایشان است ثم قالت عائشة لا يبي سلامة
 بن عبد الرحمن بسر گفت عابثه صدقه از برای شکر گذاری و اظهار منت داری عبد الرحمن بن
 عوف بن سري که ابو سلمه است و از کبار تابعین است سقى الله اياك من سلمه يميل الجنة بنوشانه
 خدای تبارک و تعالی بدو را از چشمه که در بهشت است و سبیل نام چشمه است در بهشت و در قاموس
 گفته سبیل خمر جنت و چشمه جنت و سبیل الجنة نیز روایت است به معنی آب سرد و آب روشن
 و خوش که بگور و آن و فرد شود و سبیل الجنة نیز به معنی سبیل و سبیل الجنة نیز آمده به معنی شراب
 بار و بعضی گفته اند خالص عانی از خمس و خاشاک و غیره و طبری گفته که یاد و سبیل زیاد شد ماکله خماسی
 گشت و دلالت بر خایت سلامت کرد و در و کمان این عوف قل تصديق على امهات المؤمنين
 و ابو عبد الرحمن بن عوف که به تحقیق تصدیق کرده بود بر نساء آن حضرت بحمد يقة بيعت باربعين
 لقابله باغی که فرود شده چهل هزار و درم یاد یار و اند اعلم رواه الترمذي ٣٠٣ و عن ام سلمة
 قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لازواجه گفت ام سلمه شایه
 آنحضرت را که می گفت بر ای زنان خود آن الذي يمشو عليكن بعدى هو الصادق البار و درستی آن
 کس که بدو شمارا بگفتای دست خود و نشر کند بر شما و او را بعد از من ادست صادق بنو کار اللهم اسق
 عبد الرحمن بن عوف من سلمه يميل الجنة خداوند بنوشان عبد الرحمن بن عوف را از چشمه بهشت
 ظاهر آنست که این کلام ام سلمه باشد چنانکه در حدیث سابق از عابثه مذکور شد و بعضی گفته اند که این کلام آن

حضرت زهرا که وی صلی الله علیه و آله وسلم دانسته بود که از وی

رضی الله عنه احسانی بازواج مطهره بوجو خواهد آمد و درین مبحث آنحضرت روایه احمدیه و عن حذیفه

قال جاء اهل نجران الي رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وایست از حدیث بن ابی یمن که از کبار

صحابه و صاحب سر رسول الله بود که گفت آمدند اهل نجران و فتح نون و سکون حیم نام وضعی است پس که در

سال دهم فتح شد و در بنای گفته موضع بیان چهار و ششم بسوی آن حضرت فقالوا یا سیدنا گفته یا رسول الله

ابعث الینا رجلا امینا بنزست بسوی ما مردی امین که در حق ما بخیاست راضی نباشد فقال لا بعثن

الیکم رجلا امینا حق امین فرمود آن حضرت هر آینه نمی فرستم بسوی شما مردی امین ثابت در امانت

فما تشرف لها المناصیر پس نگران شدند و منتظر گشتند بهجت این کلمه یا برای این امانت و امانت

مردم تا که ام یکی را اختیار کنند و که ام یکی باین سرصف مشرف و نماز کرد و قال و گفت حدیث فبعث

ابا عبید بن الجراح پس فرستاد آنحضرت بامینی بر آن قوم ابو عبید بن الجراح را متفق علیه

۶۶۰ و عن علی رضی الله عنه قال قیل گفت امیرالمومنین علی گفته شد یا آنحضرت یا رسول الله

من تؤمر بعدک کرا میر کردیم ما بر خود بعد از تو قال ان تؤمروا ابا بکر تجدوه امینا ز اهل الدنیا

گفت آنحضرت اگر امیری کرد و ایند ابو بکر دانی باید او را امانت داد و در حقوق دین رغبت نکنند و در دنیا

راغبنا فی الاخرة راغب در کار آخرت و ان تؤمروا امر تجدوه قویا امینا لا یشاف فی الله لومة

لاثم و اگر امیری سازید عمر را میباید او را توانا و محکم و امانت دار که نمی ترسد در اجرای احکام دین خدا

و ملاست هیچ ملاست کننده را و ان تؤمروا اهلها و اولادها فاعلمین و اگر امیر میباید علی را و نمی دانم

و نمی بینم شما البته آنرا تجدوه ها دیا موی یابی باید او را راه راست نماید و راه راست یابنده یا خلد بکم

الصراط المستقیم می گردیدی بر و شما را راه است و درین حدیث دلیل است که آن حضرت صلی الله

علیه و آله وسلم تنصیب و تعیین نکرد و در خلافت هیچ یکی و ظاهر آن می نماید که مراد بامیر بعد از آن حضرت بی واسطه باشد

و درین حدیث فوکر عثمان رضی الله عنه نیست و بعضی گفته اند که شاید آنحضرت ذکر کرده و دادی نسیان

کرد باشد و الله اعلم روایه احمدیه ۷۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله

ابا بکر زوجی ابنته رحمت که خدا ای تعالی ابو بکر را که نکاح کرده و او را و خرد خود را و حملنی الی

ه ا را الحجرة برداشت و سوار کرد و در ابرنامه در افتت کرد و آورد بسوی دارالبحریت آورده اند که

ابو بکر صدیق رضی الله عنه دو ناله پرورده و طیار کرده داشت بود که تا کی امر ببحریت شود پس یک ناله نزد

آن حضرت آورد و گفت یا رسول الله این را اختیار کن و سوار شو فرمود سوار شوم مگر آنکه بفروشی بدست

من دلی آن اختیار نمی کنم پس بهشت صد در هم بخرید و قرض کردم و صحتی فی البغار و صحت داشت

مرا و غار و اعتق بلا لایمان و آزاد کرد بلال را از مال خود یعنی در خط است من چگونه است یا اصیل

خریدن مال ما آن وقت و کمال ایمان نمائی است و اصل ما نخضرت : (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
صلی الله علیه و آله وسلم رحم الله عمو یقول الحق وان کان موار حمت کند خدای تعالی عمر را سبکو بدی اگر چه
بایع باشد ترکد الحق و جاله من صدیق گذاشته است عمر را حق گوئی و حال آنکه نیست مراد هیچ دوستی
از انبیا که دو بستی ایشان برای مراعات و دد امنت باشد رحم الله عثمان یستحبی منه الاملا ثکة
رحمت کند خدای تعالی عثمان را شرم می دارند از وی فرشتگان رحم الله علیه رحمت کند خدای تعالی
علی را اللهم ادرا الحق معه همیشه در خداوند ابرو و ان حق و اباعی ما نخضرت بکاسب که بکر دو علی و این
موافق حدیثی دیگر است که سیوطی در جمع الجوامع آورده که المقرآن مع علی و علی مع القرآن و رواه
الترمذی و قال هذا حدیث غریب و ۹۰۰ و باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم
به آنکه اطلاق اهل بیت بچند معنی آمده کسانی که حرام است بر ایشان زکوة گرفتن و ایشان بنو هاشم اند
و این شامی است آل عباس و آل علی و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث و رضی الله عنهم اجمعین و گاهی
بمعنی اهل و عیال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده شامل مراد و ارج مطهرات را و بیرون
آوردن نسائه آنحضرت از اهل بیت مکاره است و مخالف است مرسوق آیت کریمه و انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا زیرا که خطاب با ایشان است در اول
آیت و آخر آن پس بیرون آوردن ایشان از آنچه در میان واقع شده بیرون می آرد کلام را از
انسیاق و انتظام آنم فخرالدین محمد داری گفته که این آیت شامل است مرئسای آنحضرت را زیرا که
سیاق آیت مذامی کند بران پس بیرون آوردن ایشان را از ان و مخصوص کردن بنو هاشم صحیح
نباشد و نیز گفته که ادلی آنست که گفته شود اهل بیت اولاد آنحضرت و از و ارج او بند و حسن و حسین و رضی
الله عنهما از ایشانند و علی مرتضی نیز از اهل بیت است بدست معاشره اذ بنت پیغمبر و اولاد است او
مروی و اصنی الله علیه و آله وسلم و گاهی اطلاق اهل بیت چنان آمده که مفهوم می گردد اختصاص آن بناطفه
زهره و علی و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین و روایت می کند انس رضی الله عنه که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم می گذشت بخانه فاطمه چون برای نماز فجره مسجد می آمد و می گفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و رواه الترمذی و ابن ابی شیبة و از امام ساد
آمده که بودم من نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که خادم آمد و خبر کرد که علی و فاطمه بر استاده ایستاده
اند پس گفتم آنحضرت مرا بکوشو پس من اندرون خانه رفتم پستمر آمد حسن و حسین پس نشاند آن
حضرت حسن و حسین را در کنار مبارک خود و گرفت علی را بپاک دست خود و گرفت فاطمه را بدست دیگر
و به چسباندند خود و پیچید بر ایشان گفتم سیداه که پوشیده بودند آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفتم خداوند
انما اهل بیت من اند آمد و اند بسوی تونه بسوی آتش من و اهل بیت من و نیز از امام سیله آمده که گفت

باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم

آنحضرت این مسکن من حرام است بر هر جایی از زنان و هر جنب (در باب مناقب اهل بیت العقی صلعم)
از مردان مگر بر محمد و اهل بیت وی علی و فاطمه و حسن و حسین روایت کرد این حدیث را بهیقتی و تضعیف کرد
و باجماع اطلاق اهل بیت برین چهار تن پاک شایع و مشهور است و علامه در تطبیق این اقوال و توجیه این
اطلاقات گفته اند که بیت سه است بیت نسب و بیت سکنی و بیت ولادت پس بواسطه اولاد و بعد
المطاب اهل بیت پیغمبر اند صلی الله علیه و آله و سلم از جهت نسب و اولاد جد قریب و ایت می خوانند
و می گویند خانه فلالی بزرگ است و از واج مطهر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اهل بیت سکنی اند و
اطلاق اهل بیت بر زنان مردان و اعراض است بحسب عرف و عادت و اولاد و شریعت آنحضرت
اهل بیت ولایه و با وجود شمول اهل بیت تمامه اولاد آنحضرت و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله
علیهم اجمعین از میان ایشان مینماید بمرید فضل و کرامت و تدلیس محبت و مودت که نماز و مخصوص اند
چنانکه مبتدا از اطلاق اهل بیت ایشان در فضایل و مناقب و کرامت ایشان احادیث پیروزان از حد
و احصاء دارد و مولف ذکر کرده است درین باب بعضی بنی هاشم را ذکر کرده و علی و فاطمه را و حسن
و حسین را رضی الله عنهم اجمعین و ذکر کرده که در ابراهیم ابن رسول الله را و زید بن حارثه و اسامه بن زید
را نیز ذکر کرده و تقریبا در اکثر طرز از اوجت کمال محبت و عنایت آن سرور بایشان و با ارجت ادخال
ایشان در اهل بیت و ذکر بکر ذوالواج مطهره را و ختم کرده برای ایشان بنالی علامه و یا از جهت استبداد
و استقلال ایشان بر مناقب مخصوصه یا بسبب عدم ادخال ایشان در اهل بیت بنا بر رعایت تعارف
اطلاق او بر این سه و الله اعلم * ۱۷ الفصل الاول * عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الآية

گفت سعد وقتی که فرود آمد این آیت اند عا بناء ناولا بناء کم دعا رسول الله خوانند پیغمبر خدا صلی
الله علیه و آله و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء اهل بیتی پس گفت آن
حضرت خداوند ااینها اهل بیت من در و الله مسلم بدانکه این آیت مباهله می گویند و بهل به معنی
لعنت کردن است و بهله بضم و فتح به معنی لعنت مباهله لعنت کردن یکدیگر را و دعا کردن بد آن افضل
از بهال این است بعد از ان اطلاق کرده شد بر هر دعائی که کوشش کرده شود در ان و عادت عرب بود که
چون فوی میان خود اختلاف می نمودند و تمذیب یکدیگر می کردند و ظلم میکردند بیرون می آمدند و لعنت می کردند
یکدیگر را و میگفتند لعنة الله علی الکاذب و الظالم و آنحضرت را اعرش از دوگاه عزت که مباهله کند با نصاری
و این آیت فرود آمد فمن جاءك فیه من بعد جاءك من العلم پس کسی که حجت کند ترا پس
از آنچه آمده است ترا از علم و شریعت فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناکم پس بگو بیایید بخوانیم باسران
خود را و بخوانیم باسران خود را و نساءنا و نساءکم و بنو انیم از زنان ما را و زنان شما را و انفسنا
و انفسکم و ذانهای خود را و ذانهای شما را ثم نبه علی سائر اهل بیت و انهم علی الکاذب بین پس

پس بگردانیم لعنت خدا بر هر که دروغ گو است مایا شاپس بر آمد رسول (باب مضاف اهل بیت النبی صلعم)
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالی که در کنار خود گرفت حسن و حسین را که نزد و بودند در آن زمان و فاطمه
 پس آنحضرت و علی پس فاطمه سبحان الله این چه وقیعت و چه کسانند از باب این وقت و امر کرد آن
 حضرت بایشان که چون من دعا کنم شما معین گویند و چون میشوای فرمایان ایشان را دید گفت با قوم خود
 و ای بر شما من می بینم این رویار که اگر از خدا دور خواست کند که کوه را از جای بر کند بر می کند تا چنانچه بجای
 دید این وقت بر روی ایشان نافه بود که کافری گانه تا خدا و ریاضت و از جای رفت مومن محبت یگانه را
 که بمانند آتش است به حال باشد هر قدر من ذائق پس گفت این فرستاده ها و بپایند بایشان و اگر نه هلاک
 می شود و از پنج بر کرده میشود پس بقهر و جرات قیاد آورد و جزیره قبول کرد و چون مناسبت معنوی در درون
 نه اشتد بکمان نشدند و بیت معجزه از هر قول دشمن است بوی جنبیت پی دل بردن است فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اگر شما همگی نکرده و بایشان مسخ کرده می شد مذقروه و خنا بر و آتش می شد بر
 ایشان تمام دادی و از پنج بر کرده می شد و می سوخته تا به پزندگان بر درختان ۲۶ و حسن عایشه قالت
 خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم خدا را گفت عایشه رضی الله عنها بیرون آمد آنحضرت
 و ریاضت با دوی و علیه موی ظاهر حق و حال آنکه بر آن حضرت بگفتی بود که در روی نقشها بود
 من شعرا سود از موی سیاه و موی کمریم و سکون را کیم از صورت یا خمر که بر میان بخندد و مریض
 بطن میم و قیاس حاکم شده ده آنکه در روی نقشها پانزده باشد و بعضی به جیم نیز و ایت کرد و اند
 یعنی آنکه در آن نقش مریض معنی دیکر آینه باشد و اما تفسیر او و نقش مردان خطا است مگر آنکه
 پیش از تحریم رسا ویر باشد فجاء الحسن بن علی پس آمد امام حسن فاد غلله پس در آور و آنحضرت
 ادا اثم جاء الحسن بن علی فاد غلله پس در آمد حسین با حسن اثم جاء فاطمه پس سر
 آمد فاطمه فاد غلله پس در آور و آنحضرت فاطمه اثم جاء علی پس سر آمد علی فاد غلله پس در آور و ادا اثم
 قال انما يريد الله لیل هب عنکم المر جس اهل البيت یطهرکم تطهیرا می خواهی خدای تعالی مگر آنکه
 دو بر کرد و اند از شاپس کنایان را ای اهل بیت نبوت و پاک کرد و اند شمار پاک کرد دین در راه مسلم
 ۳۳ و عن البراء قال لما توفي ابراهیم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان له موصفا
 فی الجنة گفت بر ابراهیم عازب که صحابی مشهور است هر گاه که وفات یافت ابراهیم پس آنحضرت
 که از باره قبیل بود و از احوال آن در باب کسوف مجملی گذشته است گفت آنحضرت که بدستی هر
 او را بشیر دهند و هست در بهشت یعنی وی را در بهشت و در آن دوشیز دهند و از ابروی کنایه دوی
 یعنی الله عنه و در مدت رضاع از عالم رفته بود و بعضی تا ویان کرده اند و تمام رضاع را تمام کرد و آنندان حق
 تمامی لذت جنت و نهم آن مراد را گویا که بجای رضاع است و الله اعلم بحقیقه الحان و مریض بطن میم و کسوف

ضربه سحر است. بمن شير دهند و پنج مرد ديزد ايت است بر معنى (يا بيه فاقب اهل بيت النبى صلعم)
 شير دادن و بعضى از قوم صوفيه قدس الله امير اسم نابين حديث اشارى بر ترقى بعه المويست يافده اند
 و اين مسئله مختلف فیه است و در محل خود در ويجه پنجم کرده ایم و مختار نزد این دو روايت شويست
 آنست و الله اعلم و رواه البخاري رحمه الله و عن عائشة قالت كذا از واج المعنى صلى الله عليه وآله
 و سلم حنדה گفت عايشه بوديم با كه از واج بخند بر نزد آنحضرت فاقبات فاطمة پس روى آورد
 فاطمه رضى الله عنها ما تخفى مشيتها بكسرير من مشية رسول الله بنهان بود و همكار نمود هيت
 رويش و رفته فاطمه از دوشش و ز فاطمه پيغمبر خدا صلى الله عليه وآله و سلم را كه روى رضى الله عنها
 مشايه بود در هيت و هيت و رفته و دوشش تا آنحضرت صلى الله عليه وآله و سلم دور و ايات
 آمده است كه چون روى رضى الله عنها نزد آنحضرت صلى الله عليه وآله و سلم مى آمد پس مى ايستاد
 آنحضرت صلى الله عليه وآله و سلم و بوس ميداد و چون آنحضرت نزد روى مى آمد روى بزر
 هم چين مى كرد فلما را آسا قال پس هر گاه كه ديد آنحضرت فاطمه را گفت مر حيا يا بنتى فراخى و كشاد
 با و در ترس ثم اجلسها بستر بنشاند آنحضرت فاطمه را ثم سارها بستر سخني گفت با وى پنهاني فبكت
 بگناه شد يدا پس بگرهت فاطمه كرسن سخت فلما را اي حزنها سارها الثانية پس هر گاه كه ديد
 آنحضرت اند و همين فاطمه را سخني گفت با وى پنهاني دوم بار فاذا هي تضحك پس ناگاه فاطمه مى خندد
 و اين در ايام مرض موت يا قريب آن ايام بود فلما قام رسول الله پس چون برخاست پيغمبر خدا
 از ان مجلس صلى الله عليه وآله و سلم سالتها عما رك پس مى گويد عايشه پر سبهم من فاطمه را
 و كنتم جبر سخني پنهاني گفت آنحضرت با تو قالت فت فاطمه ما كنت لا فشى علي رسول الله صلى
 الله عليه وآله و سلم مرفه بستم من كه پراكنده و آشكارا كه دانم بر آنحضرت سر او را و ايشا پراكنده
 كرد اين خبر و در نجاسه نجاب اخلاصى امر او كه بار احباب است از اخبار و همين است مستند در
 گمان مريدان امر او مشايخ و فلما توفي قلت عليك همالى عليك من الحق پس چون
 وفات يافت آنحضرت گفتم من اينى به فاطمه مو كيه مى خورم بر توبه حزمى كه مراست بر توبه حزمى
 و فمحت ما و روى لها اخبر تني نمى كند ام ترا گفتم كه نزد من تو مرا قالت اما الان فنعمه گفت فاطمه اما
 اکنون كه آنحضرت از عالم رفت پس آرمى مى گوييم اما حين سارنى وى الامر الاول اما
 هنگامى كه پنهاني گفت مر او را بار اول فافقه اخبرنى ان جبر ثيل كان يجر رضى القرآن پس
 به روى كه آنحضرت خبر او را كه جبر ثيل بود كه سقاه ميكرد مرا قرآن را و سخن اند با من قرآنى طريقه است چنانكه
 حافظان با يكديگر بخوانند كلى منة هر سال يكبار و آن در رمضان ميود و انه عارضى به العام مرتين
 و بد رستى جبر ثيل معارضه كه در قرآن اسباب و بار و لا اري الا جلا الا قد اقترب و كان نمى بر من

مدت حیات را اگر آنکه نزدیک آمد است سپری شدن آن زیرا که (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
 سار خنده و یار بر نداشت معناد مستمر و بیست بحفظ القرآن و حفظ احکام اوست تا کامل شود امر وین
 و تمام کرد و دینست فیاتقی الله پس قوی کن و بر یمن کن ای فاطمه از جرج و اصبوی و صبر کن دانی نعم
السلام اذنا لك پس بد رستی من بگو بیست و نه ام من مرا ای تو سلف بدان و قرابتان و گذشته
 فیکیت پس چون آنحضرت خبر فات خود داد بگردد سستم فلما رای جزء می سارنی الثانیة پس
 اینکای که دید آن حضرت ناشکیائی را پنهانی گفت مرابا را دیگر قال یا فاطمة الا تو ضعیفان ان تکیون
میلان انساء اهل الجنة گفت آن حضرت ای فاطمه راضی هستی که باشی تو بمنزله زنان از میان زنان
 بهشت ان النساء العالمین یا گفت بیبی النساء العالمین یعنی دل تنگ مباش و از خدا راضی
 و شاکر باش که ترا این مرتبه داده است و فی دوایه و در دایمی این چنین آمده که گفت فاطمه فسارنی
فاخبرنی الله یقبض فی وجهه فیکیت پس سخن پنهانی گفت آنحضرت مرا پس خبر داد مرا که وی
 قبض کرده می شود درین و در وی که دارد پس گریستم من ثم سار فی فاخبرنی انی اول اهل بیته
اوجهه فضحکیت پسر پنهانی گفت مرا پس خبر داد مرا که من نخستین اهل بیت اویم که در پی می روم
 او را یعنی بعد از وی خود و از عالم می روم من پس خندیدم من و انبیه تخفیف است و به تشدید نیز روایت
 است متفق علیه مد آنکه این حدیث ولایت دارد بر فضل و طمیه بر تمامه انساء مومنات حتی از مریم و آسیه
 و طحیه و عایشه هم چنین گفته است سیر طی و در بعضی احادیث مردم بنت عمران را از عموم نساکه زهرا
 رضی الله عنها برایشان تفصیل داد و اسباب تشاکر ده است و در حدیث دیگر آمده که مثل فاطمه و درین امت
 مثل مریم است در قوم خود یعنی فاضله از غیر خود و تواند که اختلاف این اخبار به جهت تدرج اخلاص آنحضرت
 بود صلی الله علیه و آله و سلم بر فضیلت فاطمه بوحی و اعلام پروردگار تا آخر عموم فضل وی بر تمامه انساء
 عالم ثابت شد و الله اعلم و بعضی از علما عایشه را فضل ننهد بر فاطمه از جهت آنکه عایشه باین غیر در بهشت باشد
 و فاطمه باعلی و لابد مقام و مکان پیغمبر اعلی و اشرف از مقام علی است و لیکس در احادیث واقع شده است
 که آنحضرت با فاطمه خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین و یکای حکان و یکای مقام خواهیم بود و نیز
 می گویند عایشه مجتهد بود و در زمان خلفای اربعه فتوی میداد و اجتهاد می کرد و مسبو طی و در فتاوی می گوید
 در نجاسه مذہب است اصح مذہب آنکه فاطمه رضی الله عنها افضل است از عایشه رضی الله عنها و بعضی
 بسواست رفته اند و بعضی در توقف اند و استروئی از حنفیه و بعضی فتویه توقف مال نزد و عن مالک
 و از ان سید مذکرت فاطمه بضعة من النوی فاطمه گوشت پاره پیغمبر و لا افضل علی بضعة من رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم احدا فنیات نمی نهد من هر یک باز پیغمبر هیچ کس را و اما مسبوکی فرموده است
 که آنحضرت را درین است آنست که فاطمه افضل است بعد از وی مادرش تا بعد از ان عایشه رضی

الله عن ابن عباس ودر حدیثی است (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
 که حیثیات مختصات اند و بعضی اخصیات به معنی کثرت ثواب دارند که علما اعتبار کرده اند ولیکن هیچ کس
 بحسب شرف ذات و طهارت طینت و پاکیزگی جوهر منطوقه و حسن توضیح زبانه و الله اعلم و عن
 المسور بن مخرمه و سکون سین نهاده بن مختومه بفتح میم و سکون حاء بحقه صحابی منبر است و ولادت یافت بکر
 بعد از محترت بد سال و قدم آورد و پندیده سه شمان آن رسول الله را بیت می کند که پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم قال فاطمة بضعة مني فاطمة گوشت باره من است بضم بفتح باو کسر ضاء و بحقه پاره از گوشت
 دستان است لال کرده است باین که هر که داشت نام کبد فاطمه را اگر فرمود من اغضبها اغضبني پس
 کسی که در خشم آورد او را در خشم می آرد مرا از جنت مکان حرمت و اتقی و وفی ذوایه یزیدی ما از اینها
 بدی آید فاطمه خوش میگرداند و از هر چیزی که بدی آید و ناخوش میگرداند او را و یوفی یعنی ما از او آزار
 می کند مرا چیزی که آزار می کند او را امتحق علیه و در روایات آمده است که حادث بن هشام برادر
 ابو جهمل خواست که تزویج کند دختر ابو جهمل را که نامش عوز او بود و بعالی بن ابی طالب و در روایتی آمده که علی
 خواستگاری کرد و از او اذاعه داد که حادث بن هشام است و استشاره کرد از آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم فرمود هر گاه از آن نکم بمان و بغضب آمد و این حدیث فرمود و گفت من حرام نمی گردانم حلال بود و حلال
 نمی گردانم حرام را و لیکن هرگز جمیع نشو و خرد و دست خدا و دختر دشمن خدا و دو کاک جالس علی مرتضی
 آمده و حد را خوانی نمود و گفت من هرگز نکم چیزی را که ترا ناخوش آید یا رسول الله و مر این حدیث را طریقی کثیره
 است ۹۰۶ و عن زید بن الزقم صحابی مشهور است بخروا است بسیار همراه آنحضرت کرده و اتفاق ابی بن
 رسول را ظاهر کرده و باعث نزول سوره اذا جاءك المنافقون شده و وی از خواص علی مرتضی بود رضی
 الله عنهما قال گفت قام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ما فیما عظیمایا بماء یدعی عما بین مسكة
 و الماء ینه استناد آنحضرت بختیله و زبانی میان مادر و موضعی که در آنجا آبی بود که خورنده میشود او را تخم برشم خا
 و نشد بدسم و خدیو تخم که معاقل او را با سیب منقشب علی مرتضی مذکور شد عبادت اندان است عذیر حوض آب
 و تخم نام آن موضع است و آن آب را تخم غدیری خوانند و این موضع میان مکه و مدینه است بحقیقه بخم جیم و سکون
 حاء نهاده و فاکر نام موضعی مشهور است فحمد الله و اثني علیه پس سپاس گفت آنحضرت خدا را و ستایش کرد
 بر دی و وعظ پند داد و ذکر و تذکیر کرد و ثواب و عقاب خدا را و جان یاد داد و تخم قال ستر گفت آنحضرت
 اما بعد الا ایها الناس انا بعد محمد خدایان و آگاه باشید ای مردمان انما انا بشر یوشک ان یتا تینی رسول ربی
 نیستم من نگر آدمی نزدیک است که باید مرا فرستاده پسر و درگاه من یعنی ملک الموت که بجان ستاندن
 آید فاجیب پس اجابت کنم من و قبول کنم امر برود و بگذرد و در واقع قریب بود اجل آنحضرت صلی
 الله علیه و آله وسلم این واقعه در آخر ذی الحجه بود و بعد از رجوع از حجه الوداع و رحلت او در بیج الاول

الاول وانا تارك فيكم الثقليين من كنه ارضي وارض وارض وارض (يا ايها الذين آمنوا اهل بيت النبي صلعم)
 ودر متاع نفوس ادا كه كتاب الله واهل بيت رسول الله اند چنانكه بيان ميكند و ثقل يكسر منزه كراني و ياد و
 بضم و شين متاع سيار و چشم او و هر چيز نفوس مضمون اين چنين است و در قافوس گفته كه در حديث
 باين معني است و بعضي گفته اند كه كتاب الله واهل بيت را بيان جيت ثقل گفته كه اخذ و اتباع آن ثقل
 است كه هر كس بار آن نتواند برداشت و چون و انفس را بنز ثقلين كوچك كه بار زمين اند چنانكه بر دانه بار
 مي كند و مناع زمين اند كه بايشان مبنود است با با عينا و نقاست ايشان نسبت بحجرات و كتاب و سنت
 نيز موجب عمارت زمين و صلاح عالم اند بعد از ان بيان كردن ثقلين را و فرمود او لهما كتاب الله فيه الهدي
 و النور اول ثقلين قرآن است كه در دوي بيان داده است است كه به عبادت و دنيا و آخرت ميرساند و در
 دوي روشنايي است يعني بيان اعمال است كه به ان راه روشن كرد و در بيان به منزل مقصود برساند و نور از
 اسمي قرآن است فخذوا كتاب الله و استمعوا له و اطيعوا امر الله و اطيعوا امر رسول الله و اطيعوا امر
 و از دست ندهيد اقيمت علي كتاب الله پس بر انكيخت ياد او بر علائق بر عمل و نيك كتاب خدا
 و در غيب فيه و در غيب بود و در امان داد مردم را بر ان ثقل و اهل بيتي پيغمبر گفت آنحضرت و دوم
 اهل بيت من اند اذ كر كنم الله في اهل بيتي ياد ميدهم شمار خدا را و ميترسانم از عتاب او بر تقصير كردن
 شما در حق اينها اذ كر كنم الله في اهل بيتي كه فرمود اين گفته را براي رسالعه و نيك و معني اهل بيت
 معلوم شد و حمل اين بر جميع آن معاني در است خصوص صابر معني آخر كه محبت و تعظيم ايشان در عايت
 حقوق و آداب ايشان اقدام و اتم است و ظاهر جهان مي نمايد كه اين اشادت با حضرت است
 چنانكه اول ثقل كتاب است و باين معني نامه مومنان مطيع اهل بيت نبوي و آل او پيغمبر و ولي مقصد احكام
 علي نرذمي رحمه الله عليه و رحمه واسعه در توارا اصول مي فرمايد كه بمرت و دمرت است بمرت و بمرت ذكر
 و اهل اين مرد و خانه سبب آباداني عالم است ظاهر و باطن و صلاح كار خانه دنيا و دين است ساكنان بمرت
 جسم اهل و عيال و اولاد صور مي آيد و ساكنان بمرت ذكر علماء و ائمه كه اولاد منوي آن حضرت صلي الله
 عليه و آله و سلم و سبب عمارت خانه دين و انباس بناء شريعت اند و مثل بقرينه نوح و احوال آن در شان
 ايشان صادق است و هر كه جامع اين دو صفت افتاد و نسبت ديني را با نسبت طيبي جمع كرد ايمد انهم و اكمل شد از خير
 خود چنانكه بعضي از اولاد اينا كه جامع اند ميان علم و بنياديت و ولايت و با وجود آن رعایت ادب و تعظيم و
 تقديم و آداسي حقوق نسبت طيبي و واجب و لازم است هكل احوال الحكيم و في رواية و در داني مدح
 كتاب الله اين چنين آمده كه كتاب الله هو جبل الله كتاب خدا جبل است جبل و در لغت ريسر و به معني جود
 و امان و پيوستگي نيز آمده يعني همه و امان است كه هر كه بدان كتاب كند از جهات خدا من گره و در سبب
 پيوستگي است بحجاب قرب حق و ترقي به معارج قدس من اتبعه كان هادي الهدي كسي كه پيروي

که کتاب خدا را در آن کتب بر آن باشد بر او است و من ترک که کان علی (باب مناقب اهل بیت الهی صلعم)
 الضلاله و کسی که بکند از او را در آن کتب بر آن باشد بر کمرای و او را مسلم ۲۷۰ و عن ابن عمر
 رضی الله عنه آنکه کان از اسلام علی ابن جعفر قال مردیست از ابن عمر که وی بود چون سلامی کرد بر
 عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می گفت السلام عليك یا ابن ذی الجناحین سلام بر تو ای پسر خداوند
 و باز و دزد الجناحین لقب جعفر طیار است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بعد از شهادت وی
 و در غزه سوره که از بلا داشت است و مدینه دید که دوبار دارد و با ملائکه در طیران است جبران شده که این چه
 حال است به از آن جبرآمد که وی شبهه شده از آن دو را و از جعفر طیار می گفتند و ذوالجناحین لقب می کردند
 و در دینی آمده که دیدم جعفر را در بهشت که طیران می کند با ملائکه و او را البخاری ۵۸۹ و عن البراء
 قال رأیت النبی صلی الله علیه و آله وسلم و الحسن بن علی صلی الله علیه و آله یقولان کنت برأی بن عازب
 دیدم آنحضرت را و حال آنکه حسن بن علی بر دوش او است و زمانی که می گوید آنحضرت اللهم انی
 اchiedه فاحبه خداوند ابد رستی من دوست میدارم او را پس دوست دار تو او را چه اول بنضم همرا
 و کسر حاد ضم باست و ثانی بفتح همرا و فتح با متفق علیه ۵۹۰ و عن ابی هریره قال خرجت مع
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فی طائفة من المهاجرین گفت ابوهریره بر من آمد همرا آنحضرت
 در پاره از روزی که منی خباء فاطمة تا آمد آنحضرت خانه فاطمة را و خباء بکمر خاتم محمد و موهو و خیمه و مراد
 این طایفه است و در بعضی نسخ مضایح جناب بر جیم و نون به معنی آسمان و صحن خانه آمده
 و ظاهر آنست که این تصحیف است کذا قالوا فقال اثم لکم اثم لکم پس گفت آنحضرت آباء شما
 بود که است کرد گفت یعنی حسمانی جواب آنحضرت بلکم امام حسین را و می طلبد او را و گفت
 آباء آن کودک اینجا است و لکم رخصه لازم و فتح کا فیه تخلف بخدمت منی می آمد یکی از آن نمائی جنبر است
 اینجا آن منی مراد است غلم یلمت ان جاء پس و در کتاب نکرد آنحضرت تا آن کودک آمد
 و در رسید و لستی و زمانی که می دید و چنانکه عادت طفلان است حتی اعتیق کل واحد
 تنهها صاحب خانه تا آنکه دست و در کردن یک دیگر افکند هر یکی از آن دو یعنی آنحضرت و امام حسن صاحب
 را یعنی هر دو یکدیگر پسند فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اللهم
 انی احمد خداوند ابد رستی من دوست می دارم او را فاحبه پس دوست دار تو او را و احب من
 بخدمه و دوست دار کسی را که دوست میدار او را اللهم ارزقهما متفق علیه ۵۹۱ و عن ابی
 بکره بفتح با و سکون کات در آخرنا صحابی مشهور است نام او قبیح بنضم نون و فتح فاین الحاد ثقی است
 و احوال او را در نوشته شده است قال رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی المنبر گفت
 دیدم آنحضرت را بر منبر و الحسن بن علی رضی الله عنه در پهلوی آنحضرت بود

وهو يقبل على الناس مرة وعليه أخرى وحال أمه أن حضرت رومی (یا با مناقب اهل بیت النبوی صلعم)
 می آمد بر مردم یکبار و بر حسن بن علی بار دیگر یعنی گاهی بجانب مردم می نگر و برای و حفظ و نصیحت و گاهی بجانب
 دی از روی شفقّت و محبت و میقول ان انبی هذا امیر و می گوید آن حضرت بدرستی این و بر سر من
 سجده است گفته اند سجده آنکه فایق باشد قوم خود را و دیگری و بعضی گفته اند سجد آنکه غالب نماید بر روی غضب
 و می یعنی حلیم و اخلاق سید بر معانی بسیار آمده مربی و مالک و شریب و فاضل و کریم و حکیم و شجاع این نام و قوم و
 رئیس و مقدم و لعل الله ان يصلح به بین فقیهین عظیمین من المسلمین و امید است که خدا صلح دهد به سبب
 وی میان دو جماعه بزرگ از مسلمانان اخبار است از آن حضرت از تفرق مسلمانان به دو فرقه فرقه با حسن
 و فرقه با معاویه و امام حسن احو بود بخلافت زیرا که شش ماه باقی مانده بود از سی سال که آنحضرت
 نهاده بود و میگوید قول خود که الخلافة بعدی ثلاثون سنة پس شفقّت و رحمت بر امت جد خود را بر آن
 داشت که ترک مایک دنیا کرد و در غیبت در مایک آنجهان نمود و روایت کرده اند که گفت منی خواهم که یک
 قطره خون از امت محمد ریخته شود و این حدیث دلالت دارد بر آنکه هر دو فرقه بر ملت اسلام اند و چون
 یکی نه بر حق بود و اهل سنت و جماعت را صلح امام حسن رضی الله عنه دلیل است بر صحبت امامت معاویه
 و رواه البخاری ۱۱۰۰ و عن عبد البر بن ابی نعمه بنصره بن و سکون عن معاویه قاضی زاید غایب
 فاضل گفته است از عباد کوفه بود و همیشه بر کمر سبکی صابر بود و حجاج او را گرفت و در خانه تار یک در آورد و
 و در بست و بعد از باز ده و در بر آورد و ما بکشند و اگر مرد و باست دفن کنند و بدیدند استاده نمازی کنند پس
 سر داد و گفت برو هر جا که خواهی قال سمعت عبد الله بن عمرو و سأل رجل عن المحرم گشت شنیدم
 ابن عمر را و حال آنکه سوال کرد و بود و آدم رومی یعنی از اهل عراق از حکم محرم قال شعبه احسبه
 يقتل الله باب گشت نمیده که رومی این حدیث است از عبد الرحمن گان می برم که بر سبید از حکم
 محرم کی کشته گس را یعنی اگر محرم کسی را کشته جزای آن چیست و چه لازم می آید بر وی دم یا صدقه یا هیچ چیز لازم
 نمی آید قال اهل العراق یسألون عن الله باب گشت ابن عمر اهل عراق می پرسند بر از جزای
 کستن ماس و قول قتلوا ابن بنت رسول الله و تحقیق کشته اند بر و خنجر خنجر خدا را اصلی الله
 علیه و آله و سلم یعنی امام حسن را قال رسول الله و گشت بنمبر خدا اصلی الله علیه و آله و سلم هما
 ریحانی بن الدنیا و ریحان و تابد یا موقوفه حسن و حسین و ریحان من اند از دیار ریحان به منی رحمت
 و راحت و در ذوق آید و در ریحان باین منی گویند و به منی کیا و خوشبو و باین منی نیز تشبیها اطلاق کرده
 می توان کرد دو ریحانی و ریحانی و ریحانی ماسکون و سکون یا نیز روایت است و طبعی گفته اند که موقع لفظ من
 الله یا مثل قول او است من دنیا کم و حدیث حجب الی من دنیا کم و رواه البخاری ۱۲۰۰ و عن انس قال
 لم یکن احد الا به یا انبی صلی الله علیه و آله و سلم من الحسن بن علی گفت انس نبود هیچ یکی مانند او

آنحضرت از حسن بن علی و قال فی التحدین ایضا کان اشیعهم بر رسول (بانی مذهب اهل بیت الانبی صلعم)
 الله و گفت انس و انما هم حسنین نیز بود مشایخه ترین مردم به پیغمبر صلی الله علیه و آله و علم یعنی نسبت
 بر خودم دیگر بر حسن و در فصل ثانی از حدیث علی رضی الله عنه بیاید که حسن مشایخه تر بود از حسین و حسن
 بایان ترازان رواه البخاری ۱۳۰ و عن ابن عباس قال ضعیفی النبی صلی الله علیه و آله وسلم الی
 حد و قال اللهم هلانة الحکمة گفت ابن عباس فرام آورده و یوست مرا آنحضرت پسینه خود پس
 گفت خداوند انعام کن او را علم و حکمت و معرفت حقایق اشیا و عمل بد آنچه منزه از آساست و بعضی گفته
 است و دست کردار می و ذاست گفتاری و فی روایة علمه الکتاب تعلیم کن او را کتاب الله که مثل
 تمام عالم و حکمت است رواه البخاری ۱۴۰ و عنه ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم دخل الخلاء
 و هم اذ ابن عباس است که آنحضرت در آن دست و پا در ایضا و آمد دست بجای فوضعت له وضوء
 پس نادیدم من برای آنحضرت آب وضوء و بفتح و او آب وضوء این در شبی بوده است که ابن
 عباس در خانه خود پیچیده که از انداخ مطهر بوده است بیخوت کرد و دو آنحضرت بنهد بر خاست و ابن
 عباس صیغری و چنانکه در باب قیام التلیل که ثبت فلما خرج قال من وضع هذا پس چون بر آمد آن
 حضرت از منوها گفت که نهاده است این آب را فافخه پس خبر داده شد یعنی گفتند مردم خانه که این
 نجاست نهاده است فقال اللهم فقهه فی الدین پس دعا کرد و آنحضرت و گفت خداوند امانا که در آن
 او را در دین این عالم و فضل و دانائی ابن عباس از آنجا بوده است که بیک خدمتی که آنحضرت را کرد
 باین جمله مشرف شد خداوند است باید کرده که مردان ز خدمت بجائی رسیده متفق علیه ۱۵۰ و عن اسامة بن زید
 عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم کان یأخذ به و الحسن فیقول اللهم اخیها فانی اخیها
 روایت می کند اسامة بن زید از آنحضرت که آنحضرت می گرفت او را و اسامة می گفت
 خداوند او دوست دارد این دو را زیرا که رستی که من و دست میدارم ایشان را زید بن حارثه بولای
 آن حضرت و مبتنای او بود و اسامة پس او را آن حضرت بعد از دست داشت تن از پدر او اسامة
 است و این مرتبه و دوستی میداشت که مایه حسن پاک جا بیکر و دو و محبت شریک می داشت و این چنین
 می فرمود و خود را در حب رسول الله میگذاشت بکسر طه معنی محبوب و بود اسامة رضی الله عنه کودکی سیاهی چنانکه
 خانه زادان میباشند از آنکه برابر من سکین نظر است آثارم از آفتاب مشهور تر است و فی روایة
 فقال و در روایتی گفت اسامة بن زید کان رسول الله و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یاخذنی
 و یقعد فی علی فقیح می گرفت مرا پس بی نشاند مرا بر آن خود و یقعد الحسن بن علی فقیح
 الاخری و می نشاند حسن بن علی را بر او و دیگر خود ثم یضمهما پس فرام می کرد و در روایتی
 فرام حسن را با بر دوش خود و اثم یقول اللهم ارحهما فانی ارحهما پس می گفت خداوند ابرارانی

مهربانی کن بر دود از برای که بدستی من مهربانی کن بر دود از برای او (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
 البخاری ۱۶۰ و عن عبد الله بن عمران رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعث بعثا واسم عليهم
 امامة بن زيد وروایت کرد این عمر که آنحضرت فرستاد لشکر را و امیر کرد انید بران لشکر اسم بن زید را
 فطعن بعض الناس في امارته بس عجب که گفتند بعضی مردم در امارت اسم بن زید فقال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم ان كنتم تطعنون في امارته بس گفت آنحضرت اگر هستید شما که طعن
 می کنید در امارت وی فقد كنتم تطعنون في اماره ابيه من قبل بس به تحقیق بویید شما که طعن می کردید
 در امارت پدر وی پیش ازین امارت است بامارت زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه
 فواقیه که از بلا و شام است تا وجود آنکه در وی خیار صحابه بودند و زید بن حارثه از عاقلان است و زید بن حارثه
 اسم عنها که فرستاد آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم زید بن حارثه را در هیچ لشکری مگر آنکه امیر ساخت
 او را بران و ایم الله ان كان لخلق اللامارة وسوگند خدا تحقیق بویید روی سر او را در امارت او ان كان
 لمن احب الناس الى به تحقیق بویید از محبوب ترین مردمان سوی من و ان هذا لمن احب الناس
 الى بعدة بدستی این یعنی اسم بهتر از تمام محبوب ترین مردم است نزد من بس از پدر خود چون زید
 و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه و زید بن حارثه
 مهاجرین و انصار را که در ایشان ابو بکر و عمر بنیز بودند همراه وی نام زد کرد و بس قومی و ان سخن کردند
 که علای را سر و در مهاجرین و انصار می سازند بس آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم در انشای این حال
 بسیار شد و در و سر پید اگر دو چون گفت و گویی مردم داشتند سر به حساب بر بست و بر آمد و بالای منبر نشست
 و خطبه خواند و گفت ایها الناس اتحدیت بس در در حضرت غالب آمد و مرض موت رسید و این
 امر تمام نشد و در حدیث دلیل است بر جواز امارت بوی و تولیت صفار بر کبار و مفضل بر فاضل اگر
 معصیت باشد متفق علیه و فی رواية لمسلم نحوه و در دینی مرسلم امامت این است و فی آخره
 و در آخر حدیث آورده است اوصیکم به وصیت می کند شهادت باب به که یکی و زید بوی فانه من
 صالحکم بس بدستی وی از جمله صالحان شاست و در دینی آمده که فانه متوصوا به خیر افانك من
 عبادکم ۱۷ و عنه قال ان زید بن حارثه مولی رسول الله و من از این عمر است که زید بن حارثه
 مولی پیغمبر خدا صلى الله عليه وآله وسلم ما کنانند عود الا زید بن محمد بنو دیم ما که می خواندیم او را
 مگر زید بن محمد یعنی پسر آنحضرت می گفتیم زیرا که آنحضرت او را پسر خواند و بدید عرب پسر خواندگان را
 پسر می خواندند و میراث می دادند حتی نزل القرآن تا آنکه فرود آمد قرآن که امر کرد به نسبت کردن
 پسر به پدر خود که من پس منی از نسبت غیر پدر است و آن قرآن این است که ادعوهم لآبائهم
 بخوانید پسر خواندگان را و نسبت کنید ایشان را به پدران ایشان و منسوبون آخر آیت این است که خواندن

[illegible]

مرا قاضا عم البرجل صنوا بیه زبیرا که نیست هم مردیگر مثل (یا بنی منافق اهل بیت النبی صلعم)
 پدر را و صنوا بکسر ضاد و کون نون یکی از جهت درخت که هم از یک بیج باشد و برادر پدر و صنوا ن تشبه
 و صنوا ن بالنسب جماعت و بعضی مخصوص بدخت خرمادارند رواه الترمذی و فی المصابیح عن المطالب
 یعنی بجای عبد المطالب بن دینار گفت و صحیح عند المطالب است ۶۶۰ و عن ابن عباس
 قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم القبا بن منی و اقامته گفت ابن عباس گفت
 آن حضرت عباس از من است و من از عباسم کنایست از اتحاد و یگانگی و محبت و گفته اند که آنحضرت
 اصل است با عباد شرف و فصل از انبوت و عباس اصل است از حجت نسب و صوممت و ظاهر
 آنست که این عبارات کنایات است از اتحاد و محبت و اخلاص چنانکه بامیر المومنین علی فرمود اقامتک
 و اقامت منی رواه الترمذی ۶۷۰ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 القبا بن اذا کان غدا لا یبقین فأتی ایت و ولد ک و هم از ابن عباس است که گفت
 گفت آن حضرت مر عباس را و قی که باشد باید در روز و شبته بیاورد و داد و نود و ده بر سر او و جمع
 ببرد و اطلاق باید و تواند که مراد بود ابن عباس باشد و اول اذقی است بقول وی و غدا و نامعه
 حتی اذ عولکم اما آنکه دما کنیم مرشاد افرد یعنی نسخ لهم بجای یلم بک عوة یفعلک الله بیا و ولد ک
 بدعا ای که سودمند کرد اند تر اند ای تعالی بآن دعا اولاد مرا افعل او غدا و نامعه پس باید اذ کرد
 عباس و آمد نزد آنحضرت و آمدیم ما هم را و وی و الیسنا کما ۶۷۰ و یوسف آنحضرت ما را کلیم خود را
 اشارت بآنکه ایشان خاصه آنحضرت و بمناب یکا ذاند که یکا کسان ایشان را شامل است و بآنکه
 بسط کند خدای تعالی ایشان رحمت خود را چنانکه بسط کرده ام من کسان خود را ثم قال اللهم افقر
 للعباس و ولده یعنی بگو گفت آنحضرت خداوند ایماز عباس را و اولاد او را مغفور ظاهره و باطنه آمرزشی
 بشما و بپنهانی لا تغادر ذلما آمرزشی که گذاردیم چنانکه اللهم احفظه فی ولد خداوند نگاهدار او را
 و را اولاد او یعنی گرامی دار او را در حایت کن حی او را نگاهدار او را از آفات و بایاد و اولادش تا ضایع
 نگردد رواه الترمذی و زاد در زین و زیاده کرده است و این که یکی از ائمه حدیث است و در ایت خود این
 عبارات را که واجعل الخلافة باقیة فی عقبه و بکار و ان بادشاهی را دایم و دولت پاینده در اولاد او
 یعنی نامت مدید و ناچند سال خلافت و رحمت عباسیان بود و در حقیقت این امر است مراست را که
 خلافت حی ایشان است باید که جز از ایشان کسی را نیست کنند و الله اعلم و قال الترمذی هذا
 حدیث غیر یس ۸۵ و عنه انه رای جبرئیل مرتین و هم از ابن عباس است که وی یعنی ابن عباس
 دید جبرئیل را دو بار و در عالم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرتین و دعا کرد مرا و آنحضرت
 و بار رواه الترمذی اما در آن او جبرئیل را دید و باده و بی و جمع الجوامع روایت کرده که گفت ابن

این عباس که ششم من بود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دو روز بن من (باب مناقب اهل بیت النبوی ص ۷۷۳)
 جامه سفید بود و آنحضرت و از می گفت با وجهی که می فرمود و می پرسید گفت جبرئیل
 مرا آنحضرت و ابا رسول الله این ابن عباس است اگر بسلام می کرد بر ما جواب سلام می گفتیم
 و می بسیار سفید جامه است و باشد که پوشید اولاد می دهد از دست یار و چون عروج کرد جبرئیل
 و آنحضرت باز نشست گفت بمن چه باز داشت ترا از سلام کردن وقتی که گذشتی بیا گفتیم یا رسول الله
 تو سخن می کردی و از می گفتی بد چه گویی پس ناخوشی و داشتیم که قطع کنیم را از گفتن شما را جواب گفتن شما
 سلام را گفت آنحضرت که می جبرئیل بود از آنکه پیش بر داد این حساب کرد و نزد می گفته که این قصه دو بار واقع
 شده که آن فی جامع الاصول گفت بنده مسکین کاتب این حمد و ثناء عبدالحی بن سیف الدین که پوشید و نیست که
 جبرئیل نزد آنحضرت و در صورت و وجهی که می آمد و صحابه آنرا می دیدند پس وجه تخصیص ابن عباس بدان
 چه باشد پس ظاهر آنست که ابن عباس جبرئیل و آنچه به تمسک بصورت و وجه امارت عالم ملکوت که فرمودی
 از صحابه کسی ندید و دیدن صحابه در عالم نبوت می بود و گفت آنحضرت باین عباس که هر که جبرئیل را بفر
 می پیغمبر دید و در آنست و بصورتی ای ابن عباس نیز رفتی است و لیکن روز وفات تو باز می دید و بصر ترا بود
 آورد و اند که چون ابن عباس مرد و او را در کفن پیچیدند طایر سفید آمد و در کفن او دو آمد و غایب شد هر چند
 جسد نیافت پس حکم رسولی ابن عباس گفت آیا احتمایند شما این بصر او بود که دیده بود پیغمبر خدا صلی الله
 علیه و آله و سلم که روز وفات او با و باز خواهند داد و چون ابن عباس را در لحد نهادند آذانی از غیب
 آمد که همه شنیدند یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و ارضیة مرضیة المحلث و اما دعای
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابن عباس را و در بار پس چنانچه گذشت در حدیث می و در آخر فصل
 اول که آنحضرت چسباند او را بسیر خود و گفت اللهم علمه بالحكمة و الكتاب دوم نیز در حدیث او که
 آنحضرت در آید دست خانه آمد و من آب و بنو نهادم پر سید که نهاد این آب را گفته ابن عباس فرمود
 اللهم فقهه فی الدین و احوال و ادو که بکار و در موت او در خانه میمونه باشد و دوم در وقت دعوت
 آنحضرت عباس را با و لاوش و دعا کردن مرا ایشان را ۹۹ و عده آنه قال دعا لی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم ان یرزقنی الله الحکمة حرتین و هم از ابن عباس است که می گفت دعا کرد مرا آنحضرت
 که بده مرا خدا می تعالی حکمت را و در بار این حدیث ناظر در وجه اول است چه فقه در منی حکمت است
 رواه الترمذی ۱۰۰ و عن ابی هريرة قال کان جعفر یحب المساکین گفت بود جعفر من اهل طالب
 دوستی داشت سکینان را و بیجلس الیه هم می نشست و میل می کرد با ایشان و یستلثم و یستلثونه
 و سخن می کرد با ایشان را و سخن می کردند ایشان را و کان رسول الله و در بعضی نسخ فکان
 و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکصد بار با ابی المساکین کنیت می کرد و جعفر را با و المساکین

صدق الله بستر گفت آنحضرت راست گفته است . (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
 خدا می تالی المالکم و اولادکم نعمة نیست اموال شما و اولاد شما گم نمی و ابتلا و عمل آزمایش
 نظرت الی حدیث الصبیین یمشان و یعشران نگاه کردم بسوی این دو خرد که را می روید و می افتد
 فلم اصبر حتی قطعت حلایشی پس صبر تو آنست که دانا آنکه بریدم سخن خود را که در پند و نصیحت است
 و بیان احکام و امر و نواهی می کردم و دفعتهما دبر داشتم ایشان را و این از جنت تأثیر است و رحمت
 و شفقت و رقاب شریف او بود و شفقت و رحمت بر اولاد و اطفال امری سخت و مستحب و فرمی
 حق است و عمل در خلیه جایز است پس این قسم خدا غل عبادت باشد و مقصود اصلی اثبات قرئندی
 و اظهار محبت است و اعتدال آنحضرت نواهی بود و توبه مرا صاحب را تا برار نکاب این چنین عمل عادت نکند
 و سایه نو زند و بهانه بگیرد یا آنکه از عاوض مقام قرب و خلوت حقیقی چرخی از تنزل واقع شده باشد و اما بمجال
 زکام در احوال شریف نیست و الله اعلم بحقیقه حال حبیه صلی الله علیه و آله و سلم و راه الترمذی و ابو داود
 و النسائی ۸۰۰ و عن بطی فتح بخانیه و سکون مهاد و فتح لام بن مرقه بنهم میم و تشدید را صاحبی است مع و دور اهل
 کوفه و بعضی گویند در اهل بصره حاضر شده و عاییده و غیره را و فتح حنین و یافث و اقال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم حسین مدی و اقام حسین گفت آن حضرت حسین از من است و من از حسین
 احب الله من احب حسینا و دست دار و خدا می کسی را که دست میدارد حسین را حسین سبط
 من الا سبطا حسن سبطی است انو اسباط سبطا کمر سین و سکون موحده و فرزند نرزد اسباط جماعت
 و فرزند ان یعقوب علیه السلام و اسباط ارنی اسرا بئل چنانکه قبایل از عرب و سبط یا التخریک در اصل
 و رخی که او داشت خهای بسیار باشد و پنج وی یکی و سهمیه امام حسین به سبط اشارت است باینکه شریک
 می کرد از نسل وی خاں کبر و راه الترمذی ۱۹۰ و عن علی رضی الله عنه قال الحسن اشبه
 رسول الله گفت امیرالمومنین علی که حسن مشابه است به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما بین
 الصدرا الی الرااس در جزئی که میان سینه است تا سر و همین اشبه النبی صلی الله علیه و آله
 و سلم ما کان اقل من ذلك و حسین مشابه است آن حضرت را در جزئی که هست پایان ترا از سینه
 گویند و این شباهت را مجموعه آن حضرت بودند و وجود شریف آنحضرت قسمت یافته بود میان هر دو
 و راه الترمذی ۲۰۰ و عن حذیفه قال قلت لأمی عینی آت النبی گفت حدیثه ایمان کمتر مراد
 خود را بگذاشت مراد از آن ده که پیامبر پیغمبر را بر سم نه دست وی صلی الله علیه و آله و سلم فاصلي معه
 المخراب پس بگذارم با آنحضرت نماز شام و اسأله ان یتغفر لی و لك طلب کنم از وی که طلب
 آمرزش کند از ابرای من و برای تو پس از آن داد و فاتیت النبی پس آدم من پیغمبر را
 صلی الله علیه و آله و سلم فصلیت معه المخراب پس گذاردم با آن حضرت نماز منرب و انصالی حتی

معنی صلی العشاء پس که ارد آنحضرت نوافل تا آنکه گذارد و نماز خمس (باب مناقب اهل بیت النبی صلعم)
 را و درین حدیث فضیلت شغل باین مذهب و غناست بنماز شغل و مشایخ این را ادیان ما بین ائمه
 بی گویند ثم انقل پست بر گشت آن حضرت از نماز و باز گشت بجانب خانه فقیهه پس بروی کردم
 آنحضرت را و رفتم دنبال وی فسمع صوتی پس شنیدم آنحضرت را و از برای نمانم مراد است
 یا سخنی می گفت خدیجه که آنحضرت آنرا شنید فقال من هذا خدیجة پس گفت بگفت این خدیجه است
 یا تو خدیجه قلت نعم کتم آری حضرت من خدیجه قال ما حاجتک گفت آنحضرت حاجت تو چیزی گویی
 و چیزی خواستی غفر الله لك ولا ملک یا مرد خدا و مادر ترا ان هذا ملک لم ينزل الى الارض قط قبل هذه
 الليلة بد رستی این فرشته ایست که فرو نیامده است بسوی زمین هرگز پیش ازین شب استاذن
 ربه ان یسلم علی و نسو ری خواست وی از پدر و دگادوی که بیاید و سلام کند بر من و پیشرفتی بان فاطمة
 سیدة النساء اهل الجنة و مرد و ده مرادین که فاطمه بهتر و بی زبان اهل بهشت است وان الحسن و
 الحسین حیدر اشعاب اهل الجنة و باین که حسن و حسین بهتر و صاحب جوانان اهل بهشت اند و او اله الترمذی
 و قال هذا حدیث غریب * ۲۱ * و عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم حامل الحمن علی عاتقه گفت ابن عباس بود آنحضرت بر دانه حسن بر دوش خود و فقال
 رجل نعم المركب رکبت یا غلام پس گفت مردی نیکو مرکب مرکبی است که سوار شدی تو ای
 کودک فقال المپی صلی الله علیه و آله و سلم و نعم الراكب هو و نیکو سواری است وی پخته مرکب
 خود نیکو است و راکب هم نیکو است و این را و در و نعم الراكب مثل وادی است که در و عیبک
 السلام آمده است چون آن مرد همین مرکب را مدح کرد و گویا در ارفی الله عنه به چشم کم دید
 پس فرمود و رجواب دی آنچه فرمود و درین جا کمال مدح و غایت فضیلت است مر حسن را
 و بنی الله عنه و ارضاء رواه الترمذی * ۲۲ * و عن عمرو رضی الله عنه انه فرض لاسامة فی
 ثلثة آلاف و خمسمائة و ایت است از امیر المومنین عمر که وی انداز کرد و نیمین نمود مر اسامه
 بن زید را در خلافت خود از بیت المال برای رزق وی و اذن کرد و دوسه هزار و پانصد درهم و فرض
 لعبد الله بن عمر فی ثلثة آلاف درهم بر کرد برای پسر خود که عبد الله بن عمر است و اذن کرد و او را ده
 سه هزار فقال عبد الله بن عمرو لایبه لم فضلت اسامة علی پسر گفت این عمر مرید خود را بچه سبب
 زیادتی و افزونی کردی اسامه را بر من فوالله ما سبقنی الی مشیهد پس بخدا سوگند پیشی نکرد و ایست
 وی از من پیچ مشدی از شما به غزوات قال لان زید اکان احب الی رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم من ایهک گفت عمر ازین جنت فضیلت دادم او را که زید بن حارثه که پدر اسامه بود محبوب
 تر بود بسوئی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدر زید که منم و کان اسامة احب الی رسول الله صلی

الله علیه و آله و سلم منك و بود اسامه محبوب تر بر منی (یا ایها مناقب اهل بیت انجی جلعلم)

آنحضرت از تو فائز است حب رسول الله پس اختیار کردم من محبوب پسنبر خدا را که اسامه است
صلی الله علیه و آله و سلم علی حبی بر محبوب خود که توئی رواه الترمذی ۳۳۰ و عن حیلته یحیی
و سوده و لام معنومات بن حارثه را در زید بن حارثه است کلاب ترا زوی صحابی است روایت دارد
از آنحضرت و از برادر خود قال قدمت علی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقبلت گفت
قدوم آوردم بر آنحضرت پس گفتم یا رسول الله ابعت معی اخی زید ابوسفست یا من برادر مرا که
زید است قال هو ذا گفت آنحضرت او پس زید بن حارثه این است فان انطلق معك لیم امنعه پس
اگر بروی با تو یاز نمی دارم او را و نمی گویم که نزد پدر و دادا ند قال زید گفت زید یا رسول الله والله
لا اختار عليك احدا بعد اسو کندی بر منی کریمم بر تو پیچ یکی را قال گفت چیده فرایت زای اخی افضل
فی راقی پس دیدم و یافتن من دای برادر خود را که زید است و اختیار کردن او خدمت آنحضرت را
فاشتهر بهتم از دای خود و در بردن او با خود رواه الترمذی و اصل قصه وی و زید آنست که دمی باصل
المناس است و در عهد کودکی خود که هشت سال بود در بند قومی از عرب افتاد بود پس انگاه او را بر سر
پایزار آوردند تا بفروشدند و حکیم بن حرام که برادر زاده خدیجه رضی الله عنها بود او را برای غنم خود هدیه فرید
تو چون خدیجه در نزوج آنحضرت در آمد صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بحضرت بخشید و آنحضرت او را به برتری
بر کریم و دام این را که مولاه آنحضرت بود وی نزد پیچ کرد و از وی اسامه متولد شد پس اذان بزیب بست
چشم که بست غم آنحضرت بود و نزد پیچ کرد و وی اول من اسلم است در قول یعنی و خود تراست از آنحضرت
یده سال و یعنی گویند به بست سال حاضر شد بد و او مشاهد دیگر را و نام پیچ صحابی در قرآن مذکور نشده مگر
نام او در قول حق سبحانه قلما فیضی زین منها و طرا و آنحضرت او را با جعفر بن ابی طالب برادر می داد و در
عزو نموده شنیدند بخدا و پیچ بنا که رضی الله عنه ۳۴۰ و عن اسامة بن زید قال لما نقل رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم هبطت و هبط الناس الملائكة رواه است از اسامه گفت چون کران شد آنحضرت
و بنامند فرو و آدم من و فرود آمدند مردم مدینه را یعنی اذان شکری که آنحضرت مرا با آنها جری و انصاف
روان کرده بود و بیرون افتاده بودیم بعد از چند روز شنیدن خبر گرانی آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم به مدینه باز آمدیم و دیگر بهبوط که به معنی از بالا پیاپیان فرود آمدن است به جهت آنست که آن بو ضعی
که اشک در آنجا افتاده بود و بو ضعی است که در جانب علو مدینه است که او را جرئت بحجم و فاد و همین
گویند چنانکه عرفات در که و عرب در کلام دعایت علو و هبط می کنند چنانکه اگر از که بر غایت و وند میگوید
صعدنا الی عرفات و اگر از عرفات بکه بیاوند هبطنا الی مكة ثم چنین از مدینه بخرت و فتن صعد و از آنجا بپایند
در آمدن بهبوط است حتی در مسجد حرام اگر یاناب باب السلام رود که یاناب عرفات رومده است

صحيح نا الى باب اسلام مي كيند فقد خلت علي رسول الله من دو (ياب مناقب اهل بيت النبي صلى الله عليه و آله من بر بن محمد بن علي بن ابي طالب عليه و آله و سلم و قد اصبحت و حال آنگاه به تحقيق خاموشش كرد ايند و شد و استند آنحضرت و طاعت سخن كردن نهاده و فلم يتكلم من سخن نكره و آنحضرت صيت و صهوت خاموش شدن اصيات و نصيحت خاموشش كرد و انبازان فجعل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يضع يده على و يرفعهما پس گشت آن حضرت كه مي نهد بر دو دست خود را بر من و بر ميده ارد فاعرف انه يده و نبي پس مي شناسم و مي فهمم از بر دو دست نهادن آن حضرت بر من و بر دايشتن آنها كه دعای كبر و اوين غايت كرم و شفقت است از وي صلى الله عليه و آله و سلم و رحي اسامه كه در چنان وقت مهرباني مي نمايد بر وي و دعای كبر او رواه الترمذي و قال هذا اجل بيت غريب ۲۵۹ و عن عايشة قالت اراد النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان ينحي مخاط اسامة روايت از عايشه كه گفت خواست آنحضرت دو وقتي كه اسامه خرد بود و در كنار آنحضرت مي بود كه يك سو كند و دود كند آب بيني اسامه را و پاك كند ايند پس او را چنانكه اطفال را مي كنند مخاط بنضم بهم آب بيني و نخط بيني افشانند و قالت عايشة دعني حتى انا ابلدي اقول گفت عايشه بگذايد مرا تا آنكه من بگويم اين كار را اينست يكسو انداختن آب بيني اسامه را كجا بگذارد مني اسامه عنها خوش نياد اين فعل از آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم قال يا عايشة احبيه فاني احبه گفت اي عايشه دوست دار اسامه را بر اكه من دوست ميدارم او را اينست اكر تو بالبح او را دوست نميداري از اين جهت كه من دوست ميدارم دوست و اركه محبوب محبوب محبوب است و در حقيقت كمال محبت آنست كه از محبوب به متعاقبان وي جاويز كند و سر ايت نمايد هر كس و هر چيز كه باشد از بار و ديار وي و من بلذ همي حب الديقار لاهلها و للنفاس مما يعشقون مل اهاب و رواه الترمذي ۲۶۰ و عن اسامة قال كنت جالسا اذ جاء علي و العباس يستاذنان روايت از اسامه گفت بودم من نشسته يعني در ملازميت آن حضرت ناگاه آمدند علي و عباس رضي الله عنهما و در حالي كه طالب اذن مي نمايند كه در آيند بر آنحضرت فقال لا اسامة استاذن انما علي رسول الله پس گفته علي و عباس مرا غيب اذن كن براي ما بر محمد بن علي صلى الله عليه و آله و سلم و خبر كن فقلت پس گفتم من يا رسول الله علي و العباس يستاذنان علي و عباس اذن مي طلبند كه در آيند فقال اذن ربي بما جاء بهما پس بگفت آنحضرت آيا و ربي بآي دي نهي نو كه چه بجز آورد و داشت ايشان را و پو كار آمد اند فقلت لا گفتم نهي و ربي بآي دي نهي اذري گفت آنحضرت ليكن من درمي يابم كه چه تقرب آيد اند اذن لهما اذن و مرا ايشان را كه بيايند پس اذن داد و هم فداي پس در آيند فقالا پس گفتند علي و عباس يا رسول الله جئناك نسألك اي املاك احب اليك آيد و ايم ترا كه بر هر سيم ترا كه ام كس از اهل بيت تو محبوب تر است پسوي تو قال فاطمة بنت محمد گفت آنحضرت محبوب ترين اهل

بیت من نزد من فاطمه دختر محمد است و درین وصف تنخیم و تعجیر شان باب مناقب اهل بیت النبی صلعم
 فاطمه زیرا در بیان بیت حکم است قالا لما جئناک لعلنا لک عن اهلک من النساء گفته اند ایما ترا که
 بنزدیم ترا از حال اهل بیت تو از زنان لفظ من النساء در مصابیح مذکور است و در جامع الاصول و جامع
 ترمذی نیست قال گفت آنحضرت احب اهلی الی من قلنا نعم الله علیه محبوب ترین اهل بیت من
 بسوی من کسی است که به تحقیق انعام و احسان کرده است خدای تعالی بهدایت و کرامت بروی
 و انعمت علیه و انعام و احسان کرده ام بروی با عتاق و بتنی آنکس کیست اسامه بن زید پوشیده
 نماز که انعام حق جل و علا و انعام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ذقرآن نسبت برتد که پدر اسامه
 است مذکور است ولیکن انعام بر پدر مستند نم انعام بر بر سر است باین اعتبار آنحضرت محمد و ق
 آیت کریمه را بر اسامه فرد آورده گویند که فرمود زید و پسر او اسامه قال ثم من گفته اند علی و عباس
بعد از ان کیست قال گفت آنحضرت علی بن ابی طالب فقال العباس پس گفت عباس یا رسول الله
جعلت عمک آخرهم گردانیدی عم خود را آخر اهل بیت خود یعنی اگر بعد از بن پرسم مرا خواهی گفت
قال ان علیا سبقک بالهجرة گفت آنحضرت بدرستی علی سبقت کرده است ترا به هجرت اسلام عباس
 رضی الله عنه بعد از او آمده پدر است و بعضی می گویند عباس هم در کمال مسلمان بود ولیکن از مشرکان
 می پوشید و با وجود و به هجرت بعد از ان کرد پوشید و نماز که اگر تعد و وجو منظور و با خود بنا شد تمام اسامه بر
 علی و اوجیت مدخل می شود و فافهم و بانه التوفیق پس البته درین مقام تعد و اعتبار و خود و جایشات معتبر است
رواه الترمذی و ذکر ان هم الرجل صنعوا بیه فی کتاب الزکوة و ذکر کرده اند این حدیث که در
مقتببات عباس رضی الله عنه واقع است در کتاب زکوة و این جاد و حسن حدیث عبد المطلب بن ریح
 مذکور شد ۹۶ الفصل الثالث عن عقبه بن عین و سکون قات ابن الحارث صحابی است از اولاد نه فل
 بن عبد مناف اسلام آورد و زنی قال گفت صلی ابو بکر العصر که از ابو بکر صدیق نماز دیگر را ثم خرج یوشی
ومعه علی بن عمر بن آدم ابو بکر و در حالی که راه می رود و با وی علی بود رضی الله عنهما فرای الحسن یلعب بالصبيان
پس دید ابو بکر حسن را که بازی می کند با کودکان فحملته علی بنما تده پس برداشت ابو بکر حسن را و درش خود
و قال یا ابی شمیمه بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لیس شیئها بعلی و گفت ابو بکر بطریق طیب سوگند
می خورم به پدر خود حسن مانند است به پیغمبر نیست مانند بنی و علی یضیک و علی خنده می کرد رواه البیاضی
۱۰۰ و عن انس قال انی سمیت الله بن زید ابن الحسن گفت انس آورده شد نزد عید الله
 بن زیاد که قاتل حضرت امام حسن و سر دار الشکر بزیید بن ابی و در مبارک امام حسن را فجعل فی
طست فجعل یدک بسم کرد انید شد سر شریف در طست پس گشت آن شقی که می گاو سر
مبارک از رایجی که در دست او بود و قال فی حسمه شیاً و گفت در حق امام حسن چیزی بگفت

گفت بطریق انکار و ابدا که حسن بن احمد آن حسن نه است و از (باب مناقب اهل بیت النبی صعلم)
 و روایت نمایی غایبی شود که مدح کرد و مبالغه نمود در حسن و جمال وی اما بطریق استنزا و سخریت و تسبیح
 و سرور که حاصل شد آن بد بخت و اقبال وی رضی الله عنه قال انفس فقلت والله انه كان اشبههم
 برسول الله گفت انس پس گفتم من بخدا سوگند بد رستی وی بود مشابه ترین مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله وسلم و کان مخضو یا بابا لوسمة و بود سر مبارک وی رنگ کبود شده بود بهیچ که نام کیایی است که
 بآن سیاه می کنند موی را و او سیه لعل و او است و ضم آن خلأست و سکون بین و قبح آن و کسر سین
 افعی است و در لغت حماز و او البخاری و فی ذوایة الترمذی این چنین آمده است که قال گفت
 انس کنت هذا این زیاد بودم من نزد این زیاد فقیهی بر اس الحسین پس آورد و شد سر مبارک
 حضرت امام حسین رضی الله عنه فجعل يضرب بقضيب انفه پس کشت این زیاد مردود که میزد باخی که
 در دست او بود و در بنی امام حسن رضی الله عنه و یقول با وایت مثل هذا احسن آدمی گوید ندیده ام مثل این در
 حسن فقلت اما انه كان اشبههم برسول الله پس گفتم من آگاه باش بد رستی وی بود مشابه ترین
 مردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و قال دگفته است ترمذی هذا احدیت صحیح حسن غریب
 و ۳۳۰ و عن ام الفضل بنت الحارث و آله ان عباس است و فضل رضی الله عنه و است بزرگتر
 از عبد الله بن عباس کنت کرد و شد بنام وی و وی خواهر میمونه است که از او راجع مطهره است انها دخلت
 صلی رسول الله روایت می کند ام الفضل که وی در آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقالت
 پس گفت یا رسول الله انی راایت حلما مذکرا بد رستی من دیده ام خوابی در الیلة امشب
 حلم بضم حاء و هماء خواب که دیده شود قال و ما هو گفتم آنحضرت و چیست آن خواب قالت گفت ام
 الفضل انه شد یلبد رستی آن خواب سخت است نمی یارم گفتم قال باز گفتم آنحضرت و ما هو
 قالت راایت کان قطعة من جعدك قطعت گفت ام الفضل گویا پاره از تن تو بریده شده است و وضعت
 فی حجری و نهاده شد در کنار من فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 وایت خیر آدمی تو ای ام الفضل خواب یک را قتل فاطمة انشاء الله غلامانی را بد قاتله اگر خواسته
 است خدا پسری را یکون فی حجرک می باشد آن پسر در کنار تو یعنی نهاده او را در کنار تو به جهت
 خویشها و قرابتها که در میان است تا قربیت آن پسر تو کنی تو غولدت فاطمة الحسین پس
 زاید فاطمه حسن را دکان فی حجری پسر بود حسن در کنار من کما قال رسول الله چنانچه گفته بود
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم قد خلت یوما صلی رسول الله پس در آمد روزی بر پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و آله وسلم فوضعت فی حجره پس نهادم در کنار او آنحضرت و در بعضی نسخ فی حجری
 نهادم در کنار خود ثم کانت منی التفاته بستر شد از من که بستی بجایی فاذا عیفا رسول الله پس ناگاه

بر او چشم پندید خدا صلی الله علیه و آله وسلم تهریقان (باب مناقب ازواج النبی صلعم)
 الداموعی ریزد اشکها را اقبال گفت ام الفریس فقلت یا بنی الله یا بنی انت و امی پس گفت ای پیغمبر
 خدا پدر و مادر من فدای تو باد مثل ملک چه شد ترا که اشک میریزای قال انا بنی جبرئیل گفت آنحضرت
 آمد مرا جبرئیل علیه السلام فاجبرنی ان امعی مقتتل ابی هدا پس جبر و او را جبرئیل مرا که است من
 نزد یک است که ملک شد امین پس مرا فقلت هدا پس کفتم بطریق عجیب و است بهما و این پس سردا
 قال نعم گفت آری این پس سردا و انا بنی بتزیه من تریه حمراء و داد مرا جبرئیل حاکی الرخا که آن
 موضع سرخ ۴۰۰ و عن ابن عباس انه قال رايت النبي صلی الله علیه و آله وسلم فیدما یرى النایم
 ذات یوم بنصف النهار گفت ابن عباس دیدم آنحضرت داده آنجمنی بنده جواب پندید یک روزی
 در نیم روز اشعث اخضر روید موسی غبار آلوده بیده قنار و رة فیها دم و دوست آنحضرت شیش
 است که دزدی خون است فقلت یا بنی انت و امی ما هذا پس کفتم پدر و مادر من فدای تو باد
 چیست این حال و این شیش قال هدا دم الحسین و اصحابه گفت آنحضرت این خون حسین و
 یاران او است و لم ازل المعطه منذ الیوم و همیشه ام کرمی چیم آنرا اما امروز فاحصی ذلك الوقت
 ابن عباس گفت پس با و می دارم و می شمارم آن وقت را فاجد قتل ذلك الوقت پس
 می یابم که کشته شد حسین و ران و فقلت و اهما البیهقی فی دلائل النبوة روایت کرده است ابن
 و حدیث را البیهقی در دلائل النبوة و احمد الاخیر در روایت کرده است احمد حدیث ابی جری ۴۰۰ و عنه قال قال
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم احبوا الله لیساعفکم من نعمه و سم از ابن عباس است که گفت گفت
 آنحضرت دوست و از یار از رحمت جزئی که عورش میدید و پدر و شمی که شمار از نعمت و در معنی شیخ من
 نعمه لیکن جمع یعنی از نعمتهای خود و فاحبونی لحبب الله پس دوست و اید مرا از رحمت دوستی خدا یعنی از
 رحمت دوست و داشتن شفا خدا را یا از رحمت دوست داشتن خدا مرا و احبوا اهل بیتی لیبی و دوست
 و اید اهل بیت مرا از رحمت دوستی من هر دو معنی ظاهر است که مراد اول باشد رواه القرطبی ۴۰۰
 و عن ابی ذر قال وهو آخذ بباب الکعبه معیت النبی روایت از ابن ذر که وی گفت و حال آنکه وی
 کبرمه است در کعبه را شنبوم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم یقول الا ان مثل اهل بیتی فیکم
 مثل سفینه نوح می گفت آن حضرت آگاه باشید که حال حبيب و داستان اهل بیت من در میان شما مثل
 و داستان کسی نوح است من ركبها نجا کسی که سوار شد کسی نوح را در سینه گار شد و من تخلف عنهما هلك و
 کسی که پس ماند و سوار نشد آن را هلاک شد رواه احمد ۴۰۰ باب مناقب ازواج النبی صلی الله علیه
 و آله وسلم و رضي الله عنهن * یه آنکه از و از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقتی نه بودند و در وقت
 دیگر باز و در وقت دیگر نیا و در آن وقتی که از آن در جامع الاصول آورده است که علما اختلاف دارند

واده از وراج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ترتیب (بابت مناقب از وراج النبی صلعم)
 ایشان و بعد از آنها نگه مرده اند پیش از آنحضرت و آنها نیز که مرده اند بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم و آنها
 که دخول کرده بآنها و آنها که دخول نکرده و جماعه از زمان است که آنها را خواستگاری کرده و در نکاح نه در آورده
 و آن زمان که عرض کرده اند در این آنحضرت و گفته که ما ذکر می کنیم آنچه مشهور است از اقوال پس از آن
 ذکر کرد صاحب جامع الاصول اسماء ایشان از احوال ایشان را و کتاب حروف و شرح اسماء و تاریخ
 نکاح و وفات ذکر کرده و در تکمله شرح احوال نیز نوشته است و در شمار ذکر اسماء و تاریخ اقتصاد نموده
 اول از وراج مطهره ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد است تزوج کرده اند آنحضرت و حدیث حمل ساله آنحضرت بیست
 و پنج ساله بود وفات یافت پیش از آنحضرت سه سال بر قول صحیح بعد از وی سوره هنت زمره از وراج و یک که دو
 مرد در سال پنجاه و چهار عایشه صدقه بنت ابی بکر صدیق تزوج کرده اند و یک و سی ساله بود و یک که دو
 سالگی و وفات یافت در سال پنجاه و پنج یا پنجاه و شصت خدیجه بنت عمر بن الخطاب تزوج کرده در سال دوم یا سوم
 از آنحضرت و مرد در سال چهل و پنج و یک از سبب بنت خریه تزوج کرده در سال سی و مرد در سال چهارم
 ام سلمه بنت امیه مخزومی تزوج کرده در سال چهارم یا پنجم و مرد در سال پنجاه و نه و بعضی گفته اند در سال
 شصت و دو و اول صحیح است و از سبب بنت جحش تزوج کرده در سال پنجم و مرد در سال شصت و یک
 است و یک و وی اول کسی است که رفت از عالم از وراج بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم ام حبیبه بنت ابی سفیان خواهر معاویه و اصح و اشهر آنست که تزویج کرده اند انجاشی برای آنحضرت
 به چهار صد و نهم و سال ششم در حبشه که همراه شوهر خود عیبه الله بن جحش رفته بود و عیبه الله نصرانی
 شد و بعد از او بریه بنضم جهم و فتح و او بنت حارث بنده که در آنحضرت او را در غزوه مرسیع و در سال ششم پس
 آزاد کرده و تزویج نمود و در سال پنجاه و شش مسوده بنت الحارث تزویج و در سال هفتم موت و در سال
 شصت و یک یا پنجاه و یک و وی خاله ابن عباس است ضحیه بنت حی بن اخطب و در سال یازدهم و در غزوه خیبر
 اسیر ساخت و آزاد کرده و تزویج نمود و وی در آن زمان هفده ساله بود و وفات یافت در سن خمسین و قبل
 اثین و خمسین و قبل خبر ذکاب و یک یا نه زید بن ابی ذر بود که در و احقاق کرده و تزویج نموده و در سال ششم و مرد
 در وقت رجوع از حجه اکو وراج ابن یزیده زن را تزویج کرده دخول نموده است و جماعه از زمان مقدمه است
 یا بیشتر بوده اند که ایشان را تزویج فرموده و پیش از دخول مفارقت نمود و بعضی را خواستگاری
 نموده و تزویج ننموده و بعضی نزد زن کریمه یا ایها النبی قل لاز و اجلس الیه و یا اختیار کرده اند
 و فقه و قاصیل آن اند که است در جامع الاصول و اما سر از وی بعضی گفته اند چارده بوده مشهور و در بین آنها نازیه
 فطه ام ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در سال شانزده مرده و در پنجاه و شصت سمعون یا
 بنت زید که مذکور شد بعضی گفته اند آزاد کرده و طی بامک بسین نمود و دیگر جائزه بود و که از سبب بنت جحش

اور انکسیدہ ہو و در بگری بود از جای بند کرده شده و اسد اعظم (باب ما یقع از و اج الذی صلعم)
 ۶۰ الفصل الاول عن علی رضی اللہ عنہ قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول کنت
 امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ شنیدم آنحضرت دای گفت عیر لعا ثما مریم بنت عمران بهترین زنان
 دنیا یا آن است که مریم دودی بود مریم بنت عمران است و عیر لعا ثما خدیجه بنت خویلد و بهترین
 زنان دنیا یا این است خدیجه بنت خویلد است متفق علیہ و فی روایة قال ابو کریم گفت ابو کریم
 بنضم کانت که دودی این حدیث از کج است و اشار و کج الی السماء و الارض و اشارت کرد
 و کج که از خطا حدیث است و در مرتبه مالک و اقران او ست بسوی آسمان و زمین از برای بیان معنی دنیا
 یعنی پسر است از آنهایی که در زیر آسمان و بر زمین اند و ازین حدیث ظاهر شد که مریم و خدیجه هر یک بهترین
 است خود است و لیکن معلوم نشد نسبت میان این هر دو که کدام فاضلتر است نقل کرده شده است
 از نسیر نسفی که خدیجه و عایشه افضل اند از مریم بر قول صحیح که مریم پیغمبر نیست و این خود دستور است که
 این است مروج بهتراست از آسمان و مگر باز در عایشه و خدیجه نیز اختلاف کرده اند و دم چنین در فصل
 فاطمه و عایشه و مالک گفت و حمه آمده علیہ فاطمه بکر یار و پیغمبر است و من بر جگر یار و پیغمبر هیچ کس را افضل
 بنضم و بقیه کلام در فصل اول از مناقب اهل بیت گذشت ۶۱ و عن ابی هریره قال قال النبی جبرئیل
 ! لنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال گفت ابو هریره آمد جبرئیل آنحضرت را پس گفت یا رسول
 الله هذه علیجة قد ائت معھا الماء فیه ادام این خدیجه است تحقیق آمد دودی آندی است که دودی نان
 خورشی است او طعام باطعامی است شک دودی است و آمدن خدیجه از مکه بود و بنا و حرا که آنحضرت در آنجا
 مشغول می بود وقت چند روز باخود می برد و دومی مگر خدیجه خود برده است و این بشارت یافته هم چنین گفته اند
 بعضی شراح پوشیده مانند مشهور آنست که مشغول بودن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از
 نزول جبرئیل بود ظاهر بعد از نزول نیز زمانی در آنجا بوده اند و خدیجه رضی اللہ عنہا در آن زمان طعامی برای
 آن حضرت برده با این طعام آوردن وقت دیگر باشد و اسد اعظم این خبر جبرئیل را و گفت فاذا
 ائتک فاقرا علیهما السلام من ربها و منی پس چون بیاید خدیجه ترا پس بخوان بر دوی سلام
 از پروردگار و دوی و از جانب من و گفته اند که و دین جافضل است مر خدیجه را بر عایشه که در حدیث
 عایشه سلام جبرئیل اکتفا کرده اند چنانچه بیاید و بشوینها بیست فی الجنة من قصب و مرو و در خدیجه را
 بخانه و در بنسنت از قصب ففتح قاف و صاد و مایه مرداد و ید سنهانه کجا و اکب فراخ عقید او کوشکی و در بنسنت
 کنند او را و از مرو و اید و قصب از جو ابر آن بود که در از و مجوفت باشد و در احادیث دیگر هر جا
 ذکر کرد و در و آمد لا صخب فیه و لا نصب نیست خود را در آن خانه و نه دنج و قصب و صخب بنسنت
 بانک و فریاد و نصب بنسنت دنج و اید و بنسنت فانی از حمیت دینی و دنج بر خلافت خانه دای دنیا یا مالک

بابی بانگ و فریاد کردن و در پنج کشیدن و در بنا خانه که بنا خانه فریاد (باب مناقب از وراج النبی صلعم)
 و در پنج کشیدن نمی باشد و آنجا همین طور غیبار است و گفته اند که این جزای آنست که دی رضی الله عنها
 نخست اسلام آورد و بطوع در غیبت بی رفعت صوت و مازعت و تب متفق علیه ۳۰ و عن عایشه
 رضی الله عنها قالت ما غرت بامر عن محمد علی احد من نساء الهی صلی الله علیه و آله و سلم ما غرت
 صلی الله علیه و آله گفت عایشه که من غیرت نکردم و در شک نبرده ام بر هیچ یکی از زنان پیغمبر آن چنانکه
 غیرت کرده ام بر خدیجه و ما را ایتها در من ندیده ام خدیجه را و لکن کان یکثرت ذکرها و لیکن بود آنحضرت
 که بسیار می کرد و خدیجه را و در بعضی اوقات و بسا که ذبح می کرد و گوشتش را تم یقطعه ها تشدید اعضاء ستر
 باره پاره می کرد و گوشتش را عضو عضو قطع پاره پاره کرده و در جوی می ریخت و کسر اندام ثم یبعثها فی صد ائق
 عدلیجه پستری فرستاد آنحضرت آن گوشت را با اعضاء او در زمانی که دوستان خدیجه بودند و فرما قللت
 له و کان لم تکن فی الدنیا امرأة الا خدیجه پس بسا که می گفتم من مرا آنحضرت را کو یا نبود و در دنیا
 هیچ زنی موصوف بصفات حمیده مگر خدیجه فیقول انها کانت و کانت پس می گفت آنحضرت در مدح و
 تعریف خدیجه که خدیجه بود چنین و بود چنین و چنین بطریق ابهام می گفت به جهت بهانه و اشارت بانکه
 بیان صفات می ارزد و انداز می فرمود و کان لئی منها ولد و بود و مرا از خدیجه اولاد و همه اولاد
 آنحضرت از خدیجه است رضی الله عنها الا ابراهیم از مایه و که ام اولاد فاضله و کما ترون از فاطمه سیده نساء
 العالمین مادر حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین بود و درین جا تعریض است بعایشه که از وی هیچ دردی نشده
 و اشارت است که اخضر و اخر صفات نسا و نواید آن اولاد است متفق علیه ۳۰ و عن ابی حمزه ابو سلمه
 نام صحابی مشهور است زوج ام سلمه و هم نام پسر عبد الرحمن بن عوف است تابعی کبر امام جلیل القدر
 را وی عایشه است و این جا همین مراد است ان عایشه قالت قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم و دانت می کند ابو سلمه که عایشه گفت گفت آنحضرت یا عایشه هل اجبرئیل یقرک السلام ای
 عایشه این جبرئیل است میخواند ترا سلام یعنی بمهرساند تو سلام عایشه گفت تا داین را در اصطلاح خو
 ترخیم می گویند که از آخر سنا و می خونی خدش می کنند و بقرنک بغم یا از اقرام یعنی خوانند و چون بعد از سلام
 رسیدن جواب سلام می گویند کو یا سلام خواندن بر کسی سلام خوانند است او را ازین جهت می گویند
 که فلانی سلام می خواند ترا و اگر گویند قرع علیک السلام للتح یا یعنی می خواند بر تو سلام و می گویند ترا سلام
 چنانکه در حدیث گذشت این سخن مکرر گفته شده است و ذکر قالت گفت عایشه یعنی در جواب سلام
 جبرئیل و علیه السلام و رحمه الله در بر هر کس سلام و رحمت خدا قنالت و هویری ما لم اری و گفت عایشه
 و آن حضرت میدید خیزی را که نمی بینم و آن شخص جبرئیل است که آنحضرت میدید و عایشه نمیدید متفق
 علیه ۳۰ و عن عایشه قالت قال لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اریک فی الجنان

ثُمَّ لَمَّا لَمْ يَكُنْ عَابِدًا كُنْتُ مَرَّاتٍ كَثِيرَةً نَمُوهُنَّ وَتَوَارَدْنَ خَوَابَ (بَابُ مَنَاقِبِ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ)
 سَبَّحَ بِحَبِيبِي بِكَ الْمَلِكُ فِي سَرَقَةٍ مِنْ حَرِيرٍ أَوْ دُرٍّ أَيْضًا صَوْرَتِ دَسَانٍ تَرَادُّرُ قَلْبِهِ أَوْ جَانِبِ أُفْرِسْمِي
 جِيدٍ وَرَدَّ سَرَقَةٍ بِهَامٍ وَذَاتِ بَهْمَاتٍ شَتَّى تَحْرِيزُ سَنِيْدَ بَامَثَلٍ مَرْبٍ سَرَّ دُرٍّ حَدِيثٍ دِيكَرٍ آدَمَ اسْتَكْنَتْ بِبَسْمَةٍ
 فَرْدٍ أَوْ دِيرِ حَبْلٍ صَوْرَتِ مَرَادٍ كُنْتُ دَسْتُ أَلْحَضْرَتِ وَبِجَوْفِ مِيَانِ دُرٍّ دَايْتُ. آنست که صورت
 دو حیر بود و حیر و کف دست و تواند که دوبار ز دل کرده باشد یکبار در کف دست و بار دیگر در قلمه
 حیر فقال لي هذه امرائك پس گفت فرشته برای من این زن است فَكَشَفْتُ عَنْ وَجْهِكَ الْخَوَابَ
 پس برداشتم از روی صورت تو جامه فاذا انت ههنا پس ناگاه تو اکنون آن صورتی که دیده بودم
 پاکشت کردم جامه را از روی تو و نزد من پدید تو پس ناگاه تو آن صورتی که دیده بودم پدید معنی
 گفته اند فأنهم فقلت ان يكن هذا من عند الله يمضه پس گفتم اگر هست این خواب دیدن از پیش
 خدا و بکنه زبانه خدای تعالی این را یعنی می سازد این مهم را اگر گفته شود که شک در بودن این از نزد خدا
 چه منی دارد و دوم ادبیا وحی است خصوصا سید الانبیا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین جوابش آن
 گفته اند که اگر این واقعه منام پیش از نبوت بود فلا اشکال و اگر بعد از نبوت باشد پس مراد این جا
 شک نیست بلکه برای تکریر وقوع و تحقیق اوست و این کلام را کسی می گوید که به تحقیق ثابت است
 امری و چنانکه سلطان می گوید اگر من سلطانم چنان که چو می گفتم ترا اگر گویند آمدن فرشته منافی است بودن
 این پیش از نبوت جوابش آنکه رویت نامک مخصوص به نبی نیست خصوصا دو خواب آنچه مخصوص
 است آوردن اوست و حی را از خدا و بعضی گفته اند که اصل این دو یا حی است و لیکن شک در تکریر
 اوست که مراد همین ظاهر باشد یا چیزی دیگر باشد خلافت ظاهر یا مراد از وجه و زیناست یا در آخرت نذر
 متفق علیه ۶۰ و عنها قال لبت ان الناس كانوا يتخرون بين ايامهم يوم هائشة و هم از عایشه
 است که مردم بودند که قصد می کردند بهدیه های خود را در روز نبوت من یعنی پیش کشند اگر کسی خواستد برای
 آنحضرت بیاورد فلان مبدء استند تا روزی که نبوت عایشه باشد بدست میرند و غریبی تشدید به معنی قصد
 و کوشش و طلب آید چنانکه تحری قنانه و تحری لیل القدر می گویند یعنی طلب آنچه مراد از آنست و ادلی است
 و اجزئی یبتغون بذلك من ضاوة رسول الله طالع می کردند بآن تحری رضای پیغمبر خدا و اصلی الله علیه
 و آله و سلم رضات بفتح بیم و سکون را امضه را است به معنی رضا و قالت ان نساء رسول الله صلى الله
 علیه و آله و سلم كن حزينين و گفت عایشه که زنان آنحضرت بودند و کرده فحزب فیه پس پاک کرده
 بود که در روی عایشه و صفیه و حفصة و سودة بود و عایشه سر واد این را بود از جهت محبت رسول خدا و
 خیمه موافق و مرا قی یکبار بود و چنانکه ابو بکر و عمر متقی و سید بودند و الحزب الاخرام سلبه و سائر
 بسا و رسول الله و کرده دیگر اسم سلبه و بانی زبان پیغمبر خدا و آله و سلم و میر و در ایشان ام

سلمه بود فکلم حزبام سلمه پس سخن کردند کرده سلمه فقلن لها پس گفتند (واب معاقب ازواج النبی صلعم)
 مرام سلمه اکلحی رسول الله سخن کن و بگو پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یکلم الفاس فیقول سخن
 کند بر مردم پس می گوید من اراد ان یولی الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فلیعلم الیه حیت کان
 کسی که خواهد که بدید فرسند بسوی آنحضرت پس باید که بدید فرسند هر جا که باشد چه در خانه عایشه و چه در خانه عیمر می
 و تخصیص کند بخانه عایشه فکلمته پس کلام کرد ام سلمه با آنحضرت درین باب فقال لهما لا تؤذینی فی
 عایشه پس گفت آنحضرت مرام سلمه را آزار کن مراد را با عایشه و از جت عایشه فان
 الوحی لم یأتنی و انما فی ثوب امرأة الا عایشة زیرا که بدستی وحی نمی آید مراد حال آنکه من
 در جامه خواب هیچ زنی با منم فخر عایشه قالت اتوب الی الله من اذاک گفت ام سلمه توبه می کنم
 بسوی خدا را از آزار تو یا رسول الله ثم اتین دعون فاطمة فارسلن الی رسول الله پس بر
 این زنان که حزب ام سلمه اند خوانند فاطمه را پس فرستادند بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه
 وآله وسلم فکلمته پس کلام کرد فاطمه رضی آنحضرت را فقال یا بئساة الاتعین ما احب پس
 گفت آنحضرت ای دختر یک من آباد دوست نمی داری تو چیزی را اگر دوست میدارم من قالت بلی
 گفت فاطمه بلی دوست می داری چیزی را که دوست می داری تو قال فاحبی هذه گفت آنحضرت
 پس اگر دوست می داری چیزی را که دوست می دارم من دوست دار این زن را یعنی عایشه را
 و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اهرنگر دهب و کسی را که در روز عایشه بیارد و حق آن نساء بان
 نغانی نکرده بود اگر کسی بطور خود بیاورد منع برای پر کند متفق علیه و ذکر حدیث انس ذکر کرده شد
 حدیث انس که در ادلی وی این است فضل عایشة علی النساء فی باب بدأ الخلق بر وایة ابی
 موسی در باب بدأ الخلق بر وایت ابی موسی اشعری رضی عنه ۴۰ الفصل الثانی عن انس ان النبی
 صلی الله علیه وآله وسلم قال جعلک من نساء العالمین من یم بنت عمران و خدیجة بنت خویلد
 و فاطمة بنت محمد و آسیة امرأة فرعون و دایت است از انس که آنحضرت گفت پس است
 تر از زنان جهانیان شناختن مناقب و فضایل این چهار زن که از غیر خود فاضل اند و ذکر عایشه درین
 حدیث مکرر از جت اکتفا کردن بزرگ و شایسته دیگر کلمات او و آسیه بقتدریم هر سه برین است و خطاب
 بانس است یا عامر و ادا الترمذی ۵۰ و عن عایشة ان جبرئیل جاء بصور تها فی خرقه حریر
 خضر اء الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و دایت است از عایشه که جبرئیل آورد و صورت او را در
 یار و جامه ابریشمی سبز بسوی آنحضرت ازینجا معاوی می شود که سر و قمر مخصوص جبرئیل نیست یا قاضیه
 متعدد است یا شهادت او می است و اسم اعظم فقال هذه زوجتک فی الدنیا و الاخرة پس گفت
 جبرئیل این زوجه توست در دنیا و آخرت و در اینجا بشارت است عایشه را به بهشت و همه از داج

مله و پستی آن چنانکه از احادیث معلوم می گردد و شایسته (یا نه مناقب ازواج النبی صلعم)
 مخصوص بشتر نیست چنانکه تحقیق یافته است رواه الترمذی ۳۰ و عن انس قال بلغ صفیه آن
 حفصه قالت لها بنت یهودی گفت انس که رسید صفیه را که حفصه گفت مرا در آخری یهودی بود
 صفیه دختر حبیب بن اخطب بنتم و او مهاد و فتح بخانیه اولی و تشدید نماید فیکت پس برگردست صفیه فداخل
 علیها النبی پس در آمد بر صفیه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حبیب یکی دجال آنکه دسی می کرد
 فقال ما یمیکک پس گفت آنحضرت چه چیزی می گرداند ترا در جرمی که می گفتی پس گفت صفیه قالت لی
 حفصه انی ابنه یهودی گفت مرا حفصه که من دختر یهودی ام فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم
 انک لابنة نبی پس گفت آنحضرت بد رستی تو با آنیم دختر پیغمبر می و ان عمک لنبی و بد رستی
 عم تو پیغمبر است بجهت آنکه حبیب بن اخطب پدر صفیه از اولاد دجال و بن پیغمبر بود و موسی علیه السلام بود
 و باین حساب پدر او پیغمبر باشد و عم او نیز پیغمبر بود و انک لکننت نبی و بد رستی تو ای صفیه زیرا پیغمبر و
 زوج او کی مراد ذات شریف خود و اشته است صلی الله علیه و آله و سلم فقیم ثم فخر علیک پس در چه
 چیز و سبب که ام قضیات می ناز و حفصه بر تو و بزرگی می کند بر تو مقصود دفع منقصت از صفیه است که
 وی جامع صفات فصل و کرم است تفضیل وی بر دیگران پس ناویم که این صفات مخصوص صفیه
 است بلکه نمایی آنسای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قرشیه اند شریک اند و این صفات
 زیرا که دختران اسمعیل اند که بر او راسخی است و در تحت تصرف آنحضرت اند ثم قال پس گفت
 آنحضرت حفصه بعد از نسایه صفیه آنقی الله یا حفصه بر بزرگن خدا و بر سر از وی ای حفصه که جنگ کنی
 با کسی و فخر کنی و عیب گیری بر کسی رواه الترمذی و النجاشی ۳۰ و عن ام سلمه ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله و سلم دعا فاطمه عام الفتح روایت است از ام سلمه که آنحضرت خواهر فاطمه را و طیبه نزد خود سال
 فتح که فاطمه را پس راز گفت بوی پنهانی فیکت پس برگردست فاطمه ثم حمل ثوبا فضضکت پس شرباز سخنی
 گفت آنحضرت فاطمه را پس بخندید فاطمه فلما توفی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سالها
 من بکاتها و ضحکها پس هنگامی که وفات یافت آنحضرت برسد مر فاطمه را از کربستان او را و
 از خند او می نازید فقالت احبونی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انه یموت فیکت پس گفت
 فاطمه خرد او را آنحضرت که دسی میبیرد و زمین رویی پس برگردست من ثم اخبرنی انی هیلة انما اهل
 الجنة پس خبر داد مرا که من بی بی زمان اهل بهشتم الامیریم بخت عمر آن گارم نیم دختر عمر این
 فضضکت پس بخندیدم مناسب است این حدیث باین باب ظاهر نیست مگر آنکه تلخیص باشد یا نه و از دشمنان است
 که مریم زوج آنحضرت است در بهشت کذل اقال الطیبی رواه الترمذی ۳۰ الفصل الثالث * عن
 انبی موسی قال ما اشد کل عابینا احباب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حدیث قطا گشت

گفت ابو موسی اشعری مشکلی نمی شد بر ما که اصحاب آنحضرت هیچ حدیثی و هیچ (باب جامع المناقب)
 سخنی بر کز اشترک نیست بعد از شش از باب انفعال و در بعضی نسخ اشکلی بی تا فسا لنا عایشه
 پس بر سیدم ما عایشه را الا و جدا تا عند هامة علماء ما گری یافتیم نزد عایشه از آن مشکلی علمی که جل
 آن اشکال نمی کرد از جهت وقوع عالم وی بر ما از آنحضرت وقت اجتهاد و رواه الترمذی و قال هذا
 حدیث حسن صحیح غریب ۲۰ و عن موسى بن طلحة تابعی ثقة جلیل است وی گویند که تو را دور
 زمان نبوت بنده است و طوطی بن عبید الله است که از عشره مبشره است قال ما را ایت احد الفصح من
 هایشه گفت ندیدم هیچ یکی را فصیح تر از عایشه مبالغه است یا بر حقیقت است که وی ندیده باشد هیچ کس را فصیح
 تر از وی رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح غریب ۲۰ * باب جامع المناقب * ذکر
 کرد و مولف درین باب مناقات بعضی از مشایخ اصحاب بی تخصیص بطایفه مخصوص از ایشان و منتهی جم
 بنجر جمه مخصوصه چنانچه خلفاء عشره و اهل بیت و اراج و مهاجرین و انصار و غیرهم ۳۵ * الفصل الاول * عن
 عبد الله بن عمر قال رايت في المنام كان قییدی سر قه من حریر گفت این عمر دیدم در خواب
 گویا در دست من نطیقه از حریر است لا اهلوی بها الی مکان فی الجنة الاطاریت ہی الیه قصد نمی
 کنم باین سرقه بسوی مکانی در بهشت یا لایز آمدن را و نه بایمان افتادن را اگر آنکه می پردازد سرقه مرا و میرساند
 بسوی آن مکان گویا که آن سرقه من باز می برد و شد فقصدتها علی حفصة پس گفت من این طار را
 و عرض کردم بر حفصة که خواهر من عمر بنو و فقصدتها علی رسول الله پس گفت و عرض کرد آنرا
 حفصة بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فقال ان اخاك رجل صالح اوان عبد الله رجل صالح
 شك را وی است پس گفت آنحضرت بدوستی بر او و تو یعنی این عمر مردی صالح است و این
 را و بای صالح است متفق علیه ۲۰ و عن حفصة قالت ان اشیة النساء دلا و سمنا و هدا یا
 یو رسول الله لاین ام عبد الله گفت ندیده بدوستی که مشابه ترین مردم از دوی دل و سمت و هدی پیغمبر خدا
 این ام عبد است یعنی عده ام بن مسعود که مادر ازرا کینیت بام عبد می کردند و دل و فتح دال و تشدید لام
 است سیرت و حالت و هیئت و بعضی گفته اند حسن حدیث گویا ما خود از دلاست که ظاهر حال او دلاست
 می کند بر حسن سیرت و در قافیه مس گفته دل هم چون بی است یکبینه و وفار و حسن منظر و در مجمع البحار
 دال شکل و شمایل و سمت و فتح سین و مسکون مبهم طریق و قصد و بیشتر اطلاق او بر طریق اهل خیر آید و در
 قافیه مس گفته سنت طریق و هیئت اهل خیر و نهی الکمزاج سمت راه و دوش نیکو و هدی و فتح با و مسکون
 دال طریقت و سیرت و هیئت ابا بحکم این ماهره لفظا قریب اند و در معنی و ماهره بایکدی که مذکور می شوند و
 آمده است که اصحاب عبد الله نزد عمری زنتی و نظری که در دست و هدی و دل و هدی و مس مشی می کردند
 بان من حين يخرج من بيته الى ان يرجع اليه منكم أي که بیرون می آمد عبد الله از خانه خود و آن وقت

که بازی گشت بسوی خانه لاندی مایضیح فی امله اذا خلا
 (باب جامع المناقب)
 در نمی یابیم و نمی دانیم که چه می کند در این بیت خود وقتی که بخوت می رود یعنی ظاهر حال او که بر ما ظاهر است
 خود دلالت بر حسن استقامت او دارد و نمی دانیم که باطن او چه گونه است و در غایت به حال دارد
 و این بهجت استخراب طریقه و حال و حسن و کمال وی می گوید یعنی این طو و حال غریب و دور و دشوار
 و استقامت مشکل است که ستم باشد و در غیبت و حضور یکسان بود تا آنچه نزدیک بود از خوف
 ذلک و تسخ و تفاق و نزد وی بودیم منافقین رواه البخاری ۳۰ و عن ابی موسی الاشعری قال
 قدمت انا و اخی من الیمن گفت ابو موسی قدوم آوردم من و برادر من از یمن فمکشفنا حینما پس
 درنگ کردیم چند گاهی در راه بودیم و بار آنحضرت مایری الا ان عبد الله بن مسعود درجل من اهل
 بیت الهی گمان نمی بردیم مگر آنکه عبد الله بن مسعود مردی است از اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و
 آله و سلم لثاری من دخوله و دخول امه علی النبی ازجت آنجی دیدم از در آمدن وی و در آمدن
 مادر وی گاه و بیگاه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نری و در اول بضم نوشت یعنی نظن و دمانی فتح آورده اند که آنحضرت
 عبد الله بن مسعود را حکم کرده بود که اگر یکد و کس را بینی که نزد من هستند و آوی و حاجت باذن نیست متفق علیه
 ۳۴ و عن عبد الله بن عمرو ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است از
 عبد الله بن عمرو بن العاص که آنحضرت گفت استقرؤوا القرآن من اربعة اربعة قرات قران کنید و
 یا موزید آنرا از چهار کس من عبد الله بن مسعود یکی از عبد الله بن مسعود که اقراء این قوم بود و سالم
 مولای ابی حذیفه که از فضیله موالی و خیار و کبار صحابه بود و از اهل فارس بود از اصطفی و امامت می کرد
 مهاجرین او پس را و وقتی که قدوم آوردند مدینه را با دو و آنکه در میان ایشان عمری بود و ابو سلمه
 رضی الله عنهما و ابو حذیفه پس سر عتبه بن ربیع بن عبد شمس بود و نام او هشام است از فضیله صحابه و از
 مهاجرین او پس و اسلام آورد پیش از در آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و او را رقم را و ابی
 بن کعب و سیوم ابی بن کعب رضی الله عنه که اقراء صحابه بود و او را سید القراء می گفتند و امیر المؤمنین
 عمر او را سید المسلمین می نامید و کاتب وحی بود و معاذ بن جبل مناب او بیرون از حد حصه و احصاست
 و برادری داد و داد او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با عبد الله بن مسعود و بقضای من ثمرت داد بود
 و سابقا از احوال وی چیزی نوشته شده است متفق علیه ۳۵ و عن حلقه تابعی کبیر است که در
 زمان آن حضرت توله کرده از یاران و تابانان ابن مسعود است قال قدمت الشام گفت قدوم آوردم
 بشام فصلیت رکعتین پس کذا و دم و در رکعت ثم قلت ستر کتم و دعا کردم که اللهم یسر لی جلیسا
 صالحا اخذ اوذا آسان گردان و پیدا کن برای من هم نشین یک فاتیت قوم ما و جلست ا لیرم پس
 آمدم کردی و او نشستم مائل بایشان فاذا شیخ قد جاء حتی جالس الی جنبی پس ناگاه پیری تحقیق

آمد تا آنکه نشست بر پهلوی من قلت من هذا أكثر من و بر سیدم اذان (باب جامع المناقب)
 قوم کبست این قیلوا ابو الدرداء کنته ابن ابی الدرداء است صاحب مشهور جلیل القدر فقیه عالم کاین
 زاهد از اصحاب عقب برادر وی داد آن حضرت میان او و میان سلمان فارسی قلت انی دعوت الله ان
 یسر لی جلیسا صالحا فیسرت لی کفتم ابو الدرداء را بدوستی من دعا کردم خدای تعالی را که میسر
 گرداند مرا مانند من یکس پس میسر گردانید ترا برای من فقال من انت پس گفتم ابو الدرداء
 کبستی تو و از کجائی قلت من اهل الکوفة کتم از اهل کوفه ام قال اولیس هتکم انهن ام عهد
 گفتم ابو الدرداء آیانیت نزد شما این ام عبد یحیی عبد الله بن مسعود صاحب العطین و الموصاة
 و المطورة بکرمیم و فتح آن صاحب ثقلین و بالین و آیدست دان آنحضرت که این اشیا حاکم او بود و باین
 خدمات و سعادات شنب و روز مشرت و ممتنا بود پس یوجو داین ملازمت نزد او علم میباشند که طالب
 را مستغنی می گرداند از غیر وی و فیکم الله الذي اجاروا الله من الشیطان علی لسان نبیه و در میان
 شماست آن کسی که امان داده است او را خدا از شیطان بر زبان پیغمبر خود یعنی عمار ای خواهد ابو الدرداء
 باین کشتن عمار بن یاسر را که آنحضرت او را غیب مطیب می فرمود و بشارت بر بهشت داد و دعا کرد و او را
 و در وقتی که عذاب می کردند او را مشرکان و می موختند و گفت ممر دشو و سلامت شو ای آتش بروی چنانکه بر
 ابراهیم خلیل الله کشتی و فرمودی کشته ترا ای عمار که ده باغیان می خوانی تو ایشان را بر بهشت و میخوانند
 ترا ایشان بآتش و این در معنی امان دادن از شیطان است که بر طریق هدی سقیم می ماند و بوسه از
 رانی ر و او اولیس فیکم صاحب السر الذي لا یعلمه غیره آیانیت و در میان شما صاحب سر رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که نمیداند آن سر جز وی یعنی حدیقه مر او باین صاحب سر حدیقه جن البمان رض
 است که او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می گفتند و بود و نزد او علم متعلقان
 و علامات نفاق که آن حضرت او را بران اطلاع داد و بدان مخصوص گردانید بود و امیرالمومنین
 عمر رضی الله عنه از وی می پرسید که آیا هیچ می بینی ای حدیقه و من از نشان نفاق چیزی گفت لا والله
 نمی بینم چرا آنکه می گویند که بر سر نه تو الا ان طعام طعمی شود و چون نقبتی کرد و ندیدم که شکسته بود و
 زرد و سبزی نمود و راه البشاری و ازین حدیث معلوم می شود که عالم را باید که اگر دیگر برافاضل تر از
 خود داند طالب را حواله بوی کند و طالب نیز اگر در جای خود علاما یا بد احتیاج بسز و اتعاب نفس ندارد
 و عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال اریت اللجنة ردایت است از
 جابر که آنحضرت گفت نموده شد مرا بهشت فرایت امرای طلیحة پس دیدم زن را یو طلیحة انصاری
 را که با دوانس بن مالک دگنیت ادا ام سلیم است و در نام وی اختلاف است نخست در تحت مالک
 بن النضر بود پس زاید انسی را دگنیت شد مالک در حانت اشرا که و سلمان شد ام سلیم و ابو طلیحة او را

خواستگی وی کرد و اباء و دام سلیم از آن و ادرا باسلام دعوت (باب جامع المناقب)
 کرد پس مسلمان شد ابو طلحه پس قول کرد و گفت من ترا بر اسلام تو خود را بر منی دادم مهر من اسلم
 اسلام هست و نیز گفت آن حضرت و صحت خشخشة امامی و شنیدم آوازهای را پیش خود
 فاذا دلال پس ناگاه دلال است که پیش پیش بهشت می رود و خشخشته بفتح هر دو خا و مجمه و
 سکون شین مجمه اولی آواز سلاح و هر جنز خشک که اجزای او بهم ساید مثل سلاح و نعل و جامه و
 مثل این حدیث در شان دلال در باب الطلوع نیز گذشته است در او مسلم ۷۰ و عن سعد قال
 کنا مع النبی صلی الله علیه و آله وسلم فنه نقرر و ایست از سعد بن ابی وقاص گفت بودیم بابا آنحضرت
 پیش کس فقال المشركون اطردوه و لایجتروا علیها پس گفتند مشرکان بر آن و دور کن اینها
 را از نجس خود تا با تو حکایت کنیم و ایشان دیر می نماند و در حقیقت و حکایت بر ما طرد و نعم امره و او
 سکون طاقال گفت سعد و گفت انما و ابن مسعود و رجل من هذیل و دلال و رجلا من استامیهما
 گفت سعد در بیان شش نفر که هر کسان بودند و دم من و ابن مسعود و یکمردی از قبیلہ یذیل و ضم و فوج
 ذال مجمه و دلال و دو فرد دیگر که نام نمی برم آنها را و گفته اند که آن دو مرد خیانت و عمارند و این که گفت
 نام نمی برم آنها را از جهت مصافحتی که در نام نبرون داشتند یا بهر جهت فسیان و اول اظهار است از جهات
 فوقع فی نقص رسول الله پس افتاد و در خاطر بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما شاء الله ان یقع بجزیکه
 خواست خدا که دفع شود یعنی خواست آنحضرت که بر اند آنها را و دور کند بهر جهت استمالتهای مشرکان
 بطبع آنکه اعلان یارند فحدث نفسه پس حکایت کرد آنحضرت نفس خود را و باند شد فأنزل الله تعالی
 پس فرود فرستاد خدای تعالی این آیت را اول لا تطرد الذین یلعون دهم یا لعداة العشی یزیدون
 و جهة و مران آنکسانی را که می خوانند و ذکر می کنند پروردگار خود و اصبح و شام می خوانند ذات پروردگار و
 رضای او را و او مسلم ۸۰ و عن ابی موسی ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال له
 یا ابا موسی لقد اعطیت من جارات من مزایمیر آل داود و ابی است از ابی موسی اشعری که گفت
 آنحضرت مرا و ابی ایو موسی داده شده است ترا مرا و ابی از مرا میرزا و د و در نهاد بکسر آلت از هر معنی سرود
 کردن مثل فی و دف و طهور و مانند آن گفته بر زبان باشد و این حاراد آواز خوب است و لفظ آل متعمم است
 زیرا که آنکه مشهور است بحسن صوت و او از علیه السلام است نه آل داود علیه السلام و بعضی گفته اند که آل
 این جابه منی شخص است و او داود بنمبر علیه السلام بغایت خوش آواز بود و وقتی که زیور را با و از خوش
 می خواندند چنانکه آواز مجحسن بر می خاست و ابو موسی اشعری رضی الله عنه نیز در غایت خوش آوازی و خوش
 خوانی بود و در باب تلاوت حدیثی در خواندن وی رضی الله عنه قرآن را و کوشش نهادن آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم بر آن گذشته است متفق علیه ۹۰ و عن هباب بن فتح خا و مجمه و نمشدید موصدا این

بن الارث فتح نمزد و داد نشد و فغانه قدیم الاسلام است ایمان - (باب جامع المناقب)
 آرد پیش از دخول و داد آرد نم و عذاب کرده شد بر احاطه شدن پس صبر کرد و از مهاجرین اولین
 است حاضر شد بدو را و باید او را از مشاهد قال هاجر فامع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 نبی و جده الله تعالی فوق اجر فاعلی الله گفت با هجرت کردیم بابا آنحضرت در حالی که ثابت می کردیم
 ذات خدا و رضای او را پس واقع و ثابت شد اجر و ثواب بابر خدا و فضل و کرم وی تعالی فمنا من
 مضی لم یاکل من اجره شیاً پس بعضی از ماکسانی اند که کشته شدند از عالم و خوردند از اجر و دنیا جزئی
 را و در فقره فمنا منهم مصعب بن عمیر از جمله ایشان مصعب بن عمیر و سکون ضا و فتح عین مهن بن
 عمر بن ضمیر عین و فتح مهن و سکون نماند قتل یوم احد کشته شد و زاده قلم بیوچ له ما یکنف فیه پس
 یافته نشد مراد را جامه که بپوشیدند و در دوی الانصره که نمره فتح خون و کسر مهن گلبهی است و سینه
 بر مثال رنگب حیران مشهور که او را پلنگ گویند آن هم تمام نبود که از سر تا پا پوشید و شود فکنا اذا
 غطینا راسه خرجت رجلاً پس بودیم ما چون می پوشیدیم سر او را پیردین می آمد بر دوشی او و اذا
 غطینا راسه خرج راسه و چون می پوشیدیم بر دوشی او را پیردین می آمد بر دوشی او فقال النبی پس
 گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم غطوا بها راسه پوشید بآن نمره سر او را و انظروا الفتح غن محمده و ضم
 ما مهاد مشد و اجعلوا علی رجليه من الاذخر دیگر دایند بر دوشی او از خرباکمر امر و سکون ذال
 بعمه گیاهی مشهور است در که بوی خوشی هم داده و در احادیث ذکر آن بسیار است و در حدیث
 آمده است که روزی مصعب بن عمیر نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آمد و بوی خوشی پوشت تازه
 از گوشه پند که بد آن کمر خورده بسته بود پس آنحضرت فرمود نگاه کن به باین شخص که زدن کرد دایند
 است خدای تعالی دل او را بنور ایمان من دید و ام در که پدر و مادر او می خور دایند او را بهترین طعام و
 شراب را داده ام بر وی حاله که بد نیست و در هم خرید و بودند پس خواند او را محبت خدا و رسول خدا با آنچه
 می بیند و منا من اینعت له ثمره که خواب بن الارث می گوید و بعضی از ماکسی است که رسید مراد را و ایوه و او
 فیه و بهایا پس وی همی چند آن نمره را کنایت است از غنایم که دنیا فتنه آن را کسانی که در زمان
 فتوح بلاد بودند و یافتند نصیب خود را از اجر و دنیا نیز اقل صبر کردند و در آخر شکار و زید پس نمره مقصود بر
 اجر آخرت نیست نوع رسیدن میوه یافتن میوه است به جهت بکسر دال و ضم نیز روایت است به نسبت
 میوه جیدن متفق علیه ۱۰۶ و عن انس قال جمع القرآن علی عهد رسول الله صلی الله علیه وآله
 و سلم اربعة جمع کردند قرآن را یعنی یاد کردند تمام قرآن را در زمان آنحضرت چهار کس ابی بن کعب و
 معاذ بن جبل و زید بن ثابت و ابوزید چهارم ابوزید انصاری است نام او سید بن عمرو و بعضی گفته
 اند قبس بن السکن از اهل بدر است قبیل لانس من ابوزید گفته شد مرا پس را کیت ابوزید

قال احد عمو متي كنت انس ابوريدكي اذا عمام من است وجموه (باب جامع المناقب)

بضم عين حج عمر چنانکه اعمام داعم کند اني القماموس وهر اوجاه از انصار اند بلکه از خراج که قوم انس اند انس این را در مقام افتخار گفته است و روقی که او حسن افتخار کرده به چاه کس از قوم خود بفضایل که از توریشتی در شرح ذکر کرده ایم و اگر عام هم دادیم در وی تصریح نیست بآن که غیر این

چهار دیگر نیست زیرا که مفهوم هر دو در اصل این مقام متبر نیست و تحقیق ثابت شده است خطب بسیار از صحابه نامه قرآن را و تمام کلام و درین مقام و در اثنان سوطی با جست متفق علیه ۱۱۰ و عن

جابر قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله وسلم یقول اهتز العرش لموت سعد بن معاذ سعد بن معاذ بن نهمان انصاری اشهری اوسی رضی الله عنه از اجل صحابه و اکابر ائشان است اسلام آورد و مدینه بر دست مصعب بن عمیر و در وقتی که فرستاده بودند او را آنحضرت پیش از قدم شریف خود به مدینه پس مسلمان شد باسلام و بی نبوغ الا شهن و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را سید الانصار خوانده

حاضر شد بدو واحد را ثابت ماند بآن حضرت و در واحد و در خندق در اکل وی تیری رسیده و نایستاد خون وی تا بعد از نای و قات یافت و فرمود آنحضرت فرود آمدند بر موت وی بنزد ابرار

فرشته و فرمود جبریل عرش از جهت موت سعد بن معاذ و فی رواية اهتز عرش الرحمن لموت سعد بن معاذ متفق علیه بد آنکه شراح اخلاص کرده اند در بیان معنی اهتز از عرش و سبب آن بعضی گفته

اند که اهتز از عرش کنایه است از فرح و نشاط عرش بقدم روح پاک وی حقیقه یا مجاز و صواب آنست که محمول بر حقیقت است زیرا که حی جل و علا و در جهاد است علم و تبرهناده است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در شان کواحد فرموده که وی کوی است که دوست می دارد و ما را و بعضی گفته اند

که مراد فرح اهل عرش است که ملایکه اند و بعضی گفته جبریل عرش را علامت مشاهده بر موت سعد یا این عبادت کنایه است از عظم شان و قات وی چنانکه می گویند قیامت بر خاست بوقت فلانی و کلام درین

حدیث در اوایل کتاب در فصل ثالث اثبات نه اب التبر کند شته اسف ۱۴۰ و عن الجواب

قال اهل بیت الرسول الله صلی الله علیه و آله وسلم جملة حویر گفت بر ائین ناز که از مشاییر سخا به است که ایشان فرستاده شد برای آن حضرت بخت چاه افریشمی غار ایکی از ملوک اعاجم آنها فرستاده بود و فجعل اصحابه و ممولها و يتعجبون من لیثها پس کشته یا دان آنحضرت که مسامح

می کردند و بدست می سودند آن حال را در شکفت می کردند از نرمی آن و در وایش آمده است که می گفتند فرود در فرستاده شد است بروی از آسمان از جهت غایت محب و نادیدن ماند آن فقال التعجبون

بین لین هله پس گفت آنحضرت آیا عجب دارد شما از نرمی این جمله که ما ذیل معاذ بن معاذ فی اللجنة عن منها و الین بر آئینه سنجایی سعد بن معاذ در بهشت بهتر است از ان و نرم تر است و هندیل بکمر

سیم و فتح آن و نیز وزن منبر جامع که پاک کرده شود و مالیده شود بدان (باب جامع المعاد) دست و اصل آن از بدل است به معنی چرک و در ذکر منبیل نه جانمایی دیگر مبالغه است کلا یعنی متفق علیه ۱۳۰ و عن ام سلیم بن عمر بن مادر انس که او را در صفر سن و خدمت آنحضرت گذاشته بود آنها قالت روایت می کند که وی گفت یا رسول الله انس خادمك انس خدمت گارنت ادع الله له و عاكن مراد از یعنی اند برکات و یا که ثواب آخرت بحصول ایثار و برکت صحبت و خدمت تو حاصل شدنی است قال گفت آنحضرت اللهم اكفر ماله و ولده و خذ ابداه بسیار کردن مال او را و فرزند او را و ببارك له فیما اعطيته و برکت و افزونی ده مراد از چیزی که داده تواند از نعمتهای خود قال انس فوالله ان مالي لكثیر گفت انس پس بخدا سوگو کند مال من بسیار است و آورده اند که خاستن وی ده سال دو برابر پید از اوان ولدی و ولد ولدی و بد رستی فرزندان من و فرزندان فرزندان من لیستعدون علی نحو المائة الیوم هر آینه می آید بد ایشان بر مانند صد امر در یعنی امری که این حکایت می گوید و باین مقدمه از آن زیاد هم شنیده باشد پس معافی نشود آنچه و بر دانی دیگر آمده است که گفت روزی کرده شده ام من از صلب من و دای اولاد و دایک خدمت و پنج هم مذکور دیگر دو دختر گفته است دختر او که دنی کرده ام از اولاد صلبی وی نزدیک است بعد از اینجا معلوم می شود که اموال و اولاد از نعم الهی اندا که موجب تقویت از ذکر حق و باعث بر معصیت نشود متفق علیه ۱۴۰ و عن سعد بن ابی وقاص قال ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا حد یحشی علی الارض انه من اهل الجنة گفت نشنیدم من آنحضرت را که می گفت مرا هیچ یکی را که میرود بر زمین که وی اهل بهشت است بالقطع الا لعبد الله بن سلام که مرعیه الله بن سلام را که از اکابر یهود و علمای ایشان از اولاد یوسف علیه السلام بود و در همان روزی که حضرت پدید آمد و او را سلام آورد و مناقب او بسیار است و ازین جلازم نمی آید که بشارت به جنت مخصوص بوسی باشد غایت آنکه سمع نشیده باشد و از آن خود بخبر نشیده باشد یا از خود گفته است از جنت که ایت تر که نفس باین سخن از سعد بن ابی وقاص پیش از بشارت دیگران باشد یا بعد از موت مشربین باشد موبد این است آنچه آمده است در روایت دار فطنی ما سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول فی الشیء انه من اهل الجنة متفق علیه ۱۵۰ و عن قیس بن عباد بن عمر عن و تحفیف با از طبقه اولی از تابعین بعمر است ثقه است و از خیال صالحین است ذکر کرده است او را ابن جابر که در کتاب ثقات و متقی مثاله متبیه بود و قتل کرد او را حجاج بن یسر روایت می کند از عمرو غالی و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام روایت کرده اند وی حسن بصری و خیر و می قبیل الکلبی است قال گفت جنابا لسانی مصحح از احمد بن حنبل گفت قیس بودم من نشسته در مسجد مدینه قد خلت رجلی علی وجهه اثر الخشوع پس در آمد مردی که

بر روی وی نشان طاعت و حضور بود و مشغول فروشی کردن و چشم فرو (باب جامع المناقب)
 خوابانیدن فقالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفته حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی
 در کتب معتبره و نیز در کتب معتبره که او در کتب که سبکی کرد در آن دور کعبت ثم عرج، ستر بر روی آمد
 و تبت علیه و نیز روی کردم او را و در دنبال او رفتم فقلت انك حين دخلت المسجد پس گفتیم بد رستی بود
 این را می که در آمدی مسجد را قالوا هذا رجل من اهل الجنة گفته مردم این مردی است از اهل بهشت
 قال والله ما ينبغي لاحد ان يقول ما لا يعلم گفت آن مردی که نمی باید و نمی مرد هیچ یکی را
 که بگوید چیزی را که نمی اند ظاهر آنست که مراد صدیق ایشان است در آنچه گفتند یعنی چون ایشان
 می گویند البته علمی باین داشته باشند و من نیز چیزی ازان میدانم و آن جواب است که بیان کرد و ایشان
 آنرا شنید و باشند با طریق دیگر علم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد و ان شنید و ایشان شنید و ان باین
 که ایت شایع خود است و مقصود آن است که من این خواب دیدم و ازان جا و تبیین نمیتوان کرد
 بدان کلا اذکر و اولیکن پوشیده نماند بعد ازان که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که ائمت علی الاسلام
 حق تعالی موت و دیگر محل شک و تردید نیست پس این طریق نواضع و مصمم نفس باشد و بعضی گفته اند که اولی آنست که گفته
 شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال و اجتهاد و ادله و بسامع خبر از آنحضرت و این در مشیت خداست و این
 سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسامع حدیث محمد بن ابی دقاص گفته باشند و بعد
 فاحد شك لم ذاك پس نزدیاست که هر کس ترا که بر حجت چیست این گفتن ایشان را ایت ربو یا علی
 عهد رسول الله دیدم من خوابی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقصتها عليه پس
 خواب دیدم و عرض کردم آن خواب را بر آن حضرت و در ایت کمانی فی روضة دیدم من گویا در بر خرابی
 ام ذکر من جمعها و بعضی آنها ذکر کرد آن مردان فراجی آن روضه و سبزی و سطرها و حکون من مجموع
 من حدیث در بیان آن روضه ستون است از آهن اسفل فی الارض و اعلاه فی السماء که باین
 آن عمود در زمین است دیوای او در آسمان فی اعلاه و و در بالای آن عمود گوشه است و عمود
 بضم در اصل مقبض و نوکوز و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرده می شود دیان جری و
 اعماد دیگر و شود بر آن ایستاده مراد این منی است فقیل لی از چه پس گفته شد مرا بالا بر آن عمود
 را بالا بردی بکمت است فقلت لا استطیع پس گفت من نمی توانم بالا بر آمد فانانی منصف پس آمد
 مرا خادمی منصف بکمر میم و تلخ میز گفته اند و فتح صادر مملک خاوم و چاکر فرغ تیابی من خلفی پس بروا شد
 آن خادم ها می مرا از پس من فرقت پس بالا بر آمدم حق تعالی گفت فی اعلاه تا آنکه شدم من در
 بالای آن عمود و داخل بالعمود و پس که رفتم من عرو و دست زدم بدان فقیل استعصمک پس
 گفته شد چنان در زن باین عرو و محکم گیر آنرا فاستقیقت پس بیدار شدم من و آنها لمی یلی و حال

وصل آنکه بدو دستنی آن عروده در دست من است فقصدته علی النبی (باب جامع المناقب)
 پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال تلك البروضة الاسلام پس
 گفت آنخبرت در تپیر این خواب آن روضه که بدی اسلام است و ترازو است و ذلك العمود
 عمود الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبادت اذ احکام دارگان آنست که بنای سمانی بر آن
 ایست و ذلك العروة العروة الوثقی و آن عروده که بدی و چنگ در آن زوی عروده و وثقی است که قول
 صی سبحانه فقد اتممک بالعروة الوثقی اشارت بدان است فانت علی الاسلام حقی تموت
 پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زده و بر مقام عالی بر آمده تا آنکه میری و ذلك الرجل عبد الله
 بن سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود ظاهر آنست که این قول قیس بن عباد است که در ادنی حدیث است
 متفق علیه ۲۱۰ و عن انس قال کان ناس من قیس بن شماس یلتحشون بحجره و تشد بهم و یسین
 ۲۱۱ و در آخر خطیب از نضار گفت انس بود ناسبت بن قیس خطیب انصار که خطبه می خواند در حسب و نسب
 ایشان یا خطبه می کرد در ذر خواستگاری مادر کارهای بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی الی آخر الایة پس چون نازل شد این آیت که نمی کند
 از بلند کردن آواز بالا ای آذ و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جلس ثابت فی بیته و احتسب عن النبی
 نشست ثابت من قیس و غایه خود در منبج شد و باز ایستاد از طاعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 فقال النبی صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن معاذ و قال ما شان ثابت ایشکمی پس بر سید
 آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید و نمی ناید آیا بیماری دارد و ظاهر اصدق جال ثابت
 ناشر کرد و باعث بر ضرر گرفتن آنحضرت شد از حال دی حالت خویش به حاجت که بویی شرح دهم
 که مرا سوزی هست اثر خواهد کرد فاتا سعد و ذکر له قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت
 بن قیس را و ذکر کرد مراد او قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که می پرسید به حال دارد
 گریه یار است فقال ثابت انزلت هذه الایة پس گفت ثابت در عذر تقصیر لازمست خود فرمود تا
 شد این آیت که نمی کند از بلند کردن آواز بالا ای آذ و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و لقد علمتم
 انی من ارفعکم صوتا علی النبی و مرا آئینه تحقیق می دانید شمای بادران که من از بلند آواز ترین شما ام بر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاذنا من اهل النار پس من از اهل آتش که جپ شده است عملهای
 ایشان چنانکه حکم می کند آیت کریمه آن فذكر سعد ذلك للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاذ آن قول
 ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بل هو
 من اهل الجنة پس گفت آنحضرت این چنین نیست بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق
 این سخن که می گشته شد بیمار امراء ابو بکر صدیق رضی الله عنه آورده اند که چون قتال سبله کذاب شد

بر روی وی نشان طاعت و حضور بود و خشوع فروشی کردن و چشم فرو (باب جامع المناقب)
 خوابانیدن فقالوا هذا رجل من اهل الجنة پس گفتند حاضران این مردی است از اهل بهشت فصلی
 و کعبه تین تجوز فیهما پس کند او و دور کعبت که سبکی کرد در آن دور کعبت ثم خرج بستر بر روی آمد
 و تبتعه و پیروی کردم او را و در نیال او رفتم فقلت انک حین دخلت المسجد پس گفتیم بدرستی تو
 اینجایی که در آنجای مسجد را قالوا هذا رجل من اهل الجنة گفتند مردم این مردی است از اهل بهشت
 قال والله ما یمشی لاحد ان یقول ما لا یعلم گفت آن مرد بخدا سوگند نمی باید و نمی سرزد مرا هیچ یکی را
 که بگوید چیزی را که نمیداند ظاهر آنست که مراد بصدیق ایشان است در آنچه گفتند یعنی چون ایشان
 می گویند البته علی باین و ایستاده باشند و من نیز چیزی از آن میدانم و آن جواب است که بیان کرد و ایشان
 آنرا شنید و باشند با بطریق دیگر عالم بدان حاصل کرده و وی حدیث سعد را شنید و ایشان شنید و اندیای این
 که ایت شاه رخ خود است و مقصود آن است که من این جواب دیدم و ازین جا خود تین میخوان کرد
 بدان کذا ذکر و اولین پوشیده نماید بعد از آن که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده باشد که انت علی السلام
 حتی تموت دیگر محل شک و تردید نیست پس این بطریق تواضع و مصمم نفس باشد یعنی گفته اند که اولی آنست که گفته
 شود که آن قوم که خبر دادند بطریق استدلال و اجتهاد و ادعیه بسماع خبر از آنحضرت و این در محبت خداست و این
 سخن خالی از بعدی نیست زیرا که ظاهر آنست که ایشان بسماع حدیث محمد بن ابی دقاص گفته باشند قبل
 فاحد شك لم ذاک پس نزدیاست که خبر کنیم ترا که بهجت چیست این گفتن ایشان را ایت روایا علی
 عهد رسول الله دیدم من خوالی در زمان پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقطصتها علیه پس
 خواندم و عرض کردم آن خواب را بر آن حضرت و ایت بخانی فی روضة دیدم من گویا و در خرابی
 ام ذکر من معتها و عضو تهها ذکر کرد آن مردانه قرائی آن روضه و سبزی و سطها به سکون سمن غموج
 من حدیث در میان آن روضه ستون است از آهین اسفل فی الارض و اعلاه فی السماء که بایان
 آن عمود در زمین است و بالای او در آسمان فی اعلاه عروقه و بالای آن عمود گوشت است و عروقه
 بضم در اصل سقیمش و لود کوزه و استعمال کرده می شود و در هر چه استوار کرده می شود بآن جزی و
 اعماد که ده شود بآن اینجا مراد این منی است فقیل لی اذقه پس گفته شد مرا بالا بر آن عمود
 را بالا بردی است فقلت لا استطیع پس گفتیم من نمی توانم بالا بر آمد فانانی منصف پس آمد
 مرا خاوی منصف با کمر میم و لفتخ نیز گفته اند و فتح صا و صمد خادم و چاکر فرقع ثیابی من خلقی پس برخواست
 آن خادم حامی مرا پس من فرقیست پس بالا بر آمدم خقی گفت فی اعلاه تا آنکه شدم من در
 بالای آن عمود و فاخت با لعد و پس کر قتم من عروقه و دست زدم بدان فقیل استمسک پس
 گفته شد چنگ در زن باین عروقه و محکم گیر آنرا فاستیقظت پس بیدار شدم من و آنها لقی یدی و حال

واصل آنکه بدست آن حرد در دست من است فقصه صبر علی النبی (باب جامع المناقب)
 پس خواندم قصه آن خواب را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال تلك البروضة الاسلام پس
 گفت آنحضرت در تفسیر این خواب آن روضه که دیدی اسلام است و تازا است و ذلك العمود
 عمود الاسلام و آن ستون ستون اسلام است عبارت از احکام و ارکان آنست که بنای مسلمانان بر آن
 است و ذلك العروة العروة الوثقى و آن حرد که دیدی و چنگ در آن زدی عرو و وثقی است که قول
 من سبحانه فقد اتممتك بالعروة الوثقى اشارت بدان است فانت علی الاسلام حتى تموت
 پس تو بر دین اسلامی که چنگ بدان زدی و بر مقام عالی بر آمدی آنکه میری و ذلك الرجل عبد الله
 بن سلام و آن مرد عبد الله بن سلام بود ظاهر آنست که این قول قیس بن عباد است که دانی حدیث است
 متفق علیه ۲۱۰ و عن انس قال کان ناس من قیس بن شماس یلحشون مجع و تشدید میم و پسین
 ۲۱۱ و در آخر خطیب از صدارت انس بود ثابت بن قیس خطیب انصار که خطبه می خواند و در حسب و نسب
 ایشان یا خطبه می کرد در خواستگاری مادر کارهای بزرگ ایشان فلما نزلت یا ایها الذین امنوا
 لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت العبی الی آخر الایة پس چون نازل شد این آیت که نمی کند
 از بلند کردن آواز را بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جلس ثابت فی بیته و احتسب عن النبی
 نشست ثابت من قیس و غایت خود و ممنوع شد و باز ایستاد از خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 فقال النبی صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ و قال ما شان ثابت ایشتکی پس بر سید
 آنحضرت سعد بن معاذ را و فرمود چیست حال ثابت که نمی آید و نمی ناید آیا بیماری دارد و ظاهر اصدق جال ثابت
 تا سر کرد و باعث بر خیزش آنحضرت شد از حال وی حالت خویش به حاجت که بوی شترخ دم
 که مرا سوزونی هست اثر خواهد کرد فأتاه سعد و ذکر له قول رسول الله پس آمد سعد بن معاذ ثابت
 بن قیس را و ذکر کرد مراد او قول پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که نمی بر سید بر جان دارد
 گریه نار است فقال ثابت انزلت هذه الایة پس گفت ثابت در عذر تقصیر از خدمت خود فرستاده
 شد این آیت که نمی کند از بلند کردن آواز را بالای آواز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و لقد علمتم
 انی من ارفعکم صوتا علی النبی و مرا آئینه تحقیق می دانید شما ای یاران که من را بلند آوازترین شما مبر
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاذنا من اهل النار پس من از اهل آتش که جلا شده است و جاهای
 ایشان چنانکه عالم می کند آیت کریمه آن فذكر سعد ذلك للنبی پس ذکر کرد سعد بن معاذ آن قول
 ثابت را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بل هو
 من اهل الجنة پس گفت آنحضرت این چنین نیست بلکه وی از اهل بهشت است و واقع شد مصداق
 این سخن که وی کشته شد بهیام امراء ابوبکر صدیق رضی الله عنه آورد و اندک چون قتال سبیل کذاب شد

و دخت ثابت گفت خود را و پوشید و قاتل کرد و دیم در کفن (باب جامع المصائب)
 کشته شد رضی الله عنه و در مدارج النبوة احوال وی زیاده برین نوشته شده است در ۱۸۵۰ مسلم و عین
 ابی هريرة قال كنا جلوسا عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم اذ نزلت سورة الجمعة كنت ابو
 هريرة و بودیم نشستیم نزد آنحضرت ناگاه فرود آمدن و همه فلما نزلت بئس چون فرود آمد و رسید این
 آیت و آخرین منهم لما يلحقوا بهم سخمون این آیت آنوقت که دیگران از آن جماعه که فرستاده است
 خداى تعالی پیغمبر را بسوی ایشان میبرد که هنوز نمانده اند و پیوسته اند به جماعه اصحاب که امی اند یعنی
 عربند و برانجا نمانده اند ایشان رسول الله علیه و آله و سلم قالوا من هؤلاء گفته اند و پرسیده اند
 بگفته این جماعه که هنوز نمانده اند و این شده اند رسول الله قال و فينا سلعان الفارسی گفت ابو هريرة
 و نوشته بود در میان ما سلمان فارسی قال فوضع النبي صلى الله عليه وآله وسلم يده علي سلمان
 گفت ابو هريرة پس نهاد آنحضرت دست خود را بر سلمان ثم قال لو كان الايمان عند البشر يا لئلا
 رجال من هؤلاء پس گفت آنحضرت اگر می بود ایمان نزد و میاها را بگفته می کرد و می یافت آن و امر زمان
 از اینها یعنی از قوم فارسی و مرا و مطلق عجم است غیر عرب و قهجو دانست که آن جماعه که هنوز نمانده اند
 پیوسته اند اهل عجم اند از تابعین و آنها باین صفت اند که اگر دین و ایمان بر آسمان باشد می باید آنها و می رسند
 بآن عرض مدح سلمان است که عجم است و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب و تحقیق ظاهر شد بسطت علم
 و اجتهاد و متابعت که ظاهر نشد در غیر ایشان و با وجود اختصاص فضل و کرامت باصحاب فافهم و سلمان
 فارسی بتوی رسول خدا است که از یهود و نجر و آذ و کرد و از نجای صحابه است اصل او از فارس یا نهر
 است آن قومی که اسپهان ایامی پرستند پس بطلب دین نشینان صفت پیغمبر آخر زمان بر آمد
 و در دین های مختلف و در آمد و چندین جا فروخته شد و سیصد و پنجاه سال عمر یافت و بعضی گفته اند زمان
 عیسی علیه السلام را و در یافته و بویج آتست که دوست و پنجاه سال عمر او بود پس در آخر عمر و می مقصود
 دید و ملاقات پیغمبر آخر زمان رسید صلی الله علیه و آله و سلم متفق علیه ۱۸۰۰ و عنه قال قال رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم اللهم حبب لي هذا يعني ابا هريرة و امه الي عبادة المؤمنين
 و دیم از ابی هريرة است که و عا که و آنحضرت مرا و ماد را و دانگفت خداوند محبوب گردان این بند که
 خود را یعنی ابو هريرة را و محبوب گردان مادر او را بسوی مسلمانان یعنی چنان کن که ایشان محبوب
 مسلمانان باشند که یکس و ما مرادند و پیغمبر عید برای رحمت و تعفف و تحسین است و حبیب الیهم الله مؤمنین
 و محبوب گردان بسوی ایشان مسلمانان را که ایشان مسلمانان را دوست دارند و محبوب و محب
 مسلمانان باشند و در بعضی نسخ الیه است و ضمیر راجع بابو هريرة و مادر او است و در اکثر نسخ مشکو و نسخ مسلم
 الیهم است به ضمیر جمع مرا و ابو هريرة و ام و توابع و کواحق و اولاد ایشان اند و اة مسلم ۱۹۰ و عین

عائذ بن عمرو و غیره و ذال بحجه صحابی است از اصحاب انجیل (باب جامع المناقب)
مکانی است در راه و روایت کرد از وی حسن بصری و غیره و منی ابن ابی سفيان اتی اهل سلمان
و صهیب و بلالی فی بغیر و روایت می کند عایذ بن عمرو که ابو سفيان اموی والد معاویه آمد در وقت که کفر خود
بر سلمان فارسی و صهیب رومی و بلالی حبشی که بودند و در جماعه دیگر از اصحاب و این آمدن ابو سفيان و در مدینه
بود از صلح حدیبیه بود و از برای فدیة دو ثوب آن عهد که مشرکان فرشتن بفقده مات فخر و نقض عهد بنیاد کرده
اند پس آمد ابو سفيان و این جماعه از صحابه دیدند او را فقالوا اما اخذت سیوف الله من عنق حدیبیه و الله
ما اخذها پس گفتند این صحابه نگرفت شمشیرهای خدا یعنی شمشیرهای پادشاهان خدا که به حکم خدا کار
می کردند از کردن این دشمن خدا جای گرفتن خود را یعنی جیف که هنوز این مشرک از دست پاک نشده
و قال ابو بکر انس گفت ابو بکر به جت استمالت خاطر ابو سفيان و رعایت حق استیمان اتقوا لون
هذه الشیخ قریش و سیداهم آیامی گویند شما این سخن را برای شیخ قریش و سید ایشان که ابو سفيان
باشد چنانکه آنحضرت نیز گاهی استمالت خاطر بعضی مشرکان که در ساهی قبایل می بودند می کردند فاتحی
الغنی پس آمد ابو بکر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فاختبره پس خیر داد آنحضرت آنحضرت
را باین قسم که بگذشت میان منی و این صحابه فقال یا بایکرم لعلک اغضبتهم پس گفت آنحضرت ای
ابو بکر شاید که تو در خشم در آوردی ایشان را و بعضی را دیابت او رنگ یا بایکرم و یا بایکرم ای ابو بکر
لئن كنت اغضبتهم لقد اغضبت و بکرم آئینه و اسم اگر در خشم در آوردی تو ایشان را بایکرم آئینه به تحقیق
در خشم در آوردی پروردگار خود را و در بعضی روایات آمده که بایکرم در غضب در آوردی پروردگار
خوش عظیم را فاقا هم پس آمد ابو بکر این جماعه را تا بعد از خوی کند فقال یا اخوتاه اغضبتکم پس گفت ابو بکر
ای برادران مادر غضب در آوردم من شمار او شمار بخیر و اید از من قالوا لا گفتند ایشان لا در غضب
نه در آورده و تو بار او را بخیر می نامی ما لا تو یقین الله لک یا اخئی بامر ز و ترا خدا ای برادر من و در بعضی یا اخئی
به نشدید یا بر صیغه تصغیر تو درین حدیث فضل عظیم است مرفق برای محبت را و احث است بر تعظیم و تکریم ایشان
و رعایت خاطر ایشان • املا خوشن باس کان سلطان وین راه بدو ایشان و سنگینان صریح است
روایة معلوم • و عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال آية الايمان حب الا نصار
گفت انش بن مالک که انصار می فرزدی است روایت می کند از آنحضرت که گفت نشان ایمان
محبت انصار است و آية التفیق بغض الانصار و نشان تفیق دشمنی انصار است انصار جمع ناصر
یا نصیر است و مراد نصیریت گفته کان آنحضرت از اهل مدینه و انصار ذوقبیه اند اوس و خروج که و ویرا دیو وند
که انصار اولاد ایشانند و در میان ایشان نامند و پیوسته سال جنگ باعداوت یزد و بنی قریظ و کلمه و توحید
عداوت میران حضرت شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم انصار را انصار لقب نرد که بدان مشهور

و نماز گشتند و بعد از ایشان بر اولاد دموالی ایشان این نام ماتی ماند و (با جماع المناقب)
 حضرت ایشان را آنحضرت را موجب عداوت کنیز عرب و عجم شد بایشان لاجرم محبت ایشان
 علامت ایمان آمد و عداوت ایشان علامت کفر و شقاق و کمان محبت موجب کمال ایمان و نقصان موجب
 نقص و اگر از محبت حضرت ایشان عداوت دارد یقین است که موجب حقیقت کفر خواهد بود و متفق
 علیه ۲۱۰ و عن البراء قال سمعت رسول الله یأمر من عازب که انصار ہی الامی است گفت
 شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقول می گفت الانصار لا یحبهم الا مؤمن انصار دوست
 نمی دارد ایشان را مگر مسلمان و لا یبغضهم الا منافق و دشمن نمیدارد ایشان را مگر منافق فمن احبهم
 احبه الله ومن ابغضهم ابغضه الله پس کسی که دوست دارد انصار را دوست دارد و در او را خدا و کسی که
 دشمن دارد ایشان را دشمن دارد و در او را خدا متفق علیه ۲۲۰ و عن انس قال ان ناسا من الانصار
 قالوا کفناک انس که بعضی مردمان از انصار گفتند حین افاء الله علی رسولہ من اموال صوازن ما
 افاء امرگای که غنیمت داد خدای تعالی بر پیغمبر خود از مالهای صوازن که نام قبیلہ است آنچه داد افاءات غنیمت
 دادن فی غنیمت و در بین عیادت اشارت است بکثرت آن اموال زیرا که غنیمت که حاصل شد ازین
 قبیلہ بسیار بود و در روایات آمده است که از اسیران شش هزار بودند و بیست و چهار هزار شتر بود و
 چهار هزار اوقیه بود و از قبضه او دویست و دوازده هزار گوسفند و دویست و دوازده هزار کبک که کثرت
 کوسفندان خارج از حرم بود و فقط یعطی رجالا من قریش پس در ایستاد آنحضرت که بعد مردان را
 از قریش از این گنجه که نو مسلم بودند و در فتح اسلام آورد و دویست و دوازده هزار و دویست و دوازده
 هزار کافره بود و ایشان را اموال القلوب می گویند المائۃ من الایل می داد صد از شتران فقالوا
 یخبر الله لرسول الله پس گفتند جماع از انصار یا مرد خدا را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 یعطی قریشا میده به قریش را و ید عنا و ترک می کند ما را و نمی دهد چیزی و سیو نقا تقطرن دما ثم
 و کثیر می مای بکند از خون می ایشان یعنی بکند خونهای ایشان از شمشیرهای ما فحدث الرسول
 الله پس خبر داد شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمقالتهم پس انصار را که گفتند و آنحضرت
 رسانیدند که انصار این چنین می گویند قال رسول الی الانصار قمیمهم فی قبه من ادم پس کس فرستاد
 آنحضرت بمسوی انصار پس فرام آورد آنحضرت ایشان را در خیمه از حرم و لم یدع معهم
 احدا غیرهم و نکته است آن حضرت هیچ یکی را که در آنجا نبرد انصار فلما اجتمعوا جاءهم رسول الله
 پس چون جمع شدند انصار آمد ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقال ما حدیث باخنی
 عنکم پس گفت آنحضرت چیست این سخن که رسید است مرا از جانب شما فقال فقهاء هم اما
 ذور انما پس گفتند و انما این ایشان اما خدا و داندان عقل و فکر ما یا رسول الله فام یقولوا اشیا پس

پس نگفته اند چیزی را از آنچه بحضرت خبر رسیده اند (باب جامع المقاصد)
و اما اناس مناهل بیت ایشان هم و اما مردمان از ما که بواسطه منهای ایشان و جوانانند قالوا گفته
این سخن که یقیناً رسول الله بیا مردود ای تعالی مر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم يعطی
قریشا ویدع الانصار می دهد قریش را و می گذارد انصار را و سیوفنا تقطعون دما ثم و شمشیر
های ما می بکشد از خونهای ایشان فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انی
اعطی رجلا احدی شیء بکفر بدستی که من می دهم مردان را که نودان اند به کفر اقبالاً لهم اظهار
الفتی می کنم ایشان را تا ایمان ایشان بماند و دنیا باقی ماند تا ایستادگی دادند و چیزی را بامم و
تا ایستادگی سازد و ایستادن کسی را بر چیزی و تسمیه بملکة المقلب از اینجا است اما قرضون ان
یذهب الناس یا لا موال آیا راضی نیستید شما ای انصار که بپردازم مال باد ایینه نجاهی خود
فان جیون الی رحابکم از رسول الله و باز کردید شما سوسی رخت جامی شما پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
وسلم قالوا بلی گفته اند آری یا رسول الله بعد از ضیاع تحقیق ماضی شدیم ما متفق علیه ۴۳۰ و عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لو لا الهجرة لکنت ابرأ من الانصار
اگر نبود هجرت هر آینه می بودم من بردی از انصار یعنی اگر نمی بود شرف نسبت به هجرت و فضیلت
آن هر آینه از نسب می کردم من به انصار و در یاد ایشان و اختلال می کردم از اسم مهاجرین با اسم انصار
و درین جایگاه انکرام انصار و فضل نسبت نصرت است و با وجود درین اثبات است تا فضیلت
به هجرت و طاعت و تبعه مهاجرین زیرا که ایشان گفته اند شداد طان را او ترک دادند این را او طان را محبت
نداد رسول وی را نه هجرت و ایستادگی نسبت گام است و لیکن می گفتند در ادیان خود و قبایل و قرابت خود
پس بعد از هجرت فضیلت نصرت را است و بعد از مهاجرین انصار را و بعضی گفته اند که امر او آنست که من
بمخاطب اسم از انصار مگر بفضیلت هجرت و اگر به هجرت نمی بود یکی از ایشان می بودم و مساوی و مثل
ایشان می بودیم و در مرتبه بود درین تواضع عظیم و رفع منزلت انصار است و لو سالت الناس و ادیایا
و سلکت الانصار و ادیایا و شعبا السلک و ادیای الانصار و شعبا و انکم سلوک می کردید مردم و ادی
و اد شعبا را و می رفتید برای و سلوک می کردید انصار و ادیای را و شعبا را و می رفتید برای سلوک می کردیم
من و ادیای انصار و ادیای ایشان را و ادیای فرجه میان کوه و قتل که آنرا آوردند و جمع او و ادیایه شعب
بکسر شین را و در کوه و فرجه میان کوه و کوه و سراد را و ادیای و مذاهب است یعنی اگر اجالات گفته مردم و ادیای
و مذاهب اختیار می کنم من برای و مذاهب انصار را و ادیای می بایستم بایشان مقصود حسن موافقت
و موافقت است بایشان بسبب آنچه میباید که در از ایشان حسن و نفا و حسن جوارحه اتباع و اقله و زیرا که
نمی صلی الله علیه و آله وسلم متبوع مطلق است و همه تبع اند الانصار شعبا و انصار پیغمبر که شما را مذکور شین

جامه و درونی که متمم نیک باشد و به شرح که بعضی موی بر بدن است نشیه کرد (باب جامع المناقب)
 انصار را بدان از جنت انصال و قرب ایشان بخیرت می صلی الله علیه و آله و سلم و القاس دثار
 و باقی مردم بمشابه دثار بکسر و ال جامه بیرون که بالا بپوشند چنانکه زدا و مانند آن از دثر به معنی استنبال
 انکم سترون بعدی اثره بدستی که شمای انصار نزدیک است که به بیند پس از من اختیار می
 و اسبندادی اثره فتح هرزه و فتح مثله و بضم هرزه و سکون مثله و فتح آن بزرگم است از استیاد
 به معنی اسبنداد و اختیار و فی السراخ الاستیاد و فی خود نگاردی برداختن ایستاد بر کمریدن یعنی مردم خود
 را بر شامو خواهند کرد و امر است در امارت آنها که دون شامو دو مرتبه بالا تر و افرون تر خواهند شد
 و به تحقیق واقع شد آنچه خبر داده بود بدان خبر صادق خصوصاً در زمان امیر المومنین عثمان و بعضی عمرای
 دیگر که بنی امیه غالب آمدند قاصبر و ابس صبر کنید نه برین شدت و اینها حتی للقونی علی الحوض تا آنکه
 ملاقات کنید مرا بر حوض و درین بشارت است مرا بشان را بدخول جنت در جرای صبر ایشان آورده اند
 که بعضی از انصار نزد معاویه و در زمان امارت وی از بعضی مهاجرین شکایت آوردند پس علاج نکرد
 آن را پس گفت انصاری را است گفت به منبر خدا که خواهد دید بعد از من اثر در انگشت معاویه بود
 امر کرده است بشماره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت بصبر معاویه گفت پس صبر کنید که شمار را بدان
 امر کرده اند و ادا البخاری ۲۴۰ و عنه قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يوم الفتح
 و هم از ابی هریر است گفت بودیم ما با آنحضرت روز فتح فقال پس گفت آنحضرت من داخل دار
 ابی سفیان فهو آمن کسی که در آید از مشرکان برای ابوسفیان را پس بود ایمن و آمان است و هیچ
 کسی بوی منعرض نشود و من القی السلاح فهو آمن و هر کسی از مشرکان که بید از سلاح را پس
 بوی نیز در آمان است آورده اند که چون ابوسفیان و اسلام در آمد عباس گفت یا رسول الله این
 مردی است که دوستی دارد و قدر دزدگی را پس بگردان برای وی چیزی را که بدان منصرف گردد
 پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم من دخل دار ابی سفیان فهو آمن و دیگری گویند که
 ابوسفیان در ایام مواعت قربش امن داده بود و آنحضرت را آورده بود و در سرای خود پس
 این مکافات بود از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مرا ابوسفیان و افعالت الانصار اما الرجل فقله
 اخذته و افة بعشیره و رغبة فی قریته پس انصار چون مشاهده کردند عنایت و رعایت را با ابوسفیان که
 شد پادشاه بود با آنحضرت و فرمود هر که در آید از ابی سفیان را در امن است و هر که بید از سلاح
 را آمن است متخیر شدند و تعجب کردند و از وی خیرات و ناسدگی گفتند این مرد یعنی حضرت و است
 بناه صلی الله علیه و آله و سلم به تحقیق گفت او را مهربانی بفرمود خود و میل و رنجبت و اقریه فهو آمن که بحکم
 جبات بشریت و نزلی الوحی علی رسول الله و نرد آمد و حی به منبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم

باین که انصار ابن جنین می گویند قَالَ كُفْتُ أَنْتَ مُحَمَّدٌ (باب جامع المناقب)

قلتُم کفتم شما که ابا الرجل فقد اخلته رافة في هشة و رغبة في قرينة كلا ابن جنین می گویند و
ابن جنین نیست الى عبد الله ورسوله بدرستی من بد اخذ او فرستاده ایدم هر دو می گویند حکم می و
امرو می عرض می کنی هاجرت الى الله و اليكم حرکت کروم و از وطن برآیدم بسوی خدا و بایمید فعل
و کرم داده ادعای نبوی بسوی شود و بار شما از روی ظاهر که حضرت دهید و باین سعادت و کرامت برسد
بعد از آن بقصد تسلی و دلدادگی ایشان فرمود الاصحاب محباکم و المحبات معاکم زندگانی من با جای
زندگانی من بازندگانی شما و با جای زندگانی شماست و مردن من با مردن شما و جای مردن
شماست یعنی جدا نمی شوم از شما در حیاست و در غایت من با شما ایدم و شما من حاضر خود جمع داده قالوا و
الله ما قلنا الا ضا باله ورسوله کفتم که اسو که گفته ایم ما آنچه گفتیم که به جت عمل کردن نه اینست به نعمت
دی و فضل دی برادر رسول خدا یعنی شرف و اود محبت دی و عبرت کردن و در داند اشکن من و محبت
تو با دیگران مباد از غیبت و محبت و تو را و محبت تو محروم شویم و غیرت لازم محبت است و محبت
هرگز نمی خواهد که یکدم نظر محبوب بر او ندارد و بیت و غیرت با تو چنان است که اگر دست دهد و بگذارد
که در آنی بخمال و کمر آن و صحن و صحنه بر ضد محمد و خلی کردن و بخون نمی نشیند را گویند که توان یکی و او
قَالَ كُفْتُ أَنْتَ مُحَمَّدٌ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَصِلُ قَائِمُكُمْ وَيَعْلَمُ أَنَّكُمْ پس به دست خدا و رسول خدا از صحنه می کشند و
و است که می کشد اند شمار قبول می کشد و شما را بعد از آنکم تضمین با و کون عذر و اعذار قبول کردن خدا کسی را از او
مسلم و عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم راي صبيانا و نساء مقبلين من عرضي و رأيت
از انس که آنحضرت دید که دوکان و از زمان را یعنی از انصار روی آورده و آید از طعام عرضی فقام النبی پس
بایستاد و بنیبر صلی الله علیه و آله و سلم فقال بِسْمِ كُنْتَ اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحِبِّ النَّاسِ إِلَيَّ خداوند از شما از محبوب تر من مردانید بسوی من
محبوب تر من مردانید بسوی من اللَّهُمَّ أَنْتُمْ مِنْ أَحِبِّ النَّاسِ إِلَيَّ خداوند از شما از محبوب تر من مردانید بسوی من
و در بعضی نسخ الی الله و در صحیح بخاری گفت که این سه بار گفت و این بود و ایت الی است یعنی الانصار
می خواهد آنحضرت بخاطرن انصار را و معنی اللهم یا تسیم است یا معنی او آنست که خداوند اتمی و ابی صدق مرا
و آنچه می گویم چون دید آن حضرت این جماعت را و خوشحال شد به دیدن ایشان و جانید از آن حضرت
با محبت شکر دادند و گوا گرفت حی سجد و ابرار از جنت کمال عنایت و کرامت متفق علیه
و عنده قال مَرَّ أَبُو بَكْرٍ وَ الْعَبَّاسُ بِمَجْلِسِ الْأَنْصَارِ وَ هُمُ الرِّسَالُ است که گفت
که شست ابو بکر و عباس را و می آمدند بمجلسی از مجلس انصار و هم به کنون و حال آنکه انصار می گریستند
فقال لَا يَكْفِيكُمْ پس گفته ابو بکر و عباس چه چیزی می گریاید شمار از برای چه می گریید فقالوا ذکرنا مجلس
النبی صلی الله علیه و آله و سلم هذا پس گفته انصار از آن می گرییم که یاد کردیم مجلس آنحضرت را

نیت بخود و این در ایام مرض موت آن حضرت بود و قد عمل احدهما (وای جامع المفاقیب)

صلی الله علیه و آله و سلم فاخبر بهی لک بس دو آدم یکی از این دو او بیکر با عباس و بنی
 انه عنهما بر آن حضرت بس خبر داد از آن یکی آنحضرت را بیکر بستن انصار بر باد عباس شریف
 و بنی فخرج النبی بس برون آمد به شهر صلی الله علیه و آله و سلم و قد عصب علی راحه حاشیه بود
 و حال آنکه به تحقیق بسته است بر سر میانه کن خود که راحه جامه را تعصب عصابه بر سر بستن عصابه بکمر بر سر
 بستن فصیح البصیر بس را لا بر آمد آن حضرت میسر را خطبه خواند و لم یصعد بعد ذلک الیوم و نه بر آمد
 بر میسر و خواند خطبه و ایضا از آن روز و این آخر خطبه بود که خواند آنحضرت فحمد الله و الثنی علیه بس
 بس با بس گفت حدی تعالی را او بتأشش کرد در حدیثم قال اوصیکم بالانصاف بسرگفت آن
 حضرت و عیت می گفتم بنما این یکی کردن با انصار فانهم کزشی و عیبتی را بر آنکه ایشان کرشش من آمد و
 عیبه من آمد کرشش فتح کاف و کسر را بر وزن کف شکیمه می خواند و خود را بر سر چون بود و مردم را از عیبه
 فتح میانه و میگویند بنمایند و میگوید و جامه دان که آن را به کینه و مراد آنست که انصار دوست درونی و محل
 سر و امانت و اعتماد من آید و در امور و دست و پا می کند عاف خود را در کرشش و مردم می شنود و گاه می خواند
 جامه ای خود را در جامه دان و در جرب کنایت می گوید از قلب و صبر و عیبه و کرشش به معنی عیال مرد و اولاد
 جمیع از جماعت بنری آید و محل برین معنی نزد است یعنی انصار و جماعه من و عیاله من و سر که عیال
 و اولاد و عیاله من آمد که محل شدت و بهرانی و غیره خوانی بیشتر می باشد فقد قضوا الی الله علیهم به تحقیق
 که از دهنی که بر ایشان بود از بصرت و نصیحت و معرفت حال و جان و بقی الی الله لهم و بانی نماند
 آنچه مرا ایشان را از دهن است از تو اب و دود و آذر و دن و در بهشت اشارت است بآنچه میبایست کرد
 بر این انصار و در لیله العقبه و نازل شد در آن قول من سبحانه ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و
 اموالهم بآن لهم الجنة فاقبلوا من حسنهم و اتوا من بعدهم بس بهر برید کاری نیک
 که از نیکو کار ایشان موجود آید و دود که را از کار بد که از بد کار ایشان صادر گردد و از و انهم المختارین
 و عن ابن عباس قال خرج النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی مائه الذی مات فیها گفت این
 عباس برون آمد آن حضرت در مرض خود که رخت از جامه در این مرض حدی جلیس صلی الله علیه
 و آله و الثنی علیه تا آنکه نشست بر میز بس حد گفت حد از ایشان گفت مردمی تم قال بسر
 گفت اما بعد فان الناس یکنزون اما بعد از خود و نماند آید که مردم را استقامت بسیار می نمود و دوز
 بر دوز افزون می کردند و از هر طرف می آیند و مهاجرت می کنند از اوطان و یقول الانصار و کم می شوند انصار
 زیرا که بدلند از هر چه انصار عبادت از جماعه آید که جای دادند آنحضرت را و حضرت نبود و از اولاد این
 بهر دست که بهتری میشود و سبزی می کرد و با نقضای زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که از قبل

تقبل داعی سنی در مهاجرین که آنکه بعد از ما همراه آن حضرت آمدند تا این است (تا به جامع المناقب)
 پس ظاهر آنست که این اخبار است از آن حضرت بکثرت عهد جری و ادوار ایشان و غراخی ایشان در بلاد
 و تمکن و تملک ایشان در آن خدای انصار که کم می کرد و وجود ایشان و عدم بقای ایشان و تحقیق
 واقع شده آنچه خبر داده بود بدان بخبر صادق که کم میشود و وجود انصار و حتی یکنوا فی الناس بدین اقله
 الصلح فی الطعام تا آنکه میشود در مردم بجای نیک در بطنام و درین شبیه هم بیان قلت انصار است و هم
 اشارت مدح ایشان که چنانچه صلح طعام است و چون انصار بفرصت صلح اهل اسلام خواهد بود و فتن و لی
 منکم شیئا یضر فیه قوسا و ینفع فیه آثرین پس کسی که دالی شود از شمار کسی را که زیان کند در دوی
 گروهی را سود کند گروهی دیگر را یعنی دالی و حاکم کرد و فایده قبل من محمد و لیتجاوز من محمد هم پس
 باید که قبول کند از یثرب که انصار و باید که در کثرت و از بدکار ایشان رواه البخاری ۲۸۰۰ و عن زید بن
 ارقم قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم اغفر للانصار و لا یباعد الانصار و لا یباعد
 ابناء الانصار و لا یباعد ابناء الانصار و لا یباعد ابناء الانصار و لا یباعد ابناء الانصار و لا یباعد
 تخمین مغفرت است با و مرته و اگر حمل کرد و شود بر آخر مراتب انبیا تا هرگاه باقی ماند و در نیست بلکه اگر
 انبارا بر معنی اولاد حمل کند و در باشد رواه مسلم ۱۰۱۹۰ و عن ابی اسید بن عمر بن زید بن سنان و فتح همرا
 کسر سین هر دو گفته اند که فتح و کسر صحیح تر است نام او ناک بن ریمه است و مشهور شده به کنیت دوی
 آخر کسی است که مراد از بد یعنی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همیر و در الانصار بنوا العجار
 بهترین قبایله و خانهای انصار سی بخار آمد فتح نون و تشرید جیم نام قبیله است از انصار و هم بنو عبد الاشهل
 بسم بنو عبید الماشهل که نیز قبایله است از انصار و هم بنوا الحارث بن الخزرج لفتح حاتم و سکون رای
 و فتح زاد جیم هم بنو ساهله بکسر عین و فی کل د و در الانصار و خیر و در همه قبایله ای انصار یکی است یعنی
 فضل و شرف حاصل است همه قبایل انصار را اگر چه بعضی فاضل تر اند و مراتب آن متفاوت است
 پس خیر و اول به معنی یک تر است و در نانی به معنی یکی فی الصراح خیر یکی و بنو ثی و بنو تریه متفق علیه
۳۰۰ و عن علی بن رضی الله عنه قال بعثني رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انا و ابی بکر و
 المقداد گفت ای سر المومنین علی بنی منی الله و که غرض تاد آن حضرت مراد بمر و بمره و او فی روایه
 و ابی بکر و ثلث بنی و سکون را و فتح مانند بدل المقداد یعنی در روایتی و ابی بکر و فتح شده و بدل
 و المقداد فقال انطلقوا حتی تأتوا روضة غاخ پس گفت آن حضرت روان شوید تا آنکه بیایید مرغزار
 غاخ مذکور بحکم نام جای است نزدیک مدینه در جانب که فان بها طعینة معها کتاب زیرا که بر وضی غاخ
 زنی است و در سوادج نشسته با وی نامه است که باین که می رود فی الصراح طعینة بکار مجتهد و عن آنها سوادج
 و زنی که در سوادج باشد فتن و ه منها پس بگردان نامه را از این زن فاطمنا یعتقدی بنا خیماینا

بسرردان شدیم مادری که شتابی می کند با دومی و دوا سپان ما حتی اینجا (باب جامع المناقب)
الى الروضة ما انما آدیم ماناد و ضحی خاخ فاذا انتن بالظحينة پس ناگاه ما رسیدیم آن زن فقلنا
انصرحي الكتاب پس گفتم بیرون آید تو ای زن نامه را قالت ما منی من کتاب گفت آن زن نیست
ما من هیچ کتابی که بیرون آدم فقلنا لتخرجن الكتاب پس گفتم ما نیز آئینه بیرون می آری تو کتاب را
اولفلقین الثیاب یا آنکه می اندازیم ما جامه های را در بر نهی کنیم ترا در بعضی نسخ المتلفین یعنی بیاد تو فایه
یعنی اندازی نو جا مبادا فخر حقه من عقاصها پس بیرون آورد آن زن آن نامه از گیسوهای خود عقیمه موسی کرد
زده عقاص با سر عین جمع آن فاقینا به النبی پس آوردیم ما آن نامه را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فاذلیه
پس ناگاه در آن نامه است این عبارت من حاطب بنوطاه مهلمین بن ابی بلتعقة فتح موحده و سکون لام
و فتح و قبا الى فاس من المشرکین من اهل مكة این نامه از حاطب است بسوی مردمان از مشرکان
از اهل مکه بخبر هم بعضی امور رسول الله در حالی که خبر می دید حاطب مشرکان اهل مکه را به بعضی گدایی
پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آن بوج آن حضرت است بسوی اهل مکه برای اقیق و بداند فایه بود آن
حضرت این خبر را هیچ یکی و این کلام را وی است و الا حاطب این نامه با اهل مکه از برای خوش آمد
ایشان و استنابت قلوب ایشان نوشته بود پس باین عبارت چون می نویسد که من حاطب ابی فاس
من المشرکین حاصل فقیه آنست که آن حضرت به قصد فتح که از مدینه بجانب خیبر متوجه شده بود و هیچ
کس را از حقیقت این حال اطلاع نداده و این از کبر و ذاجی است که در محاربه مباح است چنانکه گفته
است و سکندر که با شرفیان حرب داشت و در حیمه گویند و در عرب داشت و این حاطب بن بلتعقة که
از جمله اصحاب بود با اهل مکه خبری نوشت و از حقیقت حال آگاهی داد که پیغمبر بر سر شمای آید همیشه باشد
فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا حاطب ما اهل ابی حاطب چیست
این نوشتن تو در خداون تو ایشان را از حقیقت حال فقال پس گفت حاطب یا رسول الله لا تعجل
علی ثانی یکن و در سر دادن برابرین عمل الی کنت امرأ ماصقافی قریش و لم اکن من الفهم بدرستی
من هم مردی حسابند و شده در قریش و نیستیم از ذاتیهای ایشان و حاطب طایف قریش بود
و بعضی گفته اند علام ایشان بود و مکان من معک من المهاجرین لهم قی ابة و نو و نیز که بانست از مهاجران
مرا ایشان را قرابتی با اهل مکه که یجمعون بها اموالهم و اهلهم بمکه جمع کردند نسبت آن قرابت با اهل
مهاجران را و این و عینال ایشان را بکه تو اند که ضایع بمهاجران باشد فاحمیت اذ فاتنی ذلک من
النسب پس دو مست داشتیم من که چون فوت شد و است مرا پیوند از نسبت در ایشان آن انشدا
فیهم بلد التمهون بهما قرابتی که بگیرم و در ایشان نعمتی و ایافه دنی را که حمایت گفته و کرد آمد خوشی
مرا بخوانشان مرا یعنی من برای غرض و محبت کسان خود کرده ام که درگاه اند و مشرکان باین خوشند

از کسان من خبردار باشند و مافعلت کفر او نکرده ام من از جنت باری (یا جامعاً مع المناقب) آنکه من کافر و منافق را ایمان نیاورده ام و لا ارتد ابو اعدن دینی دیگر و ام از جنت آنکه مرتد شده ام و بعد از ایمان کافر شده ام و بر آمده ام از دین خود و لا ارضی بالکفر بعد الاسلام و من از جنت را انسی شدن کفر بعد از اسلام که می خواهم بر آیم از دین اسلام فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنکه قد صدقتم بدرستی که طایفه به تحقیق راست گفته است با شما و حقیقت حال همین است که وی گفت فقال عمرو بن عقیل پس گفت خمر روضی اسعدی که ما را یا رسول الله اضرب عنق هذا المنافق که بزخم کردن این منافق را در گفته اند شاید که در بیان قصه تقدیم و تاخیر است و الا گفتن عمر ابن قول را بعد از تقدیم آنحضرت طایفه را بعد است فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنکه قد شهد بد را در دستی طایفه به تحقیق حاضر شده است بد را گویند که عمر گفت چه شد اگر چه بد را حاضر شده پس گفت آنحضرت و ما یؤید ذلک لعل الله اطلع صلی الله علیه و آله و سلم و فقال اعملوا ما شئتم چه درمی یابید از حقیقت حال او و چه میدانی که دی سستی قتل است شاید که خدا ای تعالی مطلع شده باشد بر ضایع اهل بد و پس گفت دی تعالی بمانند هر چه خواهید فقال وجبت لکم الجنة پس به تحقیق واجب و لازم شد شمار اہبست و فی روایة دور و دانی جای فقد وجبت لکم الجنة فقد غفرت لکم واقع شده یعنی حق تعالی نظر کرده بایشان نظر رحمت و مغفرت یعنی ترحمی و امید داشتن را بجمع است پیغمبر و الا آنحضرت یقین است بحقیقت امر و اقرب آنست که اصل برای آن فرمود تا اهل بد و بران اعتماد و انکه و از عمل باز نماند و اعملوا ما شئتم از برای اظهار کرم و عنایت است نه رخصت کردن و سر دادن که هر چه خواهد کند فافهم و بانه انوفیق فانزل الله تعالی سن فرود ستاوند ای تعالی و در زحمت و منع ازین فعل که طایفه کرد و امثال آن این آیت را یا ایها الذین آمنوا لاتخذوا عدوی وعدوهم اولیاء آگاه باشید ای مسلمانان بکبرند دشمنان مراد دشمنان خود را و دشمنان تا آخر آیه متفق علیه ۳۱۹ و عن رفاعه بن رباح را بدوین واقع انصاری مدعی است قال جاء جموع من الی النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال ما تعدون اهل بد رفیقکم گفت آمد جریر بن بسوی آنحضرت گفت در چه مرتبه می داید و از که ام طایفه می شنوید شما اهل بد را در میان خود قال من افضل المسلمين گفت آنحضرت می شمارم ما اهل بد را در میان خود افضل مسلمانان او کلمة فتوها بالکلمة گفت و در جواب جریر بن کلمه را که مانند این کلمه است و معنی افاده زیادت شرین و مغفرت قال گفت جریر و کذلک من شهد بد را من الملائکه گفت جریر و من چنین از افضل ملائکه می دانیم ماکسی را که حاضر شده است بد را از ملائکه روانه الهیاری و عن حفصة رایت است ام المؤمنین حفصة که دختر امیر المؤمنین عمر بن الخطاب است قال قلت قال رسول الله گفت که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم انی لا رجوان لایدل علی النار انشاء الله تعالی اهل شهید بد را و الامم و بیمة

بر رستی من مهر آید امید می دادم که در نیاید آتش و دوزخ را اگر تو استوار هست (باب جامع المناقب)
خدا ای تعالی هیچ یکی که حاضر شد با منست بدو داد و بدیدم او قیید استیت حق از جنت بدقت و تادیب و درگاه الهی
است تعالی نه از برای شک قلت خبری گوید گفتیم من یا رسول الله ایس قد قال الله آری نیست که تحقیق گفته
است خدا تعالی قرآن مدحکم الا و از حد و نیست از شما هیچ یکی که آنکه و آید و است آتش و دوزخ تا بقیه در وقت
گذشتن از صراط و چون در آمدن و دوزخ عالم باشد فرستاده آید بجان بدانی آن از اهل بد و بد همه چون خداست آید
قال فلم تسمعیه يقول قلت آنحضرت پس نشنیده و خدا تعالی را که بگویدم تعجی المالدین اتقوا بستر استوری
میدم آنکسانی را که تفری کرده اند پس سر و سلاست میشود با نشین بر ایشان چنانکه بر ابراهیم علیه السلام
یعنی در و دی نمایند و مثل برقی خاطف بیاورد و آن می که در دوزخ آید از این بایشان نمی رسد برادرفنی
دخول اینست و این مرتبهان را می مانند و اهل بد و بد همه و اهل این جماعت اند و فی زوایة لا یدخل
الدار انشاء الله من اصحاب الشجرة احده و در روایتی این چنین آمده است که در نیمی آید آتش را
اگر چه اسم است خدا را از اصحاب شجره و هیچ یکی المالدین بایعوا تحتها آنکسانی که بیعت کردند با آنحضرت
زیر شجره این واقعه فیسیر اصحاب الشجره است و این دو حد می بود و راه مسلم ۳۳۵ و عن جابر قال
کننا یوم الحد یبیه الطوار و معما فقه گفت جابر یوم یوم با و ز حد می بود و راه مسلم ۳۳۵ و عن جابر قال
بزار و یانصد و بزار و سبید بزار آمده است و در توفیق در شرح تذکرة است قال لنا النبی کنت ماء
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم انتم الیوم غیر اهل الارض شما غرض از بهترین اهل زمینید متفق علیه
۳۳۵ و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من یصله الذیة ثنیة المجر از کسی که بالا بر آید
یا کست که بالا بر آید بیه را که نیده مرا لا است نیده فتح منته و کسر توفیق و تشدید نختایه را با باشد و زکوة و بزار و بضم هم
و فتح نیز آمده است نام موضعی است مابین که و بدیدم از راه حد می بود که رسید آن حضرت صلی الله علیه و آله و
سلم و اصحاب وی و سی اسم غنیمت آن موضع دو شب پس ترنجب کرد آن حضرت ایشان را بگویند آن
دور آمدن بر آن ناکست و در آن چه باشد و ظاهر انگشت اطلاع بر حال اهل مکه که جای کمین نکرده باشند
و بداند بشی نه نموده و در راه که و نکو مشید و کما قبل فرموده هر که صبر کند بر آن فانه یحاط عنه ما حاط عن یبی
اخر اخیل پس بدوستی شان این است که فرود نهاده می شود و گم کرده می شود از آن کسی که صبر و می کند
آمر مانند آنچه که کرده شده و فرود نهاده شده از بنی اسرائیل تمیج است بقول وی سبحانه و هو اوا حطة
تفقد لکم و قصه آنست که بنی اسرائیل بعد از آنکه بر آورده شدند از بیابان که تا جل سال و روی تابه و حایر
بودند و سایه کرد بر ایشان ابر و فرساده شدند بر ایشان بین و صابوی و امر کرده شد از سنان راه در آمدن قریه از
شام که نام آن اریحا بود و سکه و دو و طلب خط و نوب و استغفار تا آمد زید و شود کنا مان ایشان لیکن
ایشان مدخل کرد و طلب نوب و استغفار و از طلب مشتهات خود و از اعراض دنیا پس نازل کرده شد

[illegible]

است که دینی رضی الله عنه گفت تاخیر نمانیم ماکسی را اگر تشنه شدیم (در اینجا جامع المصنفین)
 کردار را پیغمبر خدا و یمن این مردی است اذنا میرزا ابو یمن علی رضی الله عنه بنزد و راه التوسل
 ۲۰۰ و عن جلی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو كنت مؤمرا
 بنعم یم و فتح البر و کسر یم مشد و من غیر مشورة لا مروت علیهم این ام قلیل گفت آنحضرت اکرمی
 بودم امیر و حاکم سازنده کسی را این کنکاش نماند امیر می کرد و ایندم برای آن عید الله بن مسعود را ایست
 در امیر با حق او هیچ حاجت بمشورت و کمر نیست و گفته اند که مقصود اسیر با حق داشت رضی الله عنه
 و لشکر معین یاد احوالت حیات و در امری از امور و الاطلاق که بعد از آن آنحضرت ایست صلی الله علیه و آله
 و سلم مخصوص بتزیین است و این معبود در پیشی نیست و راه التوسل و این صاحب و
 و عن حذیقه یثیج قاصد یثیج و کون نخبایه و فتح مثله ای ای صبر قاصد یثیج و کون موطد اذ کبار و یمن
 و ثقات ایشان است قال انیت التمدینة و مالت الله ان ییسر لی جلیسا صالحا گفت آدم
 مدبر بر از سوال کردم خدا را که میسر نکرد اندر این نیست صلی الله علیه و آله و سلم میسر کرد و این مدبر
 تبانی برای من ایو نه بر در افعلت الیه پس ششم من بسوی وی فقلت انی سالت الله ان
 ییسر لی جلیسا صالحا پس گفتم من که در خواستم از خدا که میسر کرد اندر این نیست صلی الله علیه و آله و سلم
 پس میسر کرد و این فو فقلت ای پس موافق کرد و شدی تو برای من و گفت به تخفیف قاصد یثیج و کون
 و قتی به معنی ساز و دار و نادون و در بعضی نسخ فیر لی فقلت فقال من این الله پس گفت ایو نه بر
 الا کانی نو قلت من اهل الکوفة گفت از این کوفه ام جئت التمس الخیر آدم و ام و در خالی که می جویم
 یکن را که کجا است و اطلمه و طلب می کنم یکن را بر ای نفس خود فقال الیس فیکم معاد بن صالح پس
 گفت ایو نه بر آری نیست و در میان شما سیدین مالک بر او دست بن ای و قاص است و مالک نام پدر او است
 که ای و قاص است معاد الله و قاصد یثیج و کون کرد و شد و عانی او و این معبود صاحب ظهور و قول
 الله و یگر عید الله بن مسعود و آدم آری و ضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آب و وضو و الله
 وی بود و دینی میباید است و حاضری آورد و ظهور و یثیج طلبه معنی پاک گفته که آب است و ظهور و ضم به معنی
 طهارت و تعلیمه و صاحب فیر لی آنحضرت که نگاه میداشت و حذیقه صاحب مروی رسول الله و یگر حدیث
 صاحب مروی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که علم منافقان نزد وی بود و عیان المذنب اجاز الله
 من الشیطان دیگر حماد بن یاسر کرد و این داشت است از راه التوسل و یمن جلی لسان دینه بر زبان
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم یعنی بر زبان آنحضرت رفت است که خدای تعالی حماد را از شیطان
 و اتباع وی نگاه داشته است و علامان صاحب المکتب این دیگر سلمان فارسی صاحب هر دو کتاب یعنی
 الانجیل و القرآن زیرا که وی انجیل خوانده و در این ایمان آورد و بعد از آن بدست محمد رسول الله رسیده

[illegible]

و اطفال ایشان را بداند که در آن حضرت بر همین عمل کرد و گفت به سید (باب جامع المناقب)
 بن معاذ که تو نگام کردی بحکم خداوند تعالی که از بالای هفت آسمان کرد پس منافقان راه کنی یا نه
 و زبان طعن در اند کرد و گفتند که سبکی جنازه دوی به جت این حکم است که بیاض کرد و این یاوه است
 که گفتند سبکی جنازه باین معنی به مناسبت دارد و فیلیق ذلك البی. پس رسید آن سخن منافقان به پسر را
 صلی الله علیه و آله و سلم فقال ان الملا ثکته کانت قحله اسس گفت آنحضرت که فرشتگان
 برداشته می بردند و آنحضرت خبر داد صلی الله علیه و آله و سلم که بمشاهد هزار قرشته بر جنازه رسیده حاضر آمده اند
 رواه الترمذی ۹۰۰ و عن عبد الله بن عمر و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 يقول گفت عبد الله بن عمر و بن الناصر شبیدم آنحضرت را که می گفت ما اظلمت الخضر اء سبیه نکرد
 آسمان سبز و لا اقلت الغیر اء و بر نه داشت زمین کرد آلودا صدق من ابی ذر داشت گویند از ابی ذر
 عقیای می را که از بزرگان صحابه و فخران و ایدان ایشان است و احوال شریف دوی در بعضی
 مباح از کتاب نوشته شده باشد و گفته اند که این قول از آنحضرت بر سبیل مهالیه است یا مخصوص است
 بهیر ایضا صحابه که فاضل ترمذی رواه الترمذی ۱۰۰ و عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ما اظلمت الخضر اء و لا اقلت الغیر اء من ذی لوجه اصدق سبیه نکرد آسمان و بر نه داشت
 زمین هیچ جدا دند زبان را که راست گویند از ابی ذر است که هیچ مسامحت دید اوست نمی کند و زحمت می گوید می را
 اگر جرات باشد چنانکه از احوال دوی رضی الله عنه منقول است و لم یفتح لام و کون ما دفتح آن زبان و لا اذ فی
 و فاکتد و و اداناید و ترخی جدا رسول خدا را و بعضی گفته اند اداناناید و ترخی کلام را که هیچ بر تران
 فرد نمی کند و من ابی ذر از ابی ذر منقول است با صدق و ادنی شبهه حیثی بن مریم حضرت
 ابی ذر است یعنی ابو ذر مشابه است به سبکی سبکی علیه السلام یعنی فی الزهد و زجر و او را
 مان به سبکی دوی رضی الله عنه حرام بود و اگر چه می زکوه ادا کند و این قول یعنی فی الزهد و زجر است
 و در مصابیح مذکور نیست رواه الترمذی ۱۰۰ و عن معاذ بن جبل لما حضرت الموت فقال یا ایت
 ایت از معاذ بن جبل چون حاضر شد او را ایت گفت التمسوا العلم فقد اربعة یومید عالم نزد خدا کس
 عقل هوید و ضم غنی و فتح و او را ایت از ابی المذرداد که نام او ایل الله است مشهور شده و ایت
 نسبت به او را که دختر او بود و الصلای حر حقی است فقیه عالم زاهد حکیم از اهل صفه باری داد آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم میان او میان سلمان فارسی و عند سلمان دیگر یومید عالم نزد سلمان فارسی که مناقب دوی مشهور
 مذکور است و عند ابن مسعود و نزد عبد الله بن مسعود حاجت ذکر مناقب او نیست و عند عبد الله بن
 سلام و نزد عبد الله بن سلام الذی کان یهودیا فاما سلم آنگاه یهودی پس مسلمان شد و او را روزی که
 آنحضرت به مدینه آمد و در مسابقه کلمی و بعضی که بخان شریف بخان تواریت داشته مشاقق کنای شریف بود

بود و میست و عمر ایوب که مشتاقی لقای بود و هم و لاجرم روی فرادیدم (بأبواب جامع الصداق)
 و از جای فتم فانی سمعت رسول الله پس بد رستی من شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول
 می گفت الله عاشر عشرة في الجنة بد رستی وی دم ده کس است و در بهشت یعنی مانند دم ده کس است
 یک بهشتی اند زیرا که وی از عشر و عشر نیست که اقال الطبی و ازین تقریر وی ظاهر می شود که فی الجنة را
 صفت عشره داشته و حمل بر عشر و عشره کرده است و ظاهر عبارت در است که وی دم کسی است که
 و در بهشت دو آید و پیشی نه کند از وی و در آمدن بهشت بگردد کس و احتمال دارد که جماعتی که وی با
 ایشان در بهشت و در آید دم جماعت باشد فافهم و الله اعلم رواه الترمذی ۱۲۶۰ و عن حلیفة
 قالوا وایت است از حدیث بن البان گفتند صحابه یا رسول الله لو استخلفت اگر خلیفه می ساختی
 کسی را از اصحاب بخود و خود برتری بود قال ان استخلفت علیکم فعصیتموه علی بعم گفت آنحضرت اگر
 خلیفه سازم من کسی را بر شما پس بی فرمانی کنید و او اطاعت نکند و خلافت او قبول نکنید و خلافت نپذیرد
 عذاب کرد می شوید و لکن ما بعد ثم حکم حدیثه فصل قوله و لیکن چیزی که حدیث گند شما را و خبر ده
 حدیثه پس قصد بن کنید و او را است کرد ایند او را و ما اقراء کم عبد الله فاقراءه و و چیزی که
 خواند شما عبد الله بن مسعود پس بخوانید آنرا تقریر معنی این حدیث این چنین کرده اند که گویا آن
 حضرت فرمود هم ضروری نیست شما را که از من سوال استخلاف کنید زیرا که آن حاصل می شود با اتفاق
 و اجماع شما بر کسی که اهل آن می دانید و او را با آنکه از تخصیص و تخصیص مانعی هم نیست آنچه ضروری است شما
 و اهل کتاب و سنت است و تمسک بآن و تخصیص کرد و حدیثه و این مسعود را بحدیث انشأت
 بمرید فضل و مرتبه ایشان در علم و یقین و آنچه اجتناب باید کرد از ان از اتفاق و این نزد حدیثه بود و اند
 جت بودن وی صاحب مر رسول الله و حدیثه علم المتفقین و آنچه امثال باید کرد بدان از احکام و این
 نزد این مسعود است زیرا که فرموده است رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد راضی شدم من برای
 است خود و چیزی که راضی شده بدان ابن ام عبد که عبد الله بن مسعود است و فرمود تمسکوا بعهد ابن
 ام عبد چنانکه در زندیه پیمان و اندرز ابن مسعود و گفته اند که درین حدیث و در حدیث اول از فصل بیان
 استخلاف ابی بکر رضی الله عنه نیز هست زیرا که هر وی است از ابن مسعود و که گفت تقدیم کرد و بیکر
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کاردین ما اگر امامت نماز باشد پس تاخیر نکنیم ما و او را و کار
 دنیای خود و الله و الجنة قال ما احدث من الناس قد ركة الفتنة الا اننا اخافها علیه الا
 محمد بن معاذ و هم از حدیثه است که گفت وی نیست هیچ یکی از مردم که در باید او را فتم مگر
 آنکه من میترسم تأیید را بر وی گارد بن مسلم و الحجیم و سکون سین و فتح لام فانی سمعت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا تضرک الفتنة زیرا که من شنیدم ام آن حضرت را

کری گشت و پس سکه داد که زبان نمی گزیدند و نمیدانستند که از بهاری (دانه جامع الشافعی)
خرزخی اشپلی است حاضر شده اند شباه را اگر بگویم و بعضی گویند استخوانت خورد و او آن خضر
در سال توک و بود از فتنای صحابه و اسلام آورده و دوست معصوم عیبر در مدینه و مرد در سابل پهل
و سه یا شش یا هفت دگوشه گرفت و در ایام فتنه با مریضی و سلامت مانده از ضرر و شران در راه ابو داود
و سکت عنه و ایست کرد این حدیث را ابو داود و سکت که از وی یعنی طبعین نگارده و تصحیح و تحسین
نیز نمود و محمد ثن را اختلاف است در آنکه حدیثی که سکت کرد است ابو داود از ان صحیح است
یا حسن است یا ضعیف صالح احتجاج چنانکه در مجلس مذکور است و اقراء الحمد لله و می دیند کرد اید و ثابت
داشت این حدیث را عبد الغفور منذری که از علماء حدیث است و در اصل مشکات و در نجایا ض است
و در عایشه این عبارت را هر زبانی نوشته اند عن عائشة ان النبي صلى الله عليه و آله
و سلم را في بيت الزبير مصيبا جارا و بايست از عایشه که آن خضریت دید و در خانه زبیر بن العوام چراغی
را و زبیر رضی الله عنه از عشره مبشره است و این عیبه رسول الله است صلی الله علیه و آله و سلم و داد
ابو بکر صدیق است زوج آسمانیست این بکر فقہالی یا عایشه صا الی الله و الا قد انفست پس گشت
آن خضریت ای عایشه گمان نمی برد که آسمانیست این بکر را اگر آنکه به تحقیق زائیده است یعنی این چراغی را که
درین وقت فروخته اند نشان است که آسمانی که حمل داشت زائیده است فست بعم بنون و
کسر فالتنجه مجول و فتح بنون بلفظ معلوم نیز نوشته اند فی الصحاح فاصح زبکی زن زوج شدن و لا تسموه
حتی اسمیه و نام نه نید آن مولود را تا آنکه نام نهیم من او را فصحاح عبد الله پس نام نهاد آن خضریت او
را عبد الله و این عبد الله بن الزبیر است رضی الله عنهما صحابی مشهور و مناقب و وقایع وی مذکور مشهور است
و وی رضی الله عنه اول مولودی است که در مهاجرین بعد از هجرت و حنکة بتمرة بیله و تخنیک کرد آن خضریت
او را بخیر نامیدست مبارک خود و تخنیک خائیدن خرمایا چنان دانالیدن آن کام مولود را و این سنت است
رواه الترمذی و عن هناد بن ابراهیم بن ابي حمير و فتح بن عيسى و کسر میم و سکون تحتانیه منضرب
الحديث است ثابت است و در صحابه و بعضی گفته اند که صحابی است بر او ایست کرده است ترمذی از وی
امین یک حدیث که می گوید عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم ان قال امعا وية اللهم اجعله
هاديا مهلا یا خداوند ای که دان او را در راه است نیاید و راه است یافته شده و اشدیه و هدایت کن
مردم را بوی و راه القدر می یابد آنکه سبوطی گفته و صاحب منها السعادة بنی می گوید که محمد ثانی گفته اند که
صحیح نشده در فضایل معویه هیچ حدیثی و در جامع الاصول گفته که آنچه ثابت شده است کتابت او است و
پس خبر خدا را اصلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده است کتابت و بی تحقیق دارد شده است و نشان
وی حدیثی که روایت کرده است او را احمد در سند خود از عراض بن ساریه که بشیدم پیغمبر خدا را

که می گفت انانهم علم معیاریة الکتاب والهجایة وقد اعدل اب خدا (صاحب جامع المناقب)
 بیا میزان معادیه را کتابت و حساب و نگه دار او را از حد است و این حد بیست و اشرق منتهی است و در
 بعضی طریق این کلیه زیاده کرد و ممکن که فی الیلا و کمینت و قدرت و او را در شهر با یکمین پای بر حای
 که در این حد بیست یامجاویة اذا ملکیت فایمجاویة ای معادیه چون مالک و بادش و شوی آسانی کن بر مردم
 و سخت گیر و در دینی آمده است فاحسن نس احسان کن و فوق همه این حد بیست است که نرزدی از عهد اگر خمس
 بن این عیمره روایت کرده و گفته اند که هیچ یکی از این احادیث نزد محمد بن . صحیح نیست و استیجاب و استیجاب و الله
 اعظم پوشیده ماند که به ایت به معنی و او نمودن فرع علم است و تمام صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم عالم بودند با حکام دین و او امر و نواهی آن به تفاوت و در این و برین است حد حدیث اصحابی کما لنجوم
 بایهم اقبل یعم اقبل یقوم و از اینجا لازم نمی آید که در همه جا وی دهمندی یا مستند اما این دو غیر خری
 خواهد بود و که خلا کرده باشند و بیست ایشان نیامده و در رفته و ابتلا افتاده از راه به ایت کشیده باشند
 و در غیر آن قصه صاحب علم و به ایت اند که لا یخفی و این سخن حق است بر خلاف مقتضای طرفین و الله
 اعلم ۱۶۵ و عن عقبه بن عامر صحابی است و الی و معروف و از جانب معادیه بعد از برادرش عتبه بن
 ابی سفیان بعد از ان عزل کرد او را و در سه ثمان و خمسين فوت کرد و روایت کرد او را از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم و روایت کرد از وی جابر و ابن عباس و از تابعین طاہری کثیر کنانی جامع الاصول
 و ذی کف در کاشف خود صحابی کیرا میر شریف فصیح مرقی فرضی شاربو دقالی قال رسول الله صلی الله علیه و آله
 و سلم اسلم الناس و آمن عمرو بن العاص اسلام آورد و مردم ایمان آورد و عمرو بن العاص
 مرا و بناس مروی اندازد که اسلام آورد و در دفع گاه مجبور و قهر بعد از ان صحیح شد ایمان بر که خواست
 خدای تعالی از ایشان عمرو بن العاص ایمان آورد و بطوع و رغبت و هجرت آورد و از حبشه به مدینه و انداخت
 خدای تعالی ایمان را در دل وی بعد از آنکه افراد آورد و نجاتی به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 پس اقبال کرد بجانب آنحضرت بن آنکه کسی او را یا بجانب خود باند و پس و دیده آمد به مدینه و ایمان
 آورد و پیش از اسلام بمالنه داشت و عداوت آنحضرت مخصوص وی بایمان و نسبت مردم
 دیگر با اسلام ازین غت است و چون خواست که ایمان آورد و بیعت کند دست کشید گفت آنحضرت
 چرا دست کشیدی ای عمر و گفت شرطی کنم یا رسول الله فرمود چه شرطی کنی گفت ایمان آرام بشرط
 آنکه آمرزیده شود همه گناهان من که پیش ازین کردم فرمود و نمیدانی یا عمر که اسلام می اندازد و
 می پوشد هر گناهی را که پیش از وی کرده شد و هجرت می اندازد و می پوشد هر گناهی را که پیش از ان
 کرده شد و در حدیث دیگر آمده که عمرو بن العاص و برادر وی هشام بن العاص هر دو مومن اند و نیز
 آمده است که عمرو بن العاص از صالحان قریش است و نیز روایت می کنند که گفت آنحضرت بوی

اذ لك الرشيد وگفت آنحضرت که عمر بن العاص صدقه را بهتر از دیگران
 می آرد و الله اعلم و بود عمر بن العاص عداوت و دشمنی را با عمر بن العاص هر که باید و می دید
 می گفت سبحان الله خالق این و عمر بن العاص یکی است و روایت کرده شد و ما نشنیده ایم که وی در
 دینت کند سنن ازین عالم تر سنن و بی تابی و بی آوازی بسیار می کرد پس گفت او را پس روی
 حیدر آید ای پسر این است فرج چیست صحبت داشته تو یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خرا کرد و بادی
 گذشت ای پسر من بر من سه حالت گذشته است بودم من در اول امر که دشمن می داشتم رسول
 خدا را دشمنی سخت بعد از آن مسلمان شدم و محبت داشتم با وی پشتر به و هم در امانت و ولایت و مبتلا
 شدم بدان و رسید مرا اندک و دنیا آنچه رسید نمی دانم که کدام یکی از این حال معاینه خواهند کرد و چه
 پیش آمدنی است در راه الترمذی و قال هذا حديث غريب وليس اسفاده بالقوي
 ۱۷۹ و عن جابر قال لقيني رسول الله كفت بجز ملاقات کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله
 و سلم فقال يا جابر مالي اراك منكرا پس گفت آن حضرت ای جابر چه شده است مرا که
 می بینم ترا شسته و دیگر یعنی چیست سبب شکستگی و دیگری تو قلت استشهد ابي و ترك عيالا و دینا
 گرفتم شهید کرده شد پدر من و آن در خرفه و احوال بود که داشت پدر من عیال و دوام جزا دیگر نباشم
 قال افلا ابشرك بما لقي الله به اياك گفت آنحضرت آیا خبر خوش ندی که ترا آنچه پیش آمده
 خدا عزوجل و معاینه کرد بدان پدر ترا یعنی الهجرت بخ و اندوه و دنیا دیگر نباشی که این آسان خواهد شد و لیکن
 شد و باش آنچه در وی قرب و کرامت موی است و درین اشارت است بآنکه فضل و کرامت پدران
 سرایت می کند و پسران که برادر است باشند و بآنکه پسران عاقل و دینی پدران شاد بایند بود
 قلت بلي گفتم بلی خبر ده یا رسول الله قال ما كلم الله احد قط الا من وراء حجاب گفت بآن
 حضرت کلام نکرد و است خدا ی تعالی بآنچه یکی را هر که بگوید پس برده و احي اياك فكله كفاحا دزنده کرده اند
 خدا ی تعالی پدر ترا پس سنی کرد بادی روی بروی برده و دشمنان خود دزنده اند و لیکن حق سبحانه زیادت
 قوت و دکانیت بر دی افاضه کرد که بدان مشاهد می کنی که حجاب داشت ترا حجاب دین عالم است
 قیاس آن عالم برین توان کرد و قال يا عبدی تمن علی اهلك گفت خدا ی تعالی پدر ترا ای بنده
 من آرزو کن و نخواه با غنما و فضل و کرامت من هر چه می خواهی بد من را قال يا رب تعینني فاقتل فيك
 ثانیه گفت پدر تو ای پروردگار من آرزوی دارم و می خواهم که زنده گردانی مرا و بفرستی بدینا پس
 کشته شوم در راه تو که است دوم قال الرب گفت پروردگار تعالی آنکه قد سبق بنی انهم
 لا يرجعون بد و سنی شان اینست که به تحقیق گذشته است کار من که آدمیان بعد از مردن و آمدن ماین
 عالم باز نمی گردند بدینا و عزالت پس فرود آمد این آیت و لا تعذب من الله ان قتلوا علی عیال الله

الله احوال و کما مبرورین کسان را که کشته شدند در راه خدا مرد، الایة (و این جمیع المقاب)

تا آخر آیت رواه الترمذی ۱۸۰ و عنه قال استغفر لی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلام

خمساً و عشرين مرة و هم از جایز است که آخر زشتی خواست برائی من آن حضرت بیست و پنج بار معلوم

نشد که استغفار بچندین بار در یک وقت و یک مجلس بود و بار اوقات متعدد و این ظاهر تر است

و الله اعلم رواه الترمذی ۱۹۰ و عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

کم من اشدت اغمر گشت آن حضرت بسیار بود و موی غبار آلود مذی طمورین خداوند و بجامه کهنه طبر

یکسر طابامه کهنه یا کلم کهنه که یوبه لبه پاک و ایشنه نمی شود و انگشتان نموده نمی شود و در او دوانسته نمی

شود و او که گیسست از جنت خضارت و بی اجباری و بی نزد مردم لبوا قسم علی الله لا یراه اگر سوگند خود

بر خدا ایضا سوگند خود و که خدا این چنین خواهد کرد و بهر آنچه راست گوی کرد و اند او را خدا در سوگند او می کند

آنرا اما سوگند خود و بر فعل خود که چنین کنم یا عباد بر خدا میسایم که داند و می تعالی اسباب فعل و توفیق میدهد

و او را که بکند و می آن فعل و اینهم البیراه بن مالک از جمله ایشان است بر این بابک بر او را نفس

بن مالک و معنی آنست عیناً از یک مادی و یک پدر از فضلاء صحابه و دبیران و پهلوانان ایشان است حاضر شد احد

و او مشاهد را یک بعد از دیگری آمد و گشت از مشرکان چندین و اسوای آنکه شریک شد با دیگران و ظاهر شد از

و می میاد و زبانه زد و در و ز تمام و تسبیح شد و رسول بستم رواه الترمذی و البیهقی فی دلائل النبوة

۲۰۹ و عن ابی سعید قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الا این صیبتی اذ ی ای الیه

اهل بیتی آگاهان شید بدستی که دوست و دشمن و محل سرواغات من که باز گشت می کنم بسوی

آن اهل بیت من انداز منی عیت در فصل اول از حدیث انس معلوم شد و آنجا این گفتار و مدح انصاء

و واقع شده و این منافات ندارد و در و آن در شان نجیر ایشان خصوصاً اهل بیت که اخضر اند باین صفت

و تو اند که صفت الهی اوی الیه یا بر ای تمخیص و تقیید باشد یعنی اینها که رجوع می کنم بسوی آنها بیشتر و غالب تر

و تمخیص این صفت با اهل بیت بریادت شرف و تمییز است ایشان باشد و ان کوشی الانصار و بدستی

که شن من انصاء و معنی که شن نیز در فصل اول معلوم شد و حدیث انس فاعفوا عن محببتهم

پس عفو کنید از بدکار ایشان و اقولوا عن محبتهم و بدید از یگوار ایشان رواه الترمذی و

قال هذا حدیث حسن ۲۱۰ و عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لا یبغض

الانصار احد یومئذ و الله و الیوم الا نذر دشمن نزار و انصار را هیچ یکی که ایمان دارد و بداد و در آخرت

رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن صحیح ۲۲۰ و عن انس عن ابی طلحة رواه است از انس

که روایت می کند از ابی طلحة که زوج ام اوست ام سلمه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

اقرأوا من السلام گفت انس که گفت مرا آن حضرت بخوان قوم خود را سلام را اقرأوا من السلام

و سکون یافت و کسب را در بکسر میزد و فتح را نیز می باشت و برین تقدیر (باب جامع المناقب)
 بجای آید و بر تقدیر فتح همراهی علی و معنی خوا ما بیند سلام آنست که چون یکی بدیگری سلام می رساند آن دیگر
 در جواب آن سلام می خواند تحقیق این معنی مکرر کرده شده است غرض که آنحضرت با بطلان گفت که قوم خود
 را از من سلام رسانان فافهم ما علمت بالحقیقه صهر زیرا که بدو سنی ایشان آنچه من می دانم بازساند
 صابرند اعظم فتح همراه و کسب عین و فتح فاء مشدده جمع حقیقت و عنایت بازسانی و باز ایستادن از حرام
 و صبر بختین با خست با خرج بود و بصر ضاد و تشدید باء مفتوحه نیز تسبیح کرد و اندام جمع صابر یعنی صابر بر قدر و قوه فاقه
 با بر جهاد و تقابل با دشمنان و در جواب این ادق است بر معنی حقیقت رواه الثرمذی و حسن جابر ان
 عبدا لحاطب جاءه ابي النبي صلى الله عليه وآله وسلم روايت کرد جابر رضی الله عنه که غلامی مرخاطب
 بن ابن یمنه را آمد نزد آنحضرت و شکوچا طلبا اليه و رخالی که شکایت می کند آن غلام حاطب را از آنحضرت
 فقال یس گفت آن غلام یاز رسول الله لیدخل حاطب النار یا یزید می در آید حاطب آتش و در رخ
 و ایضا غلام می کند و کار می کند که بدان سستی و در رخ می کرد و ظاهر آنست که آن غلام همان قصه کتاب
 حاطب را که باطلان مگر فرستاده و آمده و گفته باشد و الله اعلم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم
 کذابت لا یلد خلها و در رخ گفتمی و در نمی آید حاطب آتش و فایده قل شد بدین از آن حد یبینه زیرا که بدو سنی
 و می حاضر شده است بدین را و حد یبینه را رواه مسلم و حسن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه
 وآله و سلم فلا هیله الا یة روایت می کند ابو هریره که آنحضرت خواند این آیه را و ان تقولوا یستبدل قومنا
 غیرکم ثم لا یكونوا امثالکم و اگر وی کرد و ایضا شما را از اطاعت اسلام می آرد و خدا می تعالی و در بدل شما
 کرده و یا اگر شما بستر نمی باشند آن کرده مانند شما و در وی کرد و ایمن و اعراض کردن از حق قالوا
 گنبد صحابه یا رسول الله من هو لاء الله من ذکر الله ان تولی بنا استبدلوا بنا لیت من آن قومی که ذکر
 کرده است خدا که اگر وی بگردانیم و در بدل ما بجای ما که قومی شوند آن قوم ثم لا یكونوا امثالنا بستر
 نمی باشند آن قوم فافهم ما علمت بالحقیقه صهر زیرا که بدو سنی ایشان آنچه من می دانم بازساند
 ثم قال هت و قومه بستر گفت آن قوم این است و قوم این یعنی فارس سببان و عجمیان و لویکان
 الله بن عبد الشریا المتناوله رجال من البقر من و اگر می بود و دین نزد تر یابینه و در آسمان هر آینه می بگرد
 آن را مروان از عجم چنانکه سابقا ستاوه شد که اکثر تابعین از عجم اند و ایشان بلند شد پایه علم دین و
 بنما وی آن قوم را با انصار و اهل یمن نیز تفسیر کرده رواه الثرمذی و حسن و عنه قال ذکرت الامام
 عبد رسول الله و هم از ابی هریره است گفت ذکر کرده شد و اهل عجم نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه
 و آله و سلم عجم غیر عرب از مردم عجمی یکی و عجم و عرب بضم نیز آمده و عجم آنکه سخن بیداد و صبح
 تواند گفتن و اگر چه از عرب باشد اما عجم جمع آن را باین اعتبار عجم را بر عجم اطلاق کنند که سخن

ایشان نزد عصب و صبح و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (باب بیامع المناقب)

علیه و آله و سلم لا ینهم او ببعضهم اذ ثقی منی یکم او ببعضکم پس گفت آنحضرت هر آینه من بایشان یا بعض ایشان یعنی عجمیان اعتقاد کنده و استوار داند ترسم و در حفظ دین و امانت از خود اند آنکه بشما یا بعض شما یعنی عربیان نبی گفتم که خطاب بقومی مخصوص است که خوانده شد باینفاق مال فی سبیل الله پس تناعد و تگسل بودند و در آن دهر هر تقدیر و دین مدح اهل عجم و عنایت در عایت است بایشان و قول دی او ببعضهم و او ببعضکم شک راوی است با تویح است و رواه الترمذی

❦ الفصل الثالث ❦ عن علي رضي الله عنه قال قال رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم ان لكل نبي سبعة نجباء و رقباء گفت علی که گفت آن حضرت بد رستی مر هر پنجبر را هفت کسی می بودند از هرگزیده ها از اصحاب و نگاردارنده و نگاربان احوال ظاهر و باطن وی که با وی می بودند پنجبار بضم نون و فتح جیم جمع

نجیب مرد کریم حسب و رقباء بضم را و فتح قاف جمع رقیب حافظ و حارس و اعطیت اذا اربعة عشر و داده شده ام من چهارده مرد که پنجبار قیامی متد قلنا من هم گفتیم ما یکشد آن چهارده مرد قال انا و

و ابی بای و جعفر و حمزة گفت علی آن چهارده تن و هر دو پس من یعنی حسن و حسین و جعفر بن ابی طالب

و حمزه بن عبد المطلب و ابی بکر و عمر و مصعب بن عمیر و بلال و سلمان و عمار و جند الله بن مسعود

و ابوذر و المقداد رضی الله عنهم از این حدیث معاومی شود که درین چهارده حسب نجابت و رقابت خصوصیتی

است که در دیگران نیست و در دیگران نیز فسائ و کمالات است که مخصوص با آنهاست و گفته اند که

در هر یکی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رضی الله عنهم اجمعین جتنی و خصوصیتی و صفتی بود که

مخصوص بود بوی و رواه الترمذی ۲۰۲ و عن خالد بن الولید قال کان ابینی و بین عمار بن یاسر

کلام فاغلظت له فی القول گفت خالد بود میان من و میان عمار سخنی پس در شتی کردم من و عمار

و او سخنی گفتن خالد بن الولید از اگر بر قریش بود و عمار بن یاسر از موالی و قراخا له او را به چشم کم

دید و در شتی کردمی گوید خالد فاطلق عمار یشکونی الی رسول الله پس روان شد عمار باراده آنکه

گاه کند از من بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را وی می گوید فجاء خالد و هو یشکوه الی النبی صلی

الله علیه و آله و سلم پس آمد خالد و حال آنکه عمار شکایت می کند از خالد نزد آن حضرت قال گفت راوی

فجعل یغافل و لا یزیده الا غلظت پس گفت خالد که در شتی می کند مر عمار و او زیاد نمی کند مگر در شتی

را و النبی صلی الله علیه و آله و سلم متاکت لا یتکلم و حال آنکه آن حضرت خاموشی است

که هیچ سخن نمی گوید فیکی عمار پس کرد عمار از شکستگی و نامرادی خود و غلظت خالد و سکوت

آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و قال گفت عمار یا رسول الله الا تراه ایامی بینی تو که خالد

چرا می کند و چه می گوید فرفع النبی صلی الله علیه و آله و سلم را سه پس برداشت آن حضرت

چرا می کند و چه می گوید فرفع النبی صلی الله علیه و آله و سلم را سه پس برداشت آن حضرت

چرا می کند و چه می گوید فرفع النبی صلی الله علیه و آله و سلم را سه پس برداشت آن حضرت

مر میبارک خود را و قال من خادی و ما را عاده الله کسی که در ششمنی (باب جامع المصنفات)
 در دنیا عمار و شمنی در دنیا و عمار و من ابغض عمارا ابغضه الله و کسی که دشمنی دارد و عمار را دشمن دارد
 و در احد ابغض و عمارت یک شنی است پس این ناکید است یا مرادی که دشمنی با طفل است و بد بگری
 کردن چیزی که دشمنی آرد و قال خالد فخرجت فمکان شی احب الی من رضا عمار پس بیرون
 آمد من پس بود و بیچ چیزی محبوب تر از دشمنی شدن عمار یعنی کاری کنم که عمار از من راضی
 گردد و نامیان من را و محبت پیدا آید فلیقینه به راضی پس پیش آمد من عمار را و بیچری که راضی گردد و عمار
 از تو انفع و انکار و اهدا و اخذ از فرضی پس راضی گشت ۳۰ و عن ابی حمیدة بنهم عنی و فتح با انه قال
 سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول خالد سیف من سیوف الله ابو حمید و بن جراح گشت شنیدم
 آنحضرت را که می گفت خالد شمشیری است از شمشیرهای خدا در قهر و غلبه بر اعدای دین و قتل کفار و جریان دمی بجی
 و نعم فتی العشرة و یکو جوان قیل و یبار جو دانست خانه دیو و دی و عیسی الله عنه از بی محروم بدوچی از تفرین
 و اوها احمد روایت کرد این دو حدیث را از احمد و عن بریده قال قال رسول الله صلی الله
 علیه و آله و سلم ان الله تبارک و تعالی امرنی بحب اربعة و اخبرنی انه یحبهم گشت آنحضرت
 بدو شی خدای تعالی امر کرد و مراد دوستی چهار کس و جرداد خدا امر کردی تعالی دوست پیدا و آن چهار
 کس را قیل گفته شد یعنی گفته صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لثانم برایشان برای ما و نام بنام نفرما که
 آنها چه کسانی قال علی منهم گشت آن حضرت علی یکی از آنهاست یقول ذلک ثلثا در حالی که می گوید آن
 حضرت این سخن را سه بار از برای ناکید و قبل آنحضرت علی مخم خدا دشمنان با سه دیگر یکجا نیز بنید اعتماد امام
 است و فردا کل این جماعه است و ابو ذر و المقداد و سلمان علی را و چه تعریف توان کرد و رضی الله
 عنه و کرم وجهه و ابو ذر اصدق و از به عجا به بود و معتد او بنزد قدیم الاسلام و سادس و اسلام بود و حاضر شد در
 واحد و به مشاهیر ابا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و از نجای خیابان و فصلای کبار از صحابه بود و امیر المؤمنین
 علی از وی روایت دارد و نماد کند او بر وی عثمان رضی الله عنهم و سلمان ممد و از اهل بیت است
 سیزده سال در طلب نبی آخر زمان صلی الله علیه و آله و سلم گشت تا وی مقصود و دید و راه بود و وقت
 خود را از بویانی می کرد و غایب خود را بفرامی داد و باز برای ناکید و تقریر فرمود و آنهایی بحکم امر کرد
 خدا مرا به محبت ایشان و اخبرنی انه یحبهم و جرداد که وی محبت خاص می دارد با ایشان و راه
 ا لقرسندی و قال هذا حدیث غریب حسن ۳۰ و عن جابر قال کان عمر یقول ابو بکر سیدنا و
 اعتق سیدنا گشت جابر بود امیر المؤمنین عمر که می گفت ابو بکر بهتر است از اد کرد و بهتر ما را یعنی بلالا
 یعنی بلال را گفته که عمر این را بطریق تو اضع گشت و الا عمر حاضر است از بلال رضی الله عنه و بعضی
 گفته اند زیادت سبازم اقصی است نیست بخدا اقالوا و گفته من و بنی تو قی غمیر منکم مع النیر و احب

واجب نیست که شامل کلی باشد و باعتبار اکثریت است و ضمیر کنایت از صحابه (باب جامع المناقب)
 است. پس در اول شامل کلی است و در ثانی اکثر اعضا درین فقه اذ برای تخصیص است یعنی
 صحابه است در میان ما و اوله البخاری ۹۶۰ و عن قیس بن ابی حازم بماء مومله و کسر زای تابعی
 کبیر است در زمان آنحضرت اسلام آورد و بدو را که ثروت صحبت شتافت تا رسیدن وی آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود و بود و در نهران باعلی بن ابی طالب رضی الله عنه همراه بود
 ان بلا لا قال لابی بکر و رایت می کند که بلال گفت مرا بی بکر داد و وقتی که ابو بکر بعد از وفات آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم گفت مر بلال را دور خواست که در صحبت وی باشد و برای وی اذان می گفته
 باشد چنانکه برای رسول خدا می گفت صلی الله علیه و آله و سلم و بلال را ابو بکر خرید و از دست کافران رهایی
 آزاد کرده بود آن کث انما اشتريتني لنفسك فامسكني اگر هستی تو که خریدی مرا برای نفس خود پس
 نگاهدار مرا یعنی نزد خود و خدمت فرما و آن کث انما اشتريتني لله فله عني و عمل الله و هر که هستی تو که
 خریدی مرا برای خدا و بابت رضا و ثواب وی. پس بگذاشت مرا باعلی خدا یعنی بگذاشت مرا تا برای خدا کار می
 کنی کرده باشم و با خلق کار می نداشته باشم و در بعضی روایات آمده که گفت بلال مرا طاقت دیدن جای
 پنجمی وی نیست ولی وی اینجا نمی توانیم بود و به مشکل ترا زین بر عاشق زار که بی ولد او بند جای ولد او
 پس همراه اشکری که بشام میرفت بر رفت و در دمشق دو سال بستم با هم و در گذشت و اوله
 البخاری در بعضی روایات آمده است که بلال بعد از رفتن وی بشام بعد از شش ماه آنحضرت
 را صلی الله علیه و آله و سلم خواب دید که می فرماید این چه خلافت است ای بلال که تو بر مای کنی و بزیارت ما
 نمی آئی. پس بلال همان ساعت متوجه مدینه شد چون بمدینه آمد اول چیزی که پرسید این بود که فاطمه بنت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حسن و حسین چه حال دارند گفتند که فاطمه از عالم رحلت کرد و حسن و حسین
 باقی اند پس بگریست و نزد حسن و حسین آمد پس مردم خواستند که بلال برای ایشان اذان
 گوید تا از زمان معاد نشانی آنحضرت یاد دهد هیچ کس را اجمال نشد که او را امر بدان تواند کرد و گفته که
 اگر امام حسین بنفر مایند شاید که بگوید پس حسین رضی الله عنه امر کرد و بلال بموضع که در زمان آنحضرت
 می ایستاد برآمد و شروع در اذان گفتن کرد چون گفت الله اکبر الله اکبر و بیستی در دل مردم افتاد و بگریه
 در آمدند چون گفت اشهد ان لا اله الا الله که بر زور آورد و چون گفت اشهد ان محمدا رسول الله گویا
 تمامه در و دیوار شهر لرزید و همه در گریه و زاری بن اختیار شدند و از جای رفتند بلال را طاقت اذان
 گفتن نماند و نشاندگان را هوش شنیدن و اذان تمام نشد و در و دانی آمده است که آنحضرت فرمود
 هر که بعد از شش ماه بزیارت من نیاید گویا بر من جفا کرده باشد صبیحان الله و اوله الان می سال گذشت
 و عمر آخر رسیده و این زیادت دست خدا داد اند که دیگر شود بانش و ده و عنت چه عمر دانه میسر نمی شود

یکبار شد میسر و در گوئی شود اللهم ارزقنا ۷۰ و من ابی حریرة قال (باب جامع المناقب)
 جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كنت ابو هريرة امد مردی بسوی آن حضرت
 فقال انی میجو پس گفت آن مرد بدوستی من رنج و مشقت کشیده شد و ام یغنی چیزی بدید
 فادرس الی بعض نسائه پس فرستاد آن حضرت کسی را نزد بعضی از زنان خود تا خبر بگیرد اگر چیزی
 حاضر است بوی بدیده فقالت پس گفت آن بعض نساء و المذی بشك بالحق ما عندی الاماء
 سو کند آن کسی که فرستاد برابر استی نیست نزد من مگر آبی ثم ارسل الی اخری فقالت مثل ذلك
 پس تر فرستاد آن حضرت کسی را نزد زنی دیگر پس گفت آن زن مانند آنچه گفته بود زن نخستین و فرستاد
 نزد همه زنان خود و قطن کلهن مثل ذلك و گفته همه زنان مانند آن فقال رسول الله پس گفت
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم من یضیفه یرحمه الله کسی که مهمانی کند این مرد را رحمت کند خدا می
 نماید اذوا بضم یا و کسر ضا و تحم و سکون تخا نیمه و فتح ضا و کسر تخا نیمه به شدید مرد در دایت است اضافت
 و تیسیف هر دو بمعنی مهمانی کردن و مهمان فرود آوردن است و در اصل معنی ضایف میل کردن است
 و قول وی یرحمه برنج و حزم هر دو مضبوط است فقام رجل من الانصار یقال له ابو طلحة
 پس بایستاد مردی از انصار که گفته می شود او را ابو طلحة انصاری مشهور زوج ام سلمه فقال انا پس
 گفت من مهمان گیرم این مرد را یا رسول الله فانطلق به الی رحله پس بر او طلحه آن مرد را بسوی خانه خود
 رحل بجای نهاد و خت و جای بامش مرد فقال لامرأته هل عندك شیء پس گفت ابو طلحه مردان خود را
 آیا هست نزد تو چیزی از طعام قالت الا الا قوت صبیانا فقالت زن وی نیست چیزی نزد ما از طعام
 مگر خورش خردان با قوت بضم و سکون چیزی که بایستد و برپا شود بوی بدن آدمی از طعام
 قال فعلمهم بشیء و قومیهم گفت ابو طلحه یعنی برین خود پس مشغول گردان خردان را به چیزی
 و بخوابان ایشان را تا میل مشغول گردن کسی را به چیزی و تویم خوابانیدن و این محمول است بر آن
 که عیان محتاج نبودند بطعام و طلب می کردند طعام را بر عادت صبیان بی جوع و الا واجب بود تقسیم عیان
 بر مهمان و چگونه ترک می کردند ایشان واجب را و حال آنکه حی تعالی شاگرد ایشان را فاذا دخل
 ضیفنا فاریه انا فاکل پس چون دو آمد مهمان با خود و پس بنهاد و اظهار هر که می خوردیم فاذا
 اهنوی بیده لیأکل پس چون میفکند و دوا کند دست خود را با خود و فقومی الی المراج پس بایست
 تو بسوی چراغ کی تصلحیه تا اصلاح کنی و میفریزی چراغ را اصلاح نیکو کردن خلافت انفساد فاطمیه
 پس بکش چراغ را اما مهمان بر ناخوردن مامع نشود و اطفا فرود میراید آن آتش ففعلت پس کرد
 آن زن این کار را که گفت بوی مرد فقط و ا پس نشستند ایشان یعنی این زن و مرد و مهمان بر طعام
 و اکل الضیف و خورد مهمان و با قاطا و بین و شب کردند ابو طلحه و زن او کرب فلما أصبح غدی اعلی

رسول الله پس گفت چون صبح کرد ابو طلحه آمد بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله (باب جامع المصاحف)
وسلم فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم لقد عجب الله امر آئین به تحقیق
عجب کرد خدا او ضحک الله باگفت رادی خنده کرد خدا یعنی راضی شد من فلان و فلانة از فلان مرد و
فلان زن نام ابو طلحه و زن او برد و وفی و زواایه متعلقه و در روایتی دیگر از ابو هریره مانه این حدیث آمده
موافی و در لفظ و معنی و لم یسم ابنا طلحة و نام نبرد ابو هریره و درین روایت ابو طلحه را او نگفت یقال له
ابو طلحة و فی آخرها و در آخر این روایت این آمده که فأنزل الله پس فرود فرستاد خدا ای تنالی
این آیت را و یوثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و برمی گیرند بر نفسهای خود و غیر خود را و
اگر چه باشد بایشان حاجت فی الامراج خصاصت بالفتح و دریشی و این آیت در شان انصار است و
سبب نزول آن این قصه است متفق علیه ۸۰ و عنه قال نزلنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم منزلا و هم از اهل یثرب است که گفت فرود آمدیم با همراه آنحضرت منزلی را فجعل الناس یحرون
پس کشید مردم گری گند و ندانند آنجا فبقول رسول الله پس می گوید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و
سلم می پرسد من هذا یا ابا هریره کیست این که می کند و دای ابو هریره فاقول فلان پس می گویم
و جواب می دهم من این فلان کس است که می کند و فبقول پس می گوید آنحضرت نعم عبد الله هذا
بنابنده خدا است این و یقول من هذا فاقول فلان می گوید آنحضرت مرد دیگری را که می کند و کیست
این پس می گویم من این فلانی است فبقول پس عبد الله هذا پس می گوید آنحضرت بد بنده خدا
است این شاید که می گفت این را برای کسی که میدانست که وی از منافقان است زیرا که گفتن
آنحضرت مو من را این قول و در است و معهود نیست اگر چه بر او و در و شش بد باشد و خود در آن زمان
مو من باین کیفیت نبود اگر باشد اقل بقیل باشد و الله اعلم حتی مرنا آنکه گذشت خالد بن الولید فقال
من هذا پس گفت آنحضرت کیست این فقلت خالد بن الولید پس گفتم من این خالد بن الولید است
فقال نعم عبد الله پس گفت آنحضرت بگو بنده خدا است خالد بن الولید سیف بن صیوف الله
شمش بر منی از شمشیرهای خدا است رواه الترمذی ۹۹ و عن زید بن ارقم صحابی مشهور احوالی او مکرر ذکر کرده
شده است قال گفت قتالت الا نصاریا نبی الله لکن نبی اتباع امی پیغمبر خدا امر بر پیغمبر و ابسر و اند
و انما قد اتبعناك و بد رستی ما تحقیق پیروی کردیم ترا فادع الله ان يجعل اتباعنا ما پس دعا کن خدا را
که گرداند پیروانان ما را از مایه یعنی بگرداند آن نابینان ما را از خنثای دموالی ما که ایشانرا انصار گویند و صحبت
کن مردم را و دمی ما با حسان کرد و ایشان را نیز شال باشد چنانکه گفته اوصیکم بالا فصارو فرمود فاقتلوا
من مستضعفهم و تجا و زوا من مستضعفهم و جز این مناقب و قصایل و غزایات و کرامات کند افی شرح الشیخ
یا گردان از مایه یعنی مستضعف یا ما را بدستل با و بر طریق سیرت ما تا باین با حسان و این معنی غمنازی ناید قل عذابه

پس دعا کرد و آنحضرت باین دعا که التماس کردند از حضرت جی صلی الله علیه (تسمیه من معی من اهل بدر)
 و آنکه در راه البشاری ۱۰۰ وعین قتاده نامی مشهور اکثر روایت از انس می کند قال ما نعلم حیا من
 احياء العرب اكثر من هذا العز يوم القيامة من الانصار كفت نمیدانم ماعدا را از عظمای عرب که بیشتر اند
 شهیدان ایشان عزیزتر روز قیامت از انصار که شهیدان ایشان بیشتر اند و عزیزترند قال کت قتاده و قال انس
 قتل منهم يوم احد سبعون و گفت انس کشته شد از انصار دوازده نفر و گفت کس و این منده که از علمای حدیث
 و سیر است از حدیث ابی آدود که کشته شد از انصار دوازده شصت و چهار و از مهاجرین شش کس
 و يوم بئر معونة سبعون و کشته شد روز بئر معونة هفتاد و کس که آنرا فرامی گویند و قصه آن دو کتب سیر
 مذکور است و يوم اليمامة علي مهدي ابی بکر سبعون و کشته شد و ذجک یما و در زمان خلافت
 این بکر که ما قوم مسیاره که اب کرد و قتاده و رواه البشاری ۱۰۰ و عن قیس بن ابی حازم قال کان عطاء
 البدر یثین خمسة آلاف خمسة آلاف گفت قیس بود و عظمای بدویان از بلیت المال پنج هزار پنج هزار
 و قال مولا فضلهم علی من بعدهم و گفت عمر هر آینه تفصیل می کنم من ایشان و ابر کس که بعد از ایشان
 است رواه البشاری (تسمیه من معی من اهل بدر) فی جامع للبشاری بدانکه بخاری اصمعی جماعه از اهل
 بدر از آنها که در کتاب خود آنها را ذکر کرده اند از آنها حدیث آورده و در بابی علی و در طریق مذکوره الحساب
 و اجمال منقول آورده و ما بمعرفت فضیلت سبن و در میان ایشان بر غیر خود جدا بر ایشان دعا بر حمت
 و رضوان کرده شود و گفته اند دعا نزد ذکر ایشان در صحیح بخاری مستجاب است و ذکر آنها بر ترتیب
 حروف تعجم کرده و مگر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و خلفای اربعه که آنها را مقدم کرده باقی را بر ترتیب
 حروف آورده و مولف نیز همین روش اتباع وی کرده پس اول ایشان و امام و سید ایشان و سید تمام عالمیان
 الذی محمد بن عبد الله الهاشمی و لاوت وی ذر عالم القبل و نبشت او بر و اسن او برین و در موت
 وی ثلث و عشرین و عمر شریف وی ثلث و ستین سید المرسلین و خاتم النبیین صلی الله علیه و
 آله و سلم و علی آله و اصحاب و اتباع و اخر اجماع عبد الله بن عثمان ابو بکر الصدیق القشیری از
 بی تمیم بن مراد است اجماع او با آنحضرت به پنج واسطه است نام او در جا به بلیت عبد رب الکعبة بوده
 و آن حضرت او را عبد الله و عتیق نام کرده و بعضی گفته اند که عتیق نام قدیم او است آورده اند که ما در او را
 فرزندی نمی زیست و چون وی شود که شداد و وی ویرا و در پیش خانه کعبه برو و گفت خداوند اعن و از موت
 آزاد گردان و به بخش من و بعضی گفته اند که نام اصل او عبد الله است غالب آمد بروی عتیق و بعضی
 گفته اند عتیق به حمت حسن و جمال روی و کرم و خوی وی گویند و عتیق به معنی کرم و جمال و نجاست نیز آید
 و اتفاق کرده اند است بر تسمیه او بصدیق از جهت مبادت او بصدیق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و التزام وی صدق و اداء همه احوال خود و بعضی الله عنه و پدر او ابو قحافة عثمان نام دارد و در سال فتح ایمان آورده

آورد و در سه چهارم و پنجم بعد از این، بمکه شش ماه و چند روز داشت (تقصیه من همی من اهل بغداد) یازده و عمر او نود و هفت بود و هشتاد و شش سال و چند ماه بود و عمر وی شصت و سه موافق عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دید و وی رضی الله عنه منزل القناتة خوش و وی تابان جمال نجیبت ابدن خیمه العارضین مهمل الخدین بود و در خدمت وی دهگهای سبز بلخ حبیل جلیل کریم عتیق معرب بن الخطاب الصدوی از اولاد عدی بن کعب است و پنج واسطه آنحضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم جمع می شود و از اشرف قربش بود و در جاهلیت سفارت و رسالت بنام وی بود و سفید روی حبیب سرخ چشم بلند قامت بود و مشرف بود بر مردم چنانکه گویا برشتهای سوار است و مردم پیاده اند و بود و در عارضین ادخیت و دهب بن میله گفته که دعوت او در نو بیت این چنین است که قرن جدید سعید اسحق قرن کوه غرور را گویند و فاروق لقب او است از جهت توزیع او میان حی و باطن و کفر و اسلام و عزت اسلام ایمان او شد و تمییز و شجاع بود و پیش از آن حضرت با مردمی محترمت کرد و چون خواست که هجرت کند تیغ خود را حملی ساخت و گمان نداشت که در دو دست نبرد و بکجه آمده و دست و پایش همه آنجا حاضر بود و بیس طوالت کرد و نیز در محنت نمار که از دو بر جلقهای قریش جدا آمد و گفت زشت باد و بیای شاهر که خواهد که بگوید او را داد او و دیگر که در قرقر زند و ویزه کردند و زن او باید که بیاید و ملاتی کرد و بس و در پس این یاد می یکنه که پس هیچ کس نتوانست در پی او رفت خلافت وی و پنجم سال بود و عمر وی شصت و سه بر قول مشهور و بتولی شصت و هشت و بتولی دیگر پناه و نه عثمان بن عفان المقرشی خلقه المصبی صلی الله علیه و آله و سلم علی ابنته زکیه و ضرره له بهمه و گفته است آنحضرت او را بر و خر خود رقیه به جت می داد و آوی دنی و تقین کرد و مراد ابروی از غنیمت بدو و این اعتبار او از اهل بدر شمرده اند و تولد او در سال ششم از عام انیل است اسلام آورد و پیش از دخول دارالاهل قمر به ابله مکر داعی و زید بن حارث و اسلام او بدعت ابو بکر بود و چون اسلام آورد و حکم بن الحناص بن امیه او را بست و حبس کرد و گفت از دین بدمان بدین حادثه درآمدی و ابیه نمی گنهد مگر تا انانی گذاردی این دین را گفت این دین را هرگز نگذارم و از وی جدا نشوم تا هر چه دانی بکن چون حکم خلافت او را بداد و کرد و رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیش از عهده فوت درخت وی بود و در غرور بدو مرد و بعد از آن ام کلثوم را آنحضرت بوی تزویج کرد و در سال نهم از هجرت وی نیز رسد گفت آنحضرت اگر می بود و نزد من دختر سه بوم میدادم آنرا بوی و هیچ کس خردی نبود که دو دختر هیچ و پنجمی نزد وی بود و ازین جهت ذوالنورین لقب او شد و رضی الله عنه بود و میانه بالایی خوش روی سفید و سرخ بود و در وی دوی گاهها از جدوی بزرگ درش اجل الناس و گفت آنحضرت بام کلثوم تزویج کردم ترا بمشابه ترین مردم بعد تو! بر الیم علیه السلام و به پدر تو محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و بیای از بکدی که در دودن خانه دو بسته غسل می کرد و از جفا صلب خود را

راست نمی توانست کرد و بدو قتل او در اواسط ایام تشنه بن سینه (تسمیه من سبی من اهل بلد)
 شش و شصت و هفت از سیر ده سال و عمر او ده سال و بعضی سه و شش نیز گفته اند علی بن ابی
 طالب الهاشمی بن عم یسیر خود را برادر او خوانست و روح فاطمه زهرا بنول دهد و حسن است و اهل
 فاشمی است که متولد شده از دو ماهی قدیم الاسلام بقول جماعه کثیر از صحابه اول کسی که اسلام آورد و دوست و
 گفته اند که مبعوث شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روز دوشنبه و اسلام آورد علی رضی الله عنه روز دوشنبه
 و عمر وی در آن مدت ده سال بود و باهنت و امین و شریف و نادر و مومنی و محبوب است و
 ابو البرکاتین و ابو تراب از القاب او بود و وی رضی الله عنه میانه بالای سبخت کند هم کون بایل و گمرت
 اصالح اشهر البهمن و دشمن روی تابان جمال بزرگ چشم عظیم البطن نیک سیاه چشم عظیم اللحیه
 و طویله و حره زنها حسن الوجه ضووک السن مثل ماه شب چهاردهم فوی دل شجاع منبت و واسع العلم کبر الیه
 سخی النفس رضی الله عنه و کرم و جود مدت خلافت وی بیست سال و نهادت وی شب جمعه و وقت
 شکر هفتم رمضان المبارک که سده احدی و اربعین و عمر شریف وی شصت و سه علی الصبح المختار ایام بن و یکروز
 و در بعضی نسخ الکبریا لعل و لام ایام سن یکم از ده و تحف و نهاده در آخرین مهله دیگر تضم موعده و فتح
 گات و سکون بخانه و بعضی از دوات بخاری دیگر یکم از ده و تحف و نهاده در آخرین مهله دیگر تضم موعده و فتح
 حاضر شده در او مشاهیری و اگر بعد از او بود و اسلام او و اسلام بر او و او عام بن یکم در او و او قم و
 بود او و او در آن ادر اطله و عاقل و عام و محبت و همه از اهل بدو و ده و فات او و سده می و چهار
 بود بلال بن رباح فتح و اموالی ابی بکر الصدیق مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کنیت او ابو عبد
 الرحمن است و بعضی ابو عبد الله گفته و بعضی ابو عبد الله هم و بعضی ابو عمر و مادر او حمیمه فتح و او مهله و تحف
 میم وی از مولدین است قدیم الاسلام تحمیل کسی است که ظاهر کرده اسلام را بکلمه و حداب کرده شده
 در دین خدا و آسمان شده و بروی بدل روح و غایب می گرداد و ائمه بن خلف جمعی که مولای او بود و او خود
 بدربار دست بلال کشته شد و در آنرا قصه است وی کشید او را امیر در ذبح حید وی انداخت در آفتاب
 وی گفت بچوب من ابو بکر صدیق او را خرید و آزاد کرد و امر کرد آنحضرت بلال را در سال فتح تا کنفت اذان بالای
 کعبه و فضایل او بسیار است و سن است و در فضیلت وی که آنحضرت فرمود و یقین چنانچه من سینه
 عزیم و بلال سابق حبشه و صهب سابق دوم و سلمان سابق فرس و بود وی رضی الله عنه سبخت کند هم کون
 در از قانت کثیر اشهر مرد و بد مشق و ده سال بیستم و بعضی سال هر ده هم گفته و عمر وی شصت و چند سال
 بود و بعضی گفته اند نهاده و بعضی از احوال وی در آخرباب سابق در فصل سیوم نیز گفته شده حمزه بن
 عبد المطلب الهاشمی عم رسول الله و برادر او است از معاصرت کنیت او ابو عمر است و ضم من و
 لقب او سید الشهدا از الله بنز آمد است اسلام آورد و ده سال دوم از نبوت و بعضی گویند در

سال ششم بعد از برآمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وادار قمر (قسمیه بن معی من اصل المار)
 و دسامی که عمر بن الخطاب رضی الله عنه ایمان آورده پس عزمه قوی شد دین اسلام با سلام و بی حاضریه بدر را
 و سپید شد روز اجد بر دست و حشی بی حرب و اسیر بود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به جواد سال و مادودی
 و آنکه است و بخواهر آمد نیت و بام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این اخوت دیگر است میان وی و میان
 آنحضرت که پس حال یکدیگر بدو وی رضی الله عنه شمع بس قوی عزیز و مایه اود و شجاعت و است
 بسیار است و در حدیث آمده است که دیدم ملائکه را که غسل میدهند حمزه بن عبدالمطلب و او حنظل بن اکرابت
 و او نیز آمد که مکتوب است نزد خدا ابرار که در تعالی ده آسمان بنفتم حمزه بن عبدالمطلب اسد الله و اسد رسوله
 حاطب بن ابی بلتعجه فتح موعده و سکون لام و فتح مناه کنت او ابو عبیده الله و توفیقی گفته اند ابو محمد حلیف لقیش
 ضامق قریش است و بعضی گفته حلیف زبیر بن العوام و بعضی گفته اند غلام ایشان بود حاضر شد بدر و او خندق را
 و مشاهد دیگر را که بعد از آن بود در سال بی ام بدیده و عمر او شصت و پنج بود و قصه کتبات او بسوی اهل
 که در باب سابق گذشت ابو جلد یقعه بن عتبه بن ربیعة القرشی در اسم او خلافت است و
 مشهور آن است که وی شام بن عتبه بن ربیعة بن عبد شمس است از فضلاء صحابه و از مهاجرین
 و اولین است یقین ناز که از دود و بحرین هجرت کرده بود اسلام او پیش از دخول و از او قمر حاضر
 شده به در او نایب آن را شبیه شده یوم الیمامه عمر او سی و سه یا چار بود و حادثه بن ربیع بنضم و او فتح
 موعده و کسر تخانیه شده و دحشی فتح را و کسر یا و تخنیف نیز ضبط کرده و الیصحیح و الاول الانصاری قتل یوم
 و در کشته شده و در و هو حارثة بن عرواقه بنضم سین و تخنیف را و بقات و در بیح نام مادر است و
 سرانجام پدر او و کان فی الغطار قد بود در نظر کتبه گان به قتل کتبه گان چنانچه احمد و نسائی روایت کرده
 اند و در جوانی نبوت آمد از آنها که بر جای بلند استاده بودند تا بر احوال دشمنان نظر کنند و جرد هند ظاهر
 الفتح نون و تشدید ثاقوی که نظر کنند بحیزی و این حادثه نو جوانی بود که نظر نگری در مهر که استاده بود و ناگاه
 تیری رسید که اندازند آن موم نبود و در میان دو چهره گردن او خرد و بس مادرش نزد آن
 حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت یا رسول الله به تحقیق می دانم جای و بر نه حادثه نسبت بمن که
 بر قدر دوست می داشتم من او را چه مقدار تعلق بود و مرا با وی اگر در بهشت رفته است صبر کنم
 و اگر در آتش است بگریم بروی چند آنکه توانم و در دانی آمده و اگر در دوزخ است به بیخ خدا از
 من آنچه بکنم از گریه بروی پس آنحضرت فرمود یا ام حارثة آنجا یک بهشت نیست بهشتهاست بالایی
 یکدیگر دیگر تو در فردوس انانی است پس گفت مادر او سرانجام است که صبر کنم بروی عجبیب بن
 علی الانصاری بنضم غا و سجد و فتح موعده و ادلی و سکون تخانیه حاضر شده به در او اسیر گردیده و در
 خرد و ترجیع در سال سوم از هجرت و یکبار بر دند او را مشرکان پس بر دار کشیده و وی اول کسی

است که بر دار کشیده شد و اسلام دادن کمی است که سفت گذاشتند (تعمیته من جسی من اهل مدرا)
که از دین دوری که گفتند نزد قتل قتل آن بحسب است مذکور است و در حدیث آمده است
که در وقت قتل گفت خداوند من کسی را نمی یابم که اسلام من به پیغمبر و اب و بنی برسان سلام مرا
پیوسته صلی الله علیه و سلم پس جبرئیل نزد آنحضرت آمد و سلام او را رسانید الحدیث بخنفس بنضم بنجند
و فتح بنون و سکون بخنایه سن مملو در آخر بن حال اقله المصمبی از مهاجرین بود حاضر شد در راه بعد از
مهاجرت بحسب کسر حاضر شد بعد از این جدمه آمد و بخراحتی که داشت جان داد و وی زوج حصه بود و بنت
عمر بن الخطاب پیش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دفاعه بن زافع الانصاری بکسر را مدعی
داشت و پدر وی نقیب است و برادر او مالک بن زافع و خلاص بن زافع است روایت می کنند از آن
حضرت نعمان الله علیه و آله و سلم را از آنکه صدیق از عباد بن ابی اسلم است و روایت می کنند از وی و در سر
او سواد عید و سر خواهر او محبی بن زافع و دفاعه بن حنین را بولبابة الانصاری وی از نقیبا بود
حاضر شد عقبه را و پدر او همه مشاهیر را مدعی می گفته اند که حاضر شد در راه با امیر ساخت آنحضرت او را
بمدینه و در او را ستم با اصحاب بدو چنانکه عثمان رضی الله عنه را که زوفات او در خلافت علی بن ابی طالب
و قصه بستن او خود را استون مسکینه جنت توبه از آنچه واقع شده بود و از وی در قضیه بنی النضر مشهور است
و در مسجد شریف نبونی است که او را اسطوانه ابوکیبیه می نامند رضی الله عنه القوی بن الحوام
القوشی عوام فتح بن و تشدید او جمع می شود با آنحضرت و در قضیه بجهاد و امر علیه ناو او صفیه بنت عیص
الغالب عمر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ام المومنین خدیجه عمره دوست و اسما بنت ابی بکر که در او
اسلام آورد وی و مادر وی صفیه بر دست ابو بکر صدیق و وی در آن زمان شازده بود و بعضی گویند
بیت و پنج ساله و غدا که داد و اعظم او بدخان تار که کند دین اسلام را بلکه و مهاجرت کرد بحسب و حاضر شد در
راه مشاهیر دیگر را همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بر جای ماند با آنحضرت و در اندام وی
اول کسی است که کشیده شد و در راه خدا و فدای خود و سفید روی در آن فاست خبیث المم کثیر الشکر خبیث
الکاهنین شوم شد یوم الحزن سه ست و ثمانین و عمر وی شصت و چهار سال بود و در سن گردیده شد
بودی اسباع بستر آورد و در دهه یعمره و قصر او در آنجا مشهور است و گشت او را ابن جرموز که از لشکر
امیر المومنین علی بود و در نماز و نزد امیر المومنین علی آمد و گشت بشارت با و تر ا بقتل ذبیر امیر المومنین
گفت بشارت با و تر از بنی تاش و در آن وقت قتل او در کتب احادیث و سایر مسطور است زید بن مهمل
ابو طلحة الانصاری حاضر شد عقبه را با بنی تاش و نفر و حاضر شد در راه مشاهیر دیگر را که بعد از دست و وی زوج
ام سلم است که مادر انس بن مالک است و از تیر اندازان مشهور بود و آنحضرت فرمود که آواز
ظاهر و اشکر بهتر است از کردی و در روایتی از صد مرود در روایتی دیگر از ابن مراد در روایتی داد

واد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیان او و میان ابو عبید و ابو ذر (تضمین من هدی من اهل بدر)
 نقبای انصار و انبیای ایشان و مرد و انضایل بسیار است ابو زید الانصاری یکی از آنها است
 که جمع کردند قرآن را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اعمام ایشان است چنانکه در باب
 سابق گذشت حاضر شد در واسطه بود و بعد قادی سعد بن مالک المزهری یعنی سعد بن ابی وقاص که
 از عشر مبشر است و مالک نام ابو وقاص است زهری قرشی اسلام آورد و در بصره دوست ابو بکر صدیق
 و وی هفتاد سال بود و بعضی گفته اند نود و سه سال و وی گفته که من ثالث اسلام و اول کسی ام که انداخت
 بصره و راه خدا حاضر شد و در آنهمه مسافه را همراه آنحضرت و جمع کرد و راه را به بصره رساند و در آن روز
 اند و فرمود پیران را مادر و پدر من نه ای قیاد بود و قصیر خلیفه بر رک سر و دست ایشانان کند م کون پست
 بنی بر روی بدن مرد و گوشه بود که در عقیق بود و نزدیک بمید بود و میل بس بر داشته شد بمید و دفن
 کرد و شد به بیع سه حصن و حصین یا ثمان و خمین و در عهد معاویه هفتاد و چند سال و بعضی گفته اند
 هشتاد و دو سال و وی دوی رضی الله عنه آخر عشر مبشر و در موت و فتح کرده شد بر دست وی مالک
 عجم و بر افتاد یعنی وی بنیاد اقامه و مناقب او کثیر است سعد بن خورلة القرشی فتح قاص و سکون داد
 از بنی عامر بن یوی و بعضی گفته اند حلیف ایشان است و بعضی گفته اند از بنی است و بعضی گفته اند از عجم
 قرس است و ابو ذر مهاجره حبشه و هجرت ثانی و بعضی گفته اند حاضر شد بد و در آنجا که در حجه الوداع عقیل
 بن زید بن عمرو بن نفیل بنصر بنون و فتح قاص سکون و ثانیة القرهی ابو الاحور کینت او است قرشی مدوی
 است از عشر مبشر از وجاحت جنگی من الخطاب قدیم الاسلام پیش از آمدن داد و از قاص حاضر شد و
 مشاهده را همراه آنحضرت و بود و در غزوه بدر همراه علی بن عبید الله که بخمر که فتن قاصد قریش و قد بود که در
 کون در از قاصت جمع می شود بیان حضرت پیانزده و اسطوره و کعب بن لوی و اسلام آورد و دینی بیست
 سال بود و گفت دیدم خود را که بسته بود مرا حمزه بر اسلام و اسلام آورد و در ذی قاصه بنت الخطاب پیش
 از برادر خود حمزه بن الخطاب و مرد به حقیق قریب به مدینه در سه احدی و خمین یا ثنین و خمیر و همراه هفتاد و چند
 سال بود و بعضی گفته اند که میاد از او شتا و بود و بعضی گفته اند بکوفه قاصت یافته و بد و از بنی حمزه بن
 نبیل از جاهلیت دین ابراهیم را اختیار کرده و از ذیابج مشرکان اجتناب و تبری نمود و بول و آنحضرت نیز
 پیش از نازل وحی ملاقات کرده و او را موحه الجاهلیه خوانند و بعضی گفته اند بنی بود که مبعوث بنی بود و
 در صحیح بخاری و کتب دیگر از احادیث احوال او مذکور شده است سهل الفتح سین و سکون ثابین حنیف بنصر
 حاصمه و فتح بنون و سکون و ثانیة الانصاری بد و او و مشاهده دیگر حاضر شده و در روز احد با آنحضرت
 ثابت مانده و بعد از آنحضرت صحبت با امیر المؤمنین علی داشته و امیر المؤمنین او را بر مدینه استخلاف
 نموده و بر ولایت فارس و الی بکر دانید و بکوفه در سه می و بیست و فوات یافته و علی رضی الله عنه بر وی

ایه علیه و آله و سلم که گفت دیدم عجد الرحمن بن عوف را که می رود در (تسمیه من سعی من اهل ملان)
 بهشت و می بخیزد و زوی بطریق جبر که رفتار کو و ک است بر سرین تصدق کرده به تمام قافله ادا که
 از شام آمد و بود به قصد شتر با بالان و پیر شش به جنت شکرانه و بشارت و نول جنت با تاقی
 ابعده ادا که از خیزیدن مفهوم می کرد و بود و زوی رضی الله عنه که در ازمی گردانم از ا پیش از ظهر و ایت
 است که در وقت وفات پیوس شده و چنان بهوش آمد گفت که آمد مرا دو فرشته سخت و درشت خوبی
 و گفته اند که او را پیشش حاکم عزیز اسمی می بریم پس دو فرشته دیگر آمدند و گفتند این را کجای می بریم
 او را پیشش حاکم عزیز اسمی گفتند بگذازد او را که سبب کرده است سعادت و روی در وقتی که در پیش
 مادر بود و او را ابو نعیم و ابن عماد که زوی رضی الله عنه که فوتی می داد و در عهد ابی بکر و عمر و عثمان و وفات
 یاسنت و در خلافت عثمان و چون وفات یافت امیر المومنین علی رضی الله عنه گفت بر دانی ابن عوف که صافی
 چشیده می و روی و نایبی مناقب او بسیار است و در اسلام آوردن او قصه غریب است و در
 رساله اگر حال آن را نقل کرده ایم حبیث بن الحارث القزشی کنیت وی ابو الحارث و بعضی
 گفته اند ابو معاذیه عید و بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاذیه عید و بن الحارث و بعضی گفته اند ابو معاذیه
 عید و بن الحارث بن المطلب بن عبد مناف کلان تر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به سال
 و اسلام آورد و پیش از آمدن و دار فم و بود و بجزرت ابداد و برادرش طفیل و حصین بنیاد زت کرد
 و در ده لید بن عبده را آورد و رفت کرد میان ایشان دو ضرره و مر و عید و از آن و کشته شده و لید نیز و آن
 و در و ایت کرد از وی علی بن ابی طالب رضی الله عنهما عباده بنضم عن و تحفیف موحده بن النصاص
 الانصاری از نقبای ازباده بود حاضر شده عقیده اولی و ثانیه و او حاضر شده در و او به مشاهد و زوی
 یکی از آنهاست که جمع کرد و قرآن را در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بود و طویل جسم
 جمیل فرستاد و را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم گردید پس بحمص اقامت کرد بعد از آن بنیامین
 انتقال کرد و در وفات یافت و بعضی گفته اند به بیت المقدس و سال می و چهار هشتاد و دو سال و بعضی
 گویند تا زمان معاویه بانی بود و عمر و بن عوف حلیف بنی عامر بن لؤی بنضم لام و فتح همزه و نشد پدیا و بن
 همزه نیز خوانده انصاری است طایف بنی عامر بن لؤی حاضر شده در و او ساکن شده مدینه و او نیکو داشت پیوسته
 از اولاد و ایت کرد از حضرت یک حدیث که فرمودنی فریم بر شما فتر را و لیکن می رسم فراخ دنیا را
 الحدیث عقیده بن عمر و الانصاری ابو مسعود ازباده می بدری از شما پیر صحابه است حاضر شده عقیده
 ثانیه را و بود و در ترس ایشان و محمود بر آمد که نسبت او به در بخت سکونت است مخصوص غزو و آن
 وفات یافت و خلافت علی بن ابی طالب و بعضی گویند بعد از وی و واحدی و اربعین با اثنین و اربعین
 عامر بن ربيعة العنزی بنی بنی و زوی نسبت بنزه که یکی از اجداد او است و در

جامع الاسماء المعنوی بحسن محمد وادایه طبعه بی مدتی و لهذا و (تسمیة من معنی من اهل بلاد)
 نسبت او عودی بنزد اقیع شده و در کاشت حلیف آل خطاب گفته هجرت کرد و بهر دو هجرت و حاضر شده
 بدر زاد به مشهور و اسلام آورد و پیش از عمر رضی الله عنه وفات یافت و ده ساله انتم یا مائه یا خمس و
 ثلاثین و قول اول مشهور تر است و ثانی او فوق است بآنچه در کاشت گفته که مات قبل عثمان عاصم بن
 ثابت الانصاری حاضر شد بر داد آنکی است که نگاه داشتند او را از بنو ابان در وقتی که خواسته
 مشرکان که سر او را ببرند به جت کشتن او عظیمی از عظمای ایشان و ادوی دعا کرده بودند و اجل که دست
 مشرک بوسی نرسد پس فرستادند ای تعالی از بنو ابان پس نگاه داشتند او را از دست مشرکان و چون
 شب شد سبیل آمد و او را بر این قضیه در غزو و وجیع بود و ادوی بد داده می عاصم بن عمر بن الخطاب است
 رضی الله عنه و او یوم بصره بن معاوية الانصاری حاضر شده بود و وعقیقه و بدو را
 و همه مشاهیر را وقت یافت و حیات رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بعضی گفته اند در خلافت
 عمر مدینه و صحیح است که وی بعد از آن حضرت باقی بود و روایت کرد از وی عمر بن الخطاب بود و عمر و شمس
 و نج یا شمس و شمس رضی الله عنه عتبان بن کمر عن و سکون فواقیه و مودع بن مالک الانصاری حاضر شد
 بدو را روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و روایت کرد از وی انس بن مالک و محمود
 بن الربیع و بود وی ضرب البرص و قسمة اعتداده و ای الامان مسجد و آدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در
 خانه وی و کذا و دن نماز و ان تا آخر جای باز و دیگرند که است در صحیح البخاری توفی زمن معویة قد امة
 بصره ثابت و تحقیف و آل مهله بن مظعون و لقی بهم و سکون فاء متجبه و عن تمهله قرشی خال عبد الله بن عمر رضی
 الله عنهم هجرت کرد بجنبه و حاضر شده و در او همه مشاهیر و ابان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عامل کرد و ابان او را
 عمر بن الخطاب بر بحرین بعد از ان عزل کرد و روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و مات سه
 ست و ثلثین و در ثمان و ستون قتادة بن المتعان الانصاری صحابی است حاضر شد بر داد مشهور
 قتاده و تابعی دیگر است که بصری است و احمی است حافظ مغیرا که در خطب زمان خود بود و گفت هر چه شنیدیم
 فراموش نشود روایت داد از انس بن مالک و از حسن بصری و سمید بن المسیب معاذ بن عمرو
 بن الجموح و لقی بهم و عامه انصاری حاضر شد حقیقه و ادب و ادوی و پدر وی عمرو بن الجموح روایت کرد
 از وی ابن عباس و ذقات یافت و در زمان عثمان بن عفان رضی الله عنه معویة بصره میم و فقیه عن و کسر
 و او شده و در بن عمرو و لقی عن مهله و سکون فاء و امم و دو اخوه و بر او وی میثاق بن عمر ای بر دو از این
 بدو و عمر و نام مادر ایشان است و نام پدر ایشان الحارث بن رفاعة انصاری و معویة قتال ابو جمل
 لیسن است و در بر با عتبان بر او و شمس معاذ و معویة بعد از ان قتال کرد و کشته شد و معاذ باقی ماند و مشاهیر
 دیگر را و یافت ای مائه و الله و ایشان را بر او دیگر است که نام او خوف است او نیز بر کشته شد

شد مالک بن ربهعه فتح داد ابو اسید بن عمر و فتح سین و سکون (باب ذکر الیمن و اویس القرنی)
تجانی و حنی فتح و کسر گفته اند الا نصاری ابو اسید کسبت مالک بن ربهعه است و مشهور است بر کسبت
حاضر شد بر راد اده و سایر مشاهیر را دایت کرد و است از وی انس بن مالک و ابوسلمه بن عبد
الله حسن مات سنة سین بمنا و هفت سال بعد از ذهاب بصر من و وی آخر کسی است که مرد اند بدین
مصطلح با کسر سین و سکون سین مملو و فتح لام غیر مملو و در آخر حای مملو بن اثالثة بضم همزه و دو ثا مملو
بن عباد فتح سین و نشد بر موده بن المطالب بن عبد مناف حاضر شده بر راد اده و مشاهیر دیگر را
و دوست که گفت عایشه صدیقه برادر قصبه آنک آید گفت و نایبانه زده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در آنها یکم تا زیاده را ایشان را سات منه اربع و ثلاثین و هو این صحت و خمهین میرا در ضمیم و تحقیف
رای اولی بن الربیع بر وزن و ضد خریف الانصاری از بنی عمرو بن لخم حاضر شده بر رادوی
یکی از ان سه کس است که خلف کرده اند از غزو بنی نوک مشهور ترین ایشان کسب بن مالک است
و دیگر امثال بن امیه و نوبه کبر در ایشان حق و جان و فرد و فرستاد و در آن خزان را او باین سبب نامیده شد
سوره نوبه معن فتح سیم بن علی فتح عین و کسر دال مملو و نشد بر تجانیه الانصاری حلیف بنی عمرو
بن عوف از عن جنت گفته می شود و در انصاری حاضر شده بر رادوی مشاهیری را که بعد از دوست و حاضر شده
حقیر را بر ادوی داد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان او و میان زید بن الخطاب برادر حمزه بن
الخطاب و شهید شده بر دود و زیاده و خلافت صدیق رضی الله عنهم مقلد ادین عمرو و الکملی با کسر
کات و سکون نون حلیف بنی زهره داد و اقامه او بنی الاسود بنز کوید و اما کندی به جنت آنکه پدر او
حمزه و حلیف کندی به جنت کندی کوید و حلیف شد وی اسود بن عبد بنو ث لهری را از ان جنت
زهری گفته و در ابن الاسود بنز از ان جنت گفته و بعضی گوید از ان جنت که در حجر وی بود و بنز و ج مادرش
و بعضی گوید بلکه غلام اوید که مثنی ساخت او را ابن عبد البر گفت که قول اول صحیح تر است قدیم الاسلام
بود و بعضی گوید ساد حس اسلام بود و بعد از او در اهل حجاز راست نواز و فضیلهای نجبا و کنایه زیاده از
اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روايت کرده است از وی علی بن ابی طالب و طارق بن
شهاب و عزرا ایشان وفات یافت بخرن که موضع است بر سه میل از مدینه و بر داشته شد بسوی
مدینه و دفن کرده شد بر بیع حنه ثلث و ثلاثین و هو این ستین و ناز که از وی مروی عثمان بن عفان رضی
الله عنه هلال بن امیه الانصاری یکی از ان سه کس که خلف کرده اند از بنو نوک و نوبه که در اندازی تجانی
بر ایشان وفات کرد زن خود را پس لعان کرد و حاضر شده بر رادوی دایت کرد از و جابر بن عبد الله و عبد الله بن
عباس رضی الله عنهم اجمعین ۱۶۰ باب ذکر الیمن و الشام و ذکر اویس القرنی من فضیحین یا دوی
که در جانب یمن کعبه است یعنی دیان و بانی به تحقیف یا مشوب یمن و بعضی بنشدید یا بنز گفته اند و مشام یا دوی

باب ذکر الیمن و الشام و ذکر اویس القرنی

که در جانب چپ اوست و او هم جانب چپ را گویند (باب ذکر الیمن و اوئیس القری)
 چنانکه ایمن جانب راست و شام بمنزله دلی، همزه بر دو آله است و قرن فتح ثالث و در از بلاد وین
 است اما قرن که میثاق اهل نجد است به سکون و است و خطا کرده است و هر ی در تحریک و ی
 و نسبت و پس قرن ی بوی زیرا که او پس منسوب بقرن بن و دمان بن ناجیه بن مراد که یکی از اجداد
 اوست کذا قال صاحب القاموس **الفصل الاول** **عن حمز بن الخطاب رضی الله عنه** ان
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان رجلا یا تیکم من الیمن یقال له اوئیس و اوئیس
 از امیرالمومنین عمر که آنحضرت گفت که مردی می آید شما را از جانب یمن گفته می شود او را اوئیس
 بن الیمن غیر ام له نمی گذارند آن مرد در یمن جزایای که مراده است قتل گران به بیاض به تحقیق بود بوی
 سفیدی یعنی بر سر و پس قد عا الله فاذ به پس دعا کرد خدا را پس دور کرد آنرا الاموضع
 الدینار و الدره مگر ستمه او دیناری یا درهمی شک داد و ی است و در روایتی آمده است که این نیز بد طای
 او بود که گفت خداوند بگذازد در جسد من چیزی از آن که یاد کنم بآن نسبت ترا فمن لقیه منکم فلیستغفر لکم
 پس کسی که پیش آمد او را از شما پس باید که طلب آمرزش کند مرثیه را یعنی باید که در خواست آن
 کس طلب آمرزش وی برای آن کس و فی روایه قال و در روایتی این چنین آمده است که گفت
 عمر صفت رسول الله شنیدم پس مرده اداصلی الله علیه و آله و سلم یقولی گفت ان خیر التابعین رجل
 یقال له اوئیس بدین معنی بهترین تابعین مردی است که گفته می شود مراده او پس و له و الله امر
 او را اوئیس است و کان به بیاض بود بوی بر می فرو و فلیستغفر لکم پس امر کند و در خواست
 اوئیس که استغفار کند مرثیه او را و الله معلوم و درین حدیث طلب دعاست از اهل جز و صلاح اگر چه
 طالب افضل باشد و بعضی گفته اند که آنحضرت این را از جهت خوش کردن دل او پس فرمود و دفع تو هم کسی
 که تو هم کند که دی خلف کرد از صحبت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم زیرا که دی این را از جهت خاطر
 مادر و یاکوئی کردن بوی کرد و نیز ازین حدیث معلوم می گردد که او پس بهترین تابعین است و در اینجا
 متنبی ظاهر و فصلی عظیم است مراده از امام احمد بن حنبل روح مقبول است که افضل تابعین سید بن
 المسیب است و این باعتبار شرفت علوم و احکام شرایع است و این منافات ندارد بیزیت و فضیلت
 او پس را باعتبار کثرت ثواب عند الله و در قاموس گفته که او پس بن عامر از سادات تابعین است
 و شاید که لفظ حدیث نیز محمولست بر آن بدان که اخبار و آثار و دستان او پس نزدی و ضم الله خد آمده
 است که سیوطی در جمع الجوامع ذکر کرده است تا بنر آنرا ترجمه کردیم اگر چه مفقود بتولید کرد و زیرا که
 نزد ذکر او ایامی حد از روی آید رحمت گفت سیوطی روایت کرد اسیر بن جابر گفت بود عمر بن الخطاب
 رضی الله عنه که چون می در آمد او را الله اداصل پس می پرسید ایشان را که آباد شما را او پس بن عامر مردی

است تا وقتی که اویس میان ایشان رسید گفت آیا تو اویس بن عامر (باب ذکر الیمن و اویس القرظی)
 نمی گفت آری من اویس بن عامرم گفت از قبیلہ مرادی پسر از قرن گفت آری هم چنین است گفت آیا
 بود تو برص پس به شوی از آن مکه موضع دهم گفت نعم گفت آیا مر ترا داند بهیست گفت نعم گفت خمر شنبه ام از
 و سبخر خد اک گفت می آید شاه اویس بن عامر باید اهل من از مراد پسر از قرن بود بوی برص پس ستر شد از آن
 مکه موضع دهم مراد داند ایست که او یکی می کند یاقان اگر سو گند خود در خدا است می کرد داند خدا و را
 اگر تو حاجی طلب استغفار کرد از وی بکن پس استغفار کن برای من ای اویس گفت مثل من یا
 امیر المؤمنین استغفار کند ترا گفت البته استغفار کن برای من پس استغفار کرد اویس برای
 عمر رضی الله عنه پس گفت خمر با و پس کجای خواهی که بروی گفت می خواهم که بگویم خودم گفت آیا چیزی
 بخوایسم برای تو بر عامل کوفه گفت اگر در پس ماندگان از مردم باشم محبوب تر است نزد من پس سال
 آید مردی از ابراهیم بن حج آمد و ملاقات کرد به عمر رضی الله عنه و عمر از حال اویس پرسید که چه
 حال دارد گفت گنداشتم او را که سبزه جامه قایل المناع پس عمر حدیث آنحضرت را بر وی خواند پس آن
 مرد بر اویس آمد و طلب استغفار کرد از وی اویس پرسید تو استغفار کن برای من که از سفر صالحی آئی باز گفت
 آنرا استغفار کن برای من و حدیث آنحضرت را بر خواند پس استغفار کرد اویس برای وی پس شناختند مردم او را
 و در یافتند حقیقت حال او را پس از آنجا بدر رفت و دایت کرد این را این سعد در طبقات و ابوعبانه در دیبانی
 و ابوعبیم در حلیه دیبقتی و در دلائل و در ذابنی دیگر هم از اسیرین جابر آورده که گفت محدثی بود و بگو فک
 حدیث می کرد ماه او چون فارغ می شد از حدیث متفق می شدند مردم و جماعتی بر جای خودی بودند و در میان
 این جماعه فردی بود که تکلم می کرد و بگامی که هیچ کس را نشنیدم که بآن کلام نکلم می کرد پس می آمد
 نزد وی پس کم کردم و روزی او را پس گفتم پیادان خودی شناسید شما آن مرد را که می نشست
 بنا و سخننان می کرد چنین و چنین پس گفت مردی از قوم آری می شناسم او را آن اویس قرنی
 است گفت می شناسی منزل او را گفت می شناسم پس و فقر بادی و زدم در حجره او را پس به آمد
 از حجره گفتم یا اخی چه باز داشت ترا از ما گفت برهنگی و بوند اصحاب وی که سفر می می کرد ده بادی وی رنجانده
 او را گفتم بگیر این چادر را و پوشش گفت کل این را زیر آتش ایشان چون به پیشه این جامه را برین من ایذا
 می کند مرا پس مبالغه کردم من تا آنکه پوشید آن را پس بیرون آمد بر ایشان پس گفتند که اگر فریب
 داده است از این جامه باز کرده است آن را گفت دیدی که چه گویند پس گفتم من چه می خواهم شما
 از پس مرد و بر ایذای کنید او را آدمی گاهی برهنه است و گاهی جامه پوشش پس کمر قمر ایشان را زبان
 خود کمر قمری گفت پس بقنای الهی اهل کوفه را عمر آمد پس آمد میان ایشان مردی از آنها که مسخر می
 می کرد و با و پس گفت عمر آبا اینجا از اهل قرن کسی است پس آوردند آن مرد را که مسخر می

می کرد با و پس خواند عمر رضی الله عنه حدیث پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم^۱ (باب ذکر الیهمن و اویس القرنی)
 که در شان او بیس شصت و دو گفت شصت و دو ام که وی قدیم کرده است بر شما بگوید آن مرد گفت
 نیست این چنین کسی در میان ما نمی شناسیم ما در آن گفت عمر بنی نهدی هست چنین و چنین یعنی
 خوار و خراب گفت در میان ما مردی هست او بیس نام که مسخرگی می کنی ما وی گفت عمر و باب او را
 دینی بنم ترا که وی یابی او را بیس اقبال کرد آن مرد را و بیس نام که ده آید مردی پیش از آنکه
 بر اهل و عیالی خود و و آید پیش گفت او را او بیس این عادت تو با من از کجا هست گفت از امیر المومنین
 عمر تر بیست ترا شنیدم که در حق تو چنین و چنین می گفت بر بخش مرا ای اویس آنچه تو کرده ام از مسخرگی
 دل اوست استغفار کن مرا گفت می کنم بشرطی که کوئی با کسی که آنچه شنیدی از عمر پس استغفار کرد مرا گفت
 اسیر که را وی این خراسانیت بعد ازین فاش شده امر اویس در کوفه و ایت کرد این را این سعد و طبقات و ابو نعیم
 در طایفه و بسقی در دلائل و این عساکر و در تاریخ و در دینی دیگر اندی بن سید از سید بن ابی یوسف و عمر بن الخطاب
 آمد که گفت گفت مرا پیغمبر خدا و دینی با عمر گفتیم لیک و سید یک یا رسول الله پس نگران بودم که گریه کردی
 می فرستد مرا آنحضرت گفت یا عمر در امت من مردی باشد که او را اویس قرنی گویند میرسد از اهلانی در حصه
 پس دعای کند خدا و پس دور میکند آنرا خدا اگر لحظه در بهاوی چون می بیند آنرا یاد می کند خدا ای را خرد جان پس
 چون ملاقات کنی نواد را بخوان او را از من سلام و امر کن او را که دعا کند ترا از هر آنکه می گویم است بر پروردگار
 خود و بزرگست نزد وی اگر سو کند خود و بر خدا راست گوئی که داخدا و داخدا اشفاق است می کند وی با تو و بیم
 و مضر را عمر رضی الله عنه می گوید پس خطاب کردم او را و در حیات پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس
 قدرت یافتیم بروی و طلب کردم در خلافت ابو بکر پس قدرت یافتیم بروی و طلب کردیم او را
 در امارت خویش می جستم و فیکار که از بلاد می آمدند می گفتیم آیا هست از مراد آیا هست از قرن دوم جهان
 شاکسی که نام او اویس باشد گفت مردی از قوم قرن وی این علم من است یا امیر المومنین می پرسی تو از
 مردی است بای و خوار دنی و نیست وی کسی که مثل تو از وی پرسد گفتیم می بیم ترا در پیشان وی از
 هلاک شوندگان پس بودم من در مین منی ناگاه نمود شد شمری بکنه بالانی بروی مردی است بکنه جام
 پس افتاد و دل من که اویس همین باشد گفتیم ای بنده خدا توئی اویس قرنی گفت نعم گفتیم پیغمبر
 خدا سلام می خواند بر تو گفت علی رسول الله اسلام و عیال یا امیر المومنین گفتیم امر می کند ترا آنحضرت
 که دعا کنی مرا بعد از آن ملاقات می کردم او را و امیر سال یعنی در حج پس می گفتیم من احوال و امیر او خود را وی
 می گفت وی من رواه ابو القاسم عبد العزیز بن جعفر الخزقی فی قوائده و الخطیب و ابن حاکم
 فی تاریخ و در دینی دیگر از حسن بصری آمده که چون اهل قرن دوم حاکم آمدند به سید امیر
 المومنین عمر بایشان که آیا در میان شما مردی هست که نام او اویس است گفت مردی از میان

پیمان ایشان چندی خواست تا با امیرالمومنین از دوی مدی است (باب ذکر الیمن و اویس القرنی)
 که در خرابی باشد و در مردم نمی در آید گفت از من بوی سلام دشانی و بگوئی تا ملاقات کند مرا پس
 رسانید آن مرد و سالت عمر اویس پس قدم آورد و اویس بر عمر و گفت اویس توئی گفت نعم با امیر
 المومنین گفت تو سپیدی بود که دعا کردی خدا داد و در کرد آنرا از تو باز دعا کردی تا باقی ما بقیه از آن
 و تو گفت نعم ترا که خبر داد با امیرالمومنین بدان گفت خبر داد مرا و بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر کرد
 مرا که سوال کنم ترا تا دعا کنی برای من پس دعا کرد اویس مر عمر داد و گفت حاجت من تو با امیر
 المومنین این است که یوشی حال مرا بر من و اذن دمی تا بر گردم و بروم از اینجا پس همیشه بود اویس
 پنهان از مردم ناکشته شد و زنها و دند و شهید شد و داد این عطا کرد از سید بن الحسب آورد و که خدا کرد
 عمر بن الخطاب بر منبر بنی گفت یا اهل قرن من بر خاسته پیران این قوم و گفتند ما یم با امیرالمومنین
 چندی فرمائی گفت آباد و قرن کسی است که نام او اویس است پس گفت پیری از میان ایشان
 نیست در میان ما کسی که نام او اویس باشد بگو دیوانه که در میانها و در گهای باشد کسی و ابا دوی الفت
 فله اود ابا کس صحبت پس گفت عمر امون دمی خواهم چون بقرن روید او را بخوید و سلام مرا برسانید
 و بگوید که بنمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشادت داده است مرا بتو و امر کرد و است مرا
 که بخوانم بر تو سلام آنحضرت و اویس چون رسیدند آن قوم بقرن بختند او را و یافتند در ریگستانی
 افتاده پس رسانیدند او را سلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت شربت داد
 مرا امیرالمومنین و مشهور گردانید نام مرا اسلام علی رسول الله صلی الله علیه و سلم و بی آلود دوی
 نهاد و اویس ایشان و حیران و یافده نشد از دوی اثری تا آنکه باز آمد و ابام علی رضی الله عنه پس
 قتال کرد پیش دوی پس شهید شد در جنگ صفین و او این عطا کرد و صحنه بن معاویه آورد و
 که بود عمر بن الخطاب رضی الله عنه بر سید و خدا اهل کوفه را دقتی که قدم می آوردند بر دوی آیا
 می شناسید شما اویس بن عامر قرنی دمی گفتند نمی شناسیم داد پس مردی بود که ملازمت
 می کرد و مسجد را در کوفه و بیرون نمی آمد از آن داد و این عمر بود که ابدای کرد او را پس آمد این عمر دوی
 در کسانی که آمدند از اهل کوفه گفت این عمر اویس امیرالمومنین چیست اویس کسی که باین مرده برسد که
 پیرسی و شناسی تو او را دوی آدمی است کمترین آدمیان دوی این عمر من است پس گفت عمر دای
 تو ملاک شدی تو دوی پس خواند عمر حدیث آنحضرت را که شنید و بدو نشان دوی و گفت چون
 بر می آنخاستم من بوی دسانی پس مشهور شد امر او پس پس کم شدند و رفت و او را ابو یعلی
 و این مثل و این عطا کرد و در دینی از ابن عباس آمده رضی الله عنه که گفت و رنگ کرد عمر که می برسد
 از احوال اویس قرنی و سال تا آنکه گفت در سوهم حج ای اهل یمن هر که از شما از قبیله مراد است اینست

نبود پس با سنانند آنها که از مراد بودند و ششصد دیگران پیش گفت عمل آید (بابت ذکر الیمن و الیس القرینی)
 میان شما و الیس است پس گفت مردی یا امیرالمومنین نمی شناسید ما و او را ولیکن یک نفر بود
 زاده من است که او را الیس او پس می گویند و منی شیفت نزد خود تراست از آنکه مثل تو پرسید
 از مثل و منی بگفت عمر و در حرم است گفت نعم و منی در آنکه خرمه است می هراند شتران قوم را از شما گفته اند
 که کسی داند که ایشان می خواهند منو الله بنده عمر و علی رضی الله عنهما را و حمار پس و دان شدند تا آمدند
 و اداک زانیا گاو دیدند و بر آنکه استاده است و بنماری کند و دخته است نذر خود را بر سر و گاه خود پس چون
 دیدند او را عمر و علی گفتند اگر باشند آنکه می جویم یا او را پس این شخص است پس چون پیش رسید
 ایشان را یکبار کرد و این نیاز را و بر گشت از نیاز پس سلام دادند ایشان بر وی پس و سلام
 کرد و منی را ایشان و گفت علیکم السلام و رحمة الله و کشف چیت یام نور عمت که ترا خدا ای یقانی گفت
 عجد الله گفت علی رضی الله عنهما میباید آنکه هر که در آسمان و زمین است همه آنچه است سوگند می دهم
 ترا به پروردگار که در پروردگار این حرم چیست یام نو که یاد تو ترا به ان نام کرد و گفت چمنی خواهد یام من
 او پس بن مراد است گفته بر من کن بهاری چپ خود را پس بن بهانه کرد و دیدند که در وی لجه است
 سفید قدر در هم پس شافقه علی و عمر که یوسه دهند آن لجه را بستر گشند که رسول خدا صلی الله علیه و
 آله و سلم امر کرده است مارا که سلام خوانیم بر تو و سوال کنیم ترا که دعا کنی مارا که گفت دعای من در شرق زمین
 و غرب آن شامل است همه مسلمانان را امر و زنی ایشان را گفتند دعا کن مارا بخصوص پس دعا کرد
 ایشان را و مر مومنین و مومنین را پس گفت عمر رضی الله عنهما بدستم ترا چیزی از رزق خود یا از علای
 خود که گفت او پس هر دو جامه بنی نو آید و هر دو ثعل بن پاره زده و با من چاه در هم است چون تمام شود
 اینها بگردم و گفت هر که اهل کرد جمعه را اهل می کند ما را و او کسی که اهل کند ما را اهل میکند سال را بعد از آن سپرد
 قوم را شتران ایشان را و بد در وقت از اینجا دید و نشد بعد از آن و راه این عساکر فی تار یحه و الله اعلم
 و ۲۲ و عن ابی هريرة عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال اناکم اهل الیمن گفت آنحضرت
 در وقتی که آمد ابو موسی اشعری و قوم وی آمدند شما اهل الیمن هم اداق افند و ایشان تنگ تر
 است فواد نامی ایشان و الیمن قلوب یاد نرم تر است قلوب ایشان افند جمع فواد بضم فاء و همزه و با و
 لغت غریب است از قلوب و بعضی تخرق و قلوب جمع قلب از قلوب به معنی از حالی بحالی کشتن و فواد قلب را
 اکثر اهل لبت بیک معنی گفته اند و تکریر آن در حدیث برای تاکید است و این حدیث در فصل ثانی از
 وفات النبی گفته شده است آن جالبین اداق افند مذکور است و الیمن قلوب نیست ازین جائز اتجا و بهر
 و ظاهری شود و بعضی گفته اند فواد پزوه و دل است که چون بر قفس باشد در و و و فواد کبد است
 حق در وی و بر سه بدل و دل چون نرم بود در آید در و در وی رفت ضد غلظت است و پس ضد

صلابت مثلاً شیشه و قیق است و نرم نیست و دل چون مژگن (باب ذکر الیمن و اقرین القرین)
 بگوید از آیات و نذر و وحی گرفته می شود و از این غایت و چون مژگن بود و وحی گرفته می شود و برکت و لکن و طبی
 گفته احتمال دارد که مراد برکت خود است فهم یابن قبول می باشد الا یحسان یحسان یعنی است و الحکمة یمانیة
 و علم و حکمت نیز یمنی است یا نیمی تخفیف یاست و تشدید آن نیز حکایت کرده شده است نسبت
 بکردار یمن و حکمت و ایمن بحکمت که آن در ایشان و در آن وقت و در مقابل اهل مشرق و این
 را تا و یلالت و یکر است که در فصل ثالث در باب وفات النبی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کرده شده
 است و چون ابو موسی اشعری با قوم خود بنا زدست آنحضرت از خلق عالم جدایت بجا پرسید و از حکم و امر او
 آن استقامت نمود بیان کرد آن حضرت آن را ایشان چنانکه در باب بد الخان گذشت و ظهور
 و وصول آن بود است در شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت و جماعت و از اولاد ابو موسی
 اشعری است پیدا شده رحمة الله علیه و القدر و الخلاء فی اصحاب الایه و یاریدن و سبایش نفس
 کردن و بگرمی و در خداوندان شمران است و خیال و بضم خاء مجیمه و فتح تخمین و دهد که ناشی می گردد از
 تخیل انسان قضایات را در نفس خود اسبابان را که خیل گویند هم بدین اعتبار است که در سوادنی آن
 و بدین خیال می افتد و بگرمی در نفس خودی یابد و السکیمه و الوقار فی اهل الغنم و آدمی و آهنگی
 و کرانباری در خداوندان گویند ان است متفق علیه به آنکه حدیث دلالت می کند که مخالفت حیوانات
 با بزمی کند و نفس آدمی و سرایت می کند از آنها که صفات و بیئات که مناسب طبایع ایشان است
 پس چرا بده خلق و جوی وی مناسب چیزی است که می چرا آن را و چون در طبیعت اهل قنات
 و غفلت است و در غنم نرمی و آرام تجاوز و سرایت می کند این صفات با اهل آن
 کلافا لواء بعضی گفته اند که چون اصحاب غنم قریب به عمرانات می باشند و اختلاط با اهل آن دارند
 زیرا که غنم صبر نمی کند از آب و خیل نمی کند سر را از طبایع ایشان نرمی و بگوئی هست و این خودی
 است باقیاد و عدم خروج از طاعت امام و اما اصحاب اهل و در بودن ایشان از عمرانات بودند در صحرا
 و دشت و بیابان و قلت اختلاط ایشان بخلق باعث می شود بر دشمنی و طغیان و سرکشی و خروج از طاعت
 و انقیاد این چنین گفته اند شرح در شرح این حدیث و گفته من و بعد اتوفیق ظاهر آنست که چون مال و مال در
 اهل بسیار است بعضی می کرد و بخلطت بخلاف غنم که چند آن مالیتی ندارد و لفظ اصحاب در مالک ظاهر
 است از رعایا فانهم و عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم راس الکفر لحواله مشرق
 سر کفر و معظم آن سوی مشرق است یعنی ظاهر می گردد از جانب مشرق کفر و فتنها چنانکه و جال و یا جوح
 و در کان سیوطی از ناجی نقل کرده که گفت مرادیه مشرق فارس است یا اهل آنند و نیز در ای زمین حجاز را
 گویند و اصل معنی ای زمین آنست مخالفت خود و بعضی گفته اند که این اشارت است با بایسنس چنانکه آمده

است که طووع می کند آفتاب میان دو ترن شبستان و الفخر و الخیلاء (باب ذکر الیمن و اویس القرمی)
 فی اهل الخیل و ناز و بکبر در خداوندان اسپان است هرگاه در خداوند شتران شد و خداوندان اسپان
 بطریق ادبی و بیشتر و قوی تر از آن خواهد بود و الفدا دین اهل الوبر و فخر و خیلا در آواز بلند گفته کاغذ
 که خداوندان خیمها از بزم شتران یعنی مکان یوادی و محرانشینان چنانکه عادت عربست و بر تلخ داد و با
 بزم شتران خداوندان شد بدو ال میهنه سخت آواز دینی القاموس قدید و دفع صوت باسخی صوت یا صوت
 و گویند و جرآن و صیگر و در مشارق گفته شد و بخاج قسوت و روایت درین حرف به نشد بدو ال
 اولی است نزد اهل حدیث و جمود اهل لغت و معرفت هم چنین گفته اصعی و گفته آن جماعه که بلند نگند
 آوازهای خود را در دهشتها و مواعی و اموال خود از شتران و گاو و اسبان و سخن و و تحقیق این
 لفظ در شرح بیشتر ازین است و السکینه فی اهل الغنم و آواز و نرمی و در خداوندان گوسفندان است
 متفق علیه ۳۰ و عن ابی معمود الانصاری عن العنبری صلی الله علیه و آله و سلم قال من هبنا
 جاءت البقن گفت آن حضرت ازین جا آمد است فتنها و باعث شود و شتر و دین و ابتلا و امتحان مردم
 و در آن فحو المشرق و در حالی که اشارت کند است آنحضرت به پنهان بسوی مشرق و الجفاء و غلط
 القلوب را در بشتی خوبی و سخی دل و فی القنادر بن اهل الوبر عند اصول اذ ناب الابل
 و البقر و بلند آواز از آن خیر شدن نزد بیجهای و میهای شتران و گاو و کی و دوزخ و نبال ایشان برای
 جرایدن و شدگان از من فی ربيعة و مضر و دین و دین که اسپان و اموال ایشان بسیار است متفق
 علیه ۳۰ و عن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم غلط القلوب و الجفاء
 فی المشرق گفت آنحضرت سخی دل یا در بشتی خوبی و در مشرق است اندکست بودن و می نخل کز ذنق
 و الا یوان فی اهل الحجاز و ایمان در اهل حجاز است که عمارت است از که و دینه و طایفه و مضایقه
 آن و حجاز و احمازان گویند گویا حجاز است میان نهر و نهامه و بنام زمینی است بلند و آن مخصوص است
 بمادون حجاز آنچه متصل است بمراقب خود که آنرا نهامه گویند کذا فی القاموس و رواه مسلم ۳۰ و عن
 ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اللهم بارک لنا فی شامنا خداوند ابرکت
 و فرزنی و ما را در شام ما اللهم بارک لنا فی یمننا خداوند ابرکت ده ما را در یمن ما تخصیص شام و یمن
 به جهت آنست که موله او است صلی الله علیه و آله و سلم و آن ازین است و دینه مسکن و مدفر
 او است و آن از شام است قالوا گنند یا رسول الله و فی نجد قال یعنی که اللهم بارک لنا فی نجدنا
 خداوند ابرکت ده ما را در نجد ما قال گننت اللهم بارک لنا فی شامنا اللهم بارک لنا فی یمننا قالوا یا
 رسول الله و فی نجدنا ظنه قال فی الشایسته از عمری گوید پس گمان می برم آنحضرت را که ابرکت در بار
 سر هینا که الزلازل و البقن آنجا یعنی در نزد بکر لهاست و فتنهاست و بها یطلع قرون الشیطان و بارض

و بعد از آنکه فرزند شریفان یعنی خرم او و جوان او و پسران این (باب ذکر الیهن و ولویس القرنی)
در کتاب المصنوعه در اوقات صیوات گذشته است و رواه البخاری و الفصل الثاني عن ابن
عن زید بن ثابت ابن النبی صلی الله علیه و آله و سلم نظر قبیل الیهن روایت می کند ابنس از
زید بن ثابت که آنحضرت نظر کرد بجانب من فقال یس دعا کر داهل من را و گفست اللهم اقبل
بقاؤهم خداوند لا تقبل کن بدل های ایشان یعنی بسوی ما یعنی بگردان دهای ایشان را بسوی ما
باید اندزد و چون اهل مدینه در مثل حال و صیق میشت بودند و اهل من چنانچه کثیر بودند و آمدن ایشان
میشت تا گری می نمود و بعد که در هر کت در رزق و اسباب آن و فرمود و بارک لنا فی ما عنا و صد برکت
و بارک لنا فی ما وید ما صاع پیمانه بدضم ریع صاع و مراد طعامی است که میمونه شود بدان رواه الترمذی
و ۲۰ و عن زید بن ثابت قال قال رسول الله گفت زید بن ثابت که گفت و من بعد خدا صلی الله علیه
و آله و سلم طوایف للشام خوشی باد بر این شام را قلنا لا ی ذلک گفتیم ما از چه چیز است این دعا کردن
بر اهل شام را و در چیست سبب امتیاز ایشان باین تفصیل و در بعضی نسخ مصابح لای می و در نسخ
مشکلات می نیست پس ای به ترین است قال لان ملائكة الرحمن یأسطر ارجعتها علیها گفت زیرا که
فرشتهای خدا می میران قراخ کنند و اندبازوی خود و برایشان کنایست از قبول رحمت و رامت الهی
نیالی و قدس بر اهل شام و مانا که مراد اهل اند که می باشند شام یا تمام ساکنان زمین اند و الله اعلم و مراد
یا خدایا که صفات و قوای نیکه اند و قیاس توان کرد آخر این باز دای برندگان زیرا که برنده و اجریده و چهار
باز و می باشد چه حای شمشیر صید بازو که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب میراج جبرئیل را
دید و با کلمات اثبات اجتهاد بلکه باید کرد و از بیان کیفیت آن باز است و الله اعلم رواه احمد و الترمذی
و ۳۰ و عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ستخرج نار من تحت خضر موت
نزدیک است که بر آید آتشی از جانب خضر موت لفتح حایر و سکون ضیاء و مجبه و فتح را و میم و بضم
میم بنزی گویند نام بلده است از من مشهور و اوجن خضر موت شک را و می نیست و درین روایت لفظ
خونیت نعشر الناس می بر انگیزد این آتش و میراند و گرد می کند مردم را قلنا گفتیم ما یار رسول الله
فما قام فابسن چه می فرمائی ما را اینکم داد و نت میرون آمدن آن آتش و کجا و می و بلکی که بر می قال
علیکم بالشام گفت آنحضرت بر شما باد که بروید شام تا من باید از ان و گفته اند که احتیالی دارد که نرود
حقیقت نار باشد چنانکه ظاهر لفظ است و احتمال دارد که مراد گفته باشد که تغییر کرد و نهد است از وی نیار دید
تغییر کند شیت در امارات ساعت ذکر نادی که میراند مردم را به محشر ایشان که مراد بدان شام است
و آن ظاهر در آنست که میراند ایشان را بشام می اختیار ایشان و ان مدیست و لالت و ارد بر اجر
کردن ایشان اختیار میران شام پس ظاهر در آنست که مراد گفته باشد که حادث کرد و پیش از قیام

ساعت که تغییر کرده شده است از آن بنا داده اند و او (باب ذکر الیوم و اریس القرنی)
 الترمذی و عن عبد الله بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
 يقول انما ستكون هجرة بعد هجرة گفت عبد الله بن عمرو در پیش من آن حضرت را که می گشت بدو سنی که
 نفسه این است که می باشد هجرتی دیگر بعد از هجرت که در اول اسلام بود یعنی باشد هجرت بشام بعد از هجرت
 که بود بدین و بعضی گفته که مراد دیگر از هجرت است و این معنی ظاهر از آنست از لفظ حدیث و سیاق آن
 و این در آن اوقات است که بسیار سوار شدند و عیال و مستوفی شوند کوه بر بلاد و کم شوند حامیان این دین و قایم بامر خدا
 اسلام و باقی ماندند بشامیه مگردن و محفوظ و نگاهبانی کنند آن را عساکر اسلامیه علی باب و ما صرحی تا آنکه
 قتال کنند و حال را پس باز که خواهد بود و این خود را مهاجرت کنند بدان بلاد و بعد از آن تفصیل فرمود این
 بحکم را بقول خود و فخیار الناس الى مهاجر ابراهیم پس نگاه ترین مردم هجرت می کنند موسی
 هجرت گاه ابراهیم که شام است مهاجر بنصره بم و فتح جرم موضع مهاجرت و فی ذل و ایة و در و ابی باین
 عبارت آمده که فخیار اهل الارض الزمهم مهاجر ابراهیم پس نگاه ترین اهل زمین لازم داریت گردند و زمین
 ایشان است جای هجرت ابراهیم را و ببقی فی الارض شرار اهلها باقی ماند و در زمین بدترین اهل
 زمین تلفظهم ارضو هم می اندازد و بیرون می آید ایشان را زمین اهل ایشان یعنی ناک می دارد و از
 وجود ایشان دگرده می برد و بیرون ایشان را از آن تقدیر هم نفس الله باید دگرده می دارد و ایشان را
 ذات خدا یعنی دور می دارد از مغان رحمت و فعل که است تحشرهم النار مع القرود و الجنایز
 می داند و گرد می آرد ایشان را آتش فتنه که آن تیغ گردان می زشت ایشان است یا آنشی که
 در آن وقت پیدا می آید یا در نهاد که گمراهی با حقیقت و صورت آنهاست با معنی بودن ایشان خلق با خلق
 و انصاف بصنات ایشان است یا مراد مردم زشت خوی و گزافه اند که مانند قرده و خنازیرند قبیلت معهم
 اذا نالوا شب می کند آن آتش با ایشان وقتی که شب کند و تقیل معهم اذا قالوا و قیالو می کند با ایشان
 وقتی که می کند قیالو که بنروز ختن یعنی شب و روز ملازم و نشت و صاحب حال ایشان است آن آتش
 نهو بالله من ذلك و رواه ابو داود و حسن ابن حوالة للتح حارمه و تخفیف و او صحابی است
 اسمی نزول کرد و رواه است کرده اند از وی جماعه مات بالتمام سب ثمانین و عیال خمس و ثمانین
 کذانی جامع الاصول و در کاشت گفته که صحابی است روایت کرده شده حدیث را قال قال رسول الله
 صلى الله عليه وآله وسلم سيصير الامران تكونوا جنودا المجندة گفت آن حضرت نزدیک است که
 بگردگار و بار دین باینکه باشد شما لشکرهای مختلف مجتمع مجده بنصره بم و فتح جرم و شد بدین معنیه جند
 بالشام لشکری در شام و جند باليمن لشکری دیگر در یمن و جند بالعراق و لشکری دیگر
 بعراق فقال ابن حوالة خیرلی احبنا کن برای من یار رسول الله که با که ام یکی ازین لشکر باشم

ان ادركت ذلك اكر ديام آن وقت را فقال عليك بالشام (باب ذكر اليمن واويس القرني)
 پس گفت آنحضرت لازم كيرتوشم را فانها خيرة الله من ارضه زيرا كه شام بر كزیده خداست
 از زمین خدا و خیر بکسر خا و فتح یا و گاهی ساکن نیز کرده می شود يَسْتَقِي اليها خير قد من عباده
 برآمی كزیند و فراهم می آرد بسوی آن زمین خدای تعالی بر كزیده گان را از بندگان خود فاما ان ايتم
 پس اكر ايامی كيند و امتناع می آید از آنجا اختيار كرده و برگزیده است خدای تعالی برای شما كه آن
 قصد كردن شام است قطيعكم بيمينكم پس بر شما باد كه برويد بيمين خود و اضافت بيمين بایشان از
 جهت آنكه مخاطب عرب اند و بيمين از زمین ایشان است كذا اقلوا و اين كلامی است كه در میان دافع
 شده اميان قول وی عيگ يا الشام و ميان قول وی و اسقوا من غدركم و آب دهد خود را و جواب
 خود را از نذر نداد و عوضهای خود و خدای بيمين معجز جا كه جمع كرده و دوی آب دریا كه اين معنی مخصوص شام
 است یعنی بايد كه آب دهد هر يكی از خدای خود كه مخصوص است بوی و مرا حمت و معارضت كند يا غير
 خصوصا آينانی كه بر سر حد های اسلام نشسته اند تا نگردد سب نزاع و اختلاف و نهج فتن كذا اقلوا فان الله
 عز وجل قوكل لي بالشام و اهله زیرا كه خدای و كين شده است برای من شام یعنی بر فضل
 و كرم خود گرفته است كاد مراد در مخالفت شام و حفظ اهل آن از شر كزده و استیلاي ایشان بر این و بار
 و واه احمد و ابوداؤد **§ § § الفصل الثالث** **عن هريج بن عيسى** **عن عبيد بن عاصم**
 و فتح يافعي ثمة است از كبار شيوخ حمص و مقربان ایشان است قال ذكر اهل الشام عند علي
 رضي الله عنه گفت شريح ذكر كرد و شدند اهل شام نزد امير المؤمنين علي مراد اهل شام اينجا فاما ان علي
 اند نهاد و دهر كه با او در شام بودند كه شوي مابك شام بود از زمان عمر تا آخر و قيل العفوم و گفته شد بعضی
 لعنت كمن ايسار ايا امير المؤمنين چنانكه در زمان طابئين يكه بكه و لعنت می كردند قال لا گفت علي لعنت
 بيمينكم اهل شام را اني سمعت رسول الله بد رستي من مشيند ام ينجبر خدا را صلى الله عليه وآله وسلم يقول
 ميگفت الابد ال و يكونون بالشام ابدال ميباشند بشام يعني چون لعنت كنم ايسار را كه ابدال ان انجا ميباشند
 پس مباد استاؤل كرد و لعنت ابدال و اهلای اهل شام می گويد كه اين دفع است از علي رضي الله عنه
 لعن اهل شام را بابت اهل شام دفع مشاغبة و مجاد كه و از اينجا لازم نمی آيد جز از لعن خير ابدال از اهل
 شام چنانكه سبنا و بنهم ميرسد و چگونه باشد و حال آنكه روايت كرده شده است از امير المؤمنين علي رضي الله
 عنه كه فرمود ايشان برادران مانند كزنی كرده و بر ما آورده اند كه يكباري يكي از اهل اشكر فاما ان دا
 گرفته آورده و دشمنی گفت و اعجاب من ميدانم كه دوی نيكو مسلمانان بود علي رضي الله عنه فرمود چه می كوي كه
 هنوز مسلمان است و جز آن از آثار و اخبار كه دلالت می كند بر اسلام ایشان بعد از ان بين ابدال
 می فرمايد و هم از بعون رجلا و ابدال چهل مردند كلمات رجل ابدال الله مكانه رجلا هر كه ميرود

مردمی می آرد خدای تعالی دو بدل اول مردی دیگر را یسقی بهم الغیث. (باب ذکر الیمن و اوردن القوری)
آب داده می شود بود ایشان و برکت ایشان باران یعنی باران برکت ایشان می بارد و یغیر بهم علی الاعدا
و داد ستانده می شود و اتمام کشیده می شود و یاری ایشان بر دشمنان و یصرف عن ادلی الشام بهم العذاب
و بر گردانیده می شود و از اهل شام برکت ایشان عذاب و تخصیص با اهل شام به رحمت قریب و
جوار و مریدان و باطن ایشان خواهد بود و الا برکت و نصرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که
استعداد و استعداد کند از ایشان و وجود ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی رضی الله
عنه آمده است و شیخ ابن حجر بنده اند ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم آورده است که فرمود خیار است یا نصیب مردند و ابدال چهل اند پس نه آن
یا نصیب نقصان می پذیرند و کم میشوند و نه این چهل هرگاه که ببردند ابدال می کنند خدای تعالی یکی را اند یا نصیب بجای
ادب پس گفته صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دلالت کن باراد بیان کن عمل های ایشان را که به
عمل می کنند که باین مرتبه میرسند فرمود ایشان عفو می کنند از کسی که ظلم کند ایشان را و یکی می گوید که کسی که بدی
کند بایشان و سواست فخرای گفته از آنچه داده است خدای تعالی ایشان را و نصیب حق این دو کتاب خداست
که فرمود و الکافی فی الغیظ و العافین من الناس و الله سبحانه و تعالی ۲۲۶ و عن رجل من الصحابة
روایت از مردی از صحابه که نام وی مباحث نام شده است و جمالت نام را وی در صحابه زمان بنده بود
زیرا که ایشان همه مد و کند آن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال روایت است که آن حضرت
گفت مستفتح الشام نزدیک است که فتح کرده شود بلاد شام فاذا اخرجتم اهلها فزلی فیها فلیکم
بجلا یثیة یقال لهما دمشق پس چون تخیر گردانده شود و کند استه شود و گاه با خیار شما منزه و باقی بودن
و اودان بلاد پس بر شما بلد که اختیار کنید و نزدل کنید بشهری که گفته می شود مرا بزراد دمشق بکمر دال و فتح
مجم بر قول اکثر و افصح که پای تخت شام است فانها معقل المسلمین من الاملا هم پس به رستی
مدینه و دمشق های بنای مسلمانان است از جنگها که پناه می آرد بدان وی در آیند در آن و معتقل بفتح عیم و سکون
عس و کسرات از عقل بنی حصین و پناه و ملاجم جمع ملجم به معنی حرب و دستاطها و دستن بلد و جامع شام
است و دستاط بنیم فادسکون سین به معنی بلد و جامع که جمع کند مردم را و اندام هر را بنی قریب ط نام می گوید
و دستاط به معنی خیمه نیز می آید منها ارض یقال لها الموطاة از زمین شام زمینی است که گفته میشود
مرا و را غوطه بضم غین و سکون و او دلا و همیه شهرستان و طیبی گفته غوطه نام استانها و آنها که کرد و دمشق
اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق و او همها احمد روایت کرد این دو حدیث را احمد
۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اختلافه بالمدینه
و الملك بالشام بعضی گفته اند که این اشارت است خلافت علی و ملک معاویه چنانکه در حدیث دیگر آمده

آمد و خلافت بعد از من می سال است بعد از آن می گرد و ملک کردند و اما (باب ثواب هذه الامة)
 مایکی که در حدیث دیگر در صفات آنحضرت واقع شده که سوله اذ یک سو منها جرا و دیده ملک او شام است
 فراز بد آن نبوت و حین است به آن و به شام اغلب و اکثر بود و الا ملک و دین او عامه افاق است و
 بعضی گفته اند که مراد بقول دی الملک با شام آنست که جهاد و قتال آنجاست زیرا که منقطع نمی کرد و جهاد
 در بلاد شام و این ترغیب است به مسافرت شام از برای دریافت فضل جهاد و رباط و الله اعلم
 ۳۰۰ و عن عمرو بن رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت عموداً
 من نور عرج من تحت راسی کنت عمر کنت آنحضرت و دیدم من سونی را از نور که بیرون آمد از زیر
 مهر من مطاعاً بالامر آید مانند صبح سطوع بالا بر آمدن کرد و بوی و صبح حتی استقرباً لشام تا آنکه قرار گرفت
 شام دلالت می کند بر نبات وین و تمکین و استراحت و غلبه او شام و ازین قبیل بود و خروج نور از شکم و از
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت و روشن شدن خانه های شام بدان روایه صادر است که در
 ابن مردود حدیث را المیهی فی دلائل النبوة و عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله وسلم قال ان فسطاط المسلمين يوم الملحمة لفوطه رایت است از ابو الدرداء که آنحضرت
 گفت که محل اجتماع مسلمانان در جنگ فوطه است مراد حرب و جال است الی جانب مدینه یقال لهما
 دمشق که در جانب شهری است که گفته می شود آنرا دمشق من خیر مداین الشام صفت و مش
 آنست که از بهترین شهرهای شام است و فوطه نیز طائی است نزدیک بآن چنانکه گذشت و در
 حدیث ابن مسعود و مشق را گفت و فوطه چون قریب به مشق است و از مصافات و توابع
 او است خلافتی در میان این دو حدیث نباشد و رواه ابوداؤد و عن عبد الرحمن
 بن سلیمان تابعی است از تابعین که فوطه فی الاصل صدقة است نه و بعضی گفته اند لاباس بود می اند
 و اولاد حنفیه بن خسیل است این بنده بن جند الله بن جند الله و اولاد او را فوطه این العنیل نامند و گفته
 اند که عمر اصد و شصت سال بود و وی فوطه است شمل ابن مسعود و انس بن مالک را و وفات او
 در صد و هفتاد و دو و کل اقیل قال سیاطی ملک من ملوک العجم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزدیک
 است که بیا به باد می از بادشان نجم فیظهر علی المذ این کله با پس غالب می کرد و بر همه شهره و لا
 دمشق که دمشق بیان کرد و نشان خان که آن بادشا کیست و رواه ابوداؤد و تنبییه بدانکه احاط است
 در فضل شام و بیت المقدس و خنجره و عسقلان و قرقرین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و مدنه ان حکم
 کرده اند اکثر بران بضع و وضع و الله اعلم کذا فی حفر السعاده ۱۲ باب ثواب هذه الامة فصل
 این امت مرمومه و کثرت ثواب نسبت بامم دیگر خارج از حد حصر و ضبط بیان است و بس است در اثبات
 آن قول دی سبحانه کنتم غیر امة اخرجت للمعاش و قول دی نای و کذا لک جعلناکم امة وسطاً لتکونوا

مردی می آرد خدای تعالی در دله تل او مردی دیگر را یسقی بهم الغیث (باب ذکر الیهن و اویس القرنی)
آب داده می شود و جو دایشان و برکت ایشان بآنان یعنی بآنان برکت ایشان می بارد و یقصر بهم علی الاعداء
و داد ستانده می شود و اقام کشیده می شود و یاری ایشان بر دشمنان و یصرف عن ادلی الشام بهم العذاب
و بر گردانیده می شود و از اهل شام میرکت ایشان عذاب و تخصیص بآهل شام به دست قریب و
چو او مریدان تباط ایشان خواهد بود و الا برکت و حضرت ایشان عالم را شامل است خصوصاً کسی که
استغفار و استغاثت کند از ایشان و و چون ابدال درین حدیث و در احادیث دیگر نیز از علی رضی الله
عنه آمده است و شیخ ابن حجر بعد از ذکر این احادیث حدیثی دیگر از ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی
الله علیه و آله وسلم آورده است که فرمود خیار است یا نصیب مرد و داد ابدال چهل اندک پس نه آن
یا نصیب نقصان می پذیرد و کم میشوند و این چهل هرگاه که میرد بدل ابدال می کند خدای تعالی یکی را اندک یا نصیب بجای
او پس گفته صحابه یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دلالت کن ما را در بیان کن عمل های ایشان را که چه
عمل می کنند که باین مرتبه میرسد فرمود ایشان عفو می کنند از کسی که ظلم کند ایشان را و او یکی می کند به کسی که بد می
کند بایشان و سواست فخرای گفته از آنچه داده است خدای تعالی ایشان را و نصیب حق این در کتاب خداست
که فرمود و الکافین الغیظ و العافین من الناس و الله شعب المعصنین ۲۶ و عن رجل من الصحابة
و روایت از مردی از صحابه که نام وی معلوم نشده است و جمالت نام را می دهد و صحابه زبان اند او
زیرا که ایشان همه در گذشته ان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال روایت است که آنحضرت
گفت متفتح الشام نزدیک است که فتح کرده شود بلا دشمنی و فاذ اخبرتم فم الحازل فیها فلیکم
بملا ینة یقال لهاد مشق پس چون تخیر گردانده شوید و کند استه شود و گاو یا خیار شما منزه و یا می بودن
و اودان بلا دشمن بر شما باد که اختیار کنید و نزل کنید به شهری که گفته می شود در آنرا و مشق بکسر و ال و فتح
حیم بر قول اکثر و افتح که پای تخت شام است فانهما معقل المسلمین من الملاحم پس به رستی
مدینه دمشق های بنای مسلمانان است از جنکها که پناه می آید بدان می در آیند در آن و معقل فتح حیم و سکون
عی و کسرات از عقیل بنی حصین و پناه و ملاجم جمع بخم به معنی حرب و فسطاطها و دمشق بلد جامع شام
است و فسطاط بنیم فاد سکون بین به معنی بلد جامع که جمع کند مردم را و بلند امیر را نیز فسطاط نام میرکند
و فسطاط به معنی خیمه نیز می آید منها ارض یقال لها الموطاة از زمین شام زمینی است که گفته میشود
مرا و را غوطه بنیم غین بنیم و سکون و او دوطه و مهاد شهر نمان و طیبی گفته غوطه نام سنانها و آبها که کرد و مشق
اند و بعضی گفته اند غوطه شهری است نزدیک دمشق و اوها احد در روایت کرد و این دو حدیث را احمد
۳۰ و عن ابی هریره قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الاثلافة بالمدینة
و الخالک بالشام یعنی گفته اند که این اثناء است خلافت علی و مالک مباد به چنانکه در حدیث دیگر آمده

آمد و خلافت بعد از من می رسد است بعد از آن می گرد و ملک کردند و اما (باب ثواب هله : الامة)
ماکی که در حدیث دیگر در جنات آنحضرت واقع شده که سوره اذکره و مهاجر او مدینه و ملک او شام است
مرا بدین ان بنوت و دین است چنان در شام اغلب و اکثر بود و الامة دین او تمامه افاق است و
بعضی گفته اند که مراد بقول وی الامة با شام آنست که جماد و قنال آنجا است زیرا که منقطع نمی گردد جماد
در بلاد شام و این ترغیب است به مسافرت شام از برای دریافت فضل جماد و رباط دانه اعلم
۳۰ و عن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رأیت عمودا
من نور عرج من تحت راسی گفت عمر گفت آنحضرت دیدم من ستونی را از نور که بیرون آمد از زیر
پیر من مطاعا بالامر آید مانند صبح سطوح بالا بر آید که دو بوی صبح حتی استقر بالشام تا آنکه قرار گرفت
بشام دلالت می کند بر ثبات دین و تمکین و استقامت و غلبه او بشام و ازین قبیل بود و خروج نور از شکم و آله
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد ولادت او روشن شدن خاهاش شام بدان روایه ها روایت کرد
این مرد حدیث را المیهی فی دلائل النبوة و عن ابی الدرداء ان رسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم قال ان فسطاط المسلمين يوم الجمعة لفوطه روایت است از ابوالدرداء که آنحضرت
گفت که محل اجتماع مسلمانان در روز جمعه فوطه است مراد حربه و جال است الی جانب مدینه یقال لها
دمشق که در جانب شامی است که گفته می شود آنرا او مشق من خیر مد این الشام صفت و مشق
آنست که از بهترین شهرهای شام است و فوطه نیز جال است نزد یک بیان چنانکه گذشت و در
حدیث سابق بسطاط و مشق را گفت و فوطه چون قریب به مشق است و از مصافات و توابع
او است خلائی در میان این دو حدیث باشد و رواه ابوداؤد و عن عبد الرحمن
بن سلیمان نابی است از تابعین که فوطه مدنی الاصل مدنی است و بعضی گفته اند لا باس به و می اند
اداد جملته بن حسیل است این سلیمان بن عبد الله بن حنظله و ادلاؤد را گفته این العین نامند و گفته
اند که عمر او صد و شصت سال بود و وی فیه است شمل بن سعید را و انس بن مالک را و وفات او
در صد و هفتاد و دو و کل اقیل و قال سیاتی ملک من ملوک العجم گفت عبد الرحمن بن سلیمان نزد یک
است که باید بادشاهی از بادشاهان عجم فیظهر علی الامة این کلمات پس غالب می گردد و بر همه شهره آید
دمشق که دمشق بیان کرد و دشمنان که آن بادشا که است رواه ابوداؤد و تنبیه به آنکه احاطت
در فضل شام و بیت المقدس و صخره و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق و جز آن آمده و مدنیان حکم
کرده اند اکثر بران بصفه و وضع و اند اعلم کن افی حفر السعاده ۱۲ باب ثواب هله : الامة فصل
این است مرقوم و کثرت ثواب نسبت بام دیگر خارج از حد حصر و بیان است و بس است در اثبات
آن قول وی سبحانه کنتم غیر امة اخرجت للمعاش و قول وی تالی و کل ملک جعلناکم امة و مطا لتکونوا

شہداء علی الناس وآلہم ایستانت محمد اند صلی اللہ علیہ
(باب ثواب دہ الامۃ)

[illegible]

صفت خدای تعالی بس آفاقم کردم شمارادکم کردم از حق شایسته (باب ثواب هذه الامة)
 و از آنچه قرار داده بودم شماراد کرده بودم بشما قالوا الا گنیز بود و نصاری غلام نکردی از حق ما جز
 و اما چرا این تفاوت و تفریق کردی قال الله تعالی فانه فضلی اعطيه من شئت گفت خدای تعالی پس
 بد رستی این تضعیف اجر و مرید آن فرزندی کرم من است می دهم هر که را میخواهم و من قاعل نخواهم
 هر چه میخواهم می کنم و بیان سبب کرد که این سبب مرید اخلاص ایشان یا بهجت جاه و مریت مرتبه
 پیغمبر است نزد من تا باری گفت و گویا شد و راه سخن مثلین بسته کرد و بواسطه التوفیق رواه البخاری
 و ازین حدیث معلوم می شود که فضل میان وقت ظهور و عصر بیشتر است از فرق میان عصر و مغرب و این موبد
 مذاهب تنفی است نه چنانکه ایما و دیگری گویند که وقت عصر بتای ربع نهار است چنانکه در باب موقت الصلوة
 گذشت فدر ۲۰۰ و عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من اشد امتی لی حباً
 روایت است از ابی هریره که آنحضرت فرمود که از سخت ترین و غیب ترین امت من و دوست داشتن
 مرا ائمه و یکتاوتون بعدی مردمان اند که می باشند و پیدا می شوند پس از من یوذا حلهم لورانی با هله
 و ماله و دست سیدار یکی از ایشان و آرد وی برد که کاشکی میدید مرا با اهل خود و مال خود یعنی اهل و
 عیال و ملل و منال خود و راهم فدای ساخت و نظر بر جمال جهان آرای من می انداخت در خواب یا در
 بیداری بد آنکه ظاهر این حدیث و بعضی احادیث دیگر که درین باب نیاید دلالت دارد بر آنکه تواند که بعد از
 صحابه رضوان الله علیهم اجمعین کسی نیاید که مساوی باشد ایشان و ادو فصل یا فضل باشد از ایشان
 و ابی عبد البر که از مشایخ عظامی حدیث است باین جانب رفته و تمسک باین احادیث نموده است
 و شیخ ابن حجر یکی در صواعق محرقة آنرا آورده و با آنکه اجماع داده بر آنکه صحابه افضل امت اند و حمل کرده
 اند این احادیث را بر اثبات جنتی از خیرت و لیکن فضل کلی که عمارت است از اکثریت ثواب
 ثابت است مر صحابه را و لیکن گفته اند مراد بصحابی اینجا به معنی اخص است که صحبت او طویل باشد و اخذ
 عالم از آنحضرت بسیار کرد و در غزوات با وی حاضر شده و اما به معنی اعم یعنی آنکه نظر بر جمال شریف
 انداخته و اگر چه در تمام عمر با او باشد محل نظر و توقفت و تردد است و سناه مذکور و تردد است و در جای
 خود و در شرح ترجمه باب فضایل صحابه است و بی آن که گوده شد و الله اعلم و حق آنست که فضل صحبت
 آنکه چریک نظر باشد مخصوص است بصحابه و هیچ کس را در آن شرکتی نیست و اما فضایل دیگر علمی و
 عملی مجال سخن و در آن واسع است و ادلی آنست که مطلق حکم کرده شود که الصحابة افضل الامة و رواه محام
 ۲۰۰ و عن معاوية قال سمعت النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لا یزال من امتی امة فایمة
 یا مراه روایت است از معاویه که گفت شنیدم آنحضرت را می گفت همیشه باشد از امت من کردی که بر پاست
 یا مراه و تقویت و ترویج دین و شریعت لایضو هم من خدایم زبان نمی کند ایشان را کسی که نزد او داری

هذه اشارة اولاهن خالصه و نه کسی که مخالفت در دین ایشان و بر او خلاف (باب ثواب هذه الامه)
 ایشان و در حقیقی یاتی امر الله بآئمه باید امرا یعنی قیامت و هم علی ذلک ایشان بر همان کار خود باشند از
 قیام بامر خدا تا بعد از این و بعضی مراد باین کرده اصحاب حدیث داشته اند که ترویج سنت و تجدید دین می نمایند و اکثر بر آنند
 که مراد غر ائمه که بجهد با کفار تقویت و تأکید دین می کنند و در آخر زمان. سند حدیثی اسلام مرابطت
دارند و در بعضی روایات آمده که وهم بالشام ایشان و در شام اند و در بعضی آمده حقیقی تقابل آخر هم
المسیح الدجال و این روایات ناظر در ادوار آخر آمد و ظاهر عبارت حدیث در عموم است و الله اعلم
 متفق علیه و ذکر و ذکر کرده شد حدیث این که در اول ادیانست که ان من جماد الله و ولایت بر
 فضل و کرامت این است و در فی کتاب المقاص الفصل الثاني عن انس قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم مثل امی مثل المظفر قصه و حال امت من مشایه قصه و حال بادان است
 لایدری اوله خبر ام آخوه در یافته نمی شود که نخست بار ان بهتر و نافع تر است یا پسین بدانکه مدلول ظاهر
 این حدیث شک و تردید و عدم جرم و قطع اعتنا تا آنکه اول امت بهتر و نافع تر است یا آخر آن و اینجا بعضی
 متقدم و نیست بلکه گماید است از بودن بلکه امت خیر چنانکه مظهره خیر و نافع است پس مفهوم می شود که همه
 برابرند و در حیرت و نا فیهست پس خیر به معنی اسم تفضیل نباشد و دین پس سابقان صحبت داشته
 با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اتباع کردند او و او را پیروی نمودند و او را پیروی نمودند و او را پیروی نمودند
 و این او را و تقویت کردند و حضرت دادند آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و اهل خان نگاه داشته و تقویت
 نمودند آن را و تمام کردند باین آن داد محکم کردند ارکان آن را و باند کردند مسا و آزاد و نیایع گردانیدند
 او را آن را و ظاهر کرد و آیدند آن را و اگر قبل بر کسی اسم تفضیل نمایند میزد و دست آید باخبار رتبه و وجود
 یحیرت و باجماع این حدیث ناظر است بسندی یا فاضل بوجه متعدد و مختلفه و متفرق و در وجه و آنست
 که فصل گاهی ثابت است نه ضمایه را و این سناعات مذکور در حدیث فصل بوجه هر یک و دیگران را و مراد
 داشته اند بفضل گاهی اکثریت ثواب را و الله و رواه الترمذی و قال هذا حدیث حسن غریب
 و گفته است ترمذی که این حدیث مثل امی مثل المظفر حدیث غریب است و گفته اند که احمد نیز روایت
 کرده است از حماد بن یاسر و ابن حبان و در صحیح خود از سلمان و شیخ گفته است که حدیث مثل امی مثل
 المظفر حدیث حسن است که مراد از طرق است که بدان بدرجه صحت می رسد و الله اعلم الفصل
الثالث عن جعفر عن أبيه عن جده روایت است از امام جعفر صادق که روایت می کند از پدر
 وی امام محمد باقر پدرش از جد خود امام حسن شهید پس حدیث منقطع یا مراد از جد امام جعفر امام
 زین العابدین پس حدیث مرسل است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اشر و
 وابشر و اشد شوبه و شاد شوبه لرجل امر از اشارة معنی شاد شدن و مراد باقرین انما مثل امی مثل المظفر

لا یدری اوله خیر ام آخره شرح ابن معلوم شد او کتب یقه اطعم منها (تواب ثوابه الامه)
 فوج عامایا متدبای است که خود ابتدا شد ازان فوجی یک لقمه اطعم منها فوج عامایا بستر نورانید
 شد ازان جماعه دیگر سالی دیگر لعل آخرها فوجان بکون اعرضها عرضا نزدیک است که آخر
 حقیقه اذ روی فوج یعنی فوج آخر که از حد بقیه خود و باشد بخانه بقیه با سایر افواج اذ روی بهائی و اعظمها
 همقاد باشد مناک تر از روی منای و معنی عرض و فوج کثرت و هجوم اوست و اطلول تکلف زیرا که
 عرض و عین بعد از طول می باشد پس وجود اینها مستلزم آن است و احسنها حسنا و بگویم از
 روی بگوئی حقیقت تهاک امة اذ اولها با جوده بناک شود اسی که من اول اویم و المهدی وسطها و باشد
 مهدی میان او و المسیح آخرها و باشد عینی آخر او و لکن بین ذلک فیج اعوج و لیکن در میان آن
 جماعه باشد کج فوج کمر عین و فوج و از وجیه کجی در دین و در نیست و در رای و فیج بمعنی فوج بر او و یا
 بر دو آمده است لیسوا منی و لا انا منهم هستند آن فوج از من یعنی تابع من و بر او و در و دشمن من
 و نه من از ایشان یعنی راضی از ایشان و ناصر و عین مرا ایشان را از راه رزین ۶۲۰ و عین عمر
 و بن شعیب عن ابیه من جده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت گفت آنحضرت
 و بر سه از صحابه ای الخلق اعجب الیکم ایما فاکه اسن خان شکست تر و شمر است نزد شما اذ روی
 ایمان یعنی ایمان که ام یکی از مخلوقات را خشن تر و قوی تر می دانید قالوا الله لا نکتد که
 که ایمان ایشان را خشن تر و قوی تر می دانیم قال و ما لهم لا یؤمنون و هم عند ربهم گفت آنحضرت
 و چیست ملائکه را او چه کنند ایشان که ایمان نیامده و حال آنکه ایشان نزدیکتر و دگارتند یعنی ایشان را
 طاعتی از ایمان که موجب شک و تردید و دو و محوج فکر و نظر گردد از حجابهای جسمانی و ظلماتی طبیعی
 نیست که بسبب آن در بعد و حجاب افتد قالوا فالنبیون گفتند پس از ایشان پیغمبر اند که ایمان
 ایشان کامل تر و قوی تر می دانیم و ازین جالازم بقصد فصل ملائکه بر اینها را اگر غرض در این جا بمعنی
 کثرت ثواب است عند الله كما قالوا قال و ما لهم لا یؤمنون و الوحي یفزل علیهم گفت آنحضرت
 و چیست مر پیغمبران را که ایمان نیامده و در شک و شبهه مبتدیه و حال آنکه وحی از آسمان فرود می آید بر
 ایشان و ملک روح الامین می آید بر ایشان و بی واسطه پیام از پروردگار تعالی و نقد سستی رسالت
 و مشاهد ملکوت و صوابه اتواء آن می کنند و وحی در لنت پیغام و در دل انگندن و سخن پوشید و هر چه
 بدیگری فرستی و آواز در شرع پیغام می که جبرئیل امین بیاورد پیغام بران و یفزل باقظ معلوم و مجهول
 بر در و اب است قالوا فتنح گفتند صحابه پس ما که اصحاب تو عیم قوی تر است ایمان ما و یقین تریم
 قال و ما لکم لا تؤمنون باهد و انا بین اظهر کم گفت آنحضرت و چیست و چه مانع است شما را که
 ایمان نیاید نه از یقین نه بد با حکام و او امر و توانی و حال آنکه من در میان شما و می کنید شما را و او

و آثار دینی و ایمانی را دوی چند آیات و تخریسات و مطالبی که انداز
جمال با کمال من ایا دینی و میراث می کند در شمار صحبت و محالست من امیر از حقیقت و پیدایش کرد و از
تصرف و ارث و من در ظاهر و باطن نمائندگاریات و کرامات گفت و دوی فقال رسول الله صلی الله
عليه و آله و سلم سر کنیت آن حضرت ان احبب الخلق الي ايماننا لقوم يکونون من بعدی
بر دینی شکفت ترین و خوشتر من خلق نزد من از دوی ایمان بر آئینه قوی اند که بعد از من خواهند آمد حسن
از من بچندون صحیفه فیها کتاب یؤمنون بما فیها می باشد تا مهمله که در دوی نوشته اند احکام و دین
ایمان می آورند و چیزی که در آن صحیفه است یعنی غایب باشد از اخبار و آثار دینی میباشد و معانی آنرا و دین
مراد است بقول دوی سبحانہ یؤمنون بما فیها بعضی دوی تفسیر آن دین است بر او قبول آید
مستخرج و گفته بدین بود امر محمد و آن دوی صلی الله علیه و آله و سلم پیدا و میاید امر کسی را که دیده بود
او را پس آنکه ایمان نیاورد دوی باشد ایشان کسی که ایمان آورده و سبب نادیده و اگر چه بر ایشان
بیزبان و از زبان اخبار و تخریسات و دلایل و شواهد صدق آنحضرت باجم است و اما دوی آن را از دیده و سی فرق
بود تا بشیر ۳۳۰ و عن عبد الرحمن بن العلاء الخضر می فتح جاء مهمله و سکون صاد و بحر و بر او نسبت
بخشمر است که بامه مشهور است از من از تا همین است قال حدیثی من مع النبي صلی الله علیه و آله
و سلم یقول انه سیکون فی آخر هذه الامة گفت حدیث کرد که کسی که تبت بد آنحضرت را که می گفت
بدین بیان این است که نزدیک است که باشد درین است قوم لهم مثل اجزا و لهم کردی که
باشد مرا ایشان را باشد اجزا اول ایشان که صحابه اند یا مروزن بالمعروف امری کنند بمشروع که بشناخته
شده است وجود آن و دین و یفهمون عن المعروف و بازی دایره مردم را از بنا شروع کرد و اما آشنایان
و انکابه کرد و شد و است و یقاتلون اهل الحق و قتال می کنند خداوندان فقه را و اما و است کرد
این حدیث را البیهقی فی دلائل النبوة ۴۰۰ و عن ابی امامة ان رسول الله صلی الله علیه و
آله و سلم قال طوبی من رآنی گفت آنحضرت خوشتر باد مر کسی را که دید مرا و طوبی سبع مرات
لن لم یرنی و خوشتر باد و رفت بار مر کسی را که ندید مرا و آن بی و ایمان آورد و به من نفس عد سبع مکرر
است بعلوم بنا و ع با به جت بودن اوعه و مهمله ک متعارف در میان و تاثیر رواه احمد ۵۰ و عن ابی
محمود بن بشیر و فتح جاء مهمله و سکون تخانیه و کسر او سکون تخانیه ثانیه و زای و آخر از تا همین و خیار
عباد الله الصالحین است و نام او عبد الله است قال قلت لابی حمزة رجل من الصفا یة گفت گفتم
مراد بی حمزه را بشیر و نیم و نیم که مردی بود از صحابه حدیثا حدیثا یثابته معته من رسول الله و است کن و اما
حدیثی را که شنیده از بشیر حدیثی صلی الله علیه و آله و سلم قال نعم احد ثلک حدیثا یثابته گفت آری
روایت کنی ترا حدیثی سر و دینک که سود بکنی ترا در ثوابت بخشد بخیریت و فضیلت تغل و بنا مع رسول الله

طهارت چنانست خور و نیم و با پایست بر خطه صلی الله علیه و آله و سلم و عتبات (باب ثواب هله و الامة)
 و در باب ابو عبیده و بین الخراج فقال بس کنت ابو عبیده اند برای اظهارت که نعت الهی و امتنان اشقام
 حضرت و نالت بنای یا رسول الله احدی چیز منیا آید هیچ یکی بهتر است ازنا امتنا و جاهل نامعك اسلام
 آوردیم ما کارزار کردیم ما امر را تو قال نعم قوم یکو تون من بعدکم گفت آنحضرت آردی بهترند از شما
 قومی که باشند پس از شما یو متون الهی و نعم یزدنی ایمان می آرند بمن و حال آنکه ندیده اند مراد و او احدی
 والد از سی روایت کرد این حدیث را احمد و دارمی از ابن محبیر و در زین عن ابی عبیده و من قول الله
 و در روایت کرده از ابن ابی عبیده از قول رسول الله احدی چیز منیا آید هیچ یکی بهتر است ازنا امتنا و جاهل نامعك اسلام
 ابن جهم از روایت کرد ۶۰۰ و عن معاویة بن قرة رضی الله عنه و انما بنی عالم عالم است و لا ت
 اندر موار و جهان و وفات از سه ثلاث عشوة و صاوة من ابیه از پدر خود که قرآن بن ابی سیر است پدر او صحابی
 است قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذ اقبل اهل الشام فلا خیر فیکم و فی کائنات
 شوند اهل شام پس نیست یکی در شما ظاهر آنست که مراد است که اهل شام ای که فایم الله بامر خدا و در آخر
 زمان پس چون فاسد شوند ایشان و آن در وقت آنهاست و قیامت خواهد بود و در وقت که بانی ماند هیچ یکی
 که بگوید لا اله الا الله چنانکه وارد شده است که فایم نمی شود و قیامت که بر سر از مالکین و غیر بیاوند
 و شمار بر آنکه بانی نمی ماند و در آن وقت هیچ یکی از اهل خیر و لا یزال طائفة من امتی مضطرب و لا یزال
 همیشه طائفة از امت من بادی و اذ شده و توفیق نجیده شد و از قیاسی می بر حضرت دین و ممدوح
 احکام شریعت به حکم آن بنصره الله بنصرکم لا یضرهم من خذلهم زبان نمی کند ایشان کسی که فرد
 که از دو بادی می دهد ایشان را که بنصره الهی و توفیق او بسیار و می باشد ایشان را احتیج بقوم
 الساعية تا آنکه بر بانی کرد و قیامت قال ابن المذنی هم اصحاب الحدیث گفت علی بن المذنی آن
 طائفة اصحاب حدیث اند که خدمت و ملازمت این علم شریف می کنند و نشر احادیث بر روایت تعلیم
 و تصنیف و ترویج دین و تقوایم سنت می نمایند و او الهی و قال هذا احدیث حسن صحیح ۶۰ و عن
 ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال ان الله تجا و رضی امتی الخطاء و الکذبان
 گفت آنحضرت که خطای تعالی او را کرده است از امت من خطا و نسیان و او را استیجر هو اعطیه و
 چیز دیگر که اگر او کرده باشد ایشان بر آن چیز و محموز و بر آن و الله و زاده ابن مساجه و البیهقی و آنکه
 خطا و صواب است حتی الخراج خطا و ما را است تفرض صواب و مقصور و ممدوح و دهر و آید خطیه
 یعنی گناه یا آنچه بیهوده باشد از گناه که انی التاموس و خطا و مکر خا و سکون طایر یعنی گناه است و بعنهم گفته اند
 خطا گویند و قومی که ستم کنند و اخی و قومی که ستم کنند و نخطی کسی است که قصد صواب دارد و در غیر صواب اند
 و خا علی کسی که قصد کند بخیر می باشد که نمی باید که دومی گویند هر کسی که می خواهد چیز دیگر را که در غیر آن چیز

آخر يوم الجمعة من رمضان سنة ١٠٩٠ هـ لاله شوال سنة ١١٩٠ هـ وبعثها لله بحمد الله وحسن توفيقه والحمد لله رب العالمين والصلوة على رسوله محمد وآله وصحبه وانباها جميعين

آغاز نسوید این شرح که مسمی است با شش اسماءات فی شرح المشکوۃ در اوسط ایام تشریق سه تبع عشر و الف بود و انعام در شهر ربیع الآخر سه الف و خمس و عشرین اتفاق افتاد و نه که این مدت تمام معروف و مستمول باین شرح بود شرح دیگر عربی که مسمی است بلمعات التفتیح فی شرح مشکات المصابیح که متعارف و متعارف بود باین شرح در نالیف نیز انعام یافت و سبقت نمود و کتب و رسائل دیگر نیز بوجود آمد و تخمیناً بیست این زمان بلکه کمتر از آن معروف باین بود بانی بیانی و التوفیق من الله العالی الوافی و اگر چه شرح عربی به حجت اشغال بر مباحث علمیه و تحقیقات و تدقیقات فکریه امتیاز و اختصا ص دیگر دارد و لیکن این شرح فارسی در تفتیح و تهذیب اللفاظ و ضبط در بطن بهمانی مدح و نایب بر آن آمد و در حجم و ضخامت زاید بر آن افتاد عربی مقدم است تا در هزار و فارسی صد و سی هزار بیت باشد و انعام هر دو در جلده و دهلی که وطن الیف این ضعیف است و در خاتمه قافیه که جاد و بگشتی و چراغ افروزی آن حواله این فقیر است ابتدا و انتهای عمر و یک مکان و مقعد بود شده کاهنانت فی مجلس واحد مقصود بیان شکر نعمت حق است بمن ضعیف خیر و الله الحمد علی التوفیق و استغفر الله علی المتقصیر و اننا الفقیر المذنب عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی و طفا و البجاری اصلا و الترویجی نسبا و الحنفی من ذبوا و الصوفی مشربا و القادر فی ارادة و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

چون این حدیث در نسخ شرح مشکوۃ که و ثبت تصحیح موجود بود نوشته یافت اند و در اصل کتاب مطبوع نشد مگر بعد طبع آن تمام نسخ دیگر ملاحظه نموده و درین حاطب یکده شد

در صفحه ۱۲۸ سطر ۵۶ بعد لفظ متفق علیه و بین انس قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره برأثقه و رواه مسلم گفت و بمنبر خدا داخل نمی شود بهشت را کسی که از من نباشد بر سایه او بدی نامی او را

خاتمه

الحمد لله و المنة که جلد رابع مشکوۃ شریف با شرح فارسی تہذیب مولانا شاه عبدالحمق محدث دهلوی رحمۃ الله علیه حسن تصحیح جناب مولوی حافظ احمد کبیر صاحب و مولوی عبد الرحیم صاحب و مولوی سید قدرت الله صاحب متعلقان مدد رسد عربی کمپنی دکنگر بهادر واقع کاکت و مولوی محمد اعلم صاحب و مولوی مدد مع الدین صاحب و با انعام و تصحیح فقیر خیر خواہ خلق الله یحمد ان عبد الله ولد سید بهادر علی عفا الله عنهم به مقام شہر جگره مستوفیہ ضلع موہنی و در مطبع اجری او آخر شهر جمادی الثانی ۱۲۵۱ هجری بطبع رسید

صحيحه	مطر	خط	صحيح	صحيحه	مطر	خط	صحيح
۱	۸	نقايش	نقايش	۲۳	۱۹	عشرة	عشرة
۱	۱۳	شريعت	شريعت	۲۳	۲۰	عشرة	عشرة
۱	۱۳	وعن	عن	۲۵	۲۴	قدام	قدام
۱	۱۴	كند	نكند	۲۵	۲۵	فتقبل	فتقبل
۲	۴	بيت الله	وبيت الله	۲۶	۸	منظر	ومنظر
۲	۶	شعت	بطول شعت	۲۷	۱۴	تابرود	وتابرود
۲	۷	ازا	ازان	۲۸	۲۰	تبادر	وتبادر
۲	۸	نيا	قيا شد	۲۹	۱۰	در قيام	ودر قيام
۲	۹	مخصوص	و حال مخصوص	۳۰	۲۰	مكمله	مكمله
۲	۸	والسلام	السلام	۳۱	۱۸	صلی الله عليه	صلی الله عليه
۳	۲۵	سلام ميگردد	ميگردد	۳۲	۷	عبادة	عباد
۴	۳	يعود	يعود	۳۲	۸	عبادة	عباد
۴	۹	يرحمك الله	به يرحمك الله	۳۲	۸	يا زني	ما زني
۴	۱۶	است	كرده است	۳۲	۲۲	باشد	باشد
۶	۷	روايت	روايتي	۳۳	۳	زخيم	وخيم
۷	۲۳	وعن	عن	۳۵	۱۱	مضطجعا	مضطجعا
۸	۱۴	عن	وعن	۳۶	۳	اتكاب	ار تكاب
۸	۱۹	مضاعه	مضاعفة	۳۶	۱۸	خجاو	حجار
۹	۲	نباشد	باشد	۳۶	۲۲	يعني	معنى
۱۱	۵	وان	ان	۳۶	۲۴	نشينك	بود نشينك
۱۲	۲۲	ديدني	باديدني	۳۷	۱	وي	وي
۱۲	۲۵	وعن	من	۳۸	۶	لنساء	للنساء
۱۳	۱۶	پروردتعالی	پروردگار تعالی	۳۸	۷	درد	رويدا
۱۳	۱۲	رئى	رئى يمين	۳۸	۸	حاقه	حافه
۱۷	۱۰	كه بردز	چه هر كه بردز	۳۸	۱۹	ذكر	وذكر
۱۷	۲۱	حت	صحت	۴۰	۱۰	نشود	بشود
۱۸	۷	حتى انها	حتي انهاك	۴۱	۱۲	تشمه توه	فشمه توه
۲۰	۲۰	لدمج	تنجج	۴۲	۴	يدخل	يدخل فيه
۲۲	۱۸	حمدوا الله	حمدوا الله	۴۲	۱۹	خود	بود
۲۲	۲۷	يقبله	ويقبله	۴۳	۶	بركه د	بردكه
۲۳	۱۲	رسول	رسول الله	۴۴	۱	براي	بر

صفحه	ساز	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۴۹	۱۹	وبگنیت	بگنیت	۴۷	۲۵	بزم سور	بزم واجب نشده بود
۴۸	۵	نستائیل	نستائیل	۴۸	۳	والغیبة	من الغیبة
۴۹	۹	فنائی	و فتای	۴۸	۱۰	پای مراد	پای اوحت مراد
۵۰	۱۶	روزکار را	روزکار	۴۹	۲۳	اعتداد تجاوز	اعتداد و تجاوز
۵۱	۱۸	اکبره	اکبر هم	۷۰	۲۴	اهلکم	اهلکم
۵۳	۳	نهی مفسوخ	نهی از جمع مفسوخ	۷۲	۲۱	مشی	بمعنی
۵۳	۱۴	زای و آن	زای معجمه و آن	۷۳	۸	یقین	یقین
۵۳	۱۸	بس	وبس	۷۳	۱۵	پس خبر	پس می بینی و می دانی خبر
۵۳	۲۷	مهمله کان	مهمله و برای مهمله کان	۷۳	۲۶	وسخن کوئی	وسخت کوئی
۵۴	۴	است بود	بود	۷۳	۲۷	کوی	بوی
۵۴	۵	زراعت و	زراعت است و	۷۴	۳	نرسیده اکر	نرسیده است پس اکر
۵۵	۱۶	است زیرا که	است از آن حضرت زیرا که	۷۴	۴	بطریق	بلکه بطریق
۵۵	۲۶	را و	را از خود و	۷۴	۱۷	امیر	یا امیر
۵۶	۵	وی نامش	وی که نامش	۷۵	۵	روایه له ما و در	روایه و در
۵۷	۷	اعطاب	فی الصراج اعطاب	۷۶	۲۵	ظاهر	ظاهری
۵۷	۲۶	و بجز	تغیر	۷۶	۲۵	باطن	باطنی
۵۹	۱۲	حجر	حجر	۷۷	۳	فتح بر	فتح مکه بر
۶۱	۲	نافعت من	نافعت بقاء مهمله من	۷۷	۱۷	و پدر از	و پدر او از
۶۱	۳	خدا از	خدا و ذکر خدا از	۷۷	۲۴	مقصود	مقصود
۶۱	۱۱	عبد	عبد الله	۷۸	۲۵	و در تقریر این	در تقریر و تفسیر این
۶۱	۲۳	تصلیق	تصلیق	۷۹	۱	خسوع	خسوع
۶۱	۲۰	نفسه اجون	ینقلون	۷۹	۴	زیرا که ما	زیرا که بدستیکه ما
۶۲	۱۰	زبان می	زبان جهاد می	۷۹	۱۶	متعلق به معاد	متعلق است به معاد
۶۲	۱۴	هیچوی تیر	هیچوی که ایشان را میکنند تیر	۶	۶	معنی یکی است	معنی هر دو یکی است
۶۳	۱	کرپزی و	کرپزی است و	۸۱	۶	درداء	الدرداء
۶۳	۲۵	فصاحت تضع	فصاحت و تضع	۸۱	۱۶	بلور رود	که بلور رود
۶۴	۸	تجلل	یتخلل	۸۲	۱۷	ثبت	است
۶۴	۱۳	اسرمی	اسرمی بی می	۸۳	۲	لبیه	لبیه
۶۴	۱۷	اکر خود	اکر چه خود	۸۴	۵	اخیار	عیار
۶۷	۲	بینا	قال بینا	۸۴	۵	استغنا	استغنا
۶۷	۴	موضع	موضعی	۸۴	۵	پهلوان نهاد	پهلوان بر زمین نهاد
۶۷	۶	معنی	یعنی	۸۴	۱۶	تمثیل	تمثیل
۶۷	۲۴	ای آخر	الی آخر	۸۴	۲۰	شیطان	از شیطان

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۲۴	ووثوق	راوی و وثوق	۱۰۶	۱۰	صلاح	صلح
۸۵	۳	وتا	و ثار	۱۰۶	۱۸	برای	است استعاره میکنند برای
۸۵	۲۵	نیت	به نیت	۱۰۶	۲۳	حقوق یا	حقوق ایشان یا
۸۸	۲۳	ای	را	۱۰۷	۱۹	احراف است	احراف و حرام است
۸۹	۲	پس	الصلوات پس	۱۰۷	۲۲	اطعمه	اطعمه شهید
۸۹	۱۱	صومکم	صومکما	۱۰۸	۴	مادر او را	آن مرد مادر او را
۸۹	۱۱	اگر چه	چه اگر	۱۰۸	۱۷	نیکی	و نیکی
۸۹	۱۱	نهی	امضاء	۱۰۸	۲۲	ادای	خیر و ادای
۹۰	۹	هذه	هذال	۱۰۸	۲۳	شته	نوشته
۹۱	۲۴	ییس	پس	۱۱۰	۱۰	خود دها	خبر و دعما
۹۲	۱۱	فرمود	می فرمود	۱۱۰	۱۹	قربان	قربانیان
۹۲	۲۴	و ظاهر	ظاهر	۱۱۱	۷	نیب دارند	شب نیز دارند
۹۲	۲۵	آن بها	آن زن که	۱۱۲	۱۶	بدل بجای دخلت	بجای قول آنحضرت
۹۳	۱۸	عمرو	صهیر			الجنة در	است که دخلت الجنة که در
۹۳	۲۴	به حقیقت	که به حقیقت	۱۱۲	۱۸	پدر ذکر	پدر را ذکر
۹۴	۲۳	آید	آیند	۱۱۲	۲۱	پدر و کار که پدر	که پدر
۹۴	۲۳	در حالتی	پیر زنان در حالتی	۱۱۳	۱	اورا با وجود	اورا یا نه با وجود
۹۵	۱۳	برگشته	پس برگشته	۱۱۷	۷	فاخرج	فا فرج
۹۶	۱۸	شما	باشما	۱۱۷	۸	فاخرج	فا فرج
۹۷	۷	عصبی	عصبه	۱۱۸	۱	نیز	انز
۹۷	۷	وعصبی	وعصبه	۱۱۸	۲	فقرضت	فقرضت
۹۷	۱۲	از جهت	وا از جهت	۱۲۰	۲۰	انقلبون	انقلبون
۹۸	۸	مطامع	مطیع	۱۲۳	۱۷	معلوم	حدیث معلوم
۹۹	۱۱	فباری	فما رأی	۱۲۵	۹	پپوشد	و پپوشد
۱۰۰	۱۶	می غلطاید	آنکه می غلطاید	۱۲۵	۱۰	از اهل	آن از اهل
۱۰۰	۱۸	پدران	به پدران	۱۲۵	۱۷	خدا لان	ستم نکند او را و خدا لان
۱۰۲	۵	ابی کعب	ابی بن کعب	۱۲۵	۲۳	اهل علم	اهل مال
۱۰۲	۵	من تعزی	يقول من تعزی	۱۲۶	۱۵	و کلیه	است و کلیه
۱۰۲	۲۴	ردی	تردی	۱۲۶	۱۵	وسلم	وسلم رواه مسلم
۱۰۳	۲۶	حدیث	این حدیث	۱۲۶	۱۷	مدکس	برشتیان مدکس
۱۰۴	۱۲	طف صاع	صاع	۱۲۷	۲۳	البخل	برالبخل
۱۰۴	۱۲	وطف	به طف	۱۲۸	۲۰	برورد	برورد
۱۰۴	۱۵	افزونی	بر هیچ یکی افزونی	۱۲۸	۲۵	باشد من	روا باشد من
۱۰۵	۲۷	را غبه	را یعنی را غبه	۱۳۰	۲۷	عند سغه	عند کبر سغه

صفحه	مطر	غلط	صحیح	صفحه	مطر	غلط	صحیح
۱۳۱	۱۴	معروض	و معروض	۱۴۰	۲۴	دو صبی	بر دو صبی
۱۳۱	۱۷	شر	و شر	۱۴۲	۱	وعن	رواه ابو داود و غیره
۱۳۱	۲۸	تلاطف	به تلاطف	۱۴۲	۷	رویت	رویا
۱۳۳	۶	قال	وقال	۱۴۳	۱۰	مجالسها	مجلسها
۱۳۵	۹	ستر او	متر آن	۱۴۴	۲۳	از مسلمانان	از ایدای مسلمانان
۱۳۶	۴	غیبت	که غیبت	۱۴۴	۲۶	فرموده رفیقین	فرموده شارع رفیقین
۱۳۷	۳	در تعظیم	و در تعظیم	۱۴۴	۲۶	اسباب	و اسباب
۱۳۷	۱۳	داشت شما	برداشت شما	۱۴۷	۱۲	قال در بعضی	در بعضی
۱۳۷	۱۵	دوست دارد	دوست دارد	۱۷۱	۸	و متحمل اوست	و متحمل اوست
۱۳۷	۱۱	چند آن مونت	که چند مونت	۱۷۲	۲۴	والا	الا
۱۳۸	۱۷	فکمنوا	فمکتوا	۱۷۳	۱۸	ثبات	و ثبات
۱۳۹	۲	بارزاق اینجا است	اینجا بارزاق	۱۷۳	۲۲	گفتند	گفتند صحابه
۱۳۹	۱۲	مناسب ذکر	مناسب آمد ذکر	۱۷۳	۲۳	اطواکم	اطواکم
۱۴۰	۱۶	اعلاج	علاج	۱۷۵	۱۷	که چون	چون
۱۴۰	۲۷	اعراض و فی	اعراض نهضتیه	۱۷۵	۲۶	و بغضب	بغضب
۱۴۱	۱۶	بخاری	البخاری	۱۷۸	۲۱	حشر	بشر
۱۴۷	۲۷	فرونی	قزوینی	۱۸۱	۳	تفسیر	تفسیر قول
۱۴۸	۷	آیه هاند	آیه پس بایند	۱۸۲	۱۶	ضر	جز
۱۴۸	۸	مردم است فانه	مردم است وی فانه	۱۸۴	۶	دنیار	دیغار
۱۵۱	۲	در غیبت	او در غیبت	۱۸۴	۲۴	آن ظالم	وی یعنی نیکهای آن ظالم
۱۵۱	۲۰	خیر	چیزی	۱۸۵	۹	مراد از امعه	مراد از امعه
۱۵۲	۱۱	صفح باشد	صفح و عفو باشد	۱۸۵	۱۰	میگویند	میگویند
۱۵۲	۲۱	بن مقبه	بن عقیبه	۱۸۶	۹	نک هم	نک هم
۱۵۴	۳	حذر	حذر	۱۸۶	۲۶	پسرک	پسرک
۱۵۴	۶	مقصود	بلکه مقصود	۱۸۶	۲۷	بو ظالم	بو شرک
۱۵۵	۳	هی	علی	۱۸۷	۱۳	ورزی	ورزی
۱۵۵	۳	وایماری	دایماری	۱۸۸	۶	من	من
۱۵۶	۳	یعنی	بمعنی	۱۸۹	۴	سنت	و سنت
۱۵۷	۱۵	یعنی	بمعنی	۱۹۰	۵	حفظ	حظ
۱۵۸	۱۲	ابوداود	احمد و ابوداود	۱۹۰	۱۸	کشیدن	کشیدن
۱۵۹	۸	شدت	پس شدت	۱۹۱	۱۵	برما	بر شما
۱۵۹	۲۲	و توقف	توقف	۱۹۱	۱۶	معروف	امر معروف
				۱۹۲	۶	قال	فانی

صفت	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۱۸	ابن مالک	ابن ماجه
۲۲۵	۲۵	انفا في	التفا في
۲۲۶	۱۵	فيقول	فتمول
۲۲۶	۲۶	فيقول	فتمول
۲۲۷	۶	نبي	نبي
۲۲۸	۶	يعذر	تعذر
۲۳۰	۲	ودر حق	در حق
۲۳۴	۲	كسري	ملك كسري
۲۳۶	۸	يصعلك	يصعلك
۲۳۶	۲۰	وطاعت	در طاعت
۲۳۸	۴	الفقر	للفقر
۲۳۸	۲۲	تبي	نبي
۲۴۱	۱۲	اربعين	باربعين
۲۴۱	۲۰	دزوي	درروي
۲۴۳	۳	این روایت چندی	این چنین روایت
۲۴۴	۲۰	ما اشبعنا	ما شبعنا
۲۴۵	۲۳	وحرص	حرص
۲۴۸	۳	كو	کرد
۲۴۹	۲	بگویند	نگویند
۲۵۰	۲۶	مردست	دو مرد است
۲۵۴	۱۲۰	اصلاح	اصلاح
۲۵۶	۲۴	رعايت	ورعايت
۲۵۷	۱۹	شد و سفت	شد و سفت
۲۵۸	۳	الرجلان	الرجلان
۲۵۹	۲۲	كو	كو
۲۶۱	۱۲	درین سطر بعد لفظ بان	مصیبت
۲۶۳	۱۳	تقا تلوزك	تقا تلوزك
۲۶۵	۵	با بهم	ما بهم
۲۶۸	۲	يشنوا لك	كنا بشنوا لك
۲۷۰	۸	مهلت	بدمهلت
۲۷۰	۱۰	جانب	جانب ایشان

صفت	سطر	غلط	صحیح
۱۹۲	۲۷	تقول	يقول
۱۹۴	۲۲	سا وچگونه	یا چگونه
۱۹۵	۲۷	مراتب	و مراتب
۱۹۷	۱۱	مصیبت	مصیبت
۱۹۷	۲۲	يزر	تزر
۱۹۸	۸	لا ینتاهون	لا یتناهون
۱۹۹	۲۳	فان	وان
۲۰۱	۱	فیهما	فیهما
۲۰۱	۱۸	ان لما	ان يكون لما
۲۰۲	۲۷	کرفتاری	و گرفتاری
۲۰۲	۵	مشيك	شيك
۲۰۳	۱۶	می کد ارند	و می کد ارند
۲۰۴	۱۷	فیل	وفیل
۲۰۴	۲۷	محنت	محبت
۲۰۶	۱۵	علیه	الیه
۲۰۶	۱۹	بد رستی پس	پس بد رستی که
۲۰۷	۶	من مکر آنچه	مکر آنچه
۲۰۸	۳	خیال	حال
۲۰۸	۱۷	گرفتار	و گرفتار
۲۰۹	۱۴	وگز سنکی	گز سنکی
۲۰۹	۱۷	بضممتین	بفتحتین
۲۰۹	۱۷	سست	مستی
۲۰۹	۲۴	سبر	صبر
۲۱۴	۸	میته	منیة
۲۱۴	۱۷	کوی های	کوه های
۲۱۴	۲۰	کز سغه	گز سغه
۲۱۶	۳	دهان	داهان
۲۱۷	۹	داهها	وداهها
۲۱۸	۱۵	مبسلون	مبسلون
۲۱۸	۲۶	یلی	یکنی
۲۱۹	۲۶	ماد لك	وماذ لك
۲۲۰	۱۹	رسول	رسول الله
۲۲۳	۲	فتمسي	فیتسی
۲۲۴	۲	معرضون	معرضون

صفحه	مطر	غلب	صحیح	صفحه	مطر	غلب	صحیح
۲۷۰	۱۵	لا تسمیهم	لا تسمیهم	۳۰۱	۹	یتبایعون	یتبایعون
۲۷۱	۱۷	واجلبا	واجلبا	۳۰۱	۱۸	نعمین	نعمین
۲۷۲	۲۲	میان صف	از میان صف	۳۰۲	۴	چیزی	چیزی
۲۷۵	۲۷	خیر	خیر	۳۰۲	۲۶	از شان گروهها	از شان گروهها
۲۷۶	۲۷	میگوید بریانمودن	میگوید این چنین	۳۰۴	۷	یکون	یکون
۲۷۶	۳۱	نصیحتها برپا و برای نمودن	نصیحتها برپا و برای نمودن	۳۰۴	۲۲	حدۀ لتعجز	حدۀ لتعجز
۲۷۶	۳۱	عن المهاجر	عن المهاجر	۳۰۵	۷	لی	لی
۲۷۶	۱۳	بیاد آوردن	بیاد آوردن	۳۰۵	۲۰	خسني از حسنهای	خسني از حسنهای
۲۷۸	۲	ظاهر مال مردود	ظاهر مال مردود	۳۰۷	۱۹	دادده	دادده
۲۷۸	۱۸	افتراك	افتراك	۳۰۹	۱۶	نکنم	نکنم
۲۷۹	۱۵	فیقول	فیقولون	۳۰۹	۱۷	درختی	درختی
۲۸۰	۵	امت اشارت	اشارت	۳۱۰	۱۶	شرا	شرا
۲۸۰	۱۳	مات	مات	۳۱۱	۲۲	سنگها	سنگها
۲۸۰	۲۳	در آن عین	در عین	۳۱۲	۳	اوپي	اوپي
۲۸۱	۱۷	محروران	محروران	۳۱۲	۶	وامبارت	وامبارت
۲۸۲	۲۰	یسارعون	الذین یسارعون	۳۱۳	۲	یکد ارانی	یکد ارانی
۲۸۲	۲۳	از یتا	از ایتاء	۳۱۳	۹	معنی	معنی
۲۸۳	۲۶	که کار میکند	که چشم کار میکند	۳۱۳	۱۰	وتفسیر	وتفسیر
۲۸۴	۹	انبت	انبت	۳۱۴	۷	نمی خواهم که تر باز گردی بکناه خود	نمی خواهم که تر باز گردی بکناه خود
۲۸۴	۱۰	آنحضرت	وفاات آنحضرت	۳۱۵	۵	بغیان	بغیان
۲۸۶	۱۰	این همه	با این همه	۳۱۵	۲۰	حالیس	حالیس
۲۸۷	۲۰	او ذما	و ذراعا	۳۱۵	۲۶	در ظلمت	در ظلمت
۲۸۸	۲۲	تجملوا	وتجملوا	۳۱۶	۱۴	وابوة	وابوة
۲۸۸	۲۷	لثیم	لثیم بن لثیم	۳۱۶	۲۵	وابتدای	وابتدای
۲۹۳	۴	اعزهم	واغزهم	۳۱۷	۱	که از	که از
۲۹۵	۱	اقر بد	اقر با	۳۱۹	۲	واحدة	واحدة
۲۹۵	۱۰	از عدله	ترا از عدل او	۳۲۰	۱	تعرضه	تعرضه
۲۹۶	۹	نبوه	به نبوت	۳۲۱	۵	حمره	حمره
۲۹۷	۲۱	عاضیا	عاضا	۳۲۳	۲۳	قسطانطنه	قسطانطنه
۲۹۷	۲۱	فتکون	فتکون	۳۲۵	۱۳	عنا وند این	عنا وند این
۲۹۷	۲۳	فتکون	فتکون	۳۲۷	۱۱	جانبی در	جانبی در
۲۹۸	۲۵	النبرة	نبوة	۳۲۸	۳۷	مرهلتی	مرهلتی
۲۹۸	۲۳	عمر بن عبد العزیز	عمر بن عبد العزیز	۳۲۸	۴	سلم	سلم
۲۹۹	۲۳	الاها	الایها	۳۲۹			

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱۹	۱۲	رافع و	ترفع او	۳۶۲	۱۲	زیاد تست	زبان است
۳۲۲	۷	يقال	منها يقال	۳۶۳	۲۰	قال	قالت
۳۲۴	۲۳	ان ناظر	این ادای ناظر	۳۶۴	۶	واتف	وافقی
۳۲۵	۱۱	ومالك ولها	مالک و لها	۳۶۴	۲۰	بسیار و داشت	بسیار داشت
۳۲۶	۲۰	اجزي	اجزی	۳۶۵	۴	واشد وثاقا	و اشد و ثاقا
۳۲۷	۲۱	با آتكة	با آنکه	۳۶۶	۱۹	استقبلني	استقبلنی
۳۲۹	۱۹	يعود	تعود	۳۶۸	۲۰	آذنه	بد آنکه
۳۳۶	۲۶	حيثا	حتیما	۳۷۱	۶	والثالث	والثالثه
۳۳۸	۱۱	تضي اعناق	تضیی اعناق	۳۷۱	۱۲	فعدنه	فعدنه
۳۳۹	۵	يعشر	ت عشر	۳۷۱	۱۹	الشيطانين	الشيطانین
۳۴۴	۱۵	فذلك بعث	وذلك بعث	۳۷۱	۱۸	آئحين	آنچه
۳۴۴	۲۵	بلياعليه	بلیا علیه	۳۷۲	۲	مصابيع	و مصابع
۳۴۶	۱۷	والبيهي	والبیهی	۳۷۵	۲۵	بخدوع	بجدوع
۳۴۶	۲۴	ستخرج	سیخرج	۳۷۶	۲	وي حقيقت	ظاهر میگردوي حقیقت
۳۴۶	۲۵	تشبهه	یشبهه	۳۷۶	۳	می آید	می آمد
۳۴۷	۱	قسطا	عد لا	۳۷۶	۲۶	ادعلي	ادخل
۳۴۷	۱۸	راه	و آها	۳۷۶	۲۷	تاكاهي	یا گاهی
۳۴۹	۱۹	يخرج	تخرج	۳۷۸	۱۱	وقد نفرت	وقد نفرت
۳۵۱	۱۶	وعن عمر	و عن عمران	۳۸۰	۱۸	ان يقتل	ان تقتل
۳۵۱	۱۸	سمعت	سمعت	۳۸۱	۷	يضع	يضع
۳۵۱	۱۹	عبد الله	عبد الله بن عمر	۳۸۲	۱۰	اذا انزل	اذا انزل
۳۵۴	۸	خيار	جبار	۳۸۳	۱۸	قيامته	قیامت
۳۵۵	۹	ذروعا	ضروعا	۳۸۵	۱۱	بودند	بود
۳۵۵	۱۲	فيصرف	فینصرف	۳۸۵	۱۶	اشارت	اشارت کرد
۳۵۶	۷	كفه	کفیه	۳۸۹	۴	سما تا مرنا	فما تا مرنا
۳۵۶	۲۲	ذلك	كنك لك	۳۸۹	۱۸	هلم	هلموا
۳۵۷	۲۵	شبرا	شبر	۳۹۲	۱	يسمك	یسمك
۳۵۸	۱	است	اند	۳۹۹	۲۸	كفتارنر	یا کفتارنر
۳۵۸	۲۳	الارض	للارض	۴۰۰	۱۸	وتكثير عدد	و تكثیر عدد
۳۵۸	۲۴	ياكل	تاكل	۴۰۰	۲۴	كه از شدت	از شدت
۳۵۹	۱۲	ور تفسير	دو نفر	۴۰۴	۲۳	اشائم	اشأم
۳۶۰	۲۴	مفرقة	مفرقه	۴۰۵	۳	كتفه	کفنه
۳۶۱	۹	متخردوش	متخردوش	۴۰۵	۲۷	فسال	فتمسال
۳۶۲	۳	مشابه از	پس گفت چه عجب مشابه اند	۴۰۰	۲۷	حين يقال حين يقال	حين يقال